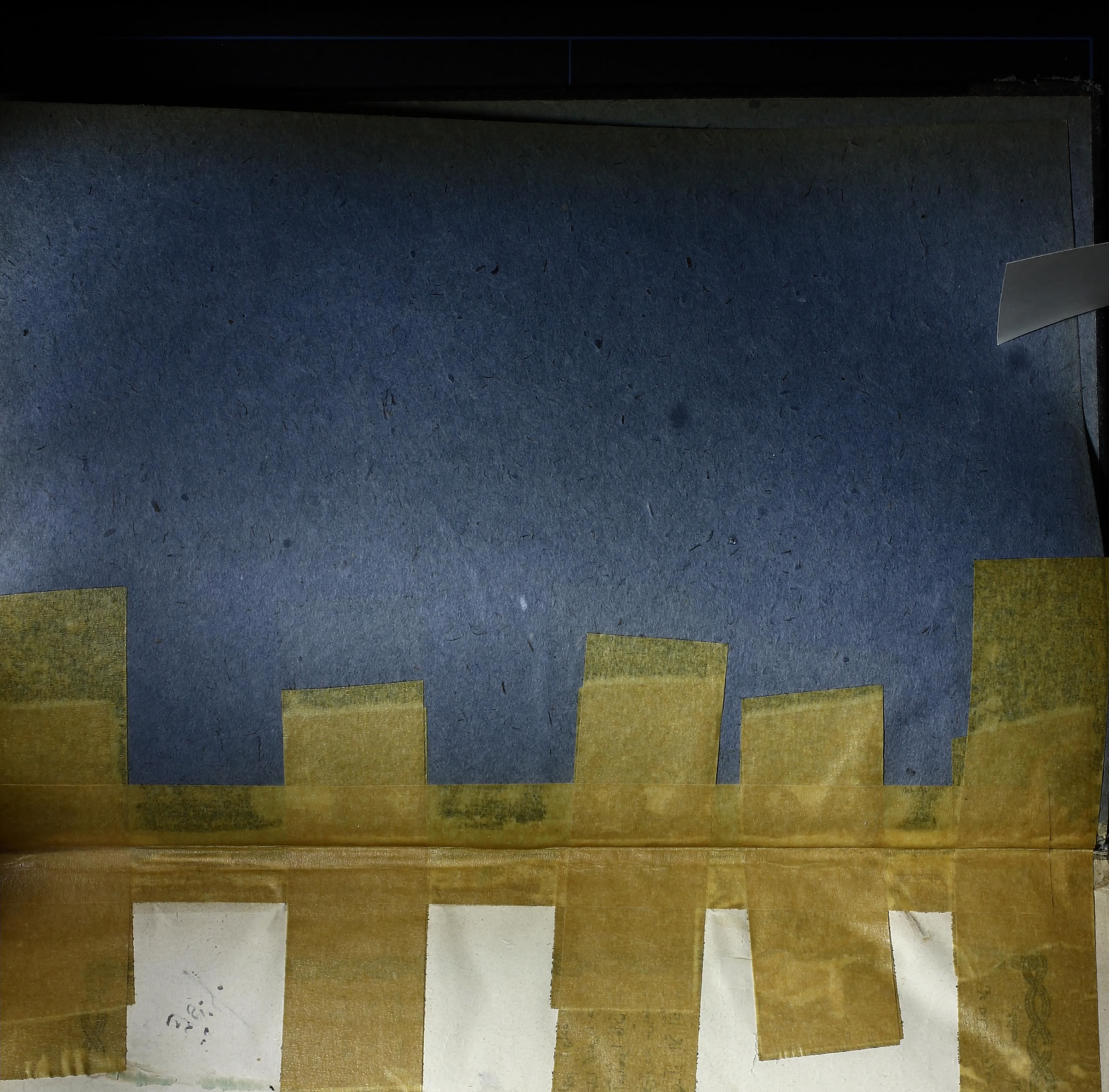

BP
130.4
A16
P8
V.4

جلد چهارم تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی

سورة النّور اربع و ستّون آية و هی مدنية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ *

سورة‌يست فرستاديم آنرا وفرض كرديم آنرا وفرستاديم در آن آيتهاى روشن شايد شما پند گيريد

اَلزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ

زن زناكار و مرد زناكار پس بزنيد هر يك ازاندورا صد تازيانه ونگيريد شما بآندو نفر رافتى

فِي دِينِ اللهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ

در دين خدا اگر باشيد ميگرويد بخدا وروز رستخيز و بايدبنگرد شكنجه آنهارا گروهى

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * اَلزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا

از گروندگان مرد زناكار نكاح نكند مگر زن زناكاررا يامشركه‌را وزن زناكار نكاح نكنداورا مگر

زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ * وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ

مرد زناكار يا مشرك وحرام شد اين برگروندگان وكسانيكه نسبت بزنادهند زنان عفيفه را پس

لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا

نياوردند برآن چهار شاهد پس بزنيدشان هشتاد تازيانه ونه پذيريد مرآنهارا گواهى‌را هرگز

وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ * إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللهَ

وآنگروه آنها زشتكارانند مگر كسانيكه توبه‌كردند از پس اين وبصلاح آوردند پس بتحقيق خدا

غَفُورٌ رَحِيمٌ * وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ

آمرزنده‌مهربانست كسانيكه نسبت بزنادهند جفتهاشانرا ونه باشد مرآنهارا گواهان مگر خودهاشان

فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ * وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللهِ

پس گواهى يكى آنها چهار گواهى‌است بخدا بتحقيق او هرآينه‌ازراستگويانست وپنجمين آنكه لعنت خدا

عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَيَدْرَؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ

بر او اگر باشد از دروغگويان ورفع كند از او شكنجه آنكه گواهى‌دهد چهار گواه

بِاللهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ * وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ

بخدا بتحقيق او از دروغگويانست و پنجمين آنكه خشم خدا براوباد اگر باشد از

الصَّادِقِينَ * وَلَوْلَا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ

راستگويان واگرنبود بخشش خدا برشما ورحمت‌او وبتحقيق خدا توبه‌پذيردرستكاراست.

رفع سوره بر خبر مبتدا محذوفست والتّقدير هذه سورة انزلناها. اى هذه سورة منزلة. اين سورتيست كه ما آنرا فرو فرستاديم. طلحة بن معروف در شاذّ خواند. سورة انزلناها على تقدير انزلنا سورة انزلناها و قبل على معنى اتبعوا سورة انزلناها. وفرضناها ابن كثير و

ابو عمرو بتشديد را خواندند من التّفريض و هو لتكثير الفعل. ابوعمرو گفت معنى اين قرائت آنستكه. فصّلناها. ما آنرا تفصيل داديم و مفصّل و مبيّن كرديم و بعضى ديگر گفتند تشديد براى تائيد احكام است ازوقت نزول تا بقيام ساعت. و باقى قرّاء بتخفيف را خواندند من الفرض و اصل فرض قطع باشد بتقدير و فريضه گويند آن حزّه را كه زه كمان در او افكنند و سورة در كلام عرب منزلتى باشد ازمنازل شرف. قال الشّاعر. الم تران اللّه اعطاك سورةً. ترى كلّ ملك دونها يتذبذب. والفرض ايضا التّقدير و منه يقال للطاعة المقدّرة على وجه فريضة و حكم فعل و ترك او زعرف شرع دانند نه ازلغت و گفته اند فرض بمعنى انزال آمد فى قوله. انّ الّذى فرض عليك القرآن. اى انزل. و انزلنا فيها ايات بيّنات. و فرو فرستاديم در اين سوره آياتى و دلالتى روشن تا همانا شما انديشه كنيد و تفكّر. قوله. الزّانية والزّانى. خدايتعالى در اين آيه فرمود مرد زنا كننده و زن زنا كننده را هر يكى را از ايشان صد تازيانه بزنيد و اين مجملى است كه سنّت تفصيل آن داده است. اكنون بدانكه اين زنا كه ايجاب حدّ كند خلوت كردن باشد با هركس كه خداى حرام كرده است وطى او بى عقدى باشبههٔ عقدى و آن وطى در فرج باشد و اينكه مرد عاقل و بالغ وكامل باشد. عقد مراد باو نكاح معروفست در شرع و شبههٔ عقد آن باشد كه مردى عقدى بندد بر محرمى از آن خود از مادر يا دختر يا عمّه يا خواهر يا خاله يا دختر برادر يا دختر خواهر و نداند و نشناسد ايشانرا يا عقد بندد بر زنى كه شوهر دارد يا در عدّهٔ شوهرى باشد از طلاق و او نداند يا در حال حرام بنسيان يا زن محرمه راونداند. اين وماننده اين شبهه عقد باشد بوطى او اين زن را مستحقّ حدّ نباشد و اگر داند و با علم باين وطى كند حكم او حكم زانى باشد حدّ بايد زدن او را و حكم زنا ثابت ميشود بيكى از دو چيز امّا باقرار فاعل بر خود با كمال عقل بى اجبار و اكراه چهار بار پس از ديگر كه او زنا كرد در فرج اگر اقرار كمتر از چهار باشد حكم زنا ثابت نشود و اگر گويد اين وطى نه در فرج بود هم حدّ واجب نشود بل امام تعزير كند اورا بحسب آنچه صلاح داند. ودوّم بگواهى چهارگواه مسلمان عدل آزاد كه در يك مجلس بر او گواهى دهند بزنا در فرج و معاينه عضودرعضو كالميل فى المكحلة اگر گواهى نه براين وجه دهند حكم زنا ثابت نشود و ايشانرا حدّ مفترى بايد زدن هر يكى را هشتاد تازيانه و اگر بعضى گواهى دهند بمعاينه و مشاهده و بعضى بجز آن همچنين همه را حدّ بايد زدن و اگر گواهى نزنا ندهند برتجريد ومضاجعه مشهود عليه را تعزير بايد كردن بدون الحدّ و اگر از جمله گواهان يكى شوهر زن باشد حكم همانست كه ثابت شود بر او حكم زنا و حدّ بايد زدن زيرا و شرط اين گواهى آنست كه در يكوقت و يك مجلس باشد بر يك وجه چو اگر مختلف شود يك مثلاً سه گواهى گواهى دهند و گويند گواه ديگر بر اثر ماست هر سه را حدّ بايد زدن و گواهى زنان برانفراد مقبول نباشد در اين باب اگر سه مرد و دو زن گواهى دهند بر مردى بزنا بگواهى ايشان رجم بايد كردن او را چون محصن باشد و اگر دو مرد و چهار زن گواهى دهند بگواهى ايشان رجم ثابت نشود حدّ ثابت نشود اگر يك مرد و شش زن يا بيشتر گواهى دهند بگواهى ايشان هيچ ثابت نشود و همه را حدّ بايد زدن حدّ فريه و حكم زن در اين باب چون حكم مرد باشد كه بيكى ازين دو حكم زنا بر او ثابت شود. امّا اقرار امّا گواهى

چهار گواه . اگر امام کسی را برزنا یا برشرب خمر بیند او را هست که حدّ بزند او زا باقرار
و گواه حاجت نباشد و جز امام را این حکم نبود . و بدانکه زنا کنندگان بر پنج قسمند
یکی آنست که حدّ بقتل براو واجب باشد علی کلّ حال . دوّم آنکه او را حدّ باید زدن
آنکه رجم کردن . سیّم آنکه براو رجم بود حدّ نبود . چهارم آنکه براو حدّ بود و نفی .
پنجم آنکه بروحدّ بود و نفی نبود . امّا قسم اوّل که براو قتل بود علی کلّ حال اگر محصن
باشد و اگر نباشد واگر بنده باشد و اگر آزاد و اگر کافر باشد و اگر مسلمان واگرپیرباشد
و اگر جوان هر مردیست که زنا کند با یکی از ذوات محرم خود از مادر یا خواهر یا دختر یا
دختر برادر و یا دختر خواهر یا عمّه یا خاله و همچنین مرد ذمّی که با زن مسلمان زنا کند
براو قتل واجب باشد بهر حال . و هم چنین آنکس که او ستم کند بزنی و غصب کند بر او
فرج او را و زنرا اختیار نباشد براو قتل واجب باشد بهمه حال . امّا آنکس که او را اوّلا
حدّ باید زدن صد تازیانه آنکه رجم کردن مرد پیر باشد و زن پیر که زنا کنند و محصن باشند که
ایشانرا اوّلا صد تازیانه باید زدن و آنگه رجم باید کردن و این قسم دوّم است . و امّا قسم
سوّم که او را رجم باید کردن و پیش از رجم حدّ نباید زدن مردیست یا زنی که زنا کنند و
محصن باشند ولیکن پیر نباشند . و امّا قسم چهارم آن مرد بکر و زن بکر باشد و بکر در اینجا
مراد آنست که عقد بسته باشد ولیکن با نزدیك زن نشده باشد و همچنین زن با شوهر ناشده .
ایشان چون زنا کنند حکم آنست که ایشانرا صد تازیانه زنند و یك سال از شهر خود برانند بدگر
شهر و نفی برمرد باشد خاص بر زن نباشد و مرد را موی بتراشند و این نیز بر زن نباشد . و
قسم پنجم آنست که او را حدّ باید زدن صد تازیانه و نفی نباشد براو و آن مردی باشد یا زنی
جوان که بکر نباشد و محصن نباشد زنا کنند برایشان بیش از حدّ نباشد صد تازیانه . و از احکام
امیر المؤمنین علیه السّلام هست که دربکروز پنج کس رابتهمت زنا بگرفتند و پیش او بردند او
در ایشان پنج حکم مختلف کرد بفرمود تا یکی را رجم کردند و یکی را حدّ زدند و یکی را
حدّ زدند و یکی را تعزیر کردند و یکی را رها کردند . او را گفتند یا امیر المؤمنین حادثه
یکیست وتو پنج حکم مختلف فرمودی گفت اگرچه حادثه یکیست احوال ووجوه مختلف . گفت
امّا آنرا که رجم فرمودم محصن بود و بر محصن رجم است باجماع و سنّت و امّا آنرا که حدّ زدم
محصن نبود و بر نا محصن حدّ است تمام . و امّا آنرا که نیم حدّ فرموده بودم برده بود وبربرده
نیم حدّ آزاد است و امّا آنرا که تعزیر فرمودم کودکی بود و براو حدّ نباشد او را ادب فرمودم
تا دیگر نکند وامّا آنرا که رها کردم دیوانه بود بر دیوانه قلم تکلیف نیست . و بروایتی چنین
آورده اند که زنی را پیش او آوردند با شش کس وگفتند این هر شش کس با این زن زنا کرده اند
در یکروز او شش حکم مختلف کرد از آنجمله آنکه یکی را فرمود بکشتند که او ذمّی بود و
زن مسلمان و باقی برین جمله که ذکر کردیم . امّا حدّ احصان بنزدیك ما آن باشد که مرد متمکّن
باشد از وطی فرجی سواءً اگر بملك یمین باشد و اگر بعقد نکاح و نکاح دوام باشد چه نکاح
متعه احصان نیارد و باید تا مدخول بها باشد چو اگر دخول نبوده باشد حکم احصان ندارد و باید

تا متمکّن باشد از او و خلوت باو چو اگر ممنوع بود از او هم حکمی نبود آنرا و چون طلاق
دهند زنرا و باین شود از او حکم احصان باطل شود و جملهٔ فقهاء درین خلاف کردند و گفتند
بطلاق و بینونه احصان ثابت باشد و نیز فقهاء مراعات تمکین نکردند . امّا برده را شافعی گفت
اگر آزادی بر بنده نکاح بندد یا بنده بر آزاد آزاد را احصان ثابت شود و بنده را ثابت نشود واین
قول مالك است . و ابوحنیفه گفت میان ایشان احصان نباشد از هردو جانب امّا اگر کودکی
بر بزرگی یا بزرگی بر کودکی عقد بندد بنزدیك شافعی احصان ثابت شود بزرگ را دون کوچك
و مالك و ابوحنیفه گفتند ازهیچ دو جانب احصان نباشد . امّا رجم اگر چه در قرآن نیست
در سنّت است و امّت مجتمعند بر او الاّ که خارجیان در این خلاف کردند و بخلاف ایشان
اعتماد نیست . و عباده صامت روایت کرد که رسول علیه السلام گفت . خذوا عنی قد جعل الله
لهنّ سبیلاً البکر بالبکر جلد مائة و تغریب عام و الثیّب بالثیّب جلد مائة والرّجم گفت بگیرید
از من خدای برای زنان رهی نهاد هر بکر که با بکر زنا کند صد تازیانه باید زد ویك سال از
شهر خود باید راندن و مراد به بکر نا محصن است و هر ثیّب که با ثیّب زنا کند ایشانرا حد باید
زدن آنگه رجم کردن برآن بیان که کردیم که چون پیر باشد و حدیث ماعز معروفست که
بیامد و گفت یا رسول الله زنیت فطهرنی زنا کرده ام مرا پاك کن رسول علیه السلام روی بگردانید
او بدگر جانب رفت و بگفت رسول روی بگردانید سیّم بار بدیگر جانب آمد و گفت زنیت
فطهرنی رسول علیه السّلام آنرا کاره بود طلبی شبهتی میکرد تادفع حدّ کند گفت لعلّك قبلتها
همانا بوسهٔ داده باشی گفت یا رسول الله بیش از این بوده است و خواست تا دگر باره گوید
یکی از جمله صحابه گفت یا هذا دانسته هستی که اگر یك بار دگر گوئی رسول علیه السّلام
تو را رجم فرماید و سنگسار کند گفت دانسته ام و خود برای این آمده ام که رسوائی و
عذاب دنیا از عذاب و رسوائی آخرت آسانتر است . آنگه بار چهارم گفت یا رسول الله زنیت
فطهرنی رسول گفت همانا ترا در عقل خللی هست گفت یا رسول الله در عقل من خلل نیست
ولیکن شیطان بر من مستولی شد رسول علیه السّلام صحابه را پرسید که اینرا کامل عقل
میشناسید گفتند آری یا رسول الله آنکه رسول علیه السّلام بفرمودتا اورا رجم کردند . وروایت
کرده اند از امیرالمؤمنین علی علیه السّلام شراحه را در روز پنجشنبه حدّ فرمود زدن و روز
آدینه رجم کرد او را گفتند یا امیرالمؤمنین دو حدّ زدی او را گفت بلی جلدتها بکتاب الله
و رجمتها بسنّت رسول الله بکتاب خدای اورا حدّ زدم و بسنّت رسول رجم کردم اورا . امّا
مرد محصن و زن محصنه چون پیر باشند برایشان دو حدّ بود یکی آنکه جلد اوّلا و آنکه رجم .
و داود واهل ظاهر گفتند این هردو حدّ برجمله محصنان باشد سوا اگر پیر باشند واگر جوان
واین قول جماعتی است از اصحابان ما وجمله فقهاء گفتند برایشان رجم باشد دون الجلد و دلیل
مانیز اجماع فرقه و حدیث عباده صامت است که گفتیم وحدیث امیرالمؤمنین و شراحه . امّا
تغریب عام و آنکه یکسال بیرون کنند او را و این در حق بکر معتبر است و مراد به بکر
نا محصن است چنانکه گفتیم و دلیلش حدیث عباده صامت است . امّا در آنکه جلد و تعزیب یك

حدّ است یا دو فقهاء خلاف کردند بنزدیك ما دوحدّ است وبنزدیك بیشتر فقهاء آنست که هردو یکیست و این مذهب اوزاعی و ثوری و احمد و ابن ابی لیلی و شافعی است . وابو حنیفه گفت حدّ جلد است امّا تغریب تعزیر است موکول بارای واجتهاد وبه نزدیك ما این تغریب بر مردان باشد بر زنان نباشد ومذهب مالك هم اینست . و شافعی واوزاعی واحمد و ثوری وابن ابی لیلی گفتند هر دو را تغریب باید کرد و در عهد صحابه و عهد امیرالمؤمنین تغریب کردند ایشانرا یعنی مردان را دون زنان ابوبکر بفدك فرستاد و عمر بشام و عثمان بمصر و امیرالمؤمنین علی بروم . بر بنده و پرستار چون زنا کنند تغریب نباشد بنزدیك ما و مذهب مالك و احمد هم اینست و شافعی را در او دو قول است یکی چنانکه ما گفتیم و یکی آنکه تغریب باید کردن و در آن قول که گفت تغریب باید کردن در مدّت دو قول گفت یکی یکسال کالحر سواء و دوّم ششماه قیاساً علی حدهما اگر مردی دیوانه زنا کند با زن عاقله هردورا حدّ باید زدن بنزدیك ما واگر مرد عاقل با زن دیوانه زنا کند بر مرد حد باشد دون زن و شافعی گفت در هر دوجای بر دیوانه حدّ نیست و ابو حنیفه گفت بر زن عاقله نیز حدّ نیست چون دیوانه با او زنا کند امّا اگر مرد عاقل باشد و زن دیوانه برهردو حدّ واجب بود حکم زنا ثابت نشود الاّ باقرار یا چهار گواه مردان عاقل بالغ عدل و شافعی هم این گفت و ابوحنیفه گفت دو گواه کفایت باشد امّا اتیان البهیمه بدو گواه ثابت شود شافعی گفت چهار گواه باید وابوحنیفه گفت دو گواه بس باشد . اگر مردی را با زنی در بستر یابند یا به بینند که اورا بوسه میدهد یادست در گردن او کرده باشد اصحاب ما را در او دو روایت است یکی آنکه برو حدّی تمام باشد و روایت دیگر آنکه برو تعزیر باشد و این مذهب جمله فقهاء است . زنی که شوهر ندارد و حملی برو پیدا شود و او اقرار ندهد برخود بزنا برو حدّ نباشد بنزدیك ما و بنزدیك ابو حنیفه همچنین است وشافعی گفت ومالك برو حدّ باشد امّا اقرار باید تاچهار بار اقرار دهد در چهار مجلس بنزدیك ما وبنزدیك ابوحنیفه نیزهم چنین است وشافعی گفت یك بار کفایت بود و این قول مالك است و حمّادبن ابی سلیمان گفت و ابن ابی لیلی اقرار چهاربار باید سواء اگر دریك مجلس بود و اگر در چهار مجلس چون اقرار دهد که برو حدّی هست آنکه منکر شود گوید دروغ گفتم حدّ ازاو ساقط شود و مذهب شافع و ابوحنیفه و یك قول مالك این است . قول دیگر آنکه ساقط نشود و این قول حسن بصریست و سعید بن جبیر و داود گفتند چون چهار گواه گواهی دهند برو بزنا حدّ ثابت شود برو سواء اگر تصدیق کند ایشانرا و اگر تکذیب و شافعی هم این گفت ابوحنیفه گفت حدّ باید زدن او را چون تصدیق کند گواهانرا برای آنکه تصدیق از او اعتراف باشد واعتراف گواهی گواهانرا اثر بود و بیك اعتراف حدّ واجب نبود و اگر مردی زنی را یابد بر بستر خود و گمان برد که زن اوست و با او خلوت کند برو حدّ نباشد و مذهب شافعی هم اینست و ابو حنیفه گفت برو حدّ باشد مرد لال چون باشاره معلوم کند که او زنا کرد یا قتل عمد کرد برو حدّ و قصاص واجب بود و شافعی هم این گفت و ابوحنیفه گفت نه برو حدّ باشد و نه قصاص . امّا لائط اگر ایقاب کرده باشد

قتلش واجب بود وامّا مخیّر است خواهد بتیغ کشد اورا وخواهد دیواری برو افکند و خواهد از بلندی بیندازد اورا واگر دون ایقاب باشد بنگرد اگر محصن بود رجم کند اورا واگر نامحصن بود حدّ زند اورا کالزّنا و این یك قول شافعی است و قول زهری و حسن بصری و ابو یوسف و محمّدبن الحسن و قول دیگر شافعی را آنست که بکشد او را بهر حال و مذهب ابوحنیفه آنست که براو تعزیر باشد وحدّ نبود براو و امّا واطی البهیمه بنزدیك ما دون الحدّ و این مذهب مالك و ثوری و ابو حنیفه است و شافعی را سه قول است یکی موافق این قول و دوّم آنکه حکمش حکم زانی باشد و سیّم آنکه حکمش حکم لائط باشد اگر مردی ذات محرمی را بخرد از آن خود از مادر یا خواهر یا دختر یا عمّه یا خاله یا دختر برادر یا دختر خواهر آنگه بداند ایشانرا و بشناسد و باعلم بآن مواقعه کند بایشان او را بباید کشتن علی کلّ حال و شافعی را دو قول است یکقول آنکه برو حدّ باشد دوّم آنکه برو هیچ نباشد واین مذهب ابوحنیفه است اگر مردی زنی را بمزد بستاند برای وطی واو را بر وطی مزدی دهد او زانی باشد و برو حدّ باشد و شافعی هم این گفت و ابوحنیفه گفت برو حدّ نباشد وگفت لواستاجرها لیزنی بها لاحدّ علیه ایضاً ولواستاجرها للخدمة فوطیها فعلیه الحدّ اگر نکاح بندد بریکی از ذوات محرم خود از آنانکه گفتیم از نسب یا از رضاع یا بر زن پدر یا بر زن پسر یا زنی کند بر سر چهار زن یا زنی کند که شوهر دارد یا زنی کند که طلاق داده باشد اورا یا لعان کرده باشد با او یا سه طلاق داده باشد اورا آنکه خلوة کند بایکی از ایشان در ذوات محارم برو قتل باشد و در اجنبیّات برو حدّ بود وشافعی هم این گفت الاّ آنکه این فصل که ما کردیم او نکردو ابوحنیفه گفت دراین هیچ حدّ برو نباشد . اگر چهار مرد بر کسی گواهی دهند بزنا و بشرط گواهی باشند آنگه غایب شوند یا بمیرند حاکم را باشد که بگواهی ایشان حکم کند ومشهود علیه را حدّ زند و شافعی هم این گفت و ابوحنیفه گفت چون بمیرند یا غایب شوند حاکم را نباشد که بگواهی ایشان حکم کند چون چهار مرد حاضر آیند بنزدیك حاکم تا برکسی گواهی دهند بزنا سه کس گواهی دهند چهارم گواهی ندهد مشهود علیه را حدّ نباید زدن بلاخلاف برای آنکه گواهی تمام نیست وآنکه گواهی نداد برو هیچ نباشد بلاخلاف امّا آنان را که گواهی دادند حدّ قریه باید زدن وابوحنیفه واصحاب اوهم این گفتند وشافعی را درو دوقول است اگرچهار کس گواهی دهند بر کسی بزنا وآنکس محصن باشد امام اورا رجم کند آنکه یکی بازآید وگوید که این گواهی دروغ دادم وقصد من کشتن او بود او را بقصاص باید کشتن و شافعی هم این گفت و ابوحنیفه گفت قصاص نباشد اینجا اگر برزنی ستم کنند وباو فساد کنند برو حدّ نباشد بلا خلاف واو را مهری نرسد وابوحنیفه همچنین گفت وشافعی گفت اورا مهر مثل رسد بنده و پرستار چون زنا کنند بر ایشان نیمه حدّ باشد پنجاه تازیانه اگر محصن باشد واگرنه و مذهب شافع و ابوحنیفه و مالك هم این است . عبدالله عباس گفت اگر محصن باشند برهریکی از ایشان نیمه حدّ باشد . واگر نباشند بر ایشان هیچ نیست وبعضی فقها گفتند حکم بنده دراین باب حکم آزاد است اگر محصن بود رجم واگر نامحصن بود حدّ . وداود گفت بنده را صد تازیانه بزنند

وکنیزك را پنجاه اگر شوهر دارد واگر ندارد بروهیچ نیست بیك روایت ازاو وبدیگر روایت صد تازیانه بزنند و سیّد را باشد که کنیزك و غلام خود را حدّ زند در آنچه مستحق باشند بی اذن امام ومالك گفت اگر غلام بود خواجه‌را باشد وثیز اگر کنیزك باشد که اورا بشوهر داده باشند واگر شوهر دارد نرسد اورا که حدّ زند سیّدرا باشد که اقامت حدّ کنند برمملوك خود باقرار یابعلم خود یابگواهی گواهان و شافعی دراعتراف موافقه کرد مارا قولاً واحداً ودر بیّنه و علم سیّد دو قول است اورا اگر سیّد فاسق بود یا ذمّی یا مکاتب او را باشد که اقامت حدّ کنند برمملوك وشافعی را دو قول است اگر چهار مرد برکسی گواهی دهند بزنا دو گویند او زنا کرده ببصره و دو گویند بل کوفه یاگواهی دهنداو زنا کرد در این خانه در فلان‌زاویه و دو گویند در دیگر زاویه مشهود علیه را حدّ نباشد بلاخلاف و گواهان را حدّ باید زدن و شافعی را دوقول است یکی چنانکه ما گفتیم یکی آنکه حدّ نباید زدن ایشانرا و این قول ابوحنیفه است چون چهار کس گواهی دهند بر کسی بزنا حدّ واجب شود بر مشهود علیه سواء اگر عهد متقدم باشد واگر نزدیك و شافعی هم این گفت و ابوحنیفه گفت چون عهد متقادم بود گواهی ایشان‌بشنوند ابویوسف گفت ما حدّ کردیم بر ابوحنیفه که این تقادم عهدرا حدی نکو نگفت و حسن‌بن زیاد ومحمّد بن‌الحسن گفتند حدّ نهاد آنرا بیکسال وابویوسف و محمّد گفتند اگر از پس ماهی گواهی دهند من وقت‌المعاینه گواهی ایشان مقبول نباشد . از شرایط احصان اسلام نیست بل حرّیت و بلوغ و کمال عقل و تمکین از وطی کفایت باشد به نزدیك ما چون این شرایط حاصل آید محصن شود و شافعی هم این گفت ومالك گفت اگر زن و شوهرکافر باشند احصان نبود چه نکاح ایشان نکاح نیست و ابو حنیفه گفت اسلام شرطست و کلام با او در هردو فصل باشد یکی آنکه بر مشرکان اصلارجم هست یانه گفت نه دیگر آنکه در اسلام که شرط باشد در احصان یانه گفت شرط باشد مرد بیمار مایوس را چون حدّ برو واجب شود صد شاخ باریك شمش بیاید گرفت و درهم بستن و یکبار بروی زدن بروجهی که مؤذّی نباشد با تلف او و ابوحنیفه گفت برآنگونه که باشد مجتمع و متفرق بزنند ضربی مولم و مالك گفت صد تازیانه درهم بندند یا کمتر بحساب بزنند اوراآن ضربی مولم و شافعی گفت باطراف الثّیاب والنّعال بزنند ضربی نه مولم و این طرفی‌است مسند از خلاف و در این موضع آنقدر کفایت است . قوله . فاجلدوا کلّ واحدمنهمامائة جلدة . فا برای آن آورد که کلام متضمّن شرط است والتّقدیر من زنی من رجل اوامرأة‌فعلی کل واحد منهما مائة‌جلدة . و این خطاب اگرچه متوجه است بجمله‌اّمت . مراد رسول است علیه‌السّلام و ائمه که قایم مقام او باشند در اقامت حدود بلاخلاف . حقیقت زنا وطی‌مرد باشد زنرا در فرج بی عقدی شرعی یا شبهه عقدی با علم یا غلبه و نه هروطی حرام زنا باشد برای آنکه وطی‌زن حایض حرام است و نیز وطی نفسا ونگویند که آن زناست . قوله. ولاتاخذکم بهما رافة فی‌دین الله . ونباید که شما را بگیرد بایشان رأفتی و شفقّتی در دین خدای . مجاهد وعکرمه و عطاء بن رباح و سعیدجبیر و نخعی وشعبی گفتند و ابن زید وسلیمان‌بن یسار معنی‌آنست که نباید که رحمت شمارا برآن

حمل کنند که حدّ خدا رها کنید و اقامت نکنید . معتمر گفت از عمران که من ابومجارا گفتم این سخت تکلیفی است که خدای‌مارا کرد فی قوله ولا تاخذکم بهما رأفة فی دین الله . و مارا از روی بشریّت رحمت میباشد برایشان همانا مارا در این بزه باشد گفت معنی آیه نه آنست که تو گمان بردی معنی آنست که سلطان وحاکم برای رحمت و رقت نباید تا اقامت حدود رها کنند و گفتند دلیل براین ظاهر آیتست من. قوله فاجلدوا کلّ واحد منهما . و جلددر لغت‌زدن برظاهرجلد باشد یقال جلده اذا ضرب جلده کما یقال‌ظهره وبطنه وراسه‌اذاضرب‌ظهره و بطنه‌وراسه. خالدگفت‌عبدالله‌عمررا کنیزکی‌بود زنا کرد اورابدست من‌داد وگفت اینرا حدّزن بریشت وبرپایهاء واندامهاء دیگرضرب‌خفیف اورا گفتم فاین انت عن‌قوله . ولاتاخذکم بهما رأفة فی دین الله . گفت بهر حال نبشاید کشتن او را خدای اورا جلد فرمود قتل نفرمود. سعیدبن المسیّب و حسن گفتند مراد آنست ضربی زنی موجع و مولم . زهری گفت در زنا و فریه اجتهاد باید کردن در زدن وبمبالغه نمودن و در حدّ شرابخواره تخفیف . قتاده گفت در حدّ شرب و فریه تخفیف باید ودر زنا اجتهاد باید کردن و در زدن ومبالغه نمودن . حماد گفت قاذف و شارب را حدّ با جامه باید زدن و زانی را بر پشت برهنه باید کردن . و بنزدیك ما ایشانرا حدّ چنان‌باید زدن که ایشانرا یابند اگر برهنه باشند ایشانرا حدّ برهنه باید زدن و اگر جامه باشند ایشانرا حدّ با جامه باید زدن و مردرا حدّ که زنند ایستاده زنند و زنرا بنشانند و این حدّ که زنند بر جمله اندام‌او متفرق کنند الاّ برروی و بر فرج ومذهب شافعی هم اینست وابوحنیفه گفت جز بر سرو روی و فرج . اّما کیفیّت اقامه حدّ آنست که امام حاضر آید و گواهان بجای حدّ یا رجم و اگر حدّ باقرار مرد و زن واجب شده باشد امام ابتداء کند برجم آنکه مردمان و اگر بگواهی گواهان درست شده باشد اوّل گواهان ابتداء کنند آنکه امام آنکه مردمان و مذهب ابوحنیفه هم اینست و شافعی گفت ابتدا کردن واجب نیست بر کسی بل هرکه خواهد ابتدا کند و اگر مرد یازن ازآنان باشند که براو جلد و رجم واجب باشد اوّل حدّ زنند او را و رها کنند تا نیك شود آنکه رجم کنند چون‌امام کسی را رجم خواهد کردن بفرماید تا چاله بکنند ومرد را در آنجا کنند تا کمربست و اگر زن باشد تابسینه و بخاك پیرامن ایشان بپنبازند و استوار کنند و آنانکه سنگ اندازند با پس پشت او شوند و از برابر روی‌سنگ نیندازند تا برویش نیاید اگر از خاك بر آید و بگریزد نگاه کنند اگر بگواهی گواهان بر او درست شده باشد باز آرند اورا و بچاله فرو کنند وسنگ میاندازند تا تمام بکشند او را و اگر باقرار او براو متوجه شده باشد و برآید و بگریزد نگاه کنند اگر پیش‌از آن باشد که هیچ سنگ براو آید بازآرند اورا و سنگسار کنند و اگرسنگ چند برو آمده باشد اگر همه یکی بود و برآید وبگریزد رها کنند تا برود و بدنبال او نروند و سنگ بزرك نزنند ایشانرا بل سنگهاء کوچك میانه معتادکه انداختن را شاید از آن زنند و آنرا که حدّ زنند بر وجه ایجاع وایلام زنند و سخت زنند اگر در زیر آن بمیرد بر زننده او هیچ نباشد و او را قود ودیت نباشد و مرد را بر پای بداوند و زنرا بنشانند و جامه بر

او به بندند تا عورتش گشاده نشود و آنرا حدّ زنند اگر بگریزد حدّ تمام نازده باز آرند اورا و حدّ تمام بزنند سواء اگر باقرار او باشد و اگر بگواهی گواهان و آنرا که براو رجم واجب باشد و او بیمار بود رجم کنند او را و انتظار آن نکشند تا بهتر شود چه غرض تلف اوست و آنرا که حدّ باید زدن و بیمار باشد رها کنند تا بهتر شود آنگه حدّ زنند او را و اگر مصلحت اقتضاء تقدّم حدّ کند براو حدّ زنند علی کلّ حال بصد شمش درهم بسته چنانکه بیانکردیم و آنرا که حدّ باید زدن در صمیم الحرّ و برد نزنند رها کنند تا هوا خوش شود و در زمین دشمن کس را حدّ نزنند تا حمیت حمل نکند او را بر آنکه در ایشان گریزد و اگر کسیکه حدّ براو واجب بود با حرم خدای یا حرم رسول یا حرم یکی از ائمه گریزد رها کنند تا بیرون آید آنگه حدّش زنند اگر بیرون نیاید طعام و شراب براو تنگ کنند تابیرون آید آنگه حدّش زنند . و زن را چون حدّ براو واجب شود و آبستن باشد رها کنند تا بار بنهد و از نفاس بیرون آید و کودك را شیر دهد آنگه حدّش زنند اگر جلد باشد اگر رجم . وآنکس را که چند حدّ براو جمع شود که از آن بعضی کشتن باشد همه بجای آرند و کشتن باز پس دارند چنانکه مثل آنرا که حدّ فربه براو واجب باشد و دست بریدن بدزدی و کشتن بقصاص یا رجم بزنا اوّل حدّش زنند آنگه دستش بـه برند آنـگه قصاص کنند اورا و آنرا که حدّی بسر او واجب شود و او عاقل باشد آنگه مختلط شود حدّ بر او بدارند بهرحال و رها کنند و امیرالمؤمنین علیه السلام حکم کرد در مردی که برخود اقرار داد بحدّی که خدایرا هست بر او و بیان نکرد که چه حدّ است گفت او را چندانی میزنید تا او گوید بس و آنکس کـه بحدّی اقرار دهد آنکه انکار کند التفات نکنند بانکار او و حدّ بر او برانند مادام تا رجم نباشد اگر رجم باشد بانکار او از او دست بدارند وزن مستحاضه را تا خونش منقطع نشود حدّ نزنند او را و چون امام کسی را حدّ خواهد زدن مردم را خبر دهد تا جماعتی حاضر آیند ومشاهد حال باشند و معتبر شوند بـآن و ذلك قوله و ليشهد عذابهما طائفة من المؤمنين . و خلاف کردند در عدد ایشان و کمیّت بنزدیك ما ده کس باشند و این قول حسن بصریست عبدالله عباس گفت کمیّت ایشان یك کس باشد واین یك روایت است اصحاب ما را . عکرمه گفت دو کس باید . زهری گفت سه کس . شافعی گفت چهار . نخعی و مجاهد گفتند یك مرد لقوله . و ان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا الايه . راوی خبر گوید کـه روزی نزدیك ابو بریدة الاسلمی رفتم بکاری او را یافتم جماعتی از همسایگان را حاضر گرده کنیزکی را حدّ خواست زدن بفرمود تا جامه بیاوردند و گرد او در دادند و پسرش را فرمود تا او را پنجاه تازیانه بزد آنکه بر خوانـد و ليشهد عذابهما طائفة من المؤمنين . ابوهریره گفت که رسول‌ص گفت که اقامت حدّ بزمینی اهل آن زمین را بهتر باشد از چهل شبانه روز باران . حذیفه الیمان روایت کرد از رسول علیه السلام که او گفت یا معشرالنّاس اتّقوا الزّنا فانّ فیه ستّ خصال ثلاثاً فی الدّنیا و ثلاثاً فی الاخرة گفت از زنا بپرهیزید که در او شش خصلت است سه در دنیاست و سه در آخرت

اما آن سه که در دنیاست آبروی ببرد و درویشی آرد و عمر بکاهد و اما آن سه کـه در آخرت است خشم خدای بواجب کند و حساب بد بود خداوندش را و ملازمت دوزخ . و انس روایت کرد که رسول علیه السّلام گفت اعمال امّت من بر من هر شب آدینه عرض کنند دو بار خشم خدای سخت باشد بر زنا کنندگان . و هب بن منبه گفت زانی نمیرد تا درویش شود و قوّاد نمیرد تا کور نشود قوله . الزّانی لاینکح الاّ زانية او مشركة الايه . علما در معنی و حکم آیه خلاف کردند بعضی گفتند سبب نزول آیه آن بود کـه مهاجر چون بمدینه آمدند در میان ایشان درویشان بسیار بودند و در مدینه جماعت زنان ناپارسا بودند باین کار معروف و توانگر بودند این درویشانرا طمع افتاد که ایشانرا بزنی کنند از آنجا که ایشان را جائی و مال نبود از رسول علیه السلام دستوری خواستند در نکاح ایشان خدای تعالی این آیه فرستاد و نکاح ایشان بر مسلمانان حرام کرد هم زوانی بودند هم مشرکات وگفت مرد زانی نباید تا نکاح کند الاّ زانیه یا مشرکه را و نیز زن زانیه مناکحه نکند الاّ بازانی یا مشرکی و نکاح ایشان بر مؤمنان حرام است و ظاهر آیه اگر چه خبر است معنی آنست که باید که چنین باشد چنانکه گفت و من دخله کان امناً یعنی باید تا ایمن دارند او را و قوله . انّ الصّلوة تنهی عن الفحشاء و المنكر . یعنی باید تا نماز مردمان را منع کند از فحشاء و منکر چو اگر خبر بودی دروغ بودی و این قول مجاهد است و عطاء بن ابی رباح و قتاده وزهری و ابوالقاسم بن ابی برزه و شعبی و ابو حمزه الثمالی و روایت عوفی از عبدالله عباس . عکرمه گفت در زوانی آمد زنا کنندگان که در مکّه بودند و در مدینه و بسیار بودند و از مشاهیر ایشان نه زن بودند . صواحب رایات چون علمهای بیطار تا ایشانرا بآن بشناختندی . یکی امّ مهرول کنیزك سایب بن ابی سایب المخزومی و امّ غلیط بود کنیزك صفوان بن امیّه . و حیّة القبطیّه بود کنیزك عاص بن وایل ومزنه بود کنیزك و الك بن عميلة بن السّاق وحلاله بود کنیزك سهیل بن عمرو و امّ سوبد بود کنیزك عمرو بن عثمان المخزومی و شریفه بود کنیزك دمعة بن الاسود و فرشه بود کنیزك هشام بن ابی ربیعه بود و قریبا بود کنیزك هلال بن انس و خانه های ایشانرا خرابات خواندندی در جاهلیت . و بخانه ایشان الاّ مشرك یا زانی نرفتی و در جاهلیّت عادت بودی که مردم فرومایه زنان ناپارسار را بزنی کردندی بطمع کسب ایشان و آنرا طعمه ساختندی جماعتی درویشان مسلمان را اندیشه افتادکه همچنین کنند از پیغامبر دستوری خواستند خدایتعالی این آیه فرستاد و نهی کرد ایشانرا ازمنا کحه ایشان و امثال اینان وعمرو بن شعیب گفت آیه درمرثد الغنوی آمد و در عناق و مرثد مردی بود شجاع واورا دلدل گفتندی و اورا رسول علیه السلام نصب کرده بود تا ضعیفان‌مسلمانان‌را ازمکّه بمدینه آوردی و این عناق در جاهلیت دوست او بود چون او بمکّه آمد او را استدعا کرد او گفت خدایتعالی زنا حرام کرده است گفت پس مرا بزنی کن بنکاحی که شما راست او گفت تا از رسول علیه السّلام دستوری خواهم و دستوری خواست خدای این آیت بفرستاد بعضی ذکر گـفتند مراد بنکاح نه عقد است بل نکاح کنایتست از جماع و بنزدیك ما

این لفظ از الفاظ مشترکه است حقیقت باشد در عقد و در جماع و از اینست که ما گفتیم که بیك عبارت خبر توان داد از دو معنی مختلف به نیّتی که چون گوید لاتنکح ما نکح ابوك روا باشد که این یك لفظ بود عن العقد والجماع معاً . پس گفتند معنی آیة آنست که خلوت نکند و زنا نکند با زانیات الاّ زانی یامشرکه و نیز از زنان رغبت نکند در زنا الاّ زانیه یا مشرکه این قول سعیدبن جبیر است و ضحاك و عبدالرّحمن بن زید و روایت والبی از عبدالله عباس که گفتند معنی آنست که الزّانی لاینکح ای لایزنی الاّ بزانیة او مشرکة و کذلك الزّانیة لایزنی بها الاّ زان او مشرك . وحرّم ذلك علی المؤمنین . ونکاح ایشان حرام است برمؤمنان . سعیدبن المسیّب گفت این در ابتدای اسلام بود آنگه منسوخ شد این حکم بقوله تعالی وانکحوا الایامیٰ منکم الایه . این قول درست نیست بنزدیك ما واگرچه مذهب بیشتر فقهاء اینست . و حسن بصری گفت مراد بزانی محدوداست آن زانی راخواست که اورا حدزده باشند واین هم تخصیص است بی دلیلی مخصّص امّا نکاح مشرکات روا نیست بلا خلاف و نیز نکاح زانیات مادام تا مصرّ باشند بر آن اگر توبه کنند و توبهٔ ایشان ظاهر شود نکاح ایشان رواست امّا اگر کسی با کسی زنا کند از دووجه بیرون نبود یا در آنوقت محصنه بوده باشد و شوهر داشته بود یا نبود اگر شوهر داشته بود حلال نباشد هرگز و اگر نداشته بود اگر با توبه خوانند ایشانرا چون توبه کنند هردو روا باشد ایشانرا مناکحه کردن و علامت توبهٔ زن آن باشد که مرد او را استدعا کند اگر اجابت کند بمثل آن تائب نیست واگر اجابت نکند از او توبه توان شناخت قوله تعالی . والّذین یرمون المحصنات الایه . حقتعالی در این آیه حکم قاذف و حدّ او بیانکرد و گفت آنانکه ایشان محصنات یعنی عفایف را و زنان پارسارا که ایشان خود را احصان و صیانت کرده باشند قذف ورمی کنند بتهمت زنا گوید یا زانیه ای زنا کننده یا گوید زنا کردی و هم چنین اگر مردی پارساء بی گناه را گوید یا زانی او زنیّه اگر بر آن دعوی که گفته باشد چهار گواه نیارد تا گواهی دهند بر آنکه این گوینده راست گفت و این مرد با این زن زنا کرد وما به معاینه دیدیم کالمیل فی المکحلة والاّ این گوینده را هشتاد تازیانه باید زدن آنگه حکم کرد که گواهی ایشان قبول مکنید هرگز مادام تا توبه نکرده باشند بر خلافی که هست میان فقهاء و گفته شود انشاءالله . اولئك هم الفاسقون . و ایشان فاسق باشند این سه حکم کرد ایشانرا یکی وجوب حدّ و یکی نفی قبول شهادت و یکی نام فسق . امّا حکم آیه بدانکه بنزدیك ما مردی یا زنی اگر کافر باشند واگر مسلمان اگر بنده باشند اگر آزاد پس از آنکه عاقل و بالغ باشد مردیرا گوید یازانی یا گوید ای لائط یا ای مفعول یا دشنامی که معنی این دارد بهر لغت که باشد بشرط آنکه عالم باشد بآن لغت وبموضوع آن یا زنی را گوید از این عبارات چیزی باین حدّ بر او واجب شود هشتاد تازیانه امّا اگر قاذف بنده بود حدّ هم هشتاد لازم باشد بنزدیك ما وزهری وعمر عبدالعزیز موافقت کردند مارا و جمله فقها خلاف کردند وگفتند حدّ بنده بر نیمه حدّ آزاد باشد چهل تازیانه دلیل ما عموم آیتست و در آیة فرقی نیست اگر کسی قذف کند جماعتی را هریکی را علیحده بکلمتی مفرد گوید یکی را یا زانی و دیگریرا یا

لائط و دیگریرا یا مفعول برای هریکی حدّی واجب شود بر او و این مذهب ماست و مذهب شافعی قولاً واحداً واگر جمله را یك لفظ گوید شما زنا کردید یاشما زنا کننده اید مذهب ما آنست که اینقوم اورا به نزدیك حاکم آرند و بیکبار مطالبه کنند براو یك حدّ باشد برای همه واگر هریکی علیحده او را بحاکم آرند و بحق خود مطالبه کنند برای هریکی امام حدّی زند اورا وشافعی را دوقول است درین مسئله در قدیم گفت بر او یك حدّ باشد برای همه و در جدید گفت برای هریکی حدّی کامل باشد براو و این تفصیل مراعات نکرد که ما گفتیم ابوحنیفه گفت براو یك حدّ بیش نباشد سواء اگر بیك کلمه گوید یا بکلمات مختلف مفرد هریکی را و ابوحنیفه را بظاهر آیه تمسّك نیست اگر گوید ظاهر آیت آن است یرمون المحصنات ایجاب حدّ برای جماعت محصنات کرد گوئیم اگر این ظاهر را کار بندد لازم آید که برای افراد براو حدّ واجب نبود و این خلاف اجماع است دگر آنکه فاجلدو هم برجمع است و باتّفاق مراد آنست که فاجلدوا کلّ واحد منهم . چون درحدّ قاذف معنی اینست ممتنع نباشد که درحدّ مقذوف هم این تقدیر باشد که گوید مردی را که تو زنا کردی با فلان زن براو دوحدّ واجب شود یکی برای مرد یکی برای زن چه او دوکس را قذف کرد و ابوحنیفه گفت براو یك حدّ باشد و شافعی در قدیم هم این گفت ودر جدید دو قول است او را یکی چنانکه ما گفتیم و دیگر آنکه یکحدّ واجب باشد اگر کسی گوید یابن الزّانین بر او دو حدّ واجب شود مادر و پدر مقذوف را اگر زنده باشند مطالبه ایشانرا باشد اگر مرده باشند بحقّ ارث مطالبه مقذوف را باشد و دیگر وارثانرا . ابوحنیفه گفت یکحدّ واجب باشد و شافعی را دو قول است یکی چنین که ما گفتیم و این قول اوست در جدید و در قدیم گفت یك حدّ . بدانکه حدّ قاذف موروث باشد همچون مال برای آنکه حقّ مقذوفست بمیراث برسد بنسب دون سبب خویشان نسبی را باشد دون سببی وابوحنیفه گفت موروث نباشد و شافعی گفت موروث باشد ودر آنکه بکه رسد سه قول است اورایکی قول موافق مذهب ماست و قول دوّم آنکه عصبه را باشد و قول سیّم آنکه بجمله خویشان رسد از خویشان نسبی و سببی از مردان و زنان و این مذهب اصحاب اوست و تعریض بقذف قذف نباشد بنزدیك ما سواء اگر در حال غضب باشد و اگر در حال رضا ومذهب شافعی همین است و مالك گفت در حال غضب قذف باشد و در حال رضا قذف نباشد . مرد آزاد بکر را چون در زنا چهار حدّ بزنند یا در قذف بیار پنجم بکشند او را و بنده را در بار هشتم و یك روایت آنست که بنده را ببار چهارم بکشند و جمله فقهاء در این خلاف کردند و گفتند براو حدّ باشد چندانکه کنند از قذف و زنا . والّذین یرمون المحصنات . سعید جبیر گفت آیه در باب عایشه آمد و دگر مفسّران گفتند آیه عامّ است در جمله آنانکه آیه متناول بود ایشانرا از جملهٔ زنان مؤمنان و رمی و قذف و فریه یکی باشد یقال رمته بکذا و آنچه رمی باو متعلّق است و آن زناست از آیه حذف کرد لدلالة الکلام علیه . والتّقدیر والّذین یرمون المحصنات بالزّناء ثمّ لم یاتوا باربعة شهداء علی دعویهم فاجلدو هم . فا برای آن آورد که کلام متضمّن شرط است از روی معنی چنانکه

بیانکردیم پیش‌از این . اگر گواه بیارد مقذوف را رجم باید کردن یا حدّ زدن بر موجب آنچه مستحقّ آن باشد و اگر نیارد او را هشتاد تازیانه بباید زدن حدّالمفتری حسن بصری گفت حدّالمفتری با جامه زنند و این روایت است از باقر علیه‌السلام و نخعی گفت جامه را از او بردارند و بنزدیك ما حدّ مفتری با جامه زنند و حدّ زنا برهنه قوله . ولا تقبلوا لهم شهادة ابداً . و نیز از حکم او آنست که گواهی او هرگز قبول نکنند مادام تا برآن مصرّ باشد اگر توبه کند و حدّ توبهٔ او آن بود که خویشتن را دروغ زن کند گوید دروغ گفتم آنگه گواهی او قبول کنند و داخل بود در حدّ استثنا و این مذهب ماست و مذهب شافعی سواءً اگر حدّ زده باشند اورا و اگر نزده باشند و این قول مسروقست و زهری و شعبی وعطا وطاوس و مجاهد و سعید جبیر و عمر عبدالعزیز و ضحاك . و قول باقر و صادق است علیهما السّلام و مذهب ابوحنیفه واصحابش و اهل عراق آنست که‌او داخل نیست در استثنابل‌استثناء راجع‌است الی قوله اولئك هم‌الفاسقون و مقصور است براو واین قول شریح است و سعید بن المسیّب و حسن و ابرهیم و امّا بتوبه حدّ از او ساقط نشود برای آنکه از حقّ مقذوفست اگر عفوکند ساقط شود و الاّ بتوبه حق خدای ساقط شود باسقاط او امّاحدّ زانی اگر توبه کنند پیش‌از آنکه گواهان بر او گواهی دهند حدّ ساقط شود به‌نزدیك ما و اگر پس از آن باشد حدّ ساقط نشود . واولئك هم‌الفاسقون . وآنانکه این کنند از قذف محصنات فاسق باشند . الاالذین تابوا . الاّ آنانکه توبه کنند خلاف کردند در این استثناء و مانند این از هر استثنائی که متعقب باشد چند جمله کلام را امّا راجع بود بآنکه در براو بود یا راجع باشد با جمله شافعی و اصحابش گفتند راجع باشد با جمله آنچه متقدّم باشد . وابو حنیفه واصحابش گفتند راجع باشد الی مایلیه فقط . و مذهب ما آنست که صحیح بود رجوع او با هر یکی از آن و قطع نتوان کردن بر یکی از آن الاّ بدلیلی قاطع . و مثال او چنان باشد که کسی گوید قصدت الادبآء و اکرمت العلمآء و ادبت الغلمان الاّ واحد منهم این استثناء راجع با غلمان بود یا با جملهٔ آنچه رفته است . اختلاف مذهب آنست که گفته شد و دلیل بر مذهب صحیح که ما اختیارکردیم از توقف بردلیل حسن استفهام است که سامع چون شنود که کسی گوید اکرم العلمآءوجالس الفقهآءواضرب‌الغلمان الاّ واحداً منهم . که بپرسد کویدکه راخواستی واستثناءاز کدام‌جمله‌کردی از یکی یاازهمه وحسن این‌استفهام دلیل اشتراك واحتمال کند . دلیلی‌دیگر برصحّت‌این‌مذهب که ما در قرآن و استعمال اهل لسان چنان یافتیم که چون‌متعقب باشدجمله‌را یکبارراجع بودباهمه ویکبارالی مایلیه واستعمال‌اهل‌لغت‌لفظی‌را دریك معنی‌یا دومعنی یامعانی بسیار دلیل‌حقیقت اوکنند در آن معانی الاّ که دلیلی از خارج پدید آید که در بعضی حقیقت است و در بعضی مجاز چنانکه در آیه هست که بظاهر استثناآء توبه ردّ کردیم با فسق و بدلیلی با نفی شهادة و گفتیم الاّ استثنا است از این دو ودر سقوط حدّ توقّف کردیم بردلیل دیگر که مارا ره نمود شرعی بر آنکه استثناء نیست ازو وحدّ ساقط نیست . دلیل دیگر بر صحّت این مذهب آنست که یکی از ما چون گوید ضربت غلمانی و اکرمت جیرانی وادّیت زکوتی قائماً اوقاعداً اصباحا اومساءً

(فی)

فی مکان کذا این متعلّقان از حال وظرف مکان و زمان صحیح و محتمل است که راجع‌باشد با جمله‌یا باهریکی ازین جمل همچنین استثنآء اذا قال الاّ واحدا و آنچه جامع است میان ایشان آنست که استثناء و حال وظروف مکان وزمان فضلاتی است که بعد تمام‌الکلام آید غیر مستقلّة بانفسها متعلّقة بما قبلها . و آنچه متعلّق فقهاست و جواب آن در کتب اصول فقه مشروح است واینجا بیش‌ازاین احتمال نکند . الاّ الّذین‌تابوامن بعد ذلك واصلحوا . الاّ آنانکه توبه کنند پس از آن واصلاح کنند پشیمان باشند برآنچه کرده باشند و عزم کنند که دیگر نکنند وخویشتن دروغ زن بکنند آنکه اسم فسق از ایشان زایل شود وبقبول شهادت باز شوند بادلّهٔ شرعی و اخباری که آمده است در این باب . منها از آن جمله حدیث مغیرة بن شعبه که چون جماعتی آمدند و براو گواهی دادند بزنا درعهد عمر خطّاب سه کس گواهی بدادند وچهارم گفت من گواهی زنا نمیدهم ولیکن کاری منکر دیدم عمربفرمود تا آن سه کس را حدّ زدند دو کس توبه کردند و یکی اصرار کرد ایشانرا با قبول گواهی برد و این را که توبه نکرده بود گواهی نشنید و هیچکس از صحابه براو انکار نکرد دلیل کند که این اجماع صحابه است . فانّ‌الله غفورٌ رحیمٌ . خدایتعالی آمرزنده‌وبخشاینده است بیامرزداورا و رحمت کند. والّذین یرمون أزواجهم ولم یکن لهم شهدآء الاّ انفسهم الایة . حقتعالی‌گفت و آنانکه ایشان قذف کنند زنان خودرا و گواه ندارند برایشان‌وجز خویشتن را . فشهادة احدهم . گواهی یکی ازایشان اربع شهادات بالله . چهار سوگند بخدای باشد که بخورد بر آنکه ایشان راست گویند در آن دعوی که میکنند . کوفیان خواندند اربع شهادات برفع عین علی خبرالابتداء و هو قوله فشهادة احدهم . و باقی قرّاء اربع به نصب خواندند علی انّه مفعول لقوله فشهادة احدهم برای آنکه مصدر عمل فعل کند و بعضی دیگر گفتند علی تقدیر فعل محذوف والتّقدیر فشهادة احدهم ان یشهداربع شهادات بالله قوله . والخامسة . ای‌الشّهادة‌الخامسة جمله قرّا مرفوع خواندند بابتداء و خبر او انّ و مابعدها باشد . مگر حفص که او خواندعن عاصم والخامسة بالنّصب علی تقدیر و یشهدالشّهادة‌الخامسة . نافع و یعقوب خواندند ان لعنة‌الله و ان غضب‌الله بتخفیف هردو نون و رفع مابعدهما بر آنکه آن مخفّفه باشد از ثقیله . و باقی قرّا بتشدید انّ در هر دو موضع و نصب مابعدهما که این حرف تا مشدّد بود عمل نصب کند چون‌تخفیف کند اورا عملش‌باطل شود . و نافع تنها خواند والخامسة انّ غضب‌الله علیها بتخفیف نون ان و فعل ماضی ورفع الله . و باقی قرّا بر مصدر مضاف الی اسم‌الله تعالی وجرّالله باضافت . این اختلاف قرّاءست در آیة . امّا معنی آیه و سبب نزول او . عکرمه روایت کند از عبدالله عبّاس که چون خدایتعالی این آیت فرستاد . والّذین یرمون‌المحصنات ثمّ لم یاتوا باربعة شهداء فاجلدو هم ثمانین جلدةالایة سعد عباده گفت یا رسول‌الله اگر من ازدر خانه خود درروم مردی‌را یابم برشکم زن‌خود خفته‌ودر میان ران اوشده‌اورا ببخشایم وترنجانم تابروم وچهارگواه بیارم چون‌بطلب چهارگواه‌شوم اوبرداخته باشد و رفته اگر آنچه دیده باشم بگویم هشتاد تازیانه برمن زنند این عجب حکمی است رسول علیه السلام گفت یا معشر الانصار میشنوید که سیّدتان چه میگوید گفتند یا رسول الله اورا

(ملامت)

ملامت مکن که او مردی غیور است و هرگز هیچ زن نکرده است الاّ بکر وهیچ زنرا طلاق ندهد که کس او را بزنی یا ردکند. سعد عباده گفت تن وجان من فدای تو باد یا رسول الله من میدانم که این حقّ است و از خداست ولیکن مرا از این عجب میآید رسول علیه السلام گفت حکم خدای اینست و این چنین فرمود. سعد گفت صدق الله و رسوله و ایشان دراین بودند که پسر عمّی از آن سعد نام او هلال بن امیّه از خرما ستانی که او را بود باز گشت در خانه رفت مردیرا دید با زن خود خفته و با او زنا میکرد هیچ نگفت و آمد پیش رسول علیه السلام وگفت یارسول الله چنین حالی اتّفاق افتاد ومن این بچشم خود دیدم معاینه وبگوش خود شنیدم و این را دفع نمی توانم کرد رسول علیه السلام از اینحال متغیّر شد واثر کراهت بر روی او پیدا شد و این حدیث بر او گران آمد. هلال گفت یا رسول الله من میدانم که تو را از این حدیث خوش نمی آید ولیکن من اینحادثه بچشم خود دیدم و چگونه توانم این را پوشیده دارم و خدای داند تا من این راست میگویم و حقّ میگویم وامید وارم که خدای مرا از این حدیث فرج دهد. رسول علیه السلام همّت کرد که او را حدّ زند. انصار گفتند ما را محنت افتاد و بآنچه سعد گفت در افتادیم اکنون هلال را حدّ بزنند و گواهی او نیز قبول نباشد این کاری عظیمست. ایشان در این بودند رسول علیه السلام ساز آن میکرد که هلال را حدّ فرماید زدن. وحی فرود آمد بر رسول صحابه شاد شدند گفتند انشاء الله که فرجی باشد ما را از این چون رسول علیه السلام از غشیه وحی درآمد گفت خدایتعالی فرج داد هلال را وشما را از این حادثه واین آیه بر صحابه خواند. والّذین یرمون ازواجهم. هلال گفت من بخدای امید میداشتم که فرج دهد ما را ازاین بلیّه رسول علیه السّلام گفت این زنرا بخوانید کس رفت و زنرا حاضر کرد رسول او را پیش خواند و از این حادثه به پرسید گفت دروغ میگوید یا رسول الله. رسول علیه السلام گفت خدای داند که از شما دو یکی دروغ زن است هلال گفت یا رسول الله که من صادقم و الاّ حقّ تکفتم رسول علیه السلام گفت ملاعنه کنی هلال گفت بفرمای ورسول علیه السلام هر دو را پیش خود بداشت زن را و مرد را و روی ایشان بقبله کرد و اوّل هلال را گفت بگو اشهد بالله انّی لمن الصّادقین. سوگند میخورم بخدای که من از جمله راست گویانم در این دعوی چهار بار پشتا پشت این سوگند بخورد و پنجم بار روی باو کرد رسول و گفت یا هلال اتّق الله از خدای بترس که عذاب دنیا خوار تر ازعذاب آخرت است وعذاب خدای سخت تر ازعذاب آدمیانست و اگر ترا چیزی بر این حمل کرده است از این باز آی و توبه کن که این نوبت پنجم موجب عذاب لعنت است بر دروغ زن. هلال گفت و الله که خدای مرا براین عذاب نکند که من راست گویم و گفت بگو لعنت خدا بر او باد اگردروغ میگوید بگفت آنگه زنرا گفت چه گوئی سوگند خوری گفت آری گفت بگو چهار بار اشهد بالله انّه لمن الکاذبین. سوگند میخورم بخدای که این مرد دروغ زنست در این دعوی که میکند بر من بگفت ببار پنجم رسول علیه السلام او راوعظ کرد وگفت ای زن ازخدای بترس که رسوائی دنیا آسانتر

(از)

از رسوائی آخرتست و عذاب خدای سخت تر است از عذاب آدمیان و این بار پنجم موجب خشم خداست. ساعتی فروماند آنکه با خود گفت قوم خود را رسوا نکنم وبگفت خشم خدای بر او باد اگر این مرد راست گوی است در اینکه گفت. آنگه رسول علیه السلام میان ایشان جدا کرد و حکم کرد که فرزند زن راست و او را نسبت با هلال نکنند و آن زنرا باین معنی سرزنش نکنند پس از این. آنگه رسول علیه السلام گفت اگر این فرزند که آرد بر فلان صفت باشد شوهر راست گوست و اگر بر فلان صفت باشد آنراست که باو متّهم کردند او را. او را فرزندی بر صفت مکروه آمد او را با هیچ پدر تشبیه نکردند و او بزرك شد و بامیری مصر افتاد و پدری پیدا نبود او را. حسن بصری گفت چون آیه اوّل آمد. والّذین یرمون المحصنات الایه. سعد عباده گفت یا رسول الله اگر چنانکه مردی در خانه شود مردیرا بیند با زن خود اگر بکشدش باز کشندش وا گر بگوید هشتاد تازیانه بزنندش و اگر بطلب چهار گواه شود تا او باز آید مرد فارغ شده و رفته این مرد که این بیند بشمشیر بزند آن مرد را رسول علیه السّلام گفت کفی بالسیف شاخواست تا گوید شاهدا تمام نگفت آنگه گفت اگر نه آنستی که مرد غیور است بمانند این کار ها مسارعت کند این تمام بگفتمی و باقی حدیث تا بآخر چنانکه رفت. عبدالله عباس گفت بدگر روایت و مقاتل که سبب نزول آیت آن بود که چون این آیه آمد. والّذین یرمون المحصنات الایه. رسول علیه السلام روز آدینه برمنبر شد این آیه برخواند عاصم بن عدی الانصاری بربای خاست و گفت یا رسول الله یکی از ما چون مردی را به بیند با زن خود طاقت ندارد که خاموش باشد چون بگوید آنچه دیده باشد هشتاد تازیانه بزنند او را و گواهی او نشنوند نیز ومسلمانان فاسقش خوانند الاّ آنکه چهار گواه بیارد وتا او بطلب چهار گواه رود مرد قضاء حاجت خود کرده باشد و رفته رسول علیه السلام گفت حکم اینست. عاصم را پسر عمّی بود نام او عویمر زنی داشت نام او خوله بنت قیس در میان آن هفته یکروز درسرای رفت شریك بن التحمار سحمیا(١) را دید با زن خود خوله خفته بیامد و عاصم را خبر داد عاصم گفت انّا لله وانّا الیه راجعون و بر پای خاست وآدینه دیگر بمسجد رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله از آنچه ترا پرسیدم در آدینه گذشته مبتلا شدم در اهل بیت خود رسول علیه السلام گفت چیست آن گفت چنین حادثه افتاد پسر عمّ مرا یعنی عویمر را واین نیز دختر عمّ ایشان بود و شریك پسر عمّ ایشان بود رسول علیه السلام کس فرستاد و ایشانرا بخواند و اوّل روی بعویمر کرد و گفت از خدای بترس در اهلت و دختر عمّت و بهتان براو منه عویمر گفت بخدای که من راست میگویم و من شریك را برشکم اودیدم و او را حملی که هست از من نیست و من چهار ماهست که با او خلوت نکرده ام رسول علیه السلام روی بزن کرد و گفت ای زن از خدای بترس و آنچه کردهٔ براستی خبر ده. گفت ای رسول الله عویمر مردیست غیور واو راغیرت بر این حمل کرد که ما در این شبها بیدار بودیم بیکجای حدیث میکردیم این برای آن میگوید رسول علیه السلام شریك را گفت چگونی گفت همچنانست که این زن میگوید خدای تعالی

١ ـ سحمیا خ ل

(این)

این آیه فرستاد . والّذین یرمون ازواجهم . رسول علیه السلام بفرمود تا آواز دادند الصّلوة جامعة مردم حاضر آمدند و رسول علیه السلام نماز دیگر بکرد آنگه ایشانرا پیش خواند و عویمر را گفت بگو که سوگند میخورم بخدای که خوله زنا کرد و من راست گویم در اینکه میگویم بگفت . گفت بگو سوگند میخورم بخدای که من شریك را برشکم او دیدم و من راست گویم در اینکه میگویم بگفت . بیار سیّم باز گفت بگو سوگند میخورم بخدای که این حمل نه آن منست و من راست گویم بیار چهارم گفت بگو سوگند میخورم بخدای که من چهار ماهست که با او خلوت نکرده ام . آنگه بیار پنجم گفت بگو لعنت بر عویمر باد اگر دروغ میگوید بگفت . او را گفت بنشین خوله را گفت بر پای خیز و بگو سوگند میخورم بخدای که زنا نکردم و عویمر دروغ میگوید بیار دوّم گفت بگو که سوگند میخورم بخدای که او شریك را با من بیکجا ندید برین وجه که دعوی میکند و او دروغ زنست درین دعوی بگفت . بیار سیّم گفت بگو سوگند میخورم بخدای که من از او آبستنم و او دروغ میگوید بیار چهارم گفت بگو سوگند میخورم بخدا که او مرا هرگز بر هیچ فاحشه ندید و او بر من دروغ می نهد این بگفت . بیار پنجم گفت بگوی که خشم خدای برخوله باد اگر این مرد راست میگوید بگفت . رسول علیه السلام بفرمود تا از میان ایشان جدا کردند . آنگه گفت اگر نه این سوگند هاستی مرا در کار ایشان رای بود آنگه گفت بنگرید این فرزند که بیارد اگر اصهبی باشد که رنك او با سیاهی زند از شریك بن التحمار است و اگر سفید رنك باشد و سطبر ساق از او نیست . چون بزاد فرزند اشبه النّاس بشریك بود این سبب نزول آیتست قوله . فشهاده احدهم اربع شهادات . در این لفظ خلاف کردند که این شهادت گواهی است یا سوگند . مذهب ما و مذهب شافعی و مالك و ربیعه و لیث و ابن شبرمه و ثوری واحمد واسحق وقول سعید بن المسیّب و سلیمان بن یسار و حسن بصری آنست که این شهادات بمعنی سوگند هاست لقوله بالله فانّه لا یقال شهد بالله . بمعنی گواهی انّما یقال شهد بالله ای حلف بالله . و زهری و حمّاد بن ابی سلیمان و ابو حنیفه و اصحابش گفتند این شهادت گواهیست آنگه بنا براین مذهبها خلاف کردند در آنکه لعان از که درست باشد ایشان گفتند که ذکرشان کردیم باز پسین که از آنان درست بود که اهل گواهی باشند و آنانکه گفتیم اولاً گفتند از این هر دو کس که میان ایشان زنا شوهری باشد صحیح بود چون عاقل و مکلّف باشند سواء اگر بنده باشند واگر آزاد و اگر کافرباشند و اگر مسلمان و اگر یکی چنین و یکی چنان و اگر حد زده باشند در قذف واگرنباشند دلیل بر مذهب صحیح ازین عموم آیتست من غیر فصل ولا فرق و دلیلی دیگرقول رسول علیه السّلام در حدیث شریك بن التحمار لولا هذه الایمان لکان لی و لکما شان اگرنه این سوگندها بودی آنرا سوگند خواند دیگر آنکه اگر گواهی بودی بایستی که از نابینا درست نبودی که گواهی نابینا بنزدیك ابو حنیفه درست نبود دگر آنکه اگر گواهی بودی متکرر نبودی که گواهی یکبار کفایت بود و نیز از فاسق درست نبودی که گواهی فاسق درست نبود . امّا حکم آیه وطرفی فقه که تعلّق باو دارد بر اختلاف مذهب آنست که موجب قذف به نزدیك شافعی در حق شوهر

حدّ است و اگر خواهد که حدّ از خود بیفکند بملاعنه تواند افکندن و موجب اینکار در حق زن حد است اعنی رجم و بلعان ساقط شود . و مذهب ابو حنیفه آنست که موجب قذف در حق شوهر لعان است چون زن خود را قذف کند او را لعان واجب آید اگر امتناع کند حاکم آنرا بآن دارد تا ملاعنه کند . ابو یوسف گفت بقذف بر مرد حدّ واجب باشد و بامتناع بر زن حدّ واجب باشد دلیل ما عموم آیتست من غیر فصل بین الزّوج و غیره . ذکر قول رسول علیه السّلام که عویمررا گفت که اگر گواه بیاری و الاّ حدّدت فی ظهرك . دگر آنکه اگر خویشتن دروغ زن کند باتّفاق حد باید زدن او را و اگر حدّ بقذف واجب نیستی با کذب واجب نشدی حد قذف از حقوق آدمیانست استیفای آن واجب نبود الا بمطالبت صاحب حق و بمیراث برسد چون دیگر حقوق و عفو و ابراء در او شود چنانکه در دیگر حقوق آدمیان . و شافعی هم این گفت و ابو حنیفه گفت حقّی است از حقوق خدایتعالی متعلّق بحقوق آدمیان بمیراث نرسد و عفو و ابراء در او نشود ملاعنه که واجب شود بنزدیك ما بدعوی مشاهده زنا واجب شود یا بنفی حمل و مذهب مالك هم اینست و ابو حنیفه و شافعی گفتند بدعوی زنا مطلق بر زن ملاعنه واجب شود و اگر مرد وزن هر دوسفید باشند زن فرزندی سیاه آرد یاهر دو سیاه باشند زن فرزندی سفید آرد نفی نشاید کرد فرزند را باین تهمت ونه نیز ملاعنه واجب شود . و شافعی را در این دو قول است یکی چنین که ما گفتیم و دیگر آنکه روا باشد که مرد لالرا چون اشاره مفهوم و کنایتی معقول باشد همه عقود اوصحیح باشد از نکاح وطلاق و قذف و لعان و سوگند و جز آن . وبیشتر فقهاء خلاف کردند و الفاظ لعان معتبر است بنزدیك ما چنانکه در قرآن هست اگر چیزی از آن کم باشد روا نباشد و حکم ملاعنه بآن ثابت نشود وفرقت حاصل نیاید سواء اگر حاکم حکم کند و اگر نکند و شافعی هم این گفت و ابو حنیفه گفت اگر بیشتر از الفاظ بیارد و کمتر رها کند وحاکم حکم کند فرقت حاصل شود و اگر حکم نکند فرقت حاصل نباشد جز آنکه حاکم را نشاید تا حکم کند و تغلیظ لعان بچهارچیز باشد . بلفظ و موضع و وقت و جمع . امّا الفاظ آنچه قرآن بآن ناطق است . و امّا موضع اشرف بقعة فی البلد بمکّه در مسجد الحرام و بمدینه در مسجد رسول علیه السّلام وشهر های دیگر در مساجد شریف و امّا وقت بعد صلوة العصر چنانکه در خبر شریك آمد و امّا جمع چنانکه درین خبر آمد که رسول علیه السّلام فرمود تا بگفتند الصّلوة جامعة و شافعی هم این گفت وابوحنیفه گفت این تغلیظ معتبر نیست ترتیب در لعان واجبست . ابتدا بملاعنه مرد کند آنگه زن اگر مرد ابتدا نکند زن ابتدا کند آنگه مرد و حاکم حکم کند بتفریق فرقت حاصل نیاید و شافعی هم این گفت و ابو حنیفه و مالك گفتند که بحکم حاکم فرقت حاصل شود چون مرد ملاعنه کند با زن چند حکم بآن متعلّق شود یکی سقوط حدّ از مرد . دوّم نفی نسب . سیّم زوال حکم فراش . چهارم تحریم زن علی التّأبید . پنجم وجوب حدّ زن الاّ آنکه خود را برهاند بلعان امّا لعان زن باو بیشتر از یك حکم تعلّق ندارد و آن سقوط حدّ زناست و این مذهب شافعی است و مذهب ما و مالك و احمد و داود گفتند این احکام بملاعنه هر دو متعلّق است و این قول بعضی

اصحاب ماست . ابو حنیفه گفت این احکام بملاعنه هر دوحاصل شود وحکم حا کم چه ا گر حکم حا کم نبود این حکم ثابت نباشد ا گر ببدل اشهد بالله اقسم بالله گوید یا احلف بالله گوید حکم لعان ثابت نشود و شافعی‌هم این گفت که ما گفتیم بیك قول و دیگر آنکه ثابت شود . لعنت باید تا مؤخر باشد در سوگند مرد و غضب در سوگند زن ا گر در میانه گویند روا نباشد . و شافعی را دو قولست درین چون قذف کند زن خود را با مردی اجنبی دو حدّ برو واجب شود یکی برای مرد ویکی برای زن‌حدّ زن بملاعنه بیفکند وحدّ مرد برو بماند وابو حنیفه هم این گفت و شافعی گفت بملاعنه هردو حدّ ازو بیفتد ا گر او را حد بزنند بمطالبه اجنبي پس از آن برای زن ملاعنه واجب بود برو بنزدیك ما و شافعی و ابو حنیفه گفت برمحدود قذف ملاعنه نشاید . چون پس از ملاعنه مرد گوید دروغ گفتم حدش بزنند وفرزند باو الحاق کنند فرزند ازو میراث گیرد و او از فرزند میراث نگیرد و تحریم زایل نشود و فراش باز نیاید وشافعی هم این گفت جز آنکه او گفت مطلق نسب باز آید تا ازهردو جانب میراث بود وزهری و ثوري و اوزاعی و مالك و ابو یوسف و احمد واسحق همچنین گفتند وابو حنیفه و محمّد گفتند تحریم زایل نشود زنرا با زنی تواند کردن و همچنین گفت چون مرد را حد بزنند تحریم زایل شود و این قول سعید مسیّب است وسعید جبیر فرقت لعان نزدیك ما فسخت طلاق نیست ومذهب شافعی هم اینست و ابو حنیفه گفت طلاقی است باین قول تحریمی مؤبد تعلّق دارد باو و بنزدیك ابوحنیفه تحریمی در حال ا گر خود رادروغ زن کند بازحدش بزنند تحریم زایل شود وثوری‌هم این گفت این طرحیست از مسائل فقهی در این باب ومسائل در این باب بسیار است و اینقدر کفایتست . اما تفسیر آیه آنست که در خبر هلال و عویمر شرح داده شد و شهادت بمعنی سوگند است و قوله . یدرؤا عنها العذاب ان تشهد اربع شهادات بالله . گفت عقاب باز دارد از زن یعنی حد زنا آنگه او نیز سوگند خورد چهار سوگند بخدای که مرد در این دعوی دروغ زنست این مذهب ماست و مذهب شافعی و مذهب ابوحنیفه آنست که عذاب حبس است قوله ولو لا فضل الله علیکم و رحمته الایه . و ا گر فضل خدای و رحمت خدایستی بر شما . جواب لولا ازکلام حذف کرد لدلالة الکلام علیه والتقدیر لهلکتم او لعو جلتم بالعقوبه و مانند این در قرآن وکلام عرب بسیار است منها قوله . کلا لو تعلمون علم الیقین . ومنها قوله . ولو ان قرآناً سیرت به الجبال . وفی المثل لو ذات سوارٍ لطمتنی و قال جریر . کذب العواذل لوراین مناحنا تحریر امه والمطّی سوام . قوله . و انّ الله تواب حکیم . و خدایتعالی توبه پذیرنده‌است و محکم کار است . قوله تعالی .

إِنَّ الَّذِينَ جَآءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ

بتحقیق کسانیکه آمدند بدروغ بزرگ‌جماعتی از شما میندارید‌انرا بدی برای‌شما بلکه او بهتراست برای

لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ *

هر مردي ازآنها آنچیزیست که‌پیشه‌کرداز بزه وآنکه متولی شد بزرگ‌آنرا ازآنهامراورا‌است شکنجه‌بزرگ

لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ

چرا چون شنیدید آنرا گمان کردند مردان‌گرونده‌وزنهای‌گرونده بخودهاشان خوبی‌را وگفتند اینست دروغی

مُبِينٌ * لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ

آشکارا چرا نیاوردند برآن بچهار گواهان پس‌هنگامیکه‌نیاوردند بگواهان پس‌آنگروه نزدخداوند

هُمُ الْكَاذِبُونَ * وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ

آنها دروغگویانند واگر نبودبخشش خدا برشما ورحمت‌او در دنیا وآخرت‌هرآینه‌میرسیدشمارا

فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ * إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا

درآنچه سخن‌کردیددرآن شکنجه بزرگ هنگامیکه‌فرامیگرفتیدآنرابزبانهاتان ومیگوئید بزبانهاتان آنچه

لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ

نیست مرشمارا بآن دانشی و پندارید آنرا واو نزد خدا بزرگ‌است‌و چرا چون شنیدیدآنرا

قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ * يَعِظُكُمُ اللَّهُ

گفتید نرسد مارا که سخن گوئیم باین منزهی تو این افترائیست بزرگ اندرزگویدشمارا‌خداوند

أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ

که بازگردید بسوی‌مانندآن‌هرگز اگر باشید گروندگان وروشن‌کندخدا برای‌شما آیات را وخدا

عَلِيمٌ حَكِيمٌ * إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ

دانای درستکار است بتحقیق کسانیکه دوستدارند که فاش‌شود زشتکاری در آنانکه گرویدندمرآنهارا

عَذَابٌ أَلِيمٌ * فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ

شکنجه دردناکست در دنیا وآخرت وخدا میداند وشما نمیدانید واگرنه‌بودبخشش خدا

عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ

برشما ورحمت‌او وبتحقیق خدا رؤف مهربانست ایگروه کسانیکه گرویدید پیروی مکنید گامهای

الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ

شیطانرا وهرکه پیروشد قدمهای شیطانرا پس‌بتحقیق‌اوامرمیکندبزشتی‌ها وبدیها واگر نبود بخشش

اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَى مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ

خدا برشما ورحمت‌او پاك‌نمیشد از شما هیچ یك هرگز ولیکن خداوند پاك‌میکندهرکرامیخواهد

وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَى

و خدا شنوای داناست و سوگندنخورند خداوندبخشش از شما و فراخی که ندهند خداوندان قرابت

وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ

و مسکینان وهجرت‌کنندگان در راه خدا وبایددرگذرند وبایدروگردانندآیانه دوستدارید که بیامرزد

اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ

خدا مرشمارا وخدا آمرزنده‌مهربانست بتحقیق کسانیکه نسبت‌دهند زنان عفیفه‌را که بیخبرند گروندگان

لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ

لعنت‌کرده‌شوندردنیا وآخرت ومرآنهارا شکنجه بزرگست روزیکه گواهي‌دهد برآنها زبانهاشان

وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَ
و دستهاشان وپاهاشان باآنچه بودند میکردند امروز تمام کند خدا دین‌شان راکه حق است و
يَعْلَمُونَ أَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ * اَلْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ
میدانند که خداونداوست حق آشکارا زنهای پلید برای مردان پلیدند و مردان پلید برای زنهای پلیدند
وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ
وزنهای پاك برای مردان پاك اند و مردان پاك برای زنان پاك اند آنگروه بیزارند از آنچه میگویند برای آنهاست آمرزش
وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ .
وروزی خوب.

قوله تعالی . انّ الذین جاؤا بالافك عصبة منكم الایه . حق تم این آیه در حق جمعی منافقان فرستاد که ایشان تهمت کردند عایشه‌را وسبب آن بود که رسول علیه السلام را عادت چنان بود که چون سفر خواستی رفتن قرعه زدی میان زنان آنکه نام او بر آمدی اورا باخود ببردی در ین‌غزوه قرعه بنام‌عایشه بر آمد و این پس‌از آن بود که آیه حجاب آمده بود و خدای تعالی زنانرا فرموده بود که از مردان روی بپوشند عایشه گفت رسول علیه السلام هودجی فرمود برای من و مرا در آنجا نشاند و برفت و آن غزا بکرد وباز گشت چون بنزدیك مدینه رسیدیم در شب فرود آمدیم من برخاستم درشب‌با زنی دیگر که با من بودی و از لشکر گاه دور برفتیم بقضاء حاجت چون باز آمدیم عقدی بود مرا مهرکی یمانی بر گردن داشتم دست بمالیدم نمانده بود گمان بردم که آنجا ضایع کرده ام که بقضاء حاجت رفته بودم برخاستم در تاریکی شب تنها و بر اثر اوبرفتم و آنجا بسیارطلب کردم‌نیافتم‌انجا دیر بماندم رسول‌علیه‌السلام از رفتن منّ بیخبر بود بفرمود تا آواز رحیل کردند و لشکربر گرفت و ازآن منزل برفتند و آنانکه هودج من میداشتندبیامدند و هودج بر شترنهادند و گمان بردند که من درآنجا ام وبرفتند و من باز آمدم در آنمنزل هیچ آدمی را ندیدم از داعی و مجیب هم آنجا که جای شتر من‌بود دست بمالیدم عقد بیافتم و بر گرفتم و همانجا بنشستم خواب بر من غالب شد بخفتم واندیشه کردم که کسی باز پس آید بطلب من از پیوستگان چون خبر یابند چون نگاه کردم صفوان بن المعطل السلمی‌ثم الذکوانی در آن منزلی کـه پیش بود بخفته بود از لشکر باز مانده بود میآمد بر شتری نشسته چون مرا بدید بشناخت از آنکه مرا دیده بود پیش از حجاب لاحول گفت و استرجاع کرد و بیامد و بامن هیچ حدیث نکرد شتر فرو خوابانید تا من بر نشستم و زمام شتر بدست بگرفت وآمد تا بمنزلی که رسول فرود آمده بود و لشکر فرود آمده بوددر وقت هجیروگرمگاه و از من بیخبر بودند چون شتر من از دور پدیدار آمد عبدالله ابی سلول و جماعتی منافقان‌بر سبیل طعن گفتند این نگر زن پیغامبر با مرد بیگانه از راه بیابان میآید چه ایمن توان بودن که میان ایشان ناشایستها رفته باشد این حدیث بسرّ با یکدیگر گفتند و من از آن بیخبر بودم و سبب آن بود که چون در مدینه آمدم بیمار شدم و یکماه بیمار بودم ورسول علیه السلام با من برعادت نبود و من‌نمیدانستم سبب چیست و چون در آمدی گفتی بیمار

چونست وبرفتی وبر من یکساعت نشستی تا من از بیماری بهتر شدم شبی‌از شبها با جماعتی از زنان بقضاء حاجت بیرون آمدیم وعادت چنان بود آنجا که در سراها برای طهارت جای‌نبود زنان شب بصحرا بیرون شدندی یا در شهر جائی که خرابه بودی . و از جمله زنان ام مسطح باماببود او را پای بدامن در آمد وگفت تعس مسطح برو در آیاد مسطح . من گفتم چـرا مرد مسلمانرا دشنام میدهی که ببدر حاضر بود . و این مسطح از خویشان ابوبکر بود واز جمله اصحاب افك بود مادرش مرا گفت نمیدانی که او در حق تو چه گفته است گـفتم‌نه گـفت او در حقّ تو چنین و چنین گـفت من دلتنگ شدم و بدانستم که آن گرانی رسول بامن از آنجاست دستوری خواستم از رسول و گـفتم تا بخانه پدر روم‌دستوری داد من برفتم و مادر و پدررا گـفتم که‌در حق‌من‌مردمان‌چه‌میگویندایشان گفتندچنین‌حدیثی میگویندورسول‌علیه‌السلام از آن دلتنگ است ولیکن مارا چیزی‌نگفت و گـفت من در گریستن شدم‌و شب وروز میگریستم وبیماری باسر گرفت مرارسول علیه السلام اسامه‌زید را و علی‌بن ابی‌طالب‌رابخواند ودر باب من باایشان مشورت‌کرد اما اسامه گـفت‌یارسول‌الله سخن‌اصحاب اغراض نباید شنیدوامساك باید کردن براو امّا علی‌بن ابی طالب گـفت رای تو قویتر باشد در هرکاری بریره را بخواند و او زنی بود که بامن درسرای بودی گفت عایشه‌راچگونه دانی گفت والله‌یا رسول‌الله که‌من بر او هیچ خطائی وتهمتی ندیدم جزآنکه کودك است و جوان‌ووقتها که خمیر کرده بودی‌از آن غافل شدی تا گوسفند از آن پاره بخوردی . رسول از سر دلتنگی بمنبر برآمد و خطبه کردو گـفت یا معشرالمؤمنین من‌یعذرنی من رجل بلغنی اذاه فی اهلی . ای قوم که معذور دارد مرا ازمردی که مرا میرنجاند در اهل من و عبدالله ابی سلول راخواست . سعد معاذ برپای خاست و گـفت یا رسول‌الله من تورا از او معذور دارم اگر از اوس است بفرمـای تا گردنش بزنم و اگراز برادران ماست از خزرج اشارت فرما تا گردنش بزنم . سعد عباده رئیس خزرج‌بود برخاست وباسعد معاذ گفت و کوی کرد عبدالله ابی سلول خزرجی بود رسول ایشانرا خاموش کرد و از منبر بزیر آمد و در حجره من آمد و زن انصاری بنزدیك من بود ومن میگریستم مرا گفت یا عایشه اگر تو مبرّائی خدای تم برائت ساحت تو پیدا کند واگر خطا کردهٔ توبـه کن که خدایتعالی توبه‌ات بپذیرد . من گفتم یا رسول‌الله خدا داند که من مبرّا ام از این حدیث و چیزی نکرده ام که مرا از خدا شرمی باید داشت لیکن کسی مرا باور ندارد و من چیزی نمی توانم گـفتن الاّ آنـکه یعقوب ع گفت فصبر جمیل‌والله‌المستعان علی ما تصفون . ابن بگفتم و روی بدیوار کردم و با سر گریه شدم رسول علیه‌السّلام در آنجا نشسته بود او را وحی آمد و این آیه خدایتعالی بفرستاد . وانّ‌الذین جاؤا بالافك عصبة منكم‌الایه . گـفت اینان که افك آوردند این بای تعدیه است یقال جاء بکذا و اتی به و افك حدیثی مقلوب بود از وجـه خود دروغ را برای آن افك خواندند که معدول ومقلوب باشد از راست وافك یافك اذا کذب و یقال افکته‌الاوافك اذا صرفت‌الصوارف و منه‌المؤتفکات . عصبة . ای جماعه شدّ بعضها بعضاً واصله من‌العصب و هوالشّد و منه‌العصابه لما یشدّ به‌الرّاس ومنه‌العصبه لبنی‌العم لانّ الرّجل یشدّ

بهم وتقوی و جمع العصبة عصب . عبدالله عباس گفت عبدالله ابی سلول بود . و هوالّذی تولّی کبره . واو از جمله رؤسا ومنافقان بود و مسطح بن اثاثه و حسان بن ثابت بود و حمیة بنت جحش بود. فرّاء گفت عصبه درلغت از یکی تا چهل باشد . لاتحسبوه . مپندارید که آن بدتر است یعنی آن افك ودروغ وبهتان شما که مبهوت و مکذوبید. بل هو خیرلکم . بل آن بهتر است شما را برای آنکه شما بر آن مستحق اغراض شوید وچون بر آن صبر کنید مستحق ثواب شوید آنکه گفت . لکلّ امریء یومئذ منهم ما اکتسب من الاثم . هر مردی از شما راست آنچه اکتساب کند از گناه یعنی جزای آن و وبال وعقوبت آن باو رسد بدیگر کس نرسد . والّذی تولّی کبره . وانکس که تولّای معظم آن کرد وبیشتر و مهترینه آن حدیث او کرد و آن عبدالله ابی سلول بود و گفتند حسان بن ثابت بود تا بحدّی که صفوان بن المعطل چون اینحدیث بشنید تیغ بر گرفت ونزد حسان آمد وحسانرا تیغ بزد و گفت . تلقّ ذباب السّیف منّی فانّنی غلام اذا هیجت لست بشاعر ولکنّنی احمی حمای وابتغی من الباهت الرّامی البرأ الطّواهر . مردم گرد آمدند و جسانرا بجهانیدند و حسان بنزدیك رسول آمد و رسول علیه السّلام ضربت ازو بخواست و آنرا فدیه کرد بغلامی رومی وخرماستانی که حسان آن خرماستان را بمعویة ابو سفیان فروخت در عهد ولایت او بمالی عظیم وحسان بن ثابت بعد از آن قصیده بگفت . منها حصان رزانٌ ما تزنّ بریبة و تصبّح غرثی من لحوم الغوافل حلیلة خیر النّاس دینا ومنصبا نبیّ الهدی ذی المکرمات الفواضل . چون بیت اوّل بر عایشه خواند عایشه او را گفت . امّا انت فلست کذلك . امّا تو چنین نهٔ یعنی تو مرا قذف کردی . امّا کبر و کُبر بعضی اهل لغت گفتند هما لغتان بمعنی و ابو جعفر کُبرٌ خواند بضمّ کاف و ابو عمر گفت فرق میان کبر و کبر آنستکه کبر کبریا و تکبّر باشد وکبر کبرسن بالضمّ و منه قول الشّاعر . لولا جلال السنّ والکبر . له عذاب عظیم . او را عذابی عظیم باشد وگفتند حسان دل عایشه بدست آورد واو رادل خوش کرد شعبی گفت ازعایشه شنیدند که گفته نیك آید مرا قول حسان که درجواب ابوسفیان گوید . هجوت محمّداً فاجبت عنه و عندالله في ذاك الجزاء تشتمه ولست له بکفو فشرّکما لخیرکما الفداء . او را گفتند یا امّ المؤمنین او نه آنست که خدای او را میگوید. والّذی تولّی کبره منهم له عذاب عظیم وگفت نه بس است آن عذاب که او دید نه کورشدوزخم تیغ بچشید. لولا اذ سمعتموه . بمعنی هلاّ است و آن تخصیص را باشد گفت چرا چون حدیث شنیدی شما که مؤمنانید از مردمان و زنان بخویشتن گمان خیر نبردید یعنی بمسلمانان که حکم ایشان حکم شماست نظیره قوله ولا تقتلوا انفسکم ای اخوانکم و قوله فسلّموا علی انفسکم و قوله علیه السّلام المؤمنون کنفس واحدة . بعضی دیگر گفتند معنی آنست که هلا ظننتم کاظنّ المؤمنون بانفسهم خیراً . چرا شما باین کار همان ظن نبردید که مؤمنان بخویشتن از خیر . و قالوا هذا افك مبین . وگفتند این دروغی ظاهر است . مفسّران گفتند مراد باین ابوایّوب است و ام ایّوب که چون این حدیث میرفت و مردمان در زبان گرفته بودند ام ایّوب ابو ایّوب را گفت میشنوی که مردمان چه میگویند در عایشه گفت میشنوم ولیکن دروغ است تویا ام ایوب اختیار

چنین کار کنی گفت معاذ الله گفت پس بهر حال عایشه از تو بهتر است آنکه هر دو متفقّ شدند و گفتند هذا افك مبین این دروغی ظاهر است . لولا جآؤا علیه باربعة شهداء . ای هلاّ جآؤا . آنکه حق تعالی گفت چرا نیاوردند بر این سخن که گفتند چهار گواه چنانکه شرع است که آنکس که قذف کند و تهمت زند زنی را یا مردی را بزنا چهار گواه باید او را آوردن چون نیاوردند گواه وگواه نداشتند برین ایشان بنزدیك خدا دروغ زنند این خاص است بعایشه که خدایتعالی ازاو برائت ساحت شناخت وآن گویندگان را دروغ زن دانست فامّا جز او را بود که کسی را بر ناشایستی بیند چون بگوید ازو چهار گواه خواهند او گواه ندارد بنزدیك خدا دروغ زن نباشد آنکه گفت . ولو لا فضل الله علیکم ورحمته في الدّنیا والاخرة . واگرنه فضل خدایستی بر شما که مسلمانانید هم در دنیا و هم در آخرت برسیدی بشما بآنچه شما در آن خوض میکنید و افاضت و درو میشوید عذابی بزرك یقال افاض فی الحدیث اذا دخل فیه قال الله تعالی الاّ کنّا علیکم شهوداً اذ تفیضون فیه . اذ تلقونه بالسنتکم . چون تلقی میکنند بهری از دهن بهری میگیرند . و تلّقی تقبل باشد و استقبال یعنی بزبان از یکدیگر فرا میگیرند و اّبی خواند اذ تتلّقونه بدوتا وعایشه خواند اذ یلقونه من الولق و هو استمرار اللّسان بالکذب یقال ولق یلق ولقا بمعنی اذ تکذّبونه ای الحدیث . و محمّدبن السمیقع خواند اذتلقونه من الالقاء و این همه شاذّ است . و تقولون بافواهکم . و میگوئید بزبانتان آنچه شما را بان علمی نیست و تحسبونه . هیّناً . و می پندارید که این خوار است . و هو عندالله عظیم . واین بنزدیك خدای بزرگ است . ولولا اذ سمعتموه . چرا چون این سخن بشنیدید نگفتید نیست ما را که این سخن گوئیم . سبحانك . منزّهی قوای خدای ما این بهتانیست بزرگ و بهتان دروغی باشد که صاحبش چون بشنود مبهوت ومتحیّر ماند آنکه گفت . یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابداً . خدایتعالی پند میدهد شما را از آنکه با سرمانند آن روید وگفتند تقدیر آنست که لئلاّ تعودوا تا با سرمانند آن نروید واین هر دو وجه را محتملست چنانکه در نظایرش برفته است من قوله و القی فی الارض رواسی ان تمید بکم . و قوله . یبیّن الله لکم ان تضلّوا . و قوله . ان تضلّ احداهما . و مانند این بسیار است که در جای خود شرح داده شد . ان کنتم مؤمنین . اگر شما مؤمنید وبخدا ایمان دارید . و یبیّن الله لکم الایات . و خدایتعالی برای شما آیات وبیّنات ودلایل بیان میکند . والله علیم حکیم . وخدای عالم است باحوال خلقان بر عموم و بحدیث عایشه و صفوان و برائت ساحت ایشان از تهمت و محکم کار و درست کردار است . انّ الّذین یحبّون ان تشیع الفاحشة . گفت آنانکه خواهند ودوست دارند که زشتی و منکر در میان مؤمنان آشکارا شود یعنی عبدالله ابی سلول واصحابش ازمنافقان لهم عذاب الیم فی الدّنیا والاخرة . ایشانرا عذابیست درد ناك در دنیا و آخرت . والله یعلم وانتم لا تعلمون . و خدای داند دروغ ایشان و شما ندانید و گفتند خدا داند تفاصیل عذاب ایشان و شما ندانید . ولولا فضل الله علیکم و رحمته . واگر نه فضل خدایستی برشما ورحمت او و آنکه خدای رؤف و مهربان و بخشاینده است و جواب لولا نیز حذف کرد چنانکه پیش از

این گفتیم والتّقدیر لعاجلکم بالعقوبة تعجیل عقوبت کردی بر شما آنکه گفت . یا ایّها الّذین آمنوا . ای گروندگان وباور دارندگان . لا تتّبعوا خطوات الشّیطان . پی شیطان مگیرید و بدنبال او مشوید . و من یتّبع خطوات الشّیطان . و هرکه بدنبال گامهای شیطان رود . فانّه یأمر بالفحشآء و المنکر . او مردمانرا فحشا منکر فرماید . این دو اسم است عامّ جمله قبایح و معاصی را . والفحشأ والفاحشه کار زشت باشدو منکر هر فعلی بودکه عقل یا شرع آنرا انکار کند . ولولا فضل الله علیکم ورحمته . و اگر نه فضل خدایستی و رحمتش بر شما ما زکی منکم من احد ابداً . هرگز از شما کس زکّی و پارسا نبودی . یعقوب خواند و ابن محیص زکّی بالتّشدید تزکیه نکردی خدای کس را وحکم نکردي بزکا وطهارت . ولکنّ اللّٰه یزکّی من یشآء . ولکن خدایتعالی تزکیه کند آنرا که خواهد از گناه بر رحمت و مغفرت . والله سمیع علیم . و خدای شنوا و داناست . سمیع لاقوالکم . علیم باحوالکم . ابودردا روایت کرد از رسول علیه السّلام که گفت هیچکس نباشد که او دست کسی قوی دارد در خصومتی که او را بآن علم نبود و الاّ او در سایه خشم خدائی باشد تا از آن باز ایستد و هیچکس نباشد که او بشفاعت بر خیزد تا حدّی از حدّ های ضایع کند والاّ با خدای خصومت کرده باشد و لعنت خدای برو متتابع شود تا بقیامت و هیچکس نباشد که کلمتی بر مردی مسلمان اشاعت کند وبآن عیب اوخواهد و الاّ بر خدای واجب بود که اورا در آتش دوزخ بگذارد . آنکه گفت و اصل این در کتاب خداست فی قوله . انّ الّذین یحبّون ان تشیع الفاحشته الایه قوله . ولا یأتل . ونباید که سوگند خورند خداوندان فضل و مال بسیار یأتل یفتعل باشد من الالیه و هی القسم این قول بیشتر مفسّرانست . اخفش گفت لا یأتل ای لا یفتعل من الالو و هو التّقصیر والتّرك یعنی نباید که تقصیر کنند و خداوندان فضل وافزونی مال والسّعه فراخی روزی باشد . ان یؤتوا اولی القربی والمسا کین و المهاجرین فی سبیل الله . که چیزی بخویشان دهد و بدرویشان و بآنان که درره خدای هجرت کرده اند گفت این آیه در حقّ مسطح آمد و او پسر خاله ابوبکربود ودرویش بود و بدری بود و ابوبکر براو نفقه کردی چون درحدیث افك خوضی کرد نفقه ازو باز گرفت خدایتعالی درحقّ اوابن آیه فرستاد ابو بکرنفقه باجای داد برعادت میکرد ولیعفوا ولیصفحوا . بگو ای محمّد تاعفو بکنند ودرگذرند . الاتحبّون ان یغفرالله لکم . نخواهید که خدای شما را بیامرزد یعنی اگر میخواهید که خدای گناه شما را بیامرزد وعفو کند شما راشما بیامرزیدایشانرا و عفو کنید که رسول علیه السّلام چنین گفت که من یغفرالله له و من یعف یعف الله عنه . هر که بیامرزد کسیرا خدای او را بیامرزد و هر که عفو کند خدای عفو کند ازاو . والله غفور رحیم . وخدایتعالی آمرزنده و بخشاینده است . انّ الّذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات . آنکه بر عموم فرمودکه هر کس که او قذف کند زنان پارسا را بچیزهائی که ایشان غافل باشند وبی خبر و مؤمن باشند . لعنوا فی الدّنیا والاخرة . ایشان در دنیا و آخرت ملعونند . ولهم عذابٌ عظیم الایه . و ایشانرا عذابی بود بزرگ . ابوحمزة الثّمالی گفت که آیه در حق مهاجرات مکّه آمد که چون ایشان با پیغمبر هجرت

(کردند)

کردند و از قفای رسول بمدینه رفتند مشرکان مکه ایشانرا طعنه زدند وگفتند ایمان بفجور میروند و بعضی گفتند مراد عایشه است و حمل او بر عموم کردن اولیتر باشد تا شاملتر بود فائده را و همه داخل باشد تحت آن آنکه تهدید کرد ایشانرا و بترسانید بنوعی از وعید روز قیامت گفت . یوم تشهد . آنروز که گواهی دهد بر ایشان و عامل در یوم عذاب عظیم باشد و یا عامل مقدّر من قوله اذکر یوم تشهد علیهم . یاد کن آنروزی که گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان و دستهاشان . و پایهای ایشان بآنچه کرده باشند در دنیا و گفتند معنی آنست که زبان بعضی بر بعضی گواهی دهد . یومئذ یوفّیهم الله دینهم الحقّ . آنروز که خدایتعالی تمام بدهد جزا و حساب ایشان بحقّ . عامّه قرّاء بنصب حقّ خواندند و مجاهد مرفوع خواند علی انّه صفة لله تعالی ای یوفّیهم الله الحقّ دینهم . و در مصحف چنین است و بدانند که خداست تعالی که او حقّ است و بیان کننده آنکه گفت . الخبیثات للخبیثین . بیشتر مفسّران گفتند معنی آیه آنست که الخبیثات من الکلمات و القول للخبیثین من الرّجال . و الخبیثون للخبیثات . ای من الرّجال للخبیثات من الکلمات سخن زشت و پلید از مردان پلید حاصل آید و مردان پلید سزای و لایق سخنها پلید باشند و در مثل است . کلّ اناء یرشح بما فیه و اشبه لعزّ بعض برّه یعنی سخن نانرا از مردان ناپارسا(١) بود این قول عبدالله عبّاس است و بیشتر مفسّران . و این قول را معنی دیگر هست و آن آنست که سخن پلید لایق بمردان پلید و زنان پلید باشد و همچنین سخن پاکیزه و ابن زید گفت معنی آنست که زنان ناپارسا مردان ناپارسا راشانید و مردان ناپارسا زنان ناپارسا را شایند و معنی بر این وجه چنان بود که گفت الزّانی لاینکح الاّ زانیة او مشرکة . فالزّانیة لاینکحها الاّ زان او مشرك . چه اینان لایق یکدیگر باشند و کذلك القول فی الطیّبات . آنکه گفت . اولئك مبرّؤن ممّا یقولون . ایشان مبرّا اند از آنکه اصحاب افك میگویند یعنی عایشه وصفوان و گفتند زنان مهاجرات بر آنقول که رفت . لهم مغفرة و رزق کریم . ایشانرا آمرزش بود و رزق گرامی .

یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتّٰی تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلٰی

ایگروه کسانیکه گرویدید نه درآئید خانه‌هائیرا غیر خانه‌های شما تا مأنوس شوید وسلام کنید بر

أَهْلِهٰا ذٰلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ * فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِیهٰا أَحَداً فَلاٰ

اهل آن اینتان بهتراست برای شما شاید پند گیرید پس اگر نه یافتید درآن کسی‌را پس

تَدْخُلُوهٰا حَتّٰی یُؤْذَنَ لَکُمْ وَ إِنْ قِیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْکٰی لَکُمْ

داخل مشوید آنرا تا اذن داده شود شمارا واگر گفته شد مرشمارا برگردید پس برگردید آن پاکیزه‌تراست برای شما

وَاللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ * لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنٰاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ مَسْکُونَةٍ

و خدا بآنچه میکنید آگاهست نیست بر شما باکی که داخل شوید خانه‌هائیرا که نباشد کسی

فِیهٰا مَتٰاعٌ لَکُمْ وَاللّٰهُ یَعْلَمُ مٰا تُبْدُونَ وَمٰا تَکْتُمُونَ * قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا

درآن کالائیست مرشمارا وخدا میداند آنچه‌را آشکار کنید وآنچه‌را پوشید بگو مر مردان گرونده‌را بپوشند

(١) هکذا فی الاصل

(من)

مِنْ اَبْصارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذٰلِكَ اَزْكٰى لَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمٰا يَصْنَعُونَ *
دیدههاشانرا و نگاهدارند فرجهاشانرا این پاکیزهتراست برای آنها بتحقیق خدا آگاهست بآنچه میکنند
وَقُلْ لِلْمُؤْمِنٰاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلٰا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ
وبگو مرزنهای گروندهرا بپوشند از چشمهاشانرا و نگاهدارند فرجهاشانرا و آشکار نکنند آرایش خودشانرا
اِلّٰا مٰا ظَهَرَ مِنْهٰا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلٰى جُيُوبِهِنَّ وَلٰا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ اِلّٰا لِبُعُولَتِهِنَّ
مگر آنچه پیداشد ازآن وبزنند مقنعههاشانرا بر پهلوهاشان وآشکار نکنند آرایش خودرا مگر برای شوهرهاشان
اَوْ آبٰائِهِنَّ اَوْ آبٰاءِ بُعُولَتِهِنَّ اَوْ اَبْنٰائِهِنَّ اَوْ اَبْنٰاءِ بُعُولَتِهِنَّ اَوْ اِخْوٰانِهِنَّ اَوْ
یا پدرهاشان یا پدران شوهرهاشان یا پسرهاشان یا پسران شوهرهاشان یا برادرهاشان یا
بَنِي اِخْوٰانِهِنَّ اَوْ بَنِي اَخَوٰاتِهِنَّ اَوْ نِسٰائِهِنَّ اَوْمٰا مَلَكَتْ اَيْمٰانُهُنَّ اَوِ التّٰابِعِينَ
پسران برادرهاشان یا پسرهای خواهرهاشان یا زنهاشان یاآنچهرا مالك شده دستهای آنها یا پیروان
غَيْرِ اُولِي الْاِرْبَةِ مِنَ الرِّجٰالِ اَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلٰى عَوْرٰاتِ النِّسٰاءِ
غیر صاحب احتیاج از مردان یا طفلهای آنچنانیکه آگاه نشوند بر عورتهای زنها
وَلٰا يَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مٰا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا اِلَى اللّٰهِ جَمِيعاً اَيُّهَا
ونه زنند آنها پاهایخود تادانستهشودآنچهمیپوشند از زینتهاشان وتوبهکنید بسوی خدا همه ایگروه
الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَاَنْكِحُوا الْاَيٰامىٰ مِنْكُمْ وَالصّٰالِحِينَ مِنْ عِبٰادِكُمْ
گروندگان شاید شما رستگارشوید ونکاح کنید زنهای بیشوهرازشمارا و شایستگان از بندگان خود
وَاِمٰائِكُمْ اِنْ يَكُونُوا فُقَرٰاءَ يُغْنِهِمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللّٰهُ وٰاسِعٌ عَلِيمٌ * وَلْيَسْتَعْفِفِ
وکنیزان خودرااگر باشند فقیران بینیازکندشان خدااز کرم خود وخدا فراخیدهنده داناست وبایدخودداری کنند
الَّذِينَ لٰا يَجِدُونَ نِكٰاحاً حَتّٰى يُغْنِيَهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتٰابَ
کسانیکه نمی یابند نکاحی را تا بینیازکندآنهاراخدا از بخشش او و کسانیکه میجویند کتابرا
مِمّٰا مَلَكَتْ اَيْمٰانُكُمْ فَكٰاتِبُوهُمْ اِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً وَآتُوهُمْ مِنْ مٰالِ اللّٰهِ
ازآنچه مالك شده دستهای شما پس مکاتب کنیدآنهارااگر دانستید در آنها خوبیرا وبدهیدشان از مال خداوند
الَّذِي آتٰاكُمْ وَلٰا تُكْرِهُوا فَتَيٰاتِكُمْ عَلَى الْبِغٰاءِ اِنْ اَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ
که دادشمارا وباکراه ندارید کنیزانشمارا بر زنا اگر خواستند خودداریرا تابجویند کالای
الْحَيٰوةِ الدُّنْيٰا وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَاِنَّ اللّٰهَ مِنْ بَعْدِ اِكْرٰاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ * وَلَقَدْ
زندگانی دنیارا وکسی که اکراه کندآنهارابس بتحقیق خدا از پس اکراه آنها آمرزنده مهربانست وبتحقیق
اَنْزَلْنٰا اِلَيْكُمْ آيٰاتٍ مُبَيِّنٰاتٍ وَمَثَلاً مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً
فروفرستادیم مابسوی شما آیتهای روشن وداستانی از کسانیرا گذشتند از پیش ازشما بودند واندرزی
لِلْمُتَّقِينَ * اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰاوٰاتِ وَالْاَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكٰوةٍ فِيه�ٰا مِصْبٰاحٌ اَلْمِصْبٰاحُ
برای پرهیزکاران خداست نور آسمانها وزمین داستان نوراو مانندچراغدانیست کهدرآن چراغ باشد که آن چراغ
فِي زُجٰاجَةٍ اَلزُّجٰاجَةُ كَاَنَّهٰا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبٰارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لٰا
در شیشه باشد که آن شیشه گویا ستارهایست درخشنده که افروخته باشد از شجرهٔ مبارکت زیتونی که نه

(شرقیه)

شَرْقِيَّةٍ وَلٰا غَرْبِيَّةٍ يَكٰادُ زَيْتُهٰا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نٰارٌ نُورٌ عَلٰى نُورٍ يَهْدِي اللّٰهُ
شرقیست ونه غربی نزدیکست روغنش برافروزد واگر نرسد آنرا آتشی نوریست بر نوری هدایت کند خدا
لِنُورِهِ مَنْ يَشٰاءُ وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثٰالَ لِلنّٰاسِ وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ * فِي بُيُوتٍ
بسوی نورخود هر که را میخواهد ومیزند خدا داستانهارا برای مردم وخدا به همه چیز داناست درخانهائی که
اَذِنَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهٰا بِالْغُدُوِّ وَالْآصٰالِ * رِجٰالٌ
رخصت داد خدا که برافراشته شود ویادکرده شود در آن اسم او تسبیح میکند مر او را در آن در بامداد وشبانگاه مردانی که
لٰا تُلْهِيهِمْ تِجٰارَةٌ وَلٰا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَاِقٰامِ الصَّلٰوةِ وَاِيتٰاءِ الزَّكٰوةِ يَخٰافُونَ
مشغول نکندشان تجارتی ونه بیعی از یاد خداوند و بپا داشتن نماز و دادن زکوة میترسند
يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْاَبْصٰارُ * لِيَجْزِيَهُمُ اللّٰهُ اَحْسَنَ مٰا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ
روزیرا که مضطرب میشود در آن دلها وچشمها تاجزا دهدآنهارا خدا نیکوتر کاریرا که کردند وافزون کند آنهارا
مِنْ فَضْلِهِ وَاللّٰهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشٰاءُ بِغَيْرِ حِسٰابٍ .
از جودخود و خدا روزی کند هر که را میخواهد بی شمار .

قوله تعالی . یا ایّها الّذین آمنوا لا تدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم الایه . عدیّ بن ثابت گفت سبب نزول آیه آن بود که زنی انصاری بنزدیك رسول علیه السّلام آمد و گفت یا رسول الله اوقاتی هست که مرا حالتی می باشد که من نمیخواهم که مرا پدرم یا فرزندم بر آن حالت بینند و ایشان درسرای من میآیند و دیگران و مرا ازآن کراهتست چگونه سازم خدای تعالی این آیه فرستاد و خطاب کرد با جمله مؤمنان . گفت ایگرویدگان بخدای و رسول در هیچ خانه مشوید که نه خانهٔ شما باشد . حتّی تستانسوا . تا مستانس بشوید . بعضی مفسّران گفتند این استیناس بمعنی استیذانست یعنی تا دستوری خواهید سعید جبیر گفت ازعبدالله عبّاس که قرآن منزل اینست که حتّی تستاذنوا ولیکن نویسنده را خطا افتاد و ابی کعب و عبدالله و اعمش حتّی تستاذنوا خواندند و بیشتر مفسّران گفتند در آیه تقدیم و تأخیریست و تقدیر آنست که حتّی تسلّموا علی اهلها و تستاذنوا . برای آنکه سلام پیش از استیذان باید در مصحف عبدالله مسعود مقدّم و مؤخّر نوشته است چنین که گفتیم . عمرو بن سعید ثقفی گفت مردی بدر حجره رسول آمد و دستوری خواست و گفت الج در آیم رسول علیه السلام کنیزکی را گفت نام او روضه بود گفت اینمرد دستوری نمی داند خواستن برو و او را بیاموز او بیامد و گفت یا هذا چون دستوری خواهی اوّل بگو السلام علیکم أادخل مرد بشنید و بیاموخت و بگفت او را دستوری داد تا در سرای رفت و اگر این تعسّف نکند از تقدیم و تأخیر هم روا باشد چو او ایجاب ترتیب نکند روا بود که آنچه در لفظ مقدّم بود در معنی ومراد مؤخّر باشد مجاهد وسدی گفتند این استیناس تنحح و تنحّم است . زینب گفت زن عبدالله مسعود که عبدالله مسعود چون خواستی در سرای آید بر در سرای گلو پاك کردی و آواز کردی که معلوم شدی که در سرای خواهد آمد آنکه در آمدی . ابو ایّوب انصاری گفت ما رسول الله را پرسیدیم که خدای باین استیناس چه خواست گفت

(که)

که حتّی تستانسوا . رسول علیه السّلام گفت آنکه مردی چون بدر سرای رسد تسبیح وتهلیل کند که اهل سرای آگاه شوند از آنکه او در سرای خواهد آمد برین اقوال استیناس طلب انس باشد و سین استفعال طلب را باشد کالاستفهام . خلیل احمد گفت معنی استیناس طلب انس باشد استفعال من الایناس بمعنی الابصار و مراد ازاین نه آنست که در سرای نگرد پیش اعلام و استیذان انّما مراد آنست که بنوعی اختباری اعتباری کند تا خود کسی هست آنجا تا اگر کسی نباشد اوتکلیف استیذان و استیناس نکند من قول العرب اذهب فاستانس هل تری احدا ای انظر باین تاویل که گفتیم برای آنکه ابوهریره روایت کرد که رسول علیه السّلام گفت من اطّلع فی بیت بغیر اذنهم فقد حلّ لهم ان تفقأوا عینه . گفت هرکس که در سرای کسی نگرد بی دستوری ایشان اگر چیزی بر چشم او زنند و چشمش تباه کنند بر ایشان قصاص نباشد و نه نیز دیت . سهل بن سعد گفت مردی در بعضی حجرات رسول نگرید رسول علیه السّلام بدر آمد قضیبی سر تیز بدست گفت اگر دانستمی که تو در حجره نگریدی بسوراخ باین در چشمت زدمی انّما الاستیذان من النّظر دستوری خواستن برای نظر میباید و عطاء بن یسار گفت مردی رسول علیه السّلام را گفت یا رسول الله مرا مادریست چون نزدیك او خواهم شدن دستوری خواهم گفت بلی گفت خدمت او مرا باید کردن و هر روز چند بار برو رفتن بهر نوبت دستوری خواهم گفت آری آنکه گفت شاید تو را که در روی و او را برهنه بینی ؟ گفت نه گفت پس دستوری بخواه . و در خبر است که ابو موسی اشعری در سرای عمر خطّاب آمد و تعلّل بکرد و سلام کرد و دستوری خواست سه بار جوابش دادند بجوابی که معنی آن توقف بود برفت عمر کس فرستاد و او را باز خواند گفت چرا توقف نکردی گفت از برای آنکه از رسول شنیدیم که گفت سه بار چون دستوری خواهی و دستوری ندهند برگردی گفت اگر کسی را بیاری که با تو این شنیده باشد و الاّ تورا عقوبت کنم او برفت و یکی ازصحابه را بیاورد که با او اینحدیث شنیده بود تا گواهی داد تا عمر دست از او بداشت . ذلکم خیر لکم . اشارتست باستیذان و تسلیم گفت این معنی کار بستن و دستوری خواستن واستیناس کردن بهتراست شما را آنکه گفت . لعلّکم تذکّرون . یعنی این بیان و تعلیم و توقیف و تأدیب برای آنست تا باشد که شما متذکّر شوید و اندیشه کنید آنگه گفت . فان لم تجدوا فیها احدا فلاتدخلوها . اگر چنان باشد که در آن خانه ها کس را نیابید و در او کس نباشد در آنجا مشوید تا دستوری دهند شما را چه اگر در آنجا شوید و کس نباشد بدزدی متّهم شوید و اگر چیزی مفقود شود از آنجا تهمت بر شما نهند و هم بر شما برند . و ان قیل لکم ارجعوا فارجعوا و اگر شما را گویند باز گردید همچنان کنید و باز گردید . هو ازکی لکم . که آن پاکیزه تر باشد شمارا و رجوع و بازگشتن از تهمت دور تر باشد و بهتر باشد و صالح تر . والله بما تعملون علیم . و خدای عالمست بآنچه شما میکنید . گفت چون این آیه آمد بعضی صحابه گفتند یا رسول الله پس این خانات و مساکن که درراه شام است که کس درآنجا نباشد آنجا نیز نرویم بی دستوری خدایتعالی این آیه فرستاد . لیس علیکم جناح . برشما بزه نیست که در آنخانه ها شوید که مسکون نباشد

و نه سراهاء مسکن باشد و در آنجا کس نباشد . فیها متاع لکم . و متاعی از آن شما درآنجا باشد اگر در آنجا روید بی دستوری روا باشد . مفسّران در آن بیوت خلاف کردند . قتاده گفت مراد کاروانسرا هاست و جائی که متاع باشد و مشترك و جائی که برای سابله وراهگذریان بنا کرده باشند که غربا در آنجا روند و متاع خود می نهند . مجاهد گفت در راه مدینه جایها بود که ایشان پالان و آلات شتر آنجا بنهادندی و راهها ایمن بودی کس بر نداشتی گفتند اینجا بدستوری در رویم خدای گفت اینجا رواست که بی دستوری در روید . محمّد حنیفه گفت خانهای مکّه خواست که سواءً العاکف فیه والباد حضری وبدوی دراو یکی باشد . ضحاك گفت خاناتیکه مسافران درو فرود آیند تابستان و زمستان عطا گفت مراد منازلی استکه در آنجا قضاء حاجت کنند . ابن زید گفت انبار خانها و مهمان خانهاست که در بازار ها و کاروانسراها باشد . ابن جریج گفت بر عموم هر خانه است که در او کس نباشد برای آنکه استیناس برای آن میآید که تا هجوم نکنند بر عورتی از عورات . والله یعلم ما تبدون و ما تکتمون . و خدای داند آنچه شما آشکارا کنید و آنچه پنهان دارید چه عالم است بسایر معلومات بر هر وجهی که صحیح باشد که معلوم بود آنگه گفت چون آداب در سراها رفتن بشناختی . قل . بگو ای محمّد مؤمنانرا . یغضّوا من ابصارهم . که تا چشم برهم نهند و مراد نه آنست که اطباق جفن کنند بر حدقه معنی آنستکه چشم نگاهدارند از آنچه ایشان را نیست که در او نگرند از روی عقل و شرع و قوله . من ابصارهم . بعضی گفتند من زیاده است و درست آنست که زیاده نیست وانّما فائده او تبعیض است ای قل لهم لا ینظروا الی بعض ما ینظرون برای آنکه همه نظر حرام نیست و غضّ بصر از همه چیزی واجب نیست انّما واجب از محرّماتست پس معنی تبعیض حاصل است . و یحفظوا فروجهم . و نیز بگو تا فرجهای خود نگاهدارند در او دو قول گفتند یکی آنکه اززنا نگاهدارند و از آنچه شرع دستوری نداد ایشانرا در آن . ابن زید گفت هر کجا در قرآن حفظ فرج است مراد از او زناست الاّ اینجا که مراد ستر عورت است یعنی چشم نگاهدارید از آنکه در عورت کسی نگرید و عورت نگاه دارید بحفظ و ستر ازآنکه کسی در او نگرد و گفت دلیل بر این آنست که اینجا من نیاورد چنانکه در غضّ بصر آورد نگفت و یحفظوا من فروجهم و این وجهی غریبست و نیز از روی نظم مناسبتی دارد من کونه تارة ناظرا و تارة منظوراً الیه . ذلك ازکی لهم . این پاکیزه تر باشد ایشانرا و بصلاح تر وذلك اشارتست الی ما تقدّم من غضّ البصر و حفظ الفرج . انّ الله خبیر بما یصنعون . خدا عالم است بآنچه ایشان کنند عبادة بن صامت گفت که رسول علیه السّلام گفت شش چیز مرا ضمان کنید تا بهشت ضمان کنم شمارا چون حدیث کنید راست گوئید و چون وعده کنید وفا کنید و چون امانت بشما دهند ادا کنید فرجهاء خود نگاهدارید وچشم از حرام نگاهدارید و دست کشیده دارید تا من ضمان کنم شما را به بهشت . امیر المؤمنین روایت کرد از رسول علیه السّلام که او گفت . النّظر الی محاسن المرئة سهم مسموم من سهام ابلیس . نظر کردن در محاسن زنان تیریست زهر آلود از تیر های ابلیس هر که او چشم نگاه دارد از ایشان طلب ثواب خدایرا خدایتعالی

ببدل آن عبادتی گرامت کند که بثواب آن شادمانه‌شودابو هریره گفت ازرسول علیه‌السّلام
که بینائی مرد در نماز باشد زنی بگذرد او در نماز بآن نگرد و چشم از قفای او رها
کند بیم آن بود که چشمهاء او برود آنگه حقتعالی گفت این تکلیف مقصور نیست‌بر
مردان وزنان نیز باینمعنی مخاطبند گفت بگوی ای محمّد زنان مؤمنات را که چشم نگاهدارندو
فرج نگاهدارند باین معنی که گفتیم از اجتناب زنا و ستر عورت تا کس درایشان ننگرد. ودر
خبر است که یکروز رسول علیه‌السّلام در حجره فاطمه بود مردی نابینا بود مادر زاد نام او
عبدالله بن مکتوم بر در بود رسول علیه‌السّلام گفت درآی او درآمد فاطمه برخاست و در خانه
رفت و تا او نرفت فاطمه از خانه بیرون نیامد رسول علیه‌السّلام بر سبیل امتحان گفت یافاطمه
چرا از او پنهان شدی واو چشم ندارد وچیزی نه بیند گفت یارسول‌الله ان کان لایرانی‌الست
اراه. اگر او مرا نمی‌بیند نه من او را می بینم. الیس‌الله تعالی. قال وقل للمومنات
یغضضن من ابصارهنّ رسول علیه‌السّلام گفت الحمدلله‌الّذی ارانی فی اهل بیتی ماسرّنی. سپاس
آن خدایرا که بامن نمود در اهل بیت من آنچه خرّم بکرد مرا. قوله. ولا یبدین زینتهنّ
الاّ ما ظهر منها. واظهار نکنند از زینت خود الاّ آنچه ظاهر باشد و علماء خلاف کردنددر
آن زینت ظاهر که خدایتعالی استثناء کرد و رخصت داد درآن عبدالله مسعود گفت جامه‌است
و رداء و دلیل این تاویل خذوا زینتکم عند کلّ مسجد ای ثیابکم. عبدالله عباس گفت و
اصحاب او که سرمه است وانگشتری و دست و رنجن و خضاب. ضحّاك گفت واوزاعی رویست
و کفهای‌دست. حسن بصری گفت رویست وجامه وعایشه روایت کرد که‌رسول علیه‌السّلام
گفت لایحلّ لامرائةٍ تؤمن‌بالله والیوم‌الاخر اذا حرّکت ان تظهر الاّ وجهها ویدها الی ههنا
قالت وقبض علی نصف‌الذّراع. گفت حلال نباشد هیچ زنرا که ایمان دارد بخدای و بقیامت
که چون بجنبد پیدا کند الاّ رویش را ودستها تا نیمه باز و معنی خبر آنست که از زن‌این
مقدار عورت نباشد بآن معنی که چون در نماز گشاده باشد نمازش درست باشد و درست آنست که
روی و کفهای دست و کفهای پا از زن عورت نباشد بآن معنی که شاید در نماز گشاده باشد و
بعضی دیگر از مفسّران گفتند زینت زن که اظهار شاید تا کند دو است. زینت ظاهر است
و زینت باطن امّا زینت ظاهرجامه است و آنچه زینتهاء باطن است خلخال است ودست‌ورنجن
و قلاّده و گوشواره و معتمد آنست که گفتیم که جز روی و کفهای دست نشاید تا در نماز
گشاده باشد. ولیضربن بخمرهنّ علی جیوبهنّ. وبگو این زنان را تا این مقنعها بر گریبانها
زنند یعنی چنان سازند که گریبانهاشان پوشیده باشد بمقنع تا سینه ایشان پیدا نبود
آنگه بیانکرد آنانرا که روا باشد که زینت زنان بینند وزنان از ایشان زینت باز نپوشند. ولا
یبدین زینتهنّ‌الایه و اظهار زینت نکنند الاّ بر شوهران خود یا پدران ایشان اعنی پدران این
زنان وان علوا از اجداد واجداد اجداد چندانکه باشند یا پدران شوهرانشان یا پسرانشان یا
پسران شوهرانشان پس جمله ایشان دوازده کس اند شوهر باشد وپدران زنان و پدران شوهران
و فرزندان شوهران و فرزندان ایشانند اعنی فرزندان خود و برادران ایشانند یا پسران

برادرانشان یا پسران خواهرانشان یا زنانشان مراد از زنان مؤمنانند بر موجب این آیه روا
نباشد زنان مسلمانرا که پیش زنان کافران برهنه شوند الاّ که پرستار ایشان باشند و ذلك قوله
او ما ملکت ایمانهنّ. عبادة بن صامت گفت عمر خطّاب نامه نوشت بابو عبیده جرّاح آنجا
که اوعامل بود و گفت که شنیدم که زنان اهل کتاب با زنان مسلمانان بیکجای بگرماوه می‌روند
تمکین مکن ایشانرا از آنکه با زنان مسلمانان بگرماوه روند و اندام ایشان بینند اوکس فرستاد
ومنع کردوقوله اوماملکت ایمانهنّ. عام‌است‌درجمله‌زیردستان ازبنده وپرستار که رخصت‌است
زنانرا که زینت خود از ایشان بازنپوشند. ابن جریح گفت مخصوص است آیت بپرستاران
دون بندگان و بر قول آنانکه گفتند بندگان در این داخل اند محمول بود برآنکه امّا ایشان
نا بالغ باشند و امّا بر آنکه زینت ظاهر اظهار کنند برایشان و امّا برآنکه از کودکی تربیت با
ایشان بوده باشد و مقارب بلوغ باشند. او التّابعین غیر اولی الاربة من الرّجال. یا تابعانی که
شما را باشند که ایشانرا بزنان حاجت نبود. عبدالله عباس گفت آنان باشند که متابعت قوم
کنند بطمع طعام ایشان. و هم او گفت مراد آنانند که زنان از ایشان شرم ندارند و یك
روایت دیکر از او آنست که عنّین باشند. مجاهد گفت مراد ابلهی است که احوال زنان نداند
حسن بصری گفت آن بود که اورا انتشار متاع نبود. سعید جبیر گفت معتوه باشد. عکرمه
گفت مراد خصّی مجبوبست. حکم گفت مخنّثی باشد که در او قوّة نبود و گفته اند پیری پیر
باشد والاربة والارب‌الحاجه و قداربت‌الی کذا اربا. وقرّاء در اعراب او خلاف کردند ابوجعفر
و ابن عامر و عاصم بروایت ابوبکر غیر خواندند بنصب علی‌الحال و باقی قرّا بجرّ خواندند
علی‌الصّفة. اوالطّفل‌الّذین لم یظهروا علی عورات‌النّساء. یا اطفالی که ایشان بر عورت زنان
مطّلع نباشند و ندانند که‌عورات چه باشد از آنجا که ایشانرا شهوتی نبود بزنان و لفظ طفل هم
واحد باشد وهم جمع برای‌این گفت الّذین لم یظهروا بکنایات جمع. ولا یضربن بارجلهنّ
و نباید که ایشان در وقت رفتن‌پای چنان نهند و گام چنان بزنند که زینت پوشیده ایشان
ظاهر شود از خلخال و پای بند و مانندابن. وتوبوا الی‌الله جمیعاً ایّهاالمؤمنون‌الایه. وتوبه
کنید بجملگی با خدای ای مؤمنان تا باشد که فلاح یابید و ظفر بثواب خدای تعالی. وابن
عامر خواند ایّه‌المؤمنون بضمّ ها و همچنین فی قوله ایّه‌السّاحر و ایّة‌الثّقلان و در کتب ایّه
بی الف نوشت و باقی قرّا بفتح ها خواندند و در کتب بالف نوشتند و درحال وقف الف گفتند
چنانکه رایت زیداً قوله تعالی. وانکحوا‌الایامی منکم‌الایه. حقتعالی در این آیه امر کرد
مکلّفانرا بآنکه بیوگانیکه بایشان متعلّق باشند و ولایت ایشان بدست ایشان بود ایشانرا بشوهر
دهند بعضی علماء گفتند این امر واجبست و آنچه قول بیشتر علماء است آنست که سنت است
و این مذهب ابوحنیفه است و اصحاب او مذهب شافعی و مالك و اوزاعی است و مذهب ما
همچنین است امّا مذهب داود آنست که این امر بر وجوبست هرکه طول دارد برو واجب
آنست که زنی آزاد را بزنی کند وهرکه طول ندارد برو واجب آنست که کنیزکی را بزنی کند
و همچنین گفت بر زنان نکاح واجبست و بعضی فقها گفتند نکاح در حق حرایر واجبست ودر

حق غیر حرایر چون راغب باشد سنّت است و ایامی جمع ایم باشد ایّم ازمردان آن بود که زن ندارد و از زنان آنکه شوهر ندارد یقال ایّم و ایّمه کما یقال للمرء عزب و للمرئة عزبه و قدامت المرئة تأیم ایّمة وایّوماً وتأیّمت تایّماً قال الشاعر . فان تنکحی انکح وان تتأیّمی و ان کنت افتی منکم اتایّم . وقال آخر . الم تر انّ الله اظهر دینه و سعد بباب القادسیّة معصم . فاینأ و قدامت نساء کثیرة ونسوة سعد لیس منهنّ ایم . وقال آخر . قد تیّمت بنتی و امّت کنتی . و شافعی را قولی آنست که واجبست عند حاجت وتوقان (١) سخت واصحاب او حمل کردند علی سنّة المؤکده ودلیل بر این قول رسول است علیه السلام که گفت . النّکاح سنّتی فمن رغب عن سنّتی فلیس منی . گفت نکاح سنت من است وهرکس که رغبت کند از سنت من از من نباشد و هم چنین گفت تناکحوا تکثروا فانّی اباهی بکم الامم یوم القیمة حتّی بالسّقط . گفت نکاح کنید تا بسیار شوید که من مباهات کنم بشما ها با امّتان دیگر روز قیامت تا آن کودك که از شکم مادر بیفتاده باشد تا تمام او را درشمار آرم وهمچنین گفت من احبّ فطرتی فلیتسنّن بسنتی وهی النکاح هر که ملّت من خواهدگو سنت من بر دست گیرد و آن نکاح است و سمرة بن جندب روایت کرد از رسول علیه السلام که او نهی کرد از تبتل ابو نجیح السّلمی گفت که رسول علیه السلام گفت هر که طول دارد چندانکه زن تواند کرد و نکند از ما نیست . وابو هریره گفت از رسول علیه السلام شنیدم که گفت شرارکم عُزّابکم بدترین شما عزبان شما باشند و هم ابو هریره روایت کرد که رسول علیه السلام گفت اذا تزوّج احدکم عجّ شیطانه یقول یا ویله عصم ابن آدم منی بثلثی دینه . گفت چون یکی ازشما زن کند شیطان او فریاد کند گوید ای وای بر او فرزند آدم دین خود از من حمایت کرد دو ثلث را . و در خبر دیگر گفت من تزوّج فقد احرز نصف دینه فعلیه بالنصف الاخر . هر که اوزن کند نیمه دین خود نگاهداشته بود بروست که نیمه دیگر نگاهدارد ابو نجیح السلمی گفت رسول علیه السلام گفت مسکین مسکین رجل لازوجة له مسکینة مسکینة امراة لازوج لها . گفت مسکین باشد مردیکه زن ندارد و زنیکه شوهر ندارد گفتند یا رسول الله اگرچه توانگر باشد از مال گفت و اگر چه توانگرباشد ازمال وابوامامه گفت از رسول علیه السلام که او گفت چهار کس آن باشند که خدایتعالی لعنت کند ایشانرا از بالای عرش و فرشتگان آمین کنند یکی آنکه از زنان خود را نگاهدارد وزن نکند و کنیزك ندارد تا او را فرزند نباشد و مردیکه تشبه کند بزنان و خدای او را مرد آفریده باشد وزنی که تشبه کند بمردان و خدای او را زن آفریده باشد و آنکه درویشانرا معطّل فرو گذارد . خالد گفت معنی معطل در حدیث آنست که درویش را بخواند و گوید بیا تا چیزت بدهم چون بیاید گوید که چیزی نیست بر طریق استهزاء یا بنا بینا استهزاء کند گوید که از ره باز شو که چهار پای آمد و چنان نباشد یا کسی پیش او آید گوید سرای فلان کجاست گوید فلان جای و نشان کج دهد . عکاف بن وادعة بن الهلالی گفت بنزدیك رسول علیه السلام شدم مرا گفت یا عکاف زن داری گفتم نه گفت کنیزك داری گفتم نه گفت تو تن درستی و توانگر گفتم آری

(١) کذا فی الاصل.

الحمدلله گفت فانّك اذاً من اخوان الشّیاطین تو از برادران دیوانی امّا از رهبانان و ترسایان باش و امّا آن کن که مسلمانان کنند که سنت ما نکاح است و بد ترین شما عزبانند و بد ترین مردگان شما آنانند که عزب بمیرند آنکه گفت شیطانرا در خود سلاحی نیست بلیغتر از زنان الاّ و آنانکه زنان دارند مطهّرانند و مبرّایان از خنا و یحك یا عکاف زنان صواحب داودند . و زنان صواحب ایّوب و صواحب یوسف و صواحب کرسف . ما گفتیم یا رسول کرسف کیست گفت مردی بود که خدایرا پرستید بر کنار دریا سی سال بروز روزه داشتی و بشب نخفتی از صیام روز و قیام بشب فاتر نشدی کافر شد بخدای از سبب زنی که او را دوست بداشت و دست از عبادت بداشت خدای تعالی در یافت او را ببرکت روزگار گذشته او و یحك یا عکاف زن بکن زن بکن که تو از جملهٔ گناهکارانی گفتم یا رسول الله زنی ده مرا پیش ازآنکه از اینجا برخیزم گفت بتو دادم کریمه بنت کلثوم الحمیری را و عبدالله مسعود روایت کرد که رسول علیه السّلام گفت چون بر امّت من صد و هشتاد سال بگذرد از هجرت من روا بود که اختیار غربت و عزلت کنند و بر سر کوهها عبادت کنند امّا اخباری که آمده است که کدام زنرا اختیار باید کردن . عیاض بن عیم الاشعری روایت کرد که رسول علیه السّلام گفت یا عیاض لاتزوجنّ عجوزاً ولا عاقراً فانی مکاثر بکم گفت زن پیر بزنی مکن و نا زاینده که من بکثرت شما فخر آرم روز قیامت و همچنین گفت تزوّجوا الودود الولود فانّی مکاثر بکم الانبیاء . گفت زن دوست داشتی زاینده را بزنی کی که من بکثرت شما فخر کنم با پیغمبران . وصادق علیه السلام گفت از پدرانش از رسول علیه السلام گفت تزوجوا الابکار فانهن اعذب افواهاً و افتح ارحاماً و اثبت موّدة . گفت زن بکر بزنی کنید که ایشانرا دهن خوشتر بود و رحم نرم تر و دوستی ثابت تر رسول علیه السلام فرمود چون یکی از شما زن خواهد باید تا از مویش بپرسند چنانکه از رویش که موی احدی الجمالین است ازدو نیکوئی یکی است و در خبری آمد که رسول علیه السلام گفت تزوجوا الزرق فانّ فیهنّ یمنّ گفت زنانرا که ازرق چشم باشد بزنی کنید که در ایشان خجستکی هست روایت کردند که رسول علیه السلام گفت اعظم النسا برکة اصبحهنّ وجهاً و اقلّهن مهراً گفت بزرگترین زنان ببرکت آنان باشند که نیکو روی تر باشند و کم مهر تر . امّا اخباری که آمده است در آداب نکاح و زفاف عایشه روایت کرد که رسول علیه السلام گفت که نکاح آشکارا کنید و در مسجد ها کنید و در وقت زفاف رواست تا دف زنید و ولیمه بکنید و اگر همه بگوسفندی باشد . معاذ جبل گفت یارسول الله علیه السلام حاضر بودم بگواه گیران مردی انصاری را عقد به بست آنکه گفت علی الالفة والخیر والطیر المیمون . بر الفت با دو خیر و فال خجسته آنکه گفت نثاری کنید بر سر صاحبتان آنگه سبد ها بیاوردند درو میوه و در بعضی سگر رسول علیه السلام بفرمود تا بریختند آنجا واز صحابه کس دست برو ننهاد رسول علیه السلام گفت چه نیکو است حلم چیزی بر نمیگیرد و نمی ربائید گفتند یا رسول الله نه ما را نهی کردی فلان روز ازنهب گفت بلی شما را نهی کردم از نهب لشکر و نهی نکردم از نهب و لایم آنکه در افتادند آن میوه و سگر میر بودند و رسول

علیه السلام هم با ایشان میربود . ابوهریره گفت املاك و ولیمه شب کنید که درشب خجستگی و برکت عظیم تر باشد . عایشه گفت دختر کی انصاری در حجره من بود و من اورا می پرودم او را بشوهری دادم آن شب که بخانه شوهر شد در همسایگی ما رسول علیه السلام گفت چرا هیچ آوازی نیست اینجا و شعری نمیخوانند که انصاریانرا این عادت باشد و دوست دارندوچون خواهد که عقد بندد بر زنی مستحب آنست که اوّلا استخاره کند و دو رکعت نماز کند و در عقب آن حمد خدای گوید آنگه گوید اللّهمّ انّی ارید ان اتزوّج اللّهم قدّرلی من النّساء اعفهنّ فرجا واحفظهنّ لی فی نفسها و اوسعهنّ رزقا واعظمهنّ برکة وقدرلی منها ولدا طیّبا تجعله خلفا صالحاً فی حیوتی و بعد موتی و چون قمر در عقرب باشد مکروهست عقد بستن علی ما جاء فی الاخبار و ولیمه مستحب است روزی یا دو روز که مهمانی کند و مؤمنانرا بخواند و طعامی بسازد برای ایشان و باید که چون بنزدیك یکدیگر شوند بر وضوی نماز باشند وهریکی دو رکعت نماز کنند و عقب آن از خدا در خواهند تا او را روزی کند الف او و دوستی او چون بنزدیك او بنشیند دست بر پیشانی او بنهد و بگوید اللّهمّ علی کتابك تزوجتها و علی امانتك اخذتها و بکلماتك استحللت فرجها فان قضیت لی فی رحمها نسبا فاجعله مسلما سوّیا ولا تجعله شرك شیطان و مستحب بود که زفاف بشب بود و اطعام بروز و زفاف مکروهست بروز و خلوت در شب خسوف و در شبی که در روزش کسوف بوده باشد و از میان فرو شدن آفتاب تا غایب شدن شفق و در شبی که بادی سیاه شود و در شبی که زلزله باشد و در محاق ماه و در وقت صحبت نباید تا برهنه باشد و روی بقبله نیارند و پشت با قبله نکنند و در سفینه خلوت نکنند و سخن گفتن در آنحال مکروهست جز بذکر خدایتعالی و بحضور کسی مکروهست و روا نباشد که بیش از چهار ماه عزلت کنند از جلال خود اگر چنین کنند ماثوم باشد و مکروهست که عزل آب کند از زن آزاد الاّ باذن او یا بشرطی که میان ایشان باشد در حال عقد و چون دو زن دارد روا باشد که یکشب ببرزنی باشد و سه شب ببر زنی دیگر برای آنکه او را چهار زن حلا است چون چهار زن دارد بنزدیك هریك یك شب باید تا بود و میان ایشان باید تا قسمت بسویه کند از نفقه و کسوت و چون زنی بکر بزنی کند در اوّل حال شاید تا او را تفضیل دهد بسه شب تا هفت شب چون زنی آزاد دارد وزنی برده دو شب زن آزاد را باشد و یکشب برده را واگر این کنیزك را بملك یمین دارد او را قسمت نرسد با زنان آزاد و حکم زنان اهل کتاب حکم پرستاران باشد و آنکس که بر زنی عقد خواهد بستن روا بود که روی او بیند و رفتار و اندام او درجامه وچون نخواهد عقد بستن نشاید قوله . وانکحوا الایامی منکم . انکاح تمکین باشداز نکاح یقال نکحت المراة و انکحتها غیری و کذلك الاملاك التّمکین من الملك وهو من باب احفرت زیداً بئرا حقتعالی در این آیه امر کرد و ترغیب فکند ما را درنکاح هم مردانرا و هم زنانرا گفت بدهید زنان بی شوهر را بشوهر ونیز زن دهید مردان صالح را از بردگان و آزادان اززنان و مردان از بندگان و پرستاران آنگه گفت تا از درویشی نترسید چه اگر درویش باشد خدای تعالی از فضلش استغنا دهد شمارا . عبدالله عباس گفت که رسول علیه السّلام گفت التمسوا الرّزق

بالنکاح طلب روزی کنید بنکاح یعنی ممکن باشد که از دوگانه زن یاشوهر فراخ روزی باشند از سبب او خیری و روزی باین دیگر رسد و همچنین در خبر است که مردی بخدمت رسول علیه السّلام آمد و گفت یا رسول درویشم گفت برو زن بکن و هم چنین در عهد ابوبکر و عمر و عثمان غرض ایشان تبرك باین آیه بود . ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله . ورسول علیه السّلام گفت علیك بذات الدّین تربت یداك . برتوباد که زن دیندار کنی بزنی دستهات خاك آلود باد یعنی درویش باداش(١) معنی آنکه درباب نکاح دربند مال مباش زن دیندار طلب کن که مال خدای بدهد از آنجا که گفت ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم . وخدایتعالی فراخ عطاست و دانا روزی بدهد بسعت رحمتش و عالمست بمصالح خلق بر وفق مصلحت دهد و قوله . ولیستعفف الّذین لایجدون نکاحا . آنکه گفت بگو ای محمّد تا عفّت کاربندند و پارسائی کنند آنانکه نکاح نیابند از حرام اجتناب کنند آنانکه طول و قدرت واستطاعت ندارند یا کسی را نیابند که با او نکاح کنند حتّی یغنهم الله من فضله تا اینکه خدایتعالی مستغنی کند ایشانرا از فضل خود یعنی از رزق و نعمت خود . والّذین یبتغون الکتاب الایه . و آنانکه طلب مکاتبه کنند از جمله بردگان شما شما با ایشان مکاتبه کنید اگر درایشان خیری دانید و معنی مکاتبه آن بود که غلام یا کنیزك گوید با من موافقت کن که از من چندینی بستانی در چند نجم معلوم یا درمدّت یکسال یا کمابیش چون من این داده باشم آزاد باشم بر این شرط کنند مستحبست که چون غلام یا کنیزك این گویند و این خواهند خداوندان با ایشان مساعدت کنند و ایشانرا اجابت بکنند باین اگر دانند که قوّة آن دارند که باین وفا کنند ومذهب داود وعمرو بن دینار وعطا و محمدبن جریر آنست که این مکاتبه واجبست و روایت عوفی است از عبدالله عباس و قتاده گفت ابن سیرین از انس خواست تا اورا مکاتبه کند اجابت نکرد باعمر بگفت عمر اورا درّه زد وگفتند این آیت درشان غلامی آمد از آن خویطب بن عبدالعزی که از خواجه خود میخواست تامکاتبه بکنند نمیکرد خدایتعالی این آیه فرستاد واو مکاتبه کرد با او بر صد دینار و بیست دینار از آنجمله ببخشید واو در مدّت مکاتبه مال بداد . و آزاد شد واو را بغزاء خیبر بکشتند و دیگر فقهاء از شعبی وحسن بصری و مالك و ابوحنیفه و شافعی و اوزاعی و جمله فقهاء ومذهب ماهم اینست و مستحبّست که مغلات نکند با او دربها و مسامحه کند و یاری دهد او را در فکّ رقبهٔ او از بندگی ویاری دهد اورا بسهمی از زکوة من سهم الرّقاب ومکاتبت برد وضرب باشد مطلق و مشروط . مشروط آن باشد که اورا گوید اگر درمدّت مکاتبه عاجز آئی از ادآء مال کتابت آنچه داده باشی مراست و تو همچنان بندهٔ که بودی چون غلام بر آن شرط قبول کند همچنان شما شما با ایشان مکاتبه کنید اگر ادا نکند بوقت بتمامی ردّ کند اورا به بندگی ومطلق آن بود که با او این شرط نکند هرگاه که مثلاً یکدینار از مکاتبه بدهند بمقدار آنچه ادا کرده باشد آزاد شود و بمقدار آنچه بر او بود بنده باشد و حکم مکاتبت حکم بندگان باشد چون مشروط باشد وچون مطلق بود بمقدار ادآء کتابت از بندگی بیرون آید براین ضرب اگر میراثی بود او را یا موروثی باشد اورا موارثه میان ایشان ثابت بود بحساب آنچه آزاد بود و بحساب

(١) کذا فی الاصل ؟

آنچه بنده بود منع کند میراث را از او و اگر چیزی کند حدّ براو واجب آید اززنا و قذف بحساب آنچه آزاد باشد حدّ ازادان زنند و بحساب آنچه بنده باشد حدّ بندگان زنندا ّما آنکه مشروط بود از مکاتبان تایکدرم ماند ازمال مکاتبه که نداده باشد حکم او حکم بندگان بود واین مذهب مالکست و ابوحنیفه و اصحاب اوست و حسن و زهری و سعید بن المسیّب و سلیمان بن یسار و شافعی اعتبار این نکرد و این قسمت ننهاد بلکه گفت هر مکاتبی که عاجز آید از ادآء مال مکاتبه در آن اجل مضروب یا بآن نجوم معلوم کتابت او باطل بود و او مردود باشد بارقّ و بندگی . قوله . ان علمتم فیهم خیراً . نا اگر در او خیری دانید . وخلاف کردند که مراد باین خیر چیست . عبدالله عمر گفت وعبدالرّحمن بن زید و مالك بن انس که مراد حرفتست و اکتساب یعنی اگر پیشه داند یا کسبی تواند کردن که بدان ادآء مال کتابت کند و این مذهب ثوریست و روایت والبی از عبدالله عباس و حسن و مجاهد و ضحّاك گفتند و عوفی از عبدالله عباس که مراد بخیر مالست من قوله ان ترك خیراً ای مالاً یعنی اگر مالی دارد و شما دانید که آن مال دارد و ادا تواند کردن . وخلیل گفت این وجه ضعیف است برای آنکه اگر مراد مال بودی نگفتی فیهم خیراً گفتی لهم خیراً . ابو لیلی الکندی گفت سلمان غلامی داشت سلمان را گفت بامن مکاتبه کن سلمان گفت مال داری گفت نه گفت پس مرا از او ساخ النّاس خواهی دادن یعنی از سئوال و کدیه مردمان . ابرهیم و ابوصالح و ابن زید گفتند یعنی صدقاً و وفآءً مراد صدق و وفاست اگر در ایشان صدق و وفائی دانید طاوس گفت مراد مالست و امانت . شافعی گفت اولیتر تفسیری که لایق است با این آیت مالست و امانت یا کسب و امانت . و ابوهریره روایت کرد که رسول علیه السّلام گفت سه کس آنانند که بر خدای واجبست که ایشانرا یاری دهد مردی که در سبیل خدای بیرون آید یعنی بهجرة یا جهاد و مردی که زنی بکند تا خدای او را مستغنی بکند و غلامی که مکاتبه خواهد از خواجه و نیّت اداء کند . محمّد بن سیرین گفت از ابو عبیده که مراد بخیر اقامهٔ نماز است یعنی اگر دانید که غلام از اهل خیر است و نماز کن . بهری دگر گفتند اگر غلام عاقل و بالغ باشد برای آنکه با دیوانه و کودك کتابت درست نباشد این مذهب ماست و مذهب شافعی و ابوحنیفه گفت با کودك درست باشد چون مراهق باشد و ممیّز مکاتبه درست باشد هم حال و هم مؤجّل و ابو حنیفه هم این گفت و شافعی گفت درست نباشد الاّ باجل و اقلّش دونجم باشد ا ّما اگر مکاتبه کنند با دیوانه کتابت درست نباشد اگر مال مکاتبه بدهد آزاد نشود و شافعی را دو قول استیکی آنکه درست باشد یکی آنکه فاسد . وآتوهم من مال الله ا ّلذی آتاکم . و بدهید ایشانرا از مال خدای یعنی از زکوة از جمله سهم الرّقاب تا در وجه اداء مال کتابت کنند . آنکه خلاف کردند که خطاب با کیست بعضی گفتند خطاب با خداوندان بنده است یعنی محسوب دارید ایشانرا از حساب زکوة آنچه میسّر شود و آنچه شما را از دل برآید تا شمارا زکوة محسوب باشد و ایشانرا باداء و بعضی دیگر گفتند خطاب با جمله مکلّفان است یعنی شما که مکلّفانید ایشانرا یاری دهید در اداء مال مکاتبت از زکوة مال . آنکه در این

(خلاف)

خلاف کردند که چه مقدار باید بعضی گفتند ربع مال رها کند و این روایتست از امیر المؤمنین علی و ابو عبدالرّحمن السلمی و مذهب ثوریست و بعضی دیگر گفتند آنرا حدّی نیست چندانکه خواهد و این امراست بر سبیل استحباب بنزدیك بیشتر اهل علم و داود و اهل ظاهر گفتند بر وجوبست ا ّما حجّت آنکس که او وجوب گفت گفت که این از مال زکوة خواست وزکوة واجبست . گوئیم زکوة واجب است الاّ آنکه واجب نیست که باو دهد لا غیر باو دادن علی التّعیین مستحبست . سهل بن حنیف روایت کند از رسول علیه السلام که او گفت من اعان مکاتباً فی رقبته او غارما فی عسرته او مجاهداً فی سبیله اظلّه الله فی ظلّ عرشه یوم لاظلّ الا ظلّه . هرکه او مکاتبی را یاری دهد بر فکاك رقبه اش یا غارمیرادر عسرتش یامجاهدیرا در جهادش خدایتعالی سایه کند او را در سایه عرش آنروز که سایه نباشد الاّ سایه او . ولا تکرهوا فتیاتکم علی البغآء . واکراه مکنید پرستارانتانرا برزنا . گفتنداین در معاده و مسکه آمد پرستاران عبدالله ابی سلول منافق که او اکراه کردی ایشانرا بر زنا تا اجرت آن باو دادندی و این عادتی بود در جاهلیّت که پرستارانرا بر زنا حمل کردندی چون اسلام آمد این کنیزکان عبدالله ابی سلول با یکدیگر گفتند اگر این کار که ما میکنیم نیکست بسیار بکردیم وقت آنست که باز ایستیم و اگر بد است شاید که نیز نکنیم خدایتعالی این آیه فرستاد . مقاتل گفت شش کنیزك بودند از عبدالله ابی سلول که او ایشانرا اکراه کردی بر زنا و اجرت بدودادندی . معاده بود و مسکه واممیمه وعمره واروی و قبیله . یکی روزی آمد و دیناری آورد و یکی بردی او گفت بروی وهم بر این کار میباشی گفتند اسلام آمد و زنا حرام کرد و ما نیز این نکنیم و آمدند و شکایت با رسول کردند خدایتعالی این آیه فرستاد . معمّر روایت کرد از زهری که عبدالله ابی سلول مردیرا از قریش اسیر بگرفت روز بدر وعبدالله کنیزکی داشت این قریشی مراوده کرد او را از نفس او او ابا کرد وعبدالله اورا اکراه میکرد امید آنرا که باشد که از او بار برگیرد تا از او فدیه فرزند خواهد از او بستاند و کنیزك تن درنمیداد خدایتعالی این آیه فرستاد . ان اردن تحصّناً . اگر ایشان اختیار حصانت وپارسائی کنند و گفتند این بمعنی اذ است برای آنکه این نهی از اکراه مطلق میباید مشروط نمی باید گوئیم اگرچه ان شرط است اذ هم مخصّص است از بهر آنکه ظرفست و این منهیّ است برعموم جواب معتمد از او آنست که اگرچه در آیه مشروطست این نهی منع نیست از آنکه بدلیل دیگر دانند که این همیشه حرامست سواء اگر ایشان اختیار تحصّن کنند و اگر نکنند چو این دلیل الخطاب باشد و دلیل الخطاب درست نیست بنزدیك محقّقان . و دگر آنکه اکراه جز چنین نباشد چو اگر این کنیزکان مرید و راغب باشند باکراه حاجت نباشد و بر این وجه سئوال لازم نباشد و بعضی گفتند در آیه تقدیم و تاخیری هست و تقدیر آنست وانکحوا الایامی منکم ان اردن تحصّنا و این تعسّف برای فرار از این سئوال کردند و باین حاجت نیست باین وجه که ما بیان کردیم والبغاء الزّنا . والبغآء الطّلب بغیر الحق . لتبتغوا عرض الحیوة الدّنیا . تا بآن عرض ومال دنیا طلب کنید . ومن یکرههنّ . و هرکه اکراه کند ایشانرا و باز پشیمان شود خدای

(تعالی)

تعالی از پس اکراه ایشان غفور و رحیم است یعنی خدایتعالی با آنکه ایشان اکراه کرده باشند هم آمرزنده و بخشاینده است و آن اکراه ایشان کنیزکانرا بر بغا خدای را منع نکنداز آنکه ایشانرا بیامرزد معنی اینست نه اینکه این غفران و رحمت موقوف باشد بر بعد اکراه دون قبل اکراه و معنی آنست فانّ‌الله مع اکراههن غفور رحیم . اگر اکراه بحدّالجأ بود وزر و وبال بر مکره باشد آنگه حقتعالی گفت . ولقدانزلنا الیکم آیات مبیّنات . ما فرو فرستادیم بشما آیات مبین . و مثل من‌الّذین خلوا من قبلکم . و مثلی از آنانکه پیش شما رفته اند و موعظتی و پندی پرهیزکاران را و این جمله وصف قرآنست و آیات او آنگه گفت . اللّه نورالسموات والارض . عبدالله عباس گفت وانس‌معنی نور آنست که خدایتعالی‌ره نماینده اهل آسمان و زمین است بهدایت او مهتدی شوند و بنور او راه برند چنانکه مرد رونده در تاریکی شب بروشنائی ماه راه برد . مکلّفان بالطاف و توفیق او بر نجات راه یابند پس او در این معنی بانور ماند و این بر سبیل توسّع و تشبیه باشد . ضحاك و قرظی گفتند معنی آنست که خدایتعالی منوّر و روشن کننده آسمانها و زمین است‌بماه و آفتاب و ستارگان. مجاهدگفت مدبّرالامور فی‌السّموات والارض تدبیر کننده کارهاست در آسمانها و زمین بتدبیر او راه برند و وجوه صواب در کارها بشناسند از خطا چنانکه بنور روشنائی راه راست از کج بدانند . ابی کعب گفت معنی آنست که مزیّن‌السّموات بالشّمس والقمر والنّجوم آرایندهٔ آسمانها بآفتاب و ماه و ستارگان وآرایندهٔ زمین است بانبیاء وائمّه و علما و مؤمنان . و بعضی دیگر گفتند معنی آنست که منه نورالسموات والارض . هر نور که در آسمان وزمین است از اوست چنانکه گویند فلان رحمت و فلان سخط فلان رحمتست وفلان سخط است یعنی رحمت و سخط از او باشد و اصل او از باب وصف‌المصدر باشد من قولهم فلان عدل و صوم و فطر و رضی ای عادل صایم مفطر مرضی . پس نور بمعنی منوّر باشد . و بعضی اهل معانی گفتند اصل نور تنزیه‌و تصفیه باشد من قولهم امراة نور و نساء نوار اذا کنّ مبتربات (۱) من‌الرّیبة والفحشاء . قال‌الشّاعر نوار من صواحبها نوار کما فاجاك سرب او سوار . پس بر این قول معنی آن باشد که منزّهست خدایتعالی از هر عیب . و بعضی علماء گفتند نور بر چهاروجه است . نوریست متلالی و نوریست متولّد و نوریست ازجهت صفاء لون و نوریست از طریق مدح . آن نور متلالی‌چون جرم ماه و آفتاب و ستاره است ونور متولد آن نور شعاع است که ازایشان بتابد برما وآنچه از صفاء لون باشد چون نور جواهر روشن باشد و هر جسم که در او صفائی باشد چون آئینه و مانند آن و آن نور که از جهت مدح بودچنانکه گویند فلان نور البلد و شمس العصر کما قال الشاعر . فانك شمس والملوك کواکب اذا مابدت لهم بید منهن کوکب . و قال آخر قمر القبائل خالدبن یزید . و قال آخر . اذا صار عبدالله من‌مرو لیله فقد سار منها نورها و جمالها . اما حقیقت نور جسمی باشد رقیق مضیی چنانکه ما میبینیم از شعاع آفتاب وماه و روشنائی آتش . وحقیقت ظلمت جسمی باشد رقیق محیص بهیئت سواد چنانکه ما میدانیم از تاریکی هوا در شب و چون چنین باشد وصف خدایتعالی کردن بنور بر حقیقت روانباشد

(۱) هکذا ؟

امّا بر سبیل توسع و مجاز روا بود علی احد الوجوه . امّا بمعنی منوّر چنانکه گفتیم عدل بمعنی عادل و امّا بمعنی هادی علی وجه التّشبیه و امّا علی طریق المدح و این راجع باشد الی احد المعنیین الّذین ذکر ناهما من المنوّر والهادی . ودگر آنکه نور از امارات حدوث خالی نیست از طلوع و غروب و سطوع و بلوغ و ارتفاع وهبوط و خدایتعالی قدیم است . و روایت کردند از امیرالمؤمنین که خواند الله نورالسّموات والارض علی الفعل . مثل نوره . در این ضمیر خلاف کردند که عاید با کیست بعضی گفتند عایداست . با نام خدایتعالی یعنی مثل نورالله فی قلب المؤمن و بعضی گفتند راجع است با مؤمن یعنی‌مثل نورالمؤمن و گفته اند بیان اینست که اُبی خواند مثل نور من آمن به . کمشکوة . عبدالله عباس و حسن بصری و زید و اسلم و پسرش گفتند مراد باین نور قرآنست وبر این قول ضمیر با خدایتعالی راجع باشد . کعب الاحبار گفت وسعید جبیر مراد محمّداست علیه السلام . مقاتل و ضحّاك گفتند این اضافت تخصیص است کبیت الله و ناقة الله . عطیّه گفت از عبدالله عباس که مراد بنور طاعتست و طاعت را نور خواند من قولهم . یسعی نورهم بین ایدیهم ای نور طاعاتهم . آنکه مثل زد نورخود را بچراغ‌و آنکه در او چراغ باشد و گفتندمشکوة کوّه باشد بردیواری که آنرا منفذ نبود چراغ بر او نهند و اصل مشکوة وعاء باشد از ادیم مانند دلوی که آب در او سرد کنند و وزن او مفعله است کالمقراة و المصفاة . و قال الشّاعر . کانّ عینیه‌مشکانان فی حجر فیض انقباضاً (۱) باطراف المنافیر . و گفته اند مشکوة عمود قندیلی باشد که پلیة در او بود . مجاهد گفت مشکوة قندیل باشد که چراغ در او بود و مصباح چراغ بود . و هو مفعال من الضّیح و هو الضّوء و این‌از بناء آلات باشد کالمفتاح والمقلاع . و گروهی گفتندفرق نیست میان سراج و مصباح وگروهی فرق کردند و گفتند مصباح آن آلت که روغن و پلیته در او باشد و سراج پلیته پیچیده باشد و این قول خلیل است و قال . المسرجة کالمصباح فی کونها آلةً و بعضی دیگر گفتند سراج مهتر باشد از مصباح لقوله تع . و جعل الشّمس سراجا و قوله . وجعلنا سراجا وّهاجا . آفتاب را سراج خواند و ستارگانرا که کهتر از آفتاب‌اند مصابیح فی قوله . و لقد زینا السّماء الدّنیا بمصابیح وآنچه نور او بآن مشبه است بعضی گفتند مصباحست و در تقدیر تقدیم و تأخیر است کانّه قال . مثل نوره کمصباح فی مشکوة و اگر بظاهر برانندهم مطرداست برای آنکه گفت مثل نور او چون مصباح است که در مشکوتی باشد و مشکوة که در او مصباح باشد روشن باشد بروشنائی مصباح پس در معنی فرق نبود و باین تعسف حاجت نیست . آنگه گفت . المصباح فی‌زجاجة . این چراغ در آبگینه باشد . برای آن گفت در آبگینه که روشنائی او ممنوع نباشد و مصون باشد از باد و آفاتی که بدو رسد . حقتعالی مثل زد نور خود را در دل مؤمن بچراغی در آبگینه که آن آبگینه در چراغدانی باشد یا در کوّه بر دیواری دل او بجای آبگینه است و صدر او بجای مشکوة و این مثل برای آن صیانت آورد که آن نور جای نهادند حصین که آفات باو نرسد و خیرش ممنوع نباشد . آنگه آن آبگینه‌را تشبیه کرد بستاره درخشان گفت . الزّجاجه کانّها

(۱) هکذا ؟

کوکب درّیٌ. آن آبگینه پنداری ستاره ایست درخشان این قول عبدالله عبّاس است و ابن جریح وابی کعب و گفتند مؤمن از برکت این نور در میان چهار خصلت است. ان اعطی شکر وان ابتلی صبر. وان حکم عدل وان قال صدق. اگر بدهندش شکر کند اگرش ابتلاء کنند صبر کند واگر حکم کند عدل کند و اگر گوید راست گوید. کعب الاحبار گفت مشکوة محمّد است علیه السّلام و مصباح دل اوست ونور نور علم و معرفتست در دل او. و قرّاء خلاف کردند در درّیٌ ابن کثیر و نافع وابن عامر و حفص عن عاصم خواندند بکسر دال و تشدید یا بی همزه علی وجه النسبة الی الدّار. و ابو عمرو وکسائی بکسر دال خواندند بهمزه. و حمزه و عاصم در روایت ابوبکر بضمّ دال و همزه خواند آنکه دری خواند بکسر دال و همزه گفت هو فعیل من الدّرء هو الدّفع و برای آن کوکب را درّیٌ خواند که سریع الانقضاض باشد و گفته اند لانّها یندفع فی المجیء والذّهاب و آنکه بضمّ دال خواند نسبت کرد او را با درّ در ضیاء و روشنائی و حسن و صفای لون و قرار آنگه بضمّ دال خواند با همزه ضعیف است برای آنکه در کلام عرب فعیل نیامده است بضمّ الفاء و تشدید العین قال سیبویه والقرّاء. ابو عبیده گفت اینرا وجهی توان گفتن و آن آنست که این دروء علی وزن فعول بوده باشد آنکه تتابع ضمّات مستثقل آمد ایشانرا فارا مکسور بکردند کما قالوا عتیّاً و هو فعول. من عتوه. یوقد من شجرة مبارکة. که بازگیرند و افروزند از درختی مبارکه. و قرّا در این لفظ خلاف کردند. نافع و ابن عامر و عاصم بروایت حفص خواندند یوقد بیاء مضموم ای یوقد ذلك المصباح که آن چراغ برافروزند و حمزه وکسائی وخلف وعاصم بروایت ابوبکر خواندند بتاء مضموم ردّ الی الزّجاجة ای توقد تلك الزّجاجة. افروخته شود آن آبگینه. ابن محیص در شاذّ خواند توقّد علی تقدیر تتوقّد بفتح تاء و تشدید قاف وباقی قرّاء خواندند توقّد بفتح تاء و تشدید قاف و فتح دال علی الفعل الماضی ردّاً علی المصباح که افروخته شده باشد از درخت مبارك. مبارکة صفت درخت است و زیتونة بدل شجره است حقتعالی درخت زیتون را مبارك خواند برای منافعی که دراو باشد. لاشرقیّة ولا غربیّه. که آن نه شرقی باشد و نه غربی. عکرمه گفت و جماعتی از مفسّران که معنی آن باشد که این درخت بزمینی باشد که هیچ کوه وادی او را بازنپوشد بیامداد و شبانگاه از آفتاب همه روز آفتاب برو تافته نه آن بود که بوقت شروق یا بوقت غروب بر او تابد تا توان گفتن شرقیست یا غربی و براین قول معنی آن باشد که هم شرقی باشد و هم غربی و این برای آن گفت که چون چنین باشد زیتون او پرورده‌تر باشد و روغنش روشن ترشدی. و جماعت مفسّران گفتند معنی آنست که شرقی نیست که همیشه آفتاب براو تابد وغربی نیست که همیشه در سایه غروب آفتاب باشد بل حظّ تمام دارد از آفتاب و سایه و چون چنین باشد بغایت جودت و پروردگی باشد. بعضی دیگر گفتند معنی آنست که منبت ورستن او معتدل باشد شرقی نیست که سردسیر باشد وغربی نیست که گرمسیر باشد و این روایت ابی طیّانست ازعبدالله عباس. ابن زید گفت معنی آن است که این درخت شامی است چه شام نه شرقی است و نه غربی است معدود نباشد درولایت مشرق یامغرب. تغلب گفت معنی آنست که این درختی است

(بین)

بین شرقیه و غربیه لا شرقیة محضة ولا غربیة خالصه بل هی وسط بینهما چنانکه گویند لیس هذا باسود ولا ابیض. سیاه نیست و سفید نیست بل از هریکی نصیبی دارد و مثله قول الشّاعر. بایدی رجال لم یشمّ سیوفهم ولم یکثر القتلی بها حین سلّت. وگفته اند تخصیص زیتون برای آن کرد که روغن او روشن تر باشد و صافی تر و گفته اند برای آنکه شاخه های او از اول تا آخر از سر تا پا همه برگ دارد و گفته اند برای آنکه در استخراج روغن او بفشردن محتاج نباشد و گفته اند برای آنکه اوّل درختی است که بر زمین برست و گفته اند اوّل درختیست که پس از طوفان پدید آمد در زمین و گفته اند برای آنکه منبت او در شام و بیت المقدس است که منزل اولیاء وانبیاء است و زمین مقدّسه است و گفته اند برای آنکه هفتاد پیغمبر باو تبرّك کرده اند منهم ابرهیم ع. عبدالله بن جرا دروایت کند از رسول علیه السلام گفت اللّهم بارك فی الزّیت والزّیتون. ابن اسید روایت کرد که رسول علیه السّلام گفت کلوا الزّیت و ادهنوا به فانّه من شجرة مبارکه. روغن زیتون بخورید و در خود مالید که درختی مبارکست. عبدالله بن ثابت الانصاری پسرانرا بخواند و بنشاند و پاره روغن زیت بیاورد و گفت سرها باین چرب کنید گفتند مارا نمی باید عصا بر گرفت و ایشانرا بزد و گفت اترغبون عن دهن رسول الله. رغبت می نمائی از روغن رسول علیه السّلام و عقبته بن عامر روایت کرد که رسول علیه السلام گفت علیکم بهذه الشّجرة مبارکه زیت الزّیتون فتداو وابه فانّه مصحّة من النّاصور. یکاد زیتها یضیئ. آنگه گفت نزدیك آن باشد که روغن او روشنائی دهد از صفا وضیائش واگر چه آتش باو نرسیده باشد بر نوری مترا کم از غایت ضیاء وروشنائی. یهدی الله لنوره من یشآء. ره نماید خدایتعالی بنور خود آنرا که خواهد. و یضرب الله الامثال للنّاس. و مثلها بزند خدای برای مردمان تا ایشان در آن اندیشه کنند و بعلم آن منتفع شوند و خدایتعالی بهمه چیزی عالم و داناست اکنون علماء واهل معانی خلاف کرده اند در این مثل و ممثل و در آنکه مراد بمشکوة و مصباح وزجاجه چیست بسمرة بن عطیّه گفت از عبدالله عباس که او پرسید از کعب الاحبار از این آیت کعب گفت این مثلیست که خدایتعالی بزد برای رسولش امّا مشکوة سینه اوست و زجاجه دل اوست و چراغ که در اوست نور نبوّت است و درخت مبارك درخت زیتونست .. یکاد زیتها یضیئ ولو لم تمسسه نار. نزدیك آنست که کار محمّد آشکارا شود هر کسی را وا گر چه او سخن نگوید چنانکه این روغن زیت نزدیك بود که روشنائی دهد بی آتش. نافع روایت کرد از سالم از عبدالله بن عمر که او گفت در این آیت که مشکوة جوف محمّد است و زجاجه دل اوست و مصباح آن نور است که خدایتعالی در او بنهاد و روایت دیگر از او آنست که مصباح محمّد خدای در این آیتش مصباح خواند چنانکه در دیگر آیتش سراج خواند. فی قوله سراجا منیرا و درخت مبارك که این چراغ ازو گرفته اند ابراهیم است علیه السّلام و برای آتش مبارك خواند که بیشتر انبیآء از صلب اویند وشرقی و غربی نیست یعنی جهود و ترسا نیست ولیکن مسلمانست و برای آن کنایت کرد از جهودی و ترسائی بشرقی و غربی که ترسایان رو بمشرق کنند و جهودان بمغرب. یکاد زیتها یضیئی. یعنی نزدیك آنست که محاسن واخلاق محمّد و محامد جلال او پیدا شود مردمانرا. ولولم

(تمسسه)

تمسسه نار . یعنی و اگر چه او را وحی نیامده باشد . نور علی نور . نوریست که نبوّت بر سر آن نوری دیگر است یعنی پیغامبریست از نسل پیغامبری . مقاتل گفت از ضحّاك که مشکوة عبد المطّلب است و زجاجه عبدالله است و مصباح رسول است که در صلب ایشان بود و ایقاد آن از درخت مبارك بود یعني نبوّت بمیراث بیافت از ابراهیم علیه السلام و بعضی دیگر گفتند نور چراغ نور نبوّت است و درخت رسول است که نه شرقیست ونه غربیست یعنی مکّیست ومکّه نه از جانب شرقست و نه از جانب مغرب بل او میان همه دنیاست و بعضی بلغاء این درخت را وصف کرد و گفت . وهی شجرة التّقی والرّضوان و عشیرة الهدی والایمان شجرة اصلها نبوّة و فرعها مروّة و اغصانها تنزیل و ورقها تاویل وخدمها جبرئیل و میکائیل . و ربیع بن انس گفت عن ابی العالیه که این مثلی است که خدایتعالی زد برای مؤمن . مشکوة نفس اوست و زجاجه صدر اوست و مصباح نور معرفتست در دل او وعلم قرآن درخت مبارك اخلاص اوست خدایرا بوحدانیّت . وحده لا شریك له مثل او چون درختی است ناعم سبز که آفتاب باو نرسد نه در وقت طلوع نه در وقت غروب همچنین مؤمن در حرز است از فتنها که دیگرانرا بآن ابتلا کردند و از میان چهار خصلت است شکر در وقت عطا و صبر در وقت بلا و عدل در وقت حکم و صدق در وقت قول . او در میان مردمان چنان باشد که زنده در میان مردگان آنکه گفت . نور علی نور . و در میان پنج نور میگردد وکلامش نور می باشد و علمش نور باشد و مدخلش نور باشد و مخرجش نور باشد و مرجعش روز قیامت با نور باشد . عبدالله عباس گفت این مثل نور خداست و هدایت او در دل مؤمن که همچنان روغن زیت نزدیك باشد که روشنائی دهد پیش از آنکه باو رسد آتش چون آتش باو رسد نورش بر نور زیاده شود همچنین دل مؤمن نزدیك باشد که در هدایت آویزد پیش از آنکه علم باو آید چون علم باو آید هدی بر هدی بیفزاید چنانکه گفت . والّذین اهتدوا زادهم هدی . حسن بصری و عبد الرّحمن بن زید گفتند معنی آنست که مثل قرآن در دل مؤمن همچون چراغ است که بروشنائی او منتفع شوند و از او چراغها افروزند بی آنکه در او نقصانی باشد . مصباح قرآنست و آبگینه دل مؤمن است و مشکوة دهن و زبان اوست و درخت مبارك درخت وحی است . یکاد زیتها یضیء . یعنی نزدیك آنست که حجج قرآن روشن شود او را پیش از آنکه براو خوانند چون در آن تفکّر و تامّل کنند. این قرآن نور است بر نور یعنی در این قران ادّله سمعی است بر سری از ادّله و حجج عقل که پیش از قرآن هست . آنکه حق تعالی گفت این نور بالطاف و توفیق عزیز است بآن کس دهم که من خواهم و لا محال خدایتعالی افعال خود بحسب مشیّت خود کند جز که مشیّت او ملایم حکمت باشد وگفتند معنی آنست که خدایتعالی نبوّت بآن دهد که او خواهد از آنکه مصلحت داند که صلاحیّت آن دارد و گفتند معنی آنست که خدایتعالی حکم کند بهدایت و ایمان آنکس که خواهد . و یضرب الله الامثال للنّاس . و خدای مثلهای چنین میزند برای مردمان که او به همه چیز عالمست و داند که چه باشد که مکلّفانرا در آن لطف و بیان بود که عند آن بطاعت نزدیك شوند و از معصیت دور قوله . فی بیوت اذن الله . درنظم این آیه

(خلاف)

خلاف کردند و در آن که این ظرف متعلّق بچیست . بعضی گفتند تقدیر آنست که المصباح فی بیوت و قیل توقد فی بیوت . و بهینهٔ اقوال آنست که فی بیوت صفتها کذا یسبّح رجال آنکه در بیوت خلاف کردند . بعضی گفتند مساجد است سعید جبیر روایت کرد از عبدالله عباس که او گفت مساجد خانه هاء خداست در زمین از زمین همچنان تابنده و روشن باشد که ستاره از آسمان . عمر بن میمون گفت من اصحاب پیغمبر را دریافتم ایشان گفتند که مساجد خانه هاء خدا است در زمین و واجبست بر خدایتعالی که زایر خودرا درخانه خود گرامي دارد . صالح چنان گفت عن ابی بریده که مراد چهار مسجد است که آنرا پیغامبران بنا کرده اند . مسجد مکّه یعنی خانهٔ کعبه که ابرهیم و اسمعیل بنا کردند و بیت المقدس که داود و سلیمان بنا کردند و مسجد مدینه که رسول علیه السّلام بنا کرد و مسجد قبا که اساس آن را برتقوی نهادند و آنهم رسول بنا کرد . انس مالك و بریده روایت کردند که یك روز رسول علیه السّلام این آیه میخواند مردی برخاست و گفت یا رسول الله این خانه ها کدام است گفت بیوت الانبیاء خانه هاء پیغمبرانست ابو بکر برخاست و گفت یا رسول الله خانه فاطمه و علی از این جمله است گفت نعم من افاضلها خانه ایشان فاضل ترین خانهاء ایشانست . صادق علیه السّلام فرمود مراد خانه های رسول است . سدی گفت خانه هاء مدینه است . اذن الله ان ترفع . خدای تعالی دستوری داده است که آن خانه ها رفیع گردانند یعنی از روی قدر و منزلت و در آنجا نام او برند . یسبّح له فیها بالغدوّ والاصال رجال . تسبیح میکویند او را در آنجا مردانی . ابن عامر و عاصم خواندند یسبّح له بفتح باء علی الفعل المجهول . آنگه دررفع رجال چند وجه گفتند یکی آنکه علی جواب السایل کانّ سایلا سئل و قال من یسبح و منهم فقال رجال کما قال الشّاعر . لیبك یزید ضارع لخصومة . کانّه لمّا قال لیبك یزید قال له قائل من یبکیه قال ضارع لخصومة . و این وجهی نیکوست و گفتند خبرمبتدا محذوف است ای هم رجال اوالمسبّحون رجال . و مبّرد گفت مبتداست و خبر او فی بیوت مقدّم براو واین وجه برقرآن آنکس مطرّد باشد که یسبّح خواند علی الفعل المجهول یسبح که در جای صفت بیوت است . عبدالله عباس گفت مراد باین تسبیح نماز است لقوله بالغدوّ والاصال یعنی نماز بامداد و نماز شام گذارند آنجا و دیگر مفسران گفتند مراد پنج نماز است برای آنکه غدو وقت نماز بامداد باشد و اصال جامع است وقت نماز پیشین و دیگر و شام و خفتن را ابوهریره روایت کرداز رسول علیه السلام که او گفت هیچکس نباشد که بامداد و شبانگاه بمسجد رود و مسجد بگزیند بر جاهای دیگر الاّ او را بنزدیك خدایتعالی نزل معدّ و بجارده باشد در بهشت چنانکه یکی از ما بنزدیك دوستی شود بزیارت نه او اجتهاد کند درکرامت او . سهل بن السّعد الساعدی روایت کرد از رسول علیه السلام که او گفت هرکه بامداد وشبانگاه بمسجد شود تا علمی آموزد از کسی یا کسی را علمی در آموزد ثواب او ثواب مجاهدان باشد در سبیل خدای که جهاد کنند و غنیمت بردارند و هرکس که نه برای این بمسجد شود همچنان باشد که بنظاره کاری شود و بیند آن چیز را و از آن نصیبی نیابد نماز کنانرا بیند و از ایشان نباشد و ذاکرانرا بیند واز ایشان نباشد

(آنگه)

آنکه گفت رجال مردانی اند گفتند برای آن تخصیص کرد مردانرا که بر زنان نماز جماعت ونماز آدینه نیست واین قول آنکس باشد که گفت مراد به بیوت مساجد است آنکه وصف کرد آن مردانرا گفت. لا تلهیهم. مردانی‌اند که ایشانرا مشغول نکند هیچ تجارت و بازرگانی و نه بیع و شری از ذکر خدایتعالی بخلاف آنانکه. واذا راوا تجارة او لهوا انفضّوا الیها و ترکوك قائماً. آواز طبل برآمد که کاروان طایف آمد در مدینه و رسول در نماز آدینه بود او را رها کردند و برفتند توانگران بتجارت و درویشان بنظاره اگر گویند تجارت نه اسمی است واقع بر بیع و شری چرا گفت پس از او ولا بیع گوئیم. واقدی گفت تجارت عبارت است ازشری دون بیع بیانش قوله. واذا راواتجارة. یعنی شراءً برای آنکه اهل مدینه فروختنی نداشتند برای خریدن بیرون آمدند فکأنّه قال لا تلهیهم شری و لا بیع عن ذکر الله واقام الصّلوة. اقامة الصّلوة خواست تابیفکندی برا اضافت چه این تابدل و اوست که عین الفعل بود چو اصل اقامة اقواماً بوده است حرکت بر حرف علّه گران داشتند از آن بر گرفتند دو ساکن جمع شد و او بیفکندند و بدل او تا در آخر کلمه باز آوردند و مثله عدة فی وعد وزنة فی وزن که این بدل واو است که فاء الفعل بود چون اضافت کردند تا بیفکندند چنانکه شاعر گفت. انّ الخلیطَ اَجدّ البین فانصرموا وَ اَخلفوكَ عِدالا مرا الّذی وعدوا اراد عدة الامرها بیفکندند برای اضافت. و ایتآء الزّکوة. و دادن زکوة یعنی تجارت و بیع منع نکند ایشانرا از آنکه نماز بپای دارند در اوقات خود و زکوة مال بدهند که برایشان فرض است. عبدالله عباس گفت زکوة در آیت اخلاص طاعتست خدایرا. مقاتل حیان گفت اهل صفّه اند. عبدالله عمر گفت این درجماعتی آمد که در بازار بتجارتی مشغول بودند چون بانگ نماز شنیدندی درهای دکان ببستندی وبنماز رفتندی. ابوهریره روایت کرد از رسول علیه السلام گفت انّ للمساجد اوتاداً. الملئکة جلسآئهم. مساجد را میخها هست یعنی ملازمانی هستند که فرشتگان هم نشینان ایشان باشند اگر ایشانرا نیابند تفقّد و طلب کنند ایشانرا و اگر بیمار شوند این فرشتگان بعیادت ایشان شوند و اگر در جماعتی باشند یاری دهند ایشانرا آنکه گفت جلیس مسجد بر خصلتی بود از سه خصلت ببرادری مستفاد یا کلمه محکمه یا رحمتی منتظر. و اصبغ بن نباته روایت کرد از امیرالمؤمنین ع که او گفت هر که بمسجد آمد وشد کند خصلتی یابد ازهشت خصلت اخاً مستفادا فی الله. برادری در دین اَوْعلماً مستطرفا یا علمی نو یا آیتی محکم یا کلمتی که اورا راه نماید بهدی و باز دارد از هلاك یا رحمتی منتظر یا گناهی رها کند امّا برای ترس خدای یا شرم مردمان. و صادق علیه السلام گفت هر که بمسجد رود پای بر هیچ تری و خشکی ننهد و الاّ تسبیح کند برای او تا بر زمین هفتم هم صادق گفت از پدرانش از رسول علیه السلام که او گفت من کان القرآن حدیثه والمسجد بیته بنی الله له بیتاً فی الجنّة هر که قرآن حدیث او باشد و مسجد خانه او خدای تعالی در بهشت برای او خانه بنا کند. و صادق علیه السلام گفت نماز در بیت المقدس هزار نماز باشد و در مسجد اعظم صد نماز باشد و در مسجد قبا بیست وپنج نماز باشد و در مسجد بازار دوازده نماز باشد و نماز مرد در خانه خود یك نماز باشد. فامّا بر

قول آنانکه گفتند مراد به بیوت خانه رسولست و اهل البیت او این صفات خود نعت وسیرت ایشانست از ذکر خدای و اقامت نماز وایتاء زکوة تا در خبر است که امیرالمؤمنین علیه السلام در شبانروزی هزار رکعت نماز زیادتی کردی برون از فرایض و سنن و همچنین زین العابدین علیّ بن الحسین علیهما السلام. امّا ایتاء الزّکوة در اسلام و پیش از اسلام کس جمع نکرد در میان نماز و زکوة جز امیر المؤمنین که او درنماز زکوة داد در رکوع تا درحقّ او آمد. الّذین یقیمون الصّلوة و یؤتون الزّکوة وهم راکعون. آنکه گفت با این همه که عبادات میکنند از خدای میترسند. یخافون یوماً. میترسند از روزی که درآنروز دلها و چشمها بر گردد یعنی روز قیامت و این هم در حقّ او محقق است فی قوله. یوفون بالنّذر و یخافون یوما کان شرّه مستطیرا. و فی قوله انّا نخاف من ربّنا یوما عبوساً قمطریراً. گفت از روزیکه دلها و چشمها از هول آنروز گردان باشد تا مرد خود هالك است یا ناجی از اهل دست راست یا از اهل دست چپ نامه اش بدست راست دهند یا بچپ نامه اش سفید باشد یا سیاه براو بسعادت ندا کنند یا بشقاوت ومثله قوله. لیوم تشخص فیه الابصار آنکه بیانکرد که این برای چه کند. لیجزیهم الله احسن ما عملوا. تا خدایتعالی جزا دهد ایشانرا نیکو تر از آنکه کرده باشند باستحقاق وآن ثواب باشد. و یزیدهم من فضله. بیفزاید ایشانرا از فضلش و آن تفضّل باشد که بر سری بود از ثواب. والله یرزق من یشاء بغیر حساب. و خدای روزی دهد آنرا که خواهد بی شمار برآن تفسیر که گفته شد در سورة البقره باختلاف اقوال. قوله تعالی

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَآءً حَتَّى إِذَا جَآءَهُ لَمْ يَجِدْهُ

و آنانکه کافر شدند کردارهاشان مانند سرابیست درزمین پستی که پندارد آنرا تشنه آبی تا چون آید اورا نیابد آنرا

شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّىٰهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ * أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ

چیزی و یافت خدارا نزداو پس تمام کرد اورا حساب اورا وخدا زود شمار است یا مانند تاریکیها در دریای

لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ

عمیق که فروپوشد آنرا موجی از زبرآن موجی از زبرآن ابریست تاریکیهاست بعضی آن بالای بعضی

إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ *

چون بیرون کند دست خود را نزدیك نباشد به بیند آنرا وهر کرا قرار نداد خدا برای او نوری را پس نیست مر اورا هیچ نوری

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ

آیا ندیدی که خدا تسبیح کند مر اورا هر که در آسمانها و زمین است ومرغان صف زدگان همگی بتحقیق

عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ * وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

دانسته نماز اورا و تسبیح اورا وخدا آگاهست بآنچه میکنند ومر خدا راست پادشاهی آسمانها وزمین

وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ * أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ

و بسوی خداست بازگشت آیا ندیدی تو که خدا میراند ابررا پس فراهم میکند میانش را پس میگرداند آنرا

رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَآءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ

بالای هم انبوه پس بینی باران را بیرون آید از وسط آن و فروفرستد از آسمان از کوههائی که در آنست از تگرگ

فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَآءُ وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَآءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْاَبْصَارِ *
پس میرساند آنرا بهرکه میخواهد ومیگرداند آنرا از هرکه میخواهد نزدیکست که روشنائی آن ببرد چشمهارا
يُقَلِّبُ اللّٰهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِاُولِي الْاَبْصَارِ * وَاللّٰهُ خَلَقَ كُلَّ
میگرداند خدا شب وروز را بتحقیق در این هرآینه عبرتیست برای صاحبهای بصیرتها و خدا آفرید هر
دَابَّةٍ مِنْ مَآءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلٰى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلٰى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ
جنبنده‌را از آب پس از آنها کسی است راه میرود بر شکم خود و از آنها کسی است که راه میرود بر دو پای واز آنها
مَنْ يَمْشِي عَلٰى اَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللّٰهُ مَا يَشَآءُ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * لَقَدْ
کسی است که راه میرود بر چهارپا میآفریند خدا آنچه میخواهد بتحقیق خدا بر هر چیزی تواناست بتحقیق
اَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَآءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * وَيَقُولُونَ
فروفرستادیم آیتهای واضح شده وخدا هدایت میکند هرکرا میخواهد بسوی راه راست ومیگویند
آمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالرَّسُولِ وَاَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلّٰى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَمَا اُولٰٓئِكَ
گرویدیم بخدا و به پیغمبر و پیرو شدیم پس برمیگردند گروهی از آنها از پس این و نیستند آنگروه
بِالْمُؤْمِنِينَ * وَاِذَا دُعُوا اِلَى اللّٰهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ اِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ
گروندگان وچون خوانده شدند بسوی خدا و پیغمبر او تا حکم کند میان آنها آنگاه گروهی از آنها
مُعْرِضُونَ * وَاِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا اِلَيْهِ مُذْعِنِينَ * اَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ
روگردانندگانند واگر باشد مرآنهارا حق میآیند بسوی او فرمان برداران آیا در دلهای آنها مرض است
اَمِ ارْتَابُوا اَمْ يَخَافُونَ اَنْ يَحِيفَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ اُولٰٓئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ *
یا شك کردند یا میترسند که جور کند خدا بر آنها و پیغمبر او بلکه آنگروه آنها ستمکارانند
اِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ اِذَا دُعُوا اِلَى اللّٰهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ اَنْ يَقُولُوا
جز این نیست گفتار گروندگان چون خوانده شدند بسوی خدا وپیغمبر او تا حکم کند میان آنها آنکه میگویند
سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللّٰهَ
شنیدیم وفرمان بردیم وآنگروه آنها رستکارانند وهرکه فرمان برد خدارا وپیغمبر اورا وبترسد خدارا
وَيَتَّقْهِ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْفَآئِزُونَ * وَاَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ لَئِنْ اَمَرْتَهُمْ
ومیترسد اورا و آنگروه آنها رستکار شوندگانند وسوگند خوردند بخدا سخت سوگندشانرا هرآینه اگر امر فرمائی آنهارا
لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ * قُلْ اَطِيعُوا
بدر روند بگو قسم مخورید فرمان برداریست شناخته شده بتحقیق خدا آگاهست بآنچه کنید بگو فرمان برید
اللّٰهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَاِنْ
خدارا و فرمان برید پیغمبر را پس اگر روگردانیدند پس جز این نیست بر اوست آنچه بر دو بر شماست آنچه برداشته شدید واگر
تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ * وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا
فرمان برید اورا هدایت شوید ونیست بر پیغمبر مگر رساندن آشکار وعده کرد خدا کسانیرا که گرویدند
مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْاَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ
از شما وکردند کارهای شایسته هرآینه خلافت دهد آنهارا در زمین چنانکه خلیفه گردانید کسانیرا که از

قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضٰى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْنًا
پیش آنها بودند وهرآینه متمکن گرداند مرآنهارا دینشانرا که پسندید برای آنها وهرآینه بدل کند آنهارا از جهة ترس آنها ایمنی
يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ *
که پرستند مرا انباز نگیرند بمن چیزیرا وهرکه کافر شد پس از این پس آنگروه آنها بدکارانند
وَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّكٰوةَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ * لَا تَحْسَبَنَّ
وبپادارید نمازرا وبدهید زکوة را وفرمان برید پیغمبررا شاید شما رحم کرده شوید مپندارید
الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْاَرْضِ وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ .
کسانیرا کافر شدند بعجز آورندگان در زمین وجایگاه آنها آتش است وبدجایگاهیست .

قوله تع والّذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة . حق تعالی در این آیت مثل زد و تشبیه کرد اعمال کافران را در نفی ثبات و قبول و وقوع بموقع خود بسراب آب نمای . گفت آنانکه کافر شدند اعمال ایشان چون سرابیست . وسراب آن باشد که مردم در بیابان بگرم گاه نگاه کنند سفیدی زمین شوره آفتاب در او شعاع افکنده بود گمان برد که آبست برای آن سرابش خوانند که یتسرّب کالماء ای یجری . بقیعة . جمع قاع کجیره و جار و قاع زمین فراخ ساده باشد . و یجمع ایضا علی اقواع و قیعان . آنگه که بآنجا رسد چیزی نبیند همچنین کافر او گمان برد که چیزی میکند چنانکه گفت . و هم یحسبون انّهم یحسنون صنعاً . ایشان گمان برند که کار نکو میکنند چون بوقت جزا رسد هیچ محصول نباشد آنرا وآنچه گمان برند بر خلاف آن باشد و قوله . حتّی اذا جاءه . ای جاء السراب و اراد موضع السراب برای آنکه سراب هیچ نباشد الاّ خیال و گمان از اینجا گفت . لم یجده شیئا . هیچ نیابد آنرا . و وجدالله عنده . خدایرا عند آن یعنی جزای خدا یابد آنجا بر وفق عملی معدّ گفتند خدایرا یابد شمار کننده و جزا دهنده . فوفّیه حسابه . شما را وبتمامی بکند که او سریع الحساب است حساب همهٔ خلایق بیکبار برآرد که منع نکند اورا بعضی از بعضی و این دلیل کند بر آنکه خدایتعالی متکلّمست نه بآلت چو اگر متکلّم بودی بآلت ممکن نبودی او را حساب خلایق کردن در یکوقت بل باوقات بسیار حاصل آمدی از او . او کظلمات . گفت عمل کافر یا بسراب ماند یا با تاریکی در دریای قعیر من لجّة البحر وهی معظمه . یغشاه موج . که بپوشد آنرا موجی که از بالای آن موجی باشد و از بالای آن ابری بود و این جمله جمع کنند ظلماتی باشد و تاریکیها بهری بر بالای بهری یکی ظلمت دریا و یکی ظلمت ابر و یکی ظلمت موج باز عمل کافر تشبیه کرد بآن سه تاریکی چو کافررا اعتقاد تاریکیست و عمل تاریك و مرجع او باتاریکیست که دوزخ است ابن کثیر خواند بروایت نبال سحاب برفع و تنوین ظلمات بر بدل من قوله او کظلمات . بزّی از او روایت کرد سحاب ظلمات باضافه و باقی قرّا سحاب ظلمات هردو برفع و تنوین آنکه این تکاثف ظلمات بآن ماند از طریق مبالغه که اذا اخرج یده لم یکدیراها . اگر دست از آستین بیرون کند نزدیك نبود که بیند آنرا گفته اند یکد صله است و معنی آنست که لم یرها و درست نیست این و کاد بر جای خوداست و این برای مبالغه گفت

و معنی آنست که . لم یکد یراها فضلاً. من اَنْ یریها نه بیند و نه نزدیك آن باشد که بیند بعضی مفسران گفتند بظلمات اعمال کافر خواست و موج آن جهل و شكّ و حیرت که غالبست و بسحاب دین و طبع و ختم که بر دل اوست . ابی کعب گفت در این آیت که کافر درپنج ظلمتست کلامش ظلمتست وعملش ظلمت است و مدخلش ظلمت است و مخرجش ظلمت است و مصیرش در قیامت بظلمت باشد و آن دوزخ است و قوله لم یکدیریها مبرّد گفت معنی آنست که لم یرها الاّ بعد جهد و مشقّت چنانکه یکی از ما گوید ما کدت آریك من الظلمة همان بود که ازتاریکی تورانه بینم واورا دیده‌باشد وگفتند نزدیك‌باشد که‌ببیندونبیندچنانکه گویند کادالعروس یکون امیر او کاد النّعام یطیر واو را امارت نباشد و این را طیران و این هر یکی را وجهی‌است و وجه اوّل که گفتیم اولیتراست وبلیغتر . و من لم یجعل الله له نوراً فما له من نور . و هر کس که خدای اورا نوری نکند اورا نور نباشد یعنی هر که خدا اورا لطف نکند و هدایت ندهد مهتدی نباشد . مقاتل گفت آیه در عتبةبن ربیعه آمد که اورا درجاهلیّت طلب دین وزهد کرد چون اسلام در آمد کافرشد . در خبر است که رسول علیه السلام را پرسیدند که فردای قیامت اُمّت تو در صراط چگونه گذرند در ظلمات قیامت گفت اُمّت بر صراط بنور علی گذرند و علی بر صراط بنور من گذرد و من بنور خدای گذرم و نور اُمّت از نور علی‌است و نور علی از نور من و نور من از نور خدایتعالی و هر که بما توّلی نکند اورا نور نباشد که ومن لم یجعل الله له نورا فماله من نور . قوله . الم ترانّ لله یسبح له مـن فی السموات . گفت نه بینی که‌تسبیح میکنند خدارا هر که درآسمان وزمین‌است وتسبیح‌تنزیه خدای‌باشدازآنچه لایق نباشد باو ازصاحبه وولد وشریك وشبیه‌وافعال قبیح واخلال بواجب‌ومعنی‌تسبیح اهل‌آسمان وزمین آنست که دلیل‌میکند بعجیب‌خلق وبدیع‌صنع درآنکه‌ایشانرا خلاقی هست‌مستحق تسبیح و تنزیه . والطیّرصافات‌ومرغان نیزتسبیح میکنند اورا درآنحال که‌صف زده‌اند برای‌آنکه درآن حال دلیل‌آن کنند که ایشانرا خالقی هست قادربرآنکه ایشانرا طیران دهد . مجاهدگفت نماز مکلّفانرا باشد و تسبیح همه چیزیرا از اینجا گفت . وان من شیئ الاّ یسبح بحمده ولکن لایفقهون تسبیحهم . قوله . کلّ قدعلم صلاته وتسبیحه . هر کس از ایشان بل هریك از ایشان صلات و تسبیح خود دانند برین قول ضمیر مرفوع مستکنّ فی علم راجع است بالفظ کلّ . وبعضی دگر گفتند کلّ قد علم صلات الله و تسبیحه علی اضافة المصدر الی المفعول چنانکه فاعل علم‌مصلّی و مسبح‌باشد که بلفظ کلّ گفت‌وضمیرمجرورضمیرنام‌خداست . والله علیم بما یفعلون . وخدای داناست بآنچه ایشان میکنند . ولله ملك السموات والارض . خدایراست ملك آسمانها وزمین بخلق و ملك و ملك تصرّف آن‌با اواست چنانکه خواهد میگرداند بحسب مصلحت . والی الله المصیر . وباز گشت با اوست الم ترانّ الله یزجی سحابا . آنگه گفت رسول را و مراد جمله مکلّفان بر سبیل تنبیه نه ببینید یعنی نمی دانید که خدای میراند ابر را آنگه جمع و تالیف می‌کند آن را . ثمّ یجعله رکاماً . آنگه برهم نشاند متراکب و متراکم کند . فترى الودق . باران بزرگ قطره بینی که از او بیرون میآید . وینزّل من السّماء . و فرود آرد ازآسمان .

من جبال فیها . از کوههائی که در آسمان هست . من برد . از تکرك . من اوّل ابتداء غایت است ودوّم تبعیض وسیّم‌تبیین . فیصیب بها من‌یشآء . برساند بآنکه خواهد برسبیل عذاب تا زرع و میوه او هلاك شود . و یصرف عمّن یشاء . وبگرداند از آنکه خواهد . یکاد سنا برقه . نزدیك آن باشد که روشنائی برق آن چشمهارا ببرد ومثله قوله . یکادالبرق یخطف ابصارهم . ابو جعفر خواند یُذْهب بضمّ یا وکسر ها من الاذهاب . یقلّب الله الیل والنهار . خدایتعالی میگرداند شب و روز را شب میبرد روز میآرد این بعقب آن وآن بعقب این . انّ فی ذلك لعبرة لاولی الابصار . درین عبرتی و پندی هست خداوندان چشمها را یعنی خداوندان عقل و خرد را . ابو هریره روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت خدایتعالی گفت یؤذینی ابن آدم . فرزند آدم مرا می رنجاند روز گـار را دشنام می دهد و من روزگارم بیدی الامرُ اقلّبُ اللّیل والنّهار . کار بدست من است و شب و روز میگردانم . والله خالق کلّ دابّة من ماء . وخدای تعالی آفریننده هر جانوریست از آب . کوفیان جز عاصم‌خواندند خالق بالف علی‌الاسم وباقی قرّا خلق علی‌الفعل الماضی وکلّ بر تغلیب گفتند . بعضی‌گفتند اصل همه آب بود بعضی باآتش کرد وبعضی را باباد و بعضی راباخاك پس خلق کرد جنّ را از آتش و ملائکه را از باد وآدم را از خاك و اوّل معتمد است. فمنهم من یمشی علی بطنه . از ایشان بهری آنند که بر شکم میروند چون مار و ماهی و کژدم . ومنهم من یمشی علی رجلین. و بعضی از ایشان بر دوپا میروند چون آدمی وجنّ و مرغان . و منهم من یمشی علی اربع . و از ایشان بعضی آنند که بر چهار پای میروند چون انعام و بهائم و وحوش و سباع و برای‌آن ذکر آن جانوران نکرد که بر بیشتر چهار پایها روند که حکم ایشان در آنـکه منبسط باشد برزمین حکم چهار پایانست . یخلق الله مـا یشآء . آفریند خدای آنچه خواهد چنانـکه خواهد چو خدای برهمه چیز تواناست . لقد انزلنا آیات مبیّنات . گفت ما فرو فرستادیم آیاتی مبیّنٌ روشن ونصب کردیم ادلّه واضح . والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم . و خدایتعالی ره نماید آنرا که خواهد بره راست از لطف و حکم و تسمیه بهدی چنانـکه بیانکردیم . ویقولون آمنا بالله و بالرسول . و میگویند یعنی منافقان که ما ایمان آوردیم بخدای و پیغامبر و طاعت داشتیم این میگویند بزبان اما بدل نفاق دارند . ثمّ یتولّی فریق منهم من بعد ذلك . آنـکه پشت برمیگشتند گروهی از ایشان بعد این گفتار که گفتند . وما اولئك بالمؤمنین . و اینان بر حقیقت مؤمن نه اند . مفسران گفتند این آیه در مردی منافق آمد که نام او بشر وخصمی جهود کـه او داشت و در زمینی که ایشان در آن خصومت میکردند جهود اورا بحکومت بر پیغمبر میآورد و منافق میگفت ببر کعب اشرف شویم که مهتر جهودانست که محمّد حیف کند بر ما خدایتعالی این آیه فرستاد و گفت میگویند بزبان که ما بخدای وپیغامبران ایمان داریم و طاعت‌میداریم ایشانرا آنـکه‌برمیگردند وبر حقیقت مؤمن نه اندایشان وعلامت نامؤمنی ایشان آنست که . واذا دعوا الی الله و رسوله . چون ایشانرا بخدا و رسول میخوانند تا رسول حکم کند میان ایشان بعضی گفتند راجع است با رسول برای آنـکه تولّای حکم او کـند و بعضی

گفتند راجع است بخدایتعالی چو اگرچه حکم رسول میکند آن حکم صادر است از قدیم تم
و بر حقیقت حکم اوست . اذا فریق منهم معرضون . گروهی از ایشان چون بنگری عدول
واعراض کنند و این اذا مفاجاتست که معنی او چند جای بیانکردیم . و ان یکن لهم الحقّ.
و اگر چنانکه حقّ ایشانرا بودی . یاتوا الیه مذعنین . باو آمدندی منقاد و گردن نهاده
ولکن چون دانستند که ایشان را حقّ نیست بل بر ایشانست و رسول علیه السلام حکمی که
کند از روی حجّت بر ایشان خواهد بودن ازاو عدول واعراض میکنند . فی قلوبهم مرض .
در دل ایشان بیماری و شکست است . ام ارتابوا . یا بشکّ افتاده اندواین خود برحقیقت
چنین است که این صفت منافقانست و انما بر لفظ استفهام گفت ومعنی تقریع و تنبیه
چنانکه یکی از ما گوید جاهل را همانا تو جاهلی و ترا علمی نیست باین کار با آنکه داند
که چنین است تا جهل براو تقریر کند و مانند این قول الشّاعر. الستم خیر من رکب المطایا
و اندی العالمین بطون راح . این استفهام را معنی تقریر است . ام یخافون ان یحیف الله.
علیهم ورسوله . یامیترسند که خدای و پیغمبر برایشان حیف کند. بل اولئك هم الظالمون .
بل ظالم و ستمکار ایشانند برنفس خودو بعدول کردن از حکم رسول علیه السلام بحکم کعب اشرف
و او را بر رسول اختیار کردن ودر این باب وضع چیزی میکنند نه بموضع خود واین ظلم باشد
در لغت . انّما کان قول المؤمنین . وانما برحقیقت و راستی قول مؤمنان آن باشد که چون
ایشانرا دعوت کنند با خدایتعالی وپیغامبرش تا میان ایشان حکم کند گویند . سمعنا و
اطعنا . شنیدیم و طاعت داشتیم و قول المؤمنین نصب استبر خبر کان و اسم آنْ مع الفعل است
من قوله ان یقولوا التّقدیر انما کان قول سمعنا و اطعنا قول المؤمنین ای کان هذاالقول
قول المؤمنین وقوله اذا دعوا در محلّ نصب استعلی الظرف . واولئك هم المفلحون .
وایشان ظفر یافتگان باشند که چنین گویند آنکه گفت . ومن یطع الله ورسوله . و هر
که طاعت خدای و پیغامبر دارد و فرمان ایشان را منقاد باشد . ویخش الله و یتّقه . و از
خدای بترسند وازمعاصی او اجتناب کنند . فاولئك هم الفائزون ایشان ظفریافتگان باشند بمراد
خود . واقسموا بالله جهد ایمانهم . آنگه هم در وصف منافقان گفت که ایشان سوگند
خوردند بغایت سوگند که اگر تو ما را فرمائی برویم سبب نزول این آیه آن بود که منافقان
رسول را گفتند اینما کنت نکن معك ای رسول هر کجا تو باشی ما آنجا باشیم اگر بروی برویم
با تو واگر مقام کنی مقام کنیم باتو و آنچه فرمان تو باشد انقیاد نمائیم و بر این گفتار
سوگندان عظیم خوردند و این سوگند خوردن برای نفی تهمت بود وچون اندیشه کنندایشان
باین سوگندها متّهم بودند برای آنکه مؤمنان گفتند و سوگند نخوردند ایشان از آن نفاق
که دردل داشتندترسیدند که ایشانرا بمجرّد گفتار باورندارند سوگندخوردند وشاعر این معنی خواست
آنجا که گفت . عقبی الیمین علی عقبی الوغی ندم . ماذا یزیدك فی اقدامك القسم . وفی الیمین علی ما
انت واعده . مادلّ انّك فی المیعاد متّهم . و نزدیکست باین قول شاعر که گفت .
واکذب ما یکون ابوالمعلی اذا آلی علینا بالطلاق . و هم در سوگند دروغ که گفت . حلفت

(الف)

الف یمین غیر صادقة . مطرودة کمکعوب الرمح فی نسق . حقتعالی گفت . قل . یامحمّد بگو این منافقانرا.
لا تقسموا . سوگند مخورید . طاعة معروفة . ای هذا القول منکم باللّسان طاعة معروفة این گفتار ازشما
طاعتی است معروف یعنی این طاعت چنین بزبان که باآن وفا نباشد وباآن کردار نباشدو آن گفتاری دروغ
بود و سوگند بی اعتقاد طاعتی است معروف بشما که منافقانید و این قول مجاهد است برین
قول طاعت خبر مبتدا باشد محذوف و دکر مفسّران گفتند معنی آنست که طاعة معروفة خیرٌ
من قولکم و قسمکم طاعت معروفة چنانکه دگر مسلمانان میکنند بهتر از این گفتار دروغ و
سوگند دروغ باشد بر این قول طاعت مبتدا باشد و معروفة صفت او باشد و خبر او محذوف
مقدّرای خیرٌ و امثل . انّ الله خبیرٌ بما تعملون . که خدایتعالی داناست بآنچه شما میکنیداز
گفتار و کردار و آنچه در دل دارید . قل . یامحمّد بگو این منافقانرا که . اطیعوا الله واطیعوا
الرّسول . که طاعت خدای دارید و طاعت رسولش . فان تولّوا . اگر برگردند واعراض کنند.
فانّما علیه ما حمّل . بر اوست آنچه بر او نهادند و او را تکلیف کردند و بر شماست آنچه بر
شما نهادند و بر شما تکلیف کردند و هیچکس را از شما بگناه دیگری نخواهند گرفتن و مثله
قوله ولا تزر وازرة وزر اخری و مثله المثل کلّ شاةٍ برجلها ستناط . و ان تطیعوا تهتدوا .
واگر شما طاعت او دارید و فرمان او برید راه راست یابید . وما علی الرّسول الاّ البلاغ المبین .
و بر پیغمبر نیست الاّ رسانیدنی روشن برای آنکه بر پیغامبران هم این تعلّق دارد که دعوت
کنند وبیان کنند و برسانند . آنچه لطف و اقتدار و تمکین است بر خداست تعالی و آنچه
امتثال مأمور به است و تولّی فعل وگذاردن بر وجه مأمورٌ به تعلّق بمکلّف دارد و هر یکی
را فعلی ظاهر هست که کار اوست که جز او نکند یا نتواند کردن قوله . وعدالله الّذین آمنوا
منکم و عملوا الصالحات . گفت خدایتعالی در این آیه وعده داد آنانرا که ایمان آوردند از شما و
عمل صالح کردند که ایشانرا خلیفه کند در زمین چنانکه خلیفه کرد آنانرا که پیش از ایشان
بودند و ایشانرا تمکین کنند از دینی که پسندیده است برای ایشان و بدل کند برای ایشان
از پس خوف و ترس ایمنی که مرا پرستند و بمن شرك نیاورند و بامن انباز نگیرند و هرکه او
کافر شود پس از آن . فاولئك هم الفاسقون . ایشان فاسق و خارج باشند ازفرمان خدایتعالی
در آنکه مراد باین آیه کیست سه قول گفتند جماعتی گفتند مراد جمله امّت مصطفی اندکه
خدایتعالی ایشانرا خلیفهٔ امّتان گذشته کرد چنانکه آدم را علیه السّلام خلیفه جانّ کرد و زمین
را از ایشان پاك کرد و بایشان داد همچنین خدایتعالی زمین را از کافران و امّتان گذشته
پاك کرد و با امّت محمّد داد چنانکه گفت وجعلناکم خلائف وهی جمع خلیفه و خلیفه آن
باشد که که یخلف الماضی که او از پس گذشته بنشیند و قائم مقام او و بعضی گفتند مراد
صحابه اند که خلافت کردند بعد رسول الله از ابوبکر و عمر و عثمان و امیرالمؤمنین علی
که خدایتعالی در عهد ابوبکر بعضی ولایت عرب بگشاد و در عهد عمر بعضی ولایت عجم وقول
دیگر آنست که در تفسیر اهل البیت آمد که مراد باین خلیفه صاحب الزّمان است علیه السلام که
رسول علیه السلام خبرداد بخروج او در آخر زمان و اورا مهدی خوانند وامّت بر خروج او

(اجماع)

اجماع کردند و انّما خلاف در عین افتاد و دلیل بر صحّت این قول و فساد آن قول های دیگر آنست که خدایتعالی وعده داد ووعده بچیزی باشد که نبود و اگر مراد دولت ملّت رسول است این نقد بود وعده نبود که این در عهد رسول علیه السّلام بود که خدایتعالی ملل و شرایع منسوخ کرد وزمین از دیگران بستد و برسول داد دگر آنکه این استخلاف بخود حوالت کرد چنانکه استخلاف خلفا که پیش از ایشان بودند دیگر آنکه تمکین از دین پسندیده بآن حدّ نیست که خدایتعالی حکایت کرد و تبدیل خوف با من هم حاصل نیست بر حدّ آنکه از اوباز گویند و آنکه گفت یعبدوننی لایشرکون بی شیئا . اینهم حاصل نیست و این جمله که گفتیم همه دلیل فساد قول آنان میکند که آیت را بر خلافت صحابه حمل کردند ودیگر آنکه امّت از میان دوقول قائلند . قائلی گفت خلافت بنصّ باشد دون اختیار و قائلی گفت باختیار باشد آنانکه بنصّ خدا و رسول گفتند واستخلاف از جهة خدای گفتند بامامت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام و فرزندان او گفتند و آنانکه بامامت صحابه گفتند امامت باختیار گفتند قول بآنکه امامت نصّ باشد و خلیفه باستخلاف خدای باشد و جز علی بود قولی بود ثالث خارق اجماع و آنانکه در حقّ صحابه دعوی نصّ کردند قول ایشان معتمد نیست چو انّفاقست که اگر از خدای یا از پیغامبر نصّی بودی باختیار امّت و اجماع ایشان حاجت نبودی درحقّ ابوبکر آنکه نصّ ابوبکر بر عمر آنکه بمشورت شوری در امامت عثمان و این جمله دلیل فسادقول آنان میکند که ایشان نصوصیت صحابه گفتند و آن جماعتی اند اندك ازصحابه حدیث دیگر آنکه گفت کما استخلف الّذین من قبلهم چنانکه خلیفه کرد آنانرا که پیش ایشان بودند و آنانکه خدای خلیفه کرد ایشانرا آدم بود فی قوله. انّی جاعل فی الارض خلیفة . وداود بود . انّا جعلناك خلیفة فی الارض و هرون بود فی قوله . هرون اخلفنی فی قومی و معلوم است که استخلاف بر این وجه نه در حق صحابه بود و نه درحق امّت واگر چنانکه وعده شده بودی از خدایتعالی در حق ایشان باستخلاف این صریح نصّ بودی و با این هیچ حاجت نبودی باختیار و اجتماع امّت و به بیعت ایشان وانّما قوله ولیمکّنن لهم دینهم الّذی ارتضی لهم . اگر تمکین ازدین برحدّ آن خواستند که امروز هست ودر عهد صحابه بود این و مانند این در عهد رسول علیه السّلام بود واگر پیش از این خواست تمکینی کلّی چنانکه وعده داد فی قوله. لیظهره علی الدّین کلّه نه آنروز بود و نه امروز هست آنروز خواهد بود که رسول علیه السّلام گفت یملاء الارض قسطاً و عدلا کاملئت جورا و ظلماً امّا تبدیل خوف با من معلوم است که این برعموم حاصل نیست مگر در بعضی مواضع و اینکه یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا پوشیده نیست که مسلمانی باضافت با کافری اندکی است از بسیاری پس آیت لایق نیست و معنی او مطرّد نیست الاّ بخلافت و امامت مهدی علیه السّلام. که رسول علیه السّلام بدو بشارت داد و امّت برو اجماع کردند برجمله و اگر چه در تعیین آن خلاف کردند و رسول علیه السّلام گفت لولم یبق من الدّنیا الاّ یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی یخرج رجل من ولدی یواطی اسمه اسمی و کنیته کنیتی یملاء الارض قسطا وعدلا کاملئت جورا و ظلما . گفت اگر از دنیا نماند الاّ یکروز خدایتعالی آنروز را

دراز کند تا بیاید مردی از فرزندان من هم نام من وهم کنیت من و زمین را پر از عدل و انصاف کند پس از آنکه پر از جور و ظلم باشد واین خبر مخالف و مؤالف روایت کرده اند و خلاف در تعیین افتاد و نیز این خبریست معروف که رسول علیه السّلام گفت هیچکس راحلال نیست که جمع کند میان نام و کنیت من مگر مهدی امّت را که اورا رواست که نام و کنیت من برگیرد . جابر جعفی روایت کرد از جابر عبدالله انصاری که او گفت چون آیه آمد که یا ایها الّذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرّسول و اولی الامر منکم . من گفتم یارسول الله خدایرا و رسولرا می شناسم وطاعت ایشان واجب میدانم اولی الامر کدامند که خدایتعالی طاعت ایشان باطاعت خود و طاعت تو مقرون بکرد گفت یا جابر هم خلفائی وائمّة المسلمین بعدی اوّلهم علیّ بن ابی طالب ثمّ الحسن ثمّ الحسین ثمّ علیّ بن الحسین ثمّ محمّدبن علی المعروف فی التّوریة بباقر وستدرکه یاجابر فاذ القیته فاقرءه منّی السّلام ثمّ الصادق جعفربن محمّد ثمّ موسی بن جعفربن محمّد ثمّ علیّ بن موسی ثمّ محمّدبن علی ثمّ علیّ بن محمد ثمّ الحسن بن علی ثمّ سمیّی وکنیّی حجّة الله فی ارضه و بقیّة الله فی عباده محمّدبن الحسن بن علی ذاك الّذی یفتح الله علی یده مشارق الارض ومغاربها ذاك الّذی یغیب عن شیعته غیبة لا یثبت فیها علی القول بامامته الاّ من امتحن الله قلبه للایمان . گفت یا جابر ندانی که اولوالامر کیستند ایشان خلیفتان منند و امامان مسلمانان از پس منند اوّلشان علی بن ابی طالب آنکه حضرت امام حسن تا بمهدی پسر حسن بن علی هم بر آن نسق که یاد کرد آنکه خدایتعالی مشارق و مغارب زمین بر دست او بگشاید او از شیعه خود غایب شود غیبتی که برقول بامامت او نپایستد الاّ آنکه خدایتعالی دل او بایمان امتحان کرده باشد جابر گفت من گفتم یا رسول الله شیعه او را باو انتفاع باشد در غیبت او گفت ای والّذی بعثنی بالنبوة آری بآن خدای که مرا به نبوّت فرستاد که ایشان بنور او مستضئی باشند وبولایت او منتفع و در غیبت او چنانکه منتفع باشند بآفتاب وان یحللها سحاب واگرچه ابری درپیش او آید . آنکه گفت یا جابر هذا من مکنون سرّ الله و مخزون علم الله فاکتمه الاّ عن اهله . ای جابر این از مکنون سرّ خداست و مخزون علم خدای پوشیده دار اینرا الاّ از اهل آن جابر گفت برین مدّتی بگذشت و من منتظر این وعده می بودم تا یکروز درنزدیك زین العابدین علیّ بن الحسین علیهما السّلام شدم و او با من حدیث میکرد نگاه کردم محمدبن علی از حجره زنان بیرون آمد و او کودك بود وبر سر دو گیسوداشت جابر گفت من در او نگریدم پهلوییهای من بلرزید و موی بر اندام من برخاست نیك در او نگریدم آن امارات که رسول علیه السلام گفته بود در او باز یافتم گفتم یاغلام اقبل فاقبل روی بمن آورد گفتم ادبر فادبر پشت بر من کرد گفتم شمایل رسولست بخدای کعبه . آنکه اورا گفتم نام تو چیست گفت محمّد گفتم پدر تو کیست گفت علی بن الحسین گفتم همانا تو باقری گفت آری یا جابر پیغام رسول بگذار من گفتم رسول علیه السّلام مرا بشارت داده است که چندانی بمانی که تورا دریابم گفت چون او را دریابی سلام منش برسان اکنون یا محمدبن علی رسول خدای تو را سلام میکند گفت علی رسول الله السّلام مادامت السّموات والارض و علیك یا جابر بما بلّغت السّلام . جابر گفت پس از

اجماع کردند و انّما خلاف در عین افتاد و دلیل بر صحّت این قول و فساد آن قول های دیگر آنست که خدایتعالی وعده داد ووعده‌بچیزی باشد که نبود و اگر مراد دولت ملّت رسول است این نقد بود وعده نبود که این در عهد رسول علیه‌السّلام بود که خدایتعالی ملل و شرایع منسوخ کرد وزمین از دیگران بستد و برسول داد دگر آنکه این استخلاف بخود حوالت کرد چنانکه استخلاف خلفا که پیش از ایشان بودند دیگر آنکه تمکین از دین پسندیده بآن حدّ نیست که خدایتعالی حکایت کرد و تبدیل خوف با من هم حاصل نیست بر حدّ آنکه از اوباز گویند و آنکه گفت یعبدوننی لایشرکون بی شیئا . اینهم حاصل نیست و این جمله که گفتیم همه دلیل فساد قول آنان میکند که آیت را بر خلافت صحابه حمل کردند ودیگر آنکه امّت از میان دوقول قائلند. قائلی گفت خلافت بنصّ باشد دون اختیار و قائلی گفت باختیارباشد آنانکه بنصّ خدا و رسول گفتند واستخلاف از جهة خدای گفتند بامامت امیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام و فرزندان او گفتند و آنانکه بامامت صحابه گفتند امامت باختیار گفتند قول بآنکه امامت نصّ باشد و خلیفه باستخلاف خدای باشد و جز علی بود قولی بود ثالث خارق اجماع و آنانکه در حقّ صحابه دعوی نصّ کردند قول ایشان معتمد نیست چو اتّفاقست که اگر از خدای یا از پیغامبر نصّی بودی باختیار امّت و اجماع ایشان حاجت نبودی درحقّ ابوبکر آنکه نصّ ابوبکر بر عمر آنکه بمشورت شوری در امامت عثمان و این جمله دلیل فسادقول آنان میکند که ایشان نصوصیت صحابه گفتند و آن جماعتی اند اندك ازصحابه حدیث دیگر آنکه گفت کما استخلف الّذین من قبلهم چنانکه خلیفه کرد آنانرا که پیش ایشان بودند و آنانکه‌خدای خلیفه کرد ایشانرا آدم بود فی قوله. انّی جاعل فی الارض خلیفة . وداود بود. انّا جعلناك خلیفة فی الارض و هرون بود فی قوله . هرون اخلفنی فی قومی و معلوم است که استخلاف بر این وجه نه در حق صحابه بود و نه درحق امّت واگر چنانکه وعده شده بودی از خدایتعالی در حق ایشان باستخلاف این صریح نصّ بودی و با این هیچ حاجت نبودی باختیار و اجتماع امّت و به بیعت ایشان وانّما قوله ولیمکّنن لهم دینهم الّذی ارتضی لهم . اگر تمکین ازدین برحدّ آن خواستند که امروز هست و در عهد صحابه بود این و مانند این در عهد رسول علیه‌السّلام بود واگر پیش از این خواست تمکینی کلّی چنانکه وعده‌داد فی قوله. لیظهره علی الدّین کلّه نه آنروز بود و نه امروز هست آنروز خواهد بود که رسول علیه‌السّلام گفت یملاء الارض قسطاً و عدلا کما ملئت جورا و ظلماً امّا تبدیل خوف با من معلوم است که این برعموم حاصل نیست مگر در بعضی‌مواضع و اینکه یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا پوشیده نیست که مسلمانی باضافت با کافری اندکی است از بسیاری پس آیت لایق نیست و معنی او مطرّد نیست الاّ بخلافت و امامت مهدی علیه‌السّلام. که رسول علیه‌السّلام بدو بشارت داد و امّت برو اجماع کردند برجمله و اگرچه در تعیین آن خلاف کردند و رسول علیه‌السّلام گفت لولم یبق من الدّنیا الاّ یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی یخرج رجل من ولدی یواطی اسمه اسمی و کنیته کنیتی یملاء الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا و ظلما. گفت اگر از دنیا نماند الاّ یکروز خدایتعالی آنروز را

دراز کند تا بیاید مردی از فرزندان من هم نام من وهم کنیت من و زمین را پر از عدل و انصاف کند پس از آنکه پر از جور وظلم باشد واین خبر مخالف و مؤالف روایت کرده اند و خلاف در تعیین افتاد و نیز این خبریست معروف که رسول علیه‌السّلام گفت هیچکس راحلال نیست که جمع کند میان نام و کنیت من مگر مهدی امّت را که اورا رواست که نام و کنیت من برگیرد . جابر جعفی روایت کرد از جابر عبدالله انصاری که او گفت چون آیه آمد که یا ایها الّذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرّسول و اولی الامر منکم . من گفتم یارسول الله خدایرا و رسولرا می شناسم وطاعت ایشان واجب میدانم اولی الامر کدامند که خدایتعالی طاعت ایشان باطاعت خود و طاعت تو مقرون بکرد گفت یا جابر هم خلفائی وائمّة المسلمین بعدی اوّلهم علیّ بن ابی طالب ثمّ الحسن ثمّ الحسین ثمّ علیّ بن الحسین ثمّ محمّدبن علی المعروف فی التّوریة بباقر وستدرکه یاجابر فاذ القیته فاقرءه منّی السّلام ثمّ الصادق جعفربن محمّد ثمّ موسی بن جعفربن محمّد ثمّ علیّ بن موسی ثمّ محمّدبن علی ثمّ علیّ بن محمد ثمّ الحسن بن علی ثمّ سمیّی و کنیّی حجّة الله فی ارضه و بقیّة الله فی عباده محمّدبن الحسن بن علی ذاك الّذی یفتح الله علی یده مشارق الارض ومغاربها ذاك الّذی یغیب عن شیعته غیبة لا یثبت فیها علی القول بامامته الاّ من امتحن الله قلبه للایمان . گفت یا جابر ندانی که اولوالامر کیستند ایشان خلیفتان منند و امامان مسلمانان از پس منند اوّلشان علی بن ابی طالب آنکه حضرت امام حسن تا بمهدی پسر حسن بن علی هم بر آن نسق که یاد کرد آنکه خدایتعالی مشارق و مغارب زمین بر دست او بگشاید او از شیعه خودغایب شود غیبتی که برقول بامامت او نبایستد الاّ آنکه خدایتعالی دل او بایمان امتحان کرده باشد جابر گفت من گفتم یا رسول الله شیعه او را باو انتفاع باشد در غیبت او گفت ای والّذی بعثنی بالنبوة آری بآن خدای که مرا به نبوّت فرستاد که ایشان بنور او مستضئی باشند وبولایت او منتفع و در غیبت او چنانکه منتفع باشند بآفتاب وان یحللها سحاب واگرچه ابری درپیش او آید. آنکه گفت یا جابر هذا من مکنون سرّ الله و مخزون علم الله فاکتمه الاّ عن اهله . ای جابر این از مکنون سرّ خداست و مخزون علم خدای پوشیده دار اینرا الاّ از اهل آن جابر گفت برین مدّتی بگذشت و من منتظر این وعده می بودم تا یکروز درنزدیك زین العابدین علیّ بن الحسین علیهما السّلام شدم و او با من حدیث میکرد نگاه کردم محمدبن علی از حجره زنان بیرون آمد و او کودك بود وبر سر دوگیسوداشت جابر گفت من در او نگریدم پهلوییهای من بلرزید و موی بر اندام من برخاست نیك در او نگریدم آن امارات که رسول علیه السلام گفته بود در او باز یافتم گفتم یاغلام اقبل فاقبل روی بمن آورد گفتم ادبر فادبر پشت بر من کرد گفتم شمایل رسولست بخدای کعبه . آنکه اورا گفتم نام تو چیست گفت محمّد گفتم پدر تو کیست گفت علی بن الحسین گفتم همانا تو باقری گفت آری یا جابر پیغام رسول بگذار من گفتم رسول علیه‌السّلام مرا بشارت داده است که چندانی بمانی که تورا دریابم گفت چون او را دریابی سلام منش برسان اکنون یا محمدبن علی رسول خدای تو را سلام میکند گفت علی رسول الله السّلام مادامت السّموات والارض و علیك یا جابر بما بلّغت السّلام . جابر گفت پس از

آن در پیش او آمد و شد میکردمی و از او پرسیدمی و آموختمی یکروز او از من مسئله پرسید گفتم والله لادخلت فی نهی رسول‌الله بخدای که من در نهی رسول خدای نروم که رسول علیه السّلام مرا خبرداده است که شما ائمّه هدائید ازپس او احلم النّاس صغارا و اعلمهم کبارا لاتعلّموهم فانّهم اعلم منکم حلیم ترین مردمانید در وقت خردی و عالمترین ایشان در وقت بزرگی ایشانرا میاموزید که ایشان عالمتر ازشما باشند باقر گفت صدق جدّی رسول‌الله علیه السّلام راست گفت جدّمن رسول خدا بخدای که من باین مسئله عالمتر از توام ولقد اوتیت الحکم صبیّا کلّ ذلك بفضل الله علینا ورحمته علینا اهل البیت و اخبار دراین معنی بسیار است قوله . واقیموا الصّلوة وآتوا الزّکوة . آنگه خطاب کرد با جمله مکلّفان گفت نماز بپای دارید باوقات و حدود شرایط آن وزکوة مال بدهید . واطیعوا الرّسول . وطاعت پیغمبر دارید تا باشد که برشما رحمت کنند آنگه خطاب کرد با رسول یا به مخاطبی مبهم گفت . لاتحسبنّ الّذین کفروا معجزین فی الارض . مپندار آنانرا که بمن کافرشدند که ایشان مرا عاجز بکرده اند در زمین یعنی چنانست که اگر من خواهم که ایشانرا از آن کفر باز دارم بجبر نتوانم جز آنست که حکمت راه نمیدهد با تکلیف جبر کردن بر مکلّفان . حفص و ابن عامر وحمزه ولایحسبنّ خواندند بیا . والّذین در موضع رفع است با آنکه فاعل حسبانست برین قرائت مفعول اوّل محذوف باشد از کلام برای آنکه حسبان همیشه متعدّی باشد بدو مفعول و تقدیر آنست که لایحسبنّ الّذین کفروا انفسهم معجزین و باقی قرّاء بتاء خطاب خواندند یعنی لاتحسبنّ یامحمّد . وقرّاء گفتند بر قرائت آنکه بیا خواند ممکن بود که فعل مسند باشد با رسول و در کلام هردو مفعول باشد والتّقدیر لایحسبنّ محمّد ﷺ . الّذین کفروا معجزین و این نهی مغایبه باشد یعنی نباید تامحمّد کافرانرا معجز پندارد . وماویهم النّار . وفردا ماوای ایشان در دوزخ باشد وآن بدجایست آنانرا که آنجا گرفتار شوند قوله تعالی .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنْكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا

ای گروه کسانیکه گرویدید هرآینه دستور خواهند کسانیکه مالك شد دستهای شما وآنانکه نرسیدند بحد

الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلٰوةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ

احتلام ازشماها سه بار از پیش از نماز صبحگاه وهنگامیکه میکنارید جامه‌های خودرا از میان روز

وَمِنْ بَعْدِ صَلٰوةِ الْعِشَاءِ ثَلٰثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ

واز پس نماز شامگاه سه عورتست مرشمارا نیست برشماها ونه برآنها باکی بعدازآنها

طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلٰى بَعْضٍ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللّٰهُ

طواف کنندگانند برشما بعضی شماها بر بعضی اینچنین روشن کندخدا برای شما آیتهارا وخداوند

عَلِيمٌ حَكِيمٌ * وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ

آگاه درستکار است وچون رسند کودکان ازشما احتلام را پس باید دستوری خواهند چنانکه دستور خواستند آنانکه

مِنْ قَبْلِهِمْ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ

پیش ازایشان بودند همچنین واضح کندخدا برای شما آیتهای خود را وخدا آگاه درستکار است و نشستگان از زنها

الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ

آنانکه امیدوار نیستند نکاحیرا پس نیست بر آنها باکی که بگذارند جامه هاشانرا نه ظاهر کنندگان

بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * لَيْسَ عَلَى الْأَعْمٰى حَرَجٌ

بآرایشی وآنکه عفت ورزند بهتراست برای آنها وخدا شنوای داناست نیست بر کور باکی

وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلٰى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا

ونه بر لنگ باکی ونیست بر مریض باکی ونه بر خودهاتان که بخورید

مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ

از خانه‌هاتان یا خانه‌های پدرهاتان یا خانه‌های مادرهاتان یا خانه‌های برادرهاتان

أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ

یا خانه‌های خواهرهاتان یا خانه‌های عموهاتان یا خانه‌های عمه‌های شما یا خانه‌های خالوهای شما

أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ

یا خانه‌های خالهای شما یا آنچه را مالك شدید کلیدهای آن را یا دوستان شمارا نیست برشما باکی

أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلٰى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ

که بخورید باهم یا جداجدا پس چون درآمدید خانهارا پس سلام کنید بر نفسهای شما تحیتی از

عِنْدِ اللّٰهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ *

نزد خدا بابرکت پاکیزه اینچنین واضح کند خدا برای شما آیتهارا شاید دریابید

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلٰى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ

جز این نیست گروندگان کسانی‌اند که گرویدند بخدا وبپیغمبر او وچون بودند بااو بر امری گردانیده

يَذْهَبُوا حَتّٰى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ

نمیروند تا دستوری خواهند او را بتحقیق کسانیکه رخصت جویند از تو آنگروه کسانی‌اند میگروند بخدا وبپیغمبر او

فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ

پس چون دستوری جویند از تو برای بعضی کارشان پس رخصت ده مرآنرا که خواهی از آنها وآمرزش خواه برای آنها خدارا بتحقیق خدا

غَفُورٌ رَحِيمٌ * لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ

آمرزنده مهربانست قرار ندهید خواندن پیغمبررا میان شما چون خواندن بعضی شما بعضی را بتحقیق میداند

اللّٰهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ

خدا کسانیرا که بیرون میروند ازشما از پناه گرفتن پس باید ترسند آنانکه مخالفت میکنند از امر او که

تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ أَلَا إِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ

برسد آنهارا آزمایشی یا برسد آنهارا شکنجه دردناك آگاه باش بتحقیق مرخدارا است آنچه در آسمانها وزمین است بتحقق

يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللّٰهُ بِكُلِّ

میداند آنچه راشما برآن هستید وروزیکه بازگشته شوند بسوی او پس خبر دهد آنهارا بآنچه کردند وخدا برهمه

شَيْءٍ عَلِيمٌ .

چیز داناست .

قوله تعالی . یا ایّها الّذین آمنوا لیستاذنکم الّذین ملکت ایمانکم الایه . حق تعالی باین آیه خطا بکرد با مؤمنان گفت ای گرویدگان بخدای و رسول بفرمای تا دستوری خواهند بر شما آنانکه بندگان شمایند گروهی گفتند مراد بندگان و پرستاران اند و عموم آیت اقتضای این میکند. والّذین لم یبلغوا الحلم . و آنانکه از شما بحدّ بلوغ نرسیده باشند یعنی از آزادان . ثلث مرّ آت در شبانه روزی سه بار یکی پیش از نماز بامداد و یکی وقت نماز پیشین که وقت قیلوله باشد واز پس نماز خفتن و آنکه علّت آن بگفت که سه وقت چرا مخصوص است گفت . ثلث عورات لکم . برای آنکه این سه عورت است که مردم در این وقت برهنه باشند و زنان سرگشاده و با جامهای کوتاه و ازار پای بحسب عادت بیرون کرده . کوفیان خواندند الاّ حفص ثلث عورات لکم بر نصب ثاء بدل ثلث مرّات باشد اگر گویند این چه بدل است گوئیم بدل الکلّ من الکلّ گویند نبایستی تاهر دو یکی بودی و سه عورت جز سه مرت باشد گوئیم تقدیر آنست که ثلث اوقات عورات علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه تا مستقیم شود و باقی قرّاء ثلث عورات خواندند برفع علی تقدیر هی ثلث عورات آنکه گفت . لیس علیکم ولا علیهم جناح . بر شما و بر ایشان حرجی و بزه نیست پس از این سه بار که بیان کرد در سه وقت که وقت عورت باشد . اکنون بدانکه جمع فعله چون جمع سلامت باشد اگر چه واحد ساکن العین باشد عین او را در جمع تحریك کنند نحو جفنه و جفنات وصفحه و صفحات چون عین الفعل حرفی صحیح باشد فاما چون واو یا باشد بیشتر عرب تحریك نکنند کراهة الحرکة علی حرف العلّة فقالوا جوزات بیضات و علی هذا لغة التنزیل فی قوله ثلث عورات و قال بعضهم عَوَرات و جَوَزات و لَوزات و بیضات قال الشّاعر . شعر . ابو بَیضات رایح متأوب . رفیق بمسح المنکبین سبوح . ودر شاذّ اعمش خواند ثلث عورات بتحریك الواو . طوّافون علیکم . گردندگانند این بندگان و این کودکان بر شما هر ساعت ایشانرا کاری بود بر شما در سرای آیند و بشوند دستوری خواستن هر ساعت ایشانرا متعذّر بود در این سه وقت دستوری خواهند و ما عدا ذلك و آنچه جز آن باشد این بندگان و کودکان نا بالغ اگر دستوری نخواهند بر ایشان وبر شما حرجی نباشد . کذلك یبیّن الله لکم الایات . خدایتعالی احکام شرع شما را بیان میکند . مقاتل گفت این در زنی آمد نام او اسماء بنت مرشد او را غلامی بود بزرگ وقتی ناگاه درسرای شد اورا از آن کراهت آمد که او بر حالتی بود که نخواست که غلام او را چنان بیند بیامد و گفت یا رسول الله این غلامان و خدمتکاران ما در سرای میآیند در اوقاتی که ما را از آن کراهتست خدایتعالی این آیه فرستاد . والله علیم حکیم . خدایتعالی دانا و محکم کار است وبعضی مفسّران گفتند حکم این آیه منسوخ است واین آنگه بود که سراها را در نبود و پرده ها آویخته نبودند چون حال چنین بود خدایتعالی در این اوقات استیذان فرمود آنگه منسوخ کرد این حکم واین درست نیست قوله . و اذا بلغ الاطفال منکم الحلم . آنکه گفت چون اطفال شما بحدّ بلوغ رسند امّا باحتلام یا بانبات یا بچهارده سالگی . فلیستاذنوا . باید تا دستوری خواهند چنانکه آن بالغان که پیش ایشان گفتیم . کذلك یبیّن الله . هم چنین بیان میکند خدایتعالی آیاتش را برای شما و

او علیم و حکیم است قوله . والقواعد من النّسآء الایه . قواعد جمع قاعده باشد گفت زنانی که ایشان فرو نشسته باشند از آنکه حیض بینند و فرزندان زایند و گفته اند آنان باشند که ایشان فرو نشسته باشند از آنکه شوهر کنند از کبر سن وقوله . لا یرجون نکاحاً . دو وجه گفتند دراو یکی آنکه امید آن ندارند که منا کحه کنند از آنکه گذشته باشند از حدّ آن و دوّم آنکه صلاحیت خلوت ندارند هم از این سبب . فلیس علیهنّ جناح . برایشان بزه نیست که فرو نهند جامه ها شان گفتند مراد مقنعه است که از بالای خمار باشد و آن ردا که از بالای جامه باشد دلیل این قول قرائت ابی است و بعضی اهل بیت . ان یضعن من ثیابهنّ . و من تبعیض را باشد . غیر متبرّجات . نصب او بر حالست ای غیر مظهرات الزینة یعنی که قصد ایشان نه اظهار زینت باشد و تبرّج آن باشد که اظهار چیزی کنند از محاسن خود که واجب باشد ستر آن . و ان یستعففن خیر لهنّ . و اگر طلب عفاف و پارسائی کنند و وضع این جامه ها نکنند ایشانرا بهتر باشد . والله واسع علیم . وخدایتعالی شنوا وداناست قوله . لیس علی الاعمی حرج الایه . علماء در تاویل آیت و حکم او خلاف کردند . عبدالله عباس گفت چون خدای تعالی این آیه فرستاد . یا ایّها الّذین امنوا لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الایه . مسلمانان تحرّج کردند از هوا کله نا بینایان وزمنان و بیماران و گفتند طعام ما فاضلتر مالیست و خدایتعالی ما را نهی کرد از آنکه مال مردمان خوریم بباطل و نابینا طعام نیك نه بیند و نیك از بد باز نداند واعرج وزمن مزاحمت نتوان کردن برطعام وبیمار بمقدار آنچه تن درست خوردنتواند خدایتعالی این آیه فرستاد و گفت نیست حرجی بر شما نه براینان که ذکر ایشان کرده شد و براین وجه علی بمعنی فی باشد ای لیس فی الاعمی علی تقدیر فی مواکلة الاعمی والاعرج حرج . سعید جبیر گفت سبب نزول آیه آن بود که نابینایان و لنگان و بیماران احتراز کردند ازمؤاکله تندرستان و گفتند باشد که ایشان استقذار کنند و خوش نیاید ایشانرا مؤاکله ما و اصحاب نیز احتراز کردند از مؤاکله ایشان خدایتعالی این آیه فرستاد . مجاهد گفت این آیه برای آن آمد تا ترخیص کند و رخصت دهد نابینایان و لنگان و بیماران را در آنکه از خانه های این مذکوران طعامی خورند و سبب آن بود که جماعتی از صحابه رسول چون در خانه هاء ایشان طعامی نبودی بخانه یکی از مذکوران رفتندی از مادر و پدر و برادر و خواهر و عمّ و عمّه و خال و خاله و از آنجا طعامی که یافتندی بخوردندی پس نابینایان و اعرجان و بیماران تحرّج کردندی از این خدایتعالی آن آیه فرستاد . معمّر گفت از زهری پرسیدم این آیه گفت عبیدالله بن عبدالله گفت مرا سبب آن بود که مسلمانان بغزا رفتندی کلید های خانهاء خود بکسانی دادندی که خویشان ایشان بودندی از جمله مخلّفان از نابینایان و زمنان و بیماران و ایشان را گفتندی آنچه خواهید ازاین خانهاء ما میخورید ایشان تحرّج آمدندی و نخوردندی خدایتعالی این آیه فرستاد و رخصت داد . حسن بصری و ابن زید گفتند معنی آنست که لیس علی الاعمی حرج ولا علی الاعرج حرج ولا علی المریض حرج فی التخلّف عن الجهاد . گفت مرد نابینا را و لنگ را و بیمار را بر ایشان حرج نیست اگر بجهاد نروند آنگه کلامی دیگر ابتدا کرد منقطع

ازین و گفت. ولا علی انفسکم ان تاکلوا من بیوتکم الایه. واین وجه بعید است برای مخالفت ظاهر و حذف از کلام آنچه در کلام دلیلی نیست بر حذف او خدایتعالی گفت بر نابینا و لنگ و بیمار و نه بر شما که تن درستانید حرجی وبزه نیست که طعامی خورید از خانهای خود یا خانهای پدرانتان یاخانه هاء مادرانتان یا خانهاء برادرانتان یا خانهاء خواهرانتان یا خانه های عمّانتان یا خانه های عمّه‌هاتان یا خانه های خالانتان یا خانه‌های خالاتتان. اوما ملکتم مفاتحه یا خانه های آنها که کلید های ایشان بدست شما باشد. عبدالله عبّاس گفت مراد وکیل مرداست وفیّم باو درضیعت و ماشیتش چه‌آنچه اوخورد ازخانهٔ ایشان ازمال‌خود خورده‌باشد از ثمره ضیعت خود وشیر گوسفندان خود. عبدالله عباس گفت آیه در حارث‌بن عمرو آمد که او بارسول علیه‌السّلام بغزا رفت ومالک‌بن زیدرا رها کرد برخانه‌خود چون‌بازآمد اورا یافت رنجورو مهجور اورا پرسید که تورا چه‌رسید گفت تاتورفته من‌ازطعام تونخورده‌ام تحرّج‌را خدا تم این‌آیه فرستادوحسن وقتاده گفتندروا باشد که مرد ازخانه رفیقش طعام خورد بی‌اذن او برای این آیه و در اخبار اهل بیت چنانست که مرد را روا باشد که از خانه این مذکوران طعام خورد بی اذن ایشان بقدر حاجت بی اسراف و جبّائی گفت این آیه منسوخ است بقوله لا تدخلوا بیوت النّبی الاّ ان یاذن لکم الی طعام الایه و این درست نیست برای آنکه اینرا بآن تعلّقی نیست و حکم رسول علیه السلام دیگر است و حکم اینان دیگر. اوصدیقکم. یا از خانه دوستان و رفیقان. لیس علیکم جناح ان تأکلوا جمیعا او اشتاتاً. گفت برشما حرجی نیست اگر بخورید از خانهاء اینان جملگی یا پرا کنده و قوله ان تا کلوا با آنکه گفت علیکم و لا علیهم برای تغلیب مخاطب عبدالله عباس گفت معنی آنست که پیش از نزول آیه توانگران با درویشان طعام نخوردندی. ضحّاک گفت پیش از نزول آیه مردم تنها طعام بخوردندی. ابو صالح گفت چون مهمان فرود آمدی ایشان نخوردندی الاّ با او خدای تعالی آیت فرستاد و رخصت داد که چنانکه خواهند. بعضی دگر گفتند آیت در حیّی از بنی کنانه آمد که ایشانرا بنولیث بن عمر گفتند تحرّج کردندی از آنکه تنها طعام خوردندی ربّما که مردی بنشستی طعام ساخته و پرداخته پیش بنهادی و اوگرسنه طعام نخوردی از بامدادان تاشبانگاه تا کسی بدست آمدی که با او طعام خوردی و اگر شب درآمدی و کسی نبودی از آن پس او طعام بخوردی خدای تعالی این آیه فرستاد و این حرج ار ایشان بر داشت که ایشان بر خود نهاده بودند این قول قتاده و ضحّاک است وابن جریج و روایت والبی ازعبدالله عباس وعطای خراسانی گفت از عبدالله عبّاس که مرد توانگر در نزدیك درویشی‌شدی و او طعام میخوردی آن درویش بسیار شفاعت کردی که طعام بخور او گفتی تحرّج کنم از آنکه طعام تو بخورم که تو درویشی و من توانگر خدایتعالی این آیت فرستاد قوله. فاذا دخلتم بیوتا فسلّموا علی انفسکم. گفت چون در سرای شوید بر خود سلام کنید یعنی بر اهل آن سرای و ایشانرا نفس او خواند از آنجا که بر دین وملّت اویند لقوله علیه السّلام. المؤمنون کنفس واحدة و قوله لاتقتلوا انفسکم ای لایقتل بعضکم بعضا. و ابن‌قول حسن است وابن زید. قولی دیگر

(آنست)

آنست که سلام کنید برایشان تا جواب دهند شما را و چون جواب واجب باشد عند سلام همچنان باشد که سلام بر خود کرده. عبدالله مسعود روایت کرد از رسول علیه السّلام که او گفت السّلام اسم من اسماء الله تعالی فافشوه بینکم فانّ الرّجل المسلم اذا مرّ بالقوم فسلّم‌علیهم فردّوا علیه‌کان له علیهم فضل درجة بذکره ایّاهم بالسّلام فان لم یردّوا علیه ردّ علیه من‌هو خیر منهم واطیب. گفت سلام نامیست از نامهای خدایتعالی فاش دارید میان شما که مرد مسلمان چون بقومی بگذرد و برایشان سلام کند و ایشان جواب دهند او را برایشان فضل درجه باشد بآنکه سلام کرده باشد برایشان اگر ایشان جواب ندهند او را جواب دهد او را آنکه از ایشان بهتر باشد و پاکیزه تر یعنی فرشتگان. ابو هریره روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت چون یکی از شما باهل مجلسی رسد باید تا سلام کند اگر خواهد که بنشیند بنشیند و چون خواهد تا برود نیز سلام‌کند که آن اوّل اولیتر است از این‌آخر ورسول علیه السلام گفت افشوا السلام تسلموا. سلام فاش کنید تا سلامت یابید و همچنین گفت افشوا السلام و اطعموا الطّعام و صلوا الارحام وصلّوا باللّیل والنّاس نیام تدخلوا الجنة بسلام. گفت سلام فاش دارید و طعام بدهید و رحم به پیوندید و بشب نماز کنید و مردم خفته باشند تا به بهشت روید بسلامت. در خبر است که میان آنکس که سلام کند و جواب دهد صد ثواب باشد نود و نه او را باشد که سلام کند و یکی آنرا که جواب دهد برای آنکه او ابتدا کند و اختیار آن کند که سلام کند بر مسلمانی و رسول علیه السلام گفت السلام تحیّة لملّتنا وامان لذمّتنا. سلام تحیّت ملّت ماست وامان ذمّت ما ازآنجا گفت علیه‌السلام که. السلام للرّاکب علی الرّاجل و للقائم علی القاعد. گفت سلام سوار را باید کرد بر پیاده و ایستاده را بر نشسته برای آنکه سلام برای سلامت نهاده اند و از روی ظاهر ایستاده با سلامت است ازنشسته و سوار از پیاده ایشان از اینان خائفند اینان سلام بگویندتا اینان را امان حاصل شود بعضی دگر گفتند معنی‌آنست که چون در خانه خود شوند بر اهل خانه خود سلام کنید و بر عیال خود واین قول جابربن عبدالله انصاریست و طاوس و زهری و قتاده و ضحاك و عمرو بن‌دینار و روایت عطاء خراسانی از عبدالله گفت که اگر در سرائی کس نباشد بگو السّلام علینا و علی عبادالله‌الصالحین السّلام علی اهل‌البیت و رحمة‌الله. انس مالك گوید که من خدمت رسول کردم مدّتی هرگز مرا نگفت در کاری که کردم که چرا کردی واگر چیزی بشکستم نگفت که چرا شکستی روزی‌آب بردست او میریختم مرا گفت تورا سه خصلت بیاموزم که بآن منتفع شوی گفتم بأبی انت وامّی یا رسول‌الله گفت هرکس را که بینی ازامت بر او سلام کن تا عمرت دراز شود و چون درخانه خود روی سلام کن بر اهل خانه‌ات تا خیر خانه ات بسیار شود و نماز سنت بجای آر. وبعضی دگر گفتند مراد به بیوت مساجد است یعنی چون درمسجدها شوید سلام کنید براهل مسجد عبدالله عباس گفت دراین آیت معنی آنست که چون در مسجد شوید بگوئید السلام علینا و علی عبادالله‌الصالحین قوله. تحیّة من عندالله مبارکة طیّبة. تحیّتی از نزدیك خدای تعالی مبارك خوش پاکیزه

(و)

و نصب او بر مصدریست لا من لفظ الفعل کانّه قال فسلّموا علی انفسکم او تحیّوا لانفسکم تحیّةً مبارکه . کذلك یبیّن الله لکم الایات لعلّکم تعقلون . گفت چنین بیان کند حق تعالی آیاتی برای شما تا شما بدانید قوله . انّما المؤمنون الّذین امنوا بالله و رسوله . گفت مؤمنان بحقیقت آنان باشند که بخدای ایمان دارند . و اذا کانوا معه . و چون با رسول علیه السّلام حاضر باشند بر امری جامع که ان امر میان ایشان جمع کرده باشد ایشانرا بیك جای آورده از او دستوری بخواهند و بی اذن و اشاره او متفرق نباشند . ابو حمزة الثّمالی گفت که مراد روز آدینه است که چون رسول علیه السّلام بر سر منبر شدی و مردیرا کاری پیش آمدی از قضاء حاجت و تجدید وضو یا رنجی و بیمارئی از مسجد بیرون نشدی تا برابر رسول آمدی واز او باشارت دستوری خواستی رسول علیه السّلام او را دستوری دادی تا او برفتی حق تعالی گفت . انّ الّذین یستاذنوك اولئك الّذین یؤمنون بالله و رسوله . آنانکه ازتو دستوری خواهند برای بهری کار های خود دستوری ده آنرا که تو خواهی و استغفار کن برای ایشان و آمرزش خواه ازخدای ایشان را که خدا آمرزنده وبخشاینده است . قوله . لاتجعلوا دعآء الرّسول بینکم الایه . مجاهد و قتاده گفتند معنی آنست که رسولرا علیه السّلام چنان مخوانید که یکدیگر را خوانید مگوئید یا احمد و یا محمّد و یا ابا القاسم بل گوئید یا رسول الله و یا نبیّ الله و بعضی دگر مفسّران گفتند معنی آنست که حذر کنید از دعای رسول چون او را بخشم آورده باشید که دعای او بر شما نه چنان باشد که دعا و نفرین شما یکدیگر را بل دعاء او موجب سخط و عذاب باشد و قول اوّل اولیتراست لقوله کدعآء بعضکم بعضا . واگر این معنی خواستی گفتی کدعاء بعضکم علی بعض برای اینکه این دعا هم آن دعوت و دعا است که ما میخوانیم یکدیگر را یقال دعوت الله لفلان بالخیر و علیه بالشّر . قد یعلم الله الّذین یتسلّلون منکم لواذاً . خدای داند آنانرا که فرو خیزند از میان شما پوشیده لو اذا مصدریست لا من لفظ الفعل در جای حال ای ملاوذین بهری در پس بهری پنهان شده ولو اذا مصدر لا و ذیلا و ذملاوذة باشدو اگر مصدر لاذ بودی لیاذاً گفتی کالقیام من قام والصّیام من صام و گفتند این روز حفر خندق بود که رسول علیه السّلام صحابه را فرمود تا خندق میکندند منافقان یك یك درمیان مردمان فرو میخیزیدند یکی در پس یکی پنهان شده کروعان الثّعلب و دبیب الصراء و مشی الحمر چنانکه کسی در پس داری و دیواری بگریزد پوشیده آنکه گفت . فلیحذر الّذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة . آنکه رسول را گفت بگو تا حذر کنند آنانکه مخالفت امر رسول میکنند از آنکه فتنه بایشان رسد . عبدالله گفت مراد بفتنه قتل است . عطاء گفت زلازل و اهوال است . صادق علیه السّلام گفت سلطان جائر است که برایشان مسلّط شود . حسن گفت مراد بلائی باشد که بآن بلیّه نفاق ایشان ظاهر شود . او یصیبهم عذاب الیم یا بایشان رسد عذاب درد ناك آنکه گفت . الا انّ لله . الا استفتاح کلام را بود و غرض تنبیه . سامع گفت خدایراست آنچه در آسمانها و زمین است از آنجا که آفریده اوست و ملك و ملك اوست و او قادر است بر تصریف و تقلیب او چنانکه خواهد و جمله آن دلیل است بروجود

وحدانیّت و حصول او بر صفات کمال . قد یعلم ما انتم علیه . داند آنچه شما برآنید از احوال ظاهر و باطن از اخلاص و نفاق . و یوم یرجعون علیه فینبئهم بما عملوا . وآنروز که ایشانرا باو رجوع باشد خبر دهد ایشان را بآنچه کرده باشند از خیر و شرّ واین برسبیل تهدید و وعید گفت . والله بکلّ شیئ علیم . و خدایتعالی بهمه چیز عالمست بر هر وجه . که صحیح بود که معلوم او بود . . .

سورة الفرقان . این سوره مکّی است و آن هفتاد و هفت آیة است و هشتصد ونود و دو کلمه است و سه هزار و هفتصد و سی و سه حرفست وروایت است از ابوامامه از ابی کعب که رسول علیه السلام گفت هرکه او سورة الفرقان بخواند خدایتعالی او را در قیامت در زمره مؤمنان حشر کند که ایمان دارند بر بعث و نشور و اورا بی حساب به بهشت فرستند .

سورة الفرقان سبع و سبعون آیة وهی مکّیة

بسم الله الرّحمن الرّحیم

بنام خداوند بخشنده مهربان

تَبٰارَكَ الَّذی نَزَّلَ الْفُرْقٰانَ عَلٰی عَبْدِهِ لِیَكُونَ لِلْعٰالَمِینَ نَذِیراً * اَلَّذی لَهُ مُلْكُ

برتراست آنکه فروفرستاد فرقانرا بر بنده‌خود تاباشد مرجهانیانرا بیم کننده آنکه مراوراست پادشاهی

السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَلَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ یَكُنْ لَهُ شَرِیكٌ فِی الْمُلْكِ وَخَلَقَ

آسمانها وزمین ونگرفت فرزندی‌را ونبوده مراورا شریکی در پادشاهی وآفرید

كُلَّ شَیْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِیراً * وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَایَخْلُقُونَ شَیْئاً وَهُمْ

هر چیزیرا پس اندازه کرد آنرا اندازه کردنی و گرفتند از غیراو خدایانی‌را نمی‌آفریدند چیزیرا و آنها

یُخْلَقُونَ وَلَا یَمْلِكُونَ لِاَنْفُسِهِمْ ضَرّاً وَلَا نَفْعاً وَلَا یَمْلِكُونَ مَوْتاً وَلَا حَیٰوةً

آفریده‌میشوند وتوانائی‌داشتند برای‌خودهاشان بدی ونه بهبودی‌را وقادرنباشند مرگی‌را ونه‌زندگانی‌را

وَلَا نُشُوراً * وَقٰالَ الَّذینَ كَفَرُوا اِنْ هٰذٰا اِلَّا اِفْكٌ نِ افْتَرٰیهُ وَاَعٰانَهُ عَلَیْهِ

ونه نشیرا وگفتند کسانیکه کافرشدند نیست این‌مگر دروغی که‌برساخته‌اورا ویاری‌کرداورابرآن

قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جٰاؤُ ظُلْماً وَزُوراً * وَقٰالُوا اَسٰاطِیرُ الْاَوَّلِینَ اكْتَتَبَهٰا فَهِیَ

گروهی دیگران پس بتحقیق آمدندستم‌وزور وناحق وگفتند افسانهای پیشینیا نست که‌نوشته‌آنرا پس آن

تُمْلٰی عَلَیْهِ بُكْرَةً وَاَصِیلًا * قُلْ اَنْزَلَهُ الَّذی یَعْلَمُ السِّرَّ فِی السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ

خوانده‌میشودبراو بامداد وشام بگو فرستادآنرا آنکه میداند پنهانرا در آسمانها وزمین

اِنَّهُ كٰانَ غَفُوراً رَحِیماً * وَقٰالُوا مٰالِ هٰذَا الرَّسُولِ یَأْكُلُ الطَّعٰامَ وَیَمْشِی فِی

بتحقیق اوهست آمرزندهٔ مهربان وگفتند چیست‌مراین‌رابیغمبررا میخورد طعام‌را ومیرود در

الْاَسْوٰاقِ لَوْلٰا اُنْزِلَ اِلَیْهِ مَلَكٌ فَیَكُونَ مَعَهُ نَذِیراً * اَوْ یُلْقٰی اِلَیْهِ كَنْزٌ اَوْ

بازارها چرافرستاده‌نشود بسوی‌او فرشته پس‌باشد بااو ترساننده یاچرا افتاده‌نمیشودبسوی‌او گنجی یا

تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ یَأْكُلُ مِنْهٰا وَقٰالَ الظّٰالِمُونَ اِنْ تَتَّبِعُونَ اِلّٰا رَجُلًا مَسْحُوراً *

چرانیست مراورابوستانی که‌میخورد ازآن وگفتند ستمکاران پیروی‌نمیکنید جز مردی سحرکرده‌شده‌را

انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا * تَبَارَكَ الَّذِي
بنگر چگونه زدند برای تو داستانهارا پس گمراه شدند پس نمیتوانند راهی را برتراست آنکه
إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَٰلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ يَجْعَلْ
اگر خواهد قرارداد برای تو بهتر ازاین بوستانها که روانست از زیرش نهرها وقرار میدهد
لَكَ قُصُورًا * بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَ أَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا * إِذَا
برای تو قصرها بلکه تکذیب کردند برستخیز وآماده کردیم برای آنکه تکذیب کرد برستخیز آتشی افروخته چون
رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا * وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا
بینی آنهارا از جایگاه دور شنوند مرآنرا جوش خشمی وخروشی و چون افکنده شوند از آن جایگاه
ضَيِّقًا مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا * لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا
تنگی دربند کشیده شده خوانند آنجا هلاك را نه خوانید امروز هلاك تنهارا و بخوانید هلاك
كَثِيرًا * قُلْ أَذَٰلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً
بسیار بگو آیا این بهتراست یا بهشت جاویدانی که وعده کرده شدند بر هیزکاران هست مرآنهارا پاداش
وَمَصِيرًا * لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا * وَ
و بازگشتی مرانهاراست دران آنچه میخواهند همیشه هست بر پروردگار تو وعده پرسیده شده و
يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنْتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِي هَٰؤُلَاءِ
روزیکه برانگیزد آنهارا وآنچه رامی پرستند از غیر خدا پس میگوید آیا شما گمراه کردید بندگان مرا این گروه را
أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ
یا آنها گم کردند راه را گویند منزهی تو نه باشد سزاوار ما را که فرا گیریم از غیر تو
مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَٰكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا *
هیچ دوستاران ولیکن بهره دادی آنهارا وپدران آنهارا تا فراموش کردند قرآنرا و بودند گروهی هلاك شده
فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِمْ مِنْكُمْ
پس بتحقیق تکذیب کردند شما را با آنچه میگویند پس نمیتوانید گردانیدنی ونه یاوری کردو هرکس ستم کند از شما
نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا * وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ
می چشانیم او را عذابی بزرگ ونفرستادیم پیش از تو از فرستادگان مگر بتحقیق آنها هر آینه میخوردند
الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ
طعام را وراه میرفتند در بازارها وگردانیدیم بعضی شما مر بعضی آزمایش آیا صبر کنید و هست
رَبُّكَ بَصِيرًا .
پروردگار تو بینا .

قوله عز وجل . تبارك الّذی نزّل الفرقان علی عبده . تبارك تفاعل من البركة . عبدالله عباس گفت معنی آنست که برکت آورد خدایتعالی . حسن گفت معنی آنست که برکت همه از نزدیك او باشد . ضحّاك گفت تعظم و تمجّد بزرگوار ومجید است خدایتعالی ومحققان گفتند معنی تبارك ای ثبت فیما لم یزل ولا یزال حاصلا علی صفات الكمال خدای جلّ جلاله درلم

یزل حاصل بود بر صفات کمال از قادری و حیّ و عالمی وموجودی آنکه بخلاف همه موجودات و معلوماتست ودرلایزال حاصل است بر صفت مریدی و کارهی ومدرکی چو این صفت خدایتعالی را متجدّد است بتجدّد معنی و شرط و اصل کلمه ثبوت باشد من بروك البعیر و بروك الطّیر علی الماء . الّذی نزّل الفرقان علی عبده . آن خدای که فرو فرستاد قرآنرا بر بنده خود محمّد و قرآنرا برای آن فرقان خواند که فرق کننده است میان حقّ و باطل و این اسم مصدر است در جای اسم فاعل بر طریق مبالغه من باب قولهم رجل عدل و صوم و فطر . مراد بعبد رسول ماست محمّد علیه السلام . لیکون للعالمین نذیراً در ضمیر یکون خلاف کردند که راجع با کیست بعضی گفتند راجع است با رسول علیه السلام یعنی تا رسول نذیر جهانیان باشد و بعضی گفتند راجع است با قرآن تا قرآن ترساننده جهانیان باشد و مراد بعالمین جنّ وانس اند چو آن انواع حیوانات که خارجند از اینان مکلّف نه اند و خارجند از تکلیف . الّذی له ملك السموات والارض . آنخدای که ملك و پادشاهی آسمانها و زمین اوراست . ولم یتّخذ ولداً . و نه گرفت فرزندی نه بر حقیقت نه بر مجاز بر طریق تبنّی خلاف آنکه جهودان و ترسایان و مشرکان گفتند از آنکه عزیر و مسیح پسران خدا اند و فرشتگان دختران خدا اند . ولم یکن له شریك فی الملك . و او را در ملك انبازی نیست بل مختصّ است او بصفت الهیّت که هیچ ذات استحقاق عبادت ندارد با او و کس با او مشارکت نکرده است در خلق آسمان و زمین و آنچه در میان آنست خلاف آنکه جمله مشرکان گفتند علی اختلاف انواعهم بل همه چیزها او آفریده است از آنکه فعل و مقدور اوست و آنچه آفریده است مقدّر و باندازه است و ذلك قوله . و خلق کلّ شیء فقدّره تقدیراً . بحسب حاجت بر وفق مصلحت چنانکه در او هیچ خلل و تفاوت و عیب نیست آنکه حکایت صنع مشرکان کرد که ایشان هیچ نتوانند آفریدن بل آفریده اند ایشان و مخلوق اند و آنکه مخلوق باشد قدرت بر خلق وآفریدن نباشد او را و آلهیّت را نشاید . ولا یملکون لانفسهم ضرّاً ولا نفعاً . و ایشان مالك نباشند برای خود برهیچ مضرّتی و منفعتی نه جلب منفعتی و نه رفع مضرّتی و آنکه برای خود نتوانند این معنی برای دیگری چگونه کند . ولا یملکون موتاً ولا حیاتاً ولا نشوراً . وایشان قادر نباشند برمرك وزندگانی و نشور . و نشور زنده باز کردن باشد پس از مرك و خدای بر این قادر است پس عقل اقتضا نکند که عبادت او رها کنند و در عبادت اینان آویزند چه بتان جمادند در ایشان حیاتی نیست و آنکه او حیّ نباشد قادر نباشد وآنکه قادر نباشد هیچ نتواند کردن فضل بر آنکه افعال قادرالذّات(١) چگونه ازو ممکن بود . وقال الّذین کفروا . گفتند آنانکه کافرشدند . ما هذا . نیست این اشارت بقرآن است . الاّ افك افتریه الاّ دروغی که محمّد بر ساخته است و فرا بافته . مفسران گفتند این آیت درنصربن الحارث آمد و این قول او گفت . واعانه علیه قوم اخرون . و گروهی دیگر او را برین یاری داده اند یعنی جهودان . حسن بصری گفت بقوم آخرون عبیدبن الخضرا لحبشی را خواست و او مردی کاهن بود بعضی گفتند باین سه مرد را خواست یکی حبر نام و یکی یسار ومکی عداس مولی حویطب بن عبد العزّی خدای تعالی گفت . فقد

(١) هکذا ؟

جاؤا ظلماً وزوراً. ایشان در اینکه گفتند ظلم کردند و وضع چیزی نه درموضع خود کردند و دروغ گفتند و نیز گفتند این کافران که این قرآن فسانه پیشینگانست. اکتتبها. که محمّد برای خود بنوشته است گفتند کتب الشیء و اکتتبه بمعنیً و گفتند کتبت الشّیء لغیری و اکتتبته لنفسی کما یقال شویت واشتویت و خبزت و اختبزت. فهی تملی علیه. این قرآن بر او املاء میکنند بیامداد و شبانگاه وهی راجع باساطیر است برای آن تانیث کرد آنرا و نصب بکرةً واصیلا بر ظرفست. خدایتعالی گفت محمّد را که جواب ایشان باز ده وبگو. انزله الّذی یعلم السّر فی السموات والارض. این قرآن خدایتعالی فرستاده است از آسمان که او سرّنهان داند و آنچه پنهان رود در آسمان و زمین و او همیشه غفور و رحیم بوده است آمرزنده و بخشاینده است. و قالوا ما لهذا الرّسول. گفتند این کافران بر سبیل طعن چه بوده است این پیغامبر را که طعام میخورد چون ما و در بازار میرود بطلب معاش چنانکه ما میرویم همچو ما محتاج است بطعام و شراب و او را طلب معاش می باید کرد چنانکه ما را. لولا انزل الیه ملك. چرا فرشته باو فرو نیاید از آسمان تا باو نذیر و ترساننده باشد تا آنچه او میگوید آن فرشته تصدیق کند. اَوْ یلقیٰ الیه کنز. یا چرا گنجی باو فرو نمی فکنند تا او محتاج نباشد بطلب معاش چون ما. او تکون له جنّةٌ. یا چرا او را بستانی نیست که او از آن خورد و این ضیعة و طعمه او باشد. جمله قرّاء خواندند یاکل بیا بر آنکه فعل رسول راباشد و حمزه و کسائی و خلف خواندند بنون ناکل منها تا ما از آنجا بخوریم. و قال الظّالمون. وگفتند ظالمان یعنی کافران مؤمنان را که شمامتابعت نمیکنید الاّ مردمسحوررا که با اوجادوئی کرده باشند. آیه درقصّه ابن ابی امیّه آمدواصحاب اووقصّه او درسوره بنی اسرائیل رفته است آنکه برسبیل تسلّی رسول را گفت. انظر. یامحمّد کیف ضربوا لك الامثال. بنگرکه چگونه مثلها زدند برای تو ازاین گفتار که گفتندی من قولهم ما لهذا الرّسول. فضلّوا آنگه گفت گمراهند ایشان و هیچ راهی نمی یابند برشد وصواب و مراد بنفی استطاعت نه نفی قدرت است چو اگر نفی قدرت بودی تکلیف مالایطاق بودی و درعقل عقلاء مقرّر است قبح تکلیف فعل بی آلت و قدرت و انّما مراد آنست که بر ایشان گران میآید و سخت تا بمنزلت آنان اند که قدرت ندارد چنانکه یکی از ما گوید فلان مرا نمی تواند دید و سخن مرا نمی تواند شنید و چشم آن ندارد که در من نگرد و مانند این و غرض از این همه بغض و ثقل باشد و بعضی دگر گفتند معنی آنست که اختیار هدی و راه راست نمیکنند ومراد بنفی استطاعت نفی اختیار و داعی است چنانکه گفت هل یستطیع ربّك ان ینزّل علینا مآئدة من السّماء و خلاف نیست درآنکه حواریان شاکّ نبودند درآنکه خدای قادر است بر فرستادن خوان وروجه سیّم درآیت آنست که. فلایستطیعون سبیلا. الی ابطال امرك این کافران هیچ راه نمی یابند بابطال کار تو در کار تو متحیّرند. تبارك الّذی ان شاء. گفت متعالی است خدای اگر خواهد ترا بهتر ازآنکه ایشان میگویند بدهد. جنّات تجری من تحتها الانهار. بهشتهائی که در زیر درختان آن جویها میرود. و یجعل لك قصوراً. و تو را کوشکها دهد در بهشت و کوشك را برای آن قصر خوانند که

دستها کوتاه باشد از آنکه بایشان رسد که در آنجا باشند و آنکه بیرون آن باشند قاصر باشند از رسیدن بآن. ابن کثیر و ابن عامر و عاصم بروایت ابوبکر و مفضل خواندند و یجعل مرفوع اللاّم بر استیناف و باقی مجزوم اللاّم خواندند علی جزاء الشّرط فی قوله ان شآء جعل ثمّ عطف علی موضع جعل فقال و یجعل و چون شرط ماضی باشد و جزا مضارع تو مخیّر باشی در جزا خواهی رفع کنی خواهی جزم تقول ان اکرمتني اُکْرِمْكَ واُکْرِمُكَ قال الشّاعر فی الرّفع. فان اتاه خلیل یوم مسئلة. یقول لاغائب مالی و لاحرم. جریر گفت از ضحّاك از عبدالله عباس که چون مشرکان رسول را علیه السلام طعن زدند بدرویشی و ابتذال و گفتند ما لهذا الرّسول یا کل الطّعام و یمشی فی الاسواق. رسول علیه السلام دلتنگ شد جبرئیل آمده و گفت یا رسول الله ربّ العزّة تو را سلام میکند و میگوید. وما ارسلنا قبلك من المرسلین الاّ انّهم لیاکلون الطّعام و یمشون فی الاسواق. گفت ما هیچ پیغامبر نفرستادیم پیش از تو و الاّ طعام خوردی و در بازار رفتی بطلب معاش رسول علیه السلام گفت مادر این بودیم و جبرئیل در پیش من نشسته پنداشتی که بگداخت حتّی صآر مثل المرزة ما گفتیم یا رسول مرره چه باشد گفت عدس مرجو(۱) گفت چنان بگداخت تا بمانند مرجوی گشت من گفتم یا جبرئیل تو را چه شد گفت یا رسول الله دری از درهای آسمان بگشادند که هرگز پیش ازاین نگشاده بودند و فرشته میآید. چون دری از درهای آسمان بگشایند که نگشاده باشند پیش از آن انّما برحمت باشد و انّما بعذاب من از خوف عذاب خدای چنین شدم که ایمن نه ام که این در بعذاب گشادند بر آنانکه این طعن زدند و تو را دل تنگ کردند رسول علیه السلام و جبرئیل میگریستند در میانه جبرئیل با حال خود شد و روی بر رسول آورد و گفت یا رسول الله بشارت باد ترا که این در برای تو گشادند و آن فرشته که میآید رضوان بود خازن بهشت تو را بشارت آورده است از خدای تعالی بآنکه از تو خوشنود است رضوان فراز آمد و رسول را سلام کرد و گفت خدایت سلام میکند وسفطی با او بود ازنور گفت این کلیدهای گنجهای دنیاست گر خواهی بر دار و نصیب وحظّ تو ازثواب هیچ ناقص نیست بمقدار پریشه رسول علیه السلام رو بجبرئیل کرد کالمستشیر چنانکه کسی با کسی مشورت کند جبرئیل علیه السلام اشارت کرد بزمین گفت تواضع لله. تواضع کن خدایرا رسول علیه السلام گفت مرا حاجت نیست باین من درویشی را دوست تر دارم و آنکه بندهٔ صابر شاکر باشم. رضوان گفت اصبتْ اصاب الله بك الرّشاد. صواب گفتی که خدای تو را برشاد رساناد و ندائی از آسمان درآمد جبرئیل سر بر داشت در های آسمانرا دید گشاده تا بزیر عرش و خدای وحی کرده ببهشت عدن که شاخی از شاخهای خود فرو گذار او شاخی فرو گذاشت بر او خوشهٔ و بر آن خوشه غرفه از زبرجد سبز که آنرا هفتاد هزار در بود از یاقوت سرخ جبرئیل گفت یا رسول الله چشم بردار تا به بینی رسول چشم برداشت منازل انبیاء دید و منزل خود از بالای منازل ایشان و منادی ندا میکرد که راضی شدی ای محمّد. رسول علیه السّلام گفت راضی شدم بار خدایا آنچه بمن خواستی دادن در دنیا ذخیره کن تا شفاعت امّت باشد مرا روز قیامت

(۱) هکذا.

و روایت کرده اند که این آیه را رضوان فرود آورد یعنی قوله. تبارك الّذی ان شآء جعل لك خیرا من ذلك الایه. بل کذّبوا بالسّاعة. آنکه گفت این کافران قیامت را بدروغ میدارند وما بنهاده ایم برای ایشان که قیامت بدروغ میدارند دوزخ. اذا رأتهم من مکان بعید. چون دوزخ ایشانرا بینند ازجای دورایشان بشنوند دوزخ را خشمی و نالة گفتند مرادصوت تغیّظ است که تغیّظ شنیدنی نباشد. قطرب گفت در آیه حذفی هست و تقدیر آنست. راؤا لها تغیّظاً وسمعوا لها زفیراً. چنانکه شاعر گفت. علّفتها تبناً و ماءً بارداً. وقال آخر. ورایت بعلك فی الوغاء متقلّداً سیفاً و رمحاً ای و حاملا رمحا. راوی خبر گوید که رسول علیه السّلام گفت من کذّب علیّ متعمّدا فلیتبوّاه بین عینی جهنّم مقعداً. هرکه بر من دروغ گوید گو خویشتن را در چشمهای دوزخ جای ساز گفتند یا رسول دوزخرا چشم باشد گفت نمی شنوید که خدایتعالی میگوید اذا راتهم من مکان بعید و این مجاز باشد و حقیقت او بروجهی باشد از دو وجه امّا آنکه راتهم خزنة النّار. چون خازنان دوزخ ایشان را بینند علی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه کقوله واسئل القریة. وامّا آنکه رأیت بمعنی ملاقات ومقابله ومقاربه باشد کقولهم الجبلان یتراء ان ای یتقابلان. تغیّظ تفعّل باشد از غیظة و زفیر آواز ناله باشد. واذا القوا منها مکاناً ضیّقاً مقرّنین. چون ایشانرا در جای فکنند تنگ ازدوزخ مقرنین درحالیکه دستهای ایشان با گردن بسته باشند. راوی خبر گوید که رسول را علیه السّلام پرسیدند از این آیت گفت والّذی نفسی بیده. بحقّ آنخدای که جان من بامر اوست که ایشانرا چنان در دوزخ فکنند بکره وزور که میخ در دیوار کوبند مقرّنین ای مصفّدین دست با گردن بسته و رسن را از آنجا قرن گویند که از آن چیزی باچیزی بندند و گفتند معنی آنست که ایشانرا با شیاطین درهم بسته در دوزخ اندازند. دعوا هنالك ثبوراً. عند آنحال و در آن حال ثبور خوانند گویند واثبوراً. عبدالله عبّاس گفت ویلا. ضحاك گفت هلاك باشد انس مالك گوید از رسول علیه السّلام که اوّل کسی که اورا حلّهٔ آتش پوشانند روز قیامت ابلیس باشد و آن حلّه آتش براو تا بقدم برسد چنانکه بر زمین میکشد و فرزندان او از قفای او میروند او میگوید واهلاکاه و ایشان میگویند یا ثبورا همچنین تا بر کنار دوزخ بایستد ایشانرا گویند در کلام محذوفی هست وهو یقال لهم. لاتدعوا الیوم ثبورا واحداً. گویند ایشانرا امروز یك ثبور مخوانید و ثبور بسیار خوانید. قل اذالك خیرٌ. آنکه گفت رسولرا که بگو که این بهتر است که وصف کرده شد از عذاب دوزخ یا بهشت خلد که وعده داده اند بهشتیانرا و این بر سبیل تهکّم و استهزا فرمود قدیم تعالی و این چنان بود که یکی از ما گوید کسی را که تورا برفلان فعل چندین چیز است اگر آن کنی و بر فلان شرّ چندین عقوبت است اگر اختیار آن کنی آنگه گوید این بهتر است یا آن بر سبیل استفهام و این بر وجه تقریر باشد تا او مقرّ آید که بهرحال خیر بسیار از شرّ بسیار بهتر بود همچنین تا مقرّ آیند اینان که ثواب ابد از عذاب ابد به بود. کانت لهم جزاء ومصیراً. که آن بهشتهاء خلد متّقیانرا جزا و پاداش است و مصیر بازگشت باشد. لهم فیها ما یشآؤن. ایشانرا باشد یعنی متّقیانرا درآنجایگاه یعنی در بهشت آنچه

(خواهند)

خواهند و تمنّا کنند. خالدین. همیشه باشند آنجا و نصب او بر حالست. کان علی ربّك وعدا مسئولاً. این برخدای وعده مسئول باشد یعنی مؤمنان از خدای خواسته اند این در دنیا فی قوله حکایةً. عنهم ربّنا وآتنا ما وعدتنا رسلك پس این بهشت جای موعوداست واین وعده مسئول است و بعضی اهل عربیّت گفتند مسئولاً ای واجبا یعنی همچنان باشد که دین که اگر نیز نخواهند خواستنی بود من قول العرب لاعطینك الفاً وعدا مسئولا ای واجبا یعنی همچنان باشد تورا که از من بخواهی. کعب القرطی گفت معنی آنست که وعدهٔ که فرشتگان بخواهند برطریق شفاعت فی قوله. ربّنا وادخلهم جنّات عدن الّتی وعدتهم. ویوم نحشرهم. ابوجعفر و ابن کثیر و یعقوب یحشرهم بیا خواندند خبرا عن الله عزّ وجل و باقی قرّا بنون خواندند علی اخبار الله تعالی عن نفسه علی وجه التعظیم حق تعالی گفت یاد کن ای محمّد آنروز که ما حشر کنیم ایشانرا. و مایعبدون من دون الله. و آن معبودانی که ایشان می پرستند ایشانرا بدون خدای آنکه حقتعالی بر طریق تنبیه این مکلّفان بر خطاء ایشان در عبادت اصنام این اصنامرا گوید. ءانتم اضللتم عبادی هؤلاء. شما گمراه کردید بندگان مرا. ام هم ضلّوا السّبیل. یا خود ایشان راه گم کردند. ابن عامر خواند فنقول بنون حملا علی قوله ویوم نحشرهم و آیه از روی معنی جاری مجرای آن بود که گفت. و اذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت. وقوله ءانت قلت للناس اتّخذونی و امّی الهین من دون الله. فی توجیه الملامة الی غیرالملیم تنبیهاً للملیم علی فعله و شرح این طریقه رفته است در آخر سورة المائده فی قوله ءانت قلت للنّاس الایه قوله. قالوا سبحانك ما کان ینبغی لنا. گویند این معبودان بر قول آنانکه گفت مراد عیسی است و فرشتگان آیه بر ظاهر باشد و محتاج بتاویل نباشد و بر قول آنکس که گفت مراد اصنام است در تاویل قالوا گفت معنی آنست که وضوح آنحال و ظهور او بجای باشد که پنداری آن اصنام بزبان خود بصریح لفظ تبرّا می کنند از عبادت این عابدان و میگویند اگر ما مکلّف بودمانی روا نداشتمانی که با خدایتعالی شریك گفتمانی و بدون او ولی و یاری گرفتمانی وابوجعفر خواند و حسن بصری ان نتّخذ علی الفعل المجهول نبایست ما را که مارا بخدای گیرند و یار گیرند با خدایتعالی بدون او. و ابو عبیده گفت این قرائت ضعیف است برای من که در اولیاء ست و این قرائت آنگه مطرّد بودی که من نبودی و چنین بودی ما کان لنا ان نتّخذ من دونك اولیاء. و بر قرائت اوّل که عامه قرّاء میخوانند مطرّد است و من بجای خود است و معنی او تاکید نفی است که آنرا نحویان زیاده میخوانند و این قول معتمد است. ولکن متّعتهم وابآئهم. و تو ایشانرا ممتّع و برخور دار گردانیدی. حتّی نسوا الذّکر. تا قرآن رها کردند و برآن کار نکردند و گفتند مراد بذکر رسولست و گفتند ذکر توحیداست و گفتند ذکر خداست جلّ جلاله. وکانوا قوماً بوراً. و مردمانی بودند هلاك شده و شقاوت و خذلان برایشان غالب. حسن وابن زید گفتند بوراً آنان باشند که در ایشان هیچ چیز نباشد ابوعبیده گفت اصل او از بوار است و آن کساد و فساد بود و این اسمی است بمعنی مصدر کالزّور واحد و تثنیه و جمع در او یکسان بود قال بن الزّبعری. یا

(رسول)

رسول المليك انّ لسانى . راتق ما فتقت اذانا بورٌ و قيل هو جمع بائر و هو الخراب كغائط و غوط و عائذ وعوذ قوله . فقد كذّبوكم بما تقولون . در او دو قول گفتند يكى آنكه خطاب با مشركانست يعنى فرشتگان و پيغامبران شما را كه مشركانيد بدروغ ميدارند در آنچه شما ميگوئيد . ابن زيد گفت خطاب با مؤمنانست يعنى مشركان شما را بدروغ ميدارند در آنچه شما ميگوئيد از نبوّت رسول ما و ديگر انبياء عليهم السّلام . فرّاء گفت آنكس كه يقولون بيا خواند گفت ما مصدريست يعنى بقولهم . فما يستطيعون . حفص بتا خواند وديگر قرّا بيا و بر قرائت عامّه فرّاء معنى آنست كه اين بتان يا بت پرستان هيچ نتوانند بلائى از شما بگردانيدن يا نصرت خود كردن . بعضى ديگر گفتند معنى آنست كه اين كافران صرف تو كه محمّدى نتوانند كردن از حقّ و نصرت خود نتوانند كردن و آنكه بتاء خطاب خواند گفت معنى آنست كه بگوى اى محمّد مشركانرا كه شما نتوانيد صرفى ونصرتى بر اين معانى كه گفتيم . يونس گفت صرف حيلت باشد من قول العرب و انّه لينصرف اى يحتال . و اصمعى گفت الصّرف التّوبة والعدل الفديه يعنى نه توبه قبول كنند نه فدا . و من يظلم منكم نذقه عذابا كبيراً . و هر كه از شما ظلمى كند او را عذابى كنيم بزرگ . و ما ارسلنا قبلك من المرسلين الا به . اين آيه حقّ تعالى بردّ بر آنان فرستاد كه گفتند . ما لهذا الرّسول يا كل الطّعام ويمشى فى الاسواق . حق تعالى گفت اينكه ايشان تورا بآن عيب ميكنند اين نه ان كاريست بديع و عجيب بل پيش از تو هم چنين بوده است كه ما هيچ پيغامبر را نفرستاده ايم الّا ايشان *** طعام خوردندى ودر بازار رفتندى و بعضى اهل معانى گفتند تقدير آنست كه الّا قيل لهم ليا كلون الطّعام يعنى ما هيچ پيغامبر را نفرستاديم والّا همين طعن كه در حقّ تو زدند در حقّ ايشان هم اين گفتند كه اين رسولان طعام ميخوردند ودر بازار ميروند دليله قوله . ما يقال لك الا ما قد قيل للرّسل من قبلك . وجعلنا بعضكم لبعض فتنة . وما بهرى را فتنه و امتحان بهرى كرديم . بينا فتنة نابيناست و تن درست فتنه بيمار است و توانگر فتنهٔ درويش است گويند اگر خداى بخواستى مارا هم چنان كردى كه ايشانرا . آنكه گفت برطريق تحريص . اتصبرون . صبر خواهيد كردن يعنى صبر كنيد و خدايتعالى بصير و عالمست بهمه كس تا جزا دهد ايشانرا . عبدالله عباس گفت معنى آنست كه من بعضى را بامتحان و اختبار بعضى كردم تا بر آن صبر كنند و ثواب يابند واگر خواستمى جمله دنيا برسولان خود دادمى و ايشانرا ازآن ممكّن كردمى وليكن حكمت من در تكليف اقتضاء آن كرد كه بعضى را بر بعضى امتحان كنم ابودردا روايت كرد از رسول عليه السّلام كه گفت ويل للعالم من الجاهل وويل للجاهل من العالم. واى عالم از دست جاهل وواى جاهل از دست عالم و واى مالك از دست مملوك و واى مملوك از دست مالك و واى شديد از ضعيف وواى ضعيف از شديد و واى سلطان از رعيّت و واى رعيّت از سلطان كه ايشان همه بهرى فتنه بهرى اند . فهو قول الله تعالى . و جعلنا بعضكم لبعض فتنة اتصبرون وكان ربّك بصيراً . مقاتل گفت آيه در ابوجهل آمد و وليدبن عقبه والعاص بن وائل والنّضر بن الحارث كه ايشان ابوذررا ديدند و عبدالله مسعود وعمّار ياسررا و صهيب و بلال

را و عامربن فهيرا گفتند ما اسلام آوريم تا با اينان راست شويم خدايتعالى اين آيه فرستاد مؤمنان را گفت صبر خواهى كردن بر چنين حال و بر اين شدّت و فقر كه خدايتعالى غافل و بى خبر نيست بل عالمست بآنكه او صبر كند ياجزع كند و ايمان آرد يا نيارد والله اعلم .

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا لَقَدِ

وگفتند كسانيكه اميد ندارند ملاقات مارا چرا فرستاده‌است برما فرشتگان يا به‌بينيم‌پروردگارخودرا بتحقيق

اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا * يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ

تكبر كردند درنفسهاشان وسرانشى كردندسركشى‌بزرگ روزيكه مينگرند فرشتگانرا نيست‌مژده اينروز

لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا * وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً

مرگنهكارانرا ومينگويند دوريست منع‌شده وتوجه كرديم‌بسوى آنچه‌كردند از كارى پس‌گردانيديم‌آنرا ذره

مَنْثُورًا * أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا * وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ

پراكنده ياران بهشت اين‌روز بهترند ازجايگاه ونيكوترند ازاساس وروزيكه مى‌شكافد آسمان

بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا * الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ نِ الْحَقُّ لِلرَّحْمَٰنِ وَكَانَ يَوْمًا

بابرها وفروشوند فرشتگان فروشدنى پادشاهى اينروز حق است برای‌خداوند وباشد روزى

عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا * وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ

بر كافران دشوار وروزيكه ميگزد ستمكار بردو دست‌خود ميگويد اى‌كاش ميگرفتم

مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ

با پيغمبر راهى‌را ايواى‌برمن كاش نميگرفتم فلانرا دوستدار بتحقيق گمراه‌كردمرا ازقرآن

بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا * وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي

پس آنكه آمدمرا وباشد ديو مرآدميرا رسوا كننده وگفت پيغمبر اى‌پروردگار بتحقيق گروه‌من

اتَّخَذُوا هَٰذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا * وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَ

گرفتند اين قرآنرا متروك وباينچنين قراردادديم براى هرپيغمبرى‌بدخواهى از گنهكاران و

كَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا * وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً

بس است‌پروردگارتوراهنما ويار وگفتند آنانكه كافرشدند چرا فرستاده‌نشد براو قرآن يك‌مرتبه

وَاحِدَةً كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا * وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ

تنها اينچنين‌است تاقابت گردانيم‌بآن‌دلت‌را وجداجدا كرديم‌آنراجدا كردنى‌ونياوردندترا بداستانى مگر آمديم‌ترا

بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا * الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ

براستى ونيكوتر ازتفسير كسانيكه برانگيخته‌شوند بر روهاشان بسوى جهنم آنگروه‌بدباشند

مَكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا * وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ

ازجايگاه وگمراه‌تر ازراه وبتحقيق داديم موسى‌را كتاب و گردانيديم بااو برادراورا هرونرا

وَزِيرًا * فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا * وَقَوْمَ

وزير پس‌گفتيم‌برويد بسوى گروه آنچنانيكه تكذيب كردند بآيات‌مايس‌بر گردانيديم‌آنهارا برگردانيدنى و گروه

نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ اَغْرَقْنٰاهُمْ وَجَعَلْنٰاهُمْ لِلنّٰاسِ آيَةً وَاَعْتَدْنٰا لِلظّٰالِمِينَ عَذٰاباً

نوح را چون تکذیب کردند فرستادگانرا غرق کردیم آنهارا و گردانیدیم آنهارا برای مردم آیة و آماده کردیم برای ستمکاران شکنجه

اَلِيماً * وَعٰاداً وَثَمُودَ وَاَصْحٰابَ الرَّسِّ وَقُرُوناً بَيْنَ ذٰلِكَ كَثِيراً * وَكُلًّا ضَرَبْنَا

دردناك وعادرا وثمودرا واصحاب رس‌را و قرنهائی‌رامیان‌این بسیار وهمه‌را زدیم‌ما

لَهُ الْاَمْثٰالَ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيراً * وَلَقَدْ اَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي اُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ

برای‌او داستانها وهمه‌رانیست‌کردیم نیست‌کردنی وبتحقیق گذشته بر ده آنچنانیکه بارانده شد بارش بدی

اَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهٰا بَلْ كٰانُوا لٰا يَرْجُونَ نُشُوراً * وَاِذٰا رَاَوْكَ اِنْ يَتَّخِذُونَكَ

آیا پس نبودند بهبینند اورا بلکه بودند کامیدوار نبودند برانگیختنی‌را وچون دیدند نمیگیرند ترا آنها

اِلّٰا هُزُواً اَهٰذَا الَّذِي بَعَثَ اللّٰهُ رَسُولًا * اِنْ كٰادَ لَيُضِلُّنٰا عَنْ اٰلِهَتِنٰا لَوْلٰا اَنْ

مگر باستهزاء آیا اینست آنکه برانگیخت خدا پیغمبررا بتحقیق نزدیك بود که گمراه کند مارا از خدایان ما اگر نه اینکه

صَبَرْنٰا عَلَيْهٰا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذٰابَ مَنْ اَضَلُّ سَبِيلًا * اَرَاَيْتَ

شکیباشدیم برآن وزود بدانند وقتیکه ببینند شکنجه‌را کیست گمراه‌تر ازراه آیا نگرستی آنرا

مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهُ هَوٰيهُ اَفَاَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا * اَمْ تَحْسَبُ اَنَّ اَكْثَرَهُمْ

که گرفت خدای‌خودراخواهش‌خودآیاپس‌تومیباشی براو کارگذار آیا گمان کنی که بیشتر آنها

يَسْمَعُونَ اَوْ يَعْقِلُونَ اِنْ هُمْ اِلّٰا كَالْاَنْعٰامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ سَبِيلًا .

*** میشنوند یامیفهمند نیستند آنها مگر چون چهاریایان بلکه آنهاگمراه ترند ازراه .

قوله تعالى . قال الّذين لايرجون لقائنا الايه . حق تعالى گفت دراين آية گفتند آنانكه اميد لقاء ما نداشتند و اعتقاد بعث و نشور نبود ايشانرا و اميد ثواب ما نداشتند و از عقاب ما ايشانرا خوف نبود وروا بودكه رجا اينجا بمعنى خوف بود چنانكه گفت . مالكم لاترجون لله وقاراً . اى لا تخافون لله عظمة و چون تفسير بر ايمان ببعث و نشور كنند شامل بود هر دو را . لولا انزل علينا الملائكة . چرا فرشتگانرا برما فرو نفرستادند يا چرا خدايرا نمى بينيم يعنى ايمان ما موقوفست بر يكى از اين دو يا فرشتگان بايد تا بزمين آيند برصدق محمّدص و نبوّت او گواهى دهند يا معاينه خدايرا ببينيم همچنانكه بنى اسرائيل گفتند . لن نؤمن لك حتّى نرى الله جهرة . و اين قوم گفتند لن نؤمن لك حتّى تفجر لنا من الارض ينبوعاً الى قوله او ياتى بالله والملئكة قبيلا . حق تعالى گفت . لقد استكبروا فى انفسهم . سخت متكبّر شده اند اين كافران . وعتوا عتوّاً كبيراً . و طغيان و مجاوزة الحدّ از حد بيرون برده اند كه ايشانرا جز بيكى از اين دو قناعت نيست . و مقاتل گفت عتوا غلوّ باشد وآن سخت ترکفرى باشد و عظيم تر ظلمى امّا تمسّك مشبهه واشاعره باين آيت در باب رؤيت وآنكه لقاً رؤيت‌باشد وجهى ندارد براى آنكه چند جاى در اين كتاب بيان كرديم كه لقاً و ملاقات از رؤيت درهيچ جا نيست وانّما ملاقات مقابله باشد بروجه مقاربه چنانكه گويند التقى الصّفان وتلاقى الفريقان وَالتقت الفئتان ومراد از اين همه مقابله است اگرچه اين التقاء بشب تاريك باشد كه يكديگر را نه بينند و همچنين گويند التقى الاعميان وتلاقى الضّربان و اگر لقا رؤيت بودى اين

مناقضه بودى و قال تعالى . مرج البحرين يلتقيان . و رؤيت بر دريا روا نيست چو درياها يكديگر را نه بينند و درآيه التقاء بمعنى مماسّه و مخالطه است يعنى بيكديگر رسيدند ديگر آنكه اتّفاق مفسّرانست كه آيه در حق كافران مشرك آمد كه ايشان اثبات صانع نكردند فضل برآنكه اثبات يا نفى رؤيت كنند ديگر آنكه اين طعن بر مثبتان رؤيت متوجّه تراست از آنكه بر نُفات رؤيت براى آنكه خداوند تعالى حكايت كرد از ايشان كه ايشان رؤيت بر خداى تعالى روا داشتند و گفتند اوْ َرنى ربّنا و اين مخالفت نافيان رؤيت باشد وموافقت مثبتان آنكه گفت . يوم يرون الملئكة . آنروز كه ايشان فرشتگانرا به بينند خبر داد كه از اين دواقتراح ايشان فردای قيامت يكى خواهد بود وآن رؤيت فرشتگانست اگر خداى مرئىّ بودى بگفتى كه ايشان‌فرشتگانرا بينند وگروهى ديگر خدايرا . لابشرى يومئذ للمجرمين . آنروز بشارتى و مژدهٔ نبودكافرانرا . ويقولون . وگويند اين كافران . حجراً محجوراً . اى حراما محرّما . قتاده گفت اين از قول فرشتگان بود . و يقولون . يعنى فرشتگان گويند بشارت بر شما حرام محرّم است . و مجاهد وابن جريج گفتند از قول كافرانست و معنى آنست كه عوذاً معوذا من العذاب ما پناه ميجوئيم از عذاب بعضى ديگر گفتند اين كلمتى است كه عرب گويند عند آنكه ايشانرا شدّتى و مكروهى رسد گويند حجراً محجورا اى نرى ضيّقا ومضيّقا وروا بود كه كافران عندآنكه بضرورت بدانند كه مرجع ايشان با دوزخ وعذابست گويند بهشت و راحت برما حرام كردند امروز واصل كلمه از حجر است و آن منع وتنگى بود و منه المثل لا حجر عَلَى الحَرِ اَىْ لا ضيق عليه ولا منع والحجر بمعنى المحجور اى الممنوع و منه قولهم حجر القاضى على فلان واليتيم فى حجر ابيه و جدّه و منه الحجرة لانّها ممنوعة بالحجر من الدّخول فيه و منه الحجر لا متناعه على النّاس بصلابته و منه الحجر الذّى هو العقل لانّه يحجر اى يمنع كما انّه سمى عقلا لانّه يعقل اى يمنع كالعقال و منه سمّى النّهى لانه ينهى والحجى لان صاحبه احجى بان لا يفعل ما يقبح في العقل و من ذلك حجر الانسان و حجره لفتان و منه حجر ثمود والحجر والرّمكة (١) من الخيل قال الشّاعر . حنّت الى النخلة القصوى فقلت لها حجر حرام . الا تلك الدّهاريس . وقد منا الى ما عملوا من عمل . مجاهد گفت اى قصدنا و عمدنا ببائس آنست كه قصد و عمد با الي مستعمل بود يقال عمدت الى كذا وقصدت الي كذا . قال الرّاجز . و قدم الخوارج الضّلال الي عناد ربّهم فقالوا . انّ دمائكم لنا حلال . و درين كلام معنى و بلاغتى هست و آن آنست كه تشبيه كرد خود را بر طريق توسّع بقادمى كه تقدّم كند برآنچه بينند و كاره باشد آنرا بر هم زند و نيست گرداند گفت چون عمل ايشان كه با پيش ما آرند موافق رضا ومطابق ارادت ما نباشد ما آنرا باطل گردانيم وبركار نكريم بمانند آنكه خاك نرم در روز بادسخت برهوا افشانند هيچ ثبات نبود آنرا و هيچ حاصل ابوالقسم بلخى گفت قدمنا بمعنى قدمت احكامنا احكام ماقدوم كرد و آن اعمال ايشان باطل كرد و معتزله درباب احباط باين آيه تمسّك كردند و گفتندخداى‌ميگويد ما اعمال ايشان چون هباء منثور كرديم و اين را هيچ نباشد جز احباط جواب گوئيم اين آيه دليل است بر بطلان احباط براى آنكه در قرآن هركجا لفظ احباط يا معنى او آمد نفى وقوع

(١) الانثى خ ل

فعل است اصلا از آنکه بموقع قبول باشداز آنجا که اتّفاق است که کافرانرا عمل نبود واقع ثابت که بآن مستحقّ ثواب باشند وحقتعالی تشبیه فرمود برسبیلی توسّع که ایشانرا عملی باشدحاصل بمنزلت خاك آنکه اورا نیست کنند و متفرّق ومتلاشی بمنزلت هبآء منثور واجماعست برخلاف این پس معلوم شد که مراد بآیه نفی وقوع و قبولست واهل لغت گفتند هباء غباری باشد از رقیقی بمنزلت شعاع که قبض نتوانکرد براو . حسن وعکرمه ومجاهد گفتند گردباشد که از سنب ستور برآید . عبدالله عباس گفت و بعضی دگر از مفسّران که هبآء منثور آب ریخته باشد بعضی دیگر گفتند از مفسّران که هبآء منثور آن باشد که چون آفتاب از سوراخی درخانه جهد در آن میانه چیزکها بینند که در چشم آید و در دست نیاید آنرا ذرّه میخوانند و در سایه توان دید قوله . اصحاب الجنّة یومئذ خیر مستقرّا . حقتعالی برسبیل استهزاء چون ذکر کافران ودوزخیان بکرد گفت اهل بهشت بهرحال جای ایشان و مقرّ ایشان بهتر بود و قیلوله گاه و خوابگاه ایشان نکوتر از جای متکران متکبّران مفتخران بحطام دنیا باشد امّا قوله . واحسن مقیلا . مقیل جای قائله باشد وآن خفتن بود بگرمگاه آسایش را و برای آن مقیل گفت که در خبر آمده است لاینصف النّهار یوم القیمة حتی یقیل اهل الجنة فی الجنة و اهل النار فی النار گفت در روز قیامت روز به نیمه نرسدتا اهل بهشت دربهشت قیلوله نکنندواهل دوزخ دردوزخ و مراد بقیلوله نه خوابست چو دربهشت ودوزخ خواب نباشد انّما مراد وصول و استقرار است عبدالله مسعود خواند ثمّ انّ مقیلهم لالی الحجیم بجای مرجعهم . عبدالله عباس گفت برای آنکه خدایتعالی به نیمه روز از حساب خلقان فارغ شده باشد ومعنی آنکه پیش از آنوقت نرود که از بامداد تا پیشین بمناسبت قیلوله گفت . و یوم تشقّق السّماء بالغمام . یاد کن ای محمّد آنروز که آسمان بشکافد بابر . در او چند قول گفتند یکی آنکه با بمعنی مع است ای مع الغمام کما قال اخذته برمّته واشتریت الدّار بآلائها یعنی تشقّق السّماء و علیها الغمام . این آسمان در حالی که شکافته شود که براو ابر باشد بعضی گفتند با بمعنی عن است واین هر دو حرف متعاقب باشد یقال رمیت بالقوس و عن القوس و معنی آن باشد برین قول که آسمان بشکافد و از بالای آن ابر پدید آید چنانکه یسفر اللّیل عن صبحه . ابن کثیر و نافع وابن عامر خواندند تشقّق مشدود الشّین والقاف علی تقدیر تتشقّق آنگه ادغام کردند چنانکه دراخواتش بیانکردیم وباقی قرّا تشقّق تفعل بتخفیف شین و تشدید قاف برحذف تاء تفعل دون تاء مضارعت وغمام ابری باشد سپید تنك چنانکه بنی اسرائیل را بود درتیه فی قوله وظلّلنا علیهم الغمام واصله من الغمّه و هو السّتر برای آنکه آفتابرا بپوشد . ونزّل الملئکة تنزیلا . وفرود آرند فرشتگانرا فرود آوردنی جملهٔ قرّا چنین خواندند بر فعل مجهول من التّنزیل و رفع الملائکه . و ابن کثیر خواند و ننزل الملائکه بدونون من الانزال علی وجه اخبارالله عن نفسه و نصب الملائکة علی انّه مفعول به و تنزیلا برین قرائت مصدری باشد لامن بنآء الفعل کقوله و تبتّل الیه تبتیلا و قوله انبتکم من الارض نباتا . الملك یومئذ الحق للرّحمن . گفت ملك و پادشاهی بحقّ وراستی آنروز یعنی روز قیامت خدایرا باشد وکان یوماً . ای وکان ذلك الیوم یوما و آنروز روزی باشد برکافران دشوار . ویوم یعضّ الظالم

علی یدیه . ویاد کن آنروز که آنظالم کافر بحسرت و ندامت دست خود بدندان میدرد ومیگوید کاشکی تا من با رسول خدای راه گرفته بودمی و کاشکی تا من بر ره و دین رسول بودمی . مفسّران گفتند آیه در عقبة بن ابی معیط وابیّ بن خلف آمد که ایشان با یکدیگر دوستی کردندی و عقبة بن ابی معیط را عادت چنان بود که چون از سفر باز آمدی طعامی بساختی واشراف قوم خود را حاضر کردی و با رسول علیه السّلام مجالست بسیار کردی وقتی بسفر رفت چون باز آمد بر عادت دعوت ساخت و جماعت را حاضر کردی و رسول علیه السلام را نیز حاضر کرد چون طعام بنهادند رسول علیه السّلام گفت من طعام تو نخورم تا نگوئی اشهد ان لااله الاالله و انّی رسول الله و اسلام نیاری او این کلمه شهادت نیز بگفت و رسول علیه السلام طعام او بخورد وابی خلف غایب بود چون باز آمد و این حدیث بشنید اورا ملامت کرد و گفت صابی شدی گفت من صابی نشدم ولیکن مردی در سرای من آمد و گفت بهیچ وجه طعام تو نخورم الا آنکه تو این شهادت بگوئی ومن نخواستم که از خانه من برود وطعام نخورده این کلمه بگفتم تا او طعام بخورد و گفت من از تو راضی نشوم الاّ آنکه او را تکذیب کنی در روی او و خیو درروی او افکنی گفت همچنین کنم و هم چنین کرد رسول علیه السلام اورا گفت توراچندانی زندگانیست که در مکّه باشی چون از مکّه بیرون آئی بشمشیرهای ما کشته گردی او را درروز بدر بکشتند به تیغ همچنانکه رسول علیه السلام گفت وامّا ابی خلف را رسول علیه السلام بدست خود بکشت در مصاف و خدایتعالی این آیه فرستاد در شأن ایشان وضحاك گفت چون عقبه خیو در روی رسول افکند خیو با روی او گردید و متفرّق شد بدو فرقه بر هر روی پارهٔ برآمد و چندانکه برافتاد بسوخت و اثر آن تا بمردن برروی او پیدا بود . عطاء خراسانی گفت ابی خلف بسیار آمدی بنزدیك رسول علیه السّلام وچون او قرآن خواندی استماع کردی عقبة بن ابی معیط اورا منع کرد خدایتعالی آیت درحقّ ایشان فرستاد . شعبی گفت عقبة بن ابی معیط دوست ابی خلف بود اسلام آورد ابی گفت روی من ازروی تو حرام است اگر تو کافر نشوی بمحمّد او برای دل او مرتدّ شد خدای این آیه فرستاد در شأن ایشان وگفت . و یوم یعضّ الظّالم علی یدیه . یا لیتنی اتّخذت . و ابو عمرو خواند یا لیتنی اتّخذت بفتح یا و دیگر قرّاء باسکان . یاویلتی لیتنی لم اتّخذ فلانا خلیلا . کاشکی تا من فلانرا بدوست نگرفتمی یعنی ابی خلف را . مجاهد گفت مراد بخلیل شیطانست و در تفسیر اهل البیت علیهم السّلام آمد که از جمله دشمنان خانهٔ رسول است . ابن درید گفت عن ابی حاتم که فلان کنایتست ازهر مذکّری وفلانة ازهر مؤنّثی و چون خواهند تا کنایت کنند ازبهائم الف ولام تعریف درآورند گویند الفلان اوالفلانة آنکه بیان کرد که این تبرّا برای چه باشد گفت . لقد اضلّنی عن الذکر . که مرا گمراه کرد از ذکر یعنی قرآن و گفتند محمّد علیه السّلام و خدای تعالی هردورا درقرآن ذکر خواند . بعد اذجائنی . پس ازآنکه بمن آمد . و کان الشّیطان للانسان خذولاً . وشیطان آدمیرا مخذول کننده است ورها کننده ازراه راستش بگمراهی برد آنکه درراهش رها کند او فعول است بمعنی فاعل بناء مبالغه و این آیه اگرچه برسبیی آمد در حقّ دو شخص معیّن

حکم او عامّست در هر دو دست که ایشان اجتماع و اتّفاق کنند بر معصیت و شاعر در این معنی بیت چندگفت. شعر. تجنّب قرین السّوء واحرم حباله. فان لم تجد عنه محیصاً فداره. و احبب حبیب الصّدق و احذر مراره. تنل منه صفو الودّ مالم تماره. وفي الشّیب ماینهی الحلیم عن الصّبی. اذاشتعلت نیرانه فی عذاره. دیگری گفت. اصحب خیار النّاس حیث لقیتهم. خیر الصّحابة من یکون عفیفاً. والنّاس مثل دراهم میّزتها. فوجدت فیها فضّته و زیوقا. وقال آخر. اذا قلّ ماء الوجه قلّ حیائه. ولا خیر فی وجه اذا قلّ ماءه. و قارن اذا قارنت حرّاً فانّما. یزین ویزری بالفتی قرناءه. واقلل اذا ماقلت قولافانّه. اذاقلّ قول المرء قلّ خطائه. و للعطوی. اذا انکرت اخلاق الصّدیق. فلست من التّحیّر فی مضیق. طریق کنت تسلکه زمانا. فاتبع فاجتنبه الی طریق(۱). ولاخر. وقائل کیف تهاجرتها. فقلت قولا فیه انصاف. لم یك من مثل ففارقته. والنّاس اشکال والاف. و بهر حال چون چنین باشد مرافقت اورا بمفارقت بدل باید کرد و مؤالفت او را بمخالفت چنانکه ابوالاسود الدّیلمی گفت. رایت امرءاً کنت لمّا انله. اتانی فقال اتّخذنی خلیلاً. فخاللته ثمّ اکرمته. ولم استفد من لدنه فتیلاً. فالفیته غیر مستعتب. ولا ذاکرالله الّا قلیلاً. الست حقیقاً بتودیعه. واتبع ذلك صبراً جمیلاً. ولقد احسن قایل هذه الابیات فی صدیق السّوء حیث قال. ولمّا رایتك لا فاسقاً ظریفاً و لا انت بالعابد. و لیس عدوّك بالمتّقی. ولیس صدیقك بالحامد. ذهبت بك السّوق سوق الرّقیق. فنادیت هل فیك من زاید. علي رجل قاطع للصّدیق. کفور لانعمه جاحد. فما جاءنی رجل واحد. یزید علی درهم واحد. فبعتك منه بلا شاهد. مخافة ردّك بالشّاهد. وابت الی منزلی غانماً. و حلّ البلاء علي النّاقد. و دراین معنی واعظ تر قول رسول علیه السّلام پس اقتدا باو کن چون گفت. مثل الجلیس الصّالح کمثل العطّاران لم یجدك من عطره علقك من ریحه و مثل الجلیس السّوء کمثل صاحب الکیران ان لم یحرقك من شرار ناره علقك من نتن دخانه مثل هم نشین نیك چون خداوند دکّهٔ عطّار است اگر عطر خود بتو ندهد بوی عطراو درتو گیرد ومثل هم نشین بد چون خداوند کورهٔ آتش است اگر جامهٔ تو بشرار آتش اونسوزد بوی دود او در تو گیرد و حقیقت دان که هر دوستی و دشمنی که نه برای خدا باشد آن عاقبت پشیمانی بارآرد لقوله علیه السّلام الحبّ فی الله والبغض فی الله. دوستی ودشمنی برای خدا باید کرد قال الله تم الاخلاّء یومئذ بعضهم لبعض عدوّ الاالمتّقین هر دوستی که نه برای خدا باشد وبال بود و دشمنی گردد. و قال الرّسول یاربّ انّ قومی اتّخذوا هذا القرآن مهجوراً. حق تم حکایت کرد ازشکایت رسول با او از قوم خود گفت چنین گفت رسول من محمّد که ایخداوند من قوم من این قرآن را مهجور کرده اند. در او دوقول گفتند یکی آنکه متروك کرده اند این قرآن را من الهجر باو ایمان نمیدارند و نمیخوانند و کار نمی بندند و گفته اند من الهجر و هوالهذیان یعنی گفتند این قرآن هذیان و هوس است من جنس کلام النّائم والمجنون. انس مالك روایت کرد که رسول علیه السّلام گفت هرکه او قرآن بیاموزد و بداند و مصحف در آویزد ودر او ننگرد و تعهّد نکند روز قیامت در او آویزد و گوید بار خدایا این بنده مرا

(۱) - هکذا ؟ مقصود ازین مصراع درست مفهوم نشد ص س

مهجور کرد از میان من و او حکم کن و این بر سبیل توسّع و تمثّل گفت آنکه برای تسلّی رسول علیه السّلام گفت. و کذلك جعلنا. و همچنین کردیم هر پیغمبری را دشمنی ازکافران یعنی اوّل پیغامبر نه توئی که او را کافران دشمن گرفتند و معنی این جعل حکم باشد وتسمیه یعنی ما ایشان را دشمن او خواندیم و حکم کردیم بآن وحکم و تسمیه تبع محکوم ومسمّی باشد. و کفی بربّك هادیا و نصیراً: و خدای تو بس است تو را ره نماینده و یاری کننده و نصب او بر تمیز است. وقال الّذین کفروا: آنگه حکایت کرد از کافران که ایشان از وجهی دیگر طعنه زدند درقرآن گفت گفتند کافران چرا این قرآن برمحمّد بیك جمله فرو نفرستادند متفرّق کردند آیه آیه سوره سوره چرا چنان نکردند که توریة و انجیل بیك جمله فرو بفرستادند از این سئوال بعضی علماء جواب این گفتند برای آنکه کتابها بیکباره نوشته برپیغامبرانی خواننده فرستادند واین کتاب برای پیغامبر امّی فرو فرستادند نانویسنده برای این آیت آیت فرستادند. بعضی دگر گفتند در او ناسخ و منسوخ خواست بودن بیکبار نشایست فرستادن چنان کردند که چون ناسخ درآمد حکم منسوخ برداشت و جواب درست از این آنست که مصلحت درباب انزال قرآن معتبر است چون مصلحت درتفریق اوبود بیکبار نشایست فرستادن وحقّ تم اشاره باین معنی فرمود فی قوله. کذلك لنثبّت به فؤادك. همچنین تا دل تو بآن برجا نگاه داریم واین معنی لطف است وگفتند معنی آنست تابرتو آسان بود حفظ وباد گرفتن آن. ورتّلناه ترتیلا. وما آنرا مرتّل کردیم عبدالله عبّاس گفت یعنی مبیّن کردیم آنرا. نخعی وحسن بصری گفتند مفرّق کردیم آنرا به بیست و سه سال قرو فرستادیم. ابن زید گفت یعنی مفسّر کردیم او را و ترتیل کشاده و هویدا خواندن باشد من قولهم ثغر مرتّل ای مفلّج. قال الله تعالی. و رتّل القرآن ترتیلا. و اصل او تبیین باشد قوله. لا یأتونك بمثل. آنگه گفت این کافران مثل نیارند بتو و مثل نزنند تا کار تو بآن باطل کنند یا وهن دراو پدید آرند الّا و ما حقّی بیاریم که آن مثل ایشانرا باطل کند بر نیکوتر تفسیری و بیانی آنگه وصف آن مشرکان کرد و شرح ایشان در مالشان و گفت. الّذین یحشرون علي وجوههم الی جهنّم. آنانکه ایشان حشر کنند یعنی زنده کنند وعلی تعلّق دارد بمحذوفی وتقدیر آنکه فیسحبون علی وجوههم الی جهنّم و ایشانرا بروی بدوزخ کشند. اولئك شرّ مکانا. ایشان بدترین خلقان باشند بجایگاه چو جایگاه ایشان دوزخ بود واز آن بدتر جائی نیست. و اضلّ سبیلا. و گمراه تر براه. و نصب هردو بر تمیز است. ابو هریره روایت کرد از رسول علیه السّلام که او گفت خلقانرا روز قیامت بر سه گروه حشر کنند گروهی سواران باشند وگروهی پیادگان که برقدم میروند رفتنی تیز و گروهی را برو میکشند آنگه درحدیث موسی علیه السّلام گرفت وگفت. ولقد آتینا موسی الکتاب. ما موسی را کتاب دادیم یعنی توریة. وجعلنا معه اخاه هرون وزیراً. و برادرش هرون را با او وزیر کردیم و وزیر فعیل باشد بمعنی فاعل یعنی موازر و معاون وآزره ای اعانه وحق تم ایشان را هردو برادر را نبوّت داد و بیکجای بفرعون وقومش فرستاد تا پشت و بار یکدیگر باشند. فقلنا اذهبا. گفتیم ایشانرا که بروی بآن قوم که آیات ودلالات

مارا تکذیب کردند و دروغ داشتند یعنی گروه فرعون ودر کلام محذوفی هست اینجا والتّقدیر . فکذّبوهما فدمّرناهم تدمیراً . ایشانرا تکذیب کردند ما ایشانرا هلاك کردیم و دمار از ایشان برآوردیم والدّمار الهلاك . و قوم نوح . چون پیغامبران را بدروغ داشتند غرق کردیم ایشانرا ونصب او بر فعل محذوفست والتّقدیر اغرقناهم قوم نوح اغرقناهم و اوّل بیفکند لدلالة الثّانی علیه ومثله قوله. والقمر قدّرناه منازل . . و جعلناهم للنّاس آیةً . وایشانرا بعلامتی وعبرتی کردیم و بدست نهادیم برای ظالمان وکافران عذابی سخت مولم جزآن عذاب که در دنیا بایشان رسید. وعاداً و ثموداً . نصب او برفعل مقدّر است که سیاقت و معنی براو دلیل میکند والتّقدیر و اهلکنا عادا وثمود و نیز هلاك کردیم عاد و ثمود را که قوم هود و قوم صالح بودند چون کافر شدند بایشان. و اصحاب الرّسّ . و نیز اصحاب رسّ را و در اصحاب رسّ خلاف کردند مفسّران عبدالله عبّاس گفت جاعتی بودند خداوندان چاهها در بیابانها . وهب منبّه گفت رسّ نام چاهیست معروف گروهی آنجا فرود آمده بودند و اصحاب مواشی و چهار پایان بودند وبت‌پرست بودند خدایتعالی شعیب‌را بایشان فرستاد وشعیب بیامد وایشانرا باسلام دعوت کرد اجابت نکردند وبرکفر اصرار کردند و شعیب را ایذاء کردند خدایتعالی شعیب را گفت من این کافران را هلاك خواهم کردن عذر برانگیز با ایشان شعیب انذار کرد ایشان را و مبالغه کرد التفات نکردند خدایتعالی چندانکه پیرامن آن چاه بود که ایشان فرود آمده بودند بزمین فرو برد باجمله آنانکه آنجا بودند ازآدمی وچهار پایان ومال وآنچه داشتند. قتاده گفت رسّ نام دهیست بغلج الیمامة خدای پیغمبری فرستاد باهل آن دیه او را بکشتند خدای تع ایشان را هلاك کرد. بعضی دگر گفتند اصحاب الرّسّ بقیّهٔ قوم صالح بودند و رسّ آن چاه بود که ایشان آنجا فرود آمده بودند و آن چاهیست که خدایتعالی گفت . وبئر معطّلة وقصر مشید. سعید جبیر وابن کلبی گفتند ایشانرا پیغامبری بود نام او حنظلة بن صفوان وبزمین ایشان کوهی بود بلند که آنرا فتح گفتند و سیمرغ آنجا مأوی داشت و آن مرغیست که از آن بزرگتر مرغی نباشد و همه اونها بر او باشد و آن را عنقا برای آن خوانند که او دراز گردنست او از آن کوه در آمدی و هر مرغی را که دیدی صید کردی بك روز درآمد چون هیچ مرغ نیافت کودك کوچك را دید بربود و ببرد روزی دیگر دختری را ببرد آنوقت شکایت با پیغمبر وقت کردند او دعا کرد گفت اللّهم خذها واقطع نسلها . بار خدایا بگیر اورا و نسل اورا منقطع گردان صاعقه بیامد و اورا بسوخت و اورا نسل نماند دیگر اثر اورا ندیدند پس عرب مثل زدند چیزهای نایافت را بعنقاء مغرب پس ازآن آن قوم پیغامبر خود را بکشتند خدایتعالی هلاك کرد دمار برآورد ایشانرا . کعب الاحبار ومقاتل وسدی گفتند اصحاب رسّ اصحاب یسن بودند و رسّ نام چاهی است بانطاکیّه که ایشان حبیب نجّار را که مؤمن آل یسن بودند بکشتند و در آن چاه فکندند . بعضی دیگر مفسّران گفتند اصحاب الرّس اصحاب الاخدود بودند و رسّ اخدود ایشان بود. محمّد بن اسحق روایت کرد از محمّد بن کعب القرظی که رسول علیه السّلام گفت اوّل کس که روز قیامت به بهشت رود

بنده کنگی سیاه باشد و او آن بود که خدایتعالی پیغامبری را بشهری فرستاد که درآنجا خلقی عظیم بودند از ایشان ایمان نیاورد کسی مگر بندهٔ سیاه آنکه اهل آن شهر برپیغامبرشان بیرون آمدند واورا بگرفتند وچاهی بکندند و اورا درآن چاه افکندند وسنگی بزرگ بیاوردند و برسر آن چاه نهادند آن غلام سیاه هرروز برفتی وپشتهٔ هیزم گرد کردی و بفروختی وطعامی خریدی و بیاوردی و بآن چاه فرودادی و به تنهائی آن سنگ برگرفتی و باجای نهادی بیاری خدای تع مدّتی همچنین میکرد یکروز بیامد و بعادت هیزم گرد و درپشت گرفت چون خواست تا بردارد اورا نعاسی پدید آمد و بخفت خدایتعالی خوابی براو افکند تاهفت سال خفته بود یك لحظه بیدارشد و از آن پهلو بر آن پهلو گردید هفت سال دیگر خفته بماند چهارده سال آنکه بیدار شد وگمان برد که ساعتی خفته است برخاست وهیزم درپشت گرفت و بیازار درآورد و بفروخت آنکه بیامد تاطعام بخرد از برای آن پیغامبر آرد بآن جایگاه چندانکه طلب چاه کرد نیافت ودر آن مدّت آن قوم پشیمان شدند و پیغامبرشان را از چاه برآوردند وباو ایمان آوردند و او مدّتی باایشان بود آنکه فرمان یافت واو درآن مدّت احوال آن غلام سیاه پرسید گفتند ماخبر نداریم ازحال او پس اهل رسّ ایشانندوابن‌قول درست نیست برای آنکه دراین حدیث چنانست که ایشان ایمان آوردند و خدای ذکر ایشان در قرآن بکفر بکرد و گفت ایشانرا هلاك کردم. وقولی دیگر آنست که روایت کردند از زین العابدین علیه السّلام از پدرش حسین بن علی از امیر المؤمنین علی علیه السّلام که مردی از اشراف بنی تمیم بنزدیك او آمد و اورا پرسید که اصحاب رسّ که اند و در کدام عصر بودند و پیغامبر ایشان که بود و جای ایشان کجا بود و بچه چیز هلاك شدند که من در کتاب تعالی ذکر ایشان می یابم وخبرشان نمیدانم امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود مرا چیزی پرسیدی که کس ازمن نپرسیده است پیش از این و کس تورا خبر ندهد پس از من بدان یا اخا تمیم که ایشان گروهی بودند که درخت صنوبر پرستیدندی و آن درخت را شاه درخت خواندندی وآن درخت را بافث بن نوح کشته بود در کنار چشمهٔ که آنرا دوشاب گفتندی که این چشمه‌برای نوح گشادند پس از طوفان و ایشانرا اصحاب الرّسّ برای آن خواندند که ایشان پیغمبر خود را در زمین داشتند و ایشان پیش از سلیمان بن داود بودند و ایشانرا دوازده ده بود برکنار جوئی که آنرا رسّ گفتندی از بلاد مشرق و آن جوی را بایشان باز خواندند ودر آن روزگار جوی نبود از آن بسیار آب تر و خوش آب‌تر و هیچ شهر از آن آبادان تر وبسیار اهل تر نبود و بزرگترین آن دهها دهی بود نام او اسفندباد و مسکن وملك ایشان آنجا بود پادشاه ایشانرا نام ترکون بن عامور بن ناوش بن شاون بن نمرود بن کنعان بود و این چشمه و این درخت صنوبر دراین ده بود وجزآن مردمان آن ولایت از دانه‌های آن درخت هرکسی دانه گرفته بودند و به ده خویشتن برده وبکشته و درختان بسیار از آن صنوبر پیدا شده بود و ایشان آب آن چشمه برخویشتن حرام کرده بودند از آنجا آب نخوردندی وچهارپایان را آب ندادندی واگر کسی از آنجا آب برگرفتی اورا بکشتندی وگفتندی که این حیوة خداوندان ماست

نباید که از او نقصان کنند و ایشانرا درهر ماهی عیدی بود به نزدیك آن درخت که بردرب
ده ایشان بودی هرماهی مردم ده دیگر بیامدندی وآن درخت را بیاراستندی بانواع حریر
که بر او صورتها بودی آنگه گاو و گوسفندان بسیار بیاوردندی و آنجا قربانی کردندی
و آتش برافروختندی آنجا واین ذبایح در آتش افکندی چون دود و غبار آن در هوا شدی و
آسمان را بپوشیدی ایشان آن درخت را سجده کردندی و بگریستندی وتضرّع کردندی وگفتندی
الٰهنا ما از ما راضی شو شیطان بیامدی و شاخ آن درخت بجنبانیدی و از ساق درخت آواز
دادی بمانند آواز کودکی که خوشنود شدم از شما ای بندگان من ایشانرا دل خوش شدی ازآنجا
برگشتندی و بلهو و نشاط مشغول شدندی و بخمر خوردن و معارف آن روز و آن شب در آنجا
بودندی چون بنزدیك آن ده بزرگتر رسیدندی اهل آن ده باستقبال ایشان بیامدندی کوچك و
بزرگ و آنجا سرا پرده زدندی که بر اوانواع صورت بودی و آنرا دوازده در بودی برای هر
دیهی دری و از بیرون آن سرا پرده درخت را سجده کردندی و اضعاف آن قربانها که به نزدیك
اندرخت کرده بودندی به نزدیك این درخت بکردندی و تضرّع بسیار کردندی ابلیس بیامدی و
شاخه های آن درخت بجنبانیدی سخت و بآواز بلندآواز دادی و ایشانرا وعده بسیار و امانی
بسیار دادی ایشان سر برداشتندی و نه‌چندان نشاط وخرّمی کردندی که آنرا حدّی بودی وبلهو
مشغول شدندی دوازده شبانروز بعدد عید ها که ایشانرا بودی در سالی آنگه برگشتندی چون
مدّتی بر این بودند خدایتعالی پیغامبریرا بایشان فرستاد از فرزندان یهودا ابن یعقوب مدّتی
دراز در میان ایشان بود و ایشانرا دعوت کرد و با خدا خواند اجابت نکردند و اصرار کردند و
تمادّی بر کفر چون مدّتی دراز برآمد و ایشان کفر و طغیان ازحدّ ببردند پیغامبرشان به نزدیك
آن درخت حاضر آمد و بدید آنچه ایشان میکردند دلتنگ شد دعا کرد و گفت خدایا ایشان
بیفرمانی از حدّ ببردند واز عبادت این درخت باز نمی ایستند بار خدایا آیتی بایشان نمای و
این درخت بخشکان خدایتعالی آندرخت خشك کرد ایشانرا سخت آمد و مضطرب شدند و
گفتگوی کردند در این معنی دو فرقه شدند گروهی گفتند این از سحر این پیغامبر است که
پیغامبر خدای آسمان و زمین است خواست تا شما را بطاعت خود درآورد و روی شما با خود
گرداند و گروهی گفتند این از آنست که خدایان شما بر شما خشم گرفتند که رها کرده اید تا
این مرد ایشانرا دشنام میدهد و عیب میکند وبر جمله اتّفاق کردند که این مرد را بباید کشتن
تا رضای خدایان خود حاصل کنیم بیامدند و گنگها لولها بساختند دراز از ارزیر بفراخنای
چاهی بر یکدیگر نهادند تا بفراز زمین آن چشمه آنگه آبی که در او حاصل بود پرداختند و در
آنجا چاهی بکندند و آن پیغامبر را در آن چاه کردند و آن بت مهین را که ازسنگ بودبیاوردند
و بر سر آنچاه نهادند گفتند تا ناله و فریاد او این بت مهین ما شنود تا باشد که از ما راضی
شود و آن پیغمبر در آن چاه مینالید و خدایرا دعا کرد تا خدای تعالی قبض روح او کرد
خدایتعالی جبرئیل را گفت این بندگان کافرنعمت را طول حلم وانات من مغرور کرده سالیانست
تا عبادت جز من میکنند و پیغامبر مرا بکشتند من از ایشان انتقام بخواهم کشیدن وسوگند

(خوردم)

خوردم بعزّت خود که ایشانرا نکال و عبرت جهانیان کنم آنگه چون نوبت عید ایشان بود برعادت
بعید رفتند و بسجده و قربان و لهو و نشاط مشغول شدند خدایتعالی بادی بفرستاد سرخ سخت
ایشان از آن بترسیدند و بهری با بهری میگریختند خدایتعالی فرمان داد زمین را تا درزیر پای
ایشان سنگ کبریت شد و ابری سیاه از بالای سر ایشان بایستاد و آتش برایشان ببارید و ایشان
در آنجا گداخته شدند چنانکه ارزیز در آتش گداخت این است قصّه اصحاب الرّسّ که پرسیدی.
بعضی دگر گفتند از اهل علم که اصحاب الرّسّ دو بودند امّا یکی از ایشان بدوی بودنداهل
خیمه و خداوندان مواشی و چهار پایان خدایتعالی پیغامبری بایشان فرستاد او را بکشتند آنگه
ولی را (١) بفرستادند آن ولی با ایشان جهاد کرد و با ایشان مناظره و مجادله کرد و گفت شما
چه چیز میپرستید گفتند خدای ما در این دریاست و دربائی بود که ایشان بر کنار آن دریا
بودند و هر ماه یکبار شیطان از آن دریا برآمدی و ایشان قربان کردندی اورا این ولی ایشانرا
گفت چگوئید اگر وقت آنکه این معبود شما از دریا بر آید من او را بخوانم او پیش من آید
ذلیل و منقاد شما ایمان آرید گفتند ایمان آریم برین عهد و میثاق کردند چون وقت بود
برفتند این شیطان از دریا برآمد چون حوتی گردنی دراز بر چهار حوت نشسته تاجی برسرنهاده
آمد تا پیش ایشان سجده کردند او را این ولی گفت اتینا طوعا و کرها بسم الله الکریم آن
شیطان پیاده شد در حال و ذلیل میآمد تا پیش او گفت آن دیگرانرا بیار ایشانرا نیز بیاورد و
پیش او اسیر و ذلیل باستاد آن ولی گفت دیدیدکه او اسیر ومنقاد خدای من است که بنام خدای
چگونه ذلیل گشت آنگه گفت برو ذلیل و اسیر او برفت و ایشان ایمان نیاوردند خدایتعالی
بادی بر ایشان گماشت تا همه را بآنچه داشتند از انعام و مواشی و مال و اثاث در دریا ریخت آن
پیغمبربا قوم بیامدند و آنچه توانستند که برسر آب بود از مالهاء ایشان بغنیمت برگرفتند این
گروه بودند . امّا اصحاب رسّ دیگر ایشان جماعتی بودند که ایشانرا جوئی بود که آنرا رسّ
خواندند و ایشانرا نسبت با آن بود و در میان ایشان پیغمبران بسیار بودند و هیچ پیغامبر بر
نخاستی در میان ایشان و الاّ او را بکشتندی واین جوی از میان آذربیجان و ارمنیّه بود از
آنجانب که آذربیجان بود آتش پرست بودند و ازآنجانب که بارمنیّه بود بت پرست بودند وبهری
از ایشان دختران بخانه پرستیدندی چون یکی از ایشان را سی سال تمام شدی او را بکشتندی و
دیگری را بدست گرفتندی در پرستیدن و عرض این جوی سه فرسنگ بود و درشبانروزی یکبار
ارتفاع کردی چندانکه تا به نیمه کوهها بر آمدی و از زمین ایشان بدر نشدی خدایتعالی دریکماه
سی پیغامبر بایشان فرستاد هر روزی یکی همه را بکشتند خدایتعالی پیغامبری فرستاد و او را
بنصرت مؤیّد کرد و ولی را با او بفرستاد مجاهد و در بنی اسرائیل دعوت پیغامبران را بودی و
جهاد با اولیاء و پیغمبر بنفس خود جهاد نکردی آن ولی بیامد وبا ایشان جهادکرد حق مجاهدت
و ایشان با او قتال کردند خدایتعالی میکائیل را بفرستاد وآن در وقت آن بود که گندم دانه
سخت کرده بود وآن وقتی بود که گندم بآب محتاجتر بود و آن جوی ایشانرا ره بدریا کرد تا آب
او در دریا ریخته شد و از بالای چشمه ها بینباشت و فرشتگانرا بفرستاد تا هرکجا در زمین

(١) هکذا ؟

(ایشان)

ایشان جوی و چشمه بود همه را بینباشتند و ملك الموت را بفرستاد تا چهار پایان ایشانرا جان
برداشت و خدایتعالی بادی بفرستاد تا هرچه ایشانرا بود از متاع واثاث ومال صامت به پرا کند
درسر کوهها و بیابانها و شکستهای زمین و بقایائی که بماند در خانه ها که باد باو نرسد
از زرو سیم وحلی وحلل و خدای تع زمین را فرمود تا فرو برد درروز آمدند ونزدیك ایشان
از هیچ نوع مال وآبی نبود که باز خوردندی و کشتهاشان بخشکید گروهی اندك عندآن ایمان
آوردند خدای تعالی عندآن ایشان را برهانید وآن بیست و یك مرد بودند و چهار زن و باقی
که بماند از زنان و مردان وکودکان ششصد تن هلاك شدند و آن جماعت که ایمان آورده بودند
باز آمدند و آن شهر خراب شده دیدند و خانمانها زیر و زبر شده خدای تعالی را بخواندند
باخلاص و گفتند بار خدایا مارا آبکی اندك بده چندانکه ما بآن تعیّش کنیم و بسیار نباید
تاطاغی بشویم خدای تعالی اجابت کرد ایشانرا وآن آب بگشاد و بیش از آنکه ایشان خواستند
بداد ایشانرا از آنجا که صدق نیّت ایشان دانست ایشان برطاعت و ایمان بخدای مقام کردند
تا مرگ بایشان رسید پس از ایشان از نسل ایشان گروهی منافقان پدید آمدند که در ظاهر
ایمان گفتند ودر باطن کافر بودند خدای تعالی فرو گذاشت ایشان را ایشان معاصی بسیار
کردند و از جمله معاصی ایشان آن بود که عمل قوم لوط پیش گرفتند وزنان را ترك کردند
بکلّی تا زنان باشبق شدند شیطانه بیامد بر صورت آدمی گفتند آن دولهات بنت ابلیس بود و
ایشان را سحاقگی بیاموخت و پیش ازآن کس سحاقگی نکرده بود ودلیل برصحّت این آنست
که ازصادق علیه السّلام روایت کردند که او گفت از پدرم باقر پرسیدند حدیث اصحاب الرّسّ
گفت ایشان را سحاقات بود خدای تعالی باوّل شب صاعقه برایشان افکند وبآخر شب خسفی
و ایشان را هلاك کرد و منازلشان خراب این قصّهٔ اصحاب الرّسّ است علی اختلاف الرّوایات
ورسّ در لغت هرچیزی باشد کنده چون چاه وگور ومعدن وجمع او رساس بود قال. سبقت
الی فرط باهل سایلة یحفرن الرّساسا ابوعبیده گفت رسّ هرآن چاهی باشد که بسنگ برآورده
باشند. وقرونا بین ذلك کثیراً. جمع قرن باشد وآن اهل عصری باشند و جماعتی بسیار که
ایشان را هلاك کردیم. وکلاً ضربنا له الامثال. وهمه را برای او مثلها زدیم وکل موحداللفظ
مجموع المعنی است برای آن گفت. وکلاً اتوه داخرین. وکلاً تبرّنا تتبیراً. وهمه را هلاك
کردیم تفعیل من التّبار و هوالهلاك مورّج واخفش گفتند تتبیر تکثیر فعل باشد قوله. ولقد
اتوا علی القریة الّتی امطرت مطرة السوء الایه. آنکه تنبیه را گفت آمدند آن کافران بدان
ده که باران بد برو بارانیدند یعنی سنگ وآن دههای قوم لوط بود پنج ده. چهاررا خدای هلاك کرد و
یکی را رها کرد که آن عمل خبیث نکردند آنگه برسبیل تنبیه گفت. افلم یکونوا یرونها.
نمی بینند اینان این دهها را هلاك رسیده ویران شده درین سفرها که میروند از کجا ایمنند
که بایشان همان معامله رود آنگه گفت بل ایشان امید نمیدارند یعنی نمیترسند واین رجا
بمعنی خوف است چنانکه گفت. مالکم لاترجون لله وقاراً نشوراً. زنده شدن را یقال نشرالله
الموتی نشراً و نشوراً این فعل هم لازم است و هم متعدّی کالرّجع والرّجوع آنگه با خطاب

(رسول)

رسول آمد و گفت. واذا راوك. چون ترا بینند این کافران. ان یتّخذونك. ان بمعنی ماء
نفی است هرکجا ان بود و بدنبال او الّا بود بمعنی ماء نفی است نگیرند تورا جز بسخریّت و
استهزاء. اهذا الّذی. این از جمله آن جایهاست که قول حذف کردند گویند اینست که
خدایش به پیغامبری فرستاد و مفعول به ازکلام حذف کرد وکلام آنکه مشروح تر بودی که
او برجای بودی والتّقدیر یقولون اهذاالّذی بعثه‌الله رسولاً. وگفتند این درشأن ابوجهل
آمد واین گفتار او گفت ونصب رسولاً برحالست از مفعول. ان کاد. ان مخفّفه است ازثقیله
وعلامت او لامست در خبر او کقوله. وان کانت لکبیرة. و تقدیر آنکه انّه کادای ان الامر
والشأن او انّ محمّدا کاد. نزدیك آنست که محمّد ما را از خدایان ما گمراه گرداند اگر نه
آنستی که ما برآن صبر میکنیم ما را برگردانیدی ازآن و جواب لولا بیفکند لدلالة الکلام علیه
والتّقدیر لا زالنا عنها خدای تعالی گفت برسبیل وعید. فسوف یعلمون. بدانند آنگه که
عذاب بینند که کیست که گمراه تر است آنکه خطاب کرد با رسول گفت. ارایت. دیدی آن
کافر را که خدای را بهوا گرفت وآن آن بود که مشرکان سنگی وصنمی مانند جمادی پیش
گرفتندی و میپرستیدندی چون یکی از آن نیکوتر بدیدندی آنکه داشتندی از معبود چندین
ساله بینداختندی وآن را معبود گرفتندی. عبدالله‌عبّاس گفت مراد بهوا شهوتست یعنی بدنبال
شهوتند و آنرا عبادت و مراعات میکنند چنانکه عابدان معبودان خود را افانت تکون علیه
وکیلا. تو براو وکیلی تا اورا ازاین فساد وضلال بیرون آری یعنی رها کن اینانرا باکار خود
این آیه و مانند این منسوخ باشد بآیه چهارم. ام تحسب انّ اکثرهم یسمعون. یا پنداری
که بیشترینه ایشان میشنوند یا خرد دارند. ان هم الّا کالانعام: نیستند ایشان الّا چون
چهارپایان بلکه ایشان گمراه‌ترند برای آنکه بهائم از مصالح خود آن دانند که ایشان نمیدانند
و بهائم طاعت خداوندش دارد وآنکه اورا علف دهد و مراعات کند و این کافران طاعت
خداوند خود نمیدانند که خالق و رزّاق ایشان است و نصب سبیلا برتمیز است قوله تعالی.

أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ

آیاندیدی بسوی پروردگارخودچگونه کشیدسایه‌راواگر میخواست هرآینه‌میگردانیدساکن پس گردانیدیم آفتاب‌را برآن

دَلِيلًا * ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا * وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ

دلالت کننده پس فراگرفتیم انرا بسوی‌خود فراگرفتن‌اسان‌واوست آنکه‌قرارداد برای‌شماشبرا پوششی و خواب را

سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا * وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ

آسایشی و گردانید روزرا برانگیختنی واوست آنکه فرستاد بادهارا بشارتی میان دوکف رحمت‌خود و

أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا * لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا

فرستادیم‌از آسمان آبی پاك کننده تازنده‌نمایم بان بلدی مرده‌راوبنوشانیم آنرا ازآنچه‌آفریدیم‌چهارپایانی

وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا * وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا *

ومردمان بسیار وبتحقیق گردانیدیم آنرا میان آنها تابند گیرند پس آبادکرد بیشتر مردمان مگر ناسپاس

(ولو)

وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيراً * فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَاداً
واگر بخواهیم هرآینه بر میانگیزیم درهی یکنندرا پس فرمان مبر کافرانرا و کارزار کن آنهارا بآن کارزار
كَبِيراً * وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ
بزرگ واوست آنکه بهم آمیخت دودریارا این یك شیرین گوارا و این یك شور تلخ وقرار داد
بَيْنَهُمَا بَرْزَخاً وَحِجْراً مَحْجُوراً * وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ
میان آنها وسطی را وحایلی مانع شد واوست آنکه آفرید از آبها آدمیرا پس گردانید او را نژادی و
صِهْراً وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيراً * وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ مَالَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ
پیوندی وباشد پروردگارتو توانا ومی پرستند از غیر خدا آنچه را نه سودبخشدشان ونه گزندرساند آنهارا
وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيراً * وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّراً وَنَذِيراً * قُلْ مَا
وباشد کافر بر پروردگارخود پشت کننده ونه فرستاد ترامگر مژده دهنده وبیم کننده بگو نمیخواهم
أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا * وَتَوَكَّلْ عَلَى
ازشما برآن هیچ مزدی مگر آنکه خواهد که فراگیرد بسوی پروردگارخود راهی و اعتماد کن بر
الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيراً * الَّذِي
زندهٔ آنچنانی که نمیمیرد و تسبیح کو بحمد او وبس است او بگناهان بندگان خود آگاه آنکه
خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ
آفرید آسمانها وزمین وآنچه میان آنهاست درشش روز پس مستولی شد بر عرش خداوند بخشنده
فَسْئَلْ بِهِ خَبِيراً * وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا
پس بخواه ازاو آگاه وچون گفته شدمرانهارا سجده کنید برای خداوند بخشنده گفتند وچیست خداوند آیا سجده کنیم مر آنچه را
تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُوراً * تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجاً وَ
امر کنی مارا وافزودشان نفرت مبارکست آنکه قرارداد در آسمان برجها وقرارداد درآن چراغی و
قَمَراً مُنِيراً * وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُوراً *
ماهی نوربخشنده واوست آنکه قرارداد شبرا وروزرا پی هم برای آنکه خواست بندگیرد یاخواست شکر گذاریرا
وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا
و بندگان خدا کسانی‌اند که راه میروند بر زمین آرام وچون سخن کنندشان جاهلان گویند
سَلَاماً * وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَقِيَاماً * وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ
سلامی وکسانیکه شب بروز آرند برای پروردگارشان سجده کنندو بنماز ایستند و آنانکه میگویند پروردگارا بگردان
عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَاماً * إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرّاً وَمُقَاماً *
ازما شکنجه دوزخرا بتحقیق شکنجه آن باشد لازم بتحقیق آن بد جایگاه و ایستادنگاهیست
وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَواماً * وَالَّذِينَ
وکسانی که چون انفاق کنند زیادنروند وتنگ نگیرند و باشد میان این اعتدالی و آنانکه
لَا يَدْعُونَ مَعَ اللهِ إِلَهاً آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ
نمیخوانند باخدا خدائی دیگررا ونمی کشند نفس آنچنانی را که حرام کرد خدامگر بحق وزنا نکنند

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَاماً * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَاناً *
وهرکه میکند این را میابد عقوبترا دوچندان میشود برای او شکنجه روز رستخیز وجاوید ماند در و بخواری
إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحاً فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ
مگر آنکه توبه کرد وگروید وکرد کاری شایسته را پس آنگروه بدل کند خدا انگزش هاشانرا بنیکوئی و
كَانَ اللهُ غَفُوراً رَحِيماً * وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللهِ مَتَاباً *
باشد خدا آمرزنده مهربان وهرکه توبه کرد وکردکار شایسته پس بتحقیق او توبه میکند بسوی خدا بازگشتنی
وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً * وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا
و آنانکه گواهی نمیدهند بناحق وچون گذشتند بیهوده گذر کردند نیك مردان وکسانیکه چون یاد کرده شدند
بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمّاً وَعُمْيَاناً * وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ
بآیتهای پروردگارشان برونمی افتند بران بکری وکوری وکسانیکه میگویند پروردگارا ببخش مارا از
أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً * أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ
جفتهای ما واولادهای ما روشنائی چشمها وقرارده مارا برای پرهیزکاران پیشوا آنگروه پاداش داده شوند غرفه را
بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَاماً * خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرّاً وَمُقَاماً *
بآنچه شکیباشدند ومی یابند درآن تحیت را وسلام را همیشه اند درآن خوب قرارگاه وایستادنگاهیست
قُلْ مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَاماً *
بگو عنایتی نکند بشما پروردگارمن اگر نبود خواندن شما پس بتحقیق تکذیب کردید پس زود میباشد واجب وبرقرار.

قوله تم. الم تر الی ربّك. حق تم دراین آیه تنبیه کرد مکلّفان را بر بعضی نعمتهای خود گفت
نمی بینید که خدای بگشید و بگسترد این سایه را و حقیقت آن نابودن آفتاب باشد از جای
با آنکه، آفتاب برآمده باشد و عرب گفتند ظلّ سایهٔ دائم باشد وفیٔ سایه باشد که گاهی برود
و گاهی بازآید من فاء اذا رجع بعضی دگر گفتند ظلّ سایهٔ بامداد باشد وفیٔ سایه نماز دیگر
و بقول شاعر استشهاد کردند. فلا الظلّ من برد الضحی نستطیعه. ولا الفیٔ من برد العشیّ
نذوق. و اگر چه خطاب با رسول است مراد جمله مکلّفانند چه تذکیر و تثنیه ایشانرا و منّت
برایشان درگستردن سایه تا ایشان درو بیارامند وگرمای آفتاب نیابند. ولو شاء لجعله ساکناً.
واگر خدای خواستی این سایه را ساکن کردی. عبدالله عبّاس گفت ساکناً ای دایماً لایزول چنان
کردی که دایم بودی زایل نشدی پس شمارا انتفاع نبودی بآفتاب وگفتند سا کنا بوقوف الشّمس واگر
خواستی سایه ساکن کردی بآنکه آفتاب را بداشتی ازسیر و گفتند مراد بمدود آنست که دایم باشد لامن
زوال الشّمس من المکان چنانکه سایه بهشت باشد لاعن شمس فی قوله وظلّ ممدود. ثمّ جعلنا الشّمس
علیه دلیلا. آنکه آفتاب برسایه دلیل کردیم وازمغایبه بخبر آمد از نفس متکلّم بر سبیل تعظیم
علی طریقة العرب کما هو معروف من الصّرف فی کلامهم والعدول من نوع الی نوع و معنی دلالت
آفتاب برسایه آنست که اگر آفتاب نبودی سایه نشناختندی مردمان نبینی که سایه در طول و
قصر وقلّت و کثرت تبع سیر آفتاب بود چندانکه آفتاب دیرتر بود سایه درازتر بود وچندانکه
بالا گیرد سایه کوتاه میشود. ثمّ قبضناه الینا قبضاً یسیراً. آنگه این سایه را قبض کردیم

باخود بطلوع آفتاب برو قبضی اندك وگفتند مراد بیسیر خفی است وگفتند سریع است قوله . و هوالّذی جعل لکم اللّیل لباساً . آنکه برسبیل منّت و تذکّر نعمت گفت و او آن خداست که شب را بلباس شما کرد . شب را برای آن لباس خواند که مردم را باز پوشد بظلمت خود چنانکه لباس تا شما در او بیارامید وساکن شوید . والنّوم سباتا . و خواب را راحت شما کرد و آسایش قطع عمل واصل سبت قطع باشد منه یوم السّبت برای آنکه گفتند ابتداء خلق آسمان و زمین روز یکشنبه کرد و روز آدینه نماز دیگر تمام کرد روز شنبه که سبت میخوانند آن را قطع کرد برای آنکه تمام شده بود وخدای تم در این روز بنی اسرائیل را فرمود تا استراحت کنند از عملها ومنه السّبت الحلق یقال اسبت شعرا اذا احلقته وآن نیز قطع باشد ونعال سبتیّ نعلی باشد که براو موی نباشد کانّه سبت شعره ای حلق . قال عنتره . بطل کانّیا به فی سرجه یحدی نعال السّبت لیس بتوئم . و ارض سبتا وجمعها سباتی اذا کانت منقطعة عما سواها والمعنی جعلنا نومکم قطعا لاعمالکم وگفته اند معنی آنست که جعلنا نومکم راحة لابدانکم و اصل السبات التمدد یقال سبت المرءة شعرها اذا خلته من العقص وارسلته قال الشّاعر . وان سبته مال جلا کانه سدی و اهلاب من بواسج صعما . و وجهی دگر این گفتند و جعلنا نومکم نوما لاموتا . برای آنکه نوم را بموت شبهتی هست از آنجاست که النّوم اخ الموت ودر معنی مانند این آیه بود که خدای تعالی گفت . واللّتی لم تمت فی منامها فیمسك الّتی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمّی و وجه چهارم آنست که سبات نه همه از نومی باشد بل خواب بیمار را سبات خوانند وآن خواب ممتد وتمام باشد کانه قال وجعلنا نومکم نوماً ممتدّا . واین چهار وجه چهار جوابست از سؤال آنکس که گفت سبات نوم باشد کانّه قال و جعلنا النّوم نوماً خواب شما خواب کرد . و جعلنا النّهار نشوراً . و روز حیوة را کرد در برابر آنکه شب برای خواب باشد و خواب برادر مرگ است یعنی شب در خواب مرده باشی در روز زنده شوی من قولهم نشر المیّت نشوراً وقیل نشورا ای انتشارا من حوائجکم بشب خفته باشید و بروز پراکنده شوید برای حاجتهای خود قوله . و هوالّذی یرسل الرّیاح بشرا بین یدی رحمته . واوآن خداست که بفرستاد بادها نشراً ای ناشراً زنده کننده . ابن کثیر ونافع خواندند نشرا بضمّ نون وشین علی جمع نشور کرسول و رسل و کتاب و کتب و این روایت هارونست از ابوعمر و حمزه و کسائی خواندند نشرا بفتح نون وسکون شین و این مصدری بود در جای حال ای ناشرة و عاصم خواند بشرا بباء مضموم و سکون شین ای بشارة و مثله قولهٔ و یرسل الرّیاح مبشّرات بفرستاد بادها را بشارت دهنده بباران و ریاح را بآن جمع کرد که بادها چهاراست شمال وجنوب . صبا ودبور . بادی که از این چهار راه آید آنرا نکبا خوانند وباد که ابرآورد ودرخت را باردار کند آنرا لواقح خوانند قال الله تعالی . و ارسلنا الرّیاح لواقح . و بادی که او برگ ریزاند ومیغ پراکند آنرا عقیم خوانند قال الله تم و ارسلنا علیهم الرّیح العقیم . و انزلنا من السّماء ماءً طهوراً . واز آسمان فرو فرستادیم آبی پاك وپاك کننده یعنی آب باران و آن آبی بود هم پاك وهم پاك کننده و طهور گفتند بمعنی مطهّر است واین حکم

آب بارانست مادام تا چیزی باو نرسد که او را پلید کند وباو رفع حدث توان کردن و ازالت نجاست آنکه غرض بیان کرد در این آب باران فرستادن گفت . لنحی به بلدة میتاً . تا زنده کنیم باو زمین مرده را . ابو عبیده گفت مراد به بلده مکانست برای آنکه میّت گفت ذهاباً الی المعنی و بعضی دگر گفتند در زمین خشك میّت گویند بی ها و در کسی که درو حیوة بود و برفته باشد نفس میته گویند فرقا بین الحقیقة والمجاز وقول اوّل ظاهرتر است وعرب بیابان را بلد خوانند و بلده خوانند قال الشّاعر . و بلدة لیس لها انیس . و نسقیه ممّا خلقنا انعاما و اناسیّ کثیرا . ای نجعلها سقیالها و آنرا شرب و نصیب انعام و چهار پایان کنیم یقال اسقیته الماء و سقیته هر دو متعدّی باشد بدو مفعول . و اناسیّ کثیراً . و مردمان بسیار را در اناسی خلاف کردند بعضی گفتند جمع النسی است جمعاً علی لفظه مع یا النّسبة کالکرسی و کراسی و گفتند انسی و انس یکی باشد و این نسبة الشّیء الی نفسه باشد علی وجه المبالغه کالاحمری للاحمر و کقول الشّاعر . والدّهر بالانسان دوّاریّ . ای دوّار وبعضی دگر گفتند جمع انسان باشد و الاصل اناسین کسرجان سراجین نون را با یا کردند و یا دریا ادغام کردند فصار اناسیّ . عبدالله مسعود گفت ازرسول علیه السلام که گفت هیچ سال نباشد که باران او از سال دیگر بیشتر باشد یاکمتر خدای تعالی روزیها بخشیده است آنچه هرسال کفاف باشد باسمان دنیا فرستد بکیلی معلوم ووزنی معلوم ولیکن چون گروهی معصیت کنند خدای تعالی باران از ایشان باز گرداند با دریا ها وبیابانها فرستد . ولقد صرّفنا بینهم . آنکه گفت ما باران را میان ایشان قسمت کردیم و تصریف کردیم بعضی را بسیار بدادیم و بعضی را اندك بهریرا سالی بدهیم وسالی ندهیم وگفتند مراد آنست که این باران انواع کردیم بهری وابل وبهری رهام و بهری ودق وبهری طلّ وبهری وسیمی و بهری ولی وبهری طن وبهری برد . و بعضی دگر گفتند این تصریف راجع است باریح تارة شمالی وتارة جنوب وتارة صبا و تارة دبور آنکه غرض بیان کرد و گفت . لیذّکّروا . ای لیتذکروا این برای آن کردم تا اندیشه کنند . فابی اکثر النّاس الّا کفوراً . الّا آنست که بیشتر مردمان سر باز زده اند جز کفران وجحود نمی کنند وگفتند مراد آنست که خدا ایشان را باران دهد ایشان نسبت بانواء کنند گویند مطرنا بنوء العقرب و بنوء السرطان والحوت از این برجها که آنرا برجهاء آبی گویند . ولو شئنا لبعثنا فی کلّ قریة . حق تعالی گفت اگر ما خواستمانی در هرشهری و دهی پیغامبری بفرستادمانی که مردم را ترسانیدندی و انذار کردندی چنانکه باران قسمت کرده ایم برهمه جایها تا برهر شهری و دهی میرسد نیز درهر شهری پیغمبری بفرستادمانی تا اعباء نبوّت تو آسان تر بودی ولیکن مصلحت اقتضای آن کرد که پیغامبر جنّ وانس تو باشی . ولا تطع الکافرین . متابعت رأی ایشان مکن بدعوت ایشان تورا باهوای خود . وجاهدهم به . وجهاد کن باایشان یعنی با کافران بآن جهادی بزرگ ودرضمیر بخلاف کردند بعضی گفتند راجع است با قرآن این قول عبدالله عبّاس است وحسن و بعضی گفتند راجع است باترك طاعت یعنی بترك طاعت ایشان با ایشان جهاد کن . وهوالّذی مرج البحرین . واوآن خداست که برآمیخت دو دریا یکی دریای

خوش ویکی دریای شور تلخ . گفتند مرج ارسال الماء فی مجراه باشد کارسال الخیل فی مرعاه وبعضی دگر گفتند مرج خلط باشد و آمیختن و منه قوله . فهم في امر مريج . ای مختلط و منه قوله علیه السّلام . کیف بك یاعبدالله اذا کنت في حبالة من النّاس قد مرجت عهودهم وامانا تهم فصار واهکذا وشبك بین اصابعه . عبدالله عمر را گفت چگونه باشی تو ای عبدالله چون درمیان مردمان افتی که عهود وامانت ایشان آمیخته باشد چونین شود و انگشتان درهم افکند یعنی مختلط و اصل همه یکی است برای آنکه ستور را که در مرغزار فروگذاری آمیخته شوند قال الرّاجز .

رعی بها مرج ربیع ممرّجاً . عبدالله عبّاس و مقاتل وضحّاك گفتند مرج ای خلع احدهما علی الآخر واین نیز بمعنی اختلاط نزدیکست . هذا عذب فرات . عذب آب خوش باشد که آسان بگلو فرو شود واصله الاستمرار و منه عذبة اللّسان لاستمراره علی الکلام ومنه العذاب لاستمرار الالم وفرات آب گوارنده بود وملح شور باشد واجاج سخت شور که باتلخی زند .

وجعل بینهما برزخاً . ای حاجزا و میان ایشان حایلی و حاجزی کرد تا ایشان آمیخته نشوند . وحجرا محجوراً . ای مانعاً ممنوعا یعنی حایلی قوی که بهیچ وجه اختلاط نباشد آنرا قوله . وهوالّذی خلق من الماء بشر الایه . او آن خداست که بیافرید ازآب یعنی نطفهٔ آدمی را . فجعله نسبا وصهراً . کرد اورا نسبی وصهری یعنی نسبی وسببی از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کردند که نسب آنست که حرام باشد نکاحش ضحّاك وقتاده و مقاتل گفتند نسب هفتست که خدایتعالی بیان کرده فی قوله . حرّمت علیکم امّهاتکم و بناتکم واخواتکم وعمّاتکم وخالاتکم وبنات الاخ و بنات الاخت . وصهر پنج است چنانکه خدای تم در همین آیه بیانکرد و امّهاتکم اللاّتی ارضعنکم الی قوله الّا ماقد سلف . ابن سیرین گفت آیه در حقّ امیرالمؤمنین علیه السّلام آمد که رسول علیه السّلام دختر باوداد فاطمه زهرا علیها السّلام و او بود که جامع بود هم نسب را وهم سبب را از جهة نسب پسرعمّش بود واز جهت سبب شوهر دخترش بود وهیچکس را از صحابه و اهل بیت این هردو بیکجای نبود ودرخبر است که رسول علیه السّلام گفت روزی فرشته آمد بنزدیك من که پیش ازآن نیامده بود وچون درآمد مرا خطابی کرد که پیش ازآن کسی را نگفته بود گفت السّلام علیك یااوّل یاآخر یاحاشر سلام برتو باد ای اول ای آخر ای حاشر من گفتم ای فرشته این چه خطابست گفت یارسول الله اوّلی باین معنی که فردای قیامت اوّل کسی که سرازخاك بردارد تو باشی وآخری بآن معنی که ختم وآخر پیغمبرانی و حاشری بآن معنی که حشر قیامت بتو وامّت تو برخیزد گفتم چه نامی گفت محمود گفتم چه کاررا آمدی گفت جئتك لتزوّج النّور من النّور آمده‌ام تا نور را بنور دهی گفتم آن نور کدامست که اورا بنور دهم گفت تزوّج فاطمة من علی فاطمه را بعلی دهی که خدای این عقد در آسمان بست گفتم همچنین کنم چون خواست بازگشتن میان دو کتف او بنگریدم افاذا بین کتفیه مکتوب لااله الاالله محمّد رسول الله ایّدته بعلّی ونصرته به . گفتم یا محمود چند گاهست تااین در میان دو کتف تو نوشته است گفت قبل ان خلق الله آدم باربعة و عشرین الف عام پیش از آفریدن آدم به بیست و چهار هزار سال سدی روایت کرد از ابو مالك از عبدالله

(عباس)

عباس فی قوله و هوالّذی خلق من الماء بشرا گفت آبه در رسول آمد علیه السّلام و در امیر المؤمنین علی که فاطمه را باو داد و او پسر عمّ رسول بود نسبش ازپسرعمّی بود و سبب از مصاهره و تزویج فاطمه علیها السلام آنگه گفت ابوبکر خطبه کرد و فاطمه را میخواست و عمر خطبه کرد و او را میخواست و رسول علیه السلام هر دو را رد کرد و گفت مرا نفرموده اند آنگه علی بن ابی طالب علیه السلام خطبه کرد و او را میخواست و رسول علیه السلام علی را اجابت کرد و بدو داد فاطمه گفت یا رسول الله مردمان مرا طعنه میزنند که پدر تو را بمرد درویشی داد که مالی ندارد گفت یا فاطمه اما ترضین انّی قد زوّجتك اقدم النّاس اسلاما واکثرهم علما و افضلهم حلما . راضی نباشی که من تو را بمردی دادم که باسلام از همه پیشتر است و بعلم از همه بیشتر وبحلم فزونتر گفتم راضی شدم بر آنچه خدای تعالی و رسول راضی اند برای من . عکرمه گفت از پدرش از جدّش از عبدالله که گفت تلقیتها من فی رسول الله صلی الله علیه و آله فی قول الله و هوالّذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا . گفت من از دهن پیغمبر گرفتم که گفت در این آیه که خدایتعالی علقهٔ بیافرید و در صلب آدم نهاد آنگه از صلب آدم بشیث رسانید آنگه اورا میگردانید از اصلاب طاهرین بارحام مطهّرات آنگه آنرا به بخشید و دونیمه کرد یك نیمه در صلب عبدالله نهاد و یك نیمه در صلب ابو طالب از نیمهٔ اوّل و فاضلتر مرا آفرید که محمّدم و مرا نبوّت و رسالت و کتاب داد و از نیمه دیگر علی را آفرید و او را طهارت و شجاعت و وصیّت داد فذلك قول الله تم و هوالّذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهراً و کان ربّك قدیراً و اناو علّی خلقنا من نور واحد . مرا و علی را از یك نور آفریدند . ابوالحسن علی بن مهرویة القزوینی روایت کرد از ابو احمد داود بن سلیمان الغازی عن الرّضا علیه السلام عن ابائه علیهم السلام از امیر المؤمنین علی علیه السلام که او گفت رسول علیه السلام مرا گفت یا علی اعطیت ثلثا لم اُعطما اعطیت صهراً مثلی و لم اعطَ و اعطیت مثل زوجتك فاطمه و لم اُعطَ و اعطیت مثل الحسن و الحسین و لم اعط گفت سه چیز تو را دادند که مرا ندادند پدر زنی دادند تو را چون من و مرا ندادند و جفتی دادند تو را چون فاطمه و مرا ندادند و فرزندانی دادند تو را چون حسن و حسین و مرا ندادند . زید الشحام روایت کرد از صادق از پدرانش از حسین بن علی علیهم السلام که او گفت یکروز من با برادرم حسن بن علی در بعضی کوبهاء مدینه میرفتیم جابر عبدالله انصاری و انس بن مالك از پیش ما بر افتادند امّا جابر مالك نبود بر خود تا در پای ما افتاد و بوسه بر دست و پای ما میداد انس اورا ملامت کرد گفت تو با شیبت و مکان تو از رسول این میکنی جابر گفت بسیار مکوی ای انس که من آن شنیده ام از رسول علیه السلام در حقّ ایشان که گمان نبردم که هرگز هیچ آدمی را باشد انس گفت آن چیست جابر گفت شنیدم از رسول علیه السلام که گفت چون خدایتعالی خواست تا مرا بیافریند نطفهٔ بیافرید از نور سفید و درصلب آدم نهاد آنگه میگردانید آنرا از اصلاب طاهرین بارحام طاهرات تا بصلب عبدالمطلب رسانید آنگه آنرا بدوفرقه کرد یك فرقه بعبدالله

(داد)

داد و یك فرقه بابوطالب داد از عبدالله من آمدم و از ابو طالب علي آنگـه نور من بفاطمه انتقال کرد از علی و فاطمه حسن و حسین آمدند و ایشان طاهر مطهّرند امّا نطفه فاطمه بحسن انتقال کرد و نطفه علی بحسین افتاد آنگه از او انتقال میافتد بائمه تا بدامن قیامت امّا کیفیّت تزویج برسبیل اختصارگفته شود انشاء الله تعالی. راویان اخبار روایت کرده‌اند از امیرالمؤمنین علی و عبدالله مسعود و عبدالله عباس و جابر عبدالله انصاری و انس مالك و براء بن عازب وامّ سلمه زوجة النبی علیه السلام که ایشان گفتند بالفاظی مختلف ومعانی متّفق که چون فاطمه علیها السلام بالغ شد اکابر قریش از اهل سابقه اسلام وشرف ومال بخواستن او بر خاستند رسول علیه السّلام همه را ردّ کرد و هر کسی را جوابی داد بر وجهی در جمله ابو بکر آمد وگفت یا رسول الله تو اسلام من وسابقه و صحبت من دانی و آنگه من پیری ام از قریش و شنیده ام که تو گفتی کلّ نسب وسبب منقطع الاّ نسبی و سببی. هر نسب و سبب منقطع شود الاّ نسب و سبب من مرا رغبت افتاده است که فاطمه را بمن دهی رسول علیه السّلام از او اعراض کرد و جوابی نداد دگر باره باز گفت اعراض کرد بیار سیّم گفت . رسول گفت یا ابابکر کار فاطمه با من نیست کار او با خداست خدایتعالی دهد او را بآنکه خواهد ابوبکر بیرون آمد این حال با عمر بگفت وگفت من میترسم که نباید که رسول را از من کراهتی هست و برمن سخطی هست و این اعراض برای آنست . عمر گفت باش تا من بروم من نیز این خطبه بکنم اگر با من همین گوید تو ایمن باش از آنچه اندیشه کردهٔ آنگه بیامد و همان سخن که ابوبکر گفته بود بگفت رسول علیه السّلام همان جواب که بابی بکر داده بود بعمر نیز بداد عمر باز آمد و ابوبکر را گفت جواب همانست که تو را گفت امّا گمان چنانست که او را برای بعضی رؤساء عرب باز گرفته است که او را عددی و شوکتی باشد تا باو معتضد شود ایشان درین بودند که عبد الرّحمن عوف در آمد گفت شما در چه چیزید اینحدیث با او بگفتند عبد الرّحمن گفت من بروم و بخواهم او را گمان چنان است که بمن دهد عمر گفت چرا . گفت برای آنکه مرا مال بسیار است و رسول مردی درویش است و ممکن است که بمال مایل شود تا صرف کند در بعضی کار های خود آنگه برخاست و جامه های نیکو پوشید وطیب بر خویشتن کرد و بیامد و خطبه کرد رسول علیه السّلام هیچ جواب نداد او را عبد الرّحمن گمان برد که رسول علیه السّلام برای آن توقّف کرد تا او مهر معیّن کند گفت یا رسول الله او را مهر چندین شتر و گوسفند و چندین بنده و چندین زر و سیم است رسول علیه السّلام خشم گرفت و دست دراز کرد و کفی از سنگ ریزه مسجد در دست گرفت و در کنار عبد الرّحمن ریخت و گفت این بردار تا مالت بیشتر شود آن سنگ ریزه در دست رسول علیه السّلام تسبیح کرد و چون بدامن عبدالرّحمن عوف رسید دُرّ و مرجان شد آنگه گفت یا عبد الرّحمن نه چند بار گفتم کار فاطمه بمن تعلّق ندارد بخدای تعلّق دارد و او را خدای دهد بآنکه خواهد والله که اگر دگر باره کسی از شما او را از من بخواهد شکایت او را بخدای گویم و در آنکه سنگ ریزه در دست رسول علیه السّلام تسبیح کرد مالك الانصاری این بیتها بگفت . شعـر . فان یك موسی کلّم الله جهرة . علی

(جبل)

جبل الطّور المنیف المعظّم . فقد کلّم الله النّبي محمّداً . علی الموضع الاعلی الرّفیع المسّوم . و ان یك نمل البرّ بالوهم کلّمت . سلیمان ذا الملك الّذی لیس بالعمی . فهذا نبیّ الله احمد سبّحت . صغار الحصی فی کفّه بالتّرنّم . علیه سلام الله ما هبّت الصّبا . و ما دارت الافلاك طوراً بانجم . عبد الرّحمن از آنجا بیرون آمد خجل شده وبا نزدیك ابوبکر و عمر شد و سعد معاذ انصاری که رئیس اوس بود حاضر آمد واین حدیث کردند گفتند رسول سادات و اشراف قریش را رد کرد در باب فاطمه و همه کس خطبه کردند و رغبت نمودند وعلی ابو طالب هیچ تعرّض نکرد و خطبه نکرد همانا منع او از آنست که مال ندارد گمان چنانست که خدا وپیغمبر فاطمه را برای او باز گرفته اند ولیکن بیائید تا برویم واز او بپرسیم و گوئیم تو را چه منع کرد از آنکه فاطمه را علیها السلام نبخواستی و جمله بزرگان قریش خواستند اگر گوید منع قلّت ذات الید است یاری دهیم او را بآنچه ممکن باشد . برخاستند و او را در خرماستان بعضی انصاریان یافتند که او را آب میداد با جرتی چون ایشانرا بدید ایشانرا بنشاند وآن رطبی که حق او بود در پیش ایشان نهاد از آن بخوردند و آن حدیث با او بگفتند ابو بکر گفت یا ابا الحسن خدایتعالی مجامع فضل و شرف در تو جمع کرده تو را بانواع کرامت مخصوص کرد وهیچ خصلت از خصـال خیر ندانیم و الاّ در تو موجود است و مکان تو از رسول علیه السلام از قرابت و صحبت و سابقه پوشیده نیست و اشراف قریش جمله این خطبه بکردند و تو نکردی چه منـع کرد تورا از این چرا نروی و او را نخواهی که درین منا کحه شرف دنیا و آخرتست و گمان ما چنانست که خدا و پیغمبر او را برای تو باز گرفتند چون ایشان این سخن بگفتند امیرالمؤمنین را آب در چشم بگردید و گفت بهر حال جای رغبت است و امّا منع من یکی دست تنگی است و یکی آنکه شرم میدارم که مواجههٔ این کلام با رسول در میان آرم ایشان گـفتند بهر حال این خطبه تو را باید کردن و او را تحریص کردند امیر المؤمنین علیه السلام با خانه آمد و جامه بدل کرد و آمد تا بدر حجره رسول علیه السلام رسول صلي الله علیه در حجره امّ سلمه بود در بزد و رسول علیه السلام در زدن او بشناخت پیش از آنکه او گوید من علی ام یا امّ سلمه برخیز و در بگشای که هذا رجل یحبّ الله و رسوله و یحبّ الله و رسوله . امّ سلمه گـفت این کیست که این منزلت دارد و تو مرا میفرمائی در بگشای تا او در آید وخدایتعالی مارا فرمود تا حجاب کنیم رسول فرمود یا امّ سلمه بالباب رجل لیس بالخرق ولا بالنّزق مردیست بر این درگه احمق و سبکبار نیست وهو اخی وابن عمّی و احبّ الخلق الیّ و او برادر من است و پسر عمّ من و دوست ترین خلقان بنزد من است امّ سلمه گفت من برفتم و در بگشادم بخدائی خدا که او د را بدست بداشت تا آنکه بدانست که من در حجاب شدم آنکه در آمد و سلام گـرد و گفت السلام علیك یارسول الله و رحمة الله وبرکاته وپیش رسول بنشست و ساعتی سر در پیش افکند و میخواست تا سخنی گوید شرم میداشت رسول علیه السلام گفت لك حاجة. حاجتی داری گفت آری یا رسول الله . گفت یا رسول الله تودانی که مرا از پدر ومادر تو پذیرفته ومرا بجای فرزندان داشتهٔ و پدری کردهٔ مرا و تربیت کردهٔ و ادب آموخته و بر من از پدر و مادر مشفق تر بودهٔ

(و)

و تو دانی یا رسول الله که ذخیره من در دنیا و آخرت توئی و حق من و قرابت من و سابقه من
پوشیده نیست برتو یا رسول الله و من شنیدم که تو گفتی کلّ نسب و سبب منقطع الاّ سببی و
نسبی . رسول الله علیه السلام گفت امّا السبب فقد سبب الله و امّا النّسب فقد قرب الله علی
علیه السلام گفت ای رسول الله مرا رغبت افتاده است در فاطمه و من بخطبه و رغبت او آمده ام
و مرا میباید تا از او نسلی و فرزندی باشد رسول علیه السلام گشاده روی شد و در روی او
بخندید و گفت یا علی چیزی داری تا او را بتو دهم گفت یا رسول الله احوال من بر تو پوشیده
نیست که مرا در جهان جز اسبی و شتری آبکش و تیغی و درعی نیست رسول علیه السلام گفت
امّا اسب بکارت آید تا براو جهاد کنی و امّا تیغ نگزیرد تو را از وذبّ و دفع کنی از دین خدای و
روی رسول خدای و امّا شتر بکار آیدت تا رحلی وچیزی بر او نهی برو ودرع بفروش امیر المؤمنین
از پیش رسول بیرون آمد و بنماز گاه خود رفت و نماز میکرد رسول علیه السلام سلمانرا بفرستاد
و گفت برو علی را بخوان سلمان بیامد و گفت اجب رسول الله اجابت کن رسول خدارا علی
با پیش رسول آمد چون درآمد رسول را گفت البشر یا علی فانّ الله قد زوّجك بها فی السماء
قبل ان ازوّجکها فی الارض . بشارت باد تورا که خدای فاطمه را بتوداد در آسمان پیش ازآنکه
من اورا بتو دهم در زمین و در این حال فرشته بمن آمد پرها و رویها مختلف که پیش از آن
نیامده بود و مرا گفت . ابشر یا محمّد باجتماع الشّمل وطهارة النّسل . من گفتم یا فرشته نام
تو چیست گفت نسطائیل است یکی از جملهٔ موّکلانم بقائمهٔ ازقوایم عرش و من این بشارت از
خدایتعالی خواسته ام و جبرئیل بر اثر من میآید بتفضیل این حال عبدالله میمون گفت که مارا
روایت کرد ابو حنیفه در مکّه جماعتی بسیار در ذنبال او بودند طالبیان ایستاده و نشسته ازابوالزّبیر
از جابر عبدالله انصاری از رسول علیه السلام حدیث محمود الملك چنانکه برفت و قوله جئتك
لتزوّج النور من النور رسول علیه السلام گفت این سخن تمام نگفته بود محمود تا جبرئیل فرود
آمد و رسول را بشارت داد و گفت خدای این عقد بفرمود بستن در آسمان و حریری سفید از
حریر های بهشت در دست من نهاد و سطری بر آنجا نوشته بود بنور گفتم یا جبرئیل این چیست
که اینجا نوشته است . گفت اینجا نوشته است که خدایتعالی اطّلاعی کرد بر زمین وتورا برگزید
و رسالت داد باری دیگر اطّلاع کرد و برای تو برادری و صاحبی و ولیّ برگزید و دختر تورا
باو داد من گفتم آن کیست گفت برادرت در دین و پسر عمّت درنسب علی بن ابیطالب وخدایتعالی
بفرمود خازنان بهشت را تا بهشتها را بیارایند و دور و قصور و غرف و منازل او . درخت طوبی
را بفرمود تا بار برگرفت بانواعی حلی و حلل وحور العین را بفرمود تا یس و طه و طواسین و
حوامیم میخواندند و باد های بهشت را فرمود تا انواعی عطر و طیب در بهشت پرا کنند وبفرمود
تا فرشتگان آسمانها درآسمان چهارم حاضرآمدند بنزدیك بیت المعمور ملئکه صفح اعلی و ملائکه
آسمان هفتم و ششم و پنجم و چهارم و سیّم و دوّم و اوّل حاضر آمدند و بفرمود تا منبر کرامت
بنهادند در بیت المعمور و آن منبریست که آدم براو خطبه کرد چون خدایتعالی او را اسماً باز
آموخت و آن منبریست از نور و فرشته را بفرمود تا برآن منبر رفت نام او راحیل فرشته ایست

(که)

که در میان فرشتگان از او فصیحتر نیست و او را گفت تا خطبه کرد و حمد و ثنای خدای کرد
و در بعضی کتب آمد که خطبهٔ راحیل این بود . الحمد لله الاوّل قبل اولیة الاوّلین الباقی بعد
فناء العالمین نحمده اذ جعلنا ملئکة روحانین و بربوبیّته مذعنین فله علی ما انعم علینا شاکرین
حجبنا من الذّنوب و سترنا من العیوب اسکننا السموات و قرّبنا الی السرادقات و حجب عنّا
اللّهم بالشّهوات وجعل نهمتنا وشهوتنا فی تهلیله و تسبیحه الباسط رحمته الواهب نعمته جلّ عن الحاد اهل
الارض من المشرکین وتعالی بعظمته عن افك الملحدین اندرنا بأسه وعرّفنا سلطانه توحّد فعلی فی الملکوت
الاعلی واحتجب عن الابصار واظلم نورعزّته الانوار وکان من اسباغ نعمته واتمام قسّمته ان رکّب الشّهوات
فی بنی آدم اذ خصّهم بالامر اللاّزم لینشر لهم الاولاد و ینشئ لهم البلاد فجعل الحیوة سبیل الفتهم
والموت غایة فرقتهم والیه المصیر اختار الملك الجبّار صفوة کرمه وعبد عظمته لاّمته سیّدة النّساء
بنت خیر النّبیّین و سیّد المرسلین و امام المتّقین صاحب المقام المحمود والیوم المشهود والحوض
المورود فوصل حبله بحبل رجل من اهلهٔ صاحب المصدّق دعوته المبادر الی کلمته علی الوصول
بفاطمة البتول بنت الرّسول قال الله تعالی عزّ وجل زوّجت عبدی من امتی فاشهدوا ملائکتی .
خدای تعالی گفت عقیب خطبهٔ این فرشته که من پرستارم را به بنده ام دادم گواه باشید ای
فرشتگان من گفت آسمانها از خرّمی بخندیدند وخدای تعالی مرا فرمود که عقد ببندد عقد ببستم
و فرشتگان گواه گرفتم واین نوشتهٔ گواهی فرشتگانست برین حریر وخدای تعالی مرا فرمود
که برتو عرض کنم و مهری از مشك سفید بر او نهم برضوان سپارم خازن بهشت و خداوند
تعالی درخت طوبی را فرمود تا آنچه داشت ازحلی وحلل نثار کرد آنگه ابری بفرستاد تا دُرّ
ویاقوت و انواع جواهر نثار کرد و فرشتگان سنبل وقرنفل برافشاندند و حورالعین برچیدند
و بهدیهٔ بیکدیگر میدهند و بآن فخر میکنند تا بروز قیامت ومیگویند این ازنثار فاطمه است
آنگه فرمود تا آن ابر طومارها نثار کرد بمهر مشك فرشتگان گفتند بار خدایا اینها چیست
گفت این ودیعتهاست شیعهٔ علی و فاطمه را نزدیك شما تا بروز قیامت چون روز قیامت باشد
برصراط بایستید وهرکس که برشما بگذرد که مثقال حبّهٔ ازمحبّت علی در دل او باشد و محبّت
فاطمه وفرزندانش این جواهر باودهید ببهشت و بیزاری ازدوزخ او را ببهشت برید بی حساب
این حکم است که من کردم پیش از آنکه خلق را آفریدم . آنگه گفت چون روز قیامت باشد
من برصراط بایستم و آن فرشتگان بامن آن دردست گرفته چون یکی از شیعهٔ ما ودوستداران
ما باو بگذرد این نامه بدست راست اودهند برعنوانش نوشته برائة من العلیّ الجبّار لشیعة علی
و فاطمة من النّار آنگه برای ایشان نجیبها بیاورند ازنور پالانها برآنها نهاده از یاقوت سرخ
بفرش حریر و دیبای عبقری وسبز اولیا برآن نشینند و فرشتگان در پیش و پس او بهیچکس
نرسند و الاّ از راه ایشان دور شود باجلال و اکرام ایشان و خلایق در ایشان مینگرند واین
کرامات می بینند تا بدر بهشت رسیدن آن طومارها برافلاخند و گویند بیائید ای خلایق و
جوائز خدای برخوانید رضوان وخزنه گویند یا اولیاء الله ادخلوها بسلام آمنین درهای بهشت
بر ایشان بگشایند هیچکس ایشان را باز ندارد تا باعلی درجات جنّات رسند با ما دردرجهٔ ما

(باشند)

باشند در اعلا علیّین. آنکه گفت هر که خواهد که خدای او را چنان زنده دارد که ما را و چنان بمیراند که مارا و درقیامت باما حشر کند او را ودر درجه ما باشد باید تابما تولّا کند و از دشمنان ما تبرّا کند و دشمن مارا دشمن دارد و لعنت کند ایشانرا که خدای تعالی دشمنان مارا لعنت کرده است برزبان پیغمبران و فرشتگان وجملهٔ خلقان آنکه گفت منادی ندا کرد ازعرش یا ملائکتی وسکّان جنّتی برگّوا علی تزویج فاطمه من علی فقد بارکت علیهما ای فرشتگان من و ای ساکنان عرش و بهشت من مبارکباد گوئید بر تزویج فاطمه و علی که من بر ایشان برکت کردم راحیل گفت کدام برکت باشد عظیمتر از کرامت تو ایشان را وبشارت ایشان را ببهشت و ایشان هنوز دردنیا اند خدای تعالی فرمودیاراحیل ازبرکت من بر ایشان آنست که من ایشان را برمحبّت خود جمع کردم و ازفرزندان ایشان امامانی کردم که عالمیانرا دعوت کنند بادین من وبایشان حجّت انگیزم برخلقانم تابروز قیامت آنگه جبرئیل گفت خدا مرا فرموده است تا ترا بگویم که فاطمه را بعلي دهی و ایشان را بشارت دهی بدو پسر زکی نجیب طاهر خیّر فاضل در دنیا وآخرت یا علی این فرشته از بر من برفت من در حال کس فرستادم بتو وعزم مصمّم کردم برآنکه فرمان خدای پیش گیرم دربن باب علی گفت یارسول‌الله کار من باینجا رسیده است که خدای تعالی مرا یاد کند در ملأ اعلی و در بهشتها حدیث من کنند وعقد ونکاح من در آسمان بندند بحضور فرشتگان رسول علیه‌السلام گفت یا علي خدای تعالی چون ولیّ خودرا اکرام کند آن دهد اورا که هیچ چشم چنان ندیده باشد وهیچ گوش چنان نشنیده باشد و بر خاطر هیچ بشر چنان نگذشته باشد علی گفت من گفتم ربّ اوزعنی ان اشکر نعمتك الّتی انعمت علیّ بارخدایا مرا توفیق ده تاشکر نعمتی که برمن کردی بگذارم رسول علیه‌السلام گفت آمین. آنکه‌رسول علیه‌السلام گفت یاعلي برخیز وبمسجد رو که من براثر تو میآیم تا آنچه خدای فرموده است بجای آرم بحضور مهاجر وانصار و ذکر کنم از فضل تو آنچه چشم تو بآن روشن شود وچشم دوستان تو در دنیا و آخرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت من از نزدیك رسول علیه السلام بیرون آمدم و از خرّمی ندانستم تا چگونه روم در راه ابوبکر وعمر از پیش من برافتادند مرا گفتند ماوراءك چه خبر است گفتم رسول علیه‌السلام فاطمه را بمن داد وگفت خدای تعالی اورا بتو داد وعقد شما درآسمان بستند ورسول علیه‌السلام بر اثر من میآید تا این حدیث تمام کند ایشان نیز شادمانه شدند وبا من بمسجد آمدند براثر رسول علیه السلام برسید و روی او ازخرّمی تازه و شکفته گفت بلال کجاست بلال را بخواند وگفت برو وآواز ده مهاجر وانصار را اوبرفت وصحابه را جمع کرد ورسول علیه‌السلام بنزدیك منبربنشست تامردم جمع شدند آنگه برمنبرشد واین خطبه برخواند. الحمدلله المحمود بنعمته المعبود بقدرته ومیزّهم باحکامه المطاع بسلطانه المرغوب الیه فیما عنده المرهوب من عذابه النّافذ امره فی ارضه وسمائه الّذی خلق الخلق بقدرته ومیزّهم باحکامه و اعزّهم بدینه و اکرمهم بنبیّه محمّد صلی الله علیه و آله ثمّ انّ لله تعالی قد جعل المصاهرة نسبا لاحقا و امرا مفترضا وشجّ بهاالارحام و نسخ بهاالآثام و الزمهاالانام فقال تبارك اسمه وتعالی جدّه هوالّذی

خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهراً وكان ربّك قديرا فامرالله يجرى الى قضائه و قضائه يجرى الى قدره وقدره يجر الى اجله ولكلّ قضاء قدر ولكلّ قدر اجل ولكلّ اجل كتاب يمحوالله مايشاء ويثبت وعنده امّ الكتاب ثمّ انّ الله تعالى امرنى ان ازوّج فاطمه من علی و اشهدكم انّى قد زوّجتها اياه على اربع مائة مثقال فضّة. آنكه گفت بدانيد اى معاشر مهاجر و انصار كه جبرئيل بنزديك من آمد و مرا خبر داد كه خداى تعالى فرشتگان را بنزديك بيت المعمور جمع كرد و ايشان را گفت گواه باشيد بر من كه پرستارم فاطمه را به بنده ام دادم علىّ بن ابيطالب آنكه بنشست و گفت يا على برخيز وبراى خود خطبه كن اميرالمؤمنين على عليه السلام برخاست و اين خطبه برخواند. الحمدلله الّذى قرب من محامديه ودنى من سائليه و وعدالجنّة من يتّقيه و انذر بالنّار من يعصيه نحمده على قديم احسانه وايادیه حمد من يعلم انّه خالقه وباريه ومميته ومحييه وسائله عن مساويه و نستعينه و نشهد به ونؤمن به ونستكفيه و نشهد ان لااله الاالله وحده لاشريك له شهادة تبلغه وترضيه و انّ محمّداً عبده ورسوله صلوة تزلفه و تخطبه و ترفعه و تصطفيه انّ خير ما افتح به و اختم قول‌الله تعالى و انكحوا الايامى منكم والصّالحين من عبادكم و امائكم الايه والنّكاح ممّا امرالله به و رضيه واجتماعنا لما قدّره‌الله واذن فيه وقد زوّجنى رسول‌الله صلى‌الله عليه و آله ابنته فاطمه و جعل صداقها درعى هذا فسئلوه واشهدوا فانّى قد رضيت بذلك فقال المسلمون ارضيت يارسول‌الله فقال نعم زوّجتها منه و نعم الختن و نعم الاخ لى و هوالسيّد فى الدّنيا و الاخره و هو من الصّالحين. آنكه گفت رسول عليه السلام دخترش را فاطمه بمن داد بپرسيد وگواه باشيد كه من راضى شدم مسلمانان گفتند يا رسول‌الله بدادى وراضى شدى گفت آرى و نيك داماديست و نيك برادرى او را و سيّد است هم در دنيا وهم درآخرت ازجملهٔ صالحانست على برخاست وسر برزمين نهاد بسجدهٔ شكر خدايرا گفت الحمدلله الّذى حبّبنى الى خيرالبرية محمّد صلى‌الله عليه‌وآله مسلمانان گفتند بارك‌الله فيكما وعليكما وجمع شملكما واسعد جدكما واخرج منكما الكثير الطّيب خداى مبارك گرداند وشملتان مجتمع باد وبختتان نيك باد وخداى شما را فرزندان بسيار پاكيزه دهاد آنكه رسول عليه السلام فرمود تا طبقى بسر بياوردند و بنهادند رسول عليه السلام گفت بربائيد بربودند رسول عليه السلام در حجره هاى زنان رفت گفت باين خرّمى براى فاطمه دف زنيد آنكه على را گفت يا على برخيز و درعت بفروش تا دراين كار صرف كنى امير المؤمنين گفت من برخاستم و درع برگرفتم تا ببازار برم اعرابى ازپيش من برآمد و گفت ياعلى اين درع را بهائيست گفتم آرى گفت بچند ميفروشى گفتم بپانصد درهم دست در آستين كرد و صرّهٔ مرا داد وگفت پانصد درهم در اوست و من درع بدو دادم وپانصد درم با نزديك رسول آوردم مرا گفت چه كردى گفتم بفروختم بپانصد درهم و درمها اينك گفت بكه فروختى گفتم باعرابى گفت آن اعرابى را شناختى گفتم نه يارسول‌الله گفت جبرئيل بود وپيش از آنكه تو باز آمدى درع باز آورد وبمن داد آنكه ابوبكر را بخواند ومشتى ازآن درم برگرفت وبا او داد گفت يا ابابكر ببازار رو وچيزى خر كه ايشان را بكار آيد وسلمان وبلال را با او بفرستاد تا باو ياری

کنند در حمل آن ومشتی دیگر برگرفت وباسماء بنت عمیس داد وگفت برو برای فاطمه طیب
خر ابوبکر گفت آن درمها که رسول بمن داد شصت و سه درم بود بروایتی دیگر شصت و نه
گفت من برفتم و بآن درمها بستری بخریدم از خیش مصر و پشم درو آکنده و نطعی ادیم و
مخدّهٔ ادیم لیف درو آکنده وعبائی قطوانی وقربه ازآن آب وکوزهٔ چند وسبوی چند ومطهره
برای وضو وپردهٔ پشم و بروایت وهب القرشی پیرهنی سنبلانی بچهار درهم بخرید و مقنعی
بچهار درهم و تختی و فرشی از سازه و حصیر هجری و آسیای وقعی برای شیر صبوی سبز
ابوبکر گفت از آن متاع بعضی من گرفتم و بعضی سلمان وبعضی بلال و پیش رسول آوردیم واو
در حجرهٔ امّ سلمه بود رسول چون دراو نگرید زار زار بگریست و سر بسوی آسمان کرد
وگفت اللّهمّ بارك لقوم جلّ آنیتهم الخزف بارخدایا برکت کن قومیرا که بیشتر اناءهای ایشان
سفالست اللّهمّ بارك لال محمّد فی جهازهم بار خدایا برکت کن آل محمّد را برجهاز ایشان وباقی
درم بامّ سلمه داد وگفت نگهدار بوقت حاجت امیرالمؤمنین برفت از آنجا وبکماه توقّف کرد
وهمهٔ دل او مشتاق ومعلّق بآن کار بود ولیکن شرم میداشت و هروقت که رسول علیه السلام
اورا دیدی بخلوت گفتی یاعلی میدانی کـه بهترین زنان جهان را بتو داده اند چه نیکو است
جفت تو چون یکماه براین بگذشت عقیل گفت ای برادر چرا فاطمه را باز نمیخواهی تاچشم
ما روشن شود باجتماع شمل شما علی گفت ای برادر والله که رغبت من بیش ازاین است امّا
حیا منع میکند گفت بیا تابرویم و این حدیث را بارسول بگوئیم برخاستند وبرفتند در راه
امّ ایمن را دیدند مولاة رسول علیه السلام گفت کجا میروید گفتند پیش رسول خدا باین کار
گفت شما بسلامت باز گردید که این حدیثی باشد بدست زنان راست آید تاما بگوئیم آنگه برفت
واین حدیث با امّ سلمه بگفت او کس فرستاد وزنان رسول را حاضر کرد ورسول علیه السلام
در آمد وگفت برای چه مجتمع شده اید امّ سلمه گفت یا رسول‌الله برای کاری که اگر خدیجه
زنده بودی چشمش بآن روشن بودی رسول علیه السلام چون نام خدیجه بشنید بگریست آنگه
گفت مانند خدیجه کجاست تصدیق کرد مرا آنگه که مردمان مرا تکذیب کردند و انیس بود
چون مردمان مرا موحش بکردند و مرا قوّت داد دردین خدای و مواسات و مساعدت کرد بامن
در جان ومال و خدای تعالی مرا فرمود تا اورا بشارت دهم بخانهٔ در بهشت اززمرّد سبز که در
او تعبی ونصبی وضجرتی نباشد زنان گفتند یارسول‌الله هرچه تو ازخدیجه گوئی بیش از آنست
جز آنکه او باجوار ایزدی رفت خدای تعالی اورا مهنّا کناد و مارا بااو حشر کناد یارسول‌الله
برادر وپسر عمّ تو علیّ بن ابیطالب میخواهد کـه فاطمه را باو دهی رسول علیه السلام گفت
چرا او نگفت این حدیث گفتند یا رسول‌الله حیا منع میکند اورا رسول علیه السلام گفت یا
امّ ایمن برو وعلی را بخوان او برفت وعلی را بخواند و او متربّص نشسته بود تاچه جواب دهد
علی چون امّ ایمن را دید گفت چه گفت رسول در آنچه او را گفتی گفت ترا میخواند علی
برخاست وپیش رسول رفت وبنشست شرم زده سر درپیش افکند رسول گفت یاعلی میخواهی
تاجفتت را بتو دهم گفت بلی یا رسول‌الله حبّاً و کرامة گفت امشب یا فرداشب انشاءالله تعا

(آنکه)

آنکه امّ سلمه را گفت آن درمهاء فاطمه که بتو دادم بیاور بیاوردم از آنجا مشتی برگرفت و
بعلی داد وگفت باین گاو روغن خر و خرما و ماستینه او بخرید مشتی دیگر بعمر داد و گفت
باین جامه خر و قدری طیب برفت وبخرید پس سعد معاذ آمد و ده گوسفند آورد و گاوی و
شتری سعد بن ربیع بیامد و اشتری وپنج گوسفند بیاورد وسعد بن خشیمه آمد دوشتر آورد ابو
ایّوب انصاری آمد و گوسفندی آورد و خرواری خرما آورد و خارجة بن زید آمد وشتری آورد
و گاوی و چهار گوسفند و عبدالرّحمن عوف آمد و پنج خروار خرما آورد و عثمان عفّان آمد
و پنج خروار خرما آورد و بیست گوسفند ومشکی گاو روغن وهرکس از صحابه آمدند وهدیهٔ
آوردند وهدایا بسیار جمع شد آنجا ورسول هدایا پذیرفتی و عوض بدادی آنرا وصدقه نپذیرفتی
رسول بفرمود تا آنچه گندم بود تفرقه کردند وهرکس را نصیبی داد از صحابه تا ببردند و آرد
کردند و بپختند و علی را گفت یا علی امشب مرا و تو را باین مشغول باید بودن که این
گاوان و گوسفندان بکشیم امیر المؤمنین میکشت و پوست میکند ورسول علیه السلام مفصل
میکرد چون روز بود تمام کرده بودند امیرالمؤمنین گفت بردست رسول اثر خون ندیدم چون
روز بود رسول علیه السلام کس فرستاد و صحابه را بخواند وگفت امروز زفاف و خرّمیست
مرا یاری دهید بتن خود وموالیان خود تاولیمهٔ علی بسازیم صحابه برهنه شدند ودیگها برنهادند و
آتش برکردند گروهی گوشت پاره میکردند وگروهی می‌شستند ورسول علیه السلام چون جدّ ایشان
دید دعا کرد و گفت اللهم اعنهم علی طاعتك ولا تؤسیهم من رحمتك ولاتخلهم من فضلك چون
دوساعت ازروز بگذشت همه طبخها ساخته بودند وطعامها معدکرده بودند رسول علیه السّلام علی را
گفت برخیز و جمله مهاجر وانصار وجمله اهل مدینه ازمردان وموالی وبندگان وکودکان همه را
بخوان و حاضر کن وهیچکس را درمدینه رهامکن که اورا نخوانی علی گفت یارسول‌الله چگونه
کنم واین قوم پرا کنده بهری درشهر وبهری دربیرون شهر در کشت زارها و خرماستانها
من چگونه رسم بایشان گفت یاعلی تو بربام این خانه رو وآواز در ده و بگو ایهاالناس اجیبوا
رسول الله ایمردمان اجابت کنید رسول خدا را کـه خدایتعالی آواز تو بگوش همه برساند
اگرچه بهری بشرق باشند و بهری بغرب از کرامت من برخدای همچنانکه آواز ابرهیم چون
خلق را برحج دعوت کرد و بگوش همه خلایق برسانید و ذلك قوله واذّن فی النّاس بالحج
یأتوك رجالاً وعلی کلّ ضامر یأتین من کلّ فجّ عمیق. امیرالمؤمنین بربام خانه رفت و
آواز درداد و خدایتعالی آواز او بگوش آنانکه در مدینه و خارج مدینه بودند برسانید تاهمه
جواب دادند وگفتند لبّیك لبّیك یاداعی النّبی وسعدیك ومردمان سردرنهادند ازهرجا بشتاب
میآمدند رسول علیه السّلام بفرمود تا درمسجد نطعها بیفکندند وطعام بیاوردند و مردم را نان
بدادند تا در مدینه هیچکس نماند از مردان و زنان و کودکان و بردگان الاّ که همه طعام
بخوردند وسیر شدند و هرکه خواست که چیزی بردارد برداشت و طعام بسیار بماند از برکت
رسول علیه السّلام مردم بر دگر روز بازآمدند وباقی طعام بخوردند روز سیّم دیگر هیچ نماند
جز آن گوسفندان ابو ایّوب انصاری گفت یا رسول الله این گوسفندرا چه افتاده است

(برو)

برو خشم گرفته اند یا برخداوندش یا برای آنکه مستحقر است و اندك یا گوشتش حرام است
والله که من جزاین نداشتم والّا فدا کردمی رسول علیه السّلام گفت یاابا ایّوب علی خواست
تااورا بکشد جبرئیل گفت مرا تاخیر کن که اورا شأنی وکاری خواهد بودن آنکه برید بن الحسن
الانصاری را فرمود تاآن گوسفند را بکشت وپوست کند وبپخت رسول ص گفت مفصل کن
این گوسفند را واستخوانش را مشکن همچنان کرد و رسول بفرمود تا آن گوسفند تنها
بنهادند ودگرباره ندا کردند وجمله صحابه را بازخواند و رسول ایشان را گفت بخورید ازاین
طعام بنام خدای واستخوانهای او هیچ مشکنید همچنان کردند رسول بفرمود تااستخوان او
جمع کردند و در پوست نهادند و دعا کردند تا خدایتعالی آن گوسفند را زنده کرد جبرئیل آمد
وگفت یامحمد خدایت سلام میکند ومیگوید اگرامروز ازمن بخواهی که همهٔ دنیا ازشرق وغرب وسهل و
جبل وبرّوبحر زایل کنم واگرخواهی تاهرچه گذشته اند بازارم ازبزرگواری این نامها رسول علیه السّلام
گفت وقت راحیاء این گوسفندمیخواهم تاابو ایّوب را دهم وخدایتعالی ابو ایّوب را ازآن نسل و
کرامت وبرکت بسیارداد مسلمانان چون آن بدیدند ایشانرا یقین زیاده شد رسول علیه السلام گفت
یا ابا ایّوب بنگر تا گوسفند تو هست ابو ایّوب در نگرید گفت و الله یا رسول الله همانست
چه گوسفند مرا یك چشم سیاه و یك چشم ازرق بود و این همانست و خدایتعالی شیر اوسبب
شفای بیماران کرد هر بیماری که ازاو بخوردی تن درست شدی و آن گوسفند را مردم مدینه
مبعوثه خواندندی و عبد الرحمن عوف در این معنی چندبیت بگفت و هی هذه . عجبت
لامرالله و الله قادر . علی ما یشاء من خلقه و یرید . ولا عجب من امر ربّی فانّما . عجبت
بعرء فی الضّلال تبید . و من قد ثوی فی قلبه الکفر والعمی . وقارنه الشّیطان فهو مرید .
الم یبصروا شاة بن زید وحالها . وفی امرها للطّالبین مزید . الایرجعوا عن کفرهم وضلالهم
و قد جاء هم من ذی الجلال رشید . و قد ذُبحت ثمّ استجراهابها . وفصّلها قسماً هناك یزید
و انفج منها اللحم و العظم والکلی . فهالهله بالنّار فهو مرید . و جمّعنا حتّی نحونا لا کله .
و عرّف منه العظم و هو جدید . اتی باهاب الشّاة اجرد عظمها . و نحن له فیما هناك شهود .
فجلّله بالبرد ثم دعابه . ولم یك من رب السّماء بعید . فاحیا له ذوالعرش والله قادر . فعادت
بحال ما یشاء یعود . عثمان عفّان رسول را پرسیدکه یا رسول الله چه‌دعا خواندی که خدایتعالی
آن گوسفند را زنده کرد گفت الهی انت خلقتها و انت افنیتها و انت قادر علی اعادتها فاحیها
یا حیّ لا اله الا انت چون مردم متفرّق شدند رسول امّ سلمه را بخواند و امّ ایمن و سوده
را و حفصه را و زنان مهاجر و انصار را و گفت بکارفاطمه قیام کنید و او را بیارائید عایشه
گفت و امّ ایمن در نزدیك فاطمه شدیم تا او را بیارائیم نوری را دیدیم میان دو چشم او
تابان چون نور آفتاب و جمالی و حسنی که مثل آن ندیده بودیم بنشستیم و در آراستن او
گرفتیم او جامها و فرش خدیجه بیاورد آن جامها در او پوشانیدیم و آن طیب که خریده
بودیم بر او میکردیم او گفت مرا پاره طیب هست من بروم و آنرا بیارم آنگه برفت و پاره
گلاب آورد که ما هرگز چنان ندیده بودیم و چیزی دیگر آورد بمانند پرهاء مرغی لطیف

ما گفتیم هزار بار از مشك اذفر خوشتر است امّ سلمه گفت این چیست یا بنت رسول الله
گفت امّا این آب عرق رسول است در وقت گرمگاه که او در آمدی عرق کرده من آن عرق
بگرفتمی و در جائی جمع کردمی و امّا آن زغب مردی نزدیك پدرم آمدی او رادحیهٔ کلبی
گفتندی چون برخاستی از او چیزکها بیفتادی من بر گرفتمی امروز که مرا بکار میآید
پیش آوردم رسول علیه السلام این می شنیدگفت یا بنتی آن دحیهٔ کلبی نبود آن جبرئیل بود
علیه السلام ولیکن خنك تو را که طیب تو از جبرئیل امین بود وعرق پیشانی سیدالمرسلین
آنکه گفت و این چه عجب است که خدایتعالی اورا از میوه بهشت آفریده است که جبرئیل
امین بمن آمد روزی و سیبی از بهشت پیش من آورد وگفت این سیب بخور وبا اهلت مواقعه
کن که خدایتعالی تو را روزی خواهد کردن سیدهٔ نساء اوّلین و آخرین من آن سیب بخوردم
و با خدیجه خلوة کردم بفاطمه بار گرفت او حوری انسی است واصل اواز بهشت است ومرجع
او بهشت خواهد آمدن امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت من نماز دیگر نزدیك رسول
علیه السلام شدم او استغفار و تسبیح میکرد مرا گفت یا علی سازی که باید کردن بکن که
امشب اهلت را با خانه تو خواهند آوردن من با خانه رفتم وپاره ریك نرم بیاوردم و بگستردم
آنجا و چوبی نسخه ها گرفتم که از این دیوار بدان دیوار نهادم که جامه برو افکندند وپوست
گوسفندی بود باز افکندم و مخده بود از لیف باز افکندم و بنهادم و آنچه خریده بودند از
جهاز فاطمه که شرح دادیم با خانه آوردند و رسول علیه السلم اسماء بنت عمیس را بفرستاد
بدختران عبد المطلب و بزنان مهاجر گفت ایشانرا از من سلام برسان و بگو که رسول خدا
میگوید امشب فاطمه با خانهٔ علی میرود حاضر آئید رسول علیه السلم نماز شام و خفتن بکرد و
با خانه آمد و آنزنان جمله حاضر آمده بودند گفت بصحبت فاطمه امشب بروید و او را بخانهٔ
امیرالمؤمنین علی برید و خرّمی کنید ورجز خوانید و فحش نگوئید که خدا نپسندد و تکبیر
و تحمید خدا گوئید ایشان بیامدند و فاطمه را بیاراستند و حلّی وحلل که او را بود ازخدیجه
بر او کردند و چادری در سر او کردند و هفتاد حوری فرود آمدند از بهشت و گردا گرد او
ایستادند و آنجا رفتند و میگفتند لا اله الا الله ما اکرم محمّدا واهل بیته علی الله چه گرامی اند
محمّد و اهل بیت او بر خدای جابر عبدالله انصاری گفت رسول علیه السلم بفرمود تا استرشهبایش
زین کردند و او را بر نشاند و سلمانرا فرمود تا عنان او گرفت و رسول علیه السلم با ایشان
برفت و اهل بیت رسول علیه السلم از حمزه وَ عقیل وَ جعفر و جزایشان در پیش می رفتند
اول کس که از ایشان رجز گفت امّ سلمة الخیر بود که میگفت . سرن بعون الله جاراتی . و
اشکرنه فی کلّ حالاتی . و اذکرن ما انعم ربّك العلی . من کشف مکروه و افاتی . فقد هدانا
بعد کفر و قد . انعشنا ربّ السموات وسرن مع خیر نساء الوری . تفدی بعمّات وخالاتی . یا
بنت من فضّله ذوالعلی . با الوحی منه والرّسالات . واین رجز میگفت و زنان بیت اوّل باز
میگفتند رسول علیه السلام چون این بشنید شاد شد و او را دعا کرد بخیر آنکه عایشه پیش آمد
واین شعر میگفت . یا نسوة استرن بالمعاجر . و اذکرن ما یحسن فی المحاضر . و اذکرن

ربّ الناس قد خصّنا . بدينه مع كلّ عبد شا كر . والحمدلله على افضاله والشّكرلله العزيز القادر
سرن بهادين كذا بفاطم . بنت النبيّ صلى الله ذى الكمال الفاخر . سرن بها تسترِ في ثيابها . و
حسنها مع الجمال الزّاهر . سرن بها فالله اعلي ذكرها . وخصّها منه بطهر طاهر . زنان هم چنين
بيت اوّل باز ميگفتند چون عايشه خاموش شد حفصه اغاز كرد و اين رجز بگفت . فاطمة خير
نساء البشر . ومن لها وجه كوجه القمر . فضّلك الله على ذى الورى . بفضل من خصّ بای الزّبر
زوّجك الله فتى فاضلاً . اعنى عليّاً خير من فى الحضر . فسرن جاراتى بهـا انّها . كريمة بنت
عظيم الخطر . اعنى نبيّ المصطفى احمداً . اكرم مبعوث اتى بالسور . انكه معاذه امّ سعد معاذ
پيش آمد وبا زنان بنى الأشهل واين رجز ميخواند . اقول قولاً فيه ما فيه . واذكر الخير وابديه
محمّد خير بنى آدم . ما فيه من كبر ولاتيه . بفضله عرّفنا رشدنا . فالله باالخير يجازيه . فالشكر
لله و سبحانه . على جزيلات اياديه . نحن الذّين اختارنا ربّنا . من بين ذى الخلق لواليه . و
ننصر الدّين باسيافنا . ونقمع الـكفر و نخزيه . حيوا بحياتى فاسمعن قولى . اقولها الله و ارضيه
و ارتحى العزّ بافضاله . من خالق الخلق و منشيه . فنحن مع بنت نبيّ الهدى . ذى شرف قد
مكنت فيه . فى ذروة شامخة اصلها . فما ارى شيئاً يدانيه . انكه تكبير كردوزنان با اوتكبير كردند
چون بدر سراى رسيدند مردان بر كشتند و زنان در سراى شدند و اشعار ميخواندند و دست
ميزدند و رسول عليه السلام در سراى ديگر شدى و امير المؤمنين على عليه السلام در مسجد
بود و رسول كس فرستاد و او را بخواند و او پيش رسول آمد سر در پيش افكنده از فرط حيا
رسول عليه السلام او را بر خود بخواند و بنشاند وامّ ايمن را گفت برو وفاطمه را بياور اوبيامد
و گفت يا فاطمه اجيبى رسول الله اجابت كن رسول خدايرا او گفت بر رسول كـيست گفت
على او بگريست گفت چگونه آيم پيش رسول و مرد ديگرى با اوست ام ايمن گفت جان من
فداى تو باد و از تو بيگانه نيست شوهر و پسر عم تواست و نزديكترين مردمانست بتو بنسب و
سبب آنكه دست او گرفت واو ميآمد شرم زده چون پيش رسول آمد رسول عليه السلام بگريست
و او را بر ران راست خود نشانيد و او را در برگرفت و گـفت جان پدر مگرى كه اين وقت
شادى است آنكه دست على گرفت و دست فاطمه بر دست او نهاد گفت بگير كه تو سزاوارى باو
نعم الختن و نعم الأخ و نعم الصّاحب انت تونيك داماد و برادر و رفيقى مرا آنكه گفت مرحباً
ببحرين يلتقيان و نجمين يقترنان آنكه فاطمه را گفت پيش او چون پرستار باش تا او تورا چون
بنده باشد آنكه على را گفت نيك زنيست زن تو و فاطمه را گفت نيك شوهريست شوهر توآنكه
گفت بارك الله عليكما و فيكما واسعد جدّ كما و اخرج منكم الكثير الطيّب آنكه بدر آمد و در
فرا گرفت و عضادهٔ در بدست گرفت و گفت طهّر كما اوّله و طهّر نسلكما انا سلم لمن سالمكما
و حرب لمن حاربكما استودعكما الله و استخلفه عليكما خداى پاك كناد شما را و نسل شمارا من
بصلحم با آنكه با شما بصلحست و بجنگم با آنكه با شما بجنگست شما را بخداى ميسپارم آنكه
گفت زنانرا باز گرديد كه رحمت بر شما باد زنان برفتند جمله رسول باز پس نگريد يك زن برفاطمه
بود نميرفت رسول گفت اين زن كيست كه نميرود گفت يارسول الله اسماء بنت عميم گفت چرا

(نميروى)

نميروى گفت يا رسول الله ميخواهم وصايت خديجه بجاى آرم گفت آن چه وصيّت است گـفت
روزى بنزديك او حاضر بودم وفاطمه پيش او بود و در او نگريد و بگريست گفتم براى چه
ميگرئى انچه خداى تو را داد كس را نداد گفت هم چنين است و خدايرا بر آن شكر ميكنم
وليكن انديشه من از آنست كه من با پيش خداى شوم و فاطمه تنها ماند و بوقت آنكه او را با
شوهر دهند كسى نباشد كه تعهد او كند و انيس او باشد وصيت ميكنم تورا و سوگند ميدهم
برتو بخداى عزّ وجل كه اگرتو در حياة باشى اين تيمار بدارى و فاطمه را تنها رها نكنى رسول
عليه السلام بگريست و او را دعا كرد گفت اللّهم استر اسماء و احفظها فى ليلها و نهارها و
استرها فى دنياها و اخرتها و اقض لها حاجاتها . آنگه گفت يا اسماء نيكو انديشه كرده سه روز
يا يك هفته براو باش تا او تنها نباشد چون رسول عليه السلام برفت فاطمه از شرم چراغ بنشاند
گفت چندانى نور از روى فاطمه بتافت كه خانه روشن شد على عليه السلام گفت من در روى
فاطمه نگريدم مرا هيبتى گرفت براى آنكه فاطمه نيك نيك مانند بود برسول عليه السلام بروى
وقامت و رفتن و گفتن و شمائل واشارات گفت بگوشهٔ خانه نشستم ساعتى اسماء گفت كه على
فاطمه را عليها السلام گفت يا بنت رسول الله مرا وردست دستور باشد تا آن ورد بگذارم
فاطمه گفت صواب باشد و او نيز برخواست و در پى او بايستاد و نماز ميكردند تا صبح برآمد
چون روز شد رسول عليه السلام بيامد و در بزد در زدنى برفق و گفت السلام عليكم ءادخل
رحمكم الله اسماء گفت بجستم و در بگشادم و ايشان از هنكام بامداد در زير گليم بودند چون
رسول عليه السلام درآمد خواستند تا برخيزند رسول عليه السلام سوگند داد برايشان كه برحال
خود باشيد آنكه بيامد و بر بالين ايشان نشست و پايها درميان ايشان كرد يك پاى على دربر گرفت
و يك پاى فاطمه آنكه على را گفت يا على چگونه يافتى اهلت را گفت نعم العون على طاعة الله
نيك ياريست او بر طاعة خداى فاطمه را نيز پرسيد همين جواب داد آنكه على را گفت كوزه
آب بيار بياورد رسول عليه السلام آياتى از قرآن برخواند و باد درو دميد و على را گـفت باز
خور و بقيّتى درو رها كن هم چنانكرد رسول عليه السلام ان آب بر سينه و روى على ريخت
و گفت اذهب الله عنك الرّجس و طهّرك تطهيراً آنكه پاره آب ديگر بخواست و آياتى از قرآن
براو خواند و فاطمه را گفت باز خور و پارهٔ رها كن درو هم چنان كرد رسول آب بر روى
فاطمه ريخت و گفت اذهب الله عنك الرّجس و طهّرك تطهيرا . آنگه ايشان را دعا كرد و
بيرون آمد و گمان برد كه ايشان در شب همچنان با يكديگر خفته بودند جبرئيل آمد و رسول را
از كار ايشان خبر داد واين آيه آورد . تتجافى جنوبهم عن المضاجع الايه . روز ديگر رسول
عليه السلام در نزديك ايشان رفت هر يكى را در گوشهٔ ديد نشسته دست ايشان گرفت وبياورد
و بر نمطى از آن خديجه نشاند گفت بايد تا بيك جاى باشيد و خديجه براى آنكه فاطمه را
دوستر داشتى از دگر دختران چه او كهتر بود و او را دو دختر ديگر بود زينب و رقيّه هر دو
را در حيوة خود بشوهر داد بمكّه و رقيه را بعتبه بن ابى لهب وزينب را به ابوالعاص بن ربيع
حلى و متاعى كه او را بود براى فاطمه بنهاد رسول عليه السلام شب ديگر بنزديك آنها آمد و

(حسوّى)

حسوّی بساختند و بکجای بخوردند و رسول علیه السلام ایشان را بخدا سپرد و بمسجد آمد و نماز میکرد تا بروز وایشان را دعا میکرد روز سیّم وقت سحر بیامد و در بزد اسماء در باز کرد و ایشان در زیر عبا بودند خواستند که جدا شوند رسول علیه السلام گفت علی حالکما آنکه علی را گفت یکساعت بمسجد رو او برون رفت فاطمه را گفت چگونه میبابی شوهر ترا فاطمه گفت خیر بعل بهتر شوهری الاّ آنست که زنان قریش مرا طعنه میزنند و میگویند . انّ اباك زوّجك فقیراً معدماً لا مال له . پدرت تو را بمرد درویش داد که از مال دنیا ندارد رسول علیه السلام گفت یا فاطمه بدان که پدرت درویش نیست و شوهرت درویش نیست و خدایتعالی خزائن گنجهاء زمین بر من عرضه کرد از زر و سیم من قبول نکردم و اختیار آخرة کردم اگر تو انرا بدانی که پدرت میداند دنیا و زینت دنیا در چشم تو زشت گردد بدانکه این زنان که تو را این گفتند نه بر طریق شفقّت گفتند من تورا بمردی داده ام که اقدمهم سلماً و اکثرهم علماً و اعظمهم حلماً باسلام از همه پیشتر وبعلم ازهمه بیشتر وبحلم ازهمه عظیمتر و بدانکه تا خدایتعالی تورا تا بعلی نداد در آسمان من تو را در زمین باو ندادم بدانکه حقتعالی بر زمین اطلاعی کرد دو مرد را برگزید یکی پدرت و یکی شوهرت نیك شوهری است این شوهر تو درو عصیان مکن بانچه تورا فرماید آنکه دعا کرد ایشان را وگفت . اللّهم اجمع شملهما و الف بین قلوبهما و اجعلهما و ذرّیتهما من ورثة جنّة النعیم وارزقهما ذرّیة طیّبة طاهرة مبارکة واجعل فوذرّیتهما البرکة و اجعلهم ائمّة یهدون بامرك الی طاعتك ویأمرون ما یرضیك بار خدایا جمع این هردو مجتمع دار و دلهاشان بهم آر و اینان را و فرزندان اینان را وارثان نعیم بهشت کن و فرزندان یا کیزه روزی کن و بر فرزندان ایشان برکت کن و ایشان را امامانی کن که بفرمان تو راهنمایان خلقان باشند آنگه علی را گفت یا ابا الحسن نعم الزّوجة زوجتك واین از جمله حورالعین است چه این را خدای از میوهٔ بهشت آفریده است با او مدارا کن فانّها بضعة منی یسیئنی ماسائها و یسّرنی ما سرّها و انّ الله یغضب لغضبها و یرضی لرضاها او پاره از اندام من است انچه او را اندوهگین کند مرا اندوه گین کند و آنچه او را شاد کند مرا شاد کند وخدای از خشم او خشم گیرد و از رضای او راضی شود آنگه گفت یا علی نباید که من فردا تورا به بینم و برتو اثر عروسی نباشد فاطمه علیها السّلام گفت یا رسول الله من شرم میدارم از اسماء که اومدّتی است تا خدمت من میکند ومن نتوانم خدمت کردن برای من خادمه فرمای رسول علیه السّلام گفت خادمه خواهی یا چیزی که از خادمه بهتر باشد گفت آن چیست یا رسول الله گفت آنکه بعقب هر نمازی سی و چهار بار تکبیر کنی وسی وسه بار تحمید وسی و سه بار تسبیح این بر زبان صداست و در ترازو هزار یا فاطمه هیچ کس نباشد که بامداد وشبانگاه این تسبیح بکند والاّ خدای تعالی او را مهمّات دنیائی وآخرتی کفایت کند آنگه رسول علیه السّلام گفت اسما راتو بسلامت بازگرد جزاك الله خیراً اسماء بازگشت وایشان تنها بماندند وامیرالمؤمنین بفرمان و اشاره رسول علیه السّلام خلوت ساخت با فاطمه علیها السّلام رسول علیه السّلام بردگر روز در آمد و چشم بر دیدار ایشان روشن گرد فاطمه علیها السّلام رسول علیه السلام را گفت یا رسول الله آنشب که مرا باینجا آوردی و زنانی را دیدم که بصورت وجمال ایشان هرگز

هیچ آدمی را ندیدم وایشان بر شکل زنان دنیا نبودند رسول علیه السّلام گفت ایشان حورالعین بودند که خدای ایشان را بعرس تو فرستاد کرامت تو را و کرامة شوهر تورا ایشان درین بودند که کسی آمد وگفت یا رسول الله زنان قریش بتهیّه میآیند با حلّها وحلیها رسول علیه السّلام اندیشه کرد گفت هم این ساعت این زنان درآیند آراسته با حلّها واین دختر ایشان را بیند و باز ماند بار خدایا حلّه فرست برای فاطمه که ایشان مانند آن ندیده باشند تا شماتت نکنند جبرئیل آمد و برای او حلّه آورد از بهشت که قیمت او هرچه در دنیا است برنیاید فاطمه آن حلّه در پوشید و بنشست و ایشان در آمدند چون آن حلّه دیدند متحیّر بماندند گفتند این حلّه از کجاست که همانا در دنیا چنین نباشد و ما ندیده ایم وشنیده گفت هذا من عند الله این از نزدیك خداست چون اسماء بنت عمیس برفت کاری که در خانه بود همه را فاطمه بایست کردن یك روز خسته شد بخفت امیر المؤمنین بدر سرای آمد در بزد کس جواب نداد وآواز آسیا میآمد که میگردید و گهواره حسن بن علی می جنبید امیر المؤمنین علی علیه السلام از شکاف در درنگریست فاطمه خفته بود عجب داشت بیامد و رسول را بگفت رسول گفت اما علمت انّ لله فی الارض ملئکةً موّکلین بمعونة ال محمّد امیر المؤمنین گفت والله که من با او چنان زندگانی کردم که اورا نیازردم و کراهت او اختیار نکردم و او هرگز در من عاصی نشد وکاری نکرد که رضای من نبود تا با جوار رحمت خدای رفت و هرگه که در او نگریدم هر غم که مرا بود برفت وتا او از دنیا برفت من شادمانه نشدم این جمله از قصّه تزویج فاطمه بود صلوات الله علیها و اگرچه این قصّه دراز شد تبرّك را نوشته شد تا تنبیه باشد بر بعضی فضائل ایشان صلوات الله علیها قوله تعالی . و یعبدون من دون الله . آنگه حق تعالی پس از این در حدیث مشرکان گرفت و گفت ایشان میپرستند بدون خدای چیزی که باایشان منفعت نکند ونتواند و مضرّت نکند ونتواند از آنکه جماداست . وکان الکافر علی ربّه ظهیراً . وکافر باراست شیطان را برخدای یقال اظهرت فلانا علی فلان واعنته علیه . وگفته اند معنی آنست که ظهیرا ای ذلیلا مهیناً متروکاً ومطروحاً وراء الظّهر من قول العرب ظهرت به اذا طرحته وراء ظهرك فلا تلتفت الیه یعنی کافر نزدیك خدایتعالی ذلیل ومهین باشد بمنزلهٔ کسیکه اورا تاپس پشت افکنند و با او تنکرند آنگه رسول را گفت ما تورا نفرستادیم الاّ تا بشارت دهنده و ترساننده باشی یعنی کار تو این است تو حفیظ و وکیل اینان نه اینان را بامن گذار آنگه گفت قل ما اسئلکم بگوای محمد ص که من ازشما مزدی نمیخواهم بر اداء رسالت تاشما مرا متّهم دارید که این دعوة برای طمع مال است الاّ من شاء ان یتّخذ الی ربّه سبیلاً این استثناء منقطع است برای آنکه من شاء ان یتّخذ از جنس مزد اداء رسالت نباشد و استثناء منقطع بمعنی لکن باشد یعنی لیکن آنکس که اوخواهد که راهی کند بخدای تم بانفاق مال در سبیل خدای و گفتند معنی آن است لیکن من شاء ان یتّخذ الی ربّه سبیلا هرکه خواهد که او بطاعت خدای راهی سازد اورا نیست که آن کند واین خبر را حذف کرد لدلالة الکلام علیه فی الوجهین و توکل علی الحیّ الذی لایموت وگفت یا محمد ص توکل برآن خدای کن که او زنده است ونمیرد و سبّح بحمده وتسبیح کن بحمد و شکر خدای

عزّوجل بمانند آنکه گویند الحمدلله علی آلائه و حسن بلائه و الحمدلله علی انعامه و احسانه و عظیم امتنانه الحمدلله کما هو اهله ومستحقه درخبر میآید که چون بنده گوید الحمدلله کما هو اهله فرشتگان از نوشتن فرو ایستند حق تم گوید چرا این که بندهٔ من گفت برو نمنوشتی گویند بارخدایا او چیزی گفت که ما ندانیم او گفت حمد وشکر تورا چنانکه تو سزاوار آنی وما چه دانیم که تو سزاوار چه ئی از شکر خدای گوید همچنین که او گفت بنویسید که جزای آن من دهم و کفی به بذنوب عباده خبیراً واو بس است که بگناه بندگان عالم است یعنی علم او بگناه بندگان بس درباب آنکه ایشان مستحقّ آن باشند که تاهر کسی را بسزاجزادهند الّذی خلق السّموات والارض وما بینهما فی ستّة ایّام گفتند محلّ الذی جرّاست بگو نه صفةّ الحیّ الذی لایموت وشاید تا محلّ او رفع بود برخبر مبتداء محذوف آنخدای که آسمان و زمین بیافرید و آنچه در میان آنست بشش روز سموات گفت و آن جمع است وارض گفت واحداست آنکه گفت وما بینهما و نگفت مابینهنّ برای آنکه اورا چون دو صنف کرد ومثله قول القطامی الم یجزبك انّ حبال قیس وتغلب قد تناهیتا انقطاعاً وقول الاخر انّ المنیّة والحتوف کلیهما بذوی المحارم یرقیان سوادی. ثمّ استوی علی العرش الرّحمن آنکه برعرش مستوی شد برآن تفسیر که برفت فسئل به خبیراً درو چند قول گفتند یکی آنکه فسئل به رجلاً عالماً بالله یخبرك عنه چون از خدای پرسی عالمی را پرس که اورا شناسد بحق معرفت تا تورا بحق خبر دهد ابن جریج گفت فسئل عنه خبیراً ومراد بخبیر خداست یعنی اورا از او پرس وبا بمعنی عن باشد کقول الشّاعر فان تسئلونی بالنساء فانّنی بصیر بادواء النّساء طبیب ای عن النّساء واذا قیل لهم اسجدوا للرّحمن قالوا وماالرّحمن چون این کافران را گویند سجده کنید خدای رحمن را گویند رحمن چه باشد کافران گفتند ما رحمن کذّاب عامه را شناسیم یعنی مسیلمه را که او خود رحمن کرده بود انسجد لما تأمرنا حزه وکسائی لما یأمرنا بیا خواندند برخبر مغایبه یعنی رحمن برای آنکه او میفرماید یعنی خدای و باقی قرّاء بتاء خواندند خطابرا یعنی تو میفرمائی مارا ای محمّد ص و زادهم نفوراً واین گفتار تو ایشان را بیفزود ونفور از دین گفتند سفیان ثوری چون این آیت خواندی سر برآسمان داشتی وگفتی الهی زادنی لك خضوعاً مازاد اعداك نفوراً بارخدایا آنچه دشمنان تورا نفور فزود مرا خضوع وفروتنی فزود تبارك الّذی جعل فی السماء بروجاً متعالی وباقی است آن خدای که درآسمان برجها کرد وآن دوازده برج است حمل وثور وجوزا وسرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب وقوس و جدی و دلو وحوت واین دوازده برج خانها و منازل این هفت ستاره اند که زحل ومشتری ومرّیخ و زهره و عطارد و آفتاب و ماه اند حمل وعقرب خانهاء مرّیخ است ثور ومیزان خانهاء زهره است وجوزا وسنبله خانهاء عطارد است قوس و حوت خانهاء مشتری است جدی و دلو خانهای زحل اند سرطان خانهٔ قمر است واسد خانهٔ آفتاب است واین بروج برچهار ضرب است بخشیده برچهار طبع در فصل نصیب هریکی سه برج وآن را مثلّثات خوانند حمل واسد و قوس مثلّثهٔ ناری اند ثور و سنبله وجدی مثلّثهٔ ارضی اند جوزا ومیزان و دلو مثلّثهٔ بادی اند سرطان وعقرب و حوت

مثلّثهٔ آبی اند مفسران خلاف کردند در تفسیر بروج عطیة العوفی گفت مراد بروج کوشکها است که نگاهبان و حرس از فرشتگان درو باشند گفت بیانه قوله ولو کنتم فی بروج مشیّده ای قصور محکمة وقال الأخطل کانّها بروج رومیّ مشیّده لزّت بجصّ واجرواحجار ابوصالح گفت بروج ستاره ها است که نور کند عطا گفت بروج شرج است و آن درهای آسمان است که آنرا مجره خوانند وجعل فیها سراجاً دروچراغی کرد یعنی آفتاب نظیره قوله وجعل الشّمس سراجاً حمزه و کسائی و خلف سرجاً خواندند بلفظ جمع و گفتند مراد ستارگانند و باقی قرّاء سراجاً والمراد به الشّمس و قمراً منیراً ماهی تابان وهو الّذی جعل اللّیل والنّهار خلفةً آنکه ازجمله تذکیر نعمت وتعداد آیات گفت او آن خدائیست که شب و روز را متابع کرد یجیء کل واحد منهما خلف صاحبه تاهریکی ازآن بدنبال صاحبش می آید عبدالله عباس و حسن وقتاده گفتند خلفةً ای خلیفةً هریکی ازشب و روز خلیفه و عوض صاحبش است تا هرکس را که کار دینی یا دنیائی بروز فایت شود بشب تلافی کند یا بشب فایت شود بروز قضا کند قتاده گفت چنان باید که خدای تم در این شب و روزراز اعمال شما خیر بیند فانّها مطیّتان یقحمان یحملان نسخه النّاس الی اجالهم و یقرّبان کلّ بعید و یبلیان کلّ جدید و یأتیان کل موعود الی یوم الساعة این شب و روز مردمان را باجل میبرند و هر دوری نزدیك میکنند و هر نوی کهن میکنند و هر موعودی میرسانند تا بروز قیامت شقیق گفت مردی بنزدیك یکی از صحابه آمد گفت مرا دوش نماز فایت شد گفت امروز قضا کن فان الله تعالی جعل الّیل و النهار خلفةً لمن اراد ان یذّکر او اراد شکوراً مجاهد گفت معنی آن است که جعل کلّ واحد منهما مخالفا لصاحبه هریکی را از ایشان مخالف صاحبش کرد این روشن است و آن تاریك این سفید است و آن سیاه ابن زید گفت یعنی متعاقبند چون این برود آن بیاید وچون آن برود این بیاید و گفت دلیل این تأویل قول زهیر است که گفت بها العین والارام یمشین خلفةً و اطلاؤها ینهضن من کل مجثم مقاتل گفت معنی آنست که شب برای خواب و آسایش است و روز برای معاش هرکرا خواب بشب فایت شود بروز بخسبد و هرکه را بروز کار فایت شود بشب قضا کند لمن اراد ان یذّکر ای یتذکر و حمزه و خلف یذکر خواندند بتخفیف من الذّکر و گفته اند مراد بتذکر انّعاظ است او اراد شکوراً یاخواهد که شکر خدای کند و عباد الرّحمن آنکه وصف بندگان خدای کرد گفت بندگان خدای آنان باشند که برزمین آسان روند باسکینه و وقار واین برطریق مبالغت است ومثل چنانکه ما گوئیم فلان برزمین چنان میرود که زمین را نیازارد حسن گفت یعنی آنان که ایشان بر زمین بتواضع و خشوع روند نه برسبیل بطر حلماً علماً حلیمان و علیمان باشند محمد بن الحنیفه گفت حلیم باشند و اگر چه برایشان سفاهت کنند و هون در لغت این و رفق باشد ومنه قوله علیه السلام احبّ حبیبك هونا عسی ان یکون یبغضك یوماً واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً وچون خطاب کنند جاهلان باایشان گویند سلام دراین لفظ خلاف کردند که چه معنی دارد مجاهد و ابن حیّان گفتند قولی گویند که با سلامت باشند ازو زر ووبال

بعضی دیگر گفتند قولا سدیداً چنانکه خدای تعالی فرمود اتّقوا الله و قولوا قولاً سدیداً حسن گفت گویند السلامُ علیکم لا نبتغی الجاهلین ابوالعالیه و کلبی گفتند آیه منسوخ است بآیه قتال و این درست نیست برای آنکه جمع ممکن است میان این آیت و آیهٔ قتال و این آیه با آیه قتال جاری مجرای این آیه بود که اذلّة علی المؤمنین اعزّة علی الکافرین و قوله اشدّاءَ علی الکفّار رُحماء بینهم چه قتال با کافران باشد و همه جاهلان کافر نباشند ابو بریدة الاسلمی روایت کرد که رسول علیه السلام گفت قومی باشند از امّت من وایشان را نیافریده‌اند پس از این خواهند بود پنداری که من ایشان را می بینم ایشان را دوست دارم وایشان مرا دوست دارند ایشان نصیحت کن یکدیگر باشند و آنچه دارند بر یکدیگر مبذول دارند و بنور خدای روند در میان مردمان بر خفیه و تقیه ازمردمان پوشیده و کرانه گرفته مردم ازایشان بسلامت باشند صابر و حلیم باشند دل های ایشان بذکر خدای باز گردد و مسجد ها بنماز آبادان دارند بر کوچکان رحمت کنند و بزرگان را حرمت دارند و با یکدیگر مواسات کنند توانگرشان بر درویش بذل کند قوی شان بر ضعیف رحمت کند بیمار پرسیدن بپای دارند و از قفای جنازها بروند و در میانه آنکه رسول این میگفت یکی از حاضران گفت که با بنده رفق کنند رسول علیه السلام گفت کلاّ ایشان را بنده نباشد ایشان خدمت خود بنفس خود کنند و ایشان بر خدای گرامی‌تر ازآن باشند که دنیا برایشان فراخ کند آنکه رسول علیه السلام این آیه بر خواند و عبادالرحمن الذّین یمشون علی الارض هونا حسن بصری چون این روایت بخواندی گفتی این روز ایشان است و وصف شب ایشان آن است که پس از این میکوید والّذین یبیتون لربّهم سجّداً و قیاماً بروز با مردمان معامله چنین کنند چون شب در آید بخدمت خدای خود چنین قیام کنند که همه شب در نماز باشند گاهی درقیام گاهی درسجود عبدالله عباس گفت هر که او بشب دو رکعت نماز کند یا بیشتر از جمله آنان باشد که داخل بود در این آیه و از جمله نماز شب کنان باشد و هو ممّن یبیت لربّه ساجداً و قائماً بعضی دکر گفتند مراد سنّت نمازشام است ونماز خفتن ودرست آنست که مراد نماز شب است و الّذین یقولون ربّنا اصرف عنا عذاب جهنم و آنان که گویند بر سبیل تضرّع و خشوع در دعا بارخدایا عذاب دوزخ از ما بگردان انّ عذابها کان غراماً که عذاب دوزخ دائم لازم باشد و غریم از اینجا گویند و ام دار را که ملازمت کند آنرا که و امش بر او باشد وفلان مغرم بفلان اذا کان مولعا به چون مولع باشد باو ازو صبر ندارد و مفارقت نکند او را قال الأعشی ان یعاقب یکن غراماً و ان یعط جزیلا فانّه لا یبالی حسن بصری گفت غریم اگر چه ملّح باشد و الحاح کننده آخر مفارقت کند غریم خود راجز دوزخ که او غریمی است ملازم که هیچ مفارقت نکند محمّد بن کعب گفت خدای با کافران انواع نعمت کرد شکرآن نکردند آن بر ایشان غرامت کرد عذاب دوزخ را غریم ایشان کرد ابن زید گفت غراماً ای شرّا یعنی عذاب دوزخ بترباشد از همه هلاکها ابو عبیده گفت غرام هلاك باشد کاقال بشربن ابی‌حازم فیوم‌النسار و یوم‌الجفار کانا عذاباً و کانا غراماً انّها ساءت مستقرا و مقاماً یعنی بد قرارگاه و بد جائی است و نصب

هر دو بر تمیزاست و مقام منزل بود و مقام مصدر اقامة باشد و جمعها مقامات قال سلامة بن جندل یومان یوم مقامات واندیة ویوم سیر الی الأعداء تأدیب وقال عباس بن مرداس فی المقامه بمعنی المجلس فانّانا و انّك کان شرّا یعاد الي المقامه لابراها یعنی الی المجلس وهوا عمی لایری شیئاً و الّذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا گفت و آنانکه چون نفقه کنند اسراف نکنند وآن تجاوز از حد باشد و اقتار نکنند وآن تقصیر باشد و کان بین ذلك قواماً و ازمیان این و آن قوام کار نگاه دارند قرّاء خلاف کردند فی‌قوله و لم یقتروا اهل مدینه و شام یقتروا خواندند بضمّ یاء و کسر تاء من الاقتار و کوفیان خواندند بفتح یا و ضمّ تا من قتر یقتر و باقی قراء بفتح یا و کسر تاء و هر سه لغت است یقال قتر یقتر و یقتر قتراً واقتر یقتر اقتاراً و القتر القدر بمعنی واحد و هوالتضییق مفسران در معنی اسراف و اقتار خلاف کردند بعضی گفتند اسراف نفقه در معصیت باشد و اگر چه اندك بود و اقتار منع حق تعالی باشد و این قول عبدالله عباس و مجاهد و قتاده و ابن جریج و ابن زید است حسن بصری گفت در این آیه لم ینفقوا فی معاصی‌الله ولم‌یمسکوا عن فرایض الله درمعصیت خرج نکنند و از فرائض خدا باز نگیرند بعضی دیگر گفتند اسراف آن باشد که مال دیگران خورد بناحق بعضی دیگر گفتند اسراف آن باشد که از اندازه بگذرد درنفقه و اقتار آن باشد که تقصیر کند واین قول عامه مفسران است و کان بین ذلك قواماً ای عدلاً وقسطاً بین الاسراف والتقصیر میان این وآن باشد نه این باشد و نه آن باشد زهری گفت آن باشد که عیال را گرسنه و برهنه ندارد و چندان خرج نکنند که مردمان گویند مسرف است مقاتل گفت در این آیه آنان باشند که کسب از حلال کنند و نفقه میانه کنند و تقدیم فضل کنند یزید بن ابی حبیب وصف اصحاب رسول کرد ایشان طعام بلذّت وشهوت نخوردند و جامه برای جمال نپوشیدند و از طعام سدّ جوع قناعت کردند چندانکه ایشان را قوه بود بر عبادت و از لباس چندانکه عورة پوش باشد وسرما وگرما باز دارد وبعضی صحابه گفتند اسراف مردمان آن باشد که هر چه او را آرزو آید بخرد و بخورد . والّذین لا یدعون مع الله الهاً آخر . و آنانکه با خدا خدای دیگر نخوانند و نه پرستند . عبدالله مسعود گفت از رسول علیه السلام پرسیدم وگفتم کدام گناه عظیم تراست گفت آنکه با خدای انباز گیرد و او آفریدگار خلق است گفتم پس کدام گفت آنکه فرزندان را بکشد ترس درویشی را تا آنکه با او طعام خورد گفتم پس کدام گفت آنکه با زن همسایه زنا کند خدای تعالی این آیه فرستاد بتصدیق او . ولا یقتلون النّفس التّی حرّم الله الاّ بالحقّ نکشند آن نفس را که خدای تعالی کشتن او بحرام کرد الاّ بحق یعني در قصاص و حدود . ولا یزنون . و زنا نکنند و در خبراست که لقمان حکیم گفت نگر تا زنا نکنید که اوّلش مخالفت است و آخرش ندامت . و من یفعل ذلك یلق اثاماً . ای اثما یبزه بیند یعنی جزاء بزه . لقمان بن عامر گفت ابوامامة الباهلی را گفتم مرا حدیثی گوی که از رسول علیه السلام شنیده باشی گفت از رسول علیه السلام شنیدم که گفت اگر سنگی گران از کنار دوزخ در دوزخ اندازند بهفتاد سال بقعر دوزخ نرسد امّا در این مدّت بغیّ و آثام رسد گفتیم یا رسول الله غیّ و آثام چه باشد گفت آنکه خدای میگوید فسوف یلقون غیّاً . وقوله یلق اثاماً عبدالله عمر گفت اثام نام وادی است در دوزخ و این قول

مجاهد است ابو عبیده گفت اثام عقوبت اثم باشد . قال مسامع اللیثی جزالله ابن عروة حیث امسی عقوقاً والعقوق له اثام ای عقوبة . یضاعف له العذاب یوم القیمه . او را عذاب مضاعف کنند روز قیامت . ویخلد فیه مهاناً . و او در دوزخ همیشه باشد ذلیل مهین خوار عامّه قرّا بجزم خواندند علی جزاء الشّرط وابن عامر بزفع خواند علی الاستیناف آنگه استثناء کرد از اوتائبان را و گفت الاّ من تاب الاّ آنکس که توبه کند وایمان آرد و عمل صالح کند توبه کند ازگناه و ایمان آرد از پس شرك و عبادات شرع بجای آرد عبدالله عباس گفت دو سال در عهد رسول این آیات متقدم فرود آمد و از پس دو سال این آیه آمد . الاّ من تاب و امن و عمل صالحاً رسول علیه السلام بهیچ چیز چنان خرّم نشد که باین آیه و بقوله تعالی . انّا فتحنا لك فتحاً مبینا لیغفرلك الله ما تقدّم من ذنبك و ما تأخّر . و بعضی مفسّران گفتند این آیه منسوخ است بآیهٔ سورة النّساء من قوله ومن یقتل مؤمناً متعمّداً فجزاؤه جهنم خالدین فیها . وگفتند قاتل را توبه نباشد واین قول درست نیست چه این قول خلاف اجماع است فاولئك یبدّل الله سیّاتهم حسنات . ایشان آنان باشند که خدای سیّأت ایشان بحسنات بدل کند عبدالله عباس گفت وسعید جبیر و ضحّاك و عبد الرحمن بن زید معنی آنست که قبایح شرك بمحاسن اسلام بدل کند ایشان را چون اسلام آرند پس از کفر و بقتل مؤمنان قتل مشرکان وبزنا عفّت و احصان بعضی دیگر گفتند معنی آن است که سیأتی که در اسلام کرده باشند بحسنات بدل کنند ابوهریره گفت که رسول علیه السلام گفت فرداء قیامت جماعتی گناه کاران تمنا کنند که کاش گناهان بیشتر کرده بودندی ما گفتم یا رسول الله ایشان که باشند گفت آنانکه سیّئات ایشان بحسنات بدل کنند و ابوذر روایت کرده از رسول خدا علیه السّلام که او گفت فردا قیامت بنده را در عرضه قیامت آرند و صحیفهٔ او بدست او دهند و در آن صحیفه گناهان صغیره باشد او میخواند واز کبیره میترسد چون فرو خواند و کبایر بینند گوید مرا گناهی هست که نمی بینم اینجا گویند او را خدای بحسنات بدل کرد گفت رسول این حدیث میکرد و بخرّمی خندید چنانکه دندانهاء او میدیدند مردمان عبد الرّحمن بن جبیر گفت مردی بنزدیك رسول آمد و گفت یا رسول الله چگوئی مردی را که هیچ گناه رها نکند و الاّ ارتکاب کند و مع ذلك هیچ حاجتی و داجتی رها نکند الاّ قطع کند او را توبه باشد گفت این مرد مسلمان باشد گفت بلی این مرد گویندهٔ شهادتین باشد و مؤمن بود و خیرات کند رسول گفت خدای تعالی گناهان او بدل کند بحسنات و خیرات مرد شادمانه شد و گفت الله اکبر الله اکبر تا آفتاب فروشد تکبیر میکرد و در تفسیر غریب حدیثی آمد که حاجت آن بود که بر حاجیان راه زند چون میشوند و داجة آن بود که بر ایشان راه زند چون می آیند وباز گردند تاویل این اخبار آن باشد که خدایتعالی گناه بایشان بخشد و عفو کند ایشان را و بیامرزد و حسنات را معنی تفضل باشد یعنی بمانند آن منافع که ثواب بودی اگر مستحق بودی خدای تفضل کند در خبر است که یك روز سائلی آمد و از رسول علیه السلام چیزی خواست رسول گفت بنشین تا خدای چیزی بدهد در حال مردی درآمد وکیسهٔ پیش رسول علیه السلام بنهاد گفت یا رسول الله این چهار صد درم است

برگیر و بمستحق ده رسول علیه السّلام گفت یا سائل برگیر که این چهار صد دینار است مرد گفت یا رسول الله دینار نیست درم است رسول علیه السلام دیگر باره گفت برگیر که چهارصد دینار است مرد گفت یا رسول الله این درم است زر نیست رسول علیه السلام خشم گرفت گفت لاتکذّبنی فانّ الله صدّقنی . مرا بدروغ زن مکن که خدای مرا راستگو کرده است آنکه سر کیسه بگشاد و بریخت چهار صد دینار بود مرد عجب بماند گفت یا رسول الله بخدای که تو را بحق بخلق فرستاد که من درم در این کیسه کردم گفت راست میگوئی ولکن چون بر زبان من چهار صد دینار برفت حق تعالی درم در کیسه زر گردانید اینجا اشارتیست و تورا در آن اشارت بشارتی و آن آنست که اگر خدایتعالی بموافقت گفتار رسول ص درم در کیسه زر گردانید چه عجب که برای موافقت گفتار خود که گفت فاولئك یبدّل الله سیّئاتهم حسنات سیّئات تو در صحیفهٔ حسنات گرداند براین تأویل که گفتیم . وکان الله غفوراً رحیما . و خدای تعالی همیشه غفور و رحیم بوده است . و من تاب وعمل صالحاً فانّه یتوب الی الله متاباً وهر که او توبه کند وعمل صالح کند او با خدایتعالی رجوع کرده باشد و با او گریخته یعنی توبه وباز گشت او با خداست نه با جز خدای و گفتند معنی آنست که متاب و مرجع او باخداست تا بجزاء و ثواب او برسد و متاب و مرجع مصدر است . والّذین لا یشهدون الزّور . وآنانکه حاضر نباشند بزور مفسران در معنی او خلاف کردند ضحّاك گفت مراد بزور شرکست وتعظیم انداد علی بن طلحة گفت مراد گواهی بدروغ است عمر خطاب علیه ما یستحق گواهی بدروغ را چهل تازیانه بزدی و روی سیاه کردی و در شهر بگردانیدی تا دیگران منزجر شدندی از مانند آن مجاهد گفت عید مشرکان است لیث گفت غنا است و این قول محمّد الحنفیّه محمّد بن المنکدر گفت باسناد از رسول علیه السلام که او گفت چون روز قیامت باشد خدایتعالی گوید کجایند آنانکه خویشتن را منزّه داشتند واسماع خود را ازلهو ومزامیر شیطان ایشان را در آورید در روضهای مشك آنگه فرشتگان را گویند بشنوانی بندگان مرا تحمید و تمجید و بگوئید ایشانرا . لا خوف علیهم و لاهم یحزنون . و بر ایشان ترس و اندوهی نیست عمر بن قیس گفت فی قوله لا یشهدون . ای مجالس الخناء یعنی مجلس فحش حاضر نشوند ابن جریج گفت مراد دروغ است قتاده گفت مجالس الباطل واصل زور تخیر چیزی باشد بظاهر و باطن بر خلاف آن باشد و تمویه و تلبیس باشد و باطل بصورت حق نمودن و اذامرّوا باللّغو مرّوا کراماً وچون بلغو بگذرند کریم وار بگذرند مقاتل گفت معنی آن است که چون از کفّار دشنام شنوند اعراض کنند وروی بگردانند نظیر قوله واذا سمعوا اللّغو اعرضوا عنه سدی گفت منسوخ است بآیهٔ قتال و درست نیست از آن وجه که گفتیم مجاهد گفت چون ذکر نکاح رود از آن کنایه کنند و تصریح نکنند ابن زید گفت چون باباطیل مشرکان بگذرند آنرا منکر باشند و از آن اعراض کنند حسن و کلبی گفتند مراد بلغو جمله معاصی است چون بمجالس لهو وباطل بگذرند گام برگیرند و بشتاب بگذرند ابرهیم بن میسره گفت عبدالله مسعود جائی بگذشت که قومی بلهوی مشغول بودند بشتاب بگذشت آنجا رسول ع گفت انّ ابن

مسعود اصبح کریماً عبدالله مسعود در روز آمد کریم بعضی اهل لغت گفتند اصل الکلمه من قول العرب ناقة کریمه و شاة کریمه چون مبالات نکنند بشیری که از ایشان دوشند و گفتند کرم کنایه باشد از مجمع خصال خیر کریم آن را گویند که در او همهٔ خصال خیر مجتمع باشد والّذین اذا ذکّروا بآیات ربّهم و آنانکه چون ایشان را یاد دهند آیات خدای ایشان لم یخرّوا علیها صمّاً و عمیاناً بسر آن درنیفتند کر و کور و برای آن گفت بروی در نیایند که مراد نه ضرور حقیقت است بل ضرور کنایت است از بیم یقال هام فلان فی ضلالته و جهالته وما نیز گوئیم سر درنهاده است در فلان کار و گفته اند معنی آن است که لم یقیموا ولم یصبروا علی الکفر بها بر کفر بآن اصرار و اقامت نکنند کقول القائل ضربت فلانا فقام یبکی و ربما کان قاعداً فی تلک الحال وما نیز گوئیم درایستاد و میگریست والمعنی جعل و لفظ خرور را فائده دیگر هست و آن آنست که مرد بروی درآمده را حال بتر باشد از حال قائم وقاعد و مستلقی و این بر سبیل استقباح و استهجان گفت و نصب صمّاً و عمیاناً بر حال بود از فاعل والّذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا وذرّیاتنا قرّة اعین حقتعالی جزآنکه اوصاف ایشان گفت حکایت دعاء ایشان باز گفت که در وقت دعا و رغبت دعا چگونه کنند و گفت آنانکه گویند پروردگار ما بده مارا از زنان و فرزندان آنچه چشم ما بآن روشن باشد اهل کوفه و ابوعمرو و ذرّیاتنا بالف خواندند بر جمع وکسر تا و باقی قرّا ذرّیتنا بر واحد و نصب تا خواندند وقرّة در لفظ واحد گفت با آنکه اعین لفظ جمع است و ازواج و ذرّیات نیز جمع است برای آنکه این لفظ مصدر است واصل او من قرّ یومنا یقرّ قرّا وقرّة اذا برد و برای آن برد را تخصیص کرد که بلاد عرب گرم سیر است و ایشان را رنج از گرما باشد و راحت از خنکی و گفته اند برای آنکه آب چشم که از حزن آید گرم بود و چون از سرور آید سرد بود چنانکه شاعر گفت و من السّرور بکاءٌ از اینجا گویند در نفرین و دشنام اسخن الله عینه و یاسخین العین واجعلنا للمتّقین اماما ومارا پیش رو متّقیان کن یعنی با ما الطافی کن که چون ذکر متّقیّان رود ما پیش آهنگ باشیم گفتند معنی آن است که مارا درتقوی چنان کن که دیگران بما اقتدا کنند واین قول مکحول است و بعضی دگر گفتند که این از مقلوب کلام است یعنی واجعل المتّقین ائمّة لنا متّقیانرا امام ما کن تا ما با ایشان اقتدا کنیم و برای آن امام گفت که این لفظ از بنای مصدر است کالقیام والصّیام والکتاب پس آنکه چون درصفت بسیار باشد جمعش کردند برائمّه و بعضی دگر گفتند جمع خواست جز آنکه واحد بجای او بنهاد و مثل قول القائل هؤلاء امیرنا قال الله تعالی فانّهم عدوٌلی والمعنی اعداء قال الشاعر یا عاذلاتی لاتردن ملامتی انّ العواذل لیس لی بامین ای امناء آنکه گفت اولئك یجزون الغرفة ایشان را جزاویاداشت غرفه دهند یعنی درجه بلند وغرفه جای بلند باشد که براو دریجها باشد بماصبروا باعجازات راست وماما مصدریه است ای بصبرهم بآن صبر که کردند ویلقّون فیها تحیّةً وسلاماً . وباستقبال ایشان برند دربهشت ودرغرفه بهشت تحیّة وخطاب نیکو و سلام باقر علیه السّلام گفت . بما صبر واعلی الفقر بآن صبر که کردند بر درویشی و کوفیان خواندند . و یلقون بفتح یا و تخفیف قاف من اللّقاء وباقی قرّاء یقولون من التلقیه . و

نصب او بر مفعول است بر قرائت اول مفعول به و بر قرائت دوّم مفعول دوّم باشد. قل ما یعبؤ بکم ربّی لولا دعائکم . بگو ای محمّد ص که خدایتعالی مبالات نکند بشما اگر نه دعاء شما باشد یعنی آنچه شما را نزدیك او جاهی پدید آورده است دعاء شماست ابن زید و مجاهد گفتند معنی آن است که مایصنع بکم ربّی خدای من شما را چه خواهد کرد و کجا خواهد برد شما را ابو عبیده گفت اصل کلمه از تهیّه وساز کردن است من قولهم عبات الجیش و عبات الطّیب و عرب گوید ما عبات بکذا ای ما بالیت به ولم اعتدیه فوجوده و عدمه سواء قال الشّاعر یصف اسداً کأنّ بنحره و بمنکبیه عبیراً بان تعبؤه عروس لولا دعائکم . گفتند اگر نه عبادت شما بودی و گفتند لولا ایمانکم اگر نه ایمان شما بودی مفسران در معنی آیه خلاف کردند بعضی گفتند معنی آن است که خدایتعالی مبالات نکند بخلق شما اگر نه عبادت و دعاء شما باشد ومثله قوله و ما خلقت الجنّ والانس الاّ لیعبدون . و این قول عبدالله عباس ومجاهد است بعضی دگر گفتند معنی آنست که شما را بنزدیك خدا منزلت بدعا است اگر شما را دعا نباشد خدای مبالات نکند بانکه شما را هلاك کند ضحّاك گفت معنی آن است که خدایتعالی مبالات نکند بمغفرت وآمرزش شما اگر نه دعاء شماست اصنام را بدون او و مثله قوله . ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم وآمنتم ولیدبن الولید گفت معنی آن است که خدایتعالی بندگان را گفت که من شما را نه بآن آفریدم که مرا بشما حاجتی است ولیکن تا از من بخواهید ومرا دعا کنید تا شما را بیامرزم وحاجت شما روا کنم . فقد کذّبتم . شما که کافرانید مرا و پیغمبران مرا بدروغ داشتید وعبدالله عباس خواند فقد کذّب الکافرون و عبدالله زبیر همچنین خواند واین شاذّ است فسوف یکون لزاماً ای فسوف یکون تکذیبکم لزاماً . عبدالله عباس گفت موتاً تکذیب شما مرگ خواهد بود ابن زید گفت قتالاً ابوعبیده گفت هلاکا وانشد فامّا ینجو امن حتف ارضی فقد لقیا حتوفهما لزاماً بعضی دگر گفتند فسیکون جزاء ملازماً اینکه میکنید جزاء ملازم خواهد بود با شما از خیر و شر ابن جریر گفت عذاباً دائماً جزاء این کفر و تکذیب شما عذابی دائم خواهد بود و قتلی بی دریغ و فنای متتابع چنانکه ابو ذویب گفت . ففا جأه بعادیة لزام . کما یتفجّر الحوض اللّقیف. مراد بلزام متتابع است و مراد بلقیف حوضی است گرد بر گرد سنگ برنهاده بعضی مفسّران گفتند مراد قتل روز بدراست که آن روز هفتاد معروف را بکشتند وهفتاد دیگر را اسیر کردند و این قول عبدالله مسعود و ابی مالك و ابی کعب ومجاهد ومقاتل است بعضی دگر گفتند مراد عذاب آخرت است.

سورة الشّعراء بدانکه این سوره مکّی است الی قوله . والشّعراء یتّبعهم الغاوون . و از آنجا تا آخر سوره مدنی است و دویست و بیست و هشت آیه است و هزار و دویست و نود و هفت کلمه است و پنج هزار و پانصد و چهل ودو حرف است عکرمه روایت کرد از عبدالله عباس که رسول علیه السلام گفت سورة البقرة مرا از ذکر اوّل دادند و طه وطواسین مرا از الواح موسی دادند و فواتح قرآن و خواتیم سورة البقرة مرا از زیر عرش دادند و مفصل نافله و زیادتست مرا انس مالك روایت کرد که رسول علیه السلام گفت خدایتعالی این هفت سورة

دراز مرا بجای توریة داد و طواسین بجای زبور و تفضیل داد مرا بحوامیم و مفصل وپیش از آن هیچ پیغامبر را نداده بود ابو امامة روایت کرد از ابی کعب که رسول علیه السلام گفت هرکه او سورة الشعراء برخواند خدای تعالی بعدد هرکه بنوح ایمان آورد و عدد آنکه باو کافر شدند و بهود و شعیب وصالح و ابرهیم وعیسی ومحمّد علیه و علیهم مؤمن شدند.

سورة الشّعراء مائتان وثمان و عشرون آية وهي مكية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

طٰسٓمٓ تِلْكَ آيٰتُ الْكِتٰبِ الْمُبِينِ * لَعَلَّكَ بٰاخِعٌ نَفْسَكَ اَلّٰا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ *

این آیت‌های کتاب روشن کننده‌است شاید تو هلاك کننده باشی نفس خود را که چرا نمی باشند گروندگان

اِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمٰاءِ آيَةً فَظَلَّتْ اَعْنٰاقُهُمْ لَهٰا خٰاضِعِينَ * وَمٰا

اگر خواهیم فرو فرستیم برآنها از آسمان آیتی‌را پس میگردد گردن‌هاشان برای آن خضوع کنندگان ونمی

يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمٰنِ مُحْدَثٍ اِلّٰا كٰانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ * فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ

آیدشان هیچ ذکری از خداوند بخشنده تازه پدید شده مگر آنکه باشند از آن اعراض کنندگان پس بحقیقت تکذیب کردند پس زود آیدشان

اَنْبٰاءُ مٰا كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ * اَوَلَمْ يَرَوْا اِلَى الْاَرْضِ كَمْ اَنْبَتْنٰا فِيهٰا مِنْ كُلِّ

خبرهای آنچه بودند بآن استهزاء میکردند آیا نه نگریستند بسوی زمین چند رویانیدیم در آن از هر

زَوْجٍ كَرِيمٍ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَمٰا كٰانَ اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ * وَاِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ

جفتی نیکو بتحقیق دراین هرآینه آیتی‌است ونباشند بیشتر آنها گروندگان وبتحقیق پروردگارتو هرآینه اوست

الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ * وَاِذْ نٰادىٰ رَبُّكَ مُوسىٰ اَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظّٰالِمِينَ * قَوْمَ

عزیز مهربان و چون ندا فرمود پروردگار تو موسی را که بیا گروه ستمکاران را گروه

فِرْعَوْنَ اَلٰا يَتَّقُونَ * قٰالَ رَبِّ اِنِّي اَخٰافُ اَنْ يُكَذِّبُونِ * وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلٰا

فرعون را آیا نمیهیزند گفت پروردگارا بتحقیق من ترسناکم که تکذیب کنند مرا وتنگ میشود سینهٔ من و

يَنْطَلِقُ لِسٰانِي فَاَرْسِلْ اِلىٰ هٰارُونَ * وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَاَخٰافُ اَنْ يَقْتُلُونِ *

روان نیست زبان من پس بفرست بسوی هرون ومرآنهارا برمن است گناهی پس میترسم که بکشند مرا

قٰالَ كَلّٰا فَاذْهَبٰا بِاٰيٰاتِنٰا اِنّٰا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ * فَأْتِيٰا فِرْعَوْنَ فَقُولٰا اِنّٰا رَسُولُ

گفت نه چنین است پس بروید بآیت‌های ما بتحقیق ما باشما شنوندگانیم پس بروید فرعون را پس بگوئید بتحقیق ما ئیم فرستادگان

رَبِّ الْعٰالَمِينَ * اَنْ اَرْسِلْ مَعَنٰا بَنِي اِسْرٰائِيلَ * قٰالَ اَلَمْ نُرَبِّكَ فِينٰا وَلِيداً وَ

پروردگار جهانیان که بفرستی با ما فرزندان یعقوب را گفت آیانه پروردیم ماتورا درخودمان در کودکی و

لَبِثْتَ فِينٰا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ * وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَاَنْتَ مِنَ الْكٰافِرِينَ

ماندی در ما از عمر خود سالها و کردی تو کردارت را آن کاری را که کردی وتوئی ازکافران

قٰالَ فَعَلْتُهٰا اِذاً وَاَنَا مِنَ الضّٰالِّينَ * فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمّٰا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي

گفت کردم آن‌را آنگاه ومن ازگم شدگان بودم پس گریختم ازشما چون ترسیدم ازشما پس بخشید مرا پروردگار من

حُكْماً وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ * وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهٰا عَلَيَّ اَنْ عَبَّدْتَ بَنِي اِسْرٰائِيلَ

حکم وگردانید مرا از فرستادگان واین نعمتی است که منت نهادی برمن که بنده کردی فرزندان یعقوب‌را

قٰالَ فِرْعَوْنُ وَمٰا رَبُّ الْعٰالَمِينَ * قٰالَ رَبُّ السَّمٰاوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَمٰا بَيْنَهُمٰا اِنْ

گفت فرعون وکیست پروردگار جهانیان گفت پروردگار آسمانها وزمین وآنچه میان آنها است اگر

كُنْتُمْ مُوقِنِينَ * قٰالَ لِمَنْ حَوْلَهُ اَلٰا تَسْتَمِعُونَ * قٰالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبٰائِكُمُ

باشید یقین کنندگان گفت مرآن‌را دور او بود آیا نمی‌شنوید گفت پروردگارشما وپروردگار پدران شما

الْاَوَّلِينَ * قٰالَ اِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي اُرْسِلَ اِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ * قٰالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ

گذشتگان‌را گفت بتحقیق پیغمبر شما آنکه فرستاده شد بسوی شما هرآینه دیوانه است گفت پروردگار مشرق

وَالْمَغْرِبِ وَمٰا بَيْنَهُمٰا اِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ * قٰالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ اِلٰهاً غَيْرِي لَاَجْعَلَنَّكَ

ومغرب وآنچه میان آنها است اگر هستید کمی‌فهمید گفت هرآینه اگر فرا گیری خدائی راجز من هرآینه میگردانم تورا

مِنَ الْمَسْجُونِينَ * قٰالَ اَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ * قٰالَ فَاْتِ بِهِ اِنْ كُنْتَ مِنَ

از زندان شدگان گفت آیا واگر آمدم تورا بمعجزی هویدا گفت پس بیاور آنرا اگر هستی از

الصّٰادِقِينَ * فَاَلْقىٰ عَصٰاهُ فَاِذٰا هِيَ ثُعْبٰانٌ مُبِينٌ * وَنَزَعَ يَدَهُ فَاِذٰا هِيَ بَيْضٰاءُ

راستگویان پس افکند عصای خودرا پس آنگاه آن اژدهائی شد آشکارا وبدر آورد دستش را پس آنگاه آن روشنائی بخشید

لِلنّٰاظِرِينَ * قٰالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ اِنَّ هٰذٰا لَسٰاحِرٌ عَلِيمٌ * يُرِيدُ اَنْ يُخْرِجَكُمْ

مرانگرندگان‌را گفت مرگروهی‌را که دور او بودند بتحقیق این هرآینه ساحری‌است دانا میخواهد که بیرون کند شمارا

مِنْ اَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمٰاذٰا تَأْمُرُونَ * قٰالُوا اَرْجِهْ وَاَخٰاهُ وَابْعَثْ فِي الْمَدٰائِنِ

اززمین شما بجهة سحرش پس چه‌چیز می‌نگرید گفتند نگاه دار اورا وبرادرش‌را وبرانگیز در شهر ها

حٰاشِرِينَ * يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحّٰارٍ عَلِيمٍ * فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقٰاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ *

گرد آورندگان بیاورند تورا بهر ساحری دانا پس جمع شدند ساحران برای وعده‌گاه روز دانسته شده

وَقِيلَ لِلنّٰاسِ هَلْ اَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ * لَعَلَّنٰا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ اِنْ كٰانُوا هُمُ الْغٰالِبِينَ *

وگفته شد مردم‌را آیا شما گرد آیندگانید شاید ما پیروی کنیم ساحران‌را اگر باشند آنها پیش دستان

فَلَمّٰا جٰاءَ السَّحَرَةُ قٰالُوا لِفِرْعَوْنَ اَئِنَّ لَنٰا لَاَجْراً اِنْ كُنّٰا نَحْنُ الْغٰالِبِينَ * قٰالَ

پس چون آمدند ساحران گفتند مرفرعون‌را آیا بتحقیق ما راهست هرآینه مزدی اگر باشیم ما پیش دستان گفت

نَعَمْ وَاِنَّكُمْ اِذاً لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ * قٰالَ لَهُمْ مُوسىٰ اَلْقُوا مٰا اَنْتُمْ مُلْقُونَ * فَاَلْقَوْا

آری وبتحقیق شما آنگاه هرآینه تقرب یافتگانید گفت مرآنهارا موسی بیفکنید آنچه‌را شما افکندگانید پس افکندند

حِبٰالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقٰالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ اِنّٰا لَنَحْنُ الْغٰالِبُونَ * فَاَلْقىٰ مُوسىٰ

ریسمانهاشان‌را وعصاهاشان‌را وگفتند بعزت فرعون بتحقیق ما هرآینه مائیم غلبه کنندگان پس افکند موسی

عَصٰاهُ فَاِذٰا هِيَ تَلْقَفُ مٰا يَأْفِكُونَ * فَاُلْقِيَ السَّحَرَةُ سٰاجِدِينَ * قٰالُوا آمَنّٰا

عصای خودرا پس آنگاه آن میبود آنچه بدروغ مینمودند پس بروافتادند ساحران سجده کنان گفتند گرویدیم

بِرَبِّ الْعٰالَمِينَ * رَبِّ مُوسىٰ وَهٰارُونَ * قٰالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ اَنْ آذَنَ لَكُمْ اِنَّهُ

پروردگار جهانیان پروردگار موسی وهرون گفت گرویدید مراورا پیشتر از آنکه رخصت دهم مرشمارا بتحقیق آن

لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ * لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ
هر آینه بزرگ شماست آنکه آموخت شمارا جادوئی پس زود است که بدانید هر آینه جدا کنم دستهاتان را و پاهای شمارا
مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ * قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ * إِنَّا نَطْمَعُ
از چپ و راست و هر آینه در آویزم شمارا همگی گفتند نیست کژندی بتحقیق ما بسوی پروردگار خود باز گردندگانیم بتحقیق ما امید واریم
أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ * وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ
که بیامرزد ما را پروردگار ما لغزشهای ما را که بودیم اول گروندگان ووحی فرمودیم بسوی موسی که شب بر
بِعِبَادِي إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ * فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ * إِنَّ هَؤُلَاءِ
بندگان مرا بتحقیق شما ازپی آمدگانید پس فرستاد فرعون در شهر ها گردندگان بتحقیق این گروه
لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ * وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ * وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ * فَأَخْرَجْنَاهُمْ
فرقه اندکند وبتحقیق آنها ما را بخشم آورندگانند وبتحقیق ما هر آینه همه ترسندگانیم پس بدر کردیم آنهارا
مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ * كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ
از بوستانها وچشمه سارها و گنجها وجایگاه نیکو این چنین است و میراث دادیم آنهارا اولاد یعقوب را
فَأَتْبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ * فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرَكُونَ *
پس ازپی شدند آنهارا صبحگاه پس چونکه یکدیگررا دیدند دو گروه گفتند یاران موسی بتحقیق ما دریافت شدگانیم
قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ * فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ
گفت نه چنین است بتحقیق با من است پروردگارمن زود راه نماید مرا پس وحی کردیم بسوی موسی که بزن بعصای خود دریارا
فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ * وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ * وَأَنْجَيْنَا
پس شکاف پس شد هر فرقه چون کوه بزرگ و نزدیک آوردیم آنجا دیگران را و رهانیدیم دادیم
مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ * ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ * إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ
موسی وهرکه باو بود همه را پس غرق کردیم دیگران را بتحقیق دراین هر آینه آیت است و نبودند
أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ * وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ .
بیشتر آنها گروندگان وبتحقیق پروردگارتو هر آینه او است غالب مهربان .

قوله تعالی . طسم . قرّاء خلاف کردند در این کلمه و اخوات او حمزه و کسائی و خلف و عاصم در بعضی روایات طارا اماله کردند و مدنیان میان کسره و فتحه خواندند بتفخیم و باقی قرّاء خواندند بفتح طا ابو جعفر و حمزه اظهار نون کردند برای تبیین و تمکین و باقی قرّاء اخفاء کردند برای مجاورت میم که من حروف الفم است امّا معنی کلمه در او خلاف کردند والبی گفت از عبدالله عباس که طسم قسم است و او نامی است از نامهای خدایتعالی عکرمه گفت علماً عاجزند از تفسیر این مجاهد گفت نام سوره است ابو روق گفت نامی است از نامهای قرآن محمدبن کعب گفت طاء طول خدا است سین سناء او میم ملك او خدایتعالی قسم یاد کرد بطول و سناء و ملك خود محمدبن الحنفیّه روایت کرد از امیر المؤمنین علیه السلام که رسول ص گفت که طأ طور سینا است وسین اسکندریّه است و میم مکّه است خدایتعالی قسم یاد کرد باین چیزها وصادق علیه السلام گفت طادرخت طوبی است و سین سدرة المنتهی است و میم

محمّد مصطفی ص است تلك اشاره است بآیات قرآن ای هذه الآیات . ایات الکتاب المبین . این آیات قرآن آیات کتابی است مبین وروشن لعلّك باخعٌ نفسك آنکه با رسول علیه السلام خطاب کرد و اورا تسلّی داد و گفت همانا ای محمّد ص تو خویشتن هلاك خواهی کرد که این کافران ایمان نمی آرند سبب نزول آیه آن بود که رسول علیه السلام اهل مکّه را دعوت می کرد ایشان ایمان نمی آوردند رسول علیه السلام دلتنگ شد و اثر رنج دراو پیدا شد خدای تعالی گفت خویشتن هلاك خواهی کرد برای آنکه ایشان ایمان نمیآورند . ان نشأ ننزّل علیهم من السّماء ایة آنکه گفت اگر ما خواهیم از آسمان آیتی ومعجزی فرو فرستیم که گردنهاء ایشان آنرا ذلیل شود یعنی اگر خدای تعالی خواهد آیتی بفرستد که ایشان ملجأ شوند بایمان ابو حمزة الثمالی گفت این آیه آوازی باشد که ازآسمان بیاید درنیمه ماه رمضان و درتفسیر اهل البیت علیهم السلام هست که این آیه آن باشد که منادی از آسمان ندا کند در آخر الزّمان که . الا انّ الحقّ مع علیّ و شیعته . عبدالله عباس گفت آیه در ما آمد وبنی امیّه که دولت بنی امیّه را باشد خدایتعالی از ایشان بستاند و بما دهد کردن هاء ایشان ذلیل وخاضع شود ما را و در تواریخ می آید که چون دولت از بنی امیّه ببنی العبّاس افتاد هنوز بنی العباس اندیشه ناك میبودند از بنی امیّه ایشان را اکرام میکردند و در سرای خود بر کرسیهای زرّین و سیمین می نشاندند تا در عهد منصور او پسر عم خود عبدالله بن علی را بشام فرستاد و او برفت و بدار الاماره فرود آمد و کس فرستاد و وجوه واعیان بنی امیّه را حاضر کرد هشتاد مرد از ایشان حاضر آمدند همه برکرسیها نشستند وبر بالشهاء سدیف بن میمون الشاعر در آمد و این قصیده آغاز کرد که میگوید . اصبح الملك ثابت الاساس . یا البنها لیل من بنی العباس . در آنجا گوید . ولقد سائنی وساء سوای . ما ترا من نمارق وکراسی . انزلوها بحیث انزلها الله . بدار الهوان والابئاس . او اشاره کرد بخدم خود و گفت علیکم بالکافرین کوبات ایشان عمود های آهنین بدست داشتند در ایشان نهادند و همه را خورد بشکستند و در میان سرای بیفکندند آنگه بفرمود تا بساط بیاوردند و بر سر ایشان بگستردند و مردم را نان دادند و بعضی از ایشان جان داشتند و در زیر آن بساط می نالیدند و امّا قوله خاضعین از حق او آن است که خاضعه بودی چه خبر است از اعناق از این دو جواب است یکی آنکه چون وصف اعناق بچیزی کرد که وصف عقلا باشد جمع سلامت آورد چنانکه عقلارا گویند ومثله قوله . والشّمس والقمر رایتهم لی ساجدین ولم یقل ساجدة لهذا الوجه و مثله قوله یا ایّها النّمل ادخلوا مساکنکم . وقال الشّاعر . تمزّزتها والدیك یدعو صباحهٔ . اذا ما بنو نعش دنوا فتصوّبوا . جوابی دیگر آن است که اراد اصحاب الاعناق فاخرجها علی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه برای آنکه چون اعناق خاضع باشند اربابش خاضع باشند . ومثله قول الشّاعر . علی قبضهٔ مرجوّة ظهر کفّه . فلا المرء مستحی ولا هو طاعم فعل ظهر مؤنّث بکرد تعویلا علی الکفّ وقال الرّاجز طول اللّیالی اسرعت فی نقضی طوین طولی و طوین عرضی فعل بلیالی داد و طول رها کرد و قال جریر اری مرّ السّنین اخذن منّی کما اخذ السّرار من الهلال ومثله خربت سور المدینه ومثله قول الاعشی و تشرق بالقول

الذّی قد اذعنه کما شرقت صدر القناة من الدّم او قال العجّاج لمّا رای متن السّمآء ابعدت و این طریقی است عرب را فی تذکیر المؤنّث اذا اضافوه الی مذکر وتانیث المذکّر اذا اضافوه الی مؤنّث واین وجه اختیار قراء و ابو عبیده است جزآن‌است که در ابیات مضاف ومضاف الیه بر جایست ودرآیه چنین نیست بل مضاف مقدر است ومحذوف و وجه اول بهتر است ووجهی دیگردر این آنست که عرب راعادت باشد که فعل را اسناد کنند با بعاض فاعل و آلت او در آن فعل برای تحقیق فعل چنانکه گویند بده لایبطش و رجله لایمشی و رأیت عیني و سمعت اذنی و قال تعالی ممّا قدّمت یداك و بما قدّمت ایدیکم و قوله الزمناه طائره فی عنقه و قوله علیه السّلام علی الید ما اخذت ووجهی دیگر آنست که مجاهد گفت مراد باعناق رؤساء و کبرائندچنانکه‌در عبارت ما رود که جبّاران و بزرگان را گردن خوانیم و بعضی دیگر گفتند باعناق طوایف و جماعات خواست من قول العرب جائنی عنق من النّاس ای طایفة وجائنی اعناق من النّاس ای طوایف و جماعات قال الشّاعر انّ العراق واهله عنق الیك فهیت هیتا امّا تخصیص کردن بخضوع برای آنست که در نزد عرب گردن محلّ تکبّرات و بینی جای انفه و حمیّه از اینجا مرد متکبّر را صَیْد خوانند و قال الشّاعر وانّا لتی حدّتنها فی انوفنا واعناقنا منها الأباء کماهیا ودرشاد ابن ابی عیله خواند فظلّلت اعناقهم لها خاضعة قوله ما یاتیهم من ذکر من الرحمن محدث وصف این کافران کرد بغفلت و اصرار بر کفر گفت نیاید بایشان ذکری و وعظی از خدای باتفاق ذکر و وعظ که از خدای آید جز از قرآن نیست آنکه آنرا وصف کرد بآنکه محدث است و محدّث ضدّ قدیم باشد آیه دلیل بود بر بطلان قول آنکس که قرآن را قدیم گفت الاّ و ایشان از آن عدول و اعراض میکنند وتأمّل وتدّبر نمیکنند در آن تا منتفع شوند باو فقد کذّبوا بدروغ داشتند آیات ما فسیأتیهم با ایشان آید خبرهاء آنچه ایشان بآن فسوس میداشتند از بعث و نشور و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و این برسبیل تهدید و وعید فرمود آنگه بر سبیل تذکیر نعمت گفت اولم یروا نمی بینند ونگاه نمی کنند در زمین که ما چند نوع نبات نیکو نافع درو برویانیدیم بهری آنچه آدمی را شایسته باشد در طعام و شراب و دارو و بهری آنچه چهارپایان را شاید و معنی کریم بیك قول آن است که بر مردم کرامی باشد تکرمةً علی الناس لکثرة منافعه برای کثرة منافعش و قولی دیگر آنست که معنی کریم کثیر است من قول العرب نخلة کریمة اذا کثر حملها و ناقة کریمة اذا کثر لبنها از هرنوعی بسیار شعبی را پرسیدند از این آیه گفت مردمان از نبات زمین اند از آنجا که اصل ایشان از زمین است فی قوله منها خلقنا کم و در ایشان کریم و لئیم هست هرکه بایمان و عمل صالح ببهشت شود او کریم است و هرکه بکفر و عمل بد بدوزخ شود لئیم است و در اینکه ذکر رفت از نعمت ها آیتی و عبرتی و دلالتی هست آنانرا که تأمّل کنند بر وجود من و قدرت و حکمت من وما کان اکثرهم مؤمنین و بیشتر مردمان مؤمن نه اند و با من ایمان نمی آرند و نمیگروند از آنجا که نظر و تفکّر نمی کنند سیبویه گفت کان اینجا صله است و زیاده کانه قال وما اکثرهم مؤمنین کما قال وما اکثر الناس ولو حرصت بمؤمنین وکان در کلام زیادتست کقول الشاعر علی کان المسوّمة العراب ومثله قوله

(من)

من کان فی المهد صبیّا ای هو صبّی فی المهد وانّ ربّك لهو العزیز الرّحیم و خدای تو او است که عزیز و غالب است همه چیز را و ممتنع از همه چیز با عزت و غلبه و منعت و رحیم و بخشاینده است و این دو صفت مجموعش کرم باشد چنانکه شاعر گفت والعفو عن قدرة فضل من الکرم وگفت عزیز است بر کافران و رحیم است بر مؤمنان واذنادی ربّك موسی وباد کن ای محمّد ص که چون ندای کرد خدای تو موسی را و ندای او موسی را از درخت بود چون آتش از درخت پیداشد وندا این بود که انی انا الله ربّ العالمین وموسی را گفت پس از این ان ائت القوم الظّالمین که باین گروه ستمکاره رو یعنی قوم فرعون آنکه بدل آورد از او قوم فرعون بدل الکلّ من الکلّ وظلم قوم فرعون از دو وجه بود یکی برخود بکفر ویکی بر بنی اسرائیل باستعباد که ایشان را بنده گرفتند وکودکان ایشان را میکشتند. وقوله الا یتّقون نمی ترسند از خدای صورة استفهام است و مراد تقریع و ملامت و عبیده بن عمیر در شاذ بتا خواند علی تقدیر قل لهم الا تتّقون بگوی ایشان را که از خدای نمی ترسید موسی علیه السّلام گفت ربّ انّی اخاف بار خدایا من میترسم که ایشان مرا بدروغ دارند و باور ندارند و یضیق صدری و دلم تنگ شود بتکذیب ایشان مرا ولا ینطلق لسانی و زبانم نبگردد برای آن عقده که بر زبانش بود و قصّهٔ آن رفته است عامّه قراء خواندند برفع هردو فعل هر دو قاف مرفوع مگر یعقوب که او منصوب خواند ردّاً الی قوله ان یکذّبون فارسل الی هرون بار خدایا اگرصلاح دانی این رسالت هرون را فرمای که او را این موانع نیست ولهم علیّ ذنب فاخاف ان یقتلون و ایشان را برمن گناهی است یعنی قتل آن قبطی که موسی او را بکشت ومی ترسم که مرا بکشند بقصاص آن قبطی که من او را بکشتم قال گفت خدا کلاّ این کلمه ردع و بیّنه است یعني از آن حدیث باز ایست و این گمان مبر که کار بر خلاف آن خواهد بود آنگه امر کرد بهر دو بموسی و هرون گفت فاذهبا بایاتنا بروید بآیات من یعنی آیات من ببرید یعنی بیّنات و معجزات که شمارا حاجت باشد بآن عند دعوی نبوّت و از این معانی نه اندیشید که من با شمایم بمعنی علم و نصرة آنچه شما میگوئید می شنوم فاتیا فرعون بفرعون شوید وبگوئید که ما دو پیغام بریم خدای جهانیان را و برای آن نگفت که رسولاً که رسول اینجا بمعنی رسالت است علی طریق المبالغة نحو قولهم رجل صوم و عدل و شاعر گفت فی الرّسول بمعنی الرّسالة الا من مبلغ عنّی رسولاً ای رسالةً و قال آخر رسول امرؤ یهدی الیك نصیحة فان معشر حادوا بعرضك فانحل ای رسالة امرؤ وقال کثیّر لقد کذب الواشون ما بحت عندهم بسّر ولا ارسلتهم برسول ای برسالة وقال العباس بن مرداس الا من مبلغ عنّی خفافاً رسولا بیت اهلك منتها هانبینی که چون برسول رسالت خواست تانیث کرد گفت منتها ها این قول فرّاست ابو عبیده گفت رسول دراین باب چون عدوّ است واحد او بجای تثنیه وجمع باشد یقول العرب هؤلاء رسولی و وکیلی و عدوّی قال الله تعالی فانهم عدوٌ لی قول سیّم درو آنست که کلّ واحد منّا رسول ربّ العالمین هر یکی از ما رسول خدای جهان است ان ارسل معنا آن تعلّق دارد بمعنی رسول ای ارسلنا الله الیك ان ارسل خدای مارا بتو بآن فرستاده است که باما بفرست فرزندان یعقوب را یعنی دست از ایشان بدار و ایشان را باما گذار که ایشان

(قوم)

قوم ما اند و این استرقاق و بندگی از ایشان بردار گفته اند موسی علیه‌السّلام گفت ایشان
را با ما بفرست تا بفلسطین رویم و چهار صد سال بود تا فرعون و قبطیان ایشان را ببندگی
میداشتند و عدد بنی اسرائیل سیصد و سی هزار تن بود و گفتند این عدد مردان بود جز
زنان و کودکان چون خدای تعالی موسی وهرون را بیك جای این رسالت فرمود بر خاستند
و باهم بمصر آمدند و بر در سرای فرعون تا یك سال مقام کردند که باو نرسیدند و کس این
حدیث با فرعون نگفت یك روز دربان در سرای رفت و گفت دو مرد یك سال است تا بر در
این سرا می نشینند و میگویند ما رسولان خدای جهانیم فرعون گفت درآرید ایشان راتاساعتی
بر ایشان خندیم و گفتند ایشان یك سال دراینجا مقام کردند کس با ایشان التفات نکرد وهرکه
سخن ایشان بشنید گفت دو دیوانه اند سخنی میگویند لایق حال وقت نیست و ایشان خدای
را نشناختند تا رسول اورا باور دارند تا یك روز مسخرهٔ بود فرعون را پیش او حدیثی میکرد
در میان سخن گفت فلانکس هزار بار دیوانه تر است از این دو دیوانه که بر در این سرای
دعوی پیغامبری خدا میکنند ازمدّت یك سال باز فرعون گفت چه میگوئی گفت اینکه شنیدی
رنگ روی فرعون بگردید و از آن حدیث بترسید گفت درآرید ایشان را تا چه کس اند وچه
میگویند ایشان را درآوردند ایشان رسالت خدایتعالی بگذاردند فرعون درنگرید موسی را بشناخت
چه بر کنار او بزرگ شده بود و روی باو کرد و گفت الم نربّك فینا ولیداً نه تو آنی که ما
تورا پروریدیم و تو کودك بودی خرد و نصب ولید بر حال است از مفعول و ولید فعیل باشد
بمعنی مفعول ولبثت فینا من عمرك سنین و سالها کردی از عمر خود در میان ما مقام کردی
مفسّران گفتند سی سال بود و فعلت فعلتك الّتی فعلت و بکردی آن فعل که کردی و فعلة بکبار
کردن فعلی بود یعنی کشتن آن قبطی و شعبی خواند فعلتك بکسر فاء در شاذ و انت من الکافرین
و تو از جمله کافرانی بنعمت من حسن بصری و سدی گفتند من الکافرین بعبادتی تو کافری بمن
والهیت من چه او دعوی خدائی میکرد آنکه روی درو نهاد و وی را ملامت کرد و گفت
این حق نعمت من است و جزای تربیت من که مردی از آن ما بکشتی و بگریختی واکنون
برسر ماآمدهٔ که من پیغامبرم موسی علیه‌السّلام از کشتن آن قبطی عذر خواست گفت فعلتها اذاً و
انا من الضّالین و من از جمله آنان بودم که ندانستم که آن وکزه بر مقتل خواهد آمد و مرد
از آن بمیرد وقیل من الخاطئین یعنی آن قتل نه قتل عمد بود تا مرا بآن ملامت کنند آن قتل
خطاء بود غرض خلاص اسرائیلی بود نه قتل قبطی در میانه بقتل اداء کرد چنانکه یکی ازما
تیری بصیدی فکند بر کسی آید و کشته شود این قتل خطا باشد و اورا بر آن ملامت نکنند
و گفت مراد آن است که من الناسین و من در آنحال غافل و ناس بودم ضلال بمعنی نسیان
آمد فی قوله ان تضلّ احدیهما ـ ففررت منکم لما خفتکم بگریختم از شما چون ترسیدم که
مرا بکشید و عقل اقتضاء آن کند که آنجا قوّهٔ ایستادن نباشد بگریزند و از آنجا است که
این حدیث مثل شد الفرار ممّا لایطاق من سنن المرسلین گریختن از آنچه بآن طاقت و پای ندارند
از سنت پیغمبران است فوهب لی ربی حکماً خدای من مرا حکمت داد و فهم و علم و مرا

(از)

از جملهٔ پیغمبران کرد و این جواب فرعون است در آنچه او گفت الم نربّك فینا ولیداً چه
این حدیث بر سبیل تحقیر و تعجّب گفت تو کودك کوچك بودی ما تورا بپروریدیم وچند سال
درسرای ما بودی امروز کارتو بجائی رسید که گوئی من پیغامبرم او گفت این چه تعجّب است
چون خدای تعالی مرا فهم و علم و حکمت داد و مرا بفرستاد و از من اهلیّت این معنی
شناخت و صلاحیّت این کار چه جای انکار است آنکه گفت و تلك نعمة تمنّها علی ان عبدت
بنی اسرائیل در معنی او خلاف کردند بعضی گفتند معنی او اقرار است بنعمت و بعضی گفتند
معنی او انکار است و مورد تهکّم است آنانکه گفتند معنی او اقرار است گفتند معنی او آنستکه
تلك نعمةٌ تمنها علی ان عبدت بنی اسرائیل ولم تعبّدنی ولم تقتلنی گفت بلی این نعمتی است
تو را بر من که تو بنی اسرائیل را بنده گرفتی و کودکان ایشان را بکشتی وبامن این نکردی
نه مرا کشتی و نه بنده گرفتی چنانکه دیگران را و این قول فرّاست و مجاهد گفت ودگر
مفسّران که مورد کلام انکار است یعنی و این نعمت باشد که تو بنی اسرائیل را بنده گیری
یعنی این نعمت و منت نباشد و الف استفهام مصدراست اینجا والتقدیر اوتلك نعمةٌ و حذف
کرد برای دلالت فحوی خطاب براو و مثله قوله افان متّ فهم الخالدون ای افهم الخالدون
و قول الشّاعر فقلت و انکرت الوجوه هم هم ای اهم هم و قال عمرو بن ابی ربیعة لم انس یوم الرّحیل
موقفها و جفنها من دموعها غرق وقولها والرّکاب سائرة هکذا و تنطلق آنگه در وجه این
کلام خلاف کردند بعضی گفتند معنی آن است که موسی گفت حدیث تربیت که گفتی اگر بنی
اسرائیل را نکشتی مادر و پدرم مرا بپروردندی چه نعمت باشد تو را باین برمن خود رها بایست
کردن تا ایشان مرا بپروردندی و ایشان را اضافت نبایست کردن تا ایشان را خوف وضرورت
حمل کرد برانکه مرا در تابوت بآب بایست انداختن تا تو مرا برگیری و بپروری و بعضی دگر
گفتند مراد بتذکیر جنایت است گفت نعمت یاد میکنی و جنایت فراموش میکنی بتعبید بنی
اسرائیل و گفته اند معنی آنست که مرا بپروردی و قوم مرا اسیر و بنده کردی و هر که قومش
را ذلیل کنند او ذلیل شود پس این چه نعمت باشد اینکه تو با اینان کردی آن را خبط کرد
حسن بصری گفت معنی آن است که تو مال از کجا آوردی بنی اسرائیل را بنده گرفتی و مال
ایشان بستدی ومرا بآن پروردی آن نعمت نه از مال تو بود از مال بنی اسرائیل بود پس این
نعمت نباشد والتّعبید والاعباد والاستعباد اتّخاذ الحرّ عبداً قال الشّاعر فی الاعباد علام یعبدنی
قومی وقد کثرت فیهم اباعر ماشاؤا وعبدان ودرمحل آن دووجه گفتند یکی نصب بنزع الخافض
والتّقدیر بان عبدّت المعنی بتعبیدك بنی اسرائیل و وجهی دگر رفع بر بدل نعمت والتّقدیر و
تلك نعمة تمنّها علیّ تعبیدك بنی اسرائیل قال فرعون وما رب العالمین چون موسی علیه‌السلام
این بگفت فرعون گفت خدای جهانیان چه باشد که تو دعوی میکنی که من رسول او ام برای
آن ما گفت و من نگفت که او اعتقاد کرده بود که معبوداتی که جز او باشند جماد باشند و
گفته اند برای ابهام گفت یعنی از عقلاست یا از جنس ما لا یعقل موسی گفت رب السّموات
والارض وما بینهما خدای آسمانها و زمین است و آنچه در میان آنست ان کنتم موقنین

(اگر)

اگر شما یقین دانید کلبی گفت معنی آنست که اگر شما یقین دانید که آسمان و زمین آفریده است
بعضی دگر گفتند معنی آن است که اگر شما هیچ علم یقین دانید و شما را علمی است که شك
از او دور باشد این از آن جمله است این نیز هم برآن وجه بدانید قال لمن حوله فرعون
این را جواب نداشت بر سبیل تعجب و تعلّل گفت آنان را که پیرامن آن بودند الا تستمعون
نمی شنوید که این مرد چه میگوید عبدالله عباس گفت این جماعتی بودند از اشراف قوم او
پانصد مردم که از خواص او بودند موسی علیه السّلام گفت ربّکم و رب آبائکم الاوّلین الایة
گفت بر سبیل استظهار حجّت که او خدای شما است و خدای پدران پیشین شما است و این
برای آن گفت تا معلوم کنند که اگر فرعون دعوی خدائی ایشان میکرد نتوانست گفتن که من
خدای پدران شما ام چه او در روزگار ایشان نبود و آنکه وقتی باشد و وقتی نباشد خدائی را
نشاید و این تنبیه بود آن قوم را براین معنی چون فرعون ازجواب او فروماندگفت انّ رسولکم
الذّی ارسل الیکم لمجنون روی بقوم کرد وگفت این پیغامبررا که بشما فرستاده اند دیوانه است
موسی علیه السلام گفت الزام حجّت را و تاکید حدیث را که رب المشرق والمغرب که او
خدای مشرق و مغرب است و آنچه در میان آن است اگر شما عقل دارید و خرد کار می بندید
فرعون چون از حجت فرو ماند از تجبّر و سلطنت گفت لان اتّخذت الهاً غیری اگر خدای
گیری جز من تو را در زندان کنم و تو از جمله زندانیان باشی کلبی گفت برای آن او را تهدید
بزندان کرد و بقتل نکرد که زندان از قتل سخت تر بود چه زندان او جای مظلم و تنك بود با
بند های گران و انواع عذاب موسی گفت اولو جئتك بشیء مبین اگر چنان باشد که من
آیتی و دلیلی روشن بیارم بمن ایمان آری فرعون از آن جا که مستبعد بود آن را گفت بیار این
آیت و معجزه اگر راست میگوئی عند آنحال موسی علیه السلام عصا بدست داشت بینداخت
در حال اژدهائی گشت آشکارا و اذا مفاجاة راست چنانکه بیان کرده ایم فرعون گفت چیزی
دیگر هست گفت آری وَنَزَعَ یَدَهُ دست از گریبان بر کشید فاذا هی بیضاء للنّاظرین که
نگاه کردی سفید بود چنانکه آفتاب را غلبه میکرد و اژدها بیامد و دهان بر نهاد خواست تا
تخت فرعون را فرو برد او زنهار خواست موسی علیه السلام اژدها برگرفت عصا گشت فرعون
گفت ما را مهلت ده تا در کار تو نظر کنیم آنگه قوم را گفت آنان را که پیرامن او بودند که
این مرد جادوئی است دانا واستاد درین صنعت یرید ان یخرجکم میخواهد تا شما را بجادوئی
از شهر بیرون کند شما که حاضرانید چه فرمائید ایشان گفتند رای ما آن است که او را و
برادرش را هرون باز داری و ذلك قوله ارجه واخاه والارجأ التّاخیر و بیان این رفته است و
ابعث فی المدائن حاشرین و کس فرست در شهر ها تا جادوان را جمع کنند یأتوك
بکل ساحر علیم تا بتو آرند هر جادوی دانا را فجمع السّحرة در کلام حذفی واختصاری هست
و آن آنست که فامر فرعون فجمع السّحرة فرعون فرمود تا جادوان را جمع کردند برای میقات
روزی معلوم و آن یوم الزّینه بود روزی عیدی ازان ایشان عبدالله عباس گفت اتّفاق چنان افتاد
که روز شنبه بود اوّل سال روز نوروز و ابن زید گفت اتفاق و اجتماع ایشان باسکندریه بود و

گفت دنبال این ازدحام از بحیره بگذشت آن روز وقیل للناس مردمانرا گفتند شما حاضرخواهید
آمدن تا باشد ما بدنبال این ساحران برویم و ایشان را متابعت کنیم اگر ایشان غالب باشند
یعنی سحرهٔ فرعون و گفتند بسحرهٔ موسی و قومش را خواستند وان کانواهم الغالبین بر طریق
استهزاء گفتند فلمّا جاء السحرة چون آمدند سحره قالوا لفرعون ائنّ لنالاجراً گفتند فرعون را
آیا از برای ما اجری خواهد بودن اگر چنان باشد که ما غالب آئیم قال نعم گفت آری
وانّکم اذالمن المقرّبین و شما پس از این از جملهٔ مقرّبان و نزدیکان باشید قال لهم موسی القوا
ماانتم ملقون موسی آن جادوان را گفت بیندازید آنچه خواهید انداختن فالقوا حبالهم وعصیّهم
ایشان آن چوبها و رسنها که داشتند بینداختند وقالوا بعزّة فرعون که ما غالب خواهیم آمدن
وغلبه ما را خواهد بود فالقی موسی عصاه موسی علیه السلام عصای خود بینداخت فاذا هی تلقف
ما یافکون در حال آنچه ایشان بروزگار دراز ساخته بودند از چوبها و رسن هاء مار پیکر و
اژدها پیکر فرو برد جادوان که آن بدیدند باوّل نظر بدانستند که آنچه موسی ع کرد از جنس
سحر نیست و بسحر آن نتوان کرد چه ایشان اسرار جادوئی نیك دانستند و بر آن واقف بودند
حالی بروی درافتادند سجده کنان و گفتند آمنّا برب العالمین ما ایمان آوردیم بخدای جهانیان
آنگه برای آنکه ابهام نیفکند فرعون که مرا میخواهند با اینکه میگویند قید زدند که رب موسی
و هرون خدای موسی و هرون قال امنتم له فرعون گفت ایمان آوردید بموسی پیش از آنکه
من شما را دستوری دهم او مهتر و انباز شماست که شما را سحر آموخت فلسوف تعلمون بدانید
اینکه کردید و بچشید و بال این که اقدام کردید بر آن لاقطّعنّ من دستها و پایهای شما ببرم
از خلاف یعنی بخلاف یکدیگر یعنی پای چپ و دست راست و همه را بر دار کنم گفتند هیچ
باکی نیست که ما باخدای خود میشویم و باز گشتن ما با اوست انّا نطمع ما طمع داریم که خدای
ما خطا های ما بیامرزد ان کنّا ای لئن کنّا برای آنکه ما اوّل مؤمنانیم از قوم فرعون وازاهل
زمانه و اوحینا الی موسی خدای تم گفت ما وحی کردیم بموسی که بندگان مرا ببر بشب که
فرعون و قوم او بر پی شما بیایند ابن جریج گفت در این آیه خدای تم وحی کرد بموسی که
بنی اسرائیل رابفرمای تا هر چهار خانه بیك خانه شوند و در هرسرای که ایشان باشند برهٔ بکشند و
درسرای بخون او آلوده کنند که من فرشتگانرا خواهم فرستاد تا کودکان آل فرعون را هلاك کنند و
علامت ایشان آن است که در سرای نشوند که بر در آن سرای اثر خون بود آنکه بفرمای تا آرد بسر یشند
و همچنین فطیر پزند تا زود باشد آنکه تو با بنی اسرائیل برو تا بکنار دریا تا من بفرمایم که چه
باید کرد موسی علیه السّلام هم چنین کرد چون در روز آمدند فرعون گفت بنگر تا موسی چون
کرد مال هاء ما بستدند و فرزندان ما را بکشتند آنگه بفرمود تا سر بر اورا ازشهر بیرون بردند
و بر اثر ایشان لشکر کشی کرد هزار هزار و پانصد هزار پادشاه هکذا فی النسخة والظاهر انه
من سهو النساخ والله اعلم مسوّر را که در دست دست و رنجن زرّین داشتند با هر پادشاهی هزار
مرد بودند آنگه فرعون فرمود تا در شهرها ندا کردند و لشکر را جمع کردند و گفتند انّ
هؤلاء لشرذمةٌ قلیلون این گروهی اند اندك و مارا بخشم آورده واصل شر ذمه بقیتی باشد

اندك كه از او باز ماند و منه قول الراجز جاء الشّتاء و قميصى اخلاق شراذمٌ يضحك منه التّواق
عبدالله مسعود گفت اين شرذمه اندك ششصد هزار و هفتاد هزار مرد بودند و ايشان ما را
بخشم آورده اند بمخالفت ما در دين و مالهاء ما كه ببرده اند و فرزندان مارا كه بكشتند و بى
دستورى ما از شهر ما برفتند و انا لجميعٌ حاضرون و ما همه تمام سلاحيم وتمام آلت و باقوّه
و شوكت تمام اين معنى قرائت آن كس است كه بالف خواند و اين قرائت كوفيان است و ابن
عامر و باقى قرّاء حذرون بى الف و معنى آن باشد كه جمله تيقّظ و هشيار و حذر
كننده ايم قرّا گفت حذر و حاذر هردو بيك معنى باشد جز آن است كه حاذر آن كس بود
كه حذر او چيزى در حال بود و حذر آن بود كه حذر كردن او را خوى بود و عادت وحذر
اجتناب باشد از چيزى براى آنكه جهة خوف باشد و شميط بن عجلان در شاذ خواند حادرون
بالدّال غير المعجمة قرّا گفت معنى كلمه آن است كه ما بزرگيم از بس سلاح كه برما است
و از اين جا چشم بزرگ را حدره گويند و آن را كه اورا ور مى باشد حادر گويند قال امرء
القيس و عينٌ لها حدرةٌ بدرة فشقّت ماقيها من اخر فاخرجناهم ما بيرون كرديم فرعون را و
قومش را از بستان ها وچشمهاء آب و كنوز و گنجها براى آن مال ايشان را گنج خواند
كه آن را زكوة نداده بودند و در ره خير نفقه نميشد و مقام كريم وجابهاء نيكو كذلك همچنين
كه گفتيم و اورثناها بميراث بداديم بفرزندان يعقوب فاتبعوهم مشرقين بدنبال ايشان برفتند
در وقت آفتاب برآمدن و نصب او برحال است و مشرق داخل باشد در شروق آفتاب كاصبح و
امسى و اضحى فلما تراء الجمعان چون هردو لشكر يكديگر را بديدند يعنى قوم موسى و قوم
فرعون پس چون موسى بكنار دريا رسيد وقت آفتاب برآمدن بود فرعون و لشكرش برسيدند
قوم موسى نگاه كردند از پيش دريا بود و از پس لشكر گفتند انا لمدركون ما را دريافتند
و مادريافتهٔ اينانيم موسى عليه السّلام گفت كلاّ هرگز انّ معى ربّى سيهدين خداى من بامن است
مرا راه نماينده براه نجات فاوحينا الى موسى ما وحى كرديم بموسى كه عصى بردريا زن
عبدالله سلام گفت چون موسى عليه السّلام بكنار دريا رسيد وخواست تا در دريا شود اين دعا
بخواند يا كائناً قبل كلّ شئ ويا مكوّن كلّ شئ ويا كائناً بعد كلّ شئ اجعل لنا فرجا و
مخرجا خداى تعالى وحى كرد كه عصا بزن بدريا فانفلق در كلام حذفى هست والتقدير فضرب
فانفلق موسى عليه السلام عصا بردريا زد دريا شكافته شد فكان كلّ فرق كالطّود العظيم هر پاره از
آن چون كوهى بزرگ بود و فرق مفعول باشد و فرق مصدر كالذّبح والذّبح والنكث والنكث
چنانكه قصّه رفته است موسى عليه السّلام دريا بگذرانيد و فرعون برسيد بكنار دريا چنانكه خداى
تعالى گفت وازلفنا اى قرّبنا ما نزديك بكرديم آن ديگران را والزلفة القربة ومنه ليلة المزدلفة
وقيل جمعناهم و مراد بآخرين قوم فرعون اند و موسى را و قومش را برهانيديم ثمّ اغرقنا
الاخرين پس ديگرانرا در دريا غرق كرديم انّ فى ذلك لآيةً در اين آيه ودلالتى هست وما
كان اكثرهم مؤمنين و بيشتر ايشان مؤمن نه اند و خداى تو اى محمّد ص عزيز و رحيم است و
آنرا تفسير رفته است.

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَاَ اِبْرٰهِيمَ اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ * قَالُوا نَعْبُدُ اَصْنَاماً
وبخوان برآنها خبر ابراهيم را چون گفت مرپدرشرا و اوگروه اورا چه مى پرستيد گفتند مى پرستيم بتهارا
فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ * قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ اِذْ تَدْعُونَ اَوْ يَنْفَعُونَكُمْ اَوْ يَضُرُّونَ *
پس ميكرديم مرآن رامقيمان برستش گفت آيا ميشنوند شمارا چون ميخوانيد ياسود مى بخشندشمارا ياگزندميرسانند
قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَآءَنَا كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ * قَالَ اَفَرَاَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ * اَنْتُمْ
گفتند بلكه يافتيم پدران مارا اين چنين ميكردند گفت آيا پس ديديد آنچه را بوديد مى پرستيد شما
وَآبَآؤُكُمُ الْاَقْدَمُونَ * فَاِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي اِلاَّ رَبَّ الْعَالَمِينَ * اَلَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ
و پدران شما پيشينيان پس بتحقيق آنها دشمن اندمرا مگر پروردگار جهانيان را آنكه آفريدمرا پس او
يَهْدِينِ * وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِ * وَ اِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ * وَالَّذِي
هدايت كند مرا وآنكه ازغذاميخوراندمرا وسيراب كندمرا وچون بيمار شوم پس اوشفا دهد مرا وآنكه
يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ * وَالَّذِي اَطْمَعُ اَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ * رَبِّ هَبْ لِي
ميميراندمرا پس زنده ميكندمرا وآنكه اميدوارم كه بيامرزد مرا لغزش مرا روز جزا پروردگارا ببخش مرا
حُكْماً وَاَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ * وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ * وَاجْعَلْنِي
فرمان روائى وملحق ساز مرابشايستگان و قرار ده براى من زبان راستى در آيندگان و بگردان مرا
مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ * وَاغْفِرْ لِاَبِي اِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ * وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ
ازميراث برندگان بهشت پرنعمت وبيامرزمرپدرمرا بتحقيق او بوده است ازگمراهان ونه رسواساز مرا روزيكه
يُبْعَثُونَ * يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * اِلاَّ مَنْ اَتَى اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ * وَاُزْلِفَتِ
برانگيخته شوند روزيكه سودندهد مالى و نه فرزندان مگر كسيكه آمدخداوندرا بدلى سالم ازغرض وآراسته شود
الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ * وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ * وَقِيلَ لَهُمْ اَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ *
بهشت براى پرهيزكاران وآشكار شود جهنم براى گمراهان وگفته شود مرآنهارا كجايند آنچه بوديد مى پرستيديد
مِنْ دُونِ اللّٰهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ اَوْ يَنْتَصِرُونَ * فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ *
از غير خدا آيا ياورى ميكنند شمارا ياارى ميخواهند پس نگون شوند درآن آنها وگمراهان
وَجُنُودُ اِبْلِيسَ اَجْمَعُونَ * قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ * تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِي
و لشكرهاى ديو همگى گفتند وآنها درآن خصومت ميكنند سوگند بخدا بتحقيق هستيم ما در
ضَلَالٍ مُبِينٍ * اِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ * وَمَا اَضَلَّنَا اِلاَّ الْمُجْرِمُونَ * فَمَا
گمراهى هويدا آنگاه كه برابر ميكرديم شمارا بپروردگار جهانيان وگمراه نكردند مارامگر گنه كاران پس نيست
لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ * فَلَوْ اَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ *
مارا هيچ شفاعت كنندگان ونه دوستار مهربان پس اگر آنكه براى ما بازگشتى پس باشيم ما از گروندگان
اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ * وَاِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ *
بتحقيق دراين هرآينه آيت است ونباشد بيشتر آنها گروندگان وبتحقيق پروردگار است هرآينه او غالب مهربان است
كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ نِ الْمُرْسَلِينَ * اِذْ قَالَ لَهُمْ اَخُوهُمْ نُوحٌ اَلَا تَتَّقُونَ * اِنِّي
تكذيب كردند گروه نوح فرستادگان را چون گفت مرآنهارا برادرشان نوح آيا نمى پرهيزيد بتحقيق

لَكُمْ رَسُولٌ اَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُونِ * وَمَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ
من مرشمارا پیغمبر امینم پس بپرهیزید خدارا وفرمان بریدمرا و نه میخواهم از شما برآن هیچ اجری نیست
اَجْرِيَ اِلاّ عَلٰى رَبِّ الْعَالَمِينَ * فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُونِ * قَالُوا اَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ
اجر من مگر بر پروردگار جهانیان پس بپرهیزید خدایرا وفرمان بریدمرا گفتند آیامیگرویم مرتراوپیروی کردترا
الْاَرْذَلُونَ * قَالَ وَمَا عِلْمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * اِنْ حِسَابُهُمْ اِلاّ عَلٰى رَبِّي لَوْ
پست مردم گفت ونیست دانش من بآنچه بودند میکردند نیست شمارکردن آنهامگر بپروردگارمن اگر
تَشْعُرُونَ * وَمَا اَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ * اِنْ اَنَا اِلاّ نَذِيرٌ مُبِينٌ * قَالُوا لَئِنْ لَمْ
بیابید و نیستم من راننده گروندگان نیستم من مگر ترساننده هویدا گفتند هرآینه باز
تَنْتَهِ يٰنُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ * قَالَ رَبِّ اِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ * فَافْتَحْ بَيْنِي وَ
نه ایستی ای نوح هرآینه میباشی البته ازسنگسارشدگان گفت پروردگارا بتحقیق گروه من تکذیب کردند مرا پس بگشا میان من و
بَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَاَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ
میان ایشان گشایشی ورهائی ده مرا وهرکه بامن است ازگروندگان پس رهانیدیم اورا وهرکه باواوبود درکشتی پر شده
ثُمَّ اَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ * اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ * وَاِنَّ
پس غرق کردیم بعد ماندگان را بتحقیق دراین هرآینه آیت است ونباشند بیشتر آنها گروندگان و بتحقیق
رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ * كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ * اِذْ قَالَ لَهُمْ اَخُوهُمْ هُودٌ
پروردگارتو هرآینه اواست غالب مهربان تکذیب کردند عاد فرستادگان را چون گفت مر آنهارا برادران هود
اَلاَ تَتَّقُونَ * اِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ اَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُونِ * وَمَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ
آیا نمی پرهیزید بتحقیق من مرشمارا فرستادهٔ امینم پس بپرهیزید خدارا وفرمان برید مراونمی خواهم ازشما بر او
مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِيَ اِلاّ عَلٰى رَبِّ الْعَالَمِينَ * اَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ اٰيَةً تَعْبَثُونَ *
هیچ مزدی نیست اجر من مگر بر پروردگار جهانیان آیا بنا میکنید بهر بلندی علامتی که بازی کنید
وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ * وَاِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ * فَاتَّقُوا اللّٰهَ
ومیگیرید قصر های بلند شاید شما جاوید باشید وچون سختی کنید سختی کنید گردنکشان پس بپرهیزید خدارا
وَاَطِيعُونِ * وَاتَّقُوا الَّذِي اَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ * اَمَدَّكُمْ بِاَنْعَامٍ وَبَنِينَ * وَجَنَّاتٍ
وفرمان برید مرا وبترسید آن را که مدد کرد بآنچه میداند مددکرد شمارا بچهارپایان وپسران و بوستانها
وَعُيُونٍ * اِنِّي اَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ * قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا اَوَعَظْتَ
و چشمه ها بتحقیق من ترسناکم برشما شکنجه روز بزرگ را گفتند یکسانست بر ما اندرز کنی
اَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ * اِنْ هٰذَا اِلاّ خُلُقُ الْاَوَّلِينَ * وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ *
یا نبوده باشی از اندرز کنندگان نیست این مگر رسم پیشینیان و نیستیم ما شکنجه کردگان
فَكَذَّبُوهُ فَاَهْلَكْنَاهُمْ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ * وَاِنَّ رَبَّكَ
پس تکذیب کردند آنرا پس هلاک کردیم آنهارا بتحقیق دراین هرآینه آیت است ونیستند بیشتر آنها گروندگان و بتحقیق پروردگارتو
لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ .
اواست غالب مهربان .

(قوله)

قوله تعالى واتل عليهم نبأ ابراهيم خطا بكرد با رسول گفت بخوان بر ایشان خبر ابراهیم
علیه السلام را چون گفت مر پدرش را یعنی عمّش آذر و قومش را بر سبیل انکار ما تعبدون
چه می پرستید وما استفهامی است قالوا نعبد اصناماً گفتند ما بتان را می پرستیم فنظّل لها
عا کفین وهمه روز بدان ایستاده ایم مقیم بعضی علماً گفتند برای آن فنظلّ گفت که ایشان
بروز بت پرستیدندی و شب نپرستیدندی وظلّ مختص باشد بروز وبات بشب و بعضی دیگر گفتند
ظلّ بمعنی کان است یعنی ما بر این کار پیوسته مقیم می باشیم چنانکه در اصبح وامسی بیان
کرده ایم و اصنام جمع صنم باشد و فرق میان صنم و وثن آن بود که وثن نامصوّر بود چون شجر
و حجر و جز آن وصنم مصوّر بود و چند وجه گفته اند در شبههٔ ایشان در عبادة اصنام با آنکه
می دانستند که جمادند و نفع و ضرّی نتوانند کرد وجهی آن است که گفتند عبادة ما آلوده است با
تقصیر خدای را نشاید ما از مخلوقات او چیزی را اختیار کنیم و آن را عبادة کنیم تا ما را بخدا
نزدیك کند و ذلك قوله ليقرّبونا الى الله زلفى و چنانکه یکی از ما تقرّب کند بپادشاه بانکه
بوسه بر بساط او دهد و وجهی دگر گفتند که ایشان بشکل نجوم بگرفتند و آن را مصوّر کردند
و بآن تقرّب کردند بنجوم و آن جماعتی هندوان بودند بعضی دگر گفتند که این جبابره که دعوی
خدائی کردند چون وفات او نزدیك رسید قوم او او را گفتند تو میروی ما از پس تو کرا پرستیم
او بفرمود تا بر شکل او صورت زرّین کردند گفت این را پرستید گفتند این یکجای باشد گفت
هر که تواند بر شکل این صورتی سازد زرّین و آن را بپرستد گفتند هر کسی از ما این توانائی ندارد
که صورتی سازد زرین گفت از آنچه تواند بسازد از سیم و برنج و روی و ارزیز و آهن و سنگ
و چوب و جز آن و شبههٔ بزرگترین در این باب تقلیداست بدلیل قوله و وجدنا آبائنا كذلك
يفعلون و وجدنا آبائنا لها عابدين ووجدنا آبائنا علي امّة و مانند این آیت ها قول دیگر آنست
که گفتند هر چیزی را خاصیتی هست و خاصیت این اصنام آن است که شفیعان ما باشند بنزدیك
خدای و ذلك قوله هولآء شفعائنا عند الله والعا كف المقبل على الشيىء المقيم عنده يقال عكف
عكوفاً و اعتكف اعتكافاً و اعتكافاً از انجاست مقام کردن در بعضی مساجد برای عبادة ابراهیم
علیه السلام بر سبیل الزام و توجیه حجت برایشان گفت هل يسمعونكم اذ تدعون هیچ شنوند
این بتان دعاء شما را در وقت آنکه شما ایشان را خوانید او ينفعونكم او يضرّون یا شما را هیچ
منفعتی و مضرّتی کنند گفتند این همه هم چنین است که تو میگوئی جز آن است که ما پدران
خود را یافتیم که همچنین کردند وقتاده در شاذ خواند هل يسمعونكم بضمّ الباء و کسر الميم
من الاسماع این بتان شما را بشنوانند بوقت دعا یعنی اجابت کنند شما را قل افرايتم ابراهيم
علیه السلام گفت دانسته هستید شما که آنچه می پرستید اکنون و پدران تان در روزگار
گذشته ایشان همه دشمنند مرا جز خدای جهانیان ما موصوله است فى قوله ما كنتم تعبدون انتم
تا کید است ضمیر متصل را بضمیر منفصل وآبائكم عطف است برو فانّهم کنایت است از اصنام و
برای آن از ایشان کنایت عاقلان کرد که فعل عقلاء با ایشان حوالت کرد ازعداوت وبهری گفتند
برای آن انّهم گفت که درمیان ایشان کسان بودند که خدای پرست بودند ولیکن نه بشرایطش

(چون)

چون خدای تعالی در عبادة ایشان بود و معبود بعضی از ایشان بود انّهم گفت بکنایه‌عقلا علی طریق التّغلیب اما در اضافت عداوت باایشان چند وجه گفتند یکی انکه اگرمن ایشان راعبادت کنم ایشان فردای قیامت دشمن من باشند وبعبادت من کفران کنند لقوله کلاّ سیکفرون بعبادتهم ویکونون علیهم ضدّاً فرّاگفت این ازجمله مقلوب است یعنی من عدوّ ایشانم ومعادات میان دو کس باشد هر کس که تو عدوّ او باشی او نیزعدوّ تو باشد قوله الاّ رب العالمین مگر خدای جهانیان استثناء منقطع است و معنی او لکن باشد یعنی لیکن خدای دشمن من نیست و آنانکه گفتند در میان ایشان عابدان بودند خدای را و خدای معبود ایشان بود گفتند استثناء متصل است برای آنکه قدیم تعالی داخل بود در عبادة ایشان و قول اول درست تراست بعضی دگر گفتند در کلام محذوفی است واین استثناء از اواست وتقدیر آنکه ولا معبود لی الاّرب العالمین و این وجه ضعیف است آنکه ابراهیم علیه السلام تعداد نعمت خدای کرد گفت الّذی خلقنی فهو یهدین او آن خداست که مرا بیافرید هم او مرا هدایت دهد از الطاف و توفیق و تمکین بعضی دگر گفتند خلقنی فی الدّنیا علی فطرته فهو یهدین فی الاخرة الی جنّته و آنچه بیان این وجه است آن است که خلقَ بلفظ ماضی گفت و هدایت بلفظ مستقبل گفت آنگه مرا بیافرید در دنیا فطرةً در آخرتم راه نماید ببهشت و جنّت والذّی هو یطعمنی و یسقین او آن خداست که مرا طعام دهد و شراب و می پروراند و روزی میرساند چنانکه مصلحت داند حجاج بن عبدالکریم گفت از بلخ می آمدم بطلب ابراهیم ادهم او را بحمّص نشان دادند برفتم و طلب میکردم آخر او را در تون گرمابه یافتم که تون می تافت ساعتی براو نشستم مرا بپرسید و خویشان خود را که در بلخ بودند آن روز با او بودم بر او هیچ طعام ندیدم گفتم بروم و سئوال کنم بر کسی وچیزی خواهم مرا گفت دانم که گرسنه شدی گفتم بلی گفت بر ما طعامی نیست گفتم بروم وسئوال بر کسی کنم و چیزی خواهم تا من و تو بیك جای بخوریم دست دراز کرد و پاره خاك برگرفت با خاکستر بیامیخت و بر دهن افکند و روی بمن کرد و این بیتها بگفت و اخلط التّرب بالرّماد و کله واذجرا لنفس عن مقام السّؤال فاذا شئت ان تقنّع با الذّل فرم ما حوته ایدی الرّجال گفت از بر او بیرون آمدم و چند روز پیش او نشدم روزی برخاستم در پیش او شدم و بنشستم تا دیر گاه هیچ‌سخن نگفت گفتم چرا سخن نمیگوئی گفت منع الکلام لانّه سبب الرّدی والنّطق فیه معادن الافات فاذا نطقت فکن لربّك ذا کراً و اذا سکتّ فعد لنفسك ماآت ابو بکر وراق گفت یطعمنی بلاطعام و یسقینی بلاشراب و معنی آنکه مرا روزی دهد بی علاقه و سببی و مثله قول النبی علیه السلام انّی ابیت عند ربّی یطعمنی و یسقینی مرا همه شب خدای طعام و شراب دهد در خبر است که سقّائی بود در مدینه روزی در مسجد رسول آمد رسول علیه السلام این آیه میخواند ومامن دابّة فی الارض الاّ علی الله رزقها او قربه بینداخت وگفت چون خدای ضمان روزی کرد مرا کار کردن هوزه است وبرفت و سه شبانه روز عبادت میکرد چیزی نیافت که بخورد بخفت در خوابش شربتی دادند که پس از آن بیست و نه سال بماند طعام و شراب بشهوت نخورد گفتند درعهد حجّاج زاهدی بوداورا عبدالرحمن بن یعمر گفتندی او در ماهی

(یکبار)

یکبار طعام خوردی حجّاج را گفتند او را بگرفت و در خانه کرد یك ماه و شك نکرد که او مرده باشد چون دربگشادند اونماز میکرد اورا گفت یا فاسق نماز میکنی بی طهارت گفت آنکس محتاج طهارة شود که طعام خورد یا شراب‌من‌بر وضوی‌اوّلم که در این جا آمدم وگفتند در ایام سیف‌الدوله علی بن همدانی رومیان زنی را باسیری گرفتند از ایشان بگریخت بشب واز روم به بیغداد آمد بی زادی و طعامی سیف الدّوله او را گفت چگونه آمدی گفت هرگه گرسنه شدم سه بار قل هوالله احد برخواندم سیر شدم و قوّتم پدید آمد برفتن ذوالنّون مصری را گفتند چه میخوری گفت انّ ربّی یطعمنی و یسقینی یطعمنی طعام المفرقه و یسقینی شراب المحبّة آنگه این بیت بگفت شراب المحبّة خیرالشّراب وکلّ شراب سواه سراب این حکایات و امثال این بنزدیك اهل تصوّف از کرامات باشد و نزدیك ما اگر درست شود معجز بود که خدایتعالی اظهار کند بردست بعضی صالحان چون داند که درآن لطفی خواهد بود بعضی مکلّفان را مذهب علم الهدی رحمه‌الله این است و اذا مرضت فهو یشفین گفت چون بیمار شوم او شفا دهد اگرچه بیماری وشفا هردو از اوست او ادب نگاه داشت وبیماری اضافه بخود کرد وشفا حواله باو ای عجب ابراهیم روا نمیدارد که اینقدر حوالة بخدا کنند تو چگونه روا میداری که هرکجا قبایح و فضایح هست حوالت باو میکنی یکی از جمله بزرگان گفت به بیمارستانی در شدم مردی طبیب را دیدم نشسته و جماعتی بیماران بر او گرد آمده و هر کس علّت خود شرح میداد اوهرکس را دوائی میکرد درخوراو برنائی برخاست بنزد او فرازآمد زردروی و اثر عبادت و سیمای صلاح بر او پیدا گفت یا استاد تو مرد طبیب زیرکی و هریك را از بیماران دوائی فرمودی مرا نیز بیمارئی است دوای آن دانی گفت آن چیست گفت بیماری گناه را دوا چه باشد گفت بشنو هلیلهٔ صبررا بگیر بابلیلهٔ تواضع ودر هاون ندم و پشیمانی افکن وبدستهٔ قهر هوای نفس خرد بکوب و از آنجا در پاتیلچهٔ صحّت عزم افکن وآب حیا و شرم برو ریز و بآتش محبّت بجوشان و بملعقهٔ عصمت بگردان تا حباب حکمت برآرد آنگه براووق صفا بیالا و بمروحهٔ استرواح باد کن آنرا و دروقت سحر شربتی ازآن نوش کن ودیگر گرد گناه مگرد تا راحت یابی والّذی یمیتنی ثمّ یحیین او آن خداست که مرا بمیراند آنگه زنده گرداند برای آن ثمّ گفت که تراخی هست میان زندگانی و مرگ اهل اشاره گفتند یمیتنی بالعدل و یحیینی بالفضل یمیتنی بالفراق و یحیینی بالتّلاق یمیتنی بالخذلان و یحیینی بتوفیق الایمان یمیتنی بالخلاعه و یحیینی بالطّاعة یمیتنی بالجهل و یحیینی بالعقل والّذی اطمع ان یغفرلی خطیئتی یوم‌الدّین و ان آن خداست که طمع دارم گناهان من بیامرزد روز قیامت و این برسبیل خشوع وخضوع و انقطاع باخدای تعالی گفت و قولهٔ یوم‌الدّین ای یوم الجزاء وقیل یوم الحساب شعبی گفت از عایشه که او از رسول علیه السّلام پرسید گفت عبدالله جذعان صلهٔ رحم کردی و مهمانان را طعام دادی و اسیران را از بند رها کردی او را هیچ سودی دارد گفت نه گفتند چرا یارسول‌الله گفت برای آنکه او هرگز نگفت ربّ اغفرلی خطیئتی یوم الدّین یعنی استغفار نگفت یعنی مسلمان نبود که باین گفتار با خدا فزع کردی و

(بقیامت)

بقیامت ایمان نداشت ربّ هب لی حکماً بار خدایا مرا حکمت ده وحکم بیان چیزی باشد بر آن وجه که حکمت اقتضاء کند مقاتل گفت فهماً و علماً کلبی گفت بحکم نبوّت خواست والحقنی بالصّالحین مرا بآن صالحان گذشته در رسان از پیغامبران و بمنزله ودرجهٔ ایشان برسان وعبدالله عبّاس گفت یعنی مرا باهل بهشت در رسان واجعل لی لسان صدق في الاخرین و مرا زبان راستی کن در باز پسینان گفتند مراد ذکر جمیل است و ثنای حسن و قبول عام در جملهٔ امم خدای تعالی اجابت کرد این دعا تاهمهٔ امم ازهر ملّت که باشند اورا نیك گویند بعضی ذکر گفتند مراد باین آنست که ازعقب من پیغامبری کن صادق یعنی محمّد علیه السّلام قیل گفت یعنی ذکری نیکو و لسان بجای ذکر نهاد برای آنکه ذکر بزبان گویند چنانکه شاعر لسان بجای رسالت نهاد چون رسالت بزبان گذراند في قولهٔ انّی اتتنی لسان لا اسرّ بها من علو لا عجب منها و لا سخر واجعلنی من ورثة جنّة النّعیم و مرا از جملهٔ وارثان بهشت نعیم کن و برای آن ذکر میراث کرد اینجا که خدای تعالی جای ها که دربهشت برای کافران آفرید اگر ایمان آوردندی و طاعت کردندی یافتندی و حال که مطبع فرمان نشدند و ایمان نیاوردند خداوند تعالی آن جایها را بمیراث بمؤمنان دهد چون ایشان را بدوزخ برند واغفر لابی و بیامرز پدرم را یعنی عمّش را آمرز چنانکه بیان کرده ایم و این آمرزش خواستن از بهر او برای آن بود که او وعده داد ابراهیم را که ایمان آرد چنانکه بیان کرده شد فی قوله وما کان استغفار ابراهیم لابیه الّا عن موعدة وعدها ایّاه انّه کان من الضّالین که او از دین تو ضال و گمراه بود و مراد بضلال اینجا کفر است واین آمرزش خواستن اورا مشروط باشد بشرط انجاز وعدهٔ ایمان فی قولهٔ الّا عن موعدة وعدها ولا تخزنی یوم یبعثون و مرا عذاب مکن آنروز که خلایق را برانگیزند یعنی روز قیامت و خزی هلاك و عذاب باشد یقال خزاه و اخزاه و خزی الرجل خزایة اذااستحیی یوم لاینفع مال ولابنون آن روز که سود ندارد مال و فرزندان الّا من اتی الله بقلب سلیم الّا آنکه دلی آرد بحضرت سلیم سلامت یافته ازشرك و شك و این قول بیشتر مفسّران است سعید بن المسیّب گفت قلب سلیم دل درست باشد و آن دل مؤمن بود برای آنکه دل منافق بیمار بود لقوله فی قلوبهم مرض حسین بن الفضل گفت سلیم باشد از آفت مال و فرزندان برای آنکه پیش ازآن گفت یوم لاینفع مال ولابنون بعضی دگر گفتند مراد بسلیم لدیغ و مار گزیده است و مار گزیده را سلیم خوانند علي طریق التّفاؤل چنانکه شاعر گفت مثل ما سمّی اللّدیغ سلیماً یعنی دل دردناك دارد از ترس خدای چون مار گزیده وازلفت الجنّة للمتّقین و نزدیك کنند بهشت بمتّقیان وبرّزت الجحیم للغاوین وبرون آرند دوزخ را برای غاویان وجاهلان یعنی کافران وقیل لهم اینما کنتم تعبدون من دون الله و گویند ایشان را که کجایند آنانکه شما ایشان را میپرستیدید بدون خدای تعالی امروز شما را فریاد میرسند و یاری میکنند یا انتصار و انتقام میکشند فکبکبوا فیها هم والغاوون پس در اندازند ایشان را در دوزخ و نیز غاویان را یعنی کافران را عابد و معبود وضال ومضل را وعبدالله عبّاس گفت جمعوا ایشان را جمع کنند در دوزخ مقاتل گفت

قذفوا درانداز ند ایشان را واصل کبکبوا کبّبوا بوده است کاف را مکرّر کرده اند وبجای یك باء نهاده اند لاستثقال ثلث با آت لانّ الحرف المشدّد کحرفین واین را مضاعف رباعی خوانند و مثله نهنهة و ریح صرصر و گفتند مراد بقولهٔ والغاون شیاطین اند و جنود ابلیس ولشکر ابلیس از کفره جنّ وانس قالوا وهم فیها یختصمون و گویند این کافران در آن حال که با یکدیگر خصومت میکنند واو حال راست و آنچه گفت ایشان است این است که حق تعالي گفت تالله ان کنّا لفي ضلال مبین بخدای که ما در گمراهی ظاهر بوده ایم وان مخفّفه است از ثقیله ودلیل او لزوم لام است درخبر او واین ازکلام اتباع وسفله است که رؤساء شیاطین را گویند اذ نسوّیکم بربّ العالمین چون شما را با خدای جهانیان راست داشتیم در عبادت و شما را انباز او کردیم آنگه گویند وما اضلّنا الّا المجرمون و ما را گمراه نکردند و دعوت باضلال نکردند مگر مجرمان یعنی شیاطین انس وجنّ ازدعاة باطل این قول مقاتل وکلبی است و ابوالعالیه وعکرمه گفتند ابلیس است وقابیل برای آنکه او اوّل کسی بود که خون بناحق ریخت و قاعدهٔ معاصی نهاد فمالنا من شافعین نیستند مارا هیچ شفاعت کننده ومن زیاده است مؤکّده للنّفی ولا صدیق حمیم و نه دوستی و خویش و اینکه گویند که پیغامبران علیهم السّلام مؤمنان گناهکاران را شفاعت کنند جابر عبدالله انصاری روایت کرد از رسول علیه السّلام که روز قیامت چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند یکی از جملهٔ ایشان گوید بارخدایا حال دوست من فلان چیست حق تعالی گوید اوبدوزخ است گرفتار بگناه خود این مؤمن شفاعت کند گوید بار خدایا اگر از کرم روی دارد او را بمن بخش گوید بخشیدم بروند و او را از دوزخ بیاورند عند آن حال کافران گویند فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم صالح مروزی روایت کرد از حسن بصری که او گفت هیچ جای نباشد که جماعتی مجتمع شوند بردکر خدای ودر میان ایشان بندهٔ بود از اهل بهشت والّا شفاعت او در حقّ ایشان قبول کند و اهل ایمان شفیع باشند بعضی درحقّ بعضی و ایشان بنزدیك خدای مشفع ومقبول الشفاعه باشند فلو انّ لنا کرّة فنکون من المؤمنین آنکه تمنّای محال کردن گیرند که اگر ما را بادنیا رجعتی باشد ما بادنیا شویم تاازجملهٔ مؤمنان باشیم وایمان آوریم ولودر جای لیت نهادبرای آن جواب اورا بفا منصوب کرد والتّقدیر فلیت لنا کرّة فنکون وبرای آن لو بجای لیت نهاد که متضمّن معنی تمنّی است کقولهم لوکان لی مال لحججت اگر مرا مالی بودی حج کردمی یعنی کاشکی مرا مالی بودی تا حج کردمی آنگه حق تعالی در عقب این قصّه گفت انّ فی ذلك لایة دراین که رفت آیتی و دلالتی است وما کان اکثرهم مؤمنین و بیشتر ایشان مؤمن نه اند وخدای توعزیز و رحیم است کذّبت قوم نوح المرسلین آنگه باقصّهٔ نوح آمد و کفر و تکذیب قوم او او را گفت قوم نوح پیغامبران را بدروغ داشتند وقوم را هم تذکیر کنند وهم تأنیث ودر آیه بلفظ تأنیث گفته است حسن بصری را سئوال کردند از این آیت و آیاتی که مانند این است گفتند خدای تعالی گفت قوم نوح پیغامبران را تکذیب کردند وبا ایشان یك پیغامبر آمد و کذا قوله کذّبت عاد المرسلین و کذّبت ثمود المرسلین گفت حق تعالی برای آن چنین فرمود

که آنچه یك پیغامبر آورد جمله آوردند وآن گفتند از توحید وعدل ونبوّت ودعوت باراه حق
پس مکذّب یکی از ایشان مکذّب باشد جمله را اذ قال لهم اخوهم نوح چون گفت ایشان را
برادرشان نوح یعنی برادر در نسب نه برادر در دین چنانکه امیر المؤمنین علیه السّلام گفت
اخوتنا بغوا علینا الاتتّقون از خدا نترس استفهام است برسبیل تقریع وتوبیخ انّی لکم رسول
امین من شما را پیغامبری ام از خدای امین واستوار بر وحی او فاتّقوالله واطیعون از خدای
بترسید وطاعت من دارید و فرمان من برید وما اسئلکم علیه اجراً و من از شما برای اداء
رسالت مزدی نمی خواهم مزد من نیست الّا برخدای جهانیان ازخدای بترسید و فرمان من
برید قوم جواب دادند گفتند انؤ من لك و اتّبعك الارذلون ما تورا متابعت وپس روی کنیم
واتباع وپس روان تو مردمان سفله اند و فرومایه اند صورة استفهام است ومعنی جحد یعنی
تو را متابعت نکنیم وحال این حال و او حال راست فی قوله و اتّبعك جمله قراء و اتّبعك
خواندند من الاتّباع مگر یعقوب که او خواند و اتباعك علی جمع تبع بر مبتدا و خبر عبدالله
عبّاس گفت بارذلون حاکه خواستند عکرمه گفت حاکه واساکفه را خواستند نوح علیه السّلام
گفت وما علمی بما کانوا یعملون من چه دانم که ایشان چه کنند ومرا بآن چه سبیل است وما
استفهام راست چه کار است مرا باخساست کار ایشان ودنائت مکاسب ایشان مرا بادعوة ایشان
کار است وظاهر عمل ایشان ان حسابهم الّا علی ربّی لو تشعرون شمار ایشان نیست جز بر
خدای تعالی اگر دانید گفتند معنی آن است که کار ایشان با خداست در هدایة و اضلال و
توفیق و خذلان وما انا بطارد المؤمنین و من نیرانم مؤمنان را برای این علّت که شما
گفتید از قلّت ذات الید یادنائت مکسب ان انا من نیستم الّا ترساننده بیان کننده و این
معنی ماء نفی است درهر دوجای قالوا لئن لم تنته یانوح لتکوننّ من المرجومین قوم گفتند
یا نوح ازین گفتن ودعوت کردن اگر باز نه ایستی ما تورا رجم کنیم و سنگسار و گفتند
معنی آن است که دشنام دهیم تو را عبدالله عبّاس ومقاتل گفتند بکشیم تورا ابو حمزة الثّمالی
گفت هرکجا در قرآن رجم است بمعنی قتل است الّا آنکه در سورهٔ مریم است لان لم تنته
لارجمنّك که آن بمعنی رجم است نوح علیه السّلام چون ازایشان دلتنگ شد فزع باخدای داد
قال ربّ انّ قومی کذّبون بار خدایا امّت من مرا بدروغ میدارند فافتح بینی و بینهم فتحاً
میان من و ایشان حکم کن ومرا وآنان را که بامنند از مؤمنان برهان حق تعالی با رسول ما
گفت فانجیناه ومن معه فی الفلك المشحون ای المملوّ گفت من ایشان را برهانیدم در کشتی
مملو من قولهم شحنت البلد بالخیل عطا گفت گرانبار بعضی دیگر گفتند ساخته و بیجارده
آنکه غرق کردیم پس از آن آن ماندگان را یعنی کافران را که ازقوم نوح باز ماندند بطوفان
و بانوح در کشتی ننشستند انّ فی ذلك لایة درین آیتی و دلالتی است آنان را که پند گیرند
ولیکن بیشتر ایشان ایمان نمیآرند و خدای تو عزیز و رحیم است آنکه با قصّهٔ هود و قوم او
آمد که عاد گفتند ایشان را گفت کذّبت عاد المرسلین بدروغ داشتند عاد پیغمبران را وعاد
نام قبیله است برای آن تأنیث کرد آن را و اذ قال لهم اخوهم هود چون گفت ایشان را

برادرشان در نسب هود الا تتّقون از خدای بترسید انّی لکم رسول امین من پیغام گذاری ام
بشما استوار برسالت خود کلبی گفت معنی آن است که شما مرا بامانت شناخته اید پیش از
این چگونه است که درین معنی مرا متّهم میدارید فاتّقوالله از خدای بترسید و مرا طاعت
دارید ومن از شما هیچ مزدی نمیخواهم مزد من نیست مگر برخدای جهانیان اتبنون بکلّ
ریع آیةً تعبثون بنا میکنید بهر بلندی این قول عبدالله عباس است قتاده و مقاتل و ضحاك و
کلبی گفتند بهر راهی مجاهد گفت راهی بود میان دوکوه روایتی دیگر از مجاهد آن است که
بکلّ ریع ای بکلّ تلّ برهر بلندی و روایتی دیگر ازو بکلّ منظر برهرمنظری مقاتل سلیمان
گفت ایشان در سفرها بستاره راه بردندی آنکس که ستاره نشناختی برو دشوار بودی
بایستادند و در راهها میل ها کردند علامت را روایتی دیگر از مجاهد آن است که کبوتر
خانه خواست گفت دلیلش آن است که گفت آیةً تعبثون علامتی که بآن بازی میکنید
ابو عبیده گفت الرّیع المکان المرتفع جای بلند باشد وقال ذوالرّمه طراق الخرافی مشرف
فوق ربعه ندی لیلة فی ریشه یترقرق و در او دو لغت است ربع و ریع وجمعه ربعه و ارباع
و ربعه والرّبع نزل الطعام و زیادته این نیز هم از این اصل است لانّه اذازادارتفع و قال الاعشی
فی السّریع وبهما قفر تجاوزتها ازاحت فی ربعها الها قرّا گفت در او دو لغت است ریع وراع مثل
زیر و زار وتتخذون مصانع ومیسازید مصنعها عبدالله عباس گفت بناها مجاهد گفت کوشکها بلندمعمر
گفت حصن ها ابن بخیج گفت ازمجاهد برجهاء کبوتران قتاده گفت آبدان ها لعلّکم تخلدون تاهمانا
همیشه بمانید یعنی بآین کردن امید میدارید که همیشه بمانید تا این بناها شمارا حمایت کنند ومرگ ازشما
بازدارند واذا بطشتم بطشتم جبّارین بطش اخذ بقوّة وسطوت باشد وچون حمله بری کسی را ضعیف
بگیری جبار وار گیری و نصب او برحال است از فاعل بعضی دگر گفتند بطش بتازیانه زدن باشد
و بتیغ کشتن و این قول مجاهداست و جبار مرد ظالم متکبر باشد که از سر غضب و خشم مرد را
زند و کشد فاتّقوالله واطیعون ازخدای بترسید و مرا طاعت دارید واتقوالذی امدّکم بما تعلمون
بترسید از خدای که شما را مدد و قوه داد با آنچه دانید و مدد زیادة باشد و امد فی الخیر ومدّ
فی الشر و این باستقصا رفته است دگر جای امدّکم بانعام و بنین مدد فرستاد شما را بچهار پایان
و فرزندان و جنّات و عیون و بستانهاء پر درخت و چشم های آب انّی اخاف علیکم من بر شما
میترسم از عذاب روزی بزرگ یعنی عذاب روز قیامت قالوا سواء علینا قوم اورا گفتند یکسان است
بر ما اگر وعظ کنی و اگر نکنی یعنی ما بوعظ تو متعظ نخواهیم شد و سخن تو قبول نخواهیم
کرد کسائی ادغام کرد طارا درتا و عطّت ودیگر قراء اظهار کردند آنکه گفتند ان هذا الاخلق
الاوّلین این گفتار که تو میگوئی فرا یافته پیشینکان است و ان بمعنی ماء نفی است ابوجعفر
و ابن کثیر و یعقوب و ابوعمرو خواندند خلق الاوّلین بفتح خاو سکون لام بیانش ان هذا
الّا اختلاق و قوله انخلقون افکاً و باقی قراء خواندند ان هذا الا خلق الاولین بضم خاو لام
این نیست مگر عادت و خوی پیشینکان از زندگانی و مرگ یعنی پیش از این زندگانی
دنیا نیست و از پس او مرگ الّما بعث و نشور که تو دعوی میکنی و حساب و کتاب آن را

اصلي نيست و ما نحن بمعذّبين و ما را عذاب نخواهند كرد چنانكه تو مى گوئى و اين قول
قتاده است فكذّبوه فاهلكنا هم يعنى عار و دروغ داشتند او را يعنى هود را ما ايشان را
هلاك كرديم در اين آيه دلالتى هست وبيشتر ايشان مؤمن نه اند وخداى تو عزيز ورحيم است قوله تم
كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ اِذْ قَالَ لَهُمْ اَخُوهُمْ صَالِحٌ اَلَا تَتَّقُونَ اِنِّى لَكُمْ رَسُولٌ
تكذيب كردند ثموديان فرستادگان راچون گفت مرآنهارا برادرآنها صالح آيانمى پرهيزيد بتحقيق من شمارا فرستاده
اَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُونِ وَ مَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِيَ اِلَّا عَلٰى
امينم پس پرهيزيد خدارا واو پيروي كنيد مرا و نمى خواهم شمارا برآن هيچ اجرى نيست اجرمن مگر بر
رَبِّ الْعَالَمِينَ * اَتُتْرَكُونَ فِيمَا هٰهُنَا اٰمِنِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ * وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ
پروردگار جهانيان آيا واگذارده شويد درآنچه اينجا است ايمنان در بهشتها و چشمه‌ها وكشت ها وخرما
طَلْعُهَا هَضِيمٌ وَ تَنْحِتُونَ * مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُونِ * وَلَا
كه شكوفه آن بالطافت است ومى تراشيد از كوهها خانهاى شادكامان پس پرهيزيد خدارا وفرمان بريد مرا
تُطِيعُوا اَمْرَ الْمُسْرِفِينَ * اَلَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْاَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ * قَالُوا
وفرمان نبريد امر زيادروان را كسانيكه افساد كنند در زمين ونه بصلاح آرند گفتند
اِنَّمَا اَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ * مَا اَنْتَ اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَاْتِ بِاٰيَةٍ اِنْ كُنْتَ مِنَ
جز اين نيست كه تو ئى از جادوشدگان نيستى تو مگر آدمى چون ما پس بياور بآيتى اگر هستى تو از
الصَّادِقِينَ * قَالَ هٰذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَ لَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ وَلَا تَمَسُّوهَا
راست گويان گفت اين شترى است براى آن آب خورى است وبراى شما آبخور روز معلوم ودست نرسانيده اورا
بِسُوٓءٍ فَيَاْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ * فَعَقَرُوهَا فَاَصْبَحُوا نَادِمِينَ * فَاَخَذَهُمُ الْعَذَابُ
ببدى پس فراگيرد شما را شكنجه روز بزرگ پس پى كردند آن را پس گرديدند پشيمانان پس گرفت آنهارا شكنجه
اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ * وَاِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ *
بتحقيق در اين هرآينه آيت است ونبود بيشتر آنها گروندگان و بتحقيق پروردگار تو او غالب مهربان است
كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ * اِذْ قَالَ لَهُمْ اَخُوهُمْ لُوطٌ اَلَا تَتَّقُونَ * اِنِّى
تكذيب كردند گروه لوط فرستادگان را چون گفت مرآنهارا برادرشان لوط آيانمى پرهيزيد بتحقيق من
لَكُمْ رَسُولٌ اَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُونِ * وَمَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ
مرشمارا فرستاده امينم پس بترسيد خدارا وفرمان بريد مرا ونمى خواهم ازشما برآن هيچ مزدى نيست
اَجْرِيَ اِلَّا عَلٰى رَبِّ الْعَالَمِينَ * اَتَاْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ * وَتَذَرُونَ
مزد من مگر بر پروردگار جهانيان آيا ميرويد نريگان را از جهانيان ومى گذاريد
مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ * قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ
آنرا كه آفريد براى شما خداوندگارتان از جفت‌هاى شما بلكه شما گروهى از حد گذرندگانيد گفتند هرآينه اگر باز نه ايستى
يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ * قَالَ اِنِّى لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ * رَبِّ نَجِّنِى
اى لوط هرآينه ميباشى از بيرون شدگان گفت بتحقيق من براى كار شما از دشمنانم پروردگارا نجات ده

وَ اَهْلِى مِمَّا يَعْمَلُونَ فَنَجَّيْنَاهُ وَ اَهْلَهُ اَجْمَعِينَ * اِلَّا عَجُوزًا فِى الْغَابِرِينَ * ثُمَّ
مرا و اهل مرا از آنچه ميكنند پس رهانيديم اورا واهل او را همگى را مگر پيرزنى را در ماندگان پس
دَمَّرْنَا الْاٰخَرِينَ * وَاَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا * فَسَاٰءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ * اِنَّ فِى
هلاك كرديم ديگران را وبارانيديم برآنها بارشى را پس بد است باران بيم شدگان بتحقيق در
ذٰلِكَ لَاٰيَةً وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ * وَاِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ *
اين هرآينه آيت است ونبود بيشتر آنها گروندگان وبتحقيق پروردگار هرآينه او است غالب مهربان
كَذَّبَ اَصْحَابُ الْاَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ * اِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ اَلَا تَتَّقُونَ * اِنِّى لَكُمْ
تكذيب كردند اصحاب ايكه پيغمبران را چون گفت مرآنهارا شعيب آيا نميپرهيزيد بتحقيق من مرشمارا
رَسُولٌ اَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُونِ * وَمَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِيَ
فرستاده امينم پس بترسيد خدارا و فرمان بريد مرا و نمى خواهم ازشما برآن هيچ اجرى نيست پاداش من
اِلَّا عَلٰى رَبِّ الْعَالَمِينَ * اَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ * وَزِنُوا
مگر بر پروردگار جهانيان تمام دهيد ترازورا و مباشيد از زيانكاران ووزن كنيد
بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ اَشْيَاٰءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِى الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ
بترازوي راست وكم نكنيد مردمان را چيزهاشانرا وتباهى نكنيد در زمين فسادكنندگان
وَ اتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْاَوَّلِينَ * قَالُوا اِنَّمَا اَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ * وَ
وبترسيد آنرا كه آفريد شمارا وگروه گذشته گانرا گفتند جز اين نيست تو از سحر كرده شدگانى و
مَا اَنْتَ اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَ اِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ * فَاَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِنَ
نيستى تو مگر آدمى مانندما وبتحقيق گمان داريم تورا هرآينه از دروغ گويان پس فروآور برما ابريارهارا از
السَّمَآءِ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ * قَالَ رَبِّى اَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ فَكَذَّبُوهُ فَاَخَذَهُمْ
آسمان اگر هستى از راست گويان گفت پروردگار من آگاه تر است بآنچه ميكنيد پس تكذيب كردند آنرا پس گرفت آنهارا
عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ اِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ * اِنَّ فِى ذٰلِكَ لَاٰيَةً وَمَا كَانَ
شكنجه روز سايه‌بان بتحقيق آن بود شكنجه روز بزرگ بتحقيق در اين هرآينه آيت است و نبود
اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَاِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ .
بيشتر آنها گروندگان وبتحقيق پروردگار تو هرآينه او ست غالب مهربان .

قوله تم كذّب ثمود المرسلين آنكه با حديث صالح عليه السلام و قوم او آمد گفت بدروغ داشتند
قبيلهٔ ثمود پيغامبران را اذ قال لهم اخوهم چون گفت ايشان را برادرشان در نسب نه در دين
صالح الا تتقون از خداى نه بترسيد كه من شما را پيغامبرى ام استوار از خداى بترسيد وطاعت
من داريد و من از شما هيچ مزدى نمى خواهم مزد من نيست مگر بر خداى جهانيان اتتركون
فيما هٰهنا آمنين آنكه بر سبيل وعظ و تنبيه ايشان را گفت كه شما را رها خواهند كرد در
آنچه اينجا هست ايمن يعنى كه گمان ميبرند كه شما را از اين سراى دنيا بيرون نخواهند
كردن و اين استفهام را معنى جحداست وما موصوله است و آمنين نصب او برحال است از
مفعول فى جنات بدل ماست بيان كرد آن را كه گفت در آنچه اينجا هست از مال وملك ونعيم

دنیا و بوستان ها و چشمهاء آب و زرع و کشت ها و نخل خرماستان که طلع و بار آن لطیف باشد و منه فلان هضیم الکشح ای لطیفه و اصل الهضم الکسر و منه هضم الطعام و منه هضم الظلم عبدالله گفت هضیم آن باشد که بجای خود رسیده باشد و بر بیاورده ضحاك گفت تر اکبّ باشد عکرمه گفت تر باشد ونرم مجاهد گفت آن باشد که چون دست باو برند شکفته شود آنکه گفت تاثر بود هضیم بود چون خشك شود هشیم شود ابوالعالیه گفت آن بود که در دهن باز شود مقاتل گفت مثراکم باشد بر وجهی که چون برهم افتد بشکند ای بعضی بعضی را ابوعبیده و زجاج گفتند متداخل باشد و تنحتون و میتراشید و میشکافید از کوهها خانها فارهین عبدالله عباس حاذقین در آن حال که دانا باشید بآن قول دگر از او آنست که آشرین یعنی بطر گرفته شما را ضحاك گفت معجب باشید بصنعت خود ابو عبیده گفت یعنی فرحین خرّم باشید بان و عرب معاقبه کند میان ها وحا برای آنکه از یك مخرج اند کالمدح والمده وآین را از ابدال خوانند اهل شام و کوفه فارهین خوانند بالف و باقی قراء فرهین خوانند و بعضی گفتند که فرهین و فارهین بیك معنی باشد مثل قوله عظاماً نخره و ناخره فاتقوالله و اطیعون از خدای بترسید و طاعت من دارید ولاتطیعوا امر المسرّفین و طاعت این مسرفان که تعدی میکنند از عبادة اصنام مدارید الذین یفسدون فی الارض ولایصلحون آنانکه ایشان در زمین فساد کنند و صلاح نکنند قالوا گفتند ان کافران صالح را انّما انت من المسحرین تو از جمله فریفتگانی ای المخدوعین این قول مجاهد وقتاده است کلبی گفت از ابوصالح از عبدالله عباس من المخلوقین المعللین با الطعام والشراب یعنی آدمی است همچون ما محتاج طعام و شراب دلیله قول لبید فان تسئلینا فیم نحن فانّنا عصافیر من هذا الانام المسخر و قال آخر و نسحر بالطعام و با الشراب ای نعلل و نخدع برین قول کلمه مشتق باشد از سحر که خدیعت است بعضی دگر گفتند کلمه از سحر است بفتح سین که شش باشد یعنی تو از جمله آنانی که ایشان را سحر بود یعنی آدمی بانه قوله ما انت الابشر مثلنا تو نیستی الّا آدمی چون مافات باية آیتی بیاور و دلیلی و حجتی اگر راست میگوئی قال هذه ناقة لها شرب گفت این شتری است لها شرب اورا نصیبی است و شمارا نصیبی روزی معلوم وشرب مصدر باشد وشرب جماعت شاربان باشند وشرب نصیب باشد ازآب فعل بمعنی مفعول واین آن است که درقصهٔ صالح برفت که صالح علیه السلام آن آب که ایشان را بود ببخشید میان شتر ومیان ایشان تایك روز نوبت ایشان بودی ویك روز نوبت شتر آن روز که نوبت شتر بودی بیامدی ودهن برنهادی وجمله آب بازخوردي وهم چندان که آب بخوردی شیر بدادی و روزی که نوبت ایشان را بودی شتر آب نخوردی وشیر ندادی ولا تمسّوها بسوء دست باو دراز مکنید به بدی یعنی بعقر وپی کردن فیأخذکم که پس شما را بگیرد عذاب روز بزرگ از او قبول نکردند و نشنیدند وآن شتر را پی بکردند و بکشتند فاصبحوا نادمین در روز آمدند پشیمان چون عذاب بدیدند در وقتی که پشیمانی سود نداشت فاخذهم العذاب عذاب بگرفت ایشان را انّ فی ذلك لاية دراین آیتی و دلالتی هست وبیشتر ایشان ایمان نمیآرند و خدای تو عزیز ورحیم است کذّبت قوم لوط المرسلین بدروغ داشتند قوم لوط پیغامبران را

(اذ)

اذ قال لهم اخوهم لوط چون گفت ایشان را برادر ایشان برادر نسبی نه برادر دینی یعنی لوط الّا تتّقون نمی ترسید از خدای انّی لکم رسول امین من شما را پیغامبری ام استوار از خدای بترسید و مرا طاعت دارید و من ازشما مزدی نمی خواهم مزد من برخدایست اتاتون الذّکران خلوت میکنید با نران و مردان و رها میکنید آنان را که خدای برای شما آفریده از جفتتان و زنان خود بل شما قوم متجاوزالحدّ و متعدّی از حلال بحرام میباشید قالوا گفتند آن قوم لئن لم تنته یالوط اگر باز نایستی ای لوط از این گفتار از جملهٔ آنان باشی که تورا از شهر بیرون کنیم گفت انّی لعملکم من القالین من عمل شما را از جملهٔ مبغضانم این کار زشت که شما میکنید دشمن میدارم آنکه دعا کرد وگفت بار خدایا برهان مرا واهل مرا از این کار که اینان میکنند چه من نمیتوانم دید و اینان وعظ من نمی شنوند خدای دعای اورا اجابت مقرون کرد واورا برهانید وگفت فنجّیناه واهله اجمعین برهانیدم اورا واهل اورا جمله الّا عجوزا مگر پیرزنی را وآن زن او بود که کافره بود فی الغابرین درجملهٔ ماندگان درعذاب و غابر هم ماضی باشد هم باقی و اینجا باقی است ثمّ دمّرنا الاخرین پس هلاك کردیم و دمار برآوردیم دیگران را و امطرنا علیهم بیاراندیم بر ایشان بارانی مراد از آن سنگ است که بر ایشان بیارید از آسمان پس از آنکه شهر های ایشان برگردانید ومطر در رحمت گویند وامطر در عذاب فساء مطر المنذرین بد باشد و اندوهناك باران عذاب کردندگان وهب بن منبه گفت آن سنگها که برقوم لوط بیارید سنگ کبریت بود وآتش انّ فی ذلك لاية در این آیتی هست ودلالتی وبیشتر ایشان ایمان نمیآرند وخدای تو عزیز ورحیم است کذّب اصحاب الایکه المرسلین بدروغ پنداشتند اهل بیشه پیغامبران را و بعضی گفتند این نام مدینهٔ ایشان است یا آنکه بیشه است و برای این صرف نکرد ایکه را لاجتماع السببین فیها التّعریف والتّأنیث ابن کثیر و نافع و ابن عامر لیکه خواندند باقی قرّاء ایکه ابوعلی فارس گفت اولیتر آن باشد که برتخفیف همز بود مثل لحمر فی الاحمر وامثال ذلك چون چنین باشد منع حرف را وجهی نبود اذ قال لهم شعیب الا تتّقون چون گفت ایشان را شعیب و برای آن نگفت اخوهم که شعیب از ایشان نبود اعنی از اصحاب ایکه وانّما ازمدین بود نه بمعنی که چون ذکر مدین کرد گفت والی مدین اخاهم شعیباً الّا تتّقون از خدای بترسید انّی لکم رسول امین من شمارا پیغامبری امینم فاتّقوالله از خدای بترسید ومرا طاعت دارید ومن از شما مزدی نمی خواهم مزد من برخدای جهانیان است اکنون بدانکه دعوت جملهٔ پیغامبران برای آن بیك لفظ و معنی آمد که ایشان همه دعوة بایك چیز میکردند واز دین خدای عزّوجل و توحید و عدل و امر بمعروف ونهی منکر وطاعت خدای و رسول و اخلاص عبادة و امتناع از طمع باجرة بر دعوة واداء رسالت اوفوا الکیل تمام بدهید کیل را ولا تکونوا من المخسرین ومباشید ازجملهٔ آنانکه کم پیمانند و کم سنجند یقال اخسر اذا نقص الکیل والوزن وزنوا بالقسطاس المستقیم و برسنجید بترازوی راست و مردمان را چیزی که دهید کم مدهید ودر زمین فساد وتباهی مکنید واتّقوا الّذی خلقکم بترسید ازآن خدای که بیافرید شمارا والجبلّة الاوّلین وخلقان اوّل را

(والجبل)

والجبلّ والجبلّ الخلق قال الشّاعر الموت اعظم حادث ممّا يمرّ على الجبلّة الجبلّه الخلقه و
يستعمل بمعنى الخلق والطّبيعة قالوا انّما انت من المسحّرين گفتند اورا تو از جملهٔ مخدعان
و فريفتگانى و باتو سحر و جادوئى كرده اند تو نيستى الّا آدمى چون ما وما تورا از جملهٔ
دروغ زنان مى پنداريم فاسقط علينا كسفاً بيفكن برما پارهاى آسمان اگر راست گوئى قال
ربّى اعلم بما تعملون گفت خداى من عالمتر است بآنچه شما ميكنيد تا شما را جزاء دهد
برحسب استحقاق شما در خبر ميآيد كه خداى تعالى هفت شبانروز باد از ايشان باز داشت و
گرما برايشان مسلّط كرد چنانكه دم باز ميگرفت ايشان بر او چارها ميساختند و در سردابها
ميشدند براى تبرد هر كجا كه ميرفتند گرمتر بود بصحرائى آمدند ابرى برآمد ايشان بتاختند
و بسايهٔ آن ابر رفتند تا ساعتى از گرما برآسايند نسيمى ازآنجا بدميد كه ايشان راحت آن
بيافتند آواز دادند يكديگر را بخواندند تا همه در سايهٔ آن حاضر آمدند چون همه جمع شدند
خداى تعالى ازآن ابر آتشى بر ايشان ببارانيد تا همه بسوختند اين بيان عذاب يوم الظّلّه است
قتاده گفت خداى تعالى شعيب را بدو گروه فرستاد باهل مدين وباصحاب الايكه اما اصحاب
الايكه بعذاب يوم الظّلّه هلاك شدند واّما اهل مدين بصيحه هلاك شدند جبرئيل عليه السّلام
بيامد وبانگى برايشان زد همه هلاك شدند بعضى دگر گفتند عذاب يوم الظّلّه آن بود كه خداى
تعالى هفت شبانروز گرما برايشان مسلّط كرد تا ايشان را دم باز گرفت آنگه كوهى پديد آمد
درولايت ايشان مردى آنجا رفت سايه ديد باراحت ودر پيرامن كوه چشمهاء آب و درختان
آنجا بياسود وآب بخورد وازميوهٔ درختان چندانكه خواست برگرفت وبا خانه آمد واهل بيت
و دوستان خود را خبر داد ايشان نيز برفتند ونصيبى برداشتند باز آمدند واهل شهررا بگفتند
جمله بر خاستند وآنجا رفتند و مقام كردند چون همه مجتمع شدند در آنجا و هيچكس نماند
كه نه آنجا حاضر آمد خداى تعالى آن كوه برسر ايشان درآورد تاهمه را درزير گرفت و
هلاك شدند انّ فى ذلك لاية در اين آيتى ودلالتى هست و بيشتر مؤمن نداند وخداى تواى محمّد
غالب است و بخشاينده.

وَاِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْاَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ
وبتحقيق آن فرستاده پروردگار جهانيان فروشد بآن روح الامين بر دلت تاباشي از
الْمُنْذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ * وَاِنَّهُ لَفِى زُبُرِ الْاَوَّلِينَ * اَوَلَمْ يَكُنْ
ترسانندگان بزبان عربى آشكارا وبتحقيق آن در نوشتههاى گذشتگان است آيا ونبوده است
لَهُمْ آيَةً اَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِى اِسْرَائِيلَ وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْاَعْجَمِينَ *
مرايشان راآيتى كه بداندآن راآگاهان اولاد يعقوب واگر فرو فرستيم آن رابر بعضى عجمى زبانان
فَقَرَاَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ * كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِى قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ *
پس خواندا ورابرآنها نبودند بآن گروندگان اين چنين درآورديم آن را در دلهاى گنهكاران
لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْاَلِيمَ * فَيَاْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ *
نمى گروند بآن تا بهبينند شكنجه دردناك را پس آيدشان ناگهانى و ايشان نمى فهمند

فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ * اَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ اَفَرَاَيْتَ اِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ *
پس ميگويند آيا ما مهلت دادگانيم آيا پس شكنجه شتاب كنند آيا پس ديدى اگر بهره داديم آنهارا سالها
ثُمَّ جَاءَتْهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ مَا اَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ * وَمَا اَهْلَكْنَا
پس آمدشان آنچه را بودند وعده كرده شدند بى نياز نكرد آنهارا آنچه را بودند بهره ور ميشدند و هلاك نكرديم
مِنْ قَرْيَةٍ اِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ * ذِكْرَى وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ *
هيچ دهى را مگر آنرا بوديم كنندگان پند دادنيست ونيستيم ما ستمكاران و فرود نياوردند آن را شياطين
وَمَا يَنْبَغِى لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ * اِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ فَلَا تَدْعُ مَعَ اللهِ
و سزاوار نبود مر آنهارا ونمى توانستند بتحقيق آنها از گوش كردن كنار شدگانند پس مخوان با خدا
اِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ * وَاَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْاَقْرَبِينَ * وَاخْفِضْ
خدائى ديگررا پس باش از شكنجه شدگان وبترسان خويشانت نزديكترانرا وفروگذار
جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَاِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ اِنِّى بَرِىءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ *
بالت را براى آنكه پيروى كردترا از گروندگان پس اگر نافرمانى كردندترا پس بگو بتحقيق من بيزارم از آنچه ميكنيد
وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ * اَلَّذِى يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ * وَتَقَلُّبَكَ فِى
و توكل كن بر غالب مهربان آنكه مى بيندترا هنگاميكه برميخيزى وگرديدنت را در
السَّاجِدِينَ * اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ هَلْ اُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ *
ساجدان بتحقيق او است شنواى دانا آيا آگاه كنم شمارا بر آنكه فرود آيدش شياطين
تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ اَفَّاكٍ اَثِيمٍ * يُلْقُونَ السَّمْعَ وَاَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ * وَالشُّعَرَاءُ
فرود آيد بر هر دروغگوى گنهكار مى افكند گوش را وبيشتر آنها دروغ گويانند وشاعران
يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ * اَلَمْ تَرَ اَنَّهُمْ فِى كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ * وَاَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا
پيروى كنندشان گمراهان آيا نديدى كه آنها در هر وادى سرگشته اند وآنكه آنها ميگويند آنچه را
يَفْعَلُونَ * اِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا
نمى كنند مگر كسانيكه گرويدند وكردند كارهاى شايسته ويادكردند خدارا بسيار و يارى خواستند
مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ .
از پس آنچه ستم كرده شدند وزود آگاه شوند كسانى كه ستم كردند بكدام باز گشتگاه باز ميگردند.

قوله تع و انّه لتنزيل ربّ العالمين حق تعالى گفت وانّه ها ضمير قرآن است يعنى اين
قرآن تنزيل خداى جهانيان است و تنزيل مصدر باشد و مراد منزلت است جز آن است كه
بعرف شرع قرآن و فرقان و وحى و تنزيل محقق شده بر اين كتاب واگرچه در اصل وضع
حقيقت نبوده است و شايد كه مصدر باشد بمعنى مفعول كالمرضى بمعنى المرض و اين مذهب
كوفيان باشد نزل به الرّوح الامين اهل حجاز و ابو عمرو منزل خواندند بتخفيف زاء من النزول
بر فعل لازم والرّوح الامين برفع فاعليّت و باقى قرّا تنزّل خوانند بر فعل متعدى بتشديد زاء
بر آنكه فعل خداى را باشد والرّوح الامين بنصب خواندند بر مفعول به بر قرائت اول معنى آن
باشد كه فرود آورد روح الامين اين قرآن را بر دل تو وبر قرائت دوّم فرو فرستاد خدا بتعالى

جبرئیل امین را باین قرآن بر دل تو لتکون من المنذرین تا از جمله ترسانندگان باشی با تعلّق
دارد بنزل و مراد بلسان لغت است چنانکه وما ارسلنا من رسول الاّ بلسان قومه بلسان عربی مبین
بزبان تازی روشن و برای آن گفت علی قلبك بر دل تو که رسول علیه السّلام خواننده نبود
جبرئیل قرآن براو خواندی تا بدل فرا گرفتی و یاد گرفتی و انّه لفی زبر الاولین و او یعنی
ذکر قرآن در کتاب‌هاء پیشین هست این قول بیشتر مفسّران است مقاتل گفت از ذکر محمّد ص
خواست یعنی ذکر محمّد ص در کتاب پیشین هست اولم یکن لهم آیةً ابن عامر تکن خواند بتاء
آیةٌ برفع و باقی قرّاء یکن خواندند بیاء و آیة بنصب بر خبرکان و معنی آیه آن است که نه آیتی
و نه علامتی است این کافران و متکبّران را آنکه میدانند اورا ومی شناسند یعنی محمّدرا عالمان
بنی اسرائیل چون عبدالله سلام و اصحابش و مانند ایشان عبدالله عباس گفت سبب نزول
آیه آن بود که مشرکان مکّه کس فرستادند بجهودان مدینه که چه گویند در محمد و نعت و صفات
او ایشان گفتند وقت بعث او است و ما در توریة نعت وصفت او خوانده ایم آن آیتی بود که
دلیل بود بر صدق رسول علیه السّلام امّا قرائت آنکس که اوخواند آیةً بنصب بر قاعده است برای
آنکه معرفه اسم کان است ونکره خبرش و برقرائت آنکس که او آیة خواند ضعیف است برای
آنکه بر عکس قاعده کلام عرب است وسیبویه روا نمیدارد که اسم کان نکره باشد وخبر معرفة الادر
ضرورة شعر چنانکه حسان گفت کانّ سبیئة من بیت راس یکون مزاجه عسل وماء ای بیت رئیس
و گقول عمربن کلثوم براس من بنی جشم بن بکر ای رئیس وقیل بیت راس موضع بالشام یتخذ
منه الخمر ولو نزّلناه علی بعض الاعجمین واگر ما این قرآن بر بعضی عجمیان پارس زبان فرو
فرستاد ما نی حسن بصری خواند علی بعض الاعجمین بیاء نسبت یاء مشدّد چه یاء نسبت دو باشد
و یاء دیگر یاء جمع باشد فقراء علیهم آنکه رسول ما این قرآن را برآن عجمیان خواندی ایمان
نیاوردند گفتندی ما نمیدانیم که او چه میگوید وما این زبان ندانیم نظیره قوله ولو جعلناه قرآناً
عجمیّاً لقالوا لولا فصّلت آیاته اعجمی و عربی ویا گفتند ما را انفه رها نکنید که باین ایمان
آریم امّا اعجمی مردی باشد که تازی نداند گفتن ویا فصیح نباشد در گفتن و اگرچه از بلاد
عرب باشد و عجمی منسوب باشد با بلاد عجم و اگرچه فصیح زبان باشد و ماهر بر لغت عرب و
کذلك اعرابی و عربی کذلك سلکناه همچنین ما این قرآن را بردل کافران بردیم ومعنی این سلك
احضار بالبال باشد چه اگر معنی خلق علم ضروری بودی ایشان بآن عالمتر بودندی وشك نبودی ایشانرا
درآن ودرصحّت آن وخدایتعالی القاء آن دردل ایشان برطریق اقامت حجّت کند بر ایشان تا حجت بر ایشان
متوجه شود واین نوع لطف باشد واین ازجنس خاطر باشد که ما گفتیم متضمّن بودجهة خوف را که
بعث کند مکلّف را برنظر هرکس که عند آن نظر کند بمعرفت رسد وهرکسی که نظر نکند
در ضلالت ماند وحجت براو متوجه شود لایؤمنون به آنکه خبر داد که این کافران به قرآن
ایمان نیارند تا آنکه که عذاب الیم مولم موجع به بینند و بچشند و ملجاء شوند و آنکه
ایشان را ایمان سود ندارد و امّا قول آنکس که گفت سلکناه این ضمیر کفر است و معنی
آن است که ما کفر در دل کافران بریم لایؤمنون به برتقدیر آنکه لئلاّ یؤمنوا حتّی یروا

العذاب الالیم باطل است برای چند وجه یکی آنکه ذکر کفر درین چند آیات نرفته است و
این ضمیری باشد عاید الی غیر مذکور و درکلام دلیلی نیست که براین ره نماید دگر آنکه بادلّهٔ
عقل که درست شده است که خدای تعالی قبیح نکند مانع است از این دیگر آنکه تقدیر این
محذوف کردن بی ضرورتی که تقدیر آن است که لئلاّ یؤمنوا وجهی ندارد فیأتیهم تا بایشان آید
ناگاه یعنی عذاب وایشان ندانند گفتند یکی شنید که حسن بصری میخواند فتأتیهم بغتةً بالتّاء
او را گفت یا باسعید چگونه میخوانی این قرائت و انّما العذاب یأتیهم و آنچه بایشان میآید
عذاب است وعذاب مذکّر است بیا باید خواند حسن او را زجر کرد و گفت انّما تأتیهم
السّاعة بغتةً فیقولوا گویند این کافران گرفتار در عذاب هل نحن منظرون ما را هیچ مهلتی
خواهند دادن وایشان را عند نزول عذاب بایشان هیچ مهلت ندهند افبعذابنا یستعجلون
مقاتل گفت سبب نزول آیه آن بود که کافران گفتند یامحمّد این عذاب که ما را بآن وعده و
تهدید میکنی کی خواهد بودن خدای تعالی آیه فرستاد که این کافران بعذاب ما استعجال
می کنند و شتاب زدگی مینمایند افرایت ان متّعناهم سنین تو ببینی ودانی ای محمّد که اگرما
این کافران را ممتّع داریم در نعمت و برخوردار ازآن چه ما داده ایم ایشان را سالیان بسیار
ثمّ جائهم آنکه بایشان آید آنچه ایشان را وعده داده اند از عذاب ما اغنی عنهم چون عذاب
بیامده باشد هیچ عناد کفاف نکند از ایشان آنچه ایشان کسب کرده باشند واندوخته وایشان
را بآن تمتّع و برخورداری داده باشند آنکه گفت برسبیل بلاغ حجّت و ما اهلکنا من قریة
الّا لها منذرون ما هلاك نکردیم هیچ شهری والّا ایشان را پیغامبرانی بودند ترساننده ذکری
ای تذکرة یاد دادن ومحل ذکری نصب است وسه وجه را محتمل است یکی آنکه مصدری باشد
لا من لفظ الفعل والتّقدیر منذرون انذاراً چه انذار در معنی تذکیر باشد دگر آنکه مفعول به
باشد ازمنذرون یعنی ینذرو نهم الذّکری سیّم آنکه مفعول له باشد ای للذکری وما کنا ظالمین
وما هرگز ظالم نبوده ایم ونامستحق را عذاب نفرموده‌ایم ومحبّت نه انگیخته وبرکسی تعجیل
عذاب نکرده ایم وما تنزّلت به الشّیاطین آنگه گفت این قرآن را نه شیاطین فرود آورده اند
جبرئیل روح الامین فرود آورده است حسن بصری خواند ومحمّد السّمیقع در شاذ وما تنزّلت
به الشیاطون بواو فرّا گفت غلط الشیخ یعنی الحسن و نضر بن الشمیل عذر خواست از او و
گفت روا بود که درو چیزی شنیده باشد یونس بن حبیب گفت اعرابی را دیدم که حکایت
میکرد انّ فلانا ادخلنا بستانین من ورایها بساتون من گفتم این لغت نیك ماند بقرائت حسن
بصری فی قوله وما تنزّلت به الشیاطون و اگر این لغت بعض عرب باشد لغتی شاذ است و کلام
عرب برآن است که این را جمع سلامت نکنند برین وجه اگر گویند بر قیاس شیطانون باشد
و شیاطون نباشد و انّما شیاطین چون بساتین و دهاقین است فی جمع بستان و دهقان و در اوّل
کتاب گفته ایم که در اصل شیطان دو قول گفتند یکی فیعال و یکی فعلان و شرح داده
باستقصاء وما ینبغی لهم و نشاید ایشان را که مثل این قرآن فرو فرستند وما یستطیعون و خود
نتوانند از آنجا که علم این نظم ندانند و بنزدیك ایشان نیست انهم عن السّمع لمعزولون

ایشان معزولند از آنکه جز فرشتگان شنوند از جمله اخبار آسمان برجوم ستاره و شهاب
چنانکه پیش ازین شنیدندی آنکه خطاب کرد با محمّد علیه السّلام و گفت ولا تدع مع الله
الهاً آخر و مراد جز او است گفت با خدای تعالی دیگری را مخوان که پس از آنکه از جملهٔ
معذّبان باشید و عذاب رسیدگان و انذر عشیرتك الاقربین و خویشان نزدیك خود را
بترسان ابتدا کن بالاقرب فالاقرب والاهم فالهم البرام بن غازب روایت کرد چون خدایتعالی
این آیه فرستاد و انذر عشیرتك الاقربین رسول علیه السلام کس فرستاد و فرزندان عبدالمطلب را
در سرای ابو طالب حاضر کرد و امیر المؤمنین علی علیه السلام را بفرمود تا برای ایشان ران
گوسفندی با مدی گندم بطعامی ساخت و صاعی شیر برای ایشان با آن بنهاد و ایشان حاضر آمدند
و بعدد چهل مرد بودند یك مرد بیش یا کم وهرمردی از ایشان مشهور بود بانکه جذعه بخوردی
بر یك مقام و آن شتر بچه پنجساله باشد و فرقی از شیر باز خوردی و آن شصت صاع باشد چون
طعام پیش ایشان نهاد ایشان را خنده از آن طعام اندك آمد و گفتند ای محمّد این طعام را که
خواهد خورد این خورد یك مرد از ما نیست رسول علیه السلام گفت کلوا بسم الله بخورید بنام
خدای و نام خدا یاد کنید برو و ایشان دست برآن طعام دراز کردند و از آن طعام خوردند و سیر
شدند و از آن صاع شیر باز خوردند و سیراب شدند وحق تعالی این معجزی ساخت برصدق دعوی
رسول علیه السلام آنکه برپای خاست پس از آنکه از طعام وشراب فارغ شده بودند گفت یابنی
عبد المطلب انّ الله بعثنی الی الخلق کافّةً و الیکم خاصّة فقال و انذر عشیرتك الاقربین و
انا ادعوکم الی کلمتین خفیفتین علی اللّسان ثقیلتین فی المیزان تملکون بهما العرب و العجم و
ینقاد بهما لکم الأمم وَ تدخلون بهما الجنّة و تنجون بهما من النّار شهادة ان لا اله الاّ الله
وَ انّی رسول الله فمن یجیبنی الی هذا الأمر و یوازرنی علی القیام به یکون اخی وَ وَصیّی و
وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی گفت ای پسران عبد المطلب بدانید که خدایتعالی مرا
بجمله خلقان فرستاد بر عموم و بشما فرستاد مرا برخصوص و این آیه بر من فرو فرستاد و
انذر عشیرتك الاقربین و من شما را با دو کلمه می خوانم که بر زبان آسان است و در ترازو
سنگین و گران که شما بآن بر عرب و عجم مالك شوید و امتان شما را منقاد شوند و بآن به
بهشت رسید و از دوزخ نجات یابید و آن آنست که گواهی دهید که خدا یکی است ومن رسول
اویم هرکه مرا اجابت کند باین و موازره و معاونت کند مرا بر این کار برادر من باشد و
وصی و وزیرو خلیفه من باشد از پس من هیچ کس جواب نداد علی بن ابی طالب برپای خاست
و گفت انا اوازرك علی هذا الامر و کان اصغرهم سنّاً و احمشهم ساقاً و ارمصهم عیناً و او بسال
از همه کهتر و بساق از همه باریکتر و بچشم از همه زنکی و درد ناك تر گفت من تو را موازره
کنم برین کار رسول علیه السلام گفت بنشین او بنشست رسول علیه السلام دگر باره این سخن
باز گفت جواب ندادند هم او برخاست و گفت یا رسول الله من معاونت کنم تورا بر این کار
رسول علیه السّلام گفت بنشین سه بار دگر هم این سخن گفت کس بر نخاست هم او برخاست
و گفت من موازره کنم تورا یا رسول الله رسول علیه السلام گفت بنشین یا علی فانّك اخی و

(وصیّتی)

وصیّتی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی بنشین که تو برادر منی و وصی و وزیر منی و
خلیفه منی از پس من قوم از آن جا بر خاستند بطریق استهزا ابو طالب را می گفتند نهیّنك
الیوم ان دخلت فی دین ابن اخیك فقد امّر ابنك علیك مبارك باد تورا ای ابوطالب که در دین
پسر برادر رفتی تا پسرت را بر تو امیر کرد و این خبر بیرون از آنکه در کتب اصحاب ما هست
ثعلبی مفسر امام اصحاب الحدیث در تفسیر خود بیاورده است بر این وجه حجتی باشد هر کدام
تمام تر ابوهریره روایت کرد که چون این آیه آمد رسول علیه السلام برخاست و گفت یامعشر
قریش اشتروا انفسکم من الله لا اغنی عنکم من الله شیئاً ای جماعت قریش خویشتن را از خدای
باز خرید که من شما را از خدا نگریزانم چیزی یا بنی عبد المطلب یا بنی عبد مناف یا فاطمه
بنت رسول الله یا عباس بن عبد المطلب یا صفیه عمّة رسول الله لا اغنی عنکم من الله شیئاً من شما
را از خدا غنا نکنم اگر از مال من چیزی خواهید بدهم شما را اما کار شما با خداست از
این جا ساخته روید سعید جبیر روایت کرد از عبدالله عباس که چون خدای تعالی این آیه فرستاد
و انذر عشیرتك الاقربین رسول علیه السلام بر کوه صفا شد و آواز داد یا صبا حاه مردم همه
سر نهادند باو و انگه نتوانست شدن رسولی فرستاد تا بداند که چه رسید او را رسول علیه السلام
گفت یا بنی عبد المطلب یا بنی فهر اگر چنانچه من خبر دهم که در زیر این کوه لشکری
حاضراست وبرشما غارت خواهد کردن مرا براست دارید گفتند آری گفت اکنون بدانید که من
شما را میترسانم از عذاب سخت ابولهب گفت تبّاً لك زبان باد تورا ما را امروز همه روز برای
این میخوانی خدای تعالی بجواب ابولهب فرستاد تبّت یدا ابی لهب وتبّ قوله واخفض جناحك
لمن اتبعك من المؤمنین آنکه رسول را گفت جانب خود نرم دار با آنانکه اتباع تواند از
مؤمنان و خفض الجناح فرو نهادن بال باشد و این کنایت است از سهولت جانب فان عصوك
اگر در تو عاصی شوند بگو که من بیزارم از آنچه شما میکنید و توکل علی العزیز الرّحیم و
توکل کن بر خدای عزیز غالب که جانب او خلل نتوان کردن و رحیم و بخشاینده است الّذی
یریك حین تقوم انگه بیند تو را انکه که بر خیزی گفتند مراد آن است که تورا بیند آنگه که
بنماز برخیزی و گفتند مراد آن است که تورا بیند در تصرّفاتی که کنی وقیام کنایت کرد از افعال و
تصرفات او چنانکه گویند فلان باین کار قیام می نماید وفلان باین کار سعی میکند ومعنی آنکه تعالی این
کار میکند وتقلّبك ای وبری تقلّبك ونیز می بیند گردیدن تو در میان ساجدان عبدالله عباس گفت معنی
آنست که می بیند گردیدن تو در نماز از حالی بحالی یکبار درقیام ویك بار در رکوع ویك بار در سجود مجاهد
گفت گردیدن تو در سجده کنندکان که با تو نماز میکنند مقاتل وکلبی گفتند تقلّب تو در نماز جماعت باپس
نماز انت قولی دیگر آنست که عکرمه گفت از عبدالله عبّاس که معنی آن است که خدا بیند گردانیدن تو
از پشت پیغامبری به پشت پیغامبری دیگر تا آنکه که به پشت عبدالله رسید و اصحاب ما باین آیه
تمسك کردند در انکه پدران رسول علیه السلام مؤمن بودند که خدای تعالی گفت من می بینم
گردیدن تو در پشت ساجدان انّه هوالسّمیع العلیم اوشنوا ودانا است همه مصنوعات ومعلومات را
هل انبّئکم علی من تنزّل الشّیاطین خبر دهم شما را که شیاطین بر که فرود آیند تنزّل علی

(کل)

كلّ افاك اثيم فرود آيند برهر دروغ زنی بزه کار و مراد کاهنانند مقاتل گفت چون مسیلمه و طلحه یلقون السّمع سمع فرو فکنند یعنی دزدیده از فرشتکان بشنوند یعنی شیاطین القاء کنند و مثله قوله الاّ من استرق السّمع وآنگه با کاهنان بگویند و بر ایشان القاء کنند مثله قوله و انّ الشّیاطین لیوحون الی اولیائهم و اکثرهم لکاذبون و بیشتر ایشان کاذب و دروغ زنند برای انکه از بر خود چیز های دیگر با آن ضم کنند و امروز ممنوع و محجوبند شیاطین از استراق سمع والشّعراء یتّبعهم الغاوون وشاعران را غاویان و جاهلان متابعت کنند عبدالله عباس گفت شیاطین اند و ایشان را نیز شیاطین تابعه شعرا میخوانند و اعتقاد کرده اند که تلقین شعر شیاطین میکنند ایشان را وهر کسی را که شیاطین در این باب قوی تر باشد شعر او بهتر باشد از آنجا گفت شاعر ایشان انّی و کلّ شاعر من البشر شیطانه انثی و شیطانی ذکر و سبب استمرار این شبهت از این جاست که ایشان را شعر گفته میشود بی رنج و اندیشهٔ بسیار آنچه دیگران مثل آن نتوانند گفتن برنج وتکلّف ایشان پندارند که آن شیطان تلقین میکند وانّما آن بعلم ضروری است ازقبل خدای تعالی ضحاك گفت دوشاعر در عهد رسول علیه السلام با یکدیگر خصومت کردند و یکدیگر را هجا کردند یکی از انصار بود و یکی از قومی دیگر و هر یك را جماعتی در قفا ایستادند ومعاونت میکردند خدای تعالی این آیه فرستاد صادق علیه السلام گفت مراد شاعران کفّارند چون عبدالله بن الزبعری و هبیرة بن ابی وهب ومنافع بن عبد مناف وعمرو بن عبدالله الجمحی و دامیة بن ابی الصّلت که ایشان رسول را علیه السلام هجو کردند و مردم در دنبال ایشان ایستادندی بوقت انشاد آن اشعار ابو عصیف روایت کرد ازرسول علیه السلام که گفت من احدث هجاءً فی الاسلام فاقطعوا لسانه هر که در اسلام هجا احداث کند زبانش ببرید سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که چون رسول علیه السّلام مکّه بگشاد ابلیس ناله کرد ونعره زد سخت اصحاب او براو مجتمع شدند گفتند اورا که چه بود که نعره وفریادی ازسوز درون برآوردی گفت پس از امروز طمع مدارید که کفر را قوّتی بود ولیکن ذرعرب شعر وتوحه منتشر کنید آنگه وصف آن شاعران کرد الم تر انّهم فی کلّ واد یهیمون وانّهم یقولون مالا یفعلون نبینی که ایشان در هر وادی سر درنهند یقال هام علی وجهه اذا جاز وسار علی غیر قصد سر درنهند در راه و بیراه میرود عبدالله عباس گفت معنی آن است که در هر لغوی خوض کنند وهیم در وادی کنایت است از آنکه در هر طریقی خوض کنند از انواع شعر چون مدح و هجو و غزل و وصف و تشبیه ومبالغه واین قول مجاهد است قتاده گفت قومی را بباطل مدح کنند و قومی را بنا واجب شتم کنند و چیزی گویند که ندانند و آنگه استثناء کرد از ایشان شاعران مؤمنان را گفت الاّالذین آمنوا و عملوا الصالحات گفت الاّ آنانکه مؤمن باشند و عمل صالح کنند و ذکر خدای بسیار کنند و انتقام کشند از گروهی که برایشان ظلم کرده باشند یعنی اگر کسی ایشان را هجو کرده باشد جواب دهند ازآن الشر بالشر والبادی اظلم ومنه قوله علیه السّلام المتسابان ماقالا فعلی البادی مالم یعتد المظلوم گفت دو دشنام دهنده هرچه گویند وبال برآن است که ابتدا کند مادام تامظلوم ازحد به نبرد

و ابو العینا براین منهاج گفت این بیت ها اذا انالم امدح علی الخیر اهله ولم الم الجنس اللّئیم المذمّما ففیم عرفت الخیر والشرّ باسمه و شقّ لی الله المسامع والفما وابن الرّومی هم این معنی مراعات کرد در این بیت ها که گفت شعر وماالحقد الاّ توام الشکر فی الفتی و بعض السّجایا ینتسبن الی بعض فحیث تری حقداً علی ذی اساءة فثمّ تری شکراً لذی حسن القرض اذالارض ادّت ربع ما انت زارع من البذر فیها فهی ناهیك من ارض و از محدّثان یکی این معنی برگرفت و گفت شعر فدونك حسن ما استحسنت واعلم بانّی ماظلمتك فی الحساب اؤدّی ربع بذرك لا تلمنی لانّنی قد خلقت من التّراب در خبر است که کعب بن زهیر بن ابی سلمی بیتی چند گفت درمرثیهٔ اهل بدر ودرآنجا تعریض کرد بررسول علیه السّلام رسول ص خون او هدر کرد برادر او کس فرستاد باو وگفت جان خود درباب که رسول خدای خون ترا هدر کرد هر کجا بیابند تورا بکشند ولیکن رسول مردی کریم است برخیز و او را مدحی بگو وبیا توبه کن و ایمان آر گمان چنان است که قبول کند او این قصیده گفت شعر بانت سعاد فقلبی الیوم مبتول متیّم عندها لم یفد مکبول در آنجا گوید انبئت انّ رسول الله اوعدنی والعفو عند رسول الله مأمول مهلاً هداك الّذی اعطاك نافلة الفرقان فیه مواعید وتفصیل لا تأخذنّی باقوال الوشاة ولم اذنب وان کثرت فیّ الاقاویل لقد اقوم مقاما لو یقوم به اری واسمع مالو یسمع الفیل لظلّ یرعد الاّ ان یکون له من الرّسول باذن الله تنویل حتّی وضعت یمینی لاانازعه فی کفّ ذی نقمات قیله القیل وفیها انّ الرّسول لسیف یستضاء به مهنّد من سیوف الله مسلول فی فتیة من قریش قال قائلهم ببطن مکّة لمّا اسلموا زولوا زالوا فما زال انکاس ولا کشف یوم اللّقاء ولا میل معازیل شمّ العرانین ابطال لبؤسهم من نسج داود فی الهیجاء سرابیل و بیامد وبر در سرای رسول آمد ودر بزد رسول علیه السّلام گفت کیست گفت مستأمن یارسول الله زنهار خواهی است ای رسول خدا رسول گفت درآی گفت ادخل آمناً درآیم ایمن گفت ادخل آمناً و لوانك کعب بن زهیر ایمن درآی و اگر همه کعب بن زهیری او درآمد وگفت یا رسول من کعب زهیرم و انا اشهد ان لااله الاالله وانّك رسول الله آنگه با رسول علیه السّلام بمسجد آمد و گفت یا رسول الله قصیدهٔ دارم درمدح تو و میخواهم در ملأ مهاجر و انصار برخوانم گفت بیار او قصیده برخواند رسول علیه السّلام از او خوشنود شد و اورا عفو کرد ابوالحسن البرّاد گفت چون این آیه فرود آمد عبدالله رواحه وکعب بن مالك و حسان بن ثابت پیش رسول آمدند گریان گفتند یارسول الله خدای تعالی در حقّ شاعران این گفت وما شاعریم رسول علیه السّلام گفت آیات تمام برخوانید الاالذین آمنوا وعملوا الصّالحات الی قوله من بعد ماظلموا ایشان دل خوش شدند و رسول علیه السلام حسان ثابت را گفت چون روز غدیر آن بیتها بخواند بنادیهم یوم الغدیر نبیّهم بخم واسمع بالرسول مقادیاً الابیات لازلت مؤیداً بروح القدس ما نصرتنا بلسانك ابوهریره گفت یك روز حسان درمسجد رسول علیه السلام شعر میخواند عمر خطاب بگذشت وبخشم درو نگرید حسان گفت چه مینگری من اینجا شعر خواندم که بهتر از تو حاضر بود یعنی

رسول علیه السلام گفت یااباهریره بخدای برتو که شنیدی که رسول علیهٔ السلام مرا گفت و عبدالله رواحه را و کعب بن مالك را اللّهم ایدهم بروح القدس گفت نعم و در خبر است که چون مشرکان رسول را هجوکردند رسول علیه السلام صحابه را گفت ما منع الذین نصروا رسول‌الله بسیوفهم ان ینصروه بلسانهم این سه کس گفتند یارسول‌الله ما این کار کفایت کنیم رسول علیه السلام گفت اهجوهم و روح القدس معکم ودر خبر است که چون دعبل علی خزاعی این قصیده بررضا ع خواند که در مدح او گفته است مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات چون بذکر صاحب الزّمان رسید آنجا گفت خروج الامام لامحالة خارج یقوم علی اسم‌الله والبرکات گفت نفث بها روح القدس علی لسانك وسیعلم الذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون وظالمان بدانند که بچه جای باز گشتن باز گردیدند ومنقلب محتمل است موضع انقلاب را و مر مصدر را که انقلاب باشد یعنی بدانند که چگونه باز گردند و عبدالله عبّاس خواند ای منقلب ینفلتون که کجا بجهند و چگونه بجهند من الانفلات بفاوتا درو ودر قرائت اهل‌بیت آمد وسیعلم الذین ظلموا آل محمّد ع ای منقلب ینقلبون واین هردو قرائتشان شاذ است و قوله ایّ منصوب است بینقلبون و منصوب نیست بسیعلم برای آنکه استفهام را صدر کلام بود فعلی که پیش بود درو عمل نکند و مورد آیه تهدید و وعید است جملهٔ ظالمانرا وحمل آیه کردن برعموم اولیتر بود.

سورة النّمل بدانکه این سوره مکّی است در قول قتاده ومجاهد ودر او ناسخ ومنسوخ نیست و نودو سه آیه است در عدد کوفیان و نودو چهار در عدد بصریان و نود و پنج در عدد مدنیان و هزارو صدو چهل ونه کلمه است وچهار هزارو هفتصد و نودو نه حرف است ودو آیه است از زرّ حبیش ازابی کعب که رسول علیه السلام گفت هرکه او سورهٔ طس سلیمان برخواند خدای تعالی او را ده حسنه بنویسد بعدد هرکس که بسلیمان ایمان داده است و بهود وشعیب و صالح وابرهیم و بعدد آنانکه بایشان کافر شدند وروز قیامت از گور برخیزد ومیگوید لااله الّا الله ومحمّد رسول‌الله و علی ولی‌الله.

سورة النّمل خمس و تسعون آية وهي مكية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

طسٓ تِلْكَ آيٰاتُ الْقُرْآنِ وَكِتٰابٍ مُبِينٍ * هُدًى وَ بُشْرٰى لِلْمُؤْمِنِينَ * اَلَّذِينَ

این است آیتهای قرآن وکتاب هویدا هدایتی و مژده‌ایست برای گروندگان آنانکه

يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * اِنَّ الَّذِينَ

بریای‌دارند نمازرا ومیدهند زکوة را و آنها برستخیز آنها یقین‌کنندگانند بتحقیق کسانی‌که

لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنّٰا لَهُمْ اَعْمٰالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ * اُولٰئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوٓءُ

نمی گروند بآخرت آراسته‌ایم برای آنها کارهاشان پس آنها سرگشته‌اند آنگروه آنانند که مرآنهارا ست بدی

الْعَذٰابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ * وَاِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ

شکنجه وآنها در آخرت آنها زیان کارانند و بتحقیق تو آورده‌شوی قرآن‌را از نزد

حَكِيمٍ عَلِيمٍ * اِذْ قٰالَ مُوسىٰ لِأَهْلِهِ اِنِّي آنَسْتُ نٰارًا سَآتِيكُمْ مِنْهٰا بِخَبَرٍ اَوْ

درست کار آگاه چون گفت موسی مراهل‌خودرا بتحقیق من دیدم آتشی‌را زودآورم شمارا ازآن بخبری یا

آتِيكُمْ بِشِهٰابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ فَلَمّٰا جٰآءَهٰا نُودِيَ اَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النّٰارِ

آورم شمارا بشعلهٔ افروخته شاید شما گرم شوید پس چون آمدآنرا نداکرده‌شدکه بابرکت بادهرکه در آتش است

وَمَنْ حَوْلَهٰا وَسُبْحٰانَ اللهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ * يٰا مُوسىٰ اِنَّهُ اَنَا اللهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

وهرکه دورآن است ومنزه است خدا پروردگار جهانیان ای موسی بتحقیق که منم خداوند غالب درست‌کار

وَ اَلْقِ عَصٰاكَ فَلَمّٰا رَآهٰا تَهْتَزُّ كَاَنَّهٰا جَآنٌّ وَلّٰى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يٰا مُوسىٰ

وبینداز عصایت‌را پس چون دیدآن را حرکت میکند گویا آن ماری است رو گردانید گریزنده ورو بعقب نکرد ای موسی

لَا تَخَفْ اِنِّي لَا يَخٰافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ * اِلّٰا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوٓءٍ

مترس بتحقیق نمیترسد نزدمن فرستادگان مگر آنکه ستم کرد پس بدل کرد نیکوئی‌را پس‌از بدی

فَاِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ * وَاَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضٰآءَ مِنْ غَيْرِ سُوٓءٍ فِي تِسْعِ

پس بتحقیق من آمرزنده مهربانم ودرآور دستت‌را در گریبانت بدرآوری نورانی از غیر بدی درنه گونه

آيٰاتٍ اِلىٰ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ اِنَّهُمْ كٰانُوا قَوْمًا فٰاسِقِينَ * فَلَمّٰا جٰآءَتْهُمْ آيٰاتُنٰا

معجزه بسوی فرعون وگروه او بتحقیق آنها بودند گروهی بدکاران پس چون آمدشان آیات ما

مُبْصِرَةً قٰالُوا هٰذٰا سِحْرٌ مُبِينٌ * وَجَحَدُوا بِهٰا وَاسْتَيْقَنَتْهٰا اَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا

روشن کننده گفتند این است سحری هویدا و انکار کردند بآن و بی‌گمان میدانست آن‌را جانهاشان از روی ستم و برتری

فَانْظُرْ كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ .

پس بنگر چگونه باشد انجام تباه کاران.

قوله نم طس پیشتر از این بیان کردیم اختلاف اقوال مفسّران در مثل این حروف عبدالله عبّاس گفت نامی است از نامهای خدای تعالی باین نام قسم یاد کرد که این آیات که در این قرآن هست آیات کتابی است روشن و گفته ایم که ایان هم لازم است وهم متعدّی پس مبین هم ظاهر باشد وهم بیان کننده وگفتند طا ازلطیف است وسین از سمیع واهل اشارت گفتند این کلمه اشارتست الی طهارة سرّ المحبّ هدی و بشری للمؤمنین هدی دو معنی را محتمل است یکی بیان و دیگر لطف و بشارت ومژدهٔ مؤمنان را و محلّ او نصب است برحال و شاید که رفع باشد برخبر مبتدای محذوف، آنگه وصف کرد آن مؤمنان را گفت آنانکه نماز بریای دارند و زکوة مال بدهند و بآخرت ایمان دارند و موقن باشند وعلم یقین بود ایشان را آنگه گفت آنانکه بقیامت ایمان ندارند ما اعمال ایشان مزیّن کردیم ایشان را دراو دوقول گفتند یکی آنکه اعمالی که ایشان را فرموده اند از ایمان وعمل صالح برای ایشان مزیّن بکردیم از امر ونهی و ترغیب و ترهیب و وعد ووعید و این اعمال‌را برای آن بایشان حوالت کرد که ایشان را فرموده اند و ایشان را میباید کرد وکار ایشان است اگرچه کار نبسته اند ایشان متحیّرند

وعمه بآنکه نکرده اند و ازآن برفته اند و این قول حسن و جبّائی است وجه دیگر آن است
که ما ایشان را مزّین بکردیم از اعمال قبیح که ایشان میکردند بخلق شهوت آن در ایشان
برسبیل امتحان وتشدید تکلیف ولیکن ایشان غافل ومتحیّرند از آنکه این معنی اندیشه کنند
و دریابند والعمه التّحیّر آنکه گفت جزای ایشان آن است که ایشان را عذاب بد باشد ازعقاب
دوزخ و آلام متواتره لا الی الانقطاع و ایشان در قیامت زیان کارتر باشند واولی آن بود که
این افعل بر فاعل حمل کنند ای الخاسرون کما قال و هو اهون علیه ای هیّن و انّی لارجل
ای وجل آنکه بارسول علیه السّلام خطاب کرد گفت تورا ای محمّد تلقّی میکنند این قرآن
یعنی تلقین می کنند وبتو آرند فرشتگان وتلقّی استقبال باشد یقال تلقّیته بکذا ومنه نهی رسول
صلی الله علیه وآله عن تلقّی الرّکبان وازاینجا گویند هذا خبر متلقّی بالقبول کان القبول استقبل
و تلقّی اینجا تلقین است ونیز تلقّن باشد یقال لقّیت بکذا ولقّیته فتلقّی وتلقّن اذا تقبل واخذ
از نزدیك خدای دانای حکیم آنگاه تلخیص معنی بر هردو وجه آن بود که این قرآن پیش تو
آرند یا برتو تلقین میکنند اذ قال موسی لاهله چون گفت موسی یعنی یاد کن ای محمّد گفت
موسی اهلش را و آنانکه با اوبودند چون از نزدیك شعیب باز گشت ودر آن بیابان آمد واهل
او حامله بود وشبی تاریك بود و زن را درد زادن گرفت ابری سیاه برآمد و رعد غرّیدن
گرفت و گوسفندان برمیدند و باران باریدن گرفت موسی علیه السّلام سنگ وآهن که داشت
بیرون کرد تا آتش زند چندانکه جهد کرد هیچ آتش بیرون نیامد آتش زند ازدست بینداخت
از سنگ و آهن آواز برآمد که آتش در ماند از باز داشتگان توست ما جز بفرمان حق بند
از آتش برنداریم او فرو ماند ساعتی نگاه میکرد از دور آتشی بدید از جانب کوه طور وهو
قوله انس من جانب الطور نارا در دیگر آیت ای ابصر آواز داداهلش را که من بدیدم آتشی ازدور
سآتیکم منها بخبر تامن بروم وخبری ازآن آتش بیاورم یاپاره آتش بیاورم کوفیان خواندند بشهاب قبس
بتنوین بربدل و یعقوب همچون خواند و باقی قرّا باضافت خواندند بشهاب قبس ای بشعلة نار
شهاب آتشی باشد چون عمودی وازاینجا گویند شهاب ستاره را که کشیده میشود وقبس پارهٔ
آتش باشد قال فی کفّة صعدة مثقّفة فیها سنان کشعلة القبس لعلّکم تصطلون تا همانا شما گرم
شوید فلمّا جائها چون موسی علیه السّلام بنزد آتش رسید آتشی بدید برسر درختی سبز که
آن درخت را وبرگ را نمی سوخت وبرگ سبز ازاو پژمرده نمیشد عجب داشت آهنگ کرد
تا آتش بگیرد ازسر درخت بربن درخت آمد چون بزیر درخت آمد آتش باسر درخت رفت
موسی علیه السّلام فرو ماند ازآن حال در میانه از میان آتش ندا آمد که ان بورك من
فی النّار الی قوله اناالله العزیز الحکیم برکت کناد آنرا که در آتش است عبدالله عبّاس و حسن
وسعید جبیر گفتند معنی نار نوراست ودر لغت اصل هردو ازیك بنا است من باب فعل وفعل
باتفاق معنی ومرادبمن خدای است ومعنی بورك قدّس است ومنزّه است آنکه دراین نوراست
یعنی خدای جلّ جلاله نه بمعنی مکان و جهة و حیّز بل بمعنی علم و حفظ و بمعنی آنکه
موسی را از آنجا ندا کرد وکلام خود که حکایت او این است که بورك من فی النّار در آنجا

(آفرید)

آفرید وموسی ازآنجا شنید کعب گفت اینچنان است که در توریة ما هست جاءالله من سینا
و اشرق من ساعیر واستعلی من جبال فاران آنکه گفت تأویل این حدیث آن است که مجلّی
او ازسینا بود یعنی بتکلّم موسی علیه السّلام واشراق او ازساعیر بود ببعثت عیسی علیه السّلام
و استعلاء او از کوه فاران ببعثت مصطفی علیه السلام وفاران نام مکّه است وساعیر نام آن
جای است که بعثت عیسی از آن بود سعید جبیر گفت آتش بود علی ظاهر الکلام وبرای آن
آتش گفت که آتش از حجابهای خدای یك حجاب است بیانش حدیث ابوموسی که روایت
کرد از رسول علیه السلام که او گفت حجابه النّار لو کشفها لاحرقت سبحات وجهه کلّ شیء
ادرکه بصره آنکه ابو موسی این آیه برخواند بورك من النّار ومن حولها و بعضی دگر گفتند
در کلام محذوفی است وتقدیر آنکه بورك من فی النّار بقدرته وسلطانه و آیاته و این تأویل
اگرچه در کلام دلیل نیست براین محذوف چون ادلّهٔ عقل دلیل کرده است برآنکه او را
تعالی جای ومکانی نیست واو متعالی است بدلیل عقل این تأویل توان کرد بعضی دگر گفتند
بورك من فی النّار ای بورك من فی طلب النار یعنی موسی علیه السلام ومثله قولهم فلان
و رد الماء و اگرچه درمیان آب نبود ومنه قوله تعالی ولمّا ورد ماء مدین واین تأویل قریب است
یعنی برکت کناد بر موسی علیه السّلام بعضی دگر گفتند من صله است درکلام وزیادت وتقدیر
آنکه بورك فی النّار وفی من حولها واین قول مجاهد است از عبدالله عباس ودلیل این تأویل
قرائت اُبی است که خواند بورك النّار ومن حولها وگفتند چنانکه ما زیادت آرند من اینجا
زیادت آورد واین تأویل ضعیف است برای آنکه زیادت ما معروف است وشایع درکلام عرب
و زیادت من معروف نیست بعضی دگر گفتند من بمعنی ما است چنانکه گفت فمنهم من
یمشی علی بطنه والمعنی ما یمشی علی بطنه چه این از جمله لایعقل باشد و این وجهی
قریب است وقوله من فی النار محل او رفع است باسناد الفعل الیه یقال بورك زید فیه وله وعلیه و
قال الشّاعر فبورکت مولوداً و بورکت ما شیاً وبورکت عندالشّیب اذ انت اشیب وآنانکه
پیرامن آتش بودند خلاف نیست در میان مفسران که مراد بایشان فرشتگان اند که بر آتش
موکّلند و سبحان الله ربّ العالمین ومنزّه است خدائی که خدای جهانیان است یا موسی انّه
اناالله این هاء را ضمیرشان وکار گویند یعنی انّ الشّأن اناالله شأن وکار آن است که من عزیز
و غالبم ومحکم کار نحو قولهم انّه زید منطلق یعنی انّ الامر والشّأن زید منطلق است و این
برای تنبیه گویند و تقریر معنی در نفس مخاطب آنکه گفت والق عصاك هم از جملهٔ کلام
خداست که باموسی علیه السلام گفت بیفکن عصات را پس ازاین درکلام محذوفی هست و آن
این است فالقاها فصارت حیّةٌ موسی علیه السلام عصا بینداخت ماری گشت اگر گویند چه
حکمت بود در آنکه عصاء موسی مار کرد و آنجا موسی دعوت نمیکرد وکس حاضر نبود که
آن معجزه بدیدی گوئیم جواب از این آن است که موسی علیه السلام کلامی شنید از جمادی
قطع کرد که آن کلام آدمیان نیست امّا روا داشت که کلام بعضی فرشتگان یا جنیان است
نتوان است دانست که آن کلام خداست خدای تعالی این علم معجز بآن مقرون کرد تامعلوم

(شود)

شود که این کلام اوست که این فعل خارق عادة فعل اوست جوابی دگر گفتند که خدا
خواست تا موسی علیه السلام مستأنس شود بآن تاچون پیش فرعون این معجز نماید با خبر
باشد وخائف نشود ازآن فلمّا راها تهتزّ چون موسی علیه السلام عصا دید که ماری شده بود
مهتز ومتحرّك وبنشاط میتاخت ولي مدبراً پشت برکرد وبگریخت ازاو اگرگویند دراین
آیت گفت کانّها جانّ وجان ماری کوچك سبك رو باشد ودر دگر آیت گفت فاذا هی ثعبان
مبین اژدها شد ظاهر واین مناقضه بود که عصا در یك حال ماری کوچك بود و هم اژدهای
عظیم گوئیم ازاین چند جواب است یکی آنکه این دو وصف در یك حال نبود بلکه در دو
حال بود حالة قلبّها حیّة اینحالت اوّل بود وحالت دیگرکه پیش فرعون بود وحالت معارضه
سحره درآن حال ها ثعبان بود وقرآن بآن ناطق است وممتنع نبود که عصا در دو حال بصفت
مار و اژدها گردد وجواب دگر ازاو آن است که اوّل بینداخت ماری بود خرد وسبك وآنکه
بتدریج بزرگ میشد تا اژدها میشد وجواب سیّم آن است که ممتنع نبود درخفت وسرعت سیر
بامار ماند ودر عظم خلق وهول منظر با اژدها ماند تاجامع بود این دوصفت را چنانکه حق
تعالی گفت قواریرا من فضّة و آبکینه از سیم نباشد یعنی فی صفاء القواریر وبریقها وفي بیاض
الفضّة وقوّتها مدبراً نصب او برحال است ولم یعقّب ای ولم یرجع علي عقبه و باز پس نیامد
قتاده گفت ولم یلتفت با او نتگریست خدای تعالی گفت لاتخف مترس که پیغامبران بنزدیك
من نترسند و ترس موسی علیه السلام نه ازشك بود از طباع بشریت بود و هول منظر آن
مار و غوایت او الّا من ظلم الّا آنکه ظلم کرده بود علماء دراین استثناء خلاف کردند
حسن واین جریج گفتند استثناء متّصل است و مراد باین ظالم موسی و ظلم او قتل قبطی
بود وانگه او معترف شد بآنکه ربّ انّی ظلمت نفسی واین ظلم را تفسیر کرده ایم ودر جای
خود مستقصاتر گفته شود انشاءالله ثمّ بدّل حسناً بعد سوء پس نیکو بدل کند پس بدی یعنی
توبه کند چنانکه موسی علیه السلام کرد ازقتل قبطی واین وجهی است که جز بتأوّل نتوان
گفت چه هم ظلم وهم توبه را در حقّ پیغامبران تأویل باید کرد وبرین وجه درکلام محذوفی
باشد وهو من ظلم منهم ثمّ بدّل حسناً بعد سوء فانّی برای آن فا آورد که میباید تاوجواب
شرط باشد و من دراین وجه موصوله است نه جزاء بعضی دگر گفتند الّا بمعنی واو عطف
است والمعنی ومن ظلم ثمّ بدّل حسناً بعد سوء فانّی ومن در این وجه جزای باشد و مثله
قول الشّاعر شعر وکلّ اخ مفارقه اخوه لعمرا بیك الّاالفرقدان ای والفرقدان واین هردو
وجه متعسف است وجه نیکو درآیه آن است که الّا استثناء منقطع باشد بمعنی لیکن والمعنی
لیکن من ظلم ثمّ بدّل حسناً بعد سوء فانّی ومن دراین وجه جزای باشد واین وجهی نیکواست
وکلام با او برظاهر مانده است گفت لیکن هرآنکس که او ظلم کند آنکه بدل کند بدی را
با نیکی وگناه را با توبه من اورا بیامرزم کـه من آمرزنده ام و بخشاینده و ادخل یدك في
جیبك ونیز گفت موسی را که دست در گریبانت کن تابیرون آید سفید من غیر سوء بی بدی
و آفتی وبرصی ومراد باین سوء برص است باتّفاق مفسران واین معجزهٔ دیگر بود موسی را

(علیه السلام)

علیه السلام که دست در گریبان کردی آنگه از گریبان برآوردی چندانی نور ازاو بتافتی که
آفتاب را غلبه کردی فی تسع آیات درنه آیت و معجزهٔ که موسی را بآن بفرستادند بفرعون
منها العصا والید البیضا و الیٰ تعلّق دارد بمحذوفی والتّقدیر فی تسع آیات انت مرسل بهن
الی فرعون و قومه و مثله قول الشّاعر راتنی بحبلیها فصدّت مخافة و فی الحبل روعا الفؤاد
فروق ای راتنی مقبلاً بحبلیها واّما آن نه آیت عصا بود ودست بیضا و ملخ وقمّل و بزق و
خون و انفلاق دریا و کوه و طوفان وتفصیل این در سورهٔ اعراف و بنی اسرائیل رفته است
فرعون و قوم او که ایشان قومی اند فاسق وخارج ازفرمان من فلمّا جائتهم مبصرة چون
آمد بایشان آیات و معجزات ما ووشن و مبین آنکه روشن را مبصّر خواند برای آنکه با آن
بینند وبیان روشنائی دیدن باشد وهذا من باب نهاره صائم ولیله قائم و قوله فماربحت تجارتهم
قالوا هذا سحر مبین گفتند این جادوئی است آشکارا و جحدوا بها وجحود وانکار کردند
قوم فرعون و استیقنتها واو حال راست یعنی این جحود در حالی کردند که نفس ایشان بآن
آیات عالم و متیقّن بود و قوله ظلماً وعلوّاً نصب او برمفعول له است من قوله جحدوا بها و
درکلام تقدیم وتأخیری هست والتّقدیر جحدوا بها ظلماً وعلوّاً واستیقنتها انفسهم یعنی معاند
بودند وجاحد بزبان آنرا که بدل میشناختند رّمانی گفت ایشان را علم نبود بآنکه آن افعال
و معجزات از قبل خداست انّما وجود وحصول آن میدانستند واین چیزی نیست برای آنکه
وجحدوا بها ناقض این قول است چه او نتواند گفتن که ایشان وجود وحصول آن را جاحد
بودند فانظر کیف کان عاقبة المفسدین بنگر که عاقبت ومآل کار مفسدان بچه انجامید ازعذاب
وهلاك وغرق قوله تعالی .

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِنْ
وبتحقیق دادیم ما داودرا وسلیمانرا دانش وگفتند سپاس مرخدارا آنکه برتری دادمارابر بسیاری از
عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ * وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ
بندگانش گروندگان ومیراث برد سلیمن داودرا وگفت ای گروه مردم آموخته شدیم زبان مرغان
وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ * وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ
وداده شدیم از هر چیزی بتحقیق این هرآینه آن بخشش هویداست وگردآورده شد برای سلیمان لشکراو
مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ * حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ
از دیو وآدمی ومرغان پس آنها بازداشته بودند تا چون آید بر وادی مورچگان گفت
نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا
مورچه ایگروه مورچگان درآئید مسکن‌های خودرا تابرهم نشکندشما را سلیمن ولشکراو وآنها
يَشْعُرُونَ * فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي
نمی‌فهمیدند پس تبسم کرد خندان سلیمان از گفتار آن وگفت پروردگارا بدل اندازمرا که شکر کنم نعمت تورا آنکه
أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ
انعام کردی برمن وبر پدرومادرمن وآنکه بجاآرم شایسته‌را که بپسندی آن‌راودرآورمرا برحمت خوددربندگانت

(الصّالحین)

الصّالِحِينَ * وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقالَ مالِيَ لا اَرَي الْهُدْهُدَ اَمْ كانَ مِنَ الْغائِبِينَ *

شایستگان وجستجوکرد مرغان رایس گفت چیست مرا نمی بینم هدهدرا آیا باشد از مستوران

لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدِيداً اَوْلَأَذْبَحَنَّهُ اَوْلَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطانٍ مُبِينٍ * فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ *

هرآینه شکنجه نمایم اوراشکنجه سخت یاسر ببرم اورا یابیاورد مرا بحجتی آشکارا پس درنگ کرد غیر دور

فَقالَ اَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ * اِنِّي وَجَدْتُ امْرَاَةً

پس گفت دانا شدم بآنچه نه دانائی بآن وآوردم تورا از شهرسبا باخبری واقع یتحقیق من یافتم زنی را

تَمْلِكُهُمْ وَ اُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَها عَرْشٌ عَظِيمٌ * وَجَدْتُها وَ قَوْمَها يَسْجُدُونَ *

پادشاهی میکرد آن هارا واوآورده میشد ازهر چیزی واوراست عرش بزرك یافتم اورا وگروه اورا سجده میکردند

لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللهِ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ اَعْمالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ

برای آفتاب از غیر خدا وآراسته کردبرای آنها شیطان کارهاشان را پس بازداشته آنهارا از راه پس آنها

لا يَهْتَدُونَ * اَلاّ يَسْجُدُوا لِلهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْأَ فِي السَّمواتِ وَالْاَرْضِ وَ يَعْلَمُ

هدایت نمی شوند که سجده نمی کنند مرخدارا که بدر آورد پنهان را در آسمان ها وزمین ومیداند او

ما تُخْفُونَ وَ ما تُعْلِنُونَ * اَللهُ لا اِلهَ اِلاّ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ * قالَ سَنَنْظُرُ

آنچه می پوشانید وآنچه را آشکار میکنید خدا نیست خدائی مگر او پروردگار عرش بزرك گفت زود می نگریم

اَصَدَقْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْكاذِبِينَ * اِذْهَبْ بِكِتابِي هذا فَاَلْقِهْ اِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ

آیا راست گفتی آیا هستی از دروغ گویان ببر نامه مرا این نامه را پس بینداز بسوی آنها پس باز گرد

عَنْهُمْ فَانْظُرْ ماذا يَرْجِعُونَ * قالَتْ يا اَيُّهَا الْمَلَؤُا اِنِّي اُلْقِيَ اِلَيَّ كِتابٌ كَرِيمٌ *

از آنها پس بنگر چه بایکدیگر میگویند گفت بلقیس ای اروه اشراف بتحقیق من افکنده شد بسوی من نوشته بزرك

اَنَّهُ مِنْ سُلَيْمانَ وَ اِنَّهُ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ اَلاّ تَعْلُوا عَلَيَّ وَاْتُونِي مُسْلِمِينَ *

بتحقیق او از سلیمان است وبتحقیق او بنام خدا و ندبخشاینده مهربان آنکه برتری مجوئید برمن وبیائید نزد من کردن نهادگان

قالَتْ يا اَيُّهَا الْمَلَؤُا اَفْتُونِي فِي اَمْرِي ما كُنْتُ قاطِعَةً اَمْراً حَتّى تَشْهَدُونِ *

گفت ای گروه اشراف فتوی کوئید مرا درکارمن نیستم من فیصل دهنده امری را تا حاضر باشید مرا

قالُوا نَحْنُ اُولُوا قُوَّةٍ وَ اُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ * وَالْاَمْرُ اِلَيْكِ فَانْظُرِي ماذا تَأْمُرِينَ

گفتند ما ئیم صاحبان توانائی وصاحبان کینه جوئی سخت وفرمان تراست پس بنگر چه میفرمائی

قالَتْ اِنَّ الْمُلُوكَ اِذا دَخَلُوا قَرْيَةً اَفْسَدُوها وَ جَعَلُوا اَعِزَّةَ اَهْلِها اَذِلَّةً وَكَذلِكَ

گفت بتحقیق پادشاهان چون درآیند دهی را تباه کنند آن را ومیگردانند عزیزان اهل آن را خارتران واینچنین

يَفْعَلُونَ * وَ اِنِّي مُرْسِلَةٌ اِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَناظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ * فَلَمّا

کنند وبتحقیق من فرستنده ام بسوی آنها تحفه پس نگرنده ام بچه گونه برمیگردند فرستادگان پس چون

جاءَ سُلَيْمانَ قالَ اَتُمِدُّونَنِ بِمالٍ فَما آتانِيَ اللهُ خَيْرٌ مِمّا آتاكُمْ بَلْ اَنْتُمْ

آمد سلیمان را گفت آیا مدد میکنید مرا بمالی پس آنچه داد مرا خدا بهتر است از آنچه داد شما را بلکه شما

بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ * اِرْجِعْ اِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لا قِبَلَ لَهُمْ بِها وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ

بتحفه خودتان خوشنود میشوید باز گرد بسوی آنها پس البته می آیم شان بلشکری که نیست طاقت آنها را بآن والبته بیرون کنم آنها را

مِنْها اَذِلَّةً وَهُمْ صاغِرُونَ * قالَ يا اَيُّهَا الْمَلَؤُا اَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِها قَبْلَ اَنْ

از آن بذلت وآنها خار باشند گفت ای گروه اشراف کدام شما می آورید تخت اورا پیش از آنکه

يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ * قالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ اَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ اَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِكَ

آیند مرا گردن نهادگان گفت دیوی از جن منم آورنده آنرا پیش از آنکه برخیزی از جایگاه خودت

وَ اِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ اَمِينٌ * قالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ اَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ

وبتحقیق منم بر آن توانای امین گفت آنکه نزد او است علمی از کتاب منم آورنده نزد تو آن را پیش از

اَنْ يَرْتَدَّ اِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمّا رَآهُ مُسْتَقِرّاً عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي

آنکه برگردد بسوی تو نظر تو پس چون دید آن را گذارده نزد خود گفت این از بخشش پروردگار من است تا آزماید مرا

ءَاَشْكُرُ اَمْ اَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَاِنَّما يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَاِنَّ رَبِّي

آیا شکر گذارم یا کفران ورزم وهر که شکر گذارد پس جز این نیست شکر گذارد برای خود وهر که کفر ورزد پس بتحقیق پروردگارم

غَنِيٌّ كَرِيمٌ * قالَ نَكِّرُوا لَها عَرْشَها نَنْظُرْ اَتَهْتَدِي اَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ

بی نیاز کرم کننده است گفت ناشناخته گذارید برای او تخت اورا بنگریم آیا می یابد یا می باشد از جمله کسانی

لا يَهْتَدُونَ * فَلَمّا جاءَتْ قِيلَ اَهكَذا عَرْشُكِ قالَتْ كَاَنَّهُ هُوَ وَ اُوتِينَا الْعِلْمَ

که نمی یابند پس چون آمد بلقیس گفته شد آیا اینچنین است تخت تو گفت گویا آن است ودادده شدیم دانش

مِنْ قَبْلِها وَ كُنّا مُسْلِمِينَ * وَ صَدَّها ما كانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللهِ اِنَّها كانَتْ

از پیش آن وبودیم گردن نهادگان وبازداشت بلقیس را آنچه را بود می پرستید از غیر خدا بتحقیق او بود

مِنْ قَوْمٍ كافِرِينَ * قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمّا رَاَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ

از گروه کافران گفتند مراورا درآی این صحن را پس چون دید آنرا پنداشت آنرا دریائی وبرداشته از

ساقَيْها قالَ اِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوارِيرَ * قالَتْ رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي

هر ساق خود گفت بتحقیق آن کوشکی است ساده از شیشه گفت بلقیس پروردگارا بتحقیق من ستم کردم خودرا

وَ اَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمانَ لِلهِ رَبِّ الْعالَمِينَ .

وگردن نهادم با سلیمان برای خدا پروردگار جهانیان .

قوله تعالی ولقد آتینا داود و سلیمان علماً در این آیت برطریق منّت گفت ما داود و پسر او سلیمان را علم دادیم گفتند علم ایشان علم احکام بود وگفتند علم داود بصنعت زره بود چنانکه گفت وعلّمناه صنعة لبوس لکم وعلم سلیمان منطق طیر بود زبان مرغان چنانکه گفت در حکایت ازو وعلّمنا منطق الطّیر وقالا گفتند ایشان هردو سپاس مر خدائی را که مارا تفضیل داد بر بسیاری بندگان مؤمن که او را هستند بعلم و به نبوّت و ورث سلیمان داود آنکه گفت سلیمان میراث داود برداشت و این آیه دلیل است بر آنکه میراث انبیاء بوارثان ایشان رسد خلاف آنکه مخالفان روایت کرده اند که نحن معاشر الانبیاء لا نورّث و تفسیر آنانکه این را حمل کرده اند برعلم نبوّت نیك نیست برای آنکه حقیقت میراث در مال وملك باشد دون علم ونبوّت و حمل کردن کلام خدای را بر مجاز با امکان حملش بر حقیقت وجهی ندارد و گفت یعنی سلیمان بر سبیل شکر نعمت ونشر احسان وکرامت علّمنا منطق الطّیر

مارا آواز مرغان بیاموختند وبرای آن درحقّ مرغان منطق فرمود که ازاو سلیمان راچیزی
مفهوم شد چنانکه از منطق بنی آدم و اوتینا من کلّ شئ ومـا را بداده اند ازهر چیزی انّ
هذالهو الفضل المبین این فضلی است از خدای تعالی ظاهر مقاتل گفت دراین آیه که روزی
مرغکی بسلیمان بگذشت وصفیری میزد سلیمان علیه السّلام اصحاب خود را گفت دانید که
این مرغك چه گفت گفتند نه یا رسول‌الله گفت میگوید السّلام علیك ایّهاالملك المسلّط علی
بني اسرائیل خدای تعالی تورا کرامت کرد وظفر داد بردشمن میروم تابچگان خودرا تعهّدی
کنم وبا خدمت تو آیم برفت وسلیمـان گفت اکنون بنگرید تا باز آید ساعتی بود بازآمد و
بایستاد وصفیری بزد سلیمان علیه السّلام گفت میگوید اگر دستور باشد تابروم وبرای بچگان
کسبي میکنم تابزرگ شوند آنکه با خدمت تو آیم گفت روا باشد مرغ برفت فرقد سبحی گفت
روزی بلبلی بسلیمان بگذشت و صفیری میزد سلیمان علیه السّلام گفت دانید تا چه میگوید
گفتند نه گفت میگوید اکلت نصف تمرة و علی الدّنیا العفا من نیم خرما خوردم خاك بر سر
دنیا کلبي گفت از راوی دگر از کعب الاحبار که او گفت روزی مرغکی که اورا ورشان
گویند بنزدیك سلیمـان آوازی کرد او گفت دانید تا چه میگوید گفتند نه گفت میگوید
لدوا للموت وابنوا للخراب بزائید برای مرگ وبنا کنید برای ویرانی روزی فاختهٔ بنزدیك
او آوازی کرد گفت دانید تا چه میگوید گفتند نه گفت میگوید لیت الخلق لم یخلقوا کاش
خلق را نیافریدندی طاوس آواز داد گفت میگوید کا تدین تدان و چنانکـه کنی تو را جزا
دهند هدهدی بانگ کرد گفت میگوید من لایرحم لایرحم هرکه او رحمت نکند براو رحمت
نکنند صردی بانگ کـرد گفت میگوید استغفروالله یا مذنبین از خدای آمرزش خواهید ای
گناه کاران برای آن رسول علیه السّلام نهی کرد ازکشتن او طوطی بانگ کرد گفت میگوید
کلّ حیّ میّت وکلّ جدید بالی هر زنده بمیرد وهر نوی کهن شود فرستکی بانگ کرد گفت
میگوید قدّموا خیراً تجدوه خیری تقدیم کنید تا بیابید برای آن رسول علیه السّلام نهی کرد
ازکشتن او کبوتری بانگ کرد گفت میگوید سبحان ربّی‌الاعلی ملئ سمآئه و ارضه تسبیح
میکنم خدای را چندانکه زمین وآسمان ازآن پرشود قمری بانگ کرد گفت میگوید سبحان
ربّی الاعلی گفت کلاغ لعنت میکند برباج ستان و زغن میگوید کلّ شئ هـالك الّاالله همه
چیز هلاك میشود الّا خدای و گفت اسفرود میگوید من سکت سلم هرکـه خاموش بود
سلامت یابد گفت وبیغا میگوید ویل لمن الدّنیـا همّه وای بر آنکه دنیا همّت او باشد گفت
بزغ میگوید سبحان المذکور بکلّ مکان پاکست آن خدای که او مذکور است بهرجای وچرخ
میگوید سبحان ربّی القدّوس بازمیگوید سبحان ربّی وبحمده مکحول گفت درّاجی بنزدیك
سلیمان ع آوازی داد گفت میگوید الرّحمن علی العرش استوی حسن بصری گفت که رسول
علیه السلام گفت خروسی بانگ میکند اذکروالله یا غافلین ذکر خدای کنید ای غافلان
صادق علیه السلام گفت از پدرانش از حسین بن علی علیه السلام کـه گفت کرکس در بانگ
میگوید یا بن آدم عش ما شئت آخرك الموت وای فرزند آدم چندانکه خواهی بزی که آخرت

مرگ است و عقاب چون بانگ کند گوید فی البعد من النّاس انس در دوری از مردمان
انس است وچون حلورك بانگ کند گوید اللّهمّ العن مبغضی آل محمّد ص بار خدایا دشمنان آل
محمّد را لعنت کن گفت چون پرستك بانگ کند گوید الحمد لله ربّ العالمین تا آخر و آن
مدّ در آخر ولاالضّآلین میگوید قوله و حشر لسلیمـان جنوده من الجنّ والانس والطیر فهم
یوزعون گفت جمع کردند برای سلیمان لشکر های او را از جنّ و انس و مرغان و ایشان را
الهام دادند و اینان هر گروهی را رئیسی بود که ایشان را منع کردی از آنکه متفرّق نباشند
و براین قول یوزعون را معنی یکفّون باشد من الوزع وهوالکفّ والمنـع و منه قول بعضهم
لابدّ للنّاس من وزعة لابد است مردمان را از رئیسی که ایشان را باز زند از قبایح و مناکیر
ودر خبر دیگر مایزع السلطان اکثر ممّـا یزع القرآن آنچه سلطان باز دارد بیش از آنست
که قرآن باز دارد و الوازع المانع قال الشّاعر علی حین عاتبت المشیب علی الصّبی وقلت المّا
اصح والشّیب وازع محمّد بن کعب القرظی گفت که دراین آیه که مارا روایت کردند که
لشکرگاه سلیمان صد فرسنگ بود بیست و پنج فرسنگ انس را بود و بیست وپنج فرسنگ
جن را و بیست وپنج فرسنگ وحش را وبیست وپنج فرسنگ مرغان را و اورا هزار خانه
بود از آبگینه برچوب نهـاده سیصد خانه زنان آزاد در او بودند و هفتصد خانه کنیزکان او
بفرمودی تاباد عاصف ایشان را برگرفتی وباد نرم ایشان را ببردی وحی کردند باو که ما تقدیر
کردیم که در ملك تو هیچکس چیزی نگوید والّا باد آواز او بگوش تو رساند مقـاتل گفت
جنّیان برای او بساطی بافتند از زر وابریشم یك فرسنگ دریك فرسنگ واورا سریری زرّین
آن سریر برمیان آن بساط بنهادی وسه هزار کرسی از زرّو سیم پیرامن آن سریر بنهـادندی
پیغامبران برکرسیهای زرّین بنشستندی وعلماء بر کرسیهای سیم وگرد برگرد ایشان انس
بایستادندی و از پس ایشان جنّ بایستادندی واز بالای سر ایشان مرغان پر در پر گستردندی
چنانکه آفتاب براین بساط نیفتادی وباد صبا بساط برداشتی بامداد یکماه راه بردی ونمازشام
یکماهه را باز آوردی وهب منبه گفت یك روز سلیمان علیه السلام براین مرتبه کـه گفتیم
ببرزگری بگذشت و او زمین می سپرد برنگریست سلیمان را دید باین جلالت گفت سبحان الله
لقـد اوتی آل داود ملکاً عظیما آل داود را ملك عظیم دادند حق تعـالی باد را گفت تا
آواز او بگوش سلیمان برسانید سلیمان باد را گفت بساط را فرونه باد بساط را فرو نهـاد
واو برزگر را بخواند گفت بگوش من رسید آنچه گفتی وبرای آن فرود آمدم تاتورا این
بگویم نگر تاتمنّای این نکنی که ثواب یك تسبیح کـه بندهٔ مؤمن از دل بگوید بنزدیك خدا
بیش ازاین وبه ازاین باشد مرد گفت خدای تعالی غمهایت را ببرد چنانکه غم من ببردی باین
گفتار مبرّد گفت هرچه از خویشتن ابانت کند عرب او را ناطق ومتکلّم خوانند بر توسّع
چنانکه روبه گفت لو انّنی اوتیت علم الحکل علم سلیمان کلام النّمل حتّی اذا اتوا علی
وادالنّمل تاآنگه که آمدند بروادی مور وهب منبه گفت از کعب الاحبار کـه او گفت
چون سلیمان علیه السلام برنشستی جمله حشم و خدم را باخود ببردی ودر پیش بساط او

ایشان را بساطی بود که برآنجا هرکس بکار خویش مشغول بودن ازنان پختن وطبخ کردن و براین بساط میدانی بود که براو اسبان تاختندی وباد ایشان را برگرفتی و آنجا بردی که سلیمان فرمودی یك‌روز بادرا فرمود تا اورا ازاصطخر برگرفت تابیمن برد درراه بمدینهٔ رسول ص بگذشت گفت این سرای حجرهٔ پیغامبریست که در آخر زمان خنك آنکه او را دریابد وبا او ایمان آرد و اورا متابعت کند وبا او اقتدا کند چون بمکّه رسید پیرامن خانهٔ کعبه بت می پرستیدند سلیمان از آنجا بگذشت خانهٔ کعبه در خدای نالید واین یا برطریق توسّع باشد و یا مجاز ویا حوالت برفرشتگان موکّل باشد که برخانه هستند گفت بار خدایا پیغامبری از پیغامبران تو برمن بگذشت وجماعتی انبیاء واولیاء با او فرود نیامدند واینجانماز نکردند و پیرامن من بت می پرستیدند حق تعالی گفت اندیشه مدار که من چنان سازم که پیرامن تو چندان رکوع وسجود کنند وذکر و تسبیح من کنند که آنرا حدّی نبود و پیغامبری را در آخر الزّمان بفرستم که تورا قبلهٔ او کنم که او واُمّت او در نماز روی بتو آرند و بحج و زیارت قصد تو کنند و از اقصای عالم روی بآستانهٔ تو نهند چنانکه مرغان رو بآشیانه نهند و یاسهٔ ایشان بتو چنان باشد که حنین شتر ببچه وانس مادر بفرزندش وتورا پاك کنم از بتان وبت پرستان سلیمان علیه السلام از آنجا بگذشت بوادی السدیر رسید و او وادئی است در طائف از آنجا بوادی النّمل آمد قتاده ومقاتل گفتند وادی النّمل بشام است و سلیمان علیه السلام یك روز آنجا رسید بالشکری برباساط نبود برزمین میرفت بریشت اسب قالت نملة مورچهٔ گفت وگفتند او رئیس وپیشوای مورچگان بود وچندان بودکه گوسفندی بزرگ وپر داشت نوق الحمیری گفت چون گرگی بود ضحّاك گفت نام او طاحه بود ببالای بلندی برآمد وآواز در داد بمورچگان که یا اَیّها النّمل ای مورچگان در خانها شوید که مبادا سلیمان ولشکرش شمارا درپای فکنند و ایشان بیخبرباشند باد این سخن بگوش سلیمان رسانید سلیمان علیه السلام بخندید ازاین گفتار وکس فرستاد وآن مورچه را بخواند گفت چگونه مورچگان را ازظلم من بترسانیدی ومن پیغامبری عادلم مورچه گفت یا رسول‌الله من عذر خواستم وبگفتم وهم لا یشعرون و ایشان بیخبر باشند از شما ابوروق گفت مورچه سلیمان را گفت من حطم نفس نخواستم حطم دل خواستم ترسیدم که دلهای ایشان گرفته گردد و شکسته شود وبنظر در ملك تو از تسبیحی که ایشان را هست باز مانند سلیمان علیه السلام گفت عظنی پندی ده مرا گفت یانبیّ‌الله دانی تاچرا پدرت‌را داود خواندند گفت نه گفت لانّه داوی جرحه فودّ برای آنکه او دوای جراحت خود کرد مودود گشت گفت دانی تا تورا چرا نام سلیمان نهادند گفت نه بگو گفت لانّك سلیم القلب برای آنکه تو سلیم دلی گفت دانی تاچرا بادرا درفرمان تو کردند گفت بگو گفت برای آنکه بدانی که بناء همهٔ دنیا برباد است و آنرا که بنا برباد باشد پایدار نباشد سلیمان علیه السلام از این گفتار او بخندید وذلك قوله تعالی فتبسم ضاحکاً من‌قولها وقال ربّ اوزعنی گفت بارخدایا مرا الهام ده یعنی توفیق تاشکر نعمت تو کنم که کردی برمن وبر پدر من و مادر من وعمل

صالح کنم که تو بپسندی و برحمت خود مرا در میان بندگان صالح بری یعنی مرا از ایشان کنی بالطافی که بامن کنی عند آن اختیار صلاح کنم تا از جملهٔ صالحان باشم عبدالله عبّاس گفت که رسول علیه السلام نهی کرد ازکشتن چهار چیز هدهد وصرد ونحل انگبین ومورچه وگفتند معرفت نمل سلیمان را واحتراز ازحطم لشکر ایشانرا برسبیل معجز بود ازسلیمان وگفتند بالهامی بود از قبل خدای تعالی چه ازالهام مورچه آنست که گندم که بنهد بدوپاره کند تا نروید و گشنیز بچهار پاره کند که اگر این بدو پاره کند هم بروید آنکه این داند آیا روا نبود که حطم داند وجهة مضرّت وقوله قالت نملة بعضی گفتند ازآن منطق بود که سلیمان را بیاموختند چنانکه شاعر گفت عجبت لها انّی یکون غناؤها فصیحاً ولم یفقر لمنطقها فاها وگفتند که قول مجاز است اشارتی کرد که ایشان عند آن بدانستند که احتراز میباید کرد چنانکه شاعر گفت امتلاء الحوض وقال قطنی مهلاً رویداً قد ملاءت بطنی و قوله تعالی آتینا طائعین و قوله وتفقّدالطیر و بجست سلیمان مرغ را تفقّد طلب مفقودباشد باستقصاء ومراد بمرغ هدهد است چون نیافت او را گفت مالی چیست مرا که هدهد را نمی بینم ابن کثیر وعاصم و کسائی و اَیّوب خواندند اینجا مالی بفتح یا ودر سورهٔ یسن مالی لااعبد و ابوعمرو اینجا ساکن خواند ودر یسن مفتوح وفرق کرد میان این ما وآن ما گفت این استفهام است و آن استفهام است بمعنی جحد ام کان من الغائبین یا او ازجملهٔ غائبان است وگفتند ام بمعنی بل است وگفتند میم صله است ومعنی آن است که اکان من‌الغائبین آنکه گفت لا عذّبنّه عذابا شدیداً من اورا عذاب سخت کنم مفسران در این عذاب خلاف کردند بعضی گفتند پرهایش بکنم ودنبالش بیندازم جائی که خانهٔ مورچه باشد تا اورا بگزند وعبدالله شدّاد گفت پرش بکنم ودر آفتابش افکنم ومقاتل چنان گفت بقطرانش بیالایم ودر آفتابش افکنم ضحّاك گفت بالش ببندم ودر آفتابش افکنم بعضی دگر گفتند در قفس اندازم وبعضی دگر گفتند جمع کنم میان او ومیان ضدش بعضی گفتند میان او ومیان دوستش جدائی افکنم بعضی دگر گفتند ازخدمت خودش دور کنم اولاذبحنّه باش بکشم اولیأتینّی بسلطان مبین باحجتی روشن بیاورد امّا سبب تفقّد سلیمان اورا آن بود که گفتند خدایتعالی شعاع او چنان آفریده بود که حجاب اورا منع نکردی از دیدن آب تا او در زیر زمین آب بدیدی وبرای این سبب سلیمان علیه السلام اورا بخود نزدیك داشتی تاچون وقت عبادت او بودی هدهد ره نمودی بآب در بیابان زمین بکندندی وآب برآوردندی این روز وقت نماز درآمد آب نبود سلیمان اورا طلب کرد او حاضر نبود سلیمان اورا تهدید کرد وقصّهٔ این آن بود که علماء سیر واخبار وقصص‌انبیاء گفتند چون سلیمان علیه السلام از بنای بیت المقدس فارغ شد خواست تا برزمین حرم آید ساز رفتن کرد ولشکرها را جمع کرد از جن وانس و دواب و سباع ووحوش وطیور چندان لشکر جمع شد که لشکرگاه ایشان صد فرسنگ بود او باد نرم را بفرمود تا ایشان را برگرفت و بزمین حرم آورد چون آنجا رسید مدّتی مقام کرد و در مدّت مقامش آنجا هرروز پنج هزار شتر می‌کشت و پنج هزار گاو و بیست هزار گوسفند

و اشراف قوم خود را گفت که این جائی است که در آخر الزّمان پیغامبری از او بیاید عربی بدین صفت و بدین هیئت و سیرت خدای او را نصرت دهد برهمه دشمنانش هرجا که او فرود آید ترس او در دل مردم یکماهه راه از هر جانبی پدید آید خویش و بیگانه بنزدیك او در حق راست باشند در حق خدای از ملامت هیچ ملامت کننده باك ندارد و گفتند او بکدام دین خواند مردم را گفت با دین حنفی خنك کسیکه او را دریابد و باو ایمان آرد و او را تصدیق کند گفتند یا نبیّ‌الله میان ما واوچه مدّت باشد گفت برابر هزار سال هریك که‌حاضر آیند غایبان را بگوئید که او سیّدالانبیاست و خاتم‌الرّسل و نام او در صحیفه پیغامبران در اعلا درجه است مدّتی بمکه مقام کرد تا مناسکی که آنجا بود بگذارد آنـکه از مکه بیرون آمد و روی بیمن نهاد در وقتی که سهیل می برآمد و بصنعا رفت از مکّه وقت زوال آنجا بود و آن یکماهه راه است زمینی دید خوش و درخت وسبزی بسیار آنجا فرود آمد و خواست تا نمـاز گذارد و طعامی خورد آب طلب کردند نیافتند طلب هدهد کردند تا او راه نماید برجائی کـه آب نزدیك تر بود او را نیافتند گفت مالی لاری‌الهدهد فتاده گفت از انس مالـك که رسول علیه‌السّلام گفت هدهد را نکشید که او دلیل سلیمان بود بر آب و قرب و بعد آب بشناختی و او خواست که در زمین جزخدای را نپرستند آنجا که گفت وجئتك من سباء بنباء یقین گفتند سلیمان علیه‌السّلام فرود آمد هدهد گفت سلیمان مشغول است من یك ساعت درهوا بلندشوم و در طول و عرض دنیا نگرم بسیار در هوا بر رفت از چپ و راست بنگرید بستانی دید ازان بلقیس خواست تا آن بستان به بیند آنجا فرو شد هدهدی را دید گفتند نام هدهد سلیمان یعفور بود و نام هدهد بلقیس عفر بود هدهد بلقیس هدهد سلیمان را گـفت از کجا می آئی و بکجا میروی گفت از شام می آیم باسلیمان‌بن داود گفت سلیمان که باشد گفت پادشه جنّو انس و شیاطین و وحوش و طیور و باد تو از کجائی ای هدهد که سلیمان رًا ندانی گفت من از این ولایتم گفت پادشاه این‌ولایت کیست هدهد بلقیس گفت زنی است که او را بلقیس گویند و پادشاه شما که سلیمان است اگرچه ملك او عظیم است لـکن ملك بلقیس از ملك‌او کم نباشد چه این ولایت یمن جمله درحکم اواست و او را دوازده هزار قائد است زیرفرمان هر قائدی هزار سوار مقاتل اگر خواهی بیا تا یکبار ملك او را بنگری گفت ترسم کـه سلیمان مرا بجوید که وقت نماز نزدیك است این هدهد بلقیس گـفت اگر بیائی واین احوال بینی وبدانی و این خبر نزدیك او بری همانا اورا خوش آید گفت‌روا باشد بااوبرفت وبلقیس را بدید و ملك و لشکر و اسباب او بدید ونماز دیگر بود کـه نزدیك رسید عبدالله عباس گفت سبب تفقد سلیمان هدهد را آن بود که جای هدهد برابر چشم سلیمان بود آنجا که اگر برفتی آفتاب بر چشم افتادی چون هدهد برفت جای او خالی از او ماند آفتاب بر روی سلیمان آمد او گفت مالی لاری‌الهدهد عریف مرغان‌را بخواند کرکس را و گفتند عقاب را و گفت هدهد کجا رفته است گفت یا نبیّ‌الله ندانم و من او را بجائی نفرستادم سلیمان نزد آن خشم گرفت و گفت لاعذبنّه‌الآیه آنـکه عقاب را گفت برو و هدهد را بجو و پیش من‌آر عقاب راه هوا گرفت

چندانی درهوا برفت که همه‌زمین در پیش او چون طبقی بود در پیش یکی از بالا در نگرید و واز چپ و راست نگاه کرد هدهد را دید که از جانب یمن همی آید آهنگ او کرد چون باو رسید خواست تاچنگال باو یازد هدهد گفت بآن خدای که تورا این قوه داد ومرا اسیروضعیف تو کرد که رحمت کن بر من وضعف من‌و مرا ترنجانی عقاب دست برداشت وگفت‌ویحك‌سلیمان سوگند خورده است که تو را عذابی‌سخت کند یا بکشد گفت چیزی دیگر نگفت گفت بلی یا حجتی روشن بیاورد گفت من دانستم که سلیمان پادشاه عادل است ظلم نکند و روا ندارد که بناحق عذاب کند من حجّتی روشن دارم آنکه برفتند بیکجای تا پیش سلیمان شدند عقاب پیش رفت و گفت آوردمش یا رسول‌الله گفت بیارش هدهد پیش تخت سلیمان پر دریای انداخت‌و بر زمین میکشید بتواضع و مذّلت تا پیش سلیمان رسید سلیمان سر او بگرفت اورا پیش کشید و گفت کجا بودی من امروز ترا عذابی کنم که عبرت جهانیان شوی هدهد گفت یا نبیّ‌الله یاد کن آن روز که توپیش خدای بایستی سلیمان این بشنید رویش زرد شد دست ازاو برداشت وگفت آخر کجا بودی وذلك قوله فمکث غیر بعید درنگ کرد یعنی سلیمان نه بس دیر ساعتی اندك مکث بضم جمله قرّا خواندند عاصم ویعقوب مکث خواندند بفتح‌کاف هدهد گفت احطت بما لم تحط به گفت علم من محیط شد بچیزی که علم تو بآن محیط نیست وجئتك من سباءٍ بنباءٍ یقین و من ازسبا تورا خبری درست آورده ام ابوعمرو خواند من سباء بفتح همزه علي منع‌الصّرف وسبب مانع علمیّت است وتأنیث لانّه‌اسم مدینه او بلدة اوبقعه وباقی قرّاء بالجرّو التنوین خواندند علي انّه منصرف وگفتند سبا نام مردی است و خبری آوردند از رسول علیه السلام که اورا پرسیدند از سبا گفت نام مردی است که اورا ده پسر بود شش پسر از ایشان بیمن بودند وچهار بشام وقصّه ونام ایشان درسورهٔ سبا بیاید انشاءالله تعالی قال‌الشّاعر فی‌الصّرف الواردون و تیم فی‌ذری سباءٍ قد عضّ اعناقهم جلد الجواميس بنباءٍ یقین بخبری درست که درآن شکّی نیست سلیمان علیه السلام گفت آن خبر چیست گفت آنکه من درزمین سبا زنی را دیدم که او درملك تو نیست وملك تو آنجا نرسیده است زنی را یافتم که پادشاه ایشان است و اورا از هر چیزی نصیبی داده اند و اورا عرشی عظیم است یعنی سریر بزرگ وهب گفت نام پدر بلقیس یشرح بود و از آن پادشاه بود کـه اورا هدهاد گفتند و گفتند ثراجیل بن عدن بن الیشرح بن قیس بن شبلی بن سبا بن یشحربن یعرب بن قحطان و پدر بلقیس پادشاهی بود عظیم الشّأن و اورا چهل پسر بود همه پادشاه وجمله زمین یمن در ملك او بود وچنین گفت که اورا در ملوك کفوی نبود آخر زنی بخواست از جملهٔ ملوك نام او ریحانه و گفتند این‌زن از جملهٔ جنّیان بود و ابوهریره روایت کرد از رسول علیه السلام که یکی ازجمله پدر ومادر بلقیس جنّی بود وچون پدرش بمرد هیچ فرزند نبود اورا کـه بجـای او بنشستی ملك او به بلقیس رسید قوم بعضی طاعت او داشتند و بعضی نداشتند و مردی‌را اختیار کردند ودر طرفی از اطراف ولایت بنشاندند او مردی بود ظالم وبد سیرت و دست بر رعیّت وزنان ایشان کشید بلقیس بشنید این حدیث سخت‌آمد براو حمیّت وغضب اورا

بجنبانید خواست تا او را هلاك کند کس فرستاد و اورا گفت مرا رغبت افتاده است که بزن تو باشم او گفت این رغبت مرا بیشتر است ولیکن این دلیری نیارستم کردن که ترسیدم که تو ابا کنی اکنون چون تورا این رغبت افتاد من سمیع ومطیعم بآنچه فرمائی کس فرستاد وقوم خودرا حاضر کرد واین حدیث با ایشان بگفت ایشان گفتند او اجابت نکند ورغبت ننماید بهیچ کس گفت این حدیث او آغاز کرد واین رغبت اورا بود برفتند و خطبه بگردند او گفت مرا پیش ازاین رغبت نبود واکنون مرا فرزندی میباید این اختیار کردم آن عقد ببستند بلقیس بر خاست و لشکری گران برگرفت وبشهر اورفت وهمه درشهر وسرا های او فرود آمدند چون شب درآمد بیکجای نشستند وطعام بخوردند اورا خمر داد تامست شد و بیفتاد سر او ببرید وبر در سرای او بردار کرد چون روز برآمد مردم شاه را کشته یافتند و سرش را بردار کرده دانستند که غرض ازآن مناکحه این مکر بوده است پیش او آمدند و او را انقیاد نمودند وگفتند این ملك تورا میشاید گفت من این را نه برای ملك کردم برای فساد وظلم او کردم وغیرت و حمیّت قوله واوتیت من کلّ شئ یعنی من کلّ شئ یحتاج الیه الملوك و اورا از هرچه ملوك را بکار آید از عدّت وآلت داده بودند ولها عرش عظیم گفتند سریر بلقیس مقدمهٔ او از زربود مکلّل بانواع جواهر از یاقوت سرخ و زمرّد سبز وپس او ازسیم بود مکلّل بانواعی جواهر وآنرا چهار قائمه بود یکی از یاقوت سرخ و یکی ازیاقوت زرد و یکی از زمرّد سبز ویکی ازدرّ سفید وصحیفه هاء او از زر بود مرصع بجواهر وهفت خانه بود براو برهر خانه دری بسته عبدالله عبّاس گفت سریر بلقیس سی گز بود در طول وسی درعرض وسی در هوا مقاتل گفت هشتاد گز درهشتاد گز وجدتها وقومها الایه گفت دگر آنکه اورا یافتم وقوم اورا یافتم که آفتاب میپرستیدند دون خدای تعالی وشیطان اعمال ایشان مزیّن بکرده بود و منع کرد ایشان را از راه حق وایشان مهتدی وره یافته نمی شدند الّا یسجدوا کسائی و یعقوب بروایت رویس وابو جعفر و حسن و حمید و نوح والسلمی خواندند الا یسجدوا علی تقدیر الا یا اسجدوا ای الا یا هؤلاء اسجدوا و این امر باشد الا استفتاح کلام است و یا حرف ندا و منادی محذوف است واسجدوا امر مخاطبان را واز عرب شنیده اند الا یا ارحموا علینا الا یاتصدّقوا علینا مراد آنکه یاقوم قال الاخطل الا یا اسلمی یاهند هند بنی بدر وان کان حیّا تا بدی آخر الدّهر وقال آخر الا یا اسلمی ذات الدّمالیج والعقد وقرائت عبدالله مسعود براین است وابّی خواند الا یا یسجدوا وباقی قراء خواندند الّا یسجدوا بتشدید لام ومعنی کلام برتقدیم و تأخیر و تقدیر آنکه زیّن لهم الشّیطان اعمالهم لئلاّ یسجدوا آنگه محلّ او نصب باشد بان ابو عبیده اختیار این قرائت کرد برای آنکه کلام با این قرائت برنسق خود است وسیاقت قصّه برجای باشد وبرقرائت اوّل از این نسق منقطع شود الّذی یخرج الخبأ فی السموات والارض آن خدا که او بیرون آورد پوشیده و غیب در آسمانها و زمین وبیشتر مفسران گفتند خبأ آسمان باران است و خبأ زمین نبات یعنی باران از آسمان فرود آرد و نبات از زمین برآرد و در قرائت عبدالله مسعود چنین است که یخرج

الخبأ من السموات والارض ویعلم ماتخفون وما تعلنون قرائت عامّه قرّاء یعلم است بیا و کسائی و حفص عن عاصم بتاء خطاب خواندند الله لااله الّا هو ربّ العرش العظیم خدائی است که جز او خدائی نیست و او خدای عرش عظیم است بعضی مفسران گفتند مراد بعرش ملك است وباقی مفسران گفتند مراد عرش است که در آسمان آفرید قال سننظر سلیمان علیه السلام گفت تا بنگریم تا این حکایت که گفتی من قولك احطت بما لم تحط به تا آخر آیه مقدم راست است یادروغ اوّل تدبیر آب بساز که ما ولشکر تشنه ایم واو بیامد وراه نمود ایشان را بآب چاپها بکندند وآب برگرفتند چندانکه حاجت بود آنگه نامه بنوشت من عبدالله سلیمان بن داود الی ملکة سبا السلام علی من اتّبع الهدی بسم الله الرّحمن الرّحیم الّا تعلواً علی واتونی مسلمین ابن جریج گفت سلیمان درنامه برآن بنه افزود که در قرآن هست انّه من سلیمان وانّه بسم الله الرّحمن الرّحیم الّا تعلوا علیّ واتونی مسلمین منصور گفت سلیمان علیه السلام من ابلغ النّاس است باین ایجاز و اختصار که درنامه کرد قتاده گفت عادت پیغمبران علیهم السلام چنین بود که تطویل نکردندی چون نامه بنوشت مهری ازمشك برو نهاد ونگین خود برمهر نهاد وهدهد را پیش خواند وگفت تو امروز رسول منی تورا خلعت باید آنگه دست بتن او فرود آورد این الوان مختلف بر او پدید آمد و انگشت برسر او زد این تاج برسر او نهاد ونامه درمنقار او نهاد وگفت برو باخلعت و تشریف من ونامهٔ من ببر اذهب بکتابی هذا فالقه الیهم بایشان فکن ثمّ تولّ عنهم پس برگرد از ایشان وبشنو تاچه جواب دهند و مراد بنظر انتظار است و مراد برجع ردّ جواب است هدهد نامه بستد و برفت و هوا گرفت و بیش از آنکه عادت او بود برفت وهدهد دیگر برنگرید اورا دید گفت یاهدهد این چه ترفّع و تکبّر است چرا چندان برنشوی که پایهٔ تواست گفت چگونه ترفّع نکنم ومن رسول رسول خدایم خلعت او برتن من و تاج او برسر من ونامهٔ او درمنقار من ازاین بزرگوارتر چه باشد آنگه بنزد بلقیس رفت وبلقیس برزمینی بود که آنرا مأرب گفتند بربیداء صفا و او درکوشك بود ودرها بسته واورا عادت بود که چون وقت قیلوله بود درهای کوشك ببستی و کلیدها بخواستی ودر زیر سر نهادی و بخفتی هدهد اورا یافت بستان(۱) خفته آن نامه برسینهٔ او انداخت قتاده گفت هدهد بیامد واو برسریر ملك بود وزرا وحجّاب پیرامن او وبربالای سر ایشان پرواز میکرد نامه درمنقار گرفته تا آنگه که بر او برنگرید نامه در کنار او افکند ابن زید گفت و وهب بن منبه سوراخی بود که آفتاب از آنجا در کوشك افتادی چون برآمدی بلقیس آفتاب پرست بود چون آفتاب دیدی که برآمده است سجده کردی آفتاب را هدهد بیامد وبر آن سوراخ نشست و پرها فراخ کرد و سوراخ چنان بگرفت که آفتاب در آنجا نیفتاد چون آفتاب دیر بر می‌آمد او برنگرید مرغکی را دید خویشتن حجاب آفتاب کرده بود و نامه در منقار گرفته ازآن حال بشگفت ماند هدهد بیامد ونامه براو انداخت بلقیس نامه برداشت و بخواند که خوانده و نویسنده بود وتازی زبان بمهر نامه فرو نگرید نام سلیمان بدید بدانست که نامهٔ پادشاهی است و دانست که ملك او عظیمتر از ملك او است چه آنرا که مرغ مسخّر

(۱) – بستان خوابیدن به پشت میباشد

اوبود تا اورا رسولی کند او پادشاهی عظیم باشد هدهد نامه بینداخت و بجانبی رفت وبنشست
و می نگرید او بر خاست و بیامد وبر سریر ملك بنشست وکس فرستاد واعیان ووجوه لشکررا
بخواند و ایشان دوازده هزار مرد بودند و زیر فرمان هریکی هزارمرد مقاتل و قتاده گفت و
مقاتل و یمانی که اهل مشورت او سیصدوسیزده کس بودند هر مردی امیری بود برده هزارمرد آمدند
وبرجای خود بنشستند بلقیس ایشانرا گفت ایها الملأ انّی القی الیّ کتاب کریم ای جماعت ووجوه
اعیان لشکر بدانید که نامهٔ کریم بمن انداخته اند قتاده گفت کریم یعنی نیکو نظیره ومقام کریم عبدالله
عباس گفت شریف برای شرف صاحبش ضحاك گفت برای آن کریم خواند که مهری بر او
نهاده بود بیانش حدیث عبدالله عباس که گفت رسول علیه السّلام گفت کرم الکتاب ختمه ویروی
کرامة الکتاب قتاده گفت از انس که چون رسول علیه السلام خواست که نامه نویسد بعجم
گفتند عجم را عادت آن است که نامه که مهر ندارد آنرا حرمت ندارند رسول علیه السلام مهری
بفرمود ساختند و نامه مهر کرد انس گفت پنداری که در سفیدی مهر می نگرم دردست رسول
و بعضی دبیران گفتند که هرکه او نامه نویسد بربرادرش و آن را مهر نکند استخفاف کرده باشد
با او آنگه گفت الختم حتم مهر واجب است وگفتند کریمش برای آن خواند که در اوّل نام
خدای بود بسم الله الرّحمن الرّحیم الاّ تعلوا علیّ بلندی نکنید برمن وپیش من آئید تن بداده وتسلیم
کرده فرمان مرا و گفتند مراد آن است که ایمان آرید بمن واشهب العقلی در شاذ خواند الاّ
تعلوا علی بقین معجم بر من غلو و تعدی مکنید چون نامه برخواند و مضمونش معلوم ایشان
کرد بمشورت درآمد گفت یا ایّها الملاء افتونی فی امری ای جماعت اشراف و بزرگان عباسی
گفت هزار به قبیلی بود به قبیلی پادشاهی بود دون پادشاه اعظم در زیر فرمان هر به قبیلی صد هزار مرد
فتوی کنید مرا در این کار و مشورت کنید که من هیچ کار نبرم تا شما حاضر نباشید و از شرط
مصلحت و نگاهداشت مملکت یکی مشورت است برای این فرمود خدایتعالی و شاورهم في الامر
و رسول علیه السلام گفت ماشقی عبدٌ قط بمشورة ولا سعد باستغناء رای و هم چنین گفت ما
خاب من استخار ولا ندم من استشار ایشان جواب دادند نحن اولوا قوة واولوا بأس شدید ما
خداوندان قوّتیم و خداوندان شجاعتیم و مردان کارزاریم والامر الیك فرمان تو راست ما را
فرمانی نیست بنگر تا چه فرمائی چون بلقیس این سخن بشنید گفت رای شما خوب است و
برای این شجاعت عرض میکند رای من جز این است و آن آن است که شما دانید که پادشاهان
چون در شهری شوند آن شهر بقهر و غلبه تباه کنند و عزیزان شهر را ذلیل کنند تا باینجا
حکایت قول بلقیس است آنکه حقتعالی بکلام خود برصدق او گواهی داد گفت وکذلك یفعلون
هم چنین کنند و در معنی آیه استاد ابوالقاسم حسینی بیتی چند روایت کرد وهی انّ الملوك
بلاءٌ حیث ما دخلوا فلاتکن لك فی اکنافهم ظلّ ماذا تؤمل من قوم اذا غضبوا جاروا علیك
وان ارضیتهم ملّوا وان مدحتهم خالوك تخدعهم واستثقلوك کما یستثقل الکلّ فاستغن بالله عن
ابوابهم ابداً انّ الوقوف علی ابوابهم ذلّ ویکی از اهل عصرش گوید اذا کنت متّخذاً صنعةً
و آیاك والتّرکاء الوجوها الم تسمع لله انّ الملوك اذا دخلوا قریةً افسدوها قوله وانی مرسلةٌ الیهم

بهدیةٍ گفت رای من آن است که هدیه بسازم و باو فرستم و احوال او بآن هدیه امتحان کنم
اگر هدیه قبول کند پادشاه است و اگر قبول نکند وجز باسلام و انقیاد راضی نشود پیغامبر است
آنکه صد غلام و صد کنیزك را بخواند و همه را یك جامه پوشانید برقول عبدالله عباس امتحان
آن را تا او داند که غلام کدام است و کنیزك کدام مجاهد گفت دو بست غلام و کنیزك بودند
کلبی گفت ده غلام و ده کنیزك بودند وهب گفت پانصد غلام و پانصد کنیزك غلامان را
جامه کنیزکان پوشانید و کنیزکان را جامه غلامان ثابت البنانی گفت صفایحی از زر با آن
هدایا آراست در جامهاء دیبا پیچید چون این خبر بسلیمان رسید بفرمود تا جنیان آجر ها
زر اندود بکردند و در راه ها بینداختند تا ایشان چون بآن رسیدند گفتند ماچیزی آورده ایم
که ایشان در راه بیفکندند وهب گفت بلقیس پانصد غلام و پانصد کنیزك را بفرمود تابیاوردند
و غلامان را جامه و حلّی زنان پوشانیدند و زرّین ها بر ایشان کرد و کنیزکان را جامهاء مردان
پوشانید و سلاحهاء مردان داد و زنان را گفت شما چون حدیث کنید سخن هاء مرد وار
گوئید و آواز بلند دارید و سخن درشت گوئید و غلامان را گفت شما چون حدیث کنید آواز
نرم دارید و حدیث ماده کنید تا بر او مشتبه شود و اسبانی فرستاد نیکو تازی بستام زر مرصع
و پانصد خشت زرین و سیمین به پیراست وبا اسبان بفرستاد و تاجی مرصع بانواعی جواهر و
مبلغی مشك و عود و عنبر و درّ یتیم ناسفته درحقه ومهری یمنی کرّ سفته این جمله بدست مردی
از اشراف قوم او که اورا منذربن عمیر گفتندی بفرستاد و او مردی عاقل و سدید رای بود بر
دست او نامهٔ فرستاد تفصیل این هدیها در آنجا کرد و در نامه گفت اگر تو پیغامبری فرق کن
میان اینان که بتو فرستادم تا غلام کدام است و کنیزك کدام و خبرده تا در این حقها چیست
و آنکه ناسفته است سوراخ کن و آنکه سفته است رشته درو کن آنگه رسول را گفت چون
در نزدیك او شوی اگر بخشم و کبر در تو نگرد پادشاه است پیغامبر نیست ما اورا غلبه کنیم
اگر برأفت و رحمت نگرد و با تواضع سخن گوید پادشاه نیست پیغامبر است سخن او نیکو
بشنو وجواب این نامه بازآر رسول ساز رفتن کرد هدهد بیامد پیش از آنکه او برسد وسلیمان را
خبر داد از آن هدیها که او ساخته بود سلیمان علیه السلام جنیان و انسیان را بخواند بفرمود
تا خشت های زرین و سیمین بساختند چندانی که میدان او بود و شرف میدان اوازآن خشتها
برنهادند و فرش میدان از آن بگستردند آنگه گفت از اسبان کدام نیکوتر باشد گفتند در دریا
اسبانی هستند بالوان مختلف که از آن نیکوتر نباشند برفتند و از آن بیاوردند عددی بسیار و
همه را لجامهاء زر برکردند و بدو صف در آن میدان بداشتند و در زیر پای ایشان فرش خشتهاء
زرین کردند بمقدار چند فرسنگ و آنگه بفرمود تا جمله لشکر از جن و انس ووحوش وسباع
و طیور حاضر آمدند ویك روایت آن است که سلیمان علیه السلام بفرمود تامیدان را ازآن
خشتهاء زرّین و سیمین فرش کردند و بمقدار آنچه داشتند ازخشتهاء زرّوسیم جای بگذاشتند
و سلیمان علیه السلام بفرمود تا سریر او بمیدان بردند و لشکر حاضر آمدند و چهار هزار
کرسی زرین بر دست راست او بنهادند وچهار هزار بردست چپ و برآنجا وزراء و علماء و

اعیان و وجوه بنشستند و لشکر صف کشیدند چند فرسنگ انسیان پیش او بایستادند وازپس ایشان جنّیان و ازپس ایشان سباع و ازپس ایشان وحوش و مرغان در هوا پردرپر کردند چون رسولان آنجا رسیدند چیزی دیدند که هرگز ندیده بودند و آن اسبان را دیدند برسر خشتهاء زرین وسیمین بداشته برآنجا بول وروث میکردند آنچه داشتند در چشم ایشان حقیر شد چون بمیدان درآمدند همهٔ میدان مفروش‌بود مگر بمقداری آنچه ایشان داشتند بایکدیگر گفتند نباید مارا بدزدی متّهم کنند رأی آن است که آنچه داریم خشتهاء زرو سیم آنجا بنهیم برجای خالی همچنان کردند وآن هدیه‌ها همه حقیر وناچیزگشت چون بسباع رسیدند نیارستند بایشان گذشتن کسانی که موکّل بودند گفتند بگذرید که اینان گزند نیارند کردن جز بفرمان سلیمان بگذشتند چون بشیاطین رسیدند منظر مهول ترسناك دیدند فرو ماندند و قوّه نماند ایشان را گفتند بگذرید که باکی‌نیست برشما بگذشتند تاپیش‌سلیمان شدند درپیش‌او بایستادند سلیمان علیه السلام بایشان نگریدروی گشاده وخندان‌وگفت‌ماورائکم چه خبر است آنانرا که باز گذاشتید و ایشان را بشفقت بپرسید و رئیس قوم ایشان بپیش آمدند و نامهٔ بلقیس بداد سلیمان علیه السلام گفت حقّه کجا است حقّه پیش‌او بنهادند او برگرفت وبجنبانید وجبرئیل آمد وخبر داد اورا که در این حقّه درّی است ناسفته ومهرهٔ یمنی است کژ سفته سلیمان علیه السلام گفت دراین‌حقّه درّی‌است ناسفته ومهرهٔ یمنی کژ سفته رسول گفت راست‌گفتی اکنون بگوی تا ناسفته بسفند وسفته را ریسمان درکشند سلیمان گفت کیست که این بداند سفتن انسیان ندانستند و نه نیز جنّیان شیاطین گفتند این‌کار ارضه است یعنی لبنك سلیمان علیه السلام اورا بخواند او موی دردهن گرفت و آنجا که سلیمان رسم زده بسفت تاازدیگر جانب بیرون آمد سلیمان گفت چه خواهی گفت از خدای بخواه تاروزی من درخشان کند سلیمان گفت روا باشد این حاجت آنگه گفت کیست که ریسمان در این مهرهٔ سفته کشد کرمکی سفید گفت من تمام کنم آنگه رشته در دهن گرفت واز این جانب در رفت و بدگر جانب بیرون آمد سلیمان گفت چه خواهی گفت ازخدا بخواه تاروزی من ازمیوه کند گفت کرده شد آنگه گفت این غلامان را و کنیزکان را پیش من آرید پیش بردند بفرمودتا اناء هاء آب بیاورند وفرمود ایشان را تا پیش او بردند دست و روی بشستند آنانکه کنیزکان بودند آب از اناء بیك دست برگرفتند وبردست دیگر ریختند و آنگه برروی زدند وغلامان بیکبارآب ازاناء برگرفتند وبر روی زدند وکنیزکان آب برباطن ساعد نهادند وغلامان برظاهر سلیمان علیه السلام باین فرق کرد میان ایشان آنکه این هدیها هیچ قبول نکرد وهمه ردکرد وگفت اتمدّونن بمال فما اتانی‌الله خیر ممّا آیتکم مرا بمال مدد میکنید آنچه خدای مرادادهاست به از آن است که شمارا داد بل شما بهدیّتتان شاد باشید حمزه ویعقوب خواندند اتمدّون بنون خفیف وباقی قرّاء بدو نون آنگه گفت رسول را برو واین هدیهاء ببر و بگو ایشان را که غرض من نه مال است وحطام دنیا غرض من آن است که ایشان بدین وطاعت من‌درآیند اگر آمدند فهوالمراد واگر نه لشکر فرستم بایشان که طاقت آن ندارند وایشان را ازشهرهای

خود بدر آرم اسیر وذلیل وهو قوله ارجع الیهم فلناتینّهم بجنود لاقبل چون رسولان بنزدیك بلقیس رفتند وپیغام بگذاردند بلقیس گفت من بدانستم که این مرد پادشاه نیست پیغامبراست ومرا طاقت او نباشد وما قوّة او نداریم کس فرستاد بسلیمان که من آیم بخدمت تو تا سخن تو بشنوم وبدانم که این دین چیست که تو مرا بآن میخوانی آنگه بفرمود تاعرش او در آخر خانه نهادند ازهفت خانه برحصنی قوی برکوشکی بلند ولشکری را برآن گماشت وقومی‌حرس ونگهبانان را برآن گماشت و لشکری‌را برآن موکّل کرد و گفت زینهار تانیکو نگه دارید و نباید تاهیچکس را دست باوبرسد ونایبی وخلیفهٔ بداشت وملك وولایت بدو سپرد واو بر خاست بادوازده هزار امیر روی بلشکرگاه سلیمان نهاد باهر امیری فراوان مرد بودند چون سلیمان علیه السلام خبر یافت که او درراه است گفت یا ایّها الملأ ایّکم یأتینی بعرشها کیست که عرش بلقیس بمن آرد پیش‌از آنکه ایشان اینجا آیند قبل ان یأتونی مسلمین قبل مؤمنین و قبل مستسلمین منقادین وعلماء خلاف کردند درسبب آنکه سلیمان خواست که‌عرش‌او بیارند پیش‌از آنکه او بیاید بعضی گفتند برای آنکه دانست که اگر او بیاید واسلام آرد مالش براو حرام شود خواست تاسریر او بردارد برسبیل غنیمت واو کافر است تاحلال باشد اورا فتاده گفت خواست تابیینند ازآن وصف که هدهد کرده بود آنرا ابن زید گفت برای آن کرد که خواست عقل وتمیز بلقیس‌را امتحان کند تاچون او حاضر آید اوعرش را منکر ومتغیّر کند وگوید که اهکذا عرشك تا او بشناسد یانه ودرست آنست که غرض او آن بود تامعجزه باشد خارق عادة وآیتی ودلالتی بود بلقیس را برنبوّت وصدق او قال عفریت من‌الجن یکی از جملهٔ جنّیان که قوی وداهی بود گفت من بیارم عبدالله عبّاس گفت عفریت داهی باشد ضحّاك گفت خبیث باشد زیع گفت غلیظ باشد فرّاء گفت قوی باشد کسائی گفت منکر باشد وقال شیطان لهم عفریت مالکم ملك ولا تبیت ابو رجاء العطاردی خواند عفرة و گفت بکرین بکرین باشد اوّل فرزند مادر ویدر باشد که او هنوز زن نکرده وفرزند نیاورده سیبویه گفت اشتقاق او ازعفرباشد وعفر کس‌را بقوّه درخاك بگردانیدن باشد ورجل عفریت نفریت وعفریه ونفریه ویجمع علی عفاریت وعفاری وجمع العفریه عفاریه کزبانیه فی جمع زبنیه و منه قوله علیه السلام انّ الله یبغض العفریة النّفریّة آن عفریت گفت انا اتیك قبل ان تقوم من مقامك من بتو آرم پیش ازآنکه تو از مجلس حکم برپای باستی وانّی علیه لقویّ امین ومن بر اینکه میگویم وبراین گفتار استوارم وگفتند معنی آن است که قویم بر آوردن امینم برآنچه براواست از زر و جواهر سلیمان گفت زود تر میباید که او نزدیك رسیده است قال‌الّذی عنده علم من الکتاب گفت آنکس که بنزدیك او علمی بود از کتاب وخلاف کردند که او که بود بعضی گفتند جبرئیل بود بعضی گفتند فرشته بود از جملهٔ فرشتگان و بعضی دگر گفتند آصف بن برخیا بن سمعیا بن میکیا بود واوازجملهٔ صدّیقان بود ووصیّ سلیمان بود ونام مهترین خدای عزّوجل بنزدیك اوبود که عند آن دعارا لامحاله اجابت بود و هوالعلم الّذی عنده من الکتاب وآن علم کتاب بود که بنزدیك او بود عبدالله عبّاس گفت که آصف بن برخیا گفت

چشم بزن چندانکه چشم زخم تو باشد پیش از آنکه مردی ازآنجا بتو آید من عرش پیش تو آرم گفتند سلیمان بنگرید تابیمن بدید واین قول آنکس باشد که این کلام برحقیقت حمل کند و در آنجا تعجّبی نباشد و این قول بعید است برای آنکه قبل ان یقوم من مقامك زودتر است از آنکه مردی ازیمن بکوفه آید چه در تفسیر ما چنان است که دراین وقت سلیمان از میان کوفه وحیره بود مجاهد گفت این بر توسّع ومجاز و طریق مبالغه باشد کقوله تعالی وما امر السّاعة الّا کلمح البصر او هو اقرب وبعضی دگر گفتند این کسیکه علم کتاب بنزدیك اوبود خود سلیمان بود چه درعهد او ازاو فاضلتر و بهتر ومستجاب الدّعوه تر نبوّد واین اختیار جبّائی است بعضی دگر گفتند خضر بود مجاهد گفت مردی بودنام او مسطح اسطوح(١) قتاده گفت نامش تملیخا بود ودر اخبار واقوال بیشتر مفسران آن است که آصف برخیا بود عبدالله اسمعیل بن زید گفت مردی بود صالح از بعضی جزیرهاء دریا و مردی سیّاح بود در جهان میگشت تا عجائب جهان بیند ونام مهترین خدای دانست خدای را بآن نام بخواند اجابت کرد در حال سریر حاضر کردند پیش سلیمان پیش از آنکه سلیمان چشم برگردی علماء خلاف کردند در آن نام ودر آن دعا که عند آن عرش حاضر کردند ازرسول علیه السلام روایت کردند که آصف برخیا خدای را باین نامها خواند که یاحیّ یاقیّوم زهری گفت این بود که گفت یا الهنا والهکلّ شیٔ لااله الا انت مجاهد گفت یا ذوالجلال والاکرام عبدالله عباس گفت آصف دو رکعت نماز کرد وخدای را بنام مهترین بخواند گفت سلیمان را یا رسول الله تو بجانب یمن مینگر خدای تعالی فرشتگان را بفرستادتادر زیر زمین بیاوردند و زمین شکافته شد وسریر از پیش سلیمان برآمد از زمین وگفتند خدای تعالی معدوم بکرد و پیش سلیمان باز آفرید و این برمذهب آنکس روا باشد که فناء بعضی جواهر بابقاء بعضی روا دارد و این مذهب درست نیست اگر گویند خدای تعالی تفرّق بکرد اجزای آن وانجا رسید قبل ان یرتدّ الیه طرفه انکه مؤلف بکرد این باسلامت تر باشد امّا قوله قبل ان یرتدّ الیك طرفك در او سه قول گفتند یکی انکه پیش از انکه از چشم زخم تو مردی بتو رسد و او دوربین بود دوّم آنکه تو چنین شاخص البصر میباشی پیش از آنکه بعادة چشم برهم زنی من این سریر بیارم قول سیّم آنکه عبارت باشد از سرعت برسبیل مبالغت فلمّا راه مستقرّاً عنده درکلام محذوفی هست وآن آن است فاتاه به علی ماقال بیاورد چنانکه گفته بود چون سلیمان سریر بنزدیك خود دید گفت هذا من فضل ربّی این ازفضل خدای من است تاخدای من مرا ابتلاء و امتحان کند که من نعمت او را شاکرم یا شکر نخواهم کردن و گفتند سلیمان علیه السلام دراین وقت بشام بود وآن سریر ازمارب آوردند که شهری است در یمن و من شکر فانّما یشکر لنفسه آنکه گفت هرکس که او شکر نعمت خدای کند برای خود کرده باشد تاشکراو قید نعمت او شود نعمت حاصل را نگاه دارد وزیاده را بیارد بیانه قوله ولان شکرتم لازیدنکم ومن کفر فانّ الله غنیّ کریم وهرکس که او کفران نعمت کند خدای من ازاو واز شکر او مستغنی است وکریم است بافضال و انعام برکافر نعمتان قال نکرّوا لها عرشها الایة سلیمان

(١) ـ نسخه ل

علیه السّلام گفت این سریر منکّر ومغیّر کنی بزیادت ونقصان وزیر وبالاوتقدیم وتأخیر تا ما بنگریم تابلقیس بشناسد یاره نبرد باو محمّدبن کعب القرظی ووهب منبه گفتند سبب این چنین کردن آن بود که سلیمان درآن وقت فرزند نداشت جنّیان ترسیدند که چون بلقیس را بیند رغبت کند که اورا بزنی کند وازاو فرزند آرد وایشان ازآن قهر واسررهائی نیابند سلیمان را گفتند بلقیس ناقص عقل است زیرا که درعقل او خلل است وپای او بپای خرماند سلیمان علیه السّلام عقلش بتنکیر عرش امتحان کرد وپایش را ببنای صرح ممرّد چون بلقیس نزدیك سلیمان آمد وسریر مغیّر کرده بودند سلیمان اورا گفت اهکذا عرشك عرش توهم چنین هست هیچ با این ماند بلقیس گفت کانّه هو پنداری خود آن است وبرای آن بطریق شك گفت که مغیّر کرده بودند حسین بن الفضل گفت چون سئوال برتشبیه کردند اوجواب برتشبیه داد بروفق سئوال وهمانا اگر مسئول بر اطلاق کردندی جواب براطلاق دادی وگفتند چون بعضی علامات بدید وبعضی برخلاف آن دید ونیز استبعاد کرد که آن باشد باچندان استواری که او کرده بود قطع نکرد تا دروغ نباشد گفت کانّه هو قوله واوتینا العلم من قبلها خلاف کردند در آنکه این از قول کیست بعضی گفتند این ازکلام سلیمان است که او میگوید ما را علم دادند باو وباحوال او پیش از آمدن او بوحی ازقبل خدای تم وکنّا مسلمین وما مسلمانیم و مؤمن بوده ایم بعضی دگر گفته اند این ازقول بلقیس است چون عرش خود آنجا دید و اورا معلوم شد که عرش عرش اواست گفت مارا علم دادند پیش ازاین حالت نبوّت سلیمان ازآن آیات که دیدیم در هدهد وخبر دادن او ازآنچه درحقّه بود وفرمان جانوران ناعاقل اورا و ما پیش از این باو ایمان آورده ایم قوله وصدّها ما کانت تعبد من دون الله وباز داشت یعنی سلیمان بلقیس را از عبادت آفتاب و آنچه بدون خدای میپرستیدند آنکه گفت ما در محل نصب است علی احدالوجهین امّا بتعدیة صدّ الی مفعولین کمنع وحرم یقال صددته کذا کمنعه کذا و اما علی حذف الجر والتّقدیر وصدّها سلیمان عما کانت تعبد کقوله واختار موسی قومه ای من قومه بعضی دگر گفتند ما درمحلّ رفع است وتقدیر آنکه فصدّها ماکانت تعبد من دون الله عن عبادة الله باز داشت اورا ازعبادت خدای آنچه او میپرستید بدون خدای مادرمحلّ فاعل صدّ باشد و این لایقتر است بسیاقت کلام برظاهر خود قوله انّها کانت من قوم کافرین دلیل این قول است گفت که او ازجملهٔ کافران بود واگر انّها بفتح همزه خوانده بودندی درعربیّت روا بودی علی تقدیر لانّها جز آنست که نخواندند قوله قیل لها ادخلی الصّرح گفتند اورا که در این کوشك رو مفسران گفتند سبب آن بود که جنّیان سلیمان را گفتند پای او با پای چهارپای ماند تا اورا درچشم سلیمان زشت کنند سلیمان بفرمود تا جنّیان کوشکی ساختندی برای او از آبگینهٔ سفید بررنگ آب وگفتند فرمود تافرش سرای وکوشك او ازآبگینهٔ سفید ساختند براون آب وبفرمود تا آب درزیر آن کردند وماهی وحیواناتی که درآب باشند درآنجا کردند آنکه سریر او در صحن آن کوشك بنهادند وبلقیس را بفرمود تا درآرند او آنجا رسید فلمّا راته حسبته لجةً چون آن بدید پنداشت که منجلابی است واللّجة معظم الماء فی البحر

و غیره واشتقاقها من اللّجاج کانّ الماء لجّ به جامه ازساق برداشت سلیمان در نگرید ساق او
ساق آدمیان بود جز که بر او موی بود اگر گویند روا باشد که سلیمان در ساق زنی نگرد که
حلال او نباشد گوئیم روا باشد چون عقد او خواهد بستن دگر آنکه بامر الله روا باشد که
درشرع او این حجر نباشد بل حلال بوده باشد چه تحریم این از جهة شرع دانند و شرایع
مختلف است چون بدید در حال روی بگردانید و گفت انّه صرح ممرّد- این کوشکی است
ممّلس و گفتند صرح جائی باشد بسیط پهن بی سقف ومنه صرّح الامر اذا کشفه وافصح به
والتّصریح خلاف التّعریض و گفت صرح صحن سرای باشد از این وجه یقال صرح الدّار و
صحنها وساحتها وباحتها واحد و قال الشّاعر بهنّ نعام بناه الرّجال یشبّه اعلا مهنّ الصّروحا
ابوعبیده گفت هر بنائی که ازسنگ یا آبگینه یا ازچیزی باشد که دراو خلل نبود عرب آنرا
صرح گویند و گفتند برای آن کرد تاعقل ورأی اورا امتحان کند و گفتند جواب آن داد
که کنیزکان را برزی غلامان وغلامان را برزی کنیزکان فرستاد و سلیمان علیه السّلام تمیز
کرد خواست تاباز نماید که من آن بشناختم وتو این نشناختی گفتند چون ساق بنگرید وبر
او موی بود خوش نیامد او را رجوع بانس کرد در دوای گفتند ندانیم بعضی گفتند با سترہ
پاك باید کردن اوگفت نداند کار بستن وشاید که اندام خود مجروح کند باجنّیان رجوع کرد
وبا شیاطین گفتند اندیشه کنیم آنکه گرماوه و نوره ساختند وپیش ازاین نبود گفتند چون
سلیمان علیه السّلام داخل درگرمابه شد خوش آمد او را پشت بدیوار او کرد گرم بود پشتش
بسوخت گفت اه من عذاب الله بلقیس نوره استعمال کرد موی ازساق او برفت گفتند یکروز
بلقیس سلیمان را گفت مرا مسئلهٔ چند است میخواهم تابپرسم گفت بگو گفت مرا خبرده
که کدام آبست که نه ازآسمان است ونه اززمین گفت عرق است گفت راست گفتی گفت مرا
خبر ده که خدای تو برچه لون است سلیمان علیه السّلام که این شنید بانگ برآورد ودرحال
از سریر فرود آمد و روی برخاك نهاد او بترسید وهمه لشکر او ولشکر سلیمان بگریختند و
برجای نماندند خدای تعالی وحی کرد بسلیمان که یا سلیمان کس فرست وبلقیس را بازخوان
و هر دو لشکررا و بلقیس را بگو که چه پرسیدی سلیمان همچنان کرد بلقیس را باز خواند
و بنزدیك جملهٔ حاضران او را گفت چه پرسیدی ازمن گفت تورا پرسیدم از آبی که نه از
آسمان باشد و نه اززمین گفت دگر چه پرسیدی گفت دیگر هیچ نپرسیدم گفت آخر گفت
هیچ نپرسیدم بالشکر رجوع کرد گفت چه پرسید گفتند همین یك مسئله پرسید خدای تعالی
ازیاد همه ببرد آنکه سلیمان علیه السّلام او را دعوت کرد باسلام او اسلام آورد و ازکفر و
شرك توبه کرد وذلك قوله ربّ انّی ظلمت نفسی واسلمت مع سلیمان لله ربّ العالمین گفت
بار خدایا من برخود ظلم کردم یعنی نقصان حظّ خود کردم ازثواب اکنون پشیمانم برآن
واسلام آوردم وگردن نهادم خدای تعالی را که خدای جهانیان است باسلیمان پیغامبر علیه السّلام
آنگه ازپس آنکه اسلام آورد علماء خلاف کردند درکار او بعضی گفتند سلیمان او را بزنی
کرد و ازاو فرزندان آمدند و ملك وولایت او باو داد وجنّیان را بفرمود تابرای او سد حصن

کردند بزمین یمن که آدمیان چنان ندانند کردن یکی سلحون ودیگری بینون وسه دیگر عمدان
واورا باولایت خود فرستاد ودر ماهی یك بار بزیارت او رفتی وسه روز براو مقام کردی
بامداد ازشام بیامدی نمازپیشین بیمن بودی ویك روایت آن است که چون بلقیس اسلام آورد
سلیمان علیه السّلام گفت اختیار کن کسی را که تورا بدو دهم گفت مرا رغبت نیست گفت
روا نیست در اسلام که ازنکاح رغبت کنند گفت چون لابد است مرا بملك همدان ده واو
تبع بود سلیمان اورا باو داد وبا یمن فرستاد وذوبعه را که امیر جن بود بفرمود که طاعت
او دارد وحصنی چندان که اومیخواهد برای او بنا کنی همچنان کرد تا آنکه سلیمان علیه السّلام
باجوار رحمت ایزدی رفت جنّی بیامد و بوادی تهامه آواز برداد که ای جماعت جنّیان بدانید
که سلیمان فرمان یافت دست بدارید ازاین کارها ایشان دست بداشتند وبکی از ایشان بیامد
وبرسنگی بزرگ نقش کرد که ما بنا کردیم سلحین وصرواح وفرواح و بینون ومیده وهینده
واین حصنهائی است بیمن ازعمل شیاطین چون این آواز برآمد ایشان دست ازکارها بداشتند
ویرا کنده شدند وملك سلیمان باملك بلقیس منقرض شد وملك خداست جلّ جلاله که
زائل نشود تعالی علوّا کبیرا.

وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا اِلٰی ثَمُودَ اَخَاهُمْ صٰالِحًا اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ فَاِذٰا هُمْ فَرِیقَانِ یَخْتَصِمُونَ *

وبتحقیق فرستادیم بسوی ثمود برادرشان صالحرا آنکه بپرستید خدارا پس آنگاه آنها دو فرقه شدند خصومت میکردند

قٰالَ یٰا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّیِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلٰا تَسْتَغْفِرُونَ اللّٰهَ لَعَلَّکُمْ

گفت ای گروه چرا می شتابید بیدی پیش از خوبی چرا خواستار نمیشوید خدارا آمرزش شاید شما

تُرْحَمُونَ * قٰالُوا اطَّیَّرْنَا بِکَ وَ بِمَنْ مَعَکَ قٰالَ طٰائِرُکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ

رحم کرده شوید گفتند فال بد میزنیم بتو وبهرکه باتواست گفت فال بد شما راست نزد خدا بلکه شما گروهی

تُفْتَنُونَ * وَ کٰانَ فِی الْمَدِینَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ یُفْسِدُونَ فِی الْاَرْضِ وَلٰا یُصْلِحُونَ *

مبتلا شده اید وبود در شهر نه فرقه که افساد میکردند در زمین و اصلاح نمیکردند

قٰالُوا تَقٰاسَمُوا بِاللّٰهِ لَنُبَیِّتَنَّهُ وَ اَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِیِّهِ مٰا شَهِدْنٰا مَهْلِکَ اَهْلِهِ وَ اِنّٰا

گفتند سوگند خورید باهم بخدا هر آینه بتحقیق شبیخون زنیم او راو اهل او را پس میگوئیم وارث او را حاضر نبودیم ماجای هلاك اهل او وبتحقیق

لَصٰادِقُونَ * وَ مَکَرُوا مَکْرًا وَ مَکَرْنٰا مَکْرًا وَهُمْ لٰا یَشْعُرُونَ * فَانْظُرْ کَیْفَ

راست گویانیم ومکر کردند مکر کردنی ومکر کردیم ما مکر کردنی وآنها نمی فهمیدند پس بنگر چگونه

کٰانَ عٰاقِبَةُ مَکْرِهِمْ اَنّٰا دَمَّرْنٰاهُمْ وَ قَوْمَهُمْ اَجْمَعِینَ * فَتِلْکَ بُیُوتُهُمْ خٰاوِیَةً بِمٰا

باشد انجام مکرشان که هلاك کردیم آنها و گروه آنها همه را پس این است خانه هاشان فروشده بآنچه

ظَلَمُوا اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ * وَ اَنْجَیْنَا الَّذِینَ آمَنُوا وَ کٰانُوا یَتَّقُونَ *

ستم کردند بتحقیق در این هر آینه آیت است برای گروهی که میدانند ورهانیدیم آنان را که گرویدند وبودند می پرهیزند

وَ لُوطًا اِذْ قٰالَ لِقَوْمِهِ اَتَأْتُونَ الْفٰاحِشَةَ وَ اَنْتُمْ تُبْصِرُونَ * اَئِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ

ولوط را چون گفت مر گروه خود را آیا آئید زشت کاری را و شما می نگرید زشتی آن را آیا بتحقیق شما می آئید

الرِّجالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّساءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ * فَما كانَ جَوابَ قَوْمِهِ
مردان را ازروی خواهش ازغیر زنها بلکه شما گروهی نادانید پس نه بود جواب گروه او

إِلاَّ أَنْ قالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُناسٌ يَتَطَهَّرُونَ * فَأَنْجَيْناهُ
مگر آنکه گفتند بیرون کنید آل لوطرا ازدهخودتان بتحقیق آنها مردمانی هستند که دعوی پاکی میکنند پس رهانیدیم اورا

وَ أَهْلَهُ إِلاَّ امْرَأَتَهُ قَدَّرْناها مِنَ الْغابِرِينَ * وَأَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَساءَ مَطَرُ
و اهل اورا مگر زن اورا تقدیر کردیم اورا از ماندگان وبارانیدیم برآنها بارانی پس بداست باران

الْمُنْذَرِينَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلامٌ عَلى عِبادِهِ الَّذِينَ اصْطَفى آللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ *
بیم شدگان بگو سپاس مرخدای را وسلام بر بندگانش آنانکه برگزیدشان آیا خدا بهتر است یا آنچه شریك میگیرید

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمواتِ وَالْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَنْبَتْنا بِهِ حَدائِقَ
آیا کیست که آفرید آسمانها وزمین را فرستاد برای شما از آسمان آبی را پس رویانیدیم بآن بوستانهای

ذاتَ بَهْجَةٍ ما كانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَها أَإِلهٌ مَعَ اللهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ *
صاحب خرمی نرسد مرشمارا که برویانید درختش را آیا خدائی است باخدای یگانه بلکه آنها گروهی اند از حق میگردانند

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَراراً وَ جَعَلَ خِلالَها أَنْهاراً وَ جَعَلَ لَها رَواسِيَ وَ جَعَلَ بَيْنَ
آیا کیست که قرار داد زمین را آرامگاه و گردانید میان آنها جویها و گردانید برای آن کوهها و گردانید میان

الْبَحْرَيْنِ حاجِزاً أَإِلهٌ مَعَ اللهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ * أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ
دو دریا مانعی آیا خدائی با خداهست بلکه بیشتر آنها نمیدانند آیا کیست اجابت کند درمانده را

إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفاءَ الْأَرْضِ أَإِلهٌ مَعَ اللهِ قَلِيلاً ما
چون میخواند اورا ومیزداید بدی را ومیگرداند شمارا جانشینان زمین آیا خدائی هست باخدا اندکی

تَذَكَّرُونَ * أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُماتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَ مَنْ يُرْسِلُ الرِّياحَ بُشْراً
پند میگیرید آیا کیست راه نماید شمارادر تاریکیهای صحرا و دریا وکه میفرستد بادهارا مژده آورنده

بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَإِلهٌ مَعَ اللهِ تَعالَى اللهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ * أَمَّنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ
پیش روی رحمت او آیا خدائی با خداهست برتر باشد خدا ازآنچه انباز گیرند آیا کیست آشکار کند آفریدگان را پس

يُعِيدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ أَإِلهٌ مَعَ اللهِ قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ إِنْ
برمی گرداند اورا و کیست روزی دهد شمارا از آسمان وزمین آیا خدائی با خداهست بگو بیاورید حجت خودتان را اگر

كُنْتُمْ صادِقِينَ * قُلْ لا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمواتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلاَّ اللهُ وَما
باشید راست گویان بگو نمیدانید هرکه در آسمانها و زمین است غیب را مگر خدا و نه

يَشْعُرُونَ * أَيَّانَ يُبْعَثُونَ بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْها
فهمند کدام وقت برانگیخته شوند بلکه بکمال رسید دانش آنها در آخرت بلکه آنها در شکند از آن

بَلْ هُمْ مِنْها عَمُونَ وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَإِذا كُنَّا تُراباً وَآباؤُنا أَإِنَّا لَمُخْرَجُونَ *
بلکه آنها از آن کورانند و گفتند آنانکه کافر شدند آیا چون شدیم خاك وپدران ما آیا بتحقق ما بدرشدگانیم

لَقَدْ وُعِدْنا هذا نَحْنُ وَآباؤُنا مِنْ قَبْلُ إِنْ هذا إِلاَّ أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ * قُلْ
بتحقیق وعده کرده شدیم این را ما و پدران ما از پیش نیست این مگر افسانهای پیشینیان بگو

سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ * وَلا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ
سیر کنید در زمین پس بنگرید چگونه باشد عاقبت گنهکاران واندوه ناك مشو برآنها

وَلا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ * وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ *
و مباش در تنگی ازآنچه مکر میکنند و میگویند کی باشد این وعد اگر باشید راست گویان

قُلْ عَسى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ * وَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ
بگو شاید آنکه میشود لاحق مرشمارا بعضی آنکه شتاب میکنید و بتحقیق پروردگار تو هرآینه صاحب بخشش است

عَلَى النَّاسِ وَلكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَشْكُرُونَ * وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ ما تُكِنُّ صُدُورُهُمْ
بر مردم ولکن بیشتر آنها شکر نمی گذارند و بتحقیق پروردگار تو هرآینه میداند آنچه را می پوشاند سینه هاشان

وَ ما يُعْلِنُونَ * وَ ما مِنْ غائِبَةٍ فِي السَّماءِ وَالْأَرْضِ إِلاَّ فِي كِتابٍ مُبِينٍ * إِنَّ
و آنچه آشکار کنند و نیست هیچ پوشیده در آسمان وزمین جز در کتاب هویدا بتحقیق

هذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلى بَنِي إِسْرائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ * وَ إِنَّهُ
این قرآن حکایت میکند بر اولاد یعقوب بیشتر آنچه را آنها درآن اختلاف میکنند و بتحقیق آن

لَهُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ * إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ .
هرآینه هدایت ورحمت است برای گروندگان بتحقیق پروردگار تو حکم کند میان شان بحکم او واوست غالب دانا .

قوله تعالي ولقد ارسلنا الي ثمود اخاهم صالحاً حق تعالى دراين آيه حديث صالح كرد وقوم او ثمود گفت ما فرستاديم بقبيلهٔ ثمود برادر ايشان را ازنسب كه صالح بود كه خداى را پرستيد يعنى او را بدعوت باعبادت فرستاديم فاذاهم فريقان يختصمون إذا مفاجات راست كه نگاه كردى ايشان دو گروه بودند يكى مؤمن ويكى كافر بايكديگر خصومت كردند مقاتل گفت خصومت ايشان آن است كه درسورهٔ الاعراف گفت قال الملاء الّذين استكبروا من قومه للّذين استضعفوا لمن آمن منهم الى قوله يا صالح ائتنا بما تعدنا قال يا قوم گفت صالح عليه السّلام اى قوم لم تستعجلون بالسّيّئة قبل الحسنة چرا شتاب زدگى ميكنيد بسيّئة وبدى يعنى ببلا و عقوبت پيش ازحسنه يعنى عافيت و رحمت و استعجال طلب عجله باشد وآن كارى كردن باشد پيش ازوقت لولا الاية اى هلا چرا آمرزش نخواهيد از خداى تا باشد كه برشما رحمت كند قالوا اطيرنا بك وبمن معك گفتند ما فال بد گرفتيم بتو وبآنانكه باتواند واصل اطّيرنا تطيّرنا بوده است چنانكه بيان كرده شد در اخوات او وتطيّر تشأم باشد واصل كلمه تفاؤل باشد بطير وآنچه طريقه وعادت عرب است درسانح وبارح واين را شرح داده ايم جاى ديگر واشعارى كه دراين معنى گفته اند من قول الكميت ولا انامّمّن يزجر الطير همّه اصاح غراب ام تعرّض ثعلب ولا السانحات البارحات عشيّة امرّ سليم القرن ام مرّ اغضب واين براى آن گفتند كه اين سال باران كم آمد ايشان گفتند اين بشومى صالح است كه ما درقحط افتاديم صالح گفت طائركم عندالله اى فالكم والمعنى عملكم الّذى جرّ اليكم شوم القحط و مضرّته يعنى آن عمل كه كرديد از كفر و معصيت كه شومى آن بشما رسيد آن بنزديك خدا است مكتوب مدوّن خداى را آن فراموش نيست واين سبب آن است بل انتم تفتنون بل شما قوميد

که شمارا اختیار وامتحان میکنند بخیر وشر ومثله قوله ونبلوکم بالشر والخیر فتنة این قول عبدالله عباس است واین موافق لغت است محمّد بن کعب القرظی گفت فتنه بمعنی عذاب است یعنی عذاب میکنند شمارا باین گناه که میکنید بعضی دگر گفتند شمارا بمن امتحان کرده‌اند تا ازشما که باشد که بمن ایمان آرد تابثواب رسد یا کافر شود تاعقوبت کنند وکان فی المدینة تسعة رهط درشهرستان قوم صالح نه مرد بودند از اشراف ایشان که افساد آن ولایت ازایشان بود وهیچ صلاح کار نمی بستند ونامهاء ایشان این است قدار بن سالف و مصدع بن دهر واسلم ورهیم ورهیم وعمی ودعیم وقتال وصداف قالوا تقاسموا بالله این نه کس گفتند قوم صالح را که سوگند بخورید بخدای واین لفظ امر است واگرچه ازروی صیغت مشتبه است بلفظ ماضی وبعضی دگر گفتند فعل ماضی‌است ومحلّ او نصب‌است برحال‌ای‌قالوامتقاسمین‌بالله و در قرائت مصحّف عبدالله مسعود قالوا نیست تااین لفظ حال باشد ازاو بل‌حال‌است ازیفسدون ولا یصلحون ای یفسدون ولا یصلحون متقاسمین لنبیّتنّه من‌البیات سوگند خوردند که ما شبیخون بریم بسر او واورا بکشیم بشب واهلش را واین قرائت عامّهٔ قرّاست حمزه وکسائی خواندند لنبیّتنّه ولتقولنّ بتاء خطاب وضمّ تالام‌الفعل وضمّ‌لام ومجاهد وحمید درشاذ بیاخواندند علی خبرالغایب ثمّ لنقولنّ لولیّه آنگاه کوئیم ولیّ خون اورا ماشهدنا مهلك اهله که‌ماحاضر با نبودیم باهلاك اهلش وعاصم خواند بروایت ابوبکر مهلك بفتح میم ومعني موضع باشد بروایت حفص مهلك خواند بفتح میم وکسر لام وباقی قرّاء مهلك بضمّ میم علی‌المصدر یقال اهلکه اهلاکاً ومهلکا واتّا لصادقون وما دراین گفتار راست گوئیم ومکروا مکراً و ایشان مکری کردند یعنی غدری و انداختی در شبیخون برصالح وقومش وما نیز مکری کردیم با هلاك و استدراج ایشان ناگاه از جای که ایشان گمان نبردند آنچه ایشان کردند برحقیقت مکر وغدر بود وآنچه من کردم صورت مکر داشت ومعنی‌عذاب ایشان برکفر ایشان بروجهی که ایشان خبر نداشتند وتوقع نکردند وهم لایشعرون وایشان ندانستند فانظر کیف کان عاقبة مکرهم بنگر که چگونه بود عاقبت مکر ایشان اتّا دمّرناهم عاصم وحمزه وکسائی خواندند بفتح همزه علی تقدیر وذلك اتّا دمّرناهم برین تقدیر محلّ او رفع باشد برخبر ابتداء محذوف یا برتقدیر تکریر کان وهو ان یقدّر و کان عاقبته مکرهم اتّا دمّرناهم و عاقبت مکر ایشان آن بود که ما ایشانرا هلاك کردیم برین تقدیر محلّ او نصب باشد برخبر کان و قومهم اجمعین و جملهٔ قوم ایشانرا وباقی قرّا اتّا خواندند براستیناف مفسران درکیفیّت هلاك ایشان خلاف کردند بعضی گفتند که این نه کس درسرای صالح رفتند تیغها برکشیده خدایتعالی فرشتگانرا بفرستاد تا ایشانرا بسنگ فرو کوفتند ایشان سنگ میدیدند و فرشتگانرا نمیدیدند و این قول عبدالله عباس‌است قتاده گفت ایشان بیامدند وآهنگ صالح کردند خدای تعالی در راه سنگ عظیم برسر ایشان فرو فرستاد تاهمه را هلاك کرد مقاتل گفت درزیر کوهی موعد کرده بودند چون آنجا مجتمع شدند کوه برسر ایشان فرو فرستاد تاهمه را هلاك کرد واتّا قوم ایشانرا بصیحه هلاك کرد چنانکه درقصّهٔ صالح برفت فتلك بیوتهم آن سراهای ایشان‌است خاویةً ای خالیة ونصب

او برحال است گفت سرایهای ایشان از ایشان تهی ماند پس از هلاك ایشان بما ظلموا ما مصدری است ای بظلمهم به بیدادی که کردند انّ فی‌ذلك لایة دراین آیتی‌هست ودلالتی وعبرتی گروهی را که دانا باشند وانجینا الّذین آمنوا وکانوا یتّقون و برهانیدیم مؤمنان و متّقیانرا از آن صیحه وخراج که ایشان را پدید آمد بردستها و ازآن هلاك شدند مقاتل گفت وقت هلاك ایشان را خراجی بردست پدید آمد بمقدار حمّی روز اوّل سرخ بود روز دوّم زردشد روز سیّم سیاه شد روز چهارم شکافته‌شد عقیب‌آن جبرئیل بانگ برایشان زد برجای بمردند وجمله‌مفسران گفتند آن گروه که مؤمن و ناجی بودند چهار هزار بودند صالح علیه السلام ایشانرا بحضرموت برد صالح بآنجا رسید فرمان خدای اورا دریافت وبارحمت خدای شد فقیل حضرموته فیه آنجا را حضرموت باین سبب نام کردند وایشان آنجا مدینه ساختند وآنرا حاضورا نام کردند و این قصّه برفت ولوطا نصب‌او برتقدیر فعلی محذوف باشد امّا وارسلنا لوطا عطفا علی‌قوله ولقدارسلنا الی ثمود اخاهم صالحا وامّا واذکر لوطا و یاد کن ای محمّد لوط را چون گفت اتاتون الفاحشة شما می‌کنید کار زشت یعنی لواط وانتم تبصرون واو حال است وشما می‌بینید و میدانید که‌آن فعل زشت ومنکر است گفتند معنی آنست که شما درآن حال یکدیگر را می‌بینید چه ایشانرا عادت بود که این فعل ازیکدیگر پنهان نداشتندی بحضور یکدیگرمشتغل‌بودندی آنگه فاحشه‌را بیان کرد گفت مواقعه و خلوت میکنید با مردان دون زنان بل شما گروهی جاهلانید واینان کنایت است ازمواقعه یقال اتیت المرآة اذا اوقعتها فما کان جواب قومه الا ان قالوا جواب ایشان جزاین نبود که گفتند لوط را وقومش را ازشهر بیرون کنید که ایشان مردمانی اند که ازاین کار ما که لواط است با کنیز کی مینمایند وباین کار مشغول نمیشوند وجواب منصوب‌است برخبر کان مقدم براسم وان قالوا درمحلّ رفع است باسم او ومثله وما کان حجتهم الّا ان قالوا ومانند این بسیار است فانجیناه و اهله ما لوط را واهل دین اورا برهانیدیم مگر زن او را تقدیر چنان کردیم که اوازجملهٔ باقیان بود در عذاب و گفتند این ازجملهٔ گذشتگان ورفتگان بود در میان هلاك شدگان وغابر هم ماضی باشد و هم باقی و اگرچه زن لوط از آنان نبود که بلواط مشغول بودندی کافره بود وراضی بفعل ایشان وخیانت بکردی با لوط بخبر دادن قوم چون گروهی غریبان بلوط فرود آمدندی وامطرنا علیهم وباران عذاب ازسنگ بر ایشان بارانیدیم فساء مطر المنذرین بدبارانی بود باران آنگه ایشانرا بترسانیدند بعذاب خدای و ایشان نبترسیدند قل الحمدلله قرّا گفت این خطابست با لوط خدای او را گفت بگوی ای لوط که الحمدلله و باقی مفسّران برآنند که خطاب بارسول است علیه‌السّلام بگو ای‌محمّدالحمدلله سپاس خدای را برنعمتهاء او واز جمله آن اهلاك کافران ودشمنان دین خدای بود مقاتل گفت اورا فرمود که شکر کن مرا براعلام تو این احوال و قصص گذشتگان و حملش برعموم کردن اولیترباشد وسلام علی عباده الّذین اصطفی وسلام برآن بندگان گزیده‌باد یعنی‌پیغامبران سلف مقاتل گفت ودلیلش قوله وسلام علی‌المرسلین بعضی دگرگفتند اصحاب رسولند وبعضی دگرگفتند امّت رسولند که اصطفاهم علی سایرالامم که خدایتعالی ایشانرا بردگر امّت برگزید

آنکه برسبیل الزام حجّت بصورت استفهام گفت الله خیر امّا یشرکون وقرائت برآن است
که الفی درآرند درمیان همزهٔ استفهام والف وصل که درالله است تافاصله باشد میان هردوهمزه
و کذلك قوله الان وقوله اانت قلت گفت خدای بهتر که این همه افعال وصنایع ونعمت کرده است
یا آنچه شماها باو شرك می آرید و میپرستید آنرا از اصنام درخبر است که چون رسول
علیه السلام این آیه خواندی گفتی بلی الله خیر وابقی واجلّ واکرم ام من خلق السموات
والارض بعضی اهل معانی گفتند در آیه حذفی واضماری هست وتقدیر آنکه الهکم خیرا من
خلق السموات والارض خدایان شما بهترند یا آن خدای که آفریدگار آسمان و زمین است
وانزل لکم من السماء ماء وبرای شما ازآسمان آب فرود آورد وبرویانیدیم بآن حدائق وبستانها
وهی جمع حدیقه فرّا گفت حدیقه بستانها باشد دیواربست من قولهم احدق بکذا اذا احاط به
اگر دیوار نداردآنرا حدیقه نخوانند ذات بهجة خداوند حسن ونیکوئی ما کان لکم ان تنبتوا
شجرها شمارانبود که درختان آن بستانها برویانید یعنی نتوانید ومقدور شما نباشد اله مع الله
باخدا خدای دیگر هست صورة استفهام ومعنی جحود وانکار یعنی نیست بلهم قوم یعدلون
ای یشرکون بل ایشان قومی اند که بخدای شرك می آرند وبا او عدل ومثل میگویند من قولهم
عدلت الشّیء بالشّیء اذا قابلته به امّن جعل الارض قراراً یابگو تا کیست که زمین را بقرارگاه
شما کرد بروجهی که شما درو این تصرّفات میتوانید کردن ازآمد وشد وقیام و قعود وخفتن
وآرام وجعل خلالها انهاراً ودر میان آن جویها روان کرد تا خوردن وبکار داشتن وسقی
زراعتهاء شما باشد وجعل لها رواسی واین زمین را کوهها کرد ثوابت ایستاده تازمین باو
برجای باشد ونجنبد واهلش را نجنباند وجعل بین البحرین حاجزاً ومیان دودریا عذب وملح
دریای خوش ودریای شور مانعی وحائلی کرد تامختلط نشوند یکی بردیگری بغی نکند ومثله
قوله بینهما برزخ لایبغیان گفتند آنها جز جزیرهاست که در دریا بود اله مع الله با خدای عزّ
وجل خدای دیگر هست که این میکند یا اورا براین یاری میدهد بل اکثرهم لایعلمون بل
بیشتر ایشان نمیدانند امّن یجیب المضطرّ اذا دعاه یا کیست که اواجابت کند مضطر درمانده
حال بضرورت رسیده را ولفظ مضطر هم فاعل را بشاید وهم مفعول واینجا مفعول است من
قولهم اضطر فلان الی کذا وفرق میان ایشان درلفظ پیدا نشود برای ادغام و انّما بمعنی و
قرینه دانند عبدالله عباس گفت مضطر مجهود باشد برنج آورده سدی گفت مضطر آن باشد
که اورا حول وقوّه نبود ذوالنّون گفت آن باشد که علاقه که ازمیان او وجزخدای باشد
ببرد سهل بن عبدالله گفت مضطر آن مفلسی باشد که چون دست بخدای بردارد اورا ازطاعت
وسیلتی نبود ویکشف السوء و کشف بدی وآفات وبلا کند و یجعلکم خلفاء الارض وشمارا
بخلفا وباز ماندگان گذشتگان که درزمین اند کرد تا چون گروهیرا ببرد گروهیرا بیارد اله
مع الله آیا باخدای خدای دیگر هست قلیلاً ما تذکرون کم اندیشه می کنند و ما مصدری است
یعنی قلیلاً تذکرکم و روا باشد که زیادة بود ای تذکرون قلیلاً وبرقول اوّل حال بود وبرقول
دوّم صفت مصدری محذوف امّن یهدیکم فی ظلمات البرّ والبحر یا کیست که اوشمارا ره نماید

در تاریکی در دریا و خوشك چون بسفر روید ومن یرسل الرّیاح بشراً وکیست آنکه بفرستد
بادهای زنده باز کننده نشرا ای ناشرة ازباب رجل عدل وصوم باشد و قیل نشراً ای منتشرة
پراکنده وقیل ملقحات وگفتند درختان باردار کننده این برقرائت آنکس بود که بنون
خواند وآنکه بیا خواند معنی آنست که مبشّرات بشارت دهنده بین یدی رحمته پیش رحمت او
یعنی باران برای آنکه بیشتر احوال که باران آید پیش او باد بود اله مع الله تعالی الله آیا با
خدای خدای دیگر هست یعنی نیست متعالی است او ازآنچه شما با او شرك می آرید و انباز
می گیرید امّن یبدؤ الخلق ثمّ یعیده اله مع الله یا کیست که ابتدا خلق آفریند آنکه اعاده
کند دراین میان محذوفی هست وآن آنست که یبدء الخلق ثمّ یفنیه ثمّ یعیده خلق بیافریند
اوّل آنکه بافنا برد آنکه اعاده کند چه افنا نکرده اعاده نشاید کردن و آنچه خدای تعالی
اعاده کند بردو ضرب است یکی آنست که بقا براو روا باشد چون اجسام والوان وبعضی را
بقا براو روا نباشد چون علم و اراده وجز آن آنچه را بقا باشد چون اعاده کند آنرا عین آن
اعاده کند و آنچه را بقانباشد اعاده عین درست نبود اعاده مثل آن کند و من یرزقکم من السماء
والارض و کیست که شمارا روزی دهد از آسمان و زمین از آسمان بباران واز زمین بنبات اله
مع الله با خدای خدای هست که این میکند یعنی نیست قل هاتوا برهانکم بگو بیارید حجت خود اگر راست
میگوئید که حجتی دارید قل لایعلم من فی السموات والارض الغیب الّا الله آنکه رسول را
علیه السلام گفت بگو ای محمّد که هیچکس ازآنانکه در آسمان وزمین اند غیب ندانند مگر خدای
عزّوجل واین استثناء منقطع باشد برای آنکه خدایتعالی نه در آسمان است ونه درزمین ومعنی
الّا لکن باشد یا این کلامی مستأنف باشد وما یشعرون ایّان یبعثون وایشان ندانند که کی
برانگیزند ایشانرا وکی زنده کنند بل ادّارك علمهم فی الاخرة عبدالله عباس خواند بلی باثبات یا
وگفت معنی آیت تهکّم وسخریه است چنانکه یکی ازما گوید بلی تو ازمن بیشتر دانی ودرایت
تو بیشتر ازدرایت من است واورا غرض عکس باشد وجمله قرّا بل خواندند قوله ادّارك حمزه
و کسائی ونافع وعاصم و درشاذ حسن واعمش وبحربن یحیی وثابت وشیبه خواندند بل ادارك
بکسر لام والف وصل واصل ادارك تدارك بوده است چنانکه بیان کردیم دراخواتش من قوله
اطّیرنا واثّاقلتم وغیر ذلك و باقی قرّا خواندند بل ادرك بسکون لام وقطع الف از ادرك من
الادراك بعضی دگر گفتند بل بمعنی ام وعرب هریك ازاین دوکلمه بجای یکدیگر بنهند کقوله
وارسلنا الی مائة الف او یزیدون یعنی بل یزیدون وشاعر گفت فوالله ما ادری اسلمی تعوّلت
ام القوم ام کلّ الی حبیب یعنی بل کلّ الی حبیب ومعنی کلام آن است که هل متابع استفهامی است
متضمّن جحد یعنی لم یتدارك علم ایشان بآخرت متدارك شود ومتتابع و در آخرت بدانند
آنچه امروز نمیدانند و مورد آیهٔ تهدید و وعید باشد و برین قول ماضی بمعنی مستقبل بود
چنانکه گفت ونادی اصحاب الجنّة اصحاب النّار و جز آن وبعضی دیگر گفتند معنی ادارك علمهم
آن است که علم ایشان مستوی شود ودرآخرت اگرچه امروز مختلف است علمهای ایشان
بعضی شاك اند و بعضی مقلّدند براین قول لفظ علم مجاز باشد برای آنکه تقلید علم نباشد و

ملخّص این قول آن است که آنچه ایشان علم می‌پندارند ازشك وتقلید اینجا مختلف است فردا متابع و متدارك شوند یعنی متّفق شوند برای آنکه خدای تعالی علم ضروری بیافریند مؤمن را وکافر را بعقاب وثواب آنگه گفت بلهم فی‌شك منها بل ایشان ازآن یعنی از آخرة درشك اند بل هم منها عمون بل ایشان ازآخرت وعلم آن کورند یعني جاهلند و قال الّذین کفروا آنکه باز گفت آنچه کافران گفتند برسبیل تعجّب و انکار گفت گفتند کافران ءاذا کنّا تراباً وآباؤنا چون ما درگور خاك شویم وپدران ماها مارا زنده خواهند کردن وبرون آوردن ازگورها یعنی که‌آن بعث ونشور مستبعد است وازعقل دور لقد وعدنا هذا نحن و آبائنا من قبل این حدیث که تو میگوئی از بعث ونشور مارا وعده داده اند پیش ازاین و پدران مارا واین اصلی ندارد چه این چیزی نیست الّا فسانه پیشینکان آنکه رسول‌را گفت بگو ایشان را که منکر آن بعث و نشورند که درزمین بروید وبنگرید تا عاقبت این کافران و گناهکاران که این حدیث را منکر بودند چگونه شد وکجا رسید آنگه رسول را گفت ولا تحزن علیهم اندوهناك مباش برایشان ولا تکن فی ضیق ممّا یمکرون ودل تنگ مکن ازآنکه اینان میکنند آیه در مستهزیان آمد که عقبهای مکّه بخشیده بودند وقصّهٔ ایشان برفته است ویقولون متی هذاالوعد این کافران میگویند این وعده کی خواهد بود اگر شما دراین راست گوئید یعنی وعدهٔ قیامت وبعث قل‌عسی ان یکون ردف لکم بگو ای محمّد که نزدیك است که نزدیك شود بشما وتتبّع کند شما را بعضی از این عقاب که شما بآن استقبال میکنید فرّاء گفت این لام فی قوله لکم زیادت است والتّقدیر ردفکم ای تبعکم چنانچه زیادت کردند فی‌قوله لربّهم یرهبون وللرؤیا تعبرون انّ ربّك وخدای توای محمّد خداوند فضل و رحمت است بر مردمان ولیکن بیشترینهٔ ایشان شکر نمیگذارند و انّ ربّك لیعلم و خدای تو داند آنچه دلهای ایشان پوشیده دارد وآنچه‌آشکارا دارند وما من غائبة وهیچ خصلتی وحادثهٔ غائب‌نباشد درآسمان وزمین والّا آن در کتابی است روشن یعنی لوح محفوظ وانّ هذاالقرآن این کتاب قرآن قصّه میکند مر بنی اسرائیل را که فرزندان یعقوبند بیشترینه آنچه ایشان درآن خلاف میکنند ازامور دینی و انه واین قرآن هدی ورحمت است مؤمنان را معنی هدا اینجا لطف باشد وبیان انّ ربّك خدای‌تو ای محمّد روز قیامت میان ایشان حکومت کند بحکم خود وهوالعزیز العلیم واو مانع وغالب وداناست.

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ اِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ * اِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتٰى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ

پس‌توکل‌کن بر خدا بتحقیق‌تو بر حق آشکارائی بتحقیق‌تو شنوانکنی مردگان‌راونه شنوا کنی کررا

الدُّعَآءَ اِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ * وَمَا اَنْتَ بِهَادِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ اِنْ تُسْمِعُ اِلَّا

دعا را چون برگردند پشت‌کنندگان ونیستی تو راه‌نماینده کور را از گمراهی‌آنها نمیشنوانی مگر

مَنْ يُؤْمِنُ بِاٰيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ * وَاِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ اَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ

آن‌را که‌میگرود بآیت‌های‌ما پس‌آنها گردن‌نهادگانند وچون واقع‌شود گفتار برآنها بدر کردیم ماسرآنهارا جنبنده‌را از

الْاَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ اَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِاٰيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ * وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ

زمین که‌سخن گوید‌آنهارا بتحقیق مردم بودند بآیت‌های‌ما یقین‌نمی‌کردند وروزی که برانگیزانیم‌از هر

اُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِاٰيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ * حَتّٰى اِذَا جَآءُوا قَالَ اَكَذَّبْتُمْ بِاٰيَاتِي

گروهی فرقه‌را از آنانکه‌تکذیب کنندبآیتهای‌ما پس آنهافراهم‌شوند تاچون آمدند گفت آیاتکذیب کردیدشمابآیت‌های‌من

وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْماً اَمَّا ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ

وفرو نگرفتند بآن ازراه‌دانش آیاچه‌چیزبودید کهمیکردید وواقع‌شد گفتار برآنها بآنچه‌ستم‌کردندپس‌آنها

لَا يَنْطِقُونَ * اَلَمْ يَرَوْا اَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِراً * اِنَّ فِي

سخن نگویند آیانه‌نگرستندکه‌ما گردانیدیم شب‌را تا آرام‌گیرند درآن وروزرا روشن بتحقیق در

ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَ

این هرآینه‌آیت‌هااست‌برای گروهی که‌میگردند وروزیکه دمیده‌شوددر صور پس بترسد هرکه درآسمان هااست و

مَنْ فِي الْاَرْضِ اِلَّا مَنْ شَآءَ اللهُ وَكُلٌّ اَتَوْهُ دَاخِرِينَ * وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا

هرکه در زمین‌است مگر آنکه‌رایخواهدخدا و همه آیندوارا ذلیل‌وخواران وبینی کوهها‌را گمان کنی

جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللهِ الَّذِي اَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ اِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا

آنرابهم‌بسته وآن میگذردگذشتن ابر صنعت خداوندیکه مستحکم‌کرد هر چیزی‌را بتحقیق‌او آگاه‌است‌بآنچه

تَفْعَلُونَ * مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ اٰمِنُونَ * وَمَنْ

میکنند هرکه آورد بخوبی پس‌مراوراست‌بهتراز‌آن و آنها از ترسیدن آن‌روز ایمنان وهرکه

جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ اِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ *

آورد بلغزشی پس‌نگون‌شود روهاشان در آتش آیا جزاداده‌می‌شویدجز آن‌راکه‌بودید میکردید

اِنَّمَا اُمِرْتُ اَنْ اَعْبُدَ رَبَّ هٰذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَاُمِرْتُ اَنْ

جزاین‌نیست‌مامورشدم که‌پرستش‌کنم‌پروردگاراین‌شهررا که محترم‌داشته‌آن‌راومراو هرچیزی‌است‌وامرکرده شدم که

اَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ * وَاَنْ اَتْلُوَ الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدٰى فَاِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ

باشم از گردن نهادگان و آنکه بخوانم قرآن‌را پس‌هرکه‌هدایت یافت پس‌جزاین‌نیست‌هدایت‌یافت‌برای‌خودش

وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ اِنَّمَا اَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ * وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ سَيُرِيكُمْ اٰيَاتِهِ

وهرکه گمراه‌شدپس‌بگوجزاین‌نیست‌منم‌ازبیم‌کنندگان وبگو سپاس‌مرخدارا زودبنمایدشمارا آیات‌خودرا

فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ .

پس‌شناسیدآنرا ونیست پروردگارتوبی خبر ازآنچه میکنید.

قوله تعالی فتوکل علی‌الله آنگه رسول‌را علیه السّلام گفت یامحمّد تو توکل برخدای‌کن تاخدای تورا کفایت کند مؤنت این‌کافران باك مدار که تو برحقی حقی روشن انّك لا تسمع الموتی آنگه برطریق مثل گفت رسول را بروجه مبالغت ومعنی یأس وقطع طمع او از ایمان ایشان گفت تو نتوانی شنوانیدن مردگان را ونیز کران را آواز دعوت این کثیرخواند ولا یسمع الصّم الدّعاء بفتح یا ومیم یعنی کران دعا نشنوند وباقی قرّا لاتسمع بتاء مضموم وکسر میم من الاسماع یعنی‌تو نتوانی شنوانیدن کرانرا دعا چنانکه ممکن نبود که کر چیزی شنودبامرده

از ایشان ایمان واقع نیاید چه در سابق علم من چنین است که ایشان اختیار ایمان نکنند و نظر وتأمّل نکنند درره معرفت اذا ولوا مدبرین این معنی بقیدآن کرد تابلیغتر باشد چون پشت برگردانند و بروند چه اگر شنوا باشد چون روی برگرداند و برود هم نشنود فکیف مردم کر وما انت بهادی العمی هم این معنی دارد وهم این مورد گفت وتو کورانرا ره نتوانی نمودن از ضلالت و گمراهی ایشان چه نابینا راه نبیند و این هم مثلی است برای کافران ان تسمع نشنوانی الّا آنانرا که بمن ایمان آرند یعنی دعاء تورا ایشان قبول کنند واجابت دعوت تو و استماع وعظ تو جز ایشان نکنند فهم مسلمون ایشان مسلمانان باشند آنکه گفت واذا وقع القول علیهم چون قول بر ایشان واقع شود یعنی چون عذاب برایشان واجب شود بمعصیت ایشان قتاده گفت معنی آن است که چون درست شود در علم خدای تعالی که ایشان ایمان نخواهند آوردن وگفتند معنی آن است که چون ایشانرا نداء شقاوت کنند ازآنجا که معلوم بود از ایشان که از ایشان چیزی نخواهد آمدن عبدالله عمر وعطیه گفتند این آنکه بود که مردمان امر معروف ونهی منکر رها کنند واخرجنا لهم دابّةً من الارض برون آریم برای ایشان جانوری از زمین امّا حدیث دابة الارض واخباری که آمد دراین معنی ابن جریج در صفت دابة الارض گفت سرش باسر گاو ماند و چشمش باچشم خوك وگوش باگوش فیل وسرؤش باسرؤ بز کوهی و گردنش باگردن شتر مرغ وسینه اش باسینهٔ شیر و رنگش بارنگ پلنگ وتهی گاهش چنانکه گربه و دنبالش چون دنبال کبش وپایش چون پای شتر ماند واز میان هربند گشای دوازده گز باشد بگز آدم و میان سرؤهایش یك فرسنگ باشد و در خبری دیگر آمد که برشکل مرغی باشد پر وبال دارد و چهار پای دارد والله اعلم بصحته واخباری که پس از این بیاید بصواب قریبتر است برای آنکه صحابهٔ معروف روایت میکنند از رسول علیه السّلام عبدالله بن عمرالّلیثی روایت کرد از ابو سرجة الانصاری که رسول علیه السّلام گفت این دابه را سه خروج باشد یکبار برون آید باقصی الیمن خبر او در بادیه فاش شود ولیکن بمکه نرسد خبراو چون مدتی درازبراین برآید یکباردیگر بیرون آید خبراو دربادیه آشکارا شود ودر مکّه نیز خبر باشد ازاو آنگه یکروز مردمان درمکّه درمسجد الحرام باشند او ازناحیت مسجد بیرون آید زبادت میشود و نزدیك می درآید ازمیان حجرالاسود ودربنی مخذوم پدید آید مردم ازاو بترسند و بگریزند وجماعتی که دانند که از خدای نتوان گریختن به پیش او شوند و رویهای ایشان روشن شود چون ستارهٔ درخشان آنگه روی در زمین نهند هیچ طالب اورا درنیابد که هیچ هارب ازاو غائب نشود تا بجایهای که او برسد آنکس که دشمن اوباشد ازاو بترسد ازترس او پناه بانماز دهد ونماید که نماز میکنم او ازپس پشت او درآید وگوید یافلان اکنون نماز میکنی او روی باو گرداند او داغی برروی اونهد بامردمان مجاورت درسراهایشان ومصاحبت کنند درسفرها ومشارکت درمالهاشان مؤمن را از کافر بشناسد و کافر را از مؤمن اینرا گوید یامؤمن آنرا گوید یا کافر حذیفة الیمانی گفت ازرسول علیه السّلام که اوگفت دابة الارض بیست گز بالای او باشد هیچ طالب اورا درنیابد وهیچ هارب ازوفائت نشود مؤمن را برروی علامت زند وکافر را برروی داغ نهد عصای موسی با اوباشد و انگشتری

سلیمان ابو هریره روایت کرد که رسول علیه السّلام گفت دابة الارض چون بیرون آید عصای موسی با او باشد وانگشتری سلیمان با انگشتری روی مؤمن را نقش کند ومهر و بعصای موسی کافر را بینی بشکند وچون مؤمنان وکافران براو حاضر آیند ایشانرا از یکدیگر بشناسد مؤمنرا گوید یامؤمن وکافررا گوید یا کافر عبدالله عمر گفت دابةالارض شب جمع برون آید یعنی شب عید که حاجیان ازمکّه بمنی شوند ومردم ازبیش وپس او میروند وهیچ منافق نباشد والا اومهار در بینی اش کند وهیچ مؤمن نباشد و الّا که اکرامش کند از امیر المؤمنین علی علیه السّلام پرسیدند صفت دابة الارض که او دنبال دارد یاندارد گفت او دنبال ندارد و برو پشم ندارد انّما او محاسن دارد چنانکه مردان شما واین اخباری است ازطریق عامهٔ مخالفان و موافق اخباریست که آمد ازطریق اصحاب ما که گفتند دابه کنایت است از صاحب الزّمان که مهدی امّت است حذیفه الیمانی گفت رسول را پرسیدم که یارسول الله این دابه از کجا بیرون آید گفت ازمسجدی که ازآن عظیم حرمت ترنباشد برخدای تعالی یعنی مسجد الحرام بینا که عیسی علیه السّلام طواف میکند بخانهٔ خدا ومسلمانان با او طواف میکنند زمین درزیرقدم ایشان بجنبد چنانکه قندیلهاء کعبه بجنبد وکوه صفا شکافته شود ازجانب مشعر واو ازکوه صفا بدرآید هیچ طالب اورا درنیابد وهیچ هارب ازاو فائت نشود و مردم را بنام ایمان وکفر خواند امّامؤمنرا نکته ونقطه برروی زند سفید که آن نقطه پهن شود تاهمه روی او نورانی شود وکافررا نکتهٔ سیاه برروی زند که همه روی او از آن سیاه شود و برروی این بنویسد که این مؤمن است و بر روی آن بنویسد که آن کافراست وهب گفت روی او چون روی آدمیان است ابوالزّهیر گفت مردم راخبردهد گوید یافلان تو از اهل بهشتی ویا فلان تو از اهل دوزخی عبدالله عمر گفت از شکافی بیرون آید که در کوه صفا است سه روز بیرون همی آید هنوز ثلثی ازاو بیرون نیامده باشد چون بدرآید طول او چندان بود که سراو در ابر ساید بمنافقان بگذرد که ایشان نماز کنند ایشان را گوید شما را بنماز چه حاجت است آنگه مهار دربینی ایشان کند وهب گفت تن او چون تن مرغان بود حسن بصری گفت موسی علیه السلام از خدای درخواست تادابه را باو نماید سه شبانروز از کوه بیرون میآید ودر هوا غیرفت او خلقی ومنظر فظیع دید گفت بار خدایا فرمان ده تاباز جای خود شود تکلّمهم سخن گوید با مردمان که ایشانرا بترساند وبگوید که شما بآیات خدا مؤمن نه و عطاردی در شاذ خواند که تکلمهم بفتح تا و سکون کاف من الکلم از جراحت واین معنی از تکلیم استخراج شاید کردن وآن تکثیر فعل را شاید یعنی بجراحت می کند ایشانرا یکبار بعدازدیگر ابوالجوزا گفت عبدالله عبّاس را گفتم اینکه خدا گفت درحقّ دابّة الارض که تکلمهم از کلام است یاازکلم گفت ازهردوبامؤمنانش کلام باشد وبا کافرانش کلم وجراحت انّ النّاس کوفیان خواندند انّ بفتح همزه تعلیقاً بالکلام و باقی قرّا بکسر خواندند بر ابتداء چنانکه بر تکلمهم وقف کنند وقولهٔ انّ النّاس حکایت کلام او نباشد بل کلامی باشد مستأنف واگر ازکلم اشتقاق کنند هم براین قرائت راست باشد قوله ویوم نحشر من کلّ امّة فوجاً الآیة آنکه حق تعالی گفت یاد کن ای محمّد آن روز که ما از هرامتی حشر کنیم گروهی را از آنان که آیات ما

بدروغ دارند فهم یوزعون ایشان را جمع کنند و گفتند اول ایشانرا باز دارند تا آخر ایشان رسد تا آنکه همه را بدوزخ برند عبدالله عبّاس گفت بدفعون واصحاب ما باین آیت تمسّك کردند درصحت رجعت و گفتند خدای تعالی در این آیه گفت روزی باشد که ما زنده کنیم از هر گروهی جماعتی را و این نه روز قیامت باشد برای آنکه روز قیامت همه خلایق را حشر کنند چنانکه ویوم نحشرهم جمیعاً وگفت وحشرناهم فلم نغادر منهم احداً واین روز جز آنروز باشد بهر حال و صادق را علیه السّلام پرسیدند که درجعت حق تعالی که را زنده کند گفت دوگروه را من محّض الایمان محضا او محّض الکفر محضا گفت آنکه او ایمان محض دارد یا کفر محض وآنانکه گفتند مراد روز قیامت است گفتند من زیادت است وفوجاً مکرّر میباید وتقدیر آنکه و یوم نحشر کلّ امّة فوجاً فوجاً واین عدول باشد ازظاهر بزیادة ونقصان که کلام برو دلیلی نمیکند واین مهم نیست چنین کردن بل تامکن باشد کلام خدایرا برظاهر و حقیقت خود حمل باید کردن حتّی اذا جاؤا تا آنکه که باپیش خدای آیند قال خدای گوید ایشانرا اکذّبتم بآیاتی بآیات من تکذیب کردید صورة استفهام دارد ومعنی تقریع وملامت ولم تحیطوا بها علماً وعلم خود بآن محیط نکردید یعنی این آیات را ندانستید ام ماذا کنتم تعملون یاخود چه کردید شما درآن آیات تصدیق کردید یا تکذیب و گفتند معنی آن است که شما ندانید که چه کردید بخودچون تقصیر کردید درنظر وتفکّر درآیات خدای ومستحقّ چه عذاب شدید ووقع القول علیهم برایشان افتاد گفتار یعنی برایشان واجب شد عذاب بما ظلموا ما مصدری است ای بظلمهم بآن ظلم و کفر که کردند فهم لاینطقون گفتند معنی آن است هیچ سخن نگویند برای آنکه دهن ایشان بمهر باشد لقوله الیوم نختم علی افواههم الم یروا انا جعلنا اللّیل نمی بینند یعنی نمیدانند که ما این شب را برای آن ساختیم تا ایشان درآن بیارامند وبخسبند والنّهار مبصراً روز را بینا کردیم یعنی روشن که در او چیزها بینند انّ فی ذلك لایات دراینکه گفتیم آیاتی ودلالاتی هست گروهیرا که ایمان آرند و اندیشه کنند و اعتبار گیرند ویوم ینفخ فی الصّور وباد کن ای محمّد آن روز که درصور دمند و آن نفخهٔ اوّل باشد عبدالله عمر روایت کرد که اعرابی بنزدیك رسول آمد وازاو پرسید که صور چیست گفت برشکل قرنی است وسروئی مجوّف که دراو دمند مجاهد گفت برشکل بوق است وگفته اند صور بلغت یمن بوق باشد وآنانکه قول اوّل گفتند باین حدیث استدلال کردند که رسول علیه السّلام گفت کیف انعم وصاحب الصّور قدالتقمه وجنی بجبهته متی یؤمی فینفخ فیه قتاده و ابو عبیده گفتند صور جمع صورت باشد وهو من باب تمره وتمره ومعنی آنکه روح در صورتهای مردگان دمند تازنده شوند ودرباب صور حدیثی روایت کردند صحیح جامع ابو هریره روایت کرد از رسول علیه السلام که خدای تعالی چون از خلق آسمان وزمین بپرداخت صور بیافرید وباسرافیل داد او بستد ودر دهن گرفت وچشم درزیر عرش کشید تا کی فرماید اورا که درصور دم گفت من گفتم یا رسول الله صور چه باشد گفت سروئیست بزرگ وعظیم دور او چند عرض آسمان و زمین اسرافیل علیه السلام سه بار دردمد یکی نفخه فزع باشد و آن آنست که در این آیت گفت و

(نفخه)

نفخهٔ دوّم نفخهٔ صعق باشد و سیّم نفخهٔ احیا باشد که خدای تعالی خلقان را زنده کند خدای تعالی بنفخهٔ اوّل اسرافیل را فرماید که درصور دم او یکبار در صور دمد دمیدنی که بهر چه در آسمان وزمین برسد الّا آنکس که خدای خواهد وخدای تعالی فرماید تاآن نفخ ممدود و مطول کند وآن آنست که خدای تعالی گفت ماینظرون الّا صیحة واحدة خدای تعالی عندآن کوهها را برفتن درآرد تاهمچنان بروند که ابر رود وزمین بجنبد جنبیدنی که ساکن نشود چه خدای تعالی آنرا بکوهها برجای میدارد که میخهای اوست تابمانند سفینه وکشتی شود برسرآب یا اوندی که آویخته ازسقفی که باد براو میوزد ومیجنباند وهو قوله تعالی یوم ترجف الرّاجفة تبتعها الرّادفة زمین بجنبد و بجنباند اهلش را و آن آنحال باشد که تذهل کلّ مرضعة عمّا ارضعت وتضع کلّ ذات حمل حملها هرزنی شیر دهنده ازکودکی شیر خواره مشغول شود وهر آبستنی بار بنهد که در شکم دارد وکودکان ازآن هول پیر شوند وشیاطین ازهول وفزع برمند وبپرند وباقطار زمین روند و فرشتگان برروی ایشان زدن گیرند تابجای خود آیند ومردم مدهوش گردند وبعضی بعضی را ندا میکنند وهو قوله یوم التّناد ـ یوم تولّون مدبرین مالکم من الله من عاصم ایشان در این باشند خدای تعالی فرمان دهد تازمین شکافته شود از کنار تا کنار کاری عظیم بینند که پیش ازآن ندیده باشند و چندان خوف و فزع بدیشان رسد که جز خدای نداند آنکه در آسمان نگرند آسمانرا چون مهل بینند وآن دردی زیت باشد پس شکافته شود و ستارگان ازاو فرو ریزند و آفتاب وماه گرفته شود و مردگان آن روز ازاین اهوال و شدائد بیخبر باشند ابو هریره گفت یا رسول الله اینان که اند که خدای تعالی استثنا کرد ایشانرا بقوله الّا ماشاءالله گفت ایشان شهیدان باشند فزع بر زندگانی باشد که آنجا باشند وایشان زندگانی باشند بنزدیك خدای تعالی چنانکه گفت بل احیاء عند ربّهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله خدای تعالی ایشان را ازاین هول ایمن گرداند وآن عذابی باشد علی شرار خلق الله و هو قوله یا ایّها النّاس اتّقوا ربّکم انّ زلزلة الساعة شیء عظیم الی قوله ولکن عذاب الله شدید آنگه برین جمله باشند چندانکه خدای خواهد آنگه خدایتعالی اسرافیل را بفرماید که یکبار دیگر درصور دردم و آن نفخهٔ صعق باشد اسرافیل درصور دمد هرچه درآسمان وزمین باشد بمیرند الّا آنانکه خدای خواهد ملك الموت گوید بار خدایا تو عالمتری هرچه در آسمان وزمین بودند بمردند الّا جبرئیل و میکائیل واسرافیل ومن که مانده ایم زنده وتو خداوندی که مرگ را برتو ره نیست حاملان عرش مانده اند بار خدایا چه فرمائی اینان نخواهند مردن حق تعالی گوید خاموش که من مرگ برهمه خلایق نوشته ام آنگه فرمان دهد که ای جبرئیل و ای میکائیل بمیرید و ایشان بمیرند آنگه حاملان عرش را گوید موتوا حملة عرشی بمیرید ای حاملان عرش من ایشان بمیرند آنگه اسرافیل را گوید صور بعرش ده وتو نیز بمیر او صور بعرش سپارد و او نیز بمیرد آنگه ملك الموت را گوید که مانده است واو عالمتر بآنکه که مانده است گوید بار خدایا از خلقان کس نماند جزمن و تو عالمتری خدای تعالی گوید تو نیز خلقی ازخلقان من متکما ماتوا بمیر چنانکه دیگران بمردند تا هیچکس

(نماند)

نماند جز خدای عزّ وجل آنکه ندا دردهد که لمن الملك الیوم امروز پادشاهی کراست کس نباشد که جواب دهد هم او گوید للّه الواحد القهّار و بعضی اهل علم گفتند اینرا روز قیامت گوید وخلقان جواب دهند للّه الواحد القهّار برای آنکه دراین وقت شنونده نباشد این کلامی باشد لغو و بیفائده وعبث را ماند واز این جواب گفتند که این لغو وعبث نباشد برای آنکه ممکن بود که بعضی مکلّفان را دراین حکایات لطفی باشد و این خبر آنگه راست باشد که مخبر علی ماهویه بود پس براین روایت طعنی نیست ازاین وجه که گفتیم آنکه بفرماید تازمین را بکشند و راست کنند چنانکه گفت لاتری فیها عوجاً ولا امتاً آنگه حق تعالی فرمان دهد تاچهل شبانروز بارانی ببارد مانند آب مردان تا ازبالای زمین دوازده گز برآید آنگه چنانکه بباران نبات روید خدای تعالی گفت گوشت واستخوان ورگ وپی خلقان باین باران برویاند چون نفسهای خلقان باز آفریند خدای تعالی گوید ای حاملان عرش من زنده شوید زنده شوند آنگه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را زنده کند اسرافیل را گوید صور بردار بردارد ودر دهن نهد و در او دمد خدای تعالی فرمان دهد تا ارواح باجساد شود ارواح مؤمنان چون نور میدرخشد وارواح کافران مظلم وتاریك بود این ارواح برشکل نحل مابین السماء والارض بایشان مملوّ شود آنگه در خیاشیم این مردگان شود در تن ایشان برود آنگه فرمان دهد تا زمین شکافته شود ازایشان و ایشان از گورها برخیزند حفاةً عراةً عزلاً نهماً و ذلك قوله مهطعین الی الدّاع یقول الکافرون هذا یوم عسیر ـ ففزع من فی السموات والارض بترسند هرکه درآسمان وزمین باشند واین لفظ اگرچه ماضی است معنی مستقبل باشد و در قرآن ازاین بسیاراست وفائده آنکه ازقوّه وغلبه آنچه لامحال واقع خواهد شد فکان قدوقع پنداری که دروجود آمد الّا آنکه خدای خواهد ازشهیدان وکلّ اتوه داخرین حمزه وخلف وحفص خواندند اتوه بالف مقصوره علی الفعل من الاتیان همه باوآیند وباقی قراء بالف ممدود علی الفاعل آنکه نون جمع بیفکند للاضافة وبیان کردیم که لفظ کل صالح باشد واحد وجمع را جمع چنانکه دراین آیت هست وواحد قوله وکلّهم آتیه یوم القیمة فرداً داخرین ای صاغرین ذلیل ومهین ونصب او برحال است قوله وتری الجبال تحسبها جامدة توبینی یا محمّد کوهها جامد یعنی ایستاده و ثابت وهی تمرّ مرّ السحاب آنکه آن همچنان رود که ابر رود تا بروی زمین افتد و باز راست شود و ذلك قوله و یسئلونك عن الجبال فقل ینسفها ربّی نسفاً الایة قتیبی گفت معنی آن است که تو پنداری که این کوهها ایستاده است وآن رونده باشد وهرچیز که بزرگ بود چنین نماید بخیال چون کشتی که اهل کشتی پندارند که ایستاده است وآن رونده باشد واین معنی شاعر گفت بارض مثل الطّود تحسب انّهم وقوف لجام والرّکاب تهملج ـ صنع الله بصریان گفتند نصب او برمصدر است یعنی صنع الله صنعاً آنکه فعل بیفکند ومصدر را اضافه کرد با فاعل وکوفیان گفتند نصب او براغراء است کقولهم الهلال والاسد ای ابصر الهلال واحذر الاسد واین جایگاه همین خواست یعنی ابصروا صنع الله واعلموصنع الله ببینی وبدانی صنع خدای تعالی الّذی اتقن کلّ شئ آن خدائی که همه چیز که آفرید نکو آفرید قتاده گفت اتقن ای

احسن ودیگران گفتند ای احکم محکم آفرید چنانکه در او خللی وعیبی نباشد نظیره قوله ماتری فی خلق الرّحمن من تفاوت انّه خبیر بماتفعلون او دانا است بآنچه شما میکنید کوفیان تفعلون خواندند بتاء خطاب ودیگران بیا خواندند خبراً عن الغائب قوله من جاء بالحسنة فله خیر منها هرکه او نیکوئی کند او را به ازآن بدهند حسن بصری گفت مراد بحسنه لااله الاالله است قتاده گفت مراد اخلاص است علیّ بن الحسین زین العابدین علیه السّلام گفت مردی بغزارفت بزمین روم و اورا عادت بودی چون خالی بودی بآواز بلند لااله الاالله وحده لاشریك له گفتی یك روز درمرغزاری میرفت بزمین روم واین کلمات بگفت سواری برون آمد از مرغزار و گفت چه گفتی گفت آنچه شنیدی گفت والله که این کلمه است که خدایتعالی گفت من جاء بالحسنة فله خیر منها وهم من فزع یومئذ آمنون ابو داود السّبیعی روایت کرد از ابوعبدالله الحذلی که امیرالمؤمنین علی علیه السّلام گفت یا ابا عبدالله تورا خبردهم بحسنتی که هرکه آن حسنه کند ببهشت شود و اورا به ازآن بدهند و بسیّئتی که هرکه آن سیّئه بکند دوزخ شود وهیچ عملی بآن قبول نکنند از او گفتم یا امیرالمؤمنین آن چیست گفت الحسنة حبّنا اهل البیت والسیّئه بغضنا حسنه دوستی ما است که اهل البیتیم و سیّئه دشمنی ما است قوله فله خیر منها اورا به از آن باشد یعنی به ازآن حسنه وآن ثواب و نعیم ابد باشد عکرمه گفت معنی نه آن است که به ازآن برای آنکه به ازایمان وکلمهٔ توحید هیچ چیز نباشد وانما تقدیر آن است که فله خیر منها ای من تلك الحسنه خیر وثواب اورا ازآن حسنه خیر وثواب باشد وخیر براین قول تفضیل را نباشد بل نیکی باشد از نیکیها بعضی دیگر گفتند خیر بر تفضیل است برای آنکه ایمان فعل بنده است وثواب فعل خدایتعالی وفعل خدای ازفعل بنده به باشد بعضی دگر گفتند مراد رضای خدا است ورضای خدا به از همه چیز باشد لقوله و رضوان من الله اکبر محمّد بن کعب و عبدالرّحمن بن زید گفتند فله خیر منها یعنی بیش ازآنکه یکی را ده بدهند کقوله من جاء بالحسنه فله عشر امثالها واین اقوال که گفتند در تأویل خیر منها متعسف است برای آنکه گفتند که پنداشتند خللی راه یابد اگر مطلق گویند واین نه چنان است که ایشان گمان بردند برای آنکه خدای گفت اورا به ازآن باشد یعنی ثواب و ثواب نفع باشد مستحق با تعظیم و تبجیل و این بنده را به باشد از طاعت که طاعت تکلیف باشد وتکلیف کلفت ومشقّت بود ونعمت وراحت بهر حال به ازمشقّت ورنج باشد وآنکه قدر استحقاق هر فعلی جز خدای نداند چنانکه در خبر آمد که بنده را بیك تسبیح چندانی ثواب دهند که ملك دنیا یا بیشتر وهم من فزع یومئذ آمنون کوفیان بتنوین خواندند ونصب یومئذ برظرف واین قرائت عبدالله مسعود است وباقی قرّاء بر اضافت وکسر میم بی تنوین وهمچنین فزع یومئذ و ایشان از ترس آن روز ایمن باشند واین قرائت بهتر است برای آنکه آنجا فزع معرّف باشد وبراین قرائت منکر چنانکه معنی آن باشد که یك فزع بود ویك فزع بیش باشد آن روز بل آن روز همه فزع باشد و من جاء بالسیّئة ابراهیم گفت مراد بسیّئه شرك است و مراد بحسنه ایمان گفت بیانش آن خبر که ثمن الجنّة لااله الاالله فکبّت وجوههم فی النّار

روی های ایشان در دوزخ افکنند و روی کنایت است ازجملهٔ ایشان چنانکه گفت ووجوه یومئذ ناضرة و وجوه یومئذ باسرة و وجوه یومئذ مسفرة و جز آن یعنی ایشان را در دوزخ افکنند و گفتند معنی آن است که ایشانرا بروی سرنگون در دوزخ افکنند هل یجزون این ازجملهٔ آن جایها است که قول دراو محذوف است یعنی وقیل لهم وگویند ایشان را که شمارا جزاء کردند الّا بآنچه کرده بودی انّما امرت آنکه حق تعالی رسولرا گفت بگو این‌قوم‌را که مرا فرموده اند که خدای این شهر را پرستم که حرام کرد آنرا یعنی مکّه که خدای آنرا حرام کرده است ومأمن ساخته تا درو هیچ خون نریزند و هیچ صید نیازارند و هیچ درخت او نبرند و برکسی ظلم نکنند وگیاه او ندروند وعبدالله عبّاس درشاذ خواند التی حرّمها چنانکه بابلدة راجع باشد وله کلّ شیء و اوراست همه چیز یعنی خدای را بخلق وملك وملك و امرت ان اکون من المسلمین ومرا فرموده اند که ازجملهٔ مسلمانان باشم وان اتلوالقرآن و مرا فرموده اند تا قرآن خوانم فمن اهتدی هرکه او ره راست بدست آورد اختیار ایمان و طاعت کند برای خود و هرکه گمراه شود ضلال او براو باشد یعنی نفع و ثواب طاعت او بکسی دیگر ندهند ومضرّت وعقاب ومعصیت او برکسی دیگر ننهند فقل انّما انا من المنذرین بگو که من ازجملهٔ واعظان و ترسانندگانم برمن بیشتر از اعذار وانذار نیست گفتند این‌آیت بآیت قتال منسوخ‌است وقل الحمدلله وبگو سپاس خدای را سیریکم آیاته فتعرفونها آیات‌خود باشما نماید وشما آنرا بشناسید گفتند یعنی روزبدر ونظیره قوله سیریکم آیاتی فلا تستعجلون مجاهد گفت من آیات خود بشما نمایم در تن های شما ودر آسمان وزمین و احوال وارزاق شما نظیره قوله سنریهم آیاتنا فی‌الافاق و فی انفسهم و ما ربّك بغافل عمّا تعملون الایه و خدای‌تو غافل نیست از آنچه اینان میکنند ومورد آیه مورد تهدید ووعید است یعنی تاجزا دهد هریکیرا بروفق عمل او.

سورة القصص بدانکه این سوره مکّی‌است در قول حسن وعطا وعکرمه ومجاهد وقتاده ودراو هیچ ناسخ ومنسوخ نیست عبدالله عباس گفت یك آیه ازاو بمدینه فرود آمد وگفتند بجحفه وهی قوله انّ‌الذی فرض علیك القرآن لرادك الی معاد واین سوره هشتاد و هشت آیه‌است وهزارو چهارصد و چهل ویك کلمه است وپنج هزار و هشتصد حرف است ابو کعب روایت کرد از رسول علیه السلام گفت هرکه او طسم قصص بخواند هیچ فرشته نماند الّا برصدق او گواهی دهد روز قیامت که او صادق بود فی قوله کلّ شیء هالك الّا وجهه وله الحکم والیه ترجعون قوله تعالی.

سورة القصص ثمان و ثمانون آية وهی مكية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

طٰسٓمٓ تِلْكَ آيٰاتُ الْكِتٰابِ الْمُبِينِ * نَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَإِ مُوسٰى وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ

این‌است آیت‌های کتاب هویدا میخوانیم برتو از خبر موسی وفرعون بحق

لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * اِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ اَهْلَهٰا شِيَعاً يَسْتَضْعِفُ طٰائِفَةً

برای گروهی که‌میگروند بتحقیق فرعون علوکرد در زمین وگردانید اهل‌آن‌را فرقه‌ها ضعیف‌میشودگروهی

مِنْهُمْ يُذَبِّحُ اَبْنٰآءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسٰآءَهُمْ اِنَّهُ كٰانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ * وَ نُرِيدُ اَنْ

ازآنها سرمیبرند فرزندان‌شان‌راوزنده‌میگذاشت‌زنهاشان‌رابتحقیق‌اوبود از تبه‌کاران ومیخواهیم که

نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوٰارِثِينَ *

منت‌نهیم بر کسانیکه ضعیف‌شدند در زمین وگردانیدیم آنهارا پیشوایان ومیگردانیم‌آنهارا میراث‌برندگان

وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هٰامٰانَ وَ جُنُودَهُمٰا مِنْهُمْ مٰا كٰانُوا

وفرمان‌روا سازیم‌آنهارا در زمین وبنمائیم فرعون‌را وهامان‌را ولشکرشان‌را ازآنها آنچه بودند

يَحْذَرُونَ * وَ اَوْحَيْنٰا اِلٰى اُمِّ مُوسٰى اَنْ اَرْضِعِيهِ فَاِذٰا خِفْتِ عَلَيْهِ فَاَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ

میترسیدند ووحی‌کردیم بسوی‌مادر موسی که شیربده‌اورا پس‌چوترسیدی براو پس‌بیندازاورادردریا

وَ لٰا تَخٰافِي وَ لٰا تَحْزَنِي اِنّٰا رٰادُّوهُ اِلَيْكِ وَ جٰاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ * فَالْتَقَطَهُ

ونترس واندوه‌مدار بتحقیق مابرگردانده‌ایم‌اورابسوی‌تووگرداننده‌ایم‌اورا ازفرستادگان پس‌جستنداورا

آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَناً اِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هٰامٰانَ وَ جُنُودَهُمٰا كٰانُوا

آل فرعون تاباشد مرآنهارا دشمن واندوه بتحقیق فرعون وهامان ولشکرآنها بودند

خٰاطِئِينَ * وَ قٰالَتِ امْرَاَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّةُ عَيْنٍ * لِي وَ لَكَ لٰا تَقْتُلُوهُ عَسٰى اَنْ

گنه‌کاران وگفت زوجه فرعون روشنی چشم‌است مرا وترا نکشیداورا شاید اینکه

يَنْفَعَنٰا اَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ هُمْ لٰا يَشْعُرُونَ * وَ اَصْبَحَ فُؤٰادُ اُمِّ مُوسٰى فٰارِغاً اِنْ

سودبرساندمارا یابگیریم اورافرزندی وآنها نمی‌فهمند وگردید دل مادر موسی فارغ‌ازغم بتحقیق

كٰادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلٰا اَنْ رَبَطْنٰا عَلٰى قَلْبِهٰا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * وَ قٰالَتْ

نزدیك‌بود آشکارکند آن‌را اگرنه آن‌بود که‌قوی‌کردانیدیم‌بر دل‌او تاباشد از گروندگان وگفت

لِاُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَ هُمْ لٰا يَشْعُرُونَ * وَ حَرَّمْنٰا عَلَيْهِ الْمَرٰاضِعَ

مرخواهرش‌رایس‌جوئی کن‌اورا پس‌دیداورا خواهرش‌ازدوروآنها نمی‌فهمیدند ومنع‌کردیم براو هریستان‌را

مِنْ قَبْلُ فَقٰالَتْ هَلْ اَدُلُّكُمْ عَلٰى اَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نٰاصِحُونَ *

از پیش پس‌گفت آنزن‌آیا راه‌نمائی کنم شمارا برخانواده که‌کفالت‌کنندداورا برای‌شماوآنهامراورا اندرز گویانند

فَرَدَدْنٰاهُ اِلٰى اُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهٰا وَ لٰا تَحْزَنَ وَ لِتَعْلَمَ اَنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَ لٰكِنَّ

پس‌بازگردانیدیم‌اورابسوی مادر او تاروشن‌شودچشم‌او ومحزون‌نباشد وبداند که وعده خدا راست‌است ولکن

اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * وَ لَمَّا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَاسْتَوٰى آتَيْنَاهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ كَذٰلِكَ
بیشتر آنها نه میدانند وچون رسید بلوغ خود را و تمام خلقت شد دادیم اورا حکم ودانش واین چنین
نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلٰى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ اَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ
جزا دهیم نیکوکاران را ودرآمد مدینه را بر هنگام بی خبری از اهل آن پس یافت درآن دو مرد
يَقْتَتِلَانِ هٰذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي
کارزار میکردند این از دوستانش واین یکی از دشمنانش پس فریادجوئی کرد آنکه از دوستانش بود بر آنکه
مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسٰى فَقَضٰى عَلَيْهِ قَالَ هٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ اِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ
از دشمنانش بود پس مشتی زد اورا موسی پس کشت اورا گفت این از کار دیو است بتحقیق او دشمنی گمراه کننده
مُبِينٌ * قَالَ رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ *
هویداست گفت پروردگار بتحقیق من ستم کردم خود را پس بیامرز مرا پس آمرزید اورا بتحقیق او است آمرزنده مهربان
قَالَ رَبِّ بِمَا اَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ اَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ * فَاَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ
گفت پروردگارا بآنچه نعمت دادی برمن پس هرگز نشوم پشتگاه برای گنه کاران پس گشت در شهر
خَآئِفاً يَتَرَقَّبُ فَاِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْاَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسٰى اِنَّكَ لَغَوِيٌّ
ترسناك منتظر ضرر قبطیان پس آن کسیکه نصرت طلبید از او دیروز فریادرسید اورا گفت مر اورا موسی بتحقیق تو گمراهی
مُبِينٌ * فَلَمَّا اَرَادَ اَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسٰى اَتُرِيدُ اَنْ
آشکارا پس چون خواست که سخت بگیرد بآنکه او دشمن است مر آنهارا گفت ای موسی آیا میخواهی که
تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْساً بِالْاَمْسِ اِنْ تُرِيدُ اِلَّا اَنْ تَكُونَ جَبَّاراً فِي الْاَرْضِ
بکشی مرا چنانکه کشتی تنی را دیروز نمیخواهی مگر آنکه باشی تو ستمگر در زمین
وَ مَا تُرِيدُ اَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ * وَ جَآءَ رَجُلٌ مِنْ اَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعٰى
ونمیخواهی که باشی از اصلاح کنندگان وآمد مردی از دورتر شهر شتاب میکرد
قَالَ يَا مُوسٰى اِنَّ الْمَلَاَ يَاْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ اِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ *
گفت ای موسی بتحقیق این گروه مشورت میکنند در کار تو تا بکشند تو را پس بیرون رو بتحقیق من مر ترا از ناصحانم
فَخَرَجَ مِنْهَا خَآئِفاً يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * وَ لَمَّا تَوَجَّهَ
پس بدرشد از آن ترسناك منتظر صدمه گفت پروردگار ابرهان مرا از گروه ستمکاران وچون روکرد
تِلْقَآءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسٰى رَبِّي اَنْ يَهْدِيَنِي سَوَآءَ السَّبِيلِ وَ لَمَّا وَرَدَ مَآءَ مَدْيَنَ وَجَدَ
بسمت مدین گفت شاید پروردگارمن آنکه رهبری کند مرا راست راه را وچون درآمد آب مدین را یافت
عَلَيْهِ اُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ * وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَاَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا
برآن گروهی از مردم آب میکشند مواشی را ویافت از عقب آنها دو زن را از آب میرانند گو سفندان خود را گفت چیست
خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتّٰى يُصْدِرَ الرِّعَآءُ وَ اَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ * فَسَقٰى لَهُمَا
کار بزرك شما گفتند آب نمی دهیم ما تا بازگردند چوپانها ویدرما پیری بزرك است پس آب خواست برای آنها
ثُمَّ تَوَلّٰى اِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ اِنِّي لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ فَجَآئَتْهُ اِحْدٰيهُمَا
پس بازگشت بسوی سایه پس گفت پروردگارا بتحقیق مرا آنچه فرستادی بسوی من از خیر محتاجم پس آمد اورا یکی آنها

تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَآءٍ قَالَتْ اِنَّ اَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ اَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا
میرود برو بشرم گفت بتحقیق پدرمن میخواندت تا پاداش دهد تو را مزد آنچه آب دادی مارا پس چون
جَآءَهُ وَ قَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * قَالَتْ
آمد اورا خواند براو حکایتها را گفت مترس رهاشدی از گروه ستمکاران گفت
اِحْدٰيهُمَا يَا اَبَتِ اسْتَاْجِرْهُ اِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَاْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْاَمِينُ * قَالَ اِنِّي
یکی از آن دو ای پدر مزدور گیر اورا بتحقیق بهتر کسی است که اجیر گرفتی توانای امین است گفت بتحقیق من
اُرِيدُ اَنْ اُنْكِحَكَ اِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلٰى اَنْ تَاْجُرَنِي ثَمٰانِيَ حِجَجٍ فَاِنْ اَتْمَمْتَ
میخواهم که نکاح کنم تو را یکی از دو دختر م را این دو را برآنکه مزدور باشی هشت سال پس اگر تمام کنی
عَشْراً * فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا اُرِيدُ اَنْ اَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي اِنْشَآءَ اللّٰهُ مِنَ الصَّالِحِينَ *
ده را پس از نزد تو است ونمی خواهم آنکه مشقت نهم بر تو زود باشد بیابی مرا اگر خواهد خدا و نداز جمله شایستگان
قَالَ ذٰلِكَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ اَيَّمَا الْاَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللّٰهُ عَلٰى
گفت این است میانه من ومیانه تو هرکدام دو مدت را که برآوردم پس نیست ستمی برمن وخدا بر
مَا نَقُولُ وَكِيلٌ .
آنچه میگوئیم وکیل است .

قوله تعالى طسم تلك آيات الكتاب المبين الآيه حق تعالى در اين سورة همچنانكه در ذكر سورها كه رفت اين قسم ياد كرد كه اين آيات كه در اين قرآن است آيات كتابى است روشن بيان كننده آنكه گفت نتلو عليك ما برتو مى خوانيم ازخبر موسى وفرعون بدرستى و راستى من تبعيض راست براى آنكه جملهٔ قصّهٔ موسى دراين سوره نيست وگفت بحق و صدق ميخوانيم تا كسى را شبهتى نباشد بر آنكه اين قصه راست است يا دروغ يادراو تفاوتى وكما بيشى هست آنكه گفت لقوم يؤمنون ما اين قصه براى قوم مؤمنان ميخوانيم اگر چه قصه براى مؤمن وكافر است مؤمنان را بذكر تخصيص كرد براى آنكه منتفع ايشانند بآن آنكه در قصهٔ فرعون گرفت وگفت انّ فرعون علا فى الارض فرعون در زمين گفتند مراد زمين مصر است علوّ وتكبّر وترفّع كرد واهل آن زمين را بچند فرقه كرد هرفريقيرا بخدمتى مشغول كرد يستضعف طائفةً منهم گروهى را از ايشان ضعيف گرفت وآن بنى اسرائيل بودند يذبّح ابنائهم پسران ايشان را مى كشت بتهمت موسى و زنان ودختران ايشان را رها ميكرد آنكه برجمله گفت او ازجملهٔ مفسدان بود آنكه گفت ونريد ان نمنّ على الّذين استضعفوا فى الارض وما اراده داريم يعنى خواستيم كه منّت نهيم بر آنانكه ايشان را مستضعف بكردند و ضعيف داشتند در زمين مصر ازبنى اسرائيل نجعلهم ائمّة ايشان را امامانى كنيم كه مردم بايشان اقتدا كنند در خيرات اين قول عبدالله عباس است قتاده گفت يعنى ايشانرا پادشاه و والى كنيم بيانه قوله وجعلكم ملوكاً مجاهد گفت ايشانرا داعيان خير كنيم و نجعلهم الوارثين و ايشان را بوراثت مال فرعون وقوم او كنيم پس آنكه ايشانرا هلاك كرده باشيم واصحاب ما روايت كردند كه آيت در شأن مهدى عليه السلام آمد كه خداى اورا و اصحاب اورا از پس

آنکه ضعیف و مستضعفند منّت نهد برایشان ومراد بزمین جمله زمین دنیا ست وایشان را امام کنند درزمین و ایشان را وارث کنند و این قول اولیتر است از آنجا که موافق ظاهراست ازچندوجه یکی ارض بلام تعریف جنس برعموم حمل کردن اولیتر باشد دگر لفظ امام درحق او حقیقت و درحقّ بنی اسرائیل مجاز دگر آنکه وارث باو لایقتر است از آنجا که باز پسین ائمّه است واو وارث همهٔ گذشتگان باشد وبدامن قیامت متّصل بود دولت او و مثله قوله و لقد کتبنا فی الزّبور من بعد الذّکر انّ الارض یرثها عبادی الصالحون قوله ونری حمزه و کسائی و خلف خواندند و یری فرعون و هامان بیاء مفتوح و رفع فرعون و هامان و جنود باسناد الفعل الیهم و باقی قرّاء ونری بنون مضموم وکسر را و نصب ما بعدها علی انّه مفعول و معنی قرائت درّم آن باشد که باز نمائیم ما فرعون و هامان و لشکرش را از آن بنی اسرائیل آنچه ایشان از آن حذر میکنند از هلاك یعنی آن متکبّران را بردست این مستضعفان هلاك کنیم و براین قرائت آیهٔ عطف باشد برآیهٔ مقدّم و نصب نری عطف بران نمنّ باشد قوله واوحینا الی امّ موسی الآیه قتاده گفت این وحی القاء فی القلب است نه وحی پیغمبری است گفت ما در دل او افکندیم و نام مادر موسی حابد(١) بنت لاوی بن یعقوب بود و گفتند این وحی بمعنی امر است خدای تعالی اورا فرمود که اورا شیر ده یعنی موسی را و اورا درورود نیل افکن وهیچ مترس واندوه مدار که ما اورا باتو دهیم واورا از جملهٔ پیغمبران کنیم اهل بلاغت گفتند این آیه از جملهٔ آن است که در بلاغت بغایت است برای آنکه دراو دو خبر است و دو امر ودو نهی دو بشارت امّا دو خبر اوحینا وخفت وامّا دو امر ارضعیه والقیه امّا دو نهی لاتخافی ولاتحزنی وامّا دو بشارت انّا رادّوه الیك وجاعلوه من المرسلین عطا وجبیر و مقاتل و ضحّاك گفتند از عبدالله عبّاس که فرعون در خواب دید آتشی از بیت المقدس برآمدی وگرد مصر درآمدی وقبطیان را وسرا های ایشانرا بسوختی و بنی اسرائیل را تعرّض نکردی علمای قوم خودرا بخواند وتعبیر این خواب را ازایشان پرسید جواب فرعون گفتند ازاین شهر مردی بیرون آید که هلاك تو وهلاك قوم تو بردست او باشد واین اوان ولادة او است بفرمود تاجماعتی را بر زنان آبستن بنی اسرائیل گماشتند تا هر مولودی که بزاد آنچه پسر بود می کشتند و آنچه دختر بود رها میکردند وهب گفت در طلب موسی نود هزار کودك را بکشتند عبدالله عبّاس گفت چون بنی اسرائیل در مصر بسیار شدند برمردمان تطاول کردند و معاصی آشکار کردند و خیار ایشان دست از امر معروف و نهی منکر بداشتند خدای تعالی قبطیان را بر ایشان گماشت تا ایشان را مستضعف بکردند وبنده گرفتند وبیکارفرمودند تا آنکه که خدای ایشانرا برهانید بموسی پس چون ولادت حمل واثر آن بمادر موسی پیدا شد خبر دادند اورا که زن عمران آبستن است او کس فرستاد زنانرا تا ببینند بیامدند و اختبار کردند هیچ اثر ندیدند هرگه که دست برشکم او نهادند کودك با پشت او میرفت و میچسبید چنانکه اثر آن معلوم نمیشد برفتند و فرعون را گفتند هیچ اثری نیست و اصلی نیست این حدیث را چون حمل براو گران شد ووقت وضع حمل نزدیك آمد

(١)ا- بوحایه نسخه ل.

ازجملهٔ قابلگان که ایشان را براین کار گماشته بودند یکی بود که او بامادر موسی دوستی داشتی چون درد زادن گرفت اورا کس فرستاد واین قابله را حاضر کرد اورا گفت بدانکه حالی چنین پیش آمد واین دوستی که مرا باتو است باید تامرا نفعی کنند بوقتی اگر ممکن باشد که مرا یاری دهی براین وضع واین حدیث پوشیده داری گفت همچنین کنم چون این حدیث بشنید دردل گرفت که فرعون را خبر دهد اگر مولود پسر باشد چون مادر موسی بار نهادی نوری از میان چشمهای او بتافت که چشمهای ایشان را متحیّر کرد ودوستی او در دل قابله افتاد سخت روی بمادر موسی کرد و اورا گفت همه عزم من آن بود که اگر این مولود پسر باشد بابکشم این را یا فرعون را خبر دهم اکنون چون اورا بدیدم دوستی ازاو دردل من افتاد واین نور روی او گواهی میدهد که این آن کودك است که دشمن ما و فرعون هست و هلاك ما و فرعون بر دست او باشد ولیکن دوستی او رها نمیکند مرا که مکروهی باو رسانم اورا نگاهدار از فرعون و قومش چون قابله از سرای مادر موسی بیرون شد بعضی عیون و جواسیس اورا بدیدند خبر بفرعون دادند تفحّص کنندهٔرا فرعون فرستاد تابنگرد کسی بیامد واورا خبر کرد او موسی را در خرقه پیچید و در تنور نهاد خالهٔ موسی درآمد و نیك نگاه کرد وآتش درتنورنهاد وتنور بتافت تانان پزد قوم فرعون درآمدند وسرای بجستند وبنگریستند هیچ کودك ندیدند و تنوری دیدند آتش از آن زبانه میزند برفتند چون مادر موسی باز آمد خواهر را گفت کودك را چه کردی گفت ندیدم او را گفت منش در تنور نهادم چون در نگریدند موسی در میان آتش بود وآتش گرد او میگردید و او را گزند نمیکرد دل خوش شدند واورا برگرفتند اهل معنی اشارت کردند که خدای تعالی برای آن چنان ساخت تا آنکه که اورا گوید فالقیه فی الیمّ اورا بآب افکن واثق باشد بآنکه خدائی که او را درآتش نگاهداشت درآب هم نگاهدارد و روایت دیگر آن است که تنور بآتش میجست مادر موسی چون بشنید که قوم فرعون بردر سرای آمدند از هوش شد وعقل ازاوبرفت ندانست که کودك را چه کند درتنور انداخت واو بگریخت ایشان درآمدند و گفتند این زن قابله چه کار داشت اینجا گفت او باما آشنائی داشت بپرسیدن ما درآمد برفتند چون چیزی ندیدند مادرموسی دخترا گفت کودك را چه کردم گفت ندانم ساعتی بود آواز او ازتنور آتش برآمد برخاستند و بنگریدند آتش براو برد و سلام شده بود و اورا برگرفتند و مدّتی پنهان میداشتند چون طلب سخت شد خدای تعالی دردل اوافکند که اورا درتابوتی نه ودر رود نیل افکن او بیامد و درودگررا گفت تابوتی کن باین اندازه درودگر قبطی بود گفت چه خواهی کردن آن را گفت بکارمی آید مرا الحاح کرد مادرموسی نخواست تادروغی گوید گفت کودکی هست مرا میخواهم تادرتابوت اورا پنهان کنم که ازفرعون میترسم براو او تابوت بساخت وبراثر او برفت و خانهٔ او بشناخت آنگه بیامد تا کماشتگان این کاررا خبر دهد خدای تعالی زبانش ببست تاچندانکه خواست که سخن گوید نتوانست اشاره میکرد نمیدانستند که چه میگوید چون بسیاری اشاره کرد و مفهوم ازاو چیزی نشد گفتند دیوانه است اورا بزدند و براندند چون بدکان آمد زبانش

گشاده شد دگرباره برفت تاخبر دهد دگرباره زبانش بسته شد و چشمش مکفوف شد تاچیزی
نتوانست گفتن و چیزی ندید دیگر باره بزدند وبراندند چون بادکان آمد زبانش گشاده شد
دگر باره برفت تاخبر دهد زبانش بسته شد او میآمد در وادی افتاد با خود گفت این مولود
آن است که مطلوب فرعون است واین آیات علامت آن است که برحق است اگر خدایتعالی
دگرباره زبان وچشم من بامن دهد من باو ایمان آرم خدای تعالی ازاو صدق دانست چشم و
زبان او باو داد او بیامد وبدر سرای مادر موسی آمد واین قصّه باز گفت وبموسی ایمان
آورد ومؤمن آل فرعون بود حبیب‌النّجار که خدای تعالی در حقّ او گفت وقال رجل مؤمن
من آل فرعون یکتم ایمانه مادر موسی تابوت را بقیر کرد وموسی را دراو نهاد ودررود نیل
افکند ورود نیل که درمصر میرود ازآن شعبه ها برگرفته بودند فرعون شعبهٔ بزرگ درسرای
خود آورده بود بستانی ساخته و دراو حوض کرده تا آب آنجا در آمدی وبرهی دیگر بارود
رفتی فرعون برکنارهٔ حوض تخت‌نهاده بود تنزّه را وبا آسیه نشسته خدای تعالی فرشتهٔ برآن
تابوت گماشت تا آن را بشعبهٔ سرای فرعون راند چون در سرای بستان رفت وبحوض آب
درآمد درنگرید تابوتی دید مقیّر فرعون گفت بگیرید برگرفتند وپیش او بردند تابوتی بود و
قفلی براو نهاد چندانکه خواستند تا بشکنند یابگشایند ممکن نبود آسیه گفت بمن دهید اورا
چون باو دادند او قفل بگشاد و در نگرید کودکی دید و از میان چشمهای او نوری تابان و
انگشت در دهن گرفته و ازاو شیر میمکید خدای تعالی دوستی او دردل آسیه افکند اورا
پیش فرعون برد فرعون چون اورا بدید خوش آمد ودوست گرفت اورا و روایتی دیگر
آن‌است که آسیه‌را برصی براندام پیدا شده بود که اطبّاء ازاو عاجز آمدند فرعون اطبّاء واهل
علم را حاضر کرد جماعتی که ایشان اهل علم بودند وکتب اوایل خوانده بودند اورا گفتند
ما این در کتب اوایل خوانده ایم که دوای این ازجُهة رود نیل باشد که در این تاریخ در
فلان سال وفلان ماه وفلان روز دراین رود کودکیرا یابند در تابوتی که آب دهن آن کودک
این علّتزا سود دارد فرعون کسان را برکماشت تا برآب رود نیل می بودند تاتابوتی چنین
پیدا شد بگرفتند وپیش فرعون بودند چون آسیه سر تابوت باز کرد وموسی را برکنارگرفت
آب دهن‌او برگرفت وبرآن برص مالید درحال خدای تعالی شفا داد اورا دربر گرفت وبوسه
برروی او داد و اورا دوست داشت جماعتی که اورا میدیدند گفتند یاملك مارا گمان چنین
است که این همان مولود است که مطلوب تو است اینرا بباید کشت فرعون همّت کرد تااورا
بکشد آسیه گفت قرّة عین لی ولك عسی ان ینفعنا او نتّخذه ولداً فرعون گفت اکنون چون
توشفاعت میکنی اورا بتو بخشیدم امّا قرّة عین لك لالی او روشنائی چشم تو است ازآن من
نیست اهل اشارت گفتند خدای تعالی از برکت این گفتار آسیه را هدایت داد واگر فرعون
هم این گفته بودی او را نیز هدایت دادی ولیکن چون شقاوت براو غالب بود آنچه سبب
لطف او بود اختیار نکرد آسیه را گفتند چه نام نهی اورا گفت موسیً لانّه وجد بین الماء
والشّجر برای آنکه اورا ازمیان آب وشجر یافتند وذلك قوله تعالی فالتقطه آل‌فرعون لیکون

لهم عدوّاً وحزناً تا ایشان را دشمن باشد واندوه واین‌لام لام غرض نیست برای آنکه ایشانرا
غرض نه این بود بل غرض ایشان آن بود که خدای تعالی گفت قرّة عین لی ولك ولیکن چون
درسابق علم خدای عزّ وجل چنین بود که لامحال دشمن ایشان خواهد بودن وحزن ایشان
خدای تعالی گفت پنداری خود اورا برای این کار برگرفتند واین لام را لام عاقبت خوانند
وچند جای ذکر او برفت وشواهد او گفته شد از اشعار بعضی دگر گفتند التقاط در این
موضوع ازقول عرب است که ایشان گویند رایت فلاناً التقاطاً ای فجأةً من غیرقصد ولاطلب
قال‌الزاجر ومنهل وردته التقاطاً لم اراد وردته فرّاطاً ولقطه ازآنجا است برای آنکه ناگاه
یابند بی قصد و طلب پس معنی این باشد که وجده آل فرعون فجأةً فاخذوه کما اخذ اللّقطه
لیکون لهم عدوّاً وحزناً کوفیان خوانند حزنا بضمّ حا وسکون الزّا وباقی قرّاء حزناً بفتح حا
وزا وهما لغتان کالبخل والبخل والعدم والعدم والسّقم والسّقم انّ فرعون و هامان و جنودهما
کانوا خاطئین که فرعون و هامان و لشکرشان کنه کار بودند یقال خطی اذا اثم فهو خاطی
واخطاء اذا لم یصب الغرض فهو مخطئ وقالت امراة فرعون واو آسیه بنت مزاحم بود قرّة
عین لی ولك ای هو قرّة عین لی ولك این کودك روشنائی چشم ما باشد مرفوع است بر خبر
مبتداء محذوف ولا تقتلوه مکشی اورا عسی ان ینفعنا باشد که ما را در این نفعی باشد تا اورا
بفرزند گیریم وهم لایشعرون و ایشان نمیدانند که مآل کار ایشان بکجا خواهد رسید فاصبح
فؤاد امّ موسی فارغاً گفت در روز آمد دل مادر موسی فارغا پرداخته بیشتر مفسّران گفتند
از حزن و اندوه و خوف بر موسی علیه السّلام برآن وحی که در دل او افکنده بودند بعضی
دیگر گفتند دل او درروز آمد فارغ و پرداخته ازهمه چیزی الّا ذکر موسی علیه السّلام
گفتند چون مادر موسی موسی را بدریا افکند شیطان بیامد و گفت چیست اینکه کردی
اگر فرعون اورابکشتی تورا برآن مزدی بودی امّا چون توکشتی اورا هم‌آن‌مزد برخویشتن
تباه کردی وهم فرزند را هلاك کردی هم مستحقّ عقوبت شدی دلش تنگ شد و اندوهناك
شد خدای تعالی لطف کرد با او تااو متسلّی‌شد ودلش ازآن وسواس فارغ شد پس‌قولی دیگر
آن است که اصبح فؤاد امّ موسی فارغاً من وسوسة الشّیطان بعضی دگر گفتند چون خبر باو
رسید که موسی بدست فرعون افتاد چندان رنج والم وغم بدل او رسید که وحی فراموش کرد
که خدای تعالی در دل او افکنده بود خدای گفت اصبح فؤاد امّ موسی فارغاً ای بالنّسیان
من الوحی الذی اوحی الیها کسائی گفت فارغاً ای ناسیاً ابو عبیده گفت فارغاً من الحزن خالی شد
دلش ازحزن آنکه میترسید که اوغرق شده‌باشد وگفتند اشتقاق این‌لفظ ازقول عرب است که گویند
ذهب دم فلان فرغاً ای باطلاً چون درو دویت وقود نباشد قال الشّاعر فان تك اذ وادٌ
اصبن و نسوة فلن یذهبوا فرغاً بقتل‌حبال پس براین قول فارغاً هم خالیاً باشد لاهمّ فیه ولا
حزن کالدّم الفرغ الّذی لادیت فیه و لاقود العلای بن زید گفت فارغاً ای نافراً ابن محیص
خواند و فضالة بن عبید بعین نامنقوط و بزای منقوط من الفزع دل او ترسناك شد ان کادت
لتبدی به ان مخفّفه است از ثقیله والتّقدیر انّها کادت لتبدی به بنزدیك بود که اظهار کند

انکار را که پوشیده میداشت از سختی غم که بدل او رسید عبدالله عبّاس گفت نزدیك بود تا
گوید وا ابناه مقاتل گفت چون دید که موج آن تابوت را بربالا میبرد و بزیر میآورد صبرش
نماند خواست تا جزع کند و این کار آشکارا کند کلبی گفت این آنگاه بود که فرعون
موسی را بفرزندی پذیرفت مردمان بگفتند موسی بن فرعون اورا خوش نیامد نزدیك بود تا
بگوید موسی ابنی وابن عمران بعضی دیگر گفتند ضمیر عاید است باوحی یعنی نزدیك بود که
آن وحی که القاء کردیم دردل او آشکارا کند لولا ان ربطنا علی قلبها اگرنه آنستی که ما دل
او برجای بداشتیم بالطاف وعصمت لتکون من المؤمنین تا اوازجملهٔ مؤمنان باشد وقالت لاخته
قصّیه گفت مادر موسی خواهر موسی را و نامش مریم بود قصّیه ای ابتغی اثره بریی او برو
تاخبر وحال او بدانی که کجا رسد وقصّه از آنجاست که تتبّع اثر گذشتگان باشد و قصه هم از
آنجا است طرّه را که موبها بریك نسق متتابع باشد فبصرت به بدید اورا یقال بصر به وابصره
بمعنیً و گفتند بصر به بلیغتر باشد از ابصره عن جنب ای عن بعد ازدور بدید اورا عبدالله
عبّاس گفت ابصر عن جنب آن باشد که چشم در نظر دور بیندازد و آن چیز باو نزدیك باشد
فتاده گفت آن باشد که دزدیده بچیزی نگرد و نماید که غرض من نه آن است نعمان بن
سالم خواند در شاذ عن جانب ای عن ناحیة وهم لایشعرون و ایشان ندانستند که او خواهر
اوست و حرّمنا علیه المراضع من قبل گفت حرام بکردیم براو یعنی باز داشتیم اورا از آن
واصل او در لغت منع باشد ومنه الحرمان والحرمة والاحترام نه آن است که تحریم شرعی
بود اینجا بنهی معنی آن است که بقضّنا علیه چنان ساختیم که شیر هیچ زن اورا خوش نیامد
تا امتناع کرد ازآن چنانکه از محرّمات امتناع کند کما قال الشّاعر جائت لتصرعنی فقلت لها
اقصری انّنی امرء صرعی علیك حرام ای ممتنع و ممنوع و مراضع جمع مرضعه باشد و آن
جای شیر خوردن بود یعنی پستانهای زنان تاهیچ فرا نمی‌ستد من قبل ازپیش آنکه خواهر
موسی آنجا آمد وآن چنان بود که چون آنرا برگرفتند ودل براو ننهادند و او را بفرزندی
خواندند برای او دایگان آوردند و شیر هیچ زن را نگرفت چندانکه آوردند و آزمایش کردند
و خواهر او ازدور آن حال می‌بدید و می شنید عند آن حال گفت هل ادلّکم علی اهل بیت
حق تعالی منع کرد موسی را از آنکه شیر ناپاکان خورد تا گوشت ورگ وپی او بآن پرورده
نشود چون تربیت بشیر کافران روا نباشد که روا باشد که ولادت از کافران و کافرات باشد
موسی را گفت خواهرش ره نمایم شما را برخاندانی که اورا تکفّل کنند وبرو مشفق باشند
و اورا ناصح گفتند کیست گفت زنی است که فرزند اورا کشته اند وناصح اخلاص عمل باشد
از آنکه بفسادی آلوده باشد ونقیض او غش باشد گفتند روا باشد بیار آن زن را تابنگریم او
برفت ومادر موسی را خبر داد از احوال موسی وآنچه دیده بود او بیامد چون کودك بوی
مادر بشنید ومادر ازدور بدید بجست ودر وی آویخت وپستان بستد وشیر باز خورد فذلك
قوله فرددناه الی امّه کي تقرّ عینها ولا تحزن گفت اورا بامادر دادیم تا چشمش روشن شود
واندوهناك نباشد ولتعلم وتابداند وعدهٔ حق تعالی حق است ودرست است آن وعده که داد

اورا فی قوله انّا رادّوه الیك ولکنّ اکثرهم لا یعلمون ولیکن بیشتر مردمان ندانند که وعدهٔ من
حق است برای آنکه نظر نکرده باشند وعلم حاصل نکرده بآنچه برخدای روا باشد وآنچه روا نباشد
سدی و ابن جریج گفتند چون گفت و هم له ناصحون ایشان گفتند همانا تو این کودك را
میشناسی گفت بلی شناسم او را وباین آن خواستم که ملك را ناصح باشم ولمّا بلغ اشدّه
چون موسی علیه السّلام باشد رسید کلبی گفت اشد میان هیژده سال باشد تاسی سال دگر
مفسّران گفتند اشد سی و سه سال باشد واستوی راست شد یعنی بچهل سال رسید عبدالله عبّاس
گفت اشد سی و سه سال باشد واستوی چهل سال باشد و آن عمر که خدای تعالی بآن عذر انگیزد
شصت سال باشد اولم نعمّرکم وما یتذکّر فیه من تذکّر درواحد اشد خلاف کردند بعضی گفتند اشد
جمع باشد کفلس وافلس بعضی دیگر گفتند جمع باشد کودٌ واودٌ یقال هم ودّی واودّی وگفتند اشد جمع
شده باشد کنعمة وانعم بعضی دگر گفتند جمعی است که آنرا واحد نباشد وآتیناه حکماً وعلماً وکذلك
نجزی المحسنین ومراد بحکم وعلم نبوّت است یعنی ما او را نبوّت دادیم و همچنین پاداشت
دهیم نکوکاران را که موسی را دادیم و دخل المدینه سدی گفت مدینه منیف بود از زمین
مصر مقاتل گفت دهی بود که آنرا حانین گفتند بر دوفرسنگی مصر خدای تعالی گفت موسی
دراین مدینه رفت علی حین غفلة من اهلها در وقت غفلت اهلش محمّد بن کعب گفت میان
نماز شام وخفتن بود و دیگر مفسّران گفتند گرمگاه بود وقت قیلوله و خلاف کردند که
موسی علیه السّلام چرا بآن مدینه رفت سدی گفت موسی علیه السّلام چون بزرگ شد
همچنان جامه پوشیدی که فرعون وبر مرکبان خاص فرعون نشستی و اورا موسی بن فرعون
خواندندی یك روز فرعون برنشست و موسی علیه السّلام غایب شد چون بازآمد گفت فرعون
کجا رفت گفتند فلان جای است برنشست و از قفای او برفت وقت قیلوله درآمد که باین
مدینه رسیده بود درآنجا رفت شهر خالی بود مردم همه بقیلوله بودند محمّد بن اسحق گفت
موسی علیه السّلام را از بنی اسرائیل شیعتی بودند که هوای او کردندی وگرد او گشتندی
و فرمان او کردندی چون بزرگ شد ورای او قوی شد و ظلم فرعون دید منکر شد برآنکه
او میکرد و باوقات اظهار انکار میکرد و آن حدیث با فرعون نقل میکردند او خائف بود و
پیش فرعون نمیرفت روزی درشهر آمد پوشیده بوقت غفلت اهلش ابن زید گفت چون موسی
علیه السّلام درحال صغر تپانچهٔ برروی فرعون زد فرعون گفت این جوان دشمن من است که
من درطلب او بسیار کودکان بکشتم و خواست تا اورا بکشد آسیه گفت او کودك است و
طفل نادان نداند تاچه کرد براو نشاید گرفتن گفت نه چنین است گفت اگر خواهی که بدانی
بفرمای تاطبقی یاقوت بیاورند ویارهٔ آتش تا او دست بکدام کند بیاوردند او دست فراز کرد
وآتشی برگرفت ودر دهن نهاد زبانش بسوخت وبندی بر زبانش افتاد فرعون بفرمود تا اورا
از سرای بیرون کردند واز شهر. نزدیك نشد تا آنکه بزرگ شد آنکه درشهر شد یعنی شهر
مصر علی حین غفلة من اهلها در وقتی که مردم ازاو غافل شده بودند وفراموش کرده روایت
کردند از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السّلام که او گفت علی حین غفلة من اهلها روز

عید بود و ایشان لهو و بازی مشغول بودند فوجد فیها رجلین یقتتلان الآیة دو مرد را یافت
با یکدیگر بر آویخته جنگ میکردند یکی از شیعهٔ او از بنی اسرائیل و یکی از دشمنان او از
قبطیان مفسّران گفتند این مرد که از شیعهٔ او بود سامری بود و آنکه از دشمنان او بود طبّاخ
فرعون بود و نامش فلیون بود و گفتند نانواء فرعون بود نامش قابور بود وآن مرد را بپیکار
گرفته بود تا هیزم مطبخ فرعون برد سعید جبیر گفت چون موسی علیه السّلام بزرگ شد
بنی اسرائیل براو جمع شدند و بحمایت او بودندی و اصحاب فرعون نیارستندی که بحضور او
با یکی خطا کنند یا بیکاری فرمایند چه او درخود قوّتی تمام داشت وبرای آنکه پسرخواندهٔ
فرعون بود کس با او معارضه ومناظره نیارستی کردن یك روز بکنارهٔ شهر میرفت قبطی
بنی اسرائیلی را گرفته بپیکار اسرائیلی چون موسی را بدید فریاد خواست ازاو موسی گفت
دست بدار از او گفت ندارم چه هیزم بمطبخ پدرت میبرد وقت را کسی دیگر نیست موسی
علیه السلام بخشم آمد واورا مشتی زد برسبیل مدافعه تا اورا ازاو باز دارد وقصد او کشتن
قبطی نبود وذلك قوله فوکزه موسی فرّا و ابو عبیده گفتند وکز دفع باشد باطراف انگشتان
ودرمصحف عبداللّٰه هست فنکزه موسی فوکز ونکز ولکزولهز یکی باشدفقضی علیه بروبسرآوردیعنی
عمر براو بسرآوردمن قولهم قضیت الشّیٔ فانقضی وقیل من قولهم قضیت الشّیٔ اذا فرغت منه کقضاء الدّین
بعضی دگر گفتند این کنایت است از قتل یقال قضی علیه اذا قتله قال الشّاعر القاسمون و قد
زاوحفنا تهم قد عضّه فقضی علیه الاشجع ای قتله اگر گویند چه وجه است درکشتن موسی
قبطی را گوئیم وجه آنست که موسی علیه السّلام قصد کشتن او نکرد انّما قصد او دفع بود
وهر تعدّی که درمیانه رود در وقت مدافعه بر ظالم باشد چون مرد کشته شد موسی علیه السلام
بترسید و پشیمان شد و گفت هذا من عمل الشّیطان یعنی کشتن این قبطی بی قصد وبی اختیار
من از عمل شیطان بود یعنی باغراء واغواء او بود وگفتند هذا من عمل الشّیطان یعنی مقتول
قبطی عمل شیطان بود یعنی عمل او عمل شیطان بود آنکه اورا در زیر ریگ پنهان کرد
و برفت انّه عدوّ مضلّ مبین که شیطان دشمنی اضلال کننده و آشکارا آنکه برسبیل رجوع
و خضوع و انقطاع بإخدای تعالی گفت ربّ انّی ظلمت نفسی یار خدایا من ستم کردم
برخود باینکه کردم و وجوهی که گفتم در قصّهٔ آدم فی قوله ربّنا ظلمنا انفسنا اینجا مطرّد
باشد یك وجه اینکه گفتیم برسبیل انقطاع ووجهی دگر آنکه ظلم نقصان باشد در لغت یعنی
نقصان حظّ خودکردم از ثواب بتعجیل قتل قبطی پیش از وقت گفتند نه ممتنع بود که خدای
تعالی اعلام کرده بود موسی را که او مستحقّ کشتن است جز که اورا مندوب کرده باشد
در تأخیر قتل او چون تعجیل کرد و ترك مندوب کرده بود برای این گفت ربّ انّی ظلمت
نفسی واین جواب آنکس باشد که گوید که قتل بقصد وعمد بود فاغفرلي بیامرز مرا هم بر
طریقی که گفتیم من الاخباط والانقطاع الی اللّٰه تعالي والفزع الیه ففغرله خدایتعالی بیامرزید
اورا واو غفور ورحیم است وآن حال کس ندانست جز که مردرا مفقود یافتند وگفتند مردرا
کشته دیدند وندانستند که او را که کشته است قال ربّ بما انعمت علیّ گفت بار خدایا

باین نعمت که کردی برمن عهد کردم که نیز یار مرد گناهکار نباشم گفتند برای آن گفت که
اگرچه مرد اسرائیلی بود کافر بود و گفتند برای آن گفت که در خصومت باقبطی کرد
متعبدی بود گفتند عبداللّٰه مسلم کس فرستاد بعطاء بن ابی رباح گفت میخواهم عطاء اهل
بخارا بدست تو کنم که تو مرد با انصافی تا حقّ هریکی بواجب بدهی وعبداللّٰه مسلم امیر
خراسان بود عطا استعفا خواست اورا گفتند ترا چه زیان بودی اگر تولای این کار کردی
چون تو چیزی بر نخواهی گرفتن برتو وبالی نباشد گفت نخواهم که یار ظالمان باشم درعمل
ایشان عبداللّٰه بن الولید گفت عطاء بن ابی رباح را گفتم مرا برادری است صاحب عیال و
در دیوان بقلم چیزی نویسد واز آنجا قوتی بدست آرد وکار دگر نداند واگر آن کار را نکند
عیال را تقصیر باشد ووام باید کردن اورا روا باشد گفت عامل کیست گفتم خالد بن عبداللّٰه
گفت روا نباشد معاونت ظالمان کردن درعمل ایشان باید تادست بدارد از آن ناخدای او را
مستغنی گرداند ودر خبر است در فردای قیامت که خلایق را در موقف سیاست بدارند
منادی ازقبل ربّ العزّة ندا کند که این الظّلمة و اعوان الظّلمة کجا اند ظالمان واعوان
ظالمان همه را جمع کنند حتّی من بری لهم قلماً اولاق لهم دواةً تا آن کس که برای
ایشان قلم تراشیده و یا دواتی سیاه کرده باشد همه را دوزخ اندازند و در اثر هست که یکی از
جملهٔ صالحان در دیوان رفت شفاعتی را تادفع ظلمی کند از مظلومی آن صاحب دیوان گفت
قلمی نیك کن تا بنویسم که از او چیزی نخواهند او قلم نیك کرد وبنوشت که از این مرد بنا
واجب چیزی نخواهند و کسانی که رفته اند باز گردند چون قلم از دست بنهاد این مرد صالح
قلم بر گرفت و سرش بشکست او گفت چرا چنین کردی گفت ترسم که تو باین قلم چیزی بر
کسی نویسی بظلم و من از جمله آنان باشم که تو را بر آن ظلم یاری کرده باشم و در تحت آن
خبر شوم که حتّی من لاق لهم دواةً و بری لهم قلماً . فاصبح فی المدینة خائفاً یترقبُ او در
روز آمد یعنی موسی در آن شهر خائف واندیشناك از آنکه آن خبر آشکارا شود و اورا بگیرند
و بقصاص قبطی بازکشند ترقب و توقع اخبار میکرد وتجسّس احوال فاذا الّذی اذا مفاجاتست
که نگاه کرد همان مرد دیرینه را دید که از او نصرت خواسته بود بر قبطی دگر باره فریاد
میداشت . و اصل یستصرخه من الصّراخ باشد و قیاس لغت آن است که طلب منه الصّراخ و
الصّیاح الاّ آن است که چون بسیار شد در استعمال بجای استغاثت بکار دارند یقال استصرخه
بمعنی استغاثه و استصراخ چنان باشد که گوید یا لفلان ویا لبنی فلان و یا اخاه و مانند این
چون قبطیان از سراهای بیرون آمدند مردی را دیدند کشته از مصروفان ایشان بفریاد پیش
فرعون رفتند و گفتند اسرائیلیان مردی را از ما کشتند و اگر این کار فروگذاری ایشان
برما خیره شوند و هر روز یکی و دو از ما بکشند فرعون گفت دانید تا او را که کشته است
گفتند نه گفت بی حجّت و بیّنت بی گناهی را نتوان کشتن بروید و تفحص کنید و قاتل را
بدست آرید تا قصاص کنیم ایشان بیامدند و تفحص کردند بهیچ حال ظاهر نمیشد بمیان بازار
آمدند همان اسرائیلی که دیروزموسی برای اوقبطی را کشته بود یکی از قبطیان دراو آویخته

تا او را کاری فرماید موسی ازدور میآمد خائف و مترقب این‌مرد اسرائیلی ازاو فریاد خواست موسی از حادثه دیرینه دل تنگ بود وخائف گفت انك لغوی مبین تو جاهل مردی و خام طمع در آنچه می پنداری که من هرروز برای تو با کسی خصومت خواهم کردن و این حال از تو و بُله تو ظاهر است آنکه روی بایشان نهاد بر آنکه تا اسرائیلی را از دست قبطی برهاند اسرائیلی بموسی نگرید او را خشمناك دید بر صورت دیرینه گمان برد از بعد فهم و قلّت عقل که موسی آهنگ او دارد برای آنکه او را ملامت کرد باوّل و زخم دیرینه دیده بود شتاب کرد و پیش از آنکه موسی دست بقبطی کند و او را دور کند روی در موسی نهاد و گفت یا موسی اترید ان تقتلنی کما قتلت نفساً بالامس میخواهی تا مرا بکشی چنانکه دیروز مردی را کشتی ان ترید الا ان تکون جبّاراً فی الارض تو نمیخواهی الاّ آنکه جبّاری و قتّالی باشی در زمین بناحق و نمیخواهی از جمله مصلحان باشی چون اسرائیلی این بگفت موسی بازماند و دست کوتاه کرد و انکارنکرد براسرائیلی در آنچه گفت و او را تکذیب نکرد وبرفت وایشان را رها کرد و قبطی چون این سخن شنید و این حال بدید بدانست که آن‌مرد را موسی کشته‌است قبطی بیامد و فرعون را خبرداد فرعون کسان فرستاد تاموسی را بگیرندایشان بیامدند یکی از شیعهٔ موسی خبر یافت شتاب کرد وبدوبد موسی را خبر کرد و ذلك قوله وجاء رجل من اقصی المدینة یسعی بیامد مردی از آخر شهر میتاخت و قوله یسعی در جای حال است بیشتر مفسّران بر آنند که مؤمن آل فرعون بود خربیل بن (۱) صبورا جبّائی گفت نامش شمعون بود و گفتند شمعان گفت یا موسی انّ الملاء یأتمرون بك گفت یا موسی قوم مشورت میکنند با یکدیگر در کشتن تو ترا بخواهند کشتن فاخرج برو که من تو را نصیحت میکنم و اصل ایتمار از امراست‌ای یأمر بعضهم بعضاً بیانه قوله فاء تمروا بینکم بمعروف و قال القمر بن تولب اری النّاس قد احدثوا شیمةً و فی کلّ حادثة یؤتمر آنکه در مشاوره بکار داشتند برای آنکه دراو معنی ایتمار هست فخرج منها خائفاً یترقب موسی علیه السلام از آن مدینه بیرون رفت ترسناك مترقب و منتظر آنانرا که در طلب او بودند پس و پیش نگران و پنا با خدای داد و گفت ربّ نجّنی من القوم الظالمین بار خدا یا مرا از این ظالمان برهان آنکه روی بجانب مدین نهاد تا ازمملکت فرعون بیرون شود وذلك قوله فلمّا توجّه تلقاء مدین چون روی نهاد بجانب مدین راه نمیدانست استهداء بخدای کرد و از او طلب هدایت کرد قال عسی ربّی ان یهدینی سواءَ السبیل گفت همانا خدای من مرا راه راست نماید و تلقاء برابر باشد و هو تفعال من اللّقاء الّذی هو المقابلة آنکه در جهة و جانب بکار دارند و مدین لاینصرف است لکونها اسم بلدة بعینها و دو سبب او علمیّت است و تأنیث قال الشاعر رهبان مدین لوراوك تنزّلوا و العصم من شعب الجبال الفارد موسی علیه السلام از شهر بیرون آمد بی زادی و راحلهٔ و رفیقی و دلیلی از پای افزار نعلینی داشت سعید جبیر گفت پای برهنه بود و از مصر تا بمدین هشت روزه راه است چندانکه‌میان بصره و کوفه هست وره نمیشناخت چون از خدایتعالی هدایت خواست خدای فرشته را بفرستاد بر اسبی‌نشسته نیزه بدست گرفته

(۱) - خربیل نسخه ل

او را گفت ای موسی کجا میروی گفت بمدین میروم گفت ره دانی گفت نه گفت برو که همراه تو ام و بدرقه تو موسی علیه السلام با اومیرفت و در راه طعام او الاّ از برگ درخت نبود چون بمدین رسید بسر آب ایشان و آن چاهی بود که ازآنجا آب کشیدندی وچهارپایان‌را از آنجا آب دادندی وذلك قوله ولمّا وَرَدَ ماء مدین وجد علیه امّةً من النّاس ای جماعة جماعتی را یافت از مردمان آنجا که گوسفندان را آب میدادند والتقدیر یسقون غنمهم ولیکن مفعول به بیفکند از کلام للاستغناء عنه برای آنکه در اینجا نظر نیست باو واو درکلام چون فضله باشد بیشتر جایگاه وجد من دونهم امرا تین تزودان وفرود ایشان یعنی ازپس ایشان و گفتند جز از ایشان دو زن را یافت که گوسفندکی چند داشتند ایشان جمع میکردند و با هم می آوردند تا پرا کنده نشوند حسن گفت ایشان را منع میکردند تا بادیگر گوسفندان جمع نشوند. و الزّود الکفّ و المنع یقال زاده یزوده در منع چهار پای مستعمل باشد و التّقدیر تزودان غنمهما مفعول به بیفکند برای استغنای او و قتاده گفت تزودان النّاس عن غنمها مردمان را منع میکردند و دفع از گوسفندان خود ابومالك و ابن اسحق گفتند گوسفندان‌را منع میکردند از آب تا فارغ شوند و چاه خالی شود تا ایشان گوسفندان را آب توانند دادن تا با مردمان ممانعت نباید کردن ایشانرا قال ما خطبکما موسی علیه السلام ایشان را گفت چیست کار شما چرا گوسفندان را آب ندهید و مردم گوسفندان خود را آب میدهند قالتا لانسقی گفتند ما گوسفندان را آب نتوانیم دادن تا مردمان باز نگردند و فارغ نشوند و ذلك قوله حتّی یصدرالرّعاء ابن عامر و ابو عمر و ابو جعفر و درشادّ حسن بصری و ابو عبدالرّحمن السّلمی و ایّوب بن المتوکّل حتّی یصدر بفتح یاء و ضم دال خواندند و باقی قرّاء خواندند حتّی یصدر الرّعاء بضم یا و کسر دال بر قرائت اوّل اسناد فعل با دعاء باشد یعنی باز آیند از آب و بر قرائت دوّم فعل هم ایشان را بود جز که واقع بود براغنام تا شبانان گوسفندان از آب باز رانند و بر قرائت اوّل فعل لازم بود و بر دوّم متعدی و مفعول به محذوف از کلام للأستغناء عنه گفت چرا چنین است گفتند برای آنکه ما دو زن ضعیفیم مزاحمة نتوانیم کردن گفت شما را هیچ مردی نیست گفتند و ابو نا شیخ کبیرٌ ما پدری پیر داریم موسی علیه السّلام گفت چاهی دیگر هست گفتند بلی چاهی هست ولیکن متروك است و سنگی بزرگ بر سر آن نهاده است که بده مرد برنتوانندگرفتن و گفتند بچهل مرد برگرفتندی گفت مرا بنمائید او بیامد و دست فراز کرد و سنگ از سر آن چاه بر گرفت و در نگریدچاه را آب دور بود گفت دلو ورسن دارید گفتند نه گفت هیچ پاره آب دارید گفتند پاره آب برای خوردن درین قربه هست گفت مرا دهید از ایشان بستد و در دهن گرفت و گرد دهن برآورد و در چاه ریخت آب تا سر چاه برآمد گوسفندان برفتند بپای خود و آب باز خوردند و قربه شدند و پستانها پر شیر کردند و روایت دیگر آنست که ایشان دلو ورسن داشتند ازایشان بستد وبکنار چاه آمد و بقوّه مردمان را دور کرد وآب بر کشید و گوسفندان را آب داد و ایشان با خانه رفتند و ذلك قوله فسقی لهما ای غنمهما آب داد برای ایشان گوسفندان ایشان را مفعول به

بیفکند برای آن علّت که گفتیم ثم تولّی الی الظل آنکه با سایهٔ درختی آمد خسته و مانده گفت ربّ انّی لما انزلت الیّ من خیر فقیر بار خدایا من محتاجم بخیری که تو بر من فرستی مفسران گفتند در این وقت از خدای نان جوین خواست که محتاج بآن بود باقر علیه السلام گفت والله که این نگفت الاّ آنکه او محتاج بود به نیم خرما قطرب گفت لام بمعنی الی است یقال فلان فقیر الی کذا محتاج الیه جز آنکه لام والی متعاقب باشند یقال هدیته لکذا و الی کذا چون ایشان باخانه رفتند پیش از وقت پدر ایشان را گفت چون است که امروز پیش از آنوقت آمدید که هر روز مگر گوسفندان آب ندادید گفتند دادیم و قصّه باز گفتند مفسّران خلاف کردند در نام پدرشان مجاهد و ضحاك و سدی و حسن گفتند شعیب پیغامبر بود علیه السّلام سعید جبیر گفت پسر برادر شعیب بود نام او یثرون بود عبدالله گفت نامش یثروب بود شعیب علیه السلام گفت چه مردی بود گفتند مردی صالح و رحیم بود یکی از ایشان را گفت برو و اورا بخوان تا مزدش بدهیم یکی از ایشان بر خاست و بیامد و ذلك قوله فجائته احدیهما تمشی علی استحیاء قوله علی استحیاء در جای حال است ای تمشی مستحییة . حق تعالی این خصلت نیکو ازاو باز گفت که می آمد یکی از این دو خواهر شرم زده گفتند روی بسته و گفتند آستین بر روی گرفته آمد و گفت پدرم تورا میخواند تا مزدت بدهد بآن آب که گوسفندان مارا دادی او برخاست و بر پی او میرفت و اگر نه ضرورت بودی نرفتی و گفتی من مزدی نمی خواهم و زن در پیش میرفت و موسی بر اثر او بادی برآمد و جامه از اندام او بیفشاند او گفت با زن باز پس ایست تا من از پیش بروم گفت پس ره ندانی گفت هرگه که من ره غلط کنم سنگی از آنجانب که راه است بینداز تامن از آنجانب بروم فلمّا جائه چون موسی بر شعیب رفت و قصّ علیه القصص وقصه خود با او گفت شعیب اورا بشارت داد و گفت مترس که از دست ظالمان نجات یافتی چو فرعون را براین زمین دستی و سلطانی نیست قالت احدیهما گفت یکی ازایشان یاابت استاجره یاپدر بمزد بستان این مرد را که بهتر کس است که بمزد بستانی مردی قوی وامین واورا وصف کرد بقوّت و امانت پدر گفت او را از کجا دانی قوة و امانت او گفت از آنجادانم که سنگی که بجمعی بسیار برنتوانند گرفتن او بتنها برداشت و بینداخت و امانت او از اینجا دانستم که دررہ که میرفت مرا باز پس داشت تا در اندام من نگرد و مانند این معجز امیرالمؤمنین علي علیه السلام را بود در صفّین و آن آن بود که چون روی بصفین نهاد ببعضی منازل فرود آمدند که آب نبود آنجا و مردم و چهارپایان سخت تشنه بودند برفتند واز هر جانب آب طلب کردند نیافتند باز آمدند و امیرالمؤمنین را خبر دادند گفتند یا امیرالمؤمنین در این نواحی هیچ آب نیست و تشنگی برما و چهارپایان غالب شده تدبیر چیست امیرالمؤمنین علیه السلام برنشست ولشکر پارهٔ با او برفت از راه عدول کرد دیری پدید آمد در میان بیابان آنجا رفتند امیرالمؤمنین علیه السلام گفت این راهب را آواز دهید او را آواز دادند او بکنار دیر آمد امیرالمؤمنین علیه السلام گفت یا راهب هیچ آب باین نزدیکی هست که این قوم بازخورند که هیچ آب نماند مارا گفت از اینجا تا آب دو فرسنگ بیش است و جز آن آب نیست اینجا و اگر نه آنستی که مرا آب آرند بقدر حاجت و من بتعسّر بکار برم از تشنگی هلاك شدمی گفتند

یا امیرالمؤمنین اگر صواب بینید ما آنجا برویم اکنون که هنوز قوّتی و رمقی مانده است امیرالمؤمنین علیه السلام گفت حاجت نیست بآن . آنگه از جانب قبله اشاره کرد بجائی و گفت این جا بکنید که آب است مردم بشتافتند وبیل و کلنگ برگرفتند و زمین پارهٔ بکندند سنگ بزرگی سفید پدید آمد پیرامن آن بکندند و خواستند تا بردارند نتوانستند امیرالمؤمنین گفت این سنگ که بینید برسر آب نهاده است اگر سنگ بگردانید در زیر او آب است آب خورید از او چندانکه توانستند جهد کردند ممکن نبود سنگ از آنجا بجنبانیدن امیرالمؤمنین علیه السلام را گفتند بقوهٔ ما راست نمی آید او پای از اسب بگردانید و آستین دور کرد و دست فراز کرد سنگ بجنبانید و به تنها برکند و برگرفت و چند گام بینداخت از زیر آن آبی پدید آمد از برف سرد تر و از شیر سفیدتر و از انگبین خوشتر آب باز خوردند و برگرفتند وچهارپایان را سیراب کردند و قربها پرآب کردند وراهب از بالا می نگرید آنگه امیرالمؤمنین علیه السلام بیامد سنگ با جای نهاد و بفرمود تا خاك بر او کردند و اثر او ناپدید کردند راهب چون چنین دید آواز داد که ایها الناس انزلونی انزلونی مرا فرودآرید اورا فرود آوردند بیامد ودر پیش امیرالمؤمنین علیه السلام بایستاد و گفت یا هذا انت نبیّ مرسل تو پیغامبری مرسل گفت نه گفت فملك مقرب پس فرشتهٔ مقربی گفت نه ولیکن وصی رسول الله محمّد بن عبدالله خاتم النبیین ولیکن وصی پیغامبر خدا ام محمد بن عبدالله خاتم النبیین راهب گفت دست بکستر تا ایمان آورم آنگه دست بردست او زد و گفت اشهد ان لا اله الاّ الله واشهد ان محمّداً رسول الله و انّك وصی رسول الله واحقّ الناس بالامر من بعده امیر المؤمنین علیه السلام عهود و شرایط اسلام بر او فرا گرفت آنگه اورا گفت چه حمل کرد تورا برمسلمانی پس از آنکه مدّتی دراز بر خلاف آن مقام کردی گفت بدانکه این دیر که بنا کرده اند بر طلب و امید تو بنا کرده اند و عالمی از پیش از من برفتند واین کرامت نیافتند و خدای تعالی مرا روزی کرد و سبب آن بود که در کتب ما نوشته است که این جا چشمه ایست سنگی براو نهاده پیدا نشود الا بر دست پیغامبری یا وصی پیغامبری ولابداست از آنکه ولی از اولیای خدای باشد که این چشمه بردست او پیدا شود و چون این آیت بر دست تو پیدا شد من بدانستم که تو آن ولیّ یا پیغامبری یا وصیّ لاجرم بر دست تو اسلام آوردم و بحق ولایت تو معترف شدم امیرالمؤمنین علیه السلام بگریست چنانکه محاسن او از آب چشم او ترشد آنگه گفت الحمد لله الذی لم اکن عبداً منسیّاً الحمد لله الذی ذکرنی فی کتبه سپاس ایخدای را که مرا فراموش نکرده ذکر من در کتب اوایل یاد کرده آنکه مسلمانان را گفت شنیدیداین که برادر مسلمان شما گفت گفتند شنیدیم و خدای را شکر کردیم براین نعمت که با امیر المؤمنین علیه السلام کرد و با ما ازبرای تو راهب بآ امیر المؤمنین بشام رفت و کارزار کرد تا پیش او شهید شد و امیرالمؤمنین بر او نماز کرد و اورا دفن کرد چون اورا ذکر کردی بر او ترحم کردی و گفتی او مولای من بود و ذلك قوله تعالی ذلك مثلهم فی التوریة و مثلهم فی الانجیل وسیّد حمیری این قصه درقصیده بائیه که آن را مذهبه گویند بگفت در چند بیت وهی ولقد سری فیما یسیر بلیلة بعدالعشاء

بکربلا فی موکب حتی اتی متبتّلاً فی قائم القی قواعده بقاع مجدب باتوا فلیس بحیث یلقی عامرٌ
غیر الوحوش وغیر اصلع اشیب فدنا فصاح به فاشرف مائلا کالنسر فوق شظیّة من مرقب هل قرب
قائمك الذی بوّاته ماء یصاب فقال ما من مشرب الاّ بغایة فرسخین و من لنا بالماء بین نقاو فی
سبسب فثنی الاعنة نحو وعث فاجتلی ملساء تلمع کاللّجین المذهب قال اقلبوها انّکم ان تقلبوا
ترووا و لا ترووا ان لم تقلب فاعصو صبوا فی قلعها فتمنعت علیهم تمنع صبعة لم تر کب حتی
اذا اعیتهم اهوی لها کفّاً متی ترم المغالب یغلب فکانّها کرةٌ بکف حزور رحب الذّراع وحی
بها فی ملعب فسقاهم من تحتها متسلسلاً عذبا نرید علی الالذّ الاعذب حتّی اذا شربوا جمیعاً
ردها و مضی فخلت کانّها لم تقرب اعنی ابن فاطمة الوصیّ و من یقل فی فضله و فعاله لایکذب

چون از آنجا پاره برفتند امیرالمؤمنین علیه السلام گفت کیست در میان شما که راه بآن چشمه
بـرد گفتند مـا همه راه بـاو دانیم چـه دیر عـلامت اوست گـفت بروید و بجوئید
برفتند و بسیار بجستند نیافتند گـفت این چشمه دگر ظاهر نشود بر دست کسی تا قیام
ساعت . قولـه قال انـی ارید ان انکحك احدی ابنتی هاتین پس از این شعیب علیه السلام
گـفت موسی را من می خواهم تا از این دو دختر خود یکی را بتو دهم او گـفت من
چیزی ندارم تا بمهر او دهم او گـفت از تو چیزی نخواهم که تو نداری علی ان تأجرنی ثمانی حجج
برانکه مرا مزدوری کنی هشت سال و آنچه اجرت آن باشد مهر او کنی یقال اجره یاجره و
آجرك الله ای اثابك اجرا واجرة فهو آجر وذاك مأجور فان اتممت عشراً فمن عندك اگرچنانکه
ده سال تمام کـنی از نزدیك تو باشد یعنی واجب نیست واجب صداق هشت سال است و این
زیادت دوسال اگر کنی از نزدیك تو کرمی است و من نمی خواهم که رنج برتو نهم وانشاءالله
که مرا از جمله صالحان و شایستگان و وفا کـنندگـان بعهد یابی واین دختران را یکی صفوره
نام بود ویکی را لیا وآن دختره را که صفوره نام بود بموسی داد بعضی دگر گـفتند دختر مهین را
صفورا نام بود و کهین را صفیرا قال ذلك موسی علیه السلام گـفت این از میان من و تو عهدی است
که از این دو اجل هرکدام بسر بریم عدوانی وحرجی نباشد بر من تعدی نباشد والله علی ما نقول
وکـیل و خدای بر اینکه ما گوئیم حسیب وکیل و گواه و حفیظ است براین جمله عهد کردند
و عقد بستند و موسی قبول کرد آنـگه شعیب را گفت مرا شبانی می فرمائی مرا عصائی باید
تا بدان گوسفند رانم و سباع را از گوسفند بازدارم اهل اخبار و سیر در آن عصا خلاف کـردند
عکرمه گـفت آن عصا بود که آدم علیه السلام از بهشت آورد چون آدم از دنیا برفت جبرئیل
علیه السلام عصای او بر گرفت چون موسی علیه السلام از شعیب علیه السلام عصا خواست جبرئیل بیامد
وآن عصا بشعیب علیه السلام آورد و گـفت بموسی ده دگر مفسران گـفتند خلفاً عن سلف از پدر
بفرزند رسید تا بشعیب علیه السلام رسید شعیب بموسی داد سدی گفت روزی فرشته آمد بر صورت
مردی و آن عصا پیش او بنهاد او دختر را گـفت برو و در آن خانه چند عصا نهاده است یکی
بردار و اورا ده او برفت و آن عصا برگرفت و بیاورد تا باو دهد چون شعیب بدید گفت این
رها کن و دیگری بیاور او آن عصا باز پس برد و بینداخت وخواست تا دیگری برگیرد همان

بدست او آمد برون آورد گفت این همان است دگرباره باز پس برد همان بدستش آمد گـفت من
قصد نمیکنم جز این چوب بدست من نمی آید گـفت او را ده او را داد چون موسی برفت
شعیب پشیمان شد گـفت این عصا روزی مردی بمن داد اگر آید و بـاز خواهـد روا
نبود این ودیعت است بر خاست و از قفـای موسی برفت و گفت این عصا ودیعت است
با من ده و دیگری بستان موسی گفت این عصا بدست من نیك است ومرا دل نیاید که این
از دست بدادن آنگه گفتند میان ما حاکمی باید اتفاق بکردند که اوّل کس کـه برآید او را
حاکم کنند حق تعالی فرشتهٔ را فرستاد برصورت مردی ایشان گفتند میان ما حاکم باش و
قصّه با او بگفتند او گفت حکم من آن است که عصا بآن کس اولیتر باشد که چون عصا برزمین
نهد واز زمین بردارد فرشته عصا را بستد و برزمین نهاد گفت بردارید شعیب نتوانست موسی
علیه السّلام از زمین برگرفت و بردوش نهاد حاکم گفت تراست این عصا موسی برفت وعصا
با او بماند بحکم آن حاکم کلبی گفت از ابوصالح از عبدالله عبّاس که او گفت پدرزن موسی را
خانهٔ بود که در او هیچ کس نشدی الّا او وآن دختر که زن موسی بود در آن خانه سیزده
عصا بود واین مرد را یازده پسر بود هرگه که پسری از آن او بالغ شدی او را گفتی برو و
ازآن عصا یکی را بردار او برفتی تایکی را برداشتی آتشی بیامدی واورا بسوختی تاجمله هلاك
شدند تا آنگه که دختر بموسی داد دختر را گفت برو وعصائی بیار تا او بدست گیرد اوبرفت
و عصائی از آن نیکوتر برگرفت و بیاورد هیچ آفت نرسید اورا او شاد شد و گفت ای دختر
بشارت باد تورا که شوهر تو پیغامبری خواهد بود و او را دراین عصا شأنی و کاری باشد
چون عصا بموسی داد موسی را گفت چون از اینجا بروی و بمفرّق الطریق رسی دوراهه پدید
آید یکی از راست ویکی از چپ بردست چپ برو و اگرچه بردست راست گیـاه بیشتر باشد
که درآن مرغزار اژدهائی عظیم باشد وکس آنجا نیارد رفتن که مردرا وچهار پایان را هلاك
کند چون آنجا رسید گوسفندان سر بجانب راست نهادند و چندانکه موسی خواست تا
ایشان را بگرداند ازآن ره نتوانست او نیز برفت مرغزاری دید وگیـاه بسیار گوسفندان را
فرا چره کرد او بخفت و عصـا بر زمین فرو زد اژدهائی پدید آمد و آهنگ گوسفندان کرد
عصا جانوری گشت با او برآویخت واورا بکشت و بیفکند و موسی از خواب برخاست عصـا
خون آلود دید واژدها کشته یافت شادمانه شد بیامد وشعیب را خبرداد شعیب گفت دخترا
که این شوهر تو پیغامبری باشد و اورا دراین عصا شأنی بود شعیب چون دید کـه موسی
مردی مبارك است و حسن رعایت او دید و آنکه در گوسفندان خیر عظیم دید و ماده بسیار
پیدا شد خواست تا بجای او مبرّتی کند اورا گفت امسال هر آنچه این گوسفندان آرند که
برنگ ابلق باشد توراست خدای تعالی وحی کرد بموسی در خواب که این عصا برآبی زن
که گوسفندانت میخورند موسی علیه السّلام عصا برآب زد گوسفندان از آن آب باز خوردند
هر بچه که آوردند ابلق بود شعیب بدانست که آن روزی است که خدای تعالی باوداده جمله
تسلیم او کرد.

فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَ سَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَاراً قَالَ لِأَهْلِهِ
پس چون بسر آورد موسی مدت را و روان شد باهل خود ملاحظه کرد از سمت طور آتشی را گفت مر اهل خود را
امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَاراً لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ
درنگ کنید بتحقیق من دریافتم آتشی را شاید آورم شما را از آن خبری یا پارهٔ را از آتش شاید شما
تَصْطَلُونَ * فَلَمَّا أَتَيْهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ
گرم شوید . پس چون آمد آن را ندا کرده شد از کنارهٔ رودی که سمت راست بود در بقعه برکت داده شده از
الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ * وَ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا
درخت آنکه ای موسی بتحقیق منم من خداوند پروردگار جهانیان و آنکه بیفکنی چوب دست خود را پس چون دید آن را
تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِراً وَ لَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ *
می جنبد گویا آن ماری است برگشت بازپس و رو بعقب نمی کرد ای موسی رو آور و مترس بتحقیق تو از ایمنانی
اُسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ
درآور دست خود را درگریبان خود بدر آوری روشنائی از غیر بدی و باهم آور بسوی خود بالت را از ترس
فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً فَاسِقِينَ * قَالَ
پس این دو ترا دو حجت است از پروردگار تو بسوی فرعون و گروه او بتحقیق آنها بودند گروه زشت کاران گفت
رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْساً فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ وَ أَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي
پروردگارا بتحقیق من کشتم از آنها تنی را پس ترسناکم آنکه بکشند مرا و برادر من هارون او فصیح تر است از من
لِساناً فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءاً يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ * قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ
از زبان پس بفرست او را با من بمددکاری که تصدیق کند مرا بتحقیق من ترسناکم که تکذیب کنند مرا گفت زود سخت کنم بازویت را
بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَاناً فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمَا وَ مَنِ اتَّبَعَكُمَا
ببرادرت و میگردانم مر شما را سلطنتی پس نمیرسند بسوی شما بسبب آیت های ما شما و هر که پیروی کرد شما را
الْغَالِبُونَ * فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًى
غلبه کنندگانید پس چون آمدشان موسی بآیتهای ما روشن گفتند نیست این مگر جادوئی برساخته شده
وَ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ * وَ قَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَى
و نه شنیدیم ما باین گونه در پدران ما گذشته گان و گفت موسی پروردگار من آگاه تر است بآنکه آمد به راستی
مِنْ عِنْدِهِ وَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ * وَ قَالَ فِرْعَوْنُ
از نزد او و آنکه می باشد مر اورا عاقبت آن سرا بتحقیق کار ستمکار نشوند ستمکاران و گفت فرعون
يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ *
ای گروه اشراف ندانستم برای شما هیچ خدائی غیر من پس برفروز برای من آتش ای هامان بر گل
فَاجْعَلْ لِي صَرْحاً لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَ إِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ *
پس بساز برای من کوشکی شاید من آگاه شوم بسوی خدای موسی و بتحقیق من هر آینه گمان دارم اورا از دروغ گویان
وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ *
وسرکشی کرد او و لشکر او در زمین بغیر حق و پنداشتند که آنها بسوی ما بر نمیگردند

(فاخذناه)

فَأَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ * وَجَعَلْنَاهُمْ
پس گرفتیم او را و لشکر او را پس افکندیم آنها را در دریا پس بنگر چگونه باشد انجام ستمکاران و گردانیدیم آنها را
أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ وَ أَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا
پیشوایانی که میخوانند بسوی آتش و روز رستخیز یاری کرده نشوند واز پی در آوردیم در این دنیا
لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا
لعنتی را و روز رستخیز آنها از زشت کارانند و بتحقیق دادیم موسی را کتاب از پس آنکه
أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ *
هلاک کردیم قرنهای گذشته نورانی است برای مردم و هدایت و رحمتی شاید آنها پند گیرند
وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ *
و نبودی بسمت غربی چون گذاشتیم بسوی موسی امر را و نه بودی از حاضران
وَ لَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُوناً فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَ مَا كُنْتَ ثَاوِياً فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو
ولیکن ما آفریدیم قرنهائی را پس دراز شد بر آنها عمرها و نبودی مقیم در اهل مدین بخوانی
عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ لَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ
بر آنها آیات ما را ولیکن ما بودیم فرستند گان و نبودی تو بسمت طور چون ندا فرمودیم ولیکن
رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْماً مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * وَلَوْلَا
رحمتی است از پروردگار تو تا بترسانی گروهی را که نیامد آنها را ترساننده پیش از تو شاید آنها پند گیرند واگر
أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولاً
نه آن بود که رسد آنها را مصیبتی بآنچه پیش افکند دستهاشان پس می گفتند پروردگارا چرا نفرستادی بسوی ما پیغمبری را
فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا
پس پیروی کنیم آیات ترا و باشیم از گروندگان پس چون آمدشان هدایت از نزد ما گفتند چرا
أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ
نداده شد مانند آنچه داده شد موسی آیا و نه کافر شدند بآنچه داده شد موسی از پیش گفتند دو ساحرند
تَظَاهَرَا وَ قَالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ * قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى
آشکار شده اند و گفتند بتحقیق ما بهمه کافرانیم بگو پس بیاورید بکتابی از جانب خدا او رهبر باشد
مِنْهُمَا أَتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ
از آن دو پیروی کنم آنرا اگر باشید راستگویان پس اگر اجابت نکرده اند مر ترا پس آگاه باش که پیروی میکنند
أَهْوَاءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي
خواهشهاشان را و کیست گمراه تر از آنکه پیروشد خواهش خود را بغیر هدایتی از خدا بتحقیق خدا هدایت نکند
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ .
گروه ستمکاران را .

قوله تعالی فلمّا قضی موسی الاجل الایة حق تعالی گفت چون موسی علیه السّلام اجل بسر برد عبدالله عبّاس گفت از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم که موسی کدام اجل بسر

(برد)

برد گفت ابعدهما دورتر و دیرتر یعنی ده سال که شعیب گفته بود فان اتممت عشرا فمن عندك و در خبر دیگر از رسول علیه السّلام که او را پرسیدند که موسی کدام اجل بسر برد گفت ابرّهما واوفاهما نکوکار تر و وفادار تر یعنی آنکه نیرّ ووفا نزدیکتر بود سعید جبیر گفت جهودی مرا پرسید در کوفه که موسی از این دواجل کدام بسر برد ومن ساز حج میکردم گفتم ندانم ولیکن مکّه خواهم رفتن ازخبیر امّت پرسم عبدالله عبّاس چون بمکّه رفتم وازاو پرسیدم گفت اکثرهما و اطیبهما بیشتر و پاکتر که پیغامبران خلف وعد نکنند گفت چون باعراق آمدم وآن جهودرا دیدم گفتم جواب چنین داد گفت صدق والّذی انزل التّوریة علی موسی راست گفت بآن خدای که توریة بموسی داد خلاف کردند در آنکه کدام دختر باوداد وهب گفت دختر مهین و روایتی کردند از رسول علیه السّلام که او گفت دختر کهین بود مجاهد گفت چون موسی علیه السّلام اجل ده سال بسر برد شعیب دختر باو داد وده‌سال‌دیگر بر شعیب مقام کرد بیست سال براو بماند آنکه دستوری خواست تا بامصر شود بازیارت مادر و خواهر شعیب دستوری داد موسی برخاست و اهل خودرا برگرفت با مال و گوسفندان و روی بمصر نهاد و ره راست رها کرد احتراز از ملوك شام و فصل زمستان بود و اهل او آبستن بود مقرب واو تنها در بیابان میرفت وره ندانست در راه که میرفت با کوه طور افتاد با جانب راست شبی تاریك بود و سرماء سخت بود زن را درد زادن گرفت وآتش ازآتش زنه بیرون نیامد چنانکه قصّهٔ او برفت او نگاه کرد بجانب کوه طور آتشی دید اهلش را گفت درنگی کن که من ازدور آتش دیدم تابروم وخبری آرم یاپارهٔ آتشی وذلك قوله او جذوة من‌النّار در او سه لغت است جذوه بفتح جیم واین قرائت عاصم است وبضم واین قرائت حمزه است و کسر وآن قرائت باقی قرّا است قتاده و مقاتل گفتند جذوة چوب نیم سوخته باشد و جمعه جذی قال الشّاعر بانت حواطب لیلی یلتمس لها. لها جذل الجدی غیر خوار ولا دعر (۱) لعلّکم تصطلون تاهمانا شما گرم شوید فلمّا آتیها چون موسی علیه السّلام بآتش رسید نودی می شاطی الوادی الایمن ندا کردند اورا از جانب راست وادی یقال شاطی الوادی وضافّة النهر وساحل البحر و جرف البئر و شفیر القبر و ناحیة البلد وطرّ الثواب و حاشیة الکتاب فی البقعة المبارکة در آن جای مبارك من الشّجرة از درخت عبدالله مسعود گفت درخت سمره بوده و درختی سبز تازه قتاده گفت عوسج بود وهب گفت علیق بود و این آیت دلیل است بر آنکه کلام خدای‌تم محدث است و متکلم فاعل کلام باشد دون انکه کلام باو قائم باشد برای انکه حق‌تم گفت موسی را درخت ندا کردند ومعنی این باشد که موسی کلام از درخت شنید و تا کلام بدرخت قائم نبود بمعنی حلول موسی از او نتواند شنید و چون چنین بود کلام کلام درخت بود فی قوله انّنی اناالله پس خدای موسی درخت بوده باشد وموسی درخت پرست بوده باشد چون این باطل است نبماند الّا آنکه کلام کلام خدای بود ودرخت محل کلام بود وکلام خدا دراو آفرید چون چنین باشد متکلم فاعل کلام بوده دون آنکه باو قائم باشد وقوله ان یاموسی تا آخر آیت محلّ او رفع است باسنادالفعل الیه وان الق عصاك

(۱) هکذا فی الاصل.

(عطف)

عطف است برین ومحل او رفع است. موسی راند اکردَ خدای تعالی بکلام خود کلامی که در درخت آفرید که من خدای جهانیانم و نیز ندا کرد که عصا بیفکن فلمّا راها الایه اینجا محذوفی هست و التقدیر فالقاها فصارت حیّة موسی‌عصا بیفکند ماری گشت چون موسی عصا دید مار گشته می جنبید و میرفت پنداشتی ماری است خرد سریع‌الحرکة ولّی مدبراً پشت برکرده و روی بهزیمت نهاده و باز نایستاد یا موسی اقبل هم ازجمله کلام وخطاب خدا است با موسی که از درخت ندا آمد ای موسی روی فراز کن و مترس که تو از جمله ایمنانی اسلك یدك فی جیبك و دست در گریبان کن تا برون آید سفیدی بی بدلی یعنی بی برصی واضمم جناحك من الرّهب حفص عن عاصم خواند من‌الرّهب بفتح را و سکون‌ها و کوفیان وشامیان خواندند من الرّهب بضم را وسکون ها وباقی قراء من الرّهب خواند بفتح را وهاء واین هرسه لغت است گفتند معنی آیه آن است که چون تو دست سفید از گریبان بیرون آری ترا خوفی پدید آید چنانکه در باب عصا گفت دست دگر باره با گریبان برتا با حال خود شود تا خوفت بشود بعضی دگر گفتند این‌کنایت است ازتسکین خوف ای سکّن روعك واخفض علیك جاشك بعضی دگر گفتند معنی آن است که چون ترا خوفی در دل آید دست بردل نه تا خوف ساکن شود برای آنکه خائف مضطرب دل باشد و ضم جناح کنایت باشد از سکون و مثله قوله و اخفض لهما جناح الذّل من الرّحمة یعنی ارفق بهما وکذلك قوله واخفض‌جناحك لمن اتّبعك من المؤمنین معنی‌آنکه خودرا بدست فروگیر و خود را ساکن باز کن قرّا گفت مراد بجناح عصا است و بعضی اهل معانی گفتند رهب بلغت حمیر آستین‌باشد اصمعی گفت اعرابی را دیدم که یکی را میگفت اعطنی بما فی رهبك او را گفتم رهب چه باشد گفت آستین یعنی دست از آستین بیرون آر که موسی علیه السلام چون عصا بدست گرفتی دست در آستین کردی فذانك برهانان عامّه قرّاء بتخفیف نون خواندند و ابن کثیر وابو عمرو خواندند فذانّك بتشدید نون و این لغت قریش است در وجه او چهارقول گفتند یکی آنکه تشدید برای تأکید کرد چنانکه لام در ذلك آوردند قول دیگر آن است که ذانك مخفّفة تثنیة ذاك‌باشد و مشدّد تثنیه ذلك. قولی دگر آن است که این تشدید بدل آن الف ساقط است برای‌آنکه ذاك اسم واحد است در او الفی هست و برای تثنیه الفی دیگر باید ممکن نشد برای آنکه جمع ساکنین بودی علی غیر حدّه نون را مشدد بکردند تا بدل ساقطه باشد تشدید او و این نیز جمع ساکنین باشد ولکنّ علی غیر حدّه. قولی دیگر آن است که تشدید برای آن آوردند تا فرق باشد میان نونی که باضافت بیفتد و میان این نون چه این نون باضافت‌نیفتد قولی دیگر آن است تا فرق باشد میان تثنیه اسم متمکّن و اسم نا متمکّن و ابوعمروگفت هیچ نون تثنیه در قرآن مشدد نیست مگر این نون و چنان پندارم که این تشدید برای قلّت حروف آوردند امّا اشارت دراین دو برهان دو معجز است که در آیه گفت یکی عصا و یکی ید بیضا حق‌تعالی گفت این دو معجز تو را دو حجت است بفرعون و قوم او که ایشان گروهی اند فاسق کافر خارج ازفرمان خدای تعالی موسی علیه‌السلام گفت بار خدایا انّی قتلت منهم نفساً من از ایشان یکی‌را کشته ام

(یعنی)

یعنی قبطی فاخاف ان یقتلون میترسم که مرا بکشند واخی هرون وبرادر من که هرون است
از من فصیح زبان تر است فارسله معی ردءاً بفرست او را تا با من یار شود وردء معین و
یار بود یقال اردءه اذا اعانه و نصب او بر حال است از مفعول واهل مدینه رداً خواندند
بتخفیف همزه یصدقنی تا مرا براست دارد و عامه قرّاء بجزم خواندند بر جواب امر
مگر حمزه و عاصم که ایشان مرفوع خواندند باینکه در جای حال باشد ای مصدّقاً لی
و نظر قوله و لا تمنن تستکثر بجزم و رفع و نظیر رفع قوله انزل علینا مائدة من السّماء
تکون و این درجای صفت باشد ای مائدة کائنة آنی اخاف ان یکذّبون که من میترسم که
ایشان مرا بدروغ دارند حق تم این دعا باجابت مقرون کرد گفت سنشدّ عضدك باخیك ما
دست تو قوی کنیم به برادرت و هرون دراین وقت بمصر بود و نجعل لکما سلطانا و شمارا
حجتی وبرهانی کنیم فلا یصلون الیکما بآیاتنا که ایشان بشما نرسند بآیات وبیّنات ومعجزات
ما انتما ومن اتّبعکما الغالبون شما واتباع شما غالب باشید فلمّا جائهم موسی بآیاتنا بیّنات
چون موسی بایشان آمد بآیات ماوروا بود که با تعدیه را باشد و روا بود که بمعنی مع باشد
وهراد بآیات معجزات است و قوله بیّنات نصب برحال است یعنی درآن حال که روشن و
ظاهر بودند قالوا ماهذا الّا سحر مفتری گفتند نیست اینکه تو آورده الا جادوئی فرا بافته
نکو ساخته وما سمعنا بهذا فی آبائنا الاوّلین وما اینکه تو میگوئی در پدران اول خود
نشنوده‌ایم موسی علیه السّلام گفت در جواب ایشان ربّی اعلم خدای من داناتر است بآنکس
که او حق بیاورده است از نزدیك او یعنی او خود را خواست واهل مدینه واو نخواندند
فی قوله وقال موسی و در مصاحف ایشان واو نیست وباقی قرّا بواو خواندند ومن تکون له
عاقبة الدّار ونیز عالم است که عاقبت وانجام برای آخرت کرا خواهد بود بثواب ونعیم کوفیان یکون
بیا خواندند برای آنکه فعل مقدّم است وباقی قراء یاء تأنیث لکون الاسم مؤنّثاً انّه لا یفلح الظّالمون
ضمیر درانّه شان وکار راست یعنی شأن وکار چنین آمد که ظالمان وستمکاران فلاح وظفر نیابند وقال
فرعون حق تم حکایت آن کرد که فرعون گفت عند این حال قوم خودرا که‌ای اعیان واشراف
من نمیدانم خدای شما را جز خویشتن فاوقدلی یاهامان ای هامان و هامان وزیر او بود آتش
برافروز برای من برگل یعنی برای من خشت پخته کن وآجر ساز گفتند اول کسی که خشت پخته
ساخت فرعون بود و کوشك بلند کرد فاجعل لی صرحاً و برای من کوشك بلند کن لعلی اطّلع
الی اله موسی تاباشد که من ازآن کوشك بر خدای موسی مطّلع شوم و باو فرو نگرم و انّی
لأظنّه من الکاذبین چنین می پندارم که او دروغ میگوید در اینکه میگوید من پیغامبرم و
مرا خدائی هست که مرا بشما فرستاده است اهل سیر گفتند چون فرعون وزیر خود هامان را
فرمود تا کوشك بنا کنند او پنجاه هزار مرد بنّارا و استادان صنعت بنارا و درودگر وکارگر
و آهنگررا جمع کرد جز مزدوران و اتباع آن بنا بکردند و چندانی در هوا بیفراشتند که
ممکن بود چنانکه در کل زمین از آن رفیع تر بنا نبود و چنان ساختند که مرد سوار بر او
تواند شد چون فارغ شدند فرعون بیامد و برآنجا رفت وتیر در کمان نهاد و بینداخت گفتند

برای امتحان و فتنهٔ او تیر خون آلود بازگشت او گمان برد که خصم را کشته است گفت
فارغ شدم از خدای موسی حق تم جبرئیل را فرمود تا پری برآن کوشك زد واورا سه پاره
کرد یك پاره از او بلشکرگاه فرعون زد هزار هزار مرد بکشت ویك پاره ازاو در دریا ریخت
ویك پاره بمغرب انداخت و از آنانکه درآن کوشك عمل کرده بودند کس نماند والّا هلاك
شدند و استکبروهو وجنوده فی الارض بغیرالحق آنکه حق تم گفت فرعون و لشکرش در زمین استکبار
کردند وترفّع وبزرگی نمودند بناحق وظنّوا انّهم الینا لا یرجعون و گمان بردند که ایشان بما نخواهند
آمدن فاخذناه وجنوده ما اورا ولشکر اورا بگرفتیم بعذاب فنبذناهم فی الیّم ودر دریا انداختیم
ایشان را قتاده گفت آن دریائی است از وزاء مصر آن را السّاف گویند خدایتعالی فرعون و
قومش را در آنجا غرق کرد آنگه رسول را گفت بر طریق تذکیر و اعتبار فانظر کیف کان
عاقبة الظّالمین بنگر یا محمّد ص که عاقبت کاران ظالمان و کافران بکجا رسید و چگونه بود
وجعلناهم آنکه گفت ما ایشان را امامانی و پیشوایانی کردیم که مردمان را بدوزخ خوانند
و این را دو وجه بود یکی آنکه معنی جعل خذلان و تخلیه باشد یعنی ایشان را با خود رها
کردیم پس از آنکه الطاف بسیار کردیم و ایشان منتفع نشدند از پیغامبران فرستادن و کتاب
فرستادن و اعذار و انذار کردن و ترغیب و ترهیب نمودن آنگه بر طریق عقوبت ایشان را
با خود رها کردیم بروجه خذلان و وجهی دیگر آن است که جعل بمعنی حکم و تسمیه باشد
چنانکه گفت وجعلوا الملائکة الّذین هم عبادالرّحمن اناثا معنی نه آن است که ایشان فرشتگانرا
بدختران خدای کردند معنی آن است که نام نهادند وحکم کردند از اعتقاد باطل که کرده بودند
که ایشان دختران خدا اند ویوم القیمة لا ینصرون وروز قیامت ایشان را ناصری و یاری نباشد و
کس نصرت ایشان نکند واتبعناهم فی هذه الدّنیا لعنة وما دردار دنیا لعنت بدنبال ایشان در نهادیم
یعنی بر ایشان لعنت کردیم لعنتی ملازم که از دنبال ایشان بنگرد ویوم القیمة هم من المقبوحین
و روز قیامت از جمله مقبوحان و مفتونان باشند و گفتند از جمله ملعونان و گفتند ازجمله
مهلکان عبدالله عباس گفت از جمله مشوّهان در خلقت رویهاشان سیاه و چشمهاشان ازرق و
آن شعار دوزخیان است یقال قبّحه الله وقبحه بمعنی اذا جعله قبیحاً ولقد آتینا موسی الکتاب من
بعد ما اهلکنا القرون الاولی حقتعالی گفت در این آیت که موسی را کتاب دادیم یعنی توریة
پس از آنکه هلاك کردیم قرنهاء پیشین را یعنی امتان پیشین را بصائر للنّاس برای آن تا بصیرت
و بیّنت و حجت و بیان مردمان باشد وهدی و لطف و بیانی و رحمتی تا همانا اندیشه کنند ونصب
این اسماء بر حال است از مفعول. ابو سعید خدری روایت کرد از رسول علیه السّلام که او
گفت خدایتعالی پس از آنکه توریة فرو فرستاد هیچ امّت را و هیچ قرن را و قوم را هلاك
نکرد بعذابی از آسمان جز قومی را که مسخ کرد با بوزینه نبینی که خدایتعالی گفت ولقد آتینا
موسی الکتاب من بعد ما اهلکنا القرون الاولی الایة وما کنت بجانب الغربیّ آنگه رسول را
علیه السّلام بر سبیل تنبیه و تعجیب گفت تو بجانب غربی از کوه طور حاضر نبودی اذ قضینا الی
موسی الامر چون ما وحی کردیم و کار بر او گذاردیم وخبر دادیم اورا باو امر و نواهی وعهد

کردیم با او وما کنت من الشّاهدین و تو از جمله حاضران نبودی آنجا تا یادداشتی آنچه در آنجا
رفت ولکنا انشانا قرونا الایة ولیکن ما بیافریدیم گروهی را فتطاول علیهم العمر و عمر بر ایشان
دراز شد عهد ما فراموش کردند وامر ما ترك کردند نظیره قوله فطال علیهم الامد فقست قلوبهم
و ما کنت ثاویاً فی اهل مدین تتلو علیهم آیاتنا و تو مقیم نبودی در میان اهل مدین که آیات
مارا بر ایشان بخوانی ولکنّا کنّا مرسلین ولیکن ما فرستادیم تورا به پیغامبری و کتابی برتو فرو
فرستادیم که این قصّه ها در آنجا شرح دادیم بر تو تاتو بایشان حکایت کنی واگر نه آنستی تو از
کجا دانستی آنچه آنجا رفت وما کنت بجانب الطّور اذ نادینا و ای محمّد توجانب کوه طور
نبودی چون ما ندا کردیم موسی را که ای موسی کتاب بستان بقوه. وهب منبه گفت موسی
علیه السلام در مناجات گفت الهی محمدرا بمن نمای خدایتعالی گفت تو اورا درنیابی اگرخواهی
تا اّمت او را ندا کنم تا تو از ایشان بشوی گفت بلی یارب خدایتعالی ندا کرد یا اّمت احمد
از اصلاب پدران آواز آمد لبّیك° و سعدیك و این قول آنان باشد که ذرّ گویند واین درست نیست
عمرو بن جریر گفت در این آیه که این ندا آن بود که خدایتعالی گفت یا اّمة احمد من شمارا
اجابت کردم پیش از آنکه دعا کردید و بدادم شمارا پیش از آنکه خواستید سهل بن سعید
الساعدی روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت در این آیه خدایتعالی نوشته نوشت بر برگ
مورد پیش از آنکه خلقان را آفرید بدو هزار سال آنکه بر عرش نهاد پس ندا کرد یا اّمة
احمد انّ رحمتی سبقت غضبی ای اّمت احمد رحمت من سبق بردخشم مرا بدادم شما را پیش از
آنکه خواستید و بیامرزیدم شما را پیش از آنکه استغفار کردید هرکس که با پیش من آید و
او گواهی دهد که جز خدای خدای نیست و محمّد رسول اواست اورا به بهشت برم ولیکن
رحمةً من ربّك قرائت عامّه بنصب رحمت است بر آنکه مصدری باشد محذوف الفعل و تقدیر آنکه
ولکن رحمناك رحمةً و در شاذ عیسی بن عمر خواند رحمة برفع علی تقدیر ولکنه رحمة من ربّك
یعنی ولیکن رحمتی بود از خدای تعالی که تو را اطلاع داد بر احوال واخبار ایشان لتنذر قوماً
ما اتیهم من نذیر من قبلك تا بترسانی گروهی را که ایشان را هیچ پیغامبر نیامد پیش از تو
یعنی اهل مکه را لعلّهم یتذکردن تا همانا ایشان متذکر شوند و اندیشه کنند ولولا ان تصیبهم
مصیبةٌ بما قدّمت ایدیهم واگرنه آنستی که اگر ما مصیبتی و عقوبتی بایشان فرستادمی بآن کفر و
معصیت که کردند و دست های ایشان تقدیم کرد و فائده اضافت فعل با جارحه که بعضی ازجمله
انسان است آن است تا فعل محقق و مختص شود بفاعل چو یکی از ما بجارحه غیری فعل نتواند
کردن فیقولوا آنکه گویند و بحجت کنند لولا ارسلت الینا ای هلاّ ارسلت چرا پیغامبری
بما نفرستادی تا ما متابعت آیات تو کردمانی و ازجمله مؤمنان بودیمی وجواب لولا اوّل محذوف است
از کلام والتقدیر لما جعلناهم باالعقوبة اولما ارسلناك الیهم ما برای ایشان تعجیل عقوبت
کردمی یا تو را نفرستادمی ولکن تورا بفرستادیم لئلاّ یکون للناس حجة بعدالرّسل تا مردمان را
بر خدای هیچ حجت نباشد پس از رسولان خدای فلمّا جائهم الحقّ من عندنا چون حق بنزدیك
ایشان آمد از نزدیك ما یعنی محمد قالوا گفتند لولا اوتی ای هلاّ اوتی چرا ندادند او را یعنی

محمّد را علیه السلام مانند آنکه موسی را دادند از کتابی منزل بیکبار جملةً واحدة یاچرا او را
مانند آن معجز ندادند که موسی را ازعصا و ید بیضا اولم یکفروا بما اوتی موسی من قبل نه ایشان
بودند که کافران شدند بآنچه موسی را دادند پیش ازین یعنی توراة و آیات و معجزات قالوا گفتند
سحران اینان دو جادویند یعنی موسی و هرون که پشت باهم زده اند کلبی گفت این مقالت
آنکه گفتند که جماعتی از کفّار قریش بیامدند بمدینه و احبار جهودان را پرسیدند از حدیث
محمّد و نعت و صفات او ایشان گفتند او حق است و پیغامبری راست گوی است ونعت و صفت
او در کتاب ما هست ایشان بیامدند و جماعتی را از گفتار ایشان خبر دادند کفار مکه گفتند
ساحران تظاهرا ایشان دو جادویند یعنی موسی و محمّد واین قول عبدالله عباس است و قول اوّل
قول مجاهد است . کوفیان خواندند سحران بی الف دو جادویند یعنی توریة و قرآن و باقی
قرّاء ساحران براسم فاعل تظاهرا ای تعاونا واّنا بکلّ کافرون وما بهمه کافریم از توریة و قرآن
و موسی و محمّد قل فأتوا بکتاب من عندالله هو اهدی منهما گفت بگو بیارید شما که کفّار مکه اید
کتابی از نزد خدای که آن کتاب راه نماینده تر باشد از توریة و قرآن اتبعه تا من آنرا متابعت
کنم اگر راست میگوئید وقوله اتّبعه مجزوم بجواب امر است فان لم یستجیبوا لك اگر چنانکه
تو را اجابت نکنند و آنچه التماس تو است بجای نیارند فاعلم بدانکه ایشان متابعت هوای خود
میکنند ومن اضلّ وکیست که گمراه تر باشد از آنکه او متابعت هوا کند بی هدی از خدایتعالی
یعنی بی نیاز و حجتی از خدای انّ الله لا یهدی القوم الظالمین و خدایتعالی هدایت نکند بهدایت
ظالمان وکافران ورواست که گویند هدایت ندهد یعنی ره بهشت وثواب ننماید ایشان را در
قیامت . قوله تعالی .

وَ لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * اَلَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ

وهر آینه بتحقیق بهم پیوستیم برای آنها گفتار را شاید آنها پندگیرند کسانیکه دادیم آنهارا کتاب را پیش ازاو

هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ * وَ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا

آنها باو میگروند وبتحقیق خوانده شد برآنها گفتند گرویدیم باو بتحقیق او حق است از پروردگار ما بتحقیق ما بودیم

مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ * أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ

از پیشتر او گردن نهادگان آن گروه داده شوند مزدشان دوبار بآنچه شکیباشدند ومیزدایند بخوبی

السَّيِّئَةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قَالُوا لَنَا

بدی را واز آنچه روزی کردیم آنهارا انفقه میکنند وچون شنیدند بیهوده را اعراض کردند ازو وگفتند ماراست

أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ * إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ

کارهای ما ومرشماراست کارهای شما درود برشما نمی جوئیم نادانان را بتحقیق تو هدایت نکنی آن را

أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ * وَ قَالُوا إِنْ نَتَّبِعِ

که دوست داری ولیکن خدا هدایت کند هر که را میخواهد واو آگاه ترست براه یافته گان وگفتند اگر پیروی کنیم

الْهُدَى مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ

هدایت را باتو ربوده شویم از زمین خود آیا وجایگاه نکردیم برای آنها حرم امن را که جمع کرده میشود بسوی او ثمرهای

كُلَّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * وَكَمْ اَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ
هر چيزي روزي از نزدما وليكن بيشترآنها نميدانند وچند هلاك كرديم از دهي
بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ اِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ
كه ازحد گذشت نعمت آن پس اين است مسكن هاشان كه مسكني گرفته نشد از پس آنها مگر اندكي وبوديم ما
الْوَارِثِينَ * وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرٰى حَتّٰى يَبْعَثَ فِي اُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ
ميراث برندگان ونبود پروردگارتو هلاك سازنده قريها تا برانگيزد در اصل آن پيغمبري بخواند برآنها
آيٰتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرٰى اِلَّا وَاَهْلُهَا ظٰلِمُونَ * وَمَا اُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ
آيات مارا وبنا شيم ما هلاك كننده قريها مگر واهل آن ستمكاران باشند وآنچه داده شديد از چيزي
فَمَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ وَاَبْقٰى اَفَلَا تَعْقِلُونَ * اَفَمَنْ
پس بهرهٔ زندگاني دنياست وآرايش آن وآنچه نزد خداست بهتر وپاينده تراست آيا پس تعقل نمي كنيد آيا پس كسيكه
وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
وعده كرديم اورا وعدهٔ نيكو پس او ملاقات كنندهٔ اوست چون كسيكه بهره مند كرديم اورا بهره زندگاني دنيا پس او روز رستخيز
مِنَ الْمُحْضَرِينَ * وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ اَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ *
از حاضر كرده شدگان است وروزي نداكند آنها را پس ميگويد كجايند شريكان من آنان كه بوديد گمان ميكرديد
قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هٰؤُلَاءِ الَّذِينَ اَغْوَيْنَا اَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّاْنَا
** گفتند كساني كه واجب شد برآنها گفت پروردگارما اين گروه كساني اند كه گمراه كرديم آنها را چنانكه گمراه شديم بيزار شديم **
اِلَيْكَ مَا كَانُوا اِيَّانَا يَعْبُدُونَ * وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَائَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا
بسوي تو نبودند مارا پرستش كنند وگفته شود بخوانيد شريكان خودرا پس خواندندشان پس اجابت نكنند
لَهُمْ وَرَاَوُا الْعَذَابَ لَوْ اَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ * وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا اَجَبْتُمُ
مرآنها را وبينند شكنجه را اگر آنكه آنها بودند هدايت يابندند وروزي كه ندا كنند آنها را پس ميگويد چه جيز جواب گفتيد
الْمُرْسَلِينَ * فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْاَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ * فَاَمَّا مَنْ تَابَ
مرفرستادگان را پس پوشيده شود برآن ها خبرها دراين روز پس آنها از يكديگر نپرسند پس اما كسيكه توبه كرد
وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسٰى اَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ * وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ
وگروبد وكرد كار پسنديده پس شايد آنكه باشد از رستگاران وپروردگار تو مي آفريند آنچه را ميخواهد
وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَتَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُونَ * وَرَبُّكَ يَعْلَمُ
وبرمي گزيند نباشد مرآنها را اختيار منزهست خدا وبالاتر از آنچه شرك آورند وپروردگار تو ميداند
مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ * وَهُوَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْاُولٰى
آنچه را پوشد سينه هاشان وآنچه را آشكار كنند واوست خدا نيست خدائي مگر او مر اوراست حمد در اين سرا
وَالْاٰخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَاِلَيْهِ تُرْجَعُونَ .
وآن سرا واوراست فرمان وبسوي او بازمي گردند .

قوله تعالى ولقد وصّلنا لهم القول حق تعالى گفت ما به پيوستيم براى ايشان سخن را عبد الله عباس گفت وصّلنا لهم القول اى تبيّنا بيان كرديم و معنى آن باشد كه سخن ما پيوسته بود

و معنى دار باشد مجاهد گفت فصّلنا ما فصل كرديم و نميّربن زيد گفت يعنى بپيوستيم براى ايشان
خبر دنيا بخبر آخرة تا پندارى كه ايشان در دنيا معاينهٔ آخرت مى بينند اهل معانى گفتند واصلنا
و تابعنا ما پيمائى بكرديم واصل او من وصل الحبل باشد قال الشاعر فقل لبنى المروان فما
بال ذمّة و حبل ضعيف ما يزال يوصّل حسن بصرى گفت وصلنا بتخفيف من الوصل و عامّه
بتشديد من التّوصيل لكثير الفعل لعلهم يتذكرون تا همان انديشه كنند الّذين آتيناهم الكتاب
من قبله آنانكه ما ايشان را كتاب داديم از پيش او يعني محمّد ص ايشان با او ايمان آرند آيت در
مؤمنان اهل كتاب آمد و اذا تتلى عليهم ايانتا چون آيات ما بر ايشان خوانند از قرآن قالوا
آمنّا گويند ما ايمان آورديم باين قرآن كه حق است و صدق و از قبل خداست انّا كنّا من قبله
مسلمين ما از پيش اين خود مسلمان بوديم بآنچه ديده بوديم در كتب اوائل از توريه و انجيل
در نعت و صفت محمّد عليه السلام اولئك يؤتون اجرهم مرّتين بما صبروا ايشان را مزد دوباره
دهند براى آنكه ايشان ايمان دارند بكتب اوائل و به محمّد ص و بكتاب اوهم در آن نظر كردند
هم در اين بما صبروا بآنكه صبر كردند مجاهد گفت آيه در جماعت اهل كتاب آمد كه ايمان
آوردند جهودان ايشان را ايذاء كردند و رنجانيدند ايشان بر ايذاء صبر كردند و يدرؤن بالحسنة
السّيئة و بحسنه سيّئه باز دارند حسنه يعنى بتوبه معصيت باز دارند و گفتند بسخن نيكو سخن
اين كافران باز دارند و گفتند بدليل رفع شبهه كنند و ممّا رزقناهم ينفقون و از آنچه ما
ايشان را روزى كرده باشيم نفقه كنند و اذا سمعوا اللّغوا عرضوا عنه و چون سخن لغو و محال و
بى فائده شنوند اعراض كنند از آن و عدول و در آن خصومت نكنند و منازعت و قالوا لنا اعمالنا
و لكم اعمالكم و گويند عمل ما مارا و عمل شما شما را سلام عليكم لا نبتغى الجاهلين سلام بر
شما باد يعنى براى طلب سلامت مارا مخاطبه جاهلين نمى بايد ومثله قوله و اذا خاطبهم الجاهلون
قالوا سلاما انّك لا تهدى من احببت حق تعالى در اين آيه باز نمود كه هدايتى كه لطف بود و
اسبابى كه مقرّب بود بايمان و طاعت و آلت باشد در او چون قدرت و عقل و تمكين و ازاحت علّت
و نصب ادلّه و مانند اين برسول عليه السلام تعلق ندارد چه او بر بعضى از اين چيزها قادر نباشد
و بعضى آن است كه اگر چه مقدور او بود او نداند كه كدام است از فعل ها كه مكلّف را
لطف باشد و مقرّب ولكنّ الله يهدى من يشآء گفت تو اين نوع هدايت نتوانى دادن آن را كه
تو خواهى بل اين نوع هدايت بخداى تعلّق دارد و آن هدايت كه بتو تعلّق دارد دعوت است
نحو قوله تعالى و انّك لتهدى الى صراط مستقيم اى تدعو و شايد مراد باين هدى بيان باشد يعنى
تو ره نمائى براه راست يعنى بيان كنى پس حق تعالى در اين آيت باز نمود كه هدايت كه بمعنى
لطف و اقدار باشد بتو تعلق ندارد و تو نتوانى كردن اين كار من است و بمن تعلق دارد آن را
دهم كه من خواهم آنكه باز نمود كه نه هر كسى را كه من اين هدايت باو كنم و اين نوع در
حق او بجاى آرم مهتدى شود و منتفع گردد بآن بل من عالم ترم بآنكه كه باشد كه منتفع شود
بآن و كه باشد كه منتفع نشود و مخالفان باين آيت تمسّك كردند در انكه ابو طالب كافر بود و
گفتند اين آيت در شان او آمد و در ظاهر آيت ايشان را تمسّك نيست براى آنكه اگر تسليم

کنند که آیت در شان ابو طالب آمد در آیت پیش از این نیست که تو این نوع هدایت نتوانی داد آن را که تو خواهی بل این نوع هدایت بمن تعلّق دارد نگفت من ندادم اورا آنگه ازاین آیت اصحاب ما دلیل انگیختند برایمان او و وجه استدلال این گفتند که اگر تسلیم کنیم که مراد بمن اجبت ابو طالب است در این لفظ اثبات حجّت رسول باشد ابو طالب را و باتفاق نشاید که رسول علیه السلام کافری مصرّ بر کفر را دوست دارد چو او را و ما را فرموده اند که ازکافر تبرّا کنیم و با ایشان معادات کنیم و عقل و شرع اقتضاء این کند و قرآن باین ناطق است در چند آیه منها قوله لاتجدوا قوماً یؤمنون باللّه و بالیوم الاخر یوادّون من حادّ اللّه و رسوله ولو کانوا ابائهم اوا خوانهم او عشیرتهم ومنها قوله تعالی یا ایّها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوّی وعدوّ کم اولیاء تلقون الیهم بالمودّه ومنها قوله یا ایّها الذین آمنوا لاتتخذوا آبائکم و اخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان ومن یتولهم منکم فاولئك هم الظالمون و منها قوله تعالی ولو کانوا یؤمنون باللّه و النّبیّ وما انزل الیه ما اتخذوهم اولیاء و اخبار متظاهر ومتباهر است باین معنی منها قوله علیه السلام اوثق عری الایمان الحبّ في اللّه و البغض فی اللّه استوار تر رکنی از ارکان ایمان دوستی است در خدای و دشمنی است در خدای و از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند که او گفت الحمد للّه الّذی لم یجعل للفاجر علی یداً کیلا یرزقه فی قلبی مودّة الفجّار تجرّ علی النّار گفت سپاس آن خدای را که هیچ کافر را بر من دست نعمت نکرد تا او را در دل من دوستی باشد که دوستی کافران مردم را بدوزخ برد پس کدام عاقل و مسلمان روا دارد که بر پیغامبران گمان برد که او دوستدار کافران بود و اجماع امّت است که از او متکمّل تر در مکارم اخلاق کس نبود فضلا عن اداء الواجبات و ما هو اصل من اصول الدّین و رکن من ارکان الاسلام وهو التبرّی من اعداء اللّه تعالی امّا اخباری که دلیل است بر ایمان او از طریق عامّه و خاصّه بیش از آن است که در عدد آید و روایت کرده اند از سلام بن المستنیر ازباقر علیه السلام از پدرش از پدرانش علیهم السلام که گفت جبرئیل علیه السلام بیامد و رسول را علیه السلام گفت انّ اللّه عزّوجل حرم علی النّار صلباً حملك و بطناً حملك وثدیاً ارضعك و حجراً کفّلك گفت خدای تعالی حرام کرد بر آتش پشتی که تو را فرود آورد و شکمی که تو را بر گرفت و پستانی که تو را شیر داد و کناری که تو را پرورد و کفالت کرد. آنگه گفت این صلب که او را فرود آورد عبداللّه بن عبد المطلب بود امّا آن شکم که او را بر گرفت آمنه بنت وهب بود و امّا آن پستان که او را شیر داد حلیمه بنت ذویب بود و امّا کناری که او را به پرورد و کفالت کرد ابوطالب بن عبد المطلب بود این خبر از طریقی دیگر روایت کرده از صادق علیه السلام و در تفسیر حجر کفّلك گفته که آن کناری که او را کفالت کرد ابوطالب بود و فاطمه بنت اسد اصبغ بن نباته روایت کرد از امیر المؤمنین که او گفت لا واللّه ما عبد ابی و لا جدّی عبد المطلب ولاهاشم ولا عبد مناف صنماً قطّ بخدای که پدرم و جدّم وهاشم و عبد مناف هرگز بت نپرستیدند گفت چه پرستیدندی گفت خدای پرستیدندی و در نماز

(روی)

روی بکعبه کردندی متمسّك بابراهیم علیه السلام وصادق روایت کرد از پدرانش ازامیر المؤمنین علیهما السلام که او روزی در رحبه نشسته بود و قومی پیرامن او نشسته یکی بر خاست و گفت یا امیر المؤمنین انت بالمکان الّذی انت به و ابوك یعذب بالنّار تو باین پایه که توئی و پدر تو را در دوزخ عذاب کنند امیر المؤمنین گفت مه فضّ اللّه فاك خاموش که خدای دهنت را بشکناد و الذی بعث محمّداً علیه السلام بالحقّ بشیراً لوشفّع ابی کلّ مذنب علی وجه الارض لشفّعه اللّه فیهم آنی یعذّب بالنار و ابنه قسیم بین الجنة و النار بخدای که محمّد علیه السلام را براستی فرستاد که اگر پدرم شفاعت کند در جمله کنه کاران که بر روی زمین اند خدای تعالی شفاعت او قبول کند آنگه گفت بآن خدای که محمّد را بحق بخلق فرستاد که نور پدرم روز قیامت نور همه خلقان را بپوشاند جز نور محمّد ونور من و نورفاطمه و نورحسن و حسین چه نور او از نور ما است و نور ما از یك نور است که خدایتعالی آفرید قبل از خلق آدم بد وهزار سال و رضا علیه السلام روایت کرد از پدرانش بچند طریق که نقش انگشتری ابوطالب این بود که رضیت باللّه ربّاً وبابن اخی محمد نبیّا و بابنی علیّ له وصیّاً و اخبار دراین معنی بسیار است و از جملهٔ دلائل ایمان ابوطالب خطبهٔ اواست که در تزویج خدیجه خواند چون عقد رسول بست باتّفاق مخالف ومؤالف الحمد للّه الّذی جعلنا من ذرع ابراهیم ومن ذرّیته اسمعیل وجعل لنا بیتاً محجوجاً و حرماً آمنا و صدقاً و صیانةً و عفّة ودیانة و جعلنا الحکّام علی الناس و بارك لنا فی بلدنا الذی نحن فیه ثم ابن اخی هذا محمّد بن عبداللّه لایوزن به رجل من قریش الّاارّجح به ولا یقاس به رجل الّا عظم عنده و ان کان فی المال عاریه مسترده وظل زایل وله فی خدیجه رای ولها فیه مثل ذلك ومایطلبون من الصّداق فالّی وعلیّ وبهر حال که کافر باشد این نگوید و اعتقاد ندارد ومعلوم است که تا ابوطالب زنده بود رسول علیه السلام محروس بود ومصون بود و در شعب او در حمایت او بود وکس نیارست اورا تعرّض کردن چون او فرمان یافت رسول علیه السلام در مکه نتوانست بودن و از مکه هجرت کرد بمدینه اگر ابوطالب زنده میبود چرا پیغمبر را هجرت بایست کردن بمدینه آورده اند که چون ابوطالب را وفات رسید رسول را می رنجانیدند گفت یاعمّ ماالسرع ما وجدت فقدك چه زود پدیدآمد برمن فقد و نایافت تو و ابوهریره روایت کرد که رسول علیه السلام گفت مازال قریش کافین عنّی حتی مات عمّی ابوطالب گفت همیشه دست قریش ازمن کوتاه بود تاعمّم ابوطالب زنده بود سیف بن عمیره روایت کرد ازصادق علیه السلام که او گفت اول نماز جماعت که در اسلام کردند آن بود که ابوطالب بگذشت رسول را دید که نماز میکرد و علی بردست راست او ایستاده و جعفر باابوطالب بود جعفر را گفت صلّ جناح ابن عمّك اوبیامد و بردست چپ رسول بایستاد و رسول نماز کرد بایشان و ابوطالب این بیتها بگفت انّ علیّاً وجعفراً ثقتی عند ملّم الزمان و لکرب واللّه لا اخذل النبی ولا یخذ له من بنی ذوی حسب لاتخذلا وانصرا ابن عمّکما اخی لامّی من بینهم و ابی و از جمله ادلّه برایمان او اشعار او است که معروف است در دیوانش و دیوان او مجموع است و معروف

(من)

من ذلك ما رواه مسلمة بن الفضل عن محمّد بن اسحق انّه قال الا ابلغا عنى على ذات بيتنا لوّيا و خصّا من لوىّ بنى كعب الم تعلموا انّا وجدنا محمّداً نبيّاً كموسى خطّ فى اول الكتب وانّ عليه فى العباد محبّة ولاحيف فيمن خصّه الله بالحب وانّ الذى رفّشتم فى كتابكم يكن لكم يوما كراعية السّقب افيقوا افيقوا قبل ان تحفر الرّبى ويصبح من لم يجن ذنبا كذى الذنب ولا تتبعوا امر الغواة فتقطعوا اواصرنا بعد المودّة والقرب و در اين بيتها تصريح اقرار است بنبوّت رسول عليه السلام وقال ايضا تطاول ليلى بهمّ يصيب و دمع كسّح السّقاء السّرب للعب قصىّ باحلامها و هل يرجع الحلم بعد اللّعب و نفى قصّى بنى هاشم كنفى الطهاة نطاف الحطب وقالوا لاحمد انت امرءٌ خلوف الحديث ضعيف السبب وان كان احمد قدجائهم بحق ولم يأتهم بالكذب على انّ اخوتنا وازروا بنى هاشم وبنى المطلب حسن بن محمّد بن جرير روايت كرد از جمله از اشعار او قل لمن كان من كنانة فى العزّ و اهل النّدى واهل المعالى قد آتيكم من المليك رسولاً فاقبلوه بصالح الاعمال وانصروا احمداً فانّ من الله ردءاً عليه غير ندال وقال ايضاً يا شاهد الله علىّ فاشهد آمنت بالواحد ربّ احمد من ضلّ فى الدّين فانّى مهتد و در قصيدهٔ لاميه ميگويد الم تعلموا انّ ابننا لا يكذّب لدينا ولا نعبآء بقول الاباطل و ابيض يستسقى الغمام بوجهه ربيع اليتامى عصمة للأرامل يطوف به الهلاّك من آل هاشم فهم عنده فى نعمة و فواضل كذبتم و بيت الله نبرى محمّداً ولمّا نطاعن دونه و تناضل ونسلمه حتّى نصرّع حوله و نذهل عن ابنائنا والحلائل وقال العلى عند وفاته وصايتاً الى بنيه و اقاربه اوصى بنصر النّبى الخير مشهده عليّا ابنى وشيخ القوم عبّاساً وحمزة الاسد الحامى حقيقته و جعفراً ان تذودا دونه النّاسا كونوا فدىً لكم نفسى وما ملكت فى نصر احمد دون النّاس اتراساً ودر اشعار او بسيار است كه دليل ايمان او كند امّا شبهه مخالفان از آنجا افتاد كه او ايمان پنهان داشت و اظهار نكرد براى آن تا رسول عليه السلام را حمايت تواند كردن و نصرت بعلت خويشى و پسر برادرى نه بعلت هم‌ملّتى و هم‌دينى چو اگر نه چنين بودى نتوانستى نصرت او كردن از غلبه و كثرت كفّار واين معروف است و اخبار باين ناطق است صادق عليه السلام گفت مثل ابوطالب عليه السلام در اسرار ايمان و اعلان كفر مثل اصحاب الكهف است كه ايشان ايمان پنهان داشتند ايشان را مزد دو باره باشد و همچنين ابوطالب را و او از دنيا نبرفت تا فرشتگان اورا بشارت ندادند ببهشت و چون او را وفات آمد جبرئيل آمد و گفت خدايتعالى ميفرمايد كه از مكّه برو كه تو را در مكه ناصرى نيست پس از عمت ابوطالب. پس معلوم شد او اين وجوه كه آيت در شان او نيست ومراد بهدى و ايمان نيست امّا طريق ايمان است و اما ثواب بر ايمان چنانكه در ذكر آيات بيان كرده ايم و ووا بود كه مراد حكم و تسميه باشد قوله تعالى ان نتّبع الهدى معك نتخطّف من ارضا مفسران گفتند آيت در حارث بن عثمان بن نوفل بن عبد مناف آمد كه او رسول را عليه السلام گفت ما بتو ايمان آوردىمى اگر نه آنستى كه ما را انديشه ميباشد كه عرب ما را بربايند از زمين ما چو ايشان مجتمعند بر خلاف، تو و ما را قوّه و منعت نيست و اين بر سبيل تعلل گفت حقتعالى اين از او باز گفت وجواب داد ازين گفت ميگويند اگر چنانكه ما متابعت دين اسلام كنيم با تو ما را

(از)

از زمين مكه بربايند آنكه بجواب او گفت اولم نمكّن لهم حرماً آمناً ما ايشان را حرمى ايمن كرده‌ايم براى آنكه عرب را عادة بودى كه بر يكديگر غارت كردندى و يكديگر را كشتندى جز اهل مكه كه ايشان ايمن بودندى براى حرمت حرم يجبى اليه ثمرات كلّ شىء بآنجا مى برند ميوها از هر نوعى ومدنيان و يعقوب تجبى خواندند بتاء تانيث براى آنكه ثمرات مؤنّث است و ديگران بيا خواندند براى تقدم فعل و حائلى كه از ميان فعل و مفعول است رزقا من لدنّا نصب او بر مفعول له است . روزى از نزديك ما وليكن بيشتر ايشان ندانند وكم اهلكنا من قرية بطرت معيشتها آنكه گفت بس كه ما هلاك كرديم از شهرى كه ايشان را بطر آمد از معيشت و آسايش زندگانى خود تا كافر و طاغى شدند عطا گفت معنى آن است كه ايشان زندگانى ببطر كردند و اضافه فعل با قريه كرد در لفظ و در معنى بااهل وامّا نصب معيشت محتمل است چند وجه را يكى آنكه نزع خافض كرده باشد حرف الجرّ و حمل الفعل فعمل والتقدير بطرت فى معيشتها و مثله قوله ولا تعزموا عقدة النكاح و وجه دگر آن است كه ضمن بطر معنى كفر لانّ فى البطر معنى كفران النّعمة فكانّه قال كفرت معيشتها و مثله قوله للّذين يؤلون من نسائهم لايقال الى منه الاّ انّه لمّا ضمن الى معنى بعد عدّاه بمن. فرّا گفت نصب او بر تمييز است براى آنكه معنى آن است كه ابطريها معيشتها جز آن است كه فعل از او ببرد و با قريه اسناد كرد. ومثله قوله طاب زيد نفساً اى طابت نفسه و قوله و ان طبن لكم عن شيء منه نفساً ولم يعتد بالاضافة كما قال الشاعر بالالف و اللاّم فى قوله ولا بقرارة الشّعر الرّقايا . فتلك مساكنهم لم تسكن من بعدهم الاّ قليلا آن خانه ها و مسكن هاء ايشان مسكون نبود ايشان را الاّ روزى چند يعنى بس روزگار نماندند در آن سراها جز كه هلاك شدند و مساكن ايشان بمرگ ايشان ويران شد . عبدالله عباس گفت معنى آن است كه مساكن ايشان منازل مسافران شد چه مسافر در منازل اندك مقام كند و منزل او دربيابان باشد يعنى سراى ايشان خراب شد و بيابان گشت و كنّا نحن الوارثين وارثان ايشان ما بوديم ايشان بمردند و بما رها كردند نظيره قوله انّا نحن نرث الارض ومن عليها وما كان ربّك مهلك القرى گفت برطريق اعذار و انذار و اقامت عذر و تبليغ حجّت كه خداى تو هيچ شهر هلاك نكرد حتّى يبعث فى امّها رسولاً تا رسولى فرستاد در اصل آن شهر كه آيات ما بر ايشان ميخواند وما كنا مهلك القرى و ما هيچ شهرى هلاك نكرديم الاّ و اهلش ظالم وكافر بودند وما اوتيتم من شيء گفت و هرچه دادند شما را آن متاع و حطام دنياست و زينت و آرايش او ثباتى نباشد آن را وبقاى وما عند الله خير و ابقى و آنچه بنزديك خدا است از ثواب آخرت و نعيم بهشت بهتر است و پاينده‌تر افلا تعقلون خرد نداريد شما با خرد كار نمى بنديد جمله قرّاء بتاء خطاب خواندند مگر در بعضى روايات از ابوعمرو كه بيا خواند خبراً عن الغايب افمن وعدناه وعداً حسناً فهو لاقيه هر آن كس كه ما او را وعدهٔ نيكو دهيم از ثواب و بهشت فهو لاقيه او آن بيند و باو رسد كمن متعناه متاع الحيوة الدّنيا او چنان باشد كه ما او را متاع حيوة دنيا داده باشيم ثمّ يوم القيمة من المحضرين پس او روز

(قيامت)

قیامت از جمله حاضر کردگان باشد کهاورا حاضر کنند از برای جزاء گفتند آیه در رسول
علیه السلام آمد و در ابو جهل هشام سدی گفت در عمّار آمد و ولید مغیره و یوم ینادیهم ویاد
کن ای محمّد ص ان روز که خدای تعالی ایشان را ندا کند و گوید کجایند آن انبازان که بامن
فرو داشتید و دعوی کردید قال الذین حقّ علیهم القول گویند آنانکه گفتار برایشان درست شده
باشد یعنی عذاب بر ایشان واجب شده باشد ربّنا هؤلاء اغوینا خدای ما اینانرا که ما گمراه
کردیم از آنجا گمراه کردیم که ما گمراه بودیم چون ما غاوی و بیراه بودیم ایشان را چون خود
کردیم گفتند این رؤساء ضلالت گویند و گفتند این شیاطین گویند تبرّأنا الیلد امروز تبرّا
میکنیم از ایشان با تو ما کانوا ایّانا یعبدون ایشان ما را نمی پرستیدند نظیره قوله اذتبرّءالذّین
اتّبعوا من الذین اتّبعوا وقیل ادعوا شرکائکم و گویند روز قیامت کافران و بت پرستان را
بخوانید انبازان خود را یعنی آنان را که انبازان خدای خود کردید فدعوهم فلم یستجیبوا لهم
بخوانند ایشان را ایشان جواب ندهند و راوالعذاب و عذاب به بینند لو انّهم کانوا یهتدون
اگر ایشان مهتدی و راه یافته بودندی و جواب او بیفکند لد لالة الکلام علیه والتقدیر لما
راوا العذاب اگر مهتدی بودندی عذاب یافتندی و گفتند معنی آن است که ایشان خواستندی
وقت آنکه عذاب بینند که مهتدی بودندی تا عذاب ندیدندی و یوم ینادیهم و آن روز که خداوند
ندا کند ایشان را و گوید چه جواب دادید پیغامبران را فعمیت علیهم الانباء یومئذ آن روز
خبر ها بر ایشان پوشیده شود یعنی وجوه حجّت و عذر تا عذری نتوانند آوردن که عذر ندارند و
خدای تعالی هیچ عذررها نکرده باشد برای ایشان که بآن تعلّل کنند و هیچ حجّت نبود ایشانرا
بر خدای بل حجّت خدای را بود برایشان فهم لا یتسائلون ایشان یکدیکر را نپرسند گفتند
معنی آن است که ایشان جواب ندهند از این سخن که ماذا اجبتم المرسلین از آنکه دانند که
آن جواب که خواهند داد ایشان را زبان دارد و گفتند ایشان در آن حال بر سبیل مشورة با
یکدیکر سخن نگویند چنان که در دنیا کردندی فامّا من تاب و آمن و عمل صالحاً امّا آنکس که
تائب بود و مؤمن و عمل صالح کرده باشد از جمله رستکاران و ظفر یافتکان باشد آنکه گفت
و ربّك یخلق ما یشاء و یختار و خدای بیافریند آنچه خواهد و اختیار کند ما کان لهم الخیرة
مقربان را در این دو وجه است یکی آنکه وقف کردند آنجا که ما یشآء و یختار ابتدا کردند
و ما در این اختیار موصوله باشد و معنی آن باشد که خدای تواختیار کند آنچه اختیار ایشان
باشد یعنی ایشان را آن دهد که ایشان خواهند و وجه دکر آن است که وقف بر یختار کردند و
ما کان لهم الخیرة کلامی باشد مستانف وبر این وجه مانفی بود یعنی خدای تو آنچه خواهد
بیافریند و آنچه خواهد برگزیند ایشان را اختیار نیست بل همه اختیار خدای راست و این
وجه معتمد است برای سیاقت آیت و برای آنکه در دکر آیت گفت و ما کان لمؤمن ولا مؤمنة
اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم قال محمود الوراق توکّل علی الرحمن
فی کلّ حاجة اردت فانّ الله یقضی و یقدر متی ما یرد ذوالعرش امرا بعبده یصبه و ما للعبد
ما یتخیّر وقد یهلك الانسان من وجه امنه وینجو بحمد الله من حیث یحذر و قال آخر

العبد ذو ضجروا الرّبّ ذو قدر والدّهر ذو دول والرّزق مقسوم والخیر اجمع فیما اختارخالقنا
و فی اختیار سواء اللّوم والشّؤم بنگر که حق تعالی در این آیه چگونه بیان کرد خلق و اختیار
بخود حوالت کرد آنکه خلق از خود نفی کرد چه خلق جز او را نیست فی قوله فتبارك الله
احسن الخالقین و فی قوله و اذ تخلق من الطّین امّا اختیار از خلقان نفی کرد بقوله ما کان
لهم الخیرة تو هردو بعکس آن کردی که او گفت آنجا که گفت خلق من است و بدیکران هم
هست گفتی لا خالق الاّ الله و آنجا که اختیار از تو نفی کرد در اختیار آویختی و بر اختیار او
اختیار کردی تا از هر دو وجه بر طرف نقیض حاصل باشی اقلب و قد اصبت برگردان تامصیب
باشی سبحان الله و تعالی عمّا یشرکون منزّه است خدای تعالی از آنکه با او شرك آرند و ربّك
یعلم ما تکنّ گفت خدای تو داند آنچه پنهان کنند دل های ایشان و آنچه آشکارا کنند یعنی
سر و علانیه بنزدیك علم او یك سان است و هو الله لا اله الاّ هو و او آن خداست که بجزاو
خدائی نیست حمد وسپاس او راست در دنیا و آخرت در این سرا و در آن سرا بر انواع نعمت
دینی و دنیاوی که با بندگان کرد وله الحکم حکم اوراست هم در دنیا و هم در آخرت و الیه
ترجعون و مرجع و باز گشت خلقان با اواست و گفته ایم که رجع هم لازم است و هم متعدی
اینجا متعدی است معنی آنکه خلقان را براو برند قوله تعالی.

قُلْ اَرَاَیْتُمْ اِنْ جَعَلَ اللّٰهُ عَلَیْکُمُ اللَّیْلَ سَرْمَداً اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ مَنْ اِلٰهٌ غَیْرُ اللّٰهِ
بگو آیاخبردهید اگر قراردهدخدا بر شما شبرا پاینده تا روز قیامت کیست خدائی جز خدا
یَأْتِیکُمْ بِضِیاءٍ اَفَلَا تَسْمَعُونَ * قُلْ اَرَاَیْتُمْ اِنْ جَعَلَ اللّٰهُ عَلَیْکُمُ النَّهٰارَ سَرْمَداً
که آوردشمارا بروشنی آیاپس نه میشنوید بگو آیاخبردهید اگر قراردهدخدا برشما روزرا پاینده
اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ مَنْ اِلٰهٌ غَیْرُ اللّٰهِ یَأْتِیکُمْ بِلَیْلٍ تَسْکُنُونَ فِیهِ اَفَلَا تُبْصِرُونَ *
تا روز رستخیز کیست خدائی جز خدا که آوردشمارا بشبی که آرام گیرید دراو آیاپس نمی نگرید
وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَالنَّهٰارَ لِتَسْکُنُوا فِیهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّکُمْ
و از رحمت خود گردانیدبرای شما شبرا وروزرا تا آرام گیرید درآن وتابجوئید از بخشش او شایدشماها
تَشْکُرُونَ * وَ یَوْمَ یُنٰادِیهِمْ فَیَقُولُ اَیْنَ شُرَکٰائِیَ الَّذِینَ کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ * وَ
شاکر باشید وروزیکه ندا کند آنهارابس میگویند کجایند شریکان من آنانکه بودید می پنداشتید و
نَزَعْنٰا مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ شَهِیداً فَقُلْنٰا هٰاتُوا بُرْهٰانَکُمْ فَعَلِمُوا اَنَّ الْحَقَّ لِلّٰهِ وَ ضَلَّ
برگرفتیم از هرگروهی گواهی را پس گفتیم بیاورید حجت خودهاتان را پس دانستند آنکه حق مرخداراست وگمراه شدند
عَنْهُمْ مٰا کٰانُوا یَفْتَرُونَ * اِنَّ قٰارُونَ کٰانَ مِنْ قَوْمِ مُوسٰی فَبَغٰی عَلَیْهِمْ وَ آتَیْنٰاهُ
از آنها آنچه بودند افترا بستند بتحقیق قارون بود از گروه موسی پس سرکشی کرد برآنها وداديم اورا
مِنَ الْکُنُوزِ مٰا اِنَّ مَفٰاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ اُولِی الْقُوَّةِ اِذْ قٰالَ لَهُ قَوْمُهُ لٰا تَفْرَحْ
ازگنجها آنقدر بتحقیق کلیدهای آن هرآینه گرانی میکردبرگروه صاحب توانائی چون گفت مراورا گروه او شادمباش
اِنَّ اللّٰهَ لٰا یُحِبُّ الْفَرِحِینَ * وَابْتَغِ فِیمٰا آتٰیکَ اللّٰهُ الدّٰارَ الْآخِرَةَ وَ لٰا تَنْسَ
بتحقیق خداوند نه دوست دارد شادمان را وبجوی درآنچه داده است ترا خدا سرای آخرت را و فراموش مکن

نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ اَحْسِنْ كَمَا اَحْسَنَ اللّٰهُ اِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْاَرْضِ
بهرهٔخودرا از دنیا ونیکوئی کن چنانکه نیکوئی کردخدا بسوی تو ومجوی فسادرا در زمین
اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ * قَالَ اِنَّمَا اُوتِيتُهُ عَلٰى عِلْمٍ عِنْدِي اَوَلَمْ يَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ
بتحقیق خدا نه دوستدارد فسادکنندگان را گفت جز این نیست که داده شدم او را بر علمی که نزد من است آیا ونداسته که خداوند
قَدْ اَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ اَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ اَكْثَرُ جَمْعاً وَلَا يُسْئَلُ عَنْ
بتحقیق هلاك کرد از پیش از او قرنها آنرا که او سخت تر است از او بتوانائی وبیشتر از جمعیت ونه پرسیده شوند از
ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ * فَخَرَجَ عَلٰى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيٰوةَ
گناهانشان وگنهکاران پس بیرون شد بر گروه خود در زینت خود گفتند کسانی که میخواستند زندگانی
الدُّنْيَا يٰا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا اُوتِيَ قَارُونُ اِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ * وَ قَالَ الَّذِينَ
دنیارا ای کاش مارا بودمانند آنچه داده شد قارون بتحقیق او هر آینه صاحب بهرهٔ بزرك است وگفتند کسانی که
اُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوٰابُ اللّٰهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً وَلَا يُلَقّٰيهَا اِلَّا
داده شدند دانش را وای برشما پاداش خدا بهتر است برای آنکه کرویدو کردکارشایسته را وداده نمی شوند جز
الصّٰابِرُونَ * فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بِدٰارِهِ الْاَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ
شکیبایان پس فروبردیم باو وبخانه اش زمین را پس نبود مر اورا از گروهی که مدد کنند اورا از
دُونِ اللّٰهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ * وَ اَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْاَمْسِ
غیر خدا ونبود ازمنع کنندگان عذاب خود و گشتند آنانکه آرزو میکردند مکانت او دیروز
يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللّٰهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ وَ يَقْدِرُ لَوْلَا اَنْ مَنَّ اللّٰهُ
میگفتند چه مانند است بصواب آنکه خدا میگستراند روزی را برای هر که میخواهد از بندگانش وتنك میگیرد اگر نه آن بود که منت نهاد خدا
عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكٰافِرُونَ * تِلْكَ الدّٰارُ الْاٰخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ
برما آینه فرو بردی مارا وچه بصواب میماند که رستگاری نمی یابند کافران این است سرای آخرت قرار دادیم آنرا برای آنانکه
لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْاَرْضِ وَلَا فَسٰاداً وَالْعٰاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ * مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ
نمی خواهند بلندی در زمین ونه فسادرا وسرانجام پرهیزکاران راست هر که آورد بنیکوئی پس او راست
خَيْرٌ مِنْهٰا وَ مَنْ جٰاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئٰاتِ اِلَّا مٰا كٰانُوا
بهتر از آن وهر که آورد ببدی پس باید جزا نیابند آنانکه کردند بدیها را مگر آنچه را بودند
يَعْمَلُونَ * اِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ اِلٰى مَعٰادٍ قُلْ رَبِّي اَعْلَمُ مَنْ
میکردند بتحقیق آنکه واجب کرد بر تو قرآن را هر آینه باز گرداننده تو است بسوی بازگشت بگو پروردگار من آگاه تر است که
جٰاءَ بِالْهُدٰى وَ مَنْ هُوَ فِي ضَلٰالٍ مُبِينٍ * وَ مٰا كُنْتَ تَرْجُوا اَنْ يُلْقٰى اِلَيْكَ
آمد براستی وکیست که او در گمراهی هویدا ونبودی تو که امید داشته باشی که القاء کرده شود بسوی تو
الْكِتٰابُ اِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيراً لِلْكٰافِرِينَ * وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ
کتاب مگر رحمتی از پروردگار تو پس نباش البته هم پشت برای کافران وباید باز ندارند ترا از
آيٰاتِ اللّٰهِ بَعْدَ اِذْ اُنْزِلَتْ اِلَيْكَ وَادْعُ اِلٰى رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ *
آیتهای خدا پس از آنکه فرستاده شد بسوی تو وبخوان بسوی پروردگارت ونباش از مشرکان

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهاً آخَرَ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ
ومخوان با خداوند خدائی دیگر را نیست خدائی مگر او هر چیزی هلاك شونده است مگر ذات او
لَهُ الْحُكْمُ وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ .
مر اوراست فرمان وبسوی او بازمیگردید .

قوله تعالی قل ارایتم آنکه رسول را علیه السّلام گفت بگو این کافران را بر سبیل تذکّر نعمت من بر ایشان. ارایتم بینید و رؤیت بمعنی علم است یعنی دانسته هستید چنانکه یکی از ما گوید حقیقت دانی و نیك شناخته هستی و مانند آن قوله ان جعل الآیة که اگر خدای تعالی این شب تاریك بر شما همیشه کند و بدارد تا روز قیامت کیست جز خدای تعالی که روز روشن بیارد تا شما در او تصرّف کنید در معاش وطلب روزی که هیچ جواب نتوانید دادن از این سئوال جز آنکه گویند کس نیست که بر این قادر باشد جز خدای آنکه حجّت بر شما متوجّه شود واین احتجاجی است واستدلالی بر وجه تقریر که خدای تعالی بر توحیدش واین آیت دلیل است بر بطلان قول اصحاب معارف که گفتند معارف ضروری است چه اگر ضروری بودی باین احتجاج واستدلال و تذکیر و تنبیه حاجت نبودی آنکه گفت افلا تسمعون نمی شنوید این ادلّه بابیان صورت استفهام است ومراد تقریع و ملامت وترك منکر چو اگر شنوند و اندیشه نکنند هیچ فایده نکنند ایشان را آنکه هم از این طریق دلیلی فرمود گفت قل ارایتم نیز بگو ایشانرا بینید که اگر خدای تعالی این روز روشن بر شما مؤبّد و سرمد گرداند و همیشه بدارد تا روز قیامت خدای را دانید جز خدای تعالی که شبی آرد که شما در او بیارامید افلا تبصرون نمی بینید یعنی نظر و تفکّر نمی کنید تا شما را علم حاصل آید آنکه بیان کرد که این نعمتها از او بر شما از رحمت وکرم وفضل او است نه باستحقاقی و سابقهٔ که شما را بوده است گفت ومن رحمته واز رحمت و بخشایش خود ومن تبیین راست و روا بود که تبعیض باشد و تبیین بهتر است جعل لکم اللّیل و النّهار جعل بمعنی خلق است و متعدی باشد بیك مفعول گفت از رحمت خود شب وروز بیافرید و پدید کرد لتسکنوا فیه ولتبتغوا من فضله تا شما در او بیارامید وطلب فضل او کنید یعنی روزی او واز عادت عرب آن بود که دو چیز بگیرند و درهم بپیچند و بیندازند برای آنکه ایمن باشند که مخاطب هر یکی بجای خود بداند نهاد و اگر کلام مفصل و مبیّن گفتی چنین بودی که و من رحمته جعل لکم اللّیل لتسکنوا فیه والنّهار لتبتغوا من فضله شب پدید کرد تا در او بیاراهید وروز پدید کرد تا در او طلب روزی کنید ولعلّکم تشکرون ونعمتهاء مرا شاکر باشید و شکر گوئید برای آنکه سرای تکلیف را بنا بر کلفت ومشقّت باشد پس روز پدید کردند برای تصرّف معاش وشب برای آسایش ونه چنین است سرای ثواب که آنجا برای آن شب نباشد که بروز رنج نباشد تا حاجت بود بآسایش و یوم ینادیهم آنکه گفت ویاد کن ای محمّد آن روز که ندا کند ایشان را خدای جلّ جلاله فیقول گوید کجایند آن انبازان من که دعوی میکردند و تکرار برای اختلاف فایده است. استفهام اوّل برای تقریر است تا اقرار دهند برخود بجهل و

آنکه ایشان برحق نبوده اند درعبادت اصنام و دوّم برای اظهار عجز ایشان ازحجّت وبرهان در وقت مطالبهٔ ایشان علی رؤس الاشهاد و هر دو متضمّن است تقریع وملامترا آنکه گفت ونزعنا من کلّ امّة و برون آوردیم ازهر امّتی گواهی قتاده گفت گواه هرامّت پیغامبرشان باشد که برای ایشان وبر ایشان گواهی دهد و آنچه کرده باشند بیانش فکیف اذا جئنا من کلّ امّة بشهید وجئنا بك علی هؤلاء شهید گفت این گواهان عدول آخرت باشند که هیچ زمان از ایشان خالی نباشد فقلنا هاتوا برهانکم این حکایت آن است که خدای تعالی ایشانرا گوید کوئیم بیارید حجت خود را بر آنکه گفتید و دعوی کردید فعلموا انّ الحقّ لله بدانند که حق خدای راست برای آنکه در دنیا ندانسته باشند از آنجا که نظر نکرده باشند درقیامت بضرورت بدانند جملهٔ معارف که ایشان را تکلیف کرده باشند از توحید و عدل وضلّ عنهم ما کانوا یفترون وگم شود از ایشان آنچه فرا بافته باشند و برساخته در دنیا از بتان وخدایان که مستحقّ عبادت نباشند آنگه حق تعالی با قصهٔ قارون آمد گفت انّ قارون کان من قوم موسی فبغی علیهم الآیة مفسّران گفتند قارون پسر عمّ موسی بود برای آنکه او قارون بن یصهر بن فاهث بن لاوی بن یعقوب بود وموسی علیه السّلام پسرعمران بن فاهث بود ومحمّدبن اسحق گفت موسی پسر برادر قارون بود ازمادر وپدر قتاده گفت قارون را منوّر خواندندی از نیکوئی صورت او و توراة نیکو خواندی جز آنکه منافق بود مسیّب گفت ازبنی اسرائیل بود از جهت نسب ولیکن عامل فرعون وگماشتهٔ او بود بر بنی اسرائیل و برایشان بغی و ظلم کردی قتاده گفت بکثرت مال و فرزندان بر ایشان ظلم کردی شیبان گفت بر ایشان تکبّر و کند آوری و بغی کردی و آتیناه من الکنوزما انّ مفاتحه وما اورا چندان گنجها بدادیم که کلید های آن خداوندان قوّه را گران باری کرد من تبیین راست وما نکره موصوفه است و مفاتیح جمع مفتاح واین بناء آلت را باشد وقوله لتنؤ ای تثقل وتمیل بهم ایشانرا گران بار کردی و پشت ایشان دوتا کردی ازگران باری واصل او ناء ینوء باشد اذا نهض قال الشاعر تنؤ بآخرها ملانا قیامها و تمشی الهوینا عن قریب فتبهر و باء تعدیه را باشد والمعنی لتنوء العصبة ای تثقلهم چنانکه دخلت به و ادخلته واقمت به واقمته واین قیاس مطرّد است وگروهی گفتند کلیدهاء او از پوست بود و بعضی دگر گفتند مراد بمفاتیح خزائن است زجّاج گفت این لایقتر باشد بمعنی وبعضی دگر گفتند لتنوء بالعصبة ازجمله کلام مقلوب است والتقدیر لتنوء العصبة بها ای تنهض بها مثقلة که اصل نوء نهوض بجهد و مشقت باشد و منه نوء النجم لانّ طلوعه انما یکون بثقل و بطوء و منه قول الشاعر و ترکت خیلا لا هوارة بینها و تسقی الرّماح بالضیاطرة الحمر ای تشقی الضیاطرة بالرّماح و قال آخر فدیت بنفسه نفسی ومالي وما افدیه الا ماطق ای فدیت نفسی ومالی بنفسه وقال آخر انّ سراجاً لکریمٌ مفخره تجلی به العین اذا ما تجهره ای هو یجلی بالعین و وجه اول نیکوتراست برای آنکه در او عدول نیست ازظاهر ومفسران درعدد عصبه خلاف کردند مجاهد گفت از پنج تا ده باشد قتاده گفت از ده تاچهل باشد ابوصالح گفت چهل باشد عکرمه گفت هفتاد

(بودند)

بودند عبدالله عباس گفت ازسه تا ده خشیمه گفت در انجیل هست که کلید های گنج قارون برشصت شتر نهادندی همه اغرّ محجل هرکلیدی بیش از انگشتی نبود و هر کلیدی را گنجی بود مجاهد گفت کلیدهای او از پوست شتر بود وگفتند ازآهن بود و هرکجا رفتی باخود بردی اذ قال له قومه لاتفرح چون قوم او اورا گفتند بطر مکن که خدای تم خداوندان بطررا دوست ندارد ومنه قوله انه لفرح فخور قال الشاعر ولست بمفراح اذا الدّهر سرّنی ولا جازع من صرفه المتحوّل وقال آخر ولا ینسینی الحدثان عرضی ولا ارخی من الفرح الا زارا وبطر مرد مغرور باشد بنعمت شکر ناکرده بعضی دگر گفتند لا تفرح ای لا تفسد انّ الله لایحبّ المفسدین وقال الشاعر اذا انت لم تبرح تؤدی امانة و تحمل اخری افرحتك الودائع ای افسدتك وابتغ فیما آتیك الله الدار الاخرة گفت و طلب کن دربن مال که خدای تم ترا داد سرای آخرت و ثواب ولا تنس نصیبك من الدنیا و بهرهٔ خود از دنیا فراموش مکن مجاهد گفت وابن زید در دنیا تقصیر مکن در طاعت تا بآخرت ترا بر دهد این روایت علی بن طلحه است ازعبدالله عباس واز امیرالمؤمنین ع روایت کردند که او گفت معنی آن است که نصیب خود از دنیا فراموش مکن از آنچه کفایت ترا بکار آید در دنیا از وجهی حلال که آن نصیب ترا باشد از روزی. منصور بن زادان گفت یعنی قوت تو وقوت عیال تو و احسن کما احسن الله الیك نیکوئی کن باخلقان خدای چنانکه خدای تم باتو نکوئی کرده است و طلب فساد مکن دربن زمین که خدای تم مفسدان را دوست ندارد قال انما اوتیته علی علم عندی قارون گفت این مال که مرا دادند از علمی دادند که مرا هست وآن مرا خدای داد وباین علم مرا تفضیل داد برشما گفتند علم کیمیا بود سعیدبن مسیّب گفت موسی علیه السلام علم کیمیا دانست ثلثی ازآن یوشع بن نون را بیاموخت وثلثی ازآن کالب بن یوفنّا را بیاموخت و ثلثی ازآن قارون راهریکی در صنعت باتمام بودند قارون ایشان را بفریفت و آن دو ثلث از ایشان بستد چون صنعت اورا تمام شد او این کار بردست گرفت وازآن مال عظیم بساخت بعضی دگر گفتند موسی خواهرش را بیاموخت وخواهرش بحکم او بود او قارون را بیاموخت و گفته اند مراد باین علم تجارت و وجوه مکاسب است مسیّب بن شریك گفت مال وخزاین او بحدّی رسید که چهارصد هزار کلید بود آن را درچهل انبان خدای تم گفت اولم یعلم نمیداند که قارون که خدای تم هلاك کرد آنان را که پیش او بودند از قرنها و امّتان کس هارا که بقوّت از او سخت تر بودند و بجمع بیش از او بودند واین برسبیل تهدید و وعید گفت ولا یسئل عن ذنوبهم المجرمون و کافران را نپرسند از گناهشان یعنی ایشان را بی حساب بدوزخ برند این قول قتاده است مجاهد گفت فرشتگان نپرسند خدای پرسد فرشتگان برای آن نپرسند که ایشان را خود بسیما بشناسند حسن بصری گفت نپرسند ایشان را بروجه استعلام بل بروجه تقریع وتوبیخ و تعذیب فخرج علی قومه في زینته گفت قارون بیرون آمد برقوم خود در زینتی که او را بودی جابر بن عبدالله الفاری گفت مراد باین زینت قرمز بود که او جامهٔ قرمز پوشیدی نجفی وحسن گفتند جامهاء سرخ

(بود)

بود مجاهد گفت براسبان خنك نشستی زبن ارجوانی معصفر برونهاده قتاده گفت چهارهزار اسب بارگیر داشت ابن زید گفت چون او برنشستی هفتاد هزار سوار با او بودندی باسازهای معصفری و ارجوانی وآن روز اوّل روز بود که مردمان جامه وساز ارجوانی دیدند مقاتل گفت او بر استری سفید نشسته بود بساز زر مسلم گفت چهار هزار سوار باجامهاء ارجوانی وساز ارجوانی باسیصد کنیزك با جامها وحلّه ها و سازها بر استران اشهب نشسته بودند وقال الّذین یریدون الحیوة الدّنیا گفتند آنانکه طالبان ومریدان دنیا بودند یالیت لنا کاشکی مارا بودی مانند آنکه قارون را داده اند انّه لذو حظّ عظیم چه اورا بهره تمام است از دنیا و قال الّذین اوتوا العلم گفتند آنانکه ایشان را علم دادند بجواب طالبان دنیا یعنی عالمان گفتند مال داران ومال جویان را ویلکم وای برشما ثواب الله خیر لمن امن وعمل صالحا ثواب خدای بهتر است آنان را که ایمان آرند وعمل صالح کنند از آنچه او جمع کرده است ولا یلقّیها الّا الصابرون و تلقین نکنند وتوفیق ندهند این کلمه و این حکمت الّا صابران را و یلقّی استقبال باشد و درجای تلقین نیز استعمال کنند و شرح این رفته است باستقصاء فخسفنا به وبداره الارض آنگه حق تعالی ذکر وبال عاقبت مذموم او کرد و گفت فروبردیم اورا و سرایش را بزمین . اهل سیر چنین گفتند که قارون از جملهٔ علماء بنی اسرائیل بود و توراة بهتر خواندی از ایشان و مردی توانگر بود و سبب بغی او توانگری بود و کثرت مال گفتند اوّل طغیان و عصیان او آن بود که خدای تعالی موسی را گفت قومت را بگو تا هر کسی چهار رسن در گوشهٔ ردا بندد سبز برنگ آسمان موسی گفت بار خدایا چرا چنین فرمودی و حکمت درین چیست خدای تعالی گفت برای آن گفتم که بنی اسرائیل غافلند ومن از آسمان کتابی خواهم فرستادن فرمودم که این خیوط آسمان رنگ درگوشهٔ ردا بندند تا هر که درآن نگرد آسمان یادآید ایشان را و آنگه من از آسمان کتابی خواهم فرستاد موسی علیه السّلام گفت بار خدایا روا نباشد که بفرمائی که ردا جمله سبز کنند چه ترسم که بنی اسرائیل آن خیوط حقیر دارند حق تعالی گفت کوچك ازکار من کوچك نباشد و حقیر نبود اگر ایشان مرا درصغیر طاعت ندارند در کبیر هم ندارند موسی علیه السّلام بنی اسرائیل را گفت گفتند سمیعیم و مطیعیم شنیدیم و فرمان برداریم همچنان کردند مگر قارون که او این حدیث هزل شناخت و استکبار کرد و فرمان نبرد و گفت این خداوندی کند که بندگان را از یکدیگر باز نشناسد این بعلامت کند تاتمیز تواند کردن این اوّل عصیانی بود که او کرد باز چون موسی علیه السلام از دریا بگذشت فرعون وقومش هلاك شدند موسی ریاست و ولایت مذبح و قربان بهارون داد هرکه را قربانی بودی بیاوردی و بهارون دادی تا هارون بر مذبح نهادی آتش بیامدی وآن قربان بسوختی قارون را از آن سخت آمد گفت یا موسی این چه قسمت است که تو کردی نبوّت تراست و ریاست برادرت را هارون وازاین هردو هیچ مرا نصیبی نیست موسی علیه السلام گفت این نه من کردم که این را بمن تعلّقی نیست اینرا خدای کرده است قارون گفت مرترا باور ندارم باین حدیث تامرا آیتی ننمائی

(گفت)

گفت من تورا آیتی روشن نمایم درین باب آنگه رؤسای بنی اسرائیل را جمع کرد گفت جمله عصا های خود را بیارید ودر این عبادت خانه بنهید ایشان همچنان کردند قارون وهارون هم عصا های خود را در آنجا انداختند موسی گفت امشب رها کنید وفردا بامداد بیائید هر کسی عصای خود بنگرید و عصای هارون را نیز بنگرید تا مزیّت هارون برخود بشناسید همچنان کردند بردگر روز که باز آمدند همه عصا برحال خود بود مگر عصای هارون که برگی برآورده بود واز درخت بادام بود وبر بیاورده بود جمله گفتند مارا معلوم بود ومعلومتر شد فضل هارون جز قارون که او گفت این بس عجب نیست از آن سحرها که تومیکنی وبرخاست و برفت واز موسی اعتزال کرد اوواتباع او وموسی را ایذاء میکرد ومیرنجانید وموسی برآن قرابتیکه میان ایشان بود تحمّل میکرد ومدارا واورا باز میخواند واو هرروز طاغی تر وبیفرمانتر بود و موسی را دشمن تر تا سرائی بساخت و در سرای زرّین کرد و دیوار های او در صفایح زر گرفت و جماعتی بنی اسرئیل روی باو نهادند و او قاعده نهاد که مردم را طعام دادی بامداد و شبانگاه چون طعام بخوردندی مقام کردندی وحدیث کردندی و مضاحك گفتندی چون خدای تم آیت زکوة فرستاده وزکوة واجب کرد موسی علیه السلام برخاست وبنزدیك قارون آمد گفت خدای تم آیت فرستاد وزکوة فرموده اوگفت این که تومیگوئی مبلغهاء عظیم باشدمن این نتوانم کرد خدای تم گفت این تعلّل است که او میکند باندکی و بسیاری اوخود ایمان ندارد و اندك و بسیار چیزی نخواهد دادن اگر خواهی تو بدانی بروی واورا مسامحتی کنی موسی بیامد و گفت ازتو چیزی کمتر بستانم و بتدریج کم میکرد تا باآن آمد که گفت از هر هزار دینار یکدینار بده و ازهر هزاردرم یکدرم وازهر هزار گوسفند یك گوسفند وازهراسبی چیزی بده گفت تااندیشه کنم با خانه رفت و حساب کرد بسیاری برهم آمد دلش یاری نداد گفت نتوانم دادن که بسیار است آنگه کس فرستاد وبنی اسرائیل را بخواند وگفت ببینید که موسی هرروز مرا ببلائی و تکلیفی می نهد اکنون بیامده است تا مال ما بستاند ومارا درویش کند چه رأی است درحق او گفتند تو سید ومهتر مائی رأی آن باشد که تو بینی گفت رای من آن است که فلان زن فاجره را بیاریم واورا جُعلی دهیم تااو درموسی آویزد و اورا متّهم کند بخود و برو تشنیع زند که چون این حال برو برود بنی اسرائیل برو خروج کنند اما بکشند و امّا بازار او شکسته شود و اورا رها کنند آنگه کس فرستاد وآن زن فاجره را بخواند واورا گفت ترا کاری چنین می باید کردن و تورا هزار دینار بدهم وگفتند طشتی زر او پذیرفت وگفت هرانچه خواهی و حکم کنی بتو دهم وآنگه برخاست و قصد کرد بمجمع بنی اسرائیل وآنجا بنشست موسی علیه السلام بیرون آمد و خلقی بسیار حاضر بودند در صحرای فراخ موسی علیه السلام برعادت بیرون آمد و خلق بسیاری را در وعظ گرفت بزایشان امر بمعروف ونهی از منکر میکرد و میگفت هرکه دزدی کند دستش بباید بریدن و هرکه قذف کند بیگناهی اورا حدّ باید زدن وهرکه زنا کند و زن ندارد صد تازیانه بباید زدن وهرکه زنا کند زن دارد بباید کشتن برجم قارون گفت اگرچه توباشی گفت و اگرچه

(من)

من باشم گفت پس بنی اسرائیل دعوی میکنند که تو بافلانه فاجره زنا کردهٔ موسی گفت اگر او گوید برقول او اعتماد کنم کس فرستاد و اورا حاضر کردند موسی علیه السلام روی باو کرد که یا فلانه این قوم برمن این دعوی میکنند ومن ترا سوگند میدهم بآن خدائی که دریا بشکافت برای بنی اسرائیل و مارا برهانید فرعون را باقومش هلاك کرد که آنچه راست است در این حادثه بگوی زن اندیشه کرد گفت اگر این راست بگویم و از گناه گذشته توبه کنم همانا خدای برمن رحمت کند گفت لاوالله که تو در این حدیث مبرّائی و و آنانکه این میگویند برتو دروغ میگویند و قارون مرا جعلی داده است تا برتو این دروغ بگویم وترا بخود متّهم دارم موسی علیه السلام روی برزمین نهاد و گفت الهم ان کنت رسولك فاغضب لي اگر من رسول توام برای من خشم گیر جبرئیل آمد وگفت یاموسی خدایتعالی میگوید من زمین را فرمودم تاطاعت تو دارد با آنچه خواهی بفرمائی اورا درحق او موسی علیه السلام بنی اسرائیل را گفت بدانید که خدایتعالی مرا بقارون فرستاده است هم چنانکه بفرعون و اوطغیان کرد وخدای اورا هلاك کرد وقارون باغی شد هرکه بااوست وهوای او خواهد بااو میباشد و هرکه بامن است ازو دور شود همه بگریختند جزدو کس که با اوبماندند موسی علیه السلام گفت یاارض خذیهم ای زمین بگیر ایشانرا تا بزانو برزمین فرو شدند دگرباره گفت یاارض خذیهم تابکمر بست برزمین فروشدند دگرباره گفت یاارض خذیهم تا بگردن بزمین فرو شدند درین میانه تضرع میکردند وفریادمیخواستند و سوگندمیدادند بحق رحم وخویشی وموسی علیه السلام سخت خشمناك شده بود اجابت نکرد دگرباره گفت یاارض خذیهم جمله برزمین فروشدند تا درخبر آورده اند که هفتاد بار ازموسی زنهار خواستند خدایتعالی وحی نمود بموسی که ازتو هفتاد بار زنهار خواستند زنهارشان ندادی بعزّة من که یك بار اگر ازمن زنهار خواستندی ایشان را زنهار دادمی ومرا قریب ومجیب یافتندی قتاده گفت روایت کرده اند که هرروز قامتی برزمین فروشوند و بقرار زمین نرسند تاروز قیامت بیاید چون این حال برفت بنی اسرائیل بایکدیگر گفتند موسی دعا کرد تا خدای قارون را هلاك کرد تامال و ملك اورا باشد و او مستفید شود بآن موسی بشنید گفت بار خدایا جمله مال وملك او را نیز برزمین فروبر خدای تعالي اجابت کرد وجمله مال و ملك او بزمین فرو برد و ذلك قوله فخسفنا به و بداره الارض فرو بردیم بزمین قارون را و سرایش را فما کان له من فئة ینصرونه من دون الله اورا هیچ گروهی و لشکری نبودند که او را نصرت کنند از خدایتعالی وفئه جماعتی باشند که مرد انقطاع کنند بایشان تا یاری کنند اورا اشتقاق او من فاوت رأسه بالسّیف اذاشققته به وما کان من المنتصرین و او از جمله آنان نبود که انتقام تواند کشیدن ازمن یا ازموسی واصبح الّذین تمنّوا مکانه بالامس در روز آمدند آنانکه تمنّای مکان او کردند دیروز یعنی تمنا مثل حال او میکردند و پایه و درجه او میخواستند بقولون درجای خبر اصبح است میگفتند اما قوله و یکأنّ الله علماء خلاف کردند درین لفظ مجاهد گفت معنی آن است که الم تعلم تمیدانی قتاده گفت الم تر نعمی بینی فرّاء گفت کلمه تقریر است چنانکه یکی از ما گوید اما تری الی صنع الله حکایت

(کردند)

کردند که زنی اعرابی شوهر خود را گفت پسرت کجاست گفت و یکأنّه و راء البیت یعنی اما ترینه و راء البیت نبینی که در پس خیمه است عبدالله عباس و حسن گفتند کلمه تحقیق است مورج گفت کلمهٔ تعجّب است قطرب گفت و یك و یلك بوده است لام بیفکندند برای تخفیف چنانکه عنتره گفت و لقد شفی نفسی وَ اَبرَأ سقمها قیل الفوارس و یك عنتر اقدم بعضی دگر گفتند کلمه تنبیه است بمنزله الا و اما چنانکه یکی از ما چون واقف شود بر خطای قومی گوید وی کنتم علی خطاء وقال زید بن عمرو بن نفیل سئالتانی الطّلاق اذراتانی قلّ مالی قد جئتمانی نبکر و یکان من یکن له نشب یحب ومن یفتقر یعش عیش ضرٍ خلیل و سیبویه و کسائی گفتند وی مفصول باید نوشت از کان وبرین قول وی کلمتی باشد تأسّف را چنانکه یکی از ما گوید وه این کار نه چنان است که ما گمان بردیم بخلاف آن است ومعنی آیت آن است که ایشان گمان بردند که آن مال و خزاین قارون کاری است عظیم چون خسف دیدند عقیب آن گفتند وی یعنی وه کانّ الله پنداری خدای روزی میگسترد بر آنکه خواهد و تنگ کند بر آنکه خواهد و کأنّ حرف تشبیه باشد من اخوات انّ وانّ یعنی این کار بخلاف گمان ماست بل چنان است که موقوف است برمشیّت خدای تاخدای از بندگانش روزی بر آنکه خواهد فراخ کند و بر آنکه خواهد تنك لولا ان منّ الله علینا اگرنه آنستی که خدای منّت نهادی بر ما لخسف بنا ما را فرو بردندی بزمین. یعقوب و بعضی شامیان و کوفیان خواندند خسف بفتح خا وسین علی اضافة الفعل الی الله تعالی و معنی آنکه نه آنستی که خدای بر ما منّت نهاد ما را بزمین فرو بردی و باقی قراء خُسف بضم خاء و کسر سین علی الفعل المجهول بر حقیقت هم فعل خدای باشد و یکأنّه لایفلح الکافرون فلاح و ظفر نباشد بثواب خدایتعالی کافران را تلك الدار الاخرة آن سرای آخرت وباز پسین که سرای ثواب است برای آنان کرده ایم و نهاده بجاروه که ایشان در زمین فساد نخواهند وعلوّ و استکباری چنانکه قارون کرد و العاقبة للمتّقین و عاقبت متّقیان را و پرهیزکاران را باشد و دست ایشان برند و من جاء بالحسنة آنگه گفت هر که او حسنه آرد و کاری نیکو کند او را باشد بهتر از آن قتاده گفت بهشت و مراد بخیر منها باتّفاق ثواب است و ثواب چگونه به از آن نباشد و آن رنج و مشقّت منقطع باشد وثواب راحت تا منقطع باشد و مقرون با تعظیم تبجیل ازقبل ربّ العزة و من جأبالسّیّئة و هر که سیّئی و کاری بد کند جزاء او نکنند جز بمقدار آنچه او کرده باشد و بیان کرده شد در مقادیر ثواب و عقاب وجهة استحقاق جزخدای تعالی نداند برای آنکه وجوهی که واقع بود بر آن از تقرّب و اخلاص و خشوع و خضوع متفاوت است در حقّ مکلّفان برای آن درجات ایشان متفاوت است انّ الّذی فرض علیك القرآن لرادك الی معادٍ گفتند آن خدای که قرآن بر تو فریضه کرد یعنی واجب کرد امتثال اوامر و نواهی قرآن و کار بستن آن وگفتند انزل علیك مفصّلا مقطّعاً قرآن برتو انزله کرد فصل فصل و قطعه قطعه و اصل فرض قطع باشد لرادّك الی معاد با جای خود برد یعنی بامکّه این قول مجاهد است و روایت عوفی ازعبدالله عباس قتیبی گفت معاد مرد شهرش باشد و خانه اش برای آنکه او در هر

(شهری)

شهری و جائی رود آنکه با شهر و وطن خود شود مقاتل گفت رسول علیه‌السلام ازمکّه بشب بیرون آمد بغـار رفت و هم در شب از غار بیرون آمده و نه بر راه راست بمدینه رفت چون بجحفه رسید و آن منزل است میان مکّه و مدینه ایمن شد باره راست آمد و ره بشناخت او را باسه مکه خواست مولد خود و مولد پدران یاد کرد جبرئیل آمد و گفت خدایت سلام میکنند و میگوید ترا با مکّه باسه (۱) میباشد من ترا با مکه برم بفتح و ظفر و اکرام و اعزاز و این آیت آورد انّ الّذی فرض علیك القران لرادك الی معاد عبدالله عباس گفت این آیت نه مکی است نه مدنی بجحفه فرود آمد بین المکة والمدینه ابو سعید خدری گفت الی معاد یعنی الی‌الموت ترا با مرك برد چو معاد ومرجع همه خلق با مرك است و این روایت سعید جبیراست از عبدالله عباس حسن و زهری و عکرمه گفتند با قیامت ابو مالك و ابو صالح گفتند بابهشت و یك روایت از مجاهد این است قل ربی بگو ای محمد که خدای من عالم تراست او بهتر بداند آنان را که ایشان برهدی و ره راست اند وآنان را که ایشان در ضلالت اند یعنی مؤمن وکافر براو مشتبه نه اند و مستحق ثواب ازمستحق عقاب ونکال وما کنت ترجوان یلقی الیك الکتاب الاّ رحمةً من ربّك گفت تو امید نداشتی که این کتاب قرآن را برتو القاء کنند و انزال کنند وتو از خدای نبوّت و پیغامبری نه بدو سیدی (۲) الاّ رحمةً من ربّك استثناء منقطع است بمعنی لکن رحمةً من ربّك ولکن رحمت خدای برتو فرود آمد فرّا گفت تقدیر آن است که غیرآن ربّك رحمك فانزله علیك الا آن است که خدای برتو رحمت کرد و کتاب تو برتو انزله کرد با تو قصص و احوال امم سالفه بر اهل مکه میخوانی و تو آن نادیده ونا شنیده از کسی ودر کتابی ناخوانده ولا تکوننّ ظهیراً للکافرین نگر تا یاری و معاونت کافران نکنی واجب نبود که پیغامبر علیه‌السلام وقتی معاونت ایشان کرده باشد تا خدای او را نهی کند چو نهی درست بود از فعلی که هرگز منهی نکرده باشد و بر خاطر او گذشته نبود و گفتند مانند این آیات حق تعالی برای تعلیم وتوقیف ما گفت لا یصدّنك عن ایات الله بعد اذ انزلت الیك و نباید تا این کافران مانع باشند ترا از آیات خدای پس از آنکه خدای انزال کرد بر تو و ادع الی ربّك و تو خلقان را دعوت کن وباخدای خوان ولا تکوننّ من المشرکین و از جمله مشرکان مباش ولا تدع مع الله الهاً آخر و با خدای دیگر مخوان لا اله الاّ هو جز او خدائی نیست کلّ شیء هالك الاّ وجهه همه چیزهلاك خواهند شد مگر ذات او جلّ جلاله و بیان کرده ایم که وجه عبارت باشد از ذات صادق علیه السلام گفت الاّ دینه مکر دین او وما ارید به وجهه و آن طاعتی که برای او کرده باشند شهربن هوشب روایت کرد از عباده صامت که روز قیامت که اعمال خلایق عرض کنند خدایتعالی گوید آنچه مراست وبرای من کرده اند جدا کنید جدا کنند انگه بفرماید تا آنچه بماند در دوزخ افکنند ابن کیسان گفت الاّ ملکه سعید جبیر گفت روزی مردی از امیرالمؤمنین علیه السلام سئوال کرد و چیزی خواست وگفت اسلك بوجه الله این از تو بروی خدا میخواهم گفت دروغ گفتی انّما سالتنی بوجه الخلق این از من بروی خلقان خواستی که وجه خدای را معنی حقّ است الا تری الی قوله کلّ شیء هالك الاّ وجهه یعنی همه چیزی هلاك شود الاّ حق

(۱) یا سه میل وآرزو. (۲) دوسیدن بر وزن پوسیدن بمعنی چسبیدن وملصق شدن و رسیدن باشد.

ابو العالیه گفت مراد عمل باخلاص است بیانه قول الشاعر استغفرالله ذنباً لست محیصه ربّ العباد الیه الوجه والعمل ـ له الحکم حکم اوراست هیچکس را حکم نرسد اگر عقلی اگر شرعی عقلیّات بتقریر او در عقول و شرعیات به انزال او بررسول فمن این القیاس للنّاس والیه‌ترجعون و خلقان را مرجع و مآب بـا او باشد یعنی با جائی که در آن جای کس را حکم نباشد جزاو را و همه املاك واحکام ازمالکان وحاکمان زائل باشد واگر چه امروز متصرفند درآن سورة العنکبوت گروهی گفتند این سوره مکی است قتاده گفت عشر اول مدنی و باقی مکی مجاهد گفت جمله مکی است و شصت و نه آیت است بی خلاف و در تفصیل آیات خلاف کردند و هزار و نهصد و هشتاد و یك کلمه است وچهار هزار و صد و نود پنج حرف است و روایت است از ابو امامه از اُبی کعب که رسول علیه السلام گفت هرکه او سوره عنکبوت بخواند خدای تعالی او را بعدد هر مؤمنی و منافقی که بودند وباشند تا بدامن قیامت ده حسنه بنویسند

سورة العنكبوت تسع وستّون آية و هي مكيّة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

الٓمٓ أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا

آیا پنداشتند مردمان که واگذاشته‌شوند که میگویند گرویدیم وآنها آزموده‌نمی‌شوند وبتحقیق آزمودیم

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ

کسانی را که ازپیش آنها بودند پس برایند میداند خدا آنان راراست گفتند ومیداند دروغ گویان را آیا پنداشتند آنانکه

يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا كَانُوا يَحْكُمُونَ * مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللهِ

میکنند بدیهارا آنکه پیشی میگیرندمارا بداست آنچه حکم میکنند کیست باشد امیدوار ملاقات خدا

فَإِنَّ أَجَلَ اللهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللهَ

پس بتحقیق وعده خداوند آینده‌است واوست شنوای آگاه وهرکه کوشید پس جز این نیست میکوشد برای خودش بتحقیق خدا

لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ * وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ

بی‌نیاز است از جهانیان وکسانیکه گرویدند وکردند خوبیهارا هرآینه بگفیر نمائیم ازآنها لغزشهای آنهارا

وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ

وهرآینه مزدهیم آنهارا نیکوتر آنکه بودند میکردند ووصیت کردیم آدمی‌را بپدرو مادرش نیکوئی راواگر

جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ

بکوشند باتو که شریك سازی بمن چیزی را که نیست مرترا بآن آگاهی پس فرمان مبر آنهارا بسوی من است بازگشت شما پس خبر دهیم شمار

بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ *

بآنچه بودید میکردید و کسانی که گرویدند وکردند کارهای نیکوهرآینه درآوریم آنهارادر شایسته‌گان

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ

و از مردمان کسی است که میگوید گرویدیم بخدا پس چون اذیت کشند درخدا گرداند ایذای مردم راچون شکنجه

اللهِ وَلَئِنْ جَآءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ اِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ اَوَلَيْسَ اللهُ بِاَعْلَمَ بِما فِي
خدا وهرآينه اگرآمدمددی ازپروردگارتوهرآينه ميگويند البته بتحقيق ما بوديم باشما آيا ونيست خدا آگاه تر بآنچه در
صُدُورِ الْعالَمِينَ * وَلَيَعْلَمَنَّ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنافِقِينَ * وَقالَ الَّذِينَ
سينه‌های جهانيان است وهرآينه البته ميداند خدا كسانی را كه گرويدند والبته ميداند دورويان را وگفتند كسانی كه
كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنا وَلْنَحْمِلْ خَطاياكُمْ وَما هُمْ بِحامِلِينَ مِنْ خَطاياهُمْ
كافرشدند مرآنان را كه گرويدند پيروی كنيد راه ما را واو بايد برداريم لغزشهای شما ونيستند بردارنده از لغزشهای
مِنْ شَيْءٍ اِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ * وَلَيَحْمِلُنَّ اَثْقالَهُمْ وَاَثْقالاً مَعَ اَثْقالِهِمْ وَلَيُسْئَلُنَّ يَوْمَ
آنها هيچ چيز را بتحقيق آنها هرآينه دروغ گويانند وهرآينه بردارند بارهاشان را وبارهائی را با بارهاشان را وهرآينه پرسيده شوند روز
الْقِيامَةِ عَمّا كانُوا يَفْتَرُونَ * وَلَقَدْ اَرْسَلْنا نُوحاً اِلى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ اَلْفَ سَنَةٍ
رستخيز ازآنچه بودند بهم مى بستند وبتحقيق فرستاديم نوح را بسوی گروه او پس ماند در آنها هزار سال
اِلّا خَمْسِينَ عاماً فَاَخَذَهُمُ الطُّوفانُ وَهُمْ ظالِمُونَ * فَاَنْجَيْناهُ وَاَصْحابَ السَّفِينَةِ وَ
مگر پنجاه سال پس گرفت آنها را طوفان و آنها ستمكاران پس رهانيديم اورا ويارن كشتی را و
جَعَلْناها آيَةً لِلْعالَمِينَ * وَاِبْراهِيمَ اِذْ قالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللهَ وَاتَّقُوهُ ذلِكُمْ خَيْرٌ
گردانيديم اورا آيتی برای جهانيان وابراهيم را چون گفت مرقوم خود را بپرستيد خدا را وبترسيد اورا اين تان بهتر است
لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * اِنَّما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ اَوْثاناً وَتَخْلُقُونَ اِفْكاً
مر شما را اگر هستيد كه ميدانيد جز اين نيست كه مى پرستيد از غير خدا بتها را و بربنديد دروغی را
اِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ لا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً فَابْتَغُوا عِنْدَ اللهِ الرِّزْقَ
بتحقيق كسانی كه ميپرستند از غير خدا مالك نمى شوند برای شما روزی را پس بجوئيد نزد خدا روزی را
وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * وَاِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ اُمَمٌ مِنْ
وبپرستيد اورا وشكر كنيد مراورا بسوی او برميگرديد واگر تكذيب كنيد پس بتحقيق تكذيب كردند گروهی از
قَبْلِكُمْ وَما عَلَى الرَّسُولِ اِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبِينُ * اَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللهُ الْخَلْقَ
پيش از شما ونيست بر پيغمبر مگر رسانيدن آشكارا آيا نبينند چگونه پديد آورد خدا خلق را
ثُمَّ يُعِيدُهُ اِنَّ ذلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرٌ * قُلْ سِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ
پس بازميگرداند اورا بتحقيق اين بر خداوند آسان است بگو سير كنيد در زمين پس بنگريد چگونه
بَدَءَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ اِنَّ اللهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * يُعَذِّبُ
پديد كرد آفرينش را پس خدا پديد آورد نشاه آخرت را بتحقيق خداوند بر هر چيز تواناست شكنجه ميكند
مَنْ يَشاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشاءُ وَاِلَيْهِ تُقْلَبُونَ * وَما اَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْاَرْضِ
هر كه ميخواهد ورحم ميكند هر كرا ميخواهد وبسوی او بازگشته ميشويد ونيستيد شما عاجز كنندگان در زمين
وَلا فِي السَّماءِ وَما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلا نَصِيرٍ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا
ونه در آسمان ونيست مرشما را از غير خداوند هيچ دوستار ونه ياوری وكسانيكه كافرشدند
بِآياتِ اللهِ وَلِقائِهِ اُولئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَاُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ اَلِيمٌ * فَما

بآيات خدا وملاقات او آن گروه ناميدشدند از رحمت من وآن گروه مرآنهارا شكنجه دردناك است آيس

كانَ جَوابَ قَوْمِهِ اِلاّ اَنْ قالُوا اقْتُلُوهُ اَوْ حَرِّقُوهُ فَاَنْجاهُ اللهُ مِنَ النّارِ اِنَّ فِي
نبود جواب گروه او مگر آنكه گفتند بكشيد اورا يا بسوزانيد اورا پس رهانيد اورا خدا ازآتش بتحقيق در
ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * وَقالَ اِنَّما اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللهِ اَوْثاناً مَوَدَّةَ
اين هرآينه آيتهااست برای گروهی كه ميگروند وگفت جز اين نيست گرفتيد از غير خدا بتهارا دوستی
بَيْنِكُمْ فِي الْحَيوةِ الدُّنْيا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيمَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ
ميان شما در زندگانی دنيا پس روز رستخيز كافر ميشود بعضی شما ببعضی ولعنت ميكند بعضی ازشما
بَعْضاً وَمَأْوِيكُمُ النّارُ وَما لَكُمْ مِنْ ناصِرِينَ * فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَقالَ اِنِّي مُهاجِرٌ
بعضی را ومنزل شما آتش است ونيست مرشما را هيچ ياوری كننده پس گرويد مراورا لوط وگفت بتحقيق من بيرون رونده ام
اِلى رَبِّي اِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * وَوَهَبْنا لَهُ اِسْحقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنا فِي ذُرِّيَّتِهِ
بسوی پروردگارم بتحقيق او است غالب درست كار وبخشيديم مراورا اسحق را ويعقوب را وگردانيديم درفرزندان او
النُّبُوَّةَ وَالْكِتابَ وَآتَيْناهُ اَجْرَهُ فِي الدُّنْيا وَاِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصّالِحِينَ .
پيغمبری وكتاب را و داديم اورا اجر اورا در دنيا وبتحقيق او در آخرة هرآينه از شايستگان است .

قوله تعالى الم احسب النّاس ان يتركوا ان يقولوا آمنّا وهم لا يفتنون قتاده و شعبى گفتند
كه اين آيات در گروهى آمد كه از مكّه بيرون آمدند تا هجرت كنند مشركان پيش آمدند ايشان
باز گشتند و بامكّه شدند اين آيت فرود آمد در ايشان چون بشنيدند بيرون آمدند و با مشركان
برآويختند گروهى را بكشتند و گروهى بجستند و بمدينه شدند ابن جريج و ابن عمير گفتند
اين آيت درعمار ياسر آمد چون مشركان اورا بمكّه عذاب كردند و او بر آن صبر كرد مقاتل گفت
اين آيه در مردى آمد نام او مهجع اورا روز بدر كشتند مادر و پدر او جزع كردند خدايتعالى
اين آيت فرستاد و رسول عليه السّلام گفت او اوّل كسى است از شهيدان بدر كه اورا بابهشت
خوانند و قوله الم بيان كرديم اين كلمه را دراوّل سورهٔ بقره احسب النّاس صورة استفهام است
و معنى تقريع گفت مردمان مى پندارند كه ايشان را رها خواهند كردن بآنكه ايشان ميگويند
از سر زبان كه ما ايمان آورديم و ايشانرا امتحان نكنند يعنى نباشد بل هركه اين معنى دعوى
كند او را امتحان كنند وقوله ان يتركوا محلّ او نصب است بحسب كه مفعول او است وقوله
ان يقولوا وقوله وهم لا يفتنون واو حال راست واين جمله در محل نصب است بمفعول دوّم احسب
آنكه گفت ولقد فتّنا الّذين من قبلهم ما امتحان كرديم آنان را كه پيش ايشان بودند چه كار ها
در تكليف اين است و تكليف صورت امتحان دارد و بيان اين كرده ايم چند جايگاه فليعلمنّ الله
الّذين صدقوا وليعلمنّ الكاذبين تا بداند خدايتعالى آنانكه راست گويند و بداند دروغ زنان را
چون لفظ امتحان گفت آن گفت كه مقتضاى امتحان بود براى آنكه امتحان براى آن كنند تا
آنچه ندانند بدانند و اين برسبيل مناسبت گفت و حقيقت آن بر خدايتعالى روا نيست چنانكه
لفظ فتنه متاوّل باشد لفظ فليعلمنّ هم متاوّل باشد ومثله قوله عليه السّلام انّ الدّنيا حلوة حضرة
وانّ الله مستخلفكم فيها فناظروا كيف تعملون و اين حديث هم صورت امتحان دارد و گفتند
چون صدق و كذب ايشان حادث بود بآن و علم بآن على ماهو به الاّ آنكه نباشد كه دروجود

آید برسبیل توسّع عالمی‌را چون صادقی‌نهاد (۱) بعضی دگر گفتند معنی آن است تا خدایتعالی رسول را باز نماید صدق صادق و کذب کاذب نفاس (۲) گفت و جبّائی معنی آن است تا خدای تعالی تمیز کند صدق را از کذب و این تاویلاتی است متقارب ام حسب الذین یعملون السّیّئات ان یسبقونا آنکه گفت بر سبیل تهدید و وعید یا می پندارند اینان که سیّئات و معاصی میکنند و مخالفت من در فرمان من که مرا سبق خواهند بردن و از من فوت شدن سآء ما یحکمون بد حکم میکنند و غلط گمان میبرند و ما مصدری است والتّقدیر بئس الحکم حکمهم: من کان یرجو لقاء الله گفت هر که او امید دارد لقای خدایتعالی یعنی لقاء ثواب خدای و گفتند رجاء بمعنی خوف است یعنی هر که ترسد از عذاب خدای و این برای آن گفت تا مناسب بود آیات اوّل را که مورد او وعید است و اگر بر ظاهر حمل کنند هم نیك باشد تا یك آیت وعید باشد و یکی وعد فانّ اجل الله لآت آنوقت که خدای موقّت کرد ثواب و عقاب را لامحال آمدنی است و هوالسّمیع العلیم و او شنوا و دانا است و هر کس را بگفته و کردهٔ خود جزا دهد و من جاهد فانّما یجاهد لنفسه آنکه گفت هر که او مجاهده کند برای خود کند یعنی ثمره آن و ثواب آن اورا باشد و جهاد در شرع مصابره و مکابده باشد با دشمن در صفّ کارزار و مقاسات اوامر خدای را و بر آن صبر کردن را بر توسّع مجاهده گویند آنگه برای بیان و حجّت این حدیث گفت دلیل بر صحّت این آن است که خدایتعالی از جهانیان مستغنی و بی نیاز است والّذین آمنوا وعملوا الصّالحات لنکفّرنّ عن سیّئاتهم گفت وآنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند ماسیّئات و معاصی ایشان مکفّر کنیم نه بمعنی احباط برای آنکه بادلهٔ عقل وشرع درست شده است بطلان احباط چون آیتی مانند این آیه آنرا تأویلی باید کردن که مطابق ادله عقل باشد و تأویل آیت آن است که با فضل و کرم خود گناه ایشان عفو کنیم و این را برای آن تکفیر خواند که خدای تعالی این عفو عند این اعمال کند بمنزلهٔ آن است که چیزی کفّارت چیزی کنند و لنجز ینهم و پاداشت دهیم ایشان را بآنچه کرده باشند نکوتر آنچه کرده باشند تا در آیت هم بیان فضل باشد و هم بیان عدل آنکه گفت و وصینا الانسان بوالدیه حسناً گفت اندرز کردیم آدمیرا در حق مادر و پدرش به نیکوئی و معنی وصایت از خدای تعالی امر باشد یا نهی و نحویان در نصب حسناً دو قول گفتند یکی آنکه منصوب است بآنکه مفعول و صایت است بقال وصیّة الخیر و بالخیر و چون و صایت متضمن باشد بمعنی امر تقدیر آن باشد که الزمناه حسناً و این قول بصریان است . کوفیان گفتند بفعلی مضمر یعنی وصیناه بان یفعل حسناً آنکه خطاب کرد با مخاطبی مبهم و گفت وان جاهداك و اگر بر تو سختی کنند و با تو مجاهده کنند تا بمن شرك آری و بمن انباز گیری و در من چیزی گوئی که ندانی فلاتطعهما طاعت ایشان مدار و فرمان ایشان مبر گفتند این آیه در سعد ابی وقّاص آمد که چون او اسلام آورد مادرش را خبر دادند و مادر او جمیله بنت ابی سفیان ابن امیّه بن عبدالشمس بن عبد مناف بود اورا گفت یاسعد صابی شدی والله که هیچ سقف خانهٔ مرا ساتر نکند از آفتاب و باد و هیچ طعام و شراب نخورم تا تو بمحمّد کافر نشوی او گفت نشوم یك روز و دو روز تا سه روز طعام و شراب نخورد و

(۱) ـ هکذا فی الاصل . (۲)-ظاهراً عبارت ناقص است

رنجور شد و مردم اورا ملامت کردند گفتند مادرت رنجور شد و بیم است که هلاك شود او بیامد و رسول را بگفت خدای تعالی این آیت فرستاد اگر درست شود که آیت درحق اواست مراد او باشد و جز او از آنان که ایشان را مثل این حال باشد . رسول علیه‌السلام گفت برو و با او بهمه چیز بساز و احسان کن و رضاء او نگهدار جز در این یك چیز که درین باب رضای خدای نگه باید داشت و رضای مادر و پدر رها باید کرد آنکه گفت بز سبیل تهدید و وعید الی مرجعکم مرجع و بازگشت شما با من است خبر دهم شما را بآنچه کرده باشید یعنی جزا دهم شما را بکردهٔ شما بهز بن حکیم روایت کرد از پدرش و جدّش که گفت رسول را پرسیدم که من با که نیکوئی کنم گفت با مادرت گفتم پس با که گفت با مادرت گفتم پس با که گفت با مادرت گفتم پس با که گفت با پدرت گفتم پس با که گفت الاقرب فالاقرب گفت با آنکه نزدیك تر باشد . انس مالك روایت کرد که رسول علیه‌السلام گفت الجنّة تحت اقدام الامهات بهشت در زیر پای مادران است والذین آمنوا وعملوا الصالحات گفت آنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند ایشان را در جملهٔ صالحان آریم و این را دو معنی باشد یکی از طریق حکم وتسمیه و یکی از طریق لطف و هدایت و گفتند معنی آن است که في مدرج الصالحین و مدخلهم یعنی ـ الجنّة ما ایشان را در جای صالحان بریم یعنی در بهشت و لفظ صالحین شامل باشد انبیاء واولیاء و شهداء و جملهٔ نیکان را و من النّاس من یقول آمنّا بالله آنکه حق تعالی در این آیت وصف منافقان کرد و گفت و من النّاس از جمله مردمان کس هست که میگوید که ما بخدای ایمان داریم ولیکن بزبان میگوید بدل ندارد بیانش آنکه فاذا اوذی فی الله چون اورا در حق خدای برنجانند فتنه و رنج و امتحان مردمان چون عذاب خدای کند یعنی گمان برد که آن رنج مردمان برابر عذاب خداست یا با آن راست است نمیداند که این در جنب آن و باضافت به آن هیچ نباشد و لئن جاء نصر من ربّك و اگر شما را نصرتی بود از خدای تعالی و فتحی و ظفری گویند ما با شما بودیم در کارزار مارا هم چندان نصیب باشد از غنیمت که شما را هست حق تعالی گفت اولیس الله باعلم نه خدای داند که در دلهای جهانیان چیست مفسران در سبب نزول آیت خلاف کردند مجاهد گفت آیه در جماعتی آمد که بزبان اظهار ایمان کردند چون بلائی بایشان رسید و رنجی از قبل مردمان برگشتند و با کفر شدند عکرمه گفت از عبد الله عباس که آیت درشأن گروهی آمد که مؤمنان ایشان را با خود بغزاء بدر بردند چون آن قتل و شبیخون دیدند مرتد شدند و ایشان آنان بودند که در حق ایشان آمد که الذین یتوفهم الملائکة ظالمی انفسهم و قصهٔ ایشان برفته است مقاتل وکلبی گفتند آیت درشان عیاش بن ابی ربیعه بن مغیرة بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم القرشی آمد و سبب آن بود که چون اسلام آورده با رسول علیه السلام با مدینه رفت مادرش اسماء بنت مخزومة بن ابی جندل بن نهشد سوگند خورد که در هیچ سایه ننشیند و هیچ طعام و شراب نخورد و سر نشوید تا او باز نیاید و ابوجهل بن هشام و حارث بن هشام پسران او بودند و برادران عیاش از مادر برخاستند و از پس او بمدینه رفتند و اورا بنشاندند و این حال با او شرح دادند ابوجهل گفت تو دانی که مادر ترا از ما

همه دوست تر دارد و تو همیشه یار بودی با او و او سوگند خورده است که طعام و شراب نخورد و سر نشوید و در هیچ سایه نشود و تو میگوئی که در دین ما برّوالدین موقعی عظیم دارد برخیز و بیا تا او ترا باز بیند و دل او خوش کن که این خدای را که بمدینه میپرستی بمگّه توان پرستیدن و از این معنی بسیار بگفتند تا اورا نرم کردند او سوگند داد ایشان را و عهد و میثاق کرد با ایشان که او را در راه نرنجانند و با او حدیث دین و اعتقاد نکنند سوگندان مغلّظه خوردند و عهد و پیمان کردند تا او برخاست و با ایشان ازمدینه بیرون آمد چون ببعضی راه برسیدند اورا بگرفتند و دست و پایش ببستند و هر یکی از ایشان اورا صد چوب بزدند وگفتند محمدص را ناسزا گوی او از خوف ضرر محمدص را ناسزا گفت خدای درحق او این آیت فرستاد واز آن دو برادر حارث بروجانی تر بود اوسوگند خورد که اگر وقتی اورا بیندنه درحرم بکشدش پس از آن چون رسول علیه السلام هجرت کرد عیاش نیز هجرت کرد و اسلام آورد و اسلامش نیکو بود پس از آن ببعضی سفر ها رفت حارث را در دل افتاد که ایمان آورد و بیامد و ایمان آورد برسول و عیاش خبر نداشت از اسلام او ویك روز اورا دید بفتة برآمیخت و اورا گردن بزد که از اسلام او بی خبر بود مردم گفتند چرا کردی که او مسلمان بود او پشیمان شد و بگریست وبیامد رسول علیه السلام را از این حال بگفت خدایتعالی این آیت فرستاد وماکان لمؤمن ان یقتل مؤمناً الاّ خطاء . ولیعلمن الله الذین الآیة آنگه گفت که خدای تعالی میداند آنان را که ایمان دارند وآنها که منافق اند و قال الذین کفروا للّذین آمنوا آنگه حکایت کرد که کافران مؤمنان را گفتند که ره ما گیرید تاما گناهان شما برگیریم فرّا گفت لفظ امر است و معنی جزا و تقدیر آنکه ان اتبعتم سبیلنا نحمل خطایا کم . ومثله قوله و لیلقه الیمّ بالسّاحل وقوله لا یحطمنکم سلیمان وجنوده چه لفظش نهی است و معنی جزا واین آیات متضمّن است بمعنی جزاء والتّقدیران اتبعتم سبیلنا نحمل و کذلك في سورة طهٰ فانك ان تقذ فیه في الیمّ یلقه الیمّ بالساحل و سورة النمل لا یحطمنکم فانکم ان لم تدخلوا مساکنکم یحطمنکم سلیمان وجنوده وخدایتعالي ایشانرا دروغ زن کرد گفت وماهم بحاملین من خطایاهم من شیئٌ ایشان از گناه اینان هیچ برنگیرند انهم لکاذبون ایشان دروغ زن اند در آنچه میگویند آنکه گفت ولیحملنّ اثقالهم و اثقالاً گفت بردارند بارهای گران ایشان و بارهای دیگر با بار خود ومراد وزر ووبال است یعني گناه خود برگیرند وگناه دیگران هم برگیرند اگر گویند این مناقض آیت اول باشد و مناقض آنکه گفت و لا تذر وازرة وزر اخری جواب گوئیم که مراد نه آنست که ایشان گناه دیگری برگیرند یا ایشان را بگناه دیگران بگیرند مراد آنست که ایشان گناه خود برگیرند یعنی عقوبت گناه ایشان برایشان باشد ومثل عقوبت آنان که ایشان را اضلال و اغوا کرده باشند چه آن ضلالت و غوایت بدعوت واغوای اینان بوده باشد برتوسّع مثل آنرا آن خواند چه بحسب آن و مقدار آن باشد وبرحقیقت ایشان بجرم و گناه خود مأخوذ باشند از اضلال و اغوا جز که باندازه عقوبت مضلّ آن باشد لقوله علیه السلام من سنّ سنّةً سیّئة فله وزرها و وزر من عمل بها

(الی)

الی یوم القیمة من غیر ان ینقص من وزره شیئٌ و مثله قوله تعالی لیحملوا اوزارهم کاملةً یوم القیمة و من اوزارالذی یضلّونهم بغیر علم الاساء مایزرون عوف روایت کرد از حسن بصری از رسول علیه السلام که او گفت ایّما داع دعی الی هدی فاتبع علیه وعمل به فله مثل اجورالذین اتّبعوه لاینقص ذلك من اجورهم شیئاً و انّما داع دعی الی ضلالة فاتبع علیها فعمل بها فعلیه مثل اوزارالذین اتبعوه لا ینقص ذلك من اوزارهم شیئاً ثم قراءالحسن ولیحملنّ اثقالهم و اثقالاً مع اثقالهم گفت هرداعی که دعوت کند باراه راست و اورا بر آن متابعت کنند وبرآن عمل کنند اورا مثل مزد آنان باشد که آن عمل کرده باشند بی آنکه ازمزدایشان چیزی بکاهند و هر داعی که دعوت کند باضلالت و اورا برآن متابعت کنند و برآن عمل کنند مانند آن وزر که برایشان بود براو بود بی آنکه ازوزر ایشان چیزی بکاهند آنگه حسن این آیت برخواند ولیسئلنّ یوم القیمة عمّا کانو یفترون بپرسند ایشان را روز قیامت ازآن دروغی که میگویند ولقد ارسلنا نوحا الی قومه حق تعالی گفت ما فرستادیم نوح را بقومش در میان ایشان مقام کرد برای اداء رسالت وگذاردن پیغام خدای هزار سال کم پنجاه سال عبدالله عباس گفت خدای تعالی نوح را بفرستاد و اورا چهل سال بود و هزارسال کم پنجاه سال پیش از طوفان دعوت کرد و پس از طوفان چندانی بماند که مردم از تناکح و تناسل بسیار شدند و شیخ ابو جعفر بابویه رحمه‌الله در کتاب النّبوّة گفت نوح را دو هزار و پانصد سال عمربود چون وقت وفاتش بود ملك الموت او را گفت یاشیخ الانبیاء کیف وجدت الدنیا قال کبیت له بابان دخلت باحدهما و خرجت من الاخره گفت چگونه یافتی دنیا را گفت چون خانهٔ که دو در دارد بیك‌در در آمدم و از دیگر بیرون شدم فانجیناه واصحاب السّفینة ما برهانیدیم اورا واصحاب کشتی را یعنی آنان را که بااو درکشتی بودند وآن کشتی را آیتی کردیم و دلالتی و علامتی عالمیان‌را و ابراهیم و نصب او برعطف‌است علی قوله نوحاً والتّقدیر وارسلنا ابراهیم ونیز بفرستادیم ابراهیم را ونصب او شاید تابرفعلي مقدّر باشد وهو اذکر ابراهیم اذقال لقومه اعبدوا الله واتّقوه وباد کن ابراهیم را چون گفت قومش را که خدایرا پرستید و ازو بترسید و از معاصی او اجتناب کنید ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون چه این به باشد شمارا اگر دانید انّما تعبدون من دون الله اوثاناً و تخلقون افکاً شما بدون خدای بتان جماد را می پرستید و دروغ فرا می بافید بر او و آنچه میگوئید اینان انبازان خدا اند در عبادت . مجاهد گفت معني و تخلقون افکا آن است که بدست خود بتان را میتراشید و بدروغ نام ایشان را نام خدای می نهید نظیره قوله اتعبدون ماتنحتون . ان الّذین تعبدون من دون الله لایملکون لکم رزقاً آنان را که شما می پرستید بدون خدای ایشان مالك روزی شما نیستند و از روزی شما هیچ بدست ایشان نیست و ایشان قادر نه‌اند برآنکه شمارا روزی دهند فابتغوا عندالله الرّزق روزی از نزدیك خدای طلب کنید و اعبدوه واشکروا له واورا پرستید وشکر او کنید برنعمتها که با شما کردالیه ترجعون چه شمارا مرجع و معاد بااوست وان تکذبوا اگر کافران ترا بدروغ دارند پیش از ایشان امّتان بودند که پیغامبران را بدروغ

(داشتند)

داشتند و نه بر تو و نه بر ایشان و نه برهیچ پیغامبری هیچ نیست مکر بلاغی و رسانیدنی روشن
اولم یروا کوفیان بتاء خطاب خواندند تروا و باقی قرّا بیاء خبراً عن الغائب نه بینند ایشان یا
نمی بینید شما کیف یبدئ الله الخلق ثمّ یعیده که خدایتعالی چگونه ابدا کرد خلقان را وآنکه
اعاده کند ایشان‌را و باز آفریند انّ ذلك علی الله یسیر این براو خوار و آسان است از آنجا
که او قادر الذّات است جمله مقدورات مقدور اوست علی کلّ وجه یصحّ ان یکون مقدوراله
قل سیروا فی‌الارض آنکه گفت ای محمّد بگوی مشرکان را و منکران را که در زمین بروید و
بنگرید و اندیشه کنید کیف بدأ الله الخلق تا خدای تعالی چگونه ابتدا کرد خلقان را یعنی
بنگرید در دیار و آثار و احوال امّتان گذشته که از ایشان باز مانده است تا بدانی که ایشان
چه مردمان بوده اند و چه قوّت و شوکت داشتند و من ایشان را بیافریدم و آنکه هلاك
کردم آنکه باز آفرینم ایشانرا تا بدانی که آنکه ابتدا بر او متعذّر نباشد اعادت بر او
متعذّر نباشد و النّشاء و النشاة ابتداء الخلق یقال انشاء الله الخلق فنشاوا و در این لفظ
دو قرائت است ابن کثیر و ابو عمر خواند النشاء بمدّ باقی قرّاء بقصر و سکون شین
و نشاء دو است یکی نشاء اوّل که اوّل بار بیافرید و دوّم نشاء آخرت که اعادت کند انّ الله
علی کلّ شیء قدیر خدایتعالی بر همه چیز قادر است یعذّب من یشاء هر که را خواهد عذاب
کند از مستحقان عذاب آنرا که خواهد یعنی آن‌را که خواهد تعجیل عقوبت کند و آن را
که خواهد تأخیر کند برحمت و امّا معنی آن بود که آنرا که خواهد از مستحقان عذاب
بقیامت عقوبت کند و آن را که خواهد عفو کند چه او را هست که عقوبت کند وهست که
عفو کند چه عقاب حق او است و قبض و استیفاش بر او است و باستیفاش مضرّتی تعلّق
ندارد و در اسقاطش اسقاط حق غیری نیست باید تا اسقاطش نیکو باشد کا الدّین و الیه تقلبون
و شما را باز گشت با اوست وما انتم بمعجزین فی‌الارض ولا فی السّماء و شما عاجز نتوانید کردن
خدای را درآسمان وزمین فرّا گفت تقدیر و معنی آن است وما انتم بمعجزین الله فی‌الارض ولا
فی السّماء یعجزه ایضاً شما عاجز نتوانید کردن خدای را درآسمان و زمین فرّا گفت تقدیر ومعنی
آن است و ما انتم بمعجزین الله فی الارض ولا فی السّماء یعجزه ایضاً نه شما در زمین خدای را
عاجز توانید کردن و نه نیز آنانکه درآسمانها اند خدای را عاجز توانند کردن گفت این از
جمله غوامض عربیّه است ضمیری که در جملهٔ اوّل ظاهر باشد ودر جملهٔ دوّم ظاهر نشود و گفت
مثال این قول حسّان است فمن یهجو رسول الله منکم و یمدحه و ینصره سواء اراد و من
یمدحه وینصره وعبد الرّحمن زید این تأویل گفت قطرب گفت معنی وتقدیرآنست ولا فی السّماء
لو کنتم فیها یعنی شما عاجز نکنید خدای را در زمین و نه درآسمان اگر شما درآسمان
باشید چنانکه یکی از ما گوید لا یفوتنی فلان فی بلدی ولا فی البصرة والتقدیر لو کان بها و
صار الیها چنانکه یکی از ما گوید تو این کار نتوانی کردن واگربر آسمان شوی چنانکه‌شاعر
گفت و من هاب اسباب المنایا ینلنه ولو نال اسباب السّماء بسلّم . و ما لکم من دون الله من
ولی ولا نصیر و شما را بدون خدایتعالی هیچ یار و ناصر نباشد و الّذین کفروا بایات الله

و لقائه و آنانکه کافر شدند بآیات خدای و لقای او یعنی جزای او مکلّفان را برافعال ایمان
ندارند بآیات خدای و آنکه ایشان را با پیش خدای میباید شدن اولئك یئسوا من رحمتی
ایشان آنان اند که از رحمت من نا امید اند و ایشان را عذابی باشد سخت حق تعالی این چند
آیت در میان قصّهٔ ابراهیم بگفت اعتراضی بر وجه اعذار و انذار آنکه با قصه ابراهیم رفت
گفت فما کان جواب قومه الاّ ان قالوا اقتلوه اوحرقوه نبود جواب قومش الاّ آنکه بکشید
او را یا بسوزید او را درکلام محذوفی هست و آن آن است ففعلوا ذلك فانجاه الله من النّار
آنچه گفتند بکردند و اسباب و آلات آن بساختند خدای تعالی او را برهانید از آتش بآنکه
آتش برو برد و سلام کرد چنانکه قصّهٔ آن برفت تا آتش ازو هیچ نسوخت مکر بند او انّ
فی ذلك لایات لقوم یؤمنون درین آیاتی و بیّناتی هست قومی را که ایمان آرند وقال گفت
یعنی ابراهیم علیه السلام انّما اتخذتم من‌دون‌الله اوثاناً شما بدون خدای تعالی بُتانی گرفته‌اید
بخدائی مودّة بینکم فی الحیوة الدّنیا قرّاء خلاف کردند در این لفظ ابو عمرو کسائی و ابن
کثیر و یعقوب خواندند مودّة بینکم برفع تا وجرّ بینکم بالأضافه آنکه در رفع مودّة دو وجه
گفتند یکی خبر مبتداء محذوف باشد و التقدیر هی مودّة بینکم و مثله قوله لم یلبثوا الاّ
ساعة من نهار بلاغ و التقدیر هو بلاغ و قوله لایفلحون متاع و التقدیر وهو متاع ووجه‌دوم
آنکه خبر انّ‌باشد وبراین وجه انّ مفصول است وماموصوله بمعنی الذی وتقدیر ان الذی تعبدونه من
دون الله مودّة بینکم واین قول نیك نیست برای آنکه اوثاناً ضایع ماند بی عاملی ناصب و وجه
اوّل درست است که خبر مبتداء محذوف است و عاصم در بعضی روایات خواند مودّةُ بینکم
مرفوع منوّن و بینکم نصب بر ظرف است و معنی راجع با معنی قرائت اوّل است و حمزه
خواند مودّة بنصب و بینکم مجرور باضافه ونصب اوبر مفعول له باشد واین روایت حفص است
عن عاصم و باقی قرّا خواندند مودّة بینکم بنصب و تنوین و نصب بینکم علی الظرف و نصب
مودّة هم بر مفعول له باشد چه مفعول له هم معرفه باشد و هم نکرة تقول فعلت ذلك مخافة
الشّرّو ضربته تأدیباً له و معنی آیت آن است که شما این بتان را که می پرستید برای مودّة
و دوستی حیوة دنیا است بقیامت هیچ ثمر نبود آنرا ثم یوم القیمة پس روز قیامت کافر شوند
بعضی ببعضی و لعنت کنند بهری بهری را و مثله قوله الأخلاّء یومئذ بعضهم لبعض عدو الاّ
المتّقین آنکه گفت و ماواکم النّار و مأوا و مصیر شما که بت پرستانید دوزخ باشد و شما را
نصیری و یاری نبود فامن له لوط ایمان آورد بابراهیم لوط گفتند اول کس که بابراهیم ایمان
آورد لوط بود چون دید که آتش برو برد و سلام گشت و قال گفت یعنی ابراهیم علیه السلام
انّی مهاجرٌ الی ربّی من هجرت خواهم کردن بخدای و هجرت او از کوثی بود وآن از سواد
کوفه است از آنجا بحرّان رفت و از حرّان بشام و لوط با او بود بعضی گفتند لوط برادرزاده
او بود و بعضی گفتند خواهر زادهٔ او مقاتل گفت ابراهیم را در وقت هجرت هفتاد وپنجسال
بود انّه هو العزیز الحکیم که خدای من عزیز و حکیم است و وهبنا له اسحق و یعقوب آنکه
گفت ما بدادیم ابراهیم علیه السلام را اسحق و یعقوب ـ و یعقوب پسر اسحاق بود و اسحاق
پسر ابراهیم بود و جعلنا فی ذرّیته النبوّة والکتاب و در فرزندان او نهادیم پیغامبری و کتاب

چه جمله پیغامبران بنی اسرائیل از اسحاق بودند و اتیناه اجره فی الدّنیا و ما بدادیم مزد او
در دنیا عبدالله عبّاس گفت یعنی ثنای نیکو و فرزندان صالح جبائی گفت یعنی آنچه خدا
فرموده است مکلّفان را از تعظیم انبیأ علیه السلام و ابوالقاسم بلخی گفت روا باشد که خدای
تعالی بعضی ثواب دهد مکلّفان را در دنیا و این مذهب درست نیست برای آنکه از حق ثواب
آن است که خالص باشد از شوائب و مشوب نبود بهیچ رنجی و مشقتی و درسرای تکلیف این
نبود دگر آنکه ثواب نفعی بود عظیم که ازبالای آن نفعی نبود و نفع عظیم عاجل عقیب فعل
مکلّف را ملجاء بکند و مراد بکتاب کتب است از توریة و انجیل و زبور و قرآن الاّ آن است
که بلفظ جنس گفت و انّه فی الاخرة لمن الصّالحین و او در آخرت از جملهٔ صالحان باشد و
پایهٔ او بنزدیك ما پایه و درجهٔ صالحان بود قوله تعالی

وَ لُوطًا اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ *
و لوطرا چون گفت مر گروه خودرا بتحقیق شما هر آینه می آئید زشتی را که پیشی نکرفته شمارا بآن هیچ یك از جهانیان
اَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا
آیا بتحقیق شما هر آینه میروید مردمان را ومی برید راهرا ومی آئید در محفل خود نایسند پس
كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ اِلاَّ اَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللهِ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ *
نبود جواب کروه او مکر آنکه گفتند بیاور مارا بشکنجه خدا اکر هستی از راست کویان
قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ * وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا اِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى
کفت پروردکارا یاری ده مرا بر فرقه تباه کاران وچون آمدند پیغمبران ما ابراهیمرا بمژدکانی
قَالُوا اِنَّا مُهْلِكُوا اَهْلِ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ اِنَّ اَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ * قَالَ اِنَّ فِيهَا
کفتند بتحقیق ما هلاك کننده ایم اهل این دهرا بتحقیق اهل آن باشند ستمکاران کفت بتحقیق در آن
لُوطًا قَالُوا نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَ اَهْلَهُ اِلاَّ امْرَاَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ *
لوط هست کفتند ما داناتریم بآن که در آن هست هر آینه رهانی دهم او را و اهل او را مکر زن او را بود از واماندکان
وَ لَمَّا اَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَ قَالُوا لاَ تَخَفْ وَ لاَ تَحْزَنْ
و چون که آمدند فرستادکان ما لوط را اندوهکین شد بجهة آنها و تنك شد بسبب آنها سینهٔ او و کفتند مترس و اندوه مدار
اِنَّا مُنَجُّوكَ وَ اَهْلَكَ اِلاَّ امْرَاَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ * اِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى اَهْلِ
بتحقیق ما رهاننده ایم ترا و اهل ترا مکر زن تورا هست از بازماندکان بتحقیق ما فرود آورنده ایم بر اهل
هٰذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ * وَ لَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً
این ده شکنجه را از آسمان بآنچه بودند فسق میکردند وبتحقیق واکذاشتیم ازآن حجتی
بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ * وَ اِلَى مَدْيَنَ اَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ وَ ارْجُوا
روشن برای کروهی که می یابند وبسوی مدین برادرشان شعیب را پس کفت ای کروه پرستید خدارا و امید وار باشید
الْيَوْمَ الْاٰخِرَ وَ لاَ تَعْثَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ * فَكَذَّبُوهُ فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَاَصْبَحُوا
روز رستخیز را و تباه کاری مکنید در زمین فسادکنندکان پس تکذیب کردند او را پس کرفتشان زلزله پس کردیدند

فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ * وَعَادًا وَ ثَمُودَ وَ قَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِنِهِمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ
در خانه‌هاشان فروشدکان و عادرا وثمودرا و بتحقیق روشن شد مرشمارا از جاهای آنها و آراسته کرد برای آنها دیو
اَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ * وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ
کارهاشان را پس بازداشت آنهارا از راه و بودند بینا دلان وقارون را و فرعون را و هامان را
وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْاَرْضِ وَ مَا كَانُوا سَابِقِينَ * فَكُلًّا
و بتحقیق آمد آنها را موسی بمعجزها پس تکبر کردند در زمین و نبودند پیشی کیرندکان پس همه را
اَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ اَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَ مِنْهُمْ مَنْ اَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَ مِنْهُمْ مَنْ
کرفتیم ما بکناه او پس بارندهٔ از آنها کسی است که فرستادیم بر او بارش سنکریزه و از آنها کسی است که کرفت او را فریاد هولناك و از آنها کسی است
خَسَفْنَا بِهِ الْاَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَنْ اَغْرَقْنَا وَ مَا كَانَ اللهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لٰكِنْ كَانُوا اَنْفُسَهُمْ
که فرو بردیم ما او را بزمین و از آنها کسی است که غرق کردیم او را و نبود خداوند که ستم کند آنها را ولیکن بودند خودهاشان را
يَظْلِمُونَ * مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ اَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ
ستم میکردند داستان کسانیکه کرفتند از غیر خداوند دوستان چون مثل عنکبوت است که کرفتند
بَيْتًا وَ اِنَّ اَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ * اِنَّ اللهَ يَعْلَمُ
خانهٔ را و بتحقیق سست تر خانه ها هر آینه خانهٔ عنکبوت است اکر بودند میدانستند بتحقیق خدا میداند
مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَ تِلْكَ الْاَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ
آنچه میخوانند از غیر او از چیزی واوست غالب درست کار و این داستان ها را میزنیم برای مردم
وَ مَا يَعْقِلُهَا اِلاَّ الْعَالِمُونَ * خَلَقَ اللهُ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضَ بِالْحَقِّ اِنَّ فِي ذٰلِكَ
ونمی فهمند آن را مکر دانایان آفرید خداوند آسمان ها و زمین را براستی بتحقیق در این
لَاٰيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ * اُتْلُ مَا اُوحِيَ اِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَ اَقِمِ الصَّلٰوةَ اِنَّ الصَّلٰوةَ
هر آینه آیت است مر کروندکان را بخوان آنچه وحی شود بسوی تو از کتاب و بپادار نماز رابتحقیق نماز
تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللهِ اَكْبَرُ وَ اللهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ .
باز میدارد از زشتی ها و بدی و هر آینه یاد خدا بزرك تر است و خداوند میداند آنچه را میکنید .

قوله تعالی و لوطاً اذ قال لقومه نصب او بر فعلی بود مضمر و تقدیر آنکه و اذکر لوطاً
یاد کن لوط را چون گفت قومش را انّکم لتأتون الفاحشه اهل حجاز و ابن عامر و حفص و
یعقوب خواندند انّکم بیك الف علی الخبر و کوفیان مکر حفص خواندند ائنکم بدو همزهٔ مخفّف
بر استفهام و ابو عمرو خواند بدو همزه میان شان الفی و مدّی انّکم حق تعالی کفت یاد کن
ای محمد لوط را چون کفت قومش را که شما کاری میکنید زشت از لواطه آنکس که بر استفهام
خواند کفت سورة استفهام است و معنی تقریع و توبیخ و انکه بر خبر خواند کفت معنی
انکار است نه افاده و اعلام ایشان برای انکه ایشان دانستند که چه میکنند و فاحشه فعلی باشد
بغایت شناعت در قبح و اینجا باتّفاق مراد باو لواطه است ما سبقکم بها من احد من العالمین
ما نکره موصوفه است یعنی امراً و فعلا چیزی و کاری که کسی از جهانیان شما را بآن سبق نبرد
و پیش از شما نکرد انکه تفسیر کرد آن فاحشه را کفت انّکم لتأتون الرّجال شما خلوت میکنید

با مردان چنانکه با زنان کنند بقضای شهوت و تقطعون السّبیل و ره میزنید و تأتون فی نادیکم المنکر و در مجلسی که نشسته باشید منکر میکنید امّ هانی بنت ابی طالب گفت از رسول علیه السلام پرسیدم که آن منکر چه بود که ایشان کردندی گفت بر راه‌ها نشستندی وهر یکی کاسه سنگ ریزه بر خود بنهادندی و هر که گذشتی سنگی باو انداختی و رسول علیه السلام گفت ایّاکم والخذف فانه لاتبکا العدوّ ولاّ یصیب الصّید ولیکن تقفا العین و یکسر السنّ گفت احتراز کنید از سنك انداختن که آن در دشمن اثر نکند و اصابت نکند ولیکن چشم بچهاند و دندان بشکند ابوالقاسم بن محمّد گفت منکر آن بود که ایشان بر یکدیگر ضراط دادندی مجاهد گفت در مجمع بحضور یکدیگر مجامعه کردندی با غلامان . مکحول گفت ده خصلت که در قوم لوط بود در این امّت هست یکی انکه کبدر خائیدندی و انگشت شکستن وازار پای کشادن وسرانگشتان بحنا بستن و صفیر زدن وشکنف (۱) بار گذاشتن وکمان گرده انداختن و سنك انداختن ولواطه کردن و بر یکدیگر ضراطه دادن فما کان جواب قومه الاّ ان قالوا ائتنا بعذاب الله ان کنت من الصّادقین جواب قوم او این بود که گفتند عذاب خدا بما آر اگر از جمله راست گویانی قال ربّ انصرنی علی القوم المفسدین لوط گفت بار خدایا مرا نصرت و یاری ده برین جماعت مفسدان یعنی قوم او و لمّا جائت رسلنا ابراهیم بالبشری و چون آمد رسولان ما یعنی جبرئیل و میکائیل بابراهیم با بشارت ومژده باسحاق و یعقوب قالوا گفتند آن رسولان که ما اهل این شهر را هلاك خواهیم کردن که اهلش ظالم و ستمکارند و اهل الرّجل خاصّته وجمیع قراباته و اهل البلد المقیمون به و یجمع علی اهلین قال الله تعالی شغلتنا اموالنا و اهلونا و فی الحدیث انّ لله اهلین قیل من هم قال اهل القرآن اهل الله و خاصّه و بعضی گفتند اهل و جمعه اهلات و اهلات کثمرات قال فهم اهلات حول قیس بن عاصم اذا ادلجوا باللّیل تدعون کوثرا این فرشتگان چون بنزدیك ابراهیم آمدند ببشارت فرزندان گفتند خدای تعالی ما را بدو کار فرستاده است یکی ببشارت تو و یکی بهلاك قوم لوط ابراهیم گفت لوط در میان ایشان است گفتند ما عالم تریم بآنکه کیست اینجا و ذلك قوله قال انّ فیها لوطا قالوا نحن اعلم بمن فیها لننجیّنه و اهله برهانیم او را و اهلش را حمزه و کسائی و خلف و یعقوب خواندند لننجیه بتخفیف من الأنجاء و باقی قرّا بتثقیل من التّنجیه انکه بتثقیل خواند تکثیر فعل خواست و مراد مبالغه باشد الاّ امراته الاّ زنش را که او از جمله ایشان در عذاب خواهد بود و آنکه از آنجا برفتند و بشهر لوط رسیدند بنزدیك لوط آمدند چون ایشان را دید بصورت جوانان امردان بودند بغایت حسن‌هیئتی بهم بایشان وآمدنشان دل تنك شد و اندوهگین از آنکه قوم را شناخت از خبث فعل ایشان و ایشان این معنی را با غربا کردندی و گفتند سبب دل تنگی او از آن بود که ایشان گفتند ما با هلاك اینان آمدیم و او در میان ایشان بود و امت او ازمؤمنان ــ ایشان گفتند لا تخف ولا تحزن ای لوط مترس و اندوه مدار انّا منجوّك و اهلك ما ترا برهانیم و اهلت را وابن کثیر و حمزه و کسائی وخلف و ابو بکر وبعقوب انّا منجوك بتخفیف من الانجاء و باقی قرّاء منّجوك بتشدید من التفعیل ما تورا و اهلت را برهانیم جز زنت را که او ازجملهٔ آنان است که درعذاب

(۱) مکذا ؟

(بماند)

بماند و گفتند در میان ایشان بماند تا عذاب رسیدن انّا منزلون علی اهل هذه القریه ما فرو فرستیم بر اهل این شهر رجزاً من السّماء عذابی از آسمان وآن سنك بود که برایشان ببارید بآن فسق که کردند و از فرمان خدای بیرون آمدند ولقد ترکنا ما بگذاشتیم از آن شهر آیتی و علامتی و عبرتی روشن برای گروه عاقلان یعنی از هلاك ایشان وباریدن سنگ برایشان و این قول قتاده است عبدالله عباس گفت آثار منازل ایشان و خرابی آن مجاهد گفت آبی سیاه بود که از آن جا برآمد والی مدین اخاهم شعیباً الی تعلق دارد بمحذوفی گفت و بمدین فرستادیم برادر ایشان شعیب را عطفاً علی قوله و لقد ارسلنا نوحاً الی قوله و کذلك ارسلنا مدین اخاهم شعیباً فقال گفت ای قوم خدای را پرستید و ارجوا الیوم الاخر و امید دارید بروز قیامت یعنی بثواب قیامت یونس نحوی گفت رجا اینجا بمعنی خوف است واز قیامت بترسید ولاتعثوا فی الارض و در زمین فساد مکنید و عیث و عثو اشدّ الفساد باشد و نصب مفسدین بر حال است از فاعل فکذّبوه بدروغ داشتند اهل مدین شعیب را فاخذتهم الرّجفة بعقوبت آن زلزله بگرفت و ارجاف از آن جا است سختی باشد که مردم را متزازل کند فاصبحوا فی دارهم جاثمین گفتند این زلزله در شب بود بامداد همه در خانه هاء خود مرده گفتند مراد باصبحوا صارواست نه‌تخصیص صباح ومسا است واصل جثوم بروك باشدیقال جثام الرّجل علی رکبتیه‌و جثم الطّائر و بروك البعیر و ربض الکلب ــ وعاداً و ثموداً نصب است بر معنی فاخذتهم الرّجفة برای آنکه در او معنی اهلاك است والتّقدیر واهلکنا عاداً و ثموداً و نیز هلاك کردیم عاد را که قوم هود بودند وثمود را که قوم صالح بودند بجزای کفر و طغیانی که کردند وقد تبیّن لکم من مسا کنهم و هلاك دیار ایشان ظاهر شد شما را از خانه ها و سراهای ایشان آنگه بیان کرد که اعمال ایشان شیطان بیاراست برای ایشان از کفر و فسق و این دلیل بطلان قول مجبره است در اضافت آن با خدای تعالی فصدّهم عن السّبیل و ایشان را منع کرد از راه حق ایشان راه نمی یابند از آنجا که نظر و تفکر نمی کنند و کانوا مستبصرین با آنکه ایشان عاقلان و ممیّزان و مستبصرانند خللی که افتاد ایشان را از اهمال واغفال در نظر افتاد نه از خلل عقل و بصیرت مجاهد و قتاده گفتند معنی آن است که ایشان مستبصر بودند در کفر و ضلالت و بآن معجب بودند و باطل بصورت حق بخود نمودند و قارون و فرعون و هامان نصب او بر تقدیر فعلی مضمر است یعنی و اهلکنا ایضاً قارون گفت وهم چنین هلاك کردیم قارون و فرعون وهامان‌را و لقد جائهم موسی بالبیّنات و موسی بایشان آورد بیّنات و معجزات فاستکبروا فی الارض و در زمین تکبر کردند و ما کانوا سابقین و انکه خدای را سبق نبردند و پیش او نتوانستند رفتن آنکه بیان کرد که هر یکی را از آنان بچه هلاك کردیم گفت فکلاً اخذنا بذنبه هر یکی را از ایشان بگناه خود بگرفتیم فمنهم ازایشان بعضی آن بودند که ایشان‌را بحاصب هلاك کردیم و آن بادی باشد سخت که حصبا آورد و سنك ریزه قال الفرزدق مستقبلین شمال الرّیح تضربنا بحاصب کنديف القطن منثور ــ برسبیل تشبیه تکرك را حاصب خواند وچنانکه اخطل گفت ترمی العضاة بحاصب من ثلجها حتّی تبیت علی العضاة جفالا و انان را که خدای تعالی بحاصب هلاك کرد

(قوم)

قوم لوط بودند در قول عبدالله عباس و قتاده و منهم از ایشان بعضی آن بود که ایشان را بصیحه و بانك بگرفت و ایشان ثمود بودند و قوم صالح و منهم من خسفنا به الارض و بهری از ایشان آن بودند که بزمین شان فرو بردیم وآن قارون بود و قومش و بهری آن بود که ایشانرا غرق کردیم و آن فرعون بود و قومش و قوم نوح آنکه گفت و ما کان الله لیظلمهم وخدایتعالی برایشان ظلم نکرد چه ایشان مستحق آن بودند بل ایشان بر خود ظلم کردند بکفر وفسق ونافرمانی آنکه گفت مثل الذّین اتّخذوا من دون الله اولیآء مثل آنانکه بدون خدای دوستان ومعبودان گیرند از اصنام چون مثل کراتین (۱) است که او خانه کند ضعیف و انّ اوهن البیوت و ضعیف ترین خانه با خانه هاء کراتین باشد اگر دانند وجه تشبیه و تمثیل آن است که خدای تعالی گفت عبادت ایشان اصنام را و گمان ایشان و امید ایشان بعبادت این جمادات در وهن و ضعف با نسج عنکبوت ماند که بهر بادی وآسیبی دریده شود و هیچ از او حاصل نیاید وعنکبوت وزن او فعللوت است و جمعش عنا کب وهم مذکر باشد این لفظ وهم مؤنث قال الشاعر علا هطالهم منها بیوت کانّ العنکبوت هو ابتناها و یروی علی هطالهم منها بیوت کانّ العنکبوت هواتبناها و صادق علیه السلام گفت از پدرانش از امیر المؤمنین علیه السلام که او گفت خانه را از نسج عنکبوت پاکیزه دارید که آن درویشی بارآرد انّ الله یعلم ما یدعون منّ دونه من شیء اهل بصره بیا خواندند یدعون خبراً عن الغائب و راویان از عاصم خلاف کردند و باقی قراء بتاء خطاب گفت خدای تعالی داند انچه شما انرا خوانید و پرستید دون او اگر صنم باشد و اگر وثن یا آنچه باشد ازجمله معبودان وهوالعزیز الحکیم واو خدائی است غالب وقاهر ومحکم کار و تلك الامثال نضربها للنّاس آنکه گفت این مثلهائی است که ما میزنیم برای مردمان تامعتبرشوند ومتعظ وما یعقلها الّا العالمون و ندانند این مثلها مگر عالمان و دانایان که در او اندیشه و تفکّر کنند جابربن عبدالله الانصاری روایت کرد که رسول علیه السلام این آیت برخواند آنکه گفت العالم من عقل عن الله فعمل بطاعته و اجتنب سخطه عالم آنکس باشد که از خدای بداند اوامر و نواهی و بطاعت او عمل کند و از خشم او اجتناب کند خلق الله السّموات والارض بالحق آنکه گفت خدای تعالی آسمان وزمین بیافرید بحق نه بباطل بحکمت نه بعبث انّ فی ذلك لایةً در این آیتی هست مؤمنان را و علامتی و بینتی آنکه امر کرد رسول را گفت اتل ما اوحی الیك من الکتاب بخوان آنچه وحی کرده اند برتو از کتاب و نماز بپای دار که نماز نهی کند از فحشاء و باز دارد ازمنکر یعنی ازمعاصی و ناشایست عبدالله عمر گفت مراد باین صلاة قرائت قرآن است بیانش ولا تجهر بصلاتك ای بقرائتك و قوله علیه السّلام اقراء القرآن مانهاك فاذا لم ینهك فلست تقراء گفت قرآن میخوان مادام تا ترا نهی میکند چون نهی نکند ترا نخوانده باشی و دگر مفسران گفتند مراد بصلات نماز است و این مطابق ظاهر بود و بیانش قول رسول علیه السلام من لم تنهه صلاته عن الفحشاء والمنکر لم تزده من الله الّا بعداً گفت هرکه نهی نکند اورا نماز او از فحشاء منکر آن نماز اورا ازخدای جز دوری نیفزاید عبدالله مسعود گفت در نماز منتهی و مزد جری است ازمعاصی و در خبری دیگر از رسول علیه السلام آمد که او گفت

(۱) کوتینه پردهٔ عنکبوت .

نماز نباشد آنرا که طاعت نماز ندارد و طاعت نماز آن بود که از فحشاء و منکر باز ایستد جابر روایت کرد که یك روز رسول را گفتند یا رسول الله فلان کس بروز نماز میکند و بشب دزدی گفت نماز او اورا منع کند انس مالك روایت کرد که رسول را گفتند یا رسول الله فلان کس پنج نماز با تو جماعت میکند ولیکن هیچ معصیت رها نمیکند که ارتکاب نمیکند گفت نماز اورا منع کند پس روزی برنیامد که توبه کرد از معاصی بعضی اهل معانی گفتند معنی خبر مطلق نیست معنی آن است که باید نماز اورا منع کند از فحشاء و منکر چنانکه گفت و من دخله کان آمناً ای ینبغی ان یکون آمناً و لذکرالله اکبر خلاف کردند در معنی این لفظ بعضی مفسران گفتند معنی آنست که ذکر الله لنا اکبر من ذکرنا له ذکر خدای تعالی مارا مهتروبهتراست از ذکر ما او را چو ذکر او مارا تفضیل و تشریف باشد و ذکر ما اورا تعبّد وتذلّل ذکر آنکه ذکر او مارا بخیر قطع باشد برحمت و مغفرت و ذکر ما اورا بر سبیل دعا و تضرّع قطع نباشد در اجابت . ذکر او مارا علامت قبول باشد و ذکر ما اورا این وجه ندارد وعبدالله عمر روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت ذکرالله ایّاکم اکبر من ذکرکم ایاه اهل اشارت گفتند برای آن چنین آمد که ذکر او مارا از سر استغناء است و ذکر ما او را از سر احتیاج دگر آنکه ذکر او مارا دایم باشد وذکر ما اورا دراحیان و اوقات ذکر ما اورا برای جرّ منفعت باشد و دفع مضرّت و ذکر او مارا از سر فضل و کرم باشد . ذوالنّون مصری گفت برای آنکه ذکر او ما را مقدّم است بر ذکر ما اورا تا او ما را یاد نکرد ما اورا یاد نکردیم ذکر او ما را بی سالفه است و ذکر ما اورا بمقدّمهٔ لطف و توفیق او است . ابوبکرورّاق گفت برای آنکه ذکر ما اورا مشوب است و ذکر او مارا خالص . ابو دردا وقتاده وابن زید گفتند معنی آن است که ذکرالله اکبر و افضل من کل شیئی ذکر خدای مهتر و بهتر است از همه چیز . عبدالله مسعود روایت کرد از رسول علیه السلام گفت در آیت ذکر خدای نکوتر و فاضلتر است بهمه حال و ذکر خدای که بنده کند آن است که او یاد دارد خدای را عند محرّمات تا اجتناب کند وعند محللاّت تااستحلال کند . معاذ جبل گفت با رسول علیه السلام در بعضی راهها میرفتیم مرا گفت یا معاذ این السابقون گفتم یا رسول الله ایشان از پیش رفتند و ما باز ماندیم گفت یا معاذ کجا اند آن سابقون که ایشان بذکر خدای تعالی حریص بودند آنکه گفت هرکس خواهد که در مرغزارهای بهشت چرا کند باید که تا ذکر خدای بسیار کند معاذ جبل گفت هیچ چیز نیست که بنده را از عذاب برهاند بهتر از ذکر خدای گفتند ولا الجهاد فی سبیل الله و نه جهاد در سبیل خدای گفت و نه جهاد در سبیل خدای قال الله تعالی و لذکر الله اکبر ابودردا گفت خبر دهم شمارا ببهترین عملهاء شما و دوسترین بنزدیك خدای تعالی و تمام تر در درجات و بهتر از جهاد در سبیل خدای و با دشمنان خدای تیغ زدن و زر و درم بصدقه دادن گفتند کدامست یا اباالدّردا گفت ذکر خدای تعالی لقوله و لذکرالله اکبر معاذ گفت از رسول علیه السلام پرسیدم که از عملها کدام فاضل تر است گفت آنکه مرگ بتو رسد و زبان تو بذکر خدای تعالی تر باشد ابوهریره روایت کرد که رسول علیه السلام گفت دنیا ملعون است

با آنچه درو است الا ذکر خدای تعالی یا عالمی و یا متعلمی اهل اشارت گفتند برای آن
چنین آمد که هر طاعتی را جزای باشد در قیامت جز ذکر خدای که آنرا بر سری جزای
عاجل است فی قوله فاذکرونی اذکرکم وابوهریره روایت کرد که رسول علیه السلام گفت خدای تعالی
گفت انا عند ظنّ عبدی بی و انا مع عبدی فاذا ذکرنی فان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی و ان
ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منهم و ان تقرّب الی شبراً تقرّبت الیه ذراعاً و ان تقرّب الی
ذراعاً تقرّبت الیه باعاً و من اتانی مشیاً اتیته هرولةً گفت من بنزدیك گمان بنده ام و من با
بنده ام چون مرا یاد کند در نفس خود یادش کنم در نفس خود و اگر مرا یاد کند در
مجمعی یادش کنم در مجمعی به از آن و اگر تقرّب کند بمن بیك شبر تقرّب کنم باو یك ارش
و اگر تقرّب کند بمن یك ارش تقرّب کنم باو یك باع و اگر بمن آید برفتن با او شوم بتاختن
و الفاظ این خبر محمول است و متأوّل برتشبیه و مبالغه. ابوسعید خدری روایت کرد که رسول
علیه السلام گفت هیچ مجلسی نباشد که اهل آن مجلس ذکر خدای کنند جل جلاله و الا
فرشتگان گرد ایشان درآیند و برحمت ایشان را باز پوشند و خدای تعالی ذکر ایشان کند بر
ملاء اعلی. ابو مالك گفت در این آیت که ذکر خدای تعالی بنده را بهتر است از نماز عطا گفت
معنی آن است که ذکر خدای تعالی درنماز بزرگ تر از آنست که باو چیزی بماند از معصیت یعنی همه را
محو کند لقوله انّ الحسنات یذهبن السّیئات والله یعلم ما تصنعون وخدای داند آنچه شما میکنید قوله تعالی

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا
و خصومت مکنید اهل کتاب را مگر بآنکه آن نیکو تر مگر کسانی که ستم کردند ازآنها وگوئید
آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ
گرویدیم بآنکه فرستاده شد بسوی ما و فرستاده شد بسوی شما وخدای ما وخدای شما یکی است ومائیم مر اورا
مُسْلِمُونَ * وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ
گردن نهادگان و این چنین فرستادیم بسوی تو کتاب را پس آنانکه دادیم شان کتاب را میگروند
بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ * وَمَا كُنْتَ
بآن و از این گروه کسی است که میگرود باو و انکار نکند بآیات ما مگر کافران و نبودی تو
تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ * بَلْ هُوَ
بخوانی از پیش ازو از کتابی و ننوشتهٔ آنرا بدست خود آنگاه شك کنند باطل ملتان بلکه آن
آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ *
آیات روشن است در سینه های آنانکه داده شدند علم و انکار نکنند بآیات ما مگر ستمکاران
وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ
وگفتند چرا فرستاده نشد براو آیاتی از پروردگاراو بگوجزاین نیست آیتها نزد خداست وجزاین نیست منم بیم کننده
مُبِينٌ * أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً
آشکارا آیا وکفایت نکرد آنهارا که فرستادیم ما برتو کتاب راکه خوانده شود بر آنها بتحقیق دراین هر آینه رحمت است

وَذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وپندی برای گروهی که میگروند بگو بس است خدا میان من و میان شما گواه میداند آنچه در آسمانها
وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ * وَ
و زمین است و آنانکه گرویدند بناحق وکافر شدند بخدا آن گروه آنها زیان کارانند و
يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ
شتاب میکنند ازتو بشکنجه واگر نبود مدت نام برده هرآینه آمدشان عذاب وهرآینه آمدی آنهارا ناگهان وآنها
لَا يَشْعُرُونَ * يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ * يَوْمَ
نمی فهمند شتابان میخواهند ازتو شکنجه را وبتحقیق دوزخ فرا گیرنده است کافران را روزی
يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ *
که فراگیرد آنها را عذاب از بالاشان و از زیر پاهاشان و میگوید بچشید آنچه را بودید میکردید
يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ
ای بندگانم آنانکه گرویدید بتحقیق زمین من فراخ است پس مرا بپرستید هر تنی چشندهٔ مرگ است
ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ * وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ
پس بسوی ما بازگشته می شوید وکسانی که گرویدند وکردند کار شایسته هرآینه جادهیم آنهارا از بهشت
غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ * الَّذِينَ صَبَرُوا
غرفه هائی را که روان است اززیرآن نهرها جاویدانند درآن خوب است مزد کار کنندگان کسانی که شکیباشدند
وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَ
و بپروردگارشان توکل کنند و بسا از جنبنده که برنمیدارد روزی خودرا خدا روزی دهد اوراوشمارا و
هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ
او است شنوای آگاه وهرآینه اگر پرسی آنهارا که آفرید آسمانها و زمین را و مسخر کرد آفتاب و
وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ * اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ
ماهرا هرآینه میگویند خدا پس کجا بازگشته میشوند خدا میگسترد روزی را برای هرکه میخواهد از بندگانش و
يَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ * وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
تنگ میگیرد برای او بتحقیق خدا بهرچیز داناست وهرآینه اگر پرسی آنهارا که فرستاد ازآسمان آبی را
فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ *
پس زنده کرد بآن زمین را ازپس مردنش هرآینه میگویند خدا بگو سپاس مرخدای را بلکه بیشترآنها نمیفهمند
وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ
و نیست این زندگانی دنیا مگر بیهوده وبازیچه وبتحقیق سرای آخرت هرآینه آن زندگانی است اگر
كَانُوا يَعْلَمُونَ * فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ
بودند میدانستند پس چون سوارشوند درکشتی خوانند خدارا خالص کنندگان برای او دین را پس چون رهانید آنهارا
إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ * لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ *
بسوی خشکی آنگاه آنها شرك آوردند تا کافر شوند بآنچه دادیم آنهارا وتابهره مور شوند پس زود میدانند

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَماً آمِناً وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ *
آیا ونداستند که ما گردانیدیم حرم راجای امن وربوده شوند مردم از دور آنها آیا پس بباطل میگروند
وَبِنِعْمَةِ اللهِ يَكْفُرُونَ * وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ
وبنعمت خدا کافر می شوند وکیست ستمکارتر از آنکه بربست برخدا دروغی را یا تکذیب کرد بحق
لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ * وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ
چون آمد اورا آیانیست در دوزخ جایگاه برای کافران کسانیکه کوشیدند درراه ما هرآینه راه نمائی کنیم
سُبُلَنَا وَإِنَّ اللهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ .
راه خودمان را وبتحقیق خدا بانکو کاران است .

قوله تعالی ولا تجادلوا اهل الکتاب الاّ بالتّی هی احسن حق تعالی در این آیت نهی کرد مؤمنان را از آن که مجادله کنند با اهل کتاب الاّ بر وجهی که نیکوتر باشد فتاده گفت آیت منسوخ است بآیت قتال و دگر مفسران گفتند محکم است و حکمش بر جای خود است برای آنکه ممکن است جمع کردن میان مجادلهٔ نیکو و میان قتال برای آنکه باوّل نوبت دعوت نباید کردن و ایشان را حجّت با راه حق خواندن و آنچه بر طریق محاّجه بود و اظهار حجّت برایشان عرض کردن چون قبول نکنند آنکه قتال کردن پس حقتعالی فرمود رسول را و نایبان او را که چون دعوت کنی ایشان را و با ایشان محاّجه و مجادله کنی بر وجهی نکوتر کنی تا ایشان بایمان نزدیك شوند و گفت شما ایشان را لطف بود واصل جدل و جدال قتل خصم باشد از مذهبش بطریق محاّجه و منه حبل مجدول ای محکم الفتل و منه الاجدل للصّقر والجدیل للزّمام المجدول من الادم و گفتند اشتقاق جدل از جداله است وهی الارض و آن آن است که هر یکی از خصمان طلب آن کنند تا خصم را بر زمین زند مجاهد گفت معنی آن است که اگر ایشان سخن زشت گویند تو سخن نیکو گوی ومثله قوله وجادلهم بالتّی هی احسن آنگه استثناء کرد جماعتی را از ایشان گفت مگر آنانکه ظالم باشند از ایشان اگر گویند چگونه ظالمان را از ایشان استثناء کرد و ایشان همه ظالم بکفر اند گوئیم مراد آنست که الاّ الذّین ظلموك فی الجدال الاّ آنانکه با تو ظلم کنند در مجادله و انصاف توندهند مجاهد گفت مراد آن است الاّ آنانکه ظلم کنند بمنع جزیه جواب سیّم آن است الاّ آنانکه ظلم کنند باصرار بر کفر وقبول دعوت نکنند که آنگه قتال ایشان واجب بود و گفتند الاّ آنان که ظلم کنند بابتداء قتال با تو وتن در حجت گفتن و شنیدن تو ندهند و قولوا امنّا بالّذی انزل الینا و انزل الیکم گوئی که ما ایمان داریم بآنچه بر ما فرستاده اند و بر شما فرستاده اند خدای ما و خدای شما یکی است و ما فرمان او را گردن نهاده ایم و کذلك انزلنا الیك الکتاب و همچنین کتاب فرستادیم بتو یعنی چنانکه به پیغمبران پیشین فرستادیم از توریة وانجیل و زبور و قرآن بتو فرستادیم فالّذین آتیناهم الکتاب یؤمنون به آنانکه ما ایشان را کتاب دادیم باین کتاب ایمان دارند از مؤمنان اهل کتاب چون عبد سلام و اصحاب او و من هولاء من یؤمن به و ازینان یعنی اهل مکه کسان هستند که باین قرآن ایمان دارند یعنی مؤمنان عصر او بعضی دگر گفتند هردو گروه

از اهل کتابند مراد باوّل آنان اند که پیش او بودند نعت وصفت او در کتب خود دیدند و بآن ایمان آوردند و بدوّم اهل کتابند که در عصر او بودند و قول اوّل اولی تراست برای آنکه فعل بر لفظ استقبال است و قول دوّم را معنی ماضی باشد و ما یجحد بایاتنا الاّ الکافرون و جحود و انکار نکنند آیات ما را الاّ کافران فتاده گفت بعد از معرفت باشد و ما کنت تتلومن قبله من کتاب الایه حق تعالی درین آیت برسبیل احتجاج حجت انگیخت بر کافران و آنانکه نبوّت او را منکر بودند گفت یا محمد تو پیش از این کتاب نخواندهٔ و بدست خود کتابی ننوشتهٔ که آنکه این مبطلان بشك افتند در تو و نبوّت تو آنکه اهل معانی در وجه شكّ ایشان خلاف کردند بعضی گفتند ایشان را ممکن بود که شك آمدی گفتندی این کتاب انداخته اوست و نوشته و آموخته اوست چو او مردی کتاب خوان و کتاب نویس بوده است چون تو مرد اّمی این تهمت در حقّ تو زائل باشد بعضی دگر گفتند مراد باین مبطلان اهل کتاب اند و وجه شك ایشان آن است که ایشان در کتب خود یافتند که پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه اّمی باشد کتاب نخواند و ننویسد اگر این کردی ایشان را شكّ و تهمت بودی که تو آن پیغمبری یا نه بل هو آیات بیّنات آنکه بر لفظ اضراب و عدول گفت بل هو یعنی قرآن آیاتی هست روشن و دلائلی واضح بعضی دگر گفتند هو ضمیر محمّد صلی الله علیه است بل محمّد صلی الله علیه آیاتی است یعنی در او آیات است وخداوند براهین و معجزات است فی صدور الذّین اوتوا العلم در دل هاء آنان که ایشان را علم دادند و ما یجحد بایاتنا و بآیات ما جحود نکنند الاّ ظالمان که بآن جحود ظالم نفس خود باشند و باخس حظّ خود از ثواب و این قول عبدالله عباس و قتاده است و در قرائت عبد الله مسعود است بل هی آیات بیّنات آنکه راجع باشد با علامات و نعوت و صفات او که در توریة و انجیل یافتند جهودان و ترسایان و قالوا گفتند کافران و جهودان لولا انزل ای هلاّ انزل چرا بر این محمد صلی الله علیه آیتی و معجزی انزال تکردند چنانکه بر انبیای متقدّم ابن کثیر و کسائی و حمزه وخلف و عاصم بروایت ابوبکر ودر شاذّ عمش و ایّوب خواندند آیة بر واحد و باقی قرّاء آیات بر جمع خواندند لقوله قل انّما الایات عندالله حق تعالی گفت بگوی ای محمد صلی الله علیه بجواب ایشان که آیات و معجزات بدست من نیست بل نزدیك خدا است و بفرمان اوو انّما انا نذیر مبین و من ترساننده ام شمارا بیان کننده آنکه حقتعالی بر سبیل تقریع وتوبیخ گفت بصورت استفهام اولم یکفهم کفایت نیست ایشانرا که ما کتاب قرآن بر تو فرستادیم تابر ایشان میخوانند انّ فی ذلك درین کتاب رحمتی هست ویاد کردی وتذکیری جماعتی مؤمنانرا ابن جریج گفت سبب نزول آیت آن بود که جماعتی مسلمانان بر جهودان رفتند وازایشان چیزی بنوشتند آنگه آن نوشته بیاوردند تارسول علیه السّلام بنگرد رسول علیه السلام بینداخت و گفت کفی بها حماقة قوم و ضلال قوم پس باد حماقت و ضلالت قومی که رها کنند آنچه پیغامبرشان از نزد خدای بایشان آورد و از قومی دیگر چیزی بگیرند و بنویسند خدایتعالی این آیت فرستاد اولم یکفهم پس نیست ایشان را آنکه ما کتاب قرآن برایشان انزال کردیم تا برایشان میخوانند آنگه گفت بگوی ای محمد علیه السلام قل کفی بالله بینی و بینکم شهیداً پس است خدا گواه میان

من و شما در آنکه من رسول اویم و قرآن کتاب او است یعلم ما فی السّموات و الارض چه او داند هر چه در آنها و زمین برود و بیاشد و الّذین آمنوا بالباطل ونیز داند وشناسد آنان را که بباطل بگروند و بخدای کافر شوند آنکه گفت ایشان زیان کار باشند بقیامت و الّذین آمنوا محلّ او محتمل است دو وجه را یکی نصب عطفاً علی قوله ما فی السّموات و دوّم مبتداء و اولئك هم الخاسرون جمله باشد در جای خبر او ویستعجلونك بالعذاب گفت تعجیل میکنند مرا بعذاب و از توعذاب عاجل میخواهند گفت آیت در نضربن الحارث آمد چون گفت امطر علینا حجارة من السّماء و گفت عجل لنا قطنا قبل یوم الحساب و لولا اجلٌ مسمّی و اگرنه وقت آن است مسمّی نامزد کرده در نزول عذاب بایشان عبدالله عباس گفت اگر نه آنستی که من وعده داده ام ترا که در عهد تو عذاب استیصال نکنم وعذاب کافران عهد تو با قیامت فکنم بیانه قوله بل السّاعة موعدهم الآیة ضحّاك گفت اگرنه آنستی که ایشان را اجلی هست مسمّی از مدّت عمر هر یکی که نهاده ام و نوشته و گفتند مراد باجل مسمّی روز بدر است یعنی تأخیر عذاب ایشان کرده ام تا روز بدر لجائهم العذاب لام جواب لولا است عذاب بایشان آمدی و لیا تینّهم بغتةً و ایشان را ناگاه گرفتی و نصب بغتةً بر حال است و هم لایشعرون و این و او هم حال است در حالی که ایشان بی خبر بودندی از آن یستعجلونك بالعذاب تعجیل میکنند ترا بعذاب وَ انّ جهنّم لمحیطةٌ بالکافرین و دوزخ محیط است بکرد کافران یعنی از نزدیکی که بدوزخ خواهند شد پنداری که گرد ایشان در آمده است یوم یغشاهم العذاب عامل در یوم محیطة باشد یا فعلی مقدّر نحو اذکر واین احاطت دوزخ در روزی بود که عذاب ایشان بپوشد از بالاء سر ایشان و از زیر قدم ایشان ونقول اهل کوفه خواندند ونافع و یقول بالیاء یعنی یقول الله خدا میگوید وباقی قرّا بنون یعنی ما میگوئیم ومعنی یکی باشد ذوقوا ما کنتم تعملون بچشید آنچه کرده بودید یا عبادی الّذین آمنوا کوفیان خواندند جز عاصم بحذف یا اکتفاءاً بالکسرة عنها و باقی قرّاء بفتح یاء یا عبادیّ انّ ارضی ابن عامر خواند بفتح یا و باقی قرّاء ساکن خواندند حق تعالی گفت ای بندگان من که ایمان آورده اید زمین من فراخ است مرا پرستید یعنی اختیار معصیت من مکنید درطاعت هیچ مخلوقی سعید جبیر گفت معنی آن است که چون در زمین معصیت کنند و شما باز نتوانید داشتن از آنجا بروید عطا گفت چون شما را معصیت فرمایند از آنجا بگریزید که زمین من فراخ است مجاهد گفت زمین من فراخ است هجرت کنید بیانش ارض الله واسعةٌ فتهاجروا فیها مقاتل وکلبی گفتند در مستضعفان اهل مکّه آمد که اظهار ایمان نتوانستند کردن ایشانرا گفت هجرت کنید که زمین مدینه فراخ است و ایمن مطرف عبدالله شخیر گفت یعنی روزی من فراخ است بهر بندگان من در زمین هر کجا باشید بشما رسد حسن بصری روایت کرد که رسول علیه السلام گفت هر که او دین خود بگریزاند از زمینی بزمینی و اگر همه یك دست باشد بهشت واجب شود او را و در بهشت رفیق من باشد و رفیق ابراهیم فایّای فاعبدون مرا پرستید وجز مرا مپرستید کلّ نفس ذائقة الموت آنکه گفت هرنفسی مرگ بچشد و کس ازاین دام نجهد

(در)

در هر زمین که باشد پس آنکه مرجع و مآلش با من باشد پس چه باشد بزمین شرکت مقام کردن و الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات آنکه گفت آنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند لنبوّئنّهم من الجنة غرفاً ما ایشان را جای دهیم ومقام سازیم ازبهشت درغرفهاء بلند ودرجات رفیع اهل کوفه خواندند مگر عاصم لنثوّبنّهم بالثّاء من الأثواء من قولهم ثوی فلان بالمنزل و اثویته انا ما بداریم ایشان را و مقام دهیم وباقی قرّا لنبوئنهم من التّبوئة یقال تبوّء المکان وبوّاته المکان تجری من تحتها الأنهار که درز یر آن غرفها جویهاء روان باشد خالدین فیها و ایشان درآنجا مخلّد و مؤبّد باشند و نعم اجر العاملین نیك جزاء است و ثواب و مزد بهشت کار کنندگان را الّذین صبروا آنانکه شکیبائی کنند برنجها از تحمّل مشاق و تکلیف و اذیّت و بلیّت کافران و توکّل بر خدای خود کنند و کأیّن من دابّة لاتحمّل رزقها الله سبب نزول آیت آن بود که رسول علیه السّلام گفت آن جماعتی را که درمکّه مانده بودند ازمسلمانان وهجرت نکرده بودند که هجرت کنید با مدینه و با مشرکان مجاورت مکنید گفتند بمدینه چون آئیم و ما را آنجای سرای و ملکی و عقاری نیست آنجا نان از کجا آریم و وجه معاش ما از چه باشد خدای تعالی این آیت فرستاد گفت و کأیّن من دابّة لاتحمل رزقها پس جانور رونده که خدای راهست که او آنجا که رود روزی خود با خود برنگیرد خدایش روزی دهد آنجا که باشد از طیور و بهایم و انواع مرتزقه الله یرزقها و ایّاکم و نیز خدای شما را روزی دهد و هوالسّمیع لاقوالکم العلیم باحوالکم و شنود آنچه میگوئید و میداند آنچه در دل دارید عبدالله عمر گفت با رسول الله علیه السلام درحائطی رفتم از آن بعضی انصار رسول علیه السلام آن خرما که در بُن درختان بود بر میگرفت و میخورد مرا گفت بخور یابن عمر گفتم مرا نمی باید یا رسول الله گفت مرا میباید که چهار روز است تا هیچ نخورده ام گفتم انّا لله و الله المستعان گفت یابن عمر اگر من از خدای بخواهم مرا مانند ملك کسری و قیصر بدهد و بیش از آن ولیکن اختیار من آن است که روزی سیر باشم و روزی گرسنه ولیکن حال تو چگونه باشد آنگه که تو بمانی با روزگاری که اهل آن روزگار حثاله و نفایه مردم باشند روزی یك ساله بنهند و یقین ایشان ضعیف بود خدایتعالی این آیت فرستاد و کأیّن من دابّة لا تحمل رزقها علی بن الأقمر گفت تحمل رزقها معنی آن است که برای فردا ذخیره ننهند سفیان گفت هیچ جانوری نیست مگر آدمی و موش و مورچه آنگه گفت و لئن سألتهم اگر بپرسی از این کافران که آسمان و زمین که آفرید آفتاب و ماه را که مسخّر کرد تا بفرمان او در فلك خود میروند بگویند که خدای چه بیدیهه عقل دانند که بتان جماد که ساخته و کردهٔ ایشان باشد این نتوانند کردن فأنّی یؤفکون چگونه میگردانند اینان را و بکجا میبرند از ره حق یعنی شیطان و رؤسای ضلالت و اگر او کردی نگفتی فأنّی یؤفکون آنگه گفت قوّت آیات متقدم را الله یبسط الرّزق لمن یشاء من عباده و یقدر له خدای تعالی بگستراند روزی بر آنکه خواهد از بندگانش و قدر و تضییق کند برآنکه او خواهد بحسب مصلحت چه او بهمه چیز عالم است بعواقب و مصالح امور بندگان ولئن سألتهم اگر به پرسی ازین کافران من نزّل

(من)

من السّماء ماءً ا ـ که فرستاد از آسمان آبی که زمین را زنده کرد با نبات پس از آنکه مرده بود و خشك شده ليقولنّ الله بگویند واقرار دهند که خدای کرد قل الحمد لله بگوی سپاس خدای را براین نعمت که با ما کرد آنکه اضراب فرمود بل گفت بل بیشترین ایشان این ندانند از آنجا که امعان نظر نکنند آنکه برسبیل وعظ درآمد و احوال دنیا ومعایب او گفتن گرفت و محامد آخرت گفت و ما هذه الحيوة الدّنيا الاّ لهو و لعب گفت نیست این زندگانی دنیا الاّ بازی و فرق میان لهو و لعب آن باشد که لهو آن باشد که جوانان کنند از سر نشاط از جمله ملاهی برای قضای شهوت و لعب بازی که کودکان کنند و این هیچ کدام را بعاقبت ثمره نباشد وانّ الدّار الاخرة لهی الحيوان و سرای باز پسین سرای زندگانی است زندگانی که با او مرگ نباشد آنکه آن را بر توسّع حیوان خواند و حیوان جانور باشد گفت او زنده است یعنی زندگانی است مؤبّد مخلّد ابو عبیده گفت حیوان و حیوة یکی باشد لوكانوا يعلمون اگر دانند جز آن است که نمیدانند فاذا ركبوا فی الفلك حق تعالی گفت در شرح احوال ایشان که چون در کشتی نشینند و دریا مضطرب شود و بادهای مخالف جستن گیرد و ایشان بر هلاك مشرف و از جان و مال نومید شوند یا بترسند غایت ترس دعوا الله مخلصين له الدّين خدای را بخوانند باخلاص و خواندن و طاعت او را خالص کنند و وثره (١) و شرك از پیش خاطر بردارند باز چون خدای تعالی ایشان را نجات دهد و رستگار شوند اذا هم يشركون که بنگری باسر کفر و شرك شوند ليكفروا این برای آن کنند تا کافر باشند نعمتهای مرا که بایشان دادم وليتمتّعوا و تا متمتّع و برخوردار باشند بآن نعمت که بایشان داده اند حمزه و کسائی و خلف و اعمش و ایّوب خواندند بسکون لام وباقی قرّا بکسر لام و این لام غرض است عطفاً علی قوله ليكفروا بعضی دگر گفتند لام امر غایب است چنانکه ليفعل زيد و کلام محتمل است هر دو را و روایت از عاصم و نافع و ابن کثیر مختلف است در سکون این لام و کسر او و معنی کسر غرض باشد و معنی سکون امر غایب آنکه بجزم خواند احتجاج کرد بقرائت ابی تمتّعوا امر حاضر مخاطب فسوف يعلمون گفت بدانند پس از این برسبیل تهدید و وعید اولم يروا هم بر سبیل سنّت و تذکیر نعمت گفت اولم يروا نمی بینند ایشان و نمیدانند اهل مکّه که ما مکه را حرمی کردیم ایمن یعنی مأمون فيه ملن باب قولهم نهار صائم وليل قائم ويتخطّف النّاس من حولهم واز پیرامن ایشان مردمان را میربایند قوی ترند آنانکه بر ضعیفان ستم و غارت و قتل میکنند و خطف واختطاف و تخطف هم ربودن باشد بسرعت و از آنجا گویند چاه جوی را خطاف که باو دلو از چاه برآرند آنگه گفت افبا لباطل يؤمنون آیا بباطل می بگروند و بنعمت خدای تعالی جحود می کنند مراد بباطل کفر است و آنچه بدون خدای می پرستند آنگه گفت و من اظلم کیست ظالم تر و ستم کارتر از آن کس که او برخدای دروغ نهد بر اضافت قبایح باو و حوالت امر قبیح بر او فی قوله واذا فعلوا فاحشة قالوا ـ وجدنا عليه آبائنا والله امرنا بها او کذّب بالحقّ لمّا جآئه یا دروغ دارد حق را چون باو آید یعنی محمّد صلّی الله علیه وآله وسلّم و کتاب قرآن اليس فی جهنّم مثوًى للكافرين در دوزخ جای نیست کافران را بر سبیل جحد

(١) هكذا

گفت یعنی جای هست ایشانرا آنجا والذّين جاهدوا فينا لنهدينّهم سبلنا گفت آنانکه مجاهده کنند درما ما بنمائیم ایشان را ره راست خلاف کردند درین مجاهده وهدایت ابوسوره گفت مراد بجهاد غزو است ما ایشان را ره شهادت ومغفرت باز نمائیم وگفت مراد بهدایت توفیق است و الطافی که بان ثبات کنند بر جهاد سفیان بن عیینه گفت چون مردمان درمقالات مختلف شوند بنگرید تا اهل ثغور برچه اند طریقه ایشان گیرید لقوله والذين جاهدوا فينا الايه فضل گفت جاهدوا فينا آنانکه جهد کنند در طلب علم ما ایشان را توفیق دهیم تا برعلم خود عمل کنند ابو سلیمان الدّارانی گفت مراد باین مجاهده آنست که بر علم خود کار کنند تا ما ایشان را هدایت دهیم بآنچه ندانند گفتند روزی عمر عبد العزیز کلمتی حسنه گفت وجماعتی علما حاضر بودند یکی از ایشان گفت این علم از کجا آمد ترا ای ابا مروان گفت یا هذا این قصور ما در علم از قصور ماست در عمل چه اگر ما عمل کردمانی وبا آنچه دانیم کار کردیمی چندان علم حاصل شدی ما را که تنهاء ما بآن قیام توانستی نمود عبدالله زبیر گفت حکمت میگوید هر که مرا طلب کند و نیابد کو مراد و جایگاه طلب کن بك جا آنجا که کار کند بر نیکوتر علم که داند تا رها کند بدتر عمل که میکند عبدالله عباس گفت آنانکه مجاهده کنند در طاعت ما ما هدایت کنیم ایشان را بره بهشت و ثواب گفتند جاهدوا بالثبات على الايمان لنهدينّهم سبلنا الي الجنان ضحّاك گفت والّذين جاهدوا فينا بالصّبر على المصائب والنّوائب لنهدينّهم سبل الوصول الى المواهب سهل بن عبدالله گفت جاهدوا في اقامة السّنّه لنهدينّهم سبل الجنّة حسين بن فضل گفت درکلام تقدیم و تاخیری هست تقدیر آنکه والذين لنهدينّهم سبلنا جاهدوا فينا آنانکه ما ایشان را هدایت و توفیق دهیم ایشان مجاهده کنند در طاعت ما و انّ الله لمع المحسنين و خدای با نیکو کاران باشد بنصرت و معونت در دنیا و بثواب و مغفرت درعقبی. سوره الرّوم بدانکه این سوره مکّی است و شصت آیت است و هشتصد و نوزده کلمة است و سه هزار وپانصد و سی و چهار حرف است ابو امامه روایت کرد از ابی کعب که رسول علیه السلام گفت هر که او سوره روم بخواند خدای تعالی او را ده حسنه بدهد بعدد هر فرشته که خدای را در میان آسمان و زمین تسبیح میکنند وهر طاعت که آن روز وآن شب کند بموقع قبول افتد و ابو بصیر روایت کرد از صادق علیه السلام که او گفت هر که او سورة العنكبوت والرّوم بخواند در شب بیست و سیّم رمضان فهو والله من اهل الجنّة و او از اهل بهشت باشد بخدای درین قول استثناء نمیکنم و نمیترسم که خدای تعالی در این سوگند حرجی وبزه برمن نویسد.

سورة الرّوم ستون آية وهی متروكة فی المكّة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

الٓمٓ غُلِبَتِ الرُّومُ فِي اَدْنَى الْاَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ * فِي بِضْعِ سِنِينَ

مغلوب شدند روم در نزدیك ترین زمین و آنها از پس مغلوب شدن آنها زود غالب شوند درانندك سال

لِلّٰهِ الْاَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ

مرخدارا است امر ازپیش و از پس واین روز شاد شوند گروندگان بیاری خدا مدد میکند هرکرا میخواهد

وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ * وَعْدَ اللهِ لَا يُخْلِفُ اللهُ وَعْدَهُ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا
واوست عزيز مهربان وعده كرد خدا خلف نكند خدا وعده خود را وليكن بيشتر مردم
يَعْلَمُونَ * يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غٰافِلُونَ *
نميدانند ميدانند آشكارائى از زندكانى دنيا را و آنها از رستخيز آنها بيخبرانند
اَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي اَنْفُسِهِمْ مٰا خَلَقَ اللهُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ وَمٰا بَيْنَهُمٰا اِلَّا بِالْحَقِّ
آيا و نه تفكر كنند در خودهاشان نه آنچه را آفريدخدا آسمان ها وزمين را وآنچه ميان آنهااست جز براستى
وَاَجَلٍ مُسَمًّى وَاِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكٰافِرُونَ * اَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي
و مدت نام برده وبتحقيق بسيارى از مردم بملاقات پروردگار خود كافرانند آيا ونه سير كردند در
الْاَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كٰانُوا اَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ
زمين پس بنگرند چگونه بوده باشد انجام آنانكه از پيش آنها بودند سخت تر از آنها بتوانائى و
اَثٰارُوا الْاَرْضَ وَعَمَرُوهٰا اَكْثَرَ مِمّٰا عَمَرُوهٰا وَجٰاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ فَمٰا كٰانَ اللهُ
شيار كردند زمين را وآباد كردند آنرا بيشتر از آنچه آباد كردند آنرا وآمد آنهارا فرستادكان آنها بمعجزات پس نبود خدا
لِيَظْلِمَهُمْ وَلٰكِنْ كٰانُوا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ * ثُمَّ كٰانَ عٰاقِبَةَ الَّذِينَ اَسٰاؤُا السُّوٓايٰ
كه ستم كند آنهارا وليكن بودند خودهاشانرا ستم ميكردند پس بود عاقبت كسانى كه بد كردند بدتر را
اَنْ كَذَّبُوا بِاٰيٰاتِ اللهِ وَكٰانُوا بِهٰا يَسْتَهْزِؤُنَ * اَللهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ
كه تكذيب كردند بآيتهاى خداوند وبودند بآن استهزاء ميكردند خداوند پديد آورد آفرينش را پس باز ميگرداند او را پس
اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * وَيَوْمَ تَقُومُ السّٰاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ
بسوى او برميگرديد و روزيكه برپا شود رستخيز نوميد شوند گنهكاران و نباشد مر آنها را از
شُرَكٰائِهِمْ شُفَعٰؤُا وَكٰانُوا بِشُرَكٰائِهِمْ كٰافِرِينَ * وَيَوْمَ تَقُومُ السّٰاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ *
شريكان آنها شفيعان وبودند بشريكان آنها كافران و روزى كه برپا شود رستخيز آن روز متفرق شوند
فَاَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ * وَاَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا
پس اما كسانى كه گرويدند وكردند كارهاى نيكو پس آنها در بوستانى مسرور ميشوند واما كسانى كه كافر ورزيدند
وَكَذَّبُوا بِاٰيٰاتِنَا وَلِقٰاءِ الْآخِرَةِ فَاُولٰئِكَ فِي الْعَذٰابِ مُحْضَرُونَ * فَسُبْحٰانَ اللهِ حِينَ
و تكذيب كردند بآيتهاى ما وملاقات قيامت پس آن گروه در شكنجه حاضر شدكانند پس تسبيح خدا راست هنگام
تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ * وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ
كه شام كنيد وهنگام كه صبح كنيد و مراورا سپاس است در آسمانها و زمين و شامگاه و هنگاميكه
تُظْهِرُونَ * يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْاَرْضَ
ظهر ميكنيد بدر آورد زنده را از مرده و بيرون آرد مرده را از زنده وزنده ميكند زمين را
بَعْدَ مَوْتِهٰا وَكَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ * وَمِنْ آيٰاتِهِ اَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرٰابٍ ثُمَّ اِذٰا اَنْتُمْ
بعد ازمردنش وهمچنين بيرون آورده ميشويد و از آيات قدرت اينكه آفريد شمارا ازخاك پس آنگاه شما
بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ * وَمِنْ آيٰاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوٰاجاً لِتَسْكُنُوا اِلَيْهٰا
آدميانيد كه پراكنده ميشويد واز آيات او آنكه آفريد براى شما از نفسهاى شما زنان را تا ميل كنيد بسوى آنها

وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ * وَمِنْ آيٰاتِهِ
وگردانيد ميان شما دوستى را ورحمت را بدرستيكه دراين هر آينه آياتى است براى گروهى كه تفكر كنند و از آيات او
خَلْقُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلٰافُ اَلْسِنَتِكُمْ وَاَلْوٰانِكُمْ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيٰاتٍ
آفريدن آسمانها و زمين است و اختلاف زبانهاى شما و رنگهاى شما بدرستيكه دراين هر آينه آياتهاست
لِلْعٰالِمِينَ * وَمِنْ آيٰاتِهِ مَنٰامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهٰارِ وَابْتِغٰاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّ فِي ذٰلِكَ
براى جهانيان و از آياتش خواب كردن شما است بشب وروز وجستن شما روزى را از فضل او بدرستيكه دراين هر آينه
لَاٰيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ * وَمِنْ آيٰاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَطَمَعاً وَيُنَزِّلُ مِنَ
آياتهاست براى قوميكه ميشنوند و از آيات او مينمايد بشما برق را بجهة ترس وطمع وفرو ميفرستد از
السَّمٰاءِ مٰاءً فَيُحْيِي بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ * وَ
آسمان آبرا پس زنده ميكند بآن زمين را بعد از مردنش بدرستيكه دراين هر آينه آياتى است از براى قوميكه درمى يابند و
مِنْ آيٰاتِهِ اَنْ تَقُومَ السَّمٰاءُ وَالْاَرْضُ بِاَمْرِهِ ثُمَّ اِذٰا دَعٰاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْاَرْضِ اِذٰا
از آياتش آنكه برپا ايستاده آسمان و زمين بفرمان او پس چون بخواند شما را خواندنى از زمين آنگاه
اَنْتُمْ تَخْرُجُونَ * وَلَهُ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ كُلٌّ لَهُ قٰانِتُونَ * وَهُوَ الَّذِي
شما بيرون آئيد از قبرها ومراوراست آنكه در آسمانها و زمين است همه مراورا فرمان بردارند واوست آنكه
يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ اَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْاَعْلىٰ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ
آفريند خلق را پس برميگرداندا ورا واين اعاده آسان تر است براو ومراوراست داستان بلند در آسمانها وزمين
وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلاً مِنْ اَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مٰا مَلَكَتْ
واو غالب درست كردار است زدخدا براى شما داستانى از نفسهاى خودتان آيا مرشمارا است از آنچه مالك شده
اَيْمٰانُكُمْ مِنْ شُرَكٰاءَ فِي مٰا رَزَقْنٰاكُمْ فَاَنْتُمْ فِيهِ سَوٰاءٌ تَخٰافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ
دستهاى شما از شريكان در آنچه روزى كرديم شمارا پس شما در آن يكسان باشيد ترسيدن ايشان چون ترسيدن
اَنْفُسَكُمْ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيٰاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ * بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَهْوٰائَهُمْ
شما است نفس خودرا هم چنان بيان ميكنيم آيات را براى گروهى كه درمى يابند بلكه پيروى كنند آنانكه ستم كردند خواهشهارا
بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ اَضَلَّ اللهُ وَمٰا لَهُمْ مِنْ نٰاصِرِينَ * فَاَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ
بدون دانش پس كيست راه نمايندهٔ آنكه فرو گذارد خدا ونيست آنها را ياريكنندهٔ پس راست كن روى خودرا براى دين
حَنِيفاً فِطْرَتَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النّٰاسَ عَلَيْهٰا لٰا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ
پاكيزه خلقت خدا را كه آفريد مردمان را برآن نيست بدل كننده مرخلق خدارا اين دين راست است
وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النّٰاسِ لٰا يَعْلَمُونَ .
ولكن بيشتر مردم نميدانند .

قوله تعالى الم غلبت الروم سخن در الم درحروف مقطع رفته باستقصا وجهى ندارد كفتن آن غلبت الروم گفت غلبه كردند روميان را در نزديك ترين زمين وهم من بعد غلبهم سيغلبون و ايشان از پس غلبه يعنى پس از آنكه مغلوب باشند غالب باشند فى بضع سنين در اندسال و غلب و غلبه يكى باشد و بعضى ذكر كفتند لغت معروف غلبه است الاّ انكه تاء از او بيفكند

چنانکه از اقامت بیفکند فی قوله واقام الصّلوة . و قوله من بعد غلبهم اضافت مصدر است بامفعول و قوله فی بضع سنین بضع از سه باشد تا ده یقال بضع رجال و بضعة عشر رجلاً لله الأمر فرمان خدای راست من قبل و من بعد مبنی اندر ضمّ بنای عارضی برای قطع مضاف الیه از او چون مضاف الیه براو برند با حال جرّ شود یقال من قبل زید و من بعده امّا اختیار ضمّ برای آن کردند که این حرکت در حال اعراب براو صورت نه بندد و یومئذٍ یفرح المؤمنون وآن روز که غلبه روم باشد بر فارس مؤمنان شاد شوند بنصرت خدای و قصّهٔ این آن است که مفسّران گفتند که در فارس زنی بود که فرزندان او همه پادشاه بودند و شجاع کسری این زن را بخواند و گفت من میخواهم که لشکری بروم فرستم و برایشان امیری کنم از فرزندان تو تو احوال فرزندان خود مرا بگوی تا من بدانم که کیست که این کار را شاید گفت امّا پسر من فلان از گرک حذرتر است واز روباه محتال تر امّا پسر دیگر که فرّخان نام است از تیغ و سنان در کارها رونده تر است امّا پسر دیگر شهریزاد بغایت حلیم است خصال فرزندان من این است که گفتم کسرای گفت که من پسر حلیم تورا بامیری لشکر قبول کردم لشکری باو داد و اورا بجانب روم گسیل کرد آنجا رفتند وقتال کردند وظفر یافتند وقتل بسیار کردند وشهرشان خراب کردند ودرختان زیتون ببریدند وامیر لشکر روم ازجهة قیصر مردی بود نام نجیش واین کار زار بآذرعات وبصری کردند واین نزدیکتر زمینی است ازشهرشام بزمین عرب وعجم چون خبرغلبه فارس برروم برسول علیه السلام رسید رسول علیه السلام دلتنگ شد برای آنکه رومیان اهل کتاب بودند و مجوس را کتاب نبود مشرکان شاد شدند وبفال گرفتند گفتند فارسیان کتاب ندارند وما کتاب نداریم رومیان کتاب دارند و شما کتاب دارید و مجوس بر کتابیان روم غلبه کردند و ظفر یافتند پس بر نیامد که ما نیز بر شما ظفر یابیم رسول علیه السلام از این سبب دلتنك شد خدای این آیات فرستاد الم غلبت الروم في ادنى الارض تا آخر آیات ابو بکر بکافران رفت و گفت همانا شاد شدید بغلبهٔ فارس بر روم بس بر نیاید که رومیان بر فارسیان غالب شوند گفتند ازکجا میگوئی گفت مرا رسول علیه السلام خبر داد . ابیّ بن خلف الجمحی بر خاست وگفت کذبت یا ابا فضل ابوبکر گفت بل دروغ تو گوئی یا عدوّ الله ابیّ خلف گفت اگر راست میگوئی وقتی بر زن و بیاتا گرو بندیم اگر بآن وقت رسد وچنان باشد که تو گفتی من گرو بدهم و اگر نباشد تو بدهی گرو بستند بر سه سال برده شتر ابوبکر بیامد و رسول علیه السلام را خبر داد رسول علیه السلام گفت خطا کردی چون بضع سه سال نباشد از سه باشد تا ده برو در گرو بیفزای و در اجل و این پیش از آن بود که گرو بستن و حظّ ستدن بر آن حرام نبود او برفت و آن سخن باز راند وگفت بیا تا در حظّ و اجل بیفزائیم شتر بصد کرد و مدّت به نه سال وقت آنکه ابوبکر از مکّه بخواست رفتن ابیّ خلف بیامد و ملازمت کرد با او و گفت رها نکنم تا ضامنی نبدهی که چون وقت در آید و اینکه تو گفتی نبوده باشد صد شتر که بدهد او پسرش را عبدالله بضمان بدادابیّ خلف خواست که بجنگ احد رود عبدالله بن ابی بکر بیامد و در او آویخت گفت رها نکنم تا ضمان نبداری چنانکه مرا بضمان بستدی از پدر او

(پابند)

پابند آن بداد وباحد رفت و مجروح شد وبا مکّه آمد و از آن جراحت بمرد و آن ضربت رسول علیه السلام زده بود او بمرد سال نهم . این قول بیشتر مفسران است ابو سعید خدری و مقاتل گفتند روز بدر چون مسلمانان ظفر یافتند بر مشرکان همان روز خبر آمد که رومیان غالب آمدند برفارسیان و مسلمانان شاد شدند بدان فتح . شعبی گفت مدّت بسر نیامد تا رومیان ظفر یافتند برفارسیان وابوبکر گرو ببرد ومال خطیر بستد و این پیش از تحریم مراهنه بود ابوبکر آن مال پیش رسول علیه السلام آورد گفت چه کنم این را گفت بصدقه بده . امّا سبب غلبهٔ روم بربارس آن بود که عکرمه گفت و جماعتی مفسّران که شهریزاد چون بروم غالب شد و ولایت ایشان خراب میکرد و درختانشان میکند ومیسوخت تا مجاح برسید یك روز بمجلس شراب با برادرش فرّخان نشسته بود برعادت ایشان فرخان گفت در میانه من درخواب دیدم که برسریر کسری نشسته بودمی این سخن نقل کردند بکسری کسری نامه نوشت بشهریزاد که چون این نامه بتو رسد در حال برادرت فرخان را بگیر وگردن بزن و سرش پیش من فرست او نامه نوشت وگفت ایّها الملك فرخان مردی شجاع وبکار آمده است وما در زمین دشمنیم و از مرد چون او گزیر نیست تعجیل مفرمای که او در دست تواست هرگه که خواهی این سطوت توان فرمود کسری دگرباره نامه نوشت که اورا درلشکر فارس عوض بسیار باشد اورا بکش وسرش پیش من فرست او دگرباره جواب نامه نوشت و دفعی کرد تاسه بار نامه بنوشت اورا فرمود که برادر را بکش او دفع میکرد ببسار چهارم رسولی فرستاد بلشکر که من شهریزاد را معزول کردم و فرخان را والی کردم و ملطفه برسول داد گفت چون شهریزاد معزول گشته باشد وفرخان امیر این ملطفه بدوده او برفت وپیغام بداد درحال شهریزاد ازتخت فرود آمد وگفت سمعاً وطاعةً وامارت رها کرد فرخان برجای او بنشست چون کار بدو مستقیم شد رسول ملطفه بداد درآنجا نوشته بود که چون نوشته را برخوانی درحال برادرت را گردن بزن و سرش را پیش من فرست او بفرمود تا برادر را بگرفتند وخواست تا برادر را گردن بزنند برادر گفت تعجیل مکن تامن کاری ترا معلوم کنم آنکه کس فرستاد وآن نامهاء که کسری فرستاده بود بیاورد سه نامه بود وعرض کرد گفت او سه نامه بمن نوشت درکشتن تو ترا نکشتم تو بیك نامه مرا بخواهی کشتن فرخان درحال ازتخت فرود آمد وملك را به برادر داد و شهریزاد رسولی روان کرد بقیصر ملك روم که مرا باتو سرّی هست وجز مشافهه راست نیاید جائی موعد کن که من آنجا آیم باپنجاه مرد تو نیز آنجا آئی باپنجاه مرد تابیك جای بگوئیم ملك روم موعدی کرد و لشکر را برگرفت از آنکه ترسید که مبادا فارسیان غدری کنند و شهریزاد برفت باپنجاه مرد چون عیون و جواسیس برفتند بدیدند که از فارسیان لشکری نیست قیصر نیز باپنجاه مرد برخاست و آنجا که موعد بود خیمه زده بودند درآنجا رفتند هردو تنها ومیان ایشان ترجمانی بنشست وهریك از ایشان کاردی داشت باخود شهریزاد گفت دشمن تو که این شهرها ویران کرد منم وبرادرم کسری مرا حسد کرد مرا فرمود تابرادرم را بکشم من فرمان نبردم مرا معزول

(کرد)

کرد وبرادرم را والی گردانید و اورا فرمود تا مرا بکشد اکنون ماخلع طاعت او کردیم و بطاعت تو درآمدیم مارا لشکری ده تا برویم وبا کسری کارزار کنیم آنکه اشارت کردوگفت سرّ از میان دوکس باشد چون سه گشتند آشکارا شود ترجمان را بباید کشتن ترجمان را بکشتند وقیصر لشکر بداد واینان آمدند باپارسیان کارزار کردند وشهرها میکندند و میسوختند درآن میان کسری باکرانه شد و اینان ملك پارس بگرفتند خبر برسول علیه‌السلام آمد در روز حدیبیّه رسید رسول علیه‌السلام و مسلمانان شاد شدند فذلك قوله الم غلبت الرّوم في ادنى الارض یعنی زمین شام که نزدیك تر بود بزمین فارس جائی که آن را الاذرعات گویند عبدالله عباس گفت طرف شام است مجاهد گفت زمین جزیره است مقاتل گفت اردم و فلسطین عکرمه گفت اذراعات گویند و کسکر مقاتل حیان گفت سواد شام است ابوحیوة الشامی خواند وهم من بعد غلبهم بسکون لام وهما لغتان کالطعن والطعن عبدالله عمر و ابوسعید خدری و حسن بصری و عیسی بن عمر خواندند غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون برعکس قرائت عامه چنانکه باوّل رومیان غالب باشند و بآخر مغلوب. وگفتند آیت آنکه آمد که خدای تعالی خبرداد از غلبهٔ روم پارس را وسعید جبیر وطلحة بن مصرف خواندند فی ادنی الارض علي الجمع ابو درداء گفت گروهی آیند از پس ما که خوانند الم غلبت الروم و انما هی غلبت یعني بضمّ الغین علی اضافة الفعل الی المفعول ابوعمرو الشیبانی گفت که رسول علیه‌السلام گفت پارس را یکدو نطحه باشد یعنی یك دوسر زنند یك دوبار جوله باشد ایشانرا آنکه دگر دولت نبود ایشان را و روم ذات القرون باشند هرگه که قرنی بروند قرنی بیایند الی آخر الابد وقوله بنصرالله با تعلق دارد بیفرح. آنگه گفت ینصر من یشاء خدای تعالی نصرت کند آن را که خواهد بحسب مصلحت وهوالعزیز الرحیم و او عزیز وغالب است باقهر و غلبه وعزت ورحیم است وبخشاینده وعدالله نصب او برمصدر است تقدیر آنکه وعدالله وعداً آنکه فعل بیفکنند و مصدر را اضافه کرد بافاعل یعنی این نصرت وعده خداست و خدای تعالی خلف وعده نکند که کذب باشد و او منزه است از قبیح ولکنّ اکثرالنّاس لا یعلمون ولیکن بیشتر مردمان ندانند یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا بیشتر مردمان ظاهری دانند آن زندگانی دنیا چون تجارات و انواع صناعات و معاملات و حرف و کشت و بزر و آنچه راجع باصلاح معاش ایشان باشد و هم عن الاخرة غافلون و ایشان از آخرت غافلند و باو جاهلند یا ندانند اگر دانند فراموش کارند. آنگه جهت انکار بر ایشان و غفلت ایشان گفت اولم یتفکروا چرا تفکر نمیکنند در خودکه من ایشان را چگونه آفریدم تا از آن تفکر مرا بشناسند ما خلق الله السموات والارض خدای تعالی آسمان وزمین نیافرید الاّ بحق نه بعبث و لغو و بازی و بیفائده و انّما برای آن آفرید تا مکلّفان در او نظر کنند و باو استدلال کنند بر وجود او توحید او واجل مسمّی تا بوقت مسمّی که قیامت است چون آن وقت بسرآید فنا بیافریند و فانی کرده اند آنکه گفت و انّ کثیراً من الناس بسیاری از مردمان بلقای خدای یعنی بباز گشت با پیش خدای برای جزای اعمال امّا ثواب و اماعقاب

(علی)

علی حسب اعمالهم کافرند و نمیگروند آنکه تذکیر و تنبیه کرد ایشان را و گفت اولم یسیروا فی الارض نمیروند اینان در زمین تا بنگرند عاقبت آنانکه پیش ایشان بودند ازامم سلف کانوا اشدّ منهم قوّةً بقوت از ایشان سخت تر بودند چون قوم عاد وثمود و اثاروا الارض و ایشان زمین سپردند و بر گردانیدند برای کشت و عمروها و عمارت کردند زمین را بیش از آنکه اینان میکنند چون قوّت ایشان بیشتر بود و عمر ایشان دراز تر و امید فسیح تر وجائتهم رسلهم بالبیّنات و پیغمبران ایشان آمدند و ایشان را دعوت کردند و معجز نمودند وحجّت انگیختند اینجا در کلام مخذوفی هست برای دلالت کلام بر او بیفکند و هو فلم یؤمنوا و اهلکهم الله بذنوبهم ایشان ایمان نیاوردند خدای تعالی ایشان را هلاك کرد فما کان الله لیظلمهم خدایتعالی برایشان ظلم نکرد چه عذاب ایشان باستحقاق بود ولکن کانوا انفسهم یظلمون ایشان بر خود ستم کردند از آنجا که جرّ و جذب ایشان کردند آن عذاب را بخود باصرار بر کفر و ترك نظر و تفکّر ثمّ کان عاقبة الذین اساؤا السّوی آنکه گفت پس عاقبت اینان که بدی کردند از کفر و معصیت بدی بود از آن بدتر و آن عذاب دوزخ است وسؤی تانیث اسوء باشد کالحسنی فی تانیث الاحسن ومثله قوله للّذین احسنوا الحسنی پس سوءی اسم کان باشد وعاقبت خبر اوباشد وگفته‌اند السّوی نامی است ازنامهای دوزخ چنانکه طوبا اگر تانیث اطیب باشد درلغت عرب نام درختی است در بهشت چنانکه حسنی گفتند نامی از نامهای بهشت است ان کذّبوا یعنی لأن کذّبوا بآیات الله برای آنکه بآیات خدای تکذیب کردند و بعضی مفسران گفتند تفسیر سوءی آن است که از پس او آید من قوله ان کذّبوا وان مع الفعل در تاویل مصدر باشد یعنی کذبهم و تقدیر آیه چنین باشد ثمّ کان سوءأ الّتی هی الکذب بآیات الله عاقبة الّذین اساؤا گفت آنان که اسائت کردند عاقبتی بود بدتر از اسائت ایشان و آن تکذیب بود بآیات ما. تاویل این قول خذلان باشد و تخلیه از میان ایشان و فعل ایشان و ایشان را باخود رها کردن واین نیز وجهی باشد جز آنکه متأول بود و قول اوّل ظاهر تر است چه حاجت نیست دراو بعدول از ظاهر واقولي دیگر آن است که السوی در جای مفعول اساؤا باشد و قوله ان کذّبوا در تاویل مصدر است فی محل خبر کان او اسمه علی اختلاف قرائتین که اهل کوفه وابن عامر عاقبة بنصب خواندند علي خبر کان مقدماً علی اسمه و باقی قرّاء عاقبةٌ برفع علی اسم کان والسوءی فی محلّ النصب علی انه خبره و کذلك عاقبة والتکذیب في قول الاخیر فی کونهما تارة اسم کان واخری خبره وکانوا بها یستهزؤن وبرای آنکه بآیات ما استهزاء کردند. آنگه برسبیل تذکیر نعمت گفت الله یبدؤا الخلق ثم یعیده خدا است که ابتداء خلق آفرید وباز هم او اعادت کرد و مآل ومرجع با او هست یعنی با جائی که جز او را آنجا حکمی نباشد آنگه بر سبیل وعید گفت و یوم تقوم الساعة و آن روز که قیامت برخیزد یبلس المجرمون گناهکاران مبلس باشند در معنی او خلاف کردند مجاهد گفت حزین واندوهناك باشند ابو یحیی گفت رسوا شوند قتاده و مقاتل و کلبی گفتند نومید شوند ابن زید گفت مبلس آن باشد که بلاباو فرود آید فرّا گفت منقطع الحجّة ابوعبیده گفت پشیمان باشند وانشد علي ما قال یاصاح هل تعرف رسماً مکرساً قال نعم اعرفه و ابلسا ای ندم و مراد بمجرمان کافران اند

(لقوله)

لقوله ولم يكن لهم من شركآئهم شفعآء ایشان را شریکان خود یعنی معبودان که بدون خدای که ایشان را شریك او کردند شفیعانی نباشد یعنی آن ظن که ایشان بردند که این بتان شفیعان ما خواهند بود فی قوله هؤلاء شفعآئنا عندالله آن گمان دروغ شود و ایشان را شفاعت نبود وکانوا بشرکائهم کافرین و باین رها نکنند تا ایشان کافر شوند و تبرّا کنند وگویند ما از ایشان و عبادت ایشان بیزاریم واین عبادت نه برضا وفرمان و اختیار مارفت واین محمول باشد برمعبودان احیاء چون عیسی بن مریم وجز او و یوم تقوم الساعة یومئذ یتفرّقون و آن روز که قیامت برخیزد ایشان متفرّق شوند پس از آنکه امروز مجتمعند بر باطل واما الذین آمنوا وعملوا الصّالحات آنکه چون طرفی ذکر کافران گفت واحوال ایشان واعمال ایشان با ذکر مؤمنان آمدوگفت اما آنان که ایمان آرند و کارهای نیکو کنند فهم فی روضة ایشان درروضه و مرغزاری باشند از بهشت محبور و در محبور قولها گفتند عبدالله عباس گفت یحبرون ای یکرمون ایشان را آنجا اکرام کنند و گرامی دارند مجاهد و قتاده گفتند منعّم باشند ابو عبیده گفت شادمانه باشند و منه قوله علیه السلام ما امتلاءت دار حبرة الاّ امتلاءت عبرة وقال العجاج شعر فالحمدلله الذی اعطی الحبر موالی الحق ان المولي شکر ای اعطی السرور وبعضی ذکر گفتند حبرة هرنعمتی باشد حسن من التّحبیر وهو التّحسین و منه الحبرة البرد الیمانی و منه الحبر لانّه یحبر به الاوراق و منه الحبر للعالم لانّه یتحبّر بالاخلاق الحسنه قال الشّاعر یحبرها کاتب الحمیری ای یحسنها و ینمّقها وگفتند معنی یحبرون آن است که یلتذّون بالسماع و ایشان را بسماع خوش لذّت دهند. یحیی بن ابی کثیر را پرسیدند از این آیه گفت هو السماع فی الجنة واوزاعی را پرسیدند هم این گفت آنکه گفت چون ایشان سماع کنند هیچ درخت دربهشت نماند والاّ بکشی درآید هم اوزاعی گفت خدایتعالی هیچ خلقی نیافرید خوش آواز تر از اسرافیل چون او بسماع در آید بر اهل هفت آسمان تسبیح ببرد عطاء بن یسار روایت کرد از ابوهریره ازرسول علیه السلام که اوگفت بهشت صد درجه است میان هر درجه چندان که از آسمان تا زمین ودرجهٔ برترین او فردوس است و جویهای بهشت ازو فرود می آید و عرش روزقیامت برو نهاده باشد و مردی بریای خاست گفت یا رسول الله من مردی ام که آواز خوش دوست دارم در بهشت هیچ آواز خوش باشد گفت ای والّذی نفسی بیده آری بدان خدای که جان من بدست اوست که خدای را در بهشت درختی است وحی کند بآن درخت که سماعی بشنوان بندگانی را که در دنیا خودرا دور داشتند از سماع ملاهی و معازف باطل از بربط مزامیر آن درخت بآواز اید بتسبیح و تحلیل اوازی که خلایق مانند آن نشنیده باشند ابو درداء روایت کرد که روزی رسول علیه السلام ذکر بهشت میکرد و انواع نعمت او اعرابی بآخر قوم نشسته بود درزانو افتاد وگفت یارسول الله دربهشت سماع باشد گفت بلی دربهشت جوئی است در کنار آن جوی نباتی رسته است حوصان آن نبات آوازی دهد و سماعی کند که خلایق مثل آن نشنیده باشند و آن فاضل تر نعمتی باشد در بهشت گفت ابو درداء را پرسیدند که آن آواز بچه کند گفت بتسبیح خدای و حوصان در لغت نباتی باشد سر او تیز واصل او ضخم و قیل حوصانی. در اثر آمد از مغیره از ابراهیم که او گفت در بهشت درختان است که چون

(اهل)

اهل بهشت را سماع باید خدای تعالی از زیر عرش بادی بفرستد برآن درختان آید وبرگهای آن را بجنباند و بر یکدیگر زند ازآن جا آوازی آید که اگر اهل دنیا بشنوند ازطرب بمیرند وابوهریره را پرسیدند که دربهشت سماع باشد گفت بلی در بهشت درختی است اصل آن از زر است وشاخهای آن از سیم و میوهٔ آن لؤلؤ و زبرجد و یاقوت خدای تعالی بادی بفرستد تا برآن درخت آید و شاخ و برگ او را برهم زند از آنجا آوازی آید که شنوندگان مانند آن نشنیده باشند و امّا تخصیص روضه برای آن کرد که هیچ چیز نیست بنزدیك عرب از روضه نکوتر وخوش تر تاشاعر گوید اما روضة من ریاض الخلد معشبة خضراً جاد علیها مسبل هطل یضاحك الشّمس منها کوکب شرق مؤزّرٌ بعمیم النّبت مکتهل یوماً با طیب منها نشر رایحةٍ ولا باحسن منها اذ دنا الاصل آنکه ذکر جزا و مآل کافران کرد گفت واما الذّین کفروا وکذّبوا بایاتنا و لقآء الاخرة امّا آنان که کافر باشند و دروغ دارند لقاء آخرت را یعنی بازگشت با آنجا فاولئك فی العذاب محضرون ایشان را در عذاب حاضر کنند فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون ای سبّحوا لله تسبیحاً حین تمسون چنان است که بیان کردیم فی قوله وعدالله و کتاب الله جز آن است که اینجا فعل بیفکندند و اضافت فعل با مفعول کردند و آنجا با فاعل معنی آن است که نماز کنید آنکه که در شب آئید و آنکه که در روز آئید یعنی نماز شام و نماز بامداد و عشیّاً و نماز خفتن و حین تظهرون و آنکه که در نیمهٔ روز آئید یعنی نماز پیشین یقال اصبح و امسی واضحی و اظهر اذا دخل فی الصّباح والمسآء والضّحی والظهر بعضی ذکر گفتند حین تمسون نماز دیگر خواست و نماز شام و حین تصبحون نماز بامداد وعشا و نافع بن الأزرق پرسید عبدالله بن عبّاس را که ذکر پنج نماز در قرآن هست در هیچ آیت گفت بلی فی قوله فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون الی قوله وحین تظهرون عبدالله بن عباس روایت کرد از رسول علیه السّلام که او گفت هر کس که او این آیات و آخر سورهٔ والصّافات در عقب هر نماز فریضه بخواند خدای تعالی بنویسد او را از حسنات عدد ستاره آسمان و قطره باران و برگ درختان و عدد خاك زمین چون بمیرد او را بعدد هر حسنتی ده حسنه بنویسند و هم عبدالله عبّاس روایت کرد از رسول علیه السّلام که او گفت هرکه بامداد و شبانگاه بگوید فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون الی قوله و کذلك تخرجون این گفتار تلافی و تدارك هر عبادت باشد که او را در آن روز و آن شب فائت شود مراد سنن و نوافل و تسبیحات و دعوات است و انس مالك روایت کرد از رسول علیه السّلام که او گفت هرکه خواهد که او را فرداء قیامت بکیل تمام تر دهند باید تا بگوید فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون الی قوله وکذلك تخرجون وقوله سبحان ربّك ربّ العزّة عمّا یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله ربّ العالمین ضحّاك روایت کرد که هرکه این آیات بخواند ثواب او برابر ثواب آنکس باشد که دویست برده آزاد کرده باشد از فرزندان اسمعیل کعب الاحبار گفت هرکه این آیات بخواند چون در روز درآید و در شب هیچ خیر از او فائت نشود و هیچ شرّ از او در وجود نیاید و ابراهیم علیه السّلام این کلمات هرروز شش بار بگفتی یخرج الحیّ من المیّت زنده از مرده بیرون آرد و مرده از زنده وتفسیر این در

(سوره)

سورهٔ آل عمران رفته است و یحیي الارض بعد موتها و زمین را زنده کند به نبات پس از آنکه مرده باشد و کذلك تخرجون و شما را هم چنین ازگورها برآرند که نبات از زمین ومن اياته کفت از آیات و دلائل وبیّنات او آن است که شما را بیافرید از خاك یعنی آدم را که پدر شما بودم ثمّ اذا انتم بشر تنتشرون پس آنکه دیدید که شما خلقی بسیار بودید منتشر وپرا کنده در زمین این اذا مفاجات است یعنی بس روزگار برنیامد میان خلق آدم و میان انکه فرزندانش بسیارشدند و در زمین پرا کنده شدند ومن آیاته و از دلائل او ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً آن است که برای شما آفرید هم از شما وازجنس شما جفت‌تان و زنان شمارا تا شما را بایشان‌سکون و آرام باشد وجعل بینکم مودة و رحمة و از میان شما دوستی و رحمت نهاد قوله من انفسکم یعنی ازاستخوانهای پهلوی آدم وکفتند هم از آب شما وکفتند هم از جنس شما راوی خبر کوید که مردی بنزدیك رسول علیه‌السّلام آمد و کفت یا رسول‌الله مرا ازکاری عجب است و آن تعجب است که مردی و زنی هرگز یکدیگر را ندیده و نشناخته چون میان ایشان مناکحتی رود و یك روز با یکدیکر صحبت کنند یکدیکر را چنان دوست کیرند که از آن عظیم تر ممکن نباشد رسول علیه‌السلام کفت آن از قبل خداست و این آیت بخواند وجعل بینکم مودة و رحمة ـ انّ فی ذلك لایات لقوم یتفکّرون در این آیتی و دلالتی هست آنان را که اندیشه کنند ومن آیاته از دلایل و عجایب او خلق‌السموات والارض آفریدن آسمان و زمین است واختلاف السنتکم و الوانکم واختلاف زبانها و لغتهاء شما ازتازی وپارسی و هندی و رومی و جز آن الی مالا یحصی کثرة و اختلاف الوان شما از سیاه وسفید وسرخ و زرد و اسمر وشما همه‌از یك مادر وپدر از آدم وحوّا ان فی ذلك لایات للعالمین درین دلائلی هست عالمیان وجهانیان را حفص تنها خواند للعالمین بکسر لام یعنی دانایان را و من آیاته منامکم باللیل والنهار وابتغائکم من فضله این از آن جمله است که کفتیم ان‌العرب تلفّ‌الخبیرین لفا فترمی بهما رمیاً ثقةً بانّ‌المخاطب یضع کلاً منهما موضعه عرب دوخبر مختلف بکیرد و بیندازد درهم پیچیده چون داند که مخاطب هریك بجای خود بداند نهادن تقدیر آیت آن است که‌منامکم باللّیل وابتغائکم من فضله بالنّهار و از آیات او آن است که شمارا شب پدید کرد تا دراوبخسبید و روز پدید کرد تا دراو طلب معاش کنید انّ فی ذلك لایة لقوم یسمعون دراین آیتی و علامتی هست آنان را که بشنوند ومن آیاته یریکم‌البرق خوفاً و طمعاً ازین‌آیت آن بیفکند لدلالة‌الکلام علیه کقول طرفه الا ابهذّ الزاجری احضرالوغا وان اشهد اللذات هل انت مخلدی اراد ان‌احضر چه اکر آن تقدیرنکنند لازم آید که فعل مخبر عنه بود و این صورت نبندد چو فعل خبر باشد و مخبر عنه نبود و بعضی علماء کفتند در کلام تقدیم و تاخیری هست والتّقدیر یریکم‌البرق من آیاته کفت و از عجایب و آیات او آن است که بشما نماید برق را خوفاً وطمعاً برای خوف وطمع تا از او خائف باشید از صاعقه اش و طمع دارید ببارانش و نصب او بر مفعول له باشد و ننزّل من‌السّماء ماءً و از آسمان آبی فرود آرد یعنی‌آب باران و زنده کند زمین را باو پس از آنکه مرده باشد درین آیتی و علامتی هست کروه خردمندان را ومن آیاته ان تقوم‌السماء والارض

(بامره)

بامره و از آیات و عجایب او آن است که آسمان و زمین بفرمان او ایستاده است ثمّ اذا دعا کم دعوة من‌الارض چون شمارا بخواند از زمین شما اجابت کنید و از زمین بیرون آئید یعنی‌روز قیامت و بعث برای حساب و جزاء بعضی کفتند در کلام تقدیم و تاخیری هست والتقدیر ثمّ اذا دعا کم‌دعوة اذا انتم تخرجون من‌الارض واذا اول ظرفی‌است متضمّن شرط ودوّم اذامفاجات‌است وله من في‌السموات والارض کلّ له قانتون آنکه کفت اورا است هرچه درآسمانها وزمین است و همه اورا قانت و مطیع باشند وهوالّذي یبدءُ‌الخلق ثمّ یعیده آنکه کفت او آنخدا است که ابتدا خلق او کرد بی‌آنکه هیچ بود ازو وباز اعادت هم او کند پس از آنکه بمیراند ایشان را عبدالله مسعود خواند یبدءی‌الخلق حملا علی قوله ثم یعیده وقوله انّه هو یبدءی و یعید ودلیل عامّه قرّاء کما بدا کم تعودون ـ وهواهون علیه وآن یعنی اعادت برو آسان تر باشد ازابتداء ربیع‌خشیم و حسن بصری و عوفی ازعبدالله عباس کفتند معنی آن است که هیّن بی زیادت وتفضیلی‌وافعل در کلام عرب بسیار آمد که اکرچه صورت او افعل تفضیل است و معنی اوتفضیل نیست چنانکه کویند المالك اولی بملکه واکرچه هیچکس را در آن ولایت و ملکیّت شرکت‌نباشد وقال‌الفرزدق انّ‌الّذی سمك‌السماء بنی لنا بیتاً (نسخهٔ اصل لها وغلط است) دعائمه اعزّوا فضل اطول نسخهٔ ل ای عزیز فاضل طویل نسخه برای آنکه من کذا نمیکوید وقال آخر لعمرك انّ‌الدّبرقان لنازل بمعروفه عندالسنین وافضل ای فاضل مجاهد کفت اهون علیکم فی‌العادة والاختیار برای آنکه آنکس از ما که کاری کند دوم بار برو آسان تر باشد از آنکه ابتدا کند بعضی دکر کفتند اهون علیه من حیث‌الصّور اعادة آسان تر است از روی صورت برای آنکه دربدایت نطفه آفرید آنکه علقه کرد آنکه مضغه آنکه عظام آنکه خلقی دکر آفرید از خلق حیوة در او و اعادت بیکبار بود بصیحهٔ اسرافیل و نفخ او در صور و این بر توسّع باشد و این همه معنی روایت کلبی است از ابوصالح از عبدالله عباس وله‌المثل‌الاعلی و اوراست مثل بلندتر و وسیع تر یعنی اوراست صفات برتر عبدالله عباس کفت یعنی مثل اعلی در آنکه او را مثل نیست فی قوله لیس کمثله شیء اوراست قتاده کفت مثله ان لااله غیره و معنی یکی است وهوالعزیزالحکیم و او عزیز و حکیم است ضرب لکم مثلا من انفسکم آنکه حقتعالی درین آیت مثل زد اهلیّت وتوحید خودرا کفت خدایتعالی مثلي زد برای شما از شما و آن آن است که کفت شماراست ازین بندکان و پرستاران که شما دارید وملك یمین شما است شرکتی وانبازی در آن مالی وملکی که من شمارا روزی کردم چون بندکان شما که مملوك شما اند با شما شرکت ندارند در ملك شما از کجا که آنچه آفریده و مخلوق من است با من شریك باشد قتاده کفت چنانکه نپسندی که بندکان و زیردستان شما بنزدیك شما باشند درفراش همچنین مپسندید که بندکان من با من شریك باشند در معبودی و مورد آیت مورد انکار و تقریع است مر مشرکان را و قوله تخافونهم کخیفتکم انفسکم از ایشان چنان میترسی که از خود ابومجلز کفت مراد آن است که از ایشان ترسی که‌اتلاف مال کنند چنانکه از جهة خود ترسی وقیل کخیفة بعضکم بعضاً من‌الشرکاء عبدالله عباس کفت ترسی که میراث بایشان رسد چنانکه بعضی از بعضی میراث

(میکیرند)

میگیرند و گفتند میترسید از ایشان که مشارکت کنند با شما در مالهاتان چنان که از خود
میترسید کذلك نفصل الایات ما آیات را چنین تفصیل دهیم برای عاقلان بل اتّبع الّذین ظلموا
اهوآئهم بغیرعلم آنکه این کافران این معنی را کار بستند که تابع هوای نفس خوداند بی علمی
و بصیرتی هوا پرستیدند ومثله قوله افرایت من اتّخذ الهه هواه و از آنجا که علمی نیست ایشانرا
که در ادله نظر نکرده اند گفت فمن یهدی من اضل الله که ره نماید آنرا که خواهد او را
گمراه کند یعنی که توفیق دهد آن را که خدایتعالی او را خذلان کند یا که مؤمن خواند
آن را که خدای حکم کند بضلال او و یا که ره نماید ببهشت آن را که خدایتعالی گمراه کند
بقیامت از ره بهشت ومالهم من ناصرین و ایشان را هیچ یاری وناصری نباشد آنکه امر کرد
رسول را و گفت فاقم وجهك للدّین حنیفاً خطاب با او و مراد او و امّت گفت راست
دار روی خود بدین او در آنحال که مسلمان و مستقیم باشی یعنی از عبادت خالص دار خدایرا
و توجّه در عبادت کن باو و باو در عبادت انباز مگیر و نصب حنیفاً بر حال است از فاعل وبیان
کردیم که حنیف از اضداد است هم میل باشد وهم استقامت فطرة الله الّتی فطر النّاس علیها مجاهد
گفت فطرة خدای اسلام است و نصب او بر اغراء است بفعلی مضمر یعنی الزم واتّبع دین الله
الاسلام یعنی ملازم و متبع مسلمانی باش و اصل فطر شکافتن باشد و ابتداء خلق کردن و خمیر
سرشتن و اصل هرسه شقّ است والفطرة الخلقه والفطرة الملّة ومنه زکوة الفطرة وقیل معناه یرجع
الی معنی الخلقة لانّها زکوة الرّؤس و ابو هریره روایت کرد ازرسول علیه السّلام که او گفت کلّ
مولود یولد علی الفطرة فابواه یهوّدانه وینصّرانه و یمجسانه کما تنتج البهیمه هل تجدون فیها من
جدعاء گفت هر مولد و فرزند که زاید بر فطرة اسلام زاید پدر و مادر اورا جهود و ترسا و
گبر کنند چنانکه بهیمه بچه که زاید گوش بریده نباشد خداوند گوش ببرد آنکه ابو هریره
گفت اگر خواهی این از قرآن بر خوانی فطرة الله الّتی فطر النّاس علیها در خبر دیگر هم از
ابوهریره وحدیثی مانند و در آخرش گفتند یا رسول الله چه گوئی آنان را که ازاین کودکان
در طفولیّت بمیرند گفت الله اعلم بما کانوا عاملین خدایتعالی عالم تر که ایشان چه کردندی
اکر بماندندی اسود بن سریع گفت یا رسول الله چهار غزا کردم قومی از ما کودکان مشرکان را
میکشتند رسول علیه السّلام گفت چرا کودکان را میکشتی و ایشان اطفال و بی گناه اند گفتند
یا رسول الله مشرك زاده اند گفت والّذی نفسی بیده مامن مولود الا یولد علی هذه الفطرة فما
یزال علیها حتّی تبیّن عنه لسانه و ابواه یهوّدانه وینصرانه عیاض بن عمار روایت کرد از رسول
علیه السلام که او گفت خدایتعالی مرا فرمود که بیاموزم شمارا آنچه ندانید و خدایتعالی گفت
مرا که آنچه بندگان خود دادم حلال است ایشان را من بندگان خود را همه را مسلمان
آفریده ام شیطان می آید ایشان را میفریبد و برایشان حرام میکند آنچه من حلال کردم ایشانرا
و میفرماید ایشان را تا بمن شرك آرند لا تبدیل لخلق الله تبدیل وتغییر نیست خلق خدایرا
صورة نفی است و معنی نهی یعنی تغییر میکنند خلق خدای را بخصی کردن و گوش چهارپای
بریدن و مانند این ذلك الدّین القیم این دست راست است وطریق مستقیم ولیکن بیشتر مردمان
نمیدانند. قوله تعالی.

(منیبین)

مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَلاٰ تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * مِنَ الَّذِينَ
برگردندگانند بسوی او وبترسید ازاو وبپا دارید نمازرا و نه بوده باشید ازمشرکان ازآنانکه
فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعاً كُلُّ حِزْبٍ بِمٰا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ * وَ إِذٰا مَسَّ النّٰاسَ
پراکنده کردندین خودرا وبودند بر کیشی هر گروهی بآنچه نزد ایشان است شادمانند وچون برسد مردم را
ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذٰا أَذٰاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذٰا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ
ضرری بخوانند پروردگارشانرا بازگشتگان باو پس هرگاه بچشاند آنهارا از آن رحمتی آنگاه گروهی ازآنها بپروردگارشان
يُشْرِكُونَ * لِيَكْفُرُوا بِمٰا آتَيْنٰاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ * أَمْ أَنْزَلْنٰا عَلَيْهِمْ
شرك آورند تا کافرشوند بآنچه دادیم آنهارا پس بهره یابند پس باشد زود بدانید یا فرستادیم برایشان
سُلْطٰاناً فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمٰا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ * وَ إِذٰا أَذَقْنَا النّٰاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا
حجتی را پس او سخن کند بآنچه بودند که بآن شرك می آوردند وچون بچشانیم مردم را رحمتی شاد شوند
بِهٰا وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذٰا هُمْ يَقْنَطُونَ * أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللّٰهَ
بآن واگر برسد آنهارا بدی بآنچه پیش داشته دستهای شان آنگاه آنها ناامید شوند آیا ندیدند آنکه خدا
يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * فَآتِ
بسط میکند روزی را برای هرکه میخواهد وتنگ میکند بدرستیکه دراین هرآینه نشانهائی است برای گروهی که میگروند پس بده
ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذٰلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللّٰهِ وَ
خداوند نزدیك راحق اورا وبیچارگان را وراه گذاران را این بهتر است مرآنان که میخواهند ذات خدارا و
أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَ مٰا آتَيْتُمْ مِنْ رِبًا لِيَرْبُوَ فِي أَمْوٰالِ النّٰاسِ فَلاٰ يَرْبُوا
آنها ایشانند رستگاران و آنچه میدهید از حرام تا بیفزاید درمالهای مردم پس زیاد نمی شود
عِنْدَ اللّٰهِ وَمٰا آتَيْتُمْ مِنْ زَكٰوةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللّٰهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ * اَللّٰهُ
نزد خدا و آنچه میدهید از زکوة میخواهید ذات خدارا پس آنها ایشانند صاحبان افزونی خداست
الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكٰائِكُمْ مَنْ
آنکه آفرید شمارا پس روزی داد شمارا پس میمیراند شمارا پس زنده میکند شمارا آیا هست از شریکان شما کسیکه
يَفْعَلُ مِنْ ذٰلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحٰانَهُ وَتَعٰالىٰ عَمّٰا يُشْرِكُونَ * ظَهَرَ الْفَسٰادُ فِي الْبَرِّ
بکند از این خلق شما از چیزی پاك است او وبرتر است ازآنچه شرك می آورند ظاهر شد تباهی در بیابان
وَالْبَحْرِ بِمٰا كَسَبَتْ أَيْدِي النّٰاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ * قُلْ
و دریا بآنچه کرده دستهاشان تا بچشاند آنها را پارهٔ از آنچه کردند تا شاید آنها برگردند بگو
سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كٰانَ أَكْثَرُهُمْ
سیر کنید در زمین پس بنگرید چگونه بود سرانجام کار آنان که پیش از ایشان بودند بیشتر ایشان
مُشْرِكِينَ * فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لاٰ مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللّٰهِ
مشرکان پس راست کن روی خودرا برای دین راست پیش ازآنکه بیاید روزی که نیست بازگشت مر اورا ازخدا
يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ * مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صٰالِحاً فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ *
درآن روز مردم جدا شوند ازهم هرکه کافر شد پس براوست کفراو وکسیکه کرد کار شایسته برای خود میگسترانند

(لیجزی)

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ * وَ

تاجزا دهدخدا آنانکه گرویدند وکردند کارهای شایسته از فعل خود بدرستی که او دوست ندارد کافران را و

مِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ بِأَمْرِهِ

از آیات قدرتش اینکه میفرستد بادها را مژده دهنده و تابچشاند شمارا ازرحمت خود و تا بروند کشتی‌ها بامراو

وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ * وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ

وباید طلب کنید ازفضل خدا وتاشاید شما شکر کنید وهرآینه بتحقیق فرستادیم پیش از تو پیمبران را بسوی گروه‌شان

فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ *

پس آمدند بمعجزها پس انتقام کشیدیم ازآنانکه کافرشدند وهست سزاوار برما یاری کردن گروندگان.

قوله تعالی منیبین الیه منصوب است بر حال من قوله فاقم وجهك للدّین برای آن که خطاب با رسول است ع و مراد رسول ع وامت کأنّه قال فاقم وجهك للدّین انت ومن معك من المؤمنین منیبین الیه ای تائبین راجعین منقطعین الیه در آن حال که توبه کننده باشند و با درگاه او شوند و گفتند اشتقاق او از قطع است و منه الذّاب لقطعه و اتّقوه از او بترسید و از عقاب او و از معاصی او اجتناب کنید واقیموا الصّلوة نماز بپای دارید در مواقیت خود و ادا کردن او بحدود و ارکان و شرایطش علی ما امرتم به ولا تکونوا من المشرکین و از جملهٔ مشرکان مباشید که باو انباز گیرید من الذّین فرّقوا دینهم حمزه و کسائی خواندند فارقوا دینهم بالف وتخفیف راء من المفارقه و باقی فرّقوا خواندند من الذّین فرّقوا دینهم من التّفریق از آنانکه دین خود پاره پاره کردند وکانوا شیعا ای فرقاً و گروه گروه شدند قتاده گفت مراد جهودان و ترسایان اند و بعضی دگر گفتند بدل است از مشرکان عمر خطاب روایت کرد که رسول علیه السلام گفت عایشه را انّ الذّین فرّقوا دینهم وکانوا شیعا هم اهل البدع والضلالة من هذه الامّة ان لکلّ صاحب ذنب توبة الاّ صاحب البدع والاهواء فانّه لیست لهم توبه انا منهم بریءٌ وهم منّی برءاء گفت مراد باین آیت اهل بدع وضلالت اند از این امّت وهرگناه کاری را توبه است جز ایشان را که صاحب بدعت اند وتابع هوای خود من از ایشان بیزارم و ایشان از من آنکه گفت کلّ حزب بما لدیهم فرحون هر گروهی شاد باشند بآنچه نزدیك ایشان است از اعتقادشان که کرده باشند در حقّی ودرستی آن آنکه گفت واذا مسّ النّاس احوال آدمی وتکوّن او در حالات و تاراتش گفت چون برسد بآدمی سختی و ناس اسم جنس است و محنتی و بیماری و درویشی ومانند این دعوا ربّهم خدای را بخوانند باخلاص منیبین الیه با درگاه او گریزند باز چون از آن محنت کرانه شوند ثمّ اذا اذاقهم منه رحمةً چون رحمتی بچشاند خدای ایشان را از عافیت و نعمت و تندرستی ودست فراخی اذا فریقٌ منهم برّبهم یشرکون اذا مفاجاتست که تو بینی گروهی از ایشان بخدای کافر شوند و باسر شرك شوند لیکفروا بما آتیناهم تا کفران کنند آن نعمت را که من بایشان عطا کرده باشم آنکه گفت ایشان را بصیغت امر و معنی تهدید بر برداری وتمتّع کنی که پس از این بدانی که عقاب وجزاء کردهٔ شما چه خواهد بود ام انزلنا علیهم سلطاناً یا فرو فرستادیم بر ایشان سلطانی و بیّنتی.

(عبدالله)

عبدالله عباس و ضحّاك گفتند یعنی حجتی و عذری قتاده وربیع گفتند کتابی دیگر مفسّران گفتند رسولی یعنی ما هیچ بیّنت و حجت بر ایشان فرستاده هستیم که او سخن میگوید برای ایشان و بعذر ایشان در شرکشان و ایشان را شرك میفرماید یعنی نفرستادیم پس چرا باید تا ایشان مشرك شوند بی عذری و علّتی و بهانهٔ آنکه گفت واذا اذقنا الناس رحمة فرحوا بها و ان تصبهم سیّئة و اگر رنجی و بلائی و نکبتی رسد بایشان بآنچه کرده باشند ومستحق آن شده اذا هم یقنطون که تو نگه کنی ایشان نومید شده باشند از من واز رحمت من اولم یروا نمیبینند یعنی نمیدانند که خدای تعالی روزی بگستراند آنان را که خواهد و بقدر ای یقتر و یضیق و تنك کرداند و سخت برآنکه او خواهد بحسب مصلحت ایشان انّ فی ذلك لایات لقوم یؤمنون و در این آیاتی و دلالاتی هست گروهی را که ایمان آرند و برای آن تخصیص کرد مؤمنان را که منتفع ایشان باشند از آنجا که نظر و اندیشه ایشان کنند فات ذالقربی حقّه آنکه گفت بده یا محمّد ص خطاب باو ومراد او و امّت خویشان و نزدیکان را حقشان ونیز درویش را حق او باو ده و ابن السّبیل ره گذری را و این شامل بود زکوة و صدقات و نفقات و وجوه برّ واحسان و صلت رحم را بر همه وجه ذلك خیرٌ آنکه گفت این دادن بهتر باشد آنان را که روی خدای جویند و اولئك هم المفلحون و ایشان ظفر یافتگان باشند بمراد خود و ما اتیتم من ربًا ابن کثیر خواند اتیتم مقصوراً من الاتیان و هو عبارة عن الفعل یقال اتیت بالامر اذا فعلته و منه قول الشاعر ولم یات ما یاتی من الامر هائبا یعنی آنچه کنید از رباء و باقی قرّاء بمدّ خواندند اتیتم من الایتاء و هو الاعطاء و آنچه دهید از رباء لیربو فی اموال الناس تا بیفزاید در مال های مردمان فلا یربو عندالله نیفزاید نزدیك خدای مدینان خواندند لترابوا بتاء مضموم علی الخطاب للجماعة و سکون واو بیفزاید شرکت در مال مردمان بنزدیك خدای نیفزاید و ما اتیتم من زکوة و آنچه بدهید از زکوة و بآن روی خدای خواهی یعنی برای خدای دهید فاولئك هم المضعفون آنان که این کنند یعنی زکوة دهند ایشان خداوندان ضعف باشند و ایشان را ثواب مضاعف بود در آیت تزهید است از ربا و ترغیب در زکوة بخلاف آنکه مردمان گمان برند که ربا در مال بیفزاید و از زکوة مال بکاهد خدای تعالی در باب ربا وزکوة میگوید یمحق الله الرّبا و یربی الصّدقات مفسّران در معنی آیت خلاف کردند سعید جبیر و مجاهد و طاوس وقتاده و ضحّاك گفتند این مردی باشد که عطائی بکسی دهد یا هدیه بطمع آنکه زیادت آن بستاند آن ربای است حلال خداوندش را در او مزدی نباشد و بزه نباشد و گفتند و این معنی رسول علیه السّلام نکردی و او را نشایستی کردن لقوله ولا تمنن تستکثر شعبی گفت این مردی باشد که خویشتن در سفر بر کسی بندد و خدمت او کند تا از او قوتی و نفقاتی باو رسد تا آن مرد بازرگان گوید ازین مزد که مرا باشد برین مال تورا چندین نصیب است تا مرا معاونت کنی در این سفر این نه برای خدا کند نخعی گفت معنی آن است که در جاهلیّت چنین عادت بودی که مرد بسیار مال چیزی بخویشاوندان خود دادی تا بدان تجارت کردی غرض او نه خدای بودی اوقاتی ازو چیزی بستدی بمرابحهٔ آن. سدی گفت آیت در بنی ثقیف آمد که ایشان ربا دادندی

(خدای)

خدای تعالی گفت آن را زیادتی نباشد وزکوة بیفزاید نزدیك خدای و قوله فاولئك هم المضعفون
ای هم اصحاب ضعف من قولهم اجرب الرّجل اذا صار ذا ابل جربی و اعطش اذا صار ذا ابل
عطاش قال کقربة ذی البلّة العطش الله الذّی خلقکم گفت او آن خداست که بیافرید شما را
در بدایت و روزی داد در میانه و بمیراند بآخر و زنده کند در آخرت این بر سبیل تذکیر نعمت
گفت هل من شرکائکم هیچ کس هست از این انبازان که شما گرفتید با خدای که چیزی کند
یا قادر باشد بر بعضی ازین سبحانه و تعالی منزّهست او و متعالی از آنکه با او همتا و انباز
گرینید آنگه گفت ظهر الفساد فی البرّ والبحر بما کسبت ایدی الناس گفت فساد آشکارا شد در
زمین و دریا با آنچه مردمان میکنند از کفر و معاصی فساد برّ بقحط و قلّت باران و گیاه بود
و فساد بحر بآنکه آبش کم شود و منافعی که ازو بودی کمتر شود بشومی گناه بنی آدم قتاده
گفت این پیش از مبعث رسول بود صلّی الله علیه وآله چون خدای تعالی رسول را بفرستاد اهل
برّ که اهل بیابان و خیمه ها بودند ببرکت او بر خصب و نعمت شدند و آنانکه اهل بحر بودند
از اهل ریف و دهها و شهر ها که بر کنار دریا باشد همه بر خیر شدند مجاهد گفت مراد
مراد باین بحر نه دریاست بل مراد هر شهری و دیهی است که آنرا آب روان باشد عطیّه
گفت هر آن سالی که باران کم باشد غوص کم باشد عبدالله عباس گفت لؤلؤ در شکم صدف از
قطره باران بود که آنروز که باران بیاید دهن باز کنند هر قطره باران که در دهن او افتد
در شکم اودرّی شود حسن بصری گفت مراد بدریا شهرها است که در کنار دریا بود عبدالله
عباس و عکرمه و مجاهد گفتند فساد که آشکارا شد در زمین بقتل قابیل بود هابیل را و در
دریا بغصب آن پادشاه که بر کنار دریا کشتیها می ستد بغصب فی قوله وکان وراءهم ملك
یأخذ کلّ سفینة غصباً گفتند نام جلندار بود از قبیلهٔ ازد لیذیقهم بعض الّذی عملوا تا
بچشاند ایشان را بعضی آنچه کرده باشند یعنی جزای آنچه کرده باشند چه آنچه ایشان کردند
بدون ایشان نشاید سلمی در شاذّ بنون خواند و جمله قرّاء بیاء ردّاً الی اسم الله لعلهم
یرجعون تا باشد که باز آیند و رجوع کنند و لطفی شود ایشان را که عند آن توبه کنند قل
بگو ای محمّد علیه السلام این کافران را سیروا في الارض در زمین بروید و بنگرید تا چگونه
بود عاقبت آنان که پیش شما بودند از کافران من قبل یعني من قبلکم و قبل زمانکم کان
اکثرهم مشرکین بیشتر ایشان مشرك بودند فاقم وجهك راست کن رویت برای دین اسلام
یعنی از دین اسلام هیچ میل مکن و عدول منمای من قبل انْ یأتی یوم لامردَّ لهُ من الله
پیش از آنکه روزی آید که آنرا از خدای تعالی مردّی ومدفعی نبود و آن روز قیامت است
آنکه گفت یومئذٍ یصّدّعون ای یتفرّقون آن روز مردم متفرّق شوند بدو فرقه
فریق فی الجنة و فریق فی السّعیر گفت من کفر فعلیه کفره هرکه کافرشد کفرش بر واست
یعنی وبال و عقاب کفراو بر او باشد برد کرکس نبود و مضرّت آن با او کرد و نه باجز
او و من عمل صالحاً و هر که او کار نیکو کند آنچه میکند از تمهید کار و ساز جای نشست
و خفت برای خود کند و قوله فلانفسهم یمهدون عبارت است ازین که گفتیم و اصل اومن

(قولهم)

قولهم مهدّ فراشه اذا افرشه و گفتند معنی آن است که برای خود و مضجع خود در گور
بستری نرم میسازد از عمل صالح لیجزی الّذین آمنوا برای آنکه تا پاداشت دهد خدایتعالی
آنان را که ایمان آرند و عمل صالح کنند من فضله از بهشت وثواب او که نهاده است ایشان را
انّه لا یحبّ الکافرین او کافران را دوست ندارد و خیر ندهد ایشان را و من آیاته گفت
از دلائل و عبر و علامات او آن است که بفرستد بادها را مژده دهنده یعنی بباران بیانسه
قوله بشری بین یدی رحمته ـ ولیذیقکم من رحمته تا شما را بچشاند از رحمت خود یعنی از
باران ولتجری الفلك بامره و نیز غرض او درباد فرستادن جزآنکه ابر را جمع کند وبیفشارد
و باران از او بدر آرد آن است تا کشتیها را دردریا براند وبگذراند بفرمان او وتا شما طلب
روزی کنید و آنرا وجه معاش روزی سازید و باو توسّل کنید به بسیاری منافع و لعلکم
تشکرون و تا باشد که شکر گذارید ولقد ارسلنا من قبلك آنگه برای تسلیه رسول گفت ای محمّد
ما پیش از تو پیغامبران فرستادیم بقوم ایشان فجاؤهم بالبیّنات و آمدند و حجّت ها ومعجزات
و دلائل آوردند بایشان اینجا اخماری هست من قولهم فکفروا بهم قوم بایشان کافرشدند فانتقمنا
ما انتقام کشیدیم از آن کافران و مجرمان و برما واجب است نصرة مؤمنان کردن امّا بدلیل
و حجّت یا بقهر و غلبه بر حسب مقام و وفق مصلحت و گفتند معنی آن است که این نصرت
در عاقبت کنیم چنانکه گفت و العاقبة للمتّقین و گفتند بقیامت باشد ابو درداء گفت از رسول
علیه السلام شنیدم که او گفت هیچ مرد نباشد که از عرض برادر مسلمانش دفعی کند الاّ بر
خدای واجب شود که آتش دوزخ از او دفع کند روز قیامت آنگه این آیت بخواند و کان حقّا
علینا نصر المؤمنین وقوله تعالی.

اَللّٰهُ الَّذی یُرْسِلُ الرِّیٰاحَ فَتُثیرُ سَحٰاباً فَیَبْسُطُهُ فِی السَّمٰاءِ کَیْفَ یَشٰآءُ وَیَجْعَلُهُ کِسَفاً

خداست که میفرستد بادهارا پس بر می انگیزاند ابر رایس میگستراند آنرا در آسمان چنانچه میخواهد و میکرداند او ابر پاره

فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلٰالِهِ فَاِذٰا اَصٰابَ بِهِ مَنْ یَشٰآءُ مِنْ عِبٰادِهِ اِذٰا هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ *

پس می بینی باران را که بیرون می آید از میان آن پس چون برساند خدا باران را بزمین هر که خواهد از بندگانش آنگاه ایشان شاد مان میشوند

وَ اِنْ کٰانُوا مِنْ قَبْلِ اَنْ یُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِینَ * فَانْظُرْ اِلیٰ آثٰارِ رَحْمَةِ

و بدرستی که بودند پیش از آنکه فرستاده شود بر ایشان از پیش آن ناامیدان پس نگاه کن بسوی آثار رحمت

اللّٰهِ کَیْفَ یُحْیِی الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا اِنَّ ذٰلِكَ لَمُحْیِی الْمَوْتیٰ وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ

خدا چگونه زنده میکند زمین را بعد ازمردنش بدرستیکه آن هرآینه زنده کننده مردگان است واوبرهر

شَیْءٍ قَدِیرٌ * وَ لَئِنْ اَرْسَلْنٰا رِیحاً فَرَاَوْهُ مُصْفَرّاً لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ یَکْفُرُونَ *

چیزی تواناست و اگر میفرستیم باد را پس بینند زراعت را زرد شده هرآینه گردند بعد از این کافر بنعمت گذشته

فَاِنَّكَ لاٰ تُسْمِعُ الْمَوْتیٰ وَلاٰ تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعٰآءَ اِذٰا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ * وَ مٰا اَنْتَ

پس بدرستی که تو نتوانی شنوانید مردگان را و نشنوانی کران را خواندن چون برگردند پشت کنندگان و نیستی تو

بِهٰادِی الْعُمْیِ عَنْ ضَلاٰلَتِهِمْ اِنْ تُسْمِعُ اِلاّٰ مَنْ یُؤْمِنُ بِاٰیٰاتِنٰا فَهُمْ مُسْلِمُونَ *

براه نماینده کوران از گمراهی ایشان نیشنوانی مگر آنکه میگرود بآیات ما پس آنها گردن نهندگانند

(الله)

اَللّٰهُ الَّذی خَلَقَكُمْ مِنْ ضُعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضُعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ
خدا آنکه آفرید شمارا ازچیز سست پس گردانید از بعد سستی توانائی پس گردانید بعد از قوه جوانی
ضُعْفًا وَ شَيْبَةً يَخْلُقُ مٰا يَشٰآءُ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ * وَ يَوْمَ تَقُومُ السّٰاعَةُ يُقْسِمُ
سستی وپیری می آفریند خدا هرچه‌را میخواهد واودانائی است قادر و روزی که برپاشود قیامت قسم‌میخورند
الْمُجْرِمُونَ * مٰا لَبِثُوا غَيْرَ سٰاعَةٍ كَذٰلِكَ كٰانُوا يُؤْفَكُونَ * وَ قٰالَ الَّذِينَ أُوتُوا
گناه کاران درنگ نکردند جز ساعتی همچنین بودند دروغ گویان و گفتند آنانکه داده شدند
الْعِلْمَ وَالْإِيمٰانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتٰابِ اللّٰهِ إِلىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ فَهٰذٰا يَوْمُ الْبَعْثِ
دانش را و ایمان را هرآینه درنگ کردید در لوح محفوظ خدا تاروز قیامت پس این روز بعث است
وَلٰكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لٰا تَعْلَمُونَ * فَيَوْمَئِذٍ لٰا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلٰا هُمْ
ولیکن شما هستید که نمیدانید پس در آن روز سود ندهدآنانرا که ستم کردند عذر آنها و نه ایشان
يُسْتَعْتَبُونَ * وَ لَقَدْ ضَرَبْنٰا لِلنّٰاسِ فِي هٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ لَئِنْ جِئْتَهُمْ
رضای خدارا توانند جست‌وهرآینه‌بتحقیق زدیم‌برای مردمان در این قرآن از هر داستانی واگر بیاوری آنهارا
بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلّٰا مُبْطِلُونَ * كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلىٰ قُلُوبِ
بآیتی هرآینه گویند آنان که کافر شدند نیستید شما مگر تزویر کنندگان همچنین مهر نهد خدا بر دلهای
الَّذِينَ لٰا يَعْلَمُونَ * فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَلٰا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لٰا يُوقِنُونَ .
آنان که نمی دانند پس صبرکن بدرستیکه وعدهٔ‌خداحق‌است‌وسبکباری ندارند تو را آنان که یقین ندارند .

و قوله تعالی اللّٰه الذّی حق تعالی درین آیت بر سبیل تذکیر نعمت گفت اوآن خدا است
که بفرستد باد ها را از مهابّ خود شمال و جنوب و صبا و دبور تا آن باد ها ابر را بر انگیزد
وهب منّبه گفت حق تعالی ابر را بر شبیه غربال آفریده است بین السّماء والارض تا آب ازآسمان
بیاید ابر دفعةً بستاند بتدریج قطره قطره از او فرود آید چو اگر نه چنین بودی زمین خراب
شدی چنانکه در طوفان نوح و لفظ سحاب هم واحد است و هم جمع چنانکه گفتیم ـ فیبسطه
برای آن گفت که بر لفظ حمل کرد بگستراند ابر را در هوا چنانکه خواهد و یجعله کسفا آن را
پاره پاره کند فترى الودق تو باران بزرك قطره قطره بینی که از میان آن بیرون می آید فاذا
اصاب به چون برساند آن باران را بکشت ها که او خواهد ازبندگانش یعنی بزمین کشت وولایت
و باغ و بستان ایشان اذا هم یستبشرون که بنگری که ایشان شادمانه باشند این اذا مفاجات‌است
وان کانوا من قبل ان ینزّل علیهم من قبله لمبلسین واگر چه آن بود که ایشان پیش از آنکه
باران بایشان رسد نومید باشند و ان مخففه است از ثقیله و لام برای این بجواب باز آمد و
کوفیان گفتند تقدیر آنست که ما کانوا من قبل ان ینزّل علیهم الاّ مبلسین چنانکه ان نافیه باشد
ولا بمعنی الاّ و قول اول مذهب بصریان است و این را بیان رفته است قطرب گفت قبل برای
اختلاف معنی تکرار کرد یکبار که راجع است با انزال و دیگر با مطر ای من قبل الانزال علیهم
من قبل المطر و گروهی دگر گفتند تکرار برای تاکید است لقوله لا تحسبنّ الذّین یفرحون
بما اتوا و یحبّون ان یحمدوا بما لم یفعلوا فلا تحسبنهم برای تاکید تکرار کرد و قال الشاعر

اذا انالم او من علیك ولم یکن لقائك الاّ من وراء وراء در مصحف عبداللّٰه مسعود درهیچ
روایت تکرارنوشته نیست بل چنین‌است لا تحسبنّ الذّین یفرحون بما اتوا ویحبّون ان یحمدوا
بما لم یفعلوا بمفازة و ان کانوا من قبل ان ینزّل علیهم واختلاف اقوال در ابلس برفت فانظر
الی آثار رحمة اللّٰه کوفیان و شامیان آثار خواندند بجمع و دگر قرّاء اثر خواندند بر واحد جز
عاصم که راویان ازاو خلاف کردند یك راوی برجمع روایت کرد و یکی بر واحد و مراد برحمت
اینجا باران است بلا خلاف حق تعالی بر سبیل تنبیه گفت بنده در آثار رحمت من نگرد یعنی
در آثار باران که خدای تعالی چه خیر در او نهاده است و چه منافع باو متّصل است کیف
یحیي الارض بعد موتها و چگونه خدای تعالی زمین مرده را باو زنده میکند آنگه باین تذکیر
تنبیه کرد بر احیاء موتی گفت انّ ذلك لمحیي الموتی او هم آن خداست که مردگان رابقیامت
زنده خواهد کردن یعنی آن خدای که قادراست بر این احیاء قادر است برآن احیاء بل‌هر چیز
که در مقدور او صحیح باشد برآن قادر است ولئن ارسلنا ریحاً آنگه گفت که اگر چنان باشد
که ما بادی بفرستیم سرد و آن زرع و نبات را که بآن باران رویانده و پرورانده باشیم خشك
کنیم یا باد سموم که آن را خشك گرداند و زرد تا ایشان زرد بینند آن را لظلّوا من بعده
یکفرون کافر شوند این نعمت را و شکر نکنند وهمه کفران می کنند و شکر نعمت من نمیکنند
آنگه مثل این کافران زد بمردگان گفت فانّك لا تسمع الموتی تو ای محمّد ص مردگان را
چیزی نتوانی شنوانیدن این کافران در قلّت فهم و اندیشه با مردگان مانند از آنجا که منتفع
نه اند با آنچه میشنوند و مثل الایة فی المعنی قول الشاعر لقد اسمعت لو ناديت حيّاً ولكن لا
حیوة لمن تنادی ولا تسمع الصمّ الدّعآء ابن کثیر خواند یسمع الصمّ الدّعاء بیاء مفتوح و میم
مفتوح و رفع صمّ بر فاعلیّت چنانکه فعل باشد ایشان را باشد یعنی کر آواز دعا نشنود و باقی
قرّاء بتاء مضموم وکسر میم ونصب صمّ خواندند وتو نشنوانی کران را دعا براین قرائت متعدّی
باشد بدو مفعول اذا و ّلوا مدبرین خصوصاً در آن حال که گوش با دعاء و اواز تو نکنند و از
تو روی برگردانند و ما انت بهادی العمی عن ضلالتهم آنگه مثل زد ایشان را در ره حق
نادیدن بکوران گفت تو کوران را ره نتوانی نمودن و ایشان را از گمراهی با ره راست نتوانی
آوردن ان تسمع الاّ من یؤمن بایاتنا تو الاّ کسی را که بآیات ما ایمان داود نشنوانی یعنی او
باشد که حدیث تو بشنود و اندیشه کند و منتفع شود بآن فهم مسلمون وآنان که چنین باشند
ایشان مسلمانان باشند و تاویل مثل این آیت برفته است با شواهد نظم و نثر چه معلوم است
که کافران بر حقیقت کور وکر نه اند اللّٰه الذّی خلقکم من ضعف او آن خداست که بیافرید
شما را از ضعف عاصم و حمزه خواندند ضعف بفتح ضاد و اعمش ویحیی بن وثاب در شاذ وروایت
کردند و گفتند این لغت پیغامبر است علیه السلام و باقی قرّاء ضعف خواندند بضمّ ضاد و هما
لغتان کالرغب والرّغب و الکره والکره قرّاء گفت ضمّ لغت قریش است و فتح لغت تمیم
خدای تعالی گفت او آن خداست که بیافرید شما را از ضعف یعنی از نقطهٔ ضعیف آنگه شما را
بعد از ضعف قوّة داد وجوانی آنگه پس از قوّة برنائی شما را ضعف داد و موی سفیدیخلق ما

یشآء می آفریند آنچه خواهد چنانکه خواهد و هو العلیم القدیر و او عالم است و قادر و دانا و
و توانا برکمال و فعیل درین باب بناء مبالغت باشد و یوم تقوم السّاعة گفت آن روز که قیامت
برخیزد و کافران سوگند خوردند که ایشان در دنیا مقام نکردند جز یك ساعت واین بر سبیل
مبالغت گویند نه بر طریق حقیقت از دو وجه را یکی آنکه آنچه پوسیده باشد و فانی شده اگر
چه بسیار باشد آن اندك بود چه آن ساعت ناچیز بود دگر باضافت بابقاء ابد وعذاب ابد یك ساعت
باشد مقاتل و کلبی گفتند یعنی ما در گور مقام نکردیم جز یك ساعت چه ایشان گمان بردند که
در گور یك ساعت بوده اند برای آنکه ایشان مرده باشند از مرور ایّام واعوام خبر ندارند پس
ایشان خبر از گمان و اعتقاد خود دهند و چون چنین باشد این خبر اگر چه مخبر بخلاف خبر
باشد قصد ایشان نه دروغ باشد وبراین تأویل سئوال سائل ساقط شود که گوید روا نبود که
ایشان دروغ گویند وایشان ملجاء بترك قبایح باشند کذلك کانوا یؤفکون در دنیا دروغ همچنین
گفتندی والافك الکذب یقال افك الرّجل ای کذب کأنه صرف عن الصّدق و وجه الحق
واصل الافك الصّرف وقال الذین اوتوا العلم والایمان گویند آنان که ایشان را علم و
ایمان داده باشند یعنی خداوندان علم و ایمان باشند لقد لبثتم فی کتاب الله شما مقام کردید
در نوشته خدای یعنی در حکم خدای و گفتند در آنچه شما را نوشت دُر لوح محفوظ وشاعر
گفت در کتاب بمعنی حکم و مال الولاء با لبلاء فملتم و ما ذاك قال الله اذهو یکتب ای یحکم
قتاده و مقاتل گفتند درکلام تقدیم و تأخیری هست و تقدیر آنکه و قال الذین اوتوا العلم فی
کتاب الله و الایمان گفتند آنان که ایشان علم کتاب و ایمان دارند لقد لبثتم الی یوم البعث
شما تا بروز قیامت مقام کردید فهذا یوم البعث این روز قیامت است و لکنکم کنتم لاتعلمون
ولکن شما ندانستید که شما را بقیامت زنده کنند و براعمال جزا دهند آنگه گفت فیومئذ
آن روز یعنی روز قیامت روزی باشد که سود ندارد کافران و ظالمان را عذرشان ولا هم
یستعتبون و ایشان را استعتاب و استرضاء نکنند وگفتند معنی آن است که ایشان طلب توبه کنند
و توبه قبول نکنند و لقد ضربنا للناس فی هذاالقرآن من کلّ مثل گفت ما برای مردمان در
این کتاب قرآن از هر نوعی مثل زدیم ولئن جئتهم بآیة و اگر تو که محمّدی آیتی و دلیلی و
معجزی بر ایشان نمائی کافران گویند نیستی تو و امّت و اتباع تو الاّ مبطلان و بر باطل
مقام کردکان کذلك یطبع الله چنین مهر نهد خدای تعالی بر دل های آنان که ندانند تفسیر ختم
و وجوه و تأویل آن پیش از این گفته ایم برای آن تکرار نمی کنیم و جمله آنکه مراد علامت
و نشان است و علامت منع نباشد از ایمان و جز ایمان فاصبر صبر کن ای محمّد بر بلای این
کافران که وعدهٔ که خدای تعالی ترا داد از فتح و ظفر در دنیا و ثواب و منزلت و مغفرت
در آخرت حقّ است و صدق و نباید تا بگفت این کافران ومشرکان سبکسار شوی بل چنان باید
که حلم و وقار کار بندی والله الموفق سورة لقمان بدانکه این سوره مکّی است و سی وچهار
آیت است و پانصد و چهل و هشت کلمه است و دو هزار و صدوده حرف است و روایت است
از زرجیش از اُبَی کعب از پیغامبر علیه السلام که هر که سوره لقمان بخواند در قیامت رفیق

لقمان باشد وبعدد هر کس که در دنیا معروف کند و منکر خدای تعالی او را ده حسنه بنویسد
قوله تعالی .

سورة لقمان اربع وثلثون آیة و هی مکیّة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

الٓمٓ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ * هُدًى وَ رَحْمَةً لِلْمُحْسِنِينَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ

این آیات قرآن است خداوند حکمت راه نماینده و رحمت مر نیکوکاران را آنان که بپا

الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * أُولٰئِكَ عَلٰى هُدًى مِنْ

میدارند نمازرا ومیدهند زکوة را و ایشان بآخرت ایشان یقین کنندهاند آنها بر راه راست اند از

رَبِّهِمْ وَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ

پروردکارشان وآنها ایشانند رستگاران و ازمردمان کسی هست که میخرد سخن بازی بیهوده را تا گمراه سازد مردم را از

سَبِيلِ اللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ * وَإِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِ

راه دین خدا بغیر دانش وفرا میگیرد راه خدا را بسخریه آنها مر ایشان راست شکنجه خوار کننده وچون خوانده شود بر او

آيَاتُنَا وَلّٰى مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ *

آیات ما زوگردانید در حالتی که گردن کش بود گویا هرگز نشنید آنرا گویا در دو گوش او سنگینی است پس مژده ده او را بعذاب دردناك

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰلِحَاتِ لَهُمْ جَنّٰتُ النَّعِيمِ * خٰلِدِينَ فِيهَا وَعْدَ اللهِ

بدرستیکه آنان که گرویدند وکردند کارهای شایسته مر آنهارا است بوستان پر نعمت همیشه در آنند وعدهٔ خدا

حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * خَلَقَ السَّمٰوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقٰى فِي الْأَرْضِ

راست است واو غالب درست کردار است آفرید آسمانهارا بدون ستونی که ببینید آنرا و انداخت در زمین

رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا

کوههای ثابت آنکه حرکت ندهد شمارا ویراکنده نمود در زمین هر جنبندهٔ را وفرو فرستادیم از آسمان آبرا پس رویانیدیم

فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ * هٰذَا خَلْقُ اللهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ

در آن از هر صنف کیاهی نیکو این است مخلوقات خدا پس بنمائید مرا که چه چیز آفریده آنان که از غیر خدا بند

بَلِ الظّٰالِمُونَ فِي ضَلٰالٍ مُبِينٍ * وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمٰنَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلّٰهِ وَمَنْ

بلکه ستمکاران در گمراهی ظاهرند و هر آینه دادیم لقمان را حکمت اینکه شکر کن برای خدا و هر که

يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ * وَإِذْ قَالَ لُقْمٰنُ لِابْنِهِ

شکر کند پس جز این نیست که شکر کند نفس خود را و هر که کافر شد پس بدرستیکه خدا بی نیاز ستوده است وچون گفت لقمان مر پسر خود را

وَهُوَ يَعِظُهُ يٰا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ * وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ

واو پند میداد او را ای پسرك من شرك میاور بخدا بدرستیکه شرك هر آینه ستمی بزرگ است و وصیت کردیم ما آدمی را

بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلٰى وَهْنٍ وَفِصٰالُهُ فِي عٰامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ

بپدر و مادرش بر داشت او را مادرش که سست بود بر بالای سستی وجدا کردن او از شیر در مدت دو سال اینکه شکر کن مرا و بدر و مادر

اِلَيَّ الْمَصِيرُ * وَ اِنْ جٰاهَدٰاكَ عَلىٰ اَنْ تُشْرِكَ بِي مٰالَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلٰا
خودرابسوی منست بازگشت واگر کوشش کنندترابرایکه شرك آری تو بمن آنچه نیست مرترا بآن دانشی پس فرمان
تُطِعْهُمٰا وَ صاحِبْهُمٰا فِي الدُّنْيٰا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ اَنٰابَ اِلَيَّ ثُمَّ اِلَيَّ
مبرایشان را ومصاحبت کن ایشان را در دنیا بوجه شرع وپیروی کن راه آنکه بازگشته بمن پس بسوی من
مَرْجِعُكُمْ فَاُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * يٰا بُنَيَّ اِنَّهٰا اِنْ تَكُ مِثْقٰالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ
بازگشت شماست پس خبردهم شمارا بآنچه بودید که میکردید ای پسرك من بدرستیکه آن اگر باشد هموزن یکدانه ازسنید
فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمٰاوٰاتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ لَطِيفٌ
پس باشد دراندرون سنگ یادر آسمانها یا در زمین می آرد بآن خدا بدرستیکه خدا باریك بین
خَبِيرٌ * يٰا بُنَيَّ اَقِمِ الصَّلٰوةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلىٰ مٰا
آگاه است ای پسرك من بپادار نماز را و امرکن به نیکی وبازدار از خلاف شرع و صبر کن بر آنچه
اَصٰابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ * وَلٰا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنّٰاسِ وَلٰا تَمْشِ فِي الْاَرْضِ
رسید ترا بدرستی که این از مفروضات کارهاست ویك سو میر روي خودرا برای مردمان ورامرو درزمین
مَرَحًا اِنَّ اللّٰهَ لٰا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتٰالٍ فَخُورٍ * وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ
بسیار شاد بدرستیکه خدادوست ندارد هر متکبرفخر کننده را ومیانه رو باش در رفتارخود وکم گردان ازآواز
اِنَّ اَنْكَرَ الْاَصْوٰاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ .
خود بدرستیکه بدترین آواز ها هرآینه صوت خراست .

قوله تعالی آلم تلك آیات الکتاب الحکیم حقتعالی گفت بحق این سورة یا این کتاب که
این آیات کتابی است محکم یعنی کتاب قرآن و اختلاف اقوال در مثل این کلمه برفت هدًی و
رحمةً جملهٔ قرّا خواندند منصوب بر حال از کتاب و حمزه تنها خواند هدی و رحمتی بر خبر
ابتدای محذوف ای هو هدی و رحمة بیان است و لطف این کتاب نیکوکاران را آنان را که نماز
بپای دارند و زکوة مال بدهند درقیامت شك نکنند اولئك علی هدی من ربهم واولئك هم المفلحون
ایشان بر بیان ولطف اند از خدای و ایشان ظفر یافتگان باشند بقیامت و مثل این آیات در
سورة البقره رفته است باستقصاء و من الناس من یشتری لهوالحدیث گفت از جمله مردمان کس
هست که او لهو حدیث می بخرد لیضلّ عن سبیل الله بغیر علم تا مردمان را گمراه کنند از راه
خدایتعالی به بیدانشی مقاتل گفت وکلبی آیت در نضربن الحارث آمد که او بپارس رفتی بتجارت
از کتابها اخبار و قصص پارسیان و سیر و مقامات و حروب ایشان بخریدی و با مکه آمدی
بر مشرکان میخوردندی و میگفتی آچه محمّد میگوید هم ازین جنس است این قصّه عاد و ثمود
است و این قصه رستم و اسفندیار و عرب را آن خوش می آمد برای آنکه غریب بود بآن
مشغول می شدند و سماع قرآن رها میکردند و مجاهد گفت مراد آن است که کنیزکان مطرب
میخریدند و کسانی که علم مزامیر و معازف داشتند و بر این تاویل تقدیر آن باشد که بشتری
ذوات لهوالحدیث برای آنکه کنیزکان لهو حدیث نباشند خداوندان لهو حدیث باشند واین
از باب حذف مضاف باشد واقامت مضاف الیه بجای او ابوامامة روایت کرد از رسول علیه السلام

که او گفت حلال نباشد تعلیم مغنیات و زنانی که غنا آموزند بیعشان روا نباشد وبهای ایشان
حرام باشد و گفت این آیت درمانند این فرود آمد که خدای میگوید و من الناس من یشتری
لهوالحدیث تا بآخر آیت آنکه گفت هیچ کس نباشد که آواز بغنا برذارد والاّ دوشیطان بیایند
و بر دوش او بنشینند و اورا بپای میزنند تا خاموش شدن و بعضی گفتند مراد باشتری استبشار
استبدال و اختیاز است یعنی کس هست که غنا و مزامیر و سماع آن بر سماع قرآن اختیار
میکند و برین قول مراد بسبیل الله قرآن باشد ابوالضّهباء گفت عبدالله مسعود را پرسیدم ازین
آیت گفت هوالغنا والله سرود است آن بخدای تعالی ابن جریج گفت طبل باشد ضحّاك گفت
شرك است و هم او گفت غنا مفسده مال است و مفسده دل است و جای سخط خداست عبدالله
عباس گفت این آیت در مردی آمد که کنیزك خیناکر بخرید تا برای او غنا میگفت پیوسته .
و هر حدیث که ترا از ذکر خدای مشغول کند آن لهو باشد قتاده گفت همه لهو و لعب در
تحت این شود عطا گفت تزّهات است و حدیث بی فائده . مکحول گفت هرکس که او کنیزك
خینا گر خرد تا برای او غنا گوید و بر آن اصرار کند تا بمردن من بر او نماز نکنم قال الله
تبارك وتعالی ومن الناس من یشتری لهوالحدیث الایه ابوامامه روایت کرد که رسول علیه السلام
گفت که خدای تعالی مرا بفرستاد تا هدی ورحمت عالمیان باشم و مرا فرمود تا مزامیر ومعازف
و اوتار و بتان را محو کنم و کارهای جاهلیّت را و خدای سوگند خورد بعزّت خود که هیچ
بندهٔ نباشد که او شربت خمر بازخورد بقصد الاّ مانند آن شربت صدید دهم او را در قیامت اگر
آمرزنده باشد و اگر معذّب وهیچ کس نباشد که کودکی را شربت خمر دهد یا ضعیفی را والاّ
مانند آن شربت صدید اورا اگر معذب و اگر مغفور بود و هرکس خمر رها کند برای من اورا
از حوضهای قدس آب دهم آنکه گفت آلات مزامیر خریدن وفروختن و بهاء آموختن وتجارت
کردن بآن حرام باشد حماد بن ابراهیم گفت غنا نفاق در دل روباند و اصحاب ما را عادت آن
بود که هر کجا دیدندی بشکستندی محمد بن المنکدر گفت در اخبار چنین شنیدم که خدایتعالی
روز قیامت گوید کجا اند آنان که سمعهاء خود منزّه داشتند از لهو و مزامیر شیطان ایشان را
در ریاض مسك من برید فرشتگان را گوید بندگان مرا حمد وثناء و تمجید بشنوانید وبگوئید
ایشان را لاخوف علیکم الیوم ولاانتم تحزنون شما را امروز هیچ غمی و اندوهی نخواهد بودن
لیضل عن سبیل الله بغیر علم تا مردمان را از راه خدای گمراه کنند بی علم و یتّخذها هزوا و
آن را فسوس و سخریت گیرد حمزه و کسائی و خلف و یعقوب خواندند بنصب ذال عطفا علی قوله
لیضلّ و باقی قرّاء برفع خواندند علی الاستیناف او عطفاً علی قوله یشتری اولئك لهم عذاب مهین
ایشان را عذابی بود خوار کننده واذا تتلی علیه آیاتنا وچون آیات ما بر او خوانند ولّی مستکبرا
پشت برو کند از روی تکبّر کان لم یسمعها پنداری که نشنید آنرا کان فی اذنیه وقراً پنداری در
گوش او ازآن شنیدن گرانی هست چون حدیث لغو شنوند و سماع لهو کنند گوشش یکی دو
شود و چون آیات من خوانند بر او خویشتن کر سازد تا پنداری در گوش او گرانی دارد و
از روی معنی قول شاعر بدین نسبتی داردصمّ اذا سمعوا خیراً ذکرت به وان ذکرت ابسوء عندهم

اذن آنگه گفت فبشره بعذاب الیم این کس را بشارت ده بعذابی الیم مولم و بیان کردیم که بشارت در عذاب مجاز باشد از روی عرف واگرچه از روی وضع رواست که در هر دو حقیقت بود چو او خبری باشد که اثر آن بر بشره پیدا شود انّ الّذین آمنوا وعملوا الصّالحات گفت آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند ایشان را بهشت نعیم باشد از جمله هشت بهشت نعیم است خالدین فیها درآنجا همیشه باشند و نصب او بر حال است وعدالله ای وعدهم الله ذلك وعداً حقاً خدای ایشان را وعده داد وعده درست وهوالعزیزالحکیم واو عزیز وغالب وحکیم وداناست خلق السّموات بغیر عمد ترونها والقی فی الارض رواسی ان تمید بکم لئلاّ تمید بکم و انزلنا من السماء ماءً فانبتنا من کلّ زوج کریم الایة ای من کل نوع حسن از هر نوعی از انواع نبات نیکو برویانیم بآن باران و مثل این آیات را یك دوجا تفسیر رفته است باستقصا هذا خلق الله این جمله که خبرداد خلق خداست که خدای آفرید بنمای مرا تا این بتان را که شما می پرستید بدون او چه آفریده اند چون میدانند که چیزی نیافریدند ونتوانند بدانید که شما در عبادت ایشان بر ضلالت و گمراهی روشن میباشید ولقد آتینا لقمان الحکمة ما لقمانرا حکمت دادیم یعنی عقل وعلم وفهم و اصابت و سداد رای محمدبن اسحق بن یسار گفت هو لقمان بن باعور بن ناروح بن تارح ابی ابراهیم گفت پسر خواهر ایّوب بود مقاتل گفت پسر خاله ایوب بود واقدی گفت قاضی بنی اسرائیل بود و علماء اتفاق کردند برحکمتش وکس نگفت پیغامبربود الاّ عکرمه که او گفت پیغامبر بود عبدالله عمر گفت از رسول علیه السلام شنیدم که او گفت حقاً اقول حق است این که من میگویم لقمان پیغمبر نبود ولیکن بنده بود ماضی در کار ها بجدّ واجتهاد بسیار تفکر نیکو یقین احبّ الله و احبّه الله خدای را دوست داشت خدای او را دوست داشت و خدای منت نهاد براو بحکمت در نیمه روز خفته بود ندائی شنید که او را گفتند یا لقمان خواهی تا ترا خدای بخلیفه کند در زمین تامیان مردمان حکم کنی بحقّ جواب داد که اگر خدایتعالی مرا مخیّر بکند من اختیار عافیت کنم نه اختیار بلا و اگر مرا فرماید و ایجاب کند بسمع و طاعت برابر کنم چه دانم که اگر با من این بکند مرا معاونت کند و عصمت دهد اورا ندا کردند با آوازی که او شنود و شخصی را ندید چرا ای لقمان گفت برای آنکه حاکم را حوادث پیش آید و باشد که در ظلمات شبهات افتد اگر مدد توفیق و معونت او را دریابد نجات یابد از آن و اگر خطا کند در آن ره بهشت خطا کرده باشد ومن آن دوست‌تر دارم که دردنیا ذلیل باشم ازآنکه شریف باشم و دانستم که هر که دنیا بر آخرت اختیار کند بدنیا نرسد و آخرت ازو فائت شود فرشتگان را عجب آمد از حسن منطق و حکمت او بخفت خفتنی چون بر خاست خدای او را حکمت داده بود. خلافت را پس از آن بداود عرض کردند قبول کرد و درمحنت افتاد یکروز داود و لقمان بیك جای حاضر آمدند داود گفت طوبی لك یا لقمان خنك ترا ای لقمان که ترا حکمت دادند و بلا از تو بگردانیدند و مرا بخلافت امتحان و ابتلا کردند بعضی گفتند لقمان بنده بود حبشی صنعت او درودگری بود سعید بن المسیّب گفت درزی بود امّا آنچه روایت کردند از

(حکمت)

حکمت لقمان محمّد بن عجلان روایت کرد که از کلمات حکم او یکی این است که گفت لیس مالٌ کصّحة ولانعیم کطیب نفس هیچ مال چون تندرستی نیست و هیچ نعمت چون دل خوشی نیست ابو هریره گفت روزی مردی بلقمان بگذشت و خلقی عظیم بر وی جمع شده بودند و او حکمت میگفت از او می شنیدند و مینوشتند گفت توآن بنده که فلان جای شبانی ما میکردی گفت بلی گفت بچه این جا رسیدگفت بصدق الحدیث و اداء الامانة وترك مالا ینبغی پراست گوئی و اداء امانت و ترك آنچه مرا بکار نیاید خالد ربعی گفت لقمان بنده بود حبشی یك روز خواجه اش او را گفت برو گوسفندی بکش و آنچه از اوپاك تر باشد بیارا و برفت و گوسفندی بکشت و دل و زبان پیش او برد گفت ازین پاك تر هیچ ندیدی گفت نه گفت برو و دیگری بکش و آنچه پلید تر باشد از او بیار او برفت وگوسفندی دیگر بکشت و هم دل و زبانش پیش او آورد گفت عجب از کار توچون ترا گفتم پاك تر چیزی بیار دل و زبانش آوردی چون گفتم پلید تر چیزی بیارهم دل وزبان آوردی چرا چنین آمد گفت بلی چون پاك باشد ازین دویا کتر نباشد و چون پلید باشد ازین دو پلیدتر نباشد انس مالك گفت یك روز لقمان پیش داودآمد داود درع می بافت و او ندیده بود خواست تا بپرسد از او که این چیست و چه کار را شاید و برای چه میکنی حکمتش رها نکرد که بپرسد چون تمام بکرد بر خاست و بپوشید و گفت نیك پیراهن کارزار است این لقمان گفت انّ من الحکم الصّمت وقلیل فاعله خاموش از حکمت است ولیکن کم کس کار بندد. عکرمه گفت لقمان غلامی بود از آن دهقانی واو را جز او غلامان دگر بودند ایشان را بباغ فرستادی تا میوه آرند ایشان میوه نیکوتر بخوردندی و لقمان هیچ نخوردی او گفت چرا میوه بد میآرید همانا آنچه نیك است از آن میخورید و آنچه ردی است پیش من میآرید گفتند لقمان میخورد لقمان گفت بفرمای تا پارهٔ آب گرم آرند و ما را ده تا باز خوریم تا هر کس آنچه خورده باشد قی کند همچنین کردند از گلوی لقمان جزآب تهی بر نیامد وازگلوی ایشان آنچه خورده بودند بر آمد گفتند اوّل چیزیکه ازحکمت لقمان شنیدندآن بودکه خواجه‌اش درطهارت جای رفت ودیرمقام کرد چون برآمد لقمان گفت یاسیّدی دیرمقام مکن اینجاکه جگراز آن رنجور شود وناسور آردو حرارت برسر دهد بفرمود تا این کلمات را بردر طهارت جا بنوشتند تا هر که دراو شود بخواند وکار بندد عکرمه گفت روزی خواجهٔ او مست بود با مقامران ومخاطران خود گرو بست که آب بحیره جمله باز خورد چون هشیار شد بدانست که بد گفته است درگرو بماند و مقمور شد لقمان را بخواند وگفت ترا برای کارهای مشکل دارم چه تدبیر دانی این را گفت رها کن تا بیابند و مطالبت کنند آمدند و مطالبه کردند لقمان گفت ار گرو بر آب بحیره بست آنچه این ساعت دروست شما بروید و ماده رودها ازو بگردانید تا او باقی باز خورد گفتند ما نتوانیم ماده ازو باز بریدن گفت او نیز نتواند باز خوردن اورا ماده رودها زیادت میکند بکربن عبدالله المزنی گفت زدن پدر فرزندرا هم‌چنان نافع است که رودکشت را عبد الله بن دینار گفت لقمان از سفری درآمد همسایه خودرا دید در راه گفت از پدرم چه خبر داری گفت بمرد گفت الحمدلله ملکت امری. من مالك کار خود شدم از خانه ام چه

(خبر)

خبر داری گفت بمرد گفت حدّد فراشی بسترم نو شد از خواهرم چه خبر داری گفت بمرد گفت عورة سترهاالله عورتی بود که خدای بپوشید گفت خبر برادرم چه داری گفت بمرد گفت انقطع ظهری پشتم شکسته شد ان اشکرالتقدیر وقلنا له گفتیم او را که شکر کن خدای را ومن شکر فانما یشکر لنفسه وهرکه شکر خدای کند برای خود کند چه نعمت این جا بر او زیادت شود و آنجا ثواب شاکران یابد پس مزاعات نصیب خود کرده باشد این سرای وآن سرای ومن کفر وهرکه او کفران نعمت کند و بخدای کافر شود فانّ الله غنّی حمید خدایتعالی از شکر او بی نیاز است و حمید است یعنی مستحق شکر است اگر او شکر کند واگر نکند واین فعیل بمعنی مفعول است و اول فعیل است بمعنی فاعل مجاهد گفت لقمان بنده سیاه سطبر لب پاشنه کفیده بود واذ قال لقمان لابنه وهو یعظه یاد کن ای محمّد چون لقمان پسرش را گفت در آن حال که اورا پند میداد اول پندش این بود که لاتشرك بالله نگر تا بخدای شرك نیاوری و با او انباز نگیری ان الشّرك لظلم عظیم که شرك ظلمی باشد عظیم یك معنی ظلم در او آن باشد که شریك نه بجای خود نهاده باشد وظلم در تازی وضع الشّی فی غیر موضعه بود یکی آنکه برخود ظلم کرده باشد بجلب مضرّة عقاب باین قول و این اعتقاد مفسران گفتند نام پسر او انعم بود آنکه خدای تعالی گفت ووصّینا الانسان بوالدیه ما اندرزکردیم آدمی را بمادر و پدرش یعنی در حق هردو وحملته امّه وهناً علی وهن مادر باو بار کرفت ضعفی بر ضعفی گفتند ضعف نطفهٔ پدر خواست بر ضعف نطفهٔ مادر و گفتند آن ضعف خواست که بمادر رسد در حال حمل مرةً بعداخری وگفتند آن ضعف خواست که باو رسد فی حالتی الحمل والوضع و گفتند این ضعف خواست که بمادر و فرزند رسد فی حالة الوضع و گفتند ضعف فرزند خواست در رحم مادر تارة نطفة ثمّ علقة ثمّ مضغة الی آخرالایه عبدالله عباس گفت شدّة علی شدّة . جهد و سختی رنج خواست چو وهن در کلام عرب ضعف باشد وحبل واهن و امر واهن ای ضعیف قال زهیر شعر فکم یقوّوا بحبل واهن خلق لو کان قومك فی اسبابه هلکوا وفصاله فی عامین واز شیر باز کردن او در دو سال باشد و آیت دلیل است برآنکه شرعی دو سال بود پس از آن هرشیر که دهد حکم رضاع ندارد و تحریم ندارد ان اشکرلی ولو الدیك این کلمه موصی بهاست وصیّت این بود که شکرمن کن وشکر مادر وبدرت الیّ المصیر چو بازکشت شما وهمه خلقان با من است تا هر کسی را بسزا جزا دهم آنکه خبر داد از آنچه ترا در آن باب طاعت ایشان نباید داشت گفت و ان جاهداك واگربر تو زور کنند علی ان تشرك بی مالیس لك به علم فلا تطعهما و ترا بر آن حمل کنند که شرك آر بمن چیزی که ترا بآن علم نباشد طاعت ایشان مدار و صاحبهما فی الدنیا معروفا و در دنیا با ایشان بمعروف و نکوئی صحبت میکن واتّبع سبیل من اناب الیّ درره آنان سپر که ایشان با من گریختند ثم الی مرجعکم پس شما و بازکشت شما با من است من خیر دهم شمارا بآنچه کرده باشید گفتند آیت در سعد ابووقاص آمد و مادرش و آنکه او نذر کرد که طعام نخورد تا از مسلمانی بر نگردد وسه روز طعام نخورد و این قصه رفته است در سورة العنکبوت یابنی انها ان تك مثقال حبة من خردل این از کلام لقمان است

که خدای تعالی از او حکایت کرد که گفت پسر را یا بنی این کثیر خواند در روایت راویان الاّ ابن فیلج یا بنی بسکون یاء و باقی قراء بیای مشدّد الاّ حفص که او مفتوح خواند وباقی قرّا بکسر یا با تشدید گفت ای پسرك من انها ان تك مثقال حبة مدنیان مثقال خواندند برفع بر آنکه کان تامه باشد بمعنی حدث و باقی بنصب علی انه خبر کان وقوله فتکن جزم است علی العطف علی قوله ان تك وجزاء شرط قوله یات بها الله و قوله انها درین ضمیر خلاف کردند بعضی گفتند ضمیر قصه است چنانکه در مذکر ضمیرشان وکار باشد و کوفیان این را عماد میخوانند و گفتند ضمیر قبل الذکر علی شریطة التفسیر است و گفتند کنایت است از خطیه یا ازفعل که اقتضاء جزا کند و برای آی فعل مثقال را تانیث کرد که مضاف است بامؤنث لقولهم ذهبت بعض اصابعه و ضربت سور المدینه و کقول الشاعر شعر و تشرق بالقول الذی قدزعمته کماشرقت صدر القناة من الدّم اما معنی آیت مقاتل گفت که پسر لقمان گفت پدررا که اگرمن در سر خطیئتی کنم کوچك خدای با روی من آرد او بجواب گفت یابنی انها ان خطیه اگر بخردی چندان باشد که سیندان دانه فتکن فی صخرة آنکه در میان سنگی بپوشند که تا در آسمان یادر زمین پوشیده و پنهان باشد بوقت جز او حساب خدای تعالی آن با میان آرد و برآن حساب کند و جزا دهدو قوله فی صخرة قتاده گفت فی جبل درضمن کوهی باشد عبدالله عباس گفت مراد بصخره آن سنك است که درزیر هفتم زمین است که اعمال فجار بر آن نویسند وآن سنك سیز است وخضرت آسمان ازواست سدی گفت خدای تعالی زمین را بر سر وسنام کاوی نهادو قوایم اوراجای قرار نبود ماهیرا بیافرید او پایها بر پشت ماهی نهاد و شکم ماهی بر آب نهاد و در زمین آب قرار گاهی از سنك کرد و آن سنك بر کتف فرشته نهاد و قدم آن فرشته بر بن صخره است که لقمان گفت پسرش را انّها ان تك مثقال حبّة من خردل فتکن فی صخرة و آن صخره بر باد نهاد و باد بقدرت او ایستاده است قوله یأت بها الله خدای بیارد آنرا برای جزا ومکافات انّ الله لطیف خبیر که خدای تعالی لطیف و لطف کننده است و دانا یا بنّی ای پسرك من اقم الصّلوة نماز بپای دار در اوقات خود بارکان وشرایطش و امر بالمعروف و امر بمعروف کن و نهی منکر کن واصبر علی ما اصابك و صبر کن بر آنچه بتو رسد انّ فی ذلك من عزم الامور این کارها از جمله عزم امور است یعنی ازکارهای واجب عبدالله عباس گفت من حزم الامور از احتیاط کارها است ولا تصعّر خدّك للناس نافع و ابو عمر و حمزه و کسائی خواندند تصاعر بالف من المصاعره ودر شاذ نخعی و ابن محیص و یحیی بن وثّاب و اعمش هم چنین خواندند و باقی قرّا و لا تصعّر من التّصعیر عبدالله عباس گفت معنی آن است که تکبّر مکن بر مردمان و روی ازایشان مگردان در آن وقت که با تو سخن گویند مجاهد گفت این کسی باشد که میان او و دیگری کینه باشد چون او را بیند از او اعراض کند و روی بگرداند عکرمه گفت آن باشد که از کبر گردن می پیچد مورج گفت یعنی روی ترش مدار بر مردمان و اصل کلمه از میل است یقال رجل اصعر اذا کان مایل العنق و جمعه صعر و منه الصّعر الدّاء الّذی یاخذ الأبل فی اعناقها حتّی تلفّت اعناقها قال الشّاعر یصف ابلاً وردناه فی مجری سهیل یمانیا بصعر البری من بین جمع وخارج

ای مایل السبری و قال آخر و کذا اذالجبّار صعر خدّه اقمناله من درئه فثقوما. ولا تمش
فی الارض مرحاً در زمین مرو ببطر مصدری است در جای حال ای مرحاً انّ اللّٰه لا یحبّ کلّ
مختال فخور که خدای دوست ندارد هر متکبّری فخور یعنی فخر کننده و مختال مفتعل است
از خیلاء و هی الکبر و فخور بنای مبالغت است عبدالله عمر گفت مردی بیرون آمد ازسرای
تبختر کنان میرفت در جاهلیت حلّه پوشیده وبخود فرومینگرید خدای تعالی زمین را فرمود
تا او را فرو برد فهو یتجلجل فیه الی یوم القیمة تا بروز قیامت بزمین فرو می شود و اقصد
فی مشیك گفت قصد کن در رفتنت وقصد میانه کار ها باشد بین الأسراف والتّقصیر یعنی بشتاب
مرو و به تبختر مرو میان این و آن رفتنی گزین عبدالله عمر گفت رسول علیه السلام گفت
شتاب کردن در رفتن بهاء و جمال مرد ببرد و اغضض من صوتك ای اخفض و انقص آواز کم
کن و بلند مدار که منکر ترین بانگی بانگ خر باشد مجاهد وقتاده گفتند مراد بانکر اقبح است
یعنی زشت تر بانگی بانگ خر باشد اوّلش زفیر باشد و آخرش شهیق ابن زید گفت اگر در بلندی
آوازی فخر بودی خدا نگفتی انّ انکر الاصوات لصوت الحمیر سفیان گفت درین آیت آواز همه
چیزی تسبیح باشد مگر بانگ خر که بانگ او بی فائده باشد. امّ سعد روایت کرد از رسول
علیه السلام که او گفت سه آواز خدای دشمن دارد بانگ خر بانگ سگ باشد و آواز مویه کر
و قوله تعالی ا.

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ
آیا نمی بینید آنکه خدا رام کرد برای شما آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است وتمام ساخت برشما
نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللّٰهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا
نعمتهای ظاهر وپنهان را واز مردمان کسیکه مجادله کند درراه خدا بغیر دانش ونه رهنمائی ونه
كِتَابٍ مُنِيرٍ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ
کتابی روشن وچون گفته شود ایشان را که پیروی کنید آنچه فرستاده خدا گفتند بلکه پیروی کنیم آنچه یافتیم ما بر آن
آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ * وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ
پدران خودرا یااگر بود دیو که میخواند ایشان را بسوی آتش سوزان وکسیکه واگذارد خودرا
إِلَى اللّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللّٰهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ * وَمَنْ
بدرگاه خدا واو نیکوکار باشد پس بتحقیق که چنك زده بدستهٔ محکمی وبسوی خدا است مرانجام کارها وهر که
كَفَرَ فَلَا يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ
کافر شد پس اندوهگین نکند ترا کفر او بسوی ما است بازگشت آن ها پس خبر دهیم آن ها را بآنچه کردند بدرستیکه خدا داناست بحقیقت
الصُّدُورِ * نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ * وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ
سینه ها برخورداری آنها اندك است پس ناچار کنیم آنها را بسوی شکنجه درشت واگر پرسی تو از کفار چه کسی
خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ *
آفرید آسمانها وزمین را هرآینه گویند خدا بگو سپاس مرخدارا است بلکه بیشتر ایشان نمیدانند

لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ
برای خدا است آنچه در آسمانها وزمین است بدرستیکه خدا اوست بی نیاز ستوده واگر اینکه بود آنچه در زمین است از
شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ
درختان قلمان وازدریا مرکب او ازپس فنای هفت دریادیگر تمام نشد سخنان خدا بدرستیکه خدا
عَزِيزٌ حَكِيمٌ * مَا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ *
غالب درست کردار است نیست آفریدن شما ونه برانگیختن شما مگر مانند یك نفس بدرستی که خدا شنونده بینا است
أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ
آیا ندیدی که خدا میآورد شب را در روز ومیآورد روز را در شب ورام گردانید آفتاب
وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى وَأَنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ * ذٰلِكَ بِأَنَّ
وماه را همه میروند تا مدت نام برده شده وبدرستیکه خدا بآنچه میکند آگاه است این بجهة آن است
اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ *
که خدا اوست ثابت وبدرستیکه آنچه میخوانند بجز از خدا بیهوده است وبدرستیکه خدا او بلند مرتبه بزرگوار است
أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللّٰهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي
آیا ندیدی اینکه کشتی میرود در دریا بنعمت خدا تا بنماید شمارا از آیاتش بدرستی که در
ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ * وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ
** این هر آینه نشانهاست برای هر صبر کننده شکر گوینده وچون فرو گیرد ایشانرا موجی که چون سایبان است بخوانند خدارا از روی اخلاص **
لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجّٰيهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ
مر او راست دین پس چون رهانید ایشان را به بیابان پس از ایشان است راست بر طریق عدل وانکار نمی کنند بآیات ما مگر هر غدر کننده
كَفُورٍ * يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا
ناسپاس ای مردمان بپرهیزید از پروردگار خود وبترسید از روزی که جزا ندهد پدر بفرزندش ونه
مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَلَا
فرزندان که او بازدارنده است از پدرش چیزی را بدرستیکه وعده خدا حق است پس نفریبد شمارا زندگانی دنیا ونه
يَغُرَّنَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ * إِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا
فریبد شمارا بخدا دیو فریبنده بدرستیکه خدا نزد اوست دانستن قیامت ومیفرستد باران را ومیداند آنچه
فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ
در رحمها است وآنچه نمیداند نفسی کجه کسب میکند فردا ونمیداند نفسی که بکدام زمین
تَمُوتُ إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ .
می میرد بدرستی که خدا دانای آگاه است.

قوله تعالی الم تروا انّ الله سخّر لکم خدای تعالی مسخّر کرد برای شما آنچه در آسمان
و زمین است آنچه در آسمان است از آفتاب و ماه و ستارگان و ابر و باد و باران وآنچه از آن
راجع است با منافع دین و دنیاء شما وآنچه در زمین از جمله اشیاء از جماد وحیوان و کشتی و
دریا و جز آن و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنةً ابو عمر و حفص و نافع و ابوجعفر خواندند

نعمه بر جمع نعمت و اضافة با ضمير نام خداى وباقى فرّاء بتاء منوّن بر واحد در معنى بسيار قولها گفتند مجاهد گفت و سفيان آن نعمت گفتن لا اله الاّ الله است وتوحيد وعبدالله عبّاس گفت نعمت ظاهر دين است و حسن الحال ونعمت باطن نعمتى است كه خداى داند مقاتل گفت نعمت ظاهر اين خلق مستوى است و روزى و اسلام و باطن آنچه خداى پوشد از گناه بنى آدم و پرده بر نميدارد و اطّلاع نميدهد كسى را برآن و عقوبت نميكند بنده را بر آن ضحّاك گفت نعمت ظاهر حسن صورت است و امتداد قامت و تسويت اعضاء و نعمت باطن معرفت است. محمّدبن كعب گفت نعمت ظاهر محمّد است ص وباطن معرفت است ربيع گفت ظاهر جوارح است و باطن دل. عطاء خراسانى گفت نعمت ظاهر تحقيق شرايع و باطن شفاعت مجاهد گفت نعمت ظاهر اظهار اسلام است و نصرت بر دشمنان دين و باطن مدد فرشتگان است ضحاك گفت عبدالله عباس را پرسيدم از اين آيت گفت من از رسول خداى پرسيدم رسول عليه السلام گفت امّا نعمت ظاهر اسلام است و حسن خلق و روزى و نعمت باطن پرده كه بر تو و گناه تو فرو گذاشت آنكه گفت يا ابن عباس خداى تعالى مرا گفت من مؤمن را سه خير دادم يكى آنكه پس از انقطاع عملش دعآء مؤمنان با او صرف كنم تا كفّارت گناه او باشد و دوّم در درِ مرك ثلث مال او را دهم تا بخيراتى كند سه ام پردهٔ باو فرو پوشيدم وگناهان اورا بپوشانيديم كه اگر بعضى از آن مردم را آشكارى شدى عزيز تر كسى از آن او او را بينداختى ازاهل و ولد. محمّدبن على ترمذى گفت نعمت ظاهر اين است كه اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتى و باطن آنكه و رضيت لكم الاسلام ديناً. حارث بن الاسد گفت نعمت ظاهر دنياست و نعمت باطن عقبى آنكه اهل اشارت دراو بسيار گفتند عمروبن عثمان الصّدفى گفت نعمت ظاهر تحقيق شرايعست و نعمت باطن تضعيف منافع و گفتند نعمت ظاهر تسويهٔ ظواهر است و باطن تسويهٔ سرائر و گفتند ظاهر تبيين است فى قوله يبيّن الله لكم ان تضلّوا و باطن تزيين است فى قوله و زيّنه فى قلوبكم گفتند نعمت ظاهر الرّزق المكتسب وباطن اعطاؤه من حيث لايحتسب گفتند ظاهر مدخل غذاست و باطن مخرج اذى و گفتند ظاهر جوارح است و باطن مصالح و گفتند ظاهر خلق است و باطن خلق و گفتند ظاهر تنعيم است فى قوله انعمت عليهم و باطن تعليم فى قوله ويعلّمكم ما لم تكونوا تعلمون و گفتند ظاهر عطا است و باطن صرف بلا و گفتند نعمت ظاهر دعوت است فى قوله والله يدعو الى دار السّلام و نعمت باطن هدايت فى قوله و يهدى من يشآء الى صراط مستقيم و گفتند نعمت ظاهر آن است كه چون ذكر طاعت توكرد مفصل كرد فى قوله التائبون العابدون و فى قوله انّ المسلمين والمسلمات و فى قوله قد افلح المؤمنون الآيات چون بذكر گناه رسيد مجمل گفت در دعوت با توبه و توبوا الى الله جميعاً ايّها المؤمنون و گفتند نعمت ظاهر توفيق طاعت است و باطن عصمت از رياً و سمعه و گفتند نعمت ظاهر ذكر زبان است و نعمت باطن ذكر او در دل و جان گفتند نعمت ظاهر تلاوت قرآن است و باطن علم اوست و گفتند ظاهر روشنائى روز براى معاش و باطن تاريكى شب براى خفتن و فراش و گفتند نعمت ظاهر آن است كه اين جا ذكر كرد برتو وباطن آنست كه ذكر در شكم مادر كرد

باتو و گفتند نعمت ظاهر عطاياست و باطن غفران خطايا و گفتند نعمت ظاهر رفع ذكر است و وضع و زر و باطن شرح صدر است و گفتند نعمت ظاهر علّو است و باطن دنوّ امّا العلّو ففى قوله و انتم الاعلون و امّا الدّنوّ ففى قوله اولئك المقرّبون و من الناس من يجادل فى الله آنكه گفت از مردمان كسان اند كه جدل ميكنند و منازعت در خداى تعالى بى علمى و پيامى و كتابى روشن كه ايشان را هست گفتند آيت درنصربن الحارث آمد آنكه كه گفت الملائكة بنات الله فرشتگان دختران خدا اند و اذا قيل لهم اتّبعوا ما انزل الله چون گويند ايشان را كه پى آن گيريد كه خداى تعالى بشما فرستاد قالوا گويند بل نتّبع بل ما تبع آن باشيم كه پدران خود را برآن يافتيم اولو كان الشّيطان گفتند معنى آن است كه چون خداى تعالى گفت ره من گيريد ايشان گفتند ما راه دين پدران گيريم حق تعالى گفت و اگرچه آن راه دين پدران شما را با عذاب دوزخ خواند يعنى نبايد آن راه رفتن و آن متابعت اختيار كردن والتقدير انفعلون ماقلتم ولو دعا كم ذلك الى عذاب السّعير ابو عبيده گفت جواب محذوف است! تقدير آنكه واوكان الشيطان يدعوهم الي عذاب السّعير فيتّبعونه اگر ديو ايشان را با عذاب دوزخ خواند هم بتّبعونه پى او گيرند ومن يسلم وجهه الى الله آنكه گفت هر كه او روى خود بنهد بخداى و تن تسليم كند بخداى و عمل و طاعت خود خالص بكند او را و كار خود باو تفويض كند فقد استمسك بالعروة الوثقى او دست بجانبى منيع و ركنى وثيق زده باشد كه ايمن باشد كه منقطع و منهدم نشود عبدالله عباس گفت عروة وثقى گفتن لا اله الاّ الله باشد و عروه در كلام عرب طرف و جانب باشد و انكلهٔ (١) پيراهن را براى آن عروه گويند كه برطرف باشد و وثقى تانيث اوثق باشد والى الله عاقبة الامور و عاقبت كار ها با خداى شود يعنى در عاقبت كار ها را مرجع با او باشد و من كفر فلا يحزنك كفره آنكه رسول را عليه السّلام گفت برسبيل تسليه و دل خوشى دادن هركس كه او كفر آرد بخداى نبايد تا كفر او ترا اندوهكين كند الينا مرجعهم كه مرجع و بازگشت اين كافران با من است خبر دهيم ايشان را بآنچه كرده باشند انّ الله عليم بذات الصّدور خداى تعالى عالم است بآنچه در دل ها است يعنى باسرار و ضمائر نمتّعهم قليلا گفت ما ايشان را تمتع كنيم و برخور دارى دهيم زمانى اندك و آن مدّت حياة دنيا باشد ثمّ نضطرّهم آنكه ملجأ و مضطر گردانيم ايشان را با عذاب دوزخ چو اگر اورابدوزخ برند او مختار نباشد مضطر باشد و لئن سئالتهم و اگر تو بپرسى از ايشان اى محمّد ص كه آسمان و زمين كه آفريد گويند خداى آفريد بگو الحمد لله سپاس خداى را كه اقرار ازشما بستدم باين وخداى برين محمود و مشكور است آنكه گفت بل اكثرهم لا يعلمون بيشتر اين كافران ندانند كه اين آسمان وزمين خداى آفريد ازآنجا كه نظرنكرده باشند لله ما فى السّموات والارض گفت خداى راست آنچه در آسمانها و زمين است از ملك و ملك و در دست هركه هست ازو عاريت است انّ الله هوالغنى الحميد كه او بى نياز وپسنديده است ولو انّ ما فى الارض من شجرة اقلام مفسّران گفتند سبب نزول آيت آن بود كه جهودان رسول عليه السلام را پرسيدند از روح خداى تعالى آيت فرستاد قل الرّوح من امر ربّى الاية چون رسول عليه السلام با مدينه آمد

(١) انكله حلقه ايست كه تكمه را از آن گذرانند

احبار جهودان بیامدند و گفتند تو میگوئی و ما اوتیتم من العلم الاّ قلیلا ما را میخواهی یاقوم خود را گفت همه را گفتند نه در کتاب تو هست که ما را توریة داده ودر آنجا همه علمی است رسول علیه‌السلام گفت توریة با آنکه در او علم بسیار است باضافت با علم خدای اندك است و خدای تعالی شما را از آن چیزی داده است از آنکه اگر بر او حمل کنید منقطع شوید باز گفتند نه تو میگوئی و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا آن را که حکمت دهند او را خیر بسیار داده باشند و این در علم اندك نباشد خدای تعالی این آیت فرستاد ولو انّ ما فی الارض من شجرة اقلام گفت اگر هرچه درخت است قلم ها باشد یعنی قلم کنند و البحر یمدّه ابوعمر و یعقوب خواندند والبحر برفع بر ابتدا و باقی قرّاء بنصب عطفاً علی موضع ما در یا مدد کنند آن را و زیادت دهد هفت دریا پس آن در کلام محذوفی هست این جا و آن آن است فتکتب بها فتنفد ما نفدت کلمات الله کلمات خدای بآن می نویسند آن را بن درآید و برسد و در کلام خدای نرسد مراد مقدور او است از کلام قدیم جلّ جلاله چوخدای تعالی ازکلام وجز کلام وسایرمقدورات قادر است از هرجنسی الی ما لا یتناهی گفتند مراد معانی و وجوه و حکم و غیر آن است و گفتند این تناهی بر سبیل مثل است و مبالغة در باب کثرت علی ابلغ الوجه نه بر سبیل تحقیق انّ الله عزیز حکیم خدای تعالی عزیز و حکیم است در آیت خلاف کردند که مکّی است یا مدنی عطاء بن یسار گفت مدنی است و دگر مفسّران گفتند مکی است والله اعلم ما خلقکم و ما بعثکم الاّ کنفس واحدة آنکه گفت آفریدن شما اوّل بار و بعث و برانگیختن شما دوّم بار براو نیست الاّ چون آفریدن و برانگیختن یك نفس برای آنکه در هیچ دو اورا رنجی و تعذّری نیست و در کلام مضاف محذوف است و تقدیر آنکه الاّ کخلق نفس واحدة و بعثها و مثله قوله تدوراعینهم کالذّی یغشی علیه من الموت ای کدوران عینه و مثله کثیر منها قول الشاعر حسبت بغام راحلتی عناقا وماهی وبب غیرك بالعناق ای صوت عناق انّ الله سمیع بصیر که خدا شنوا و بینا است الم ترانّ الله یولج اللّیل فی النهار آنکه گفت نمی بینید یامحمد یعنی نمیدانی خطاب با او ومراد او وامّت برسبیل تذکیروتنبیه که خدای تعالی شب درروز میآوردو روز درشب برتفسیری که درآل عمران گذشته و سخّر الشّمس و القمر و آفتاب و ماه را مسخر کرد تا هر یکی از ایشان روند تا بوقتی مسمّاة نامزد کرده که آنرا مقدّر کرده اند علی و تیرة واحدة حسن بصری گفت مراد باجل اینجا قیامت است و ان الله بما تعملون خبیر وخدای تعالی بآنچه شما می‌کنید دانا است ذلك بانّ الله هو الحقّ گفتند معنی آن است که او این بآن توانست کرد که خدای است بدرستی و راستی و آنچه شما بدون او میپرستید و میخوانید از بتان و سایر طواغیت و معبودان همه بر باطل اند و انّ الله هوالعلیّ الکبیر و خدای بزرگوار و بزرگ است الم تر انّ الفلك تجری فی البحر بنعمة الله و تو نمیدانی که کشتی دریا که میرود با مر وفرمان و تسخیر و تذلیل و نعمت و منّت او میرود لیریکم من آیاته تا با شما نماید بعضی آیات و عجایب خود انّ فی ذلك لایات لکلّ صبّار شکور در این علامات و عجایبی هست هر صابر شاکر را که بربلا صابر باشد و بر نعمت شاکر و فعّال و فعول هر دو بناء مبالغت است و گفتند مراد آن است لایات

لکل مؤمن برای آنکه هر مؤمنی صبور وشاکر باشد چه ایمان مشتمل است برین دوخصلت من قوله علیه‌السلام الایمان نصفان نصفه شکر و نصفه صبر گفت ایمان دو نیمه است یك نیمه شکر و یك نیمه صبر و اذا غشیهم موج آنکه حدیث راکبان دریا کرد و نعمت او بایشان وکفران ایشان بآن نعمت گفت چون برسد ایشان را یعنی چون بنزدیك ایشان رسد موجی در دریا نزدیك آن باشد که بسر ایشان درآید و ایشان را بازپوشد کالظلل مقاتل گفت کالجبال چون کوهها کلبی گفت کالسّحاب چون ابر و ظلل جمع ظلّه باشد وظله سایبان بود موج را بآن تشبیه کرد در کثرت وارتفاعش چنانکه نابغه گفت درصفت دریا یما شیهنّ اخضر ذو ظلال علی حافاته فلق الرّباب و موج را با آنکه واحد است تشبیه بجمع از چند وجه باشد یکی ابعاض و اجزاء او خواست چه موج متراکب بود و وجهی دگر آنکه موج مصدر است واحد و جمع او یکی باشد دعوا الله مخلصین له الدّین عند آن حال خدای را بخوانند باخلاص و دعا و عبادت او را خالص دارند ودین اینجا طاعت است وتذلّل فلمّا نجّیهم الی البرّ چون ایشان را برهاند و با زمین خشك برد دو گروه شوند بهری ازیشان مقتصد باشند. عبدالله عباس گفت یعنی وفا کنند با آنچه گفته باشند ابن کیسان گفت مؤمن باشند مجاهد گفت در قول مقتصد باشند نه در ایمان کلبی گفت میانه باشند چوکافران در کفر و کفران مختلفند همه یك‌طریق ندارند بعضی هستند که کافر ترند و این لایق تر است بظاهر آنکه آنچه معادل این است از کلام بیفکند لدلالة علیه و التقدیر و منهم جاحد للنعمة و بهری ازیشان جاحد و کافر نعمت باشند و ما یجحد بایاتنا آنکه گفت بآیات ما جحود نکنند الاّ هر غدّاری کافری و گفته اند ختر بلیغ تر از غدر باشد قال عمرو بن معدی کرب فانّك لورایت ابا عمیر. ملأت یدیك من غدر و ختر آنکه درآمد و در وعظ مردم گرفت گفت ایّها الناس ای‌مردمان از مؤمن وکافر و برّو فاجر اتّقوا ربّکم بترسید از خدای خود و اجتناب کنید ازمعاصی او و اخشوا یوماً و بترسید از روزی که لایجزی والدعن ولده که هیچ پدر غنی نکند از فرزندش و او را سود نتواند کردن و بجای او نبایستد و خویشتن فدای‌او نکنید ولا مولود ونیز هیچ فرزندی غنی نکند از پدرش انّ وعدالله حقّ وعده خدا حق است ودرست ولا یغرّنکم الحیوة الدّنیا نباید تا زندگانی دنیا شما را مغرور کند و بفریباند ولا یغرّنکم بالله الغرور و شما را مغرور مکناند بخدا شیطان والغرور الکثیر الاغترار بناء مبالغت است بیشتر مفسّران گفتند مراد شیطان است سعید جبیر گفت غرور آن باشد که معصیت کند و بر خدای تمنای مغفرت کند آنکه گفت انّ الله عنده علم السّاعة مفسّران گفتند آیت در مردی آمد نام او وارث بن عمرو از اهل بادیه بیامد و رسول را پرسید که قیامت کی خواهد بود وخبر ده ما را تا باران امسال چند خواهد آمد که دل مادر آن بسته است برای مواشی و اهل من آبستن است بگو تا چه زاید چون بار بنهد و بگو تا حال ما فردا چه خواهد بودن وبگو تا من بکدام زمین‌خواهم مردن خدایتعالی این آیت فرستاد عبدالله عمر گفت که رسول علیه‌السلام گفت مفاتیح الغیب خمس فی قوله و عنده مفاتح الغیب آنکه این آیت بر خواند انّ الله عنده علم السّاعة تا بآخر. عمرو بن سعید

گفت رسول را که یا رسول الله علمی هست که ترا نداده اند گفت مرا علم بسیار نیکو داده اند ولیکن بسیار علم است که مرا نداده اند آنکه این آیت بر خواند و گفت این پنج چیز جز خدای نداند حق تعالی گفت در این آیت که علم قیامت بنزدیك خدا است و علم آنکه باران کی فرود آورد و یعلم ما فی الارحام و او داند که در رحم آبستن چیست از نر و ماده و کس نداند که فردا چه خواهد کردن قوله و ما تدری نفس بایّ ارض تموت و کس نداند که بکدام زمین فرمان خدا باو رسد و قوله بایّ ارض با آنکه زمین مؤنّث است در اوچند قول گفته‌اند یکی آنکه ابی کعب بایّة ارض خواند جز آن است که این شاذّ است وجهی دکر دراو آن است که ارض را تأنیث حقیقی نیست هم تذکیر روا باشد وهم تانیث و اگرچه تانیث غالب وگفتند مراد بزمین مکان است رجوعاً الی المعنی و علی هذا قول الشاعر فلا مزنة و دقت و دقها ولا ارض ابقل ابقالها . انّ الله علیم خبیرٌ خدای تعالی عالم است و دانا و تکرار برای اختلاف لفظ کرد سورة السّجدة و این سوره مکّی است و عدد آیات او سی است در کوفی و بیست ونه عدد در بصری و سیصد و هشتاد کلمت است وهزارو پانصد حرف است عبدالله‌عباس روایت کرد از ابّی کعب که رسول علیه السلام گفت هر که او سورة السّجدة بخواند چندان ثواب دهند او را مثل ثواب آن کس که شب قدر در عبادت با روز آرد جابر عبدالله انصاری گفت رسول علیه‌السّلام هیچ‌شب نخفتی تا این سوره وسوره الملك برنخواندی وگفتی این دو سورت زیاد است بر دکر سورهای قرآن بهفتاد حسنه و هر که این دو سورت بخواند او را هفتاد حسنه بنویسند و هفتاد سیّئه بسترند و هفتاد درجه برفع کنند

سورة السّجده ثلثون آیة وهی مترولة فی المکة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

الٓمٓ تَنْزِيلُ الْكِتٰابِ لَارَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمِينَ * اَمْ يَقُولُونَ افْتَرٰيهُ بَلْ هُوَ

فروفرستادن قرآنی‌است که‌نیست‌شکی درآن از پروردکار جهانیان میگویند اهل‌مکه‌که‌یافته‌محمد‌قرآن را بلکه‌قرآن

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْماً مٰا اَتٰيهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ * اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ

حق‌است از پروردکارت‌تابیم‌کنی‌قومی‌را که‌نیامد‌ایشان‌راهیچ‌بیم‌کننده‌پیش‌از‌تو‌تاشاید‌ایشان‌راه‌یافته‌شوند‌خدا آنکه‌آفرید

السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا فِي سِتَّةِ اَيّٰامٍ ثُمَّ اسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ مٰا لَكُمْ مِنْ

آسمانها وزمین‌را وآنچه‌میان‌آن‌دواست درشش روز پس مستولی‌شد برعرش نیست‌برای‌شما از

دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلٰا شَفِيعٍ اَفَلٰا تَتَذَكَّرُونَ * يُدَبِّرُ الْاَمْرَ مِنَ السَّمٰآءِ اِلَى الْاَرْضِ

غیراو هیچ دوستی ونه شفیعی آیاپس نپذیرنمی‌شوید می‌سازد کاردنیارا از آسمان بسوی زمین

ثُمَّ يَعْرُجُ اِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كٰانَ مِقْدٰارُهُ اَلْفَ سَنَةٍ مِمّٰا تَعُدُّونَ * ذٰلِكَ عٰالِمُ الْغَيْبِ

پس‌بالامیرود بسوی‌او درروزی که‌هست مقدارش هزارسال ازآنچه می‌شمارید این‌است خدای‌مدبر نهان

وَالشَّهٰادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ * اَلَّذِي اَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْاِنْسٰانِ

وآشکارا غالب‌مهربان‌است آنکه نیکوئی‌کرد بهرچیزی آفریداورا وآغاز کرد آفرینش آدمی‌را

مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلٰالَةٍ مِنْ مٰاءٍ مَهِينٍ * ثُمَّ سَوّٰيهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ

از خاك پس گردانید فرزندانرا از خلاصه بیرون‌آورده ازآب حقیر پس‌راست‌کرد اورا ودمید دراو از

رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصٰارَ وَالْاَفْئِدَةَ قَلِيلاً مٰا تَشْكُرُونَ * وَ قٰالُوا

روح‌خود وگردانید برای‌شما گوش وچشمهارا ودل‌هارا درزمان اندکی شکرمیکنید وگویند

اَئِذٰا ضَلَلْنٰا فِي الْاَرْضِ اَئِنّٰا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ * بَلْ هُمْ بِلِقٰآءِ رَبِّهِمْ كٰافِرُونَ * قُلْ

آیا گم‌شویم درزمین. کماهرآینه درآفرینش تازه‌ایم بلکه‌آنها بملاقات‌خدایشان کافرانند بگو

يَتَوَفّٰيكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ اِلىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ * وَ لَوْ تَرىٰ

جان‌بگیرد شمارا فرشته مرك که موکل‌شده‌بشما پس بسوی پروردگارشما برگردانیده‌شوید واگربینی

اِذِ الْمُجْرِمُونَ نٰاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنٰا اَبْصَرْنٰا وَ سَمِعْنٰا فَارْجِعْنٰا نَعْمَلْ

چون گناه‌کاران بزیرافکنده‌باشند سرهای خودرا ازدیپروردکارشان گویندپروردکارا دیدیم‌وشنیدیم پس‌برگردان‌مارابکنیم

صٰالِحاً اِنّٰا مُوقِنُونَ * وَ لَوْ شِئْنٰا لَاٰتَيْنٰا كُلَّ نَفْسٍ هُدٰاهٰا وَ لٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي

کارشایسته‌بدرستیکه‌یقین‌دارندگانیم‌واگر میخواستیم‌هرآینه‌میدادیم‌هر نفسی‌را آنچه‌هدایت‌اواست‌ولیکن‌ثابت‌شدگفتارازمن

لَاَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنّٰاسِ اَجْمَعِينَ * فَذُوقُوا بِمٰا نَسِيتُمْ لِقٰآءَ يَوْمِكُمْ هٰذٰا

هرآینه‌پرکنم دوزخ‌را از دیوان وآدمیان همه پس‌بچشید بآنچه فراموش کردیدشما رسیدن امروزرا

اِنّٰا نَسِينٰاكُمْ وَ ذُوقُوا عَذٰابَ الْخُلْدِ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * اِنَّمٰا يُؤْمِنُ بِاٰيٰاتِنَا

بدرستیکه‌ما فراموش‌کردیم‌شمارا و بچشید عذاب جاویدرا بآنچه بودیدشما میکردید جزاین‌نیست میگرود بایات‌ما

الَّذِينَ اِذٰا ذُكِّرُوا بِهٰا خَرُّوا سُجَّداً وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لٰا يَسْتَكْبِرُونَ *

آنها که‌چون پنددادەشوند بآن بروی‌افتند سجده‌کنندکان وتسبیح‌کنند بحمد پروردکارشان وآنها سرکشی‌نکنند

تَتَجٰافىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضٰاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَمِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ يُنْفِقُونَ *

دورمی‌شود پهلوهاشان ازخوابگاه‌هامیخوانندپروردگاشان‌راازروی‌ترس‌وطمع وازآنچه روزی‌دادیم‌ایشان رانفقه‌کنند

فَلٰا تَعْلَمُ نَفْسٌ مٰا اُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ اَعْيُنٍ جَزٰآءً بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ .

پس نمی‌داند هیچ‌نفسی آنچه پنهان‌داشته برای‌ایشان از روشنی چشمها پاداش بآنچه بودند میکردند .

قوله تعالی الم تنزیل‌الکتاب تنزیل مرفوع است بخبر ابتدای محذوف بعضی گفتند الم در محل رفع است وتنزیل خبر او است لاریب فیه در او شکی نیست وگفتند صورة خبر است و معنی نهی ای لاترتابوا فیه شك مکنید در او من رب‌العالمین من تعلّق دارد بتنزیل یعنی از قبل خدا است و از نزدیك او است و بهیچ وجه معقول نیست اضافت کلام را با او جز آنکه فعل او است و گفتهٔ او ام یقولون افتریه گفتند ام بمعنی بل است بل یقولون‌افتریه وگفته‌اند میم صله است والتّقدیر ایقولون میگویند این کافران که محمّد قرآن‌را فرا بافته است بل‌هوالحق من ربّك بل این قرآن حق وصدق است ازخدایتعالی‌لتنذر قوماً تابترسانی قومی را که‌ایشان‌را نذیری و پیغمبری نیامد پیش از تو قتاده گفت امّتی بودند امّی پیش از محمّد ایشان را پیغمبری نبود عبدالله عباس گفت ومقاتل این درزمان فترت بود میان عیسی ومحمّدعلیهما السّلام لعلّهم بهتدون تا همانا راه یابند و مهتدی شوند الله الذی خلق السّموات والارض خداست آنکه

بیافرید آسمانها وزمین و آنچه میان ایشان است در شش روز یعنی در مقداری از زمانی که تقدیر آن شش روز باشد چو پیش از خلق آسمان و زمین و آفتاب روز و شب نبود ثمّ استوی علی العرش آنکه مستولی شد برعرش مالکم من دونه من ولی ولا شفیع افلا تتذکّرون شمارا بدون او ولیّ شفیع و شفاعت خواهی و یاری نیست شما اندیشه نمیکنید یدبّر الامر من السّماء الی الارض تدبیر کارها او میکند از آسمان تا بزمین گفتند معنی آن است که وحی او میفرستد از آسمان بزمین بر دست جبرئیل علیه السّلام ثمّ یعرج الیه آنکه بر بالا شود باو و بنزدیك او یعنی باسمان و آن جائی است که کسی را در آنجا ملکی و ملکی نباشد جز او را مختصّ است قدیم تعالی بتصرّف در او نه آنکه او بر آسمان است و مثله انی ذاهب الی ربّی در حکایت ابراهیم که گفت من بخدای میشوم وخدای بشام نبود وقوله ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله یعنی الی المدینه و خدای بمدینه نبود وفی یوم ای من ایّام الدّنیا کان مقداره یعنی مقدار طریقه الف سنة درروزی و مسافتی که مقدار آن هزار ساله بود پانصد ساله راه بفرود آمدن وپانصد ساله راه بصعود وبرشدن یعنی اگر یکی از بنی آدم خواهد تا قطع این مسافت کند بهزار سال قطع تواند کرد براین تأویل معنی آیت وصف عروج فرشتگان باشد باسمان و مقدار مدّت نزول ایشان امّا قوله تعرج الملائکة والرّوح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة براین تاویل مدّت مقدار قطع مسافت باشد از زمین تا بسدرة منتهی که مقام جبرئیلست گفت جبرئیل وفرشتگانی که با او باشند ازسا کنان سدره منتهیٰ پنجاه هزار ساله قطع مسافت کنند در روزی از روزهای دنیا این قول مجاهد است و قتاده و ضحّاك و ابوهریره روایت کرد که رسول علیه السلام گفت یك روز فرشته آمدبنزدیك من از خدایتعالی پیغامی آورد و چون پیغام بگذارد پای بر گرفت و بر آسمان نهاد ودیگر پایش بر زمین بود بعضی دگر گفتند معنی آیت آن است که خدای تعالی تدبیر میکند کارهای دنیارا ازآسمان تا بزمین در مدّت ایام بقای دنیا آنکه کار و تدبیر کار با او شود پس از انقضاء و انقطاع ایام دنیا در روزی که مقدار او هزار سال بود وآن روز قیامت است واما قوله خمسین الف سنة وجمع میان این دو آیت گفتند که معنی آن است که این روز بر کافر چنین باشد و بر مؤمن چندانکه مردی نمازی از نمازهای فریضه بگذارد و گفتند روز قیامت روزی است که آنرا آخر نباشد ممتنع نبود که اوقاتی را ازاو هزار سال نام نهند و اوقاتی را پنجاه هزار سال و روا بود که این خبر بود از اهوال او وشدّت او برطریق مبالغه چو عرب ایام شدّت و مکاره را بطول وصف کنند و ایام سرور را بقصر و این شایع است بنزدیك عرب و عجم در نظم و نثر ایشان فقال بعضهم . شکونا الی احبابنا طول لیلنا فقالوا لنا ما اقصر اللّیل عندنا و این معنی برفته است جای دگر قوله ممّا تعدّون یعنی از سالیان شما که می شمارید سالی دوازده ماه سیصد و شصت روز ذلك عالم الغیب والشّهادة العزیز الرّحیم اوست که دانای نهان و آشکار است و عزیز و بخشاینده است الّذی احسن کلّ شئ آن خدائی که نیکو کرد هر چیزیرا خلقه نافع خواند واهل کوفه خلقه علی فعل الماضی و معنی آن باشد که نیکو آفرید آنچه آفرید وقوله خلقه برین قرائت جمله باشد از فعل و فاعل در محل خبر برصفت شئ و باقی قرّاء خلقه خواندند آنکه دروجه اعراب و معنی او خلاف

(کردند)

کردند وقول نیکوتر آن است که نصب او بر بدل بود بدل الاشتمال وتقدیر آنکه احسن خلق الشّئ و مثله قوله یسئلونك عن الشّهر الحرام قتال فیه ای عن قتال الشّهر و قول الشّاعر لقد کان فی حول ثواء ثویته نقضّی لبانات و یسام سام ای فی ثواء حول ثویته . عبدالله عباس گفت مراد باحسان احکام و اتقان است چو در خلق او بعضی آن است که صورت نیکو ندارد جز آنست که محکم خلق و متقن است بحسب مصلحت قتاده گفت معنی آن است که بعلم آفرید من قولهم فلان یحسن هذه الصّنعه ای یعلمها و بدا خلق الانسان من طین و ابتداء خلق آدم از گل کرد ثمّ جعل نسله آنکه نسل و فرزندان اورا بیافرید از سلالة یعنی از نطفه وجعل بمعنی خلق است و اصل او هرچیزی باشد که ازچیزی بیرون آید و فرزند را سلاله خوانند لانسلاله من الاب والام قال الشاعر شعر فجائت به عصب الادیم غضنفر سلالة فرح کان غیرحصین ومثله السلیلة قال الشاعر سلیلة سابقین تناجلاها اذا نسا یضمهما الکراع من ماء مهین از آبی ضعیف واصله من المهنة وهی الخدمه ثمّ سوّیه آنکه آدمی را خلقی سواء تمام بیافرید و نفخ فیه من روحه و روح در او دمید و جان در او آفرید وجعل لکم السّمع والابصار والافئدة وشما را چشم وگوش ودل بیافرید قلیلا ما تشکرون آنکه گفت اندك شکر میکنید او را بر نعمتها که با شما کرد وما مصدری است وقالوا اءاذا ضللنا فی الارض ای هلکنا و بطلنا وصرنا تراباً گفتند چون ما در زمین هلاك وناچیز وناپدید شده باشیم واین اصل ضلال است در لغت یقول العرب ضلّ الماء فی اللّبن اذا ذهب فیه فلم یظهر ولم یتمیّز وقولهم اضلّ المیّت ای دفنه و قال الشاعر واب مضلّوه بعین حلیّه و غودر بالجولان حزم و نائل ای دافنوه وابن محیض خواند ضللنا بکسر لام و حسن بصری خواند صللنا بصاد غیر معجم من قولهم صلّ اللّحم و اصلّ اذا انتن چون ما درزمین مردارشویم ءانّا لفی خلق جدید مارا دگر باره خلقی نو خواهند آفریدن اینْ منکران بعث ونشور گفتند حکایت قول ایشان است آنکه حق تعالی گفت در حق ایشان بلهم بلقآء ربّهم کافرون ایشان بلقاء خدای و باز گشت با سرای جزاء کافرند قل یکو ای محمّد یتوفّیکم ملك الموت الّذی وکّل بکم که جان شما بردارد ملك الموت که او را بر شما موّکل کرده اند یعنی بقبض روح شما . در خبر است که رسول علیه السّلام گفت شب معراج که مرا باسمان بردند انواع فرشتگان را میدیدم همه در روی من میخندیدند با بشر و بشاشت و طلاقة وجه فرشته را دیدم با سهم و هیبت بر کرسی نشسته و لوحی در دست گرفته و در او مینگرید براو سلام کردم مرا جواب داد و در روی من تبسّم نکرد و چشم با لوح افکند من گفتم یا جبرئیل این کیست که مرا هیچ بشاشتی ننمود و درروی من بنخندید گفت این ملك الموت است تا خدای اورا بیافریده است هرگز نخندیده است من براو فراز شدم و گفتم یا ملك الموت تو بیك ساعت بهمه جهان چگونه رسی گفت من از اینجا که تو بینی که هستم نجنبم ولیکن حق تعالی دنیا درپیش من چنان نهاده است چون خوانی در پیش کسی بنهند چنانکه دست او هرجا که خواهد برسد من در زمین نگرم هر جا خواهم دست دراز کنم و نیز مرا اعوان باشند از ملائکه رحمت و عذاب آنجا که خواهم ایشان را بفرستم گفتم این لوح چیست گفت براین لوح نام آنان است که آجال ایشان دراین سال خواهد

(بودن)

بودن مینگرم هر که را وقت در آمده باشد جان او بزدارم مجاهد گفت زمین در پیش او چون طشتی است هر کجا خواهد دست دراز کند. مقاتل و کلبي روایت کردند که نام ملك الموت عزرائیل است واو را چهار پراست یکی بمشرق و یکی بمغرب و یکی باقصای عالم آنجا که مهّب باد صباست و یکی بدگر اقصاء آنجا که مهّب باد جنوب است و یك پای بمشرق و یك بمغرب دارد و خلقان از پیش او و دنیا چنان است که کف دست یکی از ما در پیش دیگر دست که بی رنج آنچه خواهد از او بگیرد او جان خلق هم چنان بردارد و او را اعوان اند از فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب عبد الله عبّاس گفت یك گام او چندان باشد که از مشرق تا بمغرب معاذ جبل گفت ملك الموت را حربه ایست که ازمشرق تا بمغرب برسد و او در در روی مردم مینگرد هر روز دو بار چون کسی را بیند که اجل او نزدیك رسیده باشد سرش را بآن حربه بزند و گوید پس از این زیارت اودرمیان مرده کنند شهربن حوشب گفت یك روزملك الموت در نزدیك سلیمان شد از جمله همنشینان او در یکی مینگرید تا چند بار باو نگرید چون برفت آن مرد سلیمان را گفت یا رسول الله این مرد که بود گفت ملك الموت بود گفت در روی من بسیار مینگرید ترسم مرا اجل نزدیك رسیده است ولیکن یا رسول الله اگر باد را بفرمائی تا مرا بزمین هند برد سلیمان باد را بفرمود تا او را بزمین هند برد و بنهاد و بر دگر روز ملك الموت پیش سلیمان آمد سلیمان گفت یا ملك الموت دیروز در فلان مرد از همنشینان من بسیار نگریدی چرا گفت تعجّب آن را که خدا مرا فرموده بود که جان او را برداز بزمین هند من او را بنزدیك تو دیدم گفت پس چه کردی گفت بزمین هند جانش بر داشتم ندانم تا چون رسید بمدّتی نزدیك آنجا و هو قوله علیه السلام اذا اراد الله قبض عبد بارض جعله فیها له حاجة چون خداي خواهد تا جان بنده بزمینی بردارد او را آنجا حاجتی کند اگر گویند چگونه جمع کني میان این آیات تا مناقض نشود الله یتوفّی الا نفس حین موتها وقوله قل یتوفّیکم ملك الموت وقوله توفّته رسلنا و قوله و هو الذی یتوفّیکم باللّیل والنّهار یك جای میگوید جانها من بردارم یك جا میگوید ملك الموت بردارد و یکجا میگوید فرشتکان ویك جامیگوید بشب جانها بردارم نه این ظاهراً مناقضه است جواب گوئیم امّا توفّی فرشتکان بمعنی قبض ونزع باشد و امّا توفّی ملك الموت بمعنی دعوت و اشارت باشد که در خبر چنین است که او دعا کند جانها او را اجابت کنند و توفی خدای تعالی بتخریب بنیهٔ حیوة باشد و توفّی اللّیل مراد خواب اوست آن را توفّی خواند بر سبیل مجاز وتوفّی تمام بستدن باشد یقال توفّیت الشّیء و استوفیته ولو تری اذالمجرمون ناکسوا رؤسهم عند ربّهم گفت و اگر بینی یا محمّد ص چون گناه کاران بنزدیك خدای سرها در پیش افکنده از شرم گناهان که کرده باشند ربّنا ابصرنا ای یقولون ربّنا این از جمله آن جای ها است که قول محذوف باشد اینجا میگویند بار خدایا ما بدیدیم و بشنیدیم فارجعنا ما را با دنیا برتا عمل صالح کنیم که مارا علم یقین حاصل شد و جواب لو ازکلام محذوف است و تقدیر آنکه لرایت امراً فظیعاً اگر این بینی کاری عظیم دیده باشی ولو شئنا لاتینا کلّ نفس هدیها اگر خواستمانی هر نفسی را هدا بدادیمی یعنی

اگر ما خواستمانی ارادت جبر و اکراه هر کسی را قهر کردمانی والجاء بر ایمان و افعالی کردیمی با او که عند آن ملجأ شدی بایمان ولیکن مصلحت در تکلیف خلاف این اقتضا میکند چو مکلف بباید تا ایمان باختیار خود آرد تا مستحقّ مدح و ثواب باشد برآن وبر ترك کفر چو اگر ما او را الجاء کنیم برآن او را برآن ثوابی نباشد و معنی آیت اخبار است از قدرت او جلّ جلاله براین وآنکه این متعذّر نیست براو وچون نمیکند نه ازجهة تعذّر نمیکند ولکن حقّ القول منی ولیکن قول را از من سبق شده است و واجب که دوزخ پرکنم از آدمیان و جنیان و هو قوله للابلیس لاملانّ جهنم منك و ممّن تبعك منهم اجمعین و تقدّم این قول برای آن بود که او عالم بود باستحقاق ایشان عذاب را علّت این است نه سبق قول فذوقوا ای ثمّ یقال لاهل النار ذوقوا پس گوئیم اهل دوزخ را بچشید بما نسیتم ای بما ترکتم بآنچه رها کردید فرمان خدای و فراموش کردید جزای خدای تعالی و بیان لقاء کرده ایم در مواضع و هذا اشارت است بروز آنا نسینا کم ما فراموش کردیم شما را در دوزخ یعني رها کردیم شما را تا از جملهٔ فراموشان شدید و نسیان را که مضاف است با خدای تعالی چند تاویل باشد یکی ترك که نسیان در کلام عرب ترك باشد و دوّم آنکه با ایشان معاملهٔ فراموشان کند از طول عذاب چنانکه یکی از ما گوید فلان در زندان از فراموشان است چون او را مخلّد در زندان کرده باشند دیگر آنکه مراد جزای نسیان است آن را نسیان خواند بر طریق ازدواج کقوله و مکروا و مکر الله والله یستهزی بهم و قوله فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم ـ و ذوقوا عذاب الخلد بما کنتم تعملون و بچشید عذاب جاویدانی بآنچه کرده اید و کعب الاحبار گفت چون روز قیامت باشد و خلایق را در صعید سیاست بدارند و اهل دوزخ را بدوزخ بسپارند فرشتگان بر خیزند و شفاعت کنند شفاعت ایشان مقبول شود جماعتی را از دوزخ بیارند بشفاعت ایشان آنکه پیغمبران برخیزند وشفاعت کنند بشفاعت ایشان گروهی دیگر بیارند آنکه شهیدان شفاعت کنند آنکه مؤمنان شفاعت کنند تا آنکه که شفاعت شفیعان برسد رحمت بیاید واین برسبیل توسّع باشد و گوید بار خدایا مرا نیز شفاعتی میرسد حق تعالی گوید بلي شفاعت کن گوید بار خدایا در که گوید دزهر بنده وپرستاری که مرا یاد کرده در مقامی یا از من ترسید یا بمن امید داشت یا در همه عمر مرا یك بار بخواند بخوف یا برجاء او را از دوزخ برآر ایشان را از دوزخ برآرند جمله تا در دوزخ نماند الاّ آنکه خدای تعالی باو مبالات نکند آنکه خدای تعالی فرماید که در دوزخ در بندند از آن پس هیچ راحت در او نشود و هیچ غم ازاو بیرون نشود وگویند فرشتگان عند آن حال فذوقوا بما نسیتم لقآء یومکم هذا انّا نسینا کم الایة انّما یؤمن بایاتنا الّذین اذا ذکّروا بها خرّوا سجداً آنکه گفت بحقیقت ایمان آنان آرند بآیات ما که چون ایشان را تذکیر کنند و ذکر من یاد دهند ایشان را بروی درآیند بسجده و تسبیح کنند بحمد و شکر من و استکبار نکنند واستنکاف نکنند از آن و بنزدیك اصحاب ما این جایگاه سجده واجب است بر خواننده و مستمع امّا سامع براو واجب نیست سجده تتجافی جنوبهم عن المضاجع آنکه گفت از صفت ایشان این بود که پهلوهای ایشان بر بستر نیارامد و تتجافی تفاعل باشد از جفا و آن نبوّ و

ارتفاع باشد يقول العرب جاف ظهرك عن الجدار و جفت عينه عن الغمض اذا لم تنم مالك دينار گفت از انس مالك پرسيدم از اين آيت و گفتم كه بودند آنان كه پهلو ها از بستر بر داشتند و چه بود عبادت ايشان گفت جماعتى از اصحاب رسول عليه السلام از ميان نماز شام و خفتن نماز گردند آيت در حق ايشان آمد عبدالله عمر گفت رسول عليه السلام گفت هر كه او تعقيب خواند ميان نماز شام و خفتن خداى تعالى براى او دو كوشك بنا كند در بهشت هر يكى يك ساله راه در او چندان درختان ميوه باشد كه اهل دنيا از مشرق تا مغرب اگر حاضر آيند ايشان را كفايت باشد و آن نماز تائبان باشد و آن را ساعت غفلت گويند و از جمله دعاء مستجاب كه آن را رد نكنند دعائى بود كه ميان نماز شام و خفتن كنند هشام بن سالم روايت كرد از صادق عليه السلام كه او گفت هر كه او ميان نماز شام و خفتن دو ركعت نماز كند و در ركعت اوّل الحمد بخواند و اين آيت وذاالنّون اذ ذهب مغاضباً الى قوله وكذلك ننجى المؤمنين و در دوّم الحمد و اين آيت و عنده مفاتح الغيب الّتى لايعلمها الاّ انت ان تصلّى على محمّد و آل محمّد اللّهمّ انت ولىّ نعمتى والقادر على طلبتى تعلم حاجتى فاسئلك بحقّ محمّد و اله عليه و عليهم السلام ان تصلّى على محمّد و آل محمّد و ان تفعل بى كذا هيچ حاجت از خداى نخواهد و الاّ روا كند و صادق عليه السلام روايت كرد ازپدرانش از اميرالمؤمنين عليه السلام از رسول صلى الله عليه و آله كه او گفت وصايت ميكنم شما را بدو ركعت نماز بين العشائين در ركعت اوّل الحمد يكبار و سيزده بار اذا زلزلت الارض و در دوّم يك بار الحمد و پانزده بار قل هوالله احد هر كس كه اين نماز هرسال بكند از محسنان باشد اگر هر ماه بكند از موقنان باشد اگر هر شب آدينه بكند از صالحان باشد اگر هر شب بكند زاحمنى فى الجنة ولم يحص ثوابه الاّ الله مرا در بهشت مزاحمه كند و عدد ثواب او جز خداى نداند عطا گفت مراد آن است كه از نماز خفتن نخسبند ابان روايت كرد كه زنى بنزديك انس بن مالك آمد گفت يا انس وقت هست كه من نماز خفتن نا كرده بخسبم گفت نگر تا ازنماز خفتن نخسبى كه اين آيت در باب نماز خفتن آمد تتجافى جنوبهم عن المضاجع ابوالعاليه وحسن و مجاهد و ابن زيد گفتند قيام شب است بنماز شب برخاستن معاذ جبل روايت كرد كه رسول عليه السلام تتجافى جنوبهم عن المضاجع اين آيت در حق آنان آمد كه نماز شب كنند معاذ گفت در بعضى سفرها با رسول عليه السلام بودم گفتم يا رسول مرا علمى بياموز كه مرا ببهشت نزديك كند و ازدوزخ دور كند گفت يا معاذ از چيز عظيم پرسيدى و اين سهل است بر آنكه خداى بر او سهل كند خداى را پرستى و با او شرك نيارى و نماز بپاى دارى و زكوة مال بدهى وماه رمضان روزه دارى و حج خانه بكنى آنگه گفت تراه نمايم بر درهاى خير گفتم بلى يا رسول الله گفت روزه سپر است و صدقه خشم خداى بنشاند و نماز شب در ميانه شب آنگه اين آيت برخواند تتجافى جنوبهم عن المضاجع تا بآخر آيه آنگه گفت ترا خبر دهم بملاك و قوام اين جمله گفتم بلى يا رسول الله زبان خود بدست بگرفت و گفت اكفف لسانك زبان خود نگه دار من گفتم يا رسول الله ما را بخواهند گرفتن بگفتار زبان گفت يا معاذ ثكلتك امك هل يكبّ الناس

فى النار على وجوههم الاّ حصائد السنتهم مردم را در دوزخ افكند الاّ آفت زبانشان ؟ ضحّاك گفت كه مراد نماز شام و نمازخفتن و نماز بامداد است كه مرد بجماعت بكند شهربن حوشب روايت كرد از اسماء بنت عميس كه گفت ازرسول عليه السلام شنيدم كه گفت چون روزقيامت باشد و خلايق را در موقف عرض بدارند منادى ندا كند از قبل ربّ العزّة ندائى كه همه اهل جمع بشنوند ليقم الذين كانت تتجافى جنوبهم عن المضاجع برخيزيد آنانكه شب خاستكان بوده اند در دنيا جماعتى بر خيزند اندك ايشان هر دو گروه را به بهشت برند آنگه حق تعالى در حساب خلايق گيرد آنكه حق تعالى وصف ايشان كرد و گفت يدعون ربّهم خوفاً و طمعاً ايشان خداى را خوانند بخوف و طمع يعنى به ترس و اميدگاه از عقابش ميترسند و گاه برحمتش اميد ميدارند و ممّا رزقناهم ينفقون و از آنچه ايشان را روزى كرده باشيم نفقه كنند آنكه حقتعالى براى ترغيب و تحريص مؤمنان و ساير مكلّفان بر افعال خير گفت فلاتعلم نفس هيچ كس نداند ما اخفى كه چه نهاده اند و خفيه كرده اند براى ايشان از ثواب و نعمتى كه چشم او بآن روشن شود و ما موصوله است و گفتند ابهامى و اين ابهام است بر سبيل تعظيم حمزه و يعقوب خواندند ما اخفى با سكان ياعلى انّه مضارع اخفيت كه چه خواهم نهادن و بجاردن براى ايشان وقوّت اين قرائت حرف عبدالله مسعود است كه او خواند نخفى على انه مضارع اخفينا و محمّدبن كعب در شاذّ خواند اخفى على الماضى اضافةً الى الله تعالى يعنى اخفى الله و باقى قرّاء خواندند اخفى عليه مالم يسم فاعله من الماضى ابوصالح روايت كرد ازابوهريره ازرسول عليه السّلام كه او گفت خداى تعالى گفت اعددت لعبادى الصالحين مالاعين رأت ولااذن سمعت ولا خطر على قلب بشر بنهاده ام براى بندگان صالح آنچه هيچ چشم ندبده است وهيچ گوش چنان نشنيده است از آنچه كس را بر آن اطلاع نداده اند آنگه رسول عليه السلام گفت اگر خواهى اين آيت بخوانى فلاتعلم نفس ما اخفى لهم من قرة اعين عبدالله مسعود گفت در توراة نوشته است لقد اعدالله الذين تتجافى جنوبهم عن المضاجع مالا عين رأت ولا اذن سمعت ولاخطر على قلب بشر ولا تعلمه ملك مقرب وانه لفى القرآن فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قرّة اعين گفت خداى تعالى در توريه فرستاده است كه خداى بنهاده است و بخارده براى آنانكه پهلو از بستر بردارند براى خداى آنچه هيچ چشم چنان ندبده است و هيچ گوش چنان نشنيده است و برخاطر هيچ آدمى چنان نگذشته است و هيچ فرشتهٔ مقرّب نداند و اين معنى در قرآن هست فى قوله ولا تعلم نفس ما اخفى لهم من قرة اعين وقوله جزاءً بما كانوا يعملون آنگه بيان كرد كه اين براى آن كردم كه جزا و مكافات بود بر آنچه كردند يعنى بواجب و استحقاق. قوله تعالى.

أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كَانَ فَاسِقاً لَا يَسْتَوُنَ * أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

آيا پس آنكه باشد گرونده چون كسى هست كه فاسق ميباشد برابر نيستند اما آنان كه گرويدند وكردند كارشايسته

فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلاً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَيهُمُ النَّارُ

پس آنها را است بوستانها جايگاه كه مهيا شده بسبب آنچه كه ميكردند واما آنان كه بيرون رفتند از دين پس جاى آنها آتش است

كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَ قِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي
هرگاه خواهند كه بيرون روند از آتش برگردانيده شوند در آن وگفته شود آنهارا كه بچشيد شكنجهٔ آتش را كه بآن
كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ * وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ
تكذيب ميكرديد وهرآينه بچشانيم آنهارا از شكنجه نزديك تر جز شكنجه بزرك تر
لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ * وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ
تاشايد آنها برگردند وكيست ستمكار تر از آنكه پنداده شد بايات پروردگارخود پس روگردانيد از آنها كه ما از
الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ * وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ
گناه كاران انتقام كشندگانيم و هرآينه داديم موسى را كتاب پس مباش در شك از ملاقات او
وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا
وگردانيديم او را راه نماينده براى بنى اسرآئيل وگردانيديم از آنها پيشوايان راه نمودند خلق را بفرمان ما چون صبر كردند و بودند
بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ * إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ *
بايات ما يقين كنندگان بدرستيكه پروردگارتو اوحكم كند ميان ايشان در روز قيامت در آنچه بودند كه در آن اختلاف ميكردند
أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي
آيا راه ننمود مرآنهارا كه چند هلاك كرديم پيش از ايشان از قرنها كه ميروند درمسكنهاشان بدرستى كه در
ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ * أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ
اين هرآينه آيات است آيا پس نمى شنوند آيا نمى بينند بدرستيكه ما ميرانيم آبرا بسوى زمين خالى از گياه
فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ * وَ يَقُولُونَ مَتَى
پس بيرون آريم بآن زراعتى كه ميخورند از آن چارپايان آنها وخود آنها آيا پس نمى بينند ومىگويند كى باشد
هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ
اين فتح اگر هستيد راست گويان بگو روز فتح سودندهد آنان را كه كافر شدند ايمان شان
وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ * فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ .
ونه ايشان مهلت داده شوند پس روبگردان از ايشان ومنتظر نصرت باش بدرستيكه آنها مهلت داده شدگان دنيايند .

قوله تعالى افمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لايستون گفت آن كس كه مؤمن بود چنان باشد كه آنكس فاسق باشد بهم راست نباشد . مفسّران گفتند آيت در اميرالمؤمنين آمد والوليدبن عقبه بن ابى معيط كه برادر عثمان بود از مادر و سبب نزولش آن بود كه ميان ايشان چيزى برفت وليد على عليه‌السّلام را گفت تو كودكى واسط منك لساناً واحدّ سناناً واملأ منك حشوا فى الكتيبه من از تو بزبان فصيح ترم و بسنان تيز تر و در ميان لشكر پابدارتر امير المؤمنين او را گفت اسكت فانك فاسق خاموش باش كه تو فاسقى خداىتعالى اين آيت فرستاد و گفت افمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا لايستون آنكس كه مؤمن بود چنان باشد كه آن كس كه فاسق راست نباشد براى آن لايستون گفت ولايستويان نگفت كه آيت اگرچه در ايشان دو آمد اما حكم آيت عام است در جمله مكلفانّ هيچ مؤمن با هيچ فاسق راست نباشد و نظم كلام اقتضاى آن كند كه فاسق در آيت بمعنى كافر است براى آنكه جمع بين ايمان و كفر

(درست)

درست نباشد بين ايمان و فسق درست باشد چه يك شخص هم مؤمن باشد هم فاسق بايمان مؤمن باشد و بفسق فاسق و اين مناقضه كه از ميان كفر و ايمان است از ميان فسق و ايمان نيست واين وليد عقبه آن است كه در عهد عثمان عفّان از جانب او بر كوفه عامل بود شبى از شبها همه شب خمر خورد و بامداد مست بمسجد آمد و بمحراب رفت و مست نماز بامداد چهار ركعت بكرد آنگه باز نگريد با قوم هم در نماز گفت ازيدكم فانّى نشيط بر چهار ركعت بيفزايم كه من بنشاطم مردمان دانستند كه او مست است و آنچه ميگويد نه بعقل ميگويد نامهٔ بعثمان نوشتند عثمان او را بازخواند جماعتى از صالحان كوفه با او برفتند وبر وى گواهى دادند كه او خمر خورد و مست بود در نماز آمد و نماز بامداد چهار ركعت كرد وگفت ازيدكم فانّى نشيط عثمان با على عليه‌السلام مشورت كرد امير المؤمنين عليه السلام گفت حدّ بايد زدن اورا هشتاد تازيانه عثمان باشارهٔ امير المؤمنين او را حد زد و اين حال در كوفه شايع شد ودر آن اشعار گفتند از آن جمله ابياتى كه خطيئةالعبسى گفت ـ شهد الخطيئة يوم يلقى ربّه انّ الوليد احقّ بالغدر نادى وقد تمّت صلوتهم اازيدكم ثملاً وما يدرى فابوا اباوهب ولو فعلوا لقرنت بين الشّفع والوتر حبسوا عنانك اذ جريت ولو تركوا عنانك لم تزل تجرى وقال الاخر من اهل الكوفه تكلّم فى الصلوة وزاد فيها علانية وجاهر بالنّفاق وفاح الخمر من سنن المصلّى ونادى والجميع الى فراق ازيدكم لكيما تحمدونى وما لكم ومالى من خلاق فبؤساً للوليد وما اتاه الى يوم التّغابن والتّلاق وحسان ثابت گفت درحادثه او با امير المؤمنين در عهد رسول و نزول اين آيت در باب او ومعنى آيت ليس من كان مؤمنا عرف الله كمن كان فاسقا خوّانا سوف يجزى الوليد خزياً وناراً وعلى لاشكّ يجزى جناناً فعلّى يجزى هناك جنانا ووليد يجزى هناك هواناً و اين وليدبن عقبه در اول عهد امير المؤمنين چون مهاجر و انصار براو بيعت كردند او بيعت نكرد و مروان بن الحكم و سعيدبن العاص امير المؤمنين كس فرستاد وايشان را بخواند وگفت چرا توقف ميكنيد در بيعت من و خاصّ و عام و مهاجر و انصار بيعت كردند مرا اين بيعتى باشد لازم در گردن حاضر و غايب وليد گفت براى آنكه تو مارا بكينه آوردهٔ امّا كينهٔ من باتو از آنست كه پدرم را روز بدر بكشتى و پدر سعيد عاص را هم چنين وامّا مروان حكم چون عثمان او را با مدينه آورد تو او را عتاب و ملامت كردى ما ترا بچند شرط بيعت كنيم يكى آنكه ما را بر ديگران مزيدى باشد در آنچه ما خواهيم دگر آنكه چون از تو ترسيم بشام رويم بر معاويه سه ام آنكه كشندكان عثمان را بكشى امير المؤمنين جواب داد گفت امّا برآنچه گفتى تو ما را بكنيه آوردى من نياوردم خدا و رسول و دين حق و شرع و اسلام شما را بكينه آورد و امّا آنچه گفتى ما را مزيدى باشد هرگز شما را مزيدى نباشد جز آنكه شرع راه دهد امّا ترس شما از من اين توانم كردن كه شما را ايمن كنم و امّا كشندگان عثمان را آنچه شرع راه دهد با ايشان بكنم نه بگفت شما ولّى دم مطالبت كند و بر گروهى معيّن درست شود گفتند اگر بيعت نكنيم چه كى با ما گفت محبوس كنم شما را تا بيعت كنيد و اگر طغيان كنيد عقوبت كنم شما را برآن تا در اين بيعت آئيد كه مسلمانان درآمدند جمله چون اين بشنيدند بيعت كردند

(وليد)

ولیدبن عقبه این بیتها بگفت تقدّمت لمّا لم اجدلی مقدّما امامی ولا خلفی سوی الموت مرحلا واودین امّی والحوادث جمّة فوافی المنایا والکتاب المؤجّلا أتیت علیّا غیرراض بامره ولا ناظر فیه حقّا و مبطلا فبایعته لما رای النّاس غیره ولم اك فیما کان من ذاك اوّلا ولا یجفوانی فالمدینة بلدة اقیم به حتّی اری متحوّلا و بالشّام امر واسع و معوّل وشیخ سیبغی للخطوب مرجلا آنکه حق تعالی بیان جزای هر دو قوم کرد گفت امّا الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات فلهم جنّات المأوی گفت امّا آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند ایشان راهست بهشت ها مأوی و مقام و مستقر نزلاً یعنی خیراتی و منافعی و ثوابی که با ایشان فرود آرند و قیل لهم جنّات المأوی نزلا یعنی جای نزول ایشان بهشت باشد بما کانوا یعملون بآنچه کرده باشند امّا الذّین فسقوا و امّا آنان که فاسق باشند فماویهم النّار جای ایشان دوزخ باشد کلّما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها هرگه که خواهند تا برون آیند از آنجا باز پس برند ایشان را و قیل لهم و گویند ایشان را بچشید عذاب آن دوزخ که بآن تکذیب کردید و بدروغ داشتید . وانگه گفت ولنذیقنهم ما بچشانیم ایشان را از عذاب کمتر و نزدیك تر دون العذاب الاکبر جز عذاب مهتر بزرك تر ابی کعب و ابوالعالیه و ضحّاك و حسن وابراهیم گفتند عذاب ادنی رنجها و مصائب دنیاست و بیماریها و بلاء دنیا عکرمه گفت حدّ است و رجم و تعزیر عبدالله مسعود گفت و عبدالله ابی الحارث قتل بتیغ است در روز بدر مقاتل گفت قحط است که درمکّه بود هفت سال تا مردم هرمردار واستخوان وآنچه یافتند بخوردند مجاهد گفت عذاب ادنی عذاب گوراست وعذاب اکبر باتّفاق عذاب دوزخ است باقرعلیه السلام گفت عذاب اکبر خروج مهدیّ آل محمّد بود ایشان را لعلّهم یرجعون تا همانا باشد که باز آیند و توبه کنند و این عذاب ادنی لطف شود ایشان را در آنچه ایمان آرند و اختیار طاعت کنند تا عذاب اکبر از ایشان بگردد و من اظلم ممن ذکّر بآیات ربّه ثمّ اعرض عنها گفت کیست ظالم تر از آن کس که او را یاد دهند آیات من آنکه اعراض کند از آن و عدول نماید یعنی از او ظالم تر برنفس خود و جالب تر مضرّت را بخویشتن کس نباشد آنکه گفت انّا من المجرمین منتقمون ما از گناه کاران انتقام خواهیم کشیدن گفتند مراد بمجرمان مشرکانند در آیات معاذ جبل روایت کرد که رسول علیه السلام گفت سه کار است که هر کس بکند مجرم شود هر کس که رایتی ببندد بناحق یا در پدر و مادر عاقّ شود یا باظالمی برود تا او را یاری کند آنگه بر خواند انّا من المجرمین منتقمون . ولقد آتینا موسی الکتاب گفت بدرستی که ما موسی را کتاب دادیم یعنی توریة فلا تکن فی مریة من لقائه بشك مباش از لقاء جزاء و ثواب خدای سدّی گفت مراد آن است که شك مکن در آنکه او توریة از من تلقّی کرد بقبول و رضا عبدالله عباس گفت مراد بلقاء آیاتی و دلالاتی است که رسول علیه السلام شب معراج دید و گفتند ضمیر راجع است با موسی یعنی شکّ مکن در آنکه موسی را خواهی دید در قیامت و گفتند ها ضمیر است از نامذکوری و هوالاذی یعنی شك مکن در آنکه تو از قوم خود رنج خواهی دیدن چنانکه موسی دید وجعلناه هدی لبنی اسرائیل گفتند ضمیر راجع است باموسی وهدی بمعنی هادی است

یعنی ما موسی را براه نمائی بنی اسرائیل کردیم و گفتند راجع است با کتاب یعنی ما کتاب او را بلطف و بیان بنی اسرائیل کردیم و جعلنا منهم ائمّة یهدون بامرنا لمّا صبروا ازایشان یعنی از بنی اسرائیل اماهانی کردیم و مقتدایانی چون صبر کردند زجّاج گفت معنی کلام شرط است یعنی اگر شما نیز صبر کنید ازشما اماهانی کنیم چنانکه ازبنی اسرائیل کردیم چون صبر کردند حمزه و کسائی خواندند لماصبروا بکسر لام وتخفیف میم وما مصدری ای بصبرهم برای آنکه ایشان صبر کردند وکانوا بآیاتنا . یحجحنا یوقنون و ایشان آیات مارا منکر نبودند بل مستیقن بودند و شاکّ نبودند در او یقین آن باشد که خود را واثق یابد بر خلاف آنچه بر او بوده است از اضطراب وحیرت آنکه رسول را بر سبیل تسلیه گفت انّ ربك یفصل خدای تو ای محمّد فصل کند و حکم میان ایشان روز قیامت درآنچه خلاف میکنند تسلیه رسول است ووعید ایشان اولم یهد لهم کم اهلکنا صورت استفهام است و مراد تقریع و فاعل یهد معنی کم اهلکنا است یعنی اولم یهد لهم کثرة من اهلکنا ره ننمود ایشان را و متّعظ نشدند به بسیاری آنانکه ایشانرا هلاك کردیم از امّتانی که پیش ایشان بودند یمشون فی مساکنهم اینان در سرایهاء ایشان میروند و می بینند آثار و علامات ایشان که چون بودند و امروز ازیشان جز اثر مانده نیست و گفتند یمشون فی مساکنهم حکایت هلاك شدگان است ای وهم یمشون فی مساکنهم آمنین و ایشان ایمن میرفتند در شهرهاء خود انّ فی ذلك لایات درین آیتی و علامتی وعبرتی هست افلا یسمعون نمیشنوند اخبار ایشان و گفتند نمیشنوند آیات خدای تا متّعظ شوند اولم یروا نمی بینند یعنی نمیدانید که ما آب را بزمین خشك درشت رانیم که بر او هیچ نبات نباشد و اصل کلمه از قطع باشد یعنی باران و نبات از او منقطع بود من قولهم سیف جرّاز ای قطّاع ناقة جرّازاذا کانت تأکل کلّ شیئ و رجل جروز ای اکول قال الرّاجزخبّ جروزو اذا جاع بکاودر او چهارلغت است جرز و جرز و جرز عبدالله عباس گفت مراد آن است که ما بسیل رود و آب بر زمینها بالا رانیم و آن دهائی است بر بلندی نهاده میان شام و یمن فنخرج به زرعاً باو زرعی و کشتی برون آریم که ایشان و چهار پایان ایشان از آن میخورند افلا تبصرون نمی بینید یعنی اندیشه نمیکنید و تفکر تا بدانید و یقولون متی هذا الفتح و میگویند کافران این فتح کی خواهد بودن بعضی مفسّران گفتند مراد بفتح حکم است . یعنی این روز فصل و قضا و حکم که شما دعوی میکنید کی خواهد بودن و ازاینجاست که حاکم را فتّاح گویند . کلبی گفت فتح مکّه خواستندی . سدی گفت فتح روز بدر خواستند که رسول علیه السلام ایشان را تهدید نموده بود بآن و انذار کرده و گفتند که خدای تعالی ما را در این روز برشما ظفر خواهد دادن قل یکو یا محمّد علیه السلام یوم الفتح لاینفع الذین کفروا ایمانهم روز فتح کس را ایمان سودندارد و آنان که گفتند مراد روز بدر است گفتند یعنی عند معاینة عذاب و گرفتار شدن ایشان در چنگال شما بر وجهی که دانند محیص نیست و خلاصی چو مثل این حال حال الجاء باشد ولاهم ینظرون و نه ایشان را نیز امهال دهند و تأخیر کنند و روا بود که کلمه از نظر باشد یعنی رحمت کقوله تعالی ولاینظر الیهم یوم القیمة یعنی با ایشان نتگرند و بر ایشان رحمت نکنند . و فعل مضارع از فعل و افعل در مالم یسمّ فاعله یکصورت دارد اوّل از افعل بود و دوّم از

فعل و مثله بوعد روا باشد که از وعد بود و روا بود که ازاوعد باشد فاعرض عنهم از ایشان
بر گرد و رها کن ایشان را و انتظر وانتظار نزول عذاب بایشان کن که ایشان نیزانتظارمیکنند
گفتند انتظار دولت میکنند که ایشان را باشد بر شما و گفتند انتظار در حقّ ایشان مجازاست
یعنی عذاب بایشان آید لامحال تا بآن ماند که پنداری منتظر بودند ومثله فی المعنی قول الشاعر
جرت الرّیاح علی رسوم دیارهم فکانّهم کانوا علی المیعاد. سورة الاحزاب. این سوره مدنی است
و هفتادو سه آیت است و هزار و دویست و هشتاد کلمت است و پنجهزار و هفتصد و نود
حرف است از ابو امامه از اُبی کعب که رسول علیه السلام گفت هر که او سورة الاحزاب
بخواند و اهلش را بیاموزد و زیر دستان را او را از عذاب گور امان دهند.

سورة الاحزاب ثلث و سبعون آیة و هی مدنیّة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللهَ كَانَ عَلِيماً
اي پیغمبر برگزیده بترس ازخدا واطاعت مکن کافران و منافقان را بدرستیکه خدا باشد دانای
حَكِيماً وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً * وَتَوَكَّلْ
درست کردار وپیروی کن آنچه وحی کرده بسوی تو ازپروردگارت بدرستیکه خدا باشد بانچه میکنید آگاه وتوکل نما
عَلَى اللهِ وَكَفَى بِاللهِ وَكِيلًا * مَا جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ
بر خدا وبس است خدا کارسازی را نیافرید خدا برای مردی از دودل در درون او و نگردانید
أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذٰلِكُمْ
زنان شمارا که اظهار میکنند از ایشان مادران شما ونکرد پسرخواندگان شمارا پسران شما این سخن های شما
قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ * ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ
گفتار شما بدهنهای شما وخدا میگوید سخن راست واوراه نماید براه راست بخوانید ایشان را باسم پدرشان آن
أَقْسَطُ عِنْدَ اللهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ
راست تراست نزدخدا پس اگر ندانید پدرشان را پس برادرشان شمایند در دین ودوستان شما ونیست
عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلٰكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللهُ غَفُوراً
برشما گناهی درآنچه خطا کردید بان ولکن آنچه عمداً دلهای شما قصدکند وباشد خدا آمرزنده
رَحِيماً * النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ
مهربان پیمبر برگزیده سزاوارتراست بگروندگان از خود ایشان وزنان او مادران آنهایند وخویشاوندان
بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَى
پارهٔ ایشان سزاوار ترند بپارهٔ در کتاب خدا از گروندگان وهجرت کنندگان مگر اینکه بکنید بسوی
أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفاً كَانَ ذٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُوراً * وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ
دوستان شما نیکوئی باشد این در لوح نوشته شده وهنگامی که گرفتیم از پیمبران

مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ
پیمانشان را واز تو واز نوح وابراهیم وموسی وعیسی پسر مریم وگرفتیم ما ازایشان
مِيثَاقاً غَلِيظاً * لِيَسْئَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً أَلِيماً *
پیمان را محکم سؤال کند راست گویان را از راستی آنها وآماده کرد مر کافران را شکنجهٔ دردناك
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ
ای آنانکه گرویدید یادکنید نعمت خدارا بر خودتان چون آمدشمارا لشکرهای کفار پس فرستادیم برایشان
رِيحاً وَجُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيراً * إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ
بادی را ولشکرهائی که نمیدیدید آنان را وبوده باشد خدا بانچه میکنید بینا چون آمدشمارا از
فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ
بالای شما واز زیروادی شما لشکرها وچون خیره شد چشمها ورسید دلهای مؤمنان بحنجرها و
تَظُنُّونَ بِاللهِ الظُّنُونَا هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالاً شَدِيداً * وَإِذْ يَقُولُ
گمان نمودند بخدا انواع گمانها آنجا آزموده شدند گروندگان وجنبانیده شدند جنبیدنی سخت وچون گفتند
الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً * وَإِذْ قَالَتْ
منافقان وآنان که در دلهایشان مرض است وعده نکرد ما را خدا وفرستادهٔ او مگر فریب وچون گفتند
طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ
گروهی ازایشان ای اهل مدینه نیست جای بودن برای شما پس برگردید ورخصت طلبید گروهی ازایشان از پیمبر
يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَاراً * وَلَوْ دُخِلَتْ
میگفتند بدرستیکه خانه های ما خالی است ونیست که آنها خالی باشد نمی خواستند مگر گریختن را واگر داخل شوند
عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيراً * وَلَقَدْ
برایشان از اطراف مدینه پس خواسته شوند فتنه را هرآینه بیایند آن را و درنگ نکنند بآن مگر اندکی را وبتحقیق
كَانُوا عَاهَدُوا اللهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللهِ مَسْئُولاً * قُلْ لَنْ
بودند جمعی که عهد کردند باخدا پیش از آنکه برنگردانند پشتهای خودرا وباشد عهد خدا پرسیده شده بکو هرگز
يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذاً لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا *
سودندهد شمارا فرار کردن اگر فرار کنید از مرگ یا از کشتن وآنهنگام برخوردار نشوید مگر اندکی
قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءاً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا
بگو کیست آنکه نگاه دارد شمارا از خدا اگر خواهد بشما بدی را یا خواهد بشما بخششی را ونمی یابند
يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللهِ وَلِيّاً وَلَا نَصِيراً * قَدْ يَعْلَمُ اللهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ
آنها از غیر خدا دوستی ونه یاری کننده را بتحقیق میداند خدا بازدارندگان ازشما وگویندگان
لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا * أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ
مر برادران خودرا که بیائید بسوی ما ونمی آیند منافقان بجنك مگر اندکی درحالتی که بخیلانند برشما پس چون آمد
الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا
ترس از دشمن دیدی آنها را که می نگرند بسوی تو میگردد چشمهایشان مانند کسیکه بوشیده بر او از مرگ پس چون

ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ

برود ترسی بر نجانند شمارا بزبانهای تند در حالتی که بخیلند بر غنیمت آنها نمی کروند پس نابود کرد

اللهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيراً * يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَ

خدا کردارشانرا وباشد این بر خدا آسان میپندارند منافقان که لشکرها نرفته‌اند ازمدینه و

إِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْئَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ

اگر بیایند لشکرهای کفار دوست‌دارند کهایشان صحرانشینند در میان عربها میپرسند از خبرهای شما

وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلاَّ قَلِيلاً * لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ

واگر بودند درمیان‌شما جنك‌نکردند مگر اندکی هرآینه باشد برای‌شما در ذات‌پیمبر خدا خصلتی

حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللهَ كَثِيراً * وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ

پسندیده هرکسی‌را که‌باشد امیدوار بخدا وروز آخرت وبادکرد خدارا بسیار وچون دیدند گروندکان

الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ

گروهها‌را گفتند این آنچیزی‌است که‌وعده‌کردمارا خدا ورسولش وراست‌گفت خدا ورسولش ونیفزود آنهارا

إِلاَّ إِيمَاناً وَتَسْلِيماً * مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ

مگر ایمان وگردن‌نهادن‌را از مؤمنان مردانند راست‌گو آنچه عهدبستند باخدا براو پس‌ازایشان

مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً لِيَجْزِيَ اللهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ

کسیت که وفاکند بعهدخودواز ایشان کسی‌هست که انتظارمیکشدوتغییر ندادندتغییر دادنی راتاپاداش‌دهدخدارا‌ست گویان‌را بجهة‌راستی آنها

وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً * وَرَدَّ

وشکنجه‌میکند منافقان‌را اگرخواهدیاقبول‌توبه کند برایشان‌بدرستی‌که خدا باشد آمرزنده مهربان وبازگرداند

اللهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْراً وَكَفَى اللهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ

خدا آنانکه کافرشدند بخشم‌ایشان نیافتند غنیمت‌ونصرت‌را وبس‌است خدا گروندگان‌را کارزار وباشد

اللهُ قَوِيّاً عَزِيزاً * وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ

خدا توانای غالب وفرودآورد آنان‌را کهپشتی‌کردند آنان‌را از کسان کتاب از قلعهای ایشان

وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقاً تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقاً * وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ

وانداخت دردلهای‌ایشان ترس‌را گروهی‌را میکشتید واسیرمی‌نمودید گروهی‌را ومیراث دادشمارا زمین‌شان را

وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضاً لَمْ تَطَؤُهَا وَكَانَ اللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً .

وخانه‌هایشان‌را ومالهایشان‌را وزمینی که گام ننهادید وبوده‌باشد خدا بر هر چیزی توانا .

قوله تعالی یا ایها النبیّ اتق اللّه الایه خدای تعالی دراین آیت خطاب کرد با رسول و مراد رسول و امّت گفت ای پیغامبر برگزیده بزرگ منزلت از خدای بترس و از معاصی او اجتناب کن و طاعت کافران و منافقان مدار و فرمان ایشان مبر . آیت در ابو سفیان و صخربن حرب آمد . و عکرمة بن ابی جهل و ابوالاعور السّلمی چون بمدینه آمدند و بخانه عبداللّه ابی سلول که سرمنافقان بود فرود آمدند و این پس ازکارزاراحد بود رسول علیه السلام ایشان را امان داده بود که بیایند و بگویند و بشنوند . عبداللّه بن ابی سرح و طعمه بن

ابیرق با این جماعت کافران و منافقان بر خاستند و بنزدیك رسول آمدند و گفتند دست بدار خداوندان ما را وبگو که ایشان شفیعان ما اند و ما را عبادت ایشان نافع است تا ما دست بداریم از تو و خدای تو رسول را سخت آمد و صحابه گفتند یا رسول اللّه دستور باشد تا همه را گردن زنیم رسول علیه السلام گفت نشاید که من ایشان را امان داده ام و با امان من اینجا آمده اند ولیکن اینان را بیرون کنید از مدینه و گفت ایشان را اخرجوافی لعنة اللّه وغضبه خدای تعالی در این باب این آیات فرستاد و گفت طاعت این کافران و منافقان مدار که آنچه میگویند . و اگر چه آیه درین کروه است حکم او با عامّ باشد در جمله کافران و منافقان انّ اللّه کان علیما حکیما . گفت خدای تعالی عالم است وحکیم با آنچه فرماید وگوید جز آن نفرماید که بمصالح شما بآن تعلّق دارد و اتّبع ما یوحی الیك من ربّك گفت متابعت کن آن چیز را که وحی کرده اند بر تو از خدای تو که خدای عالم است وآگاه ازآنچه اینکافران و منافقان میکنند از عناد و جحود . ابو عمرو بیاخواند یعملون ردّاً الی الکافرین والمنافقین و باقی قرّاء بتاء خطاب خواندند خطاباً للنّبیّ و المؤمنین . بعضی دگر گفتند جماعتی از بنی ثقیف بنزدیك رسول علیه السلام آمدند و گفتند یامحمّد ما را یکسال دستوری ده ورخصت ده تا بخدایان ممتّع شویم باذن تو تا مردمان منزلت واختصاص ما بدانند آنگه پس سالی بتو ایمان آریم رسول علیه السلام از جهة حرص برایمان ایشان توقّف نمود و در دل گفت اگر خدای دستوری دهد من اینان را مهلت دهم خدای آیت فرستادکه نکر تا فرمان اینان نبری که دروغ میگویند آنچه میگویند و توکّل علی اللّه و اعتماد بر خدای کن و ترا خدای وکیل و یار و تکفّل کننده بس ما جعل اللّه لرجل من قلبین فی جوفه مفسّران گفتند آیت در مردی آمد نام او جمیل بن معمّر بن حبیب بن عبداللّه الفهری و او مردی بود عاقل و ذورای و حافظ مردم گفتند همانا این حفظ که این مرد راست بیك دل نباشد شاید بودن که بدو دل باشد . و او نیز باور کرد گفت مرا دودل است و این سخن هروقت میگفت خدای تعالی این آیت فرستاد راوی خبر گوید که روز بدر ابن جمیل را دیدم که بهزیمت میرفت یك پای نعل در پای و یك پای در دست و میگریخت او را گفتم یاابا معمر این نعل چرا بدست گرفته ای در پای نمیکنی گفت من ندانستم که نعل در دست دارم یا درپای گفتم چون تو مردی باید که دعوی کنند که مرا دو دل است که چندانی ضبط ندارد در وقت خوف که نداند که نعل در دست دارد یا در پای بعضی دگر گفتند کافران را چون از علم و حفظ رسول عجب آمد گفتند همانا محمّد علیه السلام دو دل دارد خدای تعالی این آیت فرستاد برای ایشان زهری ومقاتل گفتند این مثلی است که خدای تعالی زد برای مظاهران که از اهل خود ظهار کردندی و گفتندی انت علیّ کظهر امّی و برای متبنّیان که ایشان پسر دیگری را بفرزندی گرفتندی گفت چنانکه محال است که مردی را دو دل باشد محال است که یك زن هم زن او باشد هم مادرش یایك شخص هم پسر او باشد و هم پسر دیگری آنکه این را بر ایشان محقّق کرد گفت وما جعل ازواجکم اللّائی تظاهرون منهن امّهاتکم و نکرد آن زنان را که شما از ایشان ظهار میکنید مادران شما

ابوجعفر وابو عمرو وورش لای خوانند بی همزه و بیمد و یعقوب و نافع مهموز ممدود خوانند بی یا واهل کوفه و شام بهمزه و مدّ ویا خوانند وانشدوا علی قرائة نافع قول الشّاعر من اللاّء لم یحججن یبغین حسبته ولکن لیقتلن البری ألمغفّلا. وراویان ابن کثیر از او خلاف کردند قوله تظاهرون اهل شام تظّاهرون بفتح تا خواندندو تشدید ظا والاصل تتظاهرون بحذف تا بی ادغام و در اول بادغام و عاصم بظاهرون خواند بضمّ یا و تخفیف ظاء من المظاهرة وآیت دراوس بن الصّامت آمد وزنش خوله بنت ثعلب و قصّهٔ آن وحکم ظهار در سورهٔ مجادله بیاید انشاءالله تعالی وما جعل ادعیائکم ابنآئکم و نکرد پسر خواندگان شمارا پسران شما جمع دعی باشدفعیل بمعنی مفعول یعنی مدعوّ ندبپسری شما . مفسران گفتند آیت در زیدبن حارثة بن شراحیل الکلبی آمد من بنی عبدول و او بندهٔ رسول علیه السلام بود اورا آزاد کرد و بپسریش برخواند پیش از وحی و در اسلام میان او و میان حمزة عبدالمطلب برادری داد و رسول علیه السلام زینب بنت جحش الاسدی بزنی کرد جهودان و منافقان طعنه زدند گفتند محمّد ما را نهی کند از آنکه زن پسر را بزنی کنیم و او زن پسر را بزنی کرد . خدای تعالی این آیت فرستاد و باز نمودکه پسر خوانده پسر نباشدبرحقیقت ذلکم قولکم بافواهکم این قولی است که شما میگوئید بدهن والله یقول الحقّ و خدای تعالی حق گوید وهو یهدی السّبیل او ره نماید خلقان را بره راست ادعوهم لابائهم ایشان را بپدران خود باز خوانید که ایشان را زاده باشند هو اقسط عندالله آن بعدل نزدیك تر باشد بنزدیك خدای فان لم تعلموا آبائهم اگر پدران ایشان را ندانید فاخوانکم فی الدّین ای فهم اخوانکم ایشان برادران شما اند در دین وموالیکم وآزاد کردگان شما اند و از اقسام مولی یکی معتق است ولیس علیکم جناح فیما اخطأتم به و بر شما بزه نیست در آنچه خطا کنید یعنی چون بظاهر حال کسی را بپدر باز خوانید و او برحقیقت پسر او نباشد و شما ندانید بر شما در آن حرجی نباشد . قتاده گفت اگر فراموش کنید در حال فراموشی گوئید فلان بن فلان چنانکه زیدبن رسول الله بر شما بزه نباشد ولکن ما تعمّدت قلوبکم ولکن بزه در آن باشد که دل های شما بآن قصد کنند. خبر مبتداء در آیت محذوف است لدلالة الکلام علیه و تقدیر آنکه ولکن ما تعمّدت قلوبکم فعلیکم فیه الجناح . وکان الله غفوراً رحیما و خدایتعالی غفور و رحیم آمرزنده و بخشاینده است . در خبر است که رسول علیه السلام گفت من ادعی الی غیر ابیه والی غیر ولیّ نعمته فعلیه لعنة الله والملائکة والنّاس اجمعین . گفت هر که کسی را باز خواند نه بپدر و نه ولی نعمت او لعنت خدای تعالی وفرشتگان و مردمان بر او باد راوی گوید که ابو حذیفه بن عتبة بن عبدالشّمس ازجملهٔ بدریان بود واو سالم را به پسری بپذیرفت و دختر برادرش را هند بنت الولیدبن عقبه را باو داد و او مولی زنی انصاری بود او را به پسری بر خواند چنانکه رسول علیه السلام زید بن حارثه را و در جاهلیّت عادت بودی که چون کسی پسر خوانده گرفتی او را پسر او خواندندی چون بمردی میراثش باو دادندی تا خدای تعالی این آیت فرستاد ادعوهم لابائهم الایة . النبیّ اولی بالمؤمنین من انفسهم . گفت رسول علیه السلام اولی تر است بمؤمنان از آنکه ایشان بخویشتن یعنی حکم او درایشان روان تر است بر ایشان

که حکم ایشان برخود . عبدالله عباس گفت معنی آنست که چون رسول علیه السلام ایشان را دعوت کند بچیزی و نفس ایشان دعوت کند ایشان را با چیزی ایشانرا اجابت رسول باید کردن و متابعت او نه متابعت هوای نفس خود مقاتل گفت یعنی رسول علیه السلام را اطاعت داشتن اولی تر است از آنکه طاعت یکدگر . ابن زید گفت فرمان رسول علیه السلام بر امّت چنان روان است که فرمان خداوند بر بنده روان است و گفتند معنی آن است که رسول علیه السلام در امضاء احکام و اقامت حدود و فرمان دادن بر امّت اولی تر است از آنکه ایشان بر خود برای آنکه مصالح دینی بآن تعلق دارد و گفتند برای آن آن فرمان رسول علیه السلام بر ایشان روان تر است از هوای ایشان چو رسول علیه السلام ایشان را با نجاة خواند و هوای ایشان را با هلاك خواند بسّام بن عبدالله گفت برای آنکه رسول علیه السلام ایشان را از آتش دوزخ براند و نفس ایشان را از آتش دنیا برهاند . عطا گفت در قرائت عبدالله عباس چنین است که النّبی اولی بالمؤمنین وهو اب لهم پیغامبر اولی تر است بمؤمنان و او پدر است ایشان را . عمر خطّاب بگذشت بغلامی که او مصحف بر کنار نهاده بود و این آیت میخواند النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وهو اب لهم عمر گفت یا غلام ازمصحف میخوانی گفت آری گفت حك کن آن را که در قرآن نیست گفت این مصحف ابی است عمر برفت اورا گفت چرا در مصحف چنین نوشتی اوگفت آنگه که شما در بازار ستدو داد میکردید همّت من همه مصحف بود و قرآن وعلم قرآن طلب کردن عبدالرّحمن بن ابی عمر گفت رسول علیه السلام گفت مامن مؤمن الاّ فانا اولی به فی الدّنیا والاخرة گفت هیچ مؤمنی نیست والاّ من باو اولی ترم در دنیا و آخرت . واگر خواهی این آیت بخوانی النّبیّ اولی بالمؤمنین من انفسهم هر که از دنیا برود بادینی یاضیاعی رها کند گویمن آئید که من مولای اویم یعنی اگر وارث ندارد وازواجه امّهاتهم وزنان او مؤمنان را بمثابت مادراند درحرمت داشت ای کامّهاتهم . ومثله قوله وجنة عرضها السموات والارض ای کالسّموات . بعضی دگر مفسّران گفتند سبب نزول آیت آن بود که جماعتی منافقان گفتند مابال محمّد یتزوّج بنسآئنا ولاتتزوّج بنسآئه چرا محمّد زنان مارا بزنی میکند و ما زنان اورا بزنی نمیکنم والله اگر اورا وفاتی باشدمازنان اورا بزنی کنیم حقّ تعالی این آیت فرستاد و گفت زنان رسول شمارا مادرانند یعنی نکاح ایشان برشما حرام است همچو نکاح مادران . دلیل تأویل آن است که در خبر آمده که زنی عایشه را گفت یا امّه ای مادر عایشه گفت لست لك بامّ انّما انّا امّ الرّجال من مادر تونه ام مادر مردانم مراد این بود که بر مردان حراممم . و دلیل برآنکه امومیّت حقیقی نیست از آنکه مادر را در شرع حجاب نفرمودند از فرزندانش وباتفاق نشاید که بیگانگان زنان رسول را بینند واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله گفت خویشان نزدیك که خداوندان رحم اند بهری ببهری اولیترند در کتاب خدای بعضی مفسّران گفتندبمیراث قتاده گفت مسلمانان بهجرت میراث گرفتندی و بمواخاة چون خدای تعالی آیت فرستاد آن حکم منسوخ شد میراث بقرابت گرفتندو هرچه نزدیك تربود بمیراث اولی تر باشد این آیت دلیل است بر آنکه با وجود مادر و دختر هیچ کس از برادران و خواهران میراث نگیرند چو ایشان

نزدیك تر اند باو . و همچنین دلیل میکند که با وجود خواهر هیچکس از اعمام و بنی الاعمام میراث نگیرند چو ایشان نزدیك تر اند باو . و امّا آن خبر که فقهاء روایت کرده اند در این باب من قوله انّ ما ابقت الفرائض فلاولی عصبة ذکر خبر واحد است برای او از ظاهر قرآن و آیت محکم دست نه بدارند من المؤمنین والمهاجرین از مؤمنان ومهاجرین که با یکدیگر مواخاة داده باشد رسول ایشان را از مهاجران یعنی با وجود مواخاة و هجرت اعتبار در باب میراث بقرابت است تا کسی گمان نبرد که این اعتبار در حق آنان است که مواخی و مهاجر نباشد الا ان تفعلوا الی اولیآئکم معروفاً این استثناء منقطع است بمعنی لکن برای آنکه آنچه با خویشان بزّی و معروفی کنند از وصیّت وجز آن نه از باب میراث باشد پس مستثنی نه ازجنس مستثنی منه باشد محمّدبن الحنفیّه وقتاده گفتند مراد وصیّت است که اگر کسی وصیّتی کند از اولیاء خود و خویشان دورتررا که کافر باشندروا باشد و درست بود واگرچه اهل ایمان و هجرت نباشند . و بیشتر فقها را مذهب آن است که وصیت درست باشد کافران را و بنزدیك ما مادر و پدر را درست باشد و در حقّ آن دیگران درست نبود . وابن زید و مقاتل گفتند مشروط است این نیز بهجرت مجاهد گفت مراد بمعروف اخوّة و حفظ حرمت بسبب ایمان وهجرت کان ذلك فی الکتاب مسطوراً این در کتاب نوشته است یعنی در لوح محفوظ و گفتند مراد بکتاب توریة است این قول محمّدبن کعب القرظی است اصحاب ما گفتند آیت بر عموم است اعنی النبیّ اولی واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض . در میراث و جز میراث واستدلال کردند باین آیت بر امامت امیرالمؤمنین و وجه استدلال چنین گفتند که خدای تعالی گفت النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم رسول بمؤمنان اولی تر است از آنکه ایشان بخود یعنی فرمان وحکم او بر ایشان روان است از فرمان وحکم خود آنکه در آمد و گفت و اولوا الارحام یعنی خویشان او بعضی ببعضی اولی ترند فی کتاب الله قیل فی القرآن و قیل فی اللّوح المحفوظ . آنکه آن خویشان را بدو چیز وصف کرد و آن ایمان و هجرت است . پس چون اندیشه کردیم این ولایت واولی تری موقوف آمد بر سه چیز یکی قرابت و یکی ایمان و یکی هجرت . و امّت دعوی امامت بر سه کس کردند علی علیه السلام و ابوبکر وعباس اما اگرچه ابوبکر مؤمن و مهاجر است قرابت ندارد و عباس اگرچه ایمان وقرابت دارد مهاجر نیست طلیق است پس از قسمت بنماند الاّ امیر المؤمنین علیه السّلام که ایمان وقرابت و هجرت داشت داشت و در خبر است که چون امیر المؤمنین علیه السلام را گفتند بر ابوبکر بیعت کردند بچه علّت گفتند بعلّت صحبت و مشورة گفت یکون الخلافة بالصّحابه ولا یکون بالصّحابه والقرابة گفت خلافت بصحبت باشد . و بقرابت وصحبت نباشد آنگه گفت فان کنتم بالشّوری ملکتم امورهم فکیف بهذا والمشیرون غیّب وان کنتم بالقربی حججتم خصیمهم فغیرك اولی بالنبی واقرب قوله و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم گفت یاد کن ای محمّد چون ما گرفتیم عهد و پیمان از پیغامبران بآنکه وفا کنند بتبلیغ رسالت و بعضی ببعضی بشارت دهند و یك دیگررا تصدیق کنند و منك و من نوح و از تو ای محمّد این عهد بستدیم و از نوح وابراهیم و موسی و عیسی علیه السلام واین پنج پیغامبررا برای آن تخصیص کرد که ایشان اصحاب شرایع و کتب اند

و پیغامبران اولواالعزم اند و با پیغامبران اماماند واخذنا منهم میثاقا غلیظا واز ایشان عهدی بستدیم سطبر یعنی عهدی محکم قتاده روایت کرد از حسن از ابوهریره از رسول علیه السلام گفت من اوّل پیغمبرانم در خلقت و آخر ایشانم در بعثت و ذلك قوله عزّ وجل و اذاخذنا من النبیین میثاقهم ومنك ومن نوح . لیسئل الصادقین عن صدقهم این برای آن کرد تا بپرسد صادقان را از صدقشان و اعدّ للکافرین عذابا الیما و بجارده است و نهاده است برای کافران عذابی مولم وموجع یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمت الله علیکم حقتعالی گفت ای گروید کان یاد کنید نعمت خدای بر شما اذ جآئتکم جنود چون لشکر ها بشما آمدند فارسلنا علیهم ریحا . ما بفرستادیم بر ایشان بادی و لشکری از فرشتگان که شما نمیدیدید . و این در کار زار احزاب بود چون مدینهٔ را حصار دادند و رسول علیه السلام بفرمود تا خندق بکندند از گرد مدینه باشاره سلمان که او گفت یا رسول الله ما را عادت بودی که چون دشمنی بدر شهر ما آمدندی خندقی بکندندی گرد شهر خود تا دشمن راه نیافتی برما رسول علیه السلام نیز همچنین کرد بفرمود تا خندقی بکندند و بنفس خود خود آنجا کار کرد چنانکه قصهٔ آن در سورهٔ آل عمران برفت و قصه این آن بود علی ما رواه محمّد بن اسحق و زهری و عاصم و قتاده و محمّد بن کعب القرظی دخل حدیث بعضهم في بعض که چون جماعت جهودان در کارزار احزاب مجتمع شدند ورؤساء ایشان سلام بن ابی الحقیق بود وحیّ اخطب و کنانة بن الرّبیع و هودة بن قیس و ابو عمارة الوائلی با جماعت بنی النضیر و بنی وایل آمدند بمکّه و قریش را دعوت کردند با حرب رسول علیه السلام و گفتند بیا تا دست یکی داریم و عهد کنیم که روی از محمّد بگردانیم تا او را و قوم او را مستاصل کنیم قریش گفتند ای معاشر الیهود شما اهل کتابید و اهل علم . و احوال ما و محمّد میدانید بگوئید تا دین ما بهتر است یا دین او وما بحق اولیتریم یا او گفتند لابل شما ودین شما ایشان را خوش آمد خدای تعالی آیت فرستاد در حقّ ایشان الم تر الی الّذین اوتوا نصیباً من الکتاب یؤمنون بالجبت و الطّاغوت و یقولون للّذین کفروا هؤلاء اهدی من الّذین آمنوا سبیلا الی قوله جهنّم سعیراً . آنکه بیامدند وبقبیلهٔ غطفان رفتند ازقیس غیلان وایشان را با حرب رسول خواندند و گفتند قریش با ما بیعت کردند که برنگردیم تا محمّد را مستاصل نکنیم اجابت کردند و بیامدند و مجتمع شدند قریش ازمکه بیرون آمدند قائد ایشان ابوسفیان حرب بود وغطفان بیرون آمدند و قائد ایشان عینیة بن حصن بن زید بن حذیفه الفزاری بود و الحارث بن عوف المری بود با قبیلهٔ بنی المرّة مسعر بن رحیله با قوم خود چون رسول علیه السلام شنید که ایشان همه دست یکی کرده اند وعزم درست کرده بر قتال او از مدینه بیرون آمد با سه هزار مرد و در پیش سلع فرود آمد و سلع کوهی است که با پس پشت ایشان بود ومیان دشمن خندق بود و قریش و احزاب بمجتمع الاسیال بردومة الجندل بر کنار وادی با ده هزار مرد و بنوغطفان بنقمی فرود آمدند از جانب احد و رسول علیه السلام زنان را و کودکان را و اهل مدینه را با حصار کی فرستاد که آنجا بود نزدیك . وحیّ بن اخطب النضیری بیامد بحصن کعب بن اسید القرظی فرود آمد و از میان کعب و رسول علیه السلام عهدی بود و او با رسول

بصلح بود حيّ بن اخطب بيامد و گفت يا كعب در بگشا كه من آمده ام و ترا عزّ ابدالدّهر آورده گفت برو كه تو مرد شومی و ميان من و محمّد عهدی است و من نشكافم و من از اوالاّ وفا و صدق ندیده ام روا ندارم عهد شكافتن حيّ بن اخطب بسيار بگفت نشنيد از او . بآخر گفت تو در حصن از بخل و خسّت ببستهٔ تا ما از طعام تو چيزی نبخوريم او را سخت آمد گفت دربكشائيد در بكشادند وحيّ در او رفت و او را گفت يا كعب من آمده ام ترا سعادت ابد آورده ام . گفت والله كه تو مرا شقاوت ابد آوردهٔ ومن عهد محمّد نشكافم كه او مردی با امانت ووفا و صدق است حيّ گفت ای عجب اين جمع چنين هرگز مجتمع نشوندو ترا گمان است كه محمد و لشكر او با اينان مقاومت كنند قريش و اهل مكه و غطفان بني كنانه و مرّة و بنی فزاره و ما كه جهودانيم جمله همدست شده ايم و عهد كرده بر دمار ايشان اين دست مارا باشد و آنگه چگونه بود كه تو در چنين كاری با ما دست يكی نداری چون تو مردی و چندان بگفت تا دل او بگردانيد واو عهد رسول بشكافت و با او عهد كرد اگر دست محمّد را باشد من با تو بقلعهٔ تو آيم تا آنچه بتو رسد بما نيز همان رسد . چون رسول عليه‌السلام اجتماع و عدد ايشان شنيد سعد معاذ را بخواند و او سيّد اوس بود و سعد عباده را بخواند و او سيّد خزرج بود و عبدالله رواحه را و خوات بن جبيره را و گفت برويد واحوال اين قوم بدانيد و اين لشكر را ببينيد اگر چنان است كه ميگويند بدائيد و مرا بلحن و اشاره بگوئيد تامردم دل شكسته نشوند . واگر بخلاف اين باشد آشكارا بگوئيد تامردم قوی دل شوند و نيز بدانيد تاعهد شكستن كعب بن اسيد از نبو قريظه درست است يانه بيامدند و احوال معلوم كردند و بيامدند ورسول را خبر دادند بر وجهی كه قوم مطلّع نشدند . رسول عليه‌السلام تكبير كرد صحابه پنداشتند كه ايشان بر عهدند و كار مشركان واهن است چون خبر متواتر شد بقوّت مشركان و نقض عهد جهودان مسلمانان بترسيدند و خوف سخت شد و منافقان باراجيف مؤمنان را ميترسانيدند تا معتب بن قيس گفت عجب است كه محمّد ما را وعده ميدهد كه ملك كسری و قيصر شما را خواهد بردن و امروز حال ما چنان است كه بخلوتگاه بقضاء حاجت نمی آريم رفتن و ذلك قوله ما وعدنا الله و رسوله الاّ غرورا همچنين بر اين حالت بماندند تا بيست و اند روز كه ازميان ايشان كارزار نبود جز سنگ انداختن و تير انداختن چون كار سخت شد رسول عليه‌السلام سعد عباده را بخواند و گفت من انديشه ميكنم كه ما اين شهر را باز خريم و فديه كنيم و كس فرستيم تا غطفان با اين قبايل باز گردند و ثلثی ميوهٔ مدينه بايشان دهيم شمارا در اين چه راهی است گفتند يا رسول‌الله اگر اين كاری است كه خدای تعالی ميفرمايد ما سميع و مطيعيم و جان و مال ما خدای و رسول خدای راست . و اگر چيزی است كه برای خود ميگوئی حكم آن دگر است . رسول عليه‌السلام گفت درين باب وحی نيامد بمن و ليكن من نگاه ميكنم عرب همه يكدست شدند و از يك كمان تير با انداختند من ميخواهم تا دفع كنم ايشان را ازشما وازين شهر . سعد معاذ گفت يا رسول‌الله ما در جاهليّت كه بر كفر بوديم و عبادت اصنام هرگز اين قوم تمنا نكردند كه از اين ميوهٔ ما ايشان را نصيبی باشد مگر برسبيل مهمانی . امروز چون

خدای تعالی مارا اكرام كرد باسلام و برگزيد بتو و دست داد بر ايشان مال خود بايشان دهيم والله لانعطيهم الاّ السيف بخدای كه ايشان را جز شمشير ندهيم . رسول عليه‌السلام اين حديث بامتحان ايشان گفت تا ايشان را چگونه يابد و چون اين بشنيد شادمانه شد و بدانست كه ايشان دل قوی دارند بكارزار ايشان . چون روز ديگر بود جماعتی سواران قريش بر نشستند عمرو بن عبدود العامری و عكرمة بن ابی جهل و هبيرة بن ابی وهب المخزوميان و نوفل بن عبدالله و ضرار بن الخطّاب و مرداس اخو محارب بن دهر وسلاحها بپوشيدند و بيامدند وگرد لشكرگاه بر آمدند و گفتند يا بنی كنانة بن عامر ساز كار زار بكنيد كه امروز پديد آيد كه سوار كيست و آمدند بكنار خندق وچون خندق ديدند و در عرب عادت نبود گفتند انّ هذه المكيدة ماكانت العرب يعرفها اين كيد است كه عرب نشناسد آنگه مضيقی طلب كردند و بانك بر اسبان زدند و بجهانيدند عمرو بن عبدود چون خندق ديد گفت يا كيد من مكيدة ما انكرك لابدّ للملهوف من ان يعبرك و اسب بجهانيد عند آن حال مسلمانان را حال نماند و قوّت نماند و خوف شد و اين آن حال است كه خدای تعالی وصف كرد واذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر وتظنون بالله الظنونا الی آخر الآيات اميرالمؤمنين عليه‌السلام بيرون آمد با جماعتی وره بر ايشان بگرفت تا پيشتر نيايند عمرو بن عبدود از ميان ايشان اسب بيرون زد و مبارز خواست كس اختيار نكرد مبارزت او را چو دانستند و شناختند كه او چه مردی است و او درميان ميدان اسب را ناورد ميداد و مبارز ميخواست چون كس پيش او نميرفت گفت ولقد بححت من النداء بجمعكم هل من مبارز ووقفت اذ جبن المشجّع موقف القرن المناجز و كذاك انّی لم ازل متسرّعا نحو الهزاهز انّ الشّجاعة فی الفتی والجود من خير الغرائز اميرالمؤمنين بيرون آمد پيش او وبجواب رجز او گفت لاتعجلن فقد اتاك مجيب صوتك غير عاجز ذونيته و بصيرة والصّدق منجا كلّ فائز ولقد دعوت الی البرازفتی يجيب الی المبارز يعليك ابيض صارما كالملح حتفا للمناجز انّی اؤمل ان تقوم عليك نايحة الجنائز من ضربة نجلاء يبقی ذكرها عندالهزاهز عمرو او را گفت تو كيستی گفت من علیّ بن ابيطالب گفت برو از پيش من نخواهم كه تو بر دست من كشته شوی كه مرا با پدر تو صداقتی بوده است علی عليه‌السلام گفت وليكن ميخواهم كه تو بر دست من كشته شوی ولكن ای عمرو شنيدم كه تو گفتی هيچكس مرا با خصلتی از دو خصلت نخواند الاّ اورا اجابت كنم با يكی و من ترا با يك خصلت ميخوانم از دو خصلت گفت وآن كدام است گفت آنكه ايمان آری بخدای و پيغامبرش گفت مرا باين حاجت نيست دگر چه خصلت خواهی گفت پياده شوی تا كارزار كنيم گفت يا علی مرا دريغ می آيد كه تو كشته شوی گفت چرا تو كشته نشوی گفت تو گفتی مرا گفت انشاءالله بتوفيق خدا عمرو خشم گرفت و از اسب فرود آمد واسب را پی بكرد و گفتند تازيانه زد تا برفت آنگه يكدو نوبت بكرديدند او تيغی زد تيغش در سر علی عليه‌السلام گرفت و علی او را ضربتی زد و بكشت . و روايت دگر آن است كه او ضربت او رد كرد تا اميرالمؤمنين درق در سر گرفت او تيغ بگذارد درق بريد و مغفر بريد و تيغ بسر اميرالمؤمنين رسيد اميرالمؤمنين عليه‌السلام با كنار شد عمرو گمان برد كه اورا كشت . دگر

مبارز خواست امیرالمؤمنین جراحت بیست و باز پیش او شد او گفت تو کیستی گفت همانکه اوّل بودم گفت هرگز ندانستم که کس از ضرب من چنین بجهد علی گفت یاعمرو نوبت من است گفت بیار عمرو بایستاد امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام حمله برد اوسپر درسر کشید امیرالمؤمنین ضربت با زیر افکند وبر ران او زد و راانش بیفکند عمرو ازپای درآمد امیرالمؤمنین باوجست و بر سینه او نشست و سرش از تن جدا کرد وبر دست گرفت و این بیتها میگفت شعر اعلیّ تقتحم الفوارس هکذا عنّی وعنهم اخبروا اصحابی الیوم یمنعنی الفرار حفیظتی و مصمّم فی الهام لیس بناب آلی ابن عبد (۱) حین شدّ الیّة وحلفت فاستمعوا من الکذّاب اردیت عمروا اذ طغی بمهنّد صافی الحدید مجرّب قضّاب. فصددت حین ترکته متقطّرا کالجذع بین دکارك و دواب. و عففت عن اثوابه ولو انّنی کنت المقطّر بزّتی الوابی عبد الحجارة عن سفاهة رایه و عبدت ربّ محمّد بصواب لاتحسبنّ الله خاذل دینه و نبیّه یا معشر الاحزاب محمّدبن عمرو الواقدی گفت باسناد از زهری که چون عمرو عبدود اسب بخندق بجهانید میان سلع وخندق اسب را ناورد میداد ورجز میگفت رسول علیه‌السلام اصحاب را گفت من لهذا الملعون کیست که پیش این ملعون شود کس بر نخاست مکرر امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت بنشین دگر باره من له کیست او را هم علی برخاست گفت بنشین باز بگفت من له هم او برخاست و المسلمون کانّما علی رؤسهم الطّیر پنداشتی که مسلمانان هریکی بر سر مرغی دارند نمی بارستند باز جنبیدن بیار سیّم رسول علیه السلام علی را پیش خواند و عمامه از سراو بگرفت وعمامه خود بدست خود بر سر او بست و تیغ خود باو داد گفت امض لشانك آنگه گفت اللّهم اعنه باو خدایا یار او باش جابر عبدالله انصاری گفت یا علی برفتم تا بنگرم که میان ایشان چه باشد چون علی باو رسید گفت یا عمرو تو در جاهلیت گفتی که هیچکس نباشد که مرا با خصلتی از سه خصلت دعوت کند و الاّ اجابت کنم او را با یکی ازآن گفت و آن چیست گفت آنکه اسلام آری و گواهی دهی که خدا یکی است و محمّد رسول اوست گفت این را تأخیر کن دگر چه گفت بروی و ما را بایشان رها کنی گفت تا زنان قریش گویند که عمرو از پسرابوطالب بترسید دگر چه گفت پیاده شوی تا کارزار کنیم گفت هرگز ندانستم که در عرب کسی باشد که با من این خطاب کند من این اختیار نکنم که چون تو کریمی را بکشم ومیان من وپدرت صداقتی بود گفت من خواهم تا ترا بکشم و اگرخواهی بیازمای عمرو خشم گرفت و ازاسب فرود آمد و اسب را سر بداد و با هم بر آویختند. جابر عبدالله انصاری گفت چندان غبار پدید آمد که من ایشان را ندیدم از میان گرد آواز امیرالمؤمنین علی علیه السلام را شنیدم که گفت الله اکبر من بدانستم که امیر المؤمنین علی علیه السلام عمرو را بکشت آنان که با عمرو بودند بگریختند و اسبان بخندق بجهانیدند. نوفل بن عبدالله درخندق افتاد مسلمانان دست سنك براو بکشادند او گفت اگرمرا بخواهید کشتن ازین آسان‌تر توان کشت. علی علیه السلام گفت دور شوید علی علیه السلام بخندق فرو رفت و با او برآویختند و اورا در خندق بکشت و ازقفای هبیره برفت تیغش درقربوس زین آمد ودرعش بیفتاد او بگریخت وعکرمه وابوجهل

(۱) ـ وُدِرخ ل.

و ضرار بن الخطّاب بگریختند. محمّد بن اسحاق گفت چون امیرالمؤمنین عمرو را بکشت هیچکس از مسلمانان نماند و الاّ بوسه بر روی و چشم او دادند عمر خطاب گفت یا علی چرا درع او باز نکردی که در همه عرب کس درعی چنان ندارد گفت نخواستم که کشف سواة پسر عم خود کنم. ابوهارون العبدی روایت کرد از ربیعه سعدی که او گفت نزدیك حذیفه یمان آمدم گفتم یا ابا عبدالله ما فضائل علیّ اهل بصره ما را میگویند شما غلو وافراط میکنید در علی تو مرا حدیثی بگو تا من بدانم که حدّ منقبت او و پایهٔ او و منزلت او تا کجاست. حذیفه گفت یا ربیعه اگر اعمال جمله اصحاب محمّد در کفّه کنند و عمل امیرالمؤمنین علی درکفه دیگر نهند عمل علی علیه السلام بچربد ربیعه گفت این سخنی است که کس طاقت گفتن و شنیدن ندارد حذیفه گفت یالکع چرا چنین باشد که آنروز که عمرو عبدود اسب بخندق بجهانید ابوبکر عمروحذیفه کجا بودند چون مردم را بمبارزه میخواند ومردم ازاومیگریختند تا علی پیش او رفت و خدای‌تعالی اورا بردست علی بکشت. بآن خدای که جان حذیفه بدست اوست که عمل امیرالمؤمنین علی آن روز فاضل‌تر بود از اعمال جمله اصحاب رسول تا بروز قیامت. ابوعیّاش گفت دو ضربت زدند در اسلام علی ضربتی زد بر پای عمرو عبدود که اسلام بدان عزیز شد و از آن عزیز تر ضربتی نبود و پسر ملجم علیه لعائن الله ابدا ضربتی زد بر سر امیر المؤمنین علی علیه السلام که از آن شوم تر نبود درجهان ضربهٔ. و سبب هزیمت مشرکان کشته شدن عمرو ونوفل بود بردست علی علیه السلام رسول علیه السلام گفت الان نغزوهم ولایغزونا اکنون ما بغزای ایشان رویم ایشان بغزای ما نیایند و حسان ثابت درکشتن عمرو عبدود بیتی چند گفت شعر امسی الفتی عمرو بن عبد یبتغی بجنود یثرب غارة لم تنظر ولقد وجدت سیوفنا مشهورة. ولقد وجدت خیولنا لم تقصر. ولقد رایت غداة احد عصبة ضربوك ضربا غیر ضرب المخسر اصبحت لا تدعی لیوم عظیمة. یا عمرو اولجسیم امر منکر چون این شعر بپیغامبر رسید برخواندند جوانی از ایشان جوابی گفت این را در معنی آنکه این کار نه انصار کردند و بدست ایشان نیامد هم بدست مردی قرشی هاشمی بر آمد گفت شعر

کذبتم و بیت الله لا تقتلوننا ... ولکن بسیف الهاشمیّین فافخروا

بسیف بن عبدالله احمد فی الوغی ... بکفّ علیّ بلتهم ذاك فاقصروا

فلم تقتلوا عمرو ابن عبد ولابنه ... ولکنّه الکفو الکریم الغضنفر علیّ الذی فی الفخر طال ثنآؤه ... ولا تکثروا الدّعوی علینا فتفخروا ببدر خرجتم للبراز فردّکم شیوخ قریش جهرة فتأخروا فلمّا اتاهم حمزة وعبیدة ... وجاء علّی بالمهنّد یخطر فقالوا نعم اکفأ صدق واقبلوا الیهم سراعاً اذ بغوا و تجبّروا فجال علیّ جولة هاشمیّة ... فدمّرهم لما عتوا و تکبّروا فلیس لکم فخر علینا بعیرنا ولیس لکم فخر یعدّ و یذکر. و ابوالحسن المدایني گفت که چون خبر کشتن عمرو بخواهران اورسید گفتند کیست آنکه دلیری کرد براو گفتند علیّ بن ابیطالب گفتند مرگش بر دست کفوی کریم بود تا زنده بود شجاعان را کشت و مبارزت اقران را مقاومت نمود و کشتن او بر دست کریم قریشی بود لارقاد معی ان بکیت علیه اگر بگریم آب چشمم منقطع مباد آنکه این

(بیتها)

بیتها بگفت شعر لوکان قاتل عمرو غیر قاتله بکیته ما اقام الرّوح فی جسدی لکنّ قاتله من لایعاب به وکان یدعی قدیما بیضة البلد خواهر دگر گفت اسدان فی ضیق المکرّ تصاولا فکلاهما کفو کریم باسل فتخالسا مُهج النّفوس کلاهما وسط المذاذ مخاتل و مقاتل وکلاهما حضر القراع حفیظة لم یثنه عن ذاك شغل شاغل فاذهب علّی فما ظفرت بمثله قول سدید لیس فیه تحامل فالثار عندی یا علّی فلیتنی ادرکته والعقل ملّی کامل ذلّت قریش بعد مهلك فارس فالذّل مهلکها وخزی شامل عایشه گفت ما زنان رسول با جماعتی زنان درحصن بنی حارث بودیم و از آن حصین‌تر حصنی نبود در مدینه و مادر سعد معاذ باما درحصن بود و این پیش آن بود که آیت حجاب آید . سعد درعی مقلص داشت که دستهایش بیرون بود از آن درع من گفتم اگر درع سعد به ازین بودی شایستی نبادا که او را بر دست جراحتی آید او برون آمد و این رجز میگفت شعر لبّث قلیلا یدرك الهیجا جمل لاباس بالموت اذا حان الاجل بجنگ رفت اتفاق چنان افتاد که تیری بر دستش زدند . حبّان بن قیس العرفه گفت خذها وانا ابن العرفه سعد گفت عرفك الله وجهك فی النّار رك اکحل او بریده شد و گفته اند هرکه را آن رگ بریده شود خون از او باز نایستد تا بمردن . سعد عند آن حال دعا کرد گفت بار خدایا اگر میدانی که در قریش بقیتی هستند که با رسول تو کارزار خواهند کردن مرا باز گذار تانصرت رسول تو کنم تو دانی که من قتال ایشان دوست تر دارم و اگر آن قتال کناره شده است این را سبب شهادت من کن و مرا از دنیا مبر تاچشم من ازبنی قریظه روشن کنی تا ایشان را بمراد خود بینم که ایشان حلفای من بودند در جاهلیّت . خدای تعالی او را از آن عافیت داد . محمدبن اسحق روایت کرد که صفیه بنت عبدالمطلب مادر زبیر در حصن حسّان ثابت بود با جماعت زنان و کودکان و گفت حسّان با ما بود و این حصنی بود نه بس حصین صفیّه گفت مردکی جهود بیامد و گرد آن حصن میگردید و رسول علیه السلام بقتال احزاب مشغول بود من حسان را گفتم ای حسان من از این مرد دل مشغول شدم که احوال این حصن بشناخت و میداند که این حصن حصین نیست و با ما در اینجا مرد نیست و رسول از ما مشغول است اگر برود و جماعتی جهودان را خبر دهد و بیایند ومارا رنجه دارند مصلحت در آن است که بیرون شوی و این کافر را بکشی تا ما ازین خوف ایمن شویم حسان گفت یابنت عبدالمطّلب تو دانی که من مردی شاعرم مرد کش نباشم و این نه کار من است . گفت چون من دیدم که او هیچ نخواهد کردن جامه درپوشیدم وروی در بستم وعمودی برگرفتم وبیرون رفتم و آن جهود را بکشتم و باز آمدم و گفتم یا حسّان اکنون مرد کشته افتاده است برو جامه اش بیرون کن که من بر آن نگردم که او مرد است ومن زن گفت یا بنت عبدالمطلب این نیز نتوان کردن من سلب او باو دادم راویان اخبار گفته اند که رسول علیه السلام درمیانه آن کار وصحابه رنجور دل می‌بودند واین پیش از کشتن عمرو بود بر دست علی یکروز نعیم‌بن مسعود نزدیك رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله من بتو ایمان آورده‌ام در سر و روی آن نمیدارم که آنکارا کنم و این حال کس از من نداند جز خدای عزّوجلّ وترا گفتم اکنون

کاری که دانی که مدد آن باشم بفرمای رسول علیه السلام گفت تو یك مردی اگر نیز اظهار ایمان کنی از یك مرد بیش از آن نیابد که از او توقع کنند . اما اگر توبتوانی کردن که این قوم را خذلان کنی و فتوری دهی از ما بکن که کار زار بیشتر خدعت است . نعیم‌بن مسعود از آن جا بر آمد و بنزدیك بنی قریظه رفت و ارا با ایشان درجاهلیّت منادمت بود گفت ایشان را با بنی قریظه شما دوستی و نصیحت من دانسته اید در روزگار گذشته و آنچه من گویم بر سبیل نصیحت شما مرا در آن متّهم ندارید گفتند لاوالله که ما دوستی و نصیحت تو دانیم و بهیچ چیز تورا متهم نداریم گفت بدانید که غطفان و قریش بحرب محمّد ص آمدند و شمارا از حصن و جای خود برانگیختند و بیاری در خواستند و حکم ایشان دیگر است وحکم شما دگر ایشان مردمانی اند اینجا غریب و ولایتی و مالی ندارند اینجا و شما را سرای و خانه و اسباب و املاك اینجاست و زنان و فرزندانتان اینجا اند و ایشان را زن و فرزندان بزمینی دیگرند اگر فرصتی و غنیمتی باشد بربایند و باشهر های خود شوند و اگر کسری وشکستی باشد بر شما باشد ایشان بروند و شما را با محمّد ص رها کنند آنگه کشتن و غارت و آزار بر شما باشد نه بر ایشان و آنکه شما با محمد طاقت ندارید چون ایشان رفته باشند مصلحت در آن است تا از ایشان استظهاری و وثیقتی نستانید بهیچوجه با ایشان دست یکی نکنید در قتال محمد گفتند نکو گفتی و نصیحت کردی آنگه از آنجا بیامد و نزد ابوسفیان رفت وجماعت قریش وگفت شما که قریشید دوستی من شما را و میل من بشما شناخته و مفارقت و مباینه با محمد برای دین و من امروز سخنی شنیدم واجب دیدم شما را از آن آگاه کردن تا احتیاط کنید کار خود را و این سرّی است با من عمد کنید که پوشیده دارید گفتند و آن چیست . گفت بدانید که آن جهودان بر این که کردند پشیمانند و میخواهند تا این آمدن شما را با اینجا تلافی کنند پیغام فرستاده اند بمحمّد که ما بر این آمدن پشیمانیم و از میان ما وتو عهدی هست ما بر سر آن عهدیم اگر ازما راضی شوی بآنکه ما از قریش و غطفان بعلّت وثیقت و استظهار جماعتی اشراف و اماثل را بستانیم و پیش تو فرستیم تا همه را گردن بزنی یا آنکه دست با تو یکی کنیم تا ایشان را از زمین و دیار خود برانیم تا بقتلی و استیصال هلاك کنیم او راضی شده‌است و قرار میان ایشان این است من شمارا هوشیار کردم تا بر خبر باشید کودکی از آن خود بایشان ندهید که ایشان باشما غدر خواهند کردن . آنکه بغطفان آمد و همچنین بگفت وعهد بستاند که این حدیث پوشیده داری گفتند همچنین کنیم چون او برفت ابوسفیان و جماعتی قریش و رؤسای غطفان کس فرستادند بجهودان که ما چرا اینجا موقوفیم این نه شهر وزمین ماست و مارا هرروز خرجی بسیار است اگر کاری را آمده ایم فردا آغاز باید کردن وفردا بااین مرد بقتال برآویختن و این شب شنبه بود در ماه شوال سنه خمس من الهجرة جهودان جواب دادند که فردا روز شنبه است و ما عادت نداریم که روز شنبه کاری کنیم که ما هر وقتی در شنبه کاری کردیم ما را نکبتی برسید که پوشیده نیست . ودیگر آنکه ما کارزار نکنیم تا از وثیقتی و استظهاری نداریم و آن نوائی باشد از مردان شما که برما فرستید تا ما را امان باشد

که شما نروید و مارا در دست محمد رها نکنید چو ما ازین معنی مستشعر می باشیم چو این شهر شهر ماست وشما غریبید اینجا واگرشما بروید مارا بامحمد طاقت نباشد باید که ما نیز بصیرتی باشیم قریش و غطفان چون این سخن بشنیدند گفتند آنچه نعیم مسعود گفت راست گفت آنگه پیغام دادند او گفتند والله که ما ازمردان خودکودکی بشما ندهیم و ما را برشما این امان نیست . جهودان گفتند چون ندهید ما نیز با شما دست یکی نداریم و خذلان در میان ایشان افتاد . و خدای تعالی آن شب بادی عظیم بفرستاد برایشان سرد و سخت چنانکه خیمه ها شان بدرید و طنابها بگسست و ذلك قوله یا ایّها الّذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم گفت یادکنید ای مؤمنان نعت خدای برشما بر سبیل تذکیر و تنبیه گفت اذجائتکم جنود چون آمد بشما لشکرها یعنی احزاب و جماعت قریش و غطفان وبنی قریظه وبنی نظیرفارسلنا علیهم ریحاً بفرستادیم برایشان بادی مفسّران گفتند باد صبا بود لقوله علیه السلام نصرت بالصّبا و اهلکت عاد بالدّبور گفت مرا بباد صبا نصرت کردند و عاد را بباد دبور هلاك کردند و صبا آن بود که روی بدر خانه کعبه داری برابر روی تو جهد و دبور برابر صبا باشد و جنوداً لم تروها و لشکرهائی که شما ندیدید ایشان را از فرشتکان اهل سیر گفتند فرشتکان آنروز فرود آمدند ولیکن کارزار نکردند مفسّران گفتند خدای تعالی بادی بفرستاد سرد و سخت که طنابشان بگسست و بدرید و آتش ایشان بکشت و دیکهاء ایشان بفکند و اسبان ایشان برمیدند . وخدایتعالی خوف دردل ایشان افکند و فرشتکان از جوانب لشکر گاه ایشان تکبیر کردند تا سیّد هر قبیله قوم خود را گفت ازبر من مروید و مرا نگاه دارید . محمّد بن کعب القرظی گفت جوانی از اهل کوفه گفت حذیفه یمان را گفتم یا ابا عبدالله شما رسول خدای را دیدید و با او صحبت کردید چگونه بودید ؛ حذیفه گفت جهد کردیم در خدمت او این جوان گفت اگر ما دریافتمانی او را رها نکرد مانی او را که بر زمین برفتی جز که او را بر گردن گرفتمانی و در خدمت او جان بداد مانی. حذیفه گفت من شب احزاب با لشکر بودم در خدمت رسول علیه السلام رسول نماز کرد و از شب پارهٔ بگذشت گفت کیست تا برود و احوال بداند ازین قوم خبری باز آرد کس اجابت نکرد و اختیار نکرد باز با سر نماز کردن شد ساعتی دیگر بر آمد گفت کیست که برود و احوالی بداند کس اجابت نکرد بار سیّم گفت که کیست که برود وخبری بیارد ورفیق من باشد در بهشت از سختی باد و سرما وخوف کس جواب نداد پس مرا گفت یا حذیفه گفتم لبّیك یا رسول الله و بر خاستم و پیش رسول رفتم و دلم در شکم میلرزید از ترس آنکه مرا گوید ترا بباید رفتن و از احوال این قوم خبری نزدیك من آوردن گفتم فرمان بردارم گفت اللّهم احفظه من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله و من فوقه ومن تحته بارخدایا نگاه دار او را از همهٔ جوانب و جهات و از پیش و پس و چپ و راست و از زیر و زبر گفت من برفتم پنداشتی که در گرماوه میروم از گرمی که از آن باد و سرما هیچ رنج نبود مرا برفتم با سلاح تا درمیان ایشان رفتم بادی میآمد که خیمه ها را از جای بر می کند وطنابها می گسست و هیچ رها نمی کرد و الاّ تباه می کرد نگاه کردم ابو سفیان را دیدم آتشی

بر افروخته گرم می شد من تیر در کمان نهادم تا بزنم دگر باره مرا یاد آمد که رسول علیه السلام مرا گفته بود هیچ چیز مکن تا پیش من نیائی . چون ابو سفیان آن باد و سختی دید گفت یا قوم هر کسی دست همنشین خود بگیرد و بنگرد تا کیست من دست یکی گرفتم و گفتم تو کیستی مرا گفت یا سبحان الله مرا نمیشناسی من فلان بن فلانم مردی بود از هوازن پس ابوسفیان گفت یا معشر قریش اینجا که هستیم نه بسرای و مقام خودیم و اسبان و چهار پایان ما سقط شدند و بنو قریظه و بنو النّضیر وعده مارا خلاف کردند من بخواهم رفتن و از پی هوش برخاست وبرشتر نشست عقال او ناگشاده و شتر برانگیخت وخواست تابراند چون شتر نمی توانست رفتن از آن پس بدانست که شتر عقال دارد وعقال شتر دارد بگشاد و برنشست و برفت . و بنو غطفان چون بدیدند که قریش برفتند ایشان نیز برفتند و خدای تعالی بترس ایشان را هزیمت کرد من باز آمدم و رسول را خبر دادم رسول شادمانه شد و بخندید و مرا بخویشتن نزدیك کرد و گفت این جا در پایان من بخسب من بخفتم ورسول علیه السلام جامهٔ خویش برمن افکند و من پای او برسینه گرفتم و بخفتم و ذلك قوله تعالی فارسلنا علیهم ریحاً و جنوداً لم تروها ـ وکان الله بما تعملون بصیر . وخدای تعالی بآنچه شما میکنید بینا و دانا بوده است اذ جآؤکم من فوقکم یعنی اذکروا نعمة الله علیکم یاد کنید نعمت خدای بر شما چون آمدند بشما من فوقکم از بالای وادی از جانب مشرق و آنان که از بالای وادی آمدند مالك بن عوف النّضیری بود وعیینة بن الحصین الفزاری با هزار مرد ازغطفان . وطلحة بن جلود الاسری با ایشان بود با بنی اسد وحیّ اخطب با جهودان بنی قریظه و بنی نضیر ومن اسفل منکم یعنی من الوادی از زیر وادی وآن ابوسفیان حرب بود با قریش و اذ زاغت الابصار و چون کژ شد چشمها و بلغت القلوب الحناجر و دل ها بگلوها رسید و این هر دو کنایت است از شدّت خوف و شدّت حال خائف و گفتند معنی آن است که عرب گوید دل را انتفخ سحره باد درشش افتد نه دل و شش او برآید و دل بالای آن است چون منتفخ شد دل ببالا برآید و ذلك قوله و بلغت القلوب الحناجر و تظنّون بالله الظنونا و بخدای تعالی گمانهاء بد می بردید ازخلف وعده و مانند این و مراد باین منافقانند چو مؤمنان واثقند بوعده خدا و بنصرت و ظفر بر دشمنان او قرّاء خلاف کردند فی قوله الظنونا و آنچه مانند این است من قوله الرّسولا ـ والسّبیلا امّا مدنیان الف اثبات کردند در این کلمات در حال فصل و وقف شامیان همچنین و عاصم بروایت ابوبکر و ابوعمرو بروایت عیّاش و کسائی بروایت قتیبه و حجت ایشان آن است که درمصاحف الف نوشته اند لمطابقة رؤس الآیه و نیز موافقت سر آیات و ابوعمر و ذکوان و حمزه و یعقوب بی الف خواند در حال وصل و وقف بر اصل خود چو الف در اسمی برند که منوّن باشد در حال وقف چون منصوب باشد نحو رایت زیداً برای انکه نگویند رایت الرّجلا در هیچ حال نه در حال وصل نه در حال وقف و باقی قراء بالف خواندند در وقف وبی الف در وصل و گفتند رؤس الآیات جاری مجری اسجاع باشد و جاری مجری قوافی در اشعار پس در وقف الف باید و دروصل نباید چنانکه در میان بیت اگر اقتد بی الف گویند هنالك ابتلي المؤمنون گفت اینجا یکه

مؤمنانرا امتحان و ابتلا کردند و معنی ابتلا گفته ایم از خدایتعالی و انکه تکلیف همه صورت امتحان دارد وزلزلوا زلزالاً شدیداً و بجنبانیدند ایشان را جنبانیدنی سخت اذ یقول المنافقون عامل در اذ درین چند آیت که برفت آن است در اوّل آیات گفت اذکروا نعمة الله علیکم گفت نیز یاد کنید چون گفتند منافقان یعنی معتب بن قریش و اصحاب او والذّین فی قلوبهم مرض و آنانکه در دلهای ایشان بیماری بود و شك و ضعف اعتقاد ما وعدنا الله و رسوله الاّ غروراً گفتند خدای تعالی و پیغمبرش ما را وعده ندادند مگر غرور و فریفتن و اذ قالت طائفة منهم و یاد کنید نیز چون گفتند گروهی از ایشان یعنی از منافقان یا اهل یثرب ای اهل مدینه . ابو عبیده گفت یثرب نام ولایتی است و مدینه از جملهٔ آن است لا مقام لکم جای مقام نیست شمارا باز گردید . حفص بن عاصم خواند لا مقام بضمّ المیم یعنی لا اقامة لکم شما را اینجا ایستادن صلاح نیست برگردید و بخانهٔ خود شوید . عبدالله عباس گفت این جهودان گفتند منافقان را که شما را چه مهمّ است برای محمّد ص که خویشتن را علف (۱) تیغ ابو سفیان و قریش کردن برگردید و با خانه خویش شوید و محمّد ص را با ایشان رها کنید ویستاذن فریق منهم النبی و گروهی از رسول علیه السلام دستوری خواستند و آن بنو حارثة بن الحارث بودند یقولون انّ بیوتنا عورة میگفتند خانهاء ما عورت است یعنی ربطی و دیواری و حصنی ندارد مردی باید که آن را نگاه دارد و بپوشد چنانکه عورت را پوشند وقد اعور الفارس اذا بدأ فی درعه حال المضرب والطّعن قال الشاعر متی تلقهم لا تلق فی البیت معورا ولا الضّیف منجوعاً ولا الجار مرملا حق تعالی ایشان را تکذیب کرد گفت خانهٔ ایشان عورت نیست دروغ میگویند ان یریدون الاّ فراراً ایشان نمیخواهند الاّ فرار و گریختن از زحف از سرّ ایشان خبر داد ولو دخلت علیهم من اقطارها آنگه گفت اگر چنانکه در سرای های ایشان روند از جوانب و کنار های آن ثمّ سئلوا الفتنة آنگه از ایشان فتنه خواهند یعنی شرك و منه قوله والفتنة اشدّ من القتل لاتوها بآنجا شوند و بکنند وبجای آرند من قولهم اتیت الامر اذا فعلته . قرائت اهل حجاز بقصر الف است من الأتیان . و دیگران خواندند لأتوها من الایتاء یعنی بدهند . گفتند چون رسول گفت بجواب دادن لایق باشند و ما تلبثوا بها الاّ یسیراً وبرآن کفر و فتنه نیز مقام نکنند الاّ اندك و بیشتر گفتند معنی آنست که از او فرو نایستند بل بشتابند باو ودرنك نکنند الاّ اندك روزگار حسن گفت معنی آن است که پس از کفر بمدینه الاّ اندکی مقام نکنند آنگه عن قریب ایشان را هلاك کنند ومثله قوله و اذاً لا تمتّعون الاّ قلیلا ـ لقد کانوا عاهدوا الله من قبل و پیش و پیش از این با خدای عهد کردند که نگریزند و پشت بر دشمن نکنند اینان بنو حارثه بودند که روز احد همّت کردند و عزم بر آنکه بگریزند با بنی سلمه چون آیت فرود آمد در ایشان اذ همّت طائفتان منکم ان تفشلا ایشان بیامدند و با خدای عهد کردند که نیز مانند آن نکنند خدای تعالی یاد ایشان را آن عهد (۲). قتاده گفت جماعتی بودند که روز بدر تاّخر و تقاعد کردند از کارزار چون آن کرامت و نصرت دیدند عهد با خدای کردند که نیز مانند آن نکنند . مقاتل و کلبی گفتند ایشان هفتاد مرد بودند که بارسول علیه السّلام درشب عقبه بیعت کردند

(۱) هکذا ؟ (۲) ـ عبارت ناقص است و علی الظاهر افتادگی دارد.

وگفتند شرطی که خدای را و ترا است باما بگوی تا بجای آریم رسول علیه السلام گفت شرط خدای آن است که او را عبادت کنید و باو شرك نیارید و شرط من آن است که هرآنچه در حقّ خود و زن و فرزند خود کنید در حقّ من نیز همان کنید گفتند چون این گروه باشیم ما را چه باشد گفت در دنیا نصرت و در آخرت جنّت گفتند کردیم . عهد این بود کان عهدالله مسئولا و عهد خدا از آن بپرسند یعنی خوار مدارید که آن فرو نگذارید آنکه رسولرا گفت قل بگو این منافقان را و سست اعتقادان را لن ینفعکم الفرار شما را سود ندارد گریختن اگر بگریزید از مرگ یا از کشتن واذا لا تمتّعون الاّ قلیلا یس آنکه شمارا تمتّع و برخورداری ندهند الاّ اندکی گفتند وقتی در شهری که عبدالملك مروان در آنجا بود وبائی پدید آمد او برخاست واز شهر بیرون آمد تا بشهری دیگر رود در راه یکی از پیش او برافتاد او را گفت چرا ازشهر بیرون آمده گفت وبا است آنجا گفت نه خدای تعالی میگوید قل لن ینفعکم الفرار ان فررتم من الموت او لقتل الایة ـ عبدالملك گفت ذاك القلیل نطلب بطلب آن اندك میرویم ومراد بقلیل در آیت وقت آجال است و دنیا بیکبار نعمت او قلیل است قل من ذا الّذی یعصمکم من الله بگو کیست که شما را نگهدارد از خدای تعالی ان اراد بکم سوءً اگر بشما بدی خواهد از هلاك و نکبات و آنچه تعلق بخدای دارد یا بشما رحمتی خواهد ولا یجدون لهم من دون الله ولیّا ولا نصیرا ـ آنکه گفت ایشان خویشتن را بدون خدای ولیّ یاری ویاوری نیابند تابدانند و اعتماد بر او کنند و طمع از آنکه جز اوست ببرند قد یعلم الله المعوّقین منکم گفت خدای تعالی داند آنان را که از شما تعویق کنند وتعویق تفعیل باشد از عوق و آن منع بود و تعویق تثبّط و تبسطیه باشد بر سبیل تهدید و وعید . گفت خدای شناسد آنان را که مردم ازکار زار باز میدارند و ایشان رامنع میکنندو میترسانند والقائلین لاخوانهم و آنان که میگویند برادران ایشان را یعنی هم کیشان و هم اعتقادان خودرا از منافقان هلّم الینا بما آئید و بشتابید بما ولا یاتون البأس الاّ قلیلا و ایشان بکارزار نیایند مگر اندك از اوقات و احیان. قتاده گفت آیت در شان جماعتی منافقان آمد که ایشان گفتند اصحاب محمّد بیش از آن نه اند که ایشان را مر گوسفندی بخوردن کفایت باشد و این کفایت باشد از قلّت و ممکن نیست که ایشان با این جماعت که مجتمع شده اند مقاومت توانند کردن شما را چه مهمّ است جان در سر محمّد کردن مقاتل گفت این قول جهودان گفتند منافقان را قائلان جهودان بودند واخوان منافقان بودند و معوّقان عبدالله ابی سلول بود و اصحاب او ابن زبد گفت آیت در شان مردی آمد که روز احزاب از پیش رسول علیه السلام بیامد برادرش را دید نان و بریان و نبیذ در پیش نهاده گفت تو اینجا بنشاط مشغولی ودر میان شمشیر و نیزه پیغامبر خدای حرب میکند گفت ای ابله تو نیز با ما بنشین و بنشاط مشغول شو که بخدای که باو سوگند خورند که محمّد هرگز باز نیاید با این لشکر که جمع شده اند . او را و اصحاب او را زنده رها نکنند . برادر گفت اورا دروغ میگوئی والله که بروم و رسول خدای را خبر دهم ازین که تو گفتی . بیامد ورسول راخبر داد و جبرئیل آمده بود و این آیت را آورده اشحةً علیکم خدای تعالی وصف کرد ایشان را

بخل و جبن بسخیلی و بد دلی والا شحة جمع شحیح باشد و این از بنای قلّت است گفت بخیلانند بمال خود برشما چیزی در ره خدای و ره جهاد صرف نکنند وچون غنیمتی پیدا شود مشاحه و مناقشه کنند و نصب او بر حال است من قوله ولا یاتون الباس الاّ قلیلا ـ فاذا جاء الخوف چون وقت کارزار آید و خوف از نامهاء کارزار یکی است رایتهم ینظرون الیك ایشان را که درتو مینگرند و چشمهاء ایشان دور میگردد از ترس و بددلی کالّذی ای کدوران عین الّذی علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه چنانکه چشم کسی دور گردد که او از هوش بشود از مرگ فاذا ذهب الخوف چون کارزار بشود سلقوکم زبانها تیز در شما کشند و دراز زبانی کنند . و مرد فصیح زبان بلند آواز را رجل مسلق و مسلاق گویند و اصل سلق ضرب باشد . قتاده گفت بسطوا السنتهم فیکم و حداد جمع حدید باشد یعنی تیز و این در وقت قسمت غنیمت باشد که گویند ما با شما حاضر بودیم در کار زار از نصیب ما تمام دهید در وقت کار زار بد دل باشند و در قسمت و غنیمت بخیل باشند اشحّة علی الخیر ای علی المال والغنیمة بخیلان باشند بر مال و غنیمت ونصب او بر حال است من قوله سلقوکم اولئك لم یؤمنوا ایشان ایمان ندارند فاحبط الله اعمالهم خدای تعالی عمل ایشان باطل کند یعنی قبول نکند عمل ایشان برای آنکه نه بر وجه مامور به افتاده باشد و کان ذلك علی الله یسیراً و این بر خدای تعالی آسان است یحسبون الاحزاب لم یذهبوا می پندارند یعنی منافقان که این احزاب وجماعتی که مجتمع شده اند برحرب رسول از قریش وغطفان و بنی نضیر نرفته اند هنوز و این آنکه بود که ایشان برفته و گریخته و منافقان خبر نداشتند و گفتند معنی آن است که ایشان اگرچه دانستند که احزاب برفتند وهزیمت شدند از فرط جهل پنداشتند و گمان میبردند که هنوز نرفته اند آنکه گفت و ان یات الاحزاب و اگر دگر باره باز آیند ایشان ـ ایشان که منافقان اند تمنّا آن کنند که کاشکی ایشان در بادیه یا بدویان بودندی در میان اعراب یسئلون عن انبائکم خبر شما میپرسیدندی که حال شما باحزاب بکجا رسید . یعقوب خواند یسّائلون بتشدید سین و بالف علی تقدیر یتسائلون بعضهم عن بعض بهری از بهری میپرسیدند که کوی حال ایشان بچه رسید ولو کانوا فیکم واگر در میان شما بودندی قتال و کارزار نکردندی الاّ اندکی از ایشان یا قتال اندك علی تقدیر ما قاتلوا الاّ قتالاً قلیلاً واین بمعنی نظم آیت لایقتر است لقد کان لکم فی رسول الله اسوةٌ حسنةٌ آنکه حقتعالی گفت شما را که مسلمانانید در رسول خدای که محمّد است علیه السلام اسوتی و اقتدائی است و عاصم اینجا خواند و در سورة الممتحنه اسوة بضم الف و دیگران بکسر الف خواندند وآن دو لغت است مثل غدوة و رشوة و رشوة یعنی شما را برسول اقتدا است صورت خبر است و معنی امر یعنی اقتداء کنید باو در او نگرید در ثبات و ترك فرار که چندان مقام کرد تا دندانش بشکستند و جراحتی که بر بالای ابرویش کردند و نگریخت و عمّش حمزه را بکشتند و عبیده حارث را بکشتند واو هیچ جزعی نکرد و رضا داد و تسلیم داد و انواع اذیّات و بلیّات باو رسانیدند و او بهیچ چیز برنگشت و روی بر نگردانید شما نیز همچنین کنید وبر سنت او بروید پس دراین باب و جز این باب جای اقتداست شما را باو و آنان را که امید دارند بخدای و بروز

(باز)

باز پسین یعنی روز قیامت وذکر خدای کنند بسیار یعنی آنکس که بامید ذاکر باشد . آنکه ذکر مؤمنان کرد و آنکه ایشان وعده خدای تعالی تصدیق کردند گفت چون مؤمنان احزاب را دیدند گفتند این آن است که خدای تعالی و پیغمبر ما را وعده کردند و این آن بود که پیغمبر علیه السّلام صحابه را خبر داده بود از حادثه احزاب چون بدیدند وخبر موافق خبر بود گفتند هذا ما وعدنا الله و رسوله وصدق الله ورسوله این آن است که خدا و پیغامبر ما را وعده داده اند و خدای و پیغامبرش راست گفتند در آن وعده که کردند . بعضی دگر مفسّران گفتند این وعده آن است که خدای تعالی گفت ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولمّا یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم الی قوله الا انّ نصرالله قریب ـ و ما زادهم الاّ ایمانا وتسلیماً ـ وایشان را نیفزود الاّ ایمان که تصدیق بدل است و تسلیم که در مسلمانی تن دادن است آنکه تخصیص کرد بعضی مؤمنان را بخصالی که در ایشان بود گفت من المؤمنین رجال صدقوا گفت از مؤمنان مردانی هستند من تبعیض راست صفت آن مردان آنست که صدقوا ما عاهدوا الله علیه راست گفتند در آن عهد که با خدای کردند وبآن وفا کردند . آنکه ایشان را بدو فرقه بنهاد گفت فمنهم من قضی نحبه ای نذره عهده بهری از ایشان آنانند که نذر و عهد خود تمام کردند و بر جهاد صبر کردند تا آنگه که ایشان را شهید کردند چو ایشان عهد تا بجان کرده بودند و گفتند نحب مرگ است و معنی قضی نحبه آن است که مات بمرد من قول ذی الرّمة عشیّة مرّ الحارثیّون بعد ما قضی نحبه فی ملتقی القوم هو بر ای مات مقاتل گفت قضی نحبه ای اجله عمر خود بسر برد و باصل قتل رسید و گفتند قضی نحبه ای بذل جهده فی الوفاء بعهده من قول العرب نحب فلانٌ فی سیره یومه و لیله اجع اذا بالغ فی السّیر ولم ینزل قال جریر نطنحقه (١) جالدنا الملوك وخیلنا عشیّة بسطام جرین علی نحبه ای علی جدّ وجهد ـ ومنهم من ینتظر و بهری از ایشان منتظر شهادت اند وما بدّلوا تبدیلا و ایشان عهد خدای را تبدیل نکردند . خلاف کردند که آیت در شان که آمد و مراد منهم من قضی نحبه کیست و منهم من ینتظر کیست . بعضی گفتند آیت در شان انس بن النّضر که او روز بدر حاضر نبود چون باز آمد تاسّف خورد و نذر کرد که اگر پس ازاین کارزاری بود من جان فدا کنم در او چون روز احد بود و مردم بگریختند و او حاضر بود بیامد و خویشتن را در معرکه افکند قتالی کرد سخت تا آنکه که او را بکشتند . و عایشه گفت آیه در طلحة بن عبیدالله آمد مفسران و جمهور اصحاب اخبار برآنند که آیت در امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد و عبیده و حارثه و حمزه عبدالمطّلب و جعفر بن ابیطالب ومنهم من قضی نحبه عبیدهٔ حارث که او را ببدر شهید کردند و قصّهٔ او رفته است و حمزهٔ عبدالمطّلب که او را باحد بکشتند و این نیز رفته است وجعفر بن ابیطالبست که او را بموته بکشتند ـ راویان اخبار گویند که چون رسول علیه السلام جعفر بن ابیطالب را بموته نامزد کرد و اورا وصایت کرد بتقوی و احتیاط و حراست لشکر و صبر کردن برکارزار او برفت تا بموته رسید دشمن پیش آمد آنجا و در کارزار گرفتند چون چندتن را بکشتند از بزرگان لشکر او رایت بدست گرفت و بنفس خود بکارزار رفت . جبرئیل آمد و گفت یا

(١) هکذا فی الاصل

(رسول)

رسول‌الله جعفر در کارزار است وبیك روایت آنست که رسول‌را علیه‌السلام بکوهی بلند برد و خدایتعالی شعاع او قوی بکرد تا او می نگرید و معرکه ایشان میدید و مبارزت شجاعان تا آنگه که جعفر بیرون آمد رایت بدست گرفته و کارزار میکرد تا چند مبارز را بیفکند آنگه ملعونی درآمد و تیغی بزد و دست راست او بیفکند او رایت بدست چپ گرفت و کارزار میکرد تا چند مبارز بیفکند و میگفت شعر لا باس‌لی ان قطّعت یمینی معی شمالی و اقوی دینی الیوم یبدو غرالسّمین و یعرف‌المهزوم بعد حین انا ابوالشّبل و ذوالعرنین ـ اخوالنّبیّ‌المصطفی الامین کارزار میکرد و رایت میداشت تا ملعونی درآمد و ضربتی دیگر بزد و دست چپش نیز بیفکند چون هر دو دستش بیفکندند او از خویشتن طمع برداشت و دانست که بی دست قتال نتوان کرد روی بجانب مدینه کرد و گفت السلام علیك یا رسول‌الله سلام مودع لاسلام زائر و این بیتهاء انشاء کرد شعر اقرالسلام علی‌النّبیّ وقل له انّ ابن عمّك قد ثوی مقتولا با سنة الکفّار تحت عجاجة تسفی علیه به‌الرّیاح مهیلا قطعت یداه و فضّلت اوصاله منه و زایلة الفضول فصولا احل‌العداة و قادروه بقفرة لا یستطیع مع‌الغزاه قفولا فالیك یرسل بالسلام‌مودّعا یا خیر من بعث الا له رسولا آنگه گردش درآمدند وتیغ و نیزه بر او گرفتند و اورا بکشتند و نیزه ها بر او زدند و او را بنیزه از زمین بربودند و بر هوا رفع گردند خدای تعالی او را زنده گردانید و بجای دودست او را دو پرداد تا درهوا بپرید و برآسمان شد و با فرشتگان درآسمان میپرد و از آنجا او را جعفر طیّار خواندند رسول علیه‌السلام از آنجا بیامد دل تنگ و رنجور بکشتن پسر عم و بدر سرای جعفر آمد و اسماء بنت عمیس در خانه جعفر بود ودر بزد اسماء گفت کیست گفت رسول خدا است بدوید و در بگشاد رسول گفت یا اسماء کودکان جعفر را پیش من آر او کودکان را جامهٔ پوشانید و پیش پیغامبر آورد رسول علیه‌السلام یکی را بر ران راست نشانید و یکی را بر ران چپ و دست بر سر ایشان فرو میکرد و میگریست اسماء گفت یا رسول‌الله این چیست که بافرزندان میکنی چنانکه بایتیمان کنند رسول‌علیه‌السلام بگریست و گفت یا اسماء خدای تعالی ترا مزد دهاد بکشتن جعفر طیّار اما بشارت باد ترا که خدای تعالی او را دو پر داد تا بپرید و اکنون در بهشت با فرشتگان میگردد آنجا که خواهد اسماء تعزیه او بداشت و در مرثیه اواین بیتها بگفت شعر یا جعفرالطّیار خیرٌ مصرف للخیل یوم تطاعن وسلاح قد کنت لی جبلاًالوذ بظله فترکتنی امسی بغیرسلاح قد کنت‌ذات‌حمیّة ما عشت‌لی امشی‌البراز و انت کنت خناحی ـ واذا بکت قمریة شجناً لها یوما علی فنن دعوت صیاحی فالیوم احشع للذّلیل واتّقی منه وارفع ظالمی بالرّاح ـ و منهم من ینتظر امیرالمؤمنین علی است که او گوش بشهادت میداشت و بیان این حدیث آن است که هرگه که او را دل‌تنگ شدی گفتی ما ینتظر اشقاها ان یخضبها من فوقها بدم ـ چه انتظار می کشد آن شقی ترین این امّت را که بیاید و این محاسن از خون این سر خضاب کند ـ ابوالطفیل عامر بن واثله روایت کرد که چون امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام مردم را جمع میکرد برای بیعت در کوفه عبدالرّحمن ملجم علیه‌اللعنه والعذاب ابداً مخلّدا بیامد تا بیعت کند چند بار او را منع کرد و بیعت او

(نمیگرفت)

نمی گرفت آخر بیعت او بگرفت آنگه گفت ما یحبس اشقاها که باز داشته است شقی تر مرد امّت را از آنکه خضاب کند این محاسن را بخون این سر چون پسر ملجم پشت بر گردانید اوابن‌بیت بگفت اشد دحیازیمك للموت فانّ‌الموت لاقیك فلاتجزع من‌الموت اذا حلّ‌بوادیك معلّی زهیر گفت یك روز پسر ملجم بیامد و گفت یا امیرالمؤمنین پیاده ام مرا مرکوبی ده علی علیه‌السّلام در او نگرید و گفت توپسر ملجمی گفت بلی گفت مرادی . گفت بلی . گفت یا غزوان آن اسب اشقر من باو ده اسب اشقر باو داد چون برنشست امیرالمؤمنین گفت ارید حیوته و یرید قتلی غیرك من خلیلك من مراد . چون امیرالمؤمنین را ضربت زد اورا بگرفتند وپیش امیرالمؤمنین بردند اوزا گفت من‌آنهمه که باتو میکردم و میدانستم که تومرا بخواهی کشتن باعلام رسول علیه السلام مرا ازین کار ولیکن خواستم تا بحجّت بر تو مستظهر باشم . اصبغ بن نباته گوید امیر المؤمنین را علیه السلام درآن ماه رمضان که بکشتندش خطبه کرد و در آخر خطبه گفت اتا کم شهر رمضان وهو سیّد الشهور و اوّل السّنة وفیه تدور رحی السّلطان الا وانّکم حاج العام صفّا واحداً و ایة ذلك انّی لست فیکم . گفت ماه رمضان آمد و او سیّد ماهها است و اوّل سال است و در او آسیاء سلطان بگردد الاّ و شما امسال بحج روید و در یك صف بایستید و علامت آنکه من با شما نباشم گفت ما ندانستیم و او خبر مرگ خود میداد . عثمان بن المغیره روایت کرد که چون ماه رمضان درآمدی‌امیر المؤمنین علی‌علیه‌السلام شبی نزدیك حسن علیه السلام روزه گشادی و شبی بنزدیك حسین علیه السلام و شبی بنزدیك عبد الله جعفر و بر سه لقمه زیادت نکردی گفتند یا امیر المؤمنین چرا چنین میکنی گفت حتّی یاتینی امرالله وانا خمیص البطن انّما هی لیلة او لیلتان . گفت تا فرمان خدای بمن آید و من تهی شکم باشم مرا یك دوشب بیش نماند آخرضربتش بنیم شب زدند امّا کیفیت قتل او اصحاب سیر روایت کردند ابومخنف لوط بن یحیی واسماعیل بن راشد و ابوهاشم الرّقائی و ابو عمروالثقفی روایت کردند که جماعتی از خوارج بمکّه حاضر آمدند و حدیث امیران و احوال ایشان بگفتند وعیب کردند ایشان را و اظهار تکبّر کردند آنگه گفتند اگر چنانکه ما حسنتی کنیم و جانهاء خود بفداء کنیم درسبیل خدا برویم واین ائمّه ضلال‌را مراغبه کنیم وفرصت جوئیم وایشان را بکشیم و بکشتن ایشان تقرّب بخدا کنیم و اگر چه ما را بکشند روا باشد تا کینه کشتگان برادران خود بنهروان باز خواسته باشیم عبد الرحمن بن ملجم گفت من علی بن ابیطالب را کفایت کنم و برك بن عبدالله التمیمی گفت من معاویه را کفایت کنم و عمروبن بکر التمیمی گفت من عمروبن عاص را کفایت کنم و بعد از آن بُرین عهد بنشستند وسوگند خوردند و اتفاق کردند برآنکه این کار در شب نوزدهم ماه رمضان کنند آنگه هریك روی بکار خود نهادند پسر ملجم علیه اللعنة والعذاب بیامد و عداد او در کنده بود (۱) و بکوفه فرودآمد واین کار پوشیده داشت یك روز نزدیك دوستی رفته بود زنی را یافت آنجا از تیم الرّباب نام او قطامه بنت الاخضر بود و امیر المؤمنین علیه السّلام شوهر وپدر و برادر او را بنهروان کشته بود واو جمال داشت پسر ملجم علیه اللعنة والعذاب او را بدید مشعوف شد بدو و او را گفت شوهر

[۱] مکذا ؟

(داری)

داری گفت نه گفت رغبت کنی که بحکم من شوی گفت تو طاقت مهر من نداری گفت مهر تو چند باشد گفت سه هزار درهم وغلامی و کنیزکی و کشتن علی علیه السلام گفت آن دو را تحمّل کنم امّا کشتن علی علیه السلام چگونه توانم کرد گفت مقصود من خود آن است و اگر درم و غلام و کنیزك نباشد هم رواست چو او شوهر وپدر وبرادر من را کشته است آنگه اورا گفت جهد کن اگر این کار برآید ترا وتو از او بجهی عیش توبامن خوش بود واگر گرفتار شوی ثواب آخرت ترا بهتر از نعیم دنیا بود پسر ملجم علیه اللّعنة والعذاب گفت بدانکه من باین شهر برای این آمده ام پس از آنکه مدّتی از این شهر برون برفته بودم چه براهل این شهر مرا امان نبود قطامه او را گفت من یاری را بدست آورم که ترا مساعدت کند و یاری دهد براین کار آنگه کس فرستاد و وردان بن مخالد را بخواند من تیم الرّباب و از او درخواست و اوقبول کرد که مساعدت کند پسر ملجم علیه اللّعنة بیرون آمد مردی را گفت نام او شبیب بن بحیره و آن مرد خارجی بود گفت ای شبیب چه گوئی در شرف دنیا و آخرت گفت آن چیست گفت کشتن علی بن ابیطالب گفت هبلتك الهبول لقد جئت شیئاً ادّاً . کاری منکر آوردی چگونه ممکن باشد گفت کمین کنیم در مسجد آدینه چون بنماز بامداد بیرون آید کمین بگشائیم و بکشیم او را و خویشتن را از این شرف حاصل کنیم بسیاری بگفت تا اورا نرم کرد آنگه بیامدند بمسجد آدینه بنزدیك قطامه و او اعتکاف گرفته بود و خیمه بزده او را گفتند رای ما درست شد بر کشتن این مرد گفت چون وقت آن باشد مرا خبر کنی و با نزدیك من آئی که من اینجایگاهم روزی چند باستادند وآنگه نزدیك او شدند و آن شب شنبه بود شب نوزدهم ماه رمضان سال بر چهل از هجرت رسول علیه السلام او جامهٔ چند حریر بداد وگفت این درسینه بندید همچنان کردند و تیغها برگرفتند و در برابر آن در بایستادند که امیرالمؤمنین از او در مسجد آمدی و پیش از آن این سرّ با اشعث قیس گفته بود و او تقویت کرده بود ایشان را آن شب بیامد تا معاونت کند ایشان را و حجربن عدی در مسجد بود و نماز میکرد با جماعتی که شب آنجا نماز کردندی او از اشعث بشنید که میگفت پسر ملجم را النّجاً النّجاً لحاجتك فقد فضحك الصّبح بشتاب بشتاب بحاجتی که داری که صبح ترا رسوا کند حجر بن عدی گفت من بدانستم که آن ملعون چه خواست گفتم قتله یا اعور و بیامدم تا امیرالمؤمنین علیه السلام را خبر کنم او بدگر راه آمده بود و من بدگر راه رفتم و امیرالمؤمنین در مسجد آمد و مردمانی که خفته بودند بیدار میکرد و این قوم همه شب مراقبة کرده بودند این ساعت خواب برده بود ایشان را بیدار کرد و گفت الصّلوة رحمکم الله بنماز مشغول باشید . عبدالله بن محمد الازدی گفت درحال که امیرالمؤمنین این گفت و من برق شمشیر دیدم که گفت لله الحکم یا علی لالك ولالاصحابك و آواز امیرالمؤمنین شنیدم که میگفت لایفوتنّکم الرّجل مرد نباید که فایت شود و بجهد واو را تیغ زده بودند امّا شبیب بن بجره تیغ بزد و تیغش بر طاق آمد و کار خود نکرد پسر ملجم علیه اللعنة تیغ بزد بر میان سر امیرالمؤمنین آمد و آواز در مسجد افتاد که امیرالمؤمنین را بکشتند شبیب بجست و از مسجد بیرون شد با تیغ مردی اورا بیفکند و تیغ از او بستد

خواست تا او را بکشد مردم بایشان رسیدند بترسید و ایمن نبود که گویند کشنده توئی تیغ بینداخت واو را رها کرد وبگریخت و شبیب با خانه رفت و جامه بکند و حریر از سینه میکشاد پسر عمّش در سرای شد او را گفت همانا امیرالمؤمنین را تو کشتهٔ خواست تا گوید نه گفت آری پسر عمش تیغ بر گردنش زده سرش بینداخت و پسر ملجم میگریخت مردی کلیمی داشت بر او زد و او را بیفکند وتیغش بیفتاد او را بگرفتند وپیش امیرالمؤمنین بردند و آن سه دیگر بجستند و بمیان مردم در شدند و بگریختند این یك روایت است . روایت دیگر آنست که پسر ملجم او را تیغ در نماز بامداد زد واو نماز بسته بود و الحمد بر خوانده بود و یازده آیت از سورهٔ انبیاء که این ملعون او را ضربت زد او نماز نبرید بل سبك بکرد و گفت فزت برب الکعبة بخدای کعبه که ظفر یافتم و پسر ملجم را بگرفتند و پیش امیرالمؤمنین آوردند و گفتند یا امیرالمؤمنین علیه السلام مرنا بامرك فی عدوالله بفرمای آنچه رای تست تا ما باین دشمن خدای چه کنیم گفت اگر من بمیرم بقصاص او را باز کشید انّ النّفس بالنّفس و اگر من زنده بمانم رای خود در او بینم آن ملعون گفت این تیغ بهزار درم خریده ام وبهزار درم زهر برو مالیدم فان خانتنی ابعده الله امّ کلثوم گفت ای ملعون امیرالمؤمنین را بکشتی گفت پدرت را بکشتم نه امیرالمؤمنین را گفت امیدوارم که باکی نباشد او را پس گفت پس تو بر من گریی آنگه گفت که ضربتی زده ام اورا که اگر بر اهل زمین بچشند همه را نیز هلاك کنند امیرالمؤمنین علیه السلام روی بحسن وحسین علیه السلام کردو گفت ببرید این را جای نرم و خواب باز کنید بر او و طعام نیك دهید او را اسیر شما است اگر من بمانم رأی خود در او بینم و اگر بمیرم با او آن کنید که با قاتل پیغامبری کنند بکشید او را و بسوزید امیرالمؤمنین آن روز و آن شب و بر دگر روز همچنان بود رنجور . راوی خبر گوید اصبغ بن نباته خواستم که روز دوّم در نزدیك امیرالمؤمنین علیه السلام شوم تا او را ببینم حسن علی علیه السلام برون آمد و ما جماعتی بودیم گفت باز گردید که امیرالمؤمنین علیه السلام رنجور است جماعت باز گشتند مرا دل نداد نبشستم ساعتی بود آواز گریهٔ کودکان بر آمد من نیز بیرون سرای بگریستم آواز بشنید گفت بنگرید تا کیست بیامدند وبنگریدند گفتند فلانست گفت درآرید او را مرا در پیش او بردند او را دیدم عصابه زردی برسر بسته وخون بسیار از جراحتش رفته و گونه روی زرد شده چنانکه نتوانستم فرق کردن میان روی او و عصابه مرا گفت چرا با مردم نرفتی گفتم یا امیرالمؤمنین دلم نداد خواستم تا ترا به بینم گفت مرا دوست داری گفتم بلی یا امیرالمؤمنین و سر تا پای او بوسه میدادم و میگریستم گفت مگری که من ببهشت میروم گفتم یا امیرالمؤمنین دانم ولیکن برخود میگریم که مرا بی تو چگونه زندگانی باشد . چون آن شب بود که او را وفات آمد فرزندانرا جمع کرد و وصایت بحسن کرده وصایت معروف و در جمله وصایت گفت مرا درین خانه برید و در بر من فراز گیرید وشما بر در خانه بنشینید . چون آن شب که جان بخدای تسلیم کردم از زاویهٔ خانه لوحی پدید آید و بردارید و مرا بر آنجا نهید و در آستانه خانه کفن و حنوط من پدید آید مرا بر آن

لوح بشوئید و از آن حنوط بر من کنید و مرا بر سریر خود نهید. چون مقدّمهٔ سریر از جای برخیزد مؤخر آن شما بردارید و کس را خبر نکنید و هم درشب مرا ببرید و بظهرالغری برید که آنجا مقدّمهٔ سریر فرود آید آنجا بنهید و برکنی از جای خود چون تابوتی از ساج پیدا شد و بر او نوشته هذا ما ادّخره نوح النّبی لاخیه علیّ بن ابیطالب علیه السلام مرا در آنجا دفن کنید و نماز یکبار حسن علیه السلام کند و یکبار حسین علیه السلام گفت ما او را برداشتیم و در آن خانه بردیم و در او فرو گرفتیم و آواز او جز بلااله الاّالله نمی شنیدیم ازخانه آوازی شنیدیم که کسی میخواند افمن یلقی فی النّار خیرٌ ام من یاتی آمناً یوم القیمة هاتفی دیگر آوازداد مات النبی و قتل علیّ بن ابیطالب الآن تضعضع رکن الاسلام حسن علی علیه السلام گفت صبر نداشتم تا درخانه بگشادم امیرالمؤمنین از دنیا مفارقت کرده بود در تجهیز او گرفتم و انفاذ وصیّت او چنانکه فرموده بود که سریر او بگرفتم مؤخر آن و مقدمه آن از جای برخاست و اورا بغری دفن کردیم و بازگشتیم و اثر گور ناپیدا کردیم بوصیّت او و چون بازگشتیم جماعتی می آمدند بر پی ما مارا گفتند چه کردید گفتیم دفن کردیم و آنچه دیده بودیم حکایت کردیم برفتند بآن جایگاه چیزی ندیدند. از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند که امیرالمؤمنین را کجا دفن کردند گفت بناحیة الغری و پیش از صبح دفن کردند او را و دفن او حسن و حسین و محمد حنفیه و عبدالله و جعفر کردند و حسن علی را پرسیدند که امیرالمؤمنین را کجا دفن کردی گفت بره مسجد اشعث بیرون بردیم و بظهرالغری دفن کردیم او را عبدالله حازم گفت با رشید یعنی با هارون بصید رفتیم بجانب غری گلهٔ آهو دیدیم سکان و چرغ و باز برگماشتیم این آهوان برفتند و برپشتهٔ شدند پس بزیر آمدند دگرباره سکان آهنگ کردند و سر بدنبال ایشان در نهادند دگرباره بآن پشته گریختند سکان بجانبی گریختند و چرغان بجانبی و هیچ تعرّضی نکردند هم چنین چندبار هرگه که آهوان از آنجا فرود آمدندی سکان بدنبال ایشان درفتادندی و هرگه که بدان پشته شدندی سکان برفتندی و تعرّضی نکردندی هارون از آن بشگفت آمد گفت بروید و هرکس را که بینید بیارید تا بپرسم از وی تا این امکنه و پشته چه جاست پیربرا یافتند گفت اگر بگویم مرا امان باشد گفت تراست امان و عهد خدایرا که ترا نرنجانند. گفت پدران من مرا روایت کردند که این پشته گور علیّ بن ابیطالب است خدای تعالی این را حرامی کرده است که هیچ چیز باو نگریزد الاّ در امان باشد هارون از اسب فرود آمد و آب خواست و وضوء کرد وبسیاری نماز بکرد آنجا ودرخاك بغلطید. محمد بن عایشه گفت مرا این حدیث باور نمی آمد تا سالی که بمکّه رفتم یاسر را دیدم رکاب دار رشید او گفت سالی با رشید بودم از مکه می آمدیم چون بکوفه رسیدیم شبی از شبها هارون مرا گفت یا یاسر عیسی بن جعفر را بگو تا برنشیند و او نیز نشست و آمدیم تا بغری اّما عیسی بن جعفر برفت وبگوشهٔ بخفت و اّما هارون بیامد و بر پشته نشست و نماز میکرد هرگه که دو رکعت نماز کردی بگریستی و بر آن خاك بغلطیدی و گفتی یابن عمّ والله انّی اعرف فضلك و سابقتك فی دینك والله جلست مجلس الّذی لنا فیه ولکن ولدك یؤذوننی و یخرجون

علّی. گفتی من افضل و سابقهٔ تو شناخته ام و بآن جاهل نه‌ام ولیکن فرزندان تو مرا میرنجانند و برمن خروج میکنند همه همچنین میکرد تا سحرگاه مرا گفت یا یاسر عیسی‌را بیدار کن من اورا بیدار کردم برخاست و بیامد هارون اورا گفت بیا و بنزدیك کورپسر عمّت نماز کن گفت چه عمومت است مرا اینجا گفت نمیدانی که این قبر علیّ بن ابیطالب است عیسی بن جعفر وضوء کرد و نماز میکردند تا صبح بر آمد آنگه فریضه بکردند و برنشستند وبا کوفه آمدند این جمله است از مقتل امیرالمؤمنین علیه السلام و در قتل امیرالمؤمنین و حدیث قطام علیهااللعنة شاعر گفته -- فلم ارمهراً ساقه‌ذو سماحه کمهر قطام من فصیح و اعجم ثلاثة الاف و عبد وقینة وقتل علّی بالحسام المسمّم فلا مهر اغلی من علّی فان غلا ولافتك الاّ دون فتك ابن ملجم پس منهم من‌قضی‌نحبه عبیده حارث است وحمزه عبد المطلب وجعفربن ابیطالب و منهم من ینتظر علی‌بن ابیطالب علیه السلام. راوی خبر گوید چون عبیدهٔ حارث‌را ببدر بکشتند وحمزه را باُحد و جعفر بموته رسول علیه السّلام گفت اللّهم انکلتنی بعبیدة بن الحارث یوم بدر و بحمزة یوم احد و بجعفر یوم موته اللّهم و هذا علیّ بن ابیطالب ربّ لاتذرنی فرداً و انت خیرالوارثین. گفت بار خدایا مرا مصیبت زده کردی روز بدر بعبیدة بن الحارث و روز احد بحمزه عبد المطّلب وروز موته بجعفر بار خدایا واین علی بن ابیطالب است بارخدایا مرا تنها رها مکن و تو بهترین وارثانی و ما بدّلوا تبدیلا و این مردان هیچ تغییر وتبدیل‌نکردند فرمانهای ما را لیجزی الله الصّادقین بصدقهم گفت تا جزا دهد خدای تعالی راست گویان را براست گفتن ایشان و لام تعلّق دارد بقوله و ما بدّلوا تبدیلا ـ و یعذّب المنافقین انشآء. و عذاب کند منافقان را اگر خواهد و این دلیل است برآنکه از جهة عقل رواست که خدایتعالی کافران را عفو کند انّما قطع برعقاب کفّار از جهة سمع است فی‌قوله انّ الله لا یغفران یشرك و یغفر ما دون ذلك و اجماع اّمت ـ او یتوب علیهم یا توبه ایشان قبول کند اگر توبه کنندواز کفر و نفاق و اخلاص ایمان کنند خدای تعالی را انّ الله کان غفوراً رحیما خدای تعالی غفور و رحیم است وردّالله الّذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیراً و خدای تعالی رد کرد وبرگردانید کافران‌را بخشم ورغم مراد برنیامده‌ومقصود نایافته هیچ‌خیر وغنیمت درنیافتند وکفی الله المؤمنین القتال وخدای تعالی مؤمنان را کفایت بکرد کار زار کردن ودر مصحف عبدالله مسعودچنین است وکفی‌الله المؤمنین القتال‌بعلیّ‌بن‌ابیطالب وکان الله قوّیاً عزیزاً و خدای تعالی قوی و عزیز است و انزل الّذین‌ظاهروهم من‌اهل‌الکتاب من‌صیاصیهم فرود آورد آنانرا که ایشان‌را معاونت کردند از اهل کتاب‌یعنی‌جهودان بنی قریظه وبنی‌النّضیر وهم‌ضمیر کافران قریش‌است واهل‌مکّه من‌صیاصیهم ای من‌حصونهم واحدها صیصه وهربرآمدهٔ‌را صیصه خوانند ومنه قیل لقرن البقر وشوکة الدّیك و شوکة الحائك صیصه. سروکاو و چنگال خروس و خار بافنده را صیصه گویند قال الشاعر کوقع الصّیاصی فی النّسیج الممدّد. اهل سیر گفتند چون رسول علیه السلام از کار زار احزاب باز آمد و ایشان برگشتند و با جایگاه خود شدند و رسول علیه السلام واصحاب بامدینه آمدند و سلاحها بنهادند چون وقت نماز پیشین رسید جبرئیل آمد وعمامهٔ استبرق درسر بسته و برشتری

نشسته ورسول‌علیه السلام‌درحجرهٔ زینب بنت جحش بود سرمی‌شست یك نیمه سرشسته بود گفت یا رسول الله بنهادی و فرشتگان چهل شبانه روز است که سلاح دارند خدای تعالی میفرماید که همین ساعت ببنی قریظه روید که من نیز آنجا خواهم رفتن تا میخهای خیمه های ایشان‌بر کنم و در های حصن ایشان بگشایم و ایشان از خوف مضطرب اند در زازله رسول خدای بفرمود تا منادی ندا کرد الا و هرکس که سمیع و مطیع است خدای میفرماید که نماز دیگر نکند الاّ در بنی قریظه . رسول علیه السلام رایت بامیر المؤمنین علی علیه السلام‌داده واو را برمقدّمه کسیل کرد با لشکری و رسول علیه السلام بر اثر میرفت . امیر المؤمنین علیه السلام رفت تابزیرحصن رسید ایشان پیغامبر را ناسزا میگفتند برگردید و بیامد و رسول را گفت یا رسول الله بزیر این حصن مرو که صلاح نیست گفت یا علی مگر چیزی شنیدی از ایشان که ترا خوش نیامد گفت بلی یا رسول الله گفت چون مرا ببینند نگویند بنزدیك حصن آمد وآواز داد یا اخوان القردة والخنازیر انّا اذا نزلنا بساحة قوم فساءَ صباح المنذرین ای برادر خوکان و بوزینگان ماچون بساحت قومی فرود آمدیم بد باشد بامداد ایشان گفتند یا اباالقاسم ما کنت جهولاً ولا سبّاباً ای محمّد ص تو هرگز جاهل و دشنام دهنده نبودی و در راه رسول علیه السلام بصحابه بگذشت در جائی که آن را صوربن خوانند گفت هیچ کس را دیدی که بشما بگذشت گفتند دحیته الکلبی بما بگذشت برشتر نشسته براین هیئت گفت آن جبرئیل است که میرود تا آن حصن متزازل بکند و ترس در دل ایشان افکند و رسول علیه السلام بیامد و برسر چاهی از چاهها فرود آمد که آن را چاه انا گفتند و مردم میرسیدند و فرود می آمدند و مردم بعضی پس از نماز خفتن برسیدند و نماز دیگر نکرده بودند از آنکه رسول علیه السلام گفته بود که نماز دیگر نکنند الاّ ببنی قریظه نماز را قضا باز کردند و خدای تعالی ایشان را معذور داشت . و رسول علیه السلام این حصن را حصار داد بیست وپنج روز تا کار برایشان سخت شد وحیّ اخطب بحکم آنکه با کعب اسید عهد کرده بود که با او باشد تا آنچه رسد بهردو رسد اونیز درحصن بود کعب اسید گفت یا قوم بدیدید که ما را چه افتاد و ما در چه محنت افتادیم اکنون از سه کار یکی اختیار کنید گفتند آن کدام است گفت امّا آنکه باین مرد ایمان آرید واورا تصدیق کنید که شمارا روشن شد که او پیغامبر است و صادق و فرستاده خدای تعالی و نعت و صفات او در توریة بخوانده و بدیده اید تا ایمن شوید بر جان و مال و فرزندان و بر جای بمانید گفتند ما این نکنیم از دین برنگردیم . گفت چون این نخواهید کردن بیائید تا بدست خود فرزندان خود را بکشیم وآنگه بیرون شویم و با ایشان قتال کنیم اگر دست ما را باشد زن و فرزند را بدل بود و اگر دست ایشان را باشد برما مارا دل مشغولی نبود گفتند چگونه کشیم این بیچارگان بیگناه را واکردل دهد که این کنند . سیّم آن است که امشب شب شنبه است ومحمّد ص واصحاب محمّد ص ازما ایمن باشند برای انکه دانند که ما شنبه رها نکنیم و از اینجا بیرون شویم وبرین قوم زنیم باشد که ما را کاری برآید گفتند این هم نکنیم که شنبه بر خود تباه نکنیم و حرمت او برداریم ودر او حدثی کنیم که پیش ازین نکرده باشیم ما و پدران . و آنانکه در شنبه کار نا شایست کردندی دیدی

(که)

که ایشان را چه رسید از مسخ . گفت امشب احتیاط کنید و هشیار باشید تا فردا رای دیگر بینیم . بر دگر روز کس فرستادند برسول و گفتند یا محمّد ابو لبابة بن عبدالمنظر که بنی عمرو بن عوف است بما فرست تا با او رای زنیم در صلاح کار خود و خلفاء او ازخلفاء اوس بودند رسول علیه‌السلام او را بفرستاد چون در حصن شد مردان و زنان و کودکان پیش او باز رفتند و در او بگریستند او را دل بسوخت بر ایشان گفتند روا باشد که ما بر حکم محمد فرود آئیم او گفت روا باشد بزبان ولیکن بدست کرد بحلق یعنی اگر فرود آئید بکشد شما را و این بتعریض اعلام کرد . ابولبابة گفت دانستم که آن خیانت است با خدای و رسول گفت بیامدم و باپیش رسول علیه‌السلام ترفتم راست بمسجد رسول رفتم و خویشتن را بر ستونی بستم و با خدای عهد کردم در زمین بنی قریظه نباشم و در جای که خدای ورسول را خیانت کردم . چون بازگشتن او دیر شد رسول علیه‌السلام از احوال او بپرسید قصّهٔ او را گفتند . گفت اگر پیش من آمدی او را استغفار کردمی . اکنون چون برفت و خویشتن ببست‌من او را نگشایم تا خدای توبهٔ اونپذیرد پس از آن خدای توبهٔ او بپذیرفت و جبرئیل علیه‌السلام رسول را خبر داد او در حجرهٔ امّ سلمه بود رسول علیه السلام بخندید .من گفتم یارسول الله دندانت خندان باد چرا بخندیدی گفت خدای قبول توبه ابولبابه فرو فرستاد من گفتم یا رسول‌الله روا باشد که من بروم و او را بشارت دهم گفت روا باشد و این پیش از آیت حجاب بود گفت من برفتم تا بدر مسجد که بر حجرهٔ من بود آواز دادم و گفتم یاابالبابه ابشر فانّ‌الله قدتاب علیك . جماعتی در مسجد بودند خواستند تا اورا بگشایند او گفت نخواهم که بازگشائید تا رسول خدای باز گشاید . چون رسول علیه‌السلام بنماز صبح بیرون آمداورا بگشاد و جماعتی از بنی هلال در این حصن بودند نه از جمله بنی قریظه از بنی اعمام ایشان . ایشان ایمان آوردند پیش از حکم سعد معاذ و مردی نام او عمرو بن سعد از جمله بني قریظه او بر عهد اوّل بمانده بود که با رسول علیه‌السلام کرد او شب از حصن بیرون آمد و بطلیعه رسول علیه‌السلام بگذشت و آن شب نوبت محمّد بن اسامه بود گفت تو کیستی گفت من آنم که چون جمله بنی قریظه با محمّد عذر کردند و عهد او بشکافتند من برعهد بایستادم و غدر نکردم عمرو بن سعدم محمد بن مسلم گفت اللّهمّ لا تحرمنی عشرات‌الکرام و دست از او بداشت او بیامد و آنشب بمسجد رسول علیه‌السلام آمد و آنجا بود و بر دگر روز برفت و کس ندانست که او کجا رفت مفقود شد حدیث او رسول علیه‌السلام را بگفتند گفت خدای تعالی او را برهانید بوفایش چون روز شدبنی قریظه بر حکم رسول علیه‌السلام فرود آمدند قوم اوس بیامدند وگفتند یا رسول‌الله اینان موالی و خلفاء ما اند توقّع آن است که با اینان هم آن کنی که با موالی خزرج کردی پیش ازین و رسول علیه‌السلام پیش ازاین حصار داده بود بنی قنقاع را و ایشان در حکم رسول آمده بودند وعبدالله ابی سلول ایشان را بخواسته بود ورسول علیه‌السلام ببخشید و قوم اوس همان چشم میداشتند رسول علیه‌السلام گفت راضی باش که مردی هم ازشما که سیّد شماست در شما حکم کند وآن سعد معاذ است . گفتند راضی باشیم یا رسول‌الله و سعد معاذ

(در)

در این وقت مجروح بود و در مسجد رسول خیمه زده بود و او آنجا بود و زنی بود نام‌اورفیده او را مداوا میکرد واین زن خویشتن را بر این وقف کرده بود و رسول علیه السلام او را برای آن در آن خیمه فرود آورده بود تا هرروز او را بیند و نزدیك باشد برسول علیه‌السلام و این جراحت اورا در غزات احزاب رسیده بود چون رسول علیه‌السلام او را حاکم کرد در بنی قریظه قوم اوس بیامدند و چهارپای آوردند و او را برنشاندند وخدّه در پس پشت او نهادند و همهٔ راه میگفتند او زا یا اباعمرو رسول خدای ترا بحاکم کرد در بنی قریظه‌وایشان موالی تواند بود با ایشان احسان کنی چون بسیار بگفتند گفت سعد را وقت آن نیست که او برای ملامت لائمان جانب خدای بگذارد یکی از ایشان گفت چون من این ازسعد بشنیدم دانستم که جز او بقتل ایشان حکم نکند چون سعد نزدیك رسول علیه‌السلام رسید رسول قوم اوس را گفت برخیزید و سیّدتان را فرود آرید ایشان سعد را فرود آوردند وگفتند یااباعمرو سعد رسول خدای‌ترا بحاکم کرد و در موالی تو که بنی قریظه اند سعد روی بایشان کردوگفت عهد خدای بر شما آن است که از حکم من باز نیائید و از جانب رسول همچنین است همه‌گفتند آری و رسول علیه‌السلام هم چنین است تو حاکمی محکم از قبل من بر ایشان تا حکم آن باشد که توکنی گفت چون چنین است لقد حکمت فیهم بقتل‌الرّجال و سبی‌النسآء و الذّراری و قسمة الاموال من حاکم محکم من حکم کردم که مردان ایشان را بکشید و زنان و کودکان را بردگی بیارند و مالشان را قسمت کنند. رسول علیه‌السلام گفت لقد حکمت فیهم بحکم‌الله‌من فوق سبعة ارفعة درایشان بحکم خدای‌حکم کردی از بالاء هفت آسمان آنگه بفرمود تاایشان‌را بزیر آوردند و در سرای زنی از بنی نجّار باز داشتند و از آنجا که بازار مدینه است بفرمود تا چند خندق بکندند و ایشان را بیاوردند و ایشان هفتصد مرد بودند و گفتند نهصد و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و زبیر را نصب کردند بر آنکه ایشان را گردن میزدند و در آن خندق می انداختند حیّ اخطب در میان ایشان بود و حلّهٔ پوشیده داشت برخویشتن پاره کرده بود تا کس از او برنکند بیامد و پیش رسول علیه‌السلام بایستاد و گفت والله مالمت نفسی فی عداوتك ولکنه من یخذل‌الله یخذل. آنگه روی بقوم کرد وگفت کتاب وقدرو ملحة کتبت علی بنی اسرائیل آنگه پیش رفت تا گردنش بزنند یکی در حق او گفت نام او جبل‌بن‌حوّاس الثعلبی ـ لعمرك مالام ابن اخطب نفسه ولکنه من یخذل‌الله یخذل فجاهد حتّی بلّغ‌النفس جهدها وغلغل یبغی کلّ غرّ مغلغل. عروة بن‌الزّبیر روایت کرد از عایشه گفت درین وقعه از جمله زنان یك زن را بکشتند و او پیش من بود بازی میکرد و میخندید و حکایت میکرد در میانه یکی از ورای حجره آواز داد که کجاست فلانه گفت اینجاست گفت بیرون آی او برخاست همچنان خندان گفتند این کیست آنکه ترا میطلبد و کجا میبرد ترا گفت بکشتن گفتم چگونه گفت من مردی را از شما یکشته‌ام بآسیائی که بر او افکندم از حصن و نام آن مرد خلاد بن سوید بود اورا بیرون بردند و گردنش بزدند بقصاص خلاد. عایشه گفت مرا از دلیری وطیب نفس او بقتل فراموش نمیشود که او دانست که او را بخواهند کشتن و مبالات

(نمیکرد)

نمیکرد. محمدبن اسحاق گفت اززهری که زبیر بن باطاالقریظی درروزگارجاهلیت درکارزاری بثابت بن‌قیس بن‌شماس بگذشت واور اسیر گرفته‌بودند اورا موی پیشانی بریده ورها کردواین‌علامت اسیران بودی درعرب وبآن معنی براو دست منتی ثابت کرداین روز ثابت‌بن قیس اورا دیدباز شناخت او را گفت یا زبیر تو مرا می شناسی گفت چگونه نمیشناسم تو آنی که من تو را در فلان وقعه از کشتن خلاص دادم و رها کردم ترا ثابت گفت من میخواهم تا تو را مکافاتی کنم امروز بیامد ورسول را گفت یا رسول الله زبیرا لقریظی را برمن دست نعمتی هست و من میخواهم تا مکافاتی کنم او را بمن بخش بجان گفت بخشیدم بیامد و گفت بخواستم گفت زندگانی را چکنم با بردگی زن و فرزندان پس بیامد وگفت یا رسول الله زن و فرزندش را هم بمن بخشی گفت بخشیدم باز آمد وگفت بخواستم پس گفت زن و فرزند را چه خواهم‌کردن با درویشی برفت و رسول را گفت یا رسول الله مالش هم بمن بخشی گفت بخشیدم بیامد و گفت ترا و زن و فرزندت و مالت را از رسول بخواستم و او بمن بخشید گفت یا ثابت هیچ دانستی تا با سیّد ما کعب بن اسید چه کردند گفت بکشتند او را گفت حال سیّد بدو و حضر بچه رسید حیّی اخطب. گفت گردنش بزدند. گفت سیّد آل شمود را چه کردند گفت بکشتند. گفت یا ثابت بحق آن منّتی که مرا با تو است که مرا بایشان در رسانی که مرا بی ایشان در زندگانی خیر نباشد ثابت دست بداشت تا او را نیز بکشتند ثابت در این باب گفت وقت ذمّتی انّی کریم و انّنی صبور اذا ماالقوم جاذوا عن الصّبر. وکان زبیر اعظم‌النّاس منّةً. علیّ فلمّا شدّ کوعاه بالأسر. اتیت رسول الله کیما افکّه فکان رسول الله یجری بما یجری و رسول علیه السلام فرموده بود تا هرکسی که موی برآورده باشد اورا بکشند اعنی موی‌عانه آنگه بفرمود تامالهاء ایشان بیاوردند و قسمت کردند سوار را دو سهم و پیاده را یك سهم و خمسی از آن بیرون کردند و رسول علیه السلام بر مستحقان خمسی قسمت کرد و درلشکر رسول سی وچهار اسب بود و اوّل غنیمت که افتاد رسول را که بیخشیدند و قسمت کردند غنیمت بنی قریظه بود آنگه سبی و بردگان ایشان را بر دست سعد بن زید بنجد فرستاد تا بفروختند و باسب وسلاح بدادند وبا پیش رسول آوردند رسول علیه السلام از زنان ایشان کنیزکی برگرفت نام اوریحانه بنت عمرو بن حنانه و او را ببردگی میداشت و میخواست تا اسلام آرد تا رسول بر اونکاح بندد. او گفت رها کن تا در ملك تو میکردم و میباشم که من نمیخواهم تا دین جهودی رها کنم. رسول علیه السلام دست از اوبداشت و پیرامن او نیزنگشت. ورسول علیه‌السلام دل در او بسته بود یك روز از پس پشت خود آواز نعلی بشنید گفت این ثعلبة بن سعید است که آمده است تا مرا بشارت دهد باسلام ریحانه. او آمد و بشارت داد که ریحانه اسلام آورد رسول علیه السلام شاد شد چون کار بنی قریظه تمام شد سعد معاذ را وفات رسید و رسول علیه السلام و صحابه براو بگریستند. محمّد بن اسحاق گفت روز خندق از مسلمانان شش تن کشته شدند و از کافران سه مرد و روز بنی‌قریظه یك مرد و آن خلاد بن سوید بود که آن سنك آسیا را آن زن بر او زد. رسول علیه السلام گفت روز فتح خندق الان نغزوهم ولا

(ولا)

بغزونا پس ازین ما بغزای قریش رویم ایشان بغزای ما نیایند . و فتح بنی قریظه در آخر
ذی القعده بود سنة خمس من الهجرة و ذلك قوله وانزل الذين ظاهروهم من اهل الكتاب من
صياصيهم قوله من اهل الكتاب من تبیین راست و من صياصيهم ابتداء غايت است و قذف فی
قلوبهم الرّعب و خدای تعالی ترس در دل ایشان افکند فریقاً تقتلون گروهی را میکشتند
و تاسرون فریقاً و گروهی را اسیر میگرفتند و اورثكم ارضهم و دیارهم و اموالهم و خدایتعالی
بمیراث بشما داد زمین ایشان و سرای ها و مالهای ایشان و ارضاً لم تطئوها و زمینی که شما
پای بر او ننهادی . این زید و مقاتل و یزیدبن رومان گفتند که زمین خیبر است . قتاده
گفت زمین مکّه است . حسن گفت بابل است و روم . عکرمه گفت هر آن زمین است که
گشاده شود مسلمانان را تا روز قیامت و كان الله على كل شيء قديراً و خدایتعالی برهمه چیز
توانا بوده است قوله تعالی .

يٰا اَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِاَزْوٰاجِكَ اِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيٰا وَ زِينَتَهٰا فَتَعٰالَيْنَ
ای پیمبر برگزیده بگو مرزنان خودرا اگر هستیدشما کهمیخواهید زندگانی دنیارا وزینت آنرا پس بیائید
اُمَتِّعْكُنَّ وَ اُسَرِّحْكُنَّ سَرٰاحاً جَمِيلاً * وَ اِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَالدّٰارَ
که تمتع دهم شمارا وطلاق دهیم شمارا طلاق نیك واگر هستید که میخواهید خدا و فرستاده او وسراي
الْآخِرَةَ فَاِنَّ اللّٰهَ اَعَدَّ لِلْمُحْسِنٰاتِ مِنْكُنَّ اَجْراً عَظِيماً * يٰا نِسٰاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ
آخرت را پس بدرستیکه خدا آماده کرد برای نیکوکاران ازشما مزدی را بزرك ای زنان پیغمبر هرکه بیاید
مِنْكُنَّ بِفٰاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضٰاعَفْ لَهَا الْعَذٰابُ ضِعْفَيْنِ وَكٰانَ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيراً *
ازشما بکار زشت روشنی دو چندان کرده شود مراورا شکنجه دوچندان وباشد این بر خدا آسان
وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلّٰهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صٰالِحاً نُؤْتِهٰا اَجْرَهٰا مَرَّتَيْنِ وَ اَعْتَدْنٰا لَهٰا
وهرکه مداومت کند ازشما مرخدارا ورسولش راوبکند کارشایسته بدهیم مزدراورا دومرتبه وآماده کردیم مرآن را
رِزْقاً كَرِيماً * يٰا نِسٰاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَاَحَدٍ مِنَ النِّسٰاءِ اِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلاٰ تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ
روزی نیکو ای زنان پیمبر نیستید شما مانند یکی از زنان امت اگر بپرهیزید ازدوری ازخدا پس نرمی ننمائید بگفتار
فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً * وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلاٰ تَبَرَّجْنَ
پس طمع کند آنکه درقلب او مرضاست وبگوئید گفتار پسندیده وقرارگیرید درخانه های خود واظهارنکنید
تَبَرُّجَ الْجٰاهِلِيَّةِ الْاُولىٰ وَ اَقِمْنَ الصَّلٰوةَ وَ آتِينَ الزَّكٰوةَ وَ اَطِعْنَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ
زینت خودرا بنادانی پیشینیان وبپادارید نمازرا وبدهید زکوة را وفرمان برید خدا ورسولش را
اِنَّمٰا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً *
جزاین نیست که میخواهد خدا تابیرد ازشما پلیدی را ای خانواده وپاك کند شمارا پاك کردنی
وَاذْكُرْنَ مٰا يُتْلىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيٰاتِ اللّٰهِ وَالْحِكْمَةِ اِنَّ اللّٰهَ كٰانَ لَطِيفاً
ویادکنید آنچه خوانده میشود درخانه های شما از آیات خدا وحکمت بدرستیکه خدا باشد مهربانی کنندهٔ
خَبِيراً * اِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمٰاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنٰاتِ وَالْقٰانِتِينَ وَ الْقٰانِتٰاتِ
آگاه بدرستیکه مسلمانان وزنان مسلمه ومردان گرونده وزنان گرونده ومردان عابد وزنان عابده

وَالصّٰادِقِينَ وَالصّٰادِقٰاتِ وَالصّٰابِرِينَ وَالصّٰابِرٰاتِ وَالْخٰاشِعِينَ وَالْخٰاشِعٰاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ
ومردان راستگو وزنان راستگو ومردان شکیبا وزنان شکیبا ومردان ترسان وزنان ترسنده ومردان صدقه دهنده
وَالْمُتَصَدِّقٰاتِ وَالصّٰائِمِينَ وَالصّٰائِمٰاتِ وَالْحٰافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحٰافِظٰاتِ وَالذّٰاكِرِينَ
وزنان صدقه دهنده ومردان روزه دار وزنان روزه دار ومردان نگاه دارنده فرجهای خود وزنان نگاهدارندهٔ خود ومردان ذکر کنندهٔ
اللّٰهَ كَثِيراً وَالذّٰاكِرٰاتِ اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ اَجْراً عَظِيماً * وَ مٰا كٰانَ لِمُؤْمِنٍ
خدا بسیار وزنان ذکرکننده آماده کرده است خدابرای آنها آمرزش ومزدی بزرك ونسزد هیچ مؤمنی
وَلاٰ مُؤْمِنَةٍ اِذٰا قَضَى اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ اَمْراً اَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ اَمْرِهِمْ وَمَنْ
ونه مؤمنه را هرگاه حکم کند خدا ورسولش درکاری اینکه باشد مرآنهارا اختیاری ازکار ایشان وهرکه
يَعْصِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً مُبِيناً * وَ اِذْ تَقُولُ لِلَّذِي اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ
نافرمانی کند خدا ورسولش را پس بتحقیق گمراه شد گمراه شدنی هویدا وچون گفتی مرآن کس راکه انعام کرد خدابراو
وَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِ اَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللّٰهَ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللّٰهُ مُبْدِيهِ
وانعام کردهٔ تو براو نگاهدار برای خود زن خودرا وبپرهیز خدارا وپنهان میکردی درنفس خود آنچه را خداظاهر کننده است
وَ تَخْشَى النّٰاسَ وَاللّٰهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشٰاهُ فَلَمّٰا قَضىٰ زَيْدٌ مِنْهٰا وَطَراً زَوَّجْنٰاكَهٰا
ومیترسی ازسرزنش مردم وخدا سزاوار است بترس ازاو پس آن هنگام که زید از زید از آن خاجت خودرا و طلاق داد تزویج نمودیم ترا
لِكَيْ لاٰ يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي اَزْوٰاجِ اَدْعِيٰائِهِمْ اِذٰا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً
بزینب تانباشد بعدازتو برمؤمنان گناهی درخواستن زنان پسرخواندگان خود چون گذاردند ازایشان حاجتی
وَكٰانَ اَمْرُ اللّٰهِ مَفْعُولاً * مٰا كٰانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمٰا فَرَضَ اللّٰهُ لَهُ سُنَّةَ
وباشد حکم خدا کرده شده نیست بر پیغمبر هیچ گناهی درآنچه واجب کردخدا مراورا منت
اللّٰهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ كٰانَ اَمْرُ اللّٰهِ قَدَراً مَقْدُوراً * اَلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ
خدا در آنانکه گذاشتند ازپیش وباشد فرمان خدا حکم گذارده شدهٔ نافذ آنانکه میرسانند
رِسٰالاٰتِ اللّٰهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَلاٰ يَخْشَوْنَ اَحَداً اِلاَّ اللّٰهَ وَكَفىٰ بِاللّٰهِ حَسِيباً * مٰا كٰانَ
پیغامهای خدای ومیترسند ازخدا و نمیترسند ازکسی مگر خدا و بس است خدا کفایت کننده نیست
مُحَمَّدٌ اَبٰا اَحَدٍ مِنْ رِجٰالِكُمْ وَلٰكِنْ رَسُولَ اللّٰهِ وَخٰاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكٰانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً *
پیغمبر (محمد ص) پدرهیچیك ازمردان شما ولیکن فرستادهٔ خدا وخاتم پیغمبرانست وباشد خدابهر چیزی دانا
يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللّٰهَ ذِكْراً كَثِيراً وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَاَصِيلاً * هُوَ الَّذِي
ای آنانکه گرویدید یادکنید خدارا یادکردنی بسیار و تسبیح کنید اورا بامداد وشبانگاه اوست آنکه
يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلاٰئِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ اِلَى النُّورِ وَكٰانَ بِالْمُؤْمِنِينَ
رحمت میفرستد برشما وفرشتگان او تابیرون آردشمارا از تاریکیها بسوی روشنی وباشد خدا بمؤمنان
رَحِيماً * تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلاٰمٌ وَ اَعَدَّ لَهُمْ اَجْراً كَرِيماً * يٰا اَيُّهَا النَّبِيُّ اِنّٰا
مهربان درود خدا آنهارا است روزی که برسد اورا ملت اسلام و آماده کرد آنهارا مزدی بزرك ونیکو ای پیغمبر بر گزیده بدرستی که ما
اَرْسَلْنٰاكَ شٰاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً * وَ دٰاعِياً اِلَى اللّٰهِ بِاِذْنِهِ وَ سِرٰاجاً مُنِيراً *
فرستادیم ترا گواه راست ومژده دهنده وبیم کننده وخواننده مردم بسوي خدا بفرمان او وچراغی روشن

وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِاَنَّ لَهُمْ مِنَ اللهِ فَضْلًا كَبِيراً * وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ

ومژده‌ده گروندگان‌را باینکه آنهارا ازخدا فضلی‌است بزرك وفرمان‌مبر کافران را ومنافقان‌را

وَدَعْ اَذٰيهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللهِ وَكَفٰى بِاللهِ وَكِيلًا .

ودست بدار آزار آنهارا وتوکل‌کن برخدا وبس‌است خدا کارسازی .

قوله تعالی یا اَیهاالنّبی قل لازواجك ان کنتنّ تردن الحیوة الدّنیا . مفسران گفتند سبب نزول آیت آن بود که زوجات رسول علیه‌السلام هریك بر رسول آرزوی کردند امّ سلمه برده خواست ومیمونه حلّه خواست و زینب بنت جحش بردی یمنی خواست و امّ حبیبه بردی باجامه سحولی (۱) خواست وحفصه‌جامه مصری خواست وجویریه‌چاوری‌خواست‌وسوده گلیمی خیبری خواست . ورسول علیه‌السلام این نداشت وقت راحت رسول علیه‌السلام چنین دعا کرد اللّهمّ احینی مسکینا و امتنی مسکینا واحشرنی فی‌زمرة‌المساکین ـ رسول را علیه‌السلام ازآن کراهت آمد . سوگند خورد که یکماه با زنان مقاربة نکنند و از زنان هجرت کرد وصحابه نیز و درین وقت نه زن بحکم رسول علیه‌السلام بودند پنج از قریش، وباقی از دیگر قبایل . عایشه بنت ابی بکر و حفصه بنت عمر و امّ حبیبه بنت ابی سفیان و سوده بنت ربیعه و امّ سلمه بنت ابی امیّه‌وصفیّه بنت حیّ‌الخیبر و میمونه بنت‌الحارث‌الهلالیه‌و زینب بنت‌جحش‌الاسدیه وجویریه بنت‌الحارث‌المصطلقیه ـ خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت یا اَیهاالنبی ای پیغامبر بزرگوار بگو زنانت را که اگر چنان است که شما را دنیا و زینت و متاع او می باید بیائید من شمارا تمتّع دهم یعنی چیزی بدهم شمارا وطلاق دهم شمارا و رها کنم بروجهی هرکدام نیکو . رسول علیه‌السلام درآمد وزنان را جمع کرد دربعضی حجرات و این آیت بر ایشان قرائت فرمود آنکه گفت مسارعت مکنید تا با پدران و خویشان خود مشورت کنید گفتند یا رسول‌الله مارا در این باب با کسی مشورت نمی باید کردن . خدایتعالی ما را تخییر میکند میان دنیا وآخرت و میان‌زینت دنیا و خدا و رسول . مارا در این چه اندیشه باشد یا چه مشورتی . ما اختیار خدا ورسول و آخرت کنیم . رسول علیه‌السلام شاد شد و خدای تعالی آیت قصر فرستاد و گفت چون ایشان ترا اختیار میکنند تونیز بر ایشان اختیار مکن‌وهو قوله لا یحلّ لك‌النسآء من بعدالایه . وان کنتنّ تردن‌الله ورسوله و این وجه دوّم است برای آنکه تخییر میان‌دو چیز باشد . گفت و اگر چنان است که خدای را میخواهی و رسول را وسرای آخرت فانّ‌الله خدای تعالی نهاده است و بجارده برای آنانکه محسناتند از جمله شما مزدی عظیم . عایشه‌گفت رسول علیه‌السلام پس از ایلاء به بیست و نه روز در پیش من آمد من گفتم یا رسول‌الله تو ماهی سوگند خوردی و امروز بیست و نه روز است من میشماردم . گفت یاعایشه ماه هم سی روز باشد وهم بیست و نه روز . فقهاء خلاف کردند در حکم تخییر عبدالله عمر گفت و عبدالله مسعود که چون مرد زنرا مخیّر کند میان مقام با او بر نکاح و میان رفتن اگر زن اختیار مقام کند آنرا حکمی‌نبود و نکاح برجای باشد و اگر اختیار مفارقت کند طلاق باشد رجعی و این مذهب ابو حنیفه است واصحابش . و زیدبن ثابت گفت اگر اختیار شوهر کند

(۱) ـ هکذا ؟

یك طلاق باشد و اگر اختیار مفارقت کند سه طلاق باشد و این مذهب مالك است و شافعی گفت نفس تخیّر را در طلاق اثری نباشد الاّ بنیت اگر نیت طلاق کند طلاق باشد اگر نیت نکند طلاق نباشد . ومذهب ما آن است که تخییر طلاق نباشد و اگر مرد زن را مخیر کند و اختیار خود کند یا اختیار شوهر نکاح بر جای‌باشد و دلیل ظاهر بر این آیت است فی‌قوله اسرّحکنّ سراحا جمیلا چو باتفاق مراد باین تسریح طلاق است لقوله تعالی امساك بمعروف او تسریح باحسان و اگر تخییر طلاق بودی بتسریح حاجت نبودی و تخییر کفایت بودی . حسن بصری گفت این تخییر در طلاق و مقام نبود بل رسول علیه‌السلام ایشانرا مخیر بکرد میان دنیا و آخرت آنکه زنان را رسول علیه‌السلام گفت برسبیلی وعید ای زنان من هرکس که از شما کار ناشایست کند یا معصیتی که در او آزار خدا و رسول بوده باشد یضاعف له‌العذاب ضعفین ابن عامر و ابن کثیر خواندند یضعّف من‌التضعیف و باقی قرّاء یضاعف خواندند من المضاعفه و مفاعله و تفعیل بیك معنی بسیار آمده قال‌الله تعالی ربّنا باعد بین اسفارنا وفری بعد گفت . عذاب‌او مضاعف کنند یعنی دوچندان که‌عذاب دیگران‌باشد و درمعنی ضعف خلاف کردنداهل لغت بعضی گفتند ضعف‌الشئ مثله باشد و بعضی دگر گفتند مثلاه مثال اول یقال کان معه درهم فضاعفته ای جعلته در همین و مثال دوم ضاعفته ای اعطیة در همین حتّی یحصل له ثلثة دراهم . و ابو عمرو و ابو عبیده گفتند این فرق میان ضاعف است وضعّف است یقال ضعّف الشّیء اذا زدت علیه مثله و ضاعفته اذا زدت علیه مثلیه . و قوله ضعفین در او هم این خلاف کردند بعضی گفتند مراد آن است که مضاعفا الی ما حصل لها من العذاب فیکون معه ضعفین . و بعضی دگر گفتند یزید علی الحاصل بمثلیه فیکون ثلثة امثال غیره وکان ذلك علی الله یسیراً و این بر خدای تعالی آسان است آنکه گفت و من یقنت منکنّ لله و رسوله هر کس که ازشما طاعت خدای و رسول دارد و عمل صالح کند مزدش دوباره بدهیم و برای او بجاردیم مزدی کریم و ثواب جزیل . اگر گویند چرا ثواب و عقاب ایشان مضاعف آمد گوئیم بعضی گفتند برای علوّ و منزلت ایشان و اتّصال ایشان بر رسول علیه السلام چنانکه در شاهد احسان و اسائه معتبران نه بآن منزلت باشد که‌کار از اول و جزای افعال ایشان از نیك و بد بر یك حدّ نبود(۱) وجواب معتمد ازین آن است که خدای تعالی دانست که اعمال ایشان از نیك و بد بر وجهی واقع خواهد بود که مستحق ضعفی یا دوضعف از جزا شوند از ثواب وعقاب چوقلت و کثرت ثواب برمذهب درست بمجرّد فعل نیست بل بر وقوع فعل است علی وجه دون‌آخر . و در شاذّ عاصم الجحدری خواند من تات و من تقنت بالتّاء فیهما نظراً الی المعنی وجملهٔ قرّاء بر خلاف این اند و روایت کرده اند از ابن عامر و یعقوب قرائت تاء فی قوله تقنت و من لفظی است صالح مفرد و تثنیه و جمع را و مذکّر و مؤنث را چنانکه رفته است قال الفرزوق فی الاثنین . تعشّ فان عاهدتنی لاتخوننی تکن مثل‌من یا ذئب یصطحبان . یانساء النبیّ لستنّ کاحد من النّساء ان اتّقیتنّ آنکه بمدح ایشان در آمد و تادیبشان گفت ای زنان پیغامبر نیستید شما چون یکی از زنان اگر از خدای بترسید قرّاء گفت برای آن نگفت کواحدة

(۱) ظاهراً جمله ناقص ووافی بمقصود نیست

من النّساء که لفظ احد چون معدول است از اصل خود صالح باشد واحد و تثنیه وجمع را
قال الله تعالی لانفرّق بین احد من رسله و قال فما منکم من احد عنه حاجزین آنکه گفت
فلاتخضعنَ بالقول باید تا خضوع نکنید در سخن گفتن با مردان فیطمع الّذی فی قلبه مرض
که پس طمع بکند آنکس که در دل او ریبتی و تهمتی باشد و ضعیف اعتقاد و بی بصیرت باشد
در دین . و گفتند مرض بمعنی فجور است در آیت و قلن قولا معروفاً و بگوئید گفتاری
درست . در خبر است که بعضی زنان صحابه چون این آیت آمد چون مردی بدر سرای ایشان
آواز دادی و درسرای مردی نبودی تا جواب دهد آن زن انگشت در دهن نهادمی وآوازی
منکر کردی منفّر برای این آیت را و قرن فی بیوتکنّ نافع و عاصم و ابو جعفر خواندند
و قرن بفتح قاف و باقی قرّاء بکسر قاف امّا حجّت گروه اوّل آن است که گفتند اصل اواقررن
بوده است یعنی الزمن فی بیوتکنّ من قررت بالمکان اقرّه و قررت اقرّ لغتان راء اوّل که عین
الفعل است بیفکندند و حرکت او نقل کردند با قاف تا مفتوح شد کقولهم ظلت فی ظلت قال الله
تعالی فظلتم تفکهون و قوله ظلت علیه عاکفاً و الأصل ظللت و دلیل این تأویل قرائت ابن
ابی عیله است که خواند و اقررنَ علی الاصل من القرار فامّا آنکه بکسر قاف خواند گفت
امر است من الوقار کقولهم عدن من الوعد وصلن من الوصل یعنی با وقار باشید یقال و قریقر
و قوراً و قاراً اذا سکن و اطمأنّ . اعمش روایت کرد عن ابی الضّحی که او گفت هر گه که
عایشه این آیت خواندی چندان بگریستی که مقنعه اش تر شدی یزید بن هارون روایت کرد عن
محمّد بن عبدالله که او گفت سوده را گفتند زن رسول را که تو چرا حجّ و عمره نمیکنی چنانکه
دیگران میکنند گفت یکبار که واجب بود کردم ازاین پس حجّ وعمره من آن است که از
خانه بیرون نیایم چنانکه خدایتعالی فرمود وقرن فی بیوتکنّ الآیة وعزم من آنست که پای ازدر این
حجره که رسول مرا بنشاند بیرون ننهم تا بمردن هم چنین کرد بیرون نیامد تاجنازه اش از درحجره
بیرون آوردند ولا تبرّجن تبرّج الجاهلیّة الاولی مجاهد وقتاده گفتند تبرّج تکبّر و تبختر وتغنّج باشد
یعنی کرشمه نکنید چنانکه اهل جاهلیت پیشینه کردند وگفته اند اظهار زینت باشد و ابراز محاسن .
گفت زینت خود ظاهر مکنید و محاسن خود بیرون میارید تا مردان بینند و در معنی جاهلت
خلاف کردند شعبی گفت میان عهد عیسی و عهد محمّد . ابو العالیه گفت روزگار داود و
سلیمان است که درآن روزگار زنان پیراهن نادوخته پوشیدندی اندام ایشان ظاهر بودی . کلبی
گفت جاهلیت عبارت است از آن روزگار که ابراهیم علی نبیّنا وآله و علیه السلام در او زاد
چو در آن روزگار زنان پیرهن از در نظم کردندی ودرپوشیدندی وجز آن جامهٔ دیگر نداشتندی
بیازار وجمع مردان درآمدندی . واین در روزگار نمرود بود و خلقان همه کافر بودند . حکم
گفت جاهلیت آن روزگار بود که میان آدم بود و نوح و آن هشتصد سال بود و در آن
روزگار زنان زشت بودند و مردان نیکو پس زنان بمردان رغبت کردندی و در مردان آویختندی
عکرمه گفت از عبدالله عباس که جاهلیت میان ادریس بود ونوح علیهما السلام و آن هزار سال
بود و دو بطن بودند درآنعهد بطنی سا کنان سهل بود و بطنی سا کنان جبل ومردان کوهستان
نیکو روی بودند و زنان زشت و مردان سهل زشت بودند و زنان نیکو ابلیس بیامد بر صورت

غلامی و خویشتن بمزدوری بمردی داد از اهل سهل آنکه نای و پیشه بساخت و آن میزد
و مردم آوازی شنیدند که هرگز نشنیده بودند بر او جمع شدند و آن میشنیدند خبر در نواحی
برفت مردمان کوهستان آنجا آمدند بنظاره آن آمدند و عیدی بساختند و همه مردم مجتمع شدند
آن روز زنان خویشتن بیاراستندی و آنجا آمدندی و مردی از اهل کوه آنجا آمد در روز عیدی
ایشان و زنان را بدید و جمال ایشان . برفت واهل کوهستان را خبر داد ایشان آمدند و آنجا
مقام کردند و زنان بمردان مایل شدند و مردان و بزنان و فواحش آشکارا شد و ذلك قوله ولا
تبرّجن تبرّج الجاهلیة الاولی قتاده گفت هر روزگار که پیش اسلام بوده است آن را جاهلیّت
گویند . آنکه زنان رسول را امر کرد بآنکه نماز بپای دارید و زکوة مال بدهید و زکوة مال
فرمان خدای و پیغامبر او برید انّما یرید الله الایه که خدای تعالی میخواهد که رجس از شما
که اهل بیت رسولید ببرد و پاك کند شما را پاك کردنی . مقاتل گفت مراد بآیت زنان
رسولند و رجس آن گناه است که خدای تعالی نهی کرد از آن زنان را . قتاده گفت زناخواست
ابن زید گفت رجس شیطانست و مراد باهل البیت در آیت اهل البیت رسولند علیه وعلیهم السلام
و یطهّرکم تطهیراً در آیت دو قول گفتند یکی آنکه در حق زنان رسول است و ظاهر آن
مانع است از این لقوله عنکم و یطهّرکم و این خطاب مردان را باشد نه خطاب با زنان . ونیز
اخبار متواتره که مخالف و مؤالف روایت کردند ازابو سعید الخدری که رسول علیه السلام گفت
این در حق پنج کس آمد من و علی و فاطمه وحسن وحسین علیهم السلام . عطاء بن ابی رباح
روایت کند که امّ سلمه گفت این آیه در خانه من فرود آمده است و آن آن بود که رسول
علیه السلام در حجرهٔ من بود فاطمه علیها السلام در آمد و دیگی آورد و در آنجا حریره بود
رسول علیه السلام گفت برو علی را بخوان و حسن و حسین را او برفت و ایشان رابخواند
و ایشان بارسول علیه السلام ازآن طعام بخوردند و رسول علیه السلام بر سر گلیمی خیبری نشسته
بود و آن گلیم برگرفت و بر ایشان افکند و دست برداشت و گفت اللّهمّ انّ لکلّ نبیّ اهل
بیت و هؤلآء اهل بیتی فاذهب الرّجس عنهم و طهرهم تطهیرا بارخدایا هر پیغامبری را اهل بیتی
بوده اند و اینان اهل بیت منند رجس از ایشان ببر و پاك کن ایشان را پاك کردنی در حال
جبرئیل آمد و این آیت آورد انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطّهرکم
تطهیراً امّ سلمه گفت من گفتم یا رسول الله منّ هم با شما ام گفت انّك علی خیر تو با خیری
ولیکن اهل بیت من اینانند . شهر بن حوشب روایت کرد ازپسر عمش مجمع بن الحارث بن میمر
گفت درنزدیك عایشه شدم و گفتم یا اماه چرا روز جمل بیرون آمدی و فرمان خدای کار
نبستی فی قوله و قرن فی بیوتکنّ الایه گفت آن قدری بود از خدای و برفت ولیکن آنکه
گفتم چه گوئی در علی علیه السلام گفت تسئلنی عن احبّ الناس کان الی رسول الله گفت از کسی
میپرسی مرا که رسول خدای از او دوست تر نداشت من دیدم رسول خدای را جامه درگرد
اینان در گرفته و میگفت اللّهم هولاء اهل بیتی وحامّتی فاذهب عنهم الرّجس وطهّرهم تطهیراً
خدای این آیت فرستاد انّما یرید الله . من گفتم یا رسول الله من از اهل بیت تو هستم گفت

تنحّی فانّك علی خیر دور باش که تو باخیری ولیکن اهل بیت من ایناننند . ابن ملیکه روایت کرد از اسماعیل بن عبدالله بن جعفر طیّار ازپدرش که او گفت روزی رسول علیه السلام نگاه کرد دید که رحمت ازآسمان فرود می آید گفت یکی برود وعلی وفاطمه وحسن و حسین علیه السلام را بمن بخواند زینب گفت من بروم برفت و ایشان را حاضر کرد رسول ع حسن ع را بر دست راست خود نشاند و حسین را بر دست چپ و علی و فاطمه را در پیش نشاند آنکه کلیمی بر ایشان افکند و گفت اللّهمّ لکلّ نبیّ اهل و هولاء اهلی در حال خدایتعالی این آیت فرستاد. زینب گفت یا رسول الله من با شما در زیر این کسا نیایم گفت انّك علی خیر انشاء الله . شداد بن ابی عمّار گفت درنزدیك و ائله بن الاسقع شدم جماعتی آنجا بودند حدیث علی علیه السلام بر آمد ایشان علی علیه السلام را دشنام دادند من نیز همچنان کردم چون ایشان برفتند مرا گفت علی را دشنام دادی گفتم قومی را دیدم که این میگفتند من نیز بگفتم گفت خبر دهم ترا بآنچه از رسول علیه السلام شنیدم درحقّ او گفتم بلی گفت از فاطمه زهرا شنیدم که یك روز رسول علیه السلام مرا بخواند وعلی را وحسن وحسین را برزانوهاء خود نشاند ومراوعلی را از پیش بنشاند و جامهٔ کردما درگرفت واین آیت برخواند وآنکه گفت اللّهمّ هولاء اهل بیتی واهلبیتی احقّ . بار خدایا اینان اهل بیت منند و اهل بیت من سزاوار ترند . ابوداود روایت کرد ازابوالحمرا گفت نه ماه بمدینه مقام کردم یك روز بهر وقت نمازرسول علیه السلام بدرحجره فاطمه وعلی آمدی وگفتی الصّلوة رحمکم الله وانّما یریدالله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً . عثمان بن ربیعی روایت کرد از عبدالله عباس که گفت از رسول علیه السلام شنیدم که او گفت خدای تعالی خلق را بدوقسمت ومرا دربهترین قسم کرد وذلك قوله واصحاب الیمین ما اصحاب الیمین من بهترین اصحاب الیمینیم و آنکه آن دو قسمت را سه قسم کرد و مرا در بهترین اثلاث آن کرد و ذلك قوله و اصحاب المیمنة الی قوله اولئك المقرّبون پس بهترین سابقانم آنکه آن را بقبایل کرد و مرا در بهترین قبیله کرد و ذلك قوله وجعلناکم شعوباً و قبائل من بهترین و تقی ترین و گرامی ترین فرزندان آدمم ولا فخر آنگاه قبائل را بیبوت کرد خانهٔ مرا بهترین خانه کرد . فذلك قوله انّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً . این جمله روایات و طریق مخالفان است که ثعلبی امام اصحاب الحدیث درتفسیرش بیاورد وانّما آنچه از طرق و روایات اصحاب ماست و مخالفان مادر دیگر کتابها آنرا حصر وحدّی نیست کتاب بآن مطوّل شود برین قدر اختصار کرده شد . ابو عبدالله الدامغانی صاحب کتاب سوق العروس این خبر بیاورد در کتابش و عقیب خبر این بیتها بیاورد شعر انّ یوم الطهور یومٌ عظیم . فاز بالفضل فیه اهل الکساء قال یاربّ انّهم اهل بیتی فاستجب فیهم الهی دعائی اذهب الرّجس عنهم و عن الابناء منهم و عن بنی الأبناء رحمة الله و السّلام علیکم و صلاة الابرار و الاتقیاً و هم او بیاورد درین کتاب لبعض الشعراء تطاول لیلی ولم ارقد فبتّ کذی اللّدغ و الارمد بذکر النبیّ و ذکر الوصیّ و ذکر بنی المصطفی احمد حسان الوجوه عظام الحلوم

کرام المغارس والمحتد و من دنس الرّجس قد طهّروا فقاز الذی بهم یقتدی علیّ ابوالحسن والحسین رشیدین للرّاشد المرشد ـ زید بن ارقم را پرسیدند ازین آیت گفت مراد بنی هاشم اند آل علی و آل عباس و آل عقیل و این آنان اند که صدقه بر ایشان حرام باشد وخمس حلال و این قول شاذّ است واذکرن ما یتلی في بیوتکنّ من آیات الله والحکمة حق تعالی با خطاب زنان رسول آمد و گفت یاد کنید آنچه در خانه های شما میخوانند از آیات خدا و حکمت مراد بآیات قرآن است و بحکمت احکام قرآن است بر قول مقاتل وقتاده انّ الله کان لطیفاً خبیراً خدای تعالی لطیف و لطف کننده است قوله انّ المسلمین والمسلمات مفسران گفتند سبب نزول آیت آن بود که زنان رسول علیه السلام بیامدند وگفتند یارسول الله خدای تعالی در قرآن مردانرا یاد کرد و مارا که زنانیم ذکری نیست همانا در ما خیری نیست و طاعت ما قبول نیست خدای تعالی این آیت فرستاد امّ سلمه گفت این حدیث من گفتم رسول را روز بنماز پیشین نرسید که خدای تعالی این آیت فرستاد ورسول علیه السلام این آیت بر منبر بخواند و من این در حجره بشنیدم مقاتل حیّان گفت سبب آن بود که چون اسماء بنت عمیس با شوهرش جعفربن ابیطالب از حبشه باز آمد و با زنان رسول اورا ملاقات بود ایشان را گفت از قرآن در حق زنان هیچ فرود آمد گفتند نه بنزدیك رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله زنان در خیبت و خسارت اند رسول علیه السلام گفت چرا گفت برای آنکه خدای اینجا که که ذکر مردان میکند ذکر زنان نمیکند حق تعالی گفت درین آیت انّ المسلمین والمسلمات مردان مسلمان وزنان مسلمان و مردان مؤمن و زنان مؤمنات والقانتین والقانتات مردان مطیع و نماز کن و زنان باین صفت و مردان راستگوی و زنان راستگو و مردان صابر و زنان صابره و مردان خاشع و تواضع کننده و زنان برین صفت و مردان صدقه‌دهنده و زنان صدقه دهنده و مردان روزه دارنده و زنان روزه دارنده ومردان خویشتن نگاه دارنده و زنان بدین صفت این جمله مبتدا است اعدّالله لهم درجای خبر اوست . خدای بجارده است برای ایشان آمرزش و مزدی و ثوابی بزرگوار . ابو سعید خدری و ابو هریره روایت کردند که رسول علیه السلام گفت هر آن مردی که در شب بیدار شود و برخیزد واهل خود را بیدار کند و وضوء سازند و دو رکعت نماز کنند . کتب من الذّاکرین الله کثیراً والذّاکرات ایشان را بنزدیك خدای تعالی بنویسند در جمله آنان که ذکر خدای کنند بسیار از مردان و زنان عبدالله عباس گفت یك روز میکائیل خدمت رسول علیه السلام آمده و گفت یا رسول الله بگوی سبحان الله والحمدلله ولا اله الاالله والله اکبر ولا حول ولا قوّة الاّ بالله عدد ما علم وزنة ما علم و ملیٔ ما علم که هرکس این بگوید او را شش خصلت نویسند اوّل نام او در منان نام آنان بنویسند که ذکر خدای بسیار کنند و فاضلترین ذاکران باشند در آن شب و در آن روز برای او در بهشت درختان بنشانند و گناه ازو فرو ریزد همچنانکه برگ از درختان و خدای تعالی باو نظر کند و هر که را خدای تعالی باو نظر کند او را عذاب نکنند مجاهد گفت بنده از جمله ذاکرین الله کثیرا والذاکرات نباشد تا ذکر خدای نکند در جمله

حالاتش از قیام و قعود و اضطجاع. عطاء بن ابی رباح گفت هرکس تفویض کند کارخود با خدای تعالی داخل باشد فی قوله انّ المسلمین والمسلمات و هرکه اقرار دهد با آنکه خدای تعالی خداوند اوست و محمّد رسول خداست و دلش موافق زبانش باشد او داخل بود فی قوله والمؤمنین والمؤمنات و هرکه طاعت خدای دارد در فریضه وطاعت رسول دارد در سنت او داخل باشد فی قوله والقانتین والقانتات هرکه زبان را صیانت کند از دروغ داخل باشد فی قوله والصادقین والصادقات وهرکه او صبر کند بر طاعت و صبر کند از معصیت و صبر کند برمصیبت او داخل باشد فی قوله والصابرین والصابرات وهرکس که نماز کند وآنانرا که برچپ وراست او باشند بازنشناسد ازآنکه باایشان ننگرد اوداخل باشد فی قوله والخاشعین والخاشعات وهرکس در هرهفته که یکبار صدقه بدهد داخل باشد فی قوله والمتصدّقین والمتصدّقات هرکس که ازهرماهی ایام البیض روزه دارد داخل باشد فی قوله و الصّائمین و الصّائمات و هر کسی که فرج خود را از حرام نگاه دارد اوداخل بود فی قوله والحافظین فروجهم والحافظات وهرکسی پنج نماز باوقات شرایط خودبجای آرد داخل بود فی قوله والذّاکرین الله کثیراً والذّاکرات آنکه گفت خدایتعالی برای آنانکه موصوف باشند باین صفات مغفرت و آمرزش نهاده است و مزدی و ثوابی عظیم قوله و ما کان لمؤمن ولا مؤمنة الایة مفسّران گفتند آیت در زینب بنت جحش آمده در برادرش عبدالله بن جحش و این زینب دختر امیمه بود امیمه دختر عبد المطّلب عمّه رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم رسول کس فرستاد اورا بخواست برای زید بن حارثه او مولی رسول علیه السلام بود و آزاد کرده او را از سبی جاهلیّت خرید در سوق عکاظ آزادش کرد و بفرزندی بپذیرفت چون رسول کسی فرستاد و خطبه کرد زینب پنداشت که رسول او را برای خود میخواهد اجابت کرد چون بدانست که او را برای زید حارثه میخواهد ابا کرد و گفت من دختر عمّه رسولم و از اشراف زنان قریشم کی روا دارم که زن مولی باشم و برادرش عبدالله جحش هم این گفت و این زینب باجمال بود خدای تعالی این آیت فرستاد وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امراً ان یکون لهم الخیرة من امرهم نباشد هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه را که چون خدای تعالی حکمی کند و رسول او بر ایشان و ایشانرا اختیاری باشد بر کار خدای تعالی. اهل کوفه و اهل شام ان یکون خواندند بیا برای آنکه میان فعل و فاعل حائلی هست من قوله لهم و باقی قرّاء بتا خواندند لتأنیث الخیرة و من یعص الله ورسوله گفت وهر کس که او در خدای و رسول عاصی شود او گمراه شده باشد گمراهی روشن ظاهر. زینب چون این آیت بشنید گفت راضی شدم وکار در دست تو کردم آنچه فرمان است بفرمای رسول علیه السلام او را بزید داد و مهر رسول علیه السلام بداد بده دینار و پیراهنی و شصت درم و مقنعی و آزاری و چادری وپنجاه مد طعام و سی صاع خرما. ابن زید گفت آیت در امّ کلثوم آمد بنت عقبة بن ابی معیط و او اوّل زنی بود که هجرت کرد از مکّه بمدینه آمد و خویشتن برسول داد بهبه رسول علیه السلام او را بپذیرفت و آنگه بزید بن حارثه داد او ابا کرد و برادرش نیز گفت که ما با رسول پیوند خواستیم چون او را بغلامی میدهد رضا ندهیم

خدای تعالی این آیت فرستاد او راضی شد و رسول علیه السلام او را بدو داد. و اذ تقول للّذی انعم الله علیه و انعمت علیه امّا مخالفان ما آوردند که سبب نزول آیت آن بود که یك روز رسول علیه السلام بسرای زید حارثه بکاری آمد زینب را دید خویشتن را بیاراسته رسول علیه السلام او را دوست داشت گفت سبحان الله مقلّب القلوب والابصار سبحانی آن خدای که او دل ها و چشم ها بگرداند چون زید باز آمد زن او را بگفت زید بدانست که او در رسول افتاده است درحال خدای تعالی کراهت آن زن در دل زید افکند زید بیامد و گفت یا رسول الله مرا این زن نمی باید خواهم تا طلاقش دهم رسول علیه السلام گفت چرا تورا درحق او تهمتی هست گفت نه یا رسول الله جزخیر نیست ولیکن مرا با او دل خوش نیست رسول علیه السلام گفت برو و ابلهی مکن و زن خود را نگاه دار و رها مکن و در دلش خلاف این بود برای آنکه دلش باو مشغول بود میخواست تا زید او را طلاق دهد تا او را بزنی کند زید او را طلاق داد چون وعده اش بسرآمد رسول علیه السلام زید را گفت یا زید من کسی دیگر را نمیدانم از تو استوار تر بر سرّ خود بدانکه مرا میباید که زینب را بزنی کنم و کس را نمیدانم که این راز با وی توان گفتن مگرتو را اکنون ترا بباید رفتن و زینب را برای من بخواستن زید گفت بیامدم تا زینب را این حدیث کنم او را یافتم که آرد میسرشت تا نان پزد او در چشم من بخلاف آن آمد که بود نیارستم در او نگریدن از حرمت رسول علیه السلام را و آنکه رسول علیه السلام خواست که بر او عقد بندد پشت بر او کردم و گفتم یا زینب بشارت باد ترا که رسول خدای ترا میخواهد او گفت فرمان او راست رسول علیه السلام اورا عقد ببست ووليمه ساخت خدای تعالی این آیت فرستاد اکنون بدانکه آنچه ازین حدیث موافق مذهب ما نیست آنست که رسول علیه السلام نشاید که زن بیگانه را چندان بنگرد و تأمل کند تا عاشق شود ونیز خود نشاید که بر زن مردمان عاشق شود اگر چه عشق از قبل خداست و شهوتی باشد سخت بمشتهای مخصوص ولیکن در حقّ پیغمبر منفر است و ما بیان کردیم که خدای تعالی پیغمبران را از منفرات نگاه دارد تا مؤدی نبود با نقض غرض او از اجابت دعوت ایشان فامّا آنچه ازین باب ممتنع نیست که باشد آن است که زید را با زینب زنش وحشتی رفت چنانکه عادت باشد بحکومت نزدیك رسول علیه السلام آمدند رسول علیه السلام گفت امسك علیك زوجك واتق الله زن را نگاهدار و از خدای بترس و او را وعظ کرد فذلك قوله تعالی و اذتقول یاد کن ای محمّد چون گفتی آن کس را که خدای بر او نعمت کرد و تو بر او نعمت کردی یعنی زید حارثه را امّا نعمت خدای بهدایت بود و اما نعمت تو بعتق که او را آزاد کردی نگاه دار زنت و از خدای بترس اما قوله و تخفی فی نفسك مالله مبدیه و تخشی الناس والله احق ان تخشیه گفت و پنهان میدارید در نفس خود آنچه خدای آشکار خواهد کردن و از مردمان می ترسی. اولیتر آنکه از خدای بترسی آنچه در دل پنهان داشت عشق نبود عزم بود بر نکاح او اگر زید اورا دست بدارد که او را بزنی کند چو دختر عمه او بود و ترس او ازمردم

برای آن بود که گفتند زن پسر را بزنی کرده است نه‌پندارند که آن روا نیست و زید خود پسر او نبود چنانکه گفته ایم و آن خود در شرع روا بود اما قوله والله احق ان تخشاه دلیل آن نکند که او از خدای نترسد برای آنکه این درحق آن کس هم روا باشد که او ازخدا ترسد چنانکه گفت یا ایهاالنبی اتق‌الله و چنانکه گفت ولئن اشرك لیحبطنّ عملك و این دلیل نکند که رسول علیه‌السلام شرکی خواست آوردن و در اخبار ما چنان است که خدای تعالی خواست تا آن حکم جاهلیّت را منسوخ کند که‌نکاح ادعیأ (۱) حرام داشتند چون نکاح زنان پسر که از صلب بودندی امر کرد رسول علیه‌السلام را که چون زید حارثه زینب‌را طلاق داد تو برو نکاح بند تا بداند که‌زن پسر خوانده را بزنی کردن حرام نیست چنانکه زن پسر حقیقی را رسول علیه‌السلام این در دل داشت اعنی علم این مسئله و عزم برین کار بفرمان خدای و از مردمان ترسید که اورا ملامت کنند حق تعالی این آیت فرستاد وگفت چیزی در دل پنهان میداری که خدای آشکار خواهد کردن و از ملامت مردمان میترسی در اظهار آن و اولی‌تر آنکه از خدای بترس در اضمار آن. پس حق تعالی این آیت فرستاد و رسول را فرمود چیزی ازین معنی در دل پوشیده مدار و آنچه مؤکد این حدیث است آن است که روز فتح مکّه عثمان عفان بیامد و عبدالله بن سعد ابی سرح را بیاورد و در حق او شفاعت کرد تا رسول علیه‌السلام او را عفو کند و پیش ازین رسول علیه‌السلام خون او باطل کرده بود چون عثمان را دید از و شرم داشت سر در پیش افکند و توقع میکرد که بعضی حاضران اورا بکشند و مردم انتظار امر مجدّد میکردند آخر رسول علیه‌السلام گفت در میان شما کسی نیست که اورا بکشد عباد بن بشر گفت یا رسول‌الله چشم من درچشم تو بسته‌بود تا هیچ اشارت کنی تا من او را بکشم رسول علیه‌السلام گفت پیغامبران را خائنة‌الاعین نباشد فلمّا قضی زید منها وطراً چون زید حاجت خودرا ازو روا کرد یعنی قضاء شهوت خود ازو بکرد و این برای آن گفت تا بدانند که زن پسر خوانده علی کل حال حلال باشد قبل الدّخول و بعده اصل وطرحاجت بود و درقضای شهوت استعمال کنند قال‌الشاعر ودّعنی قبل ان اودّعه فلمّا قضی من شبابنا وطراً وقال آخر و کیف ثوائی بالمدینة بعد ما قضی وطراً منها جمیل بن معمر - زوّجناکها اورا بتودادیم بزنی آنکه علت آن بگفت که چرا کردیم لکیلایکون علی‌المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا منهنّ وطراً تا بر مؤمنان و تنگی نباشد در زنان پسر خوانده شان چون قضاء شهوت کرده باشند از ایشان و بایشان دخول کرده مراد رفع حرج است و نسخ عادت و سنت جاهلیت درین باب وکان امرالله مفعولا و کارخدای تعالی کردنی باشد با فرمان خدای تعالی و این لفظ محتمل است امر فعل را و امر قول‌را اگر بر فعل حمل کنند معنی آن‌باشد که ما حتم و قدّر واقع فعل خدای چون خواهد که باشد از آن چاره نباشد وکس منع نتواند کردن و چون بمعنی قول باشد معنی آن که فرمان خدای کردنی بود و نشاید تا در آن خلل کنند. مسروق گفت ازعایشه که اگر رسول علیه‌السلام چیزی از وحی پنهان خواستی کردن این آیات پنهان کردی گفتند زینب باین آیت بر زنان

(۱) هکذا فی‌الاصل وظاهرا کلمهٔ زنان افتاده است

پیغامبر فخر کردی گفتی انا اکرمکنّ ولیا و سفیراً که شما را پدران شما دادند برسول‌ومرا خدای داد فی قوله زوجنا کها محمد بن عبدالله بن جحش گفت عایشه و زینب یك روز مفاخره کردند عایشه گفت من آنم که عذر من از آسمان فرود آمد زینب گفت من آنم که نکاح من از آسمان فرود آمد. زینب شبی گفت مرا بر تو ای رسول ناز است بسه چیزیکی آنکه جد من و جد تو یکی است و دیگر آنکه مرا خدای بتو داد و سیم آنکه سفیر جبرئیل بود قوله ما کان علی‌النبیّ من حرج فیما فرض‌الله که گفت بر پیغامبر حرجی و بزه نباشد در آنچه خدای برو فرض کرد. گفتند فرض‌الله ای قدرالله و قیل قطع‌الله لاجله وقیل اجل‌الله و گفتند معنی فرض تقدیر است و اصل او قطع باشد و اینجا مراد آن است که خدا تعالی حلال بکرد براو از نکاح زینب که‌زن پسر خوانده او بود سنت‌الله ای کسنة‌الله و مثل سنة‌الله والتقدیر فرضاً مثل سنة‌الله صفت مصدری محذوف باشد و معنی آنکه این مانند آن که با انبیاء مقدم کرد از تحلیل محرّماتی که بود پیش از آن بر سبیل مصلحت وگفتند معنی آنکه چنانکه انبیاء مقدم را مؤاخذه نخواهند کردن و بآنچه ایشان را حلال کرد و بر ایشان حرج نباشد. و گفتند معنی آن است که چنانکه زن اوریا را بداود علیه‌السلام دادم زن زید حارثه را بتو دادم و گفتند نصب او بر اغراء است ای الزم سنة‌الله فی‌الّذین خلوا من قبل ملازم و متابع باش طریقه انبیاء اوّل را و وجه اول درست تراست و کان امرالله قدراً مقدورا و کار خدای تعالی قضای باشد مقدّر کائن و واقع‌الّذین یبلّغون رسالات‌الله محلّ‌الّذین جرّ است برای آنکه بدل‌الّذین اوّل است یا صفت او فی قوله سنة‌الله فی‌الذین خلوا آنکه وصف کرد پیغامبران را گذشته را گفت آنان بودند که رسالات و پیغامهاء خدای برساندند و اداء آن بکنند و از آن هیچ پنهان نکنند و بخشونه و از او بترسند یعنی ازخدای ترسند و ازجز خدای نترسند و کفی بالله حسیباً و خدای تعالی بس‌است محاسب عمل خلقان و حافظ آن چون رسول علیه‌السلام زینب را بزنی کرد منافقان زبان بر آوردند و گفتند محمّد ما را نهی میکند از آنکه زن پسر را بزنی کنیم و او زن زید را بزنی کرد خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت ما کان محمّد ابا احد من رجالکم محمد که رسول ماست پدر هیچ کس از مردان شما نیست نه زید ونه جز زید بر حقیقت تا نکاح زن او براو حرام باشد بعد مفارقتش از او و انما او پدر قاسم بود وطیّب و مطهر وابراهیم از صلب او این چهار پسر بودند. از بطن فاطمه علیه‌السلام او را حسن و حسین بودند و رسول علیه السلام ایشان را بر اطلاق پسر خواند فی قوله ابنای هذان ریحانتای من‌الدّنیا گفت این پسران من دو ریحان من اند از دنیا. و حدیث امیرالمؤمنین علیه‌السلام معروف است که روزی در صفین محمدبن‌الحنفیه را گفت انت ابنی حقّا تو بر حقیقت پسر منی گفتند با امیرالمؤمنین پس حسن و حسین نه پسر تواند گفت هماابنا رسول‌الله ایشان پسران رسول خدای اند و این جواب آنان است که گمان بردند که‌بآیت تمسّکی است ایشان را در آنکه حسن و حسین پسران رسول خدای نه اند وظاهر آیت خود مناقض قول اوست آنجا که گفت من رجالکم

از مردان شما و حسن و حسین علیه‌السلام از مردان ایشان بودند نه از مردان ما (۱) و دگر اطلاق این اسم بر ایشان از خدای تعالی فی قوله قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنآئکم - ولکن رسول‌الله نصب او بر اضمار کان است یعنی ولکنه کان رسول‌الله ولکن محمّد رسول خدای بود و خاتم‌النبیّین و بازپسین پیغامبران تا پنداری که او مهر نبوّت است بنبوّت او دَر بعثت انبیاء را مهر کردند - محمدبن حسن روایت کرد از پدرش که رسول علیه‌السلام گفت انامحمّد و انا احمد و انا‌الحاشر‌الّذی یحشر‌الناس علی قدمی وانا‌العاقب‌الّذی لیس بعدی نبی گفت من محمدم و احمدم وحاشرم که خدای تعالی برپی و اثر من خلقان را حشر کند و عاقبم که از پس من پیغامبری نباشد. و قرّاء در خاتم خلاف کردند عاصم خواند بفتح تاء ای آخر‌النبیین وعلی هذا قرائت من قرا مختوم خاتمه مسك ای آخره و باقی قرّاء خواندند خاتم بکسر تاء علی وزن فاعل یعنی او ختم کرد و مهر نهاد وبعضی دگر گفتند هما لغتان بمعنی واحد کطالع و طالع طابق وطابق وکان‌الله بکلّ شیٍ علیما و خدای لم‌یزل بهمه چیز ها عالم بوده است یا ایّها‌الّذین آمنوا‌اذکروا‌الله ذکراً کثیرا ای مؤمنان وگرویدگان ذکر خدای کنید ذکری بسیار عبدالله عباس گفت خدای بیندگانش هیچ چیز نفرموده الاّ وآن را حدّی معلوم کرد و ایشان در بعضی احوال بر ترك آن آن معذور داشت الاّ ذکر او که آن را حدّی ننهاد و سقوط آن بعذری باز نیست الاّ بزوال عقل بل گفت در جمیع احوال ذکر من باید کرد که ممدوح آنانند که چنین کنند فی قوله الذین یذکرون‌الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و قال‌اذکروا‌الله ذکراً کثیراً بشب وورز و گاه و بیگاه در بحر وبر و سفر و حضر و توانگری و درویشی و تندرستی و بیماری و ستر و علانیه. مجاهد گفت آنانکه ذکر بسیار کنند آنان‌اند که هرگز اورا فراموش نکنند. ابو سعید خدری گفت در این آیت از رسول علیه‌السلام سؤال کردند گفت ذاکران بسیار آنانند که چندانی ذکر او کنند تا مردمان گویند دیوانه اند و ذکر بر دو وجه باشد یکی بدل و یکی بزبان آنچه ذکر دل است چُنان باید که یك لحظه فراموش نشود چنانکه گفت الله یعلم آنی‌لست اذکره وکیف اذکره من لست انساه وقال آخر عجبت لمن یقول ذکرت الفی وهل انسی فاذکر من‌هویت. واما ذکر بزبان هم شرط این است تا علامت محبّت ظاهر باشد که من احب شیئاً کثر ذکره - و سبحوه بکرة واصیلاً گفت تسبیح او کنید بامداد و شبانگاه مفسران گفتند نماز بامداد و نماز دیگر خواست عبدالله عباس گفت نماز بامداد و نماز شام و خفتن خواست. مجاهد گفت مراد کلمات تسبیح است من قوله سبحان الله و الحمدلله و لا اله الا الله و الله اکبرولاحول ولا قوة الا بالله العلّی العظیم چو این‌کلمات است که طاهر را و جنب را وحایض را و محدث را شاید و گفتن پس عبارت کرد تسبیح ازجمله این کلمات که اخوات اوست هوا‌لّذی یصلّی علیکم او آن خداست که صلواة فرستاده بر شما برحمت سدی گفت بنی‌اسرائیل موسی را گفتند ایصلّی ربّنا خدای ما را صلاتی باشد خدای وحی کرد بموسی که بگوی اینان را که صلوة من رحمت باشد و رحمت من واسع است بهمه چیز برسد و گفتند معنی یصلّی علیکم آن است که ذکر جمیل شما در عالم و عالمیان آشکارا کند اخفش گفت مراد

(۱) ظاهراً در عبارت تخلیطی هست

آن است که بر شما برکت کند که اصل کلمه از لزوم است و ملائکة و فرشتگان باستغفار چو معنی صلوة مختلف بود باختلاف فاعلان ازخدای جل‌جلاله رحمت باشد و ازفرشتگان استغفار و از مادعا لیخرجکم من الظلمات الی النّور تا برون آرد شما را از تاریکی کفر و معصیت بنور ایمان وطاعت و الطاف و توفیق و اقتدار و تمکین و کان بالمؤمنین رحیماً و بمؤمنان رحیم بوده است همیشه تحیّتهم یوم یلقونه سلام تحیّهٔ ایشان و خطاب ایشان یعنی مؤمنان آنروز که با جوار رحمت آوردند و ملاقات باشد ایشان را سلام بود از خدای جل جلاله و از فرشتگان و ابو حمزه الثمانی گفت یوم یلقونه ضمیر راجع است با ملك الموت کنایة عن غیر مذکور آنروزی که نبیند ملك الموت را و بر قول آن کس که گفت ضمیر راجع است با نام خدای و این ملاقات خدای است بغیر لقا آن باشد که برفت چند جای و بیان آنکه کنایه راجع است با ملك الموت قوله و الذین تتوفهم الملائکة طیّبین یقولون البراء بن غارب گفت درین آیت مراد آن است که چون ملك الموت را به بینند آنکه او جان هیچ بنده مؤمن بر ندارد و الاّ سلام کند بر او عبدالله مسعود گفت ملك الموت چون بنزدیك بندهٔ مؤمن رسد گوید السلام علیك ربّك یقرئك السلام خدای سلام میکند واعدّ لهم اجراً کریما ونهاده و بجارده است برای ایشان مزدی کریم با کرامت واعظام واجلال. آنگه خطاب کرد بارسول گفت یا ایّها النبیّ ای پیغامبر برگزیده رفیع منزلت انّا ارسلناك شاهداً ما فرستادیم تو را شاهد تا گواه باشی بر خلقان و برای ایشان و برایشان گواهی دهی چنانکه گفت فکیف اذا جئنا من‌کلّ امّة بشهید و جئنا بك علی هولاء شهیداً ومبشّراً ومژده‌دهنده مؤمنان ومطیعان را و نذیراً ترساننده کافران را و عاصیان را وداعیاً الی الله باذنه و باز خواننده بخدایتعالی بفرمان او و سراجاً منیراً و چراغی روشن تا اهل دین را باو هدایت باشد در ظلمت ضلالت و نصب جمله بر حال است از مفعول به و ان کان فی‌قوله ارسلناك جابر عبدالله انصاری گفت چون انّا فتحنا فرود آمد صحابه گفتند یا رسول الله یهنّاك لك هذه العارفة این نعمت ترا گوارنده باد فما لنا نصیب ما را چیست خدایتعالی این آیت فرستاد و بشّر المؤمنین بانّ لهم من الله فضلا کبیراً و مژده ده مؤمنان را بآنکه ایشان را فضلی بزرگوار خواهد بود و ثوابی جزیل ولا تطع الکافرین والمنافقین و تو ای محمّد فرمان کافران و منافقان را مبر و دع اذا هم و رها کن آن رنجی که از ایشان بتو رسید و بر بلیّت ایشان صبر کن ومکافات مکن ایشان را تا وقت باشد و این آیت پیش از آیت قتال آمد و چون آیت قتال آمد این آیت را منسوخ کرد حکماً و توکّل علی الله بر خدای توکّل کن و اعتماد و کفی بالله وکیلاو خدای بس است تکفّل کننده با آنچه بنده را باید در این و دنیا و در آخرت و اولی قوله تعالی.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ

ای آنانکه گرویدید هرگاه نکاح کنید زنان مؤمنه‌را پس رها کنید آنهارا پیش ازآنکه مس‌کنید آنهارا

فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا * يَا

پس‌نیست مرشمارا برآنها هیچ عده که‌بشمارید آن‌را پس‌بهره‌ور کنیدآنهارا ورها کنیدآنهارارها کردنی نیکوای

أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَ مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ
يغمبر برگزيده بدرستيكه ما حلال كرديم براي تو زنان ترا آنهائي كه دادهٔ مهرهاي آنهارا وآنچه مالك شده دستهاي تو
مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ
از آنچه گردانيد خدا بر تو ودختران عمه‌هاي تو ودختران خاله‌هاي تو ودختران خالهاي تو كه هجرت كردند
مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا
باتو وزن مؤمنه‌را اگر ببخشد نفس خودرا به پيغمبرص اگر خواهد پيغمبرص اينكه طلب نكاح كند اورا
خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ * قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا
خالص است مر ترا از جز كروندگان بتحقيق دانستيم فرض كرده ايم برايشان در زنانشان وآنچه
مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً * تُرْجِي
مالك شده دستهايشان تا نبوده باشد بر تو تنگي و باشد خدا آمرزنده مهربان باز پس دارد
مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ
هركرا خواهد ازآنها وجاي دهي بسوي خود هركرا خواهي وهركرا طلبي ازآنكه يك طرف رفته اندپس نيست گناهي بر تو
ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَّ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
اين نزديك تراست بآنكه روشن شود چشمهايشان واندوهناك نشوند وخشنود شوند بآنچه بدهي آنهارا همگي راو خدا ميداند
مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَلِيماً * لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ
آنچه در دلهاي شماست وباشد خدا داناي بردبار حلال نيست مرتورا زنان ديگر بعدازين ونه اينكه
تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى
بدل كني بآنها از زنان ديگر واگر بشگفت آردترا حسن آنها مگر آنچه مالك شده دستهاي تو وباشد خدا بر
كُلِّ شَيْءٍ رَقِيباً * يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ
هر چيز نگهبان اي آنانكه گرويديد داخل مشويد بخانه هاي پيغمبر مگر آنكه رخصت جوئيد
إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا
شما بخوردن طعام درحالتي كه منتظر نباشيد وليكن چون خوانده شويد پس داخل شويد هركاه خورده ايد پس پراكنده شويد
وَلَا مُسْتَانِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا
ودرمانيد هنگام آرام گرفتن براي سخن بدرستي كه اين شمارا باشد كه ميرنجاند پيغمبررا پس شرم ميدارد ازشما وخدا
يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ
شرم ندارد ازراست گفتن وچون سئوال كنيد ازز نان پيغمبر كه بدان انتفاع گيريد پس بپرسيد ايشان را از پس پرده واين سئوال از حجاب
أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا
شما اپاك تراست مرد لهاي شمارا ودلهاي ايشان را ونسزد مرشمارا اينكه برنجانيد رسول خدارا ونه اينكه نكاح كنيد
أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيماً * إِنْ تُبْدُوا شَيْئاً أَوْ
زنان پيغمبررا بعداز آن هميشه بدرستي كه نكاح زنان پيغمبر هست نزد خدا بزرك اگر آشكار كنيد چيزيرا يا
تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً * لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا
پنهان داريد اورا پس بدرستي كه خدا باشد بهرچيزي دانا نيست باكي برايشان درروي نمودن پدران خودونه

أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا
پسران خود ونه برادران خود ونه پسران برادران خود ونه پسران خواهران خود ونه زنان خود ونه آنچه
مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً * إِنَّ اللَّهَ وَ
مالك شده دستهايشان بترسيد از خدا بدرستيكه خدا باشد بر هر چيزي گواه بدرستيكه خدا و
مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيماً .
فرشتگان او درود ميفرستند برپيغمبر اي آنكه گرويديد درود فرستيد برپيغمبر وتسليم كنيد تسليم كردني را

قوله تعالى يا أيها الذين آمنوا اذا نكحتم المؤمنات الايه حق تعالى درين آيت خطاب كرد با مؤمنان و حكمى از احكام شرع بياموخت ايشان را گفت اى مؤمنان و گرويدگان چون نكاح بنديد با زنان مؤمنات آنكه طلاق دهيد ايشان را پيش از دخول و مماسه يعنى پيش از خلوت با ايشان و اين الفاظ جمله كنايه است از جماع فما لكم شمارا نيست بر ايشان يعنى بر آن زنان از عدّه من مؤكد نفى است چنانكه ما فى الدار من رجل تعتدونها كه شما آن را بشماريد از اقراء و يا شهور بر ايشان نه عدّه بحيض است و طهر ونه عدّه بماه است بر ايشان بهيچوجه عدّه نيست شمارا . بل در حال شوهر توانند كرد فمتعوهنّ ايشان را متعه بدهيد و بيان متعه كرده ايم در سورة البقرة كه آن بر قدر دستگاه مرد باشد از درويشى و توانگرى فى قوله فمتعوهنّ على الموسع قدره و على المقتر قدره عبدالله عباس گفت اين آيت مخصوص بآنست كه ايشان را مهرى مسمى نكرده باشند اما آنان را كه مهرى مسمى كرده باشند ايشان را نيمه مهر لازم است لقوله تعالى فان طلقتموهنّ من قبل ان تمسوهنّ وقد فرضتم لهنّ فريضة فنصف ما فرضتم و اين موافق مذهب ماست . سعيد بن المسيب گفت كه هر دو را بر جمع نيمه مهر واجب باشد و متعه مستحب . و قتاده گفت آيت منسوخ است بآية نيمهٔ مهر كه گفتم من قوله فنصف ما فرضتم و درست آن است كه آيت هردو محكم است و منسوخ نيست براى آنكه ميان ايشان تنافى نيست و جمع توان كردن هردو را چو در حكم مختلف است در حق دو شخص مختلف يكى مدخول بها و يكى غير مدخول بها چنانكه شرح آن در سورة البقره رفته است و سرّحوهنّ سراحا جميلا ودست ازيشان بداريد و رها كنيد ايشان را رها كردنى نيكو . بعضى مفسّران گفتند سراح جميل آن باشد كه بيرون از نيمه متعه دهد ايشان را برسبيل استحباب و در آيت دليل است بر آن كه طلاق پيش از نكاح درست نباشد خلاف الفقهاء الكوفه فى قوله نكحتم ثمّ طلّقتم وثمّ مهلة و تراخى را باشد حبيب بن ابى ثابت روايت كند كه نزديك حضرت امام زين العابدين عليه الصّلوة والسلام نشسته بودم مردى بيامد و گفت يابن رسول الله من گفته ام كه فلانه بنت فلان طالق است از من آن روز كه براو نكاح بندم اگر بندم طلاق واقع شود گفت نه از براى آنكه خداى تعالى ابتدا بطلاق نكرد ابتدا بنكاح كرد آنگه پس از نكاح طلاق گفت فى قوله يا أيها الذين آمنوا اذا نكحتم المؤمنات ثمّ طلقتموهنّ و نگفت اذ طلقتم المؤمنات ثمّ نكحتموهنّ . و جابر عبدالله انصارى روايت كرد از حضرت رسول صلى الله عليه و آله كه او گفت لا طلاق قبل النكاح طلاق نباشد پيش از نكاح

دیگر من جهة الاعتبار اتفاق است که طلاق مشروع است لفسخ النکاح برای آنکه ابطال نکاح و فسخ عقد کند چون طلاق واقع آید برزنی که تورا براو عقدی ونکاحی نباشد لغو بود چوچیزی نیست آنجا که او فسخ کند و این مذهب شافعی است و اصحاب او ومذهب ما همچنین است و مذهب ابوحنیفه و فقهاء کوفه آن است که واقع باشد و هرگاه که بر او نکاح بندند ازاو هشته شود درحال یا ایّهاالنبی انا احللنا لك آنکه خطاب کرد بارسول گفت ای پیغمبر رفیع منزلت ما حلال کردیم ترا آن زنانت را که مهر بدادهٔ از زنان آزاد که اورا بودند وما ملکت یمینك وآنچه دست‌راست تو مالك است آنرا از پرستاران چون ماریه وجویریه وصفیه مما افآء الله علیك ازآنان که خدای تعالی بفیٔ وغنیمت بتوداد ایشانرا وبنات‌عمك وبنات عماتك ودختران‌عم وعمهٔ تو ازفرزندان عبدالمطلب ودختران خال وخالهٔ تو اززنان‌بنی‌زهره اللاّتی‌هاجرن‌معك از زنان که باتو هجرت کردندسدی گفت عن‌ابی صالح که امّ هانی گفت رسول صلی الله علیه وآله وسلّم خطبه کرد وزمرا بخواست و من اجابت کردم عقد نا بسته این آیت آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلّم گفت باین آیت تو مرا حلال نباشی برای آنکه تو هجرت نکردهٔ طلیقی و امراة مؤمنة و زنی‌مؤمنه نصب او بر عطف است از منصوبات که مفعول به است از احللنا یعنی و احللنا لك امراةً مؤمنة ان وهبت نفسها للنبی و زنی مؤمن اگر خویشتن بهبه برسول دهد بی مهر او را حلال باشد جمله قرّاء خواندند ان وهبت بکسر همزه مگرحسن بصری که اوخواند درشاذان وهبت بفتح همزه و معنی یکی باشد کقولهم سرنی ان ملکت و ان ملکت و بعضی گفتند ان بکسر شرط را باشد و شرط در مستقبل بود و آن فائده ماضی دهد برای آنکه تقدیر آن باشد لان وهبت ای لهبتها و ذلك لایکون الاّ لهبة حاصلة و بنزدیك ما نکاح بلفظ هبه درست نیست و این خاص است برسول صلی الله علیه و آله و سلّم لقوله تعالی خالصة لك من دون المؤمنین چو در آیه بآن رها نکرد که گفت خالص رسول راست تا ازمؤمنان نفی کرد وگفت بی‌مؤمنان و اخراج کرد ایشان را ازین حکم و این قول سعید بن المسیّب است و زهری وعطا و مجاهد ومذهب شافعی ومالك و ربیعه وابوعبیده و پیشتر فقهاء و نخعی گفت وفقهاء کوفه ابوحنیفه و ابن ابی لیلی و ابن شبرمه که نکاح بلفظ هبه درست باشد جز که گفتند با مهر درست باشد و چون زن گوید خودرا بتو دام بهبه و او قبول کند و گواهان گواه شوند نکاح درست باشد و مهر لازم وگفتند اختصاص رسول باین حکم در ترك مهر است علماء خلاف کردند در آن که نزدیك رسول هیچ زن بود موهبه که خویشتن بهبه باو داد. عبدالله عباس ومجاهد گفتند که هیچ زن پیش اونبود بطریق هبه و انما این شرطی است ومعنی آن که اگر بودی روابودی و دیگران گفتند بود و این محقق است آنکه خلاف کردند در آن که که بود قتاده گفت میمونة بنت الحارث بود. شعبی گفت زینب بنت حزیمه بودام المساکین زنی انصاری بود امام زین العابدین علیه الصلوة و السلام گفت امّ شریك بنت جابر الاسدیه بود و این قول مقاتل و ضحاك است. عروة بن الزبیر گفت خوله بنت حکم بود من بنی سلیم قد علمنا ما فرضنا علیهم فی ازواجهم گفت ما دانیم آنچه فریضه کرده ایم بر ایشان یعنی برمردان درباب زنانشان

(مجاهد)

مجاهد گفت مراد آن است که چهار شاید و بیش ازچهار نشاید. قتاده گفت آنکه نکاح نکنند الاّ بولی وگواه و صداق. بعضی دیگر گفتند آنچه لازم باشد ایشان را از نفقه و کسوه و جز آن و آنچه قتاده گفت از ولی وگواه بنزدیك شافعی شرط است در انعقاد عقد و بنزدیك ما شرط نیست و نیز بنزدیك ابو حنیفه و اگر باشد بهتر بود و ما ملکت ایمانهم و آنچه دست ایشان مالك بود آن را از پرستاران . و ما در محل جرّ است بکونه معطوفا علی مجرور ای فی ازواجهم و فی ما ملکت ایمانهم لکیلا یکون علیك حرج این لام تعلّق دارد باوّل آیه انّا احللنا لك ازواجك الی قوله خالصة لك من دون المؤمنین و معنی آنکه ما این زنان که ترا حلال کردیم از زنان مهیره و پرستاران ملك یمین ازغنیمة آورده و زنی مؤمن که خویشتن بتو دهد این همه برای آن کردیم تا بر تو حرجی نباشد در نکاح ایشان و کان الله غفوراً رحیماً و خدای آمرزنده و بخشانیده است ترجی من تشاء منهنّ الایه ای تؤخّر و الارجاء التّاخیر و منه الارجاء خلاف الوعید والمرجیهٔ القائلون بالارجأ. ابن کثیر وابوعمرو و ابن عامر و ابوبکر عن عاصم بهمزه خواندند من ارجات الامر اذاخرّته و باقی قرّاء بتخفیف همزه من ارجیت. مفسّران در معنی آیت خلاف کردند ابن زید و ابو زرین گفتند آیه آنکه آمد که بعضی زنان رسول به یکدیگر رشك و حسد می بردند و هر کسی تحکمی میکردند و آرزوئی گفتند ما چنین و چنان خواهیم رسول صلی الله علیه و آله هجران کرد ازایشان یك ماه تا آیه تخییر بیامد و خدای تعالی فرمود رسول را که ایشان رامخیّر کن میان دنیا وآخرت و هر که از ایشان اختیار دنیا کند دست از او بدار و آنرا که اختیار خدای و پیغمبر نگاه دارد چون قانع شده باشند بآن که مادر مؤمنان باشد و از پس توشوهر نکند و بحکم توباشد و بقسمت تو راضی باشد تا آنرا که خواهی تأخیر کنی وآنرا که خواهی ایوا کنی و با خود گیری و اگر خواهی در قسمت از کسوه ونفقه و عشرت مساوات کنی و اگر خواهی تفضیل دهی بعض را بر بعضی ایشان را بر تو اختیاری نباشد رسول صلی الله علیه و آله وسلم بآن که خدایتعالی او را رخصت داد از میان ایشان تسویه کرد در همه چیزها مگر یك زن که رسول خواست که او را طلاق دهد او حق خود از نفقه و کسوه و قسمت رها کرد و نصیب خود و نوبت بعایشه داد و آن سوده بود بعضی دگر گفتند چون آیت تخییر آمد زنان بترسیدند که مبادا رسول صلی الله علیه و آله وسلم طلاق دهد ایشان را گفتند یا رسول‌الله ما بقسمت تو راضی شدیم آنچه تو را رای است میفرمای و ما را رها کن تا درتحت حکم تو میباشم خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت این تخییر از جهة من است رسول صلی الله علیه وآله و سلّم از زنان پنج کس را ارجا فرمود وآن سوده بود و جویریه وصفیه و میمونة و امّ حبیبه و چهار ایواء کرد و آن عایشه بود و حفصه و امّ سلمه و زینب ومیان ایشان در قسمت مساوات کرد مجاهد گفت معنی آن است که عزل کنی آنرا که خواهی از ایشان و آنان که عزل کرده باشی اگر خواهی بعضی را بازآری از ایشان بی طلاق و آن را که خواهی نزدیك گردانی عبدالله عباس گفت معنی آنستکه طلاق دهی آنرا که خواهی وبازگیری آنرا که خواهی. حسن گفت معنی آنستکه اززنان بیگانه

(آن)

آن را که خواهی عقد بندی و آن را که نخواهی عقد نبندی بر او و آنکه چنان بود که چون رسول صلی‌الله علیه وآله و سلم زنی را بخواستی کس را نبودی که بر او عقد بستی تا رسول اگر خواستی عقد بستی و اگر خواستی دست بداشتی و خدای تعالی این آیت را بفرستاد و گفت این زنان که در خطبهٔ تو اند تومخیری آنرا که خواهی بدار و آنرا که نخواهی دست بدار وگفته اند مراد آن زنان اند که آمدند و گفتند ما خویشتن برسول میدهیم بهبه بی مهری حق تعالی گفت تو مخیری آنرا که خواهی قبول کن و آنرا که خواهی قبول نکنی هشام بن عروه گفت از پدرش که عایشه از سر غیرت گفت شرم نمیدارند اینان که میآیند و میگویند که ما خویشتن بتو دادیم بی مهر خدای تعالی این آیت فرستاد عایشه گفت یا رسول‌الله خدای تعالی نیك رضای تو نگاه میدارد ومن ابتغیت ممّن عزلت فلا جناح علیك و اگر از آنان که ایشانرا عزل کرده باشی و از خویشتن دور کرده خواهی که با نزدیك تو آیند و طالب ایشان باشی بر تو هیچ بزه نیست در این جمله بر تو حرجی نیست تا چنانکه خواهی میکنی از ارجأ وتاخیر وایوا و با خود گرفتن یقال اویت الی فلان اذاانضمت الیه و آویت فلانا الیّ ای ضممته الّی. عبدالله‌عباس گفت مراد آنست که اگر خواهی که یکی را از این زنان دست بداری و براو بدلی گیری برتو حرجی نیست ذلك ادنی ان تقرّ اعینهنّ اینکه رفت نزدیکتر باشد بآن که چشم ایشان بدان روشن شود ولا یحزنّ واندوهناك نباشند ویرضین بما آتیتهنّ کلهنّ وتقدیر آنکه و یرضین کلّهن بما آتیتهنّ رفع او بر بدل است از ضمیر در یرضین و راضی شوند جمله بآنچه دهی ایشان را والله یعلم ما فی قلوبکم و خدای تعالی داند که در دلهای شما چیست از میل بزنان و تفضیل بعضی بر بعضی و کان الله علیماً حلیماً و خدای تعالی دانا و بردبار بود لایحلّ لك النسآء من بعد. قراء بصره خواندند لا تحلّ بتاء تانیث و دیگر قرّاء بیا خواندند لتقدّم الفعل. گفت حلال نباشد ترا زنان از این پس و قوله من بعد ای من بعد هؤلاء النسآء التّسع از پس این نه زن که تو ایشان را اختیار کردی و ایشان خدایرا وتورا اختیار کردند برین قناعت بایدکردن ترا این قول عبدالله عباس است و قتاده. و عکرمه گفت و ضحاك معنی آن است که حلال نباشد ترا از زنان الاّ آنان که ما حلال کردیم ترا فی قوله انّا احللنا لك ازواجك الایة یکی از جمله انصاریان گفت من ابی کعب را گفتم که اگر این زنان رسول را یکی یا دو را وفات آمدی رسول ص بعوض ایشان زنی توانستی کردن گفت چه منع بود اوراازآن که گفتم قوله تعالی لایحلّ لك النسآء من بعد گفت خدای تعالی ضربی زنان را براو حلال کرده است فی قوله انا احللنا لك ازواجك الایه. اوّل این آیه آمد آنکه گفت. بیرون ازین نوع که آیت هست ترا حلال نیست از زنان ابو صالح گفت معنی آن است که خدای تعالی اورا فرمود که هیچ زن اعرابی را و هیچ زن غریب را نکاح مبند و نکاح بر زنان قوم خود بنداز دختران عم و عمه و خال و خاله چندان که باشد و اگر سیصد بود. سعید جبیر گفت ومجاهد معنی آن است که تو را حلال نه اند جز زنان مسلمانان فامّا جهودان وترسایان و مشرکان حرام باشند برتو و نشاید که ایشان مادر مؤمنان باشند. ابورزین گفت لایحلّ لك النسآء من بعد زنان ترا حلال نباشند الاّ

(بعقد)

بعقد و نکاح ولا ان تبدّل بهنّ من ازواج ونه آنکه بدل کنی بایشان یعنی بمسلمانان جز ایشان را از جهودان و ترسایان ومشرکان ولو اعجبك حسنهنّ واگرچه حسن و جمال ایشان ترا بعجب آرد ونیکو آید ترا الاّ ما ملکت یمینك الاّ آنچه دست تو بر آن مالك شود از پرستاران ضحاك گفت معنی آن است که روا نیست ترا برین زنان که داری بدل کنی یعنی اینان را طلاق دهی و زنان دیگر کنی پس طلاق ایشان حرام کرد برای حرمة آنکه ایشان مادر مؤمنان اند و اختیار خدا و رسول کردند وسرای آخرت امّا نکاح دیگر زنان حرام نبود براو اگر خواستی ـ عطا گفت که عایشه گفت رسول صلّی‌الله علیه و آله و سلّم از دنیا نبشد تا زنان را بر او حلال نکردند و این مذهب بیشتر فقها است و در اخبار ما آمده است و گفتند حکم آیت منسوخ است و تلاوت برجای. عبدالله بن زید گفت عرب در جاهلیت مبادله کردند بزنان این شبی زن او را ببردی و آن دیگر ببدل زن او را ببردی ـ خدای تعالی گفت این معنی ترا حلال نیست و اگرچه حسن ایشان ترا بعجب آرد الاّ در حق پرستاران که اگر خواهی تا پرستار خود بدهی و پرستار او بستانی برطریق معاوضه و معاوضه یابرطریق اباحه روا باشد یا برسبیل هبه ـ عطاء بن یسار گفت از ابوهریره که در جاهلیت عادت بودی که یك دیگر را گفتندی انزل الیّ عن امراتك انزل لك عن امراتی من نزول کنم برای تو ازاهل خود و تو نیز نزول کن از اهلت برای من و این معنی مبادله است که گفتیم خدای تعالی این آیت فرستاد و این حکم حرام کرد ونهی کرد ـ یك روز غبینة بن حصین در پیش رسولشد و حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم در حجرهٔ عایشه بود بی دستوری در آمد ـ رسول ص فرمود یا عینیه چرا دستوری نخواستی گفت من هرگز دستوری نخواستم بر هیچ مرد از قبیلهٔ مضر ـ آنکه گفت این کیست در پهلوی تو نشسته گفت این عایشه است عینیه گفت افلا انزل لك عن احسن الخلق خواهی که من فرود آیم از برای تو از نیکو ترین خلقان خدای رسول علیه‌السلام گفت خدای تعالی این معنی حرام کرد چون بیرون شد عایشه گفت یارسول‌الله این کیست رسول علیه‌السلام گفت هذا احمق مطاع وانه لسید قومه علی ما ترین این احمقی است مطاع وسید قوم خود است بااین حماقت که میبینی عبدالله‌عباس گفت مراد ازقوله ولواعجبك حسنهنّ اسماء بنت عمیس الخثعمی است که زن جعفر ابیطالب بود. ودر آیت دلیل است بر جواز نظر بر آنکس که بر او عقد خواهی بستن واخبار باین معنی وارد است. مغیرة بن شعبه گفت من میخواستم تا بر زنی عقد بندم رسول صلی الله علیه وآله و سلم مرا گفت اول ببین او را آنکه عقد بند براو وهمچنین رسول صلی‌الله علیه و آله و سلّم گفت چون مردی خواهد که بر زنی عقد بندد باکی نباشد که در او نگرد و کان الله علی کل شیء رقیباً و خدای تعالی بر همه چیزی نگاهبان است یا ایّها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبیّ گفت ای مؤمنان و گرویدگان در سرای رسول مروید مگر بدستوری که شما را اذن دهند بطعامی. مفسّران گفتند این آیت درشان ولیمهٔ زینب آمد انس مالك گفت آیت حجاب کسی از من بهتر نداند و ابّی کعب از من پرسید گفتم چون رسول صلی الله علیه و آله و سلّم زینب بنت جحش را بخانه برد ولیمه

(ساخت)

ساخت و کوسفندی بکشت و خرماء بسیار و پست[1] و امّ سلیم رسول را طعام فرستاد درکاسهٔ سنگین رسول مرا گفت اصحاب را بخوان تا این طعام بخورند من برفتم و ایشان را بخواندم و ایشان گروه گروه می آمدند وطعام میخوردند و میرفتند چون جمله قوم طعام‌خوردند وبرفتند من گفتم یا رسول الله کس نماند که من اورا نخواندم و از این طعام نخورد گفت طعام بردارید بر داشتند سه کس آنجا بماندند. بنشستند و حدیث میکردند رسول صلی الله علیه و آله وسلّم شرم میداشت ایشان را گفتن که بروید برخاست وبحجرهٔ عایشه آمد و ازآنجا بحجر هاء زنان بر گردید و باز آمد ایشان هنوز نشسته بودند رسول را از آن کراهت آمد و خدای تعالی این آیت فرستاد. مقاتل گفت آیت در خانه امّ سلمه آمد که جماعتی آنجا پیش رسول آمدند طعام خوردند و مقام کردند دیرگاه. رسول را ازحضور ایشان رنج بود جزکه شرم داشت ایشانرا گفتن که بروید خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت ای‌مؤمنان درسرای رسول مروید جز بدستوری وچون طعام حاضر نباشد وعاجل غیر ناظرین اناه منشینید بانتظار آن تا برسد و نظر در آیه بمعنی انتظار است ای غیر منتظرین بلوغه و ادرا که و نضجه و فیه ثلث لغات انی وانی و انی و الفعل انی یانی و انیً وانیاً قال الحطیئـة شعر وا انیت العشاء الی سهیل اوالشّعری فطال بی الاناء و قال آخر شعر تحضّت المنون له‌بیوم انا ولکل حاملة تمام و در او لغتی دیگر هست و اوابن بابن انیا ونصب غیر بر حال است ولکن اذا دعیتم فادخلوا ولکن بخوانند تان بروید فاذا طعمتم فانتشروا چون‌طعام بخورید بیرا گنید ولامستانسین عطف است علی‌غیرونصب او بر حال است یعنی غیر ناظرین و غیر مستانسین الحدیث و نه طلب انس کننده بحدیث انّ ذلکم کان تؤذی النّبی که ازین پیغمبر در رنج میبود است فیستحیی منکم شرم میدارد از شما والله لایستحیی من الحق و خدای تعالی ازحقّ شرم ندارد یعنی که او را مانعی نیست از گفتن حق چنانکه یکی از شما را حیا منع کند جریریّه بنت اسماء گفت این آیـه میخواندند پیش اسماعیل بن ابی‌حکم گفت هذا ادبٌ ادب الله به الثقلاً. گفت این ادبی است که خدایتعالی کردگران جانان را وشاعر پارسیان درین‌معنی نیکوگفت این دوبیت شعرچونت نپرسم‌بکوئی اینت حماقت چونت نخواهم بیائی اینت گرانی دعوی دانش کنی‌همیشه ولیکن هیچ‌ندانی همینکه هیچ‌ندانی یکی ازبزرگان گفت ادب گران جانان این‌بس‌است که‌خدایتعالی احتمال‌نکردایشانرا گفت فاذاطعمتم فانتشروا واذا سألتموهنّ متاعاً فاسئلوهنّ من‌وراء حجاب چون‌از زنان چیزی‌خواهید ازپس‌پرده خواهید. درسبب نزول آیت خلاف کرده اند انس مالك گفت سبب‌آن بود که رسول‌علیه‌السلام زنی نو کرده بود برفت و بنزدیك آن زن ساعتی مقام کرد چون از آنجا بیرون آمد جماعتی آهنگ آن حجره داشتند بدیدار رسول علیه‌السلام رسول علیه‌السلام را کراهت آمد که ایشان بی وقت بحجرهٔ رسول علیه‌السلام آمدندی خدای تعالی آیت حجاب بفرستاد بعضی دیگر گفتند سبب آن بود که روزی جماعتی بحجرهٔ عایشه پیش رسول صلی الله علیه و آله وسلم حاضر بودند و او بفرمود تا طعامی بیاوردند در میانه عایشه میآمد و میشد وچون طعام میآورد و بکسی

(١) ظاهراً درعبارت سقطی‌است

میداد دست آن‌مرد بدست او بازآمد و رسول را خوش نیامد خدای تعالی آیت حجاب بفرستاد ثابت‌البنّانی گفت که انس‌بن مالك گفت که من پیش رسول میرفتم بی دستوری چون آیت حجاب آمد ومن ندانستم خواستم تادرروم حضرت رسول علیه‌السلام آواز پای من بشناخت گفت هم آنجا باش که آیتی آمد که ترا در اینجا نشاید آمدن مگر بدستوری وما لکم ان تؤذوا رسول‌الله و نباشد شمارا و نرسد که پیغمبر را رنج نمائید ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابداً و نه آن که زنان او را پس از این بزنی کنید هرگز ذلکم کان عندالله عظیما چون این کار بنزدیك خدای بزرگ باشد ـ گفتند آیت در مردی آمد صحابی که گفت اگر رسول را وفات باشد من عایشه را بزنی کنم خدای تعالی این آیت فرستاد ـ و در خبر است که چون‌رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم فرمان یافت و او زنی خواسته بود نام او فتیله بنت‌الاشعث بن قیس و اورا بخانه نیاورده بود که اورا وفات آمد چون رسول علیه‌السلام بپیش خدای رفت عکرمة بن ابی جهل او را بزنی کرد گفتند او بردهٔ مملوکه بود جز که پیغمبر را با او خلوت نبود ابوبکر علیه ما یستحق در آن اضطرابی کرد آخر صحابه گفتند که او از زنان پیغمبر نیست و پیش او نبوده است. زهری گفت رسول صلی‌الله علیه و آله وسلم زنّی را طلاق داد نام اوعالیه بنت طبیان پیش از نزول این آیت او بزنی مردی بود واز او فرزندان آورد و ان تبدوا شیئاً او تخفوه آنگه خدای تعالی برسبیل تهدید ووعید گفت اگر شما چیزی آشکارا کنید واگر پنهان خدای تعالی داند چو او بهمه چیزعالم است. آنگه چون آیت حجاب بفرستاد وزنان‌را گفت شمارا در حجاب و پرده باید بودن از نامحرمان آن جماعتی که ایشان را هیچ حجاب نباید کردن از ایشان دربن آیت باز گفت تابدانند که حکم ایشان نه حکم اینان است گفت لاجناح علیهنّ فی آبائهنّ گفت بزه نیست بر زنان درباب ترك حجاب در پدرانشان یعنی اگر از پدر روی نپوشند باك نیست ولا ابنائهنّ ونه از پسرانشان و نه از برادرانشان و نه‌از پسران برادر و نه‌از پسران خواهرانشان و این جمله آنانند که محرم زن باشند که‌زن را با ایشان عقددرست نباشد در شرع ولا نسآئهنّ و نه نیز از زنان ایشان چه زنان را از زنان مسلمانان حجاب نباید کردن ولا ما ملکت ایمانهنّ و نه بنده و پرستارشان که این مذکوران شاید تا این‌زنان را ببینند. مجاهد گفت معنی آن است که بزه نیست بر زنان که در پیش ایشان اظهار محاسن کنند واتقین‌الله آنگه‌وعظ کرد زنان را گفت از خدای بترسید که خدایتعالی برهمه چیز گواه‌است انّ‌الله و ملائکته جملهٔ قرّاء بنصب‌تا خواندند از ملائکته. وعبدالله عباس در شاذ خواندملائکته برفع تا عطفاً علی‌المحل چه محلّ انّ با اسم او رفع است بابتداء و مثله قوله انّ‌الّذین آمنـوا والّذین هادوا والصابئون گفت. خدای تعالی جلّ جلاله و فرشتگانش بر پیغمبر صلوات‌میفرستند صلوة ازخدایتعالی ثناباشد ورحمت. واز فرشتگان استغفار باشد وترحم ودعاء یا ایّها الذین آمنوا صلّوا علیه ای مؤمنان شما نیز صلوات فرستید بر او عبدالله عباس گفت یعنی ترحم کنید او را و دعا کنید و سلّموا تسلیماً و سلام کنید بتحیّه السلام او را کعب بن عجزه گفت چون این آیت آمد من گفتم یا رسول الله دانستیم که سلام برتو چگونه میباید

کردن صلوة بر تو چگونه فرستیم گفت بگوئید اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد کما صلّیت علی
ابراهیم و آل ابراهیم انّك حمید مجیدٌ راوی خبر گوید که از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و سلّم پرسیدند از این آیت و گفتند یا رسول الله صلوة بر تو چگونه باشد گفت این
از علم مکنون است و اگر نپرسیدندی نگفتمی آنگه گفت خدای تعالی موکل کرده است بمن
دو فرشته را تا هر گه که نام من برند پیش بندهٔ مؤمن او بر من صلوة فرستد آن دو فرشته
گویند غفرالله لك خدای تعالی بیامرزاد ترا و خدای و فرشتگان آمین گویند و چون ذکرمن
کنند پیش کسی و او برمن صلوة نفرستد آن دو فرشته گویند لاغفرالله لك خدای میامرزاد
ترا و خدای و فرشتگان آمین گویند قوله تعالی.

اِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَ اَعَدَّ لَهُمْ عَذٰابًا
بدرستی که آنان که میرنجانند خدا و رسولش را دور کند آنها را خدا در دنیا و آخرت و آماده نموده آنها را بعذاب
مُهِینًا * وَالَّذِینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنٰاتِ بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتٰانًا
خوار کننده و آنانکه میرنجانند گروندگان را وزنان گرونده را بغیر آنچه کسب کردند پس بتحقیق که برداشتند بهتان
وَ اِثْمًا مُبِینًا * یٰا اَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِاَزْوٰاجِكَ وَ بَنٰاتِكَ وَ نِسٰاءِ الْمُؤْمِنِینَ یُدْنِینَ عَلَیْهِنَّ
وگناهی را هویدا ای پیمبر برگزیده بگو مرزنان خودرا و دختران خودرا وزنان مؤمنان راکه وقت خروج نزدیك کنند بر آنها
مِنْ جَلاٰبِیبِهِنَّ ذٰلِكَ اَدْنٰی اَنْ یُعْرَفْنَ فَلا یُؤْذَیْنَ وَکٰانَ اللّٰهُ غَفُورًا رَحِیمًا * لَئِنْ
از روی چادر های خود را این نزدیکتر است بآنکه شناخته شوند پس رنجانیده نشوند و باشد خدا آمرزنده مهربان اگر
لَمْ یَنْتَهِ الْمُنٰافِقُونَ وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدِینَةِ لَنُغْرِیَنَّكَ
باز نه ایستند از رنجانیدن پیمبر منافقان و آنانکه دردلهای آنها مرض کفر است وارا جیف جویندگان در مدینه هر آینه بگماریم تورا
بِهِمْ ثُمَّ لا یُجٰاوِرُونَكَ فِیهٰا اِلّا قَلِیلًا * مَلْعُونِینَ اَیْنَمٰا ثُقِفُوا اُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِیلًا *
بقتال آنها پس همسایگی نکنند تورا در آن مگر اندکی درحالتیکه ملعون باشند هرجایافته شوند گرفته شوند وکشته شوند کشتنی
سُنَّةَ اللّٰهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّٰهِ تَبْدِیلًا * یَسْئَلُكَ النّٰاسُ
سنت نهاد خدا دردین آنانکه گذشتند پیش از این و هرگز نیابی مرسنت خدا را تغییری میرسند مرا مردم
عَنِ السّٰاعَةِ قُلْ اِنَّمٰا عِلْمُهٰا عِنْدَ اللّٰهِ وَ مٰا یُدْرِیكَ لَعَلَّ السّٰاعَةَ تَکُونُ قَرِیبًا *
از قیامت بگو جز این نیست که دانستن آن نزد خدا است و چه داناکرد ترا تا شاید آمدن قیامت بوده باشد نزدیك
اِنَّ اللّٰهَ لَعَنَ الْکٰافِرِینَ وَ اَعَدَّ لَهُمْ سَعِیرًا * خٰالِدِینَ فِیهٰا اَبَدًا لا یَجِدُونَ وَلِیًّا
بدرستیکه خدا لعنت کرد کافران راو آماده کرد مرآنها را آتش سوزان جاویدانند در آن همیشه نمی یابند دوستی را
وَلا نَصِیرًا * یَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِی النّٰارِ یَقُولُونَ یٰا لَیْتَنٰا اَطَعْنَا اللّٰهَ وَ اَطَعْنَا
ونه یاری کننده را روزی که گردانیده شود رویهای آنها در آتش میگویند ای کاش ما پیروی میکردیم خدا راو پیروی میکردیم
الرَّسُولَا * وَ قٰالُوا رَبَّنٰا اِنّٰا اَطَعْنٰا سٰادَتَنٰا وَکُبَرٰآئَنٰا فَاَضَلُّونَا السَّبِیلَا * رَبَّنٰا
پیغمبر راو گفتند پروردگارا بدرستیکه ما پیروی کردیم مهتران خودراو بزرگان خودرا پس گمراه کردند مارا از راه حق پروردگارا
آتِهِمْ ضِعْفَیْنِ مِنَ الْعَذٰابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْنًا کَبِیرًا * یٰا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَکُونُوا
بده آنها را دوبرابر از شکنجه و لعنت کن آنها را لعن بزرك ای آنانکه گرویدید نباشید

کَالَّذِینَ آذَوْا مُوسٰی فَبَرَّاَهُ اللّٰهُ مِمّٰا قٰالُوا وَکٰانَ عِنْدَ اللّٰهِ وَجِیهًا * یٰا اَیُّهَا الَّذِینَ
چون آنانکه رنجانیدند موسی را پس پاك گردانید او را خدا از آنچه گفتند وبود موسی نزد خدا با قرب ای آنان که
آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِیدًا * یُصْلِحْ لَکُمْ اَعْمٰالَکُمْ وَیَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ
گرویدید بترسید از خدا و بگوئید گفتاری استوار اصلاح کرد برای شما کردار شما راومی آمرزد برای شما گناهان شمارا
وَ مَنْ یُطِعِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فٰازَ فَوْزًا عَظِیمًا * اِنّٰا عَرَضْنَا الْاَمٰانَةَ عَلَی السَّمٰوٰاتِ
وهر که فرمان برد خدا راو رسولش را پس بتحقیق رستگار شد رستگاری بزرك بدرستیکه ما عرض کردیم امانت را که بقولی نماز است در آسمانها
وَالْاَرْضِ وَالْجِبٰالِ فَاَبَیْنَ اَنْ یَحْمِلْنَهٰا وَاَشْفَقْنَ مِنْهٰا وَ حَمَلَهَا الْاِنْسٰانُ اِنَّهُ کٰانَ
وزمین و کوهها پس سرباز زدند آنکه بردارند بار امانت را وترسیدند از آن و برداشت آنرا انسان که او باشد
ظَلُومًا جَهُولًا * لِیُعَذِّبَ اللّٰهُ الْمُنٰافِقِینَ وَالْمُنٰافِقٰاتِ وَ الْمُشْرِکِینَ وَالْمُشْرِکٰاتِ
ستمکار نادان تا شکنجه کند خدا منافقان را و زنان منافقه را و مردان مشرك و زنان مشرکه
وَ یَتُوبَ اللّٰهُ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنٰاتِ وَکٰانَ اللّٰهُ غَفُورًا رَحِیمًا .
و تا رجوع کند خدا بر مردان مؤمن و زنان مؤمنه و باشد خدا آمرزندهٔ مهربان

قوله تعالی انّ الذین یؤذون الله و رسوله حق تعالی گفت آنان که ایذاء کنند و
برنجانند خدای را و پیغمبر علیه السلام را اما آنکه ایذاء در حق تعالی صورت بندد در این
چند قول گفتند یکی آنکه فعلی کنند که صورت ایذاء دارد که اگر در حق جزخدای کردندی
متأذّی شدی و گفتند یؤذون اولیاء الله دوستان خدای را برنجانند آنکه رنج ایشان را رنج
خود خواند ازآنجا که دوست برنج دوست رنجور شود قولی دیگر آنکه فعلی کنند که بنزدیك
ایشان و در اعتقاد ایشان چنان باشد که خدای از آن رنجور شود از آنکه خدای را ندانند
چنانکه فرعون و نمرود کردند ازقتال ومبارزه با خدای تعالی بعضی گفتند مراد جمله معاصی است
برای آنکه همه آزار خدای باشد واگر چه لفظ ایذاء مجاز است عبدالله عباس گفت مراد
جهودان و ترسایان ومشرکانند جهودان فی قولهم یدالله مغلولة وقولهم انّ الله فقیر ونحن اغنیاء
و قولهم عزیرٌ بن الله و ترسایان فی قولهم انّ الله ثالث ثلثة وقولهم المسیح بن الله و مشرکان فی
قولهم الملائکة بنات الله . بعضی دگر گفتند آنانانند که یلحدون فی اسمائه و صفاته اسماء
و صفاتی بر او اجراء کنند که باو لایق نباشد و در خبر آمده که مراد مصوّرانند واین قول
عکرمه است از آنجا که خواهند گفت که مثل خلق او کنند بمنزله آنند که مضارّه میکنند با او
در خبری آمد که خدایتعالی گفت که کیست ظالمتر از آن که خواهد چون خلق من خلقی
میآفریند کو برو دانهٔ بیافریند یا مورچهٔ و درخبر آمد که رسول علیه السلام گفت لعن الله المصوّرین
و امّا ایذاء رسول را حدّی نبود بفعل و قول که جمله بی دینان کردند ایشان را چه باشد
لعنهم الله فی الدّنیا والاخرة لعنت خدای باد بر ایشان در دنیا وآخرت واعدّ لهم عذاباً مهینا
وبنهاد وبجارد برای ایشان عذابی خوار کننده والّذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات آنکه گفت
و آنان که ایذاء مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بچیزی که ایشان نکرده باشند از دروغی
و بهتانی و غیبتی. حسن و قتاده گفتند ایّاکم و اذی المؤمن دور باشید از آزار مؤمن که او

دوست خداست و خدای او را دوست دارد و برای خدا خشم گیرد و خدای او را نگاه دارد و برنجاند آنرا که اورا برنجاند ـ مجاهد گفت یعنی بهتان بر ایشان نهنند و ایشان را قذف کنند بآنچه نکرده باشند از دروغی و بهتانی . مقاتل گفت آیه در حق حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه آمد که جماعتی منافقان لعین اورا برنجانیدند . ضحاك و کلبی و سدی گفتند مراد جمعی متهتّکان بودند که بشب بیرون آمدندی و دنبال زنان وپرستاران داشتندی چون ایشان بقضاء حاجت رفتندی انگشت زدندی اگر بایستادندی مقصود خود از ایشان حاصل کردندی و اگر زجر کردندی ایشان را بگریختندی . زنان این شکایت با مردان بگفتند خدای تعالی این آیت فرستاد ـ یا ایها النبیّ قل لازواجك و بناتك و نسآء المؤمنین آنکه حق تعالی گفت ای پیغمبر بگوی زنانت را و دخترانت را و زنان مؤمنان را بدنین علیهنّ من جلابیبهنّ تا چادر بخویشتن در پیچند و سرتاپای بدان بپوشند تا از پرستاران پیدا شوند و این آنکه بود که زنان آزاد و برده بیك زی و شکل بودندی خدای تعالی این آیه بفرستاد تا زنان آزاد چیزی بکنند که بآن ممیز باشند از بردگان آنکه گفت ذلك ادنی ان یعرفن آن نزدیك تر باشد که ایشان را باز شناسد پس نرنجانند ایشان را بگمان بردگی و پرستاری چو زنان آزاد در آن عهد اختیار زنا نکردندی از رشك وکان الله غفوراً رحیماً خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده است . عبدالله عباس و عبیده گفتند شکل آن است که زنان را فرمود که سرپوشید وروی و یك چشم رها کنید که بآن می نگرید . انس مالك گفت پرستاری بعمر خطاب علیه اللعنه بگذشت روی پوشید عمر اورا بدرّه بزد و گفت یالکاع مانندگی میکنی بآزادان آنکه گفت لئن لم ینته المنافقون گفت اگر چنانکه منافقان باز نه ایستند و آنان که در دل ایشان بیماری است ازتهمت وریبت وفجور یعني زانیان والمرجفون فی المدینة واصل ارجاف افعال بودمن الرجف وهوالاضطراب والحرکة یعنی چیزی گویند که مردمان بآن مضطرب شوند . و ارجاف کنندگان در شهر جماعتی بودند که چون سرّیتی از صحابه رسول علیه السلام بغزائی رفتندی ایشان خبر درافکندندی که آن قوم را بکشتند و برگرفتند و منهزم کردند دشمن قوّة دارد و مانند این خبرها که در آن وهن وضعف بر اهل اسلام بودی . خدای تعالی گفت اگر ازین کردن وگفتن باز نه ایستند ما ترا بر ایشان معزی و مسلّط گردانیم وبرایشان بیاغالیم آنکه با تو مجاورت و همسایگی نکنند در مدینه الاّ اندکی روزگار یعنی والا از پس آن هالك و مستاصل شوند آنکه وصف کرد ایشان را و حکم ایشان را بیان کرد ملعونین ملعونانند و راندگان و در لعنت ماندگان و نصب او برحال است عن معنی قوله الاّ قلیلاً یعنی اندك روزگار که باتو بمانند در مدینه حال ایشان آن بود که در لعنت باشند اینما ثقفوا اخذ و هرکجا یابند ایشان را بگیرند و قتّلوا تقتیلا بکشند کشتنی و گفتند نصب ملعونین بر ذمّ است . قتاده گفت منافقان خواستند که نفاقی که در دل دارند آشکارا کنند خدای تعالی این آیت فرستاد نیارستند اظهار آن کردن سنّة الله فی الّذین خلوا من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلا چنانکه کرده است خدای تعالی با آنان که از پیش رفتند نصب او بنزع حرف جر باشد و سنت و نهاد

خدای را تغییر و تبدیل نیابی آنکه گفت یسألك الناس عن السّاعة میپرسند ترا این کافران از وقت قیام ساعت که کی خواهد بودن بگوی که علم آن بنزدیك خدای است و ما یدریك الایه و ترا چه آگاه کرده است یعني تو چه دانی همانا نزدیك باشد آن ـ انّ الله لعن الکافرین خدای تعالی لعنت کرد کافران را و براندیشان را . و از رحمت دوو کرد وبجارد برای ایشان آتشی افروخته فعیل است بمعنی مفعول و گفتند از نامهای دوزخ است خالدین فیها ابدا که ایشان در آن آتش همیشه باشند و خویشتن را یاری و یاوری نیابند یوم تقلّب وجوههم فی النار آن روز که رویهاشان در آتش بگردانند در دوزخ عامهٔ قرّاء تقلّب خواندند بضمّ تاء و فتح لام علی المجهول . وابوجعفر خواند تقلب بفتح تاء علی تقدیر تتقلّب بر فعل لازم آن روز میگردد رویهایشان بر آتش دوزخ . و عیسی بن عمر خواند در شاذّ نقلب بضمّ نون و کسر لام علی اضافة الفعل الیه تعالی وجوههم نصب بوقوع الفعل علیه آن روز که ما میگردانیم رویهای ایشانرا بر آتش دوزخ یقولون یالیتنا اطعنا الله و اطعنا الرّسول میگویند بر وجه تمنا کاشکی ما طاعت خدای و رسول خدا داشته بودمانی آنکه گویند ربّنا ای خدای ما ـ ما طاعت سادات و اشراف و بزرگان خود داشتیم ابن عامر خواند و حسن بصری و ابو حاتم ساداتنا برجمع بکسر تا باقی قرّاء بر واحد سادتنا بی الف بنصب تا فاضلّونا السّبیلا مارا از راه گمراه کردند آنکه گفتند ای خدای ما ایشان را دو چندان عذاب ده که ماراست که ایشان هم ضالّند و هم مضلّ و اضلال ما ایشان کردند والعنهم لعنا کبیرا و ایشان را لعنتی بسیار کن عاصم ویحیی بن وثاب خواندند بباء و باقی قرّاء بثاء ـ حجت قرّاء آن است که گفتند چون لاعنان بسیار اند لعن بسیار باشد و مثله قولهم یلعنهم الله و یلعنهم اللاّعنون و قوله اولئك علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین واین معنی بکثرت لایق باشد ـ محمد بن ابی السری گفت در خواب دیدم که پنداشتمی که بمسجد عسقلان با مردی مناظره میکردمی دراین آیت من میگفتمی کثیراً و او میگفت کبیرا و در میان مسجد مناره بود من رسول خدای را دیدم که میآمد و آهنگ آن مناره میکردی من بجستمی و گفتمی السّلام علیك یا رسول الله استغفرلی برای من آمرزش خواه از خدای او هیچ نگفتی من دیگر باره گفتمی هم جواب ندادمن گفتمی یارسول الله حدّثنی سفیان بن عیینه عن محمدبن المنکدر عن جابربن عبدالله انك ماسئلت شیئاً قط فقلت لا ـ اینان مراحدیث کردند ازجابر که اوگفت هرگز ترا کسی چیزی نخواست که تواورا نه گفتی اوبخندید و گفت اللّهم اغفر له گفتم یا رسول الله مرا با این مرد خلاف است در این آیت که خدای میگوید و العنهم لعنا کثیراً او میگوید کبیراً چگونه باید یا رسول الله گفت کثیراً کثیراً ودر مناره رفت این گویان تا آنکه که آوازش غایب شد یا ایّها الذین آمنوا لاتکونوا کالذین آذوا موسی خدای جل جلاله در این آیت مؤمنان را گفت چنان مباشید که آنان موسی را رنجه داشتند و ایذا کردند تا خدای مبرّا کرد او را از آنچه در او گفتند و او بنزدیك خدایتعالی وجیه بود . خداوند جاه و آبروی بود . خلاف کردند در آن که ایذاء ایشان موسی را بچه بود و خدای تعالی تنزیه او بچه کرد . از ابو هریره روایت کردند که او گفت آن بود که

بنی اسرائیل را عادت بودکه در وقت غسل کردن عورت نپوشیدندی و با یکدیگر غسل کردندی و در عورت یکدیگر نگریدندی و موسی علیه السلام تنها برفتی جای خالی و آنجا غسل کردی که کس اورا ندیدی گفتند همانا موسی آدر است که پیش ما غسل نمیکند یك روز موسی بکنار آب رفت بعادت و جامه برکند و برسنك نهاد و بآب فروشد وغسل کرد چون بر آمد خواست تا جامه بر دارد سنك بتاختن در آمد و برفت وجامهٔ موسی ببرد موسی ازپس سنك میدوید تا بر محافل بنی اسرائیل بگذشت مکشوف العورة و بنی اسرائیل بدیدند که او را آفتی نیست از أدره موسی میدوید و میگفت یا حجر ثوبی ای سنك جامهٔ مرا ده ای سنك جامهٔ مرا ده پس از آن سنك بایستاد و موسی جامه برگرفت و بپوشید و آن سنك برگرفت و چند بار بر زمین زد تا چند اثر و نشان در او پدید آمد شش یا هفت هم از ابو هریره روایت کردندکه او گفت سبب آن بود که موسی علیه السلام برای شرم و صیانت برهنه نشدی پیش قوم گفتند همانا که بر اندام وی عیبی است که اورها نمیکند تا کس اندام او بیند یك روز بکنار آبی غسل میکرد و جامه بر سنگی نهاد و سنك بتاخت جامه او ببرد او برهنه با عصا بردنبال او دوید و میگفت جامهٔ مرا ده ای سنك تا برمحافل بنی اسرائیل بگذشت و بدیدند که او را آفتی نیست آنکه سنك بایستاد و او جامه برگرفت و بپوشید و چند عصا بر آن سنك زد و بر او اثرها و جراحتها پیدا آمد اکنون بدانکه این قول معتمد نیست از آنجا که خدای تعالی نشاید که کشف عورت پیغمبرش کند علی رؤس الملاء تا او را علّتی که نفرت او کمتر بود از نفرت کشف عورت مبرّا کند دیگر آنکه آن علّت مظنون بود روا داشتند که هست و روا داشتند که نیست و کشف عورت معلوم و مشهود بود و این غایت نفرت بود و استخفاف و اهانة وضحکه و سخریّت و همانا اگر مثل این با بعضی مجان و سفله کنند روزگار دراز شرم دارد در میان مردمان آمدن چگونه روا باشد مثل آن بر رسول و خدا و دربن باب هر دو مقدوح و مطعون باشد و تأویل درست آیت آن است که سعید جبیر روایت کند از عبدالله عباس از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه که او را پرسیدند که این ایذاء چه بود که ایشان کردند موسی را و خدای تعالی تنزیه او چگونه کرد گفت ایذاء آن بود که یك روزموسی و هارون بیك جا برفتند چون ببعضی کوهها رسیدند خدایتعالی هارونرا قبض روح کرد موسی بر خاست و بیامد و بنی اسرائیل را خبر داد او را گفتند هارونرا ببردی از بر ما و بکشتی وباز آمدی ومیگوئی بمرد تو او راحسد کردی که ما او را دوست تر داشتیم که تو. و او بر ما نرم تر بود و سازنده تر از تو بر ما خدای تعالی تنزیه ساحت موسی بکرد بآنکه فرشتگان را بفرستاد تا هارون را بر گرفتند و بر محافل بنی اسرائیل بگردانیدند تا او میگفت ما قتلنی اخی و انّما متّ حتف انفی برادرم مرا نکشت ومن بمرك خود بمردم آنگه فرشتگان او را ببردند و جائی دفن کردند او را که کس را بر آن اطلاع نبود ابوالعالیه گفت ایذاء بود که قارون زنی نابکاررا بمزد گرفت تا موسی را بزنا تهمت کند وبر زنا گواهی دهد در روی او خدایتعالی این آفت از او بگردانید وساحت موسی از این بری کرد و قصّهٔ آن

در سورة القصص برفته است در قصهٔ قارون یا ایّها الذین آمنوا اتّقوا الله وقولوا قولا سدیدا گفت ای مؤمنان و گرویدگان از خدای بترسید وسخنی که گوئید باسداد گوئید گفتند یعنی حقّاً عبدالله عباس گفت صواباً قتاده و مقاتل گفتند عدلاً مورج گفت مستقیماً عکرمه گفت یعنی قولوا لا اله الاالله قول سدید گفتن لااله الا الله است. مقاتل حیان گفت سخنی بر وجه گوئید در حق رسول صلی الله علیه و آله وسلّم و زینب بنت جحش را و رسول را نسبت مکنید بچیزی که لایق نباشد بدو یصلح لکم اعمالکم تا خدای تعالی عملها و کارهاء شما بصلاح باز آرد و گناهانتان بیامرزد و جزم هر دو فعل بر جواب امر است آنکه گفت ومن یطع الله و رسوله هر که طاعت خدای دارد و طاعت رسول او فقد فاز فوزا عظیما ظفر یابد بمراد خود از ثواب ظفری بزرگوار انّا عرضنا الأمانة علی السّموات والارض والجبال حق تعالی دربن آیت بیان کرد عظم شان امانت و آنکه او را چه موقع است و تحمّل او چه سخت است گفت ما عرضه کردیم امانت را بر آسمان وزمین و کوهها فابین ان یحملنها واشفقن منها ابا کردند از آنکه بر گیرند و بترسیدند از آن و حملها الانسان و آدمی ظالم وجاهل است اما معنی آیت بدان که مفسّران خلاف کردند در این امانت بیشتر برآنند که این تکالیف است که خدایتعالی خلقان را کرد از عبادات و افتراض طاعات. مجاهد گفت امانت فرایض است وحدودکه فرایضی را ادا کنند وحدود را تعدی نکنند. ابوالعالیه گفت مامورات ومنهیّات است ای مأمور بها و منهیّا عنها. زید اسلم گفت روزه است وغسل جنابت چو هر دو امانتی است از خدای در گردن مکلفان که اگر وفا کنند آن جز خدای نداند و اگر خلاف کنند جز خدای مطلع نبود بر آن. ابوالدّردا روایت کرد ازحضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلّم که او گفت پنج چیز است که هر که بیارد با ایمان ببهشت شود یکی آنکه نماز پنج گانه بجای آرد و بپای دارد برکوع و سجود و ارکان و شرایطش بوقت خود و زکوة مال بدهد بطیب النّفس آنکه گفت بخدای که این جز مؤمنی نکند و ماه رمضان روزه دارد و حجّ خانه گذارد چون استطاعت دارد و اداء امانت کند گفتند یا ابا الدّردا این امانت چیست گفت غسل جنابت که خدایتعالی بنده را بر هیچ چیز آن ایتمان نکرده است که بر آن انّی کعب گفت امانت فرج است که گفتند مردان را وزنان را تا خود را ازحرام نگاه دارند. عبدالله بن عمر گفت اوّل چیزی که خدای از آدمی بیافرید فرج بود گفت این امانتی است که بتومی سپارم پس فرج امانت است و چشم و گوش و دست و پای امانت است ولا ایمان لمن لا امانة له بعضی دگر گفتند امانات مردمان است و وفاء بعهدها واجب است بر هر مؤمنی که خیانت نکند با هیچ مؤمنی و با هیچ معاهدی در هیچ چیز بقلیل و کثیر و این روایت ضحاك است از عبدالله عباس. سدی گفت این امانت هابیل است واین انسان قابیل است که آدم علیه السلام ببعضی سفرها خواست رفتن و هابیل را سخت دوست داشتی خواست تا او را بسپارد بامانت آسمان را گفت پذیری گفت نه زمین را گفت پذیری گفت نه کوهها را گفت پذیرید گفتند نه قابیل گفت بمن سپار او را تا بتو سپارمش صحیح و سلیم آدم او را بقابیل سپرد چون باز آمد قابیل هابیل را بکشته بود

فذلك قوله و حملها الانسان انّه كان ظلوما جهولا. بعضی مفسران گفتند این امانت دلائل و عجایب منع اوست جلّ جلاله که بر مکلفان عرض کرد و آن را امانت نام نهاد برای عظم موقعش وقوله و حملها الانسان بعضی مفسران گفتند معنی حمله خیانت است حملها ای خانها و بر این قول تأویل آن باشد که حمل و زرها و آثامها کقوله تعالی ولیحملنّ اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم اما در معنی عرض امانت بر آسمانها و زمین و کوهها با آنکه ایشان جمادند وحیوة و عقل ندارند و چیزی ندانند وصلاحیت دانستن ندارند دوقول گفتند یکی آنکه اهل آسمان و زمین و کوه را خواست علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه کقوله واسئل القریة و قول دیگر آنکه این عبارت است و کنایة از عظم شان امانت و وجوب رعایت او و نگاه داشت حرمت او ومعنی آنکه آسمان با رفعت و زمین با وسعت وکوه با صلابت اگر عاقل بودندی و امانت بر ایشان عرض کردندی بترسیدندی از آن و قبول نیارستندی کردن و آدمی از آنجا که ظلوم وجهول است و قدر او ندانست بر گرفت و آنگه وفا نکرد بدو. ومانند آن درمعنی قوله تعالی لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدّعا من خشیة اللّه ومعنی آنکه لو انزلنا هذا القرآن علی جبل وکان ممن یعقل ویسمع لرایته کذلك واین معنی درکلام عرب واشعار ایشان بسیار است تقول العرب هذا کلام القی علی الصّخر لفلقه او علی الشّعر لحلقه و یقولون هذا کلام لاتحمله الجبال الرّاسیات وکلام بعض الحکماء بل الارض من شقّ انهارك و غرس اشجارك وجنی ثمارك فان لم تجبك حوارا اجابتك اعتباراً ومثله قوله تکاد السّموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخرّ الجبال هدّاً وقال جریر شعر لمّا اتی خبر الزّبیر تواضعت سور المدینة والجبال الخشع ومثله قوله ائتنا طوعاً او کرها قالتا اتینا طائعین و قال شعر فاجهشت للثویان حین رایته و کبّر للرّحمن حین رانی فقلت له ایان الّذین عهدتهم بجنبك فی طیب وخفض زمان فقال مضوا واستود عن بلادهم ومن ذالذی یبقی علی الحدثان – وقوله فابین ان یحملنها ابا امتناع باشد یقال هذه ابایی فلان الظلم ای یمتنع منه وابا بمعنی صلاحیت نداشتن بود یقال هذه ارض تابی الزّرع ای لا تصلح له. و ابا در آیه برین معنی حمل توان کردن برای آنکه جمادات صلاحیت حمل امانت ندارند از آنجا که حیوة و عقل نباشد ایشان را و قوله و حملها الانسان لامحال این لفظ اگرچه عموم دارد خاص است بکافران که حمل امانت بکردند و حفظ آن بواجبی نکردند وبا آن خیانت کردند بقرینه قوله انّه کان ظلوما جهولا ای ظلوما لنفسه فی الخیانة جهولا بحق الامانة و گفته ایم که فعول بناء مبالغة را باشد وقوله فابین ان یحملنها کنایه کرد از لفظ دون معنی بعکس آن که گفت والشمس والقمر رایتهم لی ساجدین لیعذّب اللّه المنافقین والمنافقات لام تعلق دارد بمحذوفی والتقدیر یتضیّع الامانة یعنی انما فعل اللّه ما فعل من بیان شان الامانة و عظمها لیعذّب خدای تعالی این همه تعظیم شان امانت بکرد تا عذاب کند باستحقاق و واجب آنان را که در امانت خیانت کنند و آن منافقان و مشرکانند که منافقان پنهان خیانت کنند و مشرکان آشکار و یتوب اللّه و نیز درین طرف این برای آن کرد تا توبه پذیرد بر مؤمنین و مؤمنات بحفظ امانت و اداء آن بواجبی. حسن و قتاده گفتند برای آن ذکر کافر و منافق

کرد که ایشان در امانت خیانت کردند و ذکر مؤمنان برای آن کرد که ایشان اداء امانت کرد وکان اللّه غفوراً رحیماً و خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده است آمرزنده آنانکه در امانت خیانتی کردند دون کفر و بخشاینده آنان که امانت بجای آرند وخیانت نکنند.

سورة سبا این سوره مکّی است بقول مجاهد وقتاده و حسن و در او ناسخ ومنسوخ نیست و گفتند یك آیت مدنی است وهی قوله و یری الّذین اوتوا العلم و این سوره پنجاه و چهار آیت است و هشتصد و هشتاد و سه کلمه است وهزار و پانصد و دوازده حرف است و روایت از ابوامامه از ابی کعب از رسول صلی اللّه علیه وآله وسلم که هرکس سوره سبا بخواند هیچ پیغمبر نباشد والاّ که روز قیامت رفیق او باشد و با او مصافحه کند صدق رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله وسلم.

سورة السّبا اربع وخمسون آیة وهی نزلت بمکة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَهُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِی الْآخِرَةِ

ستایش خدایرا آنکه مراورا آنچه در آسمان ها وآنچه در زمین است ومراو راست ستایش در آخرت

وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ * يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِی الْاَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ

و اوست درست کردار آگاه. میداند آنچه میرود در زمین و آنچه بیرون آید از آن وآنچه میفرستد

مِنَ السَّمَآءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ * وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا

از آسمان و آنچه بالا میرود درآن و اوست مهربان آمرزنده و گفتند آنان که کافر شدند نمی آیدما

السَّاعَةُ قُلْ بَلٰى وَ رَبِّی لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِی السَّمٰوٰتِ

قیامت بگو آری می آیدوبخدای من قسم که بیاید شماراداننده پنهان دورنشود از علم او هموزن مورچه درآسمانها

وَ لَا فِی الْاَرْضِ وَلَا اَصْغَرُ مِنْ ذٰلِكَ وَلَا اَكْبَرُ اِلَّا فِی كِتٰبٍ مُبِينٍ * لِيَجْزِيَ الَّذِينَ

و نه در زمین و نه خرد تر ازاین مقدار ذره ونه بزرك تر مگر در قرآن روشن است تاجزادهد آنانکه

آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ اُولٰٓئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ * وَ الَّذِينَ سَعَوْا

گرویدند وکردند کار شایسته آنها مرایشان راست آمرزش و روزی نیکو وآنانکه شتافتند

فِی آيَاتِنَا مُعٰجِزِينَ اُولٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ اَلِيمٌ * وَ يَرَى الَّذِينَ اُوتُوا

در آیات ما عجز کنندگانند آنها ایشان راست عذاب از عذاب دردناك و میدانند آنانکه داده شدند

الْعِلْمَ الَّذِی اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقَّ وَ يَهْدِی اِلٰى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ *

دانش را که آنچه فرستاده شد بسوی تواز پروردگارت اوست حق وراه نماید بسوی راه راست وغالب ستوده

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلٰى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ اِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ اِنَّكُمْ

و گفتند آنانکه کافر شدند آیا دلالت کنیم شمارا بر مردی که خبر دهد شمارا چون پاره پاره شوید هر پاره پاره شده بدرستیکه شما

لَفِی خَلْقٍ جَدِيدٍ * اَفْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا اَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ

در آفرینش تازه اید آیا میبندد بر خدا دروغ را یا باو دیوانگی بلکه آنان که نمیگروند بآخرت

فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ * أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ
در عذاب و گمراهي دورند آيا پس نميدانند بآنچه ميان دستهايشان است و آنچه پس آنهااست از آسمان
وَالْأَرْضِ إِنْ نَشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي
و زمين اگر خواهيم فرو بريم آنها را در زمين يا فرو افكنيم برايشان پارهٔ از آسمان بدرستيكه در
ذَٰلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ
اين هر آينه نشانه است براى هر بنده بازگردنده بحق و بتحقيق كه داديم ماداود را از خود فضلى را گفتيم اى كوه بازگردان نداى او را واى مرغان
وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ * أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا
شما نيز چنين كنيد و نرم كرديم براى او آهن را امر كرديم بساز زرههاى او انداز نگهدار در بافتن آن و بكنيد كار شايسته بدرستيكه من بآنچه
تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ
ميكنيد بينايم و مسخر كرديم براى سليمان بادرا كه در رفتن بامداد يكماه و در شبانگاه نيز يكماه بود و جارى كرديم مس را
الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا
مانند آب گرم و از جنيان كسيكه ميكند باذن پرودگارش و هركه ميل ميكرد از آنها از امرما
نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ * يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ
مى چشانيديم او را از شكنجه آتش سوزان ميساختند ديوها او را آنچه ميخواست از غرفها و صورتهاى فرشته گاسهاى چوبى
كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ
چون خوكهاى بزرك و ديگهاى بلند بزرك گفتيم عمل كنيد از آل داود شكر اين نعمت را و انديك از بندگان من شاكرند
فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا
پس چون حكم كرديم بر او مرگ را رهنمون نكرد آنها را بر مردن او مگر جنبندهٔ از زمين كه ميخورد عصاى او را پس چون افتاد
خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ .
عصا ظاهر شد جنيان اگر بودند كه ميدانستند غيب را درنك نكردند بكسال در عذاب خوار كننده .

قوله تعالى الحمدلله الذى له ما فى السّموات گفتند معنى آن است كه بگوى الحمدلله حقّ تعالى مارا طريق شكر و نعمت ميآموزد استبقاء واستدامة آنرا كه از او حاصل است و جذب و طلب آنرا كه از او بيامده است گفت بگوى سپاس آن خدائى را كه اوراست هرچه در آسمانها و زمين است بملك و ملك و خلق و تصرّف درآن اوراست بى مانعى و منازعى وله الحمد فى الاخرة و اوراست حمد و شكر در دنيا و آخرت بنعمتهاء دينى و دنيائى كه كرده است بر بندگانش تا بنعمت دنياوى منتفع شوند و بنعمت دينى توصل كنند بثواب آخرت و تخصيص حمد در آخرت براى اين كار كرد وحمد نعمت دنيا آنست كه دراوّل آيت بعموم گفت وهوالحكيم الخبير و او خدايست محكم كار و درست كردار دانا بعلم ما يلج داند آنچه بزمين فرو شود از آب و هوا و ساير حيوانات و اموات وما يخرج منها و آنچه از زمين برآيد از نبات و حيوانات و ماينزّل من السّماء و آنچه از آسمان فرود آيد از باران و آجال و ارزاق و اقدار وما يعرج فيها و آنچه بآسمان شود از ارواح و اعمال خلايق و فرشتگان وهوالغفور الرّحيم و او خداى بخشاينده و آمرزنده است آنكه حكايت قول كافران كرد گفت وقال الّذين كفروا

گفتند كافران بر سبيل استبطاء لاتأتينا السّاعة قيامت بما نخواهد آمدن اين قول آنان است كه ايشان منكر باشند بعث و نشور را قل بلى وربّى بگو اى محمّد ص بجواب لتاتينّكم اين لام جواب قسمى محذوف است بخدا كه باشما آيد آنكه بسر آن كلام رفت از ثنا وتمجيد خود گفت عالم الغيب او داننده غيب است و كارهاء پوشيده ـ قرّاء در اين لفظ و در اعراب او خلاف كردند حمزه و كسائى در سبع و يحيى و اعمش در شاذّ خواندند علّام الغيب بر وزن فعال براى مبالغة و بجرّ ميم و اهل مكّه و بصره و عاصم خواندند عالم بكسر ميم على وزن فاعل ردّا على قوله قل بلى وربى و باقى قرّاء خواندند عالم برفع على خبر مبتداء محذوف اى هوعالم براى آنكه ميان صفت و موصوف فصل هست لا يعزب عنه مثقال ذرّة فى السّموات دور نشود و غايب نگردد از او هيچ چيز بمقدار مورچهٔ خرد نه در آسمان و نه در زمين و اين مثلى است بر حسب خاطر شنونده چو آنچه كمتر از آن باشد هم پوشيده نشود بر خداى تعالى و قديم بمعدومات هم چنان عالم است كه بموجودات هست آنكه گفت ولااصغر من ذلك و نه هيچ چيز از آن خرد تر و نه از آن بزرگتر والاّ آن در كتابى روشن نوشته است يعنى لوح محفوظ كه خداى تعالى جمله كائنات برو ثبت كرده است تا فرشتگان بر آن مطلع شوند و ايشان را در آن لطف باشد ليجزى الّذين آمنوا اين براى آن كرده است تاجزا دهد آنان را كه ايمان آرند و عمل نيكو كنند و ايشان را آمرزش باشد و روزى كريم با كرامت . قتاده گفت رزق كريم بهشت است بعضى دگر گفتند رزق كريم آن باشد كه در او تنغيصى و كدورتى نباشد من قولهم طين كريم اى لا شئ فيه من الحجارة وغيرها والّذين سعوا فى آياتنا معاجزين گفت آنانكه سعى كنند در آيات ما يعنى در ابطال آيات ما على حذف المضاف واقامة المضاف اليه مقامه معاجزين ما را بعاجز كنندگان يعنى چنان گمان ميبرند كه جان بخواهند بردن واز ما فوت شوند وايشانرا درنتوانيم يافتن و نصب او بر حال است از فاعل و عامل در او سعوا باشد اولئك لهم عذاب ايشان آنانند كه ايشان را عذابى باشد از عذابهاء سخت مولم موجع . ابن كثير ويعقوب وعاصم بروايت حفص خواند اليم برفع على صفة العذاب . و باقى قرّاء مجرور خواندند على صفة الرّجز و رجز هم عذاب باشد و تكرار براى اختلاف لفظ كرد وگفتند رجز اشدّ العذاب باشد والرّجز ايضاً الرّجس وقيل النّستن والرجز بالضمّ فى قوله والرجز فاهجر والرّجز والرُّجز لغتان ومن تبيين را باشد اى عذاب من جملة العذاب العليم ويرى الّذين اوتوا العلم الّذى انزل اليك من ربّك گفت ببينند آنان كه ايشان را علم دادند يعنى مؤمنان اهل كتاب عبدالله سلام واصحابش . قتاده گفت مراد اصحاب رسولند رؤيت بمعنى علم است متعدّى بدو مفعول اوّل او الّذى است و دوّم قوله هوالحقّ يعنى چنان ميدانند خداوندان علم كه اين كتاب كه برتو انزله كرده اند حق است يعنى قرآن و يهدى الى صراط العزيز الحميد و اين قرآن رهنماى است براه خداى عزيز حميد يعنى خداوندى قوى بى همتا مستحق حمد يعنى طريق اسلام و قال الّذين كفروا گفتند آنان كه كافر شدند بر سبيل استهزاء هل ندلكم راه نمائيم شما را بر مردى كه خبر ميدهد كه چون شما بميريد و پوسيده و مفتّت و مقطّع شويد بغايت پوسيدگى شمارا دگر باره باز خواهند

آفریدن خلقی نو ـ این قول منکران بعث و نشور است و مراد بآن مرد که این میگوید رسول است صلی‌الله علیه و آله و سلم و ممزّق در جای مصدر است ای مزّقتم کلّ تمزیق و در جای مفعول باشد افتری علی‌الله کذباً الف استفهام است برای آن مفتوح و مقطوع است والف افتعال محذوف است لاجتماع الهمزتین بدلیل و قرینه او ام که معادل همزه استفهام است گفتند کافران که این محمّد دروغی فرو بافت برخدای یادیوانه‌است بل‌الّذین لایؤمنون بالاخرة‌فی‌العذاب والضّلال‌البعید خدای تعالی خبرداد و گفت این هیچ دو نیست بل آنانکه بقیامت ایمان ندارند در عذاب و هلاك دورند و اصل ضلال هلاك باشد من قولهم ضلّ‌الماء فی‌اللّبن و گفتند مراد بضلال ذهاب است از حق یعنی از حق دور شدند دوری دور افلم یروا آنکه تنبیه کرد ایشان‌را بر دلیل که راه مینماید ایشان را بر درستی بعث و نشور گفت نمی بینید آنچه‌پیش ایشانست وپس ایشان از آسمان وزمین و هردو آفریده اند. آنکه قادر باشدبر آن قادر باشد بر بعث و نشور. گفتند مورد آیت مورد تهدید و وعید است یعنی نمی بینند که آسمان و زمین از پیش وپس ایشان بایشان محیط است‌واگر خواهند تا از اکناف و اقطار آن بیرون شوند نتوانندزیرا که در قبضهٔ قدرت ما گرفتارند ان نشاء اگر ماخواهیم زمین فرو بریم بایشان یعنی ایشانرا بزمین فرو بریم یا پارهاء آسمان برایشان افکنیم ـ جملهٔ قراء اینْ سه لفظ بنون خواندند ان نشاء نخسف او نسقط مگر حمزه و کسائی که ایشان بیا خواند اضافة الی اسم‌الله تعالی آنکه گفت انّ فی ذلك لایةً درین آیتی و دلالتی و علامتی هست مر بندهٔ تائب را که او بدل بدرگاه ما آید و دل را کار بندد و در این آیت اندیشد ولقد آتینا داود منّا فضلا آنکه طرفی از قصّه داود و نعمتها که بر او کرده یاد کرد گفت ما دادیم داود را از ما و از خزائن رحمت ما فضلی و رحمتی فزونی. مفسّران درفضل‌خلاف کردند گفتند نعمت است و گفتند نبوّت است و گفتندزبوراست و گفتند آواز خوش است یا جبال اوّبی معه ای رجّعی صوتك بالتسبیح معه آواز بگردان باا و بر الحان او بتسبیح یعنی چنانکه او میگوید تونیز میگوئی والتاویب الترجیع من آب اذارجع والترجیع تلحین الصّوت و قال الشّاعر شعر یومان یوم مقامات و اندیة و یوم سیر الاعداء تاویب ای رجوع بعد رجوع. این قول عبدالله و مجاهد و قتاده و ضحّاك است ـ و بعضی دیگر گفتند التّأویب سیر النّهار کله کوهها را گفتیم همه روزه با او میروید کما قال ابن مقبل لحقنا بحیّ اوّبو السّیر بعد ما دفعنا شعاع الشّمس والطّرف مطمحٌ و الطیر قرائت عامهٔ قرّاء نصب است. و از یعقوب روایت کرده اند که او برفع خواند عطفاً علی‌اللّفظ ووجه نصب در اودو قول است یکی عطفاً علی‌محلّ الجبال چومحلّ اونصب است برای آنکه منادی است و منادی منصوب باشد از آن که مفعول به بود و مثله قول الشاعر الایازید و الضحّاك سیراً فقد جاوزتما حمز الطریق. و وجه دیگر آنکه باضمار فعلی ای و سخرنا الطیر و مثله قول الشاعر شعر علّفتها تبناوماءً بارداً ای وسقیتها ماء بارداً و قوله یا جبال معنی نه آن است که ما کوه جماد را ندا کردیم معنی آن است که ما کوهها را چنان مسخر کردیم که بندهٔ مأمور را که اورا بفرمایند و ندا کنند طاعت دارد و فرمان برد والنّاله الحدید و آهن بر دست او نرم کردیم تا

(دراخبار)

در اخبار هست که آهن در دست او همچون موم نرم کرد یا چون خمیر یا چون گل تر تا او چنانکه خواستی بدست میگردانیدی بی‌آتش و کندن(١) و سندان و در اخبار آورده اند که سبب این آن بود که داود علیه السلام درسیاحت و سیر خود هرکس را که دیدی واو را نشناختی آنکس را گفتی یاهذا این مردکه والی شما است چگونه مردی است گفتند نیکوسیرت مردی و عادل پادشاهی است او خدای‌را شکر گذاردی یك‌روز فرشته بر صورت مردی پیش او آمد او بر عادت گفت داود چه مردی است گفت نیك مردی است جز یك خصلت که در اوست گفت آن چیست گفت از بیت المال میخورد بایستی تا از کسب دست خود خوردی او گفت بار خدایا مرا طریقی نه که من از کسب دست خود قوت خود و عیال خود بدست آرم خدای تعالی آهن بر دست او نرم کردم و او را صفت درع کردن بیاموخت اودرع میکرد وهر درعی بچهار هزار درم بفروختی چیزی بنفقه کردی وچیزی بصدقه دادی و گفتند لابل آن‌خود از معجزات او بود یکی ان اعمل سابغات ای قلنا له ان اعمل سابغات او را گفتیم بکن درعها تمام بالافراخ و قدّر فی‌السّرد و درین نظم که میکنی تقدیر کن. گفتند معنی آن است که این میخهای زره باریك مکن تا نپیچند در مجری وسطبر مکن تا حلقه نشکند. و گفتند سرد خود حلقه درع باشد یعنی این‌حلقه‌ها بیك شکل کن تا ملایم باشد و درع داودی را خود میخ نبودی برای آنکه آهن بردست او نرم بودی برهم فکندی و در هم پیوستی چون موم این قول عبدالله عباس است و ابن زید و قال الشاعر علي ابن ابی العاصی دلاص حصینة اجاد المسدّی سردها فانالها. و بعضی دیگر گفتند سرد مصدر است من قولهم سردت الکلام سرداً ای نظمته نظماً و زره گر را زرّاد و سرّاد خواندند و درع کرده را مسروده خوانند قال الشاعر شعر ـ و علیهما مسرودتان قضاهما داود اوصنع السّوابغ تبّع. ونیز خود را مرد خوانند و درفش‌را که آلت حرز بود مسرد ومسترد گویند وقال الشّاعر کانا تابعت سرد العنان الخوارز واعملوا صالحاً آنکه گفت داود و قومش را که‌عمل صالح کنید که من بآنچه شما میکنید بینا ام میبینم و میدانم و مورد او ترغیب باشد ولسلیمن الرّیح عامهٔ قرّاء خواندند الریح منصوب علی‌تقدیر و سخرنا لسلیمان الریح مکر عاصم فی روایة ابی بکر والمفضل عنه که مرفوع خواند علي‌الأبتداء و خبره الجار و المجرور مقدّماً علیه و التّقدیر و الریح لسلیمان ای کائن له ثابت له و لام تخصیص است یعنی‌آن چیزها که رفت داود را بود آنچه بسلیمان مختص بود باد بود که اورامسخر بود غدوّها شهر ورواحها شهرٌ مفسران گفتند ازبامداد تا نماز پیشین یکماهه راه برفتی واز نماز پیشین تا نماز شام یکماهه راه و در یکروز دو ماهه راه ببریدی بر بساط بادی در آمدی و بساط او برگرفتی با لشکرگاه و لشکر بیك جا و همچنین میبردی این مقدار بدین مدّت ـ وهب منبّه گفت در بعضی کتب خواندم بناحیهٔ دجله نوشته دیدند بر سنگی نقش کرده که بعضی اصحاب سلیمان‌علیه‌السلام نوشته بودند اما از انس واما از جنّ نحن نزلناه وما بنیناه و مبنیّا وجدناه غدونا من‌اصطخر فقلناه ونحن رائحون منه انشاء الله ـ فبائتون بالشام. گفت ما باین

(١) هکذا فی الاصل

(شهر)

شهر فرود آمدیم و نه ما بنا کردیم بل همچنین یافتیم و بامداد از اصطخر بیامدیم واین جا قیلوله کردیم وشب‌را انشاءالله بشام باشیم حسن‌بصری گفت‌چون‌سلیمان بمرض اسبان مشغول شد تا نماز دیگر از او فوت شد او اسبان را پی کرد یا داغ سپید نهاد چنانکه گفته‌شود انشاءالله تعالی خدای تعالی بدل آن به از آن داد مرکبی از باد که بامداد یك ماه راه برفتی و تا نماز شام یك ماهه باز آمدی‌بامداد از ایلیا بیامدی باصطخر قیلوله کردی پس از آنجا برگرفتی نماز شام بکابل بودی. ابن زید گفت سلیمان علیه‌السلام مرکبی ساخته بود از چوب اورا هزار رکن بود برهر رکنی هزار خانه بنا کرده بود که لشکراو از انس وجن در آنجا بودندی و در زیر هر رکنی هزار شیطان بود که آن مرکب را برگرفتندی و برداشتندی از زمین آنگه باد نرم بیامدی و یك ماهه راه بردی تا بوقت قیلوله آنگه فرود آمدی و آنجا قیلوله کردندی و نماز دیگر برگرفتی و یك ماهه راه ببردی آنجا که‌سلیمان فرمودی که مردم ولایت خیبر داشتندی سلیمان علیه‌السلام آنجا فرود آمده بودی با لشکر ـ روایت کرده اند که رسول علیه‌السلام بامداد از زمین عراق بیامد بمرو قیلوله کرد و نماز دیگر ببلخ کرد باد اورا ولشکرگاه اورا برگرفت و مرغان درهوا سایه بر ایشان گسترده آنگه از بلخ به ترکستان آمد واز آنجا بچین رفت آنگه برساحل دریا برفت آنجا که مطلع آفتاب است تا بزمین قندهار رسید از آنجا بکرمان رفت و بزمین پارس آمد و چند روز آنجا بود از آنجا بامداد برگرفت و بکسکر آمد ونماز شام بشام آمد بمدینه تدمر که شهر او بود و چون خواست رفتن شیاطین را بفرمود تا این مدینه تدمر برای او بنا کردند بسنگ و ستونهاء آن از رخام سپید و زرد بسازند و آن آنست که نابغهٔ جعدی در شعر خود بگوید شعر الاّ سلیمان اذقال المالیك له قم فی‌البرّیة فاحدرها عن‌الفند وخیّس‌الجنّ انّی قد اذنت له بینون تدمر بالصفاح والعمد و اصحاب اخبار گفتند بر زمین کسکر این ابیات دیدند برسنگی کنده بعضی اصحاب سلیمان کرده بودند وابیات این است نحن ولاحول سری حول ربّنا نروح الی‌الأطعان من ارض تدمر اذا نحن رحنا کان ریث رواحنا مسیرة شهر والغدوّلاخر اناس شروا لله طوعا نفوسهم بنصربن داودالنّبی‌المطّهر لهم فی‌المعالی‌الدّین فضل ورافة وان نسبوا یوماً فمن خیر معشر متی یرکبوا ریح‌المطیّة اسرعت مبادرة عن سیرها لم تقصّر یظلّلهم طیرٌ صفوفا علیهم متی رفرفت من قولهم لم ینبّر واسلنا له عین‌القطر گفت بگداختم برای او چشمهٔ مس سه‌شبانه روز از معدن خود بیرون میآمد چنانکه سیل‌آب آید و این بزمین یمن بود و آنچه امروز مردمان در دست میدارند از مس اصل همه مس از آنجا است که درعهد سلیمان بیرون آمد ومن‌الجنّ من یعمل بین یدیه باذن ربه گفت واز جنیان بعضی آن بودند که در پیش او کار کردندی بفرمان خدای تعالی ومن یزغ منهم عن امرنا نذقه من عذاب‌السّعیر وهرکس که از جملهٔ ایشان از فرمان او عدول کردی ما اورا عذاب دوزخ بچشانیم در آخرت این قول بیشتر مفسّران است. بعضی دیگر گفتند مراد آن است که این عذاب در دنیا بود که خدای تعالی فرشتهٔ را موکّل کرده بود بر جنیان تازیانهٔ از آتش بدست گرفته هرکس که از فرمان سلیمان پای بیرون نهادی ازآن تازیانه یکی بزدی او را وبسوختی

(یعملون)

یعملون له ما یشآء من محاریب و تماثیل میکردند این جنّیان برای سلیمان آنچه خواستی از محرابها گفتند مراد بمحاریب مساجد وقصور است و محراب مقدم هر مسجدی و مجلسی وخانهٔ باشد کما قال علی بن زید کدمی‌العاج فی‌المحاریب اوکالبیض فی‌الرّوض زهرة مستنیر وقال وضّاح‌الیمن ربّة محراب اذا جئتها لم القها اوارتقی سلّما وتماثیل جمع تمثال باشد وهو تفعال من‌المثال والمثل مراد صورت انگیخته است. گفتند بر تخت ملك او صورت هر سبعی و درندهٔ بکردندی هیبت را. گفتند بر دو جانب سریر سلیمان دو شیر ساخته بودند جنیان و بر بالای دستهای سریر دو کرکس ساخته بودند که چون سلیمان علیه‌السلام پای برسریرنهادی آن شیرها دست بگستردندی تا او پای بر آنجا نهادی وبر سریر شدی چون بنشستی آن کرکسان پر ها درهم گستردندی تا او را سایه بودی از آفتاب. وگفتند چنان ساخته بودند که جزسلیمان ندانستی که چه باید کردن تا دست آن شیران بر جای خود راست شود چنان پای بروی‌توان نهادن چون بخت نصر از پس سلیمان بربنی اسرائیل غالب شد خواست تابرجای سلیمان‌بنشیند علم‌آن‌ندانست پای برنهادشیر دست برآورد وبرساق‌پای اوزد وساقش مجروح کرد اوبیفتاد واز هوش بشدوآنسریر رها کرد پس ازآن کس‌نیارست واختیار نکرد که برو شود اصحاب‌سیر گفتند از جملهٔ آنچه جنیان‌برای‌سلیمان‌بنا کردند مسجد بیت‌المقدس‌بودوقصه‌آن‌آن‌بود که‌اهل اخبار وسیر گفتند خدایتعالی بر آل ابراهیم برکت کرد تا ایشان بکثرت بحدّی رسیدندکه عدد ایشان جز خدای ندانست‌چون نوبت بداود رسید داود پیغمبر بنی اسرائیل بود در عهد خود ایشان هر روز در زیادت بودند وچون‌بسیار شدند بکثرت عدد خود متعجب شدند وتکبّری در سر گرفتند وظلم ومعصیت آغاز کردند خدای تعالی وحی کرد بداود گفت یا داود من وعده دادم پدر شما ابراهیم را که عدد فرزندان او بکثرت بحدّی رسانم که عدد ایشان کس نداند مگر من بآنچه او کرداز تسلیم فرزند بذبح چون بآن وعده وفا کردم و آن‌نعمت بر شما تمام کردم نعمت مرا بکفران بدل کردید ودرمن عاصی شدید و برسر عجب آوردید و بکثرت فخر کردید و تکبر پیشه گرفتید اکنون بدان ای داود که من قسم کرده ام که ایشان را ابتلا کنم بیکی از سه چیز که عدد ایشان بآن کم شود و عجب از سر ایشان بشود اکنون ایشان مخیرند از میان سه نوع بلا اما قحط بر ایشان مسلط کنم سه سال یا تخلیه کنم میان ایشان ودشمن سه ماه واماطاعون بر ایشان مسلط کنم سه روز داود علیه‌السلام قوم خودرا خبر داد و ایشان دل تنك شدند و گفتند یا رسول‌الله تو اختیار کن برای ما گفت لابد اختیار با شما است گفتند ما طاقت قحط نداریم و با دشمن مقاومت نتوانیم کردن آخر برما مرگ آسان تر باشد ساز مرگ پیش گرفتند و دل بر مرگ نهادند و غسل بکردند و حنوط بر خود کردند و کفنها در پوشیدند و بصحرا رفتند و زنان وکودکان را باخود ببردند و در خدای بنالیدند و تضرع کردند و خروج ایشان بصعید بیت‌المقدس بود پیش از آنکه بنای بیت‌المقدس بکردند و مسجد او. داود علیه‌السلام بصحرا بیرون آمد خدای تعالی بر طاغیان ایشان طاعونی فرستاد و بیك روز چندان بمردند که بدو ماه دفن نتوانستند کردن چون دگرروز بود داود علیه‌السلام بصعید بیت‌المقدس آمد وروی

(بر)

بر خاك نهاد و صالحان بني اسرائيل و تضرع كردند و ازخداى درخواستند تا طاعون از ايشان
بردارد خداى تعالى رحمت كرد و دعاء داود را اجابت كرد و عذاب ازايشان برداشت جبرئيل
عليه‌السلام آمد و گفت بگوى اين بندگان مرا تا درشكر بيفزايند كه من بدعاء تو طاعون از
ايشان برداشتم اكنون ميفرمايد كه بر اين صعيد مسجدى بنا كنيد كه شما و فرزندان شمادر
آنجا طاعت كنيد وذكر من كنيد. چون خواستند تا ببناء مسجد مشغول شوند مردى صالح
از بنى اسرائيل آمد درويش تا ايشان را امتحان كند گفت مرا در اينجا حقى وملكى هست
و شما را حلال نباشد كه ملك من بيرضاى من مسجد كنيد گفتند يا هذا در اين زمين بسيار
كس را حق هست و ايشان همه رها كردند و بخداى بخشيدند تو نيز هم چنان كن گفت‌من
نبخشم كه من محتاجم اگر خواهيد از من بخريد واگر نخريد غصب كرده باشيد برمن بر داود
آمدند و او را خبر دادند داود گفت برويد ورضاى او طلب كنيد و بيرضاى او ملك اوبدست
مگيريد آمدند و قرار بها كردند چندانكه بها فزودند او ميگفت ندهم وبيشتر خواهم بصدكوسفند
بخواستند نداد و بصد گاو و بصد شتر كردند رضا نداد تا بها بجائى رسيد كه گفتند هم چندان
كه مساحت آن است بستانى‌پر درخت زيتون بدهيم هم رضا نداد تا بهاء بجائى رسانيدند كه
گفتند ديوارى كرد اين جايگاه برآريم و پر از سيم وزر كنيم وبتو دهيم گفت اكنون‌راضى
شدم چون آن مرد صالح بديد كه ايشان دل بر آن راست كردند گفت نخواستم و بيك جو
طمع نكنم و اين زمين خدايرا دادم وغرض من امتحان شما بود تاشما در اين كار جدّ خواهيد
كردن يا نه ـ آورده اند كه در وقت بها كردن آن زمين داود گفت كه اگر مرا خويشتن بمزد
بتو بايد داد كار ميكنم و مزد با تو ميدهم تا آنكه كه خوشنود شوى مرد گفت يا نبىّ‌الله تواز
آن بزرگوارترى كه من تو را بمزد دهم و من اين زمين خداى را دادم حكم تراست آنكه بناء
مسجد كردند داود عليه‌السلام سنك بر پشت گرفته ميآورد و صالحان بنى اسرائيل نيز همچنين
تا ديوار مسجد قامت مردى بر آوردند خداى تعالى وحى كرد بداود عليه‌السلام و گفت نصيب
تو از بناء مسجد مقدس همين است رها كن كه ترا پسرى باشد نام او سليمان سليم‌القلب باشد
و بر دست او هيچ خون ريخته نشده باشد تمامى اين مسجد بر دست او باشد و ذكروصيت
او در عقب تو بماند داود عليه‌السلام در آنجا نماز ميكرد و صالحان بنى اسرائيل و داود درين
وقت صد و بيست و هفت ساله بود چون سالش صد و چهل شد او را وفات آمد و سليمان
عليه‌السلام بر جاى او بنشست و خداى تعالى وحي كرد باو و گفت ترا بايد اين مسجد راتمام
كردن جن و انس و شياطين را جمع كرد و عمل آن ميان ايشان ببخشيد وهريكى را از ايشان
آنچه كار ايشان بود باو گذاشت شياطين را بفرستاد تا هركجا سنك سپيد پهن بود از رخام و
جز رخام تحصيل كردند و آن بر دوازده چشمه بنهاد بعدد اسباط بنى اسرائيل چون شهرستان
بنا كردند و از آن فارغ شدند آغاز بناء مسجد كردند سليمان عليه‌السلام جنيان را بفرستاد
تا زرو سيم وانواع جواهر از در و ياقوت و زبرجد و انواع طيب از مشك و عنبر و كافور
جمع كردند چندانى كه در عدد نيامد آنكه صنّاع‌را بخواند از هر نوع و بفرمودتاآن جواهر

بسفتند و بسودند مربع و مدور و مطوّل دشخوار بود بر ايشان تعاطى آن ازصلابت و سختى
سليمان عليه‌السلام گفت جنيان‌را كه تدبيرى دانيد كه اين صلابت ازين جواهر برود وآسان
شود تراشيدن و سفتن آن گفتند يا رسول‌الله در ميان ما هيچ كس نيست كه اين معنى بهتر از
صخر داند و او از جملهٔ محبوسان است در زندان توبفرماى تا او را بيارند كه گمان چنان است
كه او داند سليمان عليه‌السلام پارهٔ مس بگرفت و نكين خود مهر بر آنجا نهاد وبراى‌جنيان
مهر بر آهن نهادى و براى شياطين برمس و حق‌تعالى چنان ساخته بودكه هرماردى وبيفرمانى
كه مهر سليمان ديدى در حال مسخّر و منقاد شدى چون رسول رفت و مهر ببرد واوبديد
گردن نهاد و او در بهرى جزيرها محبوس بود برخاست و با رسولان سليمان عليه‌السلام بيامد
پيش سليمان عليه‌السلام رفت سليمان عليه‌السلام از رسولان پرسيد كه اين عفريت در
راه چه گفت و چه كرد گفتند يا رسول‌الله هيچ نگفت جز آنكه گاه گاه بخنديدى
سليمان عليه‌السلام اورا گفت راضى نهٔ بعصيان و طغيان ما چون رسولان من آمدند از ايشان
بخنديدى و بمردمان افسوس داشتى صخرگفت يا رسول الله من از ايشان فسوس نداشتم وليكن
در راه چند عجب ديدم از آن بخنديدم گفت آنچه بود گفت مردى را ديدم بر كنار جوئى
شترى آب ميداد و سبوئى داشت تا آب برگيرد و بخانه برد حاجتي پيش آمد او را و كس نبود
كه شتر و سبو باو سپارد و شتر بر دستهٔ سبو بست و او برفت بقضاء حاجت گمان برد كه آن
بستن شتر را بدارد شتر آن را بكشيد و بشكست و برفت مرا از آن حماقت اوخنده آمد ازآنجا
بيامديم بمردى رسيديم كه موزه ميفرمود موزه دو زيرا اورا ميگفت اين موزه چنان خواهم
كه چهار سال بماندمرا از عقل او خنده آمد كه او برخود اعتماد يك روز ندارد واميد چهار
ساله در پيش گرفته بود ازآنجا برفتيم پير زنى را ديدم كه كهانت وفال‌گوئى ميكرد ومردمان‌را
از غيب خبر ميداد و از احوال ايشان وحكم غايبات و نجوم و آنجا كه او نشسته بود كنجى
نهاده بود و او بطمع محقّرى كه از ايشان بستاند آن دروغ ميگفت و نميدانست كه در زير پاى
او كنجى نهاده است مرا ازآن عجب آمد و بخنديدم و ازآنجا برفتم بشهرى رسيدم مردى را
ديدم كه او را رنجى بود پياز بخورد بهتر شد. بنشست و طبيبى پيش گرفت هر كس كه باو
آمدى واز رنجى و دردى بناليدى او را پياز فرمودى از آن بخنديدم از آنجا ببعضى بازار ها
رسيدم سير ديدم كه مى پيمودند بچهار يك وبگزاف بر آن زياده ميكردند و ازآن نافع ترهيچ
نيست و بليل ديدم كه مى سنجيدند و در او مناقشه ميكردند و آن زهرى است از جمله زهر ها
از آنجا بجمعى رسيدم كه در آن مجمع بسيار دعا ميكردندى و تضرّع و زارى وازخداى رحمت
خواستندى پس ملال آمد ايشان را بر خاستند و برفتند گروهى ديگر آمدند و بنشستند رحمت
فرود آمد باينان رسيد و ايشان محروم ماندند ازحكم قضا و قدر مرا عجب آمد و بخنديدم
سليمان گفت يا صخر درين گشتن تو در برّ و بحر چيزى دانى كه اين جواهر نرم شود باو و
خوار باشد تراشيدن و سفتن‌او گفت بلى يا رسول الله سنگى است سفيد آنرا ميامور خوانند
و نميدانم كه بكدام معدن باشد و از مرغان هيچ مرغ پر حيله تر از عقاب نباشد بفرماى تا

صندوقی از سنك بتراشند و بچگان عقاب در او کنند پیش او و سر آن ببندند چنانکه عقاب
راه نیابد بر بچگان که او برود و آن سنك حاصل کند برای آن تا این صندوق سفته کنند
و ببچگان رسد سلیمان علیه السلام بفرمود تا عقابی را بگرفتند و بچگان او در صندوق سنکی
کردند یك شبان روز آنگه عقاب را رها کردند و بچگانش از آنجا باز گرفتند عقاب برفت واز
پس یکشبان روز باز آمد و آن سنك بیاورد و بر آن صندوق سنکی زد و بسفت و بنزدیك
بچگان شد بدیگر نوبت سلیمان علیه السلام جماعتی جنیان را با عقاب بفرستاد تا از آن جای
آن سنك را بیاورند بمقدار حاجت و آن الماس است که تا بامروز بکار می دارند درنقش کردن
نگین ها و سفتن جواهر ها آنگه سلیمان علیه السلام مسجد بیت المقدس بنا کرد برخام سپید
و زرد و سرخ و ستونهاء رخام و الواح یاقوت و زبرجد در او نشانده و دیوار ها و سقف
او مرصّع کرده بجواهر و مروارید و یاقوت و فیروزه و فرش او از فیروزه ساخت تا چنان
شد که بر روی زمین خانه نبود ازآن نیکوتر چون شب در آمدی ازنور آن جواهرچنان روشن
بودی که بچراغ احتیاج نبودی چون تمام کرده بود احبار بنی اسرائیل را بخواند و ایشان‌را
بگفت که این برای خدا بنا کرده ام تا در او عبادت کنید و آنروز که تمام شد آن روزرا
عید گرفتند وگفتند از اعاجیب بانچه سلیمان کرد دربناء بیت المقدس آن بودکه خانهٔ بساخت
و دیوار هاء او سبز کرد و افروخته و روشن چنانکه روی در او بدیدندی وچون مرد پارساء
پرهیزکار در او شدی و در آن دیوار در نگریدی خیال روی خود را و سفید دیدی و چون
مردفاجر بی‌سامان کار دراو شدی خیال روی خود در او سیاه دیدی تا بدان سبب بسیار کس
از فسق و معصیت باز ایستادند وایشان را لطف شد و دیگر از عجایب او آن بود که در زاویه
از زواياء مسجد عصاء آبنوس نهاده بود که چون یکی از اولاد پیغمبران دست در آن مالیدی
هیچ رنجی نبودی‌او را واگر کسی بودی که دعوی کردی که ازایشان است و نبودی دست که
در او زدی دستش بسوختی این و مانند این که خارق عادت باشد از فعل خدای بود بر سبیل
معجز سلیمان علیه السلام گفتند بیت المقدس با این مسجد هم بر آن هیئت بود تا روزگار
بختنصر که او بیامد و بیت المقدس خراب کرد و مسجد بشکافت و جواهری که در وی بود
گرفت و با عراق برد که دار الملك او بود . سعید بن المسیّب گفت چون مسجد
تمام کرد بفرمود تا درهاء مسجد ببستند چون خواستند که بکشانید نتوانستند تا سلیمانرا
وحی‌آمد که برخدای سوگند ده بنماز پدرت داود علیه السلام تا درها گشاده شود همچنان
کرد درها گشاده شد سلیمان علیه السلام ده هزارمرد را از عبّاد بنی اسرائیل نصب کرد تا در
بیت المقدّس عبادت میکردند پنج هزار بروز پنج هزار بشب فذلك قوله يعملون له ما يشاء
من محاريب و تماثيل و جفان كالجواب . گفتند محاریب مسجد بیت المقدّس است و تماثیل
فرشتکان وصالحان تا ایشان بمشاهدهٔ آن بصلاح نزدیکتر باشند و جفان کالجواب گفتند جفان
جمع جفنه و جفنه کاسهٔ بزرك باشد کالجواب چون حوضهاء آب که بحی فیها الماء ای یجمع
قال الأعشى تروح على آل المحلّق جفنة كجابية الشّيخ العراقي تفهق و قال آخر شعر فاصبحت

جابيةٌ صهاريجاً كأنّه جلد النّعام خارجاً حسن بصری گفت جنّیان برای سلیمان از سنك
کاسها کردند که هر یکی‌چند حوض شتران که دریك جفنه هزارمرد بنشستندی وقدور راسیات
و دیکهاء که از جای نقل نشایستی‌کردن پیوسته بر باربودی وفرو نگرفتندی هرگز وراسیات
ثابتات باشد من رسا اذا ثبت و از اینجا کوهها را رواسی گویند که از جاي نجنبند گفتند
این جفان و قدور در یمن بود و آورده اند که هر روز درمطبخ سلیمان علیه السلام چهل‌هزار
گاو خرج شدی بیرون از دیگر حیوانات از گوسفند وبزّه و انواع مرغان اعملوا آل داودگفت
عمل صالح کنید ای آل داود برسبیل شکر ونصب او برمفعول له است دون مفعول به وقلیل
من عبادی الشکور آنکه گفت ازبندگان من کمند که شکر کنند جملهٔ قرّاء بفتح یاء خواندند
از عبادی مگر حمزه که اوبارسال یأخواند گفتند داود علیه السلام ساعات شب و روز برآل
خود مقسم کرده بود بر عبادت بودندی قوله فلمّا قضينا عليه الموت الآیه خدایتعالی گفت
چون ما مرك قضا کردیم برسلیمان علیه السلام مفسّران گفتند سلیمان را علیه السلام عادت
بودی که یك ماه و دو ماه وکمتر وبیشتر در بیت المقدّس رفتی برای عبادت و کسی را بخود
راه ندادی و طعامي و شرابی که او را بآن حاجت بودی بر وجه قناعت بر گرفتی و هر وقت
که او در بیت المقدّس شدی درختی دیدی نو رسته گفت ای درخت نام تو چیست گفتی نام من
فلان چیز گفتی تو چه کار را شائی گفتی فلان کار را بفرمودی تا ببریدندی تا برای آن کار
ذخیره کردندی تا آن سال که فرمان یافت در مسجد شد درختی را دید رسته گفت یا درخت
تو چه درختی و نام تو چیست گفت خروبه گفت ترا چرا خروبه خوانند گفت برای آنکه
در رستن من خراب بیت المقدس است سلیمان علیه السلام اندیشه کرد و گفت این خبر مرگ
من است که با من دادند چو تا من زنده باشم کس بیت المقدس را خراب نتواند کردن
بفرمود تا بکندند و در دیوار پستی از آن او بنشاندند آنکه گفت بارخدایا چون وقت مرك
من در آید خبر مرگ من برجنّیان بپوشان تا مردمان بدانند که جنیان غیب ندانند چوجنیان
دعوی علم غیب میکردندی و کهانت . آنگه در محراب رفت ونماز میکرد ملك الموت بیامد
و جان او برداشت و او تکیه کرده بر عصا ابن زید گفت که سلیمان ملك الموت را پیش
از آن گفته بود که چون مرا اجل نزدیك رسد مرا خبر ده بچند روز پیشتر چون وقت
مرگ آمد ملك الموت بیامد وگفت یا سلیمان یك ساعت از عمر تو بیش نمانده او شیاطین‌را
بخواند و گفت از برای من کوشکی کنید از آبگینه که من درآنجا شوم مردمان را ببینم
و ایشان مرا ببینند ودر حجاب باشم از ایشان و از حجاب منع نکند از آنکه مرا ببینندهم
درین حال در این جا که من ایستاده ام گرداگرد من وآنرا درمسازید ایشان آنچه او خواست
بکردند بیك ساعت او بر پای ایستاده و نماز میکرد ملك الموت آمد وجان او برداشت واو
بر عصا تکیه کرده و روایت دیگر آن است که او قوم را گفت این ملك باین صفت که خدای
تعالی مرا داد یك روز در او نیاسودم فردا میخواهم تا یکساعت بیاسایم و یك فردا صافی
برمن بگذرد بی‌کدورت از بامداد تاشب گفتند فرمان تراست چون دیگر روز بود درکوشك

رفت و مردم را منع کرد از آنکه در پیش او شوند و درها بفرمود تا ببستند تا آنروز چیزی
نشنود که دلتنك شود چون در کوشك شد عصائی بدست داشت برآن عصا تکیه کرد و درملکت
خود نظاره میکرد نگاه کرد برنائی را دید درپیش او ایستاده اورا گفت السلام علیك یا سلیمان گفت
و علیك السلام چگونه درین کوشك آمدی و من فرموده ام بوّاب و حجّاب را تا کس را در
اینجا نگذارند تو از من نترسی که بی اذن من بکوشك من درآمدی گفت بدانسکه من آنم که هیچ
دربان وحجاب مرا منع نکند و از هیچ پادشاه نترسم و رشوت نه پذیرم و من اینجا بی دستوری
نیامدم گفت ترا که دستوری داد گفت خداوند کوشك سلیمان بدانست که ملك الموت است
گفت همانا تو ملك الموتی گفت آری گفت بچه کار آمدهٔ گفت آمدم تا جانت را بردارم گفت یا
ملك الموت من همهٔ عمر یك امروز خواسته ام تا صافی باشد مرا از کدورت و در او دلتنگ
نشوم ملك الموت گفت یاسلیمان تو چیزی خواستهٔ در دنیا که خدا نیافریده است و آنروز یست
چنین که تو گفتی و فرمان خدای را ردّی نیست بقضای او راضی باش گفت ای والله بقضای
او راضی شدم ملك الموت قبض روح او کرد واورا بر پای ایستاده و بر عصا تکیه کرده مدتی
دراز برآمد و سلیمان علیه السلام از کوشك نمی آمد و جن و انس هر یك بر سر آن کار بودند
که سلیمان ایشان را فرموده بود و خدای تعالی درخت سنب را بفرستاد تا عصای اوراسوراخ
کرد عصا بشکست و سلیمان بیفتاد یك رو دو شیطان با یکدیگر گفتند از ما هر دو که دلیر
تر است که درین کوشك شود بنگرد که سلیمان چه میکند و خدای تعالی عادت چنان رانده
بود که هر شیطانی که گرد سلیمان گشتی یا پیرامن او شدی بسوختی یکی گفت از ایشان که من
بروم و بنگرم و بیشتر از سوختن نخواهد بودن بکوشك درآمد آواز سلیمان نشنید اندك اندك
پیش میرفت تا بنگرید سلیمان افتاده بود نزدیك سلیمان شد نسوخت پیشتر رفت بنگرید
سلیمان مرده بود بیرون آمد و مردم را خبر داد از مرگ سلیمان مردم در رفتند و بدیدند و
عصای سلیمان برداشتند بنگریدند درخت سنب خورده بود ندانستند که او چند گاه است تا
مرده است درخت سنب را بگرفتند و بر عصا نهادند یك شبانه روز تا مقداری از آن عصا
بخورد آنگه بر آن حساب کردند چون بنگریدند یك سال بود تا سلیمان مرده بود وقول درست
آن است که خدای تعالی خواست تا معلوم کند خلقانرا که جنیان در آنکه گفتند ما غیب
دانیم دروغ گفتند و سلیمان را علیه السلام کوشکی بود از بلور که او درآنجا شدی مردم اورا
دیدندی و او مردم را بدیدی و در آن کوشك ایستاده بود بر عصا تکیه کرده ملك الموت آمد و
گفت یا سلیمان اجابت کن دعوت خدای را او گفت یا ملك الموت مهلتی ده مرا تا مطالعه
کنم احوال خودرا و احوال لشکر را گفت دستوری نیست تا بآنجا رسید که گفت چندان
رها کن که از پای فرو نشینم گفت دستوری نیست همچنان بر پای ایستاده جانش برگرفت و
او بر عصا تکیه کرده و آن جنیان را هر یکی را بکاری فرو داشته بود ایشان ن کارمیکردند
ودر سلیمان مینگریستند و ندانستند که او مرده است تا یك سال بر آمد بعد یك سال درخت
سنبه بیامد و عصای او بشکست چون ثقل سلیمان بعصا رسید عصا بشکست و سلیمان برروی درفتاد

مردم بدانستند که سلیمان مرده است و یك سال است تا مرده است و جنیان نمیدانستند چو
اگر دانستندی در آن عذاب نماندندی و در مصحف عبدالله مسعود چنین است فمکثوا یدابون
له من بعد موته حولا کاملا فایقن الناس ان الجن کانوا یکذبونهم ولو انّهم علموا الغیب لعلموا موت
سلیمان ولم یلبثوا فی العذاب سنة فذالك قوله مادلهم علي موته الاّ دابة الارض تاکل منسأتة
والمنسأه العصاء لانّ بها ینسی الابل ای یزجرو و یؤّخر قال طرفه شعر ـ امون کالواح الاران
نسیتها علی لاحبّ کانه ظهر برجد ای سقتها و بیشتر قرّاء مهموز خواندند و ابو عمرومدنیان
بی همزه خواندند و هردو لغت است وقال الشاعر فی الهمز شعر ضربنا بمنساة وجهه فصار بذاك
مهینا ذلیلا وقال آخر فی ترك الهمز اذا دببت علی المنساة من کبر فقد تباعد عنك اللّهو والغزل
فلمّا خرّ چون سلیمان بروی در آمد تبیّنت الجنّ جنیان بدانستند که اگر ایشان غیب
دانستندی مدتی در عذاب و رنج و تکلیف نماندندی ومحل ان مع الفعل نصب است بوقوع الفعل
علیه اهل تاریخ گفتند عمرحضرت سلیمان علیه السلام پنجاه و سه سال بود و مدت ملکش چهل
سال بود و بسیزده سالگی پادشاه شد وبسال چهارم از ملکش ابتداء کرد ببناء بیت المقدس قوله
تبارك و تعالی

لَقَدْ كَانَ لِسَبَاءٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ
بتحقیق که بود مراولاد سبارا در مسکنهایشان نشانهٔ دوبوستان از راست وچپ بخورید از روزي پروردگارشما
وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ * فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ
وشکرکنید اورا شهري پاکیزه بودو پروردگار آمرزنده است پس رویگردانیدند پس فرستادیم برآنها سیلی را ازبندی محکم
وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثْلٍ وَشَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ *
وبدل کردیم آنهارا بدوبوستانشان دوباغ دگر که صاحبان میوه‌های بدطعم بودودرخت شورگز وچیزی ازدرخت سدر اندك
ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلاَّ الْكَفُورَ * وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى
این است که پاداش دادیم آنهارا بآنچه کفران نمودندوجزا ندهیم مگرناسپاسي در کفر وگردانیدیم میان ایشان ومیان دهها
الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا
که برکت دادیم درآن دهها ظاهر ومقدر کردیم درآن رفتن را سیر کنید درآن شبها وروزها
آمِنِينَ * فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَ
درحالتی که ایمن باشید پس گفتند پروردگارا دوری کن میان سفرهای ما وستم کردند نفسهای شان راپس گردانیدیم آنهارا احادیث و
مَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ * وَلَقَدْ صَدَّقَ
پراکنده کردیم آنهارا هر پراکنده شدنی بدرستیکه دراین هر آینه آیت‌ها است مرهر صبر کننده شکرگذار وبتحقیق راست کرد
عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلاَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ
براهل سبا دیو گمان خودرا پس پیروی کردند اورا مگر گروهی ازگروندگان ونبود مراورا برایشان از
سُلْطَانٍ إِلاَّ لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ
حجتی مگر آنکه بدانیم آنکه میگرود بآخرت ازآنکس که او ازآن در شك است وپروردگارتو بر هر
شَيْءٍ حَفِيظٌ * قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي
چیزی نگهبان است بگو بخوانید آنان که گمان کردید از جز خدا مالك نیستند بوزن مورچه خرد در

السَّمٰوٰتِ وَلَا فِي الْاَرْضِ وَ مَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍ وَ مَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ *
آسمانها ونه در زمین ونیست آنهارا درآن‌دو هیچ شرکتی ونیست اورا ازآنها هیچ مددگاری
وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ اِلَّا لِمَنْ اَذِنَ لَهُ حَتّٰى اِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا
وسودندهد شفاعت‌کسی نزداو مگرآنکه رخصت‌داده‌اوراتا آنکه رفع‌فزع کند ازدل‌های شان‌گویندباهم که‌چیز
قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ * قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمٰوٰتِ
گفت پروردگارشما گفتند سخن‌راست واوخدای‌برتر بزرگواراست بگوکیست که‌روزی میدهدشمارااز آسمانها
وَالْاَرْضِ قُلِ اللّٰهُ وَ اِنَّا اَوْ اِيَّاكُمْ لَعَلٰى هُدًى اَوْ فِي ضَلٰلٍ مُبِينٍ * قُلْ لَا تُسْـَٔلُونَ
وزمین بگو خدا وبدرستی که‌ما یاشما هرآینه براه راستیم یا در گمراهی هویدا بگو پرسیده‌نشوید
عَمَّا اَجْرَمْنَا وَلَا نُسْـَٔلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ * قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ
ازآنچه کسب‌کردیم مابگناه‌ونشویم پرسیده‌ازآنچه‌میکنید بگوجمع میکندمیان‌مابروردگارما پس میگشایدمیان‌ما براستی
وَ هُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ * قُلْ اَرُونِيَ الَّذِينَ اَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللّٰهُ
واوست گشاینده دانا بگو بنمائید مرا آنانکه الحاق کرده‌اید بخدا شریکان نه‌چنان است بلکه‌اوست خدای
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * وَ مَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا كَآفَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ
غالب درست‌کردار ونفرستادیم ترا مگر فرستادنی عام برای مردم ومژده دهنده وبیم کننده و لکن بیشتر
النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ * وَ يَقُولُونَ مَتٰى هٰذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِينَ * قُلْ لَكُمْ
مردمان نمیدانند ومیگویند کفار کی باشد این وعده اگر هستید راست گویان بگو برای شماست
مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَاْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ * وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ
وعده روزیکه بازپس‌نرود ازآن‌روز مقداری اندك ونه بیشی‌گیرندبرآن وگفتند آنانکه کافرشدند هرگز
نُؤْمِنَ بِهٰذَا الْقُرْاٰنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَوْ تَرٰى اِذِ الظّٰلِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ
نیگرویم باین قرآن ونه بآن کتاب که‌فرودآمدپیش‌ازآن واگر بینی‌تو چون ستمکاران‌را بازداشته‌گان‌نزد
رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ اِلٰى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا
پروردگارآنها برمی‌گردانند یارهٔ‌آنها بسوی یارهٔ سخن‌را میگویند آنان‌که ضعیفان‌بودند مرآنانکه سرکشی‌کردند
لَوْلَا اَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا اَنَحْنُ صَدَدْنٰاكُمْ
اگرنبودیدشما هرآینه‌بودیم ما گروندگان گفتند آنانکه‌سرکشی‌نمودند مرآنانرا که‌ضعیف‌بودند آیاما بازداشتیم شمارا
عَنِ الْهُدٰى بَعْدَ اِذْ جَآءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ * وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ
ازراه‌راست بعداز آنکه آمدشمارا بلکه‌بودیدشما گناه کاران وگفتند آنانکه بی‌چاره بودند مرآنان‌راکه
اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ اِذْ تَاْمُرُونَنَا اَنْ نَكْفُرَ بِاللّٰهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ اَنْدَادًا
کسرکشی‌نمودند بلکه حیلهٔ‌شما در شب‌وروزکه‌پیوسته‌مارامیفرمودید اینکه‌کافرشویم بخدا ومیگردانیم مراورا همتایان
وَ اَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا الْاَغْلٰلَ فِي اَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ
وپنهان‌دارندپشیمانی‌را هنگامی‌که دیدند شکنجه‌را وگردانیدیم غلهای‌آنهارا درگردنهای آنانکه کافرشدند آیا
يُجْزَوْنَ اِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ .
جزادادەشوند مگر آنچه بودند که‌میکردند .

قوله تعالى لقد كان لسباء فى مسكنهم الايه ـ قروة بن مسبك العطيفى روايت كرد ازرسول
صلى الله عليه و آله و سلم مردى پرسيد كه يا رسول‌الله سبا چيست نام مردى است يا نام
زنى يا نام شهرى يا زمينى يا كوهى يا وادئى گفت نام شهر و زمين و كوه و وادى نيست بل
نام مردى است از اعراب كه او را ده پسر بود شش از ايشان بيمن رفتند و چها بشام اما
آنانكه بيمن رفتند كنده بود و اشعر و ازد و مذحج و انمار وحمير مرد گفت انمار كيست
يا رسول‌الله گفت آنكه خشعم و بجيله ازوست و اما آنچهار كه بشام رفتند عامله بود و حذام
و لخم و غسّان و در سبا صرف و ترك صرف رواست و بهردو خوانده‌اند آنكه صرف كرد
گفت نام مردى است بعينه و آنكه صرف نكرد گفت نام قبيلهٔ است و سبب هاء منع صرف تانيث
باشد و علميت ابوعبيده اين اختيار كرد لقوله فى مساكنهم بر جمع و قراء اختلاف كردند
درين لفظ حمزه خواند و نخعى در شاذ مسكنهم بفتح كاف على لفظ الواحد و كسائى و خلف
خواندند و اعمش و يحيى درشاذ مسكنهم بكسر كاف على الواحد و باقى قرّاء مساكنهم خواندند
بالف على الجمع آية اى دلالة و علامة جنّتان خبر مبتدا محذوف است والتقدير وهى جنتان
عن يمين و شمال اى احديهما عن يمين الداخل والاخرى عن شماله حق تعالى گفت سبا را در
مساكن و جايهاى ايشان آيتى بود و دلالتى و آن دو بستان بود يكى بر راست آن كه در زمين
ايشان شدى و ديگر بر چپ او و گفتند آيت آن بود كه در زمين ايشان هيچ‌چيز ازموذيات
نبودى از حشرات و هوام زمين از مار و كژدم و كيك و سرابيك و پشه و شپش و اگر
كسى بر زمين ايشان رفتى و در جامهٔ او چيزى از موذيات بودى بهواء آن جايگاه بمردندى
و در آن بستان هاى ايشان چندان ميوه بود كه اگر كسى سبدى بر سر گرفتى و در زير
آن درختان بگذشتى كه بآن سوى شدى سبد او پر از ميوه بودى بى آنكه او بدست گرفتى كلوا
من رزق ربكم واشكروا له و اين شهر شما شهرى خوش است ـ از جايهاست كه قول درو
مضمر است والتقدير قيل لهم كلوا من رزق ربكم گفتند ايشان را بخوريد از روزى خدايتان
و شكر كنيد او را بلدة طيّبة خبر مبتداء محذوف است اى هذه بلدة طيبة او بلدتكم بلدة
طيبة ـ و ربّ غفور اى ربكم رب غفور اين شهر شما شهرى خوش است وخدايتان خدائيست
آمرزنده فاعرضوا وهب گفت خداى تعالى سيزده پيغمبر را بسبا فرستاد تا ايشان را با خداى
خواندند و تذكر نعمت خداى كردند و ايشان اعراض كردند وعدول و كفر آوردند وگفتند
ما خداى را برخود نعمتى نميشناسيم و اگر اين نعمت او كرده است بگوى تا بازگيرد از ما
حق تعالى گفت فارسلنا عليهم سيل العرم ما سيل عرم بر ايشان بفرستاديم سيل آبى عظيم‌باشد
كه آن را دفع نتوان كرد قال الشاعر شعر اقبل سيل جاء من امر الله يجرّ جرد الجنّة
المغلة و مفسران در عرم خلاف كردند بعضى گفتند عرم خود نام سيل است اضافته اليه
لاختلاف اللفظين كقوله حندس الظلم وقيل هو من باب قولهم يوم الجمعه وشهر ربيع الاول
وهو الصّحيح . وبعضى گفتند باران عظيم باشد و گفتند نام وادى است و گفتند نام آن
موش بود كه آن بند را سوراخ كرد ـ و گفتند نام بندى است كه آنجا كرده بودند و اعشى

درین باب گفت شعر ففی ذاك للمؤتسی اسوة ومارب قفی علیه‌العرم رخام بتته لهم حمیر اذا جاء ماؤهم لم یرم ـ عبدالله عباس گفت عرم نام بندی است که بلقیس کرد آنجا و سبب آن بود که برای آب خلاف بسیار میکردند و منازعه بود میان ایشان تا بمحاربه و مخاصمه انجامید بلقیس برخاست و از میان ایشان برفت و بکوشکی شد که اورا بود و در بیست و روی بایشان ننمود و ایشان برخاستند و پیش او رفتند و عذر خواستند و شفاعت کردند اورا که باز آی که ما دیگر مانند آن نکنیم او برخاست و بیامدو بفرمود تا آنجا که رهگذر آن آب بود بندی کردند عظیم و آن عرم است بلغت حمیر و آن سدی بود که او بفرمود میان دو کوه بسنگ و قیر بساختند و آن را سه در کرد یکی از بالای و دیگر در زیر آن برکه عظیم بکرد وآن را دوازده راه بکرد بعدد جویهای ایشان تا چون باران آمدی و سیل آب در پس آن سد مجتمع شدی آنگه دژ بالا بگشادندی تا آب در آن برکه آمدی چون کمتر شدی در میان بگشادی چون کمتر شدی در زیرین بگشادی و آن برکه آب قسمت کردی درجویهاء وبفرمود تابشك گوسفند در آب افکندی هرکجا آب بیشتر بودی آن پشك سریع تر برفتی و بفرمود تا باقوام راستی آوردندی هم برین نسق این بکرد و همچنین می بود تا آنکه که بلقیس گذشته شد و مدتی بر این آمد و ایشان طاغی و باغی شدند چون از حد خود تعدی کردند خدای تعالی موشانی بزرگ را بر ایشان مسلط کرد تا بیامدند و آن سد بسفتند و سوراخ کردند تا آب درو افتاد و ویران کرد وسیل در شهر های ایشان افتاد و زمینها و سرایهای ایشان و بستانها خراب کرد. وهب گفت که ایشان شنیده بودند که شهرایشان بموش ویران خواهدشد هرگجا فراخ نائی بود میان فرجهٔ دو سنگ گربهٔ باز بسته بودند چون وقت هلاك ایشان بود خدای تعالی موشانی را فرستاد که گربگان از ایشان بگریختند و بایشان کارگر نبودند و ایشان مسلط شدند و سد سوراخ کردند وسیلی عظیم خدای تعالی بفرستاد تا سدّ را بکند و از جای بر داشت و آب در شهرها و خانهای ایشان افتاد و ویران کرد وایشان بعضی هلاك شدند و بعضی در عالم پرا کنده شدند و پرا کندن ایشان در عرب مثل شد تا هرپرا کنده مستأصل را گفتند تفرقوا ایدی سبا و ایادی سبا واین در کلام واشعار ایشان بسیار است قال کثیّر

شعر ایادی سبا یا عزّ ما کنت بعدکم فلم‌یجل بالعینین بعدك منظر

وقال آخر شعر من صادر اووارد ایدی سبا وقال الجریر شعر الواردون وتیم فی‌ذری سباء قدعضّ اعناقهم جلدالجوامیس

و اشتقاق عرم از عرامة باشد واین تمرد وعصیان بود والعارم المتمرّد الشّدید وبه عرام ای‌وقاحة

و بدّلناهم بجنتیهم جنتین ذواتی اکل خمط واثل وشیء من سدر قلیل گفت ایشان را بدل دادیم بآن دو بستان پر میوه و نعمت دوبستان خداوند میوها ازخمط و خمط اراك باشد برقول بیشتر مفسران و گفتند خمط هر درختی بود که تنه دارد و گفتند درخت بود و گفتند درختی است که باری تلخ دارد و گفتند هر نباتی تلخ‌را خمط خوانند و اثل. عبدالله عباس گفت درخت کز باشد و گفتند کز نباشد با کز ماند آنرا شوره کزگویند از درخت کزمهتر باشد. قتاده گفت نوعی چوب است و گفتند سمره است و گفتند درخت شمشاد است واین

همه درختان بی برند و شیء من سدر قلیل و درآن بستان ها اندکی از سدر بود قتاده گفت بینا که میدیدند که درختی که هر کدام که نیکو تر بودی چون بدیدند ازآن زشت تر درختی نبودی و قوله ذواتی اُکل خمط جملهٔ قراء بتنوین خواندند در اکل علی انه بدل اوصفة مکر ابو عمرو ویعقوب که ایشان باضافه خواندند ذلك جزیناهم بما کفروا ان جزا وپاداشت دادیم ایشانرا و ذلك در محل نصب است بوقوع الجزاء علیه ای جزیناهم ذلك العذاب بما کفروا ماء مصدری است ای بکفرهم وهل نجازی الاّ الکفور و جزا دهیم مگر مردم کافر نعمت را کوفیان خواندند نجازی بنون مضموم و زای مکسور حملا علی‌قوله جزیناهم وباقی قراء بجازی بیاء مضموم و فتح زا علی المجهول وپاداشت دهند و برقرائت اول پاداشت دهیم الاّ کافررا آنکه هم بیان نعمت شد که برایشان کرده بود گفت و جعلنا بینهم و بین القری التی بارکنا فیها قری ظاهره گفت ازمیان دهها و شهرهاء ایشان وشهرهای شام که ما بر اوبرکت کرده‌ایم دهها کردیم ظاهر که از این ده بآن ده نگاه‌کردندی بدیدندی وپیدا بودی یعنی نزدیك بیکدیگر حسن گفت‌مردی بامداد از دهی بیامدی وقیلوله بدهی دیگر کردی وشام بدهی دیگرخوردی. گفت زن بودی که بیامدی زنبیلی برسر نهاده ودوك بدست می تافتی ومیرفتی هر که اوبمقصد رسیدی زنبیل او از میوه پرشده بودی از یمن تا بشام همچنین بودی. عبدالله عباس گفت قری ظاهرة ای عربیّه یعنی از یمن تا شام شهرهای تازی زبان است بعضی دیگر گفتند میان مدینه و شام. سعید جبیر گفت میان مأرب و شام مجاهد گفت شیروان است. وهب گفت دهای صنعا است وقدرنا فیها السّیر تقدیر کردیم ایشان را رفتن از منزل بمنزل همه آبادانی ودهها و شهرها سیروا فیها لیالی ای قلنا لهم وگفتیم ایشان را که میروید بمراد خود درین شهرها ودهها بشب‌ها وروزها ایمن از آفات و از بیم دشمن صورت امر است و مراد اباحة ایشان را ازین حال بطرآمد وطاغی‌وباغی شدند وصبر نکردند برعافیت وگفتند اگر مسافت ما با ضیاع ما دور تر بودی همانا مارا آرزوی شهوت بیشتر بودی عند آن گفتند ربنا باعد بین اسفارنا خدایا میان سفرهای‌ما دورکن و بیابانها ساده تا ما زاد وآب برگیریم چنانکه دیگر مسافران خدای تعالی دعای ایشان باجابت مقرون کرد ـ قرّاء درین آیت خلاف کردند ابن کثیر و ابو عمرو خواندند ربنا بعدّ من‌التبعید بارخدایا دورکن میان‌سفر های ما و یعقوب خواند ربنا باعد برفع ربنا بر ابتداء و باعد برفعل ماضی خبرا للمبتداء یعنی خدای ما دور کرد و قرائت از محمّدبن حنفیه روایت کردند و معنی آن باشد که این بر سبیل بطر گفتند و تنعم یعنی در حق ما این مقدار دور است و باقی قرّاء خواندند ربنا باعد امر است من‌المباعده و ظلموا انفسهم وبرخود ظلم کردند بکفر و معصیت فجعلناهم احادیث ما ایشان را احدوثه و مثل کردیم و عبرتی که از ایشان بازگویند در عقوبت و نکال و مزّقناهم ای فرّقناهم غایة‌التفریق‌و پراکندیم ایشانرا غایت پراکندگی و شعبی گفت اما غسّان بشام افتادند و انمار بمدینه افتادند و خزاعة بتهامه افتادند وازد بعمّان افتادند و قوله کل ممزق رواست که مصدر باشد و رواست که موضع باشد چنانکه گویند ذهبت به کلّ مذهب انّ فی ذلك لآیات لکلّ صبّار شکور درین آیت هست‌و

علامتی ودلالتی هر صابری شاکر را وفعالی وفعول هردو بناء مبالغه است مطرف بن عبدالله گفت صبار شکور هر مؤمنی باشد که بر بلا صبر کند و بر نعمت شاکر ولقد صدّق علیهم ابلیس ظنّه اهل کوفه صدّق خواندند بتشدید دال یعنی ابلیس ظنّ خود درحق ایشان راست کرد وبایشان گمان راست برد آنجا که گفت فبعزتك لاغوینهم اجمعین و قال ولاتجد اکثرهم شاکرین و قال ولاضلّنّهم ولامنّینّهم الایه - وباقی قرّاء خواندند صدق بتخفیف ای صدق علیهم فی ظنّه بهم . صادق آمد در آن ظن که بر ایشان برد و معنی یکی است فاتبعوه ایشان پی او گرفتند وفرمان او بردند درطغیان و عصیان الاّ فریقاً من المؤمنین الاّ گروهی ازمؤمنان که ایشان این نکردند و این آن گروهند که دروقت سوگند استثناء کرد ایشان را و گفت الاّ عبادك منهم المخلصین وما کان له علیهم من سلطان آنکه توهین کار شیطان را گفت اورا بر ایشان دستی و سلطانی و قهری نیست و در کلام محذوفی هست والتقدیر الاّ ما خلّینا بینه و بین الناس الاّ لنعلم من یؤمن بالآخرة ممّن هو منها فی شكّ گفت او را سلطانی نیست بر بندگان من جز آنکه من تخلیه کردم در میان او و ایشان را امتحان را و تشدید و تکلیف را معامله آنکس که چیزی نداند تا بداند بامتحان لنعلم تا بدانیم آنان را که بقیامت ایمان دارند از آنان که بقیامت شاك باشند و معنی امتحان از خدای تعالی بیان کرده شد درین کتاب چند جایگاه و ربك علی کل شئ حفیظ وخدای تو بهمه چیزی نگهبان است و عالم بهمه چیزها و بیان آیه قوله تعالی حکایة عنه و قال الشیطان لمّا قضی الامر انّ الله وعدکم وعدالحق و وعدتکم فاخلفتکم و ما کان لی علیکم من سلطان الاّ ان دعوتکم الایه حسن بصری گفت والله که ایشان را تیغی و عصائی نزد الاّ بامانی و غرور و اغراء و اغواء آنکه گفت قل بگو ای محمّد ص این کافران را ادعوا الّذین زعمتم من دون الله بخوانید آنان را که دعوی کردید که ایشان خدایانند و معبودان بدون خدای عزّ وجل صیغهٔ امر است و مراد تهکم و معنی رجز ونهی و در کلام محذوفی هست وهو فانّهم لایملکون اولتعلموا انّهم لایملکون لی چو این تقدیر معنی مستقیم نشود و مفعول زعمتم هردو محذوفند والتقدیر وزعمتموهم الهة من دون الله - لایملکون مثقال ذرة فی السّموات ولا فی الارض تا بدانید که ایشان بمثقال ذرهٔ چندان که مقدار مورچهٔ خرد باشد بوزن او در آسمان و زمین مالك نه اند و قادر نه اند بر خیری و شرّی و نفعی و ضرّی فما لهم فیهما من شرك و ایشان را با خدای جل جلاله در خلق آسمان و زمین شرکتی نیست و انبازی نه ومالهمنهم من ظهیر و خدای تعالی را از ایشان یاری و ظهیری و عونی نیست و آنکه بدین صفت باشد خدائیرا نشاید و معبودی را نشاید - و این سه من که در آیت است اول وآخر زیادت است لتاکید النفی و میانی اعنی منهم برای تبیین است ولاتنفع الشّفاعة عنده آنکه حق تعالی در این آیه قطع طمع آنان کرد که گفتند هؤلاء شفعاؤنا عندالله ایشان شفیعان ما اند بنزدیك خدای تعالی گفت خدای تعالی شفاعت سود ندارد از مشرکان بنزدیك خدای تعالی الاّ لمن اذن له الاّ آن کس را که دستوری دهند در شفاعت کردن پس مشفع آن باشد که بدستوری او شفاعت کند ابو عمرو وحمزه و کسائی و اعمش خواندند اذن بضم الهمزه علی اللفظ المجهول - وراویان

عاصم مختلف اند از او هر دو روایت کردند و باقی قرّاء اذن خواندند علی اضافة الفعل الی الله تعالی یعنی الاّ آن کس را که خدای تعالی دستوری دهد حتی اذا فزّع عن قلوبهم ابن عامر و یعقوب خواندند فزع بفتح فاء و زاء من التفزیع علی الفعل المستقیم اسناداً الی الله تعالی وباقی قرّاء فزع علی الفعل المجهول تا آنگه که خدای تعالی ترس از دل ایشان ببرد و معنی یکی است چو فعل خدای تعالی بصورت مالم یسم فاعله در قرآن بسیار است ومنه قوله علّمنا منطق الطیر وحسن بصری خواند در شاذ حتی اذا فرغ عن قلوبهم من الفراغ تا آنگه که ترس از دل ایشان ببرد ودل ایشان فارغ کند از خوف و تفزیع لفظی است از باب اضداد هم آن باشد که بترسانند وهم آنکه ترس ببرد جز آنکه ترس ببردن باعن مستعمل بود یقال فزعته اذا افزعته وفزعته عنه اذا کشفت عنه الفزع . مفسّران خلاف کردند در آن که این کنایت راجع با کیست و موصوف باین صفت کیست بعضی مفسران گفتند فرشتگان آنکه در سبب ترس ایشان خلاف کردند بعضی گفتند ترس ایشان از غشیتی باشد که بایشان رسد عند آنکه کلام خدای شنوند . مسروق گفت از عبدالله مسعود که او گفت چون خدای تعالی وحی کند از وحی او وکلام او صلصلهٔ و آوازی شنوند چون آواز سلسله که بر سنگ سخت بکشند ایشان ازآن هول بیفتند و بیهوش شوند و بروی در آیند بسجده چون جبرئیل را بینند با او بدانند که او از وحی بود ترس از دل ایشان ساکن شود گویند یك بیك ماذا قال ربکم خدای شما چه گفت قالوا الحقّ گویند حق گفت . وعبدالله مسعود این خبر روایت کرد مرفوع برسول صلی الله علیه و آله و سلم که او گفت چون خدای تعالی بوحی سخنی فرماید اهل آسمان از وحی او صلصلهٔ شنوند چون آواز زنجیر گران که برسنگ بکشند بترسند و بیهوش شوند چون جبرئیل را بینند با او بدانند که اواز وحی بود ترس ازدل ایشان ساکن شود گویند یا جبرئیل ماذا قال ربکم جبرئیل گوید الحق اهل آسمان بیکبار آواز دهند و گویند الحق الحق و مصداق این قول حدیث ابوهریره است که روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که او گفت چون خدای تعالی قضائی فرماید درآسمان فرشتگان پرها بر هم زنند بمانند آواز زنجیر بر سنگ سخت اهل آسمان بترسند آنکه ساکن شوند گویند ماذا قال ربکم جواب دهند یکدیگر را وگویند الحق الحق - نواس بن سمعان روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که خدای چون وحی کند بجبرئیل در کاری وپیغامی رجفهٔ و لرزهٔ و زلزلهٔ در آسمان افتد که اهل آسمان ترسند وبیهوش شوند و بسجده در افتند چون جبرئیل بر ایشان گذر کند بدانند که از سبب وحی بوده است آن رجفه جبرئیل را گویند ماذا قال ربنا او گوید الحق ایشان نیز گویند الحق پس جبرئیل بزمین آید و وحی را بگذارد . وحارث بن هشام گفت از رسول صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدم که وحی بتو چون آید گفت احیانی بمانند صلصلهٔ جرس و مرا از آن خوفی باشد و اوقاتی بر صورت مردی بیاید و با من سخن گوید این بر من آسان تر باشد از آن . بعضی دیگر گفتند ترس ایشان از قیام ساعت باشد کلبی گفت میان عیسی علیه السلام و رسول ما مصطفی صلی الله علیه و آله فترتی دراز بود مدّت

یانصد و پنجاه سال خدای تعالی در او پیغمبری نفرستاد و وحی از آسمان بزمین نیامد چون خدای تعالی رسول ما صلی‌الله علیه و آله و سلم بفرستاد اهل آسمان آن آواز وحی شنیدند گمان بردند که قیامت است بیفتادند و بیهوش شدند چون جبرئیل با ایشان میگذشت سر بر میداشتند و خوف ایشان ساکت شده بودی میگفتند با یکدیگر ماذا قال ربکم جواب میدادند یکدیگر را الحق و هو العلی الکبیر ضحاك گفت چون فرشتگان معقبات بزمین آیند انحدار ایشانرا آوازی باشد مخوف آن فرشتگان که فرود ایشان باشند بترسند پندارند که قیامت است چون بدانند که قیامت نیست ترس ازایشان بشود و این تنبیهی است از خدای تعالی مشرکان را و تکذیبی از او قول ایشان را . و آنکه گفت فرشتگان با قربت و منزلت ایشان و صلابت خلقت ایشان از پیش وحی خدای تعالی چنین ضعیف و ذلیلند و ایشان را شفاعت نباشد مگر بدستوری و چون دستوری دهند ایشان را ایشان از وحی و کلام خدای تعالی چنین ترسند و چنین مقاله کویند آنکه بتان شمارا با آنکه جمادی بی‌خیر و شرّند و بی نفع و بی ضرّند ایشانرا شفاعت کی باشد بعضی دیگر گفتند مراد مشرکانند که عندنزول مرگ و فرشتگان بایشان بترسند آنکه خدای ترس از دل ایشان بردارد اقامة حجة را تا آنچه بینند میدانند فرشتگان ایشانرا گویند ماذا قال ربکم ایشان گویند الحق اقرار دهند آنکه که ایشان را اقرار سود ندارد چو وقت الجاء باشد و دلیل این تاویل آن است که در آخر سوره گفت ولو تری اذ فزعوا فلا فوت الایه و این قول حسن است و ابن زید و این قولی است قریب و هو العلی الکبیر و او خدائی است عالی و متعالی و بزرگوار آنکه گفت یا محمد ص قل بگو این مشرکان را بر سبیل تنبیه من یرزقکم من السموات والارض که روزی میدهد شمارا از آسمان و زمین از آسمان بباران و از زمین بنبات آنکه گفت هم تو جواب ده قل‌الله و بگوی که خدای روزی‌میدهد چو ایشان درین خلاف نخواهند کردن آنکه گفت وانا او ایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین آنکه گفت بر سبیل مجاجه و طریق مناظره که احوال ما و شما از دوبیرون نیست یا ما یا شما بر ضلالیم و یا ما یاشما برهدی و راه راستیم چو ممکن نیست که با این دوقول مناقض منافی هردو بر حق باشیم یا هردو بر باطل از طریق نظر و در اینجا شکی نبود نه از خدای و نه از رسول و این چنان باشد که یکی از ما با کسی خصومت کند و او عالم باشد و متیّقن با آنکه او بر حق است و بر دعوی صادق . آنکه گوید احدنا کاذب از ما یکی دروغ میگوید آخر هر دو قول راست نتواند بودن و غرض آنکه دروغ زن توئی چو هر دو را معلوم باشد و از اینجا گوید میان من و تو لعنت بر دروغ زن باد و این هم چنان است که ابو الاسود الدّئلی گفت در مدح اهل البیت علیهم الصّلوة والسّلام با بنی قشیر چون ایشان اورا ملامت کردند بر دوستی اهل بیت شعر یقول الاردلون بنوقشیر طوال الدّهر لاتنسی علیّاً احبّ محمّدا حباشدیدا و عباساً و حمزة والوصیّا بنو عم النبی واقربوه احب النّاس کلّهم الیّا فان یك حبهم رشداً اصبه ولست بمخطیء انکان غیّا و او معروف است بحاضر جوابی گفتن چون این بیتها بگفت بنوقشیر گفتند او را نراك قد شککت فی دینك او گفت افترون‌الله فی شك حیث قال وانّا او

ایاکم لعلی هدیً اوفی ضلال مبین و او در همسایگی بنوقشیر فرود آمده بود و ایشان مجبره بودند . و او عدلی . بشب سنك باو می انداختند او گفت ایشان را شرم ندارید که بشب سنك می اندازید برای من گفتند ما رمیناك بل الله رماك ما ترا سنك نمی اندازیم خدای می اندازد گفت دروغ بر خدای منهید چواگر او انداختی خطا نرفتی لوانّ الله رمانی لما اخطانی مفحم شدند . بعضی دیگر گفتند او بمعنی و او است هر دو جای و کلام بر تمیز و تفصیل و تقدیر آنکه و انّا لعلی هدی و ایاکم فی ضلال مبین ما براه راستیم و شما برضلال چو عرب را عادت بود که دوچیز مختلف در هم آرند و بیك جای بگویند که دانند که مخاطب هر یك بجای خود بداند نهادن مثل قوله ومن آیاته ان جعل لکم اللیل والنّهار لتسکنوا فیه ولتبتغوا من فضله فالسّکون فی اللیل و ابتغاء الرزق فی النّهار و او بمعنی واو در قرآن واشعار هست فی قوله ثمّ قست قلوبهم من بعد ذلك کالحجارة او اشدّ قسوة قیل اراد و اشدّ قسوة علی احدالتأویلات وقوله الی مأة الف اویزیدون معناه و یزیدون و چنانکه جریر گفت شعر اثعلبة الفوارس او ریاحا عدلت بهم طهیّة والخشابا اراد و ریاحاً وجهی دیگر در آیت آن است که علی تکرار المبتداء و الخبر باشد و التقدیر و انّا او ایّاکم لعلی هدی و انّا او ایّاکم لفی ضلال مبین آنکه یکی بیفکند لدلالة الثابت علیه و بر این قول او در خبر بمعنی و او باشد و در قول اوّل هر دو جای او بمعنی واو باشد و مثاله فی الکلام انّ زیداً او عمرواً قائم انّ زیدا او عمروا قاعد و این اختیار زجّاج است اگر گویند چرا هدیً بعلی گفت و ضلال بافی گوئیم برای آنکه مرد مهتدی مستعلی بود برهدی و ضال منغمّس بود درضلال قل لاتسئلون عمّا اجر منا . آنکه گفت بگو ای محمد علیه‌السلام که خدای من عادل است کس بگناه کس نگیرد و حساب کسی از دیگری نخواهد لا تسئلون عما اجرمنا شما را از جرم و گناه ما نپرسند و نه نیز ما را از گناه شما نخواهند پرسید قل بگو ای محمّد علیه السلام بجمع بیننا ربّنا خدای ما جلّ جلاله فرداء قیامت میان ما و شما جمع کند آنکه حکم کند میان ما و هو الفتّاح العلیم و اوحاکمی است دانا والفتاحة الحکم والفتّاح الحاکم و حاکم را برای آن فتّاح گویند که کارگشای باشد قل ارونی الّذین الحقتم به شرکاء بگو ای محمّد که با من نمای آنان را که شما الحاق کردید ایشان را بخدای و شرکت بخدای جلّ جلاله و نصب شرکاء بر حال باشد از مفعول به یعنی با من نمای آنچه ایشان کرده اند یا آفریده اند که بآن مستحق عبادت شدند از شما یا آن نعمت که بر شما کرده اند ومثله قوله ارونی ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرك آنکه گفت کلاّ و حاشا و کلاّ کلمهٔ ردع وزجر است و گفتند معناه و حقّا بل هوالله العزیز الحکیم او خدای است عزیز و حکیم آنکه گفت و ما ارسلناك الاّ کافة للناس حق تعالی گفت و ما نفرستادیم ترا ای محمّد علیه السلام الاّ منع کننده وبازدارنده مردمان را بنهی و وعظ و زجر از حسد و تأدیب و تعزیر و هاء برای مبالغت آورد کقولهم علاّمه و نسّابة و این قول بظاهر آیت لایق تر است و قولی دیگر آنکه و ما ارسلناك الاّ کافّة للناس ای عامّة ما ترا بمردم نفرستادیم الاّ عام و جمله بعرب وعجم وهند و روم و ترك وجملهٔ آدمیان

و اصل کلمه از کفّ است وهوالمنع واین کنایة باشد ازعموم و اجتماع برای آنکه اذاجتمعوا کفّ بعضهم بعضاً فما منهم الاّ کافة مانعة لصاحبه عبدالله عباس روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که گفت مرا پنج چیز دادند و باین فخر آرم یکی آنکه مرا بسیاه و سفید فرستادند دوم آنکه زمین را بطهور و مسجد من کردند تا از خاکش تیمم کنم و هر کجا خواهم نماز کنم و غنیمت مرا حلال کردند و پیش از من حلال نبود کسی را و مرا بترس یاری دادند تا ترس من یکماهه راه میرود از پیش من و مرا شفاعت دادند و من آنرا ذخیره کرده ام برای گناه کاران امّت من و شفاعت من برسد انشاء الله بهر بندهٔ که بخدای شرك نیاورده باشد ولکنّ اکثرالناس لایعلمون ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند ازآنکه اندیشه نمیکنند و یقولون میگویند یعنی کافران و منکران بعث و نشور متی هذا الوعد این وعدهٔ قیامت کی خواهد بود اگر چنانکه راست میگویند قل بگو ای محمّد ص لکم میعاد یوم لاتستأخرون ساعةً ولا تستقدمون که شما را میعاد روزی خواهد بود که شما را از آن هیچ تقدیم و تأخیر نکنند یکساعت نه فرا پیش دارند و نه باز پس برند و قال الذین کفروا لن نؤمن بهذا القرآن آنکه حکایت قول کافران کرد که ایشان گفتند ما ایمان نیاریم باین قرآن و نه بآن کتابها که پیش ازین فرستاده اند از توراة و انجیل و زبور و صحف و این مشرکان عرب بودند که ایشان بهیچ پیغمبری ایمان نداشتند آنگه حال ایشان در مآلشان باز گفت گفت یا محمّد ص اگر تو بینی آنگه این ظالمان و کافران را که بعضی ببعضی میگویند و سخن با یکدیگر رد میکنند و سئوال وجواب میکنند یقول الذین استضعفوا للذین استکبروا مستضعفان گویند و اتباع واراذل مستکبران را ورؤساء را لولا انتم لکنا مؤمنین اگر نه شما بودید مأمون بود مانی الاّ آن است که شما مارا اغراء و اغوا کردید واز راه ببردید مستکبران گویند مستضعفان را نحن صددناکم عن الهدی ما باز داشتیم شما را از راه راست و ایمان چون هدی و بیان بشما آمد بل کنتم مجرمین بل گناه کاران شما بودید مستضعفان جواب دهند و گویند بل مکر اللیل و النهار بل ما را آن گمراه کرد که کردید از مکر درشب و روز و دعوت با کفر واضلال و اضافت مکر کرد با شب و روز بر سبیل توسّع و این را ظرف متّسع فیه خوانند من باب قولهم لیل قائم و نهار صائم و مثله قول الشاعر یا سارق اللیلة اهل الدّار و قال آخر شعر ونمت و ما اللّیل المطی بنائم المعنی بل مکرکم باللّیل والنهار اذ تأمروننا ان نکفر بالله چون میفرمودید ما را که کافر شویم بخدای تعالی و نجعل له اندادا و او را امثال و همتایان بداریم و این همه بدعوة واغراء و اغواء شما بود و اسرّوا الندامة و پشیمانی اظهار کنند چون عذاب بینند دروقتی که ایشان را پشیمانی سود ندارد وگفتند اسروا ای کتموا و پشیمانی باز پوشند چون عذاب بینند وکلمه اسرّ از اضداد است یقال اسر اذا اظهر و اسرّ اذا کتم و جعلنا الاغلال فی اعناق الذین کفروا و ماغلها و بندها در گردن کافران کنیم از اتباع و متبوعان. آنگه گفت هل یجزون الاّ ما کانوا یعملون استفهام است و معنی تقریر و تقریع یعنی ایشانرا جزا خواهند دادن الاّ بانچه کردند یعنی آنچه بر ایشان آید از کرد های ایشان باشد قوله تبارك و تعالی.

وَما اَرْسَلْنا فی قَرْیَةٍ مِنْ نَذیرٍ اِلّا قالَ مُتْرَفُوها اِنّا بِما اُرْسِلْتُمْ بِهِ کافِرُونَ *
و نفرستادیم در هیچ دهی از بیم کننده مگر اینکه گفتند متنعّمان آن دیه که ما بآنچه فرستاده شدید بآن کافرانیم
وَ قالُوا نَحْنُ اَکْثَرُ اَمْوالًا وَ اَوْلاداً وَما نَحْنُ بِمُعَذَّبینَ * قُلْ اِنَّ رَبّی یَبْسُطُ
و گفتند که ما بیشتریم ازمال و اولاد ونیستیم ما بعذاب شدگان بگو بدرستیکه پروردگار من پهن میکند
الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ وَلکِنَّ اَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ * وَما اَمْوالُکُمْ وَلا
روزی را برای هرکه خواهد و تنك میکند ولیکن بیشتر مردم نمیدانند و نیست مالهای شما و نه
اَوْلادُکُمْ بِالَّتی تُقَرِّبُکُمْ عِنْدَنا زُلْفی اِلّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً فَاُولئِکَ لَهُمْ
اولادشما بآنچیزیکه نزدیك کند شمارا نزد ما نزدیك کردنی مگر آنکه ایمان آوردوکردکار شایسته پس آنهامرایشانراست
جَزاءُ الضِّعْفِ بِما عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْغُرُفاتِ آمِنُونَ وَالَّذینَ یَسْعَوْنَ فی آیاتِنا
پاداش زیاده بجهة آنچه کردند وآنها در غرفهای بهشت ایمنند و آنانکه سعی میکنند در آیات ما
مُعاجِزینَ اُولئِکَ فِي الْعَذابِ مُحْضَرُونَ * قُلْ اِنَّ رَبّی یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ
عاجز کنندگانند آنها درعذاب حاضر شدگانند بگو بدرستی کهپرودکار من پهن میکند روزیرا برای هرکه خواهد
مِنْ عِبادِهِ وَ یَقْدِرُ لَهُ وَ ما اَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَیْرُ الرّازِقینَ * وَ
ازبندگان خود وتنك میکند اورا وآنچه نفقه کنید ازچیزی پس او عوض میدهد اورا واو بهتر روزی دهندگان است و
یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمیعاً ثُمَّ یَقُولُ لِلْمَلائِکَةِ اَهؤُلاءِ اِیّاکُمْ کانُوا یَعْبُدُونَ * قالُوا
روزی که محشورشوندایشان همگی پس میگوید مر فرشتگان را آیااین گروه شمارا بودند که می پرستیدند گفتند ملئکهٔ
سُبْحانَکَ اَنْتَ وَلِیُّنا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ کانُوا یَعْبُدُونَ الْجِنَّ اَکْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ *
پاکی تو توئی خداوند ما ازجزایشان بلکه بودند که می پرستیدند دیوان را بیشتر ایشان بایشان گروندگانند
فَالْیَوْمَ لا یَمْلِکُ بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ نَفْعاً وَ لا ضَرّاً وَ نَقُولُ لِلَّذینَ ظَلَمُوا ذُوقُوا
پس امروز مالك نمیشود پارهٔ ازشما مرپارهرا سودی ونه ضرری را وگوئیم ما مر آنانکه ستم کردند بچشید
عَذابَ النّارِ الَّتی کُنْتُمْ بِها تُکَذِّبُونَ * وَاِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ قالُوا
شکنجه آتش را که بودید بآن تکذیب میکردید و چون خوانده شود بر ایشان آیات ما که روشن است گویند
ما هذا اِلّا رَجُلٌ یُریدُ اَنْ یَصُدَّکُمْ عَمّا کانَ یَعْبُدُ آباؤُکُمْ وَ قالُوا ما هذا اِلّا
نیست محمدص مگر مردی که میخواهد اینکه بازد اردشمارا ازآنچه که بودندمی پرستیدندپدران شماو گفتندنیست این کلام مگر
اِفْکٌ مُفْتَرًی وَ قالَ الَّذینَ کَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمّا جاءَهُمْ اِنْ هذا اِلّا سِحْرٌ مُبینٌ *
دروغی که بربافته وگفتند آنانکه کافر شدند مر حق را چون آمد ایشان را که نیست این مگر جادوئی هویدا
وَما آتَیْناهُمْ مِنْ کُتُبٍ یَدْرُسُونَها وَما اَرْسَلْنا اِلَیْهِمْ قَبْلَکَ مِنْ نَذیرٍ * وَکَذَّبَ
و ندادیم ما ایشان را از کتابهای فرستاده که درس میخوانند آن او نفرستادیم بسوی ایشان پیش از تو هیچ بیم کننده وتکذیب نمودند
الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَما بَلَغُوا مِعْشارَ ما آتَیْناهُمْ فَکَذَّبُوا رُسُلی فَکَیْفَ کانَ نَکیرِ *
آنانکه پیش از ایشان بودند و نرسیدند اهل مکه بده یك آنچه دادیم ایشان رایس تکذیب نمودند پیمبران مرا پس چگونه بودانکار من
قُلْ اِنَّما اَعِظُکُمْ بِواحِدَةٍ اَنْ تَقُوموا لِلّهِ مَثْنی وَفُرادی ثُمَّ تَتَفَکَّرُوا ما بِصاحِبِکُمْ
بگو جزاین نیست که پندمیدهم شمارا بیك کلمه اینکه برخیزید برای خدا دو دو و یك یك پس تفکر کنید نیست بصاحب شما

مِنْ جِنَّةٍ اِلاَّ نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذابٍ شَدِيدٍ * قُلْ ما سَئَلْتُكُمْ مِنْ اَجْرٍ فَهُوَ

هیچ دیوانگی نیست او مگر بیم کننده برای شما پیش ازوقوع شکنجه سخت بگو نمیخواهم ازشما هیچ مزدی پس او

لَكُمْ اِنْ اَجْرِيَ اِلاَّ عَلَي اللّٰهِ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ * قُلْ اِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ

مرشما راست نیست مزد من مگر بر خدا واو بر هر چیزی گواه است بگو بدرستیکه پروردگارمن می اندازد

بِالْحَقِّ عَلَّامُ الْغُيُوبِ * قُلْ جَآءَ الْحَقُّ وَما يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَما يُعِيدُ * قُلْ اِنْ

براستی دانای غیبهاست بگو آمد سخن راست و نه می آفریند باطل و نه باز گردانیده شود بگو اگر

ضَلَلْتُ فَاِنَّما اَضِلُّ عَلٰى نَفْسِي وَاِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِما يُوحِي اِلَيَّ رَبِّي اِنَّهُ سَمِيعٌ

گمراه شدم پس جز این نیست که گمراه شدم برخودم واگر براه راست روم پس بآنچه وحی کرده بمن پروردگارم اوشنوندهٔ

قَرِيبٌ * وَلَوْ تَرٰى اِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَاُخِذُوا مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ * وَقالُوا آمَنَّا

نزدیك است و اگر بینی کفار را چون فزع کنند پس نیست فوتی و گرفته شوند از جایگاه نزدیك و گفتند بگرویم

بِهِ وَاَنّٰى لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ * وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ

بمحمد و از کجا باشد آنهارا فراگرفتن ایمان از جایگاه دور وبتحقیق کافر شدند بمحمد ازپیش ومی افکنند

بِالْغَيْبِ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ * وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ ما يَشْتَهُونَ * كَما فُعِلَ بِاَشْياعِهِمْ

به پنهان از جایگاه دور و جدا کرده شود میان آنها ومیان آنچه آرزو دارند چنانکه کرده شد باتباع ایشان

مِنْ قَبْلُ اِنَّهُمْ كانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ

از پیش بدرستیکه آنها بودند در شکی تهمت زده شده

قوله تعالی وما ارسلنا فی قریة حق تعالی برای تسلّی رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت این تکذیب امّت ترا نه کاری است که بسر تو آمده است بل ما هیچ پیغمبر را نفرستادیم بهیچ شهری و دهی والاّ مترفان و متنعمان آن جایگاه گفتند ما کافریم بآنچه شما را بآن فرستاده انداز کتاب و شریعت و معجزه وتنبیه و عبادت و هیچ قبول نکردند و بهمه کفر آوردند و حجت و علت این آوردند که گفتند نحن اکثر اموالا و اولادا ما بیشتریم بمال و فرزندان یعنی مال و فرزندان ما بیشتر است از پیغمبران و مارا عذاب نکند خدای تعالی چه آن خدائی که ما را سزای آن دید که اینجا نعمت دهد نیز آنجا اگر حق است این گفتار شما هم عذاب نکند ما را گمان برند که آن نعمت برای منزلت ایشان است ندانستند که انّما نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین ـ قل انّ ربی بگو ای محمّد که خدای تعالی روزی بگستراند برای آنکه خواهد و تنگ کند برای آنکه خواهد و احوال اینجا از درویشی و توانگری دلیل مثل آن نکند در منقلب و مآل بل اگر برعکس حمل کنند اولیتر باشد علی الاکثر الاحوال آنکه گفت ولکنّ اکثر الناس لایعلمون امّا بیشترینه مردم آنند که نمیدانند زیرا که نظر نمیکنند و ما اموالکم ولا اولادکم گفت مال هاء شما و فرزندان شما از آن نیست که شما را بخدای نزدیك کند و انّما شما را بخدای نزدیك ایمان و عمل صالح گرداند و قوله الاّ استثناء منقطع است بمعنی لیکن یعنی آنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند از طاعت و عبادات فاولئك لهم جزاء الضّعف ایشان را پاداشت و جزاء آن عمل بر ضعف و دو

(چندان)

چندان باشد که توقع کنند یا بر ضعف عمل ایشان باشد و ایشان در غرفهاء بهشت ایمن باشند والّذین یسعون في آیاتنا معاجزین و آنانکه سعی کنند بر سبیل فساد در آیات ما و ابطال حجة ما معاجزین قیل معاونین وقیل معاندین گفتند در آن حال که با یکدیگر باشند و گفتند در آن حال که معاند باشند و گفتند گمان بردند که از قبضهٔ قدرت ما بروند واز ما فایت شوند و گفتند گمان بردند که ما را عاجز توانند کردن و نصب او بر حال است ازفاعل اولئك فی العذاب محضرون ایشان در عذاب حاضر کرده باشند یعنی ازعقاب نه بجهند وایشانرا حاضر کنند در دوزخ که جای عذاب است قل انّ ربی یبسط الرزق لمن یشآء بگو ای محمّد که خدای من روزی فراخ کند بر آنکه او خواهد از بندگانش و تنگ کند برآنکه خواهد وما انفقتم من شیء فهو یخلفه جابر عبدالله انصاری روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت کلّ معروف صدقة وما وقی به المرء عرضه کتب له به صدقة وما انفق المؤمن من نفقة فعلی الله خلفها ضامنا الاّ ماکان من نفقة فی بنیان او معصیة ـ گفت هر معروفی وصلتی صدقه باشد و هرچه مرد بآن عرض خود صیانت کند او را بآن صدقه بنویسند و هر نفقه که کند خدای تعالی ضمان کند که عوض باز دهد الاّ آنچه در بنیانی بدهد یا در معصیتی مجاهد گفت نباید تا از مکان این آیة مرد اسراف کند در نفقه و اقتصاد رها کند که روزیها بخشیده است و باشد که رزق او اندك بود و آنچه دارد تلف کند یا در چیزی خرج کند پس درویش بماند تا بمردن وانّما مراد اقتصاد است . و ابو امامه گفت نباید تا شما بتاویل این آیة اسراف کنید که من از رسول صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم والاّ گوشها ام کر باد که گفت ایّا کم والسّرف فی المال والنفقه وعلیکم بالاقتصاد فما افتقر قوم قطّ اقتصدوا گفت دور باشید از

(اسراف)

اسراف در مال ونفقه و بر شما باد که میانه کار نگاه دارید که هیچ کس درویش نشد که اقتصاد کرد و قال علیه‌السلام ما عال من اقتصد ـ درویش نشود هر که اقتصاد کند و همچنین گفت علیه‌السلام من فقر المرء رفقة فی المعیشة وهو خیر الرّازقین و او بهترین روزی دهندگانست برای آنکه سلطان را رازق خوانند ومرد عیال داررا رازق یقال رزق السلطان الجند وفلان یرزق عیاله . آنکه گفت این حال ما نگفته نخواهد ماند و این حواله که کردند که الملائکة بنات الله این را باز خواست خواهد بودن گفت یوم نحشرهم جمیعاً یاد کن ای محمّد آن روز که ما حشر کنیم این کافران‌را ثمّ نقول للملائکة آنکه گوئیم فرشتگان را اینان شمارا می‌پرستیدند و این برای آن گوید که ایشان گمان بردند که فرشتگان بقول و مذهب ایشان راضی‌اند قالوا سبحانك گویند منزّهی تو بارخدایا انت ولیّنا من دونهم تو خداوند مائی بدون ایشان تولاّی ما به تو است نه بایشان بل کانوا یعبدون الجنّ بل ایشان جنیان را می پرستیدند و طاعت شیطان میداشتند در آنچه فرمودی ایشان را و بیشترینهٔ ایشان با ابلیس ولشکر او ایمان داشتند ـ وقتاده گفت این استفهام تقریر است چنانکه گفت عیسی علیه‌السلام ءانت قلت للناس اتّخذونی وامی الهین من دون الله ـ آنکه گفت فردای قیامت ایشان را گویند فالیوم لا یملك بعضکم لبعض نفعا ولا ضرّا امروز هیچ کس را از شما قوه و قدرت آن نباشد که بهری را زیان وسود رسانند چه دستهاء همه کنندگان از کار فرومانده بود کس را حکمی نباشد و تصرّفی نبود وکاری نرود ونقول للذین ظلموا وگوئیم ما کافران را که بکفر و شرك برخود ظلم کرده باشند بچشید عذاب دوزخ که دروغ میداشتید آن را واذا تتلی علیهم آیاتنا بینات چون آیات ما بر این کافران خوانند ازین کتاب قرآن آیات روشن و نصب بینات بر حال است از مفعول قالوا گویند این کافران ما هذا نیست این مرد اشارت به رسول است الاّ مردی که میخواهد که شمارا برگرداند از آنچه پدران شما پرستیده اند ونیز گفتند ما هذا الاّ افك مفتری نیست این قرآن الاّ دروغی فروبافته وقال الّذین کفروا وکافران گفتند آنکه که حق با ایشان آمد ما هذا الاّ سحر مبین نیست این حدیث مگر جادوئی ظاهر وما آتینا هم من کتب یدرسونها و ما ندادیم ایشان را کتاب هائی که درس کنند تا گویند ما این کتاب از خود میگوئیم و پیش از تو پیغمبری نفرستادیم که گویند آن پیغمبر خبرداد باین محالات و اعتقادات فاسده و کذّب الذین من قبلهم و پیش از ایشان کافران و مکذّبان بوده اند که پیغمبران خودرا بدروغ داشتند ومابلغوا معشار ما آتیناهم و اینان بعشر آن نرسیدند از عمر و مال وتمکین که ایشان رسیدند یعنی کافران عهد رسول علیه‌السلام بده یك آن نرسید که قوم پیشین از قوت و تمکین از عاد وثمود و معشار لغتی است درعشر فکذّبوا رسلی پیغمبران مرا بدروغ داشتند آنکه گفت فکیف کان نکیر گفت چگونه بود نکیر و انکار من بر ایشان در دنیا و تغییر من نعمت را بر ایشان و عقوبت من ایشان را بعذاب استیصال این نکیر خداست در دنیا وکلمه مخصوص است علی حذف یاء الاضافه والاصل نکیری الاّ آن است که چون یا بیفکند بکسره اکتفا کرد از یا لمکان راس الایه ومانند این در قرآن بسیار است درسوره صاد ودر

(سورة)

سورة القمر و دیگر جایها قل انّما اعظکم بواحدة آنکه گفت بگو ای محمّد این کافران را که من شمارا پند میدهم بیك خصلت ووصایة میکنم شما را بیك خصلت و آن خصلت آن است که از پی آن بگفت ان تقوموا لله که برخیزید برای خدا وایفاء رضای او مرادنه قیام است به پای مراد اقبال واجتهاد است کقولهم فلان قائم بالامر ومثنی و فرادی دو دو ویك یك ثمّ تتفکّروا آنکه تفکّر کنید و اندیشه تابدانید که صاحب شما دیوانه نیست و باو دیوانگی نیست یعنی برسول صلی الله علیه وآله وسلم و فائده مثنی و فرادی آن است که چون دوکس درکاری نظر وتفکر کنند بشرائط چون ایشان را علم حاصل شود و با یکدیگر مشورت کنند و معارضه بآنچه نظر ایشان بآن ادا کرده بود ایشان را بر آن ثبات باشد و فرادای برای آنکه چون نظر کند تنها مزاحمة غیری مشغول نکند او را پس نظر او صادق بود ان هو الاّ نذیر لکم نیست او شما را الاّ ترساننده از پیش عذابی سخت که عذاب دوزخ است وقوله ان تقوموا در محل اودو وجه گفتند یکی آنکه جرّ است بر بدل واحدة دیگر آنکه رفع است بر خبر ابتدای محذوف والتقدیر وهی ان تقوموا لله وقوله مثنی و فرادی محل هردو نصب است برحال از فاعل والجنه الجنون والجنة الجنّ والجنة الترس والجنة البستان الکثیر الشّجر گفت آنکه تفکر و اندیشه کنید تا بدانید که بصاحب شما یعنی محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلّم دیوانگی نیست چه ایشان چون از کار او فرو ماندند گفتند دیوانه است حقتعالی گفت او دیوانه نیست ان هو نیست او و ان بمعنی نایافته است الاّ نذیر لکم الاّ ترساننده شما را از پیش عذابی سخت بردارنده یعنی عذاب دوزخ قل ما سئلتکم من اجر فهو لکم آنکه گفت بگو ای محمّد که هر مزدی که من از شما میخواهم شماراست یعنی مرا طمع مزدی نیست بشما ان اجری الاّ علی الله مزد من نیست مگر بخدای تعالی و هو علی کل شیء شهید و او بر همه چیزی گواه است قل انّ ربّی یقذف بالحقّ بگوی ای محمد ص که خدای من حق بمن اندازد و بمن فرستد بوحی یعنی هیچ حال بمن پوشیده نمی ماند از آنکه خدای تعالی بوحی مرا اعلام کند و هو علاّم الغیوب و او دانندهٔ غیبها است قل جاء الحق بگو که حق آمد و باطل هیچ نکند نه بابتداء و نه باعاده یعنی باطل نه باوّل خروجی کند نه بآخر . بعضی مفسّران گفتند مراد بحق اسلام است و بعضی دیگر [illegible] مراد قرآن است ـ حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفت مراد تیغ است برای قتال و جهاد . حسن بصری گفت و ما یبدیء الباطل مفعول او محذوف است ای وما یبدیء الباطل خیراً لاهله و باطل برای اهلش هیچ خیر ابداء نکنند باوّل و اعاده نکند بآخر یعنی باطل نه در دنیا بکار آید ونه در آخرة وگفتند مراد بباطل هر معبودی است که بدون خدای اورا پرستند . قتاده گفت مراد بباطل ابلیس است یعنی ابلیس ابداء و اعاده نتواند کردن نه اوّل باو خلقی هست نه آخر باو اعادتی . عبدالله مسعود گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در مکّه رفت و پیرامن کعبه سیصد و شصت بت نهاده بودند و او قضیبی بدست داشت در آن بتان میزد ومیگفت قل جاء الحق وزهق الباطل انّ الباطل کان زهوقاً و قل جاء الحقّ ومایبدیء الباطل قل آنکه گفت بگو ابن کافران را که اگر من گمراهم بزعم شما ضلال من بر من است نه بر شما

(و)

و اگر مهتدی ام و راه یافته فبما یوحی الیّ ربّی بآن است که خدای تعالی بمن وحی میکند و ما مصدری است ای بوحی ربّی انّه سمیع قریب اوخدائی است شنوا ونزدیك بندگان است بمعنی علم که هیچ چیز ازعلم اوغایب نیست ولو تری آنگه گفت اگر بینی تو ای محمّد اذفزعوا آنکه که ایشان بترسند فلافوت ایشان را فوت نباشد و از من فایت نشوند و ازقبضهٔ قدرت من بیرون نشوند و اخذوا من مکان قریب وایشان را بگیرند از جائی نزدیك بعذاب وقوله فلافوت ای فلانجات لهم نجاتی نباشد ایشان را ازعذاب دنیا و مراد بمکان قریب عذاب دنیا است یعنی ایشان را در عذاب دنیا بگیریم ضحّاك و زیدبن اسلم گفتند مراد روز بدر است کلبی گفت من مکان قریب‌ای من تحت اقدامهم یعنی ایشان را بگیرم اززیر قدمها شان بعضی دیگر گفتند خسفی باشد بیداء و آنجائی است در بادیه حذیفة الیمان روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلّم که او گفت در وقتی که حدیث فتنهٔ آخر الزمان میگفت کـه باشد میان مشرق و مغرب گفت ایشان درین باشند که بنگرید سفیانی خروج کند از وادی خشك و بیاید و بدمشق فرود آید و لشکری بمشرق فرستد و یکی بزمین بابل بمدینه ملعونه و بقعهٔ خبیثه لشکر او آنجا روند و بالا سه هزار مرد را بکشند وبالا صد زن را شکم بشکافند وسیصد مردمعروف را از بنی العباس بکشند آنکه بکوفه آیند و نواحی کوفه خراب کنند آنکه بیایند و روی بشام نهند بینا که در این باشند رایت هدی از کوفه بدر آید و بدنبال ایشان برود بدو روزه راه دریابد ایشان را و در ایشان قتلی عظیم کند و مالی و غنیمتی که دارند بستاند و بردکان را از دست ایشان بیرون کند و لشکری دیگر بمدینه آیند و سه شبانه روز در مدینه غارت کنند ازآنجا بمکّه آیند چون بیبداء رسند خدای تعالی جبرئیل را فرماید بروایشان را هلاك کن و اوبیاید و پای زند بزمین و ایشان را بیکبار بزمین فرو برد وذلك قوله فی سورة سبا ولو تری اذ فزعوا فلافوت واخذوا من مکان قریب از ایشان دو کس بجهند یکی بشیر باشد و یکی نذیر یکی مردم را بشارت دهد بمرگ ایشان و یکی بترساند قوم ایشان را بهلاك ایشان و آن هر دو مرد از جهینه باشند. گفتند از آنجا مثل شد که وعند جهینة الخبر الیقین و در اخبار ما آمد که از علامت خروج مهـدی علیه السلام خسفی باشد بمشرق و یکی بمغرب و یکی بیبداء و از علامت او خروج سفیانی است کهدرین خبر گفته شد واین رایت هدی که گفت از کوفه بدر آید جز رایت مهدی نباشد علی ما جاء فی الاخبار قتاده گفت این آنگه باشد که از گور ها بر خیزند ابن معقل چون عذاب خدای بینند روز قیامت و اخذوا من مکان قریب یعنی هر کجا باشند خدای بایشان باشد نزدیك بمعنی قدرت و قالوا آمنّا به بگویند دروقت آن که عذاب بینند امّا دردنیا یا در آخرة که ما ایمان آوردیم ایمانی که سود ندارد ایشان را و انّی لهم التّناوش ای و من این لهم تناول التّوبه و از کجا باشد ایشان را کـه بتوبه رسند و دریابند آنچه تمنا کنند از قبول توبه و زوال عذاب یعنی توبه چگونه یابند ایشان و توبه ازایشان دور باشد چه حالت حالة آنجا باشد عبدالله عباس گفت معنی آن است که ایشان تمنای رجوع با دنیا کنند و این‌دور باشد ازایشان و هر گز نبود ابو عمرو و حمزه و کسائی و خلف خواندند تناؤش بمدّ و همزه و

(هو)

هوالأبطاء و البعد و یقال تناوشت الشّیء اذا اخذته من بعید والنئیش الشّیء البطیء قال الشاعر شعر تمنی نئیشا ان یکون اطاعتی وقد حدّثت بعد الامور امور و قال آخر شعر وجیت نئیشا بعد ما فاتك الخبر و باقی قرّاء بی همزه خواندند من النوش یقال نشته وانشته و تناوشته اذا تناولته قال الرّاجز شعر فهی تنوش الحوض نوش من علا نوشابه یقطع اجواز الفلاوتناوش القوم فی الحرب اذا تدانوا وتناول بعضهم بعضاً. و ابوعبیده اختیار ترك همزه کرد برای آنکه معنی تناول است و گفت معنی بعد صحیح نباشد چگونه گوید انّی لهم البعد من مکان بعید و اگر تفسیر بر آن کنند که من مکان بعید من الآخره از جائیکه از آخرت دور باشد آن دنیا باشد و در دنیا قبول توبه باشد جز آنکه گویند او را در دنیا در وقت الجاء هم قبول توبه نباشد بیانش وقد کفروا به من قبل و او حال است گفت انّی لهم التّناوش الی التوبة و تناولها من مکان بعید و معنی آیه آن است که خدای تعالی مثل زد حال آنانرا که تمنی کردند که توبه کنند درآخرت یا در دم مرگ بحال آنان که خواهند چیزی ها گیرند از جای دور که دست ایشان بآن نرسد این هر دو محال است و این استفهامی است بمعنی انکار وقد کفروا به من قبل ایشان کافربودند پیش ازین بآن ویقذفون بالغیب من مکان بعید یعنی محمّد علیه السلام را قذف میکنند بظن هائی که دور است ازو از سحر و شعر و کهانت یکی میگوید ساحر است یکی میگوید کاهن است یکی میگوید دیوانه است و این همه قذفی است که اورا میکنند دور ازحال او و نه لایق باحوال او و این قول مجاهد است. و قتاده گفت قذف میکنند یعنی ظن می اندازند و گمان میبرند که بعث و نشور و ثواب و عقاب نخواهد بود و برین قول مراد بغیب ظن باشد و قوله کفروا به ای بالله. بلخی گفت رواست که معنی آن باشد که ایشان این از سر حجّتی داحض و شبهتی دور و باطل کنند که لایق وقادح نیست بل دور است از کار بعضی دیگر گفتند معنی آن است که گمان میبرند که ایشان را توبه سود خواهد داشتن در قیامت و این دور است از عقل وحیل بینهم و بین ما یشتهون گفت منع میکنند میان ایشان وآنچه آرزو ومراد ایشان است ازقبول توبه و زوال عقاب و وصول بثواب یا ردّ با دنیا کما فعل باشیاعهم من قبل چنانکه کردند با آنان که اتباع ایشان بودند از پیش و ایشان نیز این تمنا کردند و نرسیدند و اشیاع جمع شیع باشد و او جمع شیعه فهو اذا جمع الجمع انّهم کانوا فی شکّ مریب ایشان درشکی بوده اند بشك افکنده و اراب الرّجل اذا اتی بریبة و الرّیب اقبح الشّك و الرّیبة التّهمة و این برای مبالغه گفت که ایشان از باب قیامت در شکّی اند سخت بغایت ـ سورة الملائکة این سوره مکی است و چهل و شش آیت است بر قول بعضی مدنیان و چهل و پنج بر قول بصریان و کوفیان و مدنیان اوّل و هفتصد و نود و هفت کلمه است وسه هزارو صدو سی حرف است و ابوامامة روایت کند از ابی کعب که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلّم فرمودند که هر که سورة الملائکه بخواند فرداء قیامت بر هشت در بهشت او را میخوانند و میگویند در آی بهر در که خواهی ببهشت از هر در که خواهد صدق رسول الله صلی الله علیه وآله و سلّم

(سورة)

سورة الفاطر خمس واربعون آيه وهى مكية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ فَاطِرِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ جَاعِلِ الْمَلٰئِكَةِ رُسُلًا اُولِي اَجْنِحَةٍ مَثْنٰى وَ

ستايش مرخداىرا كه آفرينندهٔ آسمانها و زمين است گردانندهٔ فرشتگان بسوى انبياء صاحبان بالها دو دو

ثُلٰثَ وَرُبٰاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَآءُ اِنَّ اللهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * مَا يَفْتَحِ اللهُ

سه سه وچهار چهار مى افزايد درآفرينش آنچه ميخواهد بدرستيكه خدا بر هرچيزى تواناست آنچه بگشايد خدا

لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكْ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ

براى مردم از رحمت خود پس نيست بازدارنده مر اورا و آنچه نگاه دارد پس نيست فرستنده مر اورا از بعد او واوست غالب

الْحَكِيمُ * يٰا اَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللهِ

درست كردار اى مردمان ياد كنيد نعمت خدا را بر شما آيا هيچ آفريننده هست جز خدا

يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ فَاَنّٰى تُؤْفَكُونَ * وَاِنْ يُكَذِّبُوكَ

روزي ميدهد شما را از آسمان وزمين نيست خدائى مگر او پس بكجا بر گردانيده ميشويد واگر تكذيب كنند ترا

فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَاِلَى اللهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ * يٰا اَيُّهَا النَّاسُ اِنَّ وَعْدَ اللهِ

پس بتحقيق كه تكذيب نمودند فرستگان را پيش از تو وبسوى خداست باز گشت كارها اى مردمان بدرستى كه وعدهٔ خدا

حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللهِ الْغَرُورُ * اِنَّ الشَّيْطٰنَ لَكُمْ

راست است پس نفريبد شمارا زندگانى دنيا و نفريبد شمارا بخدا ديو فريبنده بدرستى كه ديو براى شما

عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا اِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ اَصْحٰبِ السَّعِيرِ * اَلَّذِينَ

دشمن است پس بگيريد اورا دشمن جز اين نيست كه ميخواند گروه خود را تا باشند از ياران آتش سوزان آنانكه

كَفَرُوا لَهُمْ عَذٰابٌ شَدِيدٌ * وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَاَجْرٌ

كافر شدند آنها راست شكنجهٔ سخت و آنانكه گرويدند و كردند كار شايسته مر ايشان را آمرزش است و مزدي

كَبِيرٌ * اَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوٓءُ عَمَلِهِ فَرَاٰهُ حَسَنًا فَاِنَّ اللهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَآءُ وَيَهْدِي

بزرك آيا پس آنكه آراسته شد مر او را بدى كردار او پس ديد كار بد را نيكو پس بدرستيكه خدا گمراه ميكند هر كرا ميخواهد و راه نمايد

مَنْ يَشَآءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرٰتٍ اِنَّ اللهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ * وَاللهُ

هر كرا ميخواهد پس بايد كه نرود نفس تو بر ايشان حسرتها بدرستى كه خدا دانا بآنچه ميكنند و خداست

الَّذِي اَرْسَلَ الرِّيٰاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنٰاهُ اِلٰى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَاَحْيَيْنَا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا

آنكه فرستاد بادها را پس مى انگيزاند ابر را پس رانديم اورا بسوي شهرى مرده پس زنده گردانيديم بآن زمين را بعد از مردنش

كَذٰلِكَ النُّشُورُ * مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا اِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ

همچنين است برانگيختن كسيكه خواهد عزت را مر خداى راست عزت تمام بسوى او بالا ميرود سخن پاك

وَالْعَمَلُ الصّٰلِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّاٰتِ لَهُمْ عَذٰابٌ شَدِيدٌ * وَمَكْرُ

و كردار شايسته برميدارد آن را وآنانكه حيله ميكنند حيله هاى بد را مر ايشان راست شكنجه سخت وحيلهٔ

اُولٰئِكَ هُوَ يَبُورُ * وَاللهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ اَزْوٰاجًا

اين گروه آن حيلهٔ هالك است و خدا آفريد شما را از خاك پس از آن از نطفه پس از آن گردانيد شما را اصناف

وَمَا تَحْمِلُ مِنْ اُنْثٰى وَلَا تَضَعُ اِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ

وبار نكيرد هيچ زنى وبار ننهد و نزايد مگر بعلم خدا و عمر داده نشود از عمرى و كم نشود از

عُمُرِهِ اِلَّا فِي كِتٰابٍ اِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرٌ * وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرٰانِ هٰذَا عَذْبٌ

عمر او مگر آنكه در قران ثابت است بدرستيكه اين بر خدا آسان است و برابر نيستند دو دريا اين آب شيرين

فُرَاتٌ سَآئِغٌ شَرَابُهُ وَهٰذَا مِلْحٌ اُجَاجٌ وَمِنْ كُلٍّ تَاْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ

خوش گوار است آشاميدنش و اين آب شور تلخ است و از هريك از اين دو دريا ميخوريد گوشت تازه مراو بيرون مياوريد از آن

حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ *

پيرايهٔ مرواريد مى پوشيد آنرا و مى بينى كشتيها را كه مى شكافد دريا را تا بجوييد از فضل او وتا شايد شما شكر كنيد

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي

در مى آورد شب را در روز و در مياورد روز را در شب و رام گردانيد آفتاب را و ماه را همه ميروند

لِاَجَلٍ مُسَمًّى ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ

تا مدت نام برده شده اين است شما را خدا پروردگار شما مر او راست پادشاهى و آنانكه ميخوانيد از جز خدا مالك نميشوند

مِنْ قِطْمِيرٍ * اِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَآءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ

مقدار پوست استخوان خرما اگر بخوانيد معبود باطله را نمى شنوند خواندن شما را و اگر بشنوند اجابت نمى كنند شما را

وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ * يٰا اَيُّهَا النَّاسُ اَنْتُمُ

و درروز قيامت انكار كنند بشرك شما و خبر نكند تو را مانند داناى بحق اى مردمان شما

الْفُقَرَآءُ اِلَى اللهِ وَاللهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ * اِنْ يَشَاْ يُذْهِبْكُمْ وَيَاْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ *

محتاجانيد بسوى خدا و خدا اوست بى نياز ستوده اگر خواهد ببرد شما را و بياورد بآفرينش تازه

وَمَا ذٰلِكَ عَلَى اللهِ بِعَزِيزٍ * وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰى وَاِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ اِلٰى

نيست اين كار بر خدا دشوار و برندارد برداريندهٔ بار گناه ديگرى را و اگر بخواند گرانى بار گناه را ببرداشتن

حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبٰى اِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ

بعضى گناهان برداشته نشود از آن چيزى اگرچه باشند خداوندان خويش جز اين نيست كه بيم كنى آنانكه ميترسند پروردگار خود را

بِالْغَيْبِ وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَمَنْ تَزَكّٰى فَاِنَّمَا يَتَزَكّٰى لِنَفْسِهِ وَاِلَى اللهِ الْمَصِيرُ

بپنهانى و بپا دارند نماز را وهر كه پاكيزه است پس جز اين نيست كه پاكيزه كرد نفس خود را و بسوى خداست بازگشت

قوله تعالى الحمدلله الذى فاطر السموات والارض قديم تعالى جلّ جلاله گفت سپاس خداى را كه آفريدگار آسمانها و زمين است و اصل فطر شكافتن باشد پندارى كه آنچه معدوم است بمثابهٔ بسته است خداى تعالى آنرا بخلق و ايجاد بشكافد جاعل الملائكة رسلاً فرشتگان را پيغام گذار كند از جبرئيل و جز او تا وحى بپيغمبران آرند اولى اجنحة نصب او بر حال است از مفعول و شايد كه صفت رسلاً و حال بهتر است . از ملائكه خداوندان پرها واولو جمع ذو باشد نه از لفظ واحد مثنى وثلاث و رباع اين صفت اجنحه است و اسمى است

عدد را معدول عن اثنین اثنین وعن ثلثه ثلثه عدل کردند و برگردانیدند این را از اصل و نیاء خود تا تکرار نباشد یزید فی الخلق مایشاء بیفزاید آنچه خواهد در خلق فرشتگان و جز ایشان که خدای تعالی بر همه چیز قادر است . ابن شهاب روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که او گفت یك روز جبرئیل را گفتم که مرا می باید که ترا بینم چنانکه در آسمان میباشی گفت یا رسول الله طاقت نداری گفت مرا می باید تا بینم جبرئیل علیه السلام یرها افراخت رسول صلی الله علیه و آله وسلم درو نگرید ازهوش برفت چون بهوش آمد جبرئیل ایستاده بود یکدست بر سینه نهاده و یکدست بر کتف رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت سبحان الله نپنداشتم که خدای باین شکل وعظمت خلقی آفریده جبرئیل گفت اگر تو اسرافیل را بینی و اورا دوازده پر است یك بر مشرق دارد و یك بر مغرب وعرش بردوش نهاده است و اوقاتی متضایل و حقیر شود عظمت خدایرا تا بمانند صعوه گردد و آن مرغی باشد بشکل گنجشکی وآنکه عرش خدای بر قدرت او باشد و در خبر آمده است که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت انّ الله ملکا له الف الف راس علی کلّ راس الف الف وجه و علی کلّ وجه الف الف فم فی کلّ فم الف الف لسان یسبّح الله تعالی بکلّ لسان بالف الف لغة گفت خدایرا جلّ جلاله فرشته ایست که اورا هزار هزار سر است وبرهرسری هزارهزار روی است و بر هر روئی هزارهزار دهانست و بر هر دهانی هزار هزار زبان است بهرزبانی خدای را میخواند بهزار هزار لغت یك روز برخاطر این فرشته بگذشت که همانا خدای را بندهٔ نباشد که تسبیح و تهلیل او بیش از من باشد حق تعالی گفت مرا بندهٔ هست که تسبیح وتهلیل او بیش است از تسبیح و تهلیل تو گفت بار خدایا او چه تسبیح میکند گفت میگوید سبحان الله کلّما سبّح الله شیء وکما یحب الله ان یسبح وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه و عزّ جلاله ولااله الاالله کلما هلّل الله شیء وکما یحبّ الله ان یهلّل وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعزّ جلاله والله اکبر کلّما کبرالله شیء وکمایحب الله ان یکبر وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعزّ جلاله ابن شهاب گفت این زیادت خلق آواز خوش است هشیم القاری آواز خوش داشت و قرآن خوش خواندی گفت شبی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم را درخواب دیدم مرا گفت هشیم القاری تو قرآن را بآواز خوش میخوانی دمی نیارامی گفتم آری یارسول الله گفت جزاك الله خیراً و گفتند خط نیکو است و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت خطّ نیکو حق را روشنی بیفزاید ـ قتاده گفت این زیاده خلق ملاحت چشمهاست ما یفتح الله للنّاس من رحمة فلا ممسك لها ما مجارات است برای آن فا در جوابش باز آورده و کسرهٔ حا برای التقاء سا کنین افتاد و حق او جزم است گفت هرچه خدای تعالی بگشاید از رحمت آنرا باز دارنده نباشد و آنچه باز گیرد آن را فرستنده نبود تا بدانند که رحمت ازو توقع باید کردن و از کرم او چشم باید داشتن و او خدائی عزیز وحکیم است یا ایّها النّاس گفت ای مردمان یاد کنید نعمت خدای را بر شما هل من خالق غیرالله آیا آفریدگاری هست جز خدای که روزی دهد شمارا از آسمان و زمین از آسمان بباران و از زمین بنبات . ابوجعفر و حمزه و کسائی خواندند غیرالله بجر علی انّه صفة للخالق و باقی قرّاء برفع غیر خواندند برصفت محل او

چه محل جار و مجرور رفع است والتقدیر هل خالق غیرالله ـ لااله الاّ هو نیست خدائی مگراو فانّی تؤفکون کجا میگردانند اینان را و ان یکذّبوك حق تعالی درین آیت رسولرا تسلّی داد و گفت دگر چنانکه این کافران ترا دروغ میدانند پیش ازتو پیغمبران دیگررا بدروغ داشتند و این نه کاریست که باتو رفت والی الله ترجع الامور و مرجع کارها باخدایست جل جلاله واین برسبیل تهدید گفت یا ایّها النّاس ای مردمان انّ وعدالله حقّ وعده خدای تعالی که که داد شمارا از بعث ونشور وثواب وعقاب حق است فلا تغرّنکم الحیوة الدنیا نباید تا حیوة دنیا شمارا مغرور وفریفته کند ونیز نباید که شمارا بخدای مغرور کند شیطان غرّه کننده و فریبنده و فعول بتاء مبالغه باشد آنکه گفت شیطان دشمنی است شمارا اورا دشمن گیرید و بدشمن دارید انّما یدعوا حزبه و بدانید که او لشکر و اتباع خود را برای آن دعوت میکند تا اهل دوزخ باشند چه او دوزخی است و خرمن سوخته خرمن دیگران سوخته خواهد. آنکه گفت الّذین کفروا تهدید کرد کافران را ـ گفت آنان که کافر شدند ایشان را بغایت عذابی سخت باشد و آنان که ایمان دارند و عمل صالح کنند ایشان را مغفرت و آمرزش باشد و مزدی عظیم و بزرگوار از ثواب ابد . آنکه احوال کافرآن گفت که این کفر که ایشان دارند آنند در چشم ایشان نیکوست گفت آن را که بیارایند برچشم او عمل بد او یعنی نفس ایشان و هوا و شهوت ایشان عمل ایشان بر چشم ایشان مزیّن کنند تا زشت نیکو بینند بتلبیس از قلّت فهم بر خویشتن و تفکر آنکه در جواب استفهام خلاف کردند بعضی گفتند محذوف است و تقدیر آنکه یتحسّر علیه او بر آن حسرت خورد و گفتند محذوف این است کمن لیس کذلك وکمن بری الحسن حسنا والقبیح قبیحا وعمل علی ماعلم و این برای گفتند که در جملهٔ که ازپس می آید بافامن قوله فانّ الله یضل من یشآء ضمیری نیست عاید باجملهٔ اول پس گفتند این اضمار واجبست واین خود جمله مستانف است وبعضی گفتند فان الله یضل من یشاء جواب استفهام است و درموقع جواب افتاد وتقدیر آنکه آنکس که عمل بد مزین باشد بنزدیك او خدای تعالی اضلال کنداورا یعنی عذاب کنداورا یا بمعنی خذلان وتخلیه یابمعنی تسمیهٔ حکم قوله من یشاء آن را که خواهد بهمهٔ حال جز اورا نخواهد چه سزای او آن است و در پیش ذکر او رفته است فانّ الله یضل من یشاء الایه خدای بیراه کند آنرا که خواهد و هدایت دهد از الطاف و توفیق و تیسیر و آنکه این وجه گفت ضمیر عاید تقدیر کرد گفت تقدیر آن است که فانّ الله یضل من یشاء منهم ـ کقول السّمن منوان بدرهم التقدیر منه بدرهم نباید تا نفس تو و جان عزیز تو در سر وکار ایشان شود بحسرت بر اینان وقوله حسرات نصب او برتمیز است و حسرت شدّت حزن باشد برفایت ـ و ابوجعفر خواند فلا تذهب نفسك بر فعل متعدی من الاذهاب ونفسك منصوب بر آن که مفعول به باشد معنی آنکه تو ای محمّد جان خود ضایع مکن در غم و حسرت ایشان که چرا ایمان نیاوردند که خدای تعالی عالم است بآنچه ایشان میکنند جزای ایشان بر وفق عمل ایشان بدهد ـ آنگه تذکیر بعضی نعمت خود کرد والله الّذی او آن خداست که بادها بفرستد تا بادها ابر برانگیزد وجمع کند و براند از جائی بجائی و آن را بزمین مرده راند که بروهیچ نباتی و گیاهی نباشد آن زمین را

زنده کند پس از آنکه مرده باشد ـ آنگه بر سبیل تشبیه گفت کذلك النشور بعث و نشور همچنین باشد چنانکه این را منکر نه اید آن را نیز منکر نباشید ـ ابو رزین گفت رسولرا صلی الله علیه و آله و سلم گفتم خدای تعالی خلقان را چگونه زنده کند گفت بهیچ زمین خشك قحطناك گذشته باشی که درو هیچ نبات نه بینی و پس از آن بینی سبز شده گفتم آری گفت کذلك یحی الله الموتی خدای تعالی مردگان را چنین زنده کند و این آیت اوست در خلقانش من کان یرید العزّة فلله العزة جمیعاً گفت هر که او عزت خواهد عزت خدا یتعالی راست جلّ جلاله بجملگی . سبب نزول آیه آن بود که کافران بعبادت اصنام تعزز کردند وطلب عزّت چنانکه خدای تعالی گفت الّذین یتخذون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین ایبتغون عندهم العزة فانّ العزة لله جمیعا وقال واتخذوا من دون الله الهة لیکونوا لهم عزّا خدای تعالی باین آیت رد کرد بر ایشان گفت اگر کسی را عزت باید تا عزیز شود عزت بطاعت خدای یابد چه عزت همه خدای راست الیه یصعد الکلم الطیب باو صعود کند یعنی بخدای و مراد آن بجانبی شود که آنجا حکم جز خدای را نباشد و آن آسمان است چنانکه رفعت فلانا الی الحاکم والی السلطان یعنی بجائی که حکم حاکم را باشد یاسلطان را ـ مفسّران گفتند آن کلمه یا کیزه گفتن لااله الاّ الله است ـ و ابو هریره روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که او گفت هو قول الرجل سبحان الله والحمدلله ولااله الاّ الله والله اکبر چون بندهٔ این کلمات بگوید فرشته بیاید و این کلمات بر آسمان برد و بآن خدای را تحیّت کند و چون عمل صالح بآن یار نباشد ازو قبول نکند ـ مفسّران گفتند در معنی آیت خلاف کردند بیشتر مفسران گفتند معنی آن است که عمل صالح بردارد و کلمهٔ پاك را و بموقع قبول افکند و معنی آن که قول بی عمل سود ندارد و مرفوع نشود و بموقع قبول نیفتد و این قول نحویان بصره است که گفتند ضمیر عاید است باکلم یعنی والعمل الصّالح یرفع کلم الطّیب . حسن و قتاده گفتند کلمهٔ پاك ذکر خدایست و عمل صالح اداء فرایض اوست هر که او بزبان ذکر خدای گوید و و فریضها مهمل گذارد ـ کلامش رد کنند برعملش و لیس الایمان بالتمنی ولا بالتحلی وایمان بآرزو و حیله نباشد وهر که سخن نیکو گوید و عمل صالح کند عمل او قول اورا رفیع گرداند و ذلك قوله الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه و دلیل این تاویل قول رسول است که گفت لا یقبل الله قولاً الاّ بعمل ولا یقبل الله قولا و عملاً الا بنیّة هیچ قول خدای تعالی قبول نکند بی عمل و هیچ عمل قبول نکند بی نیت ـ و در خبر است که طلب الجنّة بلا عمل ذنب من الذّنوب طلب بهشت کردن بی عمل گناهی است از گناهان و شاعر درین معنی گوید شعر لاترض من رجل حلاوه قوله حتّی یصدّق مایقول فعاله فاذا وزنت مقاله بفعاله فتوازنا فاخوك ذاك جماله ابن المقنع گفت قول بلا عمل کثرید بلا شحم و سحاب بلا مطر وقوس بلا وتر قال الشاعر شعر لایکون المقال الاّ بفعل انّما القول زینت فی الفعال کلّ قول یکون لا فعل فیه مثل ماء یصبّ فی غربال وانشد ابو القسم الحیتی لابدّ من المقال الاّ بفعل کلّ قول بلا فعال هباء انّ قولا بلا فعال جمیل کنکاح بلا ولیّ سواء این بیت ها بر مذهب شافعی بنا کرده است که

لانکاح الاّ بولّی مرشد و شاهدی عدل بعضی اهل معانی گفتند معنی یرفعه برین قول آن است که آنرا رفیع و خداوند قدر بکند چنانکه گویند ثوب رفیع و مرتفع و گفتند العمل الصّالح ای الخالص یعنی که اخلاص سبب قبول طاعات باشد چه طاعت باخلاص پذیرند و با ریاء نپذیرند گفتند بیانش فمن کان یرجو لقاء ربّه فلیعمل عملا صالحاً ای خالصا بعضی دیگر گفتند کنایه راجع است با عمل والتقدیر والعمل الصّالح یرفعه الکلم الطیّب یعنی کلمهٔ طیّب عمل صالح را بر دارد و مراد آنکه توحید عمل صالح را بموقع قبول افکند چه هیچ عملی بی توحید مقبول نباشد و این قول نحویان کوفه است و درین قول تعسّفی هست بعضی دیگر گفتند کنایت راجع است با عمل و رافع خداست جلّ جلاله یعنی والعمل الصّالح یرفعه الله الیه یعنی بپذیرد و بر آن ثواب دهد و الّذین یمکرون السّیئات و آنانکه بدسکالند و عمل بد کنند مقاتل گفت شرك است عبدالله و مجاهد و شهربن حوشب گفتند اصحاب ریا اند ایشان را عذابی سخت باشد و مکر اولئك هو یبور و مکر ایشان بود که بایر و فاسد و کاسد و باطل ومضمحل باشد و قال ابن الزّبعری شعر یا رسول الملیك انّ لسانی راتق ما فتقت اذا نابور و الله خلقکم من تراب گفت خدای بیافرید شما را از خاك ثمّ من نطفة آنکه از آب منی ثمّ جعلکم ازواجاً آنکه شما را جفت کرد و ما تحمل من انثی ولاتضع و هیچ ماده بار نگیرد و نه بنهد جز بعلم او و هیچ عمر را دراز نکند و نه نیز عمر او نکاهاند و الاّ آن در کتابی نوشته باشد یعنی در لوح محفوظ سعید جبیر گفت در اوّل این نوشته بنویسند که عمر او چندین است آنکه هر که که روزی بگذرد در زیر آن نویسند که روزی گذشت و ماهی گذشت و سالی گذشت ورسول صلی الله علیه و آله و سلّم گفت فرغ الله من اربع من الخلق و الخلق و الاجل و الرّزق وقال علیه السلام فرغ الله الی کلّ عبد من خمس من عمله و اجله و اثره و مضجعه و رزقه لا یتعدّ اهنّ عبدی انّ ذلك علی الله یسیر این بر خدای آسان است و ما یستوی البحران حق تعالی این آیت بر مورد مثل فرمود گفت راست نباشد دو دریا هذا عذاب فرات این آبی باشد خوش کوارنده وآن دیگر شور وسخت شور عبدالله عباس وضحّاك گفتند اجاج تلخ باشد و اشتقاقه من اجیج النار یقداری بتلخی دهان خورنده بسوزد و من کلّ شما از هر دو دریا گوشت تازه میخورید یعنی گوشت ماهی و تستخرجون منه حیلةً و ازو بدر می آرید حلیتی که در پوشید و منه یعنی من الملح دون العذب یعنی لؤلؤ و مرجان و تری الفلك فیه مواخر ای جواری و کشتیها بینی که درو میرود مقاتل گفت کشتیها بینی که درو می آید و میشود یکی از این راه روی فرا کرده و دیگر در برابر او و جمله بیك باد میرود ولتبتغوا من فضله تا شما ازفضل او یعنی از روزی او طلب کنید و لعلّکم تشکرون و تا همانا شاکر شوید نعمت هاء او را ابو هریره روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله وسلّم گفت خدای تعالی گفت با دریاء شام که من ترا بیافریدم وآبت بسیار کردم و مرا بندگانی باشند که در تو نشینند با تسبیح و تهلیل و تحمید با ایشان چه خواهی کردن گفت غرقه کنم ایشان را حق تعالی گفت لاجرم باس و شدّت تو در پیرامن تو کنم و ایشان را بر پشت تو نشانم و بگذرانم و دریای یمن را

گفت یا دریا من تو را بیافریدم و آبت بسیار کردم و بندگانی را بتو آرم که تسبیح و تهلیل
من کنند تو با ایشان چه خواهی کردن گفت من نیز با ایشان تسبیح و تهلیل و تکبیر وتحمید
کنم حق تعالی گفت لاجرم تو را تفضیل نهم بردریا های دیگر بحلی بسیار و گوشت تازه و
و مورد خبر عطف است بر طریق مثل و تأویل آنکه اگر دریا را زبان بودی که مخاطب
بودی و مجازی باین عمل جزای هر یك این بودی چنانکه گفت لوانزلنا هذاالقرآن علی جبل
لرایته الآیة و التقدیر لو کان الجبل ممّن یعقل و یسمع لرایته خاشعاً متصدّعاً من خشیة الله
یولج اللیل فی النهار گفت خداست که شب در روز میبرد و یولج النّهار فی اللّیل و روز را
در شب می آرد و آفتاب و ماه را مسخر کرد کلّ یجری لاجل مسمّیً هر یکی از آفتاب و
ماه میروند بوقتی مسمّی نام زده وآفتاب فلك خود بیك سال می برد وماه بیکماه ذلکم الله
ربّکم له الملك او خدای شما است ملك و پادشاهی او راست و الذّین یدعون من دونه وان
بتان که شما میخوانید بدون خدای ما یملکون من قطمیر ایشان قطمیری ندارند عبد الله
عباس گفت شکاف استخوان خرما باشد و بیشتر مفسّران گفتند پوستکی باشد بر استخوان
خرما پوشیده و آن که چنان باشد خدائی را نشاید ان تدعوهم لایسمعوا دعائکم اگر بخوانید
ایشان را دعای تان را اجابت نکند و دعای تان نشنوند ولو سمعوا ما استجابو الکم و اگر
بشنوند اجابت نکنند و روز قیامت بعبادت شما و شرك شما کافر شوند و شما را خبر ندهند
مانند دانائی یعنی این خبر کسی میدهد شما را که دانا است و آنخدایست جلّ جلاله آنکه گفت
یا ایها الناس ای مردمان از هر نوعی که هستید انتم الفقراء الی الله شما محتاجانید بخدای
جلّ جلاله و خدای است که توانگر است و پسندیده و ان یشاء یذهبکم ویأت بخلق جدید
وخدای تعالی اگرخواهد شما را ببرد وخلقی نو بیارد و ما ذلك علی الله بعزیز واین برخدای
تعالی دشخوار نیست ولا تزرو ازرة و زر اخری آنگه وصف عدل خودکرد گفت هیچ حاملی
ثقل و بار گران دیگری بر نگیرد وان تدع مثقلة الی حملها لایحمل منه شیء گفت واگر چنان
باشد که نفسی گران بار کسیرا بخواند بفریاد تا از بار گناه او چیزی بر گیرد بر نگیرد هیچ
چیز ازو ولو کان ذا قربی و اگر چه خویش او باشد از پدر ومادر وبرادر و خواهر قضیل
عیاض گفت درین آیت که فرداء قیامت مادری و فرزندی را در عرصات قیامت آرند هر دو
گران بار بگناه مادر فرزند را گوید حق ولادت و تربیت و رضاع من بجای آرای فرزند که
من نه ماه شکم خود را وعاء تو کردم و پستان خود را سقّای تو کردم و کنار خود را رعای
تو کردم ازین گناهان من یك گناه بر گیر او گوید ای مادر دور باش که من از تو مشغولم
انّما تنذر الذین یخشون ربّهم بالغیب انّما تو آنکس را ترسانی که از خدای خود بترسد
در غیب یعنی در خلوت و نماز بپای دارد و من تزکی و هر که پارسا باشد فانّما یتزکی لنفسه
برای خود پارسا باشد والی الله المصیر وبازگشت خلقان با خدا است قوله تعالی .

وَ مٰا یَسْتَوِی الْأَعْمٰی وَالْبَصِیرُ وَلَا الظُّلُمٰاتُ وَلَا النُّورُ وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ * وَ مٰا

و برابر نیستند کوران و بینایان و نه تاریکیها و نه نور و نه سایه و نه حرارت و برابر

یَسْتَوِی الْأَحْیٰاءُ وَلَا الْأَمْوٰاتُ اِنَّ اللّٰهَ یُسْمِعُ مَنْ یَشٰاءُ وَ مٰا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی الْقُبُورِ

نیستند زندگان و نه مردگان بدرستی که خدای می شنواند هر کرا میخواهد و نیستی تو بشنواننده سخن هر که درقبرها

اِنْ أَنْتَ اِلاّٰ نَذِیرٌ * اِنّٰا أَرْسَلْنٰاکَ بِالْحَقِّ بَشِیراً وَ نَذِیراً وَ اِنْ مِنْ أُمَّةٍ اِلاّٰ

باشد نیستی تو مگر بیم کننده بدرستی که ما فرستادیم ترا براستی مژده دهنده و بیم کننده ونیست از گروهی مگر آنکه

خَلا فِیهٰا نَذِیرٌ * وَ اِنْ یُکَذِّبُوکَ فَقَدْ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ

گذاشتند در آن بیم کننده واگر تکذیب کردند ترا پس بتحقیق که تکذیب کردند آنانکه پیش از ایشان بودند آمدند ایشانرا پیمبران شان

بِالْبَیِّنٰاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْکِتٰابِ الْمُنِیرِ * ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِینَ کَفَرُوا فَکَیْفَ کٰانَ

بحجتهای روشن و پیامهای آسمانی و بکتاب روشن پس گرفتم من آنانکه کافر شدند پس چگونه باشد

نَکِیرِ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَأَخْرَجْنٰا بِهِ ثَمَرٰاتٍ مُخْتَلِفاً أَلْوٰانُهٰا

انکار من آیا نه بینی که خدافرو فرستاده از آسمان آب رایس بیرون آوریم بآن میوه هائی که گوناگون بود رنگهایش

وَ مِنَ الْجِبٰالِ جُدَدٌ بِیضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوٰانُهٰا وَ غَرٰابِیبُ سُودٌ * وَ مِنَ النّٰاسِ

و از کوهها راههای سفید وسرخ که مختلف است رنگهای آن و سیاههای بغایت سیاه و از مردم

وَالدَّوٰابِّ وَالْأَنْعٰامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوٰانُهُ کَذٰلِکَ اِنَّمٰا یَخْشَی اللّٰهَ مِنْ عِبٰادِهِ الْعُلَمٰاءُ اِنَّ اللّٰهَ

وجنبدگان وچهارپایان که مختلف است رنگهای آن همچنین جز این نیست که میترسند از خدا بندگان او دانایان بدرستی که خدا

عَزِیزٌ غَفُورٌ * اِنَّ الَّذِینَ یَتْلُونَ کِتٰابَ اللّٰهِ وَأَقٰامُوا الصَّلٰوةَ وَ أَنْفَقُوا مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ

غالب آمرزنده است بدرستیکه آنان که میخوانند کتاب خدارا و بپادارند نماز را و نفقه میدهند از آنچه روزی دادیم آنهارا

سِرًّا وَ عَلاٰنِیَةً یَرْجُونَ تِجٰارَةً لَنْ تَبُورَ لِیُوَفِّیَهُمْ أُجُورَهُمْ وَ یَزِیدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ

پنهان و آشکارا امید میدارند اعمال بازرگانی را هرگز زیان نکنند تا تمام کند خدا مزدایشان را و افزاید ایشان را از فضل خود

اِنَّهُ غَفُورٌ شَکُورٌ * وَالَّذِی أَوْحَیْنٰا اِلَیْکَ مِنَ الْکِتٰابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِمٰا بَیْنَ

که او آمرزنده شکر گذاراست وآنانکه وحی نمودیم بسوی تو از کتاب آن راست است وتصدیق کننده مر آنچه را

یَدَیْهِ اِنَّ اللّٰهَ بِعِبٰادِهِ لَخَبِیرٌ بَصِیرٌ * ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتٰابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنٰا مِنْ عِبٰادِنٰا

که پیش از او بوده بدرستی که خدا به بندگانش هر آینه آگاه بیناست پس میراث دادیم ما قرآن را آنانکه بر گزیدیم از بندگان خود

فَمِنْهُمْ ظٰالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سٰابِقٌ بِالْخَیْرٰاتِ بِاِذْنِ اللّٰهِ ذٰلِکَ هُوَ

پس پارهٔ از آنها ستمکارند مر نفس خود را و پارهٔ از آنها میانه رونده و از آنها پیشی گیرنده بنیکها بفرمان خدا این است آن

الْفَضْلُ الْکَبِیرُ * جَنّٰاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَهٰا یُحَلَّوْنَ فِیهٰا مِنْ أَسٰاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ

بخشایش بزرك بوستانها یا اقامت که درآیند آن را زینت کرده شده در بهشت از دست بند های از طلا و

لُؤْلُؤًا وَ لِبٰاسُهُمْ فِیهٰا حَرِیرٌ * وَ قٰالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ اِنَّ

مروارید و جامهٔ ایشان در بهشت حریر است و گفتند سپاس مر خدای را که برد از ما اندوه را بدرستی که

رَبَّنٰا لَغَفُورٌ شَکُورٌ * اَلَّذِی أَحَلَّنٰا دٰارَ الْمُقٰامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لاٰ یَمَسُّنٰا فِیهٰا نَصَبٌ

پروردگار ما هرآینه شکر گذار است آنکه فرود آورد ما را بسرای اقامت از فضل خود نمیرسد ما را در آن رنجی

وَلاٰ یَمَسُّنٰا فِیهٰا لُغُوبٌ .

نمیرسد ما را در آن ماندگی

قوله تعالى و ما يستوى الاعمى و البصير الآيه حق تعالى اين آيت نيز بر مورد مثل فرمود گفت راست نباشد نا بينا و بينا و نه تاريكى ونه روشنائى و نه سايه و نه گرما اين الفاظ مناقض بر شمرد كه ميان ايشان تنافى است گفت اين چيزها با يكديگر راست نباشند و حرور گفتند باد سموم است وگفتند بادى كه درآفتاب جهد فرّاء گفت حرور بشب و روز باشد و مسموم جز بروز نباشد وگفتند مراد بسايه بهشت است وبحرور دوزخ است و استوا حصول احدالشيئين باشد على مقدار الاخر و ما يستوى الاحياء و لا الاموات و راست نباشد زندگان ومردگان گفتند كنايه است از مؤمن وكافر اين مثلى است كه خداى تعالى زد براى عبادت اصنام وعبادت خداى تعالى يعنى چنانكه اين چيزها با هم راست نباشد خداى بت پرستان و بت پرستان با هم راست نباشند انّ الله يسمع من يشاء گفت خداى بشنواند آنرا كه خواهد وما انت بمسمع من فى القبور و تو نتوانى شنوانيدن آنان را كه در گورها باشند يعنى مردكان مثل زد كافران را بمردگان يعنى چنانكه مرده منتفع و متّعظ نشود بانچه شنود همچنين اين كافران مصر بر كفر منتفع نشوند بدعوت تو و مثله فى المثل قول الشاعر شعر لقد اسمعت لوناديت حيّا ولكن لاحيات لمن تنادى ان انت الا نذير تو نيستى الاّ ترساننده امّا جبر وقهر ايشان بر ايمان بتونيست انّا ارسلناك بالحقّ بشيرا و نذيراً ما فرستاديم تو را بحق بشارت دهنده وترساننده وان من امّة الايه اِن بمعنى ما نفى است ومن زيادت است المعنى و ما من امّة و هيچ امّت نيست الاّ و در ايشان پيغمبرى بوده است گذشته آنكه بتسلّى رسول صلى الله عليه و آله و سلّم گفت وان يكذّبوك الايه و اگر چنانكه اين كافران تو را بدروغ ميدارند فقدكذّب الذين من قبلهم بدروغ داشتند آنانكه پيش ايشان بودند پيغمبران خود را جائتهم رسلهم بالبيّنات كه رسولان ايشان بايشان آمدند با حجّتها و كتابها و بكتاب روشن و تكرار براى آن كرد زبر را وكتاب را كه مختلف اللفظند كقوله و القى قولها كذباً و ميناً ثمّ اخذت الذين كفروا پس بگرفتيم بعذاب كافران را آنگه گفت فكيف كان نكير چگونه بود انكار من بر كافران بر سبيل تعجب و انكار او بعذاب باشد و ياء اضافه بيفكند ا كتفاء بالكسره عنها الم تر انّ الله انزل من السّماء ماءً نمى بينى يعنى نميدانى كه خداى تعالى بفرستاد از آسمان آبى يعنى باران فاخرجنا به ثمرات وبيرون آورديم بآن آب ميوهاى برنك مختلف از انواع ميوها و اين از باب صفت مشبهه است چنانكه مررت برجل حسن وجه كه در لفظ صفت مرد باشد و درمعنى صفت وجه و من الجبال جدد بيض و از كوهها طرايقى پديد كرد سفيد و سرخ و واحد الجدد جده و فعل در جمع فعله بسيار است كمده و مدد و طرفه و طرف و غرفه و غرف و اما جدد بضمّ الدال جمع جديد باشد نحو سرير و سرر و عتيق و عتق قال امرء القيس يصف حماراً كانّ سراته و جدّة متنه كسنائن يجرى فوقهنّ دليص و غرابيب سود و غرابيب جمع غربيب باشد و هو شديد السّواد و سياهى سياه و سود براى آن گفت تا بدانند كه بر اين مبالغه در سياهى است و قال الشاعر يصف كرماً شعر و من تعاجيب خلق الله قاطبة البعض منها ملاحى و غربيب و من النّاس و الدواب و الانعام گفت از مردمان وچهار پايان

و جانوران و دواب جمع دابّه و هى ما يدبّ على الأرض والانعام جمع نعم و هى الابل والبقر و الغنم گفت ازين اجناس مخلوقات از جانوران و آدميان و درندگان و چهار پايان و بهايم نيز مختلف لونند چنانكه مى بينيم و اين همه تذكير صنايع اوست تا ما انديشه كنيم و شكر- آنكه گفت كذلك انّما يخشى الله من عباده العلماء گفت همچنين باشد از خدايتعالى عالمان ترسند چه آنان كه خداى را نشناسند ازونترسند وروايت از عمرعبد العزيز وابو حنيفه كه ايشان خواندند انّما يخشى الله من عباده العلماء يعنى يعلم ويختار برعكس برفع الله ونصب علماء يعنى خداى داند عالمان را وباخداى اختيار كند عالمان را وقرائت صحيح آن است كه عامهٔ قرّاء برآنند ودر خبر آمده است كه رسول صلى الله عليه وآله وسلّم گفت اعلمهم بالله اشدّهم له خشية خداى را آن كس بهتر شناسد كه ازو بهتر ترسد و مسروق گفت مرد را علم آن بس باشد كه از خداى ترسد و جهل آن بس باشد كه بعمل خود معجب بشود - يكى بنزديك شعبى آمد و ازو فتوى پرسيد گفت افتنى ايّها العالم گفت العالم من يخشى الله فتوى كن مارا اى عالم گفت عالم آن باشد كه از خداى ترسد انّ الله عزيز غفور خداى تعالى عزيز است در انتقام دشمنان و آمرزنده است زلت و خطاى مؤمنان را انّ الذين يتلون كتاب الله گفت آنانكه كتاب خداى تعالى خوانند و نماز بپاى دارند و نفقه كنند از آنچه ما ايشان را روزى داده باشيم پنهان و آشكارا راوى خبر گويد مردى رسول را گفت يا رسول الله چرا ما چنين كارهيم مرگ را گفت قدّم مالك فانّ قلب كلّ امرى مع ماله از پيش بفرست مالت را كه دل هر مردى بنزديك مالش باشد و مرد خواهد تا آنجا بود كه مالش باشد يرجون تجارة اين خبر انّ است اميد دارند بازرگانى كه بابر وكاسد نشود ليوفيهم اجورهم تا مزد ايشان تمام بدهند آنچه مستحق آن باشند و آنچه مستحق آن نباشند بيفزايد بفضل وكرمش انه غفور شكور كه او آمرزنده است گناهان را و شكر پذيرنده است از مطيعان آنكه گفت والذى اوحينا اليك من الكتاب گفت آنچه ما بتو وحى كرديم از كتاب قرآن حق است و راست دارنده است آن را كه پيش او بوده است از كتابهاى پيغمبران مقدّم و خداى تعالى بهبندگانش دانا وبينا است است قوله ثمّ اورثنا الكتاب آنگه گفت بميراث داديم كتاب . ثم عطف است على قوله اوحينا يعنى بميراث داديم كتاب به بندگانى كه ما ايشان را برگزيديم گفتند براى آن بلفظ ميراث گفت كه از پيغمبران مقدم بازمانده است وآنچه از مرده باز ماند آن را ميراث خوانند - مجاهد گفت اورثنا بمعنى اعطينا است بداديم كتاب را چه ميراث عطا است ازخداى تعالى بعضى ديگر گفتند معنى آن است كه از امّت اوائل بازگرفتيم وبشما داديم چنانكه عنتره گفت شعر واورثت سيفى عن حصين بن معقل - الى جدّه انّى لثارى طالب و از كرامت اين امّت در حق اينان گفت اورثنا و درحق قوم موسى گفت ورثوا الكتاب مراد بكتاب قرآن است و قوله الّذين اصطفينا من عبادنا در او دو قول گفتند - مخالفان ما گفتند مراد جملهٔ امت اند و در اخبار آمد كه مراد ائمه معصومين اند و در خبرى آمد از حضرت امام جعفر صادق عليه الصلوة والسلام كه مراد فرزندان امير المؤمنين علىّ بن ابيطالب اند صلوات الله و سلامه عليهم آنان كه امامند

و آنان که امام نه‌اند در خبر است که جماعتی از اهل عراق بنزدیك امام زین‌العابدین علی بن الحسین علیه‌السلام آمدند و گفتند ما آمده‌ایم تاترا پرسیم آیتی از آیات قرآن گفت آن کدامست گفتند ثم اورثنا الکتاب الّذین اصطفینا من عبادنا این جمله امت است گفت نه اگر چنین بودی جملهٔ امت اهل بهشت بودندی آیت در ماست اهل‌البیت این سه بار باز گفت یکی گفت یا ابن رسول‌الله پس ظالم کیست از شما گفت آنکه حسنات و سیّئاتش راست بود و او بهشت باشد گفت مقتصد که باشد گفت آن که در خانه بنشیند و خدای را پرستد تا مرگ باو آمدن و سابق آن است که بتیغ بیرون‌آید وبا سُبیل خدا دعوت کندو از امام جعفرصادق‌علیه‌الصلوة والسلام پرسیدند گفت آیت در اولاد امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیهم آمد سابق ائمه اند و مقتصد آنان که ازیشان فرو ترند و ظالم آنان که گنهکارند ازیشان و ازامام جن و انس علی‌بن موسی‌الرّضا علیه‌التحیة والثناء در مجلس مامون ازین آیت پرسید در مرو که آیة عام است در جمله امت یاخاص است درعترت گفت بل خاص است درعترت آنکه گفت نمیدانی که وراثت در ظاهر آیت متعلّق است بکزیدگان آنکه حجت آورد بقوله ولقد ارسلنا نوحاً و ابراهیم وجعلنا فی ذریتهم النبوة والکتاب فمنهم مهتد وکثیر منهم فاسقون آنکه گفت بهر حال نبوت وکتاب از جمله ایشان در مهتدیان باشد دون فاسقان ـ اهل اشارت گفتند حکمت چیست در آن که ظالم را مقدم کرد در ذکر وسابق را مؤخر کرد و تقدیم فاضل تر را کنند از این چند جواب گفتند یکی آنکه تاخیر سابق برای آن کرد تا ببهشت و ذکر او نزدیکتر باشد چنانکه تقدیم کردصوامع را وکلیسیا و کنشت را بر مساجد در سورة الحج تابهدم نزدیك تر باشد فی قوله لهدمت صوامع وبیع و صلوات و مساجد با آنکه مسجد از آن هر سه جای بهتر است ونیز تا مساجد بذکر خدای نزدیکتر باشد جواب دیگر آنست که گفتند ملوك چون ذکر جمله چیز ها خواهند کردن ادنی و فرو تر را تقدیم کنند بر افضل کقوله انّ ربك لشدیدالعقاب وانه لغفور رحیم وقوله یولج اللّیل فی النّهار و یولج النهار فی اللّیل وقوله یهب لمن یشآء اناثا و یهب لمن یشاءالذکور وقوله خلق الموت والحیوة جواب دیگر آن است که گفتند ظالم را برای آن تقدیم کرد تا از رحمت آیس نشود و سابق را برای آن تاخیر کرد تابعمل خود معجب نشود جواب دیگر آن است که از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کردند که او گفت ظالم را برای آن تقدیم کردند تا بدانند که اعتماد بر کرم اوست آنکه ذکر مقتصدان کرد که میان خوف و رجا اند آنکه ذکر سابقان کرد تا کس از عذاب او ایمن نباشد و گفتند ظالم را برای آن تقدیم کرد که او اعتماد بر رحمت خدای دارد و سابق را تاخیر کرد که او را اعتماد بر عمل باشد ـ ابوبکر وراق گفت این ترتیب بر مرتبه مردم نهاد که آدمی اول ظالم‌باشد بمعصیت آنکه مقتصد شود بتوبه آنکه سابق گردد بمجاهده اکنون بدان که مفسران و اهل تاویل اقوال بسیار گفتند در معنی ظالم و مقتصد و سابق اول آنچه از ارباب اخبار و آثار است گفته شود ـ زهری روایت کرد باسنادش از رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم که او گفت سابقان آنانند که بی حساب ببهشت شوند و مقتصدان آنانند که ایشان را حساب آسان کنند و

(ظالمان)

ظالمان آنانند که ایشان را بدارند تا عرق لجام بر دهن ایشان کند خدای تعالی برحمت دریابد ایشان را و ایشان آنانند که گویند الحمدلله الّذی اذهب عنا الحزن انّ ربنا لغفور شکور و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله و سلامه علیه روایت کردند که او گفت چون او را ازین آیت پرسیدند گفت ظالم آن است از ما که از ما بیرون آید و از ظالمان عطا ستاندومقتصد آن است که منکر نباشد بدل و زبان و سابق آن است که بتیغ بیرون آید و امر معروف کند و نهی منکر ـ وعثمان عفان گفت سابق مجاهد باشد و مقتصد مهاجر باشد و ظالم بدوی باشد عقبة‌بن صهبان گفت در نزدیك عایشه شدم و اورا ازاین آیت پرسیدم گفت یا بُنی جملهٔ ایشان اهل بهشتند و اما سابق بالخیرات آنان بودند که در عهد رسول علیه‌السلام بودند ورسول ایشان را گواهی داد ببهشت و مقتصدان آنانند که بر اثر ایشان بایشان رسیدند وظالم چون من و تو باشد که گفت خویشتن را با ما در عداد ظالمان آورد ـ حسن و مجاهد و قتاده گفتند ظالم لنفسه اصحاب‌المشئمة باشند و مقتصدان اصحاب میمنه باشند والسّابقون آنان باشند که سبق برده باشند و مقرب باشند یعنی آیات از سورة لواقعه من قوله و اصحاب‌المیمنة مااصحاب المیمنة الی قوله والسّابقون السّابقون ـ و قتاده گفت اینان دردنیا بر سه مرتبه‌اند ودرمرگ و در آخرت اما سابقان این است فامّا ان کان من المقربین وذکر مقتصدان فی قوله وانکان من اصحاب‌الیمین اما ذکر ظالمان فی قوله وانکان من المکذّبین الضالین و در قیامت بر سه مرتبه باشند فی قوله وکنتم ازواجاً ثلثة ـ و عبدالله عباس گفت سابق مؤمن مخلص باشد و مقتصد مرائی باشد وظالم کافر نعمت باشد نه کافر در اعتقاد برای آن که حکم کرد هرسه را ببهشت فقال جنات عدن یدخلونها بکربن سهل‌الدّمیاطی گفت ظالم آن باشد که بر کبیره مصرّ باشد و مقتصد تائب باشد و سابق آن باشد که هیچ معصیت نکرده باشد ـ حسن بصری گفت ظالم آن بود که سیئاتش بر حسناتش بچربد و مقتصد آن بود که سیئاتش وحسناتش برابر باشد و سابق آن بود که حسنات بر سیئاتش بچربد ـ سهل بن عبدالله گفت سابق عالم باشد و مقتصد متعلم و ظالم جاهل او گفت سابق آن بود که بمعاد مشغول بود و مقتصد آن که بمعاش و معاد مشغول بود و ظالم آنکه بمعاش از معاد مشغول بود وگفتند ظالم طالب دنیا بود ومقتصد طالب عقبی و سابق طالب رضای مولی بود و گفتند ظالم آن بود که دنیا بدست آرد اگر حلال بود و اگر حرام و مقتصد آن بود که جهد کند در طلب حلال و سابق آن بود که ترك دنیا بکلی کند و روی بآخرت کند ـ ابو عثمان‌الخیری گفت ظالم آن بود که بزبان توحید گوید و عملش موافق قولش نباشد و مقتصد آن بود که بزبان توحید گوید و بجوارح طاعت کند موافق قولش بود و سابق آن بود که بزبان و دل توحید گوید و بجوارح طاعت کند وعملش باخلاص بود و گفتند ظالم آن بود که ظاهر از باطنش به باشد ومقتصد آن که ظاهروباطنش یکی باشد سابق آن که باطن ازظاهرش به باشد ـ و گفتند ظالم آن بود که چون بدهندش منع کند اعنی بخل کند و مقتصد آنکه چون بدهندش بذل کند و سابق آنکه ندهندش شاکر بود وگفتند ظالم غافل است و مقتصد طالب است وسابق واجد است و گفتند ظالم آن بود که بمال

(استغنا)

استغنا کند و مقتصد آن که بدین استغنا کند و سابق آن که بخدای استغنا کند و گفتند ظالم آن بود که قرآن خواند و نداند و مقتصد آنکه قرآن خواند و داند و سابق آنکه خواند و داند و کار بندد آنچه داند ـ و گفتند سابق آن بود که بمسجد شود پیش از بانگ نماز و مقتصد آن که بمسجد شود ببانگ‌نماز وظالم آنکه بمسجد نشود تا قامت نشود ـ و گفتند ظالم آن است که اورا بخوانند و او در راه است و مقتصد آنکه برسید و دستوری یافت و سابق آنکه باریافت و برسید و مقرّب شد ـ ابوالقاسم بن حبیب گفت ظالم آن باشد که انتصاف کند و انصاف ندهد و مقتصد آنکه انصاف دهد و انتصاف کند و سابق آنکه انصاف دهد و انتصاف نکند ـ ذوالنون مصری گفت ظالم ذاکر باشد بزبان و مقتصد ذاکر است بدل و سابق آنکه هرگز فراموش نکند تا یادش نباید کردن ـ شعر الله یعلم انی لست اذکره وکیف اذکره من لست انساه و گفت ظالم آن است که مشغول است از ذکر و مقتصد آن است که مشغول است بذکر و سابق آن است که مشغول است باو از هرچه جز اوست ـ اسامة بن زید روایت کند از رسول صلی‌الله علیه وآله و سلم که او گفت در وقتی که او را پرسیدند ازاین آیت گفت جمله اهل بهشتند . عمر بن خطاب گفت رسول علیه‌السلام را از این آیه پرسیدند گفت سابق ما سابق است و مقتصد ما ناجی و ظالم ما مغفور له — و اصحاب ما گفتند آیت خاص است باهل‌البیت استدلال کردند بآیت در باب امامت از چند وجه یکی آنکه گفت ثمّ اورثنا الکتاب ما کتاب بمیراث دادیم و میراث امامت بنسب باشد ویا بسبب و نسب از سبب قوی تر و بهریکی ار آن استحقاق میراث بود پس آنجا اولی‌تر که حکم کنند که هم نسب باشد و هم سبب حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات‌الله و سلامه علیه دراین معنی هم ذوطرفین باشد و هم ذو شرفین هردو طرف داشت لاجرم هردوشرف یافت از نسب پیوندش به پدر وازسبب پیوند با دختر چون کتاب در اصل برسول دادند پس از او میراث جز بمستحقان نرسد اگر کسی دعوی میراث کند بگو اورا صحح النّسب اوّلاً ثم اطلب‌المیراث اول نسب درست کن آنگه طلب میراث کن عجب آن که تو ایشان را خواستی تا از میراثی بیفکنی که در شرع و عرف ایشان راست استدلال بحدیثی که نحن معاشرالانبیاء لانورث ما جماعت پیغمبران‌را میراث نباشد و این حدیث مخالف ظاهر کتاب است فی‌قوله وورث سلیمان داود و قوله یرثنی و یرث من آل یعقوب خدای تعالی گفت من آنچه در جهان بمیراث بکس نرسدبایشان دادم که ثمّ اورثنا الکتاب واز این جا رسول صلی‌الله‌علیه وآله وسلم هردو را بهم مقرون کرد میراث و وارث را فی قوله انی مخلف فیکم الثقلین ما ان تمسّکتم بهما لن تضلّوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انّ اللّطیف الخبیر اخبرنی انّهما لن یفترقا حتّی یردا علی الحوض وجه دیگر آنکه بیك قول اورثنا را تفسیر دادند بر اعطینا ما دادیم کتاب وآنچه خدای دهد نصّ باشد از قبل او نه اختیار از قبل تو درست شد که وارث کتاب آنانند که کتاب بایشان دادند و آن این جماعت منصوص علیهم اند وجه دیگر آنکه گفت اصطفینا بر گزیدیم واز الفاظ اختیار هیچ لفظ از این خاص تر نیست از اجتباء و اختیار برای آنکه اسم از او مصطفی

(باشد)

باشد و این لفظ لایق نباشد الاّ پیغمبران و امامان چون ازپیغمبر فرود آمدی جز امام نباشد و این امامان که اختیار خدایند و گزیدهٔ او جز آنانند که اختیار خلقند وجه دیگر آنکه آنکس که اختیار خدای باشد جز معصوم نباشد برای آنکه او عالم است بظاهر و باطن‌خلقان چنانکه یکی از ما چون اختیار کسی کند برای کار دینی جز ظاهرتری را اختیارکردی که او را ظاهر و باطن بر صلاح بودی چون قدیم تعالی عالم است بظاهر و باطن خلقان و سرّ و علانیهٔ ایشان داند اختیار نکنند جز آنانرا که ظاهر و باطن او بر صلاح باشد و این صفت معصومان است نبینی که این لفظ در حقّ پیغمبران و امامان و یا کان آمد در قرآن فی قوله انّ الله اصطفی آدم و نوحا وآل ابراهیم و آل عمران علی‌العالمین وقوله الله یصطفی من‌الملائکة رسلا و من النّاس و قوله انّ‌الله اصطفیك و طهرك واصطفیك علی نساء العالمین وجه دیگرگفت من عبادنا از بندگان ما و بندگان بر دو ضربند یکی بندگان خلقت و یکی از روی خدمت و بقرینه اصطفینا مراد بندگان خدمت باشند و آنان را که خدای تعالی بربندگان ایشان گواهی دهدایشان معصوم‌باشند چنانکه حق تعالی انّ عبادی لیس لك علیهم و قوله الاعبادك منهم المخلصین و قوله عینا یشرب بها عباد الله وجه دیگرآنکه آیت درحقّ کسانی‌است که خدای‌تعالی ایشانرا به بهشت گواهی داد و جملهٔ امّت بلاخلاف بر این صفت نیستند چو خبر دادن تا معصوم را که او از اهل بهشت است اغراء بقبیح باشد و از خدایتعالی این قبیح باشد تعالی علوّا کبیراً وجه دیگر آن است که وارث کتاب آن باشدکه عالم باشد باحکام‌کتاب تا بر منبر بتواند گفتن والله لوسألتمونی لأخبرتکم بما فی‌کتاب الله و بیّنت‌لکم مکّیّها من‌مدنیها ومحکمها من متشابهها و ناسخها من منسوخها و خاصّها من عامّها فی حدیث طویل امّا اعتراض مخالف براین قول بقوله تعالی فمنهم ظالم لنفسه و این لایق نباشد بمعصومان و جواب ازین ظلم لغوی است که نقصان باشد نحو قوله ولم تظلم منه شیئاً درصفت بستانی‌ومعنی آنکه ایشان اخلال کرده باشند بمندوباتی که اگر بکردندی مستحق ثواب بودندی بر آن چون نکردند نقصان ثواب خود کردند و بر این تأویل کردند لفظ ظلم را در حقّ پیغمبران علیهم السّلام فی‌قوله ربّنا ظلمنا انفسا در حقّ آدم و قوله ربّ انّی ظلمت نفسی در حقّ موسی وقتل او قبطی‌را و قوله سبحانك انّی کنت من‌الظّالمین در قصّهٔ یونس علیه السلام و امثال این از آیات قوله تعالی ذلك هو الفضل الکبیر ذلك اشارت است بمیراث دادن کتاب چو این معنی فضلی است ازخدای تعالی بزرگوار که بسیار منافع دینی و بیان شریف و انواع الطاف باو تعلّق دارد جنّات عدن یدخلونها گفت این جماعت در بهشتهاء عدن روند وعدن اقامت باشد یقال عدن بالمکان اذا قام به یحلّون فیها من اساور من ذهب تحلّی ایشان کنند در اینجا یعنی در آن بهشتهاء از دست ورنجهای از زر و مروارید من اول تبعیض راست و دوّم تبیین را ولباسهم فیها حریرولباس و پوشش‌ایشان در آنجا حریر باشد و ابو هریره روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلّم که او گفت اگر حلی کمتر کس از اهل بهشت برابر کنند بجمله حلّی اهل دنیا حلی او بیشتر باشد ازحلّی اهل دنیا و قالوا الحمد لله صورت ماضی است و معنی مستقبل یعنی گویند اهل بهشت سپاس

(خدایرا)

خدایرا که اندوه از ما ببرد عبدالله عباس گفت یعنی غم و اندوه دوزخ عکرمه گفت حزن و اندوه گناهان و سیّئات و خوف ردّ طاعات و گفتند اندوه مرك گفتند غم آن که ندانستند که اهل بهشت یا اهل دوزخ یمانی گفت اندوه دنیا ضحّاك گفت حزن ابلیس و وسوسهٔ او ذوالنّون گفت حزن فظیعه کلبی گفت غمی که در دنیا بود ایشان را از احوال آخرت و گفتند اهوال دنیا و اوجال او خواست قاسم گفت اندوه زوال نعمت وخوف عاقبت نصر آبادی گفت غم تکلیف دنیائی و دینی از تدبیر احوال خود و سیاست نفس خود چون از آن برهند گویند الحمدلله الذی اذهب عنّا الحزن انّ ربنا لغفور شکور خدای ما آمرزنده گناهان است و شاکر طاعت عبدالله عمر گفت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که گفت لیس علی اهل لا اله الا الله وحشة فی قبورهم ولا فی محشرهم ولابنشرهم و کانّی باهل لا اله الا الله یخرجون من قبورهم و ینفضون التّراب عن وجوههم ویقولون الحمدلله الذی اذهب عنّا الحزن انّ ربنا لغفور شکور گفت نیست بر اهل لااله الاّ الله وحشتی در گور هایشان ونه بنشرشان و پنداری که من در اهل لا اله الا الله مینگرم که از گورها برخیزند خاك از روی بیفشانند و میخوانند این آیت الحمد لله الذی اذهب عنّا الحزن الایه الّذی احلّنا دارالمقامة آن خدائی که فرود آورد ما را بسرای اقامت المقامه بالضّم المصدر و بالفتح الموضع و هو ایضاً الجماعة یعنی سرائی که از او رحلت نباید کردن ما را من فضله از فضل و نعمت خود قوله لایمسنا فیها نصب نرسد در آنجا رنجی بما و نرسد آنجا ماندگی ضحّاك بن مزاحم گفت در این آیت که چون اهل بهشت در بهشت شوند ولدان و خدم از پیش ایشان بازآیند بمانند مروارید پوشیده خدای تعالی فرشتهٔ بفرستد با هدیهٔ از خدای تعالی و کسوتی از لباس اهل بهشت تا در او پوشانند او خواهد تا در بهشت شود گویند بر جای باش یکساعت فرشته می آید باده انگشتری هدیهٔ ازخدای تعالی هر انگشتری در انگشتی کند از آن بر اوّل بر انگشتری نوشته سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و بر دوّم نوشته ادخلوها بسلام ذلك یوم الخلود و برسوّم نوشته رفعت عنکم الاحزان والهموم بر چهارم نوشته زوجناکم الحور العین و بر پنجم نوشته ادخلو ها بسلام آمنین و بر ششم نوشته انی جزیتهم الیوم بما صبروا وبرهفتم نوشته انّهم هم الفائزون وبرهشتم نوشته که صرتم مآمنین لاتخافوا ابداً و بر نهم نوشته رافقتم النّبیین والصّدیقین و الشهداء و الصالحین و بر نوشته سکنتم فی جوار من لایؤذی الجیران بهمسایگی آنکس فرود آمدی که همسایگان را نرنجاند آنکه گوید ایشان را ادخلوها بسلام آمنین آنکه ایشان را بمنازل خود فرود آرند چون قرار گیرند در جای خود گویند الحمدلله الذی اذهب عنّا الحزن انّ ربنا لغفور شکور الی قوله ولا یمسنا فیها لغوب قوله تبارك و تعالی .

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ
و آنانکه کافر شدند آنهاراست آتش دوزخ حکم کرده نشود برایشان پس بمیرند و سبك نشود از ایشان از
عَذَابِهَا كَذَٰلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ * وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ
شکنجهٔ آتش همچنین پاداش دهیم هر ناسپاس را و ایشان فریادخواهند در آن پروردگار ما بیرون آر ما را تا بکنیم

صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ
کار شایسته غیر آنکه بودیم که میکردیم آیا عمر ندادیم شما را آنقدر که پند گیرند در آن عمر هر که پند گیرد و آمد شما را
النَّذِيرُ * فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ * إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ
بیم کننده پس بچشید عذاب را پس نیست مر ستمکاران را هیچ یاری کننده بدرستیکه خدادانندهٔ پنهانی آسمانها و زمین است
إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ * هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ
بدرستی که او دانا است بحقیقت سینه ها اوست آنکه گردانید شما را جانشینان در زمین پس هر که ناسپاس نمود پس بر او است
كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ
کفر او و زیاد نکند کافران را کفر ایشان نزد پروردگاشان مگر دشمنی و زیاد نکند کافران را
كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا ن قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
کفر ایشان مگر زیانی را بگو آیا دیدید شریکان خود را آنانکه میخواندید از جز خدا
أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمٰوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ
بنمائید مرا که چه چیز آفریدند از زمین آیا هست آنهارا شرکی در آسمانها یا دادیم آنها را کتابی
عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ بَلْ إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ
پس ایشان بر حجت روشنند از آن بلکه وعده نمیدهند ستمکاران پارهٔ آنها پارهٔ را مگر از روی فریب بدرستی که خدا نگاه میدارد
السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ
آسمانها و زمین را از آنکه زائل شوند و هر آینه زائل شوند نگاه ندارد آن دو را هیچ کسی از بعد او بدرستی که خدا
كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا * وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ
باشد بردبار آمرزنده و سوگند خوردند بخدا سخت ترین سوگندهایشان اگر آمد بیم کننده هر آینه بوده باشند
أَهْدَىٰ مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا ن اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ
راه یافته تر از یکی ترسا و یهود پس چون آمد آنهارا بیم کننده زیاد نکرد آنهارا مگر نفرت از حق سرکشی کردند در زمین
وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ
و کردند حیلهٔ بد واحاطه نمیکند حیلهٔ بد مگر باهل خودش پس آیا نمی کردند مگر عادت
الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا * وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا * أَوَلَمْ
آلهی را که عذاب پیشینیان بود پس هرگز نیابی مر سنت خدا را تبدیلی و هرگز نیابی مر سنت خدا را تبدیلی آیا
يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ
سیر نمی کنند در زمین پس بنگرید چگونه باشد سرانجام کار آنانکه پیش از ایشان بودند و بودند سخت تر
مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمٰوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ
از آنها بتوانائی و نیست خدا که عاجز گرداند او را از چیزی در آسمانها و نه در زمین بدرستی که او باشد
عَلِيمًا قَدِيرًا * وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ
دانای توانا و اگر بگیرد خدا مردم را بجزای آنچه کسب نمودند از گناه نگذارد بر پشت آن هیچ جنبندهٔ
وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا
ولیکن تأخیر میکند ایشان را عذابشان تا مدت نام برده شده پس چون آمد اجل ایشان پس بدرستی که خدا هست به بندگانش بینا

قوله و الذين كفروا لهم نار جهنّم گفت و آنان كه كافر شدند ايشانرا آتش دوزخ بود يعنى جزاء ايشان عذاب آتش دوزخ بود لايقضى عليهم فيموتوا روزگار برايشان بسر نيارند تا بميرند و باز رهند و روا بود كه معنى آن باشد كه حكم نكنند برايشان بمرك تا بميرند و از عذاب برهند و عذاب از ايشان تخفيف نكنند آنكه گفت ما جزا و پاداشت هر كافر نعمت چنين دهيم و جملهٔ قرّاء نجزى خواندند بنون مكر ابوعمرو كه اويجزى خواند بياء مضموم و فتح زاء على الفعل المجهول آنكه گفت وهم يصطرخون فيها گفت ايشان بانگ ميدارند در دوزخ و اصطراخ افتعال باشد من الصّراخ و مستغيث و مغيث هر دو را صارخ گويند و در مستغيث شايع تر است كما قال الاّ صارخاً غير اعجبا و قال آخر شعر انا اذا ما اتانا صارخ فزع كان الصّراخ له قرع الطنابير ربنا اخرجنا نعمل صالحا اى يقولون ربنا اخرجنا ميگويند خدايا بيرون بر ما را از اينجا تا عمل صالح كنيم جز آن عمل كه كرديم تا باينجا حكايت كلام اهل دوزخ است آنكه حق تعالى گفت اولم نعمركم نه ما عمر داديم شما را چندانكه انديشه تواند كردن آنكه خواهد كه انديشه كند و اين استفهام برسبيل تقرير وتقريع است و جائكم النّذير و بشما آمد ترساننده خلاف كردند در مقدار اين عمر قتاده و كلبى گفتند هيجده سال باشد حسن بصرى گفت چهل سال باشد عبدالله عباس گفت شصت سال باشد آنكه گفت روايت است از رسول صلى الله عليه و آله كه اوگفت چون روز قيامت باشد ندا كنند كه اين ابناء الستين كجايند آنانكه عمر ايشان شصت سال باشد آنكه گفت اينان آنانند كه خداى تعالى ايشانرا گفت اولم نعمركم ما يتذكّر فيه من تذكّر و ابوهريره روايت كرد از رسول عليه السلام كه گفت من عمره الله ستّين سنة فقد اعذر اليه فى العمر هر كه را خداى شصت سال عمردهد عذر بر انكيخته باشد با اودر باب عمر و رسول عليه‌السلام گفت اعمار امّتى مابين الستين الى السبعين و اقلّهم من يجوز ذلك گفت عمرهاء امّت ميان شصت و هفتاد باشد و از هفتاد بس كس بر نگذرد وشاعر پارسى ازآنجا گفت كه ز هفتاد برنگذرد بس كسى ازين دور چرخ آزمودم بسى و رسول صلى الله عليه وآله وسلم گفت معترك المنايا مابين الستين الى السبعين كار زارگاه مرد بامرك ميان شصت و هفتاد باشد و ازهفتاد بس كس برنگذرد قال الشاعر ما بعد ستين سوى رحلة يشدّ فيها ارجل النّوق فالدّهر رام والرّدى سهمه وعقد الستّين على النوق وجائكم النذير گفتند باين نذير پيغمبررا خواست زيد بن على گفت قرآن را خواست عكرمه وسفيان عيينه و وكيع وحسين بن الفضل گفتند پيرى خواست وشاعر دراين معنى گويد شعر رايت الشّيب من نذر المنايا لصاحبه و حسبك من نذير فخذ للشّيب اهبة ذى وقار فلاخلف يكون مع القتير و قال آخر شعر و قائلة تبيّض و الغوانى نوا فرعن معاينة القتير فقلت لها المشيب نذير عمرى ولست مسوّداً وجه النذير آنكه گفت فذوقوا بچشيد عذاب كه ظالمان را ياری و ياورى نخواهد بودن انّ الله عالم غيب السموات و الارض گفت خدايست دانندهٔ غيب آسمان و زمين آنچه پوشيده باشد بمثابهٔ غايب باشد از آنانكه عالم بغيب باشند و او دانا است باسرار دلها و آنچه در دلها پوشيده است از ديگران هو الذى جعلكم خلائف فى الارض گفت او آن خداست كه شما را خليفه كرد برزمين چون

(جان)

جان را هلاك كرد و گفتند مراد آن است كه اهل هرعصرى خليفه قرن گذشته اند فمن كفر فعليه كفره و هر كه كفر آرد كفرش بر اوست يعني اورا زيان دارد ديگر كس را زيان ندارد ولا يزيد الكافرين كفرهم عند ربّهم الاّ مقتاً نيفزايد كافران را كفرشان بنزديك خداى الا دشمنى خداى ولا يزيد الكافرين كفرهم الاّ خساراً و كافران را كفرشان نمى افزايد الاّ زيان كارى قل ارايتم شركائكم گفت بگو اى محمّد عليه السلام اين كافران را ديدهٔ هستى و دانستهٔ اين بتان را كه شما ايشان را با نبازان خداى كرده ايد در عبادت يا درقسمت مال فى قوله وجعلوا لله ممّا ذراء من الحرث والانعام نصيباً الايه ارونى گفت با من نماى تا ايشان از زمين چه آفريده‌اند يا ايشان را در آفريدن آسمان و زمين چه نصيب است وچه شرك و انبازى ام اتيناهم كتاباً يا ما ايشان را كتابى داديم كه اين سخن از آنجا ميگويند فهم على بيّنة منه ايشان بر حجج و بيّنات انداز خداى تعالى آنكه گفت بل ان يعد الظالمون بعضهم بعضاً بل اين ظالمان بعض بعضى را جز وعدهٔ غرور نميدهند و برهيچ چيز حاصل نراند وآيت وارد است مورد احتجاج و حجّت انگيختن بر كافران انّ الله يمسك السموات والارض گفت خداى جلّ جلاله آسمان و زمين ميدارد از آنكه زائل باشد وقوله ان تزولا در او دو وجه است چنانكه برفته است فى قوله ان تميد بكم و ان تضلّوا و مانند اين ـ يكى آنكه حفظاً من ان تزولا ووجه ديگر لئلا تزولا تا بزائل نباشند ولئن زالتا و اگر بزائل باشند ان امسكهما اى ما امسكهما كس بندارد آنرا پس ازو يعنى جز او چنانكه يكى ازما گويد انى اطيعك ثمّ لااطيع احداً من بعدك اى غيرك و من اول زياده است مؤكدة للنّفى و من دوّم ابتداء غايت است انّه كان حليما غفوراً كه خداى تعالى برد بار است و آمرزندگار ـ مغيره روايت كرد از ابراهيم كه يكى ازجملهٔ اصحاب عبدالله مسعود از نزد او برفت بكعب الاحبار تا از او علم آموزد چون باز آمد عبدالله او را گفت بيار تا چه آموختهٔ از كعب گفت شنيدم كه ميگفت آسمان بر قطبى ميگردد و چون قطب آسيا و آن قطب بر دوش فرشته است عبدالله گفت تو بايستى تا رحلت كنى و اين علم بياموزى دروغ گفت كعب واو جهودى رها نكرده‌است خدايتعالى ان الله يمسك السموات والارض ان تزولا و اگر آسمان بر گردنده بودى زائل بودى اى من مكانهما ودوره على القطب يلزم منه زواله و اقسموا بالله جهد ايمانهم سوگند خوردند بخداى غايت سوگندشان ـ سبب نزول آيت آن بود كه پيش از بعثت رسول صلى الله عليه و آله و سلّم كفّار قريش ميشنيدند كه جهودان پيغمبران خود را تكذيب كردند گفتند لعنت برجهودان وترسايان باد كه پيغمبران را دروغ داشتند بخدا كه اگر پيغمبرى بما آيدما اورا تصديق كنيم و ازايشان وازهريكى از ايشان راه يافته‌تر باشيم چون خداى تعالى محمّد را بفرستاد ايشان كافر شدند وتكذيب كردند اورا خداى تعالى بتقريع ايشان اين آيت فرستاد واقسموا بالله جهد ايمانهم گفت سوگند خوردند بخداى غايت سوگند كه اگر پيغمبرى بايشان آيد ايشان راه يافته تر باشند از هريكى از جهودان و ترسايان فلما جآئهم چون بايشان آمد پيغمبرى وآن حضرت محمّد مصطفى بود صلى الله عليه و آله و سلّم مازادهم الاّ نفورا نيفزود ايشان را الاّ نفرة و رميدن و قبول نا كردن ومعنى آنكه نيفزود ايشان را

(عند)

عند بعثت و دعوت او الاّ نفور چنانکه در نزول سورة بیان کرده ایم فی قوله واذا ما انزلت سورة الایات استکباراً فی الارض نصب او برمفعول له است گفتند برمصدری محذوف الفعل یعنی استکبروا استکباراً وقول او روشن تر است وبهتر برای تکبّر و تعظم درزمین ومکر السّیئ وبرای مکر بد یعنی برای فعل قبیح ـ کلبی گفت اجتماع ایشان خواست بر کفر و گفتند منع ایشان بود اتباع خودرا از ایمان برسول و متابعت او و این صورت اضافة الموصوف است الی صفته و در معنی نه چنین است و این را معنی بسیار است منها قوله وانه لحقّ الیقین و قولهم مسجد الجامع و بقلة الحمقاء و دار الاخرة علی تاویل الحق العلم الیقین و مسجد الموضوع الجامع وبقلة الحبة الحمقاء و دار الحیوة الاخرة ولا یحیق المکر السّیئ الاّ باهله گفت در نرسد مکر بد مکر باهلش والحیق اللّحاق والنّزول والاحاطه و این آن بود که ایشان انداختند که رسول را صلی الله علیه و آله و سلّم بمکر بکشند خدای تعالی مکر ایشان بایشان گردانید وروز بدر همه را جمع کرد تا بدست رسول صلی الله علیه و آله و سلم کشته شدند ـ و از جملهٔ قرّاء حمزه خواند مکر السّیئ بتخفیف یاء و سکون همزه و باقی قرّاء بتشدید خواندند در خبر است که کعب الاحبار عبدالله عباس را گفت درتورية هست که من حفر حفرة وقع فیها هرکه او چاهی بکند در آنچاه افتد عبدالله عباس گفت مانند این در قرآن هست قوله تعالی ولایحیق المکر السّیء الاّ باهله زهری گفت مارا روایت کردند که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت مکر مکنید وما کررا معاونت مکنید که خدای تعالی میگوید ولایحیق المکر السّیء الاّ باهله و بغی مکنید و باغیان را معاونت مکنید که خدای تعالی میگوید فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ـ فهل ینتظرون آنکه گفت این کافران انتظار نمی کنند الاّ سنت و طریقه اوّلینان و پیشینگان را از عذاب و هلاك و نظر در آیات بمعنی انتظار است آنکه گفت فلن تجد لسنت الله تبدیلا نیابی تو ای محمّد سنت و نهاد خدای را تبدیل و تغییری و نیز تحویل و گردانیدنی یعنی عادت خدای تعالی دراین باب تبدیل و تحویل نپذیرد از عذاب کفار امّا فی الدّنیا او فی الاخرة آنکه بر سبیل تذکیر و تقریع گفت اولم یسیروا فی الارض فینظروا نمیروند این کافران در زمین تا بنگرند و اندیشه کنند عاقبت آنان که پیش ایشان بودند از کافران ـ فینظروا در محل نصب است باضمار آن جواباً للاستفهام بالفاء وکانوا اشدّ منهم الایه و ایشان از اینان بقوّت سخت تر بودند و نصب قوّةً بر تمیز باشد آنکه گفت وما کان الله لیعجزه و خدای را عاجز نکند هیچ چیز در آسمان و زمین و این لام مؤکد نفی است کقولهم ما کنت لافعل کذا و من زیادت است انه کان علیما قدیراً که خدای جل جلاله فیما لم یزل عالم و قادر بوده است آنکه وصف رحمت و کرم خود کرد و گفت ولو یؤاخذ الله الناس اگر خدای بگیرد مردمان را با آنچه کرده باشند برپشت زمین هیچ جانور را رها نکند وقوله علی ظهرها ضمیر قبل الذکر است اتکالاً علی وضوح المعنی و زوال اللّبس ای ظهر الارض و مثله ماترك علیها ای علی الارض ولکن یؤخرهم الی اجل مسمیً ولیکن تاخیر میکند ایشان را تا بوقتی نام زده عبدالله عمر روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که او گفت چون خدای تعالی عذابی بقومی فرستد آنان را که در میان ایشان

(باشند)

باشند عذاب کند آنگه روز قیامت هر یکی را علی حسب عمله برانگیزد و معنی خبر آن است که از عذاب مستحقان را عقوبت بود ونامستحقان را امتحان و ایشان را بر خدای تعالی اعتراضی نباشد و قتاده گفت در این آیت که خدای تعالی آنچه در این آیت گفت با قوم نوح کرد تا همه جانوران هلاك شدند الاّ آنان که درکشتی بودند عبدالله مسعود گفت بیم آن است که جعل را در سوراخش عذاب کنند بگناه بنی آدم ـ وانس گفت ضب در سوراخ خود بگرسنگی میمیرد از گناه بنی آدم ـ ابن ابی کثیر گفت مردی امر بمعروف میکرد برکسی مردی بگذشت او را گفت رها کن که ظلم جز ظالم را زیان ندارد ابوهریره بشنید گفت دروغ میگوئی بخدائی که جان من بامر اواست که مرغ درآشیانهٔ خود بگرسنگی بمیرد ازظلم بنی آدم ابوحمزة الثمالی گفت معنی آن است که خدای تعالی بشومی گناه آدمی باران از آسمان بازگیرد تا همهٔ جانوران هلاك شوند فاذا جآء اجلهم چون وقت مرگشان در آید خدای تعالی به بندگانش عالم است و بینا که کیست که عذاب او بر وجه عقوبت بود باستحقاق و کیست که عذاب او بر بروجه امتحان بود تاعوض دهد اورا برحسب آنچه باو رسیده باشد از آلام ـ

سوره یس این سوره مکی است بر قول حسن و قتاده و مجاهد و در او ناسخ و منسوخ نیست ـ عبدالله عباس گفت یك آیت مدنی است و آن این آیت است که واذا قیل لهم انفقوا ممّا رزقکم الله و هشتاد و سه آیت است در عدد کوفیان و هشتاد و دو در عدد بصریان و مدنیان و هفتصد و بیست و نه کلمه است و سه هزار حرف است ـ و روایت است از انس که رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم گفت انّ لکلّ شیئ قلبا و انّ قلب القرآن یس من قراها کتب الله له قرائة القرآن عشر مرّات گفت هرچیزی را دلی هست و دل قرآن سورهٔ یس است الا وهرکس که این سوره بخواند خدای تعالی اورا بنویسد بخواندن این سوره ثواب آنکه قرآن ده بار بخوانده باشد ـ و عایشه روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلّم گفت در قرآن سورتی است که شفاعت کند خوانندهٔ اش را و بیامرزد گوش دارندهٔ اش را و آن سوره یس است و راوی خبر گوید که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت سورهٔ یس معمّه است گفتند یا رسول الله معمّه چه باشد گفت آنکه صاحبش را عام گرداند خیر دنیا وآخرت واین سوره دافعه است و قاضیه است دفع کند از صاحبش همه بدیها و روا کند اورا همه حاجتها الا وهرکه این سورة بخواند اورا بیست حج بنویسند و هرکه بشنود اورا هزار دینار بنویسند در سبیل خدای و هرکه بنویسد و بشوید و آبش بازخورد هزار دارو در شکم او شود وهزارقربت و هزار رحمت و هر دردی و علّتی که در دل او باشد بیرون آید ـ ابی کعب روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که او گفت هرکه سوره یس بخواند برای خدای تعالی خدای تعالی او را بیامرزد و چندان مزد دهد اورا که ثواب آنکس که دوازده بار قرآن بخواند وهر بیماری که بر بالین او یس بخوانند بعدد هر حرفی ده فرشته فرود آیند و از پیش او صف زنند و براو صلوات میفرستند و استغفار میکنند برای او و بقبض روح او حاضر آیند و بغسل او در قفاء جنازهٔ او بروند و براو نماز کنند و بدفن او حاضر آیند و هر آن بیماری که سورهٔ یس

(بخواند)

بخواند در سكرات ملك‌الموت جان او بر ندارد تا رضوان او را شربتی از بهشت نیاورد و اوآن شربت باز خورد بر بستر بمیرد سیراب باشد و زنده کنند او را سیراب باشد و حسابش کنند او سیراب باشد و بحوض هیچ پیغمبری محتاج نباشد تاببهشت رود واو سیراب بود - وابوهریره روایت کرد که رسول صلی‌الله علیه وآله و سلم گفت هرکه او سوره یس بخواند در شب و روز آید از گناهان آمرزیده وانس مالك روایت کرد که رسول صلی‌الله علیه وآله و سلم گفت هرکه او سورهٔ یس بخواند در گورستان خدای تعالی تخفیف کند عذاب ایشان آن روز و بعدد مردگان گورستان اورا حسنات بنویسند و سیئات محو کنند یحیی بن ابی کثیر گفت ما را روایت کردند که هرکه او سوره یس بخواند بامدادان روز همهٔ روز شادمان باشد وهرکه نماز شام بخواند همهٔ شب شادمان باشد وبی غم ودر آسایش تاروز بود

سورة يسٓ صلّى الله عليه و آله ثلث وثمانون آية و هى مكيّه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

يسٓ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * اِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * عَلٰى صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ * تَنْزِيلَ

ای سید عالم قسم بقرآن ناطق درست کردار بدرستیکه تو البته از فرستادگانی برراه راست فرو فرستاد

الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ * لِتُنْذِرَ قَوْماً مٰا اُنْذِرَ آبٰاؤُهُمْ فَهُمْ غٰافِلُونَ * لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ

خدای غالب مهربان تا بیم دهی گروهی راکه بیم کرده نشده ندیدند پدران ایشان پس آنها بیخبرانند بتحقیق راست شد گفتار ما بعذاب

عَلٰى اَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لٰا يُؤْمِنُونَ * اِنّٰا جَعَلْنٰا فِي اَعْنٰاقِهِمْ اَغْلٰالاً فَهِيَ اِلَى الْاَذْقٰانِ فَهُمْ

بلکه بیشتر ایشان پس ایشان نمیگروند بدرستی که ماگردانیدیم درگردنهای ایشان غلها پس آن بذقنها پیوسته پس ایشان

مُقْمَحُونَ * وَ جَعَلْنٰا مِنْ بَيْنِ اَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَاَغْشَيْنٰاهُمْ فَهُمْ

سر در هوا کنندگانند وگردانیدیم ازمیان دستهایشان بردی را و ازپس سرایشان بردهٔ پس پوشانیدیم چشمهایشان پس آنها

لٰا يُبْصِرُونَ * وَ سَوٰاءٌ عَلَيْهِمْ ءَاَنْذَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لٰا يُؤْمِنُونَ اِنَّمٰا تُنْذِرُ مَنِ

نمی بینند و یکسان است بر ایشان آیا بیم کردی ایشان رایا بیم نکردی ایشان رانمیگروندجزاین نیست بیم میکنی آنکه

اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ اَجْرٍ كَرِيمٍ * اِنّٰا نَحْنُ

پیروی میکند قرآن راوترسد از خدا بآنچه پوشیده پس مژده ده او را بآمرزش ومزدی بزرگوار بدرستی که مازنده

نُحْيِي الْمَوْتىٰ وَنَكْتُبُ مٰا قَدَّمُوا وَ آثٰارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ اَحْصَيْنٰاهُ فِي اِمٰامٍ مُبِينٍ *

میکنیم مرده راومی نویسیم آنچه پیش فرستادند و اثرهای ایشان راوهر چیزی شمرده ایم آنرا در پیشوائی که روشن است

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً اَصْحٰابَ الْقَرْيَةِ اِذْ جٰاءَهَا الْمُرْسَلُونَ * اِذْ اَرْسَلْنٰا اِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ

و بزن برای ایشان داستان را بیاران انطاکیه هنگامی که آمدند بآن ده پیغمبران چون فرستادیم بایشان دوکس را

فَكَذَّبُوهُمٰا فَعَزَّزْنٰا بِثٰالِثٍ فَقٰالُوا اِنّٰا اِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ * قٰالُوا مٰا اَنْتُمْ اِلاّٰ بَشَرٌ

پس تکذیب نمودند آن دو را پس غالب کردیم بسیم ایشان پس گفتند بدرستی که ما بسوی شما فرستاده شدگانیم گفتند نیستید شما مگر آدمی

مِثْلُنٰا وَ مٰا اَنْزَلَ الرَّحْمٰنُ مِنْ شَيْءٍ اِنْ اَنْتُمْ اِلاّٰ تَكْذِبُونَ * قٰالُوا رَبُّنٰا يَعْلَمُ

مثل ما و نفرستاد خدا چیزی از وحی نیستید شما مگر دروغ گویان گفتند پروردگار ما میداند

اِنّٰا اِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ * وَ مٰا عَلَيْنٰا اِلاَّ الْبَلٰاغُ الْمُبِينُ * قٰالُوا اِنّٰا تَطَيَّرْنٰا بِكُمْ

که ما بسوی شما هر آینه فرستاده شدگانیم ونیست برما مگر رسانیدن هویدا گفتند بدرستی که ما فال بد زدیم بشما

لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنّٰا عَذٰابٌ اَلِيمٌ * قٰالُوا طٰائِرُكُمْ مَعَكُمْ

هرگاه بازنه ایستید ازین دعوا هر آینه سنگسار کنیم شما را وتا برسد بشما از ما عذاب دردناك گفتند پیغمبران فال بد شما بشما است

اَئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ * وَ جٰاءَ مِنْ اَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعىٰ قٰالَ

آیا پند داده میشوید بلکه شما گروهید اسراف کنندگان و آمد از دورترین جای از شهر مردی که میدوید گفت

يٰا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ * اِتَّبِعُوا مَنْ لٰا يَسْئَلُكُمْ اَجْراً وَ هُمْ مُهْتَدُونَ وَمٰا لِيَ

ای قوم پیروی کنید فرستادگان را پیروی کنید کسی راکه نمیخواهد از شما مزدی وایشان راه یافتگانند وچیست مرا

لٰا اَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَاِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * ءَاَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً اِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمٰنُ

که نپرستم آنکه آفریدمرا و بسوی او باز گشت کنید آیا فراگیرم از جز خدا خدایان دیگر اگر اراده کند بمن خدای بخشنده

بِضُرٍّ لٰا تُغْنِ عَنِّي شَفٰاعَتُهُمْ شَيْئاً وَلٰا يُنْقِذُونِ اِنِّي اِذاً لَفِي ضَلٰالٍ مُبِينٍ * اِنِّي

بضرری کفایت نکند از من درخواست ایشان چیزی او خلاص نکنند مرا بدرستی که من آنهنگام در گمراهی هویدا باشم بدرستی که من

آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قٰالَ يٰا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمٰا

ایمان آوردم بپروردگار شما پس بشنوید مرا گفته شد در آیید بهشت را گفت ای کاش بودم من که قوم من میدانستند بآنچه

غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ * وَ مٰا اَنْزَلْنٰا عَلٰى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ

آمرزیده مرا پروردگارم و گردانید مرا از بزرگواران اهل بهشت ونفرستادیم ما بر قوم او بعداز قتل او هیچ لشکری

مِنَ السَّمٰاءِ وَ مٰا كُنّٰا مُنْزِلِينَ * اِنْ كٰانَتْ اِلاّٰ صَيْحَةً وٰاحِدَةً فَاِذٰا هُمْ خٰامِدُونَ *

از آسمان ونیستیم ما فرستندگان نبود عقوبت ایشان مگر یك فریاد جبرئیل پس آنگاه ایشان فرو مردگانند

يٰا حَسْرَةً عَلَى الْعِبٰادِ مٰا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ اِلاّٰ كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ * اَلَمْ يَرَوْا

ای تأسف بر بندگان مشرك نیامد ایشان راهیچ فرستاده مگر آنکه بودند که بآن استهزاء میکردند آیا ندیدند

كَمْ اَهْلَكْنٰا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ اَنَّهُمْ اِلَيْهِمْ لٰا يَرْجِعُونَ * وَ اِنْ كُلٌّ لَمّٰا جَمِيعٌ

که بسیار هلاك کردیم ما پیش ازایشان ازقرنها بدرستیکه آنها بسوی ایشان باز نمیگردند ونیستند مگر آنکه فراهم آورده

لَدَيْنٰا مُحْضَرُونَ .

نزد ما حاضر شدگانند

قوله تعالى يس قرّاء درين كلمه خلاف كردند حمزه و كسائى و خلف و عاصم در بيشتر روايات بامالهٔ الف ياسين خواندند جز كه كسائى امالهٔ صريح كرد و ديگران از اينان بين بين و باقى قرّاء اماله نكردند بياء مفتوح خواندند وابو عمرو و حمزه و ابو جعفر و عاصم دربيشتر روايات اظهار نون كردند از ياسين و نون ساكن خواندند - راويان نافع و ابن كثير دراين مختلف شدند و در شاذ قراء شوّاذ بفتح نون و ضم و كسر خواندند تشبيهاً باين و منذوا مس مفسران در معنى او خلاف كردند بعضى گفتند قسم است عبدالله عباس گفت معنى آن است كه يا انسان بلغت طيّ يعنى يا آدمى - ابوالعاليه گفت يا رجل اى مرد - سعيد جبير گفت يامحمّد دليلش قوله انك لمن المرسلين و قوله سلام على آل ياسين وقال السّيّد الحميرى يانفس لا تمحصى

بالنصح مجتهدا علی المودّة الاّ آل یاسینا - ابوبکر ورّاق گفت یا سیدالبشر اگر گویند چرا
یس آیتی میشمرند و طس نمیشمرند گوئیم برای آنکه طس بر وزن قابیل و هابیل است ازاسماء
مفرده و اسم مفرده آیتی نباشد چومعنی ندارد - و یاسین نه چنین است برای آنکه یاء که در
اوّل اوست حرف ندارا میماند بمنزله قولك یا زید وچون مشتبه باشد باین جمله کلام بودمفید
وچون فائده دهد آنرا آیتی توان شمرد دیگر آنکه مطابق سرّ آیات است قوله والقرآن الحکیم
و او بلاخلاف قسم است یعنی بحق این قرآن محکم و مثله قوله کتاب احکمت آیاته وجواب
قسم آن است که انك لمن المرسلین ته از پیغمبران و از فرستادگانی واین جواب آن است که
کافران گفتندلست مرسلاً علی صراط مستقیم التقدیر وانك علی صراط مستقیم و تو برراه راستی
و بر دین حق تنزیل العزیزالرّحیم کوفیان خواندند و ابن عامر تنزیل منصوب بر مصدراز
فعلی مقدر ای نزل تنزیل و باقی قرّاء برفع بر خبر مبتداء محذوف ای هو تنزیل العزیزالرحیم
و معنی منزل باشد یعنی این قرآن فرو فرستادهٔ خداست ولکن وصف بمصدر کرد مبالغه را
کقولهم رجل عدل و زور و صومٌ یعنی این قرآن فرستادهٔ خدای عزیز بخشاینده است لتنذر
قوماً لام تعلق دارد بفعلی که تنزیل بر او دلیل میکند ای نزّله الله علیك لتنذر خدای این
قرآن را بتو فرستاد تا بترسانی باو گروهی را آنچه پدران ایشان را از آن بترسانیدند و آن
عذاب است چو ایشان غافلند و بی خبر و ما موصوله است فی قوله ما انذر آباؤهم - و گروهی
گفتند ما نفی است یعنی گروهی را بترسانند که پدران ایشان نترسانیدند در روزگار فترت که
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نبود بر قول اول ما اسم باشد ومحلّ او نصب باشد بر مفعول
دوم لتنذر والتقدیر لتنذر قوماً شیئاً او عذاباً انذر به آباؤهم وما نکره موصوفه باشد و برقول
دوم ما حرف باشد و محل او با فعل هم نصب باشد علی کونه صفته لقوم والتقدیر قوماً غیر
منذرین آباؤهم - لقد حق القول علی اکثرهم آنگه خبرداد که واجب شد کلمه عذاب بربیشترینه
ایشان که ایمان نخواهند آوردن انا جعلنا فی اعناقهم گفت ما غلها در گردنهاء ایشان کردیم
و آن غلها تا بزنخهاء ایشان برسیده است و گفتند معنی آن است که جعلنا ایمانهم فی اعناقهم
اغلالاً ما دستهاء ایشان بغلّ گردنهاء ایشان کردیم ولیکن بیفکند لدلالة الکلام علیه و ایشان
حذف بسیار کنند چون در کلام دلیل باشد چنانکه شاعر گفت شعر وما ادری اذا یممت ارضا
اریدالخیر ایهما یلینی ءالخیرالذی انا ابتغیه امالشّرّالذی هو یبتغینی و تقدیر آن است که
اریدالخیر و احذرالشر تاتواند گفتن که ایهما جز که ذکرش بیفکند چون ایهما دلیل بود برآن
فهم مقمحون ایشان مقمح اند و مقمح آن بود که سر بر دارد و چشم برهم نهاده بود و بعیر
قامح گویند شتری را که چون آب خورد سر بردارد وقال شعر ونحن علی جوانبها قعود -
نغض الطرف کالابل القماح مجاهد گفت سر برداشته اند و چشمها رها کرده اما معنی آیت در
او دو قول گفتند یکی آنکه کنایت است و عبارت بر طریق مبالغه از جهل و عناد و نفور
ایشان از ایمان تا پنداری ممنوعند از آن بغل و قید که بهیچ وجه تن دراو نمیدهند واختیار
نمی کنند و قوّة این قول آیتی که از پس اوست من قوله وجعلنا من بین ایدیهم سدّاً الایه

و معنی هردو آیت یکی است یعنی از روی تشبیه بآن مانند که ممنوع باشند بغل و قید و بسداز
پس و پیش چنانکه او تصرف نتواند کردن پنداری که ایشان نیز ایمان نمی‌توانند آوردن
و آنچه مانع ایشان است از ایمان جهل است وسوء اختیار وخدای تعالی در دیگر آیت مصرح
گفت که این بر وجه تشبیه است فی قوله کان لم یسمعها کان فی اذنیه وقراً ومانند این افوه
الازدی گفت و ذکر غل وقید کرد شعر کیف الرشاد اذا ما کنت فی نفر لهم عن الرشد اغلال
و اقیاد وجه دیگر آن است که آیت خاص است و آنرا سبب نزولی هست وآن آنست که جماعتی
مفسّران گفتند آیت در ابوجهل بن هشام آمد و مردی مخزومی که ابوجهل سوگند خورد که
اگر محمّد نماز کند سر او بسنگ بکوبد او بیامد ورسول صلی الله علیه و آله وسلم نمازمیکرد
برفت و سنگی برگرفت بزرگ وبیامد تا برمحمّد زند چون دست بر بالای سربرد دستش بر گردن
خشك شد مانند غلی و سنك در دستش چسبید بیامد و اصحابش را خبر داد از آنچه دیده بود
چون بنزدیك ایشان آمد سنك از دستش بیفتاد و دستش با حال خود شد مردی از بنی مخزوم
گفت من بروم و او را هم برین سنك بکشم سنك برگرفت و بیامد رسول صلی الله علیه و آله
و سلم در نماز بود سنك بر بالای سر برد تا بر رسول زند چشمش تاریك شد چنانکه رسول
علیه السلام را ندید و آوازش می شنید باز آمد و گفت برفتم وآوازش شنیدم واو را نمی دیدم
وچون قصد او کردم چیزی دیدم مانند شتری فحل که آهنك من کرد گفتی مرا فرو خواهد
بردن خدای تعالی این دو آیت فرستاد در حق این دو شخص مخصوص باین مقصود براینحال
و چون آیت را بر این حمل کنند تاویلی نباید کردن و ابو عبیده قوّت قول اول کرد گفت
بر سبیل مثل است و باستشهاد او گفت مردی بود کنیت او ابو ذویب در جاهلیت زنی را
دوست داشت و چون باسلام آمد آن زن بنزدیك او آمد او امتناع کرد و گفت حرم الاسلام
الزنا آنکه ابن بیتها بگفت شعر فلیس کعهدالدار یا امّ مالك ولکن احاطت بالرّقاب السّلاسل
و عاد الفتی کالکهل لیس بقائل سوی العدل شیئاً فاستراح العواذل - مراد آن است که ماممنوع
شدیم بموانع اسلام ازتعاطی فسق و زنا بمانند کسی که بند و غل دارد عکرمه گفت مراد ظلمات
و ضلالات است و قوله و جعلنا من بین ایدیهم سدّاً گفت ما از پیش ایشان سدّی کردیم واز
پس ایشان سدّی فاغشیناهم ای جعلنا علی ابصارهم غشاوة و هی الغطاء و الظّلمة و مثله قوله
و جعل علی بصره غشاوة ما ایشان را کور کردیم فهم لایبصرون ایشان چیزی نمی بینند براین
دو تأویل که گفتیم وجهی دیگر گفتند و آن آنست که لفظ ماضی است ومعنی مستقبل وتقدیر
در هر دو آیت آنست که سنجعل فی اعناقهم اغلالاً یوم القیامة یعنی روز قیامت ما غلها در
کردن ایشان کنیم چنانکه گفت اذا لاغلال فی اعناقهم والسلاسل یسحبون فی الحمیم وگفت
خذوه فغلّوه ثمّ الجحیم صلّوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعاً ودر شاذّ عبدالله عباس وعکرمه
خواندند فاغشیناهم بعین غیر معجم من الاعشی ما ایشان را شب کور گردانیدیم آنکه خواست
تا قطع طمع رسول کنند از ایمان ایشان تا او دل عزیز خود در بند ایشان ندارد گفت سواءٌ
علیهم الایه گفت راست است بر ایشان اگر بترسانی ایشان را و اگر نترسانی و اگر دعوت کنی

و اگر نکنی ایشان ایمان نیارند ازآنجا که معلوم است از سوء اختیار ایشان واصرار ایشان بر کفر و جهل آنکه گفت انّما تنذر من اتّبع الذّکر الایه گفت تو آنانرا ترسانی که او متابعت قرآن کنند و از خدای تعالی ترسد در غیبت یعنی در خلوت و مراد آن است که آنکس منتفع باشد بانذار تو که باین صفت بود آنکه گفت فبشره مژده ده اورا بآمرزش و مزدی با کرامت و این ثواب باشد مقرون با عظام و اجلال انّا نحن نحیی الموتی گفت ما زنده کنیم مردگانرا روز قیامت ونکتب ما قدّموا و باز نویسیم آنچه کرده باشند و درپیش افکنده و آثارهم وآنچه از ایشان باز ماند ومثله قوله ینبّؤ الانسان یومئذ بما قدّم و اخر وقوله علمت نفس ما قدمت و اخرت ضحّاك گفت و مغیرة بن شعبه که آیت در بنی عذره آمد که ازقبیلهٔ ایشان تا بمسجد مسافتی بود خدای تعالی این آیت فرستاد در حقّ ایشان و گفت من آثار اقدام و خطوات ایشان می نویسم که بمسجد می شوند ـ جابربن عبدالله انصاری گفت از خانهاء ما تا بمسجد مسافتی بود ما خواستیم تا انتقال کنیم با جایهائی که پیرامن مسجد بود تا راه نزدیك باشد ما را ـ رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا بنی سلمه شنیدم که عزم کرده اید که انتقال کنید با پیرامن مسجد تا راهتان نزدیك باشد نمیدانید که شما را بهر خطوه ثوابی هست و چندان که راه دورتر باشد خطوات بیشتر باشد ثواب بیشترباشد آنگه گفت یا بنی سلمه دیارکم فانّما یکتب آثارکم در سرا های خود بباشید که آثار اقدام شما می نویسند جابرگفت چون از رسول صلی الله علیه وآله و سلم این بشنیدیم خواستیم تا سراهای ما دور تر بودی از مسجد تا ثواب بیشتر بودی ما را انس مالك گفت در این آیت و نکتب ما قدموا خطوات ایشان خواست بمسجد جامع روز آدینه وکل شیءٍ احصیناه فی امام مبین و هر چیزی بشمرده ایم در امامی و پیشروی که روشن است و آن لوح محفوظ است و اضرب لهم مثلاً اصحاب القریة آنکه گفت یا محمّد ص برای ایشان مثلی بزن اصحاب آن شهرگفتند مراد اصحاب انطاکیه است اذجائها المرسلون چون بایشان آمدند رسولان ما ـ اهل سیر گفتند عیسی علیه السلام دو رسول از حواریان خود بمدینه انطاکیه فرستاد برفتند چون بنزدیك شهر رسیدند پیری را دیدند که گوسفندی چند میچرانید و او حبیب بود صاحب پس بر او سلام کردند او جواب داد و گفت شما که اید گفتند ما رسولان عیسی ایم دعوت میکنیم شما را ازعبادت اصنام با عبادت خدایتعالی گفت آیتی ودلیلی دارید گفتند داریم و آن آن است که بدعای ما خدای بیماران را شفا دهد و اکمه وابرص را عافیت دهد پیرگفت مرا پسری است سالها است تا بیمار است و بر بستر افتاده اگر او بدست شما به شود من ایمان آرم بعیسی و ببعضی روایت گفتند خود مؤمن بود بعیسی گفتند رواست ایشان را بخانه برد ایشان دعا کردند خدای تعالی عافیت داد اورا و در حال تن درست شد و برخاست و بیرون آمد و خبر ایشان در شهر فاش شد و هرکجا بیماری بود آمد واستدعا کرد و ایشان دعا کردند و خدای تعالی شفا داد تا بسیاری بیمار بردست ایشان شفا یافتند ـ ایشان را ملکی بود نام او سلاحص و گفتند ابطخس و از جملهٔ ملوك روم بود و بت پرست بود این خبر باو رسید ایشان را بخواند و گفت شما کیستید گفتند مارسولان

عیسی پیغمبریم گفت آیت شما چیست گفتند ابراء اکمه وابرص و شفاء بیماران بر دست ما بفرمان خدای تعالی گفت بازگردید تا من اندیشهٔ در کار شما کنم ایشان باز گشتند مردم ایشان را در بازار گرفتند و بزدند ـ وهب منبّه گفت عیسی علیه‌السلام این دو رسول را بفرستاد بیامدند و مدّتی مقام کردند بنزدیك پادشاه بار نیافتند یك روز او را در بازار دیدند تکبیر کردند ملك خشم گرفت و بفرمود تا ایشان را بگرفتند و محبوس کردند چون خبربعیسی رسید سر حواریان شمعون صفا را بفرستاد بنصرت ایشان وشمعون وصیّ عیسی بود و متنکردر شهر شد و باحاشیهٔ ملك صحبت افکند او را یافتند باادب ونیکو سیرت خبر او پیش ملك بگفتند ملك او را پیش خواند و بدید از عقل و ادب و حسن محاورت او نیکو آمد او را و بپسندید و مقرّبش کرد ومستانس شد باو. یك روز گفت ایّهاالملك شنیده ام که دو مرد را بزندان باز داشتهٔ که ایشان ترا بادینی دعوت کردند گفت آری گفت ایشان شنیدی تاخود چه‌میگویند گفت نه خشم مرا منع کرد از این گفت اگر صواب بینی بخوان ایشان را و بنگر تا چه مردمانند و سخنشان بشنو تا چه میگویند ملك کس فرستاد و ایشانرا بخواند چون بیامدند شمعون گفت شما کیستید گفتند ما رسولان عیسی رسول خدائیم گفت بچه کار آمده اید گفتند آمده ایم تا این ملك وقوم اورا از عبادت اصنامی جماد که نبینند و نشنوند وندانند و ایشان خیر وشر و نفع و ضرر نیابند با عبادت خدای خوانیم بینا و شنوا و دانا و توانا که همه خیر و شر و نفع وضرر ازوست بفعل‌الله مایشاء و یحکم ما یرید شمعون گفت برا ینکه میگوئید آیتی و دلالتی دارید گفتند بلی ابراءالاکمه و الابرص و شفاءالمرضی باذن‌الله ملك بفرمود تا کودکی را بیاوردند مطموس‌العین بود جایگاه چشمهای او چون پیشانی او شده بود ایشان دعا کردند تا خدای تعالی جای چشم او بشکافت ایشان دوبندق از گل بر گرفتند و در جای چشم او نهادند و درحال بفرمان خدای تعالی حدقه گشت و خدای تعالی بینائی وشعاع در او نهاد تا او بینا شد وجهان بدید ملك بتعجب فرو ماند شمعون گفت ایّهاالملك تو نیز از خدایان خود درخواه تا مانند این یا بیش از این بکنند تا دست و غلبه ترا باشد اوشمعون‌را گفت مرا ازتو هیچ‌سرّ پنهان نیست خدای من جمادی است که نبیند ونشنود و منفعت‌ومضرت نکند آنگه ملك گفت اگر خدای شما تواند تا مرده را زنده کند ما باو و بشما ایمان آریم ایشان گفتند خدای ما بر همه چیز قادر است ملك گفت امروز هفت روز است تایسر دهقانی بمرده است و اورا دفن نکرده اند بانتظار پدرش اگر او را زنده کنید ما بشما ایمان آریم گفتند رواست بفرمای تا بیارندش اورا بیاوردند از حال خود بگشته بود وبوی بگردانیده ایشان دعا کردند آشکارا و شمعون در سرّ خدای تعالی اورا زنده کرد برپای خاست و گفت یا قوم بترسید از خدای تعالی و بخدای ایمان آرید که من امروز هفت ررز است تا بمرده‌ام مرادر هفت وادی از آتش بردند برای آنکه مشرك بودم و درهای آسمان برگشادند برنائی دیدم که برای ایشان هرسه شفاعت میکرد گفتند ایشان که اند گفت این شمعون صفا است وصیّ عیسی و این دو حوّاریند از حواریان عیسی این سخن در ملك گرفت شمعون عند آن حال بگفت من

شمعونم و ملك را دعوت كرد واو ایمان آورد و جمعی بسیار از لشكر او محمّدبن اسحق گفت از كعب‌الاحبار كه ملك ایمان نیاورد و همت كرد بكشتن ایشان خبر بحبیب رسید و او بر در شهر بود بدروازه دورتر بیامد بتاختن وبر ایشان انكار كرد و ذلك قوله و جآء من اقصی المدینة رجل یسعی الایه این است قصهٔ آنكه خدای تعالی گفت اذ ارسلنا الیهم اثنین یاد كن ای محمّد چون بفرستادیم ما دوكس را بر ایشان یعنی باهل انطاكیه و در نامشان خلاف كردند محمدبن اسحق گفت تاروس وماروص وهب گفت یحیی و یونس مقاتل گفت توصان‌ومالوص فكذبوهما دروغ داشتند ایشان هردو را فعززنا بثالث ما قوی كردیم ایشان را بثالث و عاصم خواند بروایات او الاّ حفص فعززنا مخفف ای غلبنا من قولهم من عزّ بزای من غلب سلب و آن سوم شمعون صفا بود مقاتل گفت شمعان نام بود سوم‌را ـ كعب گفت آن دو رسول صادق و صدوق نام بودند و سوم شلوم و اضافهٔ ارسال باخداست برای آنكه عیسی ایشان را بفرمان خدای بفرستاد وممتنع نباشد كه ایشان خود پیغمبران باشند ازقبل خدای تعالی فرستاده‌فقالوا انا الیكم مرسلون گفتند ما را بشما فرستاده اند كه اهل انطاكیه اید ایشان گفتند یعنی اهل انطاكیه‌ما انتم الاّ بشر مثلنا شما نیستید مكر آدمی همچون ما و ما انزل‌الرّحمن من شیءٍ و خدای تعالی چیزی نفرستاد و شما جز دروغ چیزی نمیگوئید قالوا ربنا یعلم انا الیكم‌لمرسلون این پیغمبران گفتند خدای داند كه مارا بشما فرستاده اند وما علینا الاالبلاغ‌المبین وبرما هیچ نیست الاّ رسانیدنی بابیان قالوا انّا تطیرنا بكم گفتند اهل آن شهر از كافران كه ما شمارا بفال بد گرفته ایم مقاتل گفت این برای آن گفتند كه آن سال باران نیامد گفتند این بشومی شما است لئن لم تنتهوا لنرجمنّكم اگر شما باز نه ایستید از این گفتار سنگسار كنیم شمارا ولیمسّنكم منا عذاب الیم و شمارا از ما عذابی رسد دردناك قالوا گفتند آن رسولان طائركم معكم فال بد و شوم شما با شماست از كفرتان و معاصی كه میكنید عبدالله عباس و ضحاك گفتند حظكم من‌الخیر والشّر بهرتان از خیر و شر ـ و قتاده گفت عملتان بیانه قوله وكلّ انسان الزمناه طائره فی عنقه ـ حسن و اعرج خواندند در شاذّ طیركم بی الف ءَ ان ذكرتم اگر شمارا یاددهند و وعظ كنند ـ ابن كثیر و نافع و ابو عمرو مفضل عن عاصم ابن ذكرتم همزه دوم بیا و همزه بین بین و باقی قرّاء خواندند بدو همزه محقق و در جواب آن خلاف كردند بعضی گفتند جواب او محذوف است والتقدیر ائن ذكرتم قلتم‌هذاالقول یعنی‌قوله‌لنرجمنكم ولیمسنكم منا عذاب الیم اگر شمارا یاد دهند این قول گوئید كه مامیگوئیم از تهدید ووعید برجم ومس عذاب ـ وگفتند جواب او مقدم است والتقدیر ءان ذكرتم فطآئركم معكم اگر شما را یاد دهند و باسر اندیشه برند بدانید كه فال شما با شما است بعضی دیگر گفتند قول مضمر است اینجا والتقدیر ءان ذكرتم تطیركم قلتم بل انتم قوم مسرفون اگر شما را یاد دهند بفال‌شما مقر آئید و بزبان خود بگوئید كه ما مسرفانیم و بی انصافان و جآء من اقصی‌المدینة رجل یسعی گفت از دورتر جائی از مدینه انطاكیه مردی میآمد شتابان و آن حبیب بود مؤمن آل یس عبدالله عباس و مقاتل گفتند حبیب‌بن اسرائیل‌النجار بود ـ وهب گفت مردی

(بود)

بود نجار مجذوم و سرای او باقصی شهر بود و مؤمن بود و كسبی كه بروز كردی نماز شام بدو نیمه كردی یك نیمه بصدقه بدادی و یك نیمه بنفقه كردی چون بشنید كه اهل شهر رسولان را دروغ می دارند و متابعت نمیكنند بیامد و بر طریق امر معروف گفت یا قوم اتّبعوا المرسلین ای قوم تبع پیغمبران باشید اتّبعوا من‌لا یسألكم اجراً وهم مهتدون متابعت كنید آنان‌را كه از شما بر اداء رسالت مزدی نمیخواهند و هم مهتدون و ایشان راه یافته اند ـ قتاده گفت این حبیب در غاری بود و خدای را عبادت میكرد چون باو رسید كه پیغمبران آمده اند و قوم را دعوت میكنند با خدای از غار بیرون آمده و نصرت ایشان كرد و گفت اتبعوا المرسلین الایه قوم گفتند اورا تو بر دین مائهٔ بر دین ایشانی و خدای ایشانرا پرستی گفت آری و مالی لا اعبد الذی فطرنی و چه بوده است مرا كه نپرستم آنخدائی را كه مرا آفرید و الیه ترجعون و رجوع شما در قیامت با اوست ء اتخذ من دونه‌الهة الآیة بدون خدای خدایانی گیرم كه اگر خدای تعالی بر من بدی ورنجی خواهد شفاعت ایشان مرا سود ندارد و غنا نكند از من و ایشان مرا نه برهانند انّی اذا لفی ضلال مبین تقدیر آنكه آن‌فعلت ذلك اگر چنین كنم در ضلال و گمراهی باشم روشن انی آمنت بربكم فاسمعون من ایمان آورده ام بخدای شما از من بشنوید چون این بشنیدند از اوبازجستند یكبار. و او را بكشتند و كس نبود كه دفع كند از او عبدالله مسعود گفت شكمش بپای فرو كوفتند تا امعایش اززیر بیرون آمد ـ سدی گفت سنگسار كردند او را و میگفت اللهم اهد قومی بار خدایا راه نمای ایشانرا تا بكشتندش ـ حسن گفت بسوختند او را و گوراو دربازار انطاكیه است خدایتعالی بهشت بواجب كرد اورا فذلك قوله قیل ادخل‌الجنّة گفتند او را كه بهشت روقال یالیت قومی یعلمون گفت كاشكی تا قوم من بدانندی بما غفرلی ربی بآنچه خدای مرا بیامرزید و مرا از جملهٔ مكرمان كرد عبدالله الرحمن بن لیلی روایت كرد از پدرش‌از رسول صلی‌الله علیه آله وسلّم كه سابقان امّتان سه اند كه طرفة العینی بخدای شرك نیاوردند امیر المؤمنین علیّ بن ابیطالب و صاحب یس و مؤمن آل فرعون فهم الصّدیقون ایشان صدّیقانند حبیب النجار مؤمن آل‌یس حزقیل مؤمن آل‌فرعون و امیرالمؤمنین علی بن‌ابیطالب وهوافضلهم و اوفاضل ترین ایشان‌است گفتند چون حبیب را بكشتند خدایتعالی برای او خشم گرفت و تعجیل عذاب كرد بر ایشان جبرئیل را فرمود با بانگ بر ایشان زد و ایشان جمله بمردند فذلك قوله و ما انزلنا علی‌قومه من بعده من جندٍ گفت ما نفرستادیم بر قوم او یعنی بر قوم حبیب از پس او هیچ لشكری از آسمان و نفرستادیم نوعی دیگر ازعذاب ان كانت الاّ صیحةً واحدة ای ما كانت نبود الاّ یك آواز فاذا هم خامدون واذا مفاجات راست كه بدیدمی ـ ایشان مرده بودند یعنی ما ایشانرا نه بلشكری هلاك كردیم بل بخوار تر چیزی و آن آوازی بود كه جبرئیل بر ایشان زد یا حسرة علی العباد یاحسرتا واندوها بربندگان ـ دراین دو قول گفتند یكی آنكه خدایتعالی گفت ای بسا حسرتا كه بر كافران باشد روز قیامت از آنكه ایمان نیاوردند ـ و قول دیگر آنست كه این حكایت قول كافران است كه گفتند آنگه كه پیغمبران را كشته بودند وعذاب پدید آمده تأسف

(خوردند)

خوردند و گفتند یا حسرتا بر آن پیغمبران که اگر ایشان را نکشته بود مانی ایمان آورده
بود مانی با ایشان و این پشیمانی بودنه در وقت خود بل در وقت الجاء در حالتی که پشیمانی
سود ندارد ما یأتیهم من رسول هیچ پیغمبر بایشان نیامد و الاّ ایشان با او استهزاء کردند و
از او فسوس داشتند الم یروا نمی بینند یعنی نمیدانند اهل مکه که بس هلاك کردیم پیش
ایشان از قرنها ومردمان روزگار ها و قرن اهل هرعصری باشند برای آن قرن خوانند ایشانرا
که در وجود مقترن باشند با یکدیگر و انّهم الیهم لایرجعون که مرجع ایشان بایشان نباشد
و ان کلّ لمّا جمیع لدنیا محضرون یعنی و ما کلٌّ الاجمیع و نیستند ایشان الاّ بنزدیك ماجمله
بیکبار حاضر یعنی هیچ کس را رها نکنیم و الاّ زنده کنیم و بعرصهٔ قیامت حاضر آوریم و
این بر سبیل تهدید و وعید فرمود و مثله قوله و حشرنا هم فلم نغادر منهم احداً قوله تعالی .

وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ * وَجَعَلْنَا

و علامتی آنها راست زمین مرده که زنده کردیم آن راو بیرون آوردیم از آن دانه را پس از آن میخورند و گردانیدیم

فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَ أَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ * لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ

در آن بوستانها از درخت خرما و انگور و روان کردیم در آن از چشمهای آب تا بخورند از میوهاٴ

وَ مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ * سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا

و از آنچه کرده او را دستهایشان آیا پس شکر نمیکنند پاك است آنکه آفرید انواع اشیاء را همهٔ آنها را ازآنچه

تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ * وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ

میرویاند زمین و از نفسهای مردم و از آنچه نمیدانند و نشانهٔ دیگر آنها راست شب که میکنیم از آن روز را

فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ * وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ *

پس آنگاه ایشان داخل در تاریکی هستند و آفتاب که میرود برای قرارگاهی نه مر او راست این است تقدیر کردن خداوند غالب دانا

وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ * لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ

و ماه را تقدیر کردیم او را درمنزلها تا وقتی که برگردد مانند سیخ خرمای شش ماهه و نه آفتاب سزد که مر اورا

تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ * وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا

دریابد ماه را و نه شب راکه پیشی گیرد بروز وهمه ستاره ها در فلك خودشان شنا میکنند و نشانهٔ آنها راست که ما برداشتیم

ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ * وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ * وَ إِنْ نَشَأْ

آباء و اجداد ایشانرا درکشتی پراز آدم و آفریدیم برای ایشان ازمثل کشتی چیزی که سوار میشوند و اگر خواهیم

نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ * إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتَاعًا إِلَى حِينٍ *

غرق کنیم ایشانرا پس نیست فریادرس آنها راو نه ایشان خلاص میشوند از غرق مگر آنکه رحمتی ازما و برخورداری تاهنگام

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ * وَمَا

مرك و چون گفته شود آنهارا که بپرهیزید از آنچه پیش شما بوده و آنچه در عقب شما بوده تا شاید شارحم کرده شوید و نیامد

تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا

ایشان را هیچ نشانهٔ از نشانه‌های پروردگارشان مگر آنکه بودند از آن اعراض کنندگان چون گفته شود آنهارا انفاق کنید از آنچه

رَزَقَكُمُ اللهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللهُ أَطْعَمَهُ إِنْ

روزی داد شما راخدا گفتند آن کسانیکه کافر شدند مر آنان که گرویدند آیا طعام دهیم آن را که اگر خواهد خدا طعام دهد او را نیستید

أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ *

شما مگر در گمراهی ظاهر و میگویند کی خواهد بود این وعده اگر هستید شما راستگویان

مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ * فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً

انتظار نمیبرند مگر آواز فرد و صور را که بگیرد ایشانرا و ایشان مجادله مینمایند پس نمی توانند با این حال وصیت کردن را

وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ * وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ

و نه بکسان خودشان برگردند و دمیده شود در صور پس آنگاه ایشان از قبرها در نزد پروردگار خود

يَنْسِلُونَ * قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ

می شتابند گویند ای وای بر ما که بر انگیخت ما را از خوابگاه ما این است که ما را وعده کرد خدای بخشنده و راست گفتند پیغمبران

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ * فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ

نبود این واقعه مگر در فریاد فرد پس آنگاه ایشان همه نزد ما حاضر شدگانند پس امروز ستم کرده نشود

نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ

نفسی چیزی را و نه جزا داده شوند مگر آنچه بودید که میکردید بدرستیکه یاران بهشت امروز در کارها باشند

فَاكِهُونَ * هُمْ وَ أَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ * لَهُمْ فِيهَا

شادان ایشان و زنان ایشان در سایها باشند بر تختهای آراسته تکیه زدگان آنها را در بهشت

فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ * سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ * وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا

میوها وآنها راست آنچه میخوانند آنها راست سلام گفتنی از پروردگار مهربان و جدا شوید امروزای گناه کاران

الْمُجْرِمُونَ * أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ

آیا پیمان ننمودیم بسوی شما ای فرزندان آدم اینکه نه پرستید دیو را بدرستیکه او برای شما

عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَ أَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ * وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا

دشمنی است هویدا و اینکه بپرستید مرا این است راه راست و بتحقیق گمراه کرد از شما خلق

كَثِيرًا * أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ * هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ * اصْلَوْهَا

بسیاری را آیا پس نبودید که تعقل کنید این است دوزخی که بودید ترسانیده میشدید شما درآئید آن را

الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ * الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ

امروز بسبب آنچه بودید که کافر میشدید امروز مهر گذاریم بردهنهای ایشان و سخن گویند با ما دستهایشان

وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * وَ لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ

و گواهی میدهد پاهایشان بسبب آنچه بودند که کسب میکردند و اگر خواهیم هر آینه نابدید کنیم بر چشمهایشان

فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ .

پس سبقت گیرند درراهی چگونه می بینند

قوله تعالی و آیة لهم الارض المیتة احییناها الایه حق تعالی گفت آیتی است ودلالتی
و علامتی این زمین مرده را کم زنده کردیم آنرا بباران و از آنجا بیرون آوردیم دانهٔ که شما

از آن میخورید از انواع حبوب که قوت باشد و جعلنا فیها و کردیم درآن زمین جنات بستانها
از درختان خرما و انواع انگور ها وفجّرنا فیها و بگشادیم در زمین چشمه های آب تا مردمان
از میوهٔ آن میخورند ـ حمزه و کسائی و طلحة بن مصرف خواندند ثمرة بضمّتین و باقی قرّاء
ثمرة بدو فتحه و ما عملته ایدیهم عامهٔ قراء خواندند بهاء ضمیر ـ و اهل کوفه خواندند و
عیسی بن عمر عملت بی ضمیر و در ما سه وجه گفتند یکی آنکه نفی است و معنی آنکه دستهاء
ایشانرا درآن هیچ صنع و عمل نبوده است بل خدای عزّ وجل آفرید ـ واین قول ضحاك است
و مقاتل و وجه دوّم آنکه مصدری است ای و من عمل ایدیهم ـ وجه سوّم آنکه موصوله است
یعنی و الذی عملته ایدیهم و معنی هر دو یکی است یعنی از عمل دست و از آنچه دست شما
در آن عمل کرده است از کشت و بذر وسقی و عمارت و این برعکس معنی اول است ـ واین
قول عبدالله عباس است افلا یشکرون خدای را شکر نمیکنند بر نعمتهایش سبحان الذی
خلق الازواج کلها گفت منزّه است آنخدای که اشکال وامثال آفرید ممّا تنبت الارض از نبات
زمین و مثل را زوج خواندند بر وجه تشبیه و مقاربة و من انفسهم و از نفسهای ایشان اینجا
زوج حقیقت است و ازآنچه شما ندانید وعلم شما بآن نرسیده است از آنچه ندیدهٔ ونشنیده اید
و آیة لهم اللّیل نسلخ منه النهار و آیتی دیگرهست ایشانرا وعلامتی و دلالتی و آن شب است
که ما روز از او فرو میکشیم بمثابهٔ پوست که از گوسفند فرومیکشند و این بر توسّع گفت
فاذا هم مظلمون اذا مفاجاة راست که بنگرید ایشان را درظلام وتاریکی باشند و قوله مظلمون
ای داخلون فی الظّلام یقال اظلم الرجل اذا دخل فی الظلام مثل اصبح و امسی واضحی و
کذلك اعرق وانجد واتهم اذا دخل العراق ونجداً وتهامة واظلم اللّیل اذا صار ذاظلمة نحوامرّ
الشیء ای صار ذا مرارة و الشّمس تجری لمستقر لها وآفتاب میرود بمستقرّ خود بقرار گاهی
که او را هست در ظلام ـ عبدالله عباس گفت مستقرّ اومنازل اوخواست گفت قرار نگیرد تا
با منازل نرسد ـ قتاده گفت تا بوقتی معیّن که از آن نگذرد ـ و گفتند مراد آن است که آفتاب
میرود تا بغایت کار اوعند انقضاء دنیا ـ وگفتند بدورترمنازل او درغروب ـ ابوذرغفاری روایت
کرد از رسول ص که گفت مستقرآفتاب بنزدیك عرش است ـ عمروبن دینار روایت کرد که عبدالله
عباس خواند والشمس تجری لامستقر لها واین قرائت عبدالله مسعود است یعنی همیشه گردان بود آنرا
قرارنبود ذلك تقدیر العزیز العلیم این تقدیرخدای عزیزداناست قوله والقمر قدّرناه منازل ابوعمرو و
ابن کثیر ونافع و یعقوب و ایوب خواندند والقمر برفع برای آنکه فعل مشغول است بضمیر
نتواند تا عمل کند در مفعول مقدم او حق او رفع است بر ابتداء ومثله قوله سورة انزلناها
اولیتر آن است که عطف بود علی قوله وآیة لهم الارض و آیة لهم اللّیل والشّمس تجری والقمر
علی تقدیر و آیة لهم الشمس والقمر و باقی قرّاء بنصب خواندند علی تقدیر فعل محذوف دلّ علیه
الفعل الموجود والتقدیر و قدرنا القمر قدرناه منازل ای قدرنا له منازل برای او منازل انداختیم
وآن بیست وهشت منزل است که قمر هر شبانه روزی بمنزلی باشد و نامهاء او این است .
شرطین وبطین وثریا ودبران وهقعه ومنعه وذراع ونثره وطرفه وجبهه وزهره و

صرفه وعوا وسماك وغفر وزبانا واکلیل وقلب وشوله ونعایم وبلده وسعد ذابح و
سعد بلع وسعد سعود وسعدالاخبیه وفرع الدلو المقدم وفرع الدلو المؤخر بطن الحوت چون
بمنزل آخرین رسد چنان شود که با سرشاخ خرما ماند و ذلك قوله حتی عاد کالعرجون القدیم
و این در اصل آن شاخ بود که از او ازغها برآید چون دیرینه شود زرد شود وخمیده شود
تا بشکل و بلون بهلال ماند لاالشمس ینبغی لها نه آفتاب را باید که ماه را دریابد بل ایشان در
فلك خود میگردند پیوسته و هریکی را از آن حدی هست که از آن درنگذرند ـ و ابوصالح
گفت معنی آن است که هیچ دو از آن نور نگیرند از یکدیگر ـ و گفتند معنی آن است که
هریکی از ایشان درنیابد دیگر را در آنچه او را برای آن آفریده اند یعنی بجای او نیایستد
ولاالّلیل سابق النهار و نه شب روز را سبق برد برای آنکه هریکی را از آن مقداری نهاد
خدای تعالی مقدر وکلّ في فلك یسبحون وهمه در فلك خود شناء میکنند یعنی آفتاب و ماه
و کواکب و فلك عبارت است از مجری و موضع سیر آفتاب وماه و برای آن بواو و نون گفت
که این فعل از افعال آدمیان باشد چون فعل عقلاء با ایشان اضافه کرد کنایة از ایشان بکنایهٔ
عقلاء کرد و آیة لهم انّا حملنا ذریتهم فی الفلك المشحون وآیتی دیگر آن است که مافرزندان
خرد ایشان را حمل کردیم و برگرفتیم در کشتی مملوّ پر بار کرده ـ گفتند ذریه را برای آن
تخصیص کرد که ایشان را قوهٔ سفر و اضطلاع باعباء او نباشد یعنی ضعفاء را بتدبیر و تسخیر
خود در کشتی حمل کردیم بآن که آب و باد را مسخر کردیم بر کشتی راندن و بردن و حمل
منع چیزی باشد از آنکه درجهة سفل برود ـ وعامهٔ قرّاء ذریتهم خواندند برلفظ واحدویعقوب
بر جمع ذریاتهم خواند وجه قرائت اول آن است که هریکی را از ایشان ذریتی باشد و دیگرآنکه
لفظ او جنس است و جنس صالح بود واحد را و جمع را و کشتی را برای آن فلك خواند که
در آب گردد و منه الفلك لاستدارته و منه الفلك المغزل و فلکة ثدی المراه اذا استدار و گفتند
باین کشتی کشتی نوح خواست که ایشان را حمل کرد دراو پدران در کشتی بودند و فرزندان در
اصلاب آباء بودند و این روایت است از عبدالله عباس . و مشحون مملو باشد و شحنت البلد
بالخیل ای ملأته و شحنته از اینجاست و کینه را شحنا گویند وخلقنا لهم من مثله مایرکبون
گفت ما بیافریدیم برای ایشان من مثله از مانند کشتی نوح کشتیهاء دیگر که بآن مانداین
قول عبدالله عباس است ـ و بعضی دیگر گفتند مراد کشتیهاء کوچك است که در جویها رود
و مجاهد گفت مراد شترانند که شتر کشتی بر باشد ما برکبون ماء نکرهٔ موصوفه است ای شیئا
یرکبونه من السفن اوالابل وان نشأ نغرقهم و اگر خواهیم غرق کنیم ایشانرا فلاصریخ لهم
ای لا مغیث لهم و فریاد رس نبود ایشان را و گفتند ـ مستغیثی نبود که فریاد خواهد
از آنکه داند که فریادش نرسند و قول اول بهتر است قال الشاعر انا اذا ما اتانا صارخ
فزع کان الصراخ له قرع الطنابیر صارخ ای مستغیث والصراخ الاعانة پس هردولغت دربیت جمع کرد
ولاهم ینقذون و نه ایشان را برهانند الاّ رحمةً منا نصب او بر فعلی محذوف است التقدیر
الاّ ان نرحمهم رحمة منا والاّ ان نمتعهم متاعاً مگر که ما رحمت کنیم برایشان وایشان را

برخورداری دهیم تا بوقت آجال ایشان اگر آنجا غرق نشوند واذا قیل لهم اتقوا مابین ایدیکم چون گویند ایشان را که بترسید از آنچه در پیش شماست وپس شما ـ عبدالله عباس گفت مابین ایدیکم آنچه پیش شما است از کار آخرت تا بجا آرید آن را و آنچه پس شماست از متاع دنیا تا باو مغرور نشوید ـ مجاهد گفت آنچه پیش شماست از گناهان گذشته و آنچه پس شماست از گناهان ناکرده از آن بتوبه احتراز کنید و از این بعزم بر آن پشیمان باشید وبراء بن عازب گفت مابین ایدیکم آنچه گذشت از اجل شما و ما خلفکم و آنچه مانده است از آن قتاده گفت آنچه پیش شماست ازوقایعی و حوادثی که رفت وما خلفکم وآنچه پس شماست از کار قیامت مقاتل گفت آنچه از پیش شماست از هلاك امت سلف وآنچه پس شماست ازعذاب آخرت لعلکم ترحمون تا همانا رحمت بر شما کنند وجواب اذا از کلام بیفکند لدلالة الکلام علیه والتقدیر اعرضوا عنه ولم تصغوا الیه یعنی چون این گویند ایشان را ازین اعراض کنید وگوش با این نکنید بیانش آیت که از پس این است وما تاتیهم من آیة من آیات ربهم الا کانوا عنها معرضین گفت نیاید بایشان آیتی ازآیات خدای تعالی والا ایشان از آن عدول نمایندواعراض کنند و مراد بآیات ادله و شواهد است ومن اول زیادت است مؤکد نفی و دوم تبعیض راست واذا قیل لهم انفقوا مما رزقکم الله چون گویند این کافران را که نفقه و هزینه کنید از آنچه خدای شما را روزی کرده است کافران گویند انطعم من لو یشاء الله ما طعام دهیم آن را که اگر خدای خواهد طعام دهد اورا ـ ان انتم الا فی ضلال مبین شما که مؤمنانید درگمراهی روشنید وان بمعنی ماء نفی است یعنی نیستید الا در گمراهی روشن سبب نزول آیت آن بود که رسول صلی الله علیه و آله ایشان را تحریص میکرد بر طعام دادن درویشان و مستحقان کافران گفتند محمّد دعوی میکند که خزائن آسمان و زمین خدای مراست آنگه ازما طعام میخواهند وگفتند بر آن وجه گفتند که اگر مستحق ایشان بودندی که چیزی بایشان دهند خدای بداده بودی و گفتند فقراء اصحاب کافران را گفتند ازین که دعوی کردید که درمال ما خدای را نصیب است فی قوله وجعلوا لله مما ذراء من الحرث والانعام نصیباً الایة ما را نصیبی کنید وچیزی بما بدهید گفتند اگر خدای خواهد شمارا طعام دهد ما شما را چیزی ندهیم تا با دین ما نیائید و قوله ان انتم الا فی ضلال مبین خلاف کردند که از کلام کیست بعضی گفتند کلام کافران است واز جملهٔ کلام اول است و همه یك کلام است واین قول مقاتل حیّان است و بعضی دیگر گفتند کلام اصحاب رسول است و بعضی گفتند کلام خدا است ویقولون متی هذا الوعد آنگه گفت از گفتار منکران بعث و گفت میگویند اینّ کافران که کی خواهد بودن این وعدهٔ قیام ساعت اگر شما که مسلمانانید در این وعده راست گوئید آنگه بجواب ایشان گفت ما ینظرون ای ما ینتظرون ایشان انتظار نمیکشند الا یك آواز را و آن دمیدن اسرافیل بود درصور تاخذهم بگیرد ایشانرا آن صیحه ناگاه وهم واو حال راست بخصومن و ایشان خصومت میکنند با یکدیگر ـ وقرّاء دربن کلمه خلاف کردند ابو جعفر و نافع نیز بروایت ورش خواندند بخاء ساکن وصاد مشدّد بخصومون و این قرائت پسندیده نیست برای آنکه جمع ساکنین است لا علی حدّه و ابوعمر

باختلاس حرکت خواند و ابن عامر و کسائی و عاصم بفتح یا و کسره خا و تشدید صاد ـ وحمزه بفتح یاء و اسکان خا و تخفیف صاد من بناء الثلاثی و برقرائت آنکه صاد مشدد خوانده اصل ثختصمون بوده است تاء را قلب کردند باصاد پس از آنکه ساکن کردند آنکه در صاد ادغام کردند و آنکه خاء ساکن خوانند برای آنکه او در اصل ساکن بوده است . وآنکه مفتوح خواند نقل کرد حرکت تا بااو و آنکه مکسور خواند اتبع کسره الکسرة کما قالوا یهدی و در خصومت ایشان دو قول گفتند یکی آنکه معنی آن است که نفخ صور و صیحهٔ او بایشان آید ناگاه چنانکه ایشان در میان معاملات و خصومات باشند ـ و قول دیگر آنکه صیحهٔ اول بایشان آید وایشان در نفخ دوم خلاف میکنند وخصومت میکنند و قول اول معتمد تر است از دو وجه را یکی لقوله فلا یستطیعون توصیةً گفت نتوانند تا وصیّت کنند و این معنی آن است که ایشان را ناگاه گیرند وبا وصایت نگذارند ـ دیگر آنکه آن حالت الجاء بود و در آن حال مردم مضطر شوند و علم ضروری حاصل آید انکار بعث از ایشان مصوّر نبود ولا الی اهلهم یرجعون نه با اهل خود رجوع توانند کردن و در خبر است که رسول صلی الله علیه وآله و سلم گفت سه نفخ باشد وسه بار درصور دمند یکی نفخه فزع باشد و یکی نفخ صعق و یکی نفخ احیاء و هرسه در قرآن هست اما نفخة اول قوله و نفخ فی الصّور ففزع من فی السموات و من فی الارض و دوم آنکه گفت ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض ونفخهٔ سوم قوله ثمّ نفخ فیه اخری بیك نفخه بترسند و بیك نفخه بمیرند پس بدیگر زنده شوند و ذلك قوله و نفخ فی الصور ـ فاذاهم من الاجداث الی ربهم ینسلون اذا مفاجات است که ایشان از گورها پیش خدای میروند والنسول والنّسلان والعسلان سرعة المشی کمشی الذئب قال الشاعر شعر عسلان الذئب امسی قاربا برد اللّیل علیه ونسل وقال امرء القیس فسلّی ثیابی من ثیابك تنسلی و در خبر است که میان نفخ اول تا دوم چهل روز باشد واز دوم تا سوم چهل سال باشد قالوا یاویلنا گویند عند آن حال که از گورها برخیزند این کافران یا ویلنا ای وای برما من بعثنا من مرقدنا ما را که برانگیخت از این خوابگاه ما آنگه گویند هذا ما وعدنا الرحمن در نسخه اصل لفظ نا زائد است وصدق المرسلون این آنست که خدای تعالی ما را وعده داده است و پیغمبران راست گفتند در این وعده که مارا داده اند ـ مفسّران دو قول گفتند فی قوله من مرقدنا یکی آنست که عبدالله عباس گفت وابی کعب و قتاده که این قول آنکس گوید که اورا بین النفختین عذاب نکرده باشند آن مرگ بنزدیك او چون خوابی باشد برای این گور را خوابگاه خوانند و قول دوم آن است که چون عذاب دوزخ بینند آنچه در گور دیده باشند از عذاب ایشان را بمنزلهٔ خواب دانند وقولهم هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون این آن است که خدای ما را وعده داد و پیغمبران راست گفتند از حدیث قیامت و بعث و نشور این اقراری است که ایشان را سود ندارد برای آنکه در وقت الجاء باشد ان کانت الا صیحةً واحدةً گفت این نیست الا یك آواز یعنی نفخ سوم فاذا هم جمیع لدینا محضرون اذا مفاجات است که بنگرید ایشان جمله بنزدیك ما حاضر باشند آنکه گفت فالیوم امروز یعنی روز قیامت لاتظلم

نفس شيئاً بر هيچ كس ظلم نكنند و هيچ حقّى از كسى باز نگيرند و نقصان نكنند ولا تجزون الاّ ما كنتم تعملون و جز آن نكنند شما را الاّ بآنچه كرده باشيد و محلّ ما نصب است بآنكه مفعول دوّم جزاء است يقال ما جزيت الاخيراً انّ اصحاب الجنة اليوم فى شغل فاكهون گفت اهل بهشت امروز در شغلى باشند از لهو و طرب نافع و ابن كثير و ابو عمرو بسكون غين خواندند و ديگران بضم غين وهر دو لغت است كالسحت والسحت والخلق والخلق والجبن والجبن ـ مفسران در اين شغل خلاف كردند ـ عبدالله عباس گفت افتضاض الابكار دختران را دوشيزگى بردن است ابو سعيد خدرى روايت كرد از رسول صلى الله عليه و آله و سلّم كه گفت هر كه كه اهل بهشت خلوت كنند با اهل خود بهر نوبت او را بكر يابند ـ كلبى و ثمالى گفتند يعنى در شغلى باشند از عذاب اهل دوزخ يعنى ايشان ازآن غافل باشند و پروواى اهل دوزخ نبود ايشان را ـ وكيع بن الجراح گفت بسماع مشغول باشند يحيى بن معاذ را پرسيدند كه از آواز ها چه خوشتر است گفت مزامير انس فى مقاصير قدس بالحان تحميد فى رياض تمجيد فى مقعد صدق عند مليك مقتدر گفت خوشترين آوازى مزا ميرانس باشد در مقاصير قدس بالحان تحميد در رياضى تمجيد در مقعد صدق درجوار رب العزة ـ ابن كيسان گفت بزيارت يكديگر مشغول باشند و گفتند بمهمانى خداى جلّ جلاله و گفتند فى عشرة اشياء بده چيز مشغول باشند بملكى بى عزل و برنائى بى پيرى و تندرستى بى بيمارى و عزّى و راحتى بى شدّت و نعمتى بى محنت و بقائى بى فناء و زندگانى بى مرك وخوشنودى بيخشم و انسى بى وحشت وگفتند هفت اندام ايشان در بهشت بهفت نعمت مشغول باشد پاى بدخول فى قوله ادخلوها بسلام آمنين ودست بكس يتنازعون فيها كاساً و آلت بلذّت فى قوله و حورعين و نصيب شكم فى قوله كلوا و اشربوا هنيئاً و كرامت زبان فى قوله و آخر دعويهم ان الحمدلله ربّ العالمين وحظّ گوش فى قوله لايسمعون فيها لغوا ولا تاثيما الاّ قيلا سلاماً سلاماً وبهره چشم فى قوله و تلذّ الاعين ـ طاوس گفت در اين آيت اگر بدانندى كه باين نعمت از كه مشغولند نعمت بر ايشان منغّص شدى يعنى از منعم وبعضى حكما را پرسيدند از آن كه رسول صلي الله عليه و آله وسلّم گفت اكثر اهل الجنّه البله گفت براى آن ابله باشند كه مشغول باشند به نعمت ازمنعم ـ آنكه گفت من رضى الجنّة عن الله فهو ابله فاكهون عامهٔ قراء خواندند بالف فاكهون ـ ابو جعفر خواند فكهون بى الف و آن دو لغت است كالحذر و الحاذر و الفكه و الفاكه كسائى گفت فاكه ذو فاكهة باشد لابن و تامر و در معنى او خلاف كردند ـ عبد الله عباس گفت ـ فرحون خرّم باشند مجاهد گفت و ضحاك معجب باشند ـ سدى گفت ناعم باشند هم و ازواجهم ايشان و زنانشان فى ظلال جمع ظلّ در سايها باشند حمزه وكسائى و خلف فى ظلل خواندند علي وزن فعل و باقى قراء ظلال وزن فعال على الارائك جمع اريكه بر سريرهائى باشند كله بر سر او زده و تا چنين نباشند آنرا اريكه نخوانند و مثله سفينه و سفاين و گفتند بسترها خواست متّكئون تكيه زده و لهم فيها فاكهة ايشان را در آنجا يعنى در بهشت ميوهٔ باشد ولهم ما يدّعون و ايشان را باشد آنچه خواهند اين قول عبدالله عباس است ـ مقاتل گفت تمنا كنند و گفتند يعنى هر چه دعوى كنند بايشان

(دهند)

دهند بحكم آنكه از حال ايشان معلوم آن باشد كه دعوى جز بحق نكنند سلام قولا اى ولهم سلام و ايشان را باشد سلامى قولا نصب او بر مصدرى است محذوف الفعل اى يقال لهم قول ايشانرا آن سلام بگويند و برسانند از خداى رحيم بخشاينده و امتازوا اليوم ايّها المجرمون آنكه كافران را و عاصيانرا گويند جدا شويد امروز از مؤمنان اى مجرمان گناه كاران يقال مُزت الشّيء وميزاً وتمازاً امتازاذا انفصل وميّزت لتكثير الفعل ومطاوعة تميّز يقال ميّزت الشّيء فتميّز ـ آنكه حكايت آن كرد كه ايشان را گويند روز قيامت بر سبيل عتاب و تقريع الم اعهد اليكم نه من با شما عهد كردم اى فرزندان آدم ان لا تعبدوا الشيطان كه ديورا نپرستيد وطاعت نداريد او را كه او شما را دشمن ظاهر است آشكارا و ان اعبدونى و آن كه مرا پرستيد هذا صراط مستقيم اين دين مسلمانى راهى راست است و لقد اضلّ منكم و شيطان گمراه كرد از شما جبلاً كثيراً خلقى بسيار را ابن كثير وحمزه و كسائى و خلف و رؤيس خواندند جبلا بضم جيم و باء و تخفيف لام ـ و نافع و ابو جعفر و عاصم جبلاً خواندند بكسر جيم والسكان باو اشتقاق او از جبلّه باشد و او طبيعت است و يقال جبل فلان علي كذا اى خلق وجبل على كذا اى طبع و الجبله الخلق والخليقه افلم تكونوا تعقلون شما عقل نداريد يعنى استعمال عقل نميكنيد هذه جهنم الّتى كنتم تو عدون اين آن دوزخ است كه شما را وعده كردند و شايد تا معنى آن بود كه شما را بآن وعيد كردند براى آنكه ـ اوعد يوعد هم چنان آيد كه مستقبل او كه وعد يوعداعنى مستقبل مزيدو ثلاثى بيك صورت باشد و درآنكه تفسير بروعيد دادن اولى تراست براى آنكه اين بر حقيقت خود باشد و آن برنوعى توسّع اصلوها اليوم ملازم شويد باين آتش يقال صلّيت النار و بالنار قال الله تعالى لايصلها و قال الشاعر ـ وليس يصلى بنار الحرب جانبها بما كنتم تكفرون با مجازات راست وما مصدرى التقدير جزاء بكفركم بآن كفر كه آوريد آنكه گفت اليوم نختم على افواههم ما امروز مهر بر دهنهاء ايشان نهيم تا سخن نتوانند گفتن و آلتى و مخارجى كه بآن سخن توان گفتن و دستهاء ايشان با ما سخن گويند ودرسخن گفتن دست چند قول گفتند يكى آنكه خداى تعالى اورا باز آفريند خلقتى كه با او سخن گفتن توان و اين قول درست تر است ـ قولى ديگر آن است كه كلامى در دست ايشان آفريند آنكه بر مجاز محل كلام را متكلم خواند ـ وجهى ديگر آن است كه ممتنع نباشد كه خداى تعالى علامتى پديد آرد بر دستهاء ايشان كه مردم از آن بدانند كه ايشان معصيت كرده اند آنكه آنرا بر توسّع شهادت خواند چنانكه گويند عينك يشهد بسهرك چشمت گواهى ميدهد كه نخفتهٔ و امثال اين و بيان اين قول . حديث ابو سعيد خدرى است كه گفت رسول صلى الله عليه و آله وسلّم گفت كه چون روز قيامت باشد خداى تعالى بر كافران علامتى پديد آرد كه مردم بدانند كه ايشان گناه كارند چون پرسند از او اقرار ندهد خداى تعالى بفرمايد تا فرشتگان برو گواهى دهند هم اقرار ندهد بفرمايد تا پيغمبران برو گواهى دهند هم اقرار ندهد بفرمايد تا همسايگان بر او گواهى دهند هم اقرار ندهد بفرمايد تا اعضاى او بر او گواهى دهند فذالك قوله اليوم نختم على افواههم وتكلّمنا ايديهم وتشهد ارجلهم بما كانوا يكسبون ـ عقبه بن عامر گفت كه رسول صلى الله عليه وآله وسلم گفت اول عضوى كه از آدمى سخن گويد ران او بود وگفت دستش در بن خبر وماننده اين توقف

(باشد)

باشد برای آنکه معارف اهل قیامت ضروری باشد و ایشان ملجاء باشید بترك قبایح از آنجا که بضرورت دانند که لوجادلوها یحیّل بینهم و بینها ـ ولو نشآء لطمسنا علی اعینهم گفت اگرما خواهیم چشمهاء ایشان مطموس کنیم چنانکه اثر او بر روی هیچ نباشد فاستبقوا الصراط ایشان یکدیگر را سبق برند براه فانّی یبصرون ایشان چگونه راه بینند که چشم ندارند عبدالله عباس و مقاتل و عطا و قتاده گفتند معنی آن است که اگر ما خواهیم چشم ضلالت ایشان کور کنیم و این راه راست بنمائیم ایشان بشتابند بر راه راست و راه ایمان آنکه گفت فانّی یبصرون چگونه بینند راه راست وما این معنی نکرده ایم حسن و سدی گفتند معنی آن است که اگر ما خواهیم ایشان را در این عمیا و ضلالت رها کنیم از طریق خذلان و تخلیه آنکه چگونه راه راست بینند بی توفیق والطاف ما واین هردو قول متقاربند وقول اول بهتراست ازآنجا که کلام برظاهر خوداست و مورد آیة تذکیر نعمت است وتوبیخ ایشان بر کفران نعمت قوله تبارك و تعالی .

وَلَوْ نَشَآءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلٰى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ * وَمَنْ

و اگر خواهیم هر آینه مسخ کنیم آنها را برجایگاه شان پس نمیتوانند رفتن ازموضع خود وبازپس نگردند وهر که را

نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ * وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ

عمر دادیم برگردانیم اورا در آفرینش آیا تعقل نمی کنند و نیاموختیم ما محمد صرا شعر وسزاوار نیست مراورا شعر گفتن نیست او

إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ * لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ *

مگر پندی و کتابی هویدا تا بیم دهد هر که باشد زنده و تا واقع شود کلمهٔ عذاب بر کافران

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ * وَذَلَّلْنَاهَا

آیا نمی بینند که ما آفریدیم برای ایشان از آنچه کرده دستهای ما چهار پایان را پس آنها مر اورا مالکانند ورام نمودیم انعام را

لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ * وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ

برای آنها پس از آنها است سواری آنها و بعضی آنها را و میخورند و مر آنها راست در آن سود ها و آشامیدنها آیا پس شکر نمی کنند

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ * لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ

و فرا گرفتند از جز خدا خدایان دیگر را تا شاید ایشان یاری کرده شوند نمی توانند یاری نمودن ایشان را و ایشان بتان را

جُنْدٌ مُحْضَرُونَ * فَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ * أَوَلَمْ

لشکری هستند حاضر کرده شده پس باید غمگین نکند ترا گفتار آنها که ما میدانیم آنچه پنهان میکنند و آنچه آشکار میکنند آیا

يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ * وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ

ندید آدمی که ما آفریدیم او را از نطفه پس آنگاه او جدل کننده است هویدا وزد برای ما مثلی را وفراموش نمود

خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ

آفرینش خود را گفت که زنده میکند استخوان را و آن پوسیده است بگو زنده میکند آنها را آنکه آفرید شان اول بار و او

بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ * الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ

بهر آفرینش دانا است آنکه گردانید از برای شما از درخت سبز آتشی را پس آنگاه شما از آن درخت

تُوقِدُونَ * أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلٰى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ

بر می افروزید آتش را آیا نیست آنکه آفریده آسمانها و زمین را بتوانائی بر آنکه بیافریند مانند ایشان را

بَلٰى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ * إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

آری اوست آفریندهٔ دانا جزاین نیست که امر اوهرگاه خواهد چیزی را اینکه میگوید مر او را باش پس میباشد

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ .

پس پاك است آنکه بدست اوست پادشاهی هر چیزی وبسوی او بازگشت کنید

قوله تعالی ولو نشاء لمسخناهم علی مکانتهم گفت اگر ماخواهیم مسخ کنیم ایشان را بر جای خود و صورت ایشان بگردانیم بصورت سك وبوزینه و جز آن فما استطاعوا مضیّا نتوانند بگذشتن و نه باز آمدن ـ و گفتند رفتن بل برجای بمانند و نیز نتوانند خویشتن را باحال اول بردن و من نعمّره ننکسه آنکه گفت آنرا که ما اورا معمّر و دراز عمر گردانیم اورا منکس و باژگونه گردانیم در خلق تا از پس قوه ضعیف شود و از پس زیاده جسم ناقص شود و از پس طراوت بالی شود و از پس فطنت خرف شود ومثله قوله ومنکم من یرد الی ارذل العمر لکیلا یعلم من بعد علم شیئاً و مرد معمر بیشتر بخرافت رسد و اخبار معمران و اشعار بیشتر از این است ابوالطّحان القینی (۱) گفت پس از آنکه دویست سال از عمر او بگذشته بود شعر

ختني خائنات الدّهر حتی کانی حائل ادنو لصید قصیر الخطو یحسب من رانی ولست مقیّد آنی

بقید وله ایضاً تقارب خطو رجلك یا سوید وقیّدك الزمان بشرّ قید وربیع بن ضبیع الفزاری

گفت اذا کان الشّتاء فادفنونی فانّ الشیخ یهدمه الشتاء اذا عاش الفتی ماتین عاما فقد ذهب اللّذاذة والغناء افلا یعقلون خرد ندارند اینها تا در او اندیشه کنند و این استفهام بمعنی تقریع است آنکه گفت و ما علّمناه الشعر و ما رسول خود را شعر نیاموختیم واورا شعر بکار نیاید حکم روایت کرد که آن روز که عباس مرداس این شعر بگفت اتجعل نهبی ونهب العبید بین عینیة والاقرع رسول صلی الله علیه و آله وسلم او را بخواند و گفت انت القائل اتجعل نهبی و نهب بین الاقرع والعینیه ابوبکر علیه مایستحق گفت یا رسول الله او نه همچنین گفته است گفت دانیم تا چگونه گفته است ولیکن شعر نه کار من است وحسن بصری گفت رسول صلی الله علیه وآله و سلم تمثل کرد باین بیت کفی الشیب والاسلام للمرء ناهیاً بخواند کفی بالاسلام والشیب ناهیاً للمرء برین وجه گفت تا شعر نباشد و از وزن بشود یکی از جمله صحابه گفت که یك روز تمثل میکرد به بیت طرفه شعر ستبدی لك الایام ما کنت جاهلا و یاتیك بالاخبار من لم تزوّد چنین خواند ویاتیك مَن لم تزوّد بالاخبار ابوبکر علیه مایستحق گفت او نه چنین گفته است گفت من دانم ولیکن بشعر مرا کار نیست و آنچه روایت کرده اند که رسول روزی چنین گفت انا النبی لا کذب انا ابن عبدالمطلب و آنچه گویند که گفت هل انت لا اصبع زهیت وفی سبیل الله ما القیت بر وجهی گفته باشد که موزون نبود چنانکه آن دیگر ابیات که گفتیم ان هو الاّ ذکر وقرآن مبین این نیست الاّ ذکری و قرآنی روشن وآیت رداست

۱ – ابوالطمحان القینی ح د

بر آنان که گفتند رسول صلی‌الله علیه و آله وسلم شاعر است وقرآن شعر است ـ وعایشه گفت کان‌الشعر ابغض‌الحدیث الی رسول‌الله گفت رسول صلی‌الله علیه وآله و سلم در جهان دشمن تر نداشتی از شعر ـ و در خبر است که رسول صلی‌الله علیه وآله و سلم گفت لان یمتلی جوف احدکم قیحا احبّ الی من ان یمتلی شعرا گفت اگر شکم یکی از شما پر از ریم باشد دوست دارم از آنکه پر از شعر باشد لینذر من حیّاً مدنیان و بصریان و شامیان الاّ ابو عمرو بتاء خطاب خواند و باقی قرّاء لینذر بیاء خبراً عن الغایب گفت تا بترساند از مردمان آنان را که زنده اند یعنی زنده آن باشد که اورا انذار سود دارد ویحق‌القول علی‌الکافرین و عذاب واجب شود برکافران بعد از انذار وچون متعظ نشوند اولم یروا آنکه گفت نمی بینند این کافران بعلی نمیدانند انا خلقنا لهم مما عملت ایدینا که ما بیافریدیم برای ایشان از کردهٔ دست ما یعنی از آنچه تخلق او کرده ایم انعاماً چهاریانی فهم لها مالکون ایشان آنرا مالك و متصرفند و ذللناها لهم ما مذلل ومسخر کردیم آنرا برای ایشان فمنها از آن جمله بعضی آنست که نشست را شاید چون اسب واستر وشتر وخر ومنها یاکلون وبهری ازآن خوردنرا چون گاو وگوسفند ورکوب فعول باشد بمعنی مفعول کالحلوب بمعنی المحلوب واین بنا در مفعول کم آید بیشتر بمعنی فاعل بود ولهم فیها منافع و ایشان را در آن انواع منافع است از موی و پشم چنانکه گفت و من اصوافها و اوبارها و اشعارها اثاثا و متاعاً الی حین و مشارب از شیر آن که باز میخورند مشارب است ایشان را افلا یشکرون شکر نمیگذارند واتخذو من دون‌الله آلهةً و گرفتند ایشان بدون خدای تعالی خدایانی از اصنام لعلهم ینصرون تا همانا یاری کنند ایشان را آنکه حق تعالی ردکرد بر ایشان گفت لا یستطیعون نصرهم این بتان یاری نتوانند کردن ایشان را وهم لهم جندٌ محضرون و این کافران لشکری باشند این بتان را حاضر کرده و برای آن لشکر خواند ایشان را که فرداء قیامت بتان را درپیش دارند و بت پرستان را در قفا وهردورا بدوزخ برند پس چنانکه لشکر در قفاء پادشاه باشند ایشان در قفاء معبودان خود باشند بمثابهٔ لشکر و بیانش انکم وما تعبدون من دون‌الله حصب جهنم انتم لها واردون ـ دل تنگ نکناد ترا سخن ایشان و ایذاء و جفاء ایشان آنکه کلام باسر گرفت و گفت انا نعلم ما دانیم آنچه ایشان‌با سر گویند وآنچه ایشان آشکارا گویند واین بر سبیل تهدید است اولم یرالانسان گفت نمیداند آدمی و نمی بیند که ما او را از آب منی آفریدیم فاذا هو خصیم مبین اذا مفاجات راست که بنگری او خصمی است ما را روشن نه پنهان مفسّران در این انسان خلاف کردند عبدالله عباس گفت عبدالله ابی‌سلول‌است سعید جبیر گفت عاص و ابل سهمی است ـ حسن گفت امه خلفست قتاده گفت ابیّ بن خلف‌الجحمی است و آن چنان افتاد که او روزی پیش پیغمبر آمد و پارهٔ استخوان پوسیده بدست گرفته آنکه آن را بدست خود بپرشید و خرد کرد وبرباد داد وگفت یا محمّد تو گمان میبری که این را زنده خواهند کردن و حق تعالی درآیتی که پس ازاین‌است بیان کرد فی قوله و ضرب لنا مثلاً و نسی خلقه گفت این ملعون برای‌ما مثلی زد واین حدیث استخوانهاء پوسیده است که گفتیم و خلق خود فراموش کرد که ماورا چگونه‌آفریدیم

(قال)

قال گفت ابن ملعون من یحیی‌العظام وهی رمیم ـ که زنده کند این استخوانها که پس‌از آن پوسیده شده است گفت بگو ای محمّد ص یحییها الّذی انشاها اول مرة که زنده کنداو را آن خدای که اورا آفرید نخست‌بار وهو بکلّ خلق علیم و او بهمه آفرینش دانا است خدای تعالی این آیات بفرستاد و رسول صلی‌الله‌علیه و آله و سلم براو خواند گفت پس خدای مرا زنده کند گفت نعم و بدوزخ برد آنکه وصف کرد خدای تعالی خود را بقدرت خود برآن که چنان زنده کند شمارا که ازدرخت سبز آتش دهد گفت الّذی جعل لکم من‌الشجرالاخضر ناراً شجر جنس باشد هم واحد را شاید وهم جمع را چون جمع کنی آنرا واحدش شجره بود کثمر و تمرة و چون واحد خواهی جمعش اشجار بود برای آن اخضر گفت که حمل بر لفظ کرد ـ عبدالله عباس گفت آن دو درخت است که در او آتش باشد یکی را مرخ گویند ویکی‌را را عفار چون کسیرا آتش باید دوشاخ از این در درخت ببرد چنانکه آب ازومی چکد وبرهم سایند از میان آن آتش بیرون آید و از آنجا عرب در مثل گفتند فی کلّ شجرة ناروا ستمجدالمرخ والعفار و گفتند مرخ نر باشد وعفار ماده وهر دو را زند وزنده گویند و شیخ ما ابوالقاسم محمود بن عمرالزمخشری دو بیت گفت شعر وانی اری مثل‌الفاضلین اذاالتقیاالزند والزنده فهذا یفید بما عنده وهذا یفید بماعنده وحکما گفتند هیچ درخت نباشد که دراو آتش نبودمگر درخت‌عناب و سنجد فاذا انتم منه‌توقدون که‌بنگرید شما ازاوآتش میفروزید واذامفاجاتست گفت‌بر سبیل تقریر و تقریع بلفظ استفهام اولیس الذی خلق‌السّموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم گفت آن خدای که آسمان و زمین آفرید قادر نیست بر آن که بیافریند مانند ایشان ـ جملهٔ قرّاء بقادر خواندند برجارّ و مجرور مگر یعقوب که اوخواند یقدر علی‌الفعل المضارع بلی وهوالخلّاق العلیم آنکه او هم جواب داد گفت آری و اوآفریدگار بیننده داناست آنکه گفت انّما امره اذا اراد شیئاً فرمان او چون خواهد که چیزی در وجود آورد آن است که گوید کن فیکون بباش تا بباشد این عبارت است از سرعت وجود مقدور او بی‌امتناعی تا بتشبیه بآن ماند که یکی از ما گوید کن آنچه مراد او بود باین لفظ حاصل شود در حال نه آن است که آنجا قولی هست و امری چه از حکیم نیکو نبود مخاطبهٔ معدومات و قوله انما امره ممکن است حملی کردن هم بر امر فعلی هم بر امر قولی و بر فعل حمل کردن اولی تر است و معنی آنکه کار او و فعل او چنین باشد و اگر بر قول حمل کنند از آنجا بود که در لفظ صیغه امر آورد من قوله کن و کان تامه است بمعنی حدث ووقع فسبحان الّذی بیده ملکوت کلّ شیء گفت منزّه آن خدائی که ملك و تصرّف هر چیزی بدست اوست یعنی بامر او و فرمان او و ملکوت فعلوت باشد عن الملك یعنی او بر همه چیزی از مقدورات خود قادر است لا الی نهایة و الیه ترجعون و شما را مرجع و بازگشت با اوست ـ سورة و الصّافات بدانکه این سورة مکّی است وعدد آیات او صدو هشتاد و دو آیت است در عدد کوفیان و مدنیان و در عدد بصریان صد و هشتاد آیت است و هشتصد و بیست کلمه است ـ و سه هزار و هشتصد و بیست و سه حرف است ـ و روایت است از ابو امامه از ابی‌کعب که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که

(او)

او سورهٔ و الصّافات بخواند او را بعدد هر جنّی و شیطانی ده حسنه بنویسند ومرده شیاطین را از او دور کنند و از شرك بری شود وفرشتکان موکّل اوروز قیامت برایمان او گواهی دهند که او مؤمن بوده است به پیغمبران قوله تعالی .

سورة الصّافات مأته و اثنتان و ثمانون آیة و هی مکیّة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

وَالصّافّاتِ صَفًّا * فَالزّاجِراتِ زَجْراً * فَالتّالِياتِ ذِكْراً * اِنَّ اِلٰهَكُمْ

بحق فرشتکان صف کشیده صف کشیدنی پس بحق ملئکه رانندگان شیطان راندنی پس بحق ملائکه خوانندگان تسبیح بدرستیکه خدای شما

لَواحِدٌ * رَبُّ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ وَما بَيْنَهُما وَرَبُّ الْمَشارِقِ اِنّا زَيَّنَّا السَّماءَ

هر آینه یگانه است پروردگار آسمانها وزمین وآنچه میان آنهااست و پروردگار مشرق ها است بدرستیکه ما آراستیم آسمان

الدُّنْيا بِزِينَةٍ الْكَواكِبِ وَ حِفْظاً مِنْ كُلِّ شَيْطانٍ مارِدٍ * لا يَسَّمَّعُونَ اِلَى الْمَلَاءِ

دنیا را بآراستن ستارگان و نگاهداشتیم از هر دیو نافرمان نمیشوند بسوی اشراف فرشتگان

الْاَعْلٰى وَ يُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جانِبٍ دُحُوراً * وَلَهُمْ عَذابٌ واصِبٌ اِلّا مَنْ خَطِفَ

اعلی و انداخته میشوند از هر طرف راندن را و مر ایشان راست شکنجه ثابت مگر اینکه دریابد از آنها

الْخَطْفَةَ فَاَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ * فَاسْتَفْتِهِمْ اَهُمْ اَشَدُّ خَلْقاً اَمْ مَنْ خَلَقْنا

دریافتنی پس از پی درآید او را آتش درخشنده پس فتوی خواه از آنها آیا ایشان سخت ترند از روی خلقت یا آنکه آفریدیم ما

اِنّا خَلَقْناهُمْ مِنْ طِينٍ لازِبٍ * بَلْ عَجِبْتَ وَ يَسْخَرُونَ وَ اِذا ذُكِّرُوا لا يَذْكُرُونَ

بدرستیکه ما آفریدیم ایشان را از گل چسپنده بلکه تعجب کنی وآنها سخریه میکنند و چون پند داده شوند پذیرفته نشوند

وَ اِذا رَاَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ وَ قالُوا اِنْ هٰذا اِلّا سِحْرٌ مُبِينٌ * اَئِذا مِتْنا وَكُنّا

و چون بینند معجزه سخریه کنند و گویند نیست این مگر جادوئی هویدا آیا چون بمیریم ما و شویم خاك

تُراباً وَ عِظاماً اَئِنّا لَمَبْعُوثُونَ * اَوَ آباؤُنَا الْاَوَّلُونَ * قُلْ نَعَمْ وَ اَنْتُمْ داخِرُونَ

و استخوانها آیا ما برانگیخته شدگانیم آیا پدران ما پیشینیان زنده میشوند بگو آری و شما خوار باشید

فَاِنَّما هِيَ زَجْرَةٌ واحِدَةٌ فَاِذا هُمْ يَنْظُرُونَ * وَ قالُوا يا وَيْلَنا هٰذا يَوْمُ الدِّينِ *

پس جز این نیست که این بعث یك راندن است پس آنگاه ایشان می نگرند و گویند ای وای این روز جزاست

هٰذا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ * اُحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَاَزْواجَهُمْ

این است روز حکم که بودید بآن تکذیب میکردید جمع کنید آنانکه ظلم کردند بر خود و جفتهایشان

وَ ما كانُوا يَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللهِ فَاهْدُوهُمْ اِلٰى صِراطِ الْجَحِيمِ * وَقِفُوهُمْ

و آنچه بودند که می پرستیدند از جز خدا پس راه نمایند آنها را بسوی راه دوزخ و باز دارید آنها را

اِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ ما لَكُمْ لا تَناصَرُونَ * بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ وَ اَقْبَلَ بَعْضُهُمْ

که ایشان پرسیده خواهند شد چیست شما را که یاری هم نمیکنید بلکه ایشان امروز گردن نهندگانند و رد کنند پارهٔ آنها

عَلٰى بَعْضٍ يَتَساءَلُونَ * قالُوا اِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنا عَنِ الْيَمِينِ * قالُوا بَلْ لَمْ

بر پارهٔ احوال پرسند گویند بدرستیکه شما بودید که می آمدید ما را از راست گویند بلکه نبودید

تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ * وَما كانَ لَنا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْماً طاغِينَ *

شما گروندگان ونبود ما را برشما از تسلطی بلکه بودید شما گروهی از حد گذرنده

فَحَقَّ عَلَيْنا قَوْلُ رَبِّنا اِنّا لَذائِقُونَ * فَاَغْوَيْناكُمْ اِنّا كُنّا غاوِينَ * فَاِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ

پس لازم شد بر ما سخن پروردگار ما بدرستی که هر آینه چشندگانیم پس گمراه کردیم شما را که ما بودیم گمراهان پس بدرستیکه آنها در این روز

فِي الْعَذابِ مُشْتَرِكُونَ * اِنّا كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ * اِنَّهُمْ كانُوا اِذا قِيلَ

در عذاب شریکان باشند بدرستی که ما همچنین پاداش میدهیم بگناه کاران که ایشان بودند که چون گفته شود

لَهُمْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ يَسْتَكْبِرُونَ * وَ يَقُولُونَ اَئِنّا لَتارِكُوا آلِهَتِنا لِشاعِرٍ

مر ایشان را نیست خدائی مگر خدای تکبر میکردند و میگفتند آیا ترك کننده باشیم خدایان خود را برای شاعری

مَجْنُونٍ * بَلْ جاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ * اِنَّكُمْ لَذائِقُوا الْعَذابِ الْاَلِيمِ *

دیوانه بلکه آمد محمد ص براستی و تصدیق کرد پیمبران را بدرستی که شما هر آینه چشندگانید عذاب دردناك ر

وَ ما تُجْزَوْنَ اِلّا ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * اِلّا عِبادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ * اُولٰئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ

و جزا داده نمی شوید مگر آنچه بودید که میکردید مگر بندگان خدا که پاکند آنها مر ایشان راست روزی

مَعْلُومٌ فَواكِهُ وَ هُمْ مُكْرَمُونَ * فِي جَنّاتِ النَّعِيمِ * عَلٰى سُرُرٍ مَعِينٍ * بَيْضاءَ

معین میوها و ایشان بزرگوارانند در بوستانهای پر نعمت بر تختها و بروی هم گردانیده میشوند بر ایشان بجامی از خمر که از نهرهای جاریست

لَذَّةٍ لِلشّارِبِينَ * لا فِيها غَوْلٌ وَلا هُمْ عَنْها يُنْزَفُونَ * وَ عِنْدَهُمْ قاصِراتُ الطَّرْفِ

خمری سفید خوش مزه مر آشامندگان را نیست در آن فسادی و نه ایشان از آن مست شوند و نزد ایشان است کوتاه نظران

عِينٌ * كَاَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ فَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ يَتَساءَلُونَ * قالَ قائِلٌ

فراخ چشم گویا ایشان تخم شتر مرغند پوشیده شده پس رو کنند پاره آنها بر پارهٔ که می پرستند از هم گوید گویندهٔ

مِنْهُمْ اِنِّي كانَ لِي قَرِينٌ * يَقُولُ اَئِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ * اَئِذا مِتْنا وَكُنّا تُراباً

از ایشان که مرا بود همنشینی میگفت آیا تو البته از جمله تصدیق کنندگانی آیا چون بمیریم ما و باشیم خاك

وَ عِظاماً اَئِنّا لَمَدِينُونَ * قالَ هَلْ اَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ * فَاطَّلَعَ فَرَاٰهُ فِي سَواءِ الْجَحِيمِ *

و استخوان آیا ما پاداش دادگانیم گوید آنمرد آیا شما مطلعید پس در نگرد پس بند او را در میان آتش

قالَ تَاللهِ اِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينِ * وَلَوْلا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ *

گوید قسم بخدا که نزدیك بود تو هلاك کنی مرا و اگر نه بخشش خدای من بود هر آینه بودم از حاضر شدگان

اَفَما نَحْنُ بِمَيِّتِينَ * اِلّا مَوْتَتَنَا الْاُولٰى وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ * اِنَّ هٰذا لَهُوَ

آیا پس نیستیم ما بمردگان مگر مردن ما که در اول دنیا بود و نیستیم ما بعذاب شدگان بدرستیکه این هر آینه آن

الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * لِمِثْلِ هٰذا فَلْيَعْمَلِ الْعامِلُونَ .

رستگاری بزرگ است برای مانند این پس باید عمل کنند عمل کنندگان .

قوله تعالی والصّافّات صفّا ابو عمرو و حمزه تاء را ادغام کردند درصاد و زاء وذال برای قرب مخرج این حروف از تا خواندند فالزّاجرات زجراً فالتّالیات ذکراً باقی قرّاء باظهار

این حروف خواندند ـ مفسران در صافّات خلاف کردند عبدالله عباس و حسن و قتاده و مسروق گفتند مراد صفهاء فرشتگانند که در آسمان صفّ زده اند چنانکه مردمان درنماز صف کشیده باشند ـ وگفتند مراد فرشتگان پر گسترده اند درهوا ایستاده تا چه فرمایند ایشان را وگفتند مرغانند درهوا پر درهم گسترده وبرکشیده چنانکه گفت والطیر صافات وقوله اولم یروا الی الطیر فوقهم صافات و صفّ ترتیب جماعت باشد بر نسق بمانند خط چون صف نماز و صفّ کار زار فالزّاجرات زجراً باز راندگانند ـ مجاهد و سدی گفتند فرشتگانند که خلقانرا زجر میکنند از معاصی بر وجهی که خدای تعالی بدل ایشان میرساند ببرابر آنکه وسواس شیطان بدل ایشان میرسد تا تکلیف درست آید و مرد را داعی متردد بود و گفتند فرشتگان اند که ابر میرانند و و زجر میکنند ـ قتاده گفت مراد آیات قرآن است که مکلفان را زجر میکند از معاصی بروجه لطف وزجر صرف بود از کاری بخوف ذم و عقاب و بود که بخوف ذم بود بس چون زواجر عقلی پیش از ورود شرع فالتالیات ذکراً مجاهد و سدی گفتند مراد جبرئیل است ودیگر فرشتگان که قرآن میخوانند ـ بعضی دیگر گفتند جماعات خوانندگانند از آدمیان و جز ایشان وواو در هر سه جای قسم است و جواب قسم آن است فی قوله انّ الهکم لواحد وقوله صفاً وزجراً نصب هردو بر مصدر است و نصب ذکراً بر مفعول به و برای آن مصدر نیاورد آنرا تا بدانند که این مدح و پایهٔ قسم نه بخواندن است بل بخواندن قرآن است که بسیار کسان چیزها خوانند که بآن ممدوح نباشند حق تعالی گفت دربن آیات که بحق فرشتگان صف کشیده وبحق فرشتگان زجر کننده و بحق خوانندگان قرآن که خدای شما یکی است و این جواب آن است که ایشان گفتند اجعل الالهة لهاً واحداً ـ رب السّموات آنگه گفت آنخدای که مستحق عبادت است خدای آسمانها و زمین است وما بینهما وآنچه درمیان آنست از انواع حیوان و جماد و رب المشارق و او خداوند مشارق است که آفتاب از او برآید ـ عبدالله عباس گفت بر فلك آفتاب سیصد وشصت سوراخ است بعدد روزهاء سال که هرروز آفتاب از محلّی دیگر برآید که تا سال برنگردد بآن جایگاه نیاید انا زیّنّا السّماء الدّنیا بزینة الکواکب ابن کثیر و نافع و ابوعمرو و ابن عامر خواندند بزینة الکواکب باضافه ـ آنگه خلاف کردند که اضافه با فاعل است یا با مفعول بعضی گفتند با مفعول بر آن معنی که جعلنا الکواکب زینة للسماء ما ستارگانرا زینت آسمان دنیا کردیم وآنکه گفت اضافه با فاعل است گفت معنی آن است که انا جعلنا الکواکب مزینة للسماء ما ستارگان را آرایندهٔ آسمان کردیم وحمزه و عاصم در بعضی روایات خواندند بزینة منوّن ـ الکواکب مجرور علی البدل والتقدیر بزینة الکواکب و عاصم بروایت ابوبکر خواند بزینة منون الکواکب بنصب علی معنی بتزییننا الکواکب فیها و گفتند علی تقدیر اعنی الکواکب واریدالکواکب بفعلی مضمر عبدالله عباس گفت معنی آن است که بضوء الکواکب بروشنی ستارگان وقول دیگر مفسران آن است که زینت آسمان بستاره معلوم است و ظاهر و حفظاً ای و حفظناها منصوب است بر مصدر محذوف الفعل وگفتند تقدیر آن است و جعلناها حفظاً ای و جعلنا الکواکب حافظة للسّماء من کلّ شیطان وگفتند تقدیر آن است

که وجعلنا السماء محفوظة بالکواکب من کلّ شیطان مارد وجه نیکوتر در و آنست که مفعول له است کأنه قال خلقنا الکواکب زینةً للسّماء و حفظاً من کلّ شیطان مارد وحفظ منع باشد چیزبرا از ذهاب کحفظ الانسان و الدّواب و غیر ذلك ثمّ توسّع فی حفظ القرآن ومارد خارج باشد با فساد عظیم و این از وصف شیاطین است و اصل کلمه انجراد بود و منه الامرد للاملس الوجه یعنی مارد متجرّد است از خیر لا یسّمّعون اهل کوفه بتشدید خواندند علی تقدیر لا یتسمّعون گوش با اهل آسمان نکنند از فرشتگان مجاهد گفت گوش بآن کنند ولیکن نشنوند و دیگران بتخفیف خواندند یعنی گوش باز نکنند اگر چه سمع و سماع شنیدن باشد ولیکن چون بالی تعدیه فرمود معنی همین باشد و فرق بین القرائتین آن است که شاید که استماع و تسمّع باشد و نشنود و برقرائت دوم گوش دارنده ای شنونده باشد یقال سمعت الی فلان و استمعت الیه و تسمّعت بمعنی واحد جز که در تسمع تکلفی باشد ولا یقال سمعت فلاناً الا اذا قلت یقول برای انکه سماع بمرد تعلق ندارد بصوت تعلق دارد چون گوید سمعت فلاناً و باین قناعت کند ایهام آن کند که جسم مسموع است امّا چون گوید مسمعته یقول باز نماید که سمع متعلق است بحال متکلّم و آن قول است و تقدیر آن است که سمعته قائلاً و مراد بملاء اعلی فرشتگانند و یقذفون من کلّ جانب دحوراً گفت می اندازند با ایشان از هرکنارهٔ این ستارها بمانند آن که تیر اندازند یا سنك راندن و دور کردن ایشان را یعنی شیاطین را دور میکنند و میرانند از اطراف آسمان تا گوش نکنند سخن فرشتگان را و از ایشان دزدیده چیزی نشنوند که بزمین باز آیند و باز گویند و نمایند که ما غیب میدانیم و الدّحور الطّرد و الابعاد راندن و دور کردن باشد و نصب او امّا بر مفعول له بود و امّا بر مصدری محذوف الفعل و تقدیر آن که قیدحرون دحورا ـ و لهم عذاب واصب ای دائم و ایشان را عذابی باشد دائم که منقطع نشود نظیره قوله وله الدّین واصباً ـ عبدالله عباس گفت عذابی سخت ـ کلبی گفت موجع و گفتند خالص و گفتند واصب ای ذو وصب و هو الالم و التعب من باب لابن و تامر ـ و ابوالاسود گفت در استشهاد دائم لا اشتری الحمد القلیل بقاؤهٔ یوماً بذمّ الدّهر اجمع واصبا ای دائماً الاّ من خطف الخطفة حق تعالی چون باز نمود که شیاطین را تمکین نمیکنند از آنکه پیرامن آسمان گردند و گوش بکلام فرشتگان دارند و اگر این معنی کنند ایشان را قذف میکنند برجوم گفت الاّ من خطف الخطفة الاّ آنکه از ایشان در ربایند یك در ربودن که آنکه بدنبال او بدودستارهٔ چون پارهٔ آتش فاتبعه بمعنی لحقه یقال تبعته و اتبّعته و اتبعته بمعنیً و شهاب پارهٔ چون پارهٔ آتش باشد چون عمودی و ثاقب شخیده و روشن باشد و از آنجا سوراخ را ثقب گویند که روشنائی بدو در آید یقال اثقبت النار و استثقبتها اذا او قدتها و منه قولهم حسب ثاقب ای شریف مضی قال ابوالاسود شعر اذاع به فی الناس حتّی کأنّه تثقب نار او قدت بثقوب ـ فاستفتهم آنکه حق تعالی بر سبیل تقریر و الزام حجت برایشان گفت از ایشان بپرس بر طریق فتوی پرسیدن تا ایشان سخت خلق ترند یا چیز ها و دیگر که ما آفریدیم آنرا از آسمان وزمین وکوه و دریا وآهن و رود وامّتان گذشته ـ ونصب خلقاً برتمیز بود اگرچه من لما یعقل باشد خدایتعالی

برسبیل تغلیب خبرداد از ما وفرشتگان و دیگر حیوان وجماد آنگه گفت انّا خلقناهم من
من طین لازب ما این آدمیان کافر نعمت را از گلی آفریدیم چسبنده یعنی پدر ایشان را آدم
که اینان از نسل اویند و لازب لازق باشد و گفتند لازم باشد و کلمه از ابدال است یقال ما
هو بضربة لازب و لازم قال النابغة شعر ـ ولا تحسبون الخیر لا شرّ بعده (۱) ولا تحسبون الشّر
ضربة لازب و بعضی عرب گفتند لاتب ورابت ولازم ولازب بمعنی واین را از ابدال شناختند
عبدالله عباس گفت گلی باشد در هم دوسیده و قتاده گفت آن باشد که دو سد ـ گفتند آیت
در کلدة بن اسید آمد و او را از قوه و سختی که بود ابن الاسدین گفتندی و ابن الاشدّین و
او قوی و بطّاش بود و نظیر آیه قوله لخلق السموات والارض اکبر من خلق الناس وقوله ء انتم
اشدّ خلقا ام السماء بناها ـ بل عجبت و یسخرون حمزه و کسائی و خلف خواندند عجب بضمّ
تاء بر آن که خبر باشد از خدایتعالی و این قرائت عبدالله مسعود است و عبدالله عباس گفتند
معنی آن است که خدای تعالی بمنزله متعجّب است از ایشان ـ حسین بن الفضل گفت عجب
از خدای تعالی انکار چیزی باشد و این لفظ در حق خدای تعالی مجاز باشد برای آنکه حقیقت
بر آن کس روا بود که او چیزی نداند چون واقف شود و غریب آید او را از آن عجب بماند
و خدای تعالی عالم است بهمهٔ چیز ها از همهٔ وجوه ـ جنید را پرسیدند از این قرائت گفت
تعجّب بر خدای روا نیست الاّ آن است که موافقت نمود با رسول صلی الله علیه و آله وسلّم
گفت تو متعجبی و من نیز ازآنجا که جای تعجب است ازفعل اینان و مثله قوله وان تعجب
فعجب عن قولهم و تأویل این اخبار که رسول صلی الله علیه وآله و سلّم براین لفظ گفت همین
باشد که گفتیم من قوله علیه السلام ـ یعجب ربك من الشّاب لیست له صبوة و قوله عجب ربکم
من املکم و قنوطکم و باقی قرّاء خواندند بل عجبت بل توبعجب آمدی ای محمّد ص ویسخرون
و ایشان فسوس میدارند از تعجّب تو و گفتند معنی تعجّب تغیّر نفس باشد از آنچه پوشیده بود
براو که بر خلاف عادت باشد و بعضی دیگر گفتند تأویل بل عجبت بر قرائت کوفیان
جزا است یعنی جزا دهد متعجّبان را چنانکه سخر الله منهم و الله یستهزیء بهم و تأویل اول
اولی تر است ولایقتر و اذا ذکّروا لا یذکرون چون ایشان را یاد دهند یاد نکنند و چون پند
دهند متّعظ نشوند و اذا راوایةً چون دلالتی و معجزه بینند یستهزئون فسوس دارند و سخریّه
کنند ـ گفتند سخر و استخر یکی باشد ـ و گفتند یکدیگر را استدعا کنند بسخریّه . و
سین طلب راست و قالوا ان هذا و گویند این معجزه و این قرآن نیست الاّ جادوئی ظاهر و
نیز میگویند ائذا متنا وکنا ترابا وعظاماً ائنا لمبعوثون ابن عامرخواند اذا بی همزه استفهام علی الخبر والتحقیق
و باقی قرّاء خواندند بدو همزه یکی همزه استفهام و نیزگویند ما چون مرده باشیم و خاك شده
و استخوان کشته انّا لمبعوثون ما را زنده خواهند کردن اهل مدینه و کسائی و یعقوب انّا
خواندند بیك همزه برخبر و باقی قرّاء بدو همزه برطریق استفهام وقرائت آنانکه بر خبرخواندند
دو وجه بود آنرا یکی آنکه بطرح همزه استفهام باشد و معنی همان که برقرائت دیگران هست

(۱) عنده نسخه ل

و اما خبری باشد نه از اعتقاد بر سبیل تهکّم و سخریه اوا بآؤنا الاوّلون ابن عامر خواند او
بسکون و او و باقی قرّاء بواوی متحرّك چنانکه الف استفهام باشد و واو عطف و نیز پدران
پیشینه ما . بگو ای محمّد آری و انتم داخرون و او حال است وشما صاغر و داخر و ذلیل باشید
و راغم فانّما هی زجرة واحدة آن یك بانك زدن باشد مراد بزجره صیحهٔ دوّم است که نفخ
صور باشد نفخ احیا که خدای تعالی عند آن خلقان را زنده کند فاذا هم ینظرون که تو بینی
ایشان مینگرند یعنی زنده باشند و از گور ها بر خاسته و قالوا یا ویلنا و گویند وای بر ما هذا
یوم الدّین و این روز جزاست و روز حساب هذا یوم الفصل الّذی کنتم به تکذّبون این آنروز
فصل قضا است و گذار کار ها که شما آن را دروغ میداشتید وگفتند آنروز است که فرق کنند
و جدا کنند میان اهل بهشت و اهل دوزخ اینان را بثواب و کرامت برسانند و ایشان را
بعقوبت واهانت احشروا الّذین ظلموا درکلام محذوفی هست و آن آن است که ثم یقال للملائکة
احشروا الّذین آنگه گویند فرشتگان را حشر کنید وجمع کنید این کافران ومعبودان وقرناء
ایشان را از رسول صلی الله علیه و آله و سلّم روایت کردند در تفسیر ازواج گفت قرناهم
یعنی امثال و اشکال ایشان و آنان که چون ایشان باشند در دین و اعتقاد ـ مقاتل گفت یعنی
قرنیان ایشان از دیوان آنگه هر کافری را بیارند وبا دیوی بسلسلهٔ به بندند ـ قتاده وکلبی گفتند
هر که مانند عمل ایشان کند شارب خمر با شارب خمر بود و زانی با زانی و لائط با لائط ـ
حسن بصری گفت مراد بازواج زنان مشرکانند و ما کانوا یعبدون من دون الله و آنچه ایشان
میپرستیدندی بدون خدای از اصنام و اوثان فاهدوهم الی صراط الجحیم و راه نمائید اینانرا
براه دوزخ ـ ابن کیسان گفت قدّموهم پیش دارید ایشان را وسابق را هادی خوانند و ازاینجا
مقدّمة الفلق را هادی خوانند قال امرءالقیس شعر کان دماء الهادیات بنحره عصارة حنّاء بشیب
مرجل یعنی مقدّمات الوحش وقفوهم بداریداینان را وقفهم لازم است وهم متعدّی یقال وقفت الرّجل
ووقف هوجز که مصدرلازم وقوف باشد ومصدر متعدّی وقف ومنه وقف المساکین ومثله الرّجوع
والرجع ولغت بعضی عرب هست که اوقفته ـ کسائی گفت شنیدم از بعضی ازعرب که میگفتند ما اوقفك
هاهنا وانشد شعر تری الناس ما سرنا یسیرون خلفنا وان نحن اومأنا الی الناس اوقفوا ـ انّهم مسئولون
که اینان را بخواهند پرسیدن از آنچه کرده اند و گفتند وحساب خواهند کردن اینان را ـ و
رسول صلی الله علیه وآله وسلّم گفت فرداء قیامت رها نکنند هیچکس را که قدم از قدم بردارد
تا او را از پنج چیز نپرسند عن شبابه فی ما ابلاه وعمره فیما افناه و عن ماله من این اکتسبه
و این وضعه و ماذا عمل فی ما علم وفی خبر آخر و عن ولایتنا اهل البیت آنگه بر طریق تحکّم
و سخریه گفت گویند این کافران را روز قیامت فرشتگان مالکم چه بوده است شمارا که نصرت
یکدگر نمیکنید و انتقام نمی کشید گفتند این خزنه دوزخ گویند گفتند این جواب ابوجهل است
چون گفت نحن جمیع منتصر آنگه حق تعالی گفت بل هم الیوم مستسلمون بل ایشان این روز
تن در داده باشند ـ عبدالله عباس گفت خاضعون گردن نهاده باشند و ذلیل ـ بهری دیگر گفتند
چون کسی باشند که طالب سلامت باشند در ترك منازعت و اقبل بعضهم علی بعض یتسائلون

گفت بهری روی بر بهری کنند و از یکدیگر می پرسند رؤساء از اتباع و سفله پرسند و ایشان از ایشان و با یکدیگر خصومت کنند ایشان ایشانرا گویند شما کردید که ما را بفریفتید و غرور دادید ایشان گویند لابل شما اختیار بد کردید و تفصیل این در سورهٔ سبا رفت فی قوله قال الذین استضعفوا للذّین استکبروا لولا انتم لکنّا مؤمنین الی آخر الایات و این‌را خداوند تفصیلی داد و قالوا انّکم کنتم تاتوننا عن الیمین گفتند شما آمدید از دست راست ما و این کنایه است که شما ما را از جهة خیر و برکت و راحت گرفتید بغرور و غلبه- عرب آنچه از دست راست‌بود بآن تیمّن و تبرّك کنند پس گویند باین طریق آمدید ما را و با ما غدر کردید فرآء گفت معنی آن است که ما را از جهة قوت ونصیحت گرفتید وآن اقوی الجهات است برای آنکه قوت مرد در دست راست است و منه قوله فراغ علیهم ضرباً بالیمین و گفتند معنی آن است که شما ما را بسوگند وعهد و میثاق بفریفتید و سوگند را یمین خوانند برای انکه عهد و سوگند بدست راست باشد وگفتند مراد قهر و غلبه است چنانکه شماخ گفت شعر اذا ما رایة رفعت لمجد تلقّاها عرابة بالیمین ای بالقهر آنگه رؤساء جواب دهند و گویند بل لم تکونوا مؤمنین شما خود مؤمن نبودید واختیار ایمان نکردید و ما کان لنا علیکم من سلطان و ما را بر شما دستی و سلطانی و قهری و حجّتی نبود بل کنتم قوماً طاغین بل شما گروهی بودید طاغی و باغی و از حدّ خود در گذشته فحقّ علینا قول ربّنا واجب شد برما عذاب خدای فی قوله لاملانّ جهنّم الایه و گفتند قول ربّنا آن است که خبر داد که ایشان ایمان ندارند و بر کفر میرند و هو قوله سوآء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون - انّا لذائقون ما همه عذاب خواهیم چشیدن بی تخصیص و مزیّت فاغوینا کم انّا کنّا غاوین و ما شمارا از آن اغوا و اضلال کردیم که ماغاوی و ضال بودیم شما را با طریقهٔ خود دعوت کردیم و طریقهٔ ما غوایت بود شما باجابت ما غاوی شدید وغیّ ضدّ رشد باشد و بمعنی خیبت آمد فی قوله و عصی آدم ربّه فغوی قوله فانّهم آنکه خبر داد حق تعالی که ایشان یعنی تابع و متبوع یومئذ آن روز یعنی روز قیامت در عذاب مشترك باشند و کس را امان نبود آنکه گفت انّا کذلك نفعل بالمجرمین ما هم چنین کنیم با کافران وگناه کاران انّهم کانوا اذا قیل لهم لا اله الاّ الله یستکبرون چو ایشان چنان بودند که چون پیش ایشان کلمهٔ توحید گفتندی ایشان استکبار کردندی و تعظیم ننمودندی و گفته اند اضماری ازقول باشد والتّقدیر اذا قیل لهم قولوا لا له الاّ الله یستکبرون بدلالت قولهم ائنّا لتارکوا الهتنا لشاعر مجنون ما خدایان خود را ترك کنیم برای شاعری دیوانه - باین رسول صلی الله علیه و آله و سلم خواستند و این قولی است که ایشان گفتند که دلیل غایت جهل ایشان کرد برای آنکه شاعر را بیرون از علوم عقل علومی دیگر باشد از علم ذوق وعلم طبع و علم شعر آنکه جمع چون توان کرد میان شاعری و دیوانگی واین سخن متناقض باشد بمثابه آنکس که گوید فلان دیوانه است و بغایت ذکا و زیرکی است و علوم بسیار داند آنکه حق تعالی جواب داد ایشان را وگفت بل جآء بالحقّ بل محمد صلی الله علیه وآله و سلّم حق آورد و این قرآن است و دین مسلمانی و صدّق المرسلین و پیغمبران مقدم را تصدیق کرد انّکم لذائقوا العذاب الالیم آنکه

(گوید)

گوید ایشان را که شما کافرانید لا محال عذابی سخت بخواهید چشیدن باستحقاق نه بظلم برای آنکه شما را جزا و پاداشت نخواهند دادن الاّ آنچه کرده باشید و قوله الاّ عباد الله المخلصین استثنائی است منقطع برای آنکه بندگان مخلص از جملهٔ کافران دوزخی نباشند اخراج کردایشانرا از این حکم گفت ایشان عذاب بچشند بل بثواب رسند و آن ثواب ایشان چه باشد اولئك لهم رزق معلوم ایشان را روزی باشد معلوم شناخته فوا که بدل رزق است و آن میوها بود وهم مکرمون و ایشان را اکرام کنند در بهشتهای نعیم که ایشان در آنجا با ناز ونعمت وتنعم باشند علی سرر متقابلین بر سریر ها نشسته و روی با یکدیگر کرده یطاف علیهم بر ایشان میگردانند کاس وکاس آنگه گوید آنرا که در او خمر باشد چنانکه مائده آنکه گوید خوان را که در او طعام باشد من‌معین از خمر پا کیزه و این در وصف آب نیز استعمال کنند و امّا اشتقاق او روا بود که وزن او فعیل بود من المعن و هوالماء الشدید الجری - آبی باشد که نیك رود من امعن فی الامر اذا بالغ فیه و امعن فی الاکل و روا بود که وزن او مفعول باشد من عان اذا رای بالعین یقال عانه فهو عاین و ذاك معین کقولهم باع فهو بایع و ذاك مبیع وعانه اذا ضربه بعینه و عین عاین وعانیته اذا کان نظره یضرّ المنظور الیه انکه وصف کرد آن خمررا گفت بیضاء خمری سفید باشد و سفید شریف تربن لونها است آنکه کفت لذّة للشّاربین لذّتی و راحتی و خوشی باشد این خمر خورندگان را و بعضی دیگر گفتند بیضاء صفت کاس است و قول اوّل بهتر است لا فیها غول در آن خمر غولی نباشد یعنی فساد عقلی و الغول الهلاك والغوّل المهلك یقال غاله غولا اذا اهلکه واغتاله اذا افسد امره فی خفیّة و منه الغیلة وهی الغدر والقتل سترا عبد الله عباس گفت لا فیها غول ای لاصداع فیها دراو صداعی‌نباشد و رنجی و خماری چنانکه در خمر دنیا بود چنانکه شاعر گفت شعر و ما زالت الکاس تغتالنا و تذهب بالاوّل الاوّل ای یسکرنا و تصرعنا یعنی ما را از حدّ عقل و هوش میبرد و از پای می افکند ولا هم عنها ینزفون حمزه و کسائی و خالف نیزفون بکسر زاء من انزف ینزف بر اسناد فعل با ایشان معنی قرائت اوّل آن است که مست نشوند از خوردن آن خمر من قولهم للسّکران نزیف ومنزوف کانّه قد نزف عقله ای افنی و بئر نزیف اذا استخرج ماء ها و انزف القوم اذا انفد خمرهم این معنی قرائت حمزه و کسائی است یعنی خمر ایشان را این در نیاید چو این معنی سخت آید بر خمر خوارگان و قال الشاعر فی النّزیف بمعنی السّکران شعر فلثمت فاها اخذاً بقرونها شرب النّزیف ببردماء الحشرج و یقال نزف الرّجل فهو منزوف وانزف فهو منزف اذا سکر وقال لعمری لئن انزفتم اوصحوتم لبئس النّدامی انتم ال ابجرا این بیت دلیل آن میکندکه نزف وانزف بمعنی‌سکراست که در برابر او صحو میگویند و عندهم قاصرات الطّرف عین و بنزدیك ایشان حوریانی باشد چشم کشیده چشم دوخته که در کس ننگریده باشند و هیچ مرد را ندیده و گفتند چشم دوخته دارند الاّ از شوهران خود عین چشم فراخان باشند واحدتها عینا کانهنّ بیض مکنون پنداری که از سفیدی و ملاسه خایهٔ شتر مرغند و گفتند برای آن تشبیه کرد که آن زرد رنك باشد و عرب در رنك زنان این رنك استحسان کند چنانکه شاعر گفت شعر صفراء من بقر الجواء

(کانما)

كأنما ترك الحيأ بها رداع سقيم و قال آخر و سود نواصيها و حمرا كفها و صفر تراقيها و
بيض خدودها آنكه گفت مكنون مصون و پوشيده باشد از گرد هوا و تابش آفتاب تاكرديراو
ننشيند و رنك او بتكرداند حسن بصرى گفت تشبيه بسپيدهٔ خايه كرد ايشان را كه پوشيده
باشند بپوست و اين كنايت است از انكه دست هيچ بسايندهٔ بايشان نرسيده باشد چنانكه بمغز
خايه كه در پوست بود و مثله قوله لم يطمثهن انس قبلهم ولا جانّ و هم چنين گويند مرواريد
را لؤلؤ مكنون از انكه دست زده نباشد و رنك بكردانيده و چنانكه شاعر گفت شعر وهى
زهراء مثل لؤلؤ الغوّاص ميّزت من لؤلؤ مكنون ـ آنكه گفت فاقبل بعضهم على بعض
يتسآئلون وبهرى روى ببهرى كنند و از يكديكر ميپرسند چنانكه عادت باشد كه جماعتى دوستان
مدّتى يكديكر را نديده باشند چون بهم رسند احوال يكديكر را پرسند از ميان ايشان يكى
گويد انّى كان لى قرين مرا در دنيا قرينى بود ـ مجاهد گفت شيطانى بود ـ بعضى ديكر
گفتند يكى از جملهٔ كافران بود ـ مقاتل گفت دو برادر بودند ـ ديكر مفسّران
گفتند دو شريك بودند يكى قطروس نام بود وكافر بود و يكى يهودا نام بود و مؤمن
بود و ايشان آنند كه خدايتعالى قصّه ايشان در سورة الكهف بگفت يقول ائنك لمن المصدّقين
ميگفتى مرا كه تودردنيا ازجملهٔ راست دارندگان بودى بعث و نشور را ونيزگفتى ائذا متنا وكنّا
ترابا چون ما بميريم وخاك شويم و استخوان ـ ائنا لمدينون مارا جزاخواهند دادن وحساب
خواهند كردن و مدين مفعول باشد من الدّين الّذى هوالجزاء و الحساب ـ آنكه خدايتعالى
اهل بهشت را كه اين سخن گفته باشند گويند هل انتم مطّلعون شما خواهيد تا يكبار بدوزخ
فرو نگريد خداى تعالى سوراخى از بهشت پديد آرد در دوزخ فاطّلع تا اين مؤمن در نگرد
فراه آن قرين خود را بيند فى سواء الجحيم در ميان دوزخ ـ عبدالله عباس و حسن و قتاده
گفتند ايشان را بر بالائى برند تا در نگرند و اين قرين را در ميان دوزخ بينند و سواء الشّيء
وسطه براى آن وسط را سواء خواندندلاستواء المسافة اليه من الجوانب وسوى بالكسره مقصور
و بالفتح ممدود ـ وازعبدالله عباس روايت كردند كه اوخواند و از ابوعمرو دربعضى روايات
هل انتم مطلعون باسكون طاء وكسر نون من الاطلاع و بر اين قرائت اين ازكلام طالب قرين
باشد كه گويد مرا اطلاع خواهى دادن اطلاعش دهند او را در ميان دوزخ بينند قال تالله ان
مرد مؤمن گويد آن قرين كافررا تالله بخداى كه ان كدت لتردين كه نزديك بود كه مرا هلاك
كرده بودى بدعوت با كفرو ان مخففه است از ثقليه و براى اين لام لازم است با او والارداء
الاهلاك و الردى الهلاك قال الشاعر شعر افى الطرف خفت على الرّدى و كم من ردى اهلهلم
يرم ـ ولولا نعمة ربى اگر نه نعمت خداى بودى از الطاف و توفيق من از جمله حاضر كردكان
بودمى بر تو افما نحن بميّتين الاّ موتتنا الاولى و ما نحن ما نخواهيم مردن الاّ مرك اوّل كه
گذشت و ما را عذاب نخواهند كردن در معنى او خلاف كردند بعضى گفتند اين ازكلام
مؤمنان است كه از فرشتكان پرسند بر سبيل استفهام كه ما نخواهيم مردن بجز مرك اوّل كه
گذشت وما را عذاب نخواهندكردن فرشتكان گويند مرك نخواهد بودن شما را وعذاب نخواهد

بودن و قولى ديكر آن است كه اين مؤمن گويد بر سبيل خرّمى و استبشار و طعن برآن كافر
كه قرين بود قولى ديكر آنست كه ازكلام مؤمن است كه كافر را گويد بر وجه سخريت وتقريع
از آنجا كه اومنكر بود عذاب را وبعث را آنكه گويد انّ هذا لهو الفوزالعظيم اين رستكارى است
بزرك كه ما راست در بهشت و ظفرى عظيم آنكه گفت لمثل هذا برای مانند اين بايد تاعمل
كنندكان عمل كنند كه چون سراى ثواب برين صفت است براى اين جاى بايد عمل كردن تا
بمثل اين رسند قوله تعالى.

أَذٰلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ * إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ * إِنَّهَا شَجَرَةٌ

آيااين بهتراست ازجهةسفره طعام يادرخت زقوم كه ماكردانيديم آنرا آزمايش براى ستمكاران كه زقوم درختى است

تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ * طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُسُ الشَّيَاطِينِ * فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا

كه بيرون آيد در بيخ دوزخ ميوه آن درخت گويا سرهاى ديوان است پس بدرستى كه آنهامى خورند از آن

فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ * ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ * ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ

پس پركنند ازآن شكمهارا پس آنكه آنهاراست برآن درخت آميخته ازآب گرم پس بدرستيكه بازگشت آنها

لَإِلَى الْجَحِيمِ * إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ * فَهُمْ عَلَى آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ * وَلَقَدْ

هرآينه بدوزخ است كه ايشان يابند پدران ايشان كمراهان پس ايشان برمذاهب پدرانشان ميشتابند وبتحقيق

ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ * وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ * فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ

كمراه شدند پيش ازايشان بيشتر پيشينيان و بتحقيق كه فرستاديم درآنها بيم كننده كان پس بنگر چگونه بود

عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ * إِلَّا عِبَادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ * وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ *

سر انجام بيم كرده شدكان مگر بندكان خدا كه شايستگانند وبه تحقيق آوازداد مارانوح پس خوب اجابت كننده كانند

وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ * وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ * وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ

ورهانيديم اورا وكسانش را ازاندوه بزرك وگردانيديم فرزندانش را كه ايشان باقي ماننده كانند واگذاشتيم بر او

فِي الْآخِرِينَ * سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ * إِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ *

در آخرين درود بر نوح در جهانيان بدرستيكه ما چنين جزا ميدهيم نكو كاران را

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ * ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ * وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ *

او از بندكان ما بود گروندكان پس غرق كرديم ما ديگران را وبدرستيكه ازپيروان نوح ابراهيم است

إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ * أَئِفْكًا آلِهَةً

چون آمد خداى خودرا بدل خالص چون گفت مرپدر خودراوقوم خودرا چيست آنچه ميپرستيد آيا جهة كذب خدايان

دُونَ اللهِ تُرِيدُونَ * فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ * فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ *

بجز از خدا ميخواهند پس چيست كمان شما بپروردگار جهانيان پس نگريست نگرستنى در ستاركان

فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ * فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ * فَرَاغَ إِلَى آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ *

پس گفت بدرستيكه من بيمارم پس برگشتند ازابراهيم كه روى پس كننده بودند پس ميل كرد بخدايانشان پس گفت آيانميخوريد

مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ * فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ * فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُّونَ *

چيست شمارا كه سخن نميگوئيد پس ميل نمود برايشان زدنى بدست راست پس روكردند باو خواستند اورا بگيرند

قَالَ اَتَعْبُدُونَ ما تَنْحِتُونَ * وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَ ما تَعْمَلُونَ * قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيانًا
گفت آیا میپرستید آنچه‌را که میتراشید وخدا آفرید شمارا وآنچه میکنید گفتند بنا کنید مر او را بنائی
فَاَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ * فَاَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْاَسْفَلِينَ * وَ قَالَ اِنِّي ذَاهِبٌ
پس اندازیداورا در آتش پس اراده کردندباومکری‌را پس‌گردانیدیم‌ایشان را پائینیان وگفت ابراهیم که من رونده ام
اِلى رَبِّي سَيَهْدِينِ * رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ * فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ * فَلَمَّا
بسوی پروردگارم زودراه‌نمایدمرا پروردگارا ببخش مرا از شایستگان پس مژده دادیم اورابه پسری بردبار پس چون
بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ اِنِّي اَرَى فِي الْمَنَامِ اَنِّي اَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى *
رسید باسمعیل بابدردرموضع سعی گفت ای پسرك من بدرستی که دیدم درخواب که من میکشم‌ترا پس بنگرچه‌میبینی تو
قَالَ يَا اَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي اِنْشَآءَ اللّٰهُ مِنَ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا اَسْلَمَا وَتَلَّهُ
گفت ای پدرمن بکن آنچه‌مأموری‌زود باشد که بیابی‌مرا اگر خداهدخدااز شکیبایان پس چون گردن نهادندوافکند او را
لِلْجَبِينِ * وَ نَادَيْنَاهُ اَنْ يَا اِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا اِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي
بر پیشانی و آوازدادیم او را که ای ابراهیم بتحقیق که راست کردی‌خوابت‌رابدرستیکه ماهمچنین‌پاداش میدهیم
الْمُحْسِنِينَ * اِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْبَلٰٓؤُا الْمُبِينُ وَ فَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ * وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ
نیکو کاران را بدرستی که این هرآینه بلائی بودهویداو فدادادیم اورا بذبح کردن بزرك ووا گذاشتیم بر او
فِي الْاٰخِرِينَ سَلَامٌ عَلٰى اِبْرَاهِيمَ * كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا
در میان پسینیان درود بادبر ابراهیم همچنین جزا میدهیم نکوکاران را بدرستیکه او ازبندگان ما بود
الْمُؤْمِنِينَ * وَ بَشَّرْنَاهُ بِاِسْحٰقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ * وَ بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلٰى اِسْحٰقَ
گرونده و مژده دادیم او را باسحق که پیمبرباشد از شایستگان و برکت دادیم بر او و بر اسحق
وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ * وَ لَقَدْ مَنَنَّا عَلٰى مُوسٰى وَهٰرُونَ *
و ازبعضی فرزندانشان که نیکو بودند و ستم کننده مر خودرا هویداو بتحقیق منت نهادیم‌بر موسی‌وهرون
وَ نَجَّيْنَاهُمَا وَ قَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ * وَ نَصَرْنَاهُمْ فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ *
و نجات دادیمشان‌و گروهشان را از رنج بزرك و یاری دادیم ایشان را پس‌بودند ایشان غلبه کنندگان
وَ اٰتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ * وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا
و دادیم آنها را کتاب روشن وراه نمودیم ما ایشان را بسوی راه راست و وا گذاشتیم برهردوشان
فِي الْاٰخِرِينَ * سَلَامٌ عَلٰى مُوسٰى وَ هٰرُونَ * اِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ *
در میان امتان درود باد بر موسی وهرون بدرستی‌که ما همچنین جزا میدهیم نیکو کاران را
اِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ * وَ اِنَّ اِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اَلَا
بدرستیکه آن‌دوبندگان‌ماگروندگانند وبدرستیکه الیاس هر آینه از پیغمبران بود چون گفت مر گروه خودرا آیا
تَتَّقُونَ * اَتَدْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ اَحْسَنَ الْخَالِقِينَ * اَللّٰهَ رَبَّكُمْ وَ رَبَّ اٰبَائِكُمُ
نمیترسید از خدا آیا میپرستید بت بعل راو وامیگذارید بهترین خلق کنندگان راخدا پروردگارشما پروردگاریدران شما
الْاَوَّلِينَ * فَكَذَّبُوهُ فَاِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ * اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِينَ وَ تَرَكْنَا
که بیشینیانند پس تکذیب کردند اورا پس بدرستیکه آنها هر آینه حاضر شدگانند مگر بندگان خدا پاك کرده شدگان و وا گذاشتیم

عَلَيْهِ فِي الْاٰخِرِينَ * سَلَامٌ عَلٰى اِلْ يَاسِينَ * اِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * اِنَّهُ
بر او ذکری در میان امتان درود بر اتباع الیاس بدرستیکه ماهمچنین پاداش میدهیم نیکوکاران را که او
مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ .
از جمله بندگان‌ما بود گروندگان

قوله تعالى اذلك خير نزلا حق تعالى چون طرفى بر اجمال ذكر بهشت گفت برسبيل تقرير بلفظ استفهام فرمود اذلك خير نزلاً ـ گفت آن بهتر است كه ذكر او برفت بنزل وفضل و افزونى يا درخت زقوم و نزلا اى رزقاً . گفت بروزى اين بهتر است يا درخت زقوم ونصب نزلا بر تميز است ـ اگر گويند اين آنكه روا باشد كه درزقوم چيزى بودى تا آنكه گويند اين از آن در خير زيادت است ازين چند جواب است . يكى‌آنكه اين لفظ استعمال كنند جائى كه در معادل او ازين معنى هيچ نباشد چنانكه مالك سراى را گويند هذه الدّار اولى بك واگر چه در آن سراى كسى‌را ولايت نباشد و جواب ديگر ازو آنست كه سبب آن بهتر است يا سبب اين و آنچه بدان ادا كنند بهتراست يا آنچه باين اداكنند على‌حذف المضاف و اقامة المضاف اليه مقامه ـ جواب ديگر آنكه ايشان اعتقادكردندكه در مقاله ومذهب ايشان خيرى هست بروفق اعتقادايشان گفت ـ جوابى ديگر آنكه ايشان گفتند در زقوم خيرى هست دربعضى لغات چنانكه ذكرش بيايد ازين سبب گفت خداى تعالى . و جواب بهتر ازين‌همه آنست‌كه اين برسبيل تهكّم و سخريّه فرمود حق تعالى تا سفاهت راى و سخافت خرد ايشان بايشان نمايدكه ايشان آنچه اختيار كردند هيچ عاقل اختيار نكند و غرضى ازاين تقرير آن باشد تا ايشان مقر آيند كه لاخير فى الزّقوم چنانكه يكى از ما گويد خير بهتر يا شرّو نفع بهتر يا ضرر و اكرام بهتر يا اهانت و ده بيشتر يا صد و غرضى ازين‌همه آنكه تا فساد راى جهل او باز نمايد تا او بگويد خير و نفع و اكرام بهتر . و زقوم ميوهٔ درختى است بغايت مرارت و تلخى و غايت شدّت و كراهت واصله من قولهم تزقّم الطّعام اذا تناوله على تكرّه و مشقّة وگفتند درختى تلخ باشد و گندبو انا جعلناها فتنةً للظّالمين گفت ما اين درخت را بفتنه و آزمايش ظالمان و كافران كرديم در تشديد تكليف ـ قتاده گفت وجه فتنه آن است كه ايشان ميگفتند اين محال است كه محمّد صلى‌الله عليه وآله ميگويد دردوزخ درختى باشد كه آنرا زقوم‌گويند چه آتش درخت را سوزد در آتش چگونه درخت روياند و اين امتحانى باشد كه مخلص از او منظر بود تا بدانندكه خداى تعالى برين و امثال اين قادر است . وگفتند معنى فتنه عذاب است يعنى اين درخت عذاب ظالمان باشد بدانش قوله يوم هم على النّار يفتنون اى يعذّبون ـ گفتند عبدالله زبعرى گفت زقّوم بلغت بربر و افريقيّه خرما باشد و كره ـ محمّد ما را باين تهديد ميكند و ميگويد طعام شما در دوزخ ازين خواهد بودن آنكه ابو جهل قومى از ايشان بخانه برد و كنيزك را گفت زقمينا ه حتّى نتزقم ما را خرما و كره ده تا بخوريم او برفت و بياورد و بنهاد گفت تزقموا اى كلواهذا الزّقوم فهذا معنى الفتنه اين معنى‌فتنه است كه ايشان كلمه را بخلاف مراد خداى تعالى تفسير دادند آنكه خداى تعالى ردّ بر ايشان شرح داد وبگفت كه اين درخت زقوم چيست

انّها شجرة تخرج فی اصل الجحیم این درختی است که در بن دوزخ روید طلعها کانّه رؤس الشّیاطین میوهٔ آن پندارید سرهاء دیوان است ـ چنین گفتند کـه اصل این درخت در قعر دوزخ است و شاخه های او بدرکات دوزخ بر آمده و طلع را برای آن طلع خوانند که طالع باشد از درخت ـ اما تشبیه او بسرهاء دیوان بآن که کس ندیده است و این تشبیهی باشد بیفائده در او چند قول گفتند. یکی آنکه قبح صورت شیطان در دلها مقرّر است و در نفسها مصوّر تا عرب وعجم چیزیرا که زشت باشد بآن تشبیه کنند. و بزبان ما شخصی را که زشت دارند گویند سر او چون سردیوان است و هر متنکّری را و مهولة المنظریرا باین تشبیه کنند و طلع علینا کانّه شیطان وقال الشّاعر شعر بینا تراه قاصر القوامه حتّی یطول کانه شیطان وصف سایه مرد میکند وقال امرء القیس وذکر الغول مع انّه لم یر ـ اتقتلنی والمشرفیّ مضاجعی ومسنونة زرق کانیاب اغوال وجهی دیگر آنست که نوعی مارهست که عرب آن را شیطان میگوید چنانکه آن را جانّ میخوانند قال الرّاجز شعر عنجرد تحلف حین احلف کمثل شیطان الحماط اعرف وقال آخر شعر تلاعب مثنی خضرمی کانّه تمعج شیطان بذی خروع قفر ووجه دیگر آنکه درختی هست معروف در عرب قبیح المنظر آنرا رؤس الشیاطین گویند فانّهم لاکلون منها حق تعالی گفت اهل دوزخ از آن درخت بخورند واز غایت گرسنگی که ایشان را باشد شکم از آن پر کنند ثمّ انّ لهم علیها لشوباً من حمیم گفت پس از آن ایشان را بر آن درخت و آن طعام و آن آکله شربتی باشد آمیخته از حمیم و شوب آمیختن باشد وشیٔ مشوب اذا کان غیر خالص و حمیم آبی باشد گرم و حرارت او بحدّی که سوزد گفت اهل دوزخ بر سر آن طعام از این شراب و حمیم خورند ثمّ انّ مرجعهم لالی الجحیم آنکه مرجع ایشان با دوزخ باشد گفتند ثمّ اینجا بمعنی واو عطف است چو اینکه گفت همه پس از آن باشد که بدوزخ شوند واین طعام و شراب در دوزخ خورند پس اینجا ثمّ لایق نباشد یك وجه این است ووجه دیگر آنکه روا بود که این طعام در جای و در گه خورند که آنرا فحیم (۱) خوانند باز چون خورده باشند ایشانرا با جحیم برند و مرجع و مرد ایشان با آن بود وگفتند ثمّ بمعنی قبل است التقدیر وقیل ذلك مرجعهم لالی الجحیم وقال الشاعر شعر انّ من ساد ثمّ سادابوه ثمّ قد ساد قبل ذلك جدّه و این وجه ضعیف تر است چو قول شاعر نه قبل است غرض ترتیب پایهٔ سیادت است که اوّل باید که سید باشد که اصل اوست در مفخر آنکه فخر او بسیادت پدر باشد آنکه بسیادت جدّ چندانکه بر بالا میرود و و در باب فخر بدرجه کمتر باشد اگر چه در روزگار مقدم باشد انهم الفوا آبائهم ضالین انکه حق تعالی باز نمود که اینان مقلدانند چون پدر خود را ضالّ و گمراه یافتند فهم علی آثارهم یهرعون اینان بر اثر ایشان میروند و می شتابند والاهراع الاسراع یقال اهرع فی کذا واهطع واسرع بمعنی ولقد ضلّ قبلهم اکثر الاوّلین گفت پیش ایشان پیشترین نخستان ضال و گمراه بودند نه آنست که این در حق اینان است بل بیشتر اهل روزگار مقدّم ضال و گمراه بودند و مقیم بر کفر ولقد ارسلنا فیهم منذرین وما در میان ایشان پیغمبران

(۱) هکذا فی الاصل

فرستادیم فانظر توبنگر یا محمّد و اندیشه کن تا عاقبت آنان که ما بایشان پیغمبر فرستادیم و ایشان ایمان نیاوردند کجا رسید ازهلاك وعذاب منذر فاعل باشد یعنی ترساننده و منذر مفعول بود آنکه او را بترسانند ودراین بنا فرق میان فاعل ومفعول کسرهٔ وفتحه عین الفعل بود کسره فاعلرا و فتحه مفعول به را الاّ عبادالله المخلصین الاّ بندگان مؤمن خالص کرده ایمان ایشانرا آنکه طرفی قصه نوح آغاز کرد وگفت ولقد نادانا نوح نوح ما را ندا کرد و مثله و نوحاً اذ نادی من قبل فاستجبنا له و ندا ودعای او ابن بود که انّی مغلوب فانتصر گفت من مغلوبم مرا غلبه کرده اند انتقام کش برای من آنکه گفت فلنعم المجیبون ما نیك اجابت کننده ایم اورا و مخصوص بالمدح حذف کرد لدلالة الکلام علیه والتقدیر فلنعم المجیبون نحن و مانند این بسیار است و نجیناه واهله من الکرب العظیم اورا واهل اورا از غم بزرگ برهانیدیم و اصل نجات رفع باشد از عذاب و مکاره واشتقاقه من نجوة الارض وهو المکان المرتفع والاستنجاء رفع الحدث والنجا السرعة لانه رفع فی السّیر و آن غم عظیم باتفاق غم غرق بود وجعلنا ذریته هم الباقین وچون کافران را هلاك کردیم فرزندان نوح را در زمین خلیفه کردیم و زمین بایشان دادیم پس از طوفان و او را سه پسر بود سام و حام ویافث سام پدر عرب بود وپدر پارسیان و رومیان و حام پدر سیاهان بود از مشرق تا بمغرب و انواع ایشان از هند و زنج و حبشه و جز آن ویافث پدر ترك وخزر وياجوج و ماجوج بود واین قول سعید بن المسیب است. ضحاك گفت از عبدالله عباس که چون نوح علیه السلام از کشتی بیرون آمد باو کس نماندهٔ بود از زنان و مردان الاّ فرزندان او وگفتند ایشان هفت کس بودند سه پسر و چهار دختر وذلك قوله وجعلنا ذریته هم الباقین و ترکنا علیه فی الاخرین گفت رها کردیم بر او درآخرینان ذکر و ثناء نیکو مفعول به از کلام بیفکند سلام علی نوح فی العالمین آنکه گفت سلام برنوح باد در میان جهانیان انّا کذلك نجزی المحسنین که ما چنین پاداشت دهیم نیکوکاران را و نوح مارا ازجملهٔ بندگان مؤمن مصدّق بود ـ آنگه گفت وانّ من شیعته لابراهیم و از جملهٔ اتباع و پیروان او دردین مسلمانی ابراهیم خلیل بود اذجآء ربه بقلب سلیم چون پیش خدای آمد و دلی آورد با سلامت از شرك و کفر و شك ونفاق ـ هشام بن عروه گفت پدرم مرا گفت نگر تا از جملهٔ لعانان نباشی که ابراهیم علیه السلام هرگز کس را لعنت نکرد و از اینجا گفت خدای تعالی اورا اذجاء ربه بقلب سلیم اذقال لابیه وقومه ماذا تعبدون چون گفت پدرش یعنی عمّش آزر را وقومش را که بت پرستان بودند چه می پرستید شما افکا الهةً خدایانی را می پرستید بدروغ بدون خدای تعالی وقصد عبادت ایشان میکنید فماظنکم برب العالمین شما را چه گمان است بخدای جهانیان واین وعظی وملامتی که کرد قوم خود را از بت پرستان چون سود نداشت گفتار و وعظ و انکار خواست تا کیدی کند با بتان ایشان که در آن تنبیهی باشد ایشان را اتّفاق چنان افتاد که ایشان را نوبهٔ عیدی رسید و خواستند تا بجای خود روند و آنجا عید کنند ـ ابراهیم را گفتند تو نیز بیای او گفت من نجوم نگریدم مرا بیماری مینماید ـ اگر گویند نه آیت دلیل صحّت نجوم میکند تا ابراهیم بنظر در نجوم حکم کرد که بیمار خواهد شدن جواب گوئیم

ابراهیم را علیه السّلام تبی میبود بنوبت که چون ستارهٔ معلوم بجای مخصوص رسیدی اورا تب
آمدی چون نگرید ستاره نزدیك آن بود که بجای آن رسد که او را نوبت تب باشد او گفت انّی
سقیم ای ساسقم من بیمار خواهم شدن ـ جواب دیگر از او آن است که ممتنع نباشد که خدایتعالی
او را خبر داده بود که ترا بیماری خواهد بودن و علامت آن طلوع نجمی یا سقوط نجمی یا
مقابله یا مقارنه باشد و آنرا علامت کرد و مراقبه میکرد چون بنزدیك رسید گفت انّی سقیم من
بیمارم یعنی بیمار خواهم شدن ـ جواب دیگر ازو آن است که ایشان در آن روزگار تعاطی نجوم
کردندی او در ستاره نگرید برسبیل تهکّم و سخریّه گفت ازین ستاره بر زعم شما مرا بیماری
مینماید ـ و گفتند معنی آن است که انّی سقیم القلب والرّای من بیمار دلم از آنچه میبینم از
اصرار شما بر کفر ـ و گفتند این بر طریق وعظ گفت و مراد آنکه مآل کار من و شما بامرك
خواهد بودن و آن را که عاقبت کار او مرك باشد او بیمار بود چو بیماری بود که اداء کند
بمرك ـ و گفتند مراد باین نجوم نه نجوم آسمان است تا سئوال لازم بیآید بل نجوم زمین است
از نباتی که آنرا ساق نباشد فی قوله والنجم والشّجر یسجدان ـ و گفتند مراد آن است که ما
نجم له من الرّای آنچه پدید آمد او را از رای او در آن اندیشه کرد و عرب هر طالعی را نجم
و ناجم گویند یقال نجم سنّ الصّبی و ثدی المراة و نجم البنت و نجم لی رأی اذا عرض ونجمی را
که ستاره است برای طلوعش نجم خوانند اگر گویند لفظ فی دلیل آن میکند که نظر او نظر
منجمان بود چو اگر نظر یکی از ما بودی الی گفتی جواب از این آن است که فی بمعنی الی است
برای آنکه عرب حروف صفات را بعضی بجای بعضی بنهند قال الله تعالی ولاصلبنکم فی جذوع
النخل ای علی جذوع النخل و قال الشاعر ـ شعر اسهری ما سهرت امّ حکیم واقعدی مرّة
لذاك و قومی و افتحی الباب و انظری فی النجوم کم علینا من قطع لیل بهیم ـ و در بیت فی
بمعنی الی است چو محال است که گویند نظر این زن نظر منجمان بود ـ جواب دیگر نیکوتر از او
آن است که نظری که تقلیب الحدقة الصّحیحة باشد نحو المرئی طلباً لرؤیته بالی تعدیه کنند
و نظری که بمعنی فکر باشد بفی تعدیه کنند یقال نظرت فیه اذا فکّرت فیه چو تعدیه فکر بفی
باشد فکذلك النظر اذا کان بمعناه و این وجوه که گفتیم همه جواب است از آن سئوال که گویند
ظاهر این کلام دروغ است چو او بیمار نبود و گفت بیمارم ـ امّا آن خبر که روایت کرده اند
ما کذب ابراهیم الاّ ثلث کذبات کلّها یجادل بها فی دینه ابوهریره روایت کرد که رسول صلی الله
علیه و آله وسلّم گفت ابراهیم علیه السلام سه دروغ گفت برای مجادلهٔ دین یکی قوله انّی سقیم
و یکی فعله کبیرهم و یکی آنکه گفت ساره خواهر من است این خبر واحد باشد و در مثل
این مسئله اخبار آحاد مقبول و معمول نباشد و اگر قبول کنند تأویل آیتها برفت تا از حدّ
دروغ برود امّا قوله لساره انّها اختی روا بود که اخوّت دین خواست نه اخوّت نسب وامّا قوله
علیه السلام ما کذب ابراهیم از ادلهٔ عقل اولی تر آن باشد که گویند حواله کذب بر ابراهیم بر
زبان رسول کذب باشد که رسول ما صلی الله علیه و آله وسلّم عالم تر بود بآنچه بر پیغمبران
روا باشد و روا نباشد و اگر تسلیم کنیم صحّت خبر را گوئیم تأویل این باشد که ما تکلّم ابراهیم

بما ظاهره الکذب الاّ ثلث مرّات هیچ کلام نگفت ابراهیم که ظاهرش دروغ مینمود وبحقیقت
دروغ نبود الاّ سه بار فتولّوا عنه مدبرین برفتند آن قوم و پشت براو کردند و بآن تعلّل از سر
او فرا شدند فراغ الی الهتهم ای مال وقصد برآن بتان ایشان کردید والرّوغ والرّواغ والرّوغان
القصد الی الشّیء باحتیال و قال عدّی بن زید حین لا ینفع الرّواغ ولا ینفع الا المصادق النّحریر
ایشان را عادت بودی که روز عید انواع و الوان طعام بنزدیك بتان حاضر کردندی و بعید رفتندی
و چون باز آمدندی آن طعام را به تبرّك بخوردندی چون ایشان برفتند ابراهیم علیه السّلام
برخاست تبری بر گرفت و در آن بتخانه رفت و آنجا هفتاد و دو بت نهاده بودند از سنك وچوب
وآهن وروی و مس وسیم وزر و طعام پیش ایشان نهاده و بت مهین زرّین بود و درّ و یاقوت
سرخ در جای چشمهای او نهاده و ایشان را برسبیل تهکّم و سخریّه گفت الا تأکلون چرا
طعام نمیخورید ما لکم لا تنطقون چه بوده است شما را که سخن نمیگوئید فراغ علیهم ضرباً
بالیمین بر ایشان جنبید بزدنی بدست راست و گفتند بالیمین ای بالقوّة چنانکه شاعر گفت تلقاها
عرابة بالیمین ای بالقوّة وآن بتان همه را خرد بشکست و بت مهین را رها کرد و تبر
بر دوش او نهاد چون ایشان باز آمدند و آن دیدند گفتند من فعل هذا بآلهتنا یا ابراهیم
آن جواب داد که درسورة الانبیاء برفت چون حال چنان دیدند فاقبلوا الیه یزفون ای یسرعون
روی باو نهادند بشتاب والزّفیف السّیر السّریع بین المشی والعدو وقال الفرزدق شعر وجاء قریع الشول
قبل افالها یزفّ وجاءت خلفه وهی زفف وحمزه خواند ومفضّل از عاصم یزفون بضم الزاء و
باقی قرّاء یزفون بکسر زا وهما لغتان زفّ یزفّ و یزف آنکه روی ملامت در ایشان نهاد وگفت
اتعبدون ماتنحتون میپرستید آنچه را که بدست خود تراشیدید والله خلقکم و ما تعملون
و خدای آفریدگار شما است وآنچه میکنید مجبران باین آیت تمسّك کردند در آنکه افعال
بندگان خلق خدای است و گفتند ما مصدری است و تقدیر آن است که والله خلقکم وعملکم
گوئیم از این چند جواب است یکی آنکه مراد آن است که والله خلقکم وما تعملون فیه من
الاجسام و دلیل برآن که تاویل براین وجه است قوله تعالی اتعبدون ما تنحتون میپرستید آنچه
میتراشید و معلوم است که ایشان نحت نمیپرستیدند و انما منحوت و چوب تراشیده میپرستیدند
و تقدیر در این کلمه آن است که اتعبدون ماتنحتونه ومثله قوله فاذا هی تلقف ما یافکون و
معلوم است که عصا افك ایشان که عمل ایشان بود از عرض فرو نمی برد وانّما چوب و رسن
که محل افك بود فرو می برد وکذلك قوله تلقف ما صنعوا ای ما صنعوا فیه همچنین است
اتعبدون وما تنحتون فیه والله خلقکم وما تعملون فیه دلیل دیگر بر آن وجه است که گفتیم
آن است که مورد آیت مورد ملامت وتقریع است فی قوله اتعبدون ما تنحتون خدایانی میپرستید
که شما بدست خود می تراشید و خدای شما را آفریده است وآنچه شما می تراشید از چوب
مراد این است ـ چه اگر مراد آن بودی که ایشان گفتند آیت عذر ایشان بودی نه عذل
ایشان و مناقضه بودی که اوّل آیت ملامت بودی و آخر آیت عذر و دیگر آنکه قصر آیت و
اخبار مقتضی این تأویل است که ایشان بت تراش بودند و بت گر و در این هیچ خلاف نیست

آنگه گفت شما را و آنچه شما می پرستید از بتان و اصنام خدای آفریده است وجه دیگر آن که ممکن است که خلق را حمل کنند بر تقدیر والله خلقکم ای قدرکم و قدر عملکم خدای تعالی شمارا بیافرید و اعمال شمارا مقدّر بکرد خلق تقدیر لا خلق ایجاد کما قال الشاعر شعر ولانت تفری ما خلقت و بعض القوم یخلق ثمّ لا یفری و قال آخر شعر و لا یبطّ بایدی الخالقین ولا ایدی الخوالق الاّ جیدالادم وما فی قوله وما تنحتون رواست که موصوله باشد و روا بود که نکره موصوفه بود وفی قوله وما تعملون موصوله است بمعنی الّذی ـ دیگر آنکه اگر حمل بر آن کنند گه ایشان گفتند در آیت مناقضه باشد ازوجهی دیگر و آن آن است که گفت وما تعملون عمل را اضافه کرد با ایشان چواگر فعل خدای بودی اضافه با بنده نکردی چون اضافه با بنده کرد فعل با بنده باشد نه فعل خدای که در عقل و شرع اضافه فعل با فاعلش کنند قالوا ابنوا له بنیاناً گفتند برای او بنیانی بسازید واورا در آتش افکنید وارادوا به کیداً و باو کید و مکر خواستند و انداختند فجعلنا هم الاسفلین ماایشان را فرو ترین کردیم یعنی دشمنان ابراهیم علیه السلام را از نمرود وبت پرستان فرو بردیم ـ مقاتل گفت برای ابراهیم بنائی کردند طولش سی ذرع و عرضش بیست گز چنانکه قصه او در سورة الانبیاء گذشت وپر از هیزم خشك کردند و آتش در او زدند تا تافته گشت قوله وقال انی ذاهب الی ربی سیهدین ابراهیم علیه السلام گفت من بخدای خود میروم یعنی بآنجا که خدای مرا فرموده است و مثله قوله وقال انی مهاجر الی ربی سیهدین و گفتند معنی آن است که ذاهب نیتی وعملی الی ربی من نیت و عمل خویش باخدای میبرم یعنی نیت خالص بکردم خدای را سیهدین تا مرا هدایت دهد ولطف کند بامن ـ وگفتند بهدایت راه مقتصد خواست وخلاف نیست میان مفسّران در آن که مهاجرات ابراهیم علیه السلام زمین شام بود وزمین مقدسه آنکه دعا کرد و قال رب هب لی من الصالحین ـ بارخدایا مرا بده فرزند صالح و مفعول به را حذف کرد لدلالة الکلام علیه والتقدیر رب هب لی ولدا من اولاد الصالحین ومن شاید که تبعیض بودو شاید که تبیین بود ابراهیم علیه السلام درین آیت برغبت و دعا از خدای تعالی فرزندی صالح خواست خدای تعالی دعای او را اجابت کرد و اورا فرزندی داد صالح چنانکه خواست و اول باو بشارت داد برزبان جبرئیل گفت فبشرناه بغلام حلیم مژده دادیم اورا بغلامی یعنی پسری حلیم که درکارها تعجیل نکند وبردبار باشد ـ گفتند بشارت بغلامی بود که در حال حلیم باشد و این برطریق معجز باشد و گفتند بشارتی است متضمن بآنکه ترا پسری خواهد بودن که بماند تا وقت آن که حلیم شود و عاقل شود فلما بلغ معه السعی چون برسید با پدر آن فرزند که او خواست بسعی درمعنی سعی خلاف کردند عبدالله عباس گفت مراد آنست که چون پسر با او در سعی بآن کوه رسید که ایشانرا فرمود بذبح عند آن کوه ـ مجاهد گفت بلغ معه السعی یعنی بآنجا رسید که با پدر برابر برفتی و بتاختی مفسران گفتند درین وقت او را سیزده سال بود ابن زید گفت مراد بسعی عبادت است یعنی چون بآنجا رسید که باپدر عبادت می توانست کردن حسن بصری گفت و مقاتل حیان مراد سعی صفا ومروه است یعنی بدانجا رسید که باپدر حج توانست کردن قال

یا بُنیّ ابراهیم گفت پسر را ای پسرك من انی اری فی المنام انی اذبحك درخواب می بینم که ترا می کشتمی ـ مفسران گفتند ابراهیم علیه السلام شب ترویه در خواب دید که قائلی اورا گفت یا ابراهیم خدای تعالی ترا می فرماید که این پسر را بکش او آن روز برخاست وهمهٔ روز فکر کرد ورویت کار بست و در آن خواب اندیشه میکرد تا آن امری است از خدای تعالی یا وسوسه است ازشیطان آن روز را ترویه نام کردند لرؤیته ابراهیم فیه فی منامه چون شب دیگر بود دیگر باره در خواب دید همچنانکه شب اول دیده بود بشناخت و بدانست آن روز را عرفه نام کردند لمعرفته صحة منامه چون بیقین بدانست باپسر بگفت و گفت فانظر ماذا تری بنگر تا چگونه رای می بینی در صحت خواب من علماء اسلام خلاف کردند در آنکه ذبیح که بود از فرزندان ابراهیم از صحابه عبدالله مسعود و عمر خطاب و عباس عبدالمطلب و یك روایت از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه و از تابعین و اتباع ایشان کعب الاحبار وسعید جبیر و قتاده و عکرمه وقاسم بن ابی برده وعطا و مقاتل و عبدالرحمن بن سابط و زهری و سدی و یك روایت از عبدالله عباس آن است که ذبیح اسحاق بود سعید جبیر گفت ابراهیم علیه السّلام این خواب بشام دید وپسر را بگفت وپسر جان تسلیم کرد وتن دردادو برخاست و اورا بگرفت و بامداد یك ماهه راه از شام بیامد وپسر را بمکه آورد بمنی و چاشتگاه این امر بجای آورد و نماز دیگر یك ماهه راه باز پس رفت خدای تعالی زمین درزیر پای ایشان درنوشت عبدالله بن عبیدبن عمیر روایت کرد که یکروز موسی علیه السلام درمناجات بود گفت بارخدایا اختصاص ابراهیم واسحاق ویعقوب بتو چیست که در کتابها بفرستادی که آل ابراهیم واسحاق و یعقوب گفت برای آنکه ابراهیم هیچ چیز پیش او نیامد و الاّ مرا بر آن بنگرید و اسحاق جان بفدای من کرد در رنج و یعقوب در جملهٔ احوال نیکو گمان بود بمن ـ و ابو میسره روایت کرد که یك روز یوسف علیه السّلام خواست تا با ملك مصر نان خورد ملك بفرمود تا خوانی علیحدّه برای او بیاوردند یوسف علیه السّلام گفت یا ملك استنکاف میکنی از انکه با من نان خوری و من یوسفم پسر یعقوب نبیّ الله پسر اسحاق ذبیح الله پسر ابراهیم خلیل الله ـ و دیگر علماء گفتند که ذبیح اسماعیل بود و این قول عبد الله عمر است و ابو الطّفیل وعامر بن وابله و سعیدبن المسیّب و شعبی و حسن بصری و یوسف بن مهران و مجاهد و ربیع انس ومحمّدبن الکعب القرظی و کلبی و عطا و ابوالجوزا و یوسف بن ماهك و یك روایت از عبدالله عباس و در اخبار ما این ظاهر تراست وبیشتر و اگرچه آن نیز دراخبار ما آمده است عبدالله عباس را پرسیدند که ذبیح که بود از فرزندان خلیل گفت زعمت الیهود و کذبت الیهود جهودان گفتند و دروغ گفتند که ذبیح اسحاق بود و عبدالله عباس از رسول صلی الله علیه وآله و سلّم روایت کرد که ذبیح اسماعیل بود و از جملهٔ ادلّه برآن که اسماعیل بود قول النّبی صلی الله علیه وآله وسلّم انا ابن الذّبیحین من پسر آن دو کشته ام وآن آن است که روایت کردند که چون عبدالمطلب را در خواب بنمودند وبفرمودند که چاه زمزم طلب کن و با دست آر ویاك کن او جهد میکرد و می جست آنکه نذر کرد که اگر خدای تعالی سهل کند و بر دست او پدید آید او یك فرزند

را قربان کند چون چاه زمزم بردست او پدید آمد او خواست تا بنذر وفا کند با خود گفت ازین فرزندان که را اختیار کنم برای ذبح اندیشه میکرد او را گفتند بقرعه بیرون توانی آوردن او قرعه زد بنام فرزندان بنام عبدالله برآمد پدر رسول صلی الله علیه و آله و سلّم و نور محمّدی صلی الله علیه و آله در پیشانی او ظاهر بود و عبد المطلّب او را از همهٔ فرزندان دوست تر داشتی خواستی تا او را قربان کند بنی هاشم جمع شدند و گفتند ما رها نکنیم چه این شرفی است ما را و در ناحیهٔ او آثار و علامات خیر است ورشد و نوری بخلاف عادت ـ گفت پس چه کنم گفتند فدیه کن او را بشتری چند گفت هم بقرعه کنم بفرمود تا ده شتر حاضر کردند و قرعه بزدند بنام عبدالله برآمد گفتند شتر زیاد کن شتر تا بیست کرد و قرعه بزد هم بنام عبدالله آمد گفتند زیاده کن ده دیگر زیادت کرد همچنین ده ده زیادت میکرد و قرعه میزد هربار بنام عبدالله برآمدی تا بصد رسید چون بصد رسید قرعه بنام شتر برآمد گفتند این صد شتر را قربان کن تافدای عبدالله باشد گفت این انصاف نباشد که ده بار قرعه بنام عبدالله برآید و یك بار بنام شتر برآید عبدالله را رها کنم و شتر قربان کنم تا ده بار قرعه نزنم و همه بنام شتر برنیایدمن این شتران را قربان نکنم تا ده بار قرعه بزد همه بنام شتر برآمد آن صد شتر قربان کرد در فدای عبدالله از آنجا در شرع چنین آمد که دیهٔ مردی مسلمان صد شتر باشد فهذا معنی قوله علیه السلام انا ابن الذّبیحین یك ذبیح اسماعیل است و یکی عبدالله و دلیل بر این قول از قرآن سیاقت قصّه است و آنکه خدای تعالی جلّ جلاله چون ازقصّهٔ ذبح بپرداخت حدیث اسحاق کردو بشارت او که و بشّرناه باسحاق نبیّا من الصّالحین وانکه اهل تاریخ گفتند اسمعیل پیشتر در وجود آمد او را از هاجر و چون ساره را رشك آمد ابراهیم اسماعیل را بمکّه برد و پس از آن بمدّتی او را بشارت دادند باسحاق از ساره ـ محمد بن کعب القرظی گفت یك روز در مجلس عمربن عبد العزیز این حدیث برفت در عهد خلافت او و من این وجه گفتم مرا گفت این وجه نیکو است و نیك استخراج کردهٔ ولیکن نزد ما مردی هست ازاهل کتاب بود واسلام آورده است و او را دیانتی هست از او پرسیم کسی فرستاد و او را حاضر کرد وسوگند داد که آن چنان که در کتب اوائل دیدهٔ راست گوید تا خود ذبیح کیست او گفت راست آن است که ذبیح اسمعیل بود ولیکن بنو اسرائیل و جهودان شما را که عربید بربن حسد کردند گفتند ذبیح اسحاق بود و از جملهٔ ادلّه یکی دیگر آن است که اصحاب تواریخ گفتند که که سرد های کبش در دست فرزندان اسماعیل بودی شعبی گفت من آن سروها دیدم از کعبه آویخته و در دست فرزندان اسماعیل بود و فرزندان اسحاق که درمیان بودند با ایشان درین مزاحمت نکردند و این دعوی نکردند با اینکه ایشان بیشتر و غالب تر بودند و اصمعی گفت ای سلیم دل چرا عقل کار نبندی اسحاق کی بمکه بود بمکه اسماعیل بود و اسحاق بشام بود و مذبح و منحر(۲) بمکه و اسماعیل بود که با پدر بنای کعبه کرد چنانکه خدای تعالی گفت و اذیرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسمعیل ـ ابوالقاسم حبیبی گفت از محمّد منذر شنیدم که

(۱) منحر بمنی است

او گفت از ابو محمّد مؤدب شنیدم که او گفت ابو سعید ضریر را پرسیدند که ذبیح که بود او گفت شعر انّ الذبیح هدیت اسماعیل نطق الکتاب بذاك والتنزیل شرف به خصّ الا له نبیّنا و ابانه التّفسیر و التّأویل ان کنت امّته فلا تنکر له شرفاله قدخصّه التّفضیل ـ اما قصّهٔ ذبح بر اختلاف روایات در آن که ذبیح کدام بود آنست که چون خدای تعالی ابراهیم را فرزندی داد که بدعا خواسته بود چون مترعرع شد و ببالید و بآنجا رسید که خدای تعالی گفت فلمّا بلغ معه السّعی ـ و چشم ابراهیم بر او افتاد و ابراهیم او را بغایت دوست داشت خدای تعالی خواست تا امتحان کند هر دو را . ابراهیم را بتسلیم فرزند و فرزند را بتسلیم جان . در خواب بابراهیم بنمود که این فرزند را قربان کن چنانکه گفت انّی اری فی المنام انّی اذبحك چون این معنی یك دو شب در خواب دید پسر را گفت یا بنی من در خواب چنان دیدم که ترا میکشتم فانظر ماذا تری بنگر تا چه رأی بینی اهل اشارت گفتند چون ابراهیم علیه السّلام گفت انّی اری فی المنام انی اذبحك پسر او را گفت یا پدر تو دعوی دوستی او میکنی آنکه بخسبی لاجرم باین تازیانه ات ادب کنند تو مرا پدر نه چون هر پدری و من ترا پسر نه چون هر پسری اگر جان داشتمی از عرش تا ثرای همه در فرمان توقربان کردمی بی نظری مراگوئی فانظر ماذا تری ای از همهٔ پدران بهتر و بر ترمن ترا از همهٔ فرزندان فروتر و کهتر این جواب تو امری است از خدای اکبر در این باب مرا نیست هیچ توقف و نظر افعل ما تؤمر فرزند تن بداد و دل بنهاد و گفت ای پدر آنچه ترا فرموده اند بباید کردن که انشاء الله مرا از جملهٔ صابران یابی سدی گفت ابراهیم علیه السلام تا بمقصد نرسید این حدیث با پسر نگفت ازخانه او را گفت بر خیز و رسن بر دار تا برویم تا پارهٔ هیزم کنیم و گفتند گفت خیز پسر تابرویم و برای خدا قربانی کنیم کاردی بر دار ورسنی او کارد و رسن بر گرفت چون بمقصد رسید پسر گفت پدر را قربانت کجاست گفت یا بنیّ انّی اری فی المنام انّی اذبحك فانظر ماذاتری محمّد بن اسحاق بن یسار گفت ابراهیم علیه السّلام بشام بود و اسماعیل و هاجر بمکه هروقت که ابراهیم خواستی تا اسماعیل را ببیند جبرئیل آمدی و براقی آوردی که ابراهیم بر نشستی و بامداد برفتی از شام بمکه قیلولة کردی و نماز دیگر بشام آمدی این وقت که این خواب دید بعادت بر نشست و بمکه آمد و اسماعیل را بدید او را یافت مترعرع شده و بجای آن رسیده که او را امید داشت از آن که قیام کند بعمارت خانه خدای و اقامت ارکان حجّ و تعظیم حرمات او را گفت پسر را کاردی و رسنی بر دار که بمیان این کوه ها در رویم باشد که پارهٔ هیزم جمع کنیم اسماعیل کارد و رسن برداشت چون بمقصد رسیدند ابراهیم خواب با اسماعیل بگفت ـ اسماعیل گفت عزازةً و کرامةً . آنکه گفت پدر را باین رسن دست و پای من استوار ببند تا اضطراب نکنم تا فرمان خدای تعالی بواجبی بجای آری و جامه از من در کش تا پارهٔ از خون من بر تو نشود که تو را بباید آنرا شستن و تا مادرم ببیند رنجور دل شود و این پیراهن خود در من پوش تا در بوی تو جان بدهم و بر من آسان آید و کارد بر گلوی من سیك بران تا مرگ بر من آسان شود که شدت مرگ سخت است و اگر بتوانی کردن بك

امشب در این صحرا توقف کنی وبا پیش مادرم مرو تا باشد که مرا فراموش کند که هرچه بدو روز بر گذشت کهن گشت و چون با نزدیکی مادرم روی او را از من سلام کنی و این پیراهن بر او بری تا بیادگار من میدارد ـ ابراهیم علیه السّلام گفت همچنین کنم آنگه گفت یا بنی نعم العون انت علی امرالله نیك یاری تو مرا بفرمان خدای تعالی ـ آنگه ابراهیم علیه السّلام اسماعیل را بخوابانید وروی او بر زمین نهاد وکارد بر آورد تا بر حلق او براند از پس پشتش آواز آمد که یا ابراهیم قد صدّقت الرّؤیا سدی گفت خدایتعالی صفحهٔ از مس بر حلق او زد تا کارد کار نکرد چندانکه ابراهیم کارد میمالید هیچ نمی برید از ضجارت کارد از دست بیفکند و بدیگر روایت آمد که اسماعیل را بر وی افکند و کارد بر قفای او نهاد چندانکه تیزی کارد می‌خواست تا بر وماند کارد بر میگردید او از آن تعجب فرو ماند. ندا آمد قد صدّقت الرؤیا و ذلك قوله فلمّا اسلما چون هر دو یعنی پدر و پسر تن بدادند و فرمان خدای را کردن نهادند ابراهیم فرزند را تسلیم کرد و اسماعیل جان را وتلّه للجبین ای کبّه لوجهه و او را بر روی افکند و نادیناه بعضی اهل معانی گفتند و او زیاده است و التقدیر نا دیناه تا جواب لمّا باشد و مثله قوله فلمّا ذهبوا به و اجمعوا ان یجعلوه فی غیابت الجب و اوحینا الیه التقدیر اوحینا و قال امرؤ القیس فلمّا اجزنا ساحة الحیّ وانتحی التقدیر انتحی قال الشاعر شعر حتّی اذا قلت بطونکم و رایتم ابنا کم شیّبوا و قلبتم ظهر المجنّ لنا انّ اللّئیم لعاجز خبّ المعنی قلبتم بی واو تا جواب اذا باشد فرّاء گفت عرب و او را اقحام کنند در جواب لمّا و حتّی و اذا نه بینی که گفت حتی اذاما جائوها فتحت و بعده وفتحت و روا بود که جواب لمّا محذوف باشد از کلام و تقدیر آنکه فلمّا اسلما و تلّه للجبین و نادیناه ان یا ابراهیم قد صدقت الرّؤیا سرّ بذلك او شکر لله و ما اشبه ذلك گفت چون حال باین جای رسید و ما ندا کردیم ابراهیم را که ای ابراهیم خواب راست کردی شادمانه شد و شکر خدای بگذارد آنگه گفت انّا کذلك نجزی المحسنین ماچنین پاداشت دهیم نیکو کاران را انّ هذالهو البلاء المبین گفت این ابتلا و امتحانی بود ظاهر که ما کردیم ابراهیم و اسماعیل را و گفتند مراد ببلا نعمت است یعنی این فدا نعمتی بود از ما بر ایشان و گفتند مراد بلیّه است که غم و اندوه باشد و قول او شامل بود هر دورا وفدیناه بذبح عظیم وما او را فدا کردیم بگوسفندی بزرگ و گوسفندی باشد که کشتن را شاید و اصل او مذبوح است ازآن باب که فعل مصدر بود بفتح فا و فعل بکسر فا مفعول بود فالذّبح الفعل و الذبح المذبوح جز آنکه بر توسّع آنرا ذبح خوانند و اگر چه هنوز کشته نبود لقرب الحل و مثله النقص و النقض و النّکث والنکث و القبض والقبض وعبدالله عباس گفت این آن گوسفند بود که هابیل بن آدم آنرا قربان کرد سعید جبیر گفت برای آن عظیم خواند او را که چهل خریف در بهشت چره کرد بود ـ مجاهد گفت برای آنشی عظیم خواند که مقبول بود ـ حسین بن الفضل گفت برای آنکه از نزدیك خدای بود ابوبکر ورّاق گفت برای آنکه از نسل گوسفندان نبود بتکوین حاصل آمده بود و گفتند برای آنکه فدای بزرگوار بود ـ بیشتر مفسّران گفتند گوسفندی بود بزرك نر سرود ار فراخ چشم سبز چشم

(حسن)

حسن بصری گفت بزی بود کوهی که از کوه ثبیر فرود آورند ـ ابراهیم علیه السلام چون آواز شنید که یا ابراهیم روی باز کرد جبرئیل ایستاده بود سروی کبش بدست گرفته و گفت خدای تعالی سلام میرساند هر دو را و میگوید من این قربان قبول کردم و این کبش برای فدیه فرستادم ابراهیم علیه السلام تکبیر کرد و جبرئیل نیز تکبیر کرد و کبش نیز تکبیر کرد و ابراهیم علیه السلام او را بجای اسمعیل خوابانید وبکشت عبدالله عباس گفت بآن خدائی که جان من بامر اوست که سروی کبش دیدم در بدایت اسلام از خانه کعبه آویخته در زیر ناودان خشك شده چون اسمعیل را فدا آمد ابراهیم علیه السلام او را درکنار گرفت و بوسه بر روی او میداد و میگفت ای پسر خدای تورا بنوی بمن داد آنگه با نزدیك مادرش آورد واو را از این حال خبر داد مادر بگریست و گفت یا خلیل الله پسرك مرا بخواستی کشتن بی علم من ـ کعب الاحبار گفت و محمدبن اسحاق که چون خدای تعالی ابراهیم را این امر کرد و او فرزند را ببرد تا قربان کند ابلیس گفت اگر این ساعت مرا برآل ابراهیم ظفر نباشد هرگز نخواهد بود اوّل بیامد و مادرش را گفت ای بیچاره بیخبری از آنکه با فرزند توچه معامله خواهد رفتن گفت چیست ـ گفت پدر او را می برد تا بکشد گفت برو محال مگوی که او ازآن رحیم و مهربان تراست که فرزند خود را بکشد ودر جهان کس باشد که فرزند خود را بکشد ـ گفت دعوی میکند که خدای میفرماید ـ گفت چون خدای فرماید لابدّ باشد ازآنکه فرمان خدای بجای باید آوردن ما رضا دادیم وتسلیم کردیم از او وآیس شد بیامد پهلوی غلام گفت دانی تا پدر ترا کجا میبرد گفت نه گفت بخواهد کشتن گفت بچه علّت وبچه جرم گفت چنین میکوید که خدای فرمود گفت فرمان خدای راست رضینا بحکم الله و سلّمنا لامره از او نومید شد بیامد وابراهیم را گفت یا ابراهیم شنیدم که ـ شیطان ترا درخواب خیال فاسد نمود که پسر را بکش نگر تا فرمان شیطان نبری ابراهیم علیه السلام بدانست که اوشیطان است بانك براو زد و گفت دور شو یا عدوّالله ای دشمن خدای و او را براند ابلیس از او برگشت خائب و خاسر ـ عبدالله عباس گفت ابراهیم علیه السلام بمشعر الحرام آمد تا پسر را قربان کند شیطان بشتافت تا پیش او آید ابراهیم سابق شد بجمرهٔ اولی آمد تا ابراهیم را تعرّض کند ابراهیم هفت سنك باو انداخت از آنجا برفت بجمرهٔ دوّیم ابراهیم آنجا رسید اورا دید هفت سنك دیگرش بینداخت از آنجا برفت بجمرة العقبه آمد هفت سنك دیگرش بینداخت این سنك انداختن در این مواضع از جملهٔ مناسك حجّ شد و مستحبّ است که سنك انداز بگوید عندآن که سنك اندازد اللّهمّ ادحر عنّی الشیطان الرّجیم چون شیطان را براند بفرمان خدای مشغول گشت و امیّه بن الصّلت این معنی در شعر خود بیاورد و گفت ولابراهیم الموفی بالنذر احتسابا و حامل الاجلال ـ بکرة لم تکن لتصبر عنه لوتراه فی معشرا قبال ـ یا بنیّ انّی نذرتك لله شحیطاً فاصبر فدًا لك حالی و اشدد الصّفد لا احید عن الشّکین حیدا اسیردی الاغلال ـ وله مدیة تحامل فی اللّحم هذام حنیّة کالهلال بینما یخلع السّرابیل عنه فدی ربّه بکبش حلال فخذن ذا وارسل ابنك انّی للّذی قد فعلتما غیر قال ربّما یجزع النّفوس من الامر له فرجة

(کحل)

کحلّ العقال ـ امّا استدلال آنان که گفتند نسخ الشّیء قبل وقت فعله جایز نباشد باین آیت درست نیست برای آنکه خدای تعالی ابراهیم را علیه السلام ذبح نفرمود بل او را مقدّمات ذبح فرمود جز آن است که ابراهیم علیه السّلام چنان گمان برد که او را ذبح فرمودند از آنجا دل بنهاد برآن و تن در داد بدو تا خدای تعالی گفت فلمّا اسلما و بیان این آن است که گفت انّی اری فی المنام انّی اذبحك گفت ترا می کشتمی نگفت مر ترا کشته بودم دلیل دیگر برصحت این قول قوله قد صدّقت الرّؤیا و گر او را پیش از آن فرموده بودی نگفتی خواب راست کردی این جمله دلیل است بر آنکه او را مقدّمات ذبح فرمودند نه ذبح پس چون چنین باشد این خود نسخ نباشد بل ابراهیم را علیه السّلام آنچه فرمودند انرا بجای آورد و کار بست و این امر از او منسوخ نکردند دیگر آنکه معلوم شده است بادلّهٔ روشن که نسخ الشّیء قبل وقت فعله بدا باشد وبدا بر خدای تعالی روا نبود بدا برآنکس روا بود که عالم باشد بعلم محدث بحدث و عالم نباشد بعواقب امور چیزی بفرماید که نداند که مآل آن بچه ادا خواهد کردن چون بداند و پیدا شود او را پشیمان شود و خدای تعالی عزّ وجلّ از این متعالی است دیگر انکه انکر تسلیم کنند که او را ذبح فرمودند انکه نسخ کردند از او این نسخ الشّیء قبل فعله باشد لاقبل وقت فعله چو ذبح را درقرآن وسنّت واجماع وقت معیّن ننهاد که اشارت توان کردن باوتا چون بآن وقت نرسیده باشد گویند این نسخ است قبل وقت فعله و این مسائل در کتب اصول الفقه مشروح آمده است و این جا این قدر کفایت است و امّا آنچه بعضی از آن امتناع کردند که دراخبار آمد که صفحهٔ مس پیدا شد بر گردن او و یا کارد برگردید ویا کار نکرد از آن امتناعی نیست برای آنکه آنان که ازین امتناع کردند برای آن کردند که مخالفان باین قصّه و اخبار تمسّك کردند در آنچه خدای تعالی چیز ها فرماید که نخواهد چنانکه ابراهیم را ذبح فرمود و نخواست چه اگر خواستی صفحهٔ مس پیدا نکردی و کارد برنگردانیدی و جواب ما ازین آن است که بیان کردیم که خدای تعالی آنچه او را فرمود آن خواست چه امر امر نشود الاّ بارادهٔ آمر مأمور به را چنانکه مشروح است درکتب کلام واصول الفقه وآنچه او را فرمود جزمقدمات ذبح نبود چنانکه بیان کردیم پس این سؤال لازم نیاید و از آن اخبار امتناع نیست والله ولیّ التوفیق قوله و ترکنا علیه فی الاخرین یعنی او را نام نیکو و ثناء جمیل رها کردیم در باز پسینان تا بدامن قیامت این قصّه می خوانند و برایشان ثنا می کنند و صلاة میفرستند سلام علی ابراهیم گفت سلام بر ابراهیم باد انّا کذلك نجزی المحسنین ما چنین پاداشت دهیم نیکو کارانرا انّه من عبادنا المؤمنین که ابراهیم ازجملهٔ بندکان مؤمن بود چون ازقصهٔ ذبح بپرداخت گفت ما بشارت دادیم ابراهیم را باسحق نبیّاً نصب او برحال است در آن حالیکه او از جملهٔ صالحان ومعنی آنکه او را به پیغمبری اسحاق بشارت دادیم نه آن که در حال بشارت پیغمبر بود برای آنکه او در حال بشارت موجود نبود پس معنی آن است که در یك حال او را بدو چیز بشارت دادیم هم بوجود پسر وهم بآنکه آن پسر پیغمبر باشد پس از او و از جملهٔ صالحان باشد و بارکنا علیه و علی اسحاق و برکت کردیم برو یعنی برابراهیم و نیز براسحاق و بیان کرده ایم

که برکت ثبات خیر و منفعت باشد من بروك البعیر و من ذرّیتهما محسن و ظالم لنفسه مبین و از فرزندان ایشان دو نوع مردم بودند یکی نیکو کار و یکی ظالم نفس خود و آن آن است که فرزندان ایشان دو نوع مردم بودند بعضی انبیاء واوصیا بودند ایشان را وصف کرد بآنکه محسن بودند و آنان را که نه معصوم بودند وصف کرد بانکه ظالم بودند و قوله مبین ای ظاهر بین و لقد منّنّا علی موسی وهارون آنکه در حدیث موسی و هارون گرفت گفت ما منت نهادیم برموسی و هارون بنعمت هائی که بر ایشان کردیم که آن نعمت ها قطع اذّیات و آفات کرد ازایشان و اصل کلمه در لغت قطع باشد و منه قوله لهم اجرٌ غیر ممنون ای غیر مقطوع وحبل متین ای مقطوع فعل بمعنی مفعول بود و نجینا هما و قومهما من الکرب العظیم و ایشان را و قوم ایشان را از غم عظیم برهانیدیم و آن غم فرعون بود که ایشان را می کشتند و خدمت میفرمودند و انواع رنج و بلا برایشان نهاده بودند و نصرناهم و نصرت دادیم ایشان را بر فرعون و قومش با هلاك فرعون و قوم او و غرق ایشان فکانوا هم الغالبین ایشان غالب بودند بحجت و غالب شدند بنصرت واتینا هما الکتاب المستبین وایشان را کتابی دادیم روشن با بیان و آن تورایة است یقال بان الشّیء وابان و استبان وتبیّن اذا ظهر وهدینا هما الصّراط المستقیم وایشان را هدایت دادیم براه راست با قدار و تمکین وازاحهٔ علّت ونصب ادلّه و انواع الطاف و توفیق و بیان چیزهاء مقرب که عند آن ایشان براستقامت ثبات کردند و روا باشد که براه راست بهشت خواهند برای آن که ادّاء طاعات و تمسّك بدین حق ادّاء کنند براه بهشت و ثواب وترکنا علیهما فی الاخرین و نام نیکو و ثنای پاکیزه برایشان رها کردیم در باز پسینان تا آثار و قصّهٔ ایشان می خوانند بان اقتداء می کنند و اقتدا می کنند و بر ایشان ثنا میکویند انکه گفت سلام بر موسی و هارون باد و ما جزاء نیکو کاران چنین کنیم و ایشان هر دو هم موسی وهم هارون از جملهٔ بندکان مؤمن بودند ما را قوله وانّ الیاس لمن المرسلین انکه در قصّهٔ الیاس گفت الیاس از جمله پیغمبران است عبدالله مسعود و عکرمه گفتند الیاس ادریس است و اسرائیل یعقوب و در مصحف عبدالله مسعود چنین است و انّ ادریس لمن المرسلین وباقی مفسّران بر خلاف اینند گفتند الیاس پیغمبری بود ازبنی اسرائیل عبدالله عباس گفت او پسر عم الیسع بود و گفتند هو الیاس بن یاسین بن عیزار بن هارون بن عمران ـ محمدبن اسحاق گفت هو الیاس بن یاسین بن فیحاص بن الغیزار بن هارون بن عمران . اهل سیر گفتند محمدبن بن اسحاق بن یسار و جز او که چون خرقیل از دنیا برفت بنی اسرائیل پس ازو احداث کردند و عهد های خدا بشکافتند و تورایة باپس پشت انداختند و اوامر خدای فراموش کردند وروی به بت پرستیدن بنهادند وخدای تعالی پیغمبران را فرستاد از بنی اسرائیل بتجدید تورایة فرستاد نه بشرعی نوو درین عهد پادشاهی بود نام اوآجب بت پرست بود وبتی داشت نام او بعل بالای او بیست گز و او را چهار روی بود ومجوف بود او اوقاتی شیطان بیامدی و در میان آن شدی و چیزی گفتی که ایشانرا تحریص کردی بر عبادت اصنام واین پادشاه زنی داشت نام او ازبیل من شرّ خلق الله و اخبثهم سخت فاحشه و ظالمه و پادشاه اوقاتی که بشهرهای دیکر رفتی او را بر جای خود بنشاندی بخلافت او بیرون

آمدی بصورت مردان و بر تخت بنشستی و حکم کردی و کار گذاردی و این زن هفت شوهررا
کشته بود بحیله و غیله و اورا هفتاد فرزند بود از این شوهر و دیگر شوهران و در همسایگی
ایشان مردی صالح بود بستانکی داشت سخت نیکو و آبادان و میوهای خوشش بود هروقت‌پادشاه
با زن بتنزّه بآن بستان آمدندی و بنشستندی و مقام کردندی از آن میوه بخوردندی یك روز زن
گفت ایها الملك این بستان لایق ماست که در میان سراء و کوشکها ماست ازو بباید ستدن
ملك گفت نباید که مرد همسایه است و مردی بس صالح است و ظلم زشت باشد از پادشاه
قوی بر رعیت ضعیف و اجابت نکرد تا وقتی اتفاق افتاد که پادشاه غایب‌شد این زن خواست تا
بستان از مرد بغصب فروگیرد برو بهانهٔ جست و گفت تو پادشاه را دشنام دادهٔ و جماعتی را
بیاورد تا برو گواهی دادند و باین علت او را بکشت و بستان فرو گرفت چون پادشاه باز آمد
خبر داد او را انکار کرد و بسیار سخت گفت بگمانم که شومی این بروزگار ما برسد خدای‌تعالی
خشم گرفت برای آن مظلوم الیاس را به پیغمبری بایشان فرستاد و گفت برو بگوی این
ظالمان را که باین خون ناحق که ریختند انتقام بکشم از شما و تورا و زن تورا درین بستان
هلاك کنم چنانکه کسی بر شما رحمت نکند و دفن نکنند شمارا و گوشت شمارا ددودام بخورد
و استخوانهای شما بر روی زمین پوسیده گردد و الیاس بیامد و این پیغام بگذارد ملك خشم
گرفت گفت تو و هر پیغمبری که آمد دروغ گفتید و نه از قبل خدای آمدید وما درین که
هستیم از عبادت اصنام و تنعم جز بر هدایت و رشادنه ایم الیاس جواب داد اورا ملك خشم
گرفت خواست تا او را بگیرد وسیاست فرماید الیاس از ملك بگریخت و ازو روی بساز گرفت
و در کوهی شد بلند و در غاری پنهان شد وخدای‌را عبادت می‌کرد هفت سال خدای تعالی‌اورا
ازیشان بپوشید تا بجهد جهید او را طلب کردند نیافتند الیاس پس از آن بر ملك دعا کرد و
گفت بار خدایا اورا مبتلا کن ببلائی که از من مشغول شود و ملك پسری داشت که جهان
بروی او دیدی واورا برجان خود بنگریدی خدای تعالی آن پسر را بیماری داد سخت وملك
دل مشغول شد ودعا وتضرع می کرد بآن بت که بعل نام بود و سود نداشت و چهار صد مرد
بودند که خدمت بت خانه کردندی ایشان را گفت همانا این بعل را از ما ملال است شمارا بباید
رفتن بولایت شام واز بتان دیگر در خواستن و دعا کردن تا باشد که این پسر شفا یابد آن‌چهار
صد مرد ار شهر بیرون آمدند وبه بن آنکوه فرود آمدند که الیاس آنجا بود الیاس چون ازیشان
خبر یافت برخاست و فرود آمدوروی‌بایشان نهاد و ایشان‌راوعظی سخت بگفت و بخدای بترسانید
و گفت بروید و پادشاه را بگوئید که این بیماری پسرت از دعای من است و شفای او بامر
خدای من است ایمن آر تا خدای اورا شفا دهد وملك برتو تکه دارد و خدای تعالی ترسی
عظیم از الیاس در دل ایشان افکند و دست ایشان ازو کوتاه کرد ایشان بشهر رفتند و پارسارا
خبر دادند او گفت مدّت‌ها است که من در طلب اویم و برو ظفر نمی یابم و شما اورا بدیدید
تنها و شما چهار صدمرد بودید اورا نگرفتید و پیش من نیاوردید گفتند ایها الملك ندانی که
ازو مارا چه هیبت در دل آمد و مارا شتاب بودتا ازو بجهیم پادشاه لشکر فرستاد آمدندوطلب

کردند نیافتند آنکه گفت اندیشهٔ کردم ما بقوّة بالیاس بر نیائیم کار او را بحیله باید ساخت
پنجاه مرد را بخواند و باایشان عهد کرد که بروند و اورا آواز دهند واظهار اسلام کنند بر
او و ذمّ ملك کنند تا باشد که روی بایشان نماید اورا بگیرند ایشان آمدند تا بآن کوه و این
معنی آواز دادند و بگفتند الیاس متردّد شد که روی بایشان‌نماید یا ننماید آخر گفت بار خدایا
اگر با من غدری در دل دارند هلاك برآرایشان را و الاّ مرا بایشان نمای در حال آتشی بیامد
از آسمان و ایشان را بسوخت الیاس بدانست که ایشان بقدر آمده بودند تا همچنین سه گروه
بیامدند وهلاك شدند بدعای الیاس. وزیری داشت این ملك سخت صالح ومؤمن و ایمان
پنهان داشتی و ملك ازو دانست جز که او را نمی‌آزرد از آن که مشفق وصالح و بکار آمده بود
اورا گفت ترا تنها بباید رفتن و الیاس را بفریفتن باشد که بقول توفرود آید وزیربیاید والیاس‌را
آواز داد الیاس آواز او را بشناخت بیرون آمد و یکدیگر را در کنار گرفتند و بگریستندو
بسیار حدیث کردند واحوال معلوم کردالیاس را گفت یا رسول‌الله اگر خواهی در خدمت‌تو
باشم واگر فرمائی بروم بجای دیگر که ایمن باشم بریشان که مرا متهم میدارند خدای تعالی
وحی کردبالیاس که بفرمای اورا تا باتو باشد و ازینجا بروید هرجا که خواهید. که شما را
از چشم ایشان بپوشم و دست ایشان از شما کوتاه کنم واین طاغی را بنفس خود مشغول کنم
و پسرش را جان بردارم تا او بمصیبت پسر از شما مشغول شود آن روز پسر ملك بمردوملك
درخاك نشست ورسم تعزیت اقامت کرد و الیاس و آن مرد مؤمن بیامدند و بخانه زنی از بنی
اسرائیل آمدند مادر یونس بن متی واو را شوهر نمانده بود و یونس را میداشت و می پرورد و
مراعات می کرد چون الیاس را دید باو مستانس شد و الیاس آنجا مدّتی مقام کرد آنکه بر خاست
و باجای خود رفت و آن زن را نشان داد وگفت من فلان جایم اگر تورا کاری پیش آید و بمن
حاجت باشد آنجا آی بطلب من چون او برفت بس بر نیامد که یونس بیمارشد و فرمان خدای
باو رسید وزن زنجور دل شد و بی صبر و بی عقل گشت برخاست و بنزدیك الیاس آمد واو را
خبرداد الیاس او را تعزیت داد زن گفت من نه بآن آمده ام تا تو مرا تعزیت گوئی من
آمده ام تاتو بامن بیائی و دعا کن تا خدای تعالی اورا زنده کند. الیاس گفت بدانکه من
بندهٔ مامورم مرا نباشد که این کنم جز بفرمان خدای تعالی خدای تعالی وحی کرد بدو که برو
دعا کن تامن او را زنده کنم او بیامد یونس را دفن نکرده بودند الیاس دعا کرد خدای تعالی
بدعای او یونس را زنده‌کرد والیاس بازگشت چون مدّتی باین برآمد الیاس دل تنگ‌شد در خدای
تعالی نالید گفت بار خدایا دانی که مرا بیش از این صبر نماند اگر مصلحت دانی مرا با پیش
خود بر حق تعالی گفت این‌مخواه از من که صلاح نیست گفت بارخدایا چون این نکنی دعای
من در اینان اجابت کن گفت این یکی بکنم چه دعا میکنی گفت بار خدایا دعا خواهم کرد تا
هفت سال باران نیاید ایشان را حق تعالی گفت من‌رحیم ترم بر بندگان گفت پنج سال گفت
نه گفت سه سال گفت رواست. گفت دعا کن تا سه سال باران بازگیرم از ایشان و جز بدعای
تو ایشان را باران ندهم چون حقتعالی باران بازگرفت ازیشان مجهود شدند و همهٔ چهار پایان

ایشان بمردند و بسیار مردم ازیشان بمرد . الیاس گفت بار خدایا روزی من از کجا باشد گفت من مرغی را موکل کنم بر روزی تو تا از زمینی دیگر تورا روزی آورد بمقدار کفایت تو و در آن شهر حال بجائی رسید که مدّتها بگذشت که کس نان ندید و الیاس هر وقت منکر بشهر درآمدی و برفتی و نان وتوشه باخود داشتی اگر وقتی در شهر بوی نان شنیدندی گفتندی الیاس اینجا گذشته است عبدالله عباس گفت در اواخر این سالها الیاس بزنی پیر بگذشت او را گفت هیچ طعامی هست باتو گفت قدری آرد هست مراو پارهٔ روغن زیت از آنجا طعامی ساخت برای الیاس آورد او از آن طعام بخورد و دعا کرد اورا ببرکت خدای تعالی آن خم های او پر از آرد کرد و روغن زیت و الیاس از آنجا بگذشت بخانه زنی آمد که او را پسری بود نام الیسع بن اخطوب واین پسر او از قحط رنجور شده بود و عجوز اورا باخانه برد و پنهان کرد او را او دعا کرد خدای تعالی الیسع را عافیت داد مادر وپسر باو ایمان آوردند والیسع با او برفت و الیاس پیر شده بود والیسع جوان بود خدای تعالی وحی کرد با الیاس که با الیاس مدّت بسر آمد و خلقی بسیار هلاك شدند الیاس گفت بار خدایا تا من دعا کنم آنکه بیامد و قوم را گفت دیدید که خدای من با شما چه کرد از قحط و جوع اکنون ایمان آرید تا من دعا کنم تا این قحط بردارد از شما گفتند نکنیم . گفت اکنون بروید و بتان را حاضر کنید و دعا کنید اگر اجابت کنند و شما را باران دهند من دست ازدعوت شما بردارم و الاّ من پس از آن دعا کنم تا خدای تعالی باران دهد و نعمت و قحط بردارد گفتند نیکو گفتی برفتند و بتان را بیاوردند و بسیار تضرّع کردند باران نیامد گفتند تو دعا کن او دعا کرد خدای تعالی باران فرستاد و قحط برداشت و نعمتی بسیار بداد عهد بشکستند و وفا نکردند و ایمان نیاوردند خدای تعالی الیاس را گفت از میان ایشان بیرون رو که وقت هلاك ایشان است و بفلان جای رو و آنچه بینی برو نشین و مترس ازو او و الیسع بآنجا رفتند که خدای تعالی فرموده بود اسبی را دید از آتش الیاس بجست و بر پشت اسب نشست و آن اسب در هوا شد الیسع گفت مرا چه باید کردن او گلیمی داشت باو انداخت و گفت تو در زمین خلیفهٔ منی تا خدای تعالی فرمانی تو فرستادن و خدای تعالی الیاسرا دو پر داد تا در هوا می پرد و اگر خواهد بقدم میرود و حاجت طعام و شراب ازو برداشت اوانسی است ملکی وارضی است سمائی و خدای تعالی دشمنی مسلّط کرد بر ایشان تاآن پادشاه و زنش را بکشت و ایشان را در آن بستان انداخت تا سباع ایشان را بخوردند و قوم او را بکشت و خدای تعالی پس از او الیسع را به پیغمبری بفرستاد به بنی اسرائیل و قوم بسیار با او ایمان آوردند و او باعباء نبوّت قیام مینمود تا انکه که خدای تعالی او را با پیش خود برد سعید بن ابی سعید البصیری روایت کرد از علاء البجلّی از زید مولی عون الظّفاری از مردی از اهل عقلان که او گفت باردن میرفتم وقت گرم گاه مردی را دیدم او را گفتم یا هذا تو کیستی جواب نداد بار دیگر پرسیدم گفت من الیاسم گفت لرزه براندام من افتاد که برجا مرا قرار نبود گفتم بخدای بر تو که دعا کن تا خدای تعالی این رعد از من برداد تا من سخن تو بتوانم شنیدن او دعا کرد من ساکن شدم

در آن دعا هشت نام خدای بگفت یا برّ یا رحیم یا حنان یا منان یا حیّ یا قیّوم و دونام بسربانی گفت که من ندانستم و دست برمیان دوکتف من نهاد چنانکه برد و خنکی وراحت آن تابدست های من برسید او را گفتم یا رسول الله وحی آید بتو گفت تا خدای تعالی محمّد را بفرستاد مرا وحی نیامد او را گفتم امروز چند پیغمبر زنده اند گفت چهار دو در آسمان و دو در زمین در آسمان عیسی وادریس و در زمین من و خضر گفتم ابدال چندند در زمین گفت شصت مردند پنجاه از عریش مصر تا کنار فرات باشند و دو مرد بمصیصه و دو مرد بعقلان وشش در دیگر شهر ها هرگه که خدای تعالی یکی را ببرد یکی ببدل بیارد بدعاء ایشان خدای تعالی باران فرستد و بلا بگرداند گفتم خضر کجا باشد گفت بجزائر دریا گفتم تواو را بینی گفت آری گفتم کجا گفت بموسم گفت این در عهدی بود که میان مروان حکم و اهل شام قتال بود اورا گفتم چگونه در مروان حکم گفت تا کجا برند او را جباری غالی بود و طاغی بر خدای تعالی آنان که در آن کار زار کشته می شوند قاتل و مقتول و حاضر بدوزخند گفتم من حاضر بوده ام وقتی ولیکن نه تیری انداخته ام و نه تیغی زده ام و نه نیزهٔ و اکنون توبه می کنم با خدایتعالی که بامثال این جایگاه حاضر نشوم گفت نیك میکنی همچنین کن گفت مادرین بودیم که دونان در پیش ما بنهادند از شیر سفید تر مرا گفت بخور من و او از آن دو نان یکی و نیم بخوردیم و آن نیمهٔ دیگر از پیش ما برداشتند من ندانم تا که نهاد و که برداشت و او شتری داشت چرا میکرد و شتر بیامد بی انکه کسی بیاورد او را و فرو خفت و الیاس برو نشست من گفتم یا رسول الله من در خدمت تو بیایم و با تو می باشم مرا گفت تو با من نتوانی بودن گفتم من مردی مجرّدم زن ندارم و فرزند ندارم گفت برو و زنی بکن و از چهار زن احتراز کن از انکه نشوز کند و خلع کند و ملاعنه کند و مبارات کند ازینان احتراز کن وازینان گذشته آنرا که خواهی بزنی کن گفتم من ترا کی بینم گفت اگر اتّفاق افتد بینی آنکه از چشم من فرو شد ندانم تا کجا رفت فذلك قوله و انّ الیاس لمن المرسلین حق تعالی گفت الیاس از جملهٔ پیغمبران فرستاده است ـ جملهٔ قراء بقطع الف خواندند مگر ابن عامر که او بالف وصل خواند و الف در درج بیفکند و ان الیاس بمثابت الف که با لام تعریف باشد اذقال لقومه الا تتقون چون گفت قومش را که از خدای نترسید اتدعون بعلاً این بترا می بخوانید و می پرستید که بعل نام او است و گفتند بعل بلغة یمن رب باشد واین قول قتاده و مجاهد و عکرمه وسدی است ـ وروایت سعید جبیر ازعبدالله عباس که گفت شنیدم ازاعرابی که او میگفت من بعل هذالناقة ای من صاحبها و گفتند مدینه ایشان را بآن صنم بعلبك خواندند فرّاء گفت بلغت هذیل بعل سیّد باشد و شوهر را ازآنجا بعل گویند و تذرون احسن الخالقین و رها کرده اید خدایرا که نیکو ترین آفریدکاران است الله ربکم و ربّ آبائکم الاوّلین حمزه و کسائی و خلف خواندند و یعقوب بنصب الله و ربّ در هر دوجای و این روایت حفص است از عاصم و دیگران مرفوع خواندند بر ابتداء و خبر یعنی آنخدای که خدای شما است وخدای پدران نخستین شما فکذّبوه فانّهم لمحضرون ایشانرا حاضر کنند

در عذاب الاّ عبادالله المخلصين الاّ بندگانی که ایشان عبادت کردند خدای را باخلاص وبندگانی
پاکیزه بودند و مؤمن و ترکنا علیه فی الاخرین و ما رها کردیم او را ثنای در آخرینان
سلام علی آل یاسین سلام بر آل یاسین باد ابن عامر و نافع و یعقوب خواندند آل یاسین بمدّ و
باقی قرّاء الیاسین آنا نکه آل یاسین خواندند گفتند معنی آن است که علی آل محمّد و یاسین
نامی است از نامهاء محمّد و گفتند اهل قرآن و آنان که الیاسین خواندند گفتند این لغتی است
در الیاس چنانکه اسمعیل و اسمعین و میکائیل و میکائین و میکال قال الشاعر یقول اهل
لمـا جینا هذا و ربّ البیت اسرائینا یعنی اسرائیل فرّا گفت جمع الیاس گزبد و زیدین
یعنی الیاس و قومش پنداری هر یکی را ازیشان الیاس نام بودند و گفتند مراد الیاسیّین است
به نسبت چنانکه گویند هولاء الاشعرون والمهلبون بحذف یاء انسب والاصل الاشعریون
والمهلبیّون قال الشاعر قدنی من نصرالخبیبین قدی اراد الخبیبیّین ودرمصحف عبدالله مسعود
هست و انّ ادریس لمن المرسلین سلام علی آل ادراسین انا کذلك نجزی المحسنین ما چنین
جزا دهیم نیکو کاران را انّه من عبادنا المؤمنین که الیاس از جملهٔ بندگان مؤمن است قوله
وَ اِنَّ لُوطاً لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * اِذْ نَجَّيْنَاهُ وَاَهْلَهَ اَجْمَعِينَ * اِلاّ عَجُوزاً فِي الْغَابِرِينَ
و بدرستیکه لوط هر آینه ازپیمبران بودهنگامی که رهانیدیم او و کانش را همگی مگر پیرزن اورا که بوددر باقی ماندگان
ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ * وَ اِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ * وَ بِاللَّيْلِ اَفَلَا
پس هلاك کردیم دیگران را و بدرستیکه شما میگذ رانیددر منازل ایشال صبح گاهان و بشب آیا پس
تَعْقِلُونَ * وَ اِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * اِذْ اَبَقَ اِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ فَسَاهَمَ
تعقل نمی کنید وبدرستیکه یونس هر آینه ازفرستادگان است چون بگریخت از قوم بسوی کشتی که پر از آدم بود پس قرعه زدند آنها
فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ * فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ * فَلَوْلَا اَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ
پس بود از قرعه افتادگان پس انداختند او را بدریا پس فرو برد او را ماهی و او مستحق ملامت بود پس اگر نبود که او (یونس) بود از تسبیح کنندگان
لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ اِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ * فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ سَقِيمٌ * وَ اَنْبَتْنَا
هر آینه درشکم ماهی تاروزی که برانگیخته شوند پس افکندیم او را درصحرا و او بیمار بود و رویانیدیم
عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ وَ اَرْسَلْنَاهُ اِلَى مِائَةِ اَلْفٍ اَوْ يَزِيدُونَ * فَاٰمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ
بر او درختی که کدو بود وفرستادیم او را بسوی صدهزار کس یا زیاده از آن پس ایمان آوردند پس برخوردار دادیم شان
اِلَى حِينٍ * فَاسْتَفْتِهِمْ اَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبَنُونَ * اَمْ خَلَقْنَا الْمَلٰٓئِكَةَ اِنَاثاً
تا هنگام پس طلب کنی از ایشان آیا مر پروردگار تورا دختران است و مر ایشان را پسران یا آفریدیم مافرشتگان دختران
وَهُمْ شَاهِدُونَ * اَلَا اِنَّهُمْ مِنْ اِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ وَلَدَ اللّٰهُ وَ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ *
وایشان حاضر بودند آن وقت آگاه باشی که کافران از دروغ خود هر آینه می گویند فرزند آورد خدا و بدرستیکه آنها دروغ گویانند
اَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ * مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ * اَفَلَا تَذَكَّرُونَ *
آیا برگزید دختران را بر پسران چیست شمارا چگونه حکم می کنید آیا پس تفکر نمی کنید
اَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ * فَاْتُوا بِكِتَابِكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ
آیا مر شما راست حجتی هویدا پس بیارید کتاب خود را اگر هستید راست گویان وگردانیدند میان خدا

وَ بَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَباً وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ اِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ * سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يَصِفُونَ
و میان جنیان خویشی را وبتحقیق میدانند جنیان که ایشان هر آینه حاضر شدگانند پاك است خدا از آنچه وصف می کنند
اِلاّ عِبَادَاللّٰهِ الْمُخْلَصِينَ * فَاِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ * مَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ اِلاّ
مگر بندگان خدا که خالص هستند پس بدرستی که شما و آنچه می پرستید نیستید شما بر او تباه کنندگان مگر
مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ وَ مَا مِنَّا اِلاّ لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ * وَ اِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ *
آنکه او در آینده آتش را ونیست از ما کس مگر او را جایگاه است دانسته شده وما هر آینه باشیم از صف زدگان
وَ اِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ * وَ اِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ * لَوْ اَنَّ عِنْدَنَا ذِكْراً مِنَ الْاَوَّلِينَ
و بدرستی که ما هر آینه از تسبیح کنندگانیم و بدرستی که کفار بودند می گفتند اگر بودی نزد ما کتابی از پیشینان
لَكُنَّا عِبَادَاللّٰهِ الْمُخْلَصِينَ * فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ * وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا
هر آینه بودیم از بندگان خدای پاك از شرك پس کافر شدند بقرآن پس زود باشد که بدانند هر آینه پیشی گرفت سخن ما
لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * اِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ * وَ اِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ فَتَوَلَّ
مر بندگان را که فرستادگانند بدرستی که ایشان هر آینه یاری کرده شده گانند و بدرستیکه لشکر ما هر آینه آنها غلبه کنندگانند پس روی گردان
عَنْهُمْ حَتّٰى حِينٍ * وَ اَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ * اَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ * فَاِذَا نَزَلَ
از ایشان تا هنگام قتال و ببین ایشان را پس زود باشد که ببینند فتح را آیا پس بعذاب ما شتاب کنند پس چون
بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ * وَ تَوَلَّ عَنْهُمْ حَتّٰى حِينٍ * وَ اَبْصِرْ فَسَوْفَ
فرود آید بمنازل ایشان پس بد است صباح بیم داده شدگان وروی بگردان از ایشان تا هنگام معین و ببین پس زود باشد
يُبْصِرُونَ * سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ * وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ *
که به بینند پاك است پروردگار تو پروردگار غالب از آنچه و صف می کنند و درود بر فرستادگان
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .
وستایش مر خدای را است که پروردگار جهانیان است

قوله تعالی وانّ لوطا لمن المرسلین حق تعالی گفت لوط ازجمله پیغمبران است اذنجّیناه
آنکه که برهانیدیم او را و اهلش را یعنی اهل دینش را ازعذابی که کافران را کردیم در عهد
او و قصّه آن رفته است الاّ عجوزا فی الغابرین الا پیره زنی که از جمله اهل او بود که او را
نیز هلاك کردیم در میان هالکان برای آنکه کافره بود همچون ایشان و گفتند خود زن او
بود و غابر هم ماضی بود و هم باقی و اینجا مراد باقی است یعنی باقی بودند درعذاب ثم دمرنا
الاخرین پس دمار بر آوردیم از دیگران و دمار هلاك بود آنکه تنبیه کرد ایشان را وگفت
و انکم لتمرّون علیهم مصبحین شما بر ایشان میگذرید و بر شهرهای خراب ایشان بامداد و نصب
مصبحین بر حال است و باللّیل افلا تعقلون و نیز بشب میگذرید عقل ندارید یعنی عقل را کار
نمی بندید آنگه حدیث یونس کرد و گفت وانّ یونس لمن المرسلین یونس ازجملهٔ پیغمبران است
اذ ابق الی الفلك المشحون چون باز گریخت با کشتی پر ازمردم ـ عبدالله عباس گفت که یونس
علیه السلام قوم را وعدهٔ عذاب داد و از میان ایشان برفت چون ایشان ایمان آوردند و خدای
تعالی عذاب از ایشان بر داشت او ندانست که ایشان ایمان آورده اند چون بشنید مشوّر شد
از آن و از خجالت با میان قوم نشد رو بجانب دریا نهاد و در کشتی نشست که در او مردم

بسیار بودند و مال بسیار بود کشتی بایستاد و نرفت ملاّحان گفتند درمیان ما بندهٔ گریخته است و عادت کشتی این است که چون بندهٔ گریختهٔ در او باشد نرود یونس علیه السلام گفت همچنین است آن بنده گریخته منم اگر خواهید کشتی برود و شما را سلامت بود مرا بدریا افکنید گفتند حاشی للّه که تو بندهٔ گریخته باشی ما بر تو سیمای صالحان می‌بینیم ما تو را بدریا نیفکنیم آخر گفتند قرعه بر فکنیم از میان اهل کشتی تا نام که برآید ـ قرعه برافکندند چند بار بنام یونس بر آمد و ذلك قوله فساهم فکان من المدحضین و مساهمه مقارعه باشد و قرعهٔ ایشان بر شکل تیری بود گفتند یونس با ایشان قرعه زد ازجمله مدحضان آمد یعنی از جملهٔ مقروعان آمد و مغلوبان من قولهم ادحضت حجته اذا ابطلتها ومنه قوله حجتهم داحضة واصله من دحضت رجله اذا زلقت و منه قوله علیهم السلام یوم تدحض فیه الاقدام یعنی قرعه بر او افتاد و حجت براو متوجه شد اورا بر گرفتند تا بدریا اندازند خدای تعالی وحی کرد بماهی که درباب بندهٔ مرا یونس را ونگر تا پوست اورا نخراشی و او را هیچ رنج نرسانی که او طعمهٔ تو نیست من شکم تو زندان او خواهم کرد روزی چند آنجا که او را بکنار کشتی بردند ماهی بیامد و دهان باز کرد از آنجا بگردانیدند گفتند چون بدریاش می‌فکنیم شاید تا بدهان ماهی در نفهیم باز دیگر جانب بردند اورا ماهی بیامد و دهان باز کرد گفتند همانا روزی او ـ است او را بینداختند و ماهی او را فرو برد و ذلك قوله فالتقمه الحوت و هو ملیم فرو برد او را ماهی و الالتقام افتعال من اللقمه و اللّقمه فعل بمعنی مفعول یقال لقمت الطعام و التقمته والقمته غیری و هو ملیم ای مستحقّ للملامة یقال الام الرجل اذا اتی بما یلام علیه و ادمّ اذا اتی بما یذمّ ملیم آنکس باشد که کاری کند که بآنش ملامت کنند فلولا انّه کان من المسجین گفت اگر نه آنستی که او از جملهٔ تسبیح کنندکان بودی وتنزیه گویندکان من در حال رخا و خواری ـ عبدالله عباس گفت از جملهٔ نماز کنندکان مقاتل گفت از جملهٔ مخلصان و مطیعان سعید جبیر گفت آن خواست که او گفت آن ساعت من قوله لا اله الاّ انت سبحانك انّی کنت من الظالمین ـ وقول اوّل بهتر است برای لفظ کان . حسن بصری گفت نجاة او بعملی صالح بود که پیش از آن کرده بود لبث فی بطنه الی یوم یبعثون در شکم آن ماهی گور اوشدی فنبذناه بالعراء و هو سقیم گفت ما او را بزمین صحرای خالی از درخت بینداختیم و او بیمار بود و عراء زمینی باشد عاری وخالی از درختان ونبات وقال الشّاعر شعر ترك النعام بیضها بالعراء صار للحین حاضن العنقاء وقال آخر شعر کتارکة بیضها بالعراء و ملبسة بیض اخری جناحا و قال آخر شعر ورفعت رجلالا اخاف عثارها و ترکت بالبلد العراء ثیابی انگه بیرون آمد از آنجا چون مرغ بچهٔ که براو موی نباشد و در حال از شکم مادر بیرون آمده باشد . مقاتل حیان گفت سه روز بماند در شکم ماهی وعطا گفت هفت روز ضحاك گفت بیست روز . سدی و کلبی و مقاتل سلیمان گفتند چهل روز و انبتنا علیه شجرة من یقطین ما برویانیدیم براو گفتند له و قیل عنده و اولی تر آن است که بر ظاهر حمل کنند چو معنی آن است که انبتنا شجرة مظلّة علیه یعنی درختی که براو سایه فکند چو اندام او

(بمانند)

بمانند گوشتی سرخ شده بود و پوست تنك کرده اگر آفتاب براو آمدی بسوختی اورا حق تعالی درختی از کدو برویانید براو عبدالله عباس و حسن و مقاتل گفتند یقطین هر درختی باشد که ساق ندارد و برگهای او پهن باشد و در زمستان بنماند چون کدو و خیار و بادرنك و بطّیخ و حنظل گفتند هو یفعیل من قطن بالمکان اذا اقام به اقامة غیر طویلة چون مقامی کند نه دیر قطن گویند و هو قاطن من قطان البلد ـ مقاتل حیان گفت در سایهٔ بنشست و خدای تعالی بز کوهی را بجهانید تا هروقتی بیامدی و او را شیر دادی و قال امیّة الصّلت فی هذا المعنی فانبتت یقطینا علیه برحمة من الله لولا الله القی ضاحیا وارسلناه الی مأة الف او یزیدون گفت او را بفرستادیم بصد هزار مرد روا بودکه این پیش از حبس بوده باشد و اگر براین حمل کنند تقدیر برآن باشد که وقد ارسلناه عبدالله عباس گفت او را پس از حبس برسالت فرستاد با اهل نینوا و ایشان بالای صد هزار مرد بودند فذلك قوله و ارسلناه الی مأة الف اویزیدون زیاده صد هزار ـ عبدالله عباس گفت اوبمعنی واو است چنانکه شاعر گفت فلمّا اشتدّام الحرب فینا تأ ملنا ریاحا او رزاما مقاتل گفت بل یزیدون او بمعنی بل است و بعضی دیگر گفتند برای ابهام بر مخاطب گفت چنانکه یکی از ما گوید اکلت الیوم زبداً و تمراً و این نه برای آن گوید که شاکّ باشد درآنچه خورده باشد این هرسه وجه محتمل است تا او بمعنی شكّ نباشد آنکه زیاده بر صد هزار خلاف کردند . عبدالله عباس و مقاتل گفتند بیست هزار بودند حسن و ربیع گفتند سی هزار بودند . مقاتل حیان گفت هفتاد هزار بودند فآمنوا ایمان آوردند عند آن که آثار و علامات عذاب دیدند درحالی که بحدّ الجاء نبودند چو اگر بحدّ الجاء بودندی ایمانشانرا موقع نبودی و واقع نبودی بر وجهی که بآن مستحق ثواب بودندی فمتّعناهم الی حین ایشان را بر خورداری دادیم تا بوقت آجالی که مضروب بود ایشانرا فاستفتهم انکه حق تعالی رسول را گفت یا محمّد صلی الله علیه وآله بپرس از ایشان پرسیدن تقریع و ملامت وتقریر ایشان برخطا الرّبك البنات خدای تعالی گفت بپرس ایشان بر طریق فتوی یقال استفتیت فلانا ای طلبت منه الفتوی فافتانی . استفتاء فتوی پرسیدن باشد و افتاء فتوی کردن و اسم از او فتوی وفتیای بود و فتوی حکم کردن باشد بپرس از ایشان که چرا چنین حکم کردید که خدای را دختران باشد و شما را پسران ام خلقنا الملائکة اناثا یا ما فرشتکان را بخلقت مادکان آفریدیم وایشان حاضر بودند این آیت ردّ است بر مشرکان عرب چون گفتند الملائکة بنات الله فرشتکان دختران خدایند الا انّهم من افکهم لیقولون ولدالله گفت ایشان از دروغ محض و سخریه بروجهی میگویند که خدای را فرزند است و خدای فرزند زاد و الافك صرف الحدیث عن وجهه وانّهم لکاذبون وایشان در این خبر که میگویند دروغ زنند اصطفی البنات علی البنین ـ جملهٔ قرّاء خواندند اصطفی بقطع الالف علی انّها الف الاستفهام و الف افتعال حذف کرد تا دو همزه مجتمع نشود صورت استفهام باشد و معنی تقریع و تقریر الاّ ورش و اسماعیل عن نافع و ابو جعفر هم چنین که ایشان اصطفی خواندند علی الخبر بالف وصل که بابتداء مکسور باشد و در درج ساقط بر قرائت ایشان این کلام مشرکان است که گفته اند ولدالله و برقرائت اول از کلام خدای باشد ردّ علی المشرکین

(القائلین)

القائلين به حق تعالى گفت بر سبيل تقريع بر ايشان كه حق تعالى گزيد دختران را بر پسران
براى خود اختيار كرد دختر وبراى شما اختيار پسر بهتر شما را داد و پدتر براى خود خواست
آنگه هم بر سبيل انكار گفت مالكم چه بوده است شمارا كيف تحكمون و اين حكم چگونه
ميكنيد چو درحكمت روا نبود كه حكيم با آنكه داند و شناسد بد اختيار كند بر نيك با آنكه
بادلهٔ عقل درست شده است كه محال است كه اورا فرزند باشد چوفرزندان آن را باشد كه او را
زن باشد و زن آنرا بايد كه او مشتهى بود و شهوت آن را باشد كه اورا جسمى باشد محتاج
و خداى تعالى جلّ جلاله ازين منزّه است و قوله اصطفى همزهٔ مفتوحه همزهٔ استفهام است والف
افتعال حذف كرد تا دو همزه مجتمع نشوند اصل اواصتفى بوده است بر وزن افتعل الآ آنست
كه تاباطا كردند تا مناسب باشد صادرا در استعلاء اطباق افلا تذكرون هيچ انديشه نميكنيد ام
لكم سلطان مبين يا شما را حجتى هست روشن برين دعوى كه ميكند فأتو بكتابكم ان كنتم
صادقين كتاب خود بياريد اگر راست ميگوئيد و اين براى ظهور عجز ايشان ميگويد چون
اين معنى در هيچ كتابى نباشد ايشان منقطع الحجة شوند و جعلوا بينه و بين الجنة گفت اين
كافران جز اين كه گفتند كه فرشتگان دختران خدايند گفتند خداى را با جنيان نسبتى هست
حسن بصرى گفت نسبت آن بود كه ايشان گفتند شيطان را در عبادت بشريك خداى كردند
بعضى ديگر گفتند مراد آن است كه ايشان گفتند خداى تعالى از جنيان زنى كرده است بعضى
ديگر گفتند مراد بجن درآيت فرشتگانند و ايشان را براى آن جن خوانند كه از چشم ما
پوشيده اند چون ديوان و بر اين قول نسبت اين است كه گفتند الملائكة بنات الله آنگه گفت
ولقد علمت الجنة انهم لمحضرون مجاهد گفت معنى آن است كه جنيان دانند كه قائلان اين مقاله
بعذاب دوزخ حاضر خواهند آمدن آنگه حق تعالى خويشتن را از اين تنزيه كرد گفت سبحان
الله عما يصفون منزه است او ازين اوصاف كه ايشان ميگويند آنگه استثناء كرد از اينان آنانرا
كه اين نگفتند گفت الاّ عباد الله المخلصين الاّ بندگانى خداى را مخلص آنگه گفت فانكم
وما تعبدون شما كه مشركانيد و معبودان شما كه اصنامند و بتان ما انتم عليه بفاتنين شما همه
بيكجاى اينان را بفتنه و كفر و ضلال نبريد و مفتون ومغرور نكنيد الاّ آنكس را كه اهل
دوزخ باشد يعنى الاّ شقّى دوزخى كه اختيار دوزخ كرده باشد بر بهشت و در سابق علم مارفته
باشد كه او از اهل دوزخ است و ملازم عذاب دوزخ خواهد بودن بغرور شما مغرور نشود و
بفتنه شما مفتون و باضلال شما ضال وفتنه و افتنه هردو لغت است اول لغت حجاز است دوّم
لغت نجد وما منّا الاّ له مقام معلوم آنگه گفت بگو اى جبرئيل محمّد را تا اين كافران را
بگويد كه هيچ فرشته نيست از جملهٔ فرشتگان والاّ اورا مقامى معلوم هست وجاى و پايه و
منزلتى كه از آنجا تعدّى نيارد كردن و آنگه چنين باشد بنده باشد مربوب واقف عند حدّ
خود او نه خداى باشد ونه دختر و فرزند خداى وانّا لنحن الصّافون و بگوى كه ما در عبادت
او صف كشيدگانيم و انّ لنحن المسبّحون وما اورا تسبيح كنندگانيم و آنان كه باين
صفت باشند بندگان اسير وذليل و خاشع باشند عبدالله عباس گفت بر آسمان هيچ مقدارى

بدستى (١) نيست والاّ براوفرشته است خداى تعالى را تسبيح كننده يا نماز گذارنده آنكه
حكايت كلام اهل مكه كرد از كافران وانكانوا ليقولون اى و انهم كانوا ليقولون ان مخففه است
از ثقيله ولام در خبراو ملازم باشد و اين كافران مكه ميگويند كه اگر ما را كتابى بودى كه
در آنجا ذكر اولينان و علم گذشتگان بودى مانيز از جملهٔ بندگان خالص بود مانى يعني سبب
آنكه ما ايمان نمى آريم اين است فكفروا به گفتند در كلام حذفى واضمارى هست والتقدير
كذبوا فيما قالوا فقد آتيناهما الكتاب فكفروا به گفت دروغ گفتند درين دعوى كه كردند كه
ما كتاب بايشان فرستاديم بآن كافرشدند و ايمان نياوردند آنكه بر سبيل تهديد گفت فسوف
تعلمون بدانند روز قيامت اين كه كردند چون جزاش بيابند ولقد سبقت كلمتنا گفت سابق شد
سخن ما بيندگان فرستاده ما از پيغمبران وآن كلمه چيست آنكه گفت انهم لهم المنصورون وآن
آن است كه من حكم كردم كه ايشان مؤيد ومظفر ومنصور باشند وگفتند كلمه آن است كه
گفت كتب الله لاغلبن انا و رسلي . وان جندنا لهم الغالبون و لشكر ما بر حقيقت غالب
ايشان باشند ولام فى قوله لهم فى الموضعين لام تاكيد است كه در خبر آن شود نه لام جاره
فتول عنهم يا محمّد اعراض كن ازينان تا بوقت آن كه ترا من قتال فرمايم و گفتند حين مراد
قيامت است يعنى رها كن اينان راكه من خود بقيامت انتقام كشم عبدالله عباس گفت يعنى وقت
مرگ ايشان بعضى ديگر گفتند تا بوقت آن كه من صلاح دانم و حين عبارت است ازوقت نامعين
و ابصرهم بين ايشان را چنانكه ماگوئيم بچشم كن اورا تاوقت انتقام باز شناسى اورا . و
گفتند ببين ايشان را دروقت عذاب يعنى ايشان را اكنون چه بينى وقت عذاب بين كه چگونه
ذليل ومهين باشند و گفتند ابصرهم بقلبك بدل بشناس اينان را كه اينان عذاب من بينند
افبعذابنا يستعجلون بعذاب ما استعجال ميكنند و شتاب مينمايند فاذا نزل بساحتهم چون عذاب
بساحت و بپرامن ايشان فرود آيد فساء صباح المنذرين بد شود بامداد آنان كه ايشان را بعذاب
بترسانيده باشند و ابصر فسوف يبصرون بر آن تفسير كه گفته آمد سبحان ربك رب العزة عمّا
يصفون منزه است خداى تعالى كه خداوند عزت و منفعت است از آنچه ايشان ميگويندووصف
ميكنند و سلام على المرسلين و سلام بر پيغمبران باد والحمد لله رب العالمين شكر و سپاس مر
خداى عالميان را باد ـ انس مالك روايت كرد كه رسول صلى الله عليه و آله و سلم گفت چون
برمن صلوات فرستيد بر پيغمبران ديكر صلوات فرستيد كه خداى تعالى ميكويد و سلام على
المرسلين و قتاده چون اين خبر روايت كردى اين آيت بخواندى ـ ابو سعيد خدرى روايت
كرد كه رسول صلى الله عليه و آله و سلم پيش از سلام در نماز اين آيت بخواند و سلام على
المرسلين والحمد لله رب العالمين اصبغ نباته گفت از حضرت امير المؤمنين صلوات الله وسلامه
عليه كه او گفت هركه خواهد كه بمكيال تمام مزد بستاند بايد كه آخر كلام او كه از
مجلس برخيزد اين باشد كه بگويد وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين.

سورهٔ ص بدانكه اين سوره مكى است وعدد آيات او درعدد بصريان هشتاد و پنج

١ ـ هكذا فى الاصل

آیت است و درعدد کوفیان هشتاد وهشت و در عدد باقی قراء هشتاد و شش وهفتصد و سی و دو کلمه است و سه هزار و بیست و نه حرف است ـ وروایت است از ابی کعب که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت هرکه او سورهٔ ص بخواند خدای تعالی اورا چندان مزد دهد که وزن کوههائی که با داود تسبیح کردند واورا نگاهدارد از گناهان صغیره و کبیره .

سورة ص ثمان وثمانون آية وهي مكيّة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

صٓ وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ شِقَاقٍ * كَمْ اَهْلَكْنَا مِنْ

سوگند بصاد و قسم بقرآن که صاحب شرف است بلکه آنان که کافرشدند در تکبر ندو سرکشی بساهلاك کردیم از قرنها

قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوْا وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ * وَ عَجِبُوا اَنْ جَآءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ

پیش از ایشان ازامت‌های ماضیه پس نداکردندونبود آن هنگام گریختن وعجب داشتند اینکه آمد ایشان را بیم کننده از آنها و گفتند

الْكَافِرُونَ هٰذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ * اَجَعَلَ الْآلِهَةَ اِلٰهًا وَاحِدًا اِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ

کافران این جادوئی است دروغ گو آیا گردانیدند خدایان راخدائی یکانه بدرستیکه این هر آینه چیزی است

عُجَابٌ * وَانْطَلَقَ الْمَلَاُ مِنْهُمْ اَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلٰى اٰلِهَتِكُمْ اِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ

عجیب وروان شدند اشراف از آنها اینکه بروید وصبر کنید بر پرستش خدایان خود بدرستی که این هر آینه چیزی است

يُرَادُ * مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ اِنْ هٰذَا اِلَّا اخْتِلَاقٌ * اَؤُنْزِلَ عَلَيْهِ

که خواسته شود هرگز نشنیدیم باین در مذهب باز پسین نیست این مگر بافتنی آیا فرستاده شد بر محمد ص

الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ * اَمْ عِنْدَهُمْ

قرآن از میان ما بلکه ایشان در شکند از قران بلکه هنوز نچشیده اند عذاب مرا یا نزد ایشان است

خَزَآئِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ * اَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا

خزینهای رحمت پروردگار تو که غالب بخشنده است آیا آنها راست پادشاهی وآسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست

فَلْيَرْتَقُوا فِي الْاَسْبَابِ جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْاَحْزَابِ * كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ

پس باید بالا روند از چیزی که سبب بالا رفتن است لشکرهاز بون از موضع بدرشکسته شده از آن گروه تکذیب کردند پیش از مشرکان گروه

نُوحٍ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْاَوْتَادِ وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ اَصْحٰبُ الْاَيْكَةِ اُولٰٓئِكَ

نوح وعاد و فرعون که خداوندان میخها بودند و قوم ثمود و قوم لوط و یاران بیشه که قوم شعیب اند آنها

الْاَحْزَابُ * اِنْ كُلٌّ اِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ * وَ مَا يَنْظُرُ هٰٓؤُلَآءِ اِلَّا

گروهیند نبود هیچ یك از آنها مگر تکذیب کرده پیمبران را پس سزاوار عقوبتند و انتظار نمی کشد این گروه مگر

صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ * وَ قَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطَّنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ

یك فریادی را نیست این فریاد را هیچ رجوعی و گفتند خدای ما بشتاب برای ما نامه ما را پیش از روز حساب

اِصْبِرْ عَلٰى مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْاَيْدِ اِنَّهُ اَوَّابٌ اِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ

صبر کن یا محمد بر آنچه میگویند و یاد کن بندهٔ ما را داود را که خداوند قدرت بود بدرستیکه او رجوع کننده است و بدرستیکه ما رام کردیم کوهها را

مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْاِشْرَاقِ * وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ اَوَّابٌ * وَ شَدَدْنَا

بااو تسبیح میکردند هنگام شب وروشنی روز ومرغانرا که جمع شدند همه مراورا باز کرده بودند ومحکم کردیم

مُلْكَهُ وَ اٰتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَصْلَ الْخِطَابِ * وَ هَلْ اَتٰىكَ نَبَؤُا الْخَصْمِ اِذْ تَسَوَّرُوا

پادشاهی اورا ودادیم اورا حکمت وکلامی خالص از التباس وآیا آمد تراخبر آن دوگروه خصومت کردند وقتی که بالا رفتند

الْمِحْرَابَ * اِذْ دَخَلُوا عَلٰى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغٰى بَعْضُنَا عَلٰى

در محراب چون درآمدند برداود پس بترسید از آنها گفتند مترس ازما ما دو دشمن یکدیگریم ستم کرد بعضی ازما

بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا اِلٰى سَوَآءِ الصِّرَاطِ * اِنَّ هٰذَا اَخِي لَهُ

بر بعضی پس حکم نما میان ما بر استی وجور مکن در حکم ما ورهنما ما را براه سوی راه راست بدرستی که این برادر من او راست

تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ اَكْفِلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ *

نود و نه میش و مراست یك میش پس گفت بگردان مرا کفیل میش و غلبه کرد مرا در خطاب

قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ اِلٰى نِعَاجِهِ وَاِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَآءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ

گفت داود بتحقیق که ستم کرد ترا بخواستن میش تو بمیشهای او وبدرستی که بسیاری از شریکان ستم می کنند بر خی آنها

عَلٰى بَعْضٍ اِلَّا الَّذِينَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ وَ ظَنَّ دَاوُدُ اَنَّمَا

بر بر خی مگر آنانکه گرویدند وکردند کارهای شایسته ها و اندکی میان مردم و دانست داود جز این نیست

فَتَنّٰهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ اَنَابَ * فَغَفَرْنَا لَهُ ذٰلِكَ وَ اِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفٰى

ازمودیم اورا پس آمرزش خواست خدایش راوافتاد رکوع کننده و بشیمان پس آمرزیدیم اورا این راو بدرستی که مراو راست نزدما هر آینه نزدیکی

وَ حُسْنَ مَاٰبٍ * يٰدَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنٰكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ

ونیکی بازگشت اي داود بدرستی که ما گردانیدیم تو را جانشین درزمین پس حکم کن میان مردمان براستی

وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ اِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ لَهُمْ

و پیروی مکن خواهش های را پس گمراه سازد تورا از راه خدا بدرستی که آنان که گمراه شوند از راه خدا مر ایشان راست

عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ * وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَآءَ وَ الْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا

عذابی سخت بجهة آنکه فراموش نمودند روز جزا را و نیافریدیم ما آسمان و زمین را و آنچه میان آنها

بَاطِلًا ذٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ * اَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ

باطل این است گمان آنانکه کافر شدند پس وای بر آنانکه کافر شدند از آتش ما می گردانیدیم آنانکه

اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْاَرْضِ اَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ

گرویدند و کردند کار شایستها مانند تباه کاران در زمین یا میگردانیدیم پرهیزکاران را مانند بدکاران

كِتٰبٌ اَنْزَلْنٰهُ اِلَيْكَ مُبٰرَكٌ لِيَدَّبَّرُوا اٰيٰتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ اُولُوا الْاَلْبَابِ .

کتابی که فرستادیم آن را بسوی تو برکت داده شده تا تفکر کنید در آیاتش و تا پند گیرند صاحبان عقل ها

قوله تعالى ص والقرآن ذى الذّكر مفسران خلاف كردند در معنى اين كلمه نافع الازرق عبدالله عباس را پرسيد كه ص چه باشد گفت نام دريائى است كه در مكّه بود و عرش خداى جلّ جلاله برو بود آنگه گفت كه نه شب بود و نه روز و ذلك قوله و كان عرشه على الماء سعيد جبير گفت نام دريائى است كه خداى تعالى خلقان را باو زنده كند بين النفختين ـ ضحاك

گفت اشارت است که خدای تعالی کرد باو سوگندی و او نامی است از نامهای خدایتعالی جلّ جلاله محمّد بن کعب گفت فاتحه نامهای خدای است که اول آن صاد بود چون حمد وصانع و صادق و گفتند نام سوره ایست و گفتند اشارت است بصدور و اعراض کافران از قرآن جملهٔ قرّاء صاد خواندند باسکان دال و در شاذ حسن بصری و ابن ابی اسحاق صاد بکسر دال امر من المصادرة وهی المعارضه یعنی معارضه کن قرآن را بعملت واوامر ونواهی اوکار بند وعیسی بن عمر خواند صاد بفتح الدال حرّکها الی اخفّ الحرکات عندالتقاء ساکنین و گفتند نصب است بر اغراء اهل اشاره گفتند فعل ماضی است ای صاد محمّد ص قلوب العارفین با القرآن. محمّد صید کرد دلهای خداشناسان را بقرآن والقرآن واوقسم است ذی‌الذّکر ـ عبدالله عباس ومقاتل گفتند ذی البیان خداوند بیان ـ ضحاك ذی‌الذکر ذی الشرف بیانه قوله وانّه لذکرلك‌لقومك و گفتند درو ذکر خداست جلّ جلاله نحویان در جواب قسم خلاف کردند بعضی گفتند محذوف است وتقدیر آن است که لقد جاء الحق وظهر و گفتند حذف بلیغ تر است این جا از ذکر برای آنکه ذکر مقصود بوده است بر یك خبر و حذف را صرف توان کردن با هر کاری مفخم معظم. بعضی دیگر گفته‌اند جواب آن است که بل الذین کفروا دلیل میکند برو والتقدیر و القرآن ذی الذکر و الامر علي ما قالوا بل الذین این قول قتاده است فرّاء و زجّاج گفتند جواب قسم کم است فی قوله کم اهلکنا و التقدیر لکم اهلکنا لام بیفکند بطول الکلام ومثله قوله قد افلح من زکیها و التقدیر لقد افلح و بعضی دیگر گفتند جواب قسم آن است که گفت انّ ذلك لحقّ تخاصم اهل النار با آنکه بعید است از اوّل کلام آنکه اضراب کرد ازین و گفت بل الذین کفروا فی عزّة و شقاق بل کافران در عزّة وحمیّت وعصیان و مشاقه اند وعزت منعت باشد از سر قدرت و شقاق مشاقه باشد و مفارقت که این در شقی باشد و او در شقی یعنی ایشان در جانبي اند و رسول در جانبی کم اهلکنا من قبلهم من قرن گفت بر سبیل وعظ و تذکیر و بلاغ حجّت بسی که ما هلاك کردیم پیش ایشان امتان را من اوّل ابتداء غایت است و دوّم تبیین فنادوا ندا کردند بر سبیل استغاثه و فریاد خواستند ولات حین مناص و نبود وقت گریختن و خلاص ـ امّالات درو خلاف کردند بعضی گفتند اصل اولا بوده است تاء درو زیاده کردند چنانکه در ثمّ ثمّت و ربّ ربّت قال ابو زبد الطّائی شعر طلبوا صلحنا ولات اوان فاجبنا ان لیس حین بقآء لات اوان بالجرّ قال الزّجاج روایة المبرّد بالرّفع و روی ایضاً بالجرّ و قیل بنی علي الکسر وقال آخر تذکرحب لیلي لات حینا و امسی الشّیب قد قطع القرینا و معنی اولیس باشد انکه در حین حرکت فتحه او از دو وجه باشداما لاء نفی‌جنس را باشد وتا زیاده فهو بمنزلة قوله لارجل فی‌الدار برین قول مبنی باشد و امالات بیکجا بمنزلة لیس باشد و حین منصوب باشد بر خبر او والتقدیر لیس هذالحین حین مناص وانکه در وقف او خلاف کردند بیشتر نحویان وقف برتا کردند قیاسا علی نظائره من ثمّت و ربّت. و کسائی وقف بر ها کرد و گفت لاه ـ بعضی دیگر نحویان گفتند لاء نفی‌است برقاعدهٔ خه د و تاء در اول حین زیاده کردند کقول ابی و حری السّعدی العاطفون تحین ما من‌عاطف

والمطعمون زمان مامن‌مطعم چنانکه تا زیاده کردند در الان فقالوا اتلا ن و منه حدیث ابن عمر عبدالله عمر را کس پرسید از حدیث عثمان علیه اللعنة او طرفی از فضائل او بگفت انکه گفت اذهب بها اتلان الی اصحابك اراد الان و قال الشاعر شعر تولّی قبل یومین حمانا و صلّینا کما زعمت تلانا اراد الان و ابو عبید چنین گفت که من قصد کردم در مصحف عثمان بدیدم تحین موصول نوشته بود و بصریان برآنند که مفعول باید نوشتن چه تاء زیاده بر لاء است تا کید را و قوله مناص متأخر من النّوص و هوالتّاخر والبوص التقدّم یقال ناص اذا تأخر وباص اذاتقدّم قال امرء القیس و قد جمعهما فی بیت امن ذکرلیلی اذ ناتك تنوص فتقصر عنها خطوة و تبوص و مناص مصدر است بمنزله مقام و در جز این جای شایدکه موضع بود عبدالله عباس گفت کفار مکّه چون قتال کردندی و کار سخت شدی برایشان گفتندی مناص یعنی بگریزی چون روز بدر و عذاب بریشان فرود آمد برعادت مکّه گفتند مناص خدای تعالی آیت فرستاد و لات حین مناص و عجبوا ان جآئهم منذر منهم گفتند ـ عجب داشتند از آن که پیغمبری ترساننده و اعلام کننده بایشان آمد هم ازایشان فقال الکافرون کافران گفتند این جادوئی دروغ زن است اجعل الالهة الها واحدا گفتند سبب نزول آیه آن بود که چون جماعت مشرکان یك یك و دو دو در اسلام می آمدند مشرکان مکه برخواستند و پیش ابوطالب شدند و گفتند تو سیّد مائی و این پسر برادرت کار برما تنك کرد و خویشان و اتباع ما بفریفت ابوطالب حضرت رسول را حاضر کرد و بر سبیل وساطة میان ایشان سخنی می گفت رسول صلي الله علیه وآله و سلّم گفت از من چه التماس می کنید خدایان مارا رها کن و ذکر ایشان بیدی مکن رسول گفت بر شما چه زیان است که مساعدت من کنید بیك کلمه که بآن کلمه عرب و عجم شما را منقاد شوند ابوجهل گفت ما ترا بده کلمه مساعدة کنیم این آسان است انکه پرسید که آن کلمه کدام است گفت انکه بگوئید کلا اله الاّ الله چون این بشنیدند برمیدند وگفتند اجعل الا لهة الها واحداً خدایان بسیار را یك خدای می کنید محمّد صلی الله علیه وآله این همه خلایق را یك خدای کجا کفایت باشد انّ هذا لشیيء عجاب این کاری سخت عجب است و فعال بناء مبالغه باشد در فعیل قالوا طویل و طوال و کبیر و کبار وعجیب و عجاب و حدید و حداد و انشد الفراء شعر یسمعها امّة الکبار و قال آخر نحن بدلنا دونها الضّرابا انّا وجدنا مائها طیابا اراد فی‌غایت الطّیب و قال العباس بن مرداس تعدوا به ساهبةً سراعه ای سریعةً جدّاً در شاذ ابوعبد الرّحمن السّلمی و عیسی بن عمر خواندند عجّاب بتشدید و این بلیغ تر باشد از عجاب قال الله تعالی و مکروا مکرا کبّارا پس چنان است که اصل فعیل باشد پس فعال پس فعال و انشد الفرّاء شعر واثرت ادلاجی علی لیل حرّة هضیم الحشا حسّانه المتجرّر وانشد ابو حاتم جاء و ابعید عجب من العجب اذ یرق العینین طوّال الذّنب ـ و انطلق الملاء منهم برفتند این جماعت اشراف چون ولید مغیره و ابوجهل وهشام و ابی و امیّه پسران خلف جمحی و عمیربن وهب و عتبه و شیبه پسران ربیعه و عاص بن وائل و جماعتی بسیار که بنزدیك ابوطالب شدند بشکایت رسول صلّی الله علیه وآله وسلّم چون رسول ایشان را دعوت کرد با کلمهٔ شهادت گفتن ـ گفتند

ان امشوا و اصبروا والتقدير فقالوا ان امشوا گفتند يكديگر را كه برويد و صبر كنيد برين خدايان خود انّ هذا لشيء يراد در هذا خلاف كردند كه اشارت بچيست بعضى گفتند اشارت بآن است كه گفت و اصبروا بصبر است يعني برويد و صبر كنيد بر خدايان خود كه ازما چنين ميخواهند يعنى خداى از ما اين ميخواهد در اين قول مشركان خيبر گفتند باشند تامع كفر هم قدرى باشند بعضى ديگر گفتند هذا اشارة است بكار رسول ودين او يعنى اين كارى است كه براى او خواسته و ساخته و از آن پيش ميرود اورا ما سمعنا بهذا فى الملّة الاخرة ما نشنيديم اين حديث در اين آخرينان عبدالله عباس و كلبي و قرطبي و مقاتل گفتند مراد ترساى است براى انكه ترسايان بيك خداى نگويند بسه خداى گويند مجاهد وقتاده گفتند يعنى ملّت خود وروزگار خود و دين قريش ان هذا الاّ اختلاق ان بمعنى نافيه است گفتند نيست اين كه ميگويد الاّ اختلاق و هو افتعال من الخلق و آن دروغ فرو بافتن باشد يقال هذا الكلام مخلوق و مختلق و مخترق و مخترع اذا كان كذباً اومضافاً الى غير قائله يعنى محمّد صلى الله عليه و آله و سلّم اين دروغ ميگويد بر خداى و اشارت در هذا بقرآن است براى اين ايهام روا نداشتيم كه قرآن را مخلوق خوانند جز كه قرينه گويند با او كه بدانند كه مراد بمخلوق محدث است تا وصف نكرده باشند قرآن را بآنكه مشركان گفتند و مثله قوله ان هذا الاّ خلق الاوّلين ءانزل عليه الذّكر من بيننا آنكه برسبيل انكار و تعجب گفتند اين ذكر كه قرآن است از ميان ما همه برو فرود آمد چه اختصاص بود او را باين آنكه خداى تعالى گفت بل هم فى شكّ من ذكرى ايشان در شك اند از ذكر من و وحى من بل لمّا يذوقوا عذاب بل ايشان عذاب من نچشيده اند چو اگر خبرداشتندى از عذاب من اين نگفتند و قوله عذاب اراد عذابى اكتفا كرد از ياء بكسر ام عندهم خزآئن رحمة ربّك يا نزديك اين كافران است خزينهاى رحمت خداى و نعمت او وگفتند مراد برحمت نبوّة است و مثله قوله اهم يقسمون رحمة ربّك و اين تاويل لايق است ردّاً لقولهم عانزل عليه الذّكر من بيننا . آنكه وصف كرد خداى را بانكه عزيز وبخشنده است ــ ام لهم ملك السّموات والارض و ما بينهما گفت يا ايشان راست ملك و پادشاهى آسمان و زمين و آنچه در ميان آن است ازممالك فليرتقوا فى الاسباب بايد تا برآسمان شوند بنردبانها صورت امر است ومرادتوبيخ و تعجيز و گفتند مراد باسباب رسنها و گفتند درهاى آسمان است و راههاى او واصل سبب هر چيزى باشد كه با او بكارى رسند و پايهٔ نردبان را براى اين سبب خوانند كه باو بچيزى رسند يعنى بگوى تا برآسمان شوند و حكم نبوّت بگردانند و پيغمبرى بان كسى دهند كه ايشان خواهند جند ما هنالك در ما دو قول گفتند يكى آنكه ابهامى است كقولهم لامر ما جدع قصير انفه و لامر ما فعلت هذا قال الشاعر لامر ما يسود من يسود و قولى ديگر آن است كه ما زياده است چنانكه فبما رحمة من الله و هنالك اشارت باشد بجاى دور وهنا بجاى نزديك و هناك بجاى ميانه و مثله ذا و ذاك و ذلك مهزوم اى مغلوب گفت هؤلا الملا الذين يقولون هذا القول جندمهزوم اينان كه اين گفتند لشكرى اند مغلوب مهزوم از جمله لشكر هاء كفار و تو اى محمّد صلى الله عليه و آله و سلم مظفر ومنصور خواهى بودن برايشان واين بشارتى بود كه خداى تعالى داد رسول را

(بنصرت)

بنصرت وظفروهزيمت اعداء ومثله قوله سيهزم الجمع ويولّون الدّبر تاويل آيه روز بدرپديد آمد انكه براى تسلّى رسول صلى الله عليه و آله و سلّم گفت كذّبت قبلهم قوم نوح وعاد وفرعون ذوالاوتاد نه اوّل قومند كه پيغمبر خود را بدروغ داشتند قوم تو بل پيش ايشان بودند قوم نوح را و عاد هود را و فرعون موسى را دروغ داشتند و باور نداشتند و قوله ذوالاوتاد عبدالله عباس گفت يعنى خداوند بناء محكم گفت عرب گويند فلان فى فلك ثابت الاوتاد ــ اى ثابت الاساس و القواعد و قال فى ظلّ ملك ثابت الاوتاد و اصل كلمه از آنجا بود كه خانهاء عرب همه خيمه بود و خيمه باوتاد و ميخها بماند و بر پاى باشد ضحاك گفت ذوالقوّه و البطش خداونده قوه و عقوبت ــ كلبى و مقاتل گفتند او مردمان را عذاب بچهار ميخ كردى دو ميخ بر دستهاى ايشان دوختى و دو ميخ برپايها و رها كردى تا بمردى و گفت دستها و پايهاء ايشان بميخ در ستونها دوختى و ايشان را معلّق در هوا رها كردى تا بمردى و گفتند قتاده و عطا كه اورا ملاعبي و بازى گاهى بودى كه در آنجا انواع بازى كردندى بميخهى كوفته ورسنهاء بسته كه قوم پيش او بازى كردندى و او نظاره كردى و ثمود و قوم لوط و اصحاب الايكة و قوم صالح و قوم لوط و قوم ايكه كه قوم شعيب بودند و قصّه ايشان رفته است ــ اولئك الاحزاب اينانند جماعت لشكرها ان كلّ اى ماكلّ نيستند اين جمله الاّ مكذّبان رسولان و ردّ ضمير با لفظ كرد براى آن موحد گفت كذب و لم يقل كذبوا فحقّ عقاب اى وجب عليهم عقابى عقاب من برايشان واجب شد از آنجا كه گفته بودم لامن جهة العقل و ما ينظر هولاء گفت انتظار نميكنند اين كافران و نظر بمعنى انتظاراست الاّ صيحةً واحدة مكرر يك آواز يعنى صيحهٔ نفخ صور و اين تفسير از رسول صلى الله عليه و آله وسلّم روايت كردند مالها من فواق عبدالله عباس گفت مالها من رجوع ايشان را پس از آن رجوع نباشد با دنيا و البى گفت من ترداد ايشان را آمد وشد نباشد مجاهد گفت من نظرة ــ ايشان را مهلت نباشد و در او دو لغت است فتح فا وضمّ فاء و ضمّ لغت تميم است و قرائت حمزه و كسائى و خلف و يحيى واعمش و فتح لغت قريش است و قرائت باقى قراء ــ كسائى گفت اين دو لغت است بيك معنى كما يقال جمام الملوك و جامه و و قصاص الشعر و قصاصه و ديگران گفتند فواق ديگر است و فواق ديگر قرّاء و ابو عبيده و مورج گفتند فواق بفتح بمعنى راحت و افاقه است كالجواب بمعنى الاجابة يعنى ايشان را راحتى نباشد و افاقتى چنانكه بيمار را بود از علّت . وفواق بضمّ مقدار ما بين الحلبتين و آن آنباشد كه شتر را بدوشند و يك ساعت رها كنند تا پارهٔ شير در پستانش گرد آيد آنكه بدوشند يعنى ايشانرا مهلت نباشد بمقدار فواق ناقه واين عبارت باشد ازمدّتى اندك و قال النبي صلى الله عليه وآله و سلّم من رابط فواق الناقة فى سبيل الله حرّم الله جسده على النار گفت هركس كه او در سبيل خداى مرابطه كند بمقدار فواق ناقه خداى تعالى تن او را بر آتش دوزخ حرام كند وقالوا ربّنا عجل لنا قطّنا قبل يوم الحساب گفتند اين كافران كه بار خداى ما تعجيل كن براى ما نامهٔ عمل ما پيش از روز قيامت سعيد جبير گفت از عبدالله عباس كه قال القطّ الصّحيفه گفت قط صحيفه عمل باشد . ابوالعاليه و كلبي گفتند چون خداى تعالى درسورة الحاقة بگفت

(فاما)

فامّا من اوتی کتابه بیمینه واما من اوتی کتابه بشماله ایشان بر سبیل استهزاء گفتند عجّل لنا قطنا این نامه که وعده دادی بقیامت تعجیل کن ما را در دنیا . حسن بصری و قتاده و سدی گفتند قطنا ای عقوبتنا عقوبت ما تعجیل کن در دنیا . عطا گفت این آن است که نصر بن الحارث گفت اللّهمّ ان کان هذا هوالحق من عندك فامطر علینا حجارةً من السّماء اوائتنا بعذاب الیم و خدای در شان او فرستاد سئل سائل بعذاب واقع للکافرین . سعید جبیر گفت یعنی حظ و نصیب ما از بهشت تعجیل کن . فرّاء گفت قطعه در کلام عرب حظ باشد وحسبك را از اینجا قط گویند ابو عبیده و کسائی گفتند قط حظ باشد که کسی را برنویسند بعطای وقال الاعشی ولاالملك النعمان یوم لقیته بنعمته یعطی القطوط ویأفق ای یفضل ویعلو یقال فرس افق وناقة آفقة اذا فضلا علی غیرهما . مجاهد گفت قطنا حسابنا حساب ما تعجیل کن و کتاب شمار را قط گویند واصل کلمه از کتابت است یقال خطّ الکتاب وقطه وقیاس چنان راه مینماید که قط قطع باشد والقط فعل منه بمعنی مفعول برای آنکه آن خط یا برات که بنویسند ببرند از اصل کاغذ والقط القطع بالعرض والقدّ القطع بالطول ومنه قول ابن عباس کانت ضربات علیّ ابکارا اذا استطال قدّ واذا اعترض قط آنکه رسول را صلی الله علیه و آله و سلم گفت اصبر علی ما یقولون صبر کن بر آنچه ایشان میگویند واذکر عبدنا داود و بندهٔ ما داود را که خداوند قوّة ببود یاد کن و گفتند یعنی قوی بود در عبادت انّه اوّاب که او توبه کننده و باز آینده بود هر وقت و هر ساعت توبه نو بکردی سعید جبیر گفت اوّاب بلغت حبش مسبّح باشد- ابوهریره روایت کرد از رسول صلی الله علیه وآله و سلم گفت زرقت چشم خجسته باشد وداود علیه السلام ازرق چشم بود انّا سخرنا الجبال معه یسبحن بالعشیّ والاشراق گفت کوهها را مسخر کردم با او تا تسبیح میکردند بیامداد و شبانگاه عبدالله عباس گفت خدای تعالی اعلام کرد داود را تسبیح کوهها و گفتند مراد به تسبیح سیر است وآنکه خدای تعالی کوهها را مسخر کرد داود را تابامداد وشبانگاه با او میرفتند آنجاکه او میرفت آنکه آنرا تسبیح خواند من حیث ان ذلك دلّ علی فاعل له مستحق للتسبیح والتنزیه و اشراق روشن شدن روز باشد والطیر ای سخرنا له الطیر محشورةً و مرغان را نیز مسخر کردیم برای او محشورة ای مجموعة کل له اوّاب همه او را مطیع بودند در خبر است که داود علیه السلام درمحراب زبور خواندی مرغان هوا بیامدندی و بر بالای صومعه او پر در پر گستردندی بسماع آواز کلّ له اوّاب ای رجّاع همه با فرمان او رجوع کنندو مطیع او باشند وشددنا ملکه و ما ملك او را قوی کردیم و قوت دادیم حسن بصری شدّد خواند و شددنا عبدالله عباس گفت ازاو قوی تر پادشاهی نبود در عهد او و هرشب سی و سه هزار مرد محراب او نگاهداشتندی فذلك قوله و شددنا ملکه ای بالحرس عکرمه گفت از عبدالله عباس که دو مرد از بنی اسرائیل پیش داود آمدند و یکی بر دیگری دعوی کرد که او گاوی از آن من غصب میدارد و مدعی ضعیف بود ومدعا علیه قوی بود دارد مدعی را گفت بیّنه داری گفت نه مدعی علیه را گفت تو که صاحب بدی بیّنه داری گفت نه گفت برخیزید تا من در کار شما نگرم ایشان برفتند داود آن شب در خواب

دید که اورا گفتند این مرد مدعی علیه را پیش خوان و بفرمای تا اورا بکشند وازخواب درآمد و گفت این چه خواب است که من دیدم و اعتماد نتوان کردن توقّف باید کرد یکبار دیگر بدید توقف کرد دیگرباره بدید باتهدید کس فرستاد وایشانرا حاضر کرد وگفت خدای مرا فرموده است ووحی کرد بمن درخواب که تو مدعی علیه هستی ترا بکشم گفت مرا بی بیّنتی بکشی گفت مرا نگفتند که بیّنت طلب کنم مرا امری کردند بقتل تو و من فرمان خدای را تأخیر نکنم چون مرد بدانست که لابد او را بخواهند کشتن گفت یا نبیّ الله دانی تا قصّه من چیست من پدر این مرد را بکشته ام و این گاو را ازو بستده ام مرا نه برای گاو میفرماید کشتن خدای برای خون آن مردمی فرماید داود علیه السّلام بفرمود تا اورا بقصاص آن مرد بکشتند با قراراو و هیبة او در دل بنی اسرائیل سخت شد فذلك قوله وشددنا ملکه ای بالهیبة و آتیناه الحکمة ما او را حکمت دادیم یعنی نبوّت و گفتند اصابت قول خواست ابو العالیه گفت مراد بحکمت کارهائی است موافق عقل وفصل الخطاب عبد الله عباس گفت بیان سخن خواست عبدالله مسعود و حسن و مقاتل گفتند یعنی علم احکام و قضایا و کار کناردن و فصل کردن تا در هیچ حکم فرو نماندی و حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه فرمود فصل الخطاب این بود که او را بگفتند که مدعی را بیّنه باید و مدعی علیه را سوگند و کعب الاحبار همین گفت که شهود و ایمان است و بعضی دیگر گفتند آن بود که او در اول سخن گفتی امّا بعد و اوّل کسیکه این گفت داود بود و هل اتیك بنوء الخصم اذ تسوّر و المحراب بدانکه آنچه قصاص جهال آورده اند از وجهی و اخباری در تفسیر این آیه در تفسیر این آیه از آنچه لایق نباشد باتباع و خدم انبیاء علیهم السلام فضلاً عنهم که عقل و شرع مانع است از جواز آن بریشان ما روا نداریم برایشان چه بعضی قبیح است و بعضی منفر کتاب خود را ازآن صیانت کردیم که بس شنیع و ظاهر الفساد است امّا آنچه از آن مجوز است آن است که در اخبار آمد که اوریا بن حیّان زنی را می خواست و او بسی بجمال بود و داود نود ونه زن داشت ودرشرع او روا بودی داود نیز خطبه کرد و او را بخواست اهل و خویشان و اولیاء آن زن رغبت بداود کردند برای حرمت و مکان او از نبوّت و این در شرع و عقل روا باشد و منعی نیست ازو و اگر این معنی بر خفیه و پوشیدگی رفته باشد نیز می نبود از وجوهی که گفتند این قریب تر است و توبه و استغفار او ازین بود وسخت تر حال اوآن است که گویند ترك مندوب بود و پیغمبران ترك مندوب بسیار کنند و حدیث عشق داود زن اوریا را واوریا را فرستادن و در پیش تابوت داشتن و قصد آنکه تا او را بکشند تا او زن او را بزنی کند این هم قبیح است وهم منفر ولایق حال انبیا نباشد . وحارث اعور روایت کرد ازحضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه که فرمود هیچ مردی را پیش من نیارند که او بر داود حواله زن او ربا کند و الاّ او را دو حد زنم حدّی برای نبوّت وحدّی برای اسلام امّا تفسیر آیهٔ قوله هل اتیك نبؤ الخصم حق تعالی گفت یا محمّد بتو آمد یعنی نیامد خبر آن خصمان و خصم لفظی است که بناء مصدر دارد صالح بود واحد را و تثنیه را و جمع را یقال رجل خصم و

رجال خصم و امراة خصم و امرا تان خصم و نسوة خصم برای این گفت اذ تسوّر و المحراب بجمع قال لبید وخصم یعدّون الدّخول کانّهم قروم تبادی کلّ از هر مضعب و قال آخر وخصم غضاب یبغضون لجاههم کبغض العوادی العراب المخالیا ـ اذ تسوّر و المحراب ای توائبوا چون ببالای محراب فرو جستند من السوره و هی الوثبة بشدّة و قالوا الوثوب من السّورة و هو الحایط الطویل اشتقاق کلمه از هردو ممکن است اذ دخلوا علی داود ـ چون در نزدیك داود شدند ففزع منهم بترسید ازیشان در وجه ترس او از ایشان چند قول گفتند یکی آنکه برای آن که بی دستوری درآمدند قولی دیگر آنکه بی وقت آمدند واورا وقت عبادت بود ودر بنوقت عادت نبودی که کسی پیش او رفتی قول دیگر آنکه از راه بام بدیوار فرو جستند قول دیگر آنکه نه صورت مردمان روزگار داشتند ایشان چون دیدند که داود بترسید گفتند لاتخف مترس خصمان ای نحن خصمان و عرب بسیار مبتدا بیفکند و نیز خبر . چون در کلام دلیلی باشد بر حذف شان چنانکه یکی از ما گوید مسامع مطیع ای انا کذلك و در دعوات حج آمد ایبون تائبون لربّنا حامدون الی ربّنا راغبون ای نحن کذلك و قال الشاعر ارا حلون فتبکی ام مقیمونا ای انتم و مانند این بسیار است در نظم و نثر قیل خصمان ای قبیلان و جمعان خصمان ما دو گروهیم مخاصم و گفتند ما دو مردیم مخاصم بغی بعضنا علی بعض که بهری از ما بر بهری بغی کرد فاحکم بیننا بالحقّ میان ما حکم کن بحق ولا تشطط و شطط مکن ابو رجاء العطاردی در شاذ خواند ولا تشطط بفتح تا و ضم طا یقال شط فی الحکم و الشط شطا واشطاطا قال الشاعر فی شطّ تشطّ غدا دار جیراننا والدّار بعد غدم ابعد و قال آخر فی الشط شعر الایالقومی قد اشطت عواذلی و یزعمن ان اردی بحقی باطل ومعنی شطط اسراف وغلو و مجاز الحد باشد واز اندازه گذشتن و اصل کلمه من شطط الدّار اذا بعدت واهدنا الی سواء الصّراط و ما را راه نمای براه راست در کلام محذوفی هست و تقدیر آنکه فقال لهما ما شانکما و کیف بغی احدکما علی صاحبه فقال المدّعی منهما انّ هذا اخی داود گفت آن باغی کیست وآن باغی کیست بگوی تا بشنوم ـ آنکه مدّعی آغاز کرد وگفت انّ هذا اخی این برادر من است . مفسّران گفتند چون داود زن را بخواست رنجی با دل او ربا آمد خدای تعالی دوفرشته را فرستاد برصورت دو مرد با پیش داود آمدند بشکل دو مخاصم تا او را تنبیه کنند بر آنچه کرده بود بیامدند و دستوری خواستند دربان گفت که این نه وقت آن است که کسی پیش داود رود این وقت عبادت است او را شمارا بباید رفتن تا چون داود بیرون آید و بحکم گاه بنشیند باز آمدند و حدیث خود عرضه کردند ایشان فرشته بودند از در باز گشتند و راه بام گرفتند و از بام فرو جستند و گفتند از کوّة محراب فرود آمدند برای آن داود ازیشان بترسید و گمان برد که جماعتی دشمنانند که بقصد او آمده اند ایشان گفتند لاتخف آنکه بجای متخاصمان بنشستند و یکی بمنزلهٔ مدعی شد و یکی بمنزلهٔ مدعی علیه و مدّعی گفت انّ هذا اخی این برادر من است له تسع و تسعون نعجة ولی نعجة واحدة او نودو نه میش دارد و من یکی دارم مرا گفت اکفلنیها با من گذار آنرا و مرا کافل انکن تا تکفّل آن من کنم و عزّنی فی الخطاب ای غلبنی و با من در سخن گفتن مغالبه

(کرد)

کرد و بر من غالب شد من قولهم و من عزّ بزّ ای من غلب سلب و قیل صار اعزّ منّی عزیز تر شده است از من اگر گویند این روا باشد برفرشتگان که ایشان گویند و این دروغ محض است نه ایشان برادران بودند و نه آنجا نعجهٔ بود نه یکی و نه نودو نه و این را هیچ اصلی نیست جواب گوئیم اما قوله انّ هذا اخی این برادر من است اخوه نسب نخواست اخوه دین خواست یعنی برادر من است در دین لقوله انّما المؤمنون اخوة و روا بود که آن خواست که هب لنا اخوان و هب انّ امرنا علی ما شرحنا فما لحکم فینا ارایت لو کنا کذلك فما قولك فینا واین برطریق مثل باشد گفتند چگونی اگر چنانچه مارا این حادثه باشد چه حکم کنی او گفت لقد ظلمك بسؤال نعجتك ظلم کرد بر تو بانکه میش تورا خواست تا مضاف بامیشان او باشد واضافه مصدر بامفعول کرد و تقدیر آن است که بسؤال نعجتك اگر گویند شاید که داود بی آنکه از خصم دیگر پرسد تا او چه می گوید مقرّ است یا منکر است تا اگر منکر باشد از مدّعی گواه خواهد و اگر گواه ندارد او را سوگند دهد بی این هیچ حکم نکند بظلم یکی وگوید لقد ظلمك گوئیم ازین دوجواب است یکی آنکه در کلام شرط محذوف است و آن آن است که ان کان الامر علی ما زعمت و صدقت فیما قلت لقد ظلمك اگر چنان است که تو گفتی و راست می گوئی بر تو ظلم کرده است وجواب دیگر آن است که از خصم پرسید که چگونی درین دعوی گفت راست می گوید هم چنین کرده ام او گفت لقد ظلمك حکم کرد باقرار او کرد و اما قول آن کسی که گفت خطیئه داود از اینجا بود که این ناپرسیده حکم کرد و استغفار ازین واقع بود خطاست برای انکه این جهل باشد از حاکم و انکه این قدر ندانند در حکومت حاکمی و او قضارا نشاید از جملهٔ ابناء الناس فکیف که پیغمبری باشد مرسل انکه اندیشه کرد و دریافت بدانست که آن امتحان است که او را کردند و نعاج کنایه است از زنان و آن قصّهٔ او است با اوریا و عرب کنایه کنند از زنان بنعاج و بقر و ظباء و مانند این و این سخت معروف است در کلام و اشعار ایشان انگه برسبیل اعتراف گفت ـ و گفتند برطریق تمثل وانّ کثیراً من الخلطاء بسیاری انبازان و آمیختگان با یکدیگر بغی می کنند بر دیگر الاّ الّذین امنوا الاّ انانکه ایمان دارند و عمل صالح کنند و قلیل ماهم ما زیادت است و ایشان اند کنند و ظنّ داود داود گمان برد که ما او را امتحان کردهایم یعنی بدان است و ظن آنجا بمعنی علم است و مثله قوله انی ظننت علی ملاق حسابیه ای علمت قال الشاعر فقلت لهم ظنّوا بالفی مدجّج سراتهم فی الفارسی المسرّد و فتنه بمعنی امتحان است چنانکه بیان کردیم فاستغفر ربّه از خدای آمرزش خواست و خرّ راکعاً و اناب وبرکوع درآمد بتن رکوع کرد و بدل رجوع کرد مفسران گفتند چهل روز سراز سجده برنداشت و چندان بگریست که پیرامن او بآب چشم او گیاه برست فغفرنا له ذلك حق تعالی گفت بیامرزیدم او را و معنی آن است که با او از سرعتاب برفتیم و با آن منزلت از ثواب که او را فوت شد بترك آن مندوب بفضل باو دادیم و انّ له عندنا لزلفی و حسن مآب و اوراست نزدیك ما قربت ونزدیکی برحمت و نیکوئی باز گشتن با ثواب . عبدالله عباس گفت مردی بنزدیك رسول الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله دوش در خواب دیدم که در زیر درختی نماز میکردم پنداشتم

(تا)

تا سورهٔ سجده می‌خواندمی چون بجای سجده رسیدم سجده کردم درخت با من سجده کرد
شنیدم که در سجده می گفت اللّهمّ اکتب لی عندك بها اجراً واجعلها لی عندك ذخرا وضع
عنّی بها وزراً و اقبلها منّی کما قبلت من عبدك داود ـ عبدالله عباس گفت رسول علیه الصلوة
والسلام همان ساعت سوره سجده بخواند و بجای سجده رسید سجده کرد واین دعا که آن مرد
بخواند همچنین بخواند قوله یا داود انّا جعلناك خلیفة فی الارض فاحکم بین النّاس بالحق گفت
یا داود ما ترا خلیفه کردیم در زمین میان مردمان حکم کن بحق ولا تتّبع الهوی وپی هوامرو
که ترا گمراه کند از راه خدای انّ الّذین یضلّون عن سبیل الله آنان که از راه خدای گمراه
شوند و عدول کنند وبر فرمانهای او کار نکنند لهم عذاب شدید ایشان را عذاب سخت باشد
با انچه فراموش کرده باشند روز شمار انکه خلق را تذکّر کرد وگفت وما خلقنا السّماء والارض
وما بینهما باطلا ما آسمان و زمین و آنچه در میان آن است بباطل نیافریدیم بل بحق آفریدیم
تا خلایق را درو منافع دینی و دنیائی باشد ذلك ظنّ الّذین کفروا این گمان کافران است که من
عبث کنم و کار باطل وای برکافران از عذاب دوزخ انکه بر سبیل تنبیه و تذکیر فرمودام
نجعل الّذین امنوا و عملوا الصّالحات کالمفسدین فی الارض گمان می برند این کافران که من
مؤمنان را که عمل صالح کنند چون مفسدان خواهم کردن در زمین یا در میان ایشان تسویه
خواهم کردن یا جزای ایشان بریك حد خواهم دادن یا متقیان پرهیزکاران را چون فاجران
وکافران خواهم کردن باین معنی کتاب انزلناه الیك مبارك گفت این قرآن کتابی است که ما
بتو فرستادیم مبارك لیدّبروا ایاته تا امّت توآیات آن را تأمّل وتدّبر کنند جماعت قرا لیدّبروا
خواندند علی تقدیر لیتدّبروا مکر ابوجعفر و عاصم فی روایت الاعشی والبرجمی که ایشان
لیتدّبروا خواندند بر اصل من التّدّبر و لیتذّکر اولو الالباب و تا اندیشه کنند خداوندان
عقلها قوله تعالی

وَ وَهَبْنا لِداوُدَ سُلَيْمٰنَ نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوّابٌ اِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصّافِناتُ
وبخشیدیم مر داود را سلیمان را نیکو بنده‌بود که اورجوع کننده‌بود چون عرض کرده شدبر او آخر روزاسبان ایستاده
الْجِيادُ فَقالَ اِنّی اَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبّی حَتّٰی تَوارَتْ بِالْحِجابِ *
نیکو پس گفت بدرستی که من دوست دارم دوست داشتنی مال رااز یاد کردن پروردگارم تا پوشیده شدآفتاب بپرده شب
رُدُّوها عَلَیَّ فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ الْاَعْناقِ * وَ لَقَدْ فَتَنّا سُلَيْمٰنَ وَ اَلْقَيْنا
باز گردانید آن را بر من پس شروع کرد بشمشیر سودنی بساقها و گردنها وهر آینه آزمودیم سلیمان را وانداختیم ما
عَلٰی كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ اَنابَ * قالَ رَبِّ اغْفِرْ لی وَهَبْ لی مُلْكاً لا يَنْبَغی لِاَحَدٍ
برتخت او جسدمرده را پس باز گشت بخدا گفت پروردگارا بیامرز مرا وببخش برای من پادشاهی راکه نسزد کسی
مِنْ بَعْدی اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهّابُ * فَسَخَّرْنا لَهُ الرّيحَ تَجْری بِاَمْرِهِ رُخاءً حَيْثُ اَصابَ
را بعد از من بدرستی که تو توئی بخشنده پس رام کردیم بر ای او بادرا که میرفت بفرمان او ازروی نرمی هر جاکه قصد کرده
وَالشَّياطينَ كُلَّ بَنّاءٍ وَ غَوّاصٍ وَ آخَرينَ مُقَرَّنينَ فِي الْاَصْفادِ * هٰذا عَطاؤُنا

فَامْنُنْ اَوْ اَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ * وَ اِنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفٰی وَ حُسْنَ مَآبٍ * وَاذْكُرْ
پس منت منه یا منع کن بی حساب و بدرستی که او راست نزد ما قرب و نیکوئی باز گشت و یادکن
عَبْدَنا اَيُّوبَ اِذْ نادٰی رَبَّهُ اَنّی مَسَّنِيَ الشَّيْطانُ بِنُصْبٍ وَ عَذابٍ اُرْكُضْ بِرِجْلِكَ
بندهٔ ما ایوب را هنگامی که خواند خدایش راکه مرا رساند دیو برنج بدن و شکنجه گفتم بزن پایت را
هٰذا مُغْتَسَلٌ بارِدٌ وَ شَرابٌ وَ وَهَبْنا لَهُ اَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنّا وَ ذِكْرٰی
بزمین این چشمه جای غسل است سرد وآشامیدن وبخشیدیم او را کسان او راومانند ایشان با آنها رحمتی ازماو پندی
لِاُولِي الْاَلْبابِ * وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَلا تَحْنَثْ اِنّا وَجَدْناهُ صابِراً
مر صاحبان خرد ها را و بگیر بدست خود دسته‌ٔرا پس بزن بآن و گناه‌کار مشو بدرستی که ما یافتیم اورا صبر کننده
نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوّابٌ * وَاذْكُرْ عِبادَنا اِبْراهِيمَ وَاِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ اُولِي الْاَيْدی
نیکوبنده بود اوبوداورجوع کننده‌بود ویاد کن بندگان ما راابراهیم را واسحق را ویعقوب راکه صاحب دستها
وَالْاَبْصارِ اِنّا اَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِكْرَى الدّارِ * وَ اِنَّهُمْ عِنْدَنا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ
وچشمها بودند بدرستیکه ما خالص کردیم بخصلتی که فکر آن سراست وبدرستیکه ایشان نزدما هر آینه از برگزیدگان نیکو بودند
الْاَخْيارِ * وَاذْكُرْ اِسْمٰعِيلَ وَالْيَسَعَ وَ ذَاالْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْاَخْيارِ * هٰذا ذِكْرٌ
و یاد کن اسماعیل را والیسع و ذالکفل را و همه از بر گزیدگان بودند اینها ذکری است
وَ اِنَّ لِلْمُتَّقينَ لَحُسْنَ مَآبٍ * جَنّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْاَبْوابُ مُتَّكِئينَ فيها
و بدرستیکه مر پرهیزکاران راست نیکوئی باز گشت بهشت‌های با اقامت که گشاده است آنها در هاتکیه‌زدگان در آن
يَدْعُونَ فيها بِفاكِهَةٍ كَثيرَةٍ وَ شَرابٍ * وَ عِنْدَهُمْ قاصِراتُ الطَّرْفِ اَتْرابٌ
میخوانند در آن بمیوه‌های بسیار و شراب خوب و نزد ایشان است زنان کوتاه کننده چشم بر شوهران هم سن
هٰذا ما تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسابِ * اِنَّ هٰذا لَرِزْقُنا ما لَهُ مِنْ نَفادٍ * هٰذا وَ اِنَّ
این آن است که وعده داده مشدید مر روز حساب راکه این است روزی ما نیست او را هیچ انقطاعی این است حال اهل بهشت و بدرستی که
لِلطّاغينَ لَشَرَّ مَآبٍ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَها فَبِئْسَ الْمِهادُ هٰذا فَلْيَذُوقُوهُ حَميمٌ وَ غَسّاقٌ
تا فرمان رابدی باز گشت است جهنم در آیند آن را پس بدبستری است این شکنجه باید بچشید آب گرم وچرك کننده
وَ آخَرُ مِنْ شَكْلِهِ اَزْواجٌ * هٰذا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لا مَرْحَباً بِهِمْ اِنَّهُمْ صالُوا
و دیگر از مانند عذاب او بانواع رنگ رنگ این گروهند که با سختی در آیند باشما نیست مرحبا با آنها که آنها در آیند در آتش
النّارِ * قالُوا بَلْ اَنْتُمْ لا مَرْحَباً بِكُمْ اَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنا فَبِئْسَ الْقَرارُ * قالُوا
گفتند بلکه شما را نیست مرحبا بشما شما پیش داشتید او را برای ما پس بر قرار گاهی است گفتند
رَبَّنا مَنْ قَدَّمَ لَنا هٰذا فَزِدْهُ عَذاباً ضِعْفاً فِي النّارِ وَ قالُوا ما لَنا لا نَرٰی رِجالاً كُنّا
پروردگارا هر که پیش داشت برای ما این عذاب را پس زیاد کن باو عذاب را دوبار ابر در آتش و گفتند چیست ما را که نمی بینم مردانی را که بودیم
نَعُدُّهُمْ مِنَ الْاَشْرارِ اَتَّخَذْناهُمْ سِخْرِيًّا اَمْ زاغَتْ عَنْهُمُ الْاَبْصارُ * اِنَّ ذٰلِكَ لَحَقٌّ
میشمردیم آنها را از بدکاران آیا گرفتیم ما آنها را باستهزاء یا گردید از ایشان چشمها را بدرستی که این هر آینه حق است
تَخاصُمُ اَهْلِ النّارِ.
جدال کسان جهنم

قوله تعالى و و وهبنا لداود سليمان حق تعالى باز گفت درين آيه آن نعمت كه بر داود عليه السلام كرد بدادن او را چون سليمان فرزندى گفت ما داديم داود را سليمان آنكه سليمان را بستود گفت نعم العبد نيك بنده ايست او انّه اوّاب او رجاع است و بسيار رجوع بدرگاه من ـ اذ عرض عليه گفت ياد كن اى محمّد صلى الله عليه و آله چون برو عرض كردند بشبانگاه بوقت نماز ديگر الصّافنات اسبانى را كه عادت ايشان آن بودكه برسه قوائم بايستادندى و يكدست را گوشهٔ سم بر زمين نهادندى و اين علامت عتق و كرام اسبان باشد الجياد اسبان نيك رو واحد ها جواد . كلبي گفت سليمان بغزاء دمشق و نصيبين رفت از آنجا هزار اسب آورد . مقاتل گفت از پدرش بميراث رسيد هزار اسب و پدرش از عمالقه يافت حسن بصرى گفت اسبانى بودند كه او را از دريا آورده بودند براى اوسليمان عليه السلام نماز پيشين كرده بود و بر كرسى نشسته و آن اسبان بر او عرضى ميكردند و اوبآن مشغول بود ازنماز ديگرغافل شد تا نهصد اسب عرض كردند و صد بماند او بنگريد آفتاب فرو شده بود دل تنك شد گفت ردّوها علىّ باز آريد بر من باز آوردند بفرمود تا همه را پى بكردند و بكشتند و بصدقه دادند بكفارهٔ آنكه او را نماز ديگر فوت شده بود و صد اسب از آن جمله بماند هر اسبى نيكو كه امروز بينى از نسل ايشان است . حسن بصرى گفت چون او اسبان را پى بكرد و در راه خداى قربان بكرد خداى تعالى او را ببدل آن به از آن مركبى بداد و آن باد بود كه بامداد يك ماهه را ببردى او را و شبانگاه باز آوردى . عبدالله عباس گفت از حضرت امير المؤمنين على صلوات الله و سلامه عليه پرسيدم از اين آيت مرا گفتا يابن عباس چه شنيدهٔ درين آيت گفتم كعب الاحبار مرا گفت كه سليمان روزى بعرض خيل مشغول شد تا نماز ديگرش فوت شد گفت باز آريد اين اسبان را و عدد ايشان چهارده بود بفرمود تا همه را پى كردند و بكشتند خداى تعالى بعقوبت آنكه اوبر اسبان ظلم كرد چهارده روزملك ازو بستد حضرت اميرالمؤمنين على صلوات الله و سلامه عليه فرمود كذب كعب سليمان روزى بجهاد خواست رفتن بفرمود تا اسبان را برو عرض كردند بآن مشغول شد تا آفتاب فرو شد و نماز ديگرش فايت شد گفت آن فرشتكان را كه بر آفتاب موكلند ردّوها علىّ باز آريد برمن يعنى آفتاب را بفرمان خداى ايشان بفرمان خداى آفتاب را باز آوردند تا او نماز ديگر بكرد بوقت خود و بدان اى پسر عباس كه پيغمبران خداى معصوم و مطهّر باشند ظلم نكنند و ظلم نفرمايند و رضا ندهند بظلم اين قول حضرت امير المؤمنين علي صلوات الله وسلامه عليه است فذلك قوله اذعرض عليه بالعشىّ الصّافنات الجياده عرض اظهار چيزى باشد بجاى كه بينند واز وقت نماز ديگر تاشب عشىّ و عشا خوانند خوانند آنرا و الصّافنات جمع صافنه باشد بر آن تفسير كه گفتيم . قتيبى گفت هر استادهٔ را صافنى گويند و در خبر است كه رسول صلى الله عليه و آله وسلّم گفت من سرّه ان يقوم له النّاس صفوفا فليتبوء مقعده من النار گفت هر كه خواهد كه مردم پيش او بايستند كو جاى خودرا نارگن و قال عمرو بن كلثوم تركنا الخيل عاكفة عليه مقلّدة اعنّتها صفوفا ـ فقال انّى احببت حب الخير عن ذكر ربّى اى اثرت حب الخيل علي ذكر ربّى گفت من دوستى اسبان بر ذكر

خداى بگزيدم يعنى نماز بر اين قول احببت بمعنى اثرت باشد و عن بمعنى على وقولى ديگر آن است كه احببت الخير حبّا عوضاً عن ذكر ربّى واين قول بمعنى ظاهر بهتراست واگرچه بمعنى يكى است تقدير مختلف است و مراد بخير خيل است و عرب معاقبة كنند ميان را ولام لقرب مخرجيهما يقول انهمرت عينه و انهملت و اخترت الرّجل واختلته اذا عتدت به و اين از ابدال باشد كالمدح و المده و از اينجا گفت رسول صلى الله عليه و آله وسلّم الخير معقود بنوا صى الخيل الى يوم القيمة خير در پيشانى اسبان بسته است تا روز قيامت و مراد بذكر نمازست بيانه قوله رجال لاتلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله ـ حتّى توارت بالحجاب تا آفتاب پنهان شد بحجاب تا آفتاب پنهان شد بحجاب كنايتى است از نامذكورى چنانكه لبيد گفت شعر حتّى اذا القت يدا فى كافر و اجنّ عورات الثّغور ظلامها و اين حجاب گفتند كوهى است از پس كوه قاف كه آفتاب در آنجا فروشود ردّوها علىّ اى فقال ردّوها علىّ گفت باز آريد برمن درضمير خلاف كردند بيشتر مفسّران گفتند راجع است با خيل وقولى آن است كه راجع است با آفتاب و اين روايت از امير المؤمنين على است صلوات الله و سلامه عليه كه عبدالله عباس گفت ازو فطفق يمسح مسحا يقال طفق يفعل كذا و جعل يفعل كذا يعنى اشتغل به و از اخوات كاد باشد در استعمال نه در معنى بالسّوق ابن كثير تنها بهمزه خواند و باقى قراء بى همزه و در معنى او خلاف كردند بعضى گفتند مراد آن است كه اسبان را پى بكرد وبكشت من قولهم مسح علاوته اذا ضربها بالسّيف اين عبارت باشد از پى كردن و كشتن نه بر وجه عقوبت بل بر وجه كفّاره وقربت و گوشت او بصدقه دادن . عبدالله عباس گفت معنى آن است كه دست بساق و گردن اسبان فرو ميماليد برسبيل اكرام و محبّت ابومسلم گفت بشست ساق و گردن ايشان از گرد بر وجه كرامت و مسح غسلى باشد خفيف من قولهم تمسّحت للصّلوة بعضى ديگر گفتند وقف كرد در سبيل خداى و راه جهاد وگردن و ساق اسبان بداغ كرد علامت را واين مسح عبارت است از آن و لقد فتنّا سليمان حق تعالى گفت ما امتحان كرديم سليمان را و القينا على كرسيّه جسداً و تنى بر كرسى او افكنديم ثمّ اناب پس او رجوع كرد با ما و با درگاه ما گريخت در اين امتحان و جسد خلاف كردند و قصاص جهّال گفتند از وهب وجزاو كه سبب امتحان سليمان آن بود كه او در بعضى غزوات زنى را از دختر ملوك ببردگى بياورد و اين زن سخت بجمال بود و سليمان او را سخت دوست ميداشت و او با سليمان نمى ساخت و پيوسته ميگريست سليمان او را گفت يا هذه به ازين ملكى ميخواهى و به از من مردى گفت اين نيك است وليكن مرا خيال پدر در چشم است و از چشم من نمى شود اگر خواهى تا من متسلّى شوم بفرماى تا بمثال پدرم صورتى كنند تا من درو مى نگرم و دل خوش ميباشم او گفت روا باشد بفرمود تا بكردند و آن زن با جماعتى از كنيزگان خود آن تمثال را مى پرستيدند و سجده ميكردند او را چهل روز و سليمان عليه السلام از آن بى خبر بود آصف برخيا از آن حال خبر يافت دستورى خواست از سليمان تا خطبه كند وبر پيغمبران ثنا گويد گفت روا باشد اوخطبه كرد و بر پيغمبران ثنا كرد و بر سليمان ثنائى كه گفت بروزگار صغر و روز كار گذشته باز بست سليمان

از آن دل تنك شد چون آصف از منبر بزیر آمد گفت چگونه که پیغمبران را برعموم روزکار ثنا گفتی و حدیث من بروزکار گذشته باز بستی گفت برای آن چنین کردم که چهل روز است که در سرای تو بت می پرستند و تو بیخبری چون خبر یافت برفت وآن تمثال بشکست وآن زن را محبوس کرد چون از مجلس حکم باز آمد خواست بطهارت جای در شود بر عادت انگشترین برون کرد و بزنی داد از زنان خود و آن انگشتری بود که ملك سلیمان و نبوت باو بسته بود که جن و انس و شیاطین و سباع و طیور مسخّر آن بودند خدای تعالی شبه سلیمان بردیوی افکند نام او صخر تا بیامد و انگشتری بستد و برجای سلیمان بنشست و همهٔ رعیّت از جنّ و انس اورا مسخّر شدند و خدای تعالی شبه آن دیو برسلیمان افکند چون آمد و زن را گفت انگشتری مرا ده بانك براو زد و اورا براند وگفت انگشتری سلیمان بستد وتودیوی آمدهٔ تا بمکر وحیله انگشتری بگیری از من سلیمان هرکجا رفت ـ گفتند تو دیوی و او را باور نداشتند او بدان است که آن فتنه است از خدای تعالی روی در بیابان نهاد چهل روز در بیابانها میگردید و تضرع میکرد تا خدای تعالی توبه اش قبول کرد وآن دیو در این چهل روز همهٔ دین سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام زیر زبر کرد و احکام شرع او بگردانید و با زنان سلیمان خلوت میکرد و غسل جنابت نمیکرد آصف چون آن بدید گفت مگر سلیمان دیوانه شده است یا مرتد در قصّه دراز که گفتند چون مدّت محنت که چهل روز بود بسرآمد فرشتهٔ بیامد و دیو را از آنجا برکرد و بگریخت و در هوا میپرید انگشتری در دریا افکند ماهی فرو برد آن ماهی با سلیمان افتاد و انگشتری از شکم ماهی با دست سلیمان آمد و او را پادشاهی و نبوت بازآمد سدی گفت سبب فتنه آن بود که سلیمان زنی داشت جراره نام برادر او را با کسی خصومتی بود این زن سلیمان را گفت باید که حکم چنان کنی که مراد برادرم باشد او گفت آری و بکرد خدای تعالی خاتم ملك ازو بستد و بدیو داد اکنون کسی که اندیشه کند جای تعجّب است از عقل و دین آنان که این اعتقاد دارند و بر خدای و رسول این روا دارند که خدای شبه سلیمان بر دیو افکند و شبه دیو بر سلیمان و او را تمکین کند از ملك و نبوّت که بفرمان خدای باشد و عدل وحکمت او چگونه انگشتری باشد که اگر بدست دیوی کافر افتد تا او دین و شریعت زیروزبر کند و این کفر محض باشد و خروج از دین مسلمانی واین ترّهات و اباطیل برای آن آورده شد اینجا تا مردم واقف شوند بر قلّت عقل و دیانت آنان که این مذهب و اعتقاد روا دارند و تاویل درست در آیت آن است که روایت کرد ابوهریره از رسول صلی الله علیه وآله و سلّم که سلیمان صد زن و کنیزك داشت یك روز گفت لا طوفنّ اللّیلة علیهنّ من امشب گرد ایشان جمله برآیم تا خدای تعالی مرا صد پسر دهد تا همه در سبیل خدای جهاد کنند و شمشیر زنند حرصا علی الجهاد فی سبیل الله خدای تعالی چنان قضا کرد که از آن زنان هیچ زن بار نگرفت الاّ یك زن که کودکی مرده بزاد او را بیاوردند و مرده بر سریر سلیمان بنهادند فذلك قوله ولقد فتنّا سلیمان و القینا علی کرسیّه جسداً ثمّ اناب وتاویل دیگر آیت را آن است که شعبی گفت و بعضی مفسران که سلیمان را علیه السلام پسری بود شیر خواره وسخت دوست

(داشت)

داشت او را شیاطین قصد او کردند و گفتند که اگر بماند و برجای پدر بنشیند ما ازوهم این محنت بریم که از سلیمان می بریم او را هلاك باید کردن سلیمان علیه السلام خبر یافت و اورا بابر سپرد یعنی بفرشتگان ابرها او را میداشتند و تربیت می کردند تا بزرك شد خدای تعالی حکم چنان کرد که او را وفات آمد فرشتگان او را بیاوردند و بر سریر سلیمان نهادند جسد بلاروح تا سلیمان بداند که لایغنی حذر من قدر فذلك قوله ولقد فتنّا سلیمان و القینا علی کرسیّه جسد ثمّ اناب وتاویل دیگر آن است که سلیمان علیه السلام بیمار شد سالی از سالها و بیماری بروسخت شد تا لاغر شد و چون جسدی بیروح گشت بر سریر خود تا خدای آن خواست چون گفت و لقد فتنّا سلیمان ای امتحنا بالمرض و القینا علی کرسیّه والتقدیر والقینا منه علی کرسیه جسداً و این نیز تا ویلی قریب است . و آن کس که نیکو حال تر است ومحترز تر در روایت آن است که روایت کرد که سلیمان را چون اسبان عرض میکردند چهارده اسب را عرض کردند واورا نمازفایت شد بفرمود تا ایشان را پی بکردند وبکشتند آنکه خدای تعالی اورا امتحان کرد بعدد آن چهارده اسب چهارده روز و آن چنان بود که یك روز نشسته بود و با آصف برخیا حدیث میکرد انگشتری از انگشتش بیفتاد برگرفت و با انگشت کرد باز بیفتاد دیگرباره برگرفت هم بیفتاد چندانکه جهد کرد در دستش نه ایستاد او بدانست که ازسبب فتنه و امتحانی است انگشتری بگرفت و بآصف داد و اورا برسریر خود بنشاند تا او برجای سلیمان بنشست و حکم میکرد چهارده روز تا مدت محنت بگذشت آنکه بازآمد و انگشتری بستده با سریر ملك آمد و این هم فاسد است ازآنجا که آصف وصیّ سلیمان بود و بمنزلهٔ فروتر بود ازو چگونه شاید که او معزول باشد و وصیّ بر ولایت بود دیگر انگه نبوت در انگشتری نباشد و تاویل درست در آیت آن است که گفته شد از آن سه وجه امّا صفت کرسی او در سورهٔ سبا طرفی برفته است معنی ندارد اعاده کردن قال رب اغفرلی وهب لی ملکالا ینبغی لاحد من بعدی سلیمان علیه السلام گفت و این حکایت قول اوست بار خدایا مرا بیامرز و ملکی ده مرا که از پس من کسرا نباشد که تو خداوند بخشندهٔ . اگر گویند نه این دلیل میکند بر بخل سلیمان که او بآن رها نکرد که گفت مرا ملك ده و این حرص باشد بر دنیا تا گفت لاینبغی لاحد من بعدی کس را نباید تا باشد از پس من جواب گوئیم سلیمان علیه السلام این سؤال نکرد از خدای تعالی الاّ بدستوری و اذن او و خدای او را امر فرمود تا این دعا کند ازانکه در سابق علم او چنان بود که هرکسی که جز سلیمان بود ملك چنان اورا مفسده باشد اورا فرمود تا این دعا کرد که تمکین چنانکه سلیمان را بود الاّ بعصمت راست نیامدی که مأمون بجانب بودی من الخطا والزّلل . جواب دیگر آن است که او از خدای تعالی درخواست تا ملك او آیت نبوّتش کند و معجزهٔ پیغمبریش و اگر مثل آن کس را بودی از آن بشدی که معجزی خارق عادت بودی و ملك سلیمان علیه السلام باین صفت بود از طاعت جنّ و انس و سباع و طیور و وحش و بهایم و طیور و تسخیر ریاح و مانند این پس از طریق مصلحت گفت نه بر وجه بخل و مراد به من بعدی آن است که لا ینبغی لاحد غیری جنانکه یکی ازما گویدانا اطیعك ثم لا اطیع احداً بعدك ای غیرك من ازپس توکسرا اطاعت ندارم یعنی جزتورا طاعت ندارم عطاابن ابی رباح گفت یعنی ملکی که از من نیستانی

(در)

درعمر من . ووجهی دیگر در تاویل آیت آن است که باین ملك آخرت خواست و ثواب بهشت و تقدیر آنکه ملکا لاینبغی لاحد من بعدی ای من بعدو صولی الیه ملکی که چون من آن رسیده باشم کس به آن نرسد از آنجا که چیزی نتواند کردن که مستحق ثواب باشد از ایمان و طاعت چه سرای آخرت برای الجاء باشد نه سرای تکلیف و بیان قوّت این وجه قوله رب اغفرلی بار خدایا بیامرز مرا واین از جملهٔ احکام آخرت است بعضی دیگر گفتند ملك قهر هوای نفس خواست و قوله لا ینبغی لاحد من بعدی ای فی زمانی یعنی با من الطافی کن که من عند آن اختیار طاعت کنم واختیار عصمت و این اختیار عصمت کسی را نبود درین روزگار جز مرا والله اعلم بمراده و این دو وجه متعسف است و وجه اوّل معتمد است انّك انت الوهّاب که تو خدای بخشندهٔ رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم گفت سلیمان با این همهٔ مملکت و سلطنت طرفة العینی سر برآستان نداشتی پیوسته میآمدی سر افکنده بخضوع و خشوع . حسن بصری و ابو هریره روایت کردند که رسول صلی الله علیه وآله وسلّم گفت دوش نماز میکردم و شیطان پیش من آمد بر صورت کربه و خدای مرا ازو تمکین کرد خواستم تا اورا بگیرم و ببندم دیگر باره این آیت یاد کردم که سلیمان گفت وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی ـ فسخر تاله الرّیح حق تعالی درین آیت بیان کرد که ما باد را مسخر سلیمان کردیم تجری بامره رخاءً تا بفرمان او میرفتی نرم آنجا که او خواستی و نصب رخاء بر حال است و قوله حیث اصاب یقول العرب اصاب الصّواب فاخطا الجواب یعنی اراد الصّواب قال الشاعر اصاب الکلام فلم یستطع فاخطا الجواب لدی المفضل والشّیاطین ای و سخرنا له الشّیاطین و نیز شیاطین را مسخر او کردیم کلّ بنّاء هر بنائی را که برای او مدینه تدمر و مدینه بیت المقدس و جز آن ازحصون و قلاع بنا کردند چنانکه شرح دادیم در سورهٔ سبا وغوّاص و هرغواصی که بدریا فروشدی و جواهر آوردی وآخرین مقرّنین فی الاصفاد و دیگر شیاطین در بند او بسته دو دو بیك جای واصفاد جمع است واحدها صفد هذا عطاؤنا فامنن اوا مسك بغیر حساب این عطاء ما است تو ببخش من قول العرب منّ علیه برغیف ای اعطه رغیفاً و قوله ولا تمنن تستکثر ای لاتعط . حسن بصری گفت خدای تعالی هر کس را که نعمتی داد ازوحساب خواهد مگر سلیمان را علیه السلام که او را گفت هذا عطاؤنا فامنن او امسك بغیر حساب و گفت معنی آیت آن است که ما این ملك بتو دادیم اگر تو کسیرا چیزی دهی مزدست ترا و اگر ندهی لا حرج علیك ولا حساب مقاتل گفت این در حق شیاطین است یعنی آنرا که خواهی گشاده دار و آنرا که خواهی به بند . بعضی دیگر گفتند در کلام تقدیم وتا خیری هست والتقدیر هذا عطاؤنا فامسك أو امنن بغیر حساب خواه دار وخواه بیشمار ببخش ـ وگفتند تقدیم و تأخیر ازین وجه است هذا عطاؤنا بغیر حساب فامنن او امسك این عطای ماست ترا بی حساب اگر خواهی ببخش و خواهی بدار و انّ له عندنا لزلفی وحسن ماب واو را بنزدیك ما قربتی هست زیاده در دنیا داریم او را و نیکوئی باز گشتنی یعنی دربهشت بثواب ابد واذکر عبدنا ایّوب مقاتل گفت کنیت او ابو عبدالله بود اذ نادی ربّه یاد کن ای محمّد بنده ما را ایّوب چون خدای را بخواند وگفت شیطان مرا رنج رسانید

و بلا ومشقّت ـ مقاتل گفت بنصب ببلاء وسواس دردلش و عذاب درمالش و درو چهار لغت است نُصب بدو ضم و آن قرائت ابو جعفر است و نُصب بدو فتحه واین قرائت یعقوب است و نَصب بفتح نون و سکون صاد و این روایت هبیره است عن حفص عن عاصم و نُصب بضم نون و سکون صاد و این قرائت عامهٔ قراء است و این قصه در سورة الانبیاء برفته است ارکض برجلك این وقت آن بود که خدای تعالی اورا فرج دهد گفت ارکض برجلك یعنی پای در زمین زن هذا مغتسل این جا محذوفی است تقدیر آنکه فرکض برجله الی الارض فاخرجنا له عینا و قلنا له هذا مغتسل بارد و شراب او پای در زمین زد چنانکه گفتیم اورا ما چشمهٔ آب سرد عدن بیرون آوردیم و گفتیم این غسل گاهی است از آب سرد وشرابی است تو از اینجا غسل کن و باز خوراو از آنجا غسل کرد هر رنجی که بر بیرون او بود زائل شد و باز خورد هر رنجی که در اندرون او بود هم زائل شد. حسن بصری گفت دو چشمهٔ آب پیدا شد او از یکی غسل کرد و از یکی باز خورد و وهبنا له اهله درکلام حذفی و اختصاری است و آن آن است که فاغتسل منه و شرب فزلنا ما به من داء و آفة او از یك چشمهٔ غسل کرد و از دیگری باز خورد و ما رنجهای او زائل کردیم و ما اهل اورا باو دادیم و مانند آن یعنی مال و فرزندان او مضاعف کردیم بعوض یك زن دو زن و بعوض یك فرزند دو فرزند رحمةً منّا رحمتی از ما و نصب او بر مفعول له است و ذکری لاولی الالباب محلّ او نصب است بواو عطف بر رحمةً وباد کردی خداوندان عقلها را و خذ بیدك ضغثاً بگیر بدست دستهٔ ازشاخ درخت و قصّهٔ این برفته است فاضرب به وبآن دسته این زن را بزن تاسوگندت دروغ نشود انّا وجدناه صابراً نعم العبد انکه گفت ما ایّوب را بندهٔ صابر یافتیم و نیك بنده بود او مارا انّه اوّاب و او توبه کننده و باز آینده بود و اذکر عبادنا ـ قرائت عامه قرّاء بالف است بر جمع واین کثیر خواند عبدنا بی الف علی الواحد گفت یاد کن ای محمد بندگان مارا ابراهیم را و اسحاق را ویعقوب را اولی الایدی والابصار خداوندان قوه در عبادت و بصیرت دردین انّا اخلصناهم بخالصة ذکری الدّار قراء مدینه خواندند بخالصة ذکری باضافه بی تنوین و این روایت هشام است از اهل شام و دیگران بتنوین بر بدل گفت ما ایشان را برگزیدیم بر گزیدن ایشان ذکر سرای را ابو علی گفت سرای محتمل است که آخرة باشد انکه گفت دنیا معنی آن است که باخلاصهم الذکری فی الدّنیا بانکه ایشان ذکر ما در دنیا خالص کردند و آنانکه آخرت گفتند . گفتند باخلاص ایشان باد کرد آخرت را یعنی ایشان آخرت با خلاص یاد داشتند و خالصة از بناء مصدرست کالعافیة والوافیة وقیل بخصلة خلصت لهم ذکری الدّار یعنی بخصلتی که خالص شد ایشانرا ذکر سرای و انهم عندنا لمن المصطفین الاخیار وایشان بنزدیك ما از گزیدگانند واذکر اسمعیل والیسع انکه گفت یاد کن اسماعیل را والیسع را کوفیان الاّ عاصم والیسع بدو لام خواندند لام تعریف درو بردند بآنکه اسم علم است چنانکه شاعر گفت وجدنا الولید بن الیزید مبارکا شدیداً باعباء الخلافة کاهله وباقی قراء بیك لام خواندند وذوالکفل وکلّ من الاخیار ونیز یاد کن ذوالکفل را وهمه گزیدگان بودند جملهٔ پیغمبرانند و حدیث و قصّهٔ ایشان در سورة الانبیاء رفته است هذا ذکر این یاد کردی است تو را وانّ للمتّقین لحسن مآب و پرهیزکاران را حسن المآب باشد و نیکوئی باز گشتن جنّات عدن

بدل حسن المآب است بهشتهای مقام مفتحة لهم الابواب درهای آن گشاده برای ایشان متّکئین فیها نصب او بر حال است تکیه زده باشند آنجا یدعون فیها میخوانند خدم و حشم را بمیوهٔ بسیار و انواع شراب و عندهم قاصرات و بنزدیك ایشان باشند زنان از حور العین چشم کشیده که نظر ایشان مقصور باشد بر شوهران خود اتراب همزاد یعنی همه بیك سن همه جوان و همه باجال مفسران گفتند اتراب سی ساله تا سی و سه ساله و احدها ترب قال بن ابی ربیعه شعر ابرزوها مثل المهاة تهادی بین عشر کواعب اتراب ـ هذا ما توعدون لیوم الحساب این آن است که شما را وعده داده اند برای روز قیامت ابن کثیر و ابوعمرو بیاء خوانند خبراً عن الغایب وباقی قراء بتاء خوانند گفتند لام بمعنی فی است ای فی یوم الحساب کما قال الاعشی المهنئین مالهم لزمان ـ السوء حتّی اذا فاقوا ای فی زمان السّوء انّ هذا لرزقنا این روزی ماست که دادیم شما را اضافة الفعل الی فاعله ماله من نفاد این روزی برسد و این را نُبن در نیاید هذا مبتداء است محذوف الخبر ای ما ذکرنا لاهل الجنة این آن است که ما گفتیم اهل بهشت را خواهد بودن و انّ للطّاغین کلامی است مستانف وطاغیان وعاصیان را بدباز گشتن خواهد بودن جهنّم یصلونها بدل شرّ مآب است گفت دوزخی است که ایشان بآن تافته و سوخته شوند فبئس المهاد وبد قرار گاه و گهواره ایست آن هذا ای ما ذکرنا لاهل النّار آنکه گفت فلیذوقوه تا دو کلام باشد و گفتند تقدیر آن است که کلام مقدّم و مؤخر کنند ای هذا حمیم فلیذوقوه و اگر گویند محل او رفع باشد بر مبتداء فلیذوقوه خبرش باشد چنانکه سورة انزلناها آنکه تقدیر کنی محذوفی کونی منه حمیم و غسّاق کقول الشّاعر هذا اذا ما اضاء الصّبح في غلس ـ و غودر البقل ملویّ و مخضود ای منه ملویّ و منه مخضود و قرّاء در غسّاق خلاف کردند حمزه و کسائی و خلف و یحیی بن وثاب در شاذ مشدّد خواندند و دیگر قرّاء مخفّف خواندند بر قرائت اول مبالغه باشد در اسم فاعل کالخبّاز والقصّاب و در وجه دوم اسم بود کالعذاب انکه در معنی او خلاف کردند عبدالله عبّاس وعبدالله مسعود گفتند زمهریری باشد که اهل دوزخ را بسوزد چنانکه آتشی سوزاند نعوذ بالله منه و مجاهد و مقاتل گفتند سرمائی بغایت بود ابن بریده گفت کندی بغایت باشد محمّد بن کعب گفت سمّ مار و کردم باشد که در حفره جمع کنند انکه باهل دوزخ دهند تا باز خورند اخفش گفت ما یتسق من قروح الکفرة والزّنا و فروجهم ای یسلّ آنچه از فرج و ریشهاء ایشان برآید در دوزخ قال الشاعر شعر اذا ما تنکّرت الحیوة و طیبها علیّ جری دمع من العین غاسق ای سائل و آخر من شکله اهل بصره اُخر خواندند بضم همزه علی الجمع و آن جمع مؤنث باشد کالکبر یقال نسوة اخر و دیگران آخر خواندند بدو الف ای و انواع اخر او نوع آخر من شکله ای من شکل العذاب ازواج ای اصناف یعنی جز این که رفت آنجا انواع عذاب باشد از آنچه ندیده اند ونشنیده اند والشکل المثل بالفتح و بالکسر النّظیر و البدل ایضاً هذا فوج مقتحم معکم این جماعتی اند که با شما در دوزخ باشند عبدالله عباس گفت چون رؤسای سادات کافران در دوزخ شوند اتباع ایشان را از پس ایشان در آرند ایشان گویند ایمان که اند خزنه گویند هذا فوج مقتحم معکم این گروهی اند که باشما بدوزخ میآیند والاقتحام الدّخول فی الامر من غیر رویّه

ناگاه درکار شدن باشد لامرحباً بهم اشراف گویند لا مرحبا بهم نه بجای فراخ آمدند بعکس آن که عرب گوید آنرا که بدیدن او شادمانه باشد مرحبا و اهلا و سهلا ای اتیت مکانا رحبا و جئت موضعا سهلا لا خزنا گویند نه بجای نیك و فراخ آمدند انّهم صالوا النار اینان سوختگان آتش خواهند بودن چنانکه ما هستیم اتباع گویند سادات را لامرحبا بکم بل شمارا مرحبا و تحیّة نیك مباد انتم قدّمتموه لنا شما آوردید مارا این جا که شما مقدّمان ما بودید در دنیا و داعیان ما فبئس القرار بد جائی است این و نصب لا مرحبا بر فعلی مضمر باشد چنانکه گفتیم وموردا و دعا بود چنانکه نابغه گفت لامرحبا بغد ولااهلا به ان کان تفریق الاحبّة فی غد قالوا آنکه این اتباع و سفله گویند ربّنا خدای ما من قدّم لنا هذا هر که مارا باینجا آورد ومقدم ما بود دردعوت باکاری که ثمره اش این است فزده عذابا ضعفا فی النار اوراعذاب مضاعف کن در دوزخ و قالوا مالنا لانری رجالا کنا نعدهم من الاشرار چون در دوزخ آیند بنگرند گویند چه بوده است مارا که نمی بینیم مردانی را که ما ایشانرا ازجملهٔ بد مردان شمردیم اتخذناهم سخریّا و ایشان را بسخریه و فسوس داشتیم در دنیا ام زاغت عنهم الابصار خود اینجا نه اند یاچشم ما برایشان نمیآید و مایل است ازبشان و این معنی کافران گویند که ما چرا آن مؤمنان را که بر ایشان در دنیا استهزاء کردیم و پنداشتیم که ایشان برباطلند نمی بینیم و اهل کوفه خواندند الا عاصم اتخذناهم بهمزه وصل علی الخبر وبرین قرائت درجای صفت رجال باشد و این قرائت بهتر است برای آنکه اهل دوزخ شاكّ نباشند در استهزاء ایشان بمؤمنان در دنیا دیگر آنکه ام زاغت معادل اتخذناهم نیست و باقی قراء بفتح الف خواندند الف قطع برای آنکه الف استفهام است ـ مجاهد گفت این قول کفار قریش باشد که گویند ما چرا سلمان و ابوذر و مقداد و عمار را نمی بینیم آنکه گفت ان ذلك لحق این درست است و حق خصومت اهل دوزخ وتخاصم بدل جمله است که ازپیشرفت من قوله ان ذلك لحقّ و گفتند تخاصم اهل النّار حق وصدق وکائن قوله تعالی

قُلْ اِنَّما اَنَا مُنْذِرٌ وَ مٰا مِنْ اِلٰهٍ اِلاَّ اللّٰهُ الْواحِدُ الْقَهّٰارُ * رَبُّ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ

بگو جز این نیست که منم بیم کننده نیست هیچ خدائی مگر خدای یگانه قهر کننده پروردگار آسمانها وزمین

وَ مٰا بَیْنَهُمَا الْعَزِیزُ الْغَفّٰارُ * قُلْ هُوَ نَبَؤٌا عَظِیمٌ * اَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ * مٰا کٰانَ

و آنچه میان آنها است غالب آمرزنده بگو او خبری است بزرگ شما از او اعراض کنند کانید نبود

لِیَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَاِ الْاَعْلٰی اِذْ یَخْتَصِمُونَ * اِنْ یُوحٰی اِلَیَّ اِلاّٰ اَنَّما اَنَا نَذِیرٌ

مرا هیچ دانشی باشراف اعلی چون مخاصمه میکردند وحی کرده نمیشود بسوی من مگر آنکه جز این نیست که منم بیم کننده

مُبِینٌ * اِذْ قٰالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِکَةِ اِنِّی خٰالِقٌ بَشَراً مِنْ طِینٍ * فَاِذٰا سَوَّیْتُهُ وَ

هویدا چون گفت پروردگارت مر فرشتادگان را که من آفریننده ام آدمی را از گل پس چون تمام شد گردانیدم او را و

نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ سٰاجِدِینَ فَسَجَدَ الْمَلٰئِکَةُ کُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ * اِلاّٰ

دمیدم در او از روح خود پس بروی افتادند مر او را سجده کنندگان پس سجده کردند فرشتگان همه آنها بالتمام مگر

اِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ * قَالَ يَا اِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ اَنْ تَسْجُدَ لِمَا

دیو که سرکشی نمود و بود از کافران گفت ای دیو چه باز داشت ترا اینکه سجده نکردی مر آنچه

خَلَقْتُ بِيَدَيَّ اَسْتَكْبَرْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ * قَالَ اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي

آفریدم بدو دست خود آیاسر کشی کردی یا بودی ازبلند مرتبها گفت من بهترم از او آفریدی مرا

مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ * قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَاِنَّكَ رَجِيمٌ * وَ اِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي

از آتش وآفریدی اورا ازگل فرمود پس بیرون رواز آن پس بدرستیکه تو رانده شده و بدرستی که بر تو ست لعنت من

اِلَى يَوْمِ الدِّينِ * قَالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنِي اِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ * قَالَ فَاِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ

تاروزقیامت گفت پروردگارا پس مهلت ده مرا تا روز قیامت فرمود بدرستیکه تو از مهلت داده شدگانی

اِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ * قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَاُغْوِيَنَّهُمْ اَجْمَعِينَ * اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ

تا روز زمان دانسته شده گفت پس قسم بقابلیت تو هرآینه گمراه کنم آنها راتماما مگر بندگان تواز آنها

الْمُخْلَصِينَ * قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ اَقُولُ لَاَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ

که خالص شده گانند گفت خدا پس منم خدای بحق وراست می گویم هرآینه پر میکنم جهنم را از تو و از آنکه پیروی کند تورا ازایشان

اَجْمَعِينَ * قُلْ مَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ * اِنْ هُوَ اِلَّا

همگی بگو نمی خواهم از شما بر او هیچ مزدی و نیستم من از تکلیف کنندگان نیست او مگر

ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ * وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَاَهُ بَعْدَ حِينٍ .

پندی برای جهانیان و البته میدانید خبر قرآن را بعد از این

قوله تعالی قل انّما انا منذر انکه گفت بگوی ای محمّد صلی الله علیه وآله که من پیغمبری ام ترساننده و نیست

خدای مگر یك خدای قهر کننده در بن آیت تقریر توحید قدیم تعالی است تقریر نبوّت پیغمبرش محمّد مصطفی

صلّی الله علیه وآله وسلّم رب السّموات والارض خدای آسمانها وزمین است وآنچه درمیان آن است از

مخلوقات و عزیز و منیع و غالب است قل هو نباء عظیم بگوی ای محمّد که این خبری است

بزرگوار مجاهد و سدی گفتند کنایت است از قرآن، حسن بصری گفت کار قیامت است این انتم

عنه معرضون شما ازو اعراض می کنید وعدول می نمائید و بموجب آنکار نمی کنید ماکان لی من

علم بالملاء الاعلی مرا علم نیست بجماعت برتر یعنی فرشتکان چون خصومت کردند. بیشتر مفسران

گفتند خصومت فرشتکان در حدیث آدم بود چون گفتند اتجعل فیها وعبدالله عباس گفت از رسول

صلّی الله علیه وآله وسلّم که خدای تعالی مرا گفت تو دانی ای محمّد که ملاء اعلی که فرشتکانند در

چه خصومت کردند گفت بار خدایا ندانم گفت خصومت کردند در درجات و کفّارات انّما

کفّارات اسباغ الوضوء فی السرات و نقل الاقدام الی الجماعات و انتظار الصلوة بعد الصّلوة و انّما

الدّرجات فافشاء السلام و اطعام الطّعام والصلوة باللیل والنّاس نیام گفت کفارات تمام کردن وضوء

باشد در سختیها و قدم بر گرفتن و رفتن بجماعات و انتظار نماز کردن پس از نماز و انّما درجات

سلام کردن بر همه کس و اطعام دادن و نماز کردن بشب که مردم خفته باشند ان یوحی الیّ الاّ

انّما نذیر مبین وحی نمی کنند بمن الاّ انکه من پیغمبری ام ترساننده یعنی وحی بمن باین می آید

نه بچیزی دگر ابو جعفر تنها خواند الاّ انّما بکسر همزه و باقی قرا خواندند انّما بفتح قرّاء

گفت دو معنی را محتمل است یکی انکه وحی نمی کنند بمن الاّ آنکه من نذیر و ترساننده و بیان

کننده ام و دوّم آنکه وحی نمی کنند بمن الاّ انذار و بیان اذ قال ربّك للملائکة یاد کن ای محمد

چون گفت خدای تو فرشتگان را انّی خالق بشراً من طین من خواهم آفرید آدمی را از گل

فاذا سوّیته چون تمام آفریده باشم اورا وراست کرده و روح درو دمیده فقعوا له ساجدین از

پیش او بسجده در آیند فسجد الملائکة کلّهم اجمعون فرشتگان همه سجده کردند الاّ ابلیس

که او استکبار کرد و از جملهٔ کافران بود حق تعالی گفت یا ابلیس چه منع کرد ترا از آنکه سجده کنی

آن را که من اورا بدست قدرت خود آفریده ام و معنی آنکه تولّای خلق او بخود کردم و با کسی نگذاشتم

من قولهم یداك اوکتا وفوك نفخ استکبرت الف استفهام است والف استفعال ساقط است لاجتماع -

الهمزتین تکبّر کردی ام کنت من العالین یا از جملهٔ بزرگوارانی و بلند قدران بودی قال انا خیر

منه خلقتنی من نار وخلقته گفت برای آن سجده نکردم اورا که من از او بهترم که تو مرا بیافریدی

از گل قال فاخرج منها فانّك رجیم حق تعالی گفت ابلیس را که برو ازآنجا که تو راندهٔ و

بلعنت کرده و انّ علیك لعنتی الی یوم الدّین و لعنت من بر تو است تا بروز قیامت قال رب

فانظرنی الی یوم یبعثون گفت بار خدایا مرا روزگار ده و مهلت تا روز قیامت که خلقان را زنده

کنند حق تعالی اورا گفت ترا مهلت دادم تا بوقت معلوم که من دانم که صلاح است قال فبعزّتك

لاغوینّهم اجمعین گفت بعزّت تو که همه را گمراه کنم مگر بندگان مخلص که تو را هستند که مرا

بر ایشان راهی نیست قال فالحقّ و الحقّ حق تعالی گفت بحق و این قول حق است که می گویم

عاصم و حمزه و خلف خواندند فالحقّ برفع اوّل و نصب دوّم و باقی قرّاء هردو منصوب خواندند

امّا آنکه اوّل مرفوع خواند گفت خبر مبتداء محذوف است و التقدیر انا الحقّ و آنکه منصوب

خواند گفت نصب بر اغراء است و کوفیان بحذف حرف الجرّ علی القسم و گفتند التقدیر الحق

لا ملانّ کقولهم حقّاً لاملانّ و حقّ دوّم با قول منصوب است. گفت سوگند می خورم و حق

می گویم که پر بار کنم دوزخ را از تو و از پیروان تو از جملهٔ ایشان آنکه گفت قل یا محمد بگوی

ای محمّد که من از شما برین اداء رسالت مزدی نمی خواهم و از جملهٔ متکلفان نه ام یعنی این نه

بعنف و تکلّفی است بیرون از حرف و عادت و خارج از حدّ حق و گفتند معنی آن است که

من المتقوّلین من این قرآن از خویشتن نمی گویم و بافتهٔ من نیست بیانش ان هو الاّ ذکر للعالمین

نیست این قرآن الاّ ذکری و یاد کردی جهانیان را و انْ بمعنی ماء نفی است و گفته اند تکلّف

در کارها صفت ذمّ است سلمة بن نفیل گفت رسول صلّی الله علیه وآله وسلّم گفت متکلّف را

سه علامت یکی آنکه منازعت کند با آنکه بالای او باشد و تعاطی آن کند که بآن نرسد و چیزی

گوید که نداند و زبیر روایت کرد از رسول صلّی الله علیه وآله وسلّم گفت اللّهمّ اغفر الذّین یدعون

امواتا امّتی و لا یتکلّفون الا انّی بریئی من التّکلّف و صالحوا امّتی بار خدایا بیامرز آنان را

که مردگان امّت مرا دعا کنند و تکلیف نکنند الا بریئم از متکلّفان و صالحان امّت من - عبدالله

مسعود گفت هرکه چیزی داند رواست تا بگوید و هرکه نداند باید تا بگوید الله اعلم که از جملهٔ

علم باشد که انچه نداند گوید ندانم و خدای تعالی گفت پیغمبرش را قل ما اسئلکم علیه من اجرو ما انا من المتکلّفین و لتعلمنّ نبأه بعد حین و بدانی خبر او پس روزگاری قتاده گفت پس ازمرگ بیانه قوله ومتاع الی حین

سورة الزّمر این مکّی است الا قوله تعالی قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم الایه و این سوره هفتادو پنج آیت است وهزارو صدو نودو دو کلمه است و چهار هزارو هفتصدو هشت حرف است و روایت است از ابو امامه از اُبی کعب که پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم گفت هرکه او سورة الزمر بخواند خدای تعالی امید او گسسته نکند و اورا از جملهٔ خائفان کند و عایشه روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بنخفتی تا سورهٔ بنی اسرائیل و سورة الزمر نخواندی

سورة الزمر خمس وسبعون آية و هی مكيّه

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

تَنْزِيلُ الْكِتٰابِ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ * اِنّٰا اَنْزَلْنٰا اِلَيْكَ الْكِتٰابَ بِالْحَقِّ

فرو فرستادن کتاب ازجانب خدای غالب درست کرداراست بدرستی که ما فرستادیم بسوی تو کتاب را براستی

فَاعْبُدِ اللهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ * اَلٰا لِلّٰهِ الدِّينُ الْخٰالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ

پس بپرست خدارا که خالص کننده باشی برای او دین رابدانند مرخدایرا است دین خالص و آنانکه گرفتند ازجز خدا

اَوْلِيٰاءَ مٰا نَعْبُدُهُمْ اِلاّٰ لِيُقَرِّبُونٰا اِلَى اللهِ زُلْفىٰ اِنَّ اللهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مٰا هُمْ

دوستان نمی پرستیم ایشان رامگر آنکه نزدیک گردانیدمارا بسوی خدا نزدیک کردنی بدرستیکه خداحکم میکند میان آنها در آنچه آنها

فِيهِ يَخْتَلِفُونَ * اِنَّ اللهَ لاٰ يَهْدِي مَنْ هُوَ كٰاذِبٌ كَفّٰارٌ * لَوْ اَرٰادَ اللهُ اَنْ يَتَّخِذَ

در آن اختلاف می کنند بدرستی که خدا راه نمایدهرکسی که اودروغ گوینده ناسپاس است اگر خواهدخدا اینکه بگیرد

وَلَداً لَاصْطَفىٰ مِمّٰا يَخْلُقُ مٰا يَشٰاءُ سُبْحٰانَهُ هُوَ اللهُ الْوٰاحِدُ الْقَهّٰارُ * خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ

فرزندی را هر آینه برگزیدی ازآنچه خواسته پاك است او او است خدای یکتای قهر کننده آفرید آسمانها

وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ النَّهٰارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِاَجَلٍ

وزمین را براستی درمی آورد شب را بر روز و درمی آورد روز را بر شب و رام گردانید آفتاب را و ماهرا همه میروند درفلك خود تامدت

مُسَمًّى اَلاٰ هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفّٰارُ خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهٰا زَوْجَهٰا

نام برده شده اوست غالب آمرزنده آفرید شما را از نفسی تنها پس گردانید از آن زن اورا

وَاَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْاَنْعٰامِ ثَمٰانِيَةَ اَزْوٰاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ اُمَّهٰاتِكُمْ خَلْقاً مِنْ

وفرستاد از برای شما چارپایان هشت زوج آفریدشما رادر شکمهای مادران آفریدنی بعد از

بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمٰاتٍ ثَلٰاثٍ ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ فَاَنّٰى

آفریدنی درتاریکی های سه گانه این است شما راخدا که پروردگار شما است او راست پادشاهی نیست خدائی مگر او پس بکجا

تُصْرَفُونَ * اِنْ تَكْفُرُوا فَاِنَّ اللهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلاٰ يَرْضىٰ لِعِبٰادِهِ الْكُفْرَ وَاِنْ

برگردانیده میشوید اگر کافر شوید پس بدرستیکه خدا بی نیاز است ازشما و نمی پسندد برای بنده گانش کفر راو اگر

تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرىٰ ثُمَّ اِلىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ

شکر کنید می پسندد برای شما و باید برندارد بردارندهٔ بار گناه دیگری را پس بسوی پروردگارشما است بازگشت شما

فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ اِنَّهُ عَلِيمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ * وَاِذٰا مَسَّ الْاِنْسٰانَ

پس بیاگاهاند شما را بآنچه بودید که میکردید بدرستی که او داناست بحقیقت سینها و هرگاه برسد آدمی را

ضُرٌّ دَعٰا رَبَّهُ مُنِيباً اِلَيْهِ ثُمَّ اِذٰا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مٰا كٰانَ يَدْعُوا اِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ

ضرری بخواند خدایش را برگردندهٔ باو پس چون عطا فرمود او را نعمتی از خود فراموش کند آنچه که بود میخواند بسوی او از پیش

وَجَعَلَ لِلّٰهِ اَنْدٰاداً لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلاً اِنَّكَ مِنْ اَصْحٰابِ

وگردانید برای خدا همتایان تا گمراه کند ازراه دین خدا بگو برخوردار باشی بکفرخود اندکی بدرستی که تو ازیاران

النّٰارِ * اَمَّنْ هُوَ قٰانِتٌ آنٰاءَ اللَّيْلِ سٰاجِداً وَقٰائِماً يَحْذَرُ الْاٰخِرَةَ وَيَرْجُوا

آتشی آیا این کافر بهتراست یا آنکه ایستاده در ساعات شب سجده کننده وایستاده ترسد از عذاب آخرت وامیدوار است

رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لاٰ يَعْلَمُونَ * اِنَّمٰا يَتَذَكَّرُ

رحمت خدایش را بگو آیا یکسان است آنانکه میدانند و آنانکه نمیدانند جز این نیست که پند پذیر میشود

اُولُوا الْاَلْبٰابِ قُلْ يٰا عِبٰادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ اَحْسَنُوا فِي هٰذِهِ

صاحبان عقلها بگو ای بندگان من آنانکه گرویدند بپرهیزید پروردگار خود را مر آنانکه نیکی کردند دراین

الدُّنْيٰا حَسَنَةٌ وَاَرْضُ اللهِ وٰاسِعَةٌ اِنَّمٰا يُوَفَّى الصّٰابِرُونَ اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسٰابٍ *

دنیا نیکی کردنی و زمین خدا گشاده است جز این نیست که تمام داده شود صابران را مزدشان بی حساب

قُلْ اِنِّي اُمِرْتُ اَنْ اَعْبُدَ اللهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ وَاُمِرْتُ لِاَنْ اَكُونَ اَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ

بگو بدرستیکه من مأمور شدم اینکه بپرستم خدارا از روی اخلاص او راست دین و مأمور شدم تا آنکه بوده باشم اول کردن نهندگان

قُلْ اِنِّي اَخٰافُ اِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذٰابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ * قُلِ اللهَ اَعْبُدُ مُخْلِصاً لَهُ دِينِي

بگو بدرستیکه من میترسم اینکه نافرمانی کنم پروردگار خود را از عذاب روز بزرگ بگو خدارا می پرستم که خالص کننده او است دین مرا

فَاعْبُدُوا مٰا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ اِنَّ الْخٰاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ وَاَهْلِيهِمْ

پس بپرستید آنچه خواهید از جزاء بگو بدرستیکه زیانکاران آنانند که زیان نمودند نفس خود را و کسان خودرا

يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَلاٰ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرٰانُ الْمُبِينُ * لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النّٰارِ وَمِنْ

در روز قیامت بدانید که این آن زیانی است هویدا آنها راست از بالای سرشان سایبانها از آتش و از

تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذٰلِكَ يُخَوِّفُ اللهُ بِهِ عِبٰادَهُ يٰا عِبٰادِ فَاتَّقُونِ * وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطّٰاغُوتَ

زیر آنها سایبانها این است که میترساند خدا بآن بندگانش را ای بندگان من پس بترسید از من و آنانکه پرهیز کردند طاغوت را

اَنْ يَعْبُدُوهٰا وَاَنٰابُوا اِلَى اللهِ لَهُمُ الْبُشْرىٰ فَبَشِّرْ عِبٰادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ

اینکه پرستش کنند او را و بازگشتند بخدا مر آنهاراست مژده پس مژده ده بندگان مرا آنانکه میشنوند گفتار را

فَيَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ اُولٰئِكَ الَّذِينَ هَدٰيهُمُ اللهُ وَاُولٰئِكَ هُمْ اُولُوا الْاَلْبٰابِ * اَفَمَنْ

پس پیروی کنند نیکوترین آنها را آن گروه آنانکه راه نمود آنهارا خدا وآنها ایشانند صاحبان عقلها آیا پس آنکه

حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ اَفَاَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ * لٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ

واجب شد بر او سخن عذاب آیا پس تو میرهانی آنرا که در آتش باشد لیکن آنانکه ترسیدند پروردگار خودرا

لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ وَعْدَ اللهِ لَا يُخْلِفُ

آنها راست غرفها از بالای آنها غرفهای دیگر که بنا کرده شده میرود از زیر آنها نهر ها وعدهٔ خدا خلاف نمی کند

اللهُ الْمِيعَادُ * اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْاَرْضِ

خدا وعدهٔ خود را آیا نبینی اینکه خدا فرستاد از آسمان آب را پس روان نمود چشمهائیکه در زمین است

ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا اَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرٰيهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا اِنَّ

پس بیرون آرد بآن کشتهای رنگارنگ را پس خشك می شود پس بینی آنرا زرد شده پس میگرداند او را ریزه ریزه بدرستی که

فِي ذٰلِكَ لَذِكْرٰى لِاُولِي الْاَلْبَابِ .

در این هر آینه پندی است مر صاحبان عقلها را

قوله تعالی تنزیل الکتاب الایة تنزیل مرفوع است بخبر مبتداء محذوف ای هذا القرآن تنزیل الکتاب و روا بود که تنزیل مبتدا بود و من الله در جای خبر او بود و التقدیر تنزیل الکتاب صادر من الله العزیز الحکیم حق تعالی قرآن را تنزیل نام نهاد و تنزیل مصدر است و این مصدری است در جای مفعول برای مبالغه نحو قولهم رجل رضیً ای مرضیّ و ماء سکب ای مسکوب و اگر قرآن را منزل گویند دلیل کنند بر حدوثش چون بر طریق مبالغه گویند اولی و آخری که دلیل حدوث کند یعنی این کتابی است از خدای تعالی فرود آمده نه از کلام بشر است و نه از کلام جن و ملائکه بل کلام خدای عزیز است منیع غالب محکم کاردرست کردار آنکه گفت انّا انزلنا الیك الکتاب بالحق ما فرو فرستادیم کتاب را بتو بحق و راستی فاعبد الله مخلصا له الدین خدای را پرست ای محمّد خطاب باو و مراد او و جملهٔ مکلفان است خالص بکرده اورا دین و طاعت چنانکه در عبادت بااو شرك نیاری و نصب مخلصا برحال است الا لله الدین الخالص دین خالص خدای راست ـ قتاده گفت باین دین کلمهٔ شهادت خواست گفتن لا اله الا الله اهل معانی گفتند معنی آن است که عبادة خالص جز خدای را نسزد چه جز خدای مستحق عبادت نیست والذین اتخذوا من دونه اولیاء آنکه گفت آنان که بدون خدای بتان را می پرستند و ایشان را خدایان گرفته اند مانعبدهم والتقدیر یقولون مانعبدهم سبب نزول آیت آن بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم تسفیه احلام ایشان کرد و گفت جمادی را که ازو هیچ خیر و شرّ ونفع وضرر نیاید می پرستید این از کجا مستحق عبادت است و اینان چه نعمت کردند بجای شما یا چه خلق آفریده اند اینان گفتند ما میدانیم که مارا و آسمان و زمین را خدای آفریده است ولیکن عبادت ما خدای را نشاید ما اینان را برای آن می پرستیم تا مارا بخدای نزدیك کنند و قوله زلفی مصدری است نه از لفظ فعل چنانکه گویند اعجبنی حبّا شدیداً والمعنی اعجابا شدیداً برای آنکه معنی یکی است یعنی الی الله تقریبا کلبی گفت جواب این در سورهٔ احقاف است آنجا که گفت فلولا نصرهم الذین اتخذوا من

دون الله قربانا آلهةً الایه ـ آنکه گفت ان الله یحکم بینهم یوم القیمة فیما کانوا فیه یختلفون خدای حکم کند میان ایشان روز قیامت در آنچه درو خلاف میکنند و باز نماید که محق کیست و مبطل کیست انّ الله لا یهدی من هو کاذب کفّار گفت خدای هدایت ندهد آنرا که دروغ زن باشد و کفران کننده باشد این هدایت اینجا راه نمودن است براه بهشت و ثواب بقرینهٔ کاذب کفّار و بقرینهٔ یحکم بینهم یوم القیمة چه این نیز از احکام آخرت است . و اگر بر خذلان و تخلیه حمل کنند روا باشد علی طریق الغضب علیه والعقوبة له لو اراد الله ان یتّخذ ولداً انکه گفت ردّ بر مشرکان و جهودان و ترسایان که گفتند الملائکة بنات الله وعزیر بن الله والمسیح بن الله فرشتگان دختران خدایند و عزیر و عیسی پسران خدایند گفت اگر خدای جلّ جلاله ازآنکه اورا فرزند باشد نه بحقیقت و نه بمجاز هو الله الواحد او خدائی است یکی بی همتا و انباز و زن و فرزند و مثل و مانند و عزیز منیع است وقهر کننده بندگان بفنا ومرگ انکه گفت خلق السّموات والارض بالحقّ آسمان و زمین او آفرید بحق نه بباطل برای غرض صحیح یکوّر اللّیل علی النّهار شب بسر روز میدارد و روز بسر شب کتکویر العمامة چنانکه دستاریها بر لا پیچند و این اصل کلمه است و مثله قوله یغشی اللّیل النّهار و این قول قتاده است ـ مجاهد گفت شب درروز آرد وروز درشب . حسن ومقاتل وکلبی گفتند معنی آن است که آنچه ازین بکاهد در آن فزاید و آنچه از آن بکاهد در این فزاید و سخّر الشمس والقمر و آفتاب و ماه را مسخّر بکرد تا بفرمان او بفلك خود میکردند و هر یکی بوقت معلوم میروند الا هو العزیز الغفّار الا او خدای عزیز آمرزنده است خلقکم من نفس واحدة گفت بیافرید شمارا از یك نفس و آن آدم است ثم جعل منها زوجها انکه گفت حُجفت او حوّا را ازو بیافرید وجعل بمعنی خلق است و چون بمعنی خلق باشد متعدی بود بیك مفعول وچون بمعنی صیّر باشد متعدی بود بدو مفعول و انزل لکم من الانعام این انزال بمعنی انشاء است یعنی بیافرید برای شما از جمله چهار پایان هشت جفت است و چون برین حمل کنند چهار جنس باشد که تفصیل آن در سورة الانعام بیامد في قوله ثمانیة ازواج من الضّان اثنین الایة و من البقر اثنین الایة پس این چهار جنس از میش و بز وگاو و شتر چون هر یکی از آن جفتی باشند هشت بود یخلقکم في بطون امّهاتکم می آفریند شما را خلقی از پس خلقی در شکم ما دران تان و قوله خلقا بعد خلق خلق نواز پس خلق اوّل که خلق اوّل از خاك بود و خلق دوّم از آب و گفتند خلقاً من بعد خلق خلقی از پس خلق اول مراد آن است که در سورة المؤمنین گفت ثم خلقنا النّطفه علقة فخلقنا العلقه الایة ـ و این تأویل اولیتر است لقوله في ظلمات ثلث در سه تاریکی تاریکی شکم و تاریکی رحم و تاریکی مشیمه ذلکم الله ربّکم له الملك این خدای شما است پادشاهی اوراست نیست بجز او خدائی فانّی تصرفون کجا میکردانند شمارا و گفتند چون نمی گردانند شمارا از عبادت او با عبادت جز او با چندین آیات و بیّنات ان تکفروا فانّ الله غنیّ عنکم . گفت اگر کافر شوید بخدای . خدایتعالی از شما بی نیاز است کفر شما اورا هیچ زیان ندارد ولا یرضی لعباده الکفر واو راضی نباشد بکفر بندگان و کفر نپسندد برای ایشان و این آیت دلیل است برای آنکه خدای تعالی کفر نیافریند و

نخواهد برای آنکه رضا اراده باشد علی بعض‌الوجوه و اگر راضی بودی مرید بودی و ان تشکروا یرضه لکم و اگر شاکر شوید و شکر نعمت او گذارید. میپسندد از شما و این دلیل است بر آنکه خدا مرید طاعات است و درین دو لفظ دلیل است برآن که خدای تعالی مرید طاعات است و کاره معصیت و لا تزر وازرة وزر اخری وهیچ نفس بار گران نفس دیگری بر نگیرد یعنی کسیرا بگناه دیگری نگیرند و بار و عقوبت او برین نزنند و این‌نیز دلیل عدل است و دلیل بطلان مذهب مجبّره که روا دارند که‌خدای تعالی بگناه دیگری دیگری را بگیرد و بار عقوبت او برین بنهد و اطفال کفّار را بگناه پدران عقوبت کنند وموسی وابی فرج عن‌الیزیدی و یحی وکسائی عن ابی‌بکر خواندند یرضه لکم باسکان‌هاء ابوالحسن اخفش گفت این لغت بعضی عرب است وقد قال‌شاعرهم و نضوای مشتاقان له ارقان وقف علیه فی حال الوصل ابن کثیر وکسائی و ابوجعفر خواندند و خلف نیز یرضه‌بضم هاء بی اشباع وباقی قرّاء باشباع ثم الی مرجعکم گفت‌باخدای‌است بازگشت شما یعنی باجائی که درآنچه حکم اورا باشد وهیچ کسرا حکم نباشد فینبّئکم بما کنتم تعلمون خبر دهد شمارا بآنچه کرده باشید و این بر سبیل تهدید و وعید است یعنی جزا دهد شما را انّه علیم بذات الصّدور که او عالم است و دانا باسرار دل ها هیچ برو پوشیده نشود وَ اذا مسّ الانسان الضّر دعا ربّه منیبا گفت از خوی آدمی است که چون بلا باو رسد خدای را بخواند و با درگاه او رجوع کند و با او گریزد و نصب منیبا بر حال است یعنی در حال که تائب باشد و اناب و تاب بیك معنی باشد ثمّ اذا حق له نعمة منه نسی ما کان یدعو الیه چون نعمتی دهد اورا فراموش کند آنچه خوانده باشد پیش از آن یعنی‌خدای را درحال سختی یاد آورد و در حال آسانی فراموش کند والتّخویل العطیّه والمنحه قال ابو النجم اعطی فلم یبخل ولم یبخّل کومَ الذّری من خول المخوّل ـ فرّاء گفت روا بود که ما بمعنی من باشد چنانکه گفت فانکحوا ما طاب لکم من النّساء و روا بود که ما مصدری بود والتّقدیر نسی دعاؤه و جعل‌لله انداداً و خدای را امثال و اضداد و شرکاء کنند یعنی با او انباز گیرد در عبادت لیضلّ عن سبیله تا گمراه شود از راه او قل تمتّع بکفرك گفت یا محمّد بگوی این کافر را تمتّع بر خوردار شو بکفرت اندکی‌صورت امر است و مراد تهدید چنانکه گفت اعملوا ما شئتم قلیلاً ای زمانا قلیلاً انّك من اصحاب النّار که تو از اهل دوزخی امّن هو قانت ابن کثیر و نافع و حمزه خواندند بتخفیف میم و معنی انکه امن بمعنی یا من چنانکه ازید بمعنی یا زید یامن هو قانت ای آنکس که ایستاده است. ابوعلی گفت این قرائت‌ضعیف‌است چه این جای ندا بمعنی نیك نیست و باقی قرّاء مشدّد خواندند علی تقدیر ام من هو قانت کمن جعل لله انداداً واین بیفکندند لدلالة الکلام علیه آنچه معادل استفهام است ازکلام بیفکنند چنانکه جواب لو و لولا بیفکنند بسیاری و من ذلك قول الشاعر شعر و اقسم لو شیئی اتا نا رسوله سواك و لکن لم نجد لك مدفعا ای ما اجبناه وقنوت دوام باشد بر طاعت و قنوت نیز قیام باشد و اینجا مراد نماز کننده است و قال‌الشّاعر قانتاً لله یتلو کتبه و علی عمد من الناس

(اعتزل)

اعتزل ـ حق تعالی گفت امن هو قانت آنکس که ایستاده باشد درنماز اناء اللّیل درساعات و اوقات شب و احدها انی و انیّ و انیّ ساجداً و قائماً نصب بر حال است گاه برپای و گاه در سجده یحذرالاخرة از آخرت ترسد و امید دارد برحمت او آنکه گفت قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون بگوی ای محمد راست نباشند آنان که ندانند حق تعالی در این آیت خبر داد که عابد با نا عابد راست نباشد و عالم با جاهل راست نباشد انّما یتذکّر اولو الالباب این اندیشه خداوندان عقل کنند قل یا عبادی الذین آمنوا اتّقوا ربّکم گفت یا بندگان من آنان که ایمان آورده اید بترسید از خدای و از معاصی او اجتناب کنید للّذین احسنوا فی هذه الدّنیا حسنة گفت آنان را که درین دنیا نیکوئی کنند در آن جهان نیکوئی باشد یعنی هرکه اینجا اطاعت کند آنجا ثواب یابد و ارض‌الله واسعة و زمین خدای فراخ است گفتند مراد زمین بهشت است و گفتند مراد زمین دنیاست یعنی هجرت کنید در زمین چون شما را درزمین رها نکنند که خدای پرستی بزمین دیگر روید انّما یوفی‌الصابرون اجرهم بغیر حساب گفت صابران را مزدی که دهند بیحساب دهند درین خبر که حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه شبی از بعضی شبها در بعضی کوپهاء کوفه میگذشت وقنبر با او بود و قنبر گفت از سرائی آواز می آمد که کسی میخواند ام من هو قانت آناء اللّیل ساجداً الایة و قنبر گفت حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه بگذشت و بایستادم و ساعتی گوش باز کردم حضرت امیر آواز داد و گفت یاقنبر چرا باز ماندی آنجا گفتم یا امیرالمؤمنین صوت حزین فی هذه من اللّیل آوازی است حزین در پارهٔ از شب گذشته گفت بیا که نومٌ علی یقین خیر من عبادة علی شكّ گفت بیا که خوابی بر یقین بهتر باشد از عبادت بر شكّ قنبر گفت من عجب داشتم در سرای بنشان کردم و برفتم بر دگر روز باز آنجا رفتم سرای تفحّص کردم از آن منافقی بود گفتم یا امیرالمؤمنین چه دانستی که آن آواز کیست گفت چه راعی باشد که رعیّت خود را نشناسد در خبر است که امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه کنیزکی داشت خادمه و مؤذنی بود اورا که باوقات نماز آمدی و او را بنماز اعلام کردی روزی چشمش بآن کنیزك افتاد او را دوست بداشت از آن پس هر روز بیامدی و آواز دادی او بیامدی وگفتی که کیست گفتی امیرالمؤمنین‌را بگوی که وقت نماز است وبدانکه من ترادوست دارم همچنین میگفت بهروقت تایکسال برآمد پس ازیکسال این کنیزك امیرالمؤمنین‌را گفت یا امیر المؤمنین این مؤذّن سالی است که این چنین میگوید امیرالمؤمنین فرعود چون دیگر باره بگوید تو بگوی که من ترا دوست دارم چه باید کردن چون مؤذّن بیامد و برعادت هم آن سخن گفت کنیزك گفت من نیز تو را دوست دارم چه باید کردن مؤذّن گفت اصبر و تصبرین الی یوم یوفی الصّابرین اجرهم بغیر حساب او بیامد وامیرالمؤمنین‌را خبر داد امیرالمؤمنین در حال کس فرستاد و آن مرد را حاضر کرد و کنیزك را آزاد کرد و باو داد بنکاح ـ انس مالك روایت کرد از رسول صلّی‌الله علیه‌واله وسلّم که او گفت فرداء قیامت

(ترازوی)

ترازوی عدل بیاورند و اهل نماز را بیارند و مزد ایشان بترازو بدهند و اهل روزه را بیاورند مزد ایشان بترازو بدهند و همچنین اهل صدقه را و اهل حج را آنکه اهل بلا را بیارند و از بن ترازو براندازند ودیوانی بر نه افلاجند بل مزد و ثواب برایشان ریزند ریختنی بیحساب آنکه این آیت را بخواند انما یوفی الصّابرن اجرهم بغیر حساب تا اهل عرصات از اهل عافیت تمنا کنند که کاشکی گوشت ایشان بناخن پره گرفته بودندی از آن فضل که اهل بلارا بود . اصبغ بن نباته گفت با امیرالمؤمنین علی صلّوات الله و سلامه علیه در عیادت حسن بن علی علیه السلام شدیم از رنجی که او را بود امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه گفت کیف اصبحت یابن رسول الله چگونه در روز آمدی ای پسر پیغمبر ص گفت اصبحت بنعمة الله بارعاً در روز آمدم بنعمت خدای بهتر گفت چنین باشد انشاء الله گفت مرا باز نشانید او را باز نشناندند و پشت باز داد و گفت سمعت جدّی رسول الله صلی الله علیه و سلّم یقول یا بنی ان فی جنة شجرة یقال لها شجرة البلوی یؤتی باهل البلاء فلا ینصب لهم میزان و یثبت لهم دیوان یصبّ علیهم الاجر صبّاً ثم تلا رسول الله صلّی الله علیه واله و سلّم انما یوفّی الصّابرون اجرهم بغیر حساب ـ گفت در بهشت درختی است که آنرا درخت بلا گویند فردا قیامت اهل بلا را بیارند ایشان را ترازوی برندارند و دیوانی برنه افلاجند بل مزد برایشان ریزند ریختنی آنکه رسول صلی الله علیه و سلم این آیت را برخواند انما یوفی الصّابرون اجرهم بغیر حساب ابوهریره روایت کرد از رسول صلّی الله علیه و آله و سلم که او گفت هر که او خواهد که از جملهٔ خداوندان عقل باشد گو صبر کن بر مکاره و بلا که آن آیت عقل است و کمال تقوی و جزع آیت جهل است و علامت نادانی و هر که جزع کند جزع او را بدوزخ برد و در قیامت ظفر نیابند الاّ صابران که خدای تعالی در حق ایشان میگوید انما یوفي الصّابرون اجرهم بغیر حساب و قال الله تعالی والملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار قل انی امرت ان اعبدالله مخلصاً له الدین گفت بگوی ای محمّد ص مرا فرموده اند تا خدای را پرستم خالص بکرده برای او عبادت که با او شرك نیارم و مرا فرموده اند که اوّل مسلمانان باشم از این امت قل انی اخاف بگوی ای محمّد که من ترسم اگر در خدای عاصی شوم و جز او را پرستم از عذاب روزی عظیم یعنی روز قیامت و این آنکه بود که قوم او را دعوت کردند با دین خود قل الله اعبد مخلصاً له دیني خدای تعالی گفت بگو ای محمّد ص که من خدای را پرستم و عبادت او را خالص بکنم فاعبدوا ماشئتم من دونه شما بدون او هرچه خواهید می پرستید صورت امر است معنی تهدید و گفتند منسوخ است بآیت قتال قل ان الخاسرین بگوی که زیان کاران آنان باشند که ایشان خود را زیان کرده باشند و اهل خود را در معنی او خلاف کردند ـ مجاهد گفت و ابن زید معنی آن است که بکفر خود را زیان کردند در دنیا که خود را بکشتن دادند و اهل را بسبی و غارت . حسن گفت خودرا زیان کردند که بکفر خود را بدوزخ بردند در قیامت و ثوابی که ایشان را خواست بودن در قیامت و بهشت از ایشان فوت شد آن زیان کردند و زنانیکه ایشان را خواست بود اعنی زنانی که ایشان را بودند در بهشت از حور اگر ایمان آوردندی . چون

ایمان نیاوردند بدیگران دهند بعضی دیگر گفتند معنی آنست که ایشان را بکفر بدوزخ برند و زنان ایشان بایمان ببهشت روند و خدم وحشم ایشان پس ایشان زیان کار باشند هم بنفس هم باهل الا ذلك هوالخسران المبین این زیانی است آشکارا لهم من فوقهم ظلل من النار گفت ایشان را سایبانها باشد از بالای سر ایشان از آتش و من تحتهم ظلل و از زیر ایشان هم سایه بان آتش باشد و برای آن پوشش زیر را سایه بان خواند که دوزخ در کات دارد بهری زیر و بهری زبر زبرآنکه اینان را فراش باشد آنان را که زیر ایشان باشند سایه بان باشد ومثلها قوله تعالی لهم من جهنّم مهاد و من فوقهم غواش وقوله یوم یغشیهم العذاب من فوقهم و من تحت ارجلهم و قوله احاط بهم سرادقها و قوله انطلقوا الی ظلّ ذی ثلث شعب لا ظلیل ولا یغنی الایة ـ ذلك یخوف الله به عباده این آن است که خدای تعالی بندگان خود را باین میترساند آنکه گفت یا عباد فاتقون ای بندگان من بترسید از من و الذین اجتنبوا الطّاغوت ان یعبدوها گفت آنانکه اجتناب کردند از طاغوت که آنرا پرستند ان مع الفعل در محل نصب است ببدل اشتمال و انابوا الی الله و با درگاه خدای گریختند لهم البشری بشارت باد ایشان را و مزد خیر و وعدهٔ نیکو و ثواب ابد آنکه گفت فبشر عبادی الذّین الایه بشارت ده یا محمد بندگان مرا آنانکه سخن بشنوند و متابعت نیکو تر کنند آنچه بحق راه برتر باشد ابوالدّرداء گفت اگر نه سه کارستی من نخواستمی که یك روز در دنیا بماندمی ـ بروز هاء گرم روزه داشتن و تشنگی کشیدن و آب نچشیدن و در نیم شب نماز کردن و با قومی نشستن که سخن نیکو گویند و شناسند و سخن چنان گزینند که یکی از ما خرما نیك گزیند از طبق قتاده گفت احسنه طاعة الله باشد سدی گفت نیکو ترین آنچه ایشان را فرموده اند تا بر آن کار کنند اولئك الذین هدیهم الله ایشان آنان باشند که خدای تعالی ایشان را هدایت داده باشد و بالطاف کرده با ایشان و اولئك هم اولوالالباب و ایشان خداوندان عقلها باشند یعنی استعمال عقل کنند ابن زید گفت این دو آیت اعنی من قوله والذین اجتنبو الطاغوت الی قوله اولوالالباب در حق سه کس آمد که ایشان در جاهلیّت می گفتند لا اله الاّ الله زیدبن عمرو بن نضیل بود و سلمان فارسی و ابوذر غفاری افمن حقّ علیه کلمة العذاب گفت آن راکه کلمهٔ عذاب بر او واجب شد جواب او محذوف است اتّکالا علی ما قام مقامه من قوله افانت تنقذ من فی النّار و تقدیر آنکه افمن حق علیه کلمة العذاب فانّ العذاب یصل الیه ـ انکه گفت چون عذاب باو برسد تو را از عذاب نتوانی رهانیدن لکنّ الذین اتّقوا ربّهم انکه گفت آنان که از خدای بترسند لهم غرف ایشان را غرفهاء باشد از بالای آن غرفها بنا کرده ابو سعید خدری روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت اهل بهشت درنگرند از بالای خود غرفها بینند که اهل آن غرفها از آنجا چنان می درخشند که ستاره آسمان و میان ایشان بعد و تفاوت مشرق تا مغرب باشد ما گفتیم یا رسول الله آن منازل انبیاء باشد که کس بدرجهٔ ایشان نرسد گفت لابل مؤمنانی

اند که بخدای و رسول او ایمان دارند تجری من تحتها الانهار در زیر آن غرفها جویهاء
آب میرود وعدالله نصب او بر مصدر است والتقدیر وعدالله وعداً آنکه فعل بیفکند و مصدر را
اضافه کرد بافاعل لایخلف الله المیعاد خدای تعالی خلاف وعده نکند الم تر ان الله انزل من السّماء
مآء گفت نه بینی که خدای تعالی فرو فرستاد از آسمان آبی فسلك ینابیع فی الارض آنرا در
چشمهاء زمین برد وسلك هم لازم باشد و هم متعدی و اینجا متعدی است و واحد ینابیع ینبوع
بود ضحاك و شعبی گفتند هر آبی که در زمین هست از آسمان بفرستد خدای تعالی بصخره از
اینجا قسمت کنند بچشمها و چاههاء و کاریزها شود ثم یخرج به زرعا پس بیرون آرد با آن
آب کشتی که الوانش مختلف باشد ثم یهیج آنکه خوشك شود فتراه مصفراً زرد بینی او را ثم
یجعله حطاما آنکه آنرا پوسیده کند و پاره پاره گرداند ان فی ذلك لذکری لاولی الالباب درین
یاد کردی هست خداوندان عقلها را

أَفَمَنْ شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ
آیا پس از آنکه گشاده خداسینهٔ او را برای اسلام پس او بر نور است از پروردگارش پس وای بر کسانیکه سخت است دلها یشان
مِنْ ذِكْرِ اللهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * اللهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا
از پند خدا آنها در گمراهند هویدا خدا فرستاد بهترین سخنی را که آن کتابی که
مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ
مشابه بود بعضی بعضی که مکرر است میلرزد از خوف او پوستهای آنانکه میترسند از پروردگارشان پس نرم میشود پوستهای ایشان و دلهایشان
إِلَى ذِكْرِ اللهِ ذَلِكَ هُدَى اللهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَمَا لَهُ مِنْ
بسوی یاد کردن خدا این است هدایت خدا که راه نماید بآن هر که را خواهد و هر که را گمراه کند خدا پس نیست مر او را راه نمائی
هَادٍ * أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا
آیا پس آنکه بپرهیزد برای خود از بدی عذاب روز قیامت و گفته شود ستم کاران را بچشید
مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ * كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا
آنچه بودید که کسب میکردید تکذیب نمودند آنانکه پیش ازایشان بودند پس آمد آنها را عذاب از جائیکه
يَشْعُرُونَ * فَأَذَاقَهُمُ اللهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ
نمیدانند پس چشانید آنها را خدا رسوائی در زندگانی دنیا و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر است اگر هستید
كَانُوا يَعْلَمُونَ * وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ
که بدانید و بتحقیق زدیم ما از برای مردم در این قرآن از هر مثلی و داستانی تا شاید آنها
يَتَذَكَّرُونَ * قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ * ضَرَبَ اللهُ مَثَلًا رَجُلًا
پند گیرند کتابی بزبان عربی نه صاحب کجی تا شاید ایشان پرهیز کنند زدست خدا داستان مردی را
فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلهِ بَلْ
که در او شریکان باشند که مخالفت هم کنند و مردی که خالص باشد برای مردی آیا مساوی باشند از حیث داستان سپاس خدا را که بیشتر
أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ
آنها نمی دانند بدرستی که تو میرندهٔ و ایشان میرندگان اند پس بدرستی که شما روز قیامت نزد

رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ * فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ
پروردگار خودتان مخاصمه خواهید کرد پس کیست ستمکار تر از آنکه دروغ بست بر خدا و دروغ گفت بقرآن هنگامی آمد او را
أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ * وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ
آیا نیست در دوزخ جا مر کافران را و آنکه آمد براستی و تصدیق نمود بآن آنهایند
الْمُتَّقُونَ * لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ * لِيُكَفِّرَ اللهُ عَنْهُمْ
پرهیز کاران آنها راست آنچه میخواهند نزد پروردگارشان این است جزاء نیکوکاران تا بپوشد خدا از ایشان
أَسْوَءَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ * أَلَيْسَ اللهُ
بدترین آنچه کرده باشند و جزا دهد مزدشان را بنیکوتر آنچه بودند که میکردند آیا نیست خدا
بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ *
کفایت کننده بندهٔ خود و میترساند ترا بآنانکه غیر از خدا است و کیکه گمراه کند خدا پس نیست مر او را هیچ راه نمائی
وَمَنْ يَهْدِ اللهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ * وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ
و هر که را راه نماید خدا پس نیست مر او را هیچ گمراه کننده آیا نیست خدا بغلبه کننده و کینه کشنده و اگر بپرسی از ایشان
مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ
که آفرید آسمانها و زمین را هر آینه گویند خدا بگو آیا پس دیدید آنچه میخوانید از جز خدا
إِنْ أَرَانِيَ اللهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ
اگر اراده کند مرا خدا ضرری آیا ایشانند رفع کنندگان ضرر او یا اراده کند بمن بخشش آیا ایشند باز دارندگان
رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ * قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى
رحمت او بگو بس است مرا خدا بر او توکل میکنند توکل کنندگان بگو ای گروه بکنید بر حالی که بر
مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ * مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ
جای خود باشید که من کارکننده ام پس زود باشید که بدانید آنکس که بیاید او را عذاب که رسوا کند او را و فرود آید بر او
عَذَابٌ مُقِيمٌ * إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَى فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ
عذاب دائم بدرستیکه ما فرو فرستادیم بر تو قرآن را برای مردم براستی پس هر که راه یافته است پس برای خود ش است و هر که
ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ * اللهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ
گمراه شد پس جز این نیست که گمراه شد بر آن و نیستی تو بر ایشان نگهبان خدا می میراند جانها را هنگام
مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى
مردن شان و آنانکه نمردند در خواب خود پس نگاه میدارد نفوسیکه حکم کرده شود بر او مرك و میفرستد دیگران را
إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ * أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ
تا مدت نام برده شده بدرستی که در این هر آینه نشانهائی است برای قومی که فکر میکنند و یا فرا گرفته اند از جز خدا
شُفَعَاءَ قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ * قُلْ لِلهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا
شفیعان بگو اگر چه باشند آنها که مالك نشوند چیزی را و درنمی یابند بگو مر او را خدا راست شفاعت همه
لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * وَإِذَا ذُكِرَ اللهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ
او راست پادشاهی آسمانها وزمین پس سوی او باز گشت کنید و چون یاد کرده شود خدا تنها رمیده شود

قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ .

دلهای آنانکه نمیگروند بآخرت و چون یاد کرده‌شود آنانکه جز خدایند آنگاه ایشان فرحناك شوند .

قوله تعالی افمن شرح‌الله صدره گفت آنکس را که خدای شرح کند صدر او را و دلش روشن کند برای اسلام یعنی هر که خدای تعالی باو الطاف کند تا او باسلام نزدیك شود و ایمان آرد بخدای او برنور وبیان و هدایت و دلالت باشد از خدای جل جلاله و گفتند او بر دین قویم و صراط مستقیم باشد در کلام حذفی واختصاری هست والتقدیر کمن کان بخلاف ذلك گفت آنکه او چنین باشد چنان بود که آنکس که بخلاف این باشد چنانکه بیان کردیم فی قوله امّن هو قانت الآیه ـ قتاده گفت مراد بنور قرآن است که مؤمن ابتدا کند ازو وانتها کند . عبدالله مسعود گفت یك روز رسول صلی‌الله علیه وآله وسلّم این آیت بخواند ما گفتیم یا رسول‌الله انشراح صدر چگونه باشد گفت چون نور الٰهی در دل مؤمن شود دلش روشن شود وفراخ گفتیم یارسول‌الله علامت آن چه باشد گفت آنکه بندهٔ ازسرای غرور رجوع کند باسرای خلود و مرك را بجارد پیش از آنکه مرك باو آید ثمالی گفت آیه در عمّار یاسر آمد ـ مقاتل گفت افمن شرح الله رسول‌است ـ فویل للقاسیة قلوبهم من ذکرالله ابوجهل است واولی‌تر آن باشد که محذوف درآیه این باشد افمن شرح‌الله صدره للاسلام کمن قسا قلبه آنکه این بیفکند لدلالة الکلام علیه فویل للقاسیة قلوبهم علیه گفت وای آنکس که دلش سخت باشد از ذکر خدای تعالی ـ ابوسعید خدری روایت کرد که رسول صلی‌الله علیه وآله وسلّم گفت حاجت بنزدیك سهل جانبان امّت من طلب کنید که خدای میگوید که من رحمت خود در دلهای ایشان نهاده ام واز سخت‌دلان طلب مکنید که من سختی خود در ایشان نهاده ام ـ ابوادریس خولانی روایت کرد از ابوالدّرداء که رسول ص گفت انّ الله رفیق یحبّ الرّفق فی الامر کلّه و یحبّ کلّ قلب خاشع حزین رحیم یعلم النّاس الخیر و یدعوا الی طاعة الله ویبغض کلّ قلب قاس لاینام اللّیل کلّه فلا یذکرالله ولایدری یردّ علیه روحه ام لا گفت خدای تعالی رحیم است مدارا دوست دارد درهمهٔ کارها ودوست دارد هردلی خاشع نرم اندوهناك با رحمت که مردمان را خیر آموزد و خلق را باطاعت خدای خواند و دشمن دارد هردلی سخت بیازی مشغول همهٔ شب بخسبد ذکر خدای نکند که روح با او دهند یا نه مالك دینار گفت بنده را بهیچ تازیانه نزدند بدتراز قساوت دل وخدای بهیچ قوم خشم نگرفت الّا رحمت ازدل ایشان بستد قوله اولئك فی‌ضلال مبین ایشان در گمراهی روشن‌اند قوله عزّ وعلا الله نزّل احسن الحدیث خدای تعالی گفت فرو فرستاد خدای نیکوتر حدیث یعنی قرآن . عبدالله مسعود و عبدالله عباس گفتند که یکروز صحابه رسول را گفتند یارسول‌الله لو حدّثتنا اگر برای ما حدیثی کنید خدای تعالی این آیت فرستاد الله نزّل احسن الحدیث و حدیث ضدّ قدیم باشد و نقیض او عجب از آنکه گوید قرآن قدیم است وخدای تعالی گوید حدیث است و این قول متناقض باشد از دوگانه یکی دروغ بود اگر خدای راست گفت قائلان آن قول دروغ گفتند و اگر ایشان راست گفتند همانا احسن‌الحدیث راست نباشد تعالی الله عن لکذب علوّا کبیرا کتابا متشابهاً کتابی است متشابه یعنی بهری مانند درحسن نظم و ترتیب و بلاغت و تناسب معنی وآنچه لایق این بود

درو هیچ تناقضی نیست و اختلافی بل بعضی مصدّق بعضی وبهری مقوّی و مبیّن بهری قتاده گفت آیات و کلماتش با یکدیگر میماند و حروفش مثانی جمع مثنی باشد دو دواست گفتند معنی آن‌است که درومکرّرات است یعنی‌أخبار وقصص و احکام درو مثنّی ومکرّر است و گفتند معنی آن است که اگر تلاوت او مثنی ومکرّر کنند ملال نگیرند ازو تقشعرّ منه جلود الّذین یخشون ربّهم بلرزد ازو پوست آنان که از خدای بترسند و از خواندن و شنیدن و اندیشهٔ او ثمّ تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکرالله پس دل‌های ایشان و پوست‌هاء ایشان نرم شود با ذکر خدای و گفتند الی بمعنی لام است یعنی لذکرالله ـ عبدالله بن عروة بن الزّبیر گفت جدّه‌ام را گفته‌ام اسماء بنت ابی‌بکر را که اصحاب رسول چون بودندی گفت چون قرآن شنیدندی چنانکه خدای وصف کرد ایشان را چشم‌شان گریان بودی و تن‌شان لرزان من گفتم اکنون جماعتی هستند که چون قرآن می‌شنوند می‌بیوفتند از هوش گفت اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم . سعید بن عبدالله الجحمی گفت عبدالله عمر بمردی بگذشت از اهل عراق که افتاده بود گفت این را چه رسیده است گفتند این از سماع قرآن بیفتاده است گفت ما از خدای میترسیدیم نیفتادیم هرگز اصحاب محمّد ص چنین نکردند شیطان است این که در شکم ایشان میشود ابن سیرین را گفتند جماعتی پدید آمده اند که آواز قرآن می‌شنوند می‌بیوفتند وبیهوش می‌شوند گفت یکی ازایشان را بر کنار دیواری بنشانید و قرآن از اوّل تا آخر برو خوانید تا بیوفتند یا نه اگر خویشتن از ان دیوار یا کنار بام بیندازند راست میگویند زیدبن اسلم گفت که ابیّ بن کعب پیش رسول صلی الله علیه وآله وسلّم قرآن می‌خواند رقّتی پدید آمد رسول صلی‌الله علیه وآله وسلّم گفت اغتنموا الدّعاء عند الرّقه فانّها رحمة دعا بغنیمت دارید عند رقّت که آن رحمت است ـ عباس بن عبدالمطلب روایت کرد که رسول صلّی‌الله علیه وآله وسلّم گفت که چون پوست بنده از ذکر خدای بلرزد خدایتعالی تن او برآتش دوزخ حرام کند هم ازو روایت کردند که رسول صلّی‌الله علیه وآله وسلّم گفت که چون پوست بنده از ذکر خدای بلرزد گناه ازو بریزد چنانکه برك از درخت ذلك اشارت است بقرآن هدی‌الله رواست که گویند لطف‌الله وگفتند بیان‌الله برای آنکه در قرآن هم لطف است و هم بیان وهم دلالت یهدی به من یشاء راه نماید خدای باو آن‌را که‌خواهد ومن یضلل الله فما له من هاد وهر که‌را خدای گمراه کند او را راه‌نمائی نباشد یعنی آن را که خدای تعالی جلّ‌جلاله خذلان کند او را توفیق دهندهٔ جز از او نباشد این یك تأویل است و تأویل دیگر آنکه هر که را خدای از راه بهشت گمراه کند اورا راهنمائی ببهشت نباشد تأویل سوّم آنکه اگر خدایتعالی روا بودی که کس را از راه دین اضلال کردی کس برخلاف خدای او را هدایت نتوانستی دادن تأویل چهارم آنکه آنکس‌را که خدای بضلال او حکم کند و اورا بضلال خواند کس بهدایت او حکم نکند و اورا مهتدی نخوانند افمن یتّقی بوجهه سوء العذاب گفت آنکس که او عذاب دوزخ بروی باز یابد یعنی تلقّی کند وبروی باز گیرد . مجاهد گفت معنی آن است که اورا بروی در آتش اندازند عطا گفت او را در دوزخ اندازند و اوّل جائی از اندام او که‌آتش باو شتابد رویش باشد از آنکه روی پیش جز خدای برزمین نهاده باشد مقاتل گفت معنی آن است که چون کافران را

در دوزخ برند سنگی عظیم از کبریت در گردن او کرده باشند آتش درو افتد و برروی او برآید اوّل همه‌چیزی ودستهایش بسته باشد وبدست از روی نتواند دفع کردن ودر آیت حذفی و اختصاری هست التقدیرا فمن یتّقی بوجهه سوءالعذاب کمن‌هو آمن من‌العذاب چنانکه در آیات دیگر برفت و مثله فی‌المعنی افمن یلقی فی النّار خیر ام من یاتی آمناً سعیدبن المسیّب گفت آیت در ابوجهل آمد و قیل للظالمین ای و یقال ماضی بمعنی مستقبل است و نظایر این بسیار است گفت گویند ظالمانرا ذوقوا ما کنتم تکسبون بچشید آنکه کرده اید یعنی وبال وجزاء آنکه کرده اید و این قول کافران را خزنهٔ دوزخ گویند کذّب الّذین من قبلهم گفت آنان که پیش اینان بودند همچنین تکذیب پیغمبران کردند که اینان می کنند فاتیهم العذاب عذاب بایشان آمد از آنجا که ایشان ندانستند فاذاقهم الله الخزی فی الحیوة الدّنیا بچشانید ایشان را خدای عزّ وجل خزی و عذاب و هوان و مذلّت در دنیا باسیر وقتل و جزیه و اذلال و اهانت واجراء حکم کفّار بر ایشان علی‌اختلاف انواعهم ولعذاب الاخرة اکبر لوکانوا یعلمون. و عذاب آخرت بزرگتر باشد اگر دانند ایشان واندیشه کنند ولقد ضربنا للنّاس فی هذاالقرآن من کلّ مثل لعلّهم یتذکّرون گفت ما بزدیم برای مردمان درین قرآن ازهرمثلی باشد که ایشان اندیشه کنند قرانا عربیّا نصب او برفعل مقدّراست و تقدیره اعنی قرآنا عربیّا و گفتند بر حال است علی تقدیر انزلناه قرآنا عربیّا گفت قرآن است بلغت عرب غیرذی عوج که در و کژی نیست مجاهد گفت لبسی نیست عبدالله عباس گفت اختلافی نیست سدی گفت فرو بافته و دروغی نیست بعضی دیگر گفتند متناقض نیست و عوج بکسر کژی باشد فی‌الامر والدّین وما رجع الی‌المعانی و عوج بفتح فی‌العصا و الحایط و ما کان جسماً لعلّهم یتّقون تا همانا ایشان بترسند واز معاصی بپرهیزند ضرب‌الله مثلاً رجلاً حق تعالی گفت بزد خدای تعالی جلّ‌جلاله مثلی ونصب رجلاً بردل مثل است مردی که صفت او آن است فیه شرکاء متشاکسون که در و انبازانی باشد مختلف متنازع متضایق هر یکی ازیشان او را استخدام کند وکاری فرماید خلاف آنکه صاحبش فرماید بقدر ملك او براو یقال رجل شکس وشرس وضرس ونهس اذا کان سیّئ‌الخلق ـ مورج گفت متشاکسون ای متماکسون یقال شاکسنی فلان ای ماکسنی مکاس کرد و مضایقه ورجلاً سلماً لرجل ابن کثیر وابوعمرو ویعقوب خواندند سالما بالف و ابوعبید این اختیار کرد برای مطابقه گفت معنی سالماً خالص باشد خلاف مشرك و سلاما مسلم باشد خلاف محارب عبدالله عباس و مجاهد و حسن در شاذ هم سالما خواندند بالف و باقی قراء سلماً خواندند بفتح سین ولام. وسعید جبیر سلما بکسر سین و سکون لام والسّلم‌ـ الصّلح من‌باب رجل عدل وصوم باشد هل یستویان مثلاً ایشان راست باشند از روی مثل یعنی نباشند این مثلی است که خدای تعالی بزد برای که او خدایان مختلف پرستد ومقسم باشد عبادت او بر معبودان پراکنده و مؤمنی را که جز یك خدای نپرستد الحمدلله سپاس خدای را یعنی مخصوص بحمد خدای است جز او را نباشد در حسن حال و رعایت برای آنکه اورا که یك مالك باشد رجوعش با او بود بس مؤنتش ازو بود و معونتش ازو بود وآنرا که مالکان مختلف باشند او را رجوع با همه بود بنصیب این باآن گذارد وآن با این درمیانه مملوك بی برك وبی‌نوا بود

(چنانکه)

چنانکه در مثل پارسیان گویند ـ شهری بدو میرزود گردد ویران ـ این‌هم آن مثلی است بمعنی آنکه گفت بل اکثرهم لا یعلمون بل بیشترینه ایشان ندانند از آنکه اندیشه نکنند آنکه برسبیل وعظ و تذکیر گفت انّك میّت وانّهم میّتون توای محمّد مردهٔ و اینان همه مردگانند یعنی بخواهی مردن تو و ایشان آنکه برای قرب حال که لامحال مآل با مرك خواهد بود ایشان را مرده خواند در شاذ ابن محیص و ابن ابی عیله مائت خواندند بالف در هر دوجای ـ قتاده گفت این خبر مرك است که با ایشان داد جعفر بن سلیمان گفت با صلة بن اشیم طعامی می خوردیم مردی درآمد وخبر مرك برادرش داده و گفت یاهذا بنشین و باما این طعام بخور که‌دیراست که خبر مرك برادر شنیده‌ام گفت یاعجب او این ساعت فرمان یافت تو کی شنیدی گفت از آنکه که خدای تعالی گفت انّك میّت وانّهم میّتون مرد گفت راست گفتی ثمّ انّکم یوم القیمة عند ربّکم تختصمون گفت پس شما روز قیامت بنزدیك خدای خصومت کنید یعنی محق ومبطل و ظالم و مظلوم و تابع و متبوع زبیرگفت چون آیهٔ آمد ما گفتیم یارسول‌الله این گناهان که ما در دنیا کرده باشیم با یکدیگر آنجا مجازات رود وسکالش کنند گفت ای‌والله که سکالش کنند تا هر خداوند حق را باحق رسانند ما گفتیم والله انّ‌الامر لشدید بخدای که کاری سخت است و ابوهریره روایت کرد از رسول صلی الله علیه‌وآله وسلّم گفت صحابه را دانید که مفلسان امّت من که باشند گفتیم که آنان که مال ندارند گفت نه مفلسان امّت من آنان باشند که در دنیا ظلم کنند برمردمان این را بزنند و آن‌را دشنام دهند و مال ایشان بستانند و فرداء قیامت چون مقاصد خواهند و آنجا زر و سیم نباشد حسنات ظالم گیرند و بمظلوم دهند تا او مفلس بماند با سیّئات بدوزخ برند اورا و تاویل این خبر آن باشد که حسنات براعواض کنند یعنی اعواض آلام او بردارند و بمظلوم دهند چه بادلهٔ عقل درست شده است که بعمل کسی دیگری را ثواب ندهند و نیز بادلهٔ شرع از قرآن و اخبار مقطوع علیها لابد این خبر را تأویل باید و تأویل این‌است که گفته شد چه عوض بمثابهٔ اروش جنایات است وقیم متلفات. عبدالله‌عمر گفت ما روزگار دراز بماندیم وگمان ما چنین بود که این خصومت میان ما و اهل کتاب باشد در قیامت واگفتیم مارا خصومت نباشد که دین ما یکی است و پیغمبر وکتاب ما یکی تا بدیدیم که مسلمانان تیغ بروی یکدیگر کردند و یکدیگر را کشتن گرفتن بدانستیم که خصومت این است ـ ابوسعید خدری گفت من هروقت گفتمی که ما را دین یکی است وکتاب و پیغمبر ٤ یکی است این خصومت چیست تا روز جمل و صفّین بدیدم گفتم خصومت این است وحمل کردن بر عموم اولی تر باشدچنانکه شاعر گفت تنام ولم تنم عنك المنایا تنبّه للمنیّة یانؤم ستدری فی‌المعاد اذاالتقینا غداً عندالحساب من‌الظّلوم الی دیّان یوم‌الدّین تمضی وعندالله یجتمع‌الخصوم ـ فمن اظلم ممن کذّب علی‌الله ـ گفت کیست ظالمتر از آن کسی که او دروغ گفت برخدای وکذّب بالصّدق وراست را دروغ داشت گفتند مراد بصدق قرآن است یعنی قرآن بدروغ داشت اذجائه چون آمد باو الیس فی‌جهنّم مثوی للکافرین آنکه گفت برطریق تقریع وملامت دردوزخ جائی نیست کافران را یعنی جائی هست ـ ایشان را جای بسزا والّذی جاء بالصّدق وصدّق به گفت وآنکس که اوصدق

(وراسنی)

وراستی آورد . مفسّران خلاف کردند بعضی گفتند جآء بالصّدق جبرئیل است وصدّق به پیغمبر ص است که جبرئیل بیاورد ورسول صلی الله علیه وآله وسلّم تلقی کرد بقبول ـ عبدالله عباس گفت جاء بالصّدق رسول است که صدق آورد و آن گفتن لا اله الاالله بود وصدّق به هم اواست آرنده اواست و تصدیق کننده اوست و مبلّغ او بخلق ابوالعالیه و کلبي گفتند جاء بالصّدق رسول است وصدّق به ابوبکر علیه مایستحقّ ـ قتاده گفت ومقاتل جاء بالصّدق رسول است وصدّق به مؤمنان عطا گفت جاء بالصّدق پیغمبرانند وصدّق به امّتان ایشان و در اخبار ما از ائمّه علیهم السلام آوردند واز بعضی صحابه که جاء بالصّدق رسول است وصدّق به امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که چون شب معراج رسول را صلّی الله علیه وآله وسلّم بآسمان بردند و ملکوت آسمان برو عرض کردند گفتند برو وقوم را خبر ده گفت بارخدایا مرا دروغ دارند گفت یصدّقك علیّ و ـ هوالصّدیق الاکبر ترا صدیق اکبر تصدیق کند وآن علی بن ابیطالب است صلوات الله و سلامه علیه دلیل بر آن که او صدیق اکبر است آن است که موافقان و مخالفان در اخبار آورده اند که الصّدیقون ثلثة خرقیل مؤمن آل فرعون و حبیب النّجار مؤمن آل یاسین و علی بن ابیطالب ع وهو خیرهم وسیّدهم ـ پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلّم گفت صدّیقان سه اند خرقیل است مؤمن آل فرعون و حبیب النّجار است مؤمن آل یاسین و علی بن ابیطالب است و او بهترین و سید ایشان است بیان دیگر آنکه گفت در دیگر آیه یا ایّهاالّذین آمنوا تقوالله و کونو مع الصّادقین یعنی حمزة و جعفراً و علیّاً . ودر خبر است که روزی رسول صلی الله علیه و آله وسلم سرّیتی را بغزائی فرستاد حضرت امیرالمؤمنین علي ع برایشان امیر کرد آنکه گفت کیست از شما که فضل و صدق پسرعم من از قرآن بیاورد عمّار بریای خواست گفت من بگویم یا رسول الله گفت کفاك الله یاعمّار کلّ مهمّ ابوذر گفت من حاضر بودم که عمار این بگفت ـ فضل بن شاذان گفت جآء بالصدق رسول است صادقی که جز او صادق نبود در آن وقت و صدق به علی بن ابیطالب ع مصدّقی که در آن وقت مصدقی نبود جز او زیدبن جناب گفت که پیش رسول ص رفتم در بدایت کار و گفتم چه گوئی یا محمّد ص تو گفت می گویم لا اله الا الله و انا رسوله بجز خدای خدائی نیست ومن پیغمبر اویم گفتم ومن یصدّقك علي هذا ترا برین که باور میدارد گفت صبّی و امراة کودکی وزنی یعنی علی وخدیجه از اینجا گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم صلّت الملائکة علیّ وعلی علیّ سبع سنین لانّه لا ترفع من الارض الی السّماء صلوة الّا منّی و من علیّ گفت هفت سال فرشتگان برمن وعلی صلوات فرستادند برای آنکه درین هفت سال نمازی بآسمان نبردند از زمین جز از من واز علی واو گفت قطعه وصدّقته وجمیع النّاس في بهم من الضّلالة والاشراك والنّکد فالحمد لله شکراً لاشریك له البرّ بالعبد والباقی بلا امدٌ اولئك هم المتّقون گفت ایشان متّقیانند این دلیل می کند برآنکه مراد بآیت رسول است و معصومان که گفت ایشان متقیانند و آنکس که خدای برتقوی و پرهیزکاری او گواهی دهد جز معصوم نباشد لهم ما یشائون عند ربهم ایشان راست آنچه خواهند ازو وارزو کنند بنزدیك خدای ایشان ذلك جزاء المحسنین این جزاء نیکوکاران است لیکفّرالله عنهم اسوء الّذی عملوا تا مکفّر کند خدای تعالي سیّئات

(اعمال)

اعمال ایشان را بتوبه یعنی اسقاط عقاب آن کند ویجزیهم اجرهم باحسن الذی کانوا یعملون و جزاء دهد ایشان را مزدشان نیکوتر آنچه ایشان کرده باشند الیس الله بکاف عبده حمزه و کسائی وخلف خواندند عباده بالف علی الجمع وباقی قراء عبده علی الواحد حق تعالی گفت که خدای بس نیست کفایت کننده بندگانش را و بر قرائت آنکس که عبده خواند بر واحد گفت بنده اش را برجنس وگفتند مراد رسول است صلی الله علیه وآله وسلم ویخوّفونك بالذین من دونه گفت یامحمد ص ترا میترسانند از آنان که دون خدایند این آنکه گفت که ایشان گفتند یامحمد ما می ترسیم که این خدایان ما آفتی بتو رسانند و مضرّتی که تو طعنه میزنی در ایشان اگر باز نه ایستی ترا دیوانه کنند یا رنجی بتو رسانند حق تعالی گفت و من یضلل الله فما له من هاد هر که خدای او را ضال کند بخذلان وتخلیه اورا هیچ راه نمائی نباشد و رواست که معنی حکم و تسمیه باشد چنانکه چند جایگاه شرح داده شد و من یهدی الله فما له من مضلّ وهر که خدای اورا هدایت دهد بتوفیق اورا مضلّی و گمراه کنندهٔ نباشد بر بن معنی که گفتیم الیس الله بعزیز ذی انتقام و گفت نه خدای عزیز است ومنیع وغالب و کینه کشنده از دشمنان خود صورةً استفهام است ومراد تقریر ولئن سئالتهم آنکه گفت اگر ازین کافران بپرسید که آسمان وزمین که آفرید بگویند که خدای قل بگوی ای محمد افرایتم نبیني اینان را که شما بدون خدای می پرستید که اگر خدای بمن آفتی خواهد ایشان آن آفت ازمن باز نتوانند داشتن وکشف کردن و برداشتن آن از من ومرا ازان خلاص کردن و برهانیدن یا اگر بمن رحمی خواهد ایشان رحمت او از من باز نتوانند داشتن قل حسبي الله بگوی ای محمّد ص که بس است مرا خدای جل جلاله علیه یتوکّل ـ المتوکّلون توکل برو کنند توکل کنندگان آنکه گفت قل بگو ای محمد کافران را یا قوم ای قوم من وامّت من واز قبیله ونسب من اعملوا علی مکانتکم بکنید آنچه توانید برحسب قدرة و تمکین خود انّی عامل که من نیز آنچه توانم خواهم کردن ـ فسوف تعلمون بدانید آنکه که عذاب خدای بشما فرود آید که از میان من وشما محق کیست ومبطل کیست آنکه گفت من یاتیه عذاب یخزیه من موصوله ایست بمعنی الذی در محل نصب است بآنکه مفعول یعلمون است یعنی بدانید آنرا که عذاب مخزی رسوا کننده باو آید وخوار وذلیل بکند اورا ویحل علیه عذاب مقیم و عذابی دایم برو حلال شود یا باو فرود آید انا انزلنا علیك الکتاب للناس بالحق ـ گفت ما فرو فرستادیم کتاب قرآن برتو برای مردمان بحق و درستی فمن اهتدی فلنفسه هر که هدایت یابد ونظر کند تا براه حق پرسد برای خود کند و هر که گمراه شود از آنکه نظر وتامل نکند وبال او براو باشد وما انت علیهم بوکیل تو برایشان وکیل و حفیظ و نگهبان نهٔ تا ایشان را برایمان حمل کنی کارتو دعوت است الله یتوفی الانفس حین موتها گفت خدای است که جانها بر دارد بوقت مرك چون وقت آن باشد که اجلش برآید والّتی لم تمت فی منامها ونیز آنرا که نخسپید او توفی کند ومراد بتوفی حقیقه قبض نفس است نه قبض نفس است وروح این قول عبدالله عباس است وبعضی دیگر گفتند قبض روح خواست الا آن است که خواب را مرك خواند بر توسّع و تشبیه فیمسك التی قضی علیه الموت نفس باز گیرد از آن که مرك براو قفا کرده باشد

(یعنی)

يعنى آنرا كه اجل آمده باشد جان بردارد ويرسل الاخرى الي اجل مسمى وآن ديگر را كه اجل نيامده باشد فرو گذارد تا بوقت آمدن اجل نامزد كردهٔ او و فرق ميان توفى مرك و توفّى خواب آن است كه با خواب عقل وتميز برخيزد وروح وحيات برجاى باشد و با مرك حيات بنماند هرمعنى كه بوجود محتاج باشد بحيات با فقد حيات بنماند انّ في ذلك لايات لقوم يتفكرون دربن كه رفت از قبض روح مرده وتوفّى مرد خفته وامساك بعضى وارسال ديگرى آياتى هست و علامـاتى و دلالاتى گروهى را كه انديشه و تفكّر كنند حمزه و كسائى و خلف خواندند و قضى عليها الموت برفعل مجهول ورفع موت وباقى قرّاء برفعل مستقيم ونصب موت . ازعبدالله عباس روايت كردند كه او گفت آدمى را نفسى باشد وروحى نفس آن است كه قوام عقل وتميز با آن باشد چون مرد بخسبد قبض آن نفس كنند و روح آن است كه قوام حيات بآن باشد چون مرد بميرد آن باطل شود و بربن قول تاويل نفس برعقل شايد گرفتن و ابوهريره روايت كرد كه رسول صلى الله عليه وآله وسلم گفت چون يكى ازشما خسبد بايد تا بردست راست بخسبد و بگويد اللّهمّ باسمك وضعت جنبى وبك ارفعه ان امسكت نفسى فاغفر لها و ان ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادك الصّالحين ـ ام اتخذوا من دون الله شفعاء گفتند ام بمعنى بل است بل بگرفتند اين كافران بدون خداى شفاعت كنندگانى از بتان وذلك قوله هؤلاء شفعآئنا عندالله ـ قل بـگوى اى محمد ص اولو كانوا لا يملكون شيئا ولا يعقلون و اگرچه ايشان مالك نباشند چيزيرا از شفاعت و عقل ندارند تا عبادت شما بدانند ايشان را وجواب لو محذوف است والتقدير لكان لهم الشفاعة مع هذه الافات يعنى اگرچه چنين اند ايشان را شفاعت باشد برسبيل تقريع و انـكار و ملامت قل لله ـ الشفاعة جميعا بگوى اى محمّد ص كه شفاعت همه خدايرا است تا هركه شفاعت كند جز بفرمـان او نتواند كردن له ملك السّموات والارض ملك آسمان و زمين اوراست ثمّ اليه ترجعون پس شما را با پيش او برند واذا ذكر الله وحده گفت چون نام يك خداى برند پيش اين كافران دل آنان كه بقيامت ايمان ندارند تنك شود ومنقبض اين قول عبدالله عباس ومقاتل است قتاده گفت كافر شود و مستكبر ضحاك گفت نافر شود كسائى گفت بخشم آيد و اصل كلمه نفور و ازْورار بود قـال عمروبن كلثوم مشو اذا عضّ الثّقات بهااشمازّت و ولّتهم عشوزنة زبوبا ـ و اذا ذكر الذين من دونه چون ذكر آنان كنند كه فرود خدايند از بتان اذا هم يستبشرون كه تو ايشان را شادمان ومستبشر باشند واين آنكه بود كه شيطان القاء كرد درقرائت رسول تلك العرانيق العلى منها الشّفاعة ترجمى در سورة والنجم قوله تعالى

قُلِ اللّٰهُمَّ فَاطِرَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ عٰالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهٰادَةِ اَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ

بگو خداوندا پديد آورندهٔ آسمانها وزمين داننده نهان و آشكارا تو حكم ميكنى ميان

عِبٰادِكَ فِيمٰا كٰانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ * وَ لَوْ اَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مٰا فِي الْاَرْضِ جَمِيعاً

بندگان خود درآنچه بودند كه درآن اختلاف ميكردند واگر باشد مرآنانكه ستم كردند آنچه درزمين است همگى

وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذٰابِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَ بَدٰا لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مٰا لَمْ

ومانند او با او هرآينه فدا ميكردند بدى شكنجهٔ روز قيامت وظاهر كرد آنها را ازخدا آنچه

يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ * وَ بَدٰا لَهُمْ سَيِّئٰاتُ مٰا كَسَبُوا وَ حٰاقَ بِهِمْ مٰا كٰانُوا بِهِ

نبودند كه گمان داشته باشند وظا هر شد مرآنها را بديهاى آنچه كسب كردند وفراگيرد آنهارا آنچه بودند كه بآن

يَسْتَهْزِؤُنَ * فَاِذٰا مَسَّ الْاِنْسٰانَ ضُرٌّ دَعٰانٰا ثُمَّ اِذٰا خَوَّلْنٰاهُ نِعْمَةً مِنّٰا قٰالَ اِنَّمٰا

استهزاء ميكردند پس چون برسد آدمى راضررى بخواند مارا پس چون دادبم اورا نعمتى ازفضل خود گفت جز اين نيست

اُوتِيتُهُ عَلىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لٰا يَعْلَمُونَ * قَدْ قٰالَهَا الَّذِينَ

كه داده شدم آنرا برعلمى بلكه اين فتنه است وليكن بيشترايشان نميدانند بتحقيق گفتند آن كلمه را آنانكه

مِنْ قَبْلِهِمْ فَمٰا اَغْنىٰ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ * فَاَصٰابَهُمْ سَيِّئٰاتُ مٰا كَسَبُوا

پيش از ايشان بودند پس باز نداشت از ايشان آنچه بودند كه كسب ميكردند پس رسيد آنها را بديهاى آنچه كسب كردند

وَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هٰؤُلاٰءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئٰاتُ مٰا كَسَبُوا وَ مٰا هُمْ بِمُعْجِزِينَ * اَوَ لَمْ

وآنانكه ستم كردند از اين گروه زود باشد كه برسد آنها را بديهاى آنچه كسب كردند ونيستند آنها بعاجز كنندگان خدا آيا ندانستند

يَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يَقْدِرُ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيٰاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

كه خدا بهن ميكند روزى را براى هركه ميخواهد وتنك ميكند بدرستى كه دراين هرآينه آيات است كه براى گروهى كه ميگروند

قُلْ يٰا عِبٰادِيَ الَّذِينَ اَسْرَفُوا عَلىٰ اَنْفُسِهِمْ لٰا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ

بگو اى بندگان من آنانكه اسراف كردند برخودشان از معاصى نوميد مشويد از رحمت خدا بدرستى كه خدا مى آمرزد

الذُّنُوبَ جَمِيعاً اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ * وَ اَنِيبُوا اِلىٰ رَبِّكُمْ وَ اَسْلِمُوا لَهُ مِنْ

گناهان همه بدرستى كه او آمرزندهٔ مهربان است وبرگرديد بسوى پروردگار خود وگردن نهيد او را از

قَبْلِ اَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذٰابُ ثُمَّ لٰا تُنْصَرُونَ * وَ اتَّبِعُوا اَحْسَنَ مٰا اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ

پيش آنكه بيايد شما را عذاب پس يارى كرده نشويد وپيروى كنيد بهترين آنچه فرستاده شد بسوى شما

مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذٰابُ بَغْتَةً وَ اَنْتُمْ لٰا تَشْعُرُونَ * اَنْ تَقُولَ

از پروردگار شما ازپيش آنكه بيايد شما را عذاب ناگاه وشما نميدانيد آنكه گويد

نَفْسٌ يٰا حَسْرَتىٰ عَلىٰ مٰا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللّٰهِ وَ اِنْ كُنْتُ لَمِنَ السّٰاخِرِينَ *

نفس ندامى اندوه برآنچه تقصير كردم درجانب خدا واينكه بودم من هرآينه از مسخره كنندگان

اَوْ تَقُولَ لَوْ اَنَّ اللّٰهَ هَدٰانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ * اَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذٰابَ

يا گويد اگر اينكه خدا راه نمود مرا هرآينه بودم از پرهيزگاران يا گويد وقتى كه بيند عذاب را

لَوْ اَنَّ لِي كَرَّةً فَاَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ * بَلىٰ قَدْ جٰاءَتْكَ آيٰاتِي فَكَذَّبْتَ بِهٰا

اگر آنكه بود ازبراى من بازگشتى پس بودم از نيكوكاران آرى بتحقيق آمدترا آيتهاى من پس تكذيب نمودبآن

وَ اسْتَكْبَرْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الْكٰافِرِينَ * وَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللّٰهِ

و سركشى كردي وبودى از كافران وروز قيامت بينى آنانكه تكذيب كردند برخدا

وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ اَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ * وَ يُنَجِّي اللّٰهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا

رويهاي ايشان سياه شده آيا نيست دردوزخ جاى مر سركشان را و نجات دهد خدا آنانكه پرهيز كردند

بِمَفٰازَتِهِمْ لٰا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَ لٰا هُمْ يَحْزَنُونَ * اَللّٰهُ خٰالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ عَلىٰ

بجهت ايمان شان نرسد آنها را بدى ونه آنها اندوهناك شوند خدا آفرينندهٔ هر چيز است واو بر

كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ * لَهُ مَقَالِيدُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللهِ
هرچیزی نگهبان است مراو راست کلیدهای آسمانها وزمین و آنانکه کافر شدند بآیتهای خدا
أُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ * قُلْ أَفَغَيْرَ اللهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ * وَلَقَدْ
آنهایند زیان کاران بگو آیا پس جز خدارا امر میکنید مرا بپرستم ای نادانان وبتحقیق
أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ
وحی شدبسوی تووبسوی آنانکه پیش ازتوبودنداگر شرك آری هرآینه نابود شودکار تو وهرآینه بوده باشی اززیان کاران
بَلِ اللهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ * وَمَا قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعاً
بلکه خدارا پرستش کن و باش از شاکران وتعظیم نکردند خدا را سزاوار بزرگی او وزمین همگی
قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَالسَّمٰوٰتُ مَطْوِيّٰاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعٰالٰى عَمَّا يُشْرِكُونَ *
درقبضهٔ قدرت اواست روز قیامت وآسمانها درهم پیچیده است بدست قدرت اوپاك است و او بزرك است ازآنچه شریك می سازند
وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللهُ
ودمیده شود در صور پس بیهوش شود هرکه درآسمانها وهرکه درزمین است مگر آنکه را خواهد خدا
ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرٰى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ * وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا
پس دمیده شود دراو نفخهٔ دیگری پس ناگاه ایشان برخواسته مینگرند وروشن گردد زمین بنور پروردگارشان
وَوُضِعَ الْكِتٰابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ *
و نهاده شودنوشته ها وبیارند بپیغمبران وگواهان وحکم کرده شودمیان ایشان براستی وایشان ستم کرده نشوند
وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ * وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا
وتمام داده شوند هر نفسی آنچه کرده واو داناتر است بآنچه می کنند وراننده شوند آنانکه کافر شدند
إِلَى جَهَنَّمَ زُمَراً حَتّٰى إِذَا جَاءُوهَا فُتِحَتْ أَبْوٰابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ
بسوی دوزخ گروه گروه تاوقتی که بیایند آنرا گشاده شود درهای آن وگفت آنهارا خازنان دوزخ آیا نیامدند شمارا
رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا
پیغمبران ازشما میخوانند برشما آیات پروردگارتان وبیم کنند شما را بملاقات روز شمار این
قَالُوا بَلٰى وَلٰكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ * قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوٰابَ
گویند بلی ولیکن واجب شد سخن خدا بوقوع عذاب برکافران گفته شود که درآئید درهای
جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ * وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ
د وزخ را جاویدانید درآن پس بداست آرامگاه متکبران و رانده شوند آنانکه ترسیدند پروردگارشان را ببهشت
زُمَراً حَتّٰى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوٰابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ
گروه گروه تاچون بیایند آنرا وگشوده شود درهای آن وگویند آنهارا خازنان بهشت درود برشما پاك بودید
فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ * وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ
پس درآئید آنرا جاویدان وگویند سپاس مرخدای را که راست کرد ما را وعده خود وبمیراث داد ما را زمین بهشت
نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ * وَتَرَى الْمَلٰئِكَةَ حَافِّينَ مِنْ
جای گیریم زمین بهشت هرجا که خواهیم پس نیکواست مزد کنندگان وبینی فرشتگان رادر آن روز فرو گرفتگان از

حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ
گرداگرد عرش تسبیح میکنند بستایش پروردگارشان وحکم کرده شود میان شان براستی وگفته شد ستایش مرخدای
رَبِّ الْعَالَمِينَ .
که پروردگار جهانیان است

قوله تعالى قل اللّٰهم فاطر السموات والارض خدای جلّ جلاله دربن آیت رسول را آموخت که دعا چگونه کند و چگونه فزع کند با او گفت بگوی ای محمد که ایخدای واین میم مشدّد بدل یاءِ نداست که دراول او بیفتاد والتقدیر یااللّٰه فاطرالسموات ای آفرینندهٔ آسمانها وزمین وای دانندهٔ نهان وآشکارا انت تحکم بین عبادك تو حکم کنی میان بندگانت در آنچه درآن کرده باشند ـ منذرالثوری گفت بنزدیك ربیع خثیم حاضر بودم مردی درآمد از آنان که بقتل حسین بن علی علیهما السلام حاضر بودند وربیع گفت شمائید که سرهای نبیرگان رسول برفتراکها آورده اید بخدای که گزیدگانی را کشته اید که اگر رسول خدای ایشان را دیدی برکنار خود بنشاندی وبوسه بردهن ایشان دادی آنگه این آیت بخواند قل اللّٰهم فاطرالسموات والارض عالم الغیب والشّهاده انت تحکم بین عبادك فیما کانو فیه یختلفون قوله ولو ان للّذین ظلموا ما فی الارض جمیعاً گفت اگر چنانچه هر ملکی که در زمین است فرداءِ قیامت کافران وظالمان را باشد دهم چندان دیگر با آن بفدا کنند روز قیامت از بدی عذاب که بایشان رسد ـ انس بن مالك روایت کرد از رسول صلی اللّٰه علیه وآله وسلّم گفت فرداءِ قیامت خدای تعالی گوید یکی را که ازو کمتر عذاب باشد در دوزخ اگر ملك دنیا ترا باشد امروز بفدای خود کنی ازین عذاب گوید آری خدای تعالی گوید من ازین خوارتر خواستم ازتو دردنیا وکمتر اجابت نکردی وآن آن بود که گفتم بمن شرك آوردی و بداللهم من اللّٰه مالم یکونوا یحتسبون وایشان را پدید آید ازخدای تعالی آنچه گمان نبرده باشند در دنیا و درحساب ایشان نبوده باشد سدی گفت آنچه گمان برده باشند که حسنات است که بنگرند سیّئات باشد برای آنکه نه برآن وجه کرده باشند که خدای فرموده است ـ محمد بن المنکدر در مرك جزع میکرد اورا می گفتند جزع میکنی از مرك گفت از آیتی که میترسم که درکتاب خدا است وهل قوله تعالی و بداللهم من اللّٰه مالم یکونوا یحتسبون ـ وبداللهم سیّئات ماکسبوا وحاق بهم ما کانوا به یستهزؤن وپیدا شود ایشان را بدی آنچه کرده باشند و باایشان رسد جزاء آن استهزاء که در دنیا بامؤمنان کرده باشند واذا مس الانسان الضرّ دعانا حق تعالی از خصال بد آدمی درین آیت یکی بازگفت که چون آدمی را بلائی و محنتی و نکبتی رسد مارا بخواند ثمّ اذا خوّلناه نعمةً منّا آنکه چون نعمتی دهیم اورا از خزائن خود گوید انّما اوتیته علی علم مرا اینکه دادند که دیدند و دانستند که من اهل اینم ـ قتاده گفت علی علم عندی برعلمی که نزدیك من بود از معرفت وجوه اکتساب چنانکه قارون گفت خدای تعالی گفت بتکذیب او بل هی فتنة بل آن نعمت فتنه وبلیّهٔ اوست حسین الفضل گفت هی راجع است باکلمه یعنی آن کلمه که گفت اوتیته علی علم آن فتنه و امتحان او بود ولیکن بیشتر مردمان ندانند قد قالها الّذین من قبلهم گفت گفتند این کلمه یعنی اوتیته علی

علم آنان که پیش ایشان بودند یعنی قارون فی قوله انّما اوتیته علی علم عندی فما اغنی عنهم ما کانوا از ایشان غنا نکرد آنچه اندوخته‌اند و بفریاد ایشان نرسید ـ وبایشان رسید سیّئات و بدی آنچه کرده بودند از امّت سلف یعنی جزاء سیّئات آنچه کرده باشند یعنی چنانکه ایشان مسلم نشدند اینان نیز مسلم نشوند وماهم بمعجزین و اینان و ایشان مرا عاجز نتوانند کردن وازمن فوت نشوند اولم یکونوا گفت نمیدانند که آنچه ایشان برعلم‌خود حمل میکنند روزی‌است از خدای تعالی و خدای تعالی روزی بگسترد برآنکه خواهد و تنگ کند برآنکه خواهد والقدر والقترالتّضییق فی المعیشه انّ فی ذلك لایات لقوم یؤمنون گفت درین که رفت آیاتی و علاماتی وادّلهٔ هست گروهی را که ایمان آرند قل یاعبادی الّذین اسرفوا علی انفسهم الایة خلاف کردند درآنکه مراد بآیت کیست روایت کردند از عبدالله عباس که او گفت آیت در مشرکان مکّه آمد و سبب نزولش این بود که گفتند محمد (ص) دعوی میکند که هرکه شرك آرد بخدای وخون ناحق ریزد خدای اورا نیامرزد ماهردوکرده‌ایم چرامارا دعوت میکند که ماابن هردوکرده‌ایم وخدای مارا نیامرزد خدایتعالی این آیین فرستاد برین قول آیت مشروط باشد بتوبه و امّا این آیت مقدم باشد در نزول علی قوله تعالی انّ‌الله لایغفر ان یشرك به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء و مغفرت کفّار برحکم عقل مانده باشد ـ قتاده گفت آیت در حق جماعتی آمد که گناهان عظیم کرده بودند در جاهلیّت چون باسلام درآمدند ترسیدند که خدای ایشان را نیامرزد بآن گناهان خدای تعالی این آیت فرستاد عبدالله عمر گفت آیت در عیاش بن ابی ربیعه آمد و الولید بن الولید و جماعتی که اسلام آورده بودند اهل مکّه ایشان را عذاب کردند ایشان برگشتند واسلام رها کردند ما گفتیم خدای تعالی ایشان را نیامرزد این آیت فرود آمد ورسول فرمود تا بایشان نوشتند ایشان بیامدند و هجرت کردند واسلام آوردند و اقوالی دیگر گفتند متقارب بیکدیگر و نزدیك بهم واولیتر آن است که حمل آیت برعموم کنند تا جمله داخل باشند در او حق تعالی گفت یا محمّد بگوی بندگان مرا که اسراف کرده باشند و در ارتکاب کبائر از حدّ خود درگذشته باشند کهای بندگانی که اسراف کرده اید درظلم برخود از رحمت خدای تعالی نومید مباشید که خدای تعالی گناهان همه را بیامرزد که او آمرزنده و بخشاینده است ابوعمرو خواند واعمش ویحیی وعیسی ولا تقنطوا بکسر نون وباقی قراء بفتح نون وهمالفتان یقال قنط یقنط قنط یقنط قنوطاً ـ ابوالکنود گفت عبدالله مسعود در مسجدی رفت قاضی تذکیر می‌گفت و وعیدی سخت و وصف دوزخ و اغلال میکرد او بیامد و بانك بر او زد وگفت چرا مردم را از رحمت خدای نومید میکنی و این آیت برخواند قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم الایة ـ زید اسلم گفت مردی بود در امم گذشته در عبادت اجتهاد کردی جز که مردم را از رحمت خدای نومید کردی چون با پیش‌خدای رفت او را درخواب دیدند گفتند خدایا تو چه کرد گفت مرا بدوزخ فرستاد گفتم بارخدایا پس‌عبادت من کجا رفت گفت تو بندگان مرا ازمن نومید کردی من امروز تو را از رحمت خود نومید کردم ـ اسماء بنت زید گفت شنیدم از رسول صلی‌الله علیه وآله وسلم که این آیت میخواندی که ان‌الله یغفرالذّنوب جمیعاً لمن

(یشاء)

یشاء ابوالجوزاء گفت صحبت کردم به بسیاری از عالمان و باصحابه رسول هرگز اشاره نکردند بگناهی که خدای تعالی آن گناه نیامرزد ثوبان گفت مولای رسول صلی‌الله علیه وآله وسلم که از رسول شنیدم که گفت نخواستمی تا همهٔ دنیا مرا بودی و این آیت نیامده بودی ـ بل این آیت دوستر دارم از همهٔ دنیا ـ ابن سیرین گفت در قرآن هیچ آیت ازین آیت فراخ‌تر نیست ـ معمّر روایت کرد از زهری که یك‌روز عمرخطاب علیه‌اللعنة در نزدیك رسول صلی‌الله علیه و آله وسلم رفت گریان رسول گفت یا عمر چرا میگرئی گفت یارسول‌الله جوانی براین در ایستاده گریان از گریهٔ او دل من بسوخت وچشم گریان شد رسول صلی‌الله علیه وآله وسلم گفت درآرش او را درآورد گریان رسول صلی‌الله علیه وآله وسلم گفت چرا میگرئی ای برنا گفت یا رسول‌الله از گناهی که کرده ام واز خشم خدای میترسم گفت یاجوان شرك آوردهٔ بخدای گفت‌نه یا رسول‌الله گفت خون ناحق ریختهٔ گفت نه گفت خدای گناهانت بیامرزد و اگر گناهانت مانند آسمان‌ها هفت و زمین‌هاء هفت و کوههاء زمین است گفت یا رسول الله گناه من ازین ها عظیم تر است گفت گناه تو عظیم‌تر است یا عرش گفت گناه من گفت گناه تو عظیم تر است یا کرسی گفت گناه من گفت گناه تو عظیم تر یا خدای تعالی گفت خدای ازهمه چیز عظیم‌تر است گفت‌برو که خدای عظیم گناه عظیم بیامرزد آنکه گفت بگوی تا گناه تو چیست گفت یا رسول الله شرم میدارم از روی تو گفت آخر بگوی گفت یا رسول الله مردی نبّاش بودم مدت هفت سال نبّاشی کردم وگورها می شکافتم وکفن مردگان باز میکردم اتفاق افتاد که دختری ازانصاریان فرمان یافت من گور اورا باز کردم واورا برآوردم وبرهنه کردم چون برگشتم نفسم مطالبه کرد برفتم و با او مواقعه کردم چون فارغ شدم وخواستم تا برگردم آواز داد وگفت یا برنا وای برتو از دیّان روز دین نترسیدی آن روز که خدای حاکم باشد میان خلقان وظالم را بحق مظلوم بگیرد مرا برهنه رها کردی در لشکرگاه مردگان و پلید رها کردی مرا پیش‌خدای رسول صلی‌الله‌علیه وآله وسلم گفت بیرون کنید این فاسق را و میگفت ماأقربك من‌النّار چه نزدیکی بدوزخ برنا از آنجا بیرون رفت وسر در بیابان نهاد ومیگریست وتضرع میکرد وبا خدای توبه میکرد یکروز گفت ای خدای محمد ص وآدم وحوّا بمنزلتی که اینها را هست بنزدیك تو که اگر توبهٔ من قبول کردهٔ ومرا بیامرزیدهٔ رسول‌را باز نمای وصحابهٔ او را والا آتشی از آسمان بفرست و مرا بسوز ومرا از عذاب آخرت برهان جبرئیل آمد پرها افراخته پری بمشرق زمین وپری بمغرب زمین وگفت یا محمد خدایت سلام میرساند و میگوید این خلقانرا تو آفریدهٔ یا من گفت بار خدایا لابل مرا و ایشان را تو آفریدهٔ ـ گفت میگوید تو روزی میدهی ایشان را یا من گفت نه مرا و ایشان را تو روزی میدهی گفت توبهٔ ایشان تو قبول میکنی یا من گفت بار خدایا لابل تو قبول میکنی ـ گفت میگوید پس‌چرا آن بندهٔ مرا نومید کردی او را بازخوان و توبهٔ او بپذیر و بگوی او را که توبهٔ او قبول کردم وبرو رحمت کردم و این آیت آورد الی قوله انّ الله یغفر ـ الذّنوب جمیعاً انّه هو الغفور الرّحیم رسول علیه السلام او را بخواند و بشارت داد و این آیت دلیل است بر بطلان قول اصحاب وعید وآنانکه گفتند خدای تعالی گناه بیامرزد بی توبه ـ

(گفتند)

گفتند برای آنکه خدای تعالی مسرفان را که اسراف کرده باشند و ارتکاب کبائر از حدّ برده باشند بندهٔ خود خواند ایشان را در رحمت ومغفرت طمع افکند وگفت لا تقنطوا من رحمة الله آنکه گفت خدای گناهان بیامرزد و همه بیامرزد و توبه شرط نکرد بل باطلاق گفت آنکه خود را وصف کرد بآنکه او آمرزنده و بخشانیده است این جمله دلیل است بر صحت رجاء و بطلان قول اصحاب وعید و انیبوا الی ربکم باخدای گریزید و رجوع با او کنید واسلموا له و تن در فرمان او دهید من قبل ان یاتیکم العذاب پیش از آنکه بشما عذاب آید وآنکه شما را نصرت کنند وباری ندهند جابر عبدالله انصاری ـ روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت از سعادت مردان بود که عمرش دراز بود و از دنیا برتوبه و انابة برود واتّبعو احسن ما انزل الیکم من ربکم گفت متابعت کنید نیکوترین آنچه فرود آوردند بشما از خدای تان اگر گویند چگونه گفت نیکوترین و قرآن همه نیکو است دروغ هیچ نیست که نه نیکو است ـ گوئیم مفسران چنین تفسیر دادند که متابعت کنید اوامر و نواهی قرآن را باوامر مؤتمر شوید و از نواهی منزجر شوید تا کارکرده باشید براو علی احسن ما ارید منکم ـ حسن بصری گفت احسن برای آن گفت که قرآن مشتمل است برسه چیز بردکر قبایح و ذکر ادون (ادوَن) و ذکر احسن برای آن کرد تا ازان تعدی نکنند و این تاویلی قریب است ـ سدی گفت باحسن مامورات خواست که امر خدای تعالی جز بحسنْ تعلق ندارد ـ ابن زید گفت مراد آن است که دست در محکمات زنید آنرا کار بندید و متشابهات باراسخان علم گذارید که تاویلش ایشان دانند ـ بعضی دیگر گفتند مراد باحسن واجبات و مندوبات است دون مباهات وقبایح که امر بدان دو تعلق ندارد و این معنی قول حسن وسدی است گروهی دیگر گفتند مراد آن است که متابعت ناسخ کنید دون منسوخ من قبل ان یاتیکم العذاب بغتته پیش از آنکه عذاب بشما آید ناگاه وشما بی‌خبر باشید ان تقول نفس المعنی لئلاّ تقول نفس کما قال ان تضلّوا و ان تمیدوا المعنی لئلا تضلّوا و لئلا تمید چنانکه بیان کردیم زجّاج گفت کراهة ان تقول یعنی این بیان واعذار و انذار برای آن است تا نگوید هیچ نفسی که یا حسرتا وروا بود که بدل بود از ان فی قوله من قبل ان یاتیکم العذاب وقبل ان تقول نفس و معنی آن باشد که قبل یوم القیمة که این گفتار روز قیامت گویند.

ابوجعفر خواند من طریق العلی یا حسرتای بالف پس او یای ساکن وازطریق نهروانی عن ابی جعفر حسرتای بالف ویای مفتوح وباقی قراء بی یا خواندند گویند ای پشیمانیا وحسرةً و تحسّر غمناکی باشد برفائت لانحساره عن صاحبه اما الف درو بدل یای اضافه است الی نفس المتکلم والتقدیر یا حسرتی الا آن است که عرب این یا را الف کنند درحال استغاثه فیقولون یا ویلا و یا اسفا و یا حسرتا ویا حزنا علی ما فرطت فی جنب الله برآن که تقصیر کردم در طاعت خدای و فرط اذا سبق و افرط اذا اسرف وفرّط اذا قصر ـ سعید جبیر گفت فی حق الله مجاهد گفت فی امر الله ـ حسن گفت فی طاعة الله و این اقوال متقارب است و گفتند فی سبیل الله ودینه ـ اهل معانی گفتند جنب و جانب یکی باشد چنان است که ما گوئیم جانب فلان فرو مگذار وجانب او عزیز است و آن جانبی نازك است و امثال این الفاظ و معنی آن است که امر او و آنچه تعلق دارد بجانب

او قال الشاعر شعر الی جنب بکری قطّعتنی ملامةً لعمری لقد کانت ملامتها عتباً و قال آخر شعر الناس جنب والامیر جنب یعنی النّاس فی جانب والامیر فی جانب و انکنت لمن السّاخرین و ان مخففه است از ثقیله برای آن که لام لازم است با او المعنی وانی کنت لمن السّاخرین وان که من از جملهٔ مستهزیان بودم ـ قتاده گفت درین آیت بس نبود او را که در طاعت خدای تقصیر کرد یا با تقصیر طاعت بطاعت کنندگان استهزاء نمود ـ ابوصالح گفت در بنی اسرائیل مردی بود عالم و عابد و خداوند مال ابلیس اورا وسواس کرد وگفت ترا علمی هست و مالی هست از دنیا نصیبی بردار و آنکه توبه کن او بغرور ابلیس مغرور شده و معصیت پیش گرفت ومالی درمعصیت خرج کرد یك روز ناگاه ملك الموت پیش او آمد گفت تو کیستی گفت ملك الموتم آمده ام تا جان تو بردارم او گفت یا حسرتا علی ما فرّطت فی جنب الله خدای تعالی حکایت او بارسول ص باز کرد او تقول لو انّ الله هدانی لکنت یا گوید اگر خدای مرا هدایت دادی من متّقی بودمی بنگر که خدای تعالی از آن کافران فاسق چگونه حکایت جبر کرد تا مع کفره قدری باشد او تقول حین تری العذاب یا گوید آنکه که عذاب دوزخ بینند اگر مرا کرّتی و رجعتی بودی تا من از جملهٔ محسنان و نیکوکاران بودمی ونصب فاکون بر جواب تمنّی است بفاء برای آنکه کلام متضمن تمنّی است والتقدیر یا لیت لی کرّة فاکون وجواب لو محذوف است والتقدیر لو انّ لی کرّة حتّی احسن لکان خیراً لی واگر چنانچه گفتیم لو بمعنی لیت تفسیر دهند فاکون جواب لو باشد وتقدیر محذوفی نباید کردن بلی قد جائتك آیاتی فکذّبت بها واستکبرت وکنت من الکافرین جواب دهند او را بلی آیات ما بتو آمد آن را دروغ داشتی وترفع نمودی ازو وازجملهٔ کافران بودی و درشاذ خواندند بروایة عن عایشه وام السّلمه و مرفوع نیز آوردند این روایت چنانکه فکذّبتِ و استکبرتِ وکنت علی مخاطبة النّفس فانّها مؤنثه ـ آنکه گفت ویوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودّة گفت روز قیامت بینی آنان را که بر خدای دروغ گفته باشند رویهای ایشان سیاه ـ اکنون بنگر تا درین چند آیت آنچه حوالت کردند برخدای که دروغ بود جز این نیست که گفتند لو انّ الله هدانی لکنت من المتقین واین دروغ است برخدای برای آنکه گفتند اگر خدای ما را هدایت دادی متقی بودمانی یعنی برای آن نبودیم که خدای تعالی هدایت نداد واین دروغ است برخدای برای آنکه حق تعالی چنین گفت واما ثمود فهدیناهم فاستحبّوا العمی گفت ما ثمود را هدایت دادیم ایشان اختیار کوری وکفر کردند بر هُدی وایمان آنکه گفت الیس فی جهنّم مثوی للمتکبّرین در دوزخ جای نیست متکبّران را یعنی هست صورت استفهام است و مراد تقریر و تهدید وینجّی الله الذین اتّقوا بمفازتهم کوفیان خواندند بمفازاتهم بالف علی الجمع و باقی قرّاء مفازتهم علی الواحد گفت خدای تعالی برهانند متّقیان را برستگاری وظفرشان ومراد آن است که باعمالهم الحسنة الّتی هی سبب الفوز والنجاة وباعمال نیکو که کرده باشند که سبب فوز وظفر باشد و مفازه هم مصدر باشد و هم موضع واز اینجا بیابان را مفازه گویند برتفأل و آنرا مهلکه گفتند در اصل ولیکن برعکس خواندند برتفأل چنانکه مارگزیده را سلیم گویند و سیاه را ابو البیضاء و کافور ـ و ابن اعرابی گفت درمفازه که بیابان است که او مقلوب نیست بل هی من

قولهم فاز الرّجل اذا هلك پس او خود مهلكه است و اين لغت معروف نيست لا يمسّهم السّوء بديشان نرسد بدى يعنى عذاب ومكروه ولاهم يحزنون و نه ايشان اندوه ناك شوند اللّه خالق كلّ شيئ گفت خداى تعالى آفريد كار همه چيز است ومراد آن است كه آفريد كار همه چيزها است كه از خلق وفعل او باشد دون اعمال بندگان از كفر ومعاصى وكل بمعنى جلّ و معظم است كقوله تعالى واوتيت من كلّ شيئ وقوله فاجعل على كلّ جبل ومراد چهار كوه است پس اگرچه لفظ كلّ صالح باشد عموم را بدليل تخصيص توان كرد ـ ودليل ديگر برآنكه كلّ برعموم حمل نتوان كردن در آية آن است كه خداى تعالى باتّفاق شيئ است واو خالق خود نيست چون مخالف گويد تخصيص كنم بدليلى ما نيز گوئيم تخصيص كنيم بدليلها وهوعلى كل شيئ وكيل واوبرهمه چيز وكيل ورقيب ونگهبان وتكفّل كننده است له مقاليد السّموات والارض وراست كليدهاى خزائن آسمانها وزمين واحدها مقلاد كمفتاح و مفاتيح ومقليد كمند يل ومناديل ومنه لغت اخرى و هو اقليد واقاليد و گفتند اقليد فارسى است معرب وپارسى او كليد است . حارث همدانى گفت از حضرت امير المؤمنين على صلوات اللّه وسلامه عليه كه او گفت از حضرت رسول صلى اللّه عليه وآله وسلّم پرسيدم كه مقاليد آسمان وزمين چيست گفت ياعلى ازچيزى عظيم پرسيدى مرا ـ مقاليد آسمان و زمين آن است كه بنده هر بامداد و شبانگاه ده بار بگويد لا اله الا اللّه و اللّه اكبر و سبحان اللّه والحمد للّه واستغفر اللّه ولا حول ولا قوّة الا باللّه العلىّ العظيم هو الاول والاخر والظاهر والباطن له الملك و له الحمد يحيي و يميت بيده الخير وهو على كل شيئ قدير هر كه اين كلمات ببامداد وشبانگاه بگويد ده بار خداى تعالى اورا شش خصلت دهد اوّل از ابليس ولشكر ابليس اورا نگاه دارد تا ايشان را برو دستى وسلطانى نباشد دوم از بهشتش قنطارى دهد كه در كفه حسنات او از كوه احد گران تر باشد سوّم او را بدرجهٔ ابرار ونيكوكاران رساند چهارم جفتى دهدش از حورالعين پنجم دوازده هزار فرشته را حاضر آرد تا اين كلمات بنويسد براى او برورقى منشور وروز قيامت براى او گواهى دهند ششم همچنان باشد كه تورية وانجيل وزبور وقرآن برخوانده باشد وچنان باشد كه حج وعمرهٔ مقبول گذارده و اگر آن روز يا آن شب يا درآن هفته يادر آن ماه بميرد او را مزد شهيدان دهند وثواب او ثواب شهيدان باشد فهذا تفسير المقاليد و الذين كفروا بايات اللّه و آنان كه كافر بودند بآيات خداى ايشان زيان كاران باشند ـ قل افغير اللّه تامرونى اعبدايها الجاهلون بگو اى محمد ص كه شما اى جاهلان مرا مى فرمائيد تاجز خداى را را پرستم ـ ابن كثير خواند تامرونى بنون مشدّد و ياء مفتوح و نافع وابن عامر خواندند نه در روايت راجونى تامروننى بدو نون بر اصل و باقى بنون مشدد بادغام و مدنيان بيك نون مخفف خواندند على الحذف والتخفيف چنانكه شاعر گويد شعر لعمر معدى كرب تراه كالثغام يعلّ مسكا تسوء القاليات اذا قلينى اراد قلينننى فحذف احدى النونين و لقد اوحى اليك والى الذين من قبلك ـ آنكه گفت وحى كردند بتو و پيغمبرانى كه پيش از تو بودند و بگفتند تورا و ايشانرا كه اگر شرك آرى عملت باطل شود واصحاب وعيد را در صحت احباط باين آيه تمسك نيست از براى آنكه بيان كرديم فيما مضى كه تفسير احباط در الفاظ قرآن

نفى وقوع است بموقع قبول يعنى هر كه شرك آرد عملى كه كرده باشد نه بر آن وجه بود كه بجاى قبول بود بر وجهى باشد كه مقبول نباشد ازو از آنجا كه صادر نباشد از ايمانى حقيقى كه مرد از ايمان حقيقى مرتد نشود بنزديك ماعلى ما بيّناه فى غير موضع و لتكونن من الخاسرين و از جمله زيانكاران باشى بل اللّه فاعبد وكن من الشاكرين آنكه گفت بل رها كنى آنچه ايشان مى گويند وخداى را پرست و جز اورا مپرست تقديم ذكر اللّه را بر فعل فائده اين است و از جملهٔ شاكران باشى و ما قدر واللّه حق قدره گفت ايشان خداى را تعظيم نكردند حق تعظيمش والارض جميعاً قبضته يوم القيمة وجملهٔ زمين روز قيامت در قبضهٔ او باشد يعنى در دست ملك و تصرّف او باشد تصرف همه مالكان ازو زائل بود و اورا در آن مانعى و منازعى نبود چنانكه مالك گويد هذا فى يدى وكفى و قبضى و اگرچه آن ملك دهى باشد وضيعتى كه در دست نگنجد و انما مراد نفاذ امر وجواز تصرف او بود درين كنايت است عن خلوص الملك و الملك له و مثله قوله لمن الملك اليوم و قوله مالك يوم الدين والسموات مطويات بيمينه و آسمانها درپيچيده است بدست راست او طى بر چند وجه استعمال كردند يكى بمعنى ادراج كطى الكتاب والثوب فى قوله يوم نطوى السماء كطى السجل للكتب ـ و بمعنى اخفاء كقولهم طويت هذا الحديث عن فلان اى اخفيته و بمعنى اعراض باشد كقولهم طويت كشحى عن فلان اى اعرضت عنه و بمعنى افناء باشد كقولهم طويته بسيفى اى افنيته و منه قول الشاعر يرثى صديقا له شعر اليس عجيباً ان طواك يد البلى ـ برغمى مابين الصفايح و الترب ـ و ينشرنى روح الحيوة وادّعى ـ هوال فيا سحقا لدعواى فى الحب و اصل او در طى الكتاب و طى الثوب است و باقى بر توسع و تشبيه است باول و اين نيز عبارت است از مبالغهٔ او دراقتدار او برآن كقولهم هذا الامر فى يدى و يمينى اى اقدر على صرفه حيث شئت ومنه قول الشاعر شعر ـ اذا ما راية رفعت لمجد تلقاها عرابة باليمين اى بالقوة وگفتند يمين سوگند است اين جا چنانكه گفت ـ فقلت يمين اللّه ابرح قاعداً ـ ومعنى آنكه سوگند خورده است كه در نورد و فانى كند و اين وجه دور نيست لاحتمال الكلام له وليكن وجه اول لايق تر است براى مناسبت والارض جميعاً قبضته يوم القيمة اما اعراب و الارض جميعاً قبضته يوم القيمة ـ فرّاء گفت قبضته در محل نصب است والتقدير فى قبضته گفت محل او ظرف است زجاج گفت اين خطا است براى آنكه نگويند زيد دارك على تقدير فى دارك بخلاف حرف جر ـ ولا شهر رمضان انسلاخ شعبان على تقدير فى انسلاخ شعبان ـ و قبضته اگرچه بظاهر خبر مبتداء است اما بمعنى نيست براى آنكه خبر بايد تا مبتداء باشد بعينه و خبر برحقيقت محذوف است و تقدير آنكه والارض تحصل و تثبت جميعاً فى قبضته ونصب جميعاً برحال است دون آنكه گفتند بر اضمار كان و كذلك قولهم هذا بسراً اطيب منه رطباً نصب هر دو برحال است دون اضمار كان و مثله قول الشاعر شعر ـ اذالمرء اعيته المروة ناشياً فمطلبه كهلاً عليه شديداى فى كهولته و عامل در حال وظرف آن خبر مبتداء محذوف است مقدر ـ من قولنا تثبت و تحصل دون اضمار كان اين قول سيبويه است و مذهب درست بنزديك بصريان

سبحانه و تعالی عما یشرکون منزهست خدای ومتعالی از آنکه با او شرك آرند و نفخ فی الصور
فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله حق‌تعالی گفت در صور دمند ـ عبدالله
عمر گفت رسول را صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم از صور گفت مانند سروی است باد
درو دمند و این نفخ ورم باشد که عند آن هرکه در آسمان و زمین باشند بمیرند چه نفخهٔ اول
نفخهٔ فزع باشد و دوم نفخهٔ صعق و مرگ و سیم نفخهٔ احیاء باشد الا من شاء الله الا آنان را
که خدای خواهد ـ خلاف کردند در آنکه این مستثنی کیست ـ ابوهریره روایت کرد از
رسول صلی الله علیه وآله و سلم که گفت از جبرئیل پرسیدم دربن آیت که اینان که باشند که
خدای استثناء کرد بقوله الا من شاء الله قال هم الشهداء متقلدین اسیافهم گفت شهیدان‌باشند
تیغها در گردن افکنده در پیرامن عرش ایستاده باشند روز قیامت فرشتگان باستقبال ایشان
شوند با بختیان از یاقوت و مهار زبرجد ـ پالانها سندس و استبرق نرم تر از حریر هر گامی
ازو چشم زخمی باشد در متنزهات بهشت میگردند آنگه گویند بیائی تا بنگریم تا خدای تعالی
چگونه حکم می کند میان خلقان خدای تعالی بایشان مستبشر باشد و آن علامت آن بود که
آنرا که باو استبشار کنند اورا عذاب نباشد و حساب نباشد ـ انس مالك روایت کرد که یك
روز رسول صلی الله علیه و آله و سلم این آیت میخواند چون باینجا رسید که الا من شاء الله من
گفتم یا رسول الله اینان که اند که خدای تعالی استثناء کرد اینان را از صعقه نفخ صور گفت
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل وملك الموت چون همهٔ خلایق را جان بردارند این چهارکس
مانند ـ خدای تعالی ملك الموت را گوید که ماند ای ملك الموت و او عالمتر بود ملك الموت
گوید بارخدایا تو عالم تری ما چهارکس ماندیم گوید یا ملك الموت جان اسرافیل بردار او
جان اسرافیل بردارد آنگه گوید که‌ماند گوید جبرئیل ومیکائیل و ملك الموت گویدمیکائیل‌را
جان بردار ملك الموت قبض روح او کند چون کوهی بیفتد آنکه که ماند گوید بارخدایا
ملك الموت و جبرئیل ماند گوید مت یا ملك الموت بمیر ای ملك الموت بمیرد و جبرئیل
ماند و بس خدای تعالی گوید جبرئیل را که ماند او گوید بارخدایا وجهك الدائم الباقی و
جبرئیل المیت الفانی‌خدای تعالی گوید یا جبرئیل از مرگ چارهٔ نیست جبرئیل بسجده در
آید بروی و پر میزند و میگوید سبحانك ربی تبارکت و تعالیت یا ذالجلال و الاکرام آنگه
جان بدهد تا نماند جز خدای عزّ وجل ـ آنگه رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت خلق
جبرئیل بر میکائیل چندان تفاوت دارد که کوهی بر تلی ـ بعضی دیگر گفتند الا من شاء الله
استثناء است از آنان که پیش آن بمرده باشند که یکبار دیگر بمیرند بنفخ صعقه ـ ازجابرعبدالله
انصاری روایت کردند که او گفت استثناء ازموسی‌علیه السلام که او یکبار بمرده است‌فی‌قوله
و خرّ موسی صعقاً و این برتفسیر آن کس باشد که صعق موسی را بمرگ تفسیر کند ـ گفتند
دلیل این تأویل آن است که‌انس روایت کرد که یك روزمردی جهودی در بازار مدینه میگفت
و الذی اصطفی موسی‌علی البشر بآن خدای که موسی را بر آدمیان بگزید انصاری طپانچه بر
روی او زد و گفت چنین میگوئی و رسول خدا در میان ماست رسول صلی الله علیه وآله و

سلم این آیت بخواند آنکه چون با جای استثناء رسید گفت اول کس که سر از گور بر دارد
من باشم که بنگرم موسی را بینم که دست در قائمه از قوائم عرش زده ندانم تا اورا پیش‌ازمن
زنده کرده باشند یا او از آنان باشد که خدای درین آیت‌استثناء کرد بقوله الا من شاء الله کعب
الاحبار گفت دوازده کس باشند هشت فرشته که حاملان عرش اند و جبرئیل و میکائیل و
عزرائیل و اسرائیل ضحاك گفت رضوان باشند و مالك و حور العین و خزنهٔ دوزخ ـ قتاده
گفت خدای عالم تر است بآنکه استثناء کرد ـ حسن گفت مستثناء خدا است لقوله ویبقی
وجه ربك ذوالجلال والاکرام و گفتند ماران و کژدمان‌دوزخ باشند و بر این اقوال آنان که
مستثنی باشند باین آیت هم بوقت دوم فانی شوند لقوله کل من علیها فان و یبقی وجه ربك و
قوله کل شیئٍ هالك الا وجهه قول اصحاب تحقیق درین باب آن است که خدای تعالی‌چون
افناء عالم خواهد کردن جزوی فنا بیافریند لافی محل باز یك جزء فناء همهٔ اجسام‌واعراض
فانی شوند اجسام باصالة و اعراض بر سبیل تبع لعدم مایحتاج الیه ثم نفخ فیه اخری آنکه
باری دیگر دردمند و آن نفخهٔ احیاء باشد و بار سوم فاذا هم قیام ینظرون اذا مفاجات‌است
توبینی ایشان ایستاده باشند می نگرند یعنی زنده شده باشند که قیام و نظر از کار زندگان‌است
و گفتند ینتظرون امرالله ایستاده باشند انتظار فرمان خدای می کشند تا چه فرماید و گفتند
و چه حکمت در نفخ صور است که‌پادشاه در وقت فرود آمدن لشکر بفرماید تابوق‌شان‌بدمند
تا علامت آن باشد که فرود آیند و بیارامند وچون برخواهند نشست بفرماید تا بوق بدمند تا
علامت آن باشد که بر می باید نشستن سوارانرا و پیادگان را بمیدان آمدن پیش‌پادشاه‌والله
اعلم بمراده وافعاله و اشرقت الارض بنور ربها گفت زمین روشن شود بنور خدای عزّوجل
ضحّاك گفت بحکم ربّها ـ سدی گفت بعدل ربّها ـ گفتند خدای تعالی نوری بیافریند روز
قیامت که همهٔ روی زمین منوّر شود با او و مراد بزمین زمین قیامت است و وضع الکتاب و
نامهٔ اعمال خلایق بنهند برای حساب وجیئ بالنّبیّین والشّهداء پیغمبران را بیارند و شهیدان را
عبدالله عباس گفت پیغمبران را وگواهانی که برای ایشان گواهی دادند (دهند) بتبلیغ رسالت
واگفتند مراد بگواهان فرشتگان اند که بر خلقان موکّلند بیانش قوله تعالی و جآئت کلّ نفس
معها سائق و شهید ـ و قضی بینهم بالحق و حکم کنند میان ایشان بحق و برایشان ظلم نکنند
و نقصان حظّ ایشان نکنند و وفّیت کلّ نفس ما عملت و تمام بدهد هرنفسی را آنچه منع کرده
باشند یعنی جزای آنچه کرده باشند از خیر وشر وثواب وعقاب وهو اعلم بما یفعلون و او
عالم تر است بآنچه ایشان کرده باشند وکنند و سیق الذین کفروا الی جهنّم ـ گفت برانند
آنان را که کافر باشند بخدای تعالی بجانب دوزخ راندنی باعنف بروی زُمراً ای افواجاً گروه
گروه واحدها زمره ونصب او برحال است ـ اخفش گفت جماعات في تفرقه حتّی اذا ما جاؤها
فتحت ابوابها تا چون بدوزخ رسند درهای دوزخ بگشایند وآن هفت در باشد کوفیان فتحت
خواندند بتخفیف در هردوجای من الفتح وباقی قراء بتشدید خواندند علی تکثیر الفعل لاجل ـ
الابواب و قال لهم خزنتها خازن دوزخ گویند این کافران را الم یاتکم رسل منکم تیامدندبشما

رسولانی هم از شما برای اعذار و انذار یتلون علیکم که برشما خوانندی آیات خدای شما و بترساندی شما را از ملاقات این روز قالوا بلی ایشان گویند آری و لکن حقّت کلمة العذاب علی الکافرین ولیکن درست شد کلمهٔ عذاب برکافران وهی قوله لأملأنّ جهنم من الجنة والناس اجمعین و رواست که کلمهٔ عذاب آن وعید است که درجملهٔ آیات قرآن کرد کفّار را قیل ادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها گویند درشوید در درهای دوزخ مؤبد ومخلّد آنجا ونصب خالدین برحال است فبئس مثوی المتکبّرین که دوزخ بدجائی است این متکبران را و مثوی مقام است من ثوی اذا قام وسیق الذین اتقوا ربهم الی الجنّة زمراً گفت حشر کنند آنانرا که متّقیان وخدای ترسان و پرهیزکاران باشند بجانب بهشت زمراً گروه گروه حتّی اذا ما جاؤها و فتحت ابوابها تا آنگام که بآنجا آیند و درهای بهشت بگشایند و آن هشت در باشد گفتند خدای تعالی درهای بهشتا هشت کرد و درهای دوزخ هفت تا بدانند که رحمت او سابق است و غالب غضبش را و قوله وفتحت ابوابها واو عطف است و آنچه گفتند از واد ثمانیه آنرا اصلی نیست و قال لهم خزنتها وگویند ایشان را خازنان بهشت سلام علیکم طبتم سلام باد برشما خوش باشید فادخلوها خالدین درین بهشت شوید مخلّد ومؤبّد وجواب اذا محذوف است درآیت وتقدیرانکه دخلوها و قالوا الحمد لله قال الشاعر شعر حتّی اذا سلکوهم فی قتائده شلاّ کما تطرد الجمّالة الشّرداً وجواب اذا دربیت محذوف است برای آنکه بیت آخر قصیده است و گفتند و او زیاده است و التقدیر فتحت واین جواب اذا باشد چنانکه گفت شاعر مصرع فلمّا اجزنا ساحة الحیّ وانتحی والمعنی انتحی قتاده گفت چون ازدوزخ بگذرند ایشانرا برپلی بدارند که میان بهشت ودوزخ باشد تامهذّب وپاکیزه شوند آنگه گویند ایشانرا سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین عامربن ضعّره روایت کرد از امیرالمؤمنین علیه‌السلام که اورا پرسیدند از این آیت سلام علیکم الآیة گفت ایشان را بدر بهشت برند وبردر بهشت درختی باشد که ازساق آن درخت دوچشمه می‌آید اورا گویند ازین یك چشمه غسل کن غسل کنند نضرة نعیم بر اندام او برود واندامش پاکیزه وناعم شود پس ازآن دیگر گرد برو ننشیند ومویش کالیده نشود چنانکه پنداری ایشان را بروغن اندوده‌اند آنگه از چشمهٔ دیگر آب دهند ایشان را تاآنچه در اندرون ایشان باشد از رنج وغلّ و غشّ وحقد وحسد بشوید آنگه فرشتگان باستقبال ایشان آیند در بهشت و ایشانرا گویند سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین وغلامان هریکی ازیشان بشتابند و گرد او درآیند چنانکه خویشان مشفق کنند با کسی که ازسفر درآید و اورا گویند بشارت باد ترا که خدای تعالی این برای تو بجارده است آنگه یکی از غلامان بدود و زنان اورا و حورالعین را خبر دهد ایشان باستقبال آیند تا بآستانهٔ در سرای گویند جفت تو فلانی بن فلانی آمده او بمنزل خود رسد فاذا سرر موضوعه او سریرها بینند از زر وسیم بافته و اکواب موضوعه وکوزها نهاده ونمارق مصفوفة وبالش ها بصف درنهاده و زرابیّ مبثوثه ونهالیها آکنده در اساس آن بنیان که نگرد بانواع جواهر کرده باشند از یاقوت سرخ ولؤلؤ سفید و زمرّد سبز آنگه تکیه زند بر سریری از سریرهاء خود وبسقف آن سرای درنگرد اگر نه آنستی که خدای تعالی

(حکم)

حکم کرده است که کسی را در بهشت آفتی نرسد والّا اورا عقل برجای نماندی از آنکه چشمش خیره بماند گوید الحمدلله الّذی هدانا لهذا وما کنّا لنهتدی لولا ان هدانا الله فرشتگان گویند ایشان را تلك الجنّة الّتی اورثتموها بما کنتم تعملون ـ وقالوا الحمدلله الّذی صدقنا وعده گویند سپاس خدایرا که وعدهٔ خود که مارا داد راست کرد واورثنا الارض و زمین بهشت بمیراث بماداد فنتبوّء من الجنة حیث نشاء ما آنجا که خواهیم فرود آئیم از بهشت فنعم اجر العالمین در کلام اضماری هست ای الجنة او اجرنا نیك مزد کارکنان است بهشت یانیك مزدی است مزد ما و تری الملائکه حافّین من حول العرش آنکه خطاب کرد بارسول صلی الله علیه وآله وسلّم وگفت بینی فرشتگان را گرد برگرد عرش درآمده یقال حفّ به واحدق به واحاط به ـ گفتند من زیاده است والتقدیر حول العرش وگفتند ابتداء غایت است یسبّحون بحمد ربّهم تسبیح میکنند بحمد وشکر خدای برسبیل لذّت نه برسبیل عادت که این روز تکلیف نباشد وقضی بینهم بالحق و حکم کنند میان اهل بهشت واهل دوزخ بحق وقیل الحمدلله رب العالمین و گویند سپاس خدای را که خدای جهانیان است محمد بن المنکدر روایت کرد ازعبدالله بن عمر که اوگفت یك روز رسول صلی الله علیه وآله وسلّم آخر سورهٔ زمر بخواند برمنبر منبر دوبار بجنبید قتاده گفت خدای تعالی افتتاح خلق بالحمد کرد فی قوله الحمدلله الّذی خلق السموات والارض و ختم بالحمد کرد درین آیت چون گفت وقضی بینهم بالحق وقیل الحمدلله رب العالمین — سورة المؤمن این سوره مکّی است درقول مجاهد وقتاده ودروناسخ ومنسوخ نیست حسن گفت دراو یك آیت مدنی است وهی قوله وسبّح بحمد ربك بالعشیّ والابکار گفت برای آنکه اتفاق است که فرض نماز بمدینه انزله بود واین مسلّم نیست واتفاق نیست برای آنکه رسول صلّی الله علیه وآله وسلّم هنوز بمکه بود که بدوقبله نماز کرد وتحویل قبله بمکه بود ـ ابوحمزة الثمالی گفت این سوره را برای ان المؤمن نام نهادند که دراو ذکر خربیل است مؤمن آل فرعون و عدد آیات او هشتاد وپنج است درعدد کوفی وچهار درمدنی و دودربصری و هزار و صد و نود نه کلمه است و چهار هزار و نهصد وشصت حرف است اما اخباری که آمده است درفضل حوامیم ـ انس مالك روایت کرد که رسول صلّی الله علیه وآله وسلّم گفت الحوامیم دیباج القرآن حوامیم دیباجهٔ قرآن است وعبد الله عباس گفت لکلّ شیئ لباب و لباب القرآن الحوامیم ـ گفت هرچیزی‌را مغزی است ومغز قرآن حوامیم است رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت حوامیم هفت است و درهای دوزخ هفت ـ جهنم ـ وحطمه ـ ولظی ـ وسعیر ـ وسقر وهاویه ـ وججیم روز قیامت هر سورتی بیاید و بردری ازین درها بایستد و رها نکند که هیچ خوانندهٔ این سورت ها را که ایمان داشته باشد او را بدوزخ برند سعیدبن ابراهیم گفت حوامیم را عرایس خواندندی اصحاب رسول و رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت لکلّ شیئ ثمرة و ثمرة القرآن الحوامیم هی روضات حسنات مخضبات متجاورات فمن احبّ ان یرتع فی ـ ریاض الجنة فلیقراء الحوامیم ـ گفت هر چیزی را میوه ایست و میوهٔ قرآن حوامیم است این سورتها ـ روضانی اند نیکو پرگیاه همسایهٔ یکدیگر که هرکه خواهد در مرغزار هاء بهشت چرا

(کند)

کنند گوحوامیم بخوان ـ عبدالله مسعود گفت چون در حوامیم اوقتم در بوستانها ومرغزارها انیق افتاده باشم ورسول صلّی الله علیه وآله گفت مثل حوامیم درقرآن مثل جامهاء حریر است در میان جامها ابن سیرین گفت مردی در خواب دید هفت کنیزك نیکو را که بجمال ایشان کس ندیده بود گفت شما کرائید گفت آنانرا که این هفت حوامیم بخوانند ـ امّا فضل این سورهٔ خاص زربن حبیش روایت کرد از ابی کعب که رسول صلی الله علیه وآله وسلّم گفت هرکه اوحم المؤمن بخواند روح هیچ پیغمبری وصدیقی و شهیدی و مؤمنی بنماند الّا براو صلوات فرستد وبرای او استغفار کنند صدق رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم

سورة المؤمن خمس و ثمانون آية و هی مكيّة

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند بخشنده مهربان

حٰمٓ تَنْزِيلُ الْكِتٰبِ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ * غٰافِرِ الذَّنْبِ وَ قٰابِلِ التَّوبِ شَدِيدِ الْعِقٰابِ

قسم بحافظ فرو فرستاده کتاب ازجانب خدای غالب دانا است آمرزندهٔ گناه و پذیرندهٔ توبه سخت عقوبت

ذِي الطَّوْلِ لٰا اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ اِلَيْهِ الْمَصِيرُ * مٰا يُجٰادِلُ فِي آيٰاتِ اللهِ اِلاَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

خداوند نعمت نیست خدائی مگر اوبسوی اواست بازگشت جدال نکنند در آیتهای خدامگر آنانکه کافرشدند

فَلٰا يَغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلٰادِ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزٰابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ

پس بایدفریب ندهد کس راکردیدن کفاردرشهرها بتجارت تکذیب کردندپیش ازایشان قوم نوح وگروهی چندبعدازایشان وقصدکردند

كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَ جٰادَلُوا بِالْبٰاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ

هر گروهی به پیمبرشان تابگیرندواورا و جدال کنند بباطل تا زائل کنندبآن حق را پس گرفتم آنها را

فَكَيْفَ كٰانَ عِقٰابِ * وَ كَذٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ

پس چگونه باشد عقوبت من و همچنین واجب شد سخن پروردگار تو بر آنانکه کافر شدند که آنها

أَصْحٰابُ النّٰارِ * اَلَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ

یاران آتشند آنانکه بر میدارند عرش را و آنانکه اطراف وپشت تسبیح میکنند بستایش خدای شان

وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنٰا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً

و میگروند بآن وآمرزش میجویندمرآنانکه گرویدند پروردگاراتوسعه دادی هرچیزی رااز رحمت و دانش

فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تٰابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذٰابَ الْجَحِيمِ * رَبَّنٰا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنّٰاتِ

پس بیامرزآنانکه توبه نمودندو پیروی نمودندراه ترا ونگاهدارایشان راعذاب آتش پروردگاراوداخل کن ایشان رابهشتهای

عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبٰائِهِمْ وَ أَزْوٰاجِهِمْ وَ ذُرِّيّٰاتِهِمْ اِنَّكَ أَنْتَ

با اقامت که وعده دادهٔ آنها را وهرکه کارشایسته کند از پدرانشان و زنانشان و فرزندانشان بدرستی که تونی

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * وَقِهِمُ السَّيِّئٰاتِ وَ مَنْ تَقِ السَّيِّئٰاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذٰلِكَ

غالب درست کردار ونگه دارآنهارا بدی گناه وهرکه رانگاه داری از بدی درروز جزا پس بتحقیق که بخشیدی اورا واین است

هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنٰادَوْنَ لَمَقْتُ اللهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ

آن رستگاری بزرك بدرستی که آنانکه کافرشدندآوازکرده میشوندهرآینه دشمنی خدا بزرگ تراست ازدشمنی شما

أَنْفُسَكُمْ اِذْ تُدْعَوْنَ اِلَى الْاِيمٰانِ فَتَكْفُرُونَ * قٰالُوا رَبَّنٰا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا

خود شما چون خوانده میشوید بسوی ایمان پس نگرویدید گفتند پروردگارا میرانیدی مارا دودوزنده کردی مارا

اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنٰا بِذُنُوبِنٰا فَهَلْ اِلىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ ذٰلِكُمْ بِأَنَّهُ اِذٰا دُعِيَ اللهُ

دو دوبس اقرارکردیم بگناهان خود پس آیاباشدبسوی بیرون رفتن ازراهی این است عذاب شما جهة آنکه هرگاه خوانده شود خدا

وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَ اِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلّٰهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ * هُوَ الَّذِي

تنها کافرشدید وا گرشرك آورده میشد بخدامیگرویدیس حکم مرخدای راست که بلند مرتبه بزرگست اواست که

يُرِيكُمْ آيٰاتِهِ وَ يُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمٰاءِ رِزْقاً وَ مٰا يَتَذَكَّرُ اِلاَّ مَنْ يُنِيبُ *

می نماید شما را آیات خودرا و می فرستدبرای شماازآسمان روزیرا و پند نپذیرد مگر کسیکه باز گردد بخدا

فَادْعُوا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكٰافِرُونَ * رَفِيعُ الدَّرَجٰاتِ ذُو الْعَرْشِ

پس بخوانید خدارا که خالص کننده باشید برای اودین را واگرچه اکراه داشتند کافران بردارندهٔ مرتبه ها صاحب عرش

يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلىٰ مَنْ يَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلاٰقِ يَوْمَ هُمْ

می افکند روحی را ازامر خودبرهرکه می خواهداز بندگانش تا بیم دهدمردم را روزبهم رسیدن جان وجسد روزی که آنها

بٰارِزُونَ لٰا يَخْفىٰ عَلَى اللهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ الْوٰاحِدِ الْقَهّٰارِ *

آینده باشند پوشیده نشود بر خدا ازایشان چیزی کهراست بادشاهی آن روز خدای راست یگانه قهرکننده

اَلْيَوْمَ تُجْزىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمٰا كَسَبَتْ لاٰظُلْمَ الْيَوْمَ اِنَّ اللهَ سَرِيعُ الْحِسٰابِ *

امروز جزاداده می شودهر نفسی بآنچه کسب کرده نیست ستمی امروز بدرستی که خدازودو تندحساب است

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ اِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنٰاجِرِ كٰاظِمِينَ * مَا لِلظّٰالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ

وبترسان کافران را ازروز قیامت آنگاه دلهای مردم از دیك حنجرهای آنهافرو برندگان خشم نیست مرستمکاران را ازهیچ خویشی

وَلاٰ شَفِيعٍ يُطٰاعُ * يَعْلَمُ خٰائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مٰا تُخْفِي الصُّدُورُ * وَاللهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ

و نه شافعی که اطاعت کرده شود میداندخیانت چشمهارا و آنچه پوشیده باشدسینه هاو خدا حکم میکند براستی

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لاٰ يَقْضُونَ بِشَيْءٍ اِنَّ اللهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ .

و آنانکه میخوانند از جز خدا حکم نمی کنند بچیزی بدرستی که خدا او است شنوندهٔ بینا

قوله تعالی حم اهل کوفه خواندند الّا حفص وابن زکوان حم بامالت حاباقی قرّاء بتفخیم خواندند بی اماله بحال مفتوح . بعضی گفتند موضع او نصب است بفعلی مقدر والتقدیر اتل حم وگفتند موضع او جرّاست بالقسم ـ عکرمه روایت کرد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که او گفت حم نامی است از نامهای خدای تعالی و این از کلیدهاء خزائن خدای تعالی است ـ عبدالله عباس گفت حم اسم الله الاعظم حم نام بهترین نام خداست ـ عکرمه گفت از عبدالله عباس که او گفت الروحم ونون چون جمع کنی الرّحمن باشد ـ والبی گفت ازوکه حم قسم است که خدای سوگند خورد باو قتاده گفت نامی از نامهاء قرآن است ـ مجاهد گفت فاتحه سورهٔ است ـ قرظی گفت خدای قسم کرد بحلم و ملکش که عذاب نکند آن را که از دل بگوید لا اله الاالله باخلاص

عطا خراسانی گفت حا افتتاح نامها است که اوّلش حا است چون حلیم و حمید و حیّ و حنّان وحکیم ومیم افتتاح نامها است که اوّلش میم است چون ملك ومجید ومنّان بیان این قول آن‌است که انس روایت کرد که اعرابی رسول را صلی‌الله علیه وآله وسلم گفت‌ما حم حم چیست که ما در لغت خود نمی شناسیم آن را گفت بدو اسماء وفواتح سور ابتداء نام‌هااست واوائل سورتها ـ ضحاك و کسانی گفتند ای حم ماهو کائن یعنی قدر و قضا کردند هرچه بودنی است و قال الشّاعر شعر الا یا لقومی کلّ ما حمّ واقع و مالامراء فیما قضی‌الله مانع ای کلّ ما قدر حسن وشعبی گفتند نام سوره است و استدلال کردند بقول شاعر تذکّرنی حامیم و الرّمح شاجر فهلاّ تلا حامیم قبل التّقدّم و قال الکمیت وجدنا لکم فی آل حم آیةً تاوّلها منّا تقیّ و معرب ـ تنزیل الکتاب ای هو تنزیل الکتاب الصّادر من الله العزیز العلیم وگفتند حم در محل رفع است بر ابتداء وتنزیل خبر او است و روا بود که تنزیل مبتدا بود و جار مجرور در جای خبر او و خبر بر حقیقت محذوف بود والتقدیر تنزیل الکتاب صدر ونزل من‌الله العزیز العلیم گفت این قرآن از قبل خدا است جلّ‌جلاله وکلام ووحی وتنزیل او است و من ابتداء غایت را باشد و او خدائی است عزیز ومنیع ودانا غافرالذّنب آمرزندهٔ گناه است وقابل التّوب و پذیرندهٔ توبه است شدید العقاب ـ عبدالله عباس گفت بیامرزد گناه آنکه لااله الاالله بگوید وبپذیرد توبه او و سخت عقوبت است آنرا که نگوید لا اله الاالله ذی الطّول ای ذالغنی و الفضل عمّن لا یقول لا اله الاالله مستغنی است از آنکه این کلمه نمیگوید این قول ضحّاك است ـ قتاده گفت ذی‌النّعم سدی گفت ذی السّعه . حسن گفت ذی الفضل ـ ابن زید گفت ذی‌القدرة و معانی متقارب است این اقوال را واصل طول انعامی باشد که مدتش دراز بود من الطول و یقال اللهمّ طل علینا ای انعم و از اینجا نفع را طائل گویند و یقال لم اخطا منه بطائل ای‌لم ینفعه بشیئ ـ حمّاد روایت کرد از ثابت که او گفت جائی فرود آمده بودیم در پهلوی خیمه مصعب بن الزّبیر در بیابانی که مرغ نمی پرید و وحش نمی‌جنبید من این سوره را آغاز کردم چون گفتم غافر الذّنب آوازی شنیدم مرا گفت بگو غافر الذّنب اغفرلی ذنبی چون گفتم قابل التّوب مرا گفت بگو قابل التوب اقبل توبتی چون گفتم شدید العقاب گفت بگوی شدید العقاب اعف عنّی عقابی چون گفتم ذی‌الطول گفت بگو یا ذی‌الطول طُل علیّ بخیر من از خیمه بیرون آمدم ازچپ و راست نگه کردم و هیچکس را ندیدم اهل اشارت گفتند غافرالذنب فضلاً و قابل التّوب وعداً شدید العقاب عدلاً لا اله الا هو الیه المصیر فرداً والتّوب شاید تا مصدر بود و شاید تا جمع توبه بود کدومة و دوم وعومه وعوم لا اله الا هو الیه المصیر نیست خدائی‌مگر او بازگشت خلق با اواست یزید بن الاحمر گفت مردی بود از جملهٔ معروفان اهل شام بوفادة بعمر خطاب علیه ما یستحق آمد روزی چند پیش‌او می بود آنکه چند روز بیاپی پیش او نیامد گفت فلان کجاست گفتند چند روز است که بشرب خمر مشغول است او دبیر را گفت کاغذی برگیر بنویس باو من عمربن خطاب الی فلان بن فلان سلام علیك فانی احمدالله الذی لا اله الا هو بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل الکتاب من‌الله العزیز العلیم غافرالذّنب و قابل‌التّوب شدیدالعقاب ذی‌الطول لااله الا هو

ونامه مهر کرد ورسول گفت این نامه را آنکه بدوده که مست نباشد و رسول عمر بیامد ونامه بداد عمر علیه ما یستحق صحابه را گفت دعا کنید تا خدای تعالی داش بگرداند صحابه دعا کردند امّا چون مردِ نامه بستد و باز کرد و بر خواند و گفت آیتی است درو وعدهٔ بقبول توبه و غفران گناه و تهدید عقاب این آیت باز می‌خواند تا دلش نرم شد و بگریست و توبه کرد و با پیش عمر آمد توبه کرده و او گفت چون برادرتان زلّتی افتد تسدید و توفیق او چنین کنید و دعا کنید تا خدای توبه او قبول کند ویار شیطان مباشید بر او که او خدائی است آمرزندهٔ گناه و پذیرندهٔ توبه و سخت عقوبت و خداوند فضل و احسان که بازگشت خلق با اوست ما یجادل في آیات‌الله الاالذین کفروا ـ جدل نکند در آیت خدای الا آنانکه کافر باشند یعنی آیات خدای را منکر نباشند ودر ابطال او خصومت نکنند الا باطلان وکافران ـ ابوهریره روایت کرد که رسول صلی‌الله علیه وآله وسلّم گفت جدال در قرآن کفر باشد فلا یغررك یا محمّد ص ترا مغرور مکناد گشتن ایشان در شهرها وامهال ما ایشانرا که من اگرچه امهال کردم اهمال نکنم کذّبت قبلهم قوم نوح گفت پیش ایشان قوم نوح نوح‌را تکذیب کردند والاحزاب من بعدهم وآن جماعت که ازپس ایشان بودند ومجتمع شدند برخلاف انبیاء ٤ وبرایشان بعداوت و مخالفت بیرون آمدند وهمّت کلّ امّة برسولهم وهر امتی قصد کرد بپیغمبرش را تا بگیرد اورا وبرای آن برسولها نگفت که بامّت مردان را خواست رجع الضمیر الی‌المعنی لا الی‌اللّفظ وجادلوا بالباطل و خصومت کردند بباطل تا حق را بآن باطل کنند و زائل کنند فاخذتهم من بگرفتم ایشان را فکیف کان عقاب آنکه برسبیل تعجّب گفت عقاب من چون بود و کذلك حقّت کلمة ربّك گفت هم‌چنین واجب شد سخن خدای تعالی یعنی وعدهٔ او باهلاك و عذاب کافران که ایشان اهل دوزخ اند وگفتند معنی آن است که درست است خبر او از حال کافران بآنکه ایشان اهل دوزخند نظیره قوله لقد حقّ‌القول منّی لاملأن جهنم الایة تا این جا سخنی است تمام منقطع از آنکه ازپس اوست الذین یحملون العرش ابتداء سخنی دیگر است گفت آنان که عرش برگرفته‌اند ومن حوله وآنان که پیرامن عرش انداز فرشتگان عبدالله عباس گفت خدای تعالی حاملان عرش‌را چنان آفرید که از قدم ایشان تا بکعب پانصد ساله راه است میسره گفت پاهای ایشان بزیر هفتم زمین است و سرهاشان از عرش گذشته است و ایشان خاشع و خاضع سر درپیش افکنده اند و ایشان خائف ترند از اهل آسمان هفتم واهل آسمان هفتم خائف ترند از اهل آسمان هشتم و همچنین اهل آسمان که بالاترین است خائف ترند از آنان که فرود ایشانند ـ مجاهد گفت میان فرشتگان و میان عرش هفتاد حجاب از نور هست و درخبر است که چون خدای تعالی عرش‌را بیافرید چندان عدد که جز او نداند فرشته بیافرید وگفت‌عرش من بردارید اگر توانید نتوانستند ایشان را بعدد مضاعف کرد وگفت عرش من بردارید اگر توانید نتوانستند همچنین مضاعف میکرد تا هفتاد بار باعدد ایشان برابر شد باعدد اهل آسمان و زمین و آنچه مخلوقات است چون نتوانستند چهار فرشته را گفت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل که عرش من بردارید و بردوش حاملان عرش نهید جبرئیل بیك گوشهٔ

عرش آمد و گفت سبحان‌الله وميكائيل بديگر گوشه آمد وگفت الحمدلله و اسرافيل بديگر گوشه آمد و گفت لا اله الا الله و عزرائيل بدگر گوشه آمد و گفت الله اكبر و عرش بآسانی برگرفتند و بردوش حاملان عرش نهادند چون ثقل وگرانی عرش بايشان رسيد و ايشان گفتند لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم آن باز برايشان آسان شد ودر اينجا اشارتی است و آن آنست كه چون كاری سخت پيش‌تو آيد و باری گران بردل تو آيد باين كلمات التجا كنی حق‌تعالی بفضل خود آن كار برتو آسان كند وآنچه رنج بود ازتو بردارد شهربن حوشب گفت از عبدالله عباس كه رسول صلی‌الله عليه و آله وسلم گفت تفكّر مكنيد در عظمت‌خدای وليكن تفكر كنيد درخلق خدای كه خدای تعالی فرشتهٔ را آفريده است زاويهٔ از زوايای عرش بردوش اوست و پايهاء او در زير هفتمين زمين است وسراو بالای هفتم آسمان است واز هيبت خدای تعالی چنان حقير شود بمانند مرغكی كوچك محمدبن‌المنكدر گفت از جابربن عبدالله انصاری كه رسول صلی الله عليه و آله وسلم گفت مراد ستوری دادند كه باز گويم از فرشته از جمله حاملان عرش كه از گوش تا بدوش او هفتصد ساله راه است در خبر است كه خدای تعالی فرشتگان هفت آسمان را فرمايد تا هر بامداد و شبانگاه بسلام حاملان عرش روند از كرامت‌وفضل ايشان برفرشتگان اين صفت حاملان عرش است اما صفت عرش لقمان‌بن عامر روايت كرد از پدرش كه او گفت خدايتعالی عرش‌را از جوهری سبز آفريد وعرش را هزار هزار وششصد هزار سر است وهرسری هزار هزارو ششصد هزار رواست و پهنای هرروئی چند هزار و ششصد هزار بار چند دنيا و برهرروئی هزار هزار و ششصد هزار دهان و در هردهانی هزار هزار و ششصد هزار زبان است وبهرزبانی خدای را تسبيح ميكند بهزارهزارو ششصد هزار لغت بعدد هرلغتی از لغات عرش خدای را خلقی است كه بآن لغت تسبيح می‌كنند او را ـ امام‌جعفر صادق عليه‌السلام گفت از پدرانش كه ميان يك قائمه عرش تا بديكر قائمه عرش چندان است كه مرغی سريع‌الطيران هشتاد هزار سال می پرد تا باو رسد و عرش را هرروز هفتاد هزارلون از نور دربوشند كه هيچ خلق نتواند كه در او نظر كند وجملهٔ مخلوقات درجنب عرش چون حلقه ايست در بيابانی وخدای تعالی‌را فرشته‌ايست نام‌او خرقائيل و اورا هژده هزار پر است از پری تا پری پانصد ساله راه بخاطر او بگذشت كه بالای عرش چند باشد خدای تعالی پرهاش مضاعف كرد تا سی وشش‌هزار پر شد برين صفت كه گفتيم آنكه خدای تعالی گفت بپر او بيست هزار سال ميپريد بماند . خدای تعالی پرهاش مضاعف كرده بود مدد قوّتش كرد تا سی هزار سال می پريد گفت بار خدايا چند پريده ام و چندی مانده است حق‌تعالی گفت ـ هنوز يك‌قائمه ازقوائم عرش نپريدهٔ و اگر تانفخ صور ميپری بيك قائمه از قوائم‌های عرش نرسی فرشته گفت سبحان ربی الاعلی و بحمده خدای تعالی رسول را فرمود كه اين تسبيح در سجود بگوی ـ واز امام جعفر صادق عليه السلام روايت كردند از پدرانش عليهم السلام كه گفت عرش خائف‌تر چيزی است از خدای تعالی وازجملهٔ لغات و كلمات او اين كلمات است كه می‌گويد اعوذ بالله من‌غضب‌الله واعوذ بالله من‌سخط‌الله واعوذ بالله من‌نقمة الله واعوذ بالله من كيدالله ـ هم او گفت عليه السلام عن ابيه عن جدّه كه خدای تعالی در بدايت

خلق عالم جوهری بيافريد آنكه بنظر هيبت برو نگريد از ترس او بگداخت وآبی شد باز باو نگريد بيفسرد باز باو نگريد بگداخت باز باو نگريد نيمهٔ ازو بيفسرد و يك نيمه گداخته بماند از نيمه فسرده عرش بيافريد و از نيمهٔ ديگر آب بيافريد تا بقيامت لرزان باشد كعب الاحبار گفت چون خدای تعالی عرش بيافريد فرشتگان گفتند همانا مهتر از عرش آفريدهٔ نتواند بودن خدای تعالی ماری بيافريد تا خويشتن را گرد عرش حلقه كرد و او را هفتاد هزار بال آفريده برهربالی هفتاد هزار پر آفريده و برهرپری هفتاد هزار روی وبر هرروئی هفتاد هزار زبان و از هر زبانی هرروز بعدد قطرات باران و برك درختان و ريك بيابان و عدد ايام دنيا و بعدد جملهٔ فرشتگان تسبيح براند او را گفت گرد عرش درآی اوگرد عرش درآمد يك نيمهٔ ويك‌نيمهٔ ديگر زيادت بود از عرش ـ مجاهد گفت ميان آسمان هفتم وميان عرش هفتاد هزار حجاب است يكی از نور ويكی ازظلمت ـ سعيد جبير روايت كرد از ابوالحمرا خادم رسول صلی‌الله عليه و آله وسلم كه او گفت از رسول شنيدم كه گفت شب معراج كه مرا بآسمان بردند برساق عرش ديدم نوشته لا اله الاالله محمّدٌ رسول‌الله ايّدته بعلیّ ونصرته به وعقبة بن عباس روايت كرد كه رسول صلی‌الله عليه وآله وسلم گفت ـ الحسن والحسين شنفتاالعرش و ليسا بمعلقين گفت حسن و حسين گوشوارهاء عرش‌اند اگرچه از او آويخته نيستند وهب منبّه گفت كرد برگرد هفتاد هزار صف فرشته هستند صف از پس‌صف گرد عرش طواف‌ميكنند گروهی می‌آيند وگروهی ميشوند مستقبل يكديگر تا چون بهم رسند تكبير و تهليل كنند و از پس ايشان هفتاد هزار صف ايستاده اند و دستها برگردن نهاده چون آواز ايشان بشنوند ايشان نيز تكبير و تهليل كنند گويند سبحانك و بحمدك ما اعظمك واجلك انت الله لا اله الا انت الاكبر الاكبرالخلق كلهم لك راجون و از پس ايشان هفتاد هزار صف ديگرند ايستاده ودست برهم نهاده هريكی ازايشان نوعی تسبيح گويند كه آن ديگر نگويند ميان هريری از ايشان تا پری ديگر يكساله راه است و ميان ايشان و عرش هفتاد حجاب است از نور و هفتاد حجاب از ظلمت و هفتاد حجاب از آتش و هفتاد حجاب از در سفيد و هفتاد حجاب از ياقوت سرخ و هفتاد حجاب از زبرجد سبز و هفتاد حجاب از برف و هفتاد حجاب از آب و هفتاد حجاب از تكرك و آنچه جز خدای نداند و هر يكی را از حاملان عرش چهار روی است يكی برصورت آدمی و يكی برصورت گاو و يكی شير و يكی برصورت كركس بهر روئی روزی آنكس می‌خواهند كه برصورت ايشان است وهر يكی‌را از ايشان چهار پر است دوپر در پيش روی دارند تا از نور عرش خيره وبيهوش نشوند و ايشان را كلامی نيست مگر تسبيح وتهليل وتكبير وتحميد ـ زيدالرّقاش گفت خدای تعالی را پيرامن عرش فرشتگانی است كه ايشان را مخلخل خوانند از چشم ايشان همچنان آب آيد كه از چشمهٔ آيد و هيچ باز نه ايستد ترسان باشند از بيم خدای تعالی چون شاخ درخت تر در روز باد خدای تعالی گويد فرشتگان من ازچه می‌ترسيد گويند بارخدايا اگر اهل زمين مطلع بودندی از عظمت تو برآنچه ما مطلعيم هرشراب وطعام‌كه خوردندی منغص بودی برايشان و هيچ يك ساعت خوش نخفتندی و بصحرا برون شدندی جزع كنان يسبّحون بحمد ربهم و يؤمنون به

گفت این حاملان عرش تسبیح می‌کنند بحمد و شکر او و ایمان دارند باو واستغفار میکنند وآمرزش می‌خواهند برای مؤمنان ربّنا وسعت التقدیر یقولون ربّنا وسعت میگویند بارخدایا فراخی تو و بسیار برحمت وبعلم و هیچ چیز از علم تو بیرون نیست واز رحمت تو بل‌علم و رحمت تو واسع است برهمه چیزی و نصب رحمةً و علماً برتمیز است بعد تمام الکلام فاغفر للّذین تابوا واتّبعوا سبیلك وقهم عذاب الجحیم بارخدایا بیامرز آنان را که توبه کنند و متابعت راه تو کنند و نگاه دار ایشان را از عذاب دوزخ . اعمش گفت از ابراهیم که اصحاب عبدالله گفتندی فرشتگان بهرحال بهترند از پسر کوّا که فرشتگان از برای مومنان استغفار می کنند و پسر کوّا بکفر برایشان گواهی میدهد و این پسر کوّا از جملهٔ خوارج بود و مذهب ایشان آن است که فاسق کافر باشند ـ مطرف بن عبدالله گفت ناصح تر کسی بندگان خدای تعالی را فرشتگانند و خیانت کننده تر کسی با ایشان شیطان است یحی معاذ چون این آیت خواندندی اصحابش را گفتی بدانید که در عالم چیزی نیست ازین امیدوارتر ربّنا و ادخلهم ـ هم از جملهٔ دعاء ایشان مؤمنان را آن است که گویند ـ ربّنا خدای ما ایشان را در بهشتهای عدن ومقام برکه وعده دادی ایشان را ونیز آن صالحان که بودند از پدران ایشان و جفتان ایشان و فرزندان ایشان انّك انت العزیز الحکیم که تو خدای عزیز و منیع و محکم کاری وقهم السّیّئات نگاه دار ایشان را از سیّئات ومعاصی و لطف وعصمت و گفتند مراد بسیّئات عذاب است یعنی ایشان را نگاه دار از عذاب دوزخ و هر که را از عذاب نگاه داری آنروز برو رحمت کرده باشی و ذلك الفوز العظیم وآن رستگاری وظفر بزرك است ـ سعید جبیر گفت مردی را ببهشت برند او بجای خود برسد چون ساکن شود گوید مادر وپدرم واهل وولدم کجا اند فرشتگان گویند ایشان این عمل نداشتند که تو داری تا اینجا برسیدندی که تو رسیدی او گوید بار خدایا من در حق ایشان شفاعت می‌کنم حق تعالی بفرماید تا ایشان را بنزدیك او برند ببهشت انّ الّذین کفروا ینادون آنکه گفت آنان که کافر شدند ایشان را ندا کنند در آن حال که در دوزخ باشند و خویشتن را دشمن گرفته باشند چون عذاب بر ایشان سخت شود گویند ایشان را دشمنی خدای شما را در دنیا بکفر و معاصی تان بزرگتر است از آنکه دشمنی شما خود را این جا آنکه علّت بگفت که چرا ـ گفت اذ تدعون الی الایمان فتکفرون چون شما را بایمان دعوت میکردند وشما کافر میشدید قالوا ربّنا و گفتند درآیت قول محذوف است والتّقدیر ینادون و یقال لهم لمقت الله الایة قالوا ربّنا این کافران گویند خدای ما امتّنا اثنتین ما را دوبار بمیرانیدی ودوبار زنده کردی خلاف کردند درین دوبار . سدی وجماعتی مفسّران گفتند که اماتت اوّل دردنیاست عند انقضاء الاجل و دوّم درگورست بعد سئوال کور واحیاء اوّل در گورست برای سئوال کور و احیاء دوّم در قیامت و همچنین تفسیر دادند آیت سورة البقره را فی قوله کیف تکفرون بالله وکنتم امواتا فاحیاکم ثمّ یمیتکم ثمّ یحییکم ـ عبدالله عباس وضحاك گفتند اماتت اول در اصلاب آباء است آنکه کهنطفه بودند واماتت‌دوم در دنیا و احیاء اوّل در دنیا است برای تکلیف واحیاء دوّم در قیامت است برای ثواب وعقاب و قول اول مذهب ماست و مذهب اصحاب الحدیث

و مشایخ معتزله وقول دوم مذهب اصحاب نجّار است و این آیت که دروئیم دلیل صحّت مذهب ما می کند لقوله امتّنا اثنتین برای آنکه اماتت نباشد الاّ عن حیوة چه اماتت بمیرانیدن بود و این الا از حیوة نبود ونطفه را اگرچه برسبیل مجاز موات خوانند لفظ اماتت دراو صورت نبندد و نه نیز لفظ احیاء درخلق حیات اوّل باشد بل احیاء در مردگانی گویند که در ایشان حیات بوده باشد آنکه زائل شده چه احیاً باز زنده کردن بود و این ظاهراً لایق نیست جز بمذهب اوّل که قول ما است و اصحاب حدیث و بآیت سورة البقرهٔ استدلال نتوان کردن برین اصل برای آنکه گفت و کنتم امواتاً فاحیاکم و هی جمع میّت ومیّت آن باشد که درو حیوة نباشد مراد آن است که شما در ارحام امّهات و اصلاب آباً جمادی بودید من احیاً کردم شما را . چون اموات گفت بنسبت آن احیاً گفت و هردو مجاز است و در آیت ما اماتت و احیا گفت پس این آیت دلیل است وآن آیت دلیل نیست فاعترفنا بذنوبنا ما بگناه خود اعتراف داریم فهل الی خروج من سبیل ما را رهی هست وممکن است که ما را با دنیا برند تا ما عمل صالح کنیم و عذری خواهیم و تلافی کنیم نظیره فقوله فهل الی مردّ من سبیل اماسئوال گور بیرون آنکه این آیت دلیل است براو اخبار بسیاریست ازطریق و طریق اصحاب الحدیث بحدّ تواتر رسیده و در آن حال باشد این سئوال که مرده را در گور نهند و سر آن گور بر او راست کنند تا در خبر آمد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت مرده در گور خفیق نعل آنان که از جنازهٔ او بازمی‌گردند بشنود وآن کسی که دست برخاك او نهد برای زیارت چون دست برهم نهد و بیفشارند بشنود و از اینجاست که در شرع هست که اولی النّاس بالمیّت چون سرگور راست کنند باز پس ایستد وتلقین او با سر گیرد بآواز بلند اگر متمکّن باشد برای آنکه بثبوت دوّم او بشنود و حدیث فاطمه بنت اسد رضی‌الله عنها وآنکه حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله وسلّم اورا بدست خود دفن کرد از آنکه برو حقّ تربیت مادری داشت و رسول زا او پرورده بود چون او را درلحد نهاد و سرگور راست کرد و برسرگور او بنشست کالمصفی الی احد چون کسیکه گوش بکلام کس دارد آنکه گفت ابنك ابنك ابنك صحابه پرسیدند که این چه بود که گفتی گفت بدانید که درین حال که خاك براو راست کردند خدای تعالی او را زنده کرد فرشتگان سئوال آمدند واو را از خدای پرسیدند جواب بصواب داد و از رسول پرسیدند جواب بصواب داد واز امامش پرسیدند فرو ماند منش تلقین کردم وگفتم پسر تواست سه بار واخبار بسیار است برین معنی ومنها ضغطة القبر و عذاب گور وفشارش گور وآنکه رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت القبر روضة من ریاض الجنّة اوحفرة من حفرات النّیران این جمله مصوّر بود که مرده درگور زنده باشد چه اگر مرده باشد این معنی درحق او عبث بود وبیفائده و در کلام محذوفی هست وآن آن است فاجیبوا ان لا سبیل الی ذلك وهذا العذاب والخلود فی النّار بانّه اذا دعی الله وحده کفرتم تا کلام بمعنی متّسق شود جواب دهند ایشان را که این رجوع با دنیا نخواهد بود ـ آنکه اشارت کرد بعذاب دوزخ که درو باشند گفت ذلکم بانّه اذا دعی الله وحده کفرتم این برای آن است که چون شما را بعبادت یك خدای خواندند و مسلمانان

یك خدای را پرستیدند شما کافر شدید و اگر شرك آوردندی بخدای شما بآن شرك وانبازی ایمان داشتی وبعضی علماء گفته اند وان یشرك به تؤمنوا آنگه باشد که ایشان را با دنیا آرند بر تقدیر یعنی اگر با دنیا آرند ایشانرا هم بخدای ایمان نیارند بکفر و شرك ایمان آرند ومثله قوله ولو ردّوا لعادوا لما نهوا وانّهم لکاذبون ـ فالحکم للهالعلیّ الکبیر گفت حکم خدای بزرگوار را است در آن که شما را با دنیا رد کنند یا نکنند آنگه گفت هوالّذی یریکم آیاته او آن خداست که آیات خود با شما مینماید و علامات و ادلّه که دلیل وحدانیّت او است و ینزّل لکم من السّماء رزقاً و روزی شما از آسمان می فرستد یعنی باران که کشت میروياند و نبات میبروياند و ما یتذکّر الا من ینیب واین اندیشه نکند الا آن کسی که دل او با خدای گردد فادعوالله آنگه امر کرد جملهٔ مکلفان را و گفت بخوانید خدای را خالص کننده اورا طاعت و عبادت یعنی چنانکه با او انباز نگیرید در عبادت و نصبش برحال است ولو کرهالکافرون و اگرچه کافران این را کاره باشند و نخواهند رفیع الدّرجات آنگه گفت او بلند کنندهٔ درجات ثواب است و فعیل بمعنی فاعل است یعنی درجات انبیاء و اولیاء و مؤمنان رفیع گرداند در بهشت ـ عبدالله عباس گفت رافع السّموات یعنی بردارندهٔ آسمانها است بعضی دیگر گفتند معنی آن است که او بالای همه چیز است وهیچ چیز بالای او نیست نه بمعنی جهت بل بمعنی علوّ منزلت واستحقاق ورفعت ذوالعرش خداوند عرش است و خالق ومالك آن است وباو قائم است وبر پای است یلقی الرّوح القا کند وحی بآنکس که خواهد از بندگانش و برای آن وحی را روح خواند که شرع بآن زنده شود چنانکه تن بجان و گفتند بروح قرآن خواست و گفتند نبوّت خواست لینذر ای لینذر هم یوم التّلاق تا ایشان را بترساند از روز قیامت و این روز را برای آن روز تلاق خوانند که اهل آسمان و زمین درو متلاقی شوند و این قول قتاده و سدی و ابن زید است وگفتند روزی که مرد عمل خود بیند. وگفتند آن روز که اوّلینان و آخرینان درو متلاقی شوند و گفتند خصوم متلاقی شوند و گفتند ظالم و مظلوم متلاقی شوند ـ و گفتند عابد و معبود متلاقی شوند ـ از آنان که جز خدای را پرستیده باشند و ینذر فعل من است یعنی آنکس که او خواهد کس برگزیند برای نبوّت ـ وگفتند درو ضمیر نام خواست ای لینذرالله النّاس یوم التّلاق و قول اوّل بهتر است و بتا خواندن خطاباً للنّبی علیه السلام ویا بیفکند از تلاقی اکتفاء باالکسرة عنها یومهم بارزون آن روز که ایشان ظاهر شوند و از گورها بیرون آیند بصحرای قیامت وبرایشان پوشش نباشد لایخفی علی الله منهم پوشیده نشود از ایشان هیچ چیز برخدای لمن الملك الیوم کراست پادشاهی امروز اینجا محذوفی هست والتقدیر یقول الله لمن الملك الیوم. حسن گفت این آنگه گوید که عالم بافنا برده باشد او میگوید و مجیبی نباشد که جواب دهد که لله الواحد القهار خدای راست که یکی است و قهر کنندهٔ بندگان است بفناء واختلاف اخبار درین باب بگفتیم و آنچه درست است پیش واین قول که من گفت ممتنع نیست من حیث العقل الاّ آن است که ظاهر قرآن دلیل خلاف این میکند چه خدای تعالی گفت یومهم بارزون واین روز قیامت باشد وسیاقت آیه دلیل آن می کند چه که این

قول در این روز واقع بود واین روز قیامت باشد دلیل دیگر آنکه گفت الیوم تجزی کلّ نفس بما کسبت گفت امروز هر نفسی را جزا دهند با آنچه کرده باشند واین هم روز قیامت باشد لاظلم الیوم گفت امروز ظلم نیست واین هم روز قیامت باشد انّ الله سریع الحساب که خدای زود شماراست و این هم لایق است بروزقیامت این جمله دلیل ها است برآنکه این قول خدای تعالی روز قیامت گوید باخلقان وایشان جواب دهند که لله الواحد القهار وقوله لاظلم الیوم نفی ظلم مقیّد بکردن بروزقیامت دلیل نکند برآنکه دگر روزها ظلم کنند برای آنکه این دلیل الخطاب بود دلیل الخطاب درست نیست بنزدیك بیشتر اهل علم ـ عبدالله مسعود را پرسیدند ازاین آیه گفت خدایتعالی خلقان را حشر کند درصعیدی وصعید قیامت زمینی باشد بمانند سیم سید که برآن زمین خدای را نیازرده باشند اوّل سخن که آنجا رود این باشد که خدایتعالی گوید لمن الملك الیوم گفتند منادی ندا کند از قبل ربّ العزّة خلایق گویند لله الواحدالقهّار. واندرهم یوم الازفة بترسان ای محمّد ایشان را ازروز آزفة و این ازجمله نامهاء روز قیامت است برای آنش آزفة خواند که نزدیك است من قوله ازفت الازفة ای قربت القیامة برای آن قریب خواند که کلّ ما هو آت قریب هرچه آمدنی است نزدیك است یقال ازف فهو آزف ای قریب قال النابغة ازف الترحل غیر انّ رکابنا لما یزل بر حالها وکانّ قد ـ اذاالقلوب لدی الحناجر آنکه که دل ها از خوف بحلقها رسیده باشد. عرب گوید این از آنجا است که مرد بد دل چون بترسد بادی در شش او افتد و دل بالای آن است که چون شش منتفخ شود و دل بکلو رسد از آنجا گویند دل را که انتفخ سحره ای ریته و مثله قوله و بلغت القلوب الحناجر و قوله وافئدتهم هواء ـ کاظمین خشم و حزن فرو می برند و کاظم آن را گویند که چیزی بر کراهت فرو برد از آنجا گویند کظم غیظه ـ ایشان نیز آنچه در دل دارند بر زبان نیارند راندن فرو میبرند وعرب چاه تنك و قریهٔ پر آب را کاظم و کاظمه گویند وقال یخرجن من کاظمة الجص الخرب ـ یحملن عباس بن عبدالمطلب و نصب کاظمین بر حال است از مفعول و عامل درو و انذر هم است ما للظالمین من حمیم ولاشفیع یطاع گفت ظالمان را نباشد هیچ خویش و نه شفاعت خواهی که اورا اطاعت دارند و اصحاب وعید را باین آیت تمسك نبود در نفی شفاعت از چند وجه یکی آنکه تخصیص ظالم کنیم بکافر لدلالة دلت علیه قال الله تعالی انّ الشرك لظلم عظیم والکافرون هم الظالمون دگر آنکه خدایتعالی نفی شفیع کرد مطاع و شفیع خود مطاع نباشد مجاب باشد چه درجه شفیع دون درجه مشفوع الیه باشد و درجه مطاع بالای درجهٔ مطیع باشد پس این مناقضه بود خدای تعالی نفی شفیعی کرد مطاع نفی شفیع مجاب نکرد و معنی و فائده آن است که کسی ایشان را از چنگال عذاب من بقهر بر نتواند کردن انّما شفیعانی که شفاعت کنند بر وجه سئوال و استکانت و خشوع کنند تا ایشان را اجابت کنند یعلم خائنة الاعین گفتند مراد بخائنة خیانت است نظیره قوله ولایزال تطلع علی خائنة منهم ای خیانة و گفتند بر اضافت است علی سبیل التمیز والتّبیین من باب خاتم فضه وباب وساج ای یعلم الخاینة من الأعین. گفت خدای تعالی داند خیانت چشمها و گفتند داند چشم خاینه را ازمیان چشمها. و گفتند نظر خائنه را

از چشمها واز این جا گفت النظرة الاولی لکم والثانیة علیکم عبدالله عباس گفت این مردی باشد که با جماعتی نشسته بود زنی بگذرد . او دزدیده درو نگرد مجاهد گفت نظر باشد خدای تعالی از آن نهی کرده است . قتاده گفت چشم زدن وشکستن باشد بر سبیل غمزه و طعن و ما تخفی الصدور و آنچه دلها پوشیده می دارد والله یقضی بالحق و خدای تعالی حکم کند بحق و راستی والذین یدعون من دونه لایقضون بشیء نافع خواند و ابن کثیر بروایت هشام تدعون بتاء خطاب باقی قرّاء بیاء خواندند خبراً عن الغایب وآنان را که میخوانند ایشان یعنی بتان را حکم نکنند بچیزی از آنکه ندانند و نتوانند انّ الله هوالسمیع البصیر خدای شنوا و بینا است و هو در میان مبتداء و خبر فصل است که کوفیان آنرا عماد خوانند قوله تعالی .

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ
آیا سیر نمیکنند در زمین پس به بینند چگونه باشد سر انجام آنانکه بودند پیش از ایشان بودند ایشان
أَشَدَّ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللهِ مِنْ
سخت تر از ایشان بتوانائی و نشانها در زمین پس گرفت آنهارا خدا بگناهانشان ونبود ایشان را ازجانب خدا هیچ
وَاقٍ * ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللهُ إِنَّهُ
نگاهدارندهٔ این بجهة آن است که آنها بودند که می آمد آنها را فرستادگانشان بمعجزها پس کافر شدند پس گرفت آنها را خدا بدرستی که
قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ * وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ * إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
او توانای سخت انتقام است و بتحقیق که فرستادیم ما موسی را بآیتهای ما و حجتی هویدا بسوی فرعون
وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ * فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا
و هامان و قارون پس گفتند موسی جادوگری است دروغ گویس چون آمد ایشان را دین راست از نزد ما گفتند
اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي
بکشید پسران آنانکه گرویدند باموسی و زنده بگذارید زنان شان را و نیست مکر کافران مگر در
ضَلَالٍ * وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ
گمراهی و گفت فرعون بگذارید مرا تا بکشم موسی را تابخواند موسی خدایش را که من می ترسم اینکه بدل
دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ * وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ
کند دین شما یا آنکه ظاهر شود در زمین فساد و گفت موسی بدرستی که من پناه گرفتم بپروردگارم و پروردگار شما
مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ * وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ
از هر متکبری که نگرود بروز حساب و گفت مردی که ایمان داشت از کسان فرعون
يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ
که می پوشانید ایمان خود را آیا میکشید مردی را اینکه میگوید پروردگارمن خداست و براستی آمد شمارا بامعجزها از پروردگار شما
وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللهَ لَا يَهْدِي
واگر باشد دروغگو پس بر او است کذب او واگر باشد راست گو میرسد بشما برخی از آنکه وعده میکند شمارا بدرستی که خدا هدایت نمیکند

مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ * يَا قَوْمِ لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ
هر که او در گذرندهٔ از خدا است دروغ گو است ای قوم برای شما است پادشاهی امروز غالبید بر بنی اسرائیل در زمین پس کیست
يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا
یاری کند ما را از عذاب خدا اگر آمدما را گفت فرعون نمی نمایم شما را مگر آنچه مصلحت دانم وراه
أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ * وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ
نمی نمایم شما را مگر راه راست گفت آنکس که گروید ای قوم من میترسم بر شما مانند
يَوْمِ الْأَحْزَابِ * مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللهُ
روز هلاك جماعت گذشته مانند عادت قوم نوح وعاد وثمود و آنانکه بعد از ایشان بودند و نیست خدا
يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ * يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ
که بخواهد ستم را بر بندگان خود وای قوم بدرستی که می ترسم بر شما از عذاب روز اندکردن روزی که روگردانیده شوندپشت کننده
مَا لَكُمْ مِنَ اللهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ * وَلَقَدْ جَاءَكُمْ
نیست برای شما از عذاب خدا هیچ نگاهدارندهٔ وهر که را فرو گذارد خدا پس نیست او را هیچ راه نمایندهٔ و بتحقیق که آمدشما را
يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ
یوسف پیش ازاین بمعجزه ها پس همیشه بودند در شك از آنچه آمدشما را بآن تا آنکه هلاك شد گفتید
لَنْ يَبْعَثَ اللهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَٰلِكَ يُضِلُّ اللهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ *
هرگز بر نمی انگیزد خدا بعد او پیمبری را همچنانکه شما گمراه شدید گمراه میکند هر که او در گذرانده از خداشك آورنده
الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ
آنانکه جدا میکنند درآیات خدا بی حجتی که آمده باشدایشان بزرگ است از روی عداوت نزد خدا و نزد آنانکه
آمَنُوا كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ * وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ
گرویدند همچنین مهر نهاد خدا بر هر دل سرکش گردن کش و گفت فرعون ای هامان بساز
لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ * أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي
برای من کوشکی بلند تا شاید من برسم براههارا های آسمانها پس آگاه شوم بخدای موسی و بدرستی که من
لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا * وَكَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَصُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ
گمان می برم او را دروغگو وهمچنین آراسته شد مر فرعون را بدی کردارش و بازداشته شد ازراه راست و نبود مکر
فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ * وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ
فرعون مکر در زیان کاری و گفت آنکه ایمان آورد ای قوم پیروی کنید مرا تا راه نمایم شما را براه راست
يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ * مَنْ عَمِلَ
ای قوم جز این نیست این زندگانی دنیا برخورداری اندك است و بدرستی که آخرت آن است سرای آرام گرفتن هر که کرد
سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ
کاری بد پس جزا داده نمیشود مگر بمانندش و هر که کرد کار شایسته از مرد یا زن و او مؤمن باشد
فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ * وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ
پس آنها در آیند بهشت روزی داده میشوند در آن بی حساب وای قوم من چیست مرا که میخوانم شما را

إِلَى النَّجٰوةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ * تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللهِ وَ أُشْرِكَ بِهِ مٰا لَيْسَ لِي
بسوی نجات و میخوانید مرا بسوی آتش می خوانید مرا تا کافر شوم بخدا و شریك کنم باو آنچه نیست مرا
بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفّٰارِ * لٰا جَرَمَ أَنَّمٰا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ
بآن دانشي و من میخوانم شما را بسوی غالب آمرزنده بلکه ثابت است آنچه میخوانیدمرا بسوی اونیست اورا
دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيٰا وَلٰا فِي الْآخِرَةِ وَ أَنَّ مَرَدَّنٰا إِلَى اللهِ وَ أَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحٰابُ
خواندنی در دنیا و نه در آخرت و بدرستی که بازگشت ما بخدا است و بدرستی که اسراف کنندهها آنهایند یاران
النّٰارِ * فَسَتَذْكُرُونَ مٰا أَقُولُ لَكُمْ وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللهِ إِنَّ اللهَ بَصِيرٌ بِالْعِبٰادِ
آتش پس زود باشد که یاد کنید آنچه میگویم برای شما و وامی گذارم کار خود را بخدا بدرستی که خدا بینایست به بندگانش
فَوَقٰيهُ اللهُ سَيِّئٰاتِ مٰا مَكَرُوا وَ حٰاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذٰابِ * اَلنّٰارُ يُعْرَضُونَ
پس نگاه داشت اورا خدا از بدیهای آنچه مکر کردند و فروگرفت بآل فرعون بدی عذاب آتش که میرسند
عَلَيْهٰا غُدُوًّا وَ عَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السّٰاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذٰابِ *
بر آن در صبح و شام و روزي که میایستد قیامت که در آرید آل فرعون را سخت ترین عذاب را
وَ إِذْ يَتَحٰاجُّونَ فِي النّٰارِ فَيَقُولُ الضُّعَفٰاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنّٰا كُنّٰا لَكُمْ تَبَعًا
و چون مخاصمه کنند در آتش پس میگویند ضعیفان مرآنان راکه سرکشی کردند که ما بودیم برای شما پیروان
فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنّٰا نَصِيبًا مِنَ النّٰارِ * قٰالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنّٰا كُلٌّ فِيهٰا
پس آیا شما هستید دفع کنندگان از ما بهرهٔ از آتش را گفتند آنانکه سرکشی نمودند که ما همه دردوزخیم
إِنَّ اللهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبٰادِ وَ قٰالَ الَّذِينَ فِي النّٰارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ
بدرستی که خدا بتحقیق حکم کرد میان بندگان وگفتند آنانکه درآتشند مرخازنان دوزخ را بخوانید خدای خودرا
يُخَفِّفْ عَنّٰا يَوْمًا مِنَ الْعَذٰابِ * قٰالُوا أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ قٰالُوا
تا سبك کند از ما روزی را ازعذاب گویندآیا نبود دردنیا که آمد شما را پیغمبران شما بمعجزها گویند
بَلىٰ قٰالُوا فَادْعُوا وَ مٰا دُعٰاءُ الْكٰافِرِينَ إِلّٰا فِي ضَلٰالٍ .
آری گویند پس دعا کنید و نیست دعاء کافران مگر در گمراهی .

قوله تعالی اولم یسیروا فی الارض آنکه حق تعالی بصورت استفهام برسبیل تنبیه و تقریع گفت اینسان در زمین نمیروند یعنی این کافران فینظروا ونون از ننظروا بنصب بیفتاد برای آنکه جواب استفهام است بفاء و اگر بجای فا واو بودی روا بودی کـه محل او جزم بودی عطفاً علی قوله اولم یسیرو آنکه معنی چنین بودی که نمیروند و نمی نگرند اکنون معنی آن است که نمیروند تا بنگرند که چون آمد عاقبت آنان که از پیش ایشان بودندی از کافران کانوا هم اشدّ منهم قوّة که ایشان ازینان بقوت سخت تر بودند . عامّه قرّاء منهم خواندند بهاء یعنی من الکافرین خبراً عن الغایب مکر ابن عامر تنها کـه او منکم خواند بکاف خطاباً للکافرین علی تقدیر قل لهم وآثاراً فی الارض واثر و بازماندگی و نشان در زمین . و نصب هردو بر تمیز است بعد تمام الکلام فاخذهم الله بذنوبهم خدای ایشان را بگرفت بگناه ایشان و ایشانرا از خدای مانعی و حامی نبود که ایشان را از عذاب خدای حمایت کردی ذلك بانّهم کانت تأتیهم رسلهم

بالبیّنات باء فی قوله بالبیّنات روا بود که تعدیه را بود و روا باشد که بمعنی مع باشد گفت این برای آن است که ایشان را پیغمبران شان بیاوردند معجزات یا بیامدند با معجزات و بیّنـات پس ایشان کافر شدند فاخذهم الله خدای تعالی بگرفت ایشان را بعذاب انّه قوی شدید العقاب که او قوی وقادر است وسخت عقوبت ولقد ارسلنا موسی بایاتنا و سلطان مبین گفت ما فرستادیم موسی را بآیات ما وادلّه وحجج که بردست او اظهار کردیم و حجّتی روشن الی فرعون الی تعلق دارد بارسلنا بفرعون و هامان و قارون فقالوا ایشان گفتند که او جادوئی دروغ زن است فلمّا جآئهم بالحق من عندنا چون آمد بایشان یعنی موسی و حق آورد بنزد ایشان ازنزدیك ما قالوا گفتند یعنی فرعون ولشکرش اقتلوا ابناء الذین آمنوا معه بکشید پسران آنان را که بموسی ایمان آورده اند واستحیوا نسآئهم و زنـانشان را زنده رها کنید ـ قتاده گفت این جز قتل اوّل بوده است برای آنکه فرعون از قتل باز ایستاد چون خدای تعالی موسی را بفرستاد باز با سر قتل شد و برای آن زنان را زنده رها کردند که ازیشان قتال نیاید ونیز تانسل بنی اسرائیل منقطع نشود که ایشان بنی اسرائیل را به بنده گرفته بودند و ما کید الکافرین الا فی ضلال گفت مکر وکید کافران از فرعون و قومش جز در ضلال و گمراهی نیست یعنی برکار نیفتـاد و آنرا اثری نبود و مراد بکیدْ ـ سکالش فرعون بود تا موسی علیه السلام در میان آن کودکان کشته شود و ملك بفرعون بماند و خدای تعالی بررغم او موسی را در کنار او پرورد تا دمار ازو وقومش برآورد و بردست او ایشانرا هلاك کرد وقال فرعون ذرونی اقتل موسی حق تعالی حکایت قول فرعون باز کرد کـه او گفت قومش را . رها کنید مرا تا موسیرا بکشم و او را بگوئید تا خدایش را بخواند که دعوی میکند که خدای آسمان ها و زمین ها است تا اورا نـگاه دارد از ما انّی اخاف ان یبدّل دینکم که من می ترسم که دین شما را بدل کند و ان او ان یظهر فی الارض الفساد ابوعمر خواند و مدنیان و شامیان و ان بی الف بواو عطف چنانـکه خوف واقع باشد برهردو در مصاحف اهل شام الف نیست و کوفیان و بعضی بصریان او ان خواندند چنانکه خوف واقع باشد علی احدهما مدنیان و بصریان خواندند یظهر بفتح یاء وهاء و رفع دال از فساد باسناد الفعل الیه من الظهور یا در زمین فساد پدید آید بر فعل لازم و حمزه وکسائی وابوعمر ویعقوب وابوجعفر وحفص عن عاصم خواندند یظهر بضم یاء وکسر هاء ونصب دال علی انّه مفعول به من الاظهار و فعل متعدّی ـ یا در زمین فساد آشکارا بکند موسی علیه ـ السلام چون بشنید که او را تهدید بقتل میکنند پناه با خدای داد گفت انّی عذت بربّی وربّکم من کلّ متکبّر لا یؤمن بیوم الحساب پناه بخدای من وخدای شما میدهم از هر متکبّری که ایمان ندارد بروز قیامت و قال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه گفت مردی مؤمن ازآل فرعون که ایمان داشتی درین مرد مؤمن خلاف کردند بعضی گفتند مردی بود ازآل فرعون و بموسی ایمان آورده بود پنهان از فرعون و قومش ـ سدّی گفت و مقاتل مؤمن آل فرعون آن است که خدای حکایت کرد ازو که او موسی را خبرداد که ترا بخواهند کشتن چون او قبطی را بکشت فی قوله ـ وجآء من اقصی المدینة رجل یسعی الایة ـ بعضی دیگر گفتند مردی اسرائیلی بود

و در آیت بربن تأویل تقدیم و تأخیری هست و تقدیر آنکه و قال رجل مؤمن یکتم ایمانه من آل فرعون در نامش نیز خلاف کردند. عبدالله عبّاس و بیشتر علماء گفتند نام او خرقیل بود و هب منبّه گفت ـ خربیائیل بود ابن اسحاق گفت خربیل بود. بروایتی دیگر گفتند نام او حبیب بود و گفت اتقتلون رجلاً ان یقول ربی الله ـ میکشید مردی را که میگوید خدای من الله است و قد جائکم بالبیّنات من ربکم و اوحال است و او آمد و حجت آورد از خدای تعالی و عقوبت آن دروغ بر و خواهد بود و اگر راست میگوید بشما برسد بعضی از آنچه او وعده می دهد شما را از عذاب ـ بعضی اهل معانی گفتند بعض مراد باوکلّ است یعنی کلّ الذی یعدکم چنانکه لبید گفت تراك امکنة اذا لم ارضها او یرتبط بعض النفوس حماجها و این قول ضعیف است برای آنکه مخالف ظاهر است و استشهاد به بیت نیز ضعیف است چه اگر احتراز از آن کرد تا خلف در وعدهٔ موسی نیاید که بهری وعدهٔ او برسید و بهری نرسید این برابهام و توسّع باشد نه بر حقیقت و مراد آن باشد که اگر خود بعضی برسد و همه نرسد هم کفایت باشدکه در بهری هلاك ان الله لایهدی من هو مسرف کذّاب که خدای هدایت ندهد آنرا که او مسرف ودروغ زن باشد ومتعدّی که حدّ خود نگاه ندارد. راوی خبر گوید که از آن سخت تر نیامد بر من که رسول صلی الله علیه و آله و سلّم طواف میکرد رها کردند تا فارغ شد و بیامدند و مجامع رداء او بگرفتند و گفتند توئی که نهی میکنی ما را از آنکه خدایان خود را می پرستیم و خدایان پدران ما را یکی از اصحاب بر پای خاست و گفت اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله این میگفت و میگریست تا دست از او باز داشتند یا قوم لکم الملك الیوم ظاهرین فی الارض ای قوم امروز ملك و پادشاهی در دست شماست و شما در زمین غالبید یعنی زمین مصر و دست ظفر است شما را بر بنی اسرائیل اینهم از قول مؤمن آل فرعون است فمن ینصرنا من باس الله ان جائنا ما را که نصرت کند و یار باشد از عذاب خدای چون بجا آید قال فرعون فرعون گفت ما اریکم الاّ ما اری من با شما نمی نمایم الاّ آنچه من می بینم یعنی بشما آن خواهم که بخود میخواهم وآنچه برای خود صواب میدانم شمارا نیز میگویم وما اهدیکم الاّ سبیل الرّشاد و شما را نمی نمایم الاّ راه راست و قال الذی آمن یاقوم و گفت آنکس که ایمان آورده بود یعنی خربیل که مؤمن آل فرعون بود اراد یا قومی فحذف الیاء اکتفاءً عنها با الکسره و مثله کثیر یعنی ای قوم فرعون انّی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب التقدیر یوماً مثل یوم الاحزاب من میترسم از شما روزی مانند روز احزاب و الاحزاب الجماعات واحدها حزب. آنکه احزاب را تفسیر باز کرد و گفت مثل داب قوم نوح و عاد و ثمود و الذّین من بعدهم مانند عادت قوم نوح و عاد و ثمود که قوم هود و صالح بودند و آنانکه از پس ایشان بودند و هر یکی از این گروه حزبی بودند آنکه گفت و ما الله یرید ظلما للعباد خدای تعالی نخواهد که بر بندگان ظلم کند یعنی آن با ایشان باستحقاق رود. ونیز تفسیر توان دادن برآنکه خدای تعالی ظلم بندگان نخواهد یعنی نخواهد تا بر بندگان ظلم کند و برهردووجه دلیل فساد مذهب مجبره است که گفتند خدای تعالی ظلم

کند و یا ظلم خواهد و یا قوم انی اخاف علیکم یوم التناد خدای تعالی حکایت وعظ و تذکیر و تنبیه او قوم را باز گفت که او گفت ای قوم من میترسم بر شما روز ندا کردن بر یکدیگر یعنی روز قیامت و این روز را برای آن روز تنادی خواند که کافران در او بر خویشتن بویل و ثبور ندا کنند فی قوله دعواهنا لك ثبورا و گفتند آن روز است که اهل دوزخ اهل بهشت را ندا کنند و اهل بهشت اهل دوزخ را ندا کنند و اهل اعراف اهل اعراف را چنانکه در سورة الاعراف شرح دادیم فی قوله و نادی اصحاب الجنة اصحاب النار و نادی اصحاب النار اصحاب الجنة و نادی اصحاب الاعراف رجالا این قول حسن وقتاده و ابن زید است وگفتند برای آنشی یوم التّناد خواند که هر کس را بامام خود باز خوانند فی قوله یوم ندعوکلّ اناس بامامهم و گفتند برای آنکه در او ندا کنندکه یا اهل الجنة خلود فلاموت ابداً و یا اهل النار خلود فلاموت ابداً. وعبدالله عباس وضحّاك درشاذ خواندندیوم التنادٌ مشدّد یعنی یوم التأخر من ندّ البعیراذا نفروبعیرندودای نفوروابن آنکه بودکه ایشان ازاهوال قیامت برمند چنانکه گفت کأنّهم حمر مستنفرة فرّت من قسورة وایشان را گویند این المفرّ وضحاك گفت این آنکه باشد که زفیردوزخ بشنوند برمند همچنانکه شتر رمنده وبهیچ جانب نروند والافرشتگانرا بینند صف زده بر کردند وباجای خود آیند وذلك قوله یوم التناد وقوله والملك علی ارجائها وقوله یا معشر الجنّ والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض الآیه یوم تولون مدبرین گفت آن روز باشد که شما برگردید پشت برکرده از موقف حساب. مجاهد گفت فارین غیر معجزین گریزنده نه عاجز کننده مالکم من الله من عاصم شما را کس نباشد که با پناه گیرد ازخدا ومن یضلل الله فما له من هاد ـ وهرکه خدای او را گمراه کند از ره بهشت اورا هادی و رهنمائی نباشد بآن و روا بود که مراد خذلان وتوفیق باشد هرکه خدای اورا مخذول بکند اورا توفیق دهنده نباشد وروا بود که مراد حکم و تسمیه باشد ولقد جائکم یوسف من قبل بالبینات گفت یوسف بشما آمد پیش از این با معجزات یعنی پیش از موسی وهب گفت فرعون موسی همان فرعون یوسف بود از عهد اوتا عهد موسی بماند فما زلتم فی شكّ گفت وزائل نبودید شما درشك مما جائکم به از آنچه آمد بشما یعنی شاکّ بودید همیشه در او و در پیغمبری او حتّی اذا هلك قلتم لن یبعث الله چون تا او بمرد گفتید خدای از پس او دگر پیغمبر نخواهد فرستاد کذلك یضلّ الله من هو مسرف مرتاب همچنین اضلال کند خدای بخذلان و حرمان وتخلیه آن را که او مسرف باشد و مشرك و شکاك باشد الذین یجادلون فی آیات الله بغیر سلطان آنانکه خصومت کنند در آیتهاء خدای بی حجّتی که بایشان آمد وقوله فی آیات الله ای فی دفع آیات الله وابطالها علی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه و موضع الذین نصب است بر بدل من. وشاید که رفع بود بر خبر مبتدای محذوف ای هم الذین کبر مقتاً الایه ای کبر ذلك الجدال منهم مقتاً عداوت بزرگ. عداوت است آن جدال که ایشان میکنند چه بنزد خدای تعالی و چه بنزد مؤمنان کذلك یطبع الله همچنین مهر کند خدای تعالی بر دل هر متکبری جبار و بیان کردیم که طبع وختم براین همه علامتی باشد که خدای تعالی بکند بردل کافران تاعلامت بود فرشتگانرا

در فرق بین المؤمن والمنافق و گفتند روا بود که فرشتگان را در آن لطفی باشد و آن مانع نباشد کافران را از ایمان لقوله تعالی بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الاّ قلیلا و اگر مانع بودی اندك و بسیار را مانع بودی. ابوعمر و ابن عامر خواندند علی کلّ قلب متکبر بتنوین علی الصّفة والموصوف و معنی آنکه دل را وصف کرد بآنکه متکبر است برای آنکه چون دل متکبر بود همه اندام متکبر و باقی قرّاء علی کلّ قلب متکبر بر اضافت قلب با متکبر یعنی بر دل هر کافری متکبری جبار قال فرعون یا هامان ابن لی صرحاً گفت که فرعون گفت هامانرا که یا هامان بنا کن برای من کوشکی وصرح بنائی باشد ظاهر که پوشیده نباشد بر چشمها و منه الصریح و منه الصراح ایضاً ـ والتصریح التعیین لعلّی ابلغ الاسباب تا باشد که من برسم براهمها و درها آنگه بدل کرد از آن اسباب السموات و این بدل الکلّ من الکلّ باشد و روا بود که بدل البعض من الکل باشد تاباشد که بره آسمان برسم ویا بردرهاء آسمان مطلّع بباشم فاطّلع الی اله موسی از آنجا مطلع شوم برخدای موسی. جمله قرّاء فاطّلع خواندند مرفوع مگر حفص عن عاصم که او منصوب خواند برجواب تمنّی بفاء ولعلّ را جاری مجری لیت کرد دراین معنی وانشد الفرّاء عن بعض العرب علّ صروف الدّهر اودولانها ـ تدلیننا اللمّة من لمّاتها ـ فنستریح النّفس من زفراتها ـ وانّی لاظنّه کاذبا ومن می پندارم که دروغ میگوید این موسی وکذلك زیّن لفرعون سوء عمله وهمچنین بیارستند برای فرعون عمل بدش یعنی شیطان عمل او برچشم او بیاراست تا پنداشت که کاری نیکند وصدّ عن السّبیل کوفیان خواندند صُدّ بضمّ صاد علی مایسمّ فاعله ومعنی آنکه صدّه الشّیطان حملاً علی قوله زُیّن لفرعون سوء عمله و باقی قرّاء صدّ علی الفعل المستقیم یعنی صدّ فرعون غیره قوم خود را منع کرد وما کید فرعون الّا فی تباب وکید ومکر نبود الّا درخسارت و زیان کاری وضلال وگمراهی یعنی برکار نشد ـ وقال الّذی آمن یاقوم اتّبعون اهدکم سبیل الرّشاد و گفت آنکس که ایمان آورده بود یعنی مؤمن آل فرعون یاقوم اتّبعون ای قوم پیرو من باشید اهدکم سبیل الرّشاد تا شمارا هدایت کنم و راه نمایم براه راست وطریق حقّ. وجزم اهدکم بجواب امر است علی تضمین الکلام معنی الشّرط والجزاء یاقوم انّما هذه الحیوة الدّنیا متاع گفت برسبیل موعظه‌ای قوم این زندگانی دنیا متاع است و برخورداری وانّ الاخرة هی دارالقرار و آخرت سرای قرار است این سرای ممرّی است و آن سرای مقرّ ـ حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه فرمود که الدّنیا دار ممرّ والاخرة دار مقرّ فخذوا من ممرّکم لمقرّکم ولا تهتکوا استارکم عند من لایخفی علیه اسرارکم ـ دنیا رهگذر است و آخرت قرارگاه از ممرّتان زادی برگیرید برای مقرّتان وپردهٔ خود مدرید نزدیك آنکه سرّ شما برو پوشیده نیست آنکه گفت من عمل سیّئةً فلا یجزی الّا مثلها هرکه کاری بدکند اورا جزاء نکنند الّا بمانند آن یعنی پیش از سیّئه اورا ننویسند و مکافات نکنند ومن عمل صالحاً وهرکه عملی صالح وکاری نیکو کند من ذکر او انثی و اگر مرد باشد و اگر زن و هو مؤمن و او مؤمن باشد واو حال راست فأولئك یدخلون الجنّة ایشان ببهشت شوند ـ ابن کثیر و ابوبکر عن

(عاصم)

عاصم و ابوعمر ویدخلون خواند بضمّ یاء وفتح خاء علی مالم یسمّ فاعله ایشانرا ـ ببهشت برند و باقی قرّاء یدخلون بفتح یاء وضمّ خاء علی الفعل المستقیم ایشان ببهشت شوند یرزقون فیها بغیر حساب وایشانرا روزی دهند آنجا بی‌حساب وشمار وباقوم ـ آنکه گفت هم مؤمن آل فرعون که ای قوم مالی چیست مرا که من شمارا با رستگاری ونجات می‌خوانم وشما مرا بادوزخ میخوانید تدعوننی لا کفر بالله مرا می‌خوانید تا کافر شوم بخدای و با او انباز گیرم آنچه مرا علم نیست بآن و انا ادعوکم و من شمارا باخدای میخوانم خدای عزیز غالب منیع آمرزندهٔ گناهان قوله لا جرم انما تدعوننی الایة ـ زجّاج گفت این کلمه ردع کلام را باشد معنی آن است که لامحاله انّه لادعوه لمعبودکم ـ خلیل گفت لاجرم الا جواب نباشد چون قائلی گوید فعل فلان کذا فیقول لاجرم انّه سیّد مبرّد گفت معناه حقّ یعنی استحقّ ان لا دعوة له فی الدّنیا ولا فی الاخرة معنی آن است که چون حال چنین است لاجرم این معبودان شما که مرا بآن دعوت میکنید ایشان را دعوتی نیست که در او انتفاعی بود نه در دنیا ونه در آخرت ـ سدی و قتاده وزجاج گفتند معنی آن است که این بتان را اجابت دعاء نیست نه در دنیا و نه در آخرت والتقدیر لیس له اجابة دعوة یعنی خوانندگان خود را اجابت نکنند نه در دنیا ونه در آخرت و انّ مردّنا الی الله و بازگشت ما با خدایست و انّ المسرفین هم اصحاب النّار و آنان که مسرفان و متجاوزان حدود شرعند ایشان اهل دوزخند ـ مجاهد گفت بمسرفان قاتلان بناحق را خواست آنگه گفت هم مؤمن آل فرعون قوله فستذکرون ما اقول لکم شما یاد کنید آنچه من شمارا میگویم وافوّض امری الی الله ومن کار خود را باخدای می‌افکنم که خدای تعالی دانا و بینا است ببندگان خود تا باین جا حکایت کلام مؤمن آل فرعون است آنکه حق تعالی گفت فوقیه الله خدای نگاهداشت او را از بدیها آن مکرها که ایشان کردند وحاق بآل فرعون سوء العذاب و برسید بآل فرعون بدی عذاب و آن غرق بود که بایشان رسید النار یعرضون علیها غدوّا و عشیّا گفت آتش بر ایشان عرضه میکنند بامداد و شبانگاه و قوله النار مرفوع است بآنکه بدل سوء العذاب است ونصب غدوّاً وعشیّاً برظرف است و عرض اظهار چیزی باشد یعنی عذاب اظهار کنند برایشان وگویند ای آل فرعون این منازل شما است ـ سدی گفت وهزیل بن سراحیل که چون ایشانرا دردریا غرق کردند ارواح ایشان در شکم مرغان سیاه کردند تا ایشان را بر دوزخ عرضه میکنند بامداد و شبانگاه تا بروز قیامت حماد بن محمّد الفزاری گفت حاضر بودم بنزدیك اوزاعی مردی از او پرسید گفت ما مرغانی‌را می بینیم که از دریا می‌برآیند و بجانب غرب میشوند فوج‌فوج چندانکه عدد ایشان جز خدای نداند همه سپید نماز شام باز آیند همه سیاه باشند گفت دانی که آن مرغان که اند گفتیم نه گفت مرغانی اند که ارواح آل فرعون در حوصله های ایشان است ایشان را بردوزخ عرضه میکنند بامداد و شبانگاه پرهای ایشان سوخته گردد و سیاه شود و با آشیانهاء خود شوند با پرهای سیاه در شب آن پرهای سیاه بریزد از ایشان وپرهای سفید برارند نو دیگر بار چون ایشان را بر دوزخ عرضه کنند باز سیاه و سوخته شوند کار ایشان تا بروز قیامت همین باشد در دنیا ویوم تقوم السّاعة چون روز قیامت باشد خدای تعالی

(گوید)

گوید ادخلوا آل فرعون اشدّ العذاب ای یقال لهم ادخلوا . گفتند ششصد هزار مقاتل بودند .
عکرمه و محمّد بن کعب گفتند این آیت دلیل است برعذاب گور برای آنکه خدای تعالی فرق کرد
میان این و عذاب دوزخ اینجا گفت النّار یعرضون علیها و در عذاب دوزخ گفت ویوم تقوم
السّاعة ادخلوا ـ مدنیان و کوفیان خواندند مگر ابوبکر ویعقوب ادخلوا بالف قطع وکسر خاء
من الادخال یعنی درآرید آل فرعون را بسخت‌تر عذابی . وآل منصوب باشد بر مفعول به وباقی
قرّاء خواندند ادخلوا بضمّ الف وخاء من الدّخول آل فرعون منصوب باشد برنداء یعنی یا آل
فرعون . و معنی آنکه درشوید ای آل فرعون در عذابی هرکدام سخت تر واذ یتحاجّون فی النّار
یاد کن ای محمّد آنکه که ایشان محاجه و مجادله کنند در دوزخ و با یکدیگر مناظره کنند
فیقول الضّعفاء ضعیفان واتباع وسلفه(۱) گویندمتکبّران را انّا کنّا لکم تبعاً ما شمارا تبع و پیرو
بودیم وتبع جمع تابع باشد فی قول البصریین کحارس وحرس کوفیان گفتند واحد است وجمعه اتباع
فهل انتم مغنون عنّا نصیباً من النّار شما کفایت کنید ما را نصیبی از دوزخ یعنی نصیبی از ما
بردارید وکم کنید برای آنکه ما بدعوة شما گمراه شدیم قال الّذین استکبروا متبوعان ومستکبران
گویند انّا کلّ فیها ما همه اینجا خواهیم بودن ـ یعنی در دوزخ ـ ابن السّمیقع خواند درشاذ
انّا کلاّ فیها ـ بنصب علی الحال وشاید که تاکید انا بود وخبر مقدّر درفیها والتقدیر انّا جمیعاً
کائنون فیها انّ الله قدحکم بین العباد که‌خدای تعالی میان بندگان حکم بکرد وقال الذین فی النّار
لخزنة جهنّم وگویند آنان که در دوزخ باشند یعنی اهل دوزخ از کافران و فاسقان خزنة جهنّم خازنان
دوزخ را وخزنه جمع خازن باشد ککاتب وکتبه وحافظ وحفظة ادعوا ربّکم خدایرا بخوانید
تا سبك گرداند یك روز از ما عذاب دوزخ را قالوا خازنان دوزخ گویند اولم تأتکم رسلکم
بالبیّنات ـ پیغمبران بشما نیامدند و بیّنات و معجزات نیاوردند وشمارا دعوت نکردند تا شما
در کفر بماندید قالوا بلی ایشان گویند آری آمدند بما قالوا فادعوا گویند اکنون شما دعا
کنید وما دعاء الکافرین الا فی‌ضلال ودعاء کافران نباشد جز در ضلال وگمراهی و از اجابت
دور روا بود که این کلام خزنة باشد و روا بود که کلام خدای باشد هردو محتمل است
قوله تعالی

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ * يَوْمَ
بدرستیکه‌مایاری‌میدهیم پیمبران‌خودرا وآنانکه گرویدند در زندگانی دنیا وروزیکه برپاشوند گواهان روزیکه
لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ * وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى
سودندهد ستمکاران‌را عذرهای‌ایشان وآنهاراست لعنت وازبرای‌آنهاست بدی سرای وبتحقیق دادیم موسی‌را
الْهُدَى وَ أَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ هُدًى وَ ذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ * فَاصْبِرْ
هدایت وبمیراث‌دادیم بنی‌اسرائیل‌را کتاب هدایت وپند مرصاحبان عقلها پس‌صبرکن
إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ * إِنَّ
بدرستیکه‌وعدهٔ خدا راست‌است وآمرزش‌خواه ازبرای‌خود وتسبیح‌کن بحمدپروردگارت بشام وصبح بدرستیکه

(۱) هکذا ؟

الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ
آنانکه جدال‌کنند درآیات خدا بی حجتی که‌آمده باشد آنهارا نیست درسینهای ایشای مگر سرکشی‌نیستندآنها
بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ * لَخَلْقُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ
برسیدهٔ‌آن پس‌پناه‌بر بخدا که او شنوندهٔ بیناست هرآینه آفریدن آسمانها وزمین بزرگتراست
مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمٰى وَالْبَصِيرُ
از آفریدن مردم ولیکن بیشتر مردم نمیدانند وبرابرنیست نابینا و بینا
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ * إِنَّ السَّاعَةَ
وآنانکه گرویدند وکردند کارشایسته ونه بدکار اندکی پند پذیرید بدرستیکه رستخیز
لَآتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ * وَ قَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي
هرآینه آینده‌است نیست‌شکی درآن ولیکن بیشترمردم نمی‌گروند وگفت پروردگارشما بخوانیدمرا
أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ *
تاپذیرم برای شما بدرستیکه آنانکه سرکشی نمودند از پرستیدن‌من زود باشد درآیند بجهنم خوارشدگان
اَللهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِراً إِنَّ اللهَ لَذُو فَضْلٍ
خداست آنکه گردانیدبرای‌شما شب‌راتاآرام گیرید درآن وروزرا بینید بدرستیکه خدا هرآینه‌صاحب‌افزونی‌است
عَلَى النَّاسِ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ * ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ
بر مردم ولیکن بیشتر مردم شکر نمیکنند این‌است خدا پروردگارشما آفرینندهٔ
كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ * كَذٰلِكَ يُؤْفَكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللهِ
هرچیزی نیست خدائی مگر او پس کجا برگردانیده میشوید همچنین‌برگردانیده شوند آنانکه باشند بآیات‌خدا
يَجْحَدُونَ * اَللهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَاراً وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ
انکار کنندهٔ‌کان خداست آنکه گردانید برای‌شمازمین‌را جایگاه وآسمان‌را بنائی افراشته وصورت بست شمارا
فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللهُ
پس نیکو بست صورت‌شماراوروزی داد شمارااز پاکیزه‌ها این‌است‌خدای شما پروردگارتان پس‌بزرگواراست خدا
رَبُّ الْعَالَمِينَ هُوَ الْحَيُّ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ
پروردگارجهانیان‌اوست‌زنده‌که‌نیست‌خدائی‌مگراوپس‌بخوانید اورا که خالص سازیدبرای اودین‌راسپاس مرخدایراکه
رَبِّ الْعَالَمِينَ * قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ لَمَّا جَاءَنِيَ
خدای جهانیان‌است بگو بدرستیکه‌من بازداشته‌شدم اینکه‌بپرستم آنان‌را که میخوانند از جز خدا هنگامی که‌آمد
الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَ أُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ * هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ
مرا معجزه‌ها‌ازپروردگارمن ومأمورشدم آنکه گردن نهم‌مرپروردگار جهانیان‌را اواست آنکه آفرید شمارا از
تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ
خاك پس از نطفه پس از علقه پس بیرون آوردشمارا کودك پس‌میرسید بسخت ترین قوهٔ جوانی پس
لِتَكُونُوا شُيُوخاً وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفّٰى مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ
تاباشید شما پیران وازشما کسی است که میمیرد پیش‌از پیری وتابرسید بمدت نامبرده شده وتاشاید شما

تَعْقِلُونَ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَاِذَا قَضى اَمْراً فَاِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ .
دریابیداوست آنکه زنده میکندو میمیراندپس چون حکم کند کاری را پس جز این نیست که میگوید مراورا باش پس میباشد .
قوله تعالی انّا لننصر رسلنا الایة حق تعالی گفت ما نصرت کنیم رسولان خودرا در دنیا عبدالله عباس گفت بالغلبة والقهر کقوله فانّ حزب الله هم الغالبون و قوله انّهم لهم المنصورون وانّ جندنا لهم الغالبون . ضحّاك گفت بحجّة ـ سدی گفت پیغمبران و اولیاء خدای تعالی اوقاتی در دنیا مغلوب ومقهور باشند ـ ایشان غالب و منصورند برای آنکه آنانکه این کرده باشند ایشان را از دنیا بیرون نبرند تاخدای تعالی گروهی بنجهاند که انتقام بکشند ازایشان ـ بعضی دیگر گفتند مراد برسل محمد صلی الله علیه وآله است چنانکه گفت یاایهاالرّسل کلوا من الطیّبات ابوالعالیه گفت مراد آن است که حجت ایشان عالی وغالب داریم برجهانیان هم دردنیا وهم درآخرت والّذین آمنوا في الحیوة الدّنیا ویوم یقوم الاشهاد و نیز یاری کنیم مؤمنان را در آن روز که بایستند گواهان از پیغمبران و فرشتگان و مؤمنان و اشهاد جمع شاهد باشد کناصر وانصار یوم لاینفع الظالمین معذرتهم آن روز که ظالمان را سود ندارد عذر خواستن ایشان از آنجا که ملجأ و مضطر باشند وآیت دلیل است بربطلان مذهب نجار وآنانکه گفتند در قیامت تکلیف باشد اگر تکلیف برجای بودی کافران همه ایمان آوردندی و فاسقان توبه کردندی و بموقع قبول افتادی و هیچ کس بدوزخ نشدی و خدای نگفتی یوم لاینفع الظالمین معذرتهم ولهم اللّعنة و نصیب ایشان لعنت وطرد وراندن و دوری باشد ازرحمت خدای ولهم سوء الدّار ـ وایشان را باشد بدی سرای یعنی بدی منقلب وبازگشتگاه وآن دوزخ است بجزای آنکه کرده باشند ولقد آتینا موسی آنکه گفت ما دادیم موسی را کتاب و نبوّت وبیان واورثنا بنی اسرائیل الکتاب و چون موسی برفت ما کتاب او که توریة است بمیراث به بنی اسرائیل دادیم هدی وذکرا درمحل نصب است برحال درهدی دوّم لطف وبیان است وذکری وبادداشت وتذکیری خداوندان عقل را یعنی آنانکه عقل استعمال کنند وخرد را کاربندند آنکه رسول را گفت فاصبر صبرکن بررنج و ایذاء ایشان انّ وعدالله حقّ که وعدهٔ خدای تعالی درست است درآنچه گفت که دین ترا اظهار کنم برهمهٔ دینها وترا ظفردهم و نصرت کنم و دشمنانت را هلاك کنم واستغفر لذنبك و آمرزش خواه ازخدای برای گناهت یعنی برای گناهی که امّت باتو کردند و اضافه کرد مصدر را بامفعول وسبّح بحمد ربّك و تسبیح کن بحمد خدای وبشکر او بشبانگاه وبامداد یعنی شام وخفتن و نماز بامداد بپای دار و گفتند بالعشیّ مراد بعد زوال است تانماز خفتن ونماز شام ونماز پیشین دیگر در او داخل شد و بیامداد تمامی پنج نماز بود انّ الّذین یجادلون فی آیات الله آنکه گفت آنانکه خصومت کنند و جدل و مناظره درآیات خدای وابطال آن ورفع حجت آن بغیر سلطان بی حجتی وبیّنی که بایشان آمد ان في صدورهم الّا کبر در دلهای ایشان نیست الّا تکبّری و ترفّعی که ایشان بآن نرسند و خدای تعالی ایشان را ذلیل ومهین کند در پیش تو ـ مجاهد گفت مراد بکبر حسد است که در دل ایشان بود برسول صلّی الله علیه وسلّم بنبوّت ماهم ببالغیه فاستعذ بالله ایشان بآن نرسند

وآن پایه نیابند پناه باخدای ده از ایشان که خدای تعالی شنوا وبینا است . شنواست باقول ایشان وبینا است باحوال ایشان لخلق السّموات والارض اکبر من خلق النّاس بیان کردیم که هرکجا که لام ابتداء باشد جواب قسم بود امّا ظاهراً و امّا مضمراً . مفسران گفتند این آیت و آن که پیش از این است در یهودان آمد چون گفتند صاحب ما مسیح بن داود است یعنی دجّال که درآخرالزّمان بیاید و جهان بدست بگیرد و آبهاء عالم در دست او باشد و او آیتی باشد ازآیات خدای ـ خدای تعالی این آیت فرستاد وگفت فاستعذ بالله من فتنة الدّجال تو از فتنهٔ دجّال پناه باخدای ده که او شنوا وبیناست آنکه گفت خلق آسمان و زمین مهتر وبیشتر است از خلق دجّال ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند یعنی جهودان که نجاح میکنند بدجّال وبا مؤمنان خصومت میکنند در امر دجّال ـ اسماء بنت زید روایت کرد واو دختر عمّ معاذ بود گفت جماعتی پیش رسول آمدند و اورا پرسیدند از دجّال رسول صلّی الله علیه وآله وسلّم گفت پیش از خروج او سه سال باشد که خدای در سال اول ثلثی قطر آسمان بازگیرد و ثلثی نبات زمین سال دیگر خدای تعالی دوثلث از باران آسمان بازگیرد دوثلث ازنبات زمین سال دیگر همهٔ قطرات آسمان بازگیرد وهمهٔ نبات زمین تاهمهٔ جانوران و چهاربایان بمیرند ـ ابو امامة الباهلی گفت یك روز رسول صلّی الله علیه وآله وسلّم خطبهٔ بیان میکرد و بیشتری آن خطبه حدیث دجّال بود و تحذیر او از فتنه او آنگه گفت ایّها النّاس بدانید که در زمین هیچ فتنهٔ از فتنهٔ دجّال عظیم تر نیست وخدای تعالی هیچ پیغمبر را نفرستاد الّا ایشان امّت خود را بترسانیدند از فتنهٔ او ومن آخر انبیاام وشما آخر امّتان لامحال او در روز کار شما بیرون خواهد آمدن اگر آنگه آید که من برجای باشم من برای هر مسلمان بااو بحجت مجادله کنم وخصومت واگر پس ازمن آید که هرمسلمانی بحجت خودقیام کنند بااو وخدای تعالی خلیفهٔ من است بنصرت براو برهر مسلمانی آنگه گفت اوازمیان دوکوه بیرون آید میان شام وعراق آنگه لشکررا ازچپ وراست بفرستند ای مسلمانان برجای باشید که اواوّل دعوت نبوّت کند گوید من پیغمبرم و از پس من پیغمبر نیست . آنگه پس از آن دعوی خدائی کند و او دیدنی باشد و خدای را نتوان دیدن . واو اعور یك چشم باشد و خدای شما اعور نیست و بر میان چشمهای او نوشته باشد چنانکه هرمؤمن بخواند که کافر است او وهرمؤمن که اورا بیند باید که خیو در روی او افکند او بهشت و دوزخی باخویشتن دارد ودوزخ او بهشت باشد وبهشت او دوزخ هرکس که بدوزخ او مبتلا شود باید تا فواتح سورة الکهف بخواند و پناه باخدای دهد تا آتش بر او بردو سلام شود چنانکه بر ابراهیم ع . واز فتنهٔ او آن باشد که شیاطین بااو باشند ومدت ملك او چهل روز بود روزی بود که چند سالی بود روزی بود که کمتر وروزی بود که چند ماهی بود و روزی بود که کمتر و روزی بود که چند هفته بود و روزی بود که کمتر و روزی بود که چند روزی بود و روزی بود که کمتر و روز آخر از ایام او چندان باشد که شرر آتشی که در پارهٔ چوب گیرد چنانکه مردی از دروازه شهر مدینه در رود و بدروازهٔ دیگر نرسیده باشد که شب درآید هیچ زمین بنماند و الا براو غالب شود وآنجا رسد ـ الا مکّه و مدینه هرگه

که خواهد که قصد آن دو جای کند فرشته بیاید با تیغی کشیده تا بقریب احرآید عند مجتمع السّیول نزدیکی منقطع السّبخه آنگه مدینه مزلزل شود بسه زلزله که هیچ منافق در مدینه نماند الا بیرون شود و آن روز را روز خلاص خوانند. امّ شریك گفت یارسول‌الله ص مردم آن روز کجا باشند گفت به بیت‌المقدس دّجال بیاید وحصار دهد آنرا و امام مردم آن روز مردی باشد صالح وقت نماز بامداد قامت کنند و درنماز شود چون او در نماز شود عیسی علیه‌السّلام از آسمان فرود آید چون این مرد او را بیند اورا بشناسد از محراب باز پس آید عیسی ع را اشارت کند که پیش رو ونماز کن او دست او بگیرد وبا محراب برد و گوید تو اولی تری تو نماز بکن او نماز بکند و عیسی باو اقتداء کند آنگه گویند در شهر بگشایند وبا دّجال آنروز هفتاد هزار مرد جهود باشند همه باساز وسلاح تمام وتیغها مجلی. عیسی علیه السّلام از آسمان برون شود چون دّجال در عیسی نگرد گداخته شود چنانکه از زیر در آتش ونمك درآب آنگه بگریزد و عیسی ع بدنبال او آنگه عیسی گوید جان از من کجا بری که مرا برتو ضربت هست که تو از آن فایت نشوی آنگه اورا بنزدیك باب شرقی دریابد و بکشد وهرجهود که با او باشد چون از او بگریزد از پس هردار و سنگی و چیزی که پنهان شود خدای تعالی آن را بآواز آرد که در پس‌من جهودی وکافری هست ای مسلمان‌بکش اورا تا مسلمان او را بکشد و عیسی علیه السّلام هرکجا صلیبی باشد بشکنند وخوکی که باشد بکشد و خدای تعالی در آن وقت کینه ازدل مسلمانان بردارد تا بیکدیگر دوست شوند و خدای تعالی آفات موذیات بردارد اگر کسی دست در دهن مار کند گزند نکند او را وشیر اگر کودکی تعرّض او کند گزندش نکند. ودر میان شیر همچنان گردد که سك. وگرگ در میان گوسفندان همچنان نگهبانی کند که سك ـ و زمین جمله اسلام باشد و کفر ناچیز شود و ملك نباشد الا مسلمانانرا وزمین همچون طشتی رخام شود و نبات هم برآن حدود روید که در عهد آدم. وچندانی برکت باشد که از اناری چندکس بخورد واین جمله که در این‌خبر شرح دادیم همه آن است که در اخبار ما آمد که‌در عهد صاحب الزّمان باشد صلوات‌الله وسلامه علیه و علی‌الخصوص حدیث امام صالح و تصدیق آن فی قوله انّ الارض یرثها عبادی الصّالحون و آنکه عیسی ع در قفاء او نماز کند نشاید که باشد الا امامی معصوم ولیکن عجب از گروهی که این‌خبث و شرارة از دّجال روا دارند و روا ندارند امامی از اهل بیت رسول که او را بکشد و قهر کند و روا دارند که عیسی منسوخ شریعت بیاید و در شرع رسول ص حکم کند و از فرزندان او یکی را روا ندارند و آن سیرت و عدل آشکارا موافق آن است که رسول صلی‌الله علیه و آله وسلم گفت لو لم یبق من الدّنیا الا یوم واحد لطول‌الله ذلك الیوم حتّی یخرج رجل من ولدی یواطی اسمه اسمی وکنیته کنیتی یملأ الارض عدلاً و قسطاً کما ملئت جوراً وظلماً ـ شعبی گفت کنیت دّجال ابویوسف باشد وما یستوی الاعمی والبصیر آنکه برسبیل مثل گفت نابینا و بینا راست نباشد و مؤمن با کافر بدکردار نیز راست نباشد آنکه گفت قلیلاً ما تتذکّرون کم اندیشه می کنند این کافران این حدیث را. و ما مصدریه است ای قلیلاً تذکرهم و شاید که زیادت بود و تقدیر آن بود که تتذکّرون تذکّراً قلیلاً

آنگه مراد آن باشد که لا یتذکّرون الّا قلیلاً و لا کثیراً ـ چنانکه گویند قل ما رایت مثله و کوفیان تتذکّرون بتاء خطاب خواندند و باقی قرّاء بیاء علی الخبر عن‌الغائب و این اخبار ابوعبیده است انّ‌السّاعة و قیامت برای آنش ساعت خواند تا مبالغه کرده باشد در قرب او بما ـ یعنی انکار که این ساعت است که تو دروئی گفت قیامت آمدنی است و شك نیست دراو ولیکن بیشتر مردمان باور نمیدارند وقال ربّکم ادعونی‌استجب لکم خدای تعالی جلّ جلاله گفت مرا خوانید تا شما را اجابت کنم و گفتند یعنی مرا پرستید و با من انباز مگوئید تا بیامرزم شمارا وظاهر آیت بر قول اوّل است. انس مالك روایت کرد از رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم گفت یکی از شما هر حاجت که دارد باید تا از خدای تعالی خواهد تا آن قدر که اگر شسع نعلین یکی گسسته شود در اصلاح آن بخدای استعانت کند انّ‌الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنّم آنانکه تکبّر و ترفّع کنند از عبادت من در دوزخ شوند و ذلیل و مهین باشند نعمان بن بشیر گفت از رسول علیه‌السلام شنیدم که گفت الدّعاء هوالعبادة دعاء عبادت است و این آیت بخواند وقال ربّکم ادعونی استجب لکم ابن کثیر وابوجعفر خواندند سیدخلون بضمّ یاء و فتح خاء علی مالم یسمّ فاعله و باقی قرّاء سیدخلون بفتح یاء وضمّ خاء علی اضافة‌الفعل الی فاعله وقوله داخرین ای صاغرین و نصب او بر حال است الله‌الذی جعل لکم‌اللیل لتسکنوا فیه او آن خدا است که شب پدید کرد و بیافرید برای شما تا در او بیارامید و بیاسائید ـ والنّهار مبصراً وروزرا بینا کرد یعنی روز را روشن کرد چنانکه در او بینندگان چیز ها بینند من باب قولهم لیل قائم و نهارٌ صائم انّ‌الله لذوفضل علی‌النّاس خدای تعالی خداوند فضل واحسان و نعمت است بر مردمان ولیکن بیشتر مردمان شکر نعمت او نمی کنند ـ ذلکم‌الله ربّکم خالق‌کلّ شیئ لااله الّا هو فانّی تؤفکون گفت او آن خدا است که آفریدگار همه چیزهاست و جز او خدائی نیست کجا میگردانند شمارا و بکدام راه میبرند شمارا ازاین حدیث چنانکه گفت فاین تذهبون آنکه گفت کذلك یؤفك الذین کانوا بآیات‌الله یجحدون چنین برگردانند آنانرا که بآیات و دلالات ما انکار کنند الله‌الّذی جعل لکم‌الارض قراراً گفت او آن خدائی است که زمین را بقرارگاه شما کرد و آسمانرا بسقف شما کرد و صوّرکم و شما را بنکاشت و نیکو نکاشت و رزقکم من‌الطیّبات و روزی داد شما را از طیّبات و از طعامهاء لذیذ خوش پاکیزه و حلال ذلکم‌الله ربکم اوست آنخدای که خداوند وآفریدگار شما است ـ فتبارك‌الله رب‌العالمین متعالی است وباقی خداوند جهانیان هوالحیّ او زنده است و حیّ ذاتی باشد حاصل بر صفتی که بآن صفت محال نبود که عالم وقادر بود لااله الّا هو نیست خدائی جز او فادعوه مخلصین بخوانید اورا خالص بکرده عبادت برای او یعنی اورا پرستید و جز اورا نه پرستید نصب او برحال است از فاعل الحمدلله رب‌العالمین سپاس خدایرا که‌خداوند جهانیان است قل انّی نهیت آنکه گفت بگوی ای محمّد ص که مرا نهی کرده اند و زجر کرده اند از آنکه آنان را پرستم که شما اورا می پرستید بدون خدای لمّا جائنی‌البیّنات

من ربّی چون بمن آمد آیات و بیّنات و دلائل و معجزات از خدای وامرت ومرا فرموده اند
که اسلام آرم وتن دردهم و استسلام کنم خدای جهانیانرا ودرین آیت دلیل است برآنکه
خدای تعالی مرید طاعت است و کاره معاصی برای آنکه گفت مرا بطاعت امر کرده اند واز
کفرو معصیت نهی کرده اند و امر باراده امر شود و نهی بکراهت برای آنکه صفت ایشان
مشترك است میان امر وجز امر و نهی وجز نهی آنکه خلق را یاد داد نعمت او بر ایشان
گفت هوالذی خلقکم من تراب او آن خدا است که بیافرید شمارا از خاك یعنی پدر شما
آدم را که اصل شماست و شما از صلب اوئید ثمّ من نطفة آنکه شما را از آب منی
بیافرید و نطفه فعله باشد من نطف الماء اذا قطر و فعله بنائی است مستعمل در قطع اشیاء
کاللّقمة والأکله والغرفة والرّبرة والجذوة وغیر ذلك ثمّ من علقة آنکه از خونی بسته واصلها
من علق بالشیئ اذا تعلّق به و منه العلق الّذی فی الماء از آنجا زرو را (۱) علق گویند که
آویزنده باشد ثم یخرجکم طفلاً آنکه برون آورد شمارا از شکم مادر وشما طفل بودید و یك
تاویل این گفتند که اخرج کلّ واحد منکم طفلاً برای آن اطفال نگفت و تاویل دیگر آنست
که اخرجها مخرج المصدر واجراها مجراه ثمّ لتبلغوا اشدّکم پس برسید باشدّ خود و هو جمع
شدّ کودّ وادّ وشدّ ایضاً کفلس افلس وشدّة ایضاً کنعمة وانعم یعنی بغایت برنائی مجاهد
گفت سی سالگی باشد تا بچهل سالگی و بعضی دیگر گفتند از بیست سالگی تا بچهل
سالگی ومراد استکمال قوّت و شدّت است ثمّ لتکونوا شیوخا پس پیر شوید ولیکن در هر
دوجای لام عاقبت است چه صورت نبندد که غرض از خلق رسیدن باشد با پیری و منکم من
یتوفی من قبل وبعضی از شما آنان باشند که ایشان را بمیرانند پیش از آنکه باشد رسند -
ولتبلغوا اجلاً مسمّیً وتابرسید بوقتی که شمارا نامزد کرده باشند ولعلکم تعقلون وتا همانا شما
عاقل شوید وچیزی بدانید هوالذی یحیی ویمیت و او آن خداست که زنده کند مردگان را
و بمیراند زندگان را فاذا قضی امراً چون حکم کند کاری واصل قضا اتمام باشد فانما یقول
له کن فیکون او را گوید بباش وکان تامّه است یعنی موجود شوآن چیز موجود شود قوله تعالی
أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللهِ أَنَّى يُصْرَفُونَ * الَّذِينَ كَذَّبُوا
آیا ندیدی بسوی کسانی که کارزار کنند در آیتهای خدا کجا میگردند کسانیکه تکذیب کردند
بِالْكِتَابِ وَ بِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ * إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ
بکتاب و بآنچه فرستادیم باو فرستادگان خودرا پس زود بدانند آنگاه غلها در گردنهاشان است
وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ * ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا
و زنجیر ها در کشیده شوند در آب جوشان پس در آتش تابیده شوند پس گفته شود مر آنها را کجا
كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِ اللهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُو مِنْ قَبْلُ
بودید انباز میگرفتید از غیر خدا گفتند گمراه شدند از ما بلکه نبودیم بخوانیم از پیش
شَيْئًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللهُ الْكَافِرِينَ * ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ
چیزی را این چنین گمراه کند خدا کافران را اینان است بآنچه بودید خشنود شدید در زمین

(۱) هکذا !

بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ * ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ
بغیر حق و بآنچه بودید شادی میکردید در آئید در های جهنم را جاویدان در او پس بد است
مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ * فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ
جایگاه متکبران پس شکیبا شو بتحقیق وعدهٔ خدا راست است پس اگر بنمائیم ترا یارهٔ آنرا که وعده کردیم آنهارا
أَوْ نَتَوَفَيَنَّكَ فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ * وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا
یا بمیرانیم ترا پس بسوی ما برمیگردند و بتحقیق فرستادیم ما فرستادگانی را پیش از تو از آنها کسی است که خواندیم
عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ
برتو و از آنها کسی است که نخواندیم بر تو و نرسد مر پیغمبری را که آورد آیتی را مگر بفرمان
اللهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ * اللهُ الَّذِي
خدا پس چون آمد فرمان خدا حکم شود بحق و زیان کردند آنجا بر باطلان خداست آنکه
جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ * وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ
آفرید برای شما چارپایان را تا سوار شوید بعضی را و از آنها میخورید و مرشمار است در آن بهره ها
وَ لِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَ عَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ * وَيُرِيكُمْ
و تا برسید بر آن حاجتی را که درسینه های شماست و بر آن و برکشتی سوار شوید و مینمایدشما را
آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللهِ تُنْكِرُونَ * أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ
آیت های اورا پس کدام آیات خدا راانکار میکنید آیا پس نه سیر کردند در زمین پس بنگرند چگونه باشد
عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَ أَشَدَّ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا
انجام کسانی که پیش از آنها بودند بیشتر از آنها و سخت تر توانائی و آثاری در زمین پس
أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا
بی نیاز نکند از آنها آنچه را بودند پیشه می کردند پس آنگاه که آمدشان فرستادگان آنها بمعجزها خوشنود شدند بآنچه
عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ * فَلَمَّا رَأَوْ بَأْسَنَا قَالُوا
نزد آنها بود از دانش وفروگرفت آنها را آنچه بودند بآن استهزا میکردند پس چون دیدند ستیز مارا گفتند
آمَنَّا بِاللهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ * فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا
گرویدیم بخدا یگانه و کفرورزیدیم بآنچه بودیم بآن انباز گیرندگان پس نبود که سودبخشد آنهارا گرویدنشان چون
رَأَوْ بَأْسَنَا سُنَّتَ اللهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ .
دیدند ستیزهٔ ما را سنت خدا که بتحقیق گذاشته در بندگانش و زیان کردند آنجا کافران .

قوله تعالی الم تر الی الّذین یجادلون فی آیات الله گفت نه بینی ای محمّد ص آنان را که
خصومت و جدال میکنند در آیات خدای یعنی در ابطال آن انّی یصرفون کجا میگردانند
ایشان را یعنی چه سبب است که ایشان از آیات خدای بر میگردند - صورت استفهام است
و مراد توبیخ و تقریع کافران و مورد کلام تعجب از برگشتن ایشان با چندین دلائل
و حجج برای آن بفعل مالم یسمّ فاعله از او خبر داد الّذین کذّبوا بالکتاب محلّ الّذین
جرّ است برای آنکه بدل الّذین اوّل است آنانکه کتاب خدای را بدروغ دارند وبما ارسلنا

و با آنچه رسولان را بآن فرستادیم از آیات ـ آنکه برسبیل تهدید گفت بدانند آنچه میکنند یعنی جزای آن بینند و کیفر آن بکشند اذالاغلال فی اعناقهم آنگه که غلها در گردنهای ایشان باشد و سلسلها و زنجیرها یسبحون و ایشان را میکشند در آب تافته در خبر است که اگر غلی از غلهاء دوزخ بر کوهی نهند که از آن عظیم تر نباشد همه سنگها بسوزد تاباب سیاه رسد یعلی بن منبه گفت باسنادش از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که او گفت خدای تعالی در دوزخ ابری سیاه بردارد و اهل دوزخ را گوید شما را چه آرزو است ایشان گویند آبی سرد خدای تعالی بفرماید تا از آن ابر غلها و سلسلها ببارد بجای باران آن بند ها بر سر بند ایشان غل شود و بند بر بند نهاده شود آنکه آن ابر آتش ببارد و دوزخ گرم تر ثمّ فی النار یسجرون پس در دوزخ بتابند ایشان را گفتند ایشان را هیزم دوزخ کنند و بسوزند ـ ثمّ قیل لهم پس گویند ایشان را این ما کنتم تشرکون من دون الله کجا اند آن بتان که شما ایشان را بانباز او کردید و عبادت کردید ایشان را بدون خدایتعالی قالوا ضلّوا عنا گویند گم شدند از ما و امروز سودی نمیکنند ما را بل لم نکن ندعو من قبل شیئا تا پندارید ماخود چیزی را نخواندیم وعبادت نکردیم یعنی که امروز هیچ غنا و کفاف نکردند مارا تا خود آن عبادت ما ناچیز شد و بی ثمره ماند حسین بن الفضل گفت معنی آنست که هیچ نکردیم یعنی هیچ منفعت نکرد مارا کذلك یضلّ الله الکافرین خدای تعالی همچنین گمراه کند کافران را از معبودان خود و از راه بهشت گفت این عذاب و نکال بر شما از آن است که تفرحون فی الارض بغیر الحق شما بطر کردید در زمین بناحق و با آنچه شما نشاط میکردید و بنشاط مشغول بودید ـ و گفتند اوّل بمعنی خرّمی است یعنی بناحق وکارهای باطل و عبادت اصنام شادمانه بودید و بطر کردید و گفتند هر دو یکی است و تکرار برای اختلاف لفظ کرد کالنأی والبعد والکذب والمین ادخلوا ابواب جهنم خالدین گفت در شوید بدرهای دوزخ و همیشه آنجا بمانید و نصب خالدین بر حال است و عامل در او مقدّر والتّقدیر واقیموا اوالبثوا برای آنکه درحال دخول خلود نباشد فلبئس مثوی المتکبّرین بد جائی است متکبران را در دوزخ وبخصوص بالذّم از کلام بیفکند لدلالة الکلام علیه فاصبر انّ وعدالله حق گفت صبر کن یا محمّد ص بر مشقت تکلیف و بر اداء شریعت و رسالت بقوم که وعدهٔ که خدای کرد ترا بنصرت و ظفر حق است و درست است فامّا نرینك بعض الّذی نعدهم که اگر ما با تو نمائیم بعض آنچه ایشان را وعده داده ایم از عذاب او نتوفّینك یا آنکه وفات دهیم ترا و با جوار رحمت خود بریم مرجع ایشان باما خواهد بود وایشان ازعذاب ما جان نخواهند بردن وفا جواب شرط است و ما زیادت است و تا او نباشد نون تأکید درشرط نیارند نظیره وامّا تخافنّ و اما نذهبنّ بك آنکه گفت ولقد ارسلنا رسلاً من قبلك گفت ما پیش ازتو پیغمبرانرا فرستادیم منهم من قصصنا علیك بهری از ایشان آنانند که ما قصّهٔ ایشان گفتیم بر تو و بعضی آنانند که نگفتیم وما کان لرسول ان یاتی بآیة الاّ باذن الله و هیچ پیغمبر را نباشد وخود نتواند که آیتی و دلالتی آرد الاّ بفرمان خدای فاذا جاء امر الله چون فرمان خدای در آید

حکم بکنند بحق ودرستی وخسر هنالك المبطلون و باطل کاران آنجا زیان کار شوند الله الّذی جعل لکم الانعام گفت او آن خدائی است که بیافرید برای شما چهاریایان را از اسب و استر و شتر وخر و گاو و گوسفند تا بهری را بر می نشینید که نشستنی را شاید و رکوب را بشایدو و بهری را از آن میخورید که خوردنی را شاید ولکم فیها منافع وشمارا درآن چهاریایان منافعی و سودهائی است وهی جمع منفعة و این مصدر است چون نفع الاّ انه جعل اسما و وقیل اراد به موضع النفع فلهذا جمع علی منافع لانّ المصدر لا یثنی ولا یجمع ولتبلغوا علیها حاجةً وتا بر این چهاریایان بحاجتی رسید که شمارا دردل بود ازتجارت و حجّ و زیارت وکارهائی که باشد دینی و دنیائی ومثله قوله وتحمل اثقالکم الی بلد لم تکونوا بالغیه الاّ بشقّ الانفس وعلیها وعلی الفلك تحملون و شما را بر این چهاریایان وکشتیها حمل میکنند ومی نشانند ومثله قوله و حملناکم فی البرّ والبحر وخدای تعالی با شما مینماید آیات و ادله و حجج خویشتن فایّ آیات الله تنکرون کدام آیت را از آیات خدای منکرید یعنی آیات او بروشنی و وضوح بحدّی است که آن را انکار نتوان کردن افلم یسیروا فی الارض گفت نمی روند در زمین تا بنگرند که چون بوده است عاقبت آنانکه پیش از ایشان بوده اند کانوا اکثر منهم بیشتر از ایشان بودند و سخت قوّه تر وآثاراً درزمین ونصب هردو بر تمیز است فما اغنی عنهم ماکانوا نیکزیربند از ایشان آنچه ایشان کسب کرده بودند و ماء موصوله است یعنی مال مکتسب ایشان و گفتند مصدری است یعنی کسبهم فلمّا جائتهم رسلهم بالبیّنات چون پیغمبران ایشان با ایشان آمدند با حجتها فرحوا بما عندهم من العلم شاد شدند بآن علم که بنزدیك ایشان بود مجاهد گفت آن اعتقاد جهل بود که ایشان کرده بودند که ما به از ایشانیم و ما به ازایشان دانیم ومارا بعث و نشور و حساب و عقاب نخواهد بودن و اعتقاد کردن که این اعتقاد نخواهد علم است آنکه آن را برسبیل مجاز علم خواند ـ چنانکه گفت حجتهم داحضة ای شبهتهم و قوله ذق انك انت العزیز الکریم ای عند نفسك وفی اعتقادك ـ و گفتند بطر گرفت ایشانرا بآنچه درگمان ایشان علم بود ضحاك گفت معنی آن است که راضی شدند بکفر شرك و آنچه داشتند از عقیدهٔ باطل بعضی دیگر گفتند این فرح راجع است بارسولان و در کلام محذوفی هست و آن آن است فلمّا جائتهم رسلهم بالبینات فکفروا بهم فوعدالله الرسل باهلاکهم فعلموا ذلك وفرحوا بما عندهم من العلم باهلاك قومهم ـ وحاق بهم ما کانوا به یستهزئون و با ایشان رسید آنچه استهزاء میکردند از وعدهٔ عذاب و درین وجه تعسّفی هست لما فیه من حذف ما لا دلالة فی الکلام علی حذفه ولولاه لکان وجهاً لطیفاً ـ فلمّا راو باسنا چون کافران عذاب ما دیدند قالوا آمنا بالله وحده ـ گفتند ایمان آوردیم بیك خدای و کافر شدیم بآنچه شرك آوردیم بآن یعنی به بتان کافر شدیم و نصب وعده بر مصدری است محذوف الزوائد که کلام را براو دلیل میکند لامن لفظ الفعل والتقدیر فی قوله آمنا ای وحدناه توحیداً ثم حذف الفعل و اضاف المصدر الی الفاعل کوعدالله و کتاب الله وصبغة الله فلم یك ینفعهم ایمانهم لمّا راو باسنا ایشان را ایمان سود نداشت چون عذاب ما بایشان آمد برای آنکه عند نزول عذاب ومعاینه

عذاب ملجأ شدند و ایمانی که در حال الجأ و اضطرار آرند موقعی ندارد سنة الله التی قد خلت فی عباده و نصب او بر مصدری است لامن لفظ الفعل والتقدیر فعل الله بهم ذلك فعله من کان قبلهم و کوفیان گفتند بحذف الجار والتقدیر کسنة الله و گفتند علی اضمار فعل مقدّر ای ادکروا سنة الله و آن را نصب بر اغراء گویند یعنی نهاد و طریق و عادت خداست در امتان سلف که با ایشان هم این کرده است از بعثت انبیاء و ارسال رسل و انزال کتب وبیان شرایع و نصب ادله و اقامه حجج برای انذار و اعذار آنکه چون ایشان کفران کرده اند و کافر شده اند عذاب فرستاده است وچون عذاب دیده اند ایمان آورده اند عندالالجأ والاضطرار ایمانی ناقبول قوله فدخلت ای قد مضت و سبقت سابق شده است وخسر هنالك الکافرون وزیان کار شدند آنجایگاه و عند آن حال کافران که بر باطل بودند بحصول عقاب ایشان و فوت ثواب از ایشان ـ نعوذ بالله من تلك الحالة .

سورة حمّ سجدة بدانکه این سورة مکی است و پنجاه وچهار آیت است در عدد کوفیان و سه در عدد حجازیان و دو درعدد بصریان وشامیان وهفتصد و نود و شش کلمة است و سه هزار وسیصد وپنجاه حرف است ودرخبر است که هرکه او سورهٔ حم المصابیح بخواند بعدد هر حرفی ده حسنه بنویسند اورا قوله تعالی

سورة فصّلت اربع و خمسون آیة و هی مکیّة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

حٰمٓ تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ * كِتٰبٌ فُصِّلَتْ آيٰتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ *

فرو فرستاده ایست ازبخشاینده مهربان نوشته ایست تفصیل داده شده آیات او قرآنی است عربی برای گروهی که میدانند

بَشِيرًا وَ نَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ * وَ قَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا

مژده دهند وترساننده پس روگردانیدند بیشتر ایشان پس آنها نمی شنوند وگفتند دلهای ما در غلاف است از آنچه

تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَ فِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَ مِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ *

خواند ما را بسوی او در گوشهای ما سنگینی است واز میان ما ومیان تو پردهٔ ایست پس بکن بتحقیق ما کننده ایم

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحٰى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ

بگو جز این نیست که منم آدمی مانند شما وحی شود بسوی من که بتحقیق خدای شما خدائی است یگانه پس مستقیم باشید بسوی او

وَاسْتَغْفِرُوهُ وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ

و آمرزش خواهید اورا ووای مشرکان را کسانیکه نمیدهند زکوة را و آنها برستخیز آنها

كٰفِرُونَ * إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ * قُلْ أَئِنَّكُمْ

کافرانند بتحقیق کسانیکه گرویدند و کردند کار شایسته مر آنها را مزدی است بی منت بگو آیا بتحقیق شما

لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذٰلِكَ رَبُّ الْعٰلَمِينَ *

هر آینه کافر شوید بآنکه آفرید زمین را در دوروز وقرار دهید برای او مانند ها این است پروردگار جهانیان

وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بٰرَكَ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ

و گردانید در آن کوهها رازبالای آن و برکت داد در آن واندازه کرد در آن روزی های آنرا در چهار روز

سَوَاءً لِلسّٰئِلِينَ ثُمَّ اسْتَوٰى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا

یکسان است مرسائلان را پس قصد کرد بسوی آسمان وآن دودی است پس گفت مرآنرا ومرزمین رابیائید برغبت

أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ * فَقَضٰيهُنَّ سَبْعَ سَمٰوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَ أَوْحٰى فِي كُلِّ

یا کراهت گفتند آمدیم فرمان برداران پس حکم کرد آنها راهفت آسمان در دو روز و وحی فرمود در هر

سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ حِفْظًا ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ *

آسمان کار آنرا و آراستیم آسمان دنیا را بچراغ ستاره ها و نگاهبانی این است تقدیر عزیز آگاه

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صٰعِقَةً مِثْلَ صٰعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ * إِذْ جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ

پس اگر روگردانیدند پس بگو ترسانیدم شما را ازصاعقه مانند صاعقه عاد وثمود چون آمد آنها رابیغمبران

مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ

از پیش روهاشان و از عقب آنها آنکه نپرستید مگر خدارا گفتند اگر خواهد پروردگار ما هرآینه فرو فرستاد

مَلٰئِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كٰفِرُونَ * فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ

فرشتگانیرا پس بتحقیق ما بآنچه فرستاده شدید باو کافرانیم پس اما عاد پس تکبر کردند در زمین بغیر

الْحَقِّ وَ قَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ

حق و گفتند کیست سخت تر از ماتوانائی آیا ندیدند که خدا است آنکه آفرید آنها را اوست سخت تر از آنها

قُوَّةً وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ * فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ

بتوانائی و بودند بآیات ما انکار میکردند، پس فرستادیم بر آنها بادی سخت را در روز های نحس

لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزٰى وَ هُمْ لَا يُنْصَرُونَ

تا بچشانیم آنها راشکنجهٔ خواری را درزندگانی دنیا وهر آینه شکنجهٔ آخرت خوار کننده تر است وآنها یاری کرده نشوند

وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنٰاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمٰى عَلَى الْهُدٰى فَأَخَذَتْهُمْ صٰعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ

و اما ثمود پس هدایت کردیم آنها را پس دوست داشتند کوری را بر هدایت پس گرفت آنهارا صاعقه شکنجه خوار کننده

بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * وَ نَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ * وَ يَوْمَ يُحْشَرُ

بآنچه بودند کسب میکردند و برهانیدیم کسانی را که گرویدند وبودند پرهیز میکردند وروزی که برانگیخته شوند

أَعْدَاءُ اللهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ * حَتّٰى إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ

دشمنان خدا بسوی آتش پس آنها باز داشته شوند تا چونکه آیند آنرا گواهی دهد بر آنها گوش آنها و

أَبْصٰارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَ قَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا

چشمهاشان و پوستهای آنها بآنچه بودند میکردند وگفتند مر پوستهای خودرا از برای چه گواهی دادید بر ما

قَالُوا أَنْطَقَنَا اللهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

گفتند سخن آورد ما را خداوند آنکه گویا گردانید هر چیزرا و او آفرید شما را اول بار وبسوی او بر میگردید

وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصٰارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ

و نبودید که بپوشید آنکه گواهی دهد بر شما گوش شما و نه دیده های شما ونه پوستهای شما

وَلٰكِنْ ظَنَنْتُمْ اَنَّ اللّٰهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيراً مِمَّا تَعْمَلُونَ * وَذٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ
ولیکن پنداشتید آنکه خدا نمیداند بسیاریرا از آنچه میکنید و اینان است گمان شما آنکه پنداشتید
بِرَبِّكُمْ اَرْدٰيكُمْ فَاَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ * فَاِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَاِنْ
بپروردگارخودهلاك کردشما رابس گردیدید اززیان کاران پس اگرصبر کنندپس آتش جایگاهاست آنهاراو اگر
يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ * وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ
رضاجوئی کنندپس نیستندآنهاازعذربذیرفتگان وگماشتیم برآنهاراهم نشینان پس آراستندبرای آنهاآنچه پیش روی آنهااست
وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ
و آنچه عقب آنها است وحق است بر آنها گفتار درگروهی که گذشتند از پیش آنها از جنی و آدمی
اِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ .
بتحقیق آنها بودند زیانکاران .

قوله تعالی حم تنزیل من الرحمن الرحیم بعضی کوفیان گفتند حم در محل رفع است بابتداء و تنزیل خبر اوست یعنی هذه السّورة تنزیل من الرحمن الرحیم و بعضی گفتند محلّی نیست حم را ازاعراب و تنزیل مرفوع است بخبرمبتداء محذوف ای هذاالقرآن تنزیل من الرحمن الرحیم این قرآن تنزیل است یعنی منزل است چنانکه بیان کردیم ازخدای بخشاینده وبخشنده و تفسیر رحمن ورحیم باستقصاء برفته است در اوّل کتاب ـ کتاب بدل تنزیل است این تنزیل کتابی است که آیات او مفصّل و مبیّن کرده اند ـ قرانا عربیّا نصب او بر حال است از فصّلت و این اولی تر است از دیگر وجوه و گفتند مصدر است لا من لفظ الفصل و گفتند نصب بر مدح است و گفتند علی اعادة الفعل ای فصّلنا قرآنا ـ و گفتند علی اضمار فعل ای ذکرنا قرآنا و انزلنا لقوم یعلمون برای قومی که دانند قرآن برای دانا و نادان فرود آمد ولیکن تخصیص کرد ایشان را ـ بذکر برای آنکه ایشان منتفع باشند بشیراً ونذیراً صفت قرآن است یعنی قرآنی است بلغت عرب بشارت دهنده وترساننده فاعرض اکثرهم گفت بیشتر این مردمان که قرآن بایشان فرستادند عدول کردند و اعراض کردند و از او بر گشتند فهم لایسمعون ایشان نمیشنوند یعنی گوش با او نمیکنند ونمیشنوند شنودنی که بآن منتفع شوند و قالوا گفتند یعنی مشرکان مکّه قلوبنا فی اکنّة ممّا تدعونا الیه دلها ما در غلاف است ازین که تو ما راباآن دعوت میکنی یعنی نمی توانیم بدانستن وآن پوشش و غطا منع میکند ما را ـ از آنکه چیزی بدانیم و اکنّه جمع کنان باشد و کنانه تیر دان باشد و فی اذاننا وقر و در گوشهاء ما گرانی است از آنچه تو میگوئی نمی توانیم شنیدن و این نوعی از جبر است که گفتند این مشرکان و گفتند ابن برای قطع طمع رسول گفتند تا رسول طمع ببرد از ایمان ایشان و من بیننا و بینك حجاب و از میان ما وتوحجابی مانع هست باین معنی که ما دعوت تو نمیتوانیم شنید و گفتند معنی آن است که میان ما و تو در دین خلافی هست بسیار و تفاوت قولی عظیم آنکه آنرا بحجاب مانع کرد از اجتماع ایشان بر یك کلمه احوال این کافران درین گفتار از دوبیرون نیست یا این بر سبیل حقیقت گفتند و حقیقت خواستند یا برتوسّع و مجاز و

مبالغه اگر حقیقت خواستند جبر مطلق است هم این مقاله که مجبّره گویند ـ و اگر برتوسّع گفتند و مبالغه خواستند این است که ما در تأویل آیاتی که مثل این است من قوله ختم الله علی قلوبهم و قوله و جعلنا علی قلوبهم اکنّة گفته ئیم وجه اوّل دلیل بطلان جبر است وجه دوّم دلیل صحّت مذهب عدل فاعمل انّنا عاملون تو در دین خود کار کن که ما در دین خود کار خواهیم کرد و مثله قوله لکم دینکم ولی دین ـ و گفتند معنی آن است که آنچه توانی کردن در اهلاك ما و ابطال کار ما بکن که ما همچنین خواهیم کردن درحق تو آنکه حقتعالی چون ایشان اقتراحات و انواع تحکم و تعنّت از حدّ ببردند گفت بگوی ای محمّد علیه السلام که من دعوی خدائی نمی کنم انما انا بشرٌ مثلکم من آدمی ام همچون شما ازروی خلقت و همچون شما قادرم بر قدرت و بیش ازین نیست که وحی می آید بمن و وحی بر من انزاله میکنند که خدای شما یك خداست . استقامت کنید او را و در دین او راست باشید و از او آمرزش خواهید گناهان را که کرده اید ـ آنکه گفت وای بر آن مشرکانی که زکوة ندهندو بقیامت ایمان ندارند آیت دلیل است بر آنکه کفّار با اصرار بر کفر متعبدانند بشرایع انگه خدای تعالی مشرکانرا ملامت کرد و مذمّت بمنع زکوة و امّا تخصیص زکوة ازمیان ذکر عبادات برای آن کرد که مردم بیشتر مجبول و مطبوعند برشحّ نفس اگرچه بعبادات دیگر از نماز و روزه و حج تن در میدادند زکوة برایشان سخت می آمد و آنکسی که گفت لایؤتون الزّکوة معنی آن است که لایؤمنون بوجوبها این خلاف ظاهر است و تکراری است بی فائده برای آنکه این داخل بود فی قوله للمشرکین که آنکه مشرك باشد بوجوب زکوة و هیچ عبادت ایمان ندارد دیگر آنکه بزرگان ایشان را لغتی بود ازین و اگر چه در ایشان سخائی بود برای آنکه این چون جزیتی میشناختند ازین استنکاف کردند که عاملی ومستخرجی بیاید و موکل باشد و مالی معیّن بقهر ورغم بستاند وبخواهد ازیشان و ازآنجا گفت رسول صلی الله علیه و سلّم الزّکوة قنطرة الأسلام من عبرها نجی گفت زکوة پل مسلمانی است هرکه برو بگذرد نجات یابد و از آنجا است که اهل ردّه گفتند در عهد ابو بکر علیه ما یستحقّ از پس مرگ رسول صلی الله علیه و آله و سلّم امّا الصّلوة فنصلّی و امّا الزّکوة فلا نعصب اموالنا گفتند نماز کنیم ولیکن رها نکنیم تا مال بغصب بر دارند ـ بعضی صحابه گفتند بساز با ایشان تا بیکبار مرتد نشوند رها کن تا نماز میکنند وزکوة ندهند و الله لا اُفرّق بین شیئین جمع الله بینهما والله لومنعوا عقالا بما فرض الله و رسوله لقاتلتهم علیه گفت بخدای که جدا نکنم میان آن یعنی نماز و زکوة و بخدای که اگر پای بند شتری از شتری باز گیرند از آنچه خدای فرموده است با ایشان قتال کنم بر آن ـ وآنچه گفتند که زکوة نفس خواست وهی کلمة الأخلاص گفتن لا اله الاّ الله وآنچه گفتند نفقه و صدقه است و مانند این اقوال همه عدول است از ظاهر و بی ضرورتی عدول کردن از ظاهر روا نباشد پس برین جمله که تقریر کردیم آیت دلیل است بر آنکه کفّار متعبدانند بزکوة دادن والله ولیّ التّوفیق انّ الذین آمنواو عملوا الصّالحات لهم اجرٌ غیر ممنون گفت آنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند ایشانرا

مزدی بود بی نقصان و المنّ النقص و منه المنون للموت لانّه ینقص النّاس والحیوان ـ عبدالله عبّاس گفت غیر مقطوع ـ مجاهد گفت غیر محسوب ـ و گفتند غیر ممنون به علیهم یعنی منّت نهند بآن برایشان برای آنکه واجب است ایشان را آن حق بر خدای قل ائنّکم لتکفرون بالذی خلق الارض بگوی ای محمّد علیه السلام که شما کافر میشوید بآن خدای که زمین بیافرید بدو روز و آن روز یکشنبه ودوشنبه بود و تجعلون له اندادا و با اوامثال و اضداد فرومیدارید ذلك رب العالمین او خدای جهانیان است وجعل فیها رواسی من فوقها و کرد از بالای زمین کوهها ثابت بر جای ایستاده و بارك فیها و برکت کرد در زمین بدانچه پدید کرد در او از انواع منافع از گیاه ودرختان و معادن و جز آن و قدر فیها اقواتها ومقدّر بکرد و بینداخت روزیها اهل زمین فی اربعة ایام در چهار روز ـ مجاهد وقتاده گفتند خدای دریا ها وانهار و اشجار و دواب و آنچه اسباب رزق بنی آدم است روزسه شنبه و چهار شنبه آفرید. ابن ابی نجیح گفت از مجاهد کـه مراد باران است ـ عکرمه و ضحّاك گفتند تقدیر کرد در هر شهری از باب اقوات و ارزاق آنچه در دگر شهر نباشد تا مردم بتجارت و جلب منفعت ازین شهر بآن شهر برند ـ و آن سبب رزق و معیشت ایشان باشد ـ کلبی گفت چنانکـه حضر را ارزاق و اقواتی معلوم است اهل بدو را بخلاف آن فی اربعة ایّام در چهار روز این چهار با آن دوست چه خلق زمین بدو روز و خلق کوهها و ارزاق بدو روز دیگر با هم ضمّ کـنی چهار روز باشد چنانکه یکی از ما گوید تزوّجت امس امراة والیوم ثنتین ـ دی زنی کردم و امروز دو زن و معنی آن است که امروز دو زن دارم با زن دینه وهمچنین گوید اتیت واسط فی خمسة و البصرة فی عشرة و آن خمسة داخل باشد درین عشرة سواءً ابو جعفر خواند برفع بر خبر مبتداء محذوف ای هو سواء و یعقوب خواند بجرّ علی انّه صفة ایّام و باقی قرّاء بنصب علی المصدر ای استوی استواء ثمّ حذف زوائدها فقال سواءً للسّائلین درو چند قول گفتند یکی آنکه سواء للسّائلین عن ذلك ـ سوا باشد پرسندگان را یعنی اگر بسیار کسان پرسند همه را جواب بر یك حد باشد که این جمله چیزها بچهار روز آفریده ـ قتاده وسدی گفتند معنی آن است فمن سأل عنه اجیب بهذا اگر کسی پرسد جوابش چنین دهند وقیل للسائلین الله حوائجهم ـ گفت این جمله برای آنان آفرید که حاجت خود از خدای خواهند یعني رغبت جز بخدای نکنند ابن زید گفت معني آن است که این آفرید راست بر مسائل سائلان است که اگر خواستندی بیش ازین نخواستندی اینکه آمد بر حسب اقتراح ایشان آمد و من عالم بودم بسئوال و اقتراح ایشان بیش از آن که کردند ـ بعضی دیگر گفتند معنی آن است که سواء للسّائلین وغیر سائلین راست این حدیث اگر پرسند اگر نپرسند ثمّ استوی الی السّماء ای قصد ای خلق السّماء قصد کرد بخلق وبیافرید آنرا وهی دخان و آن دودی بود گفتند بخار آب بود فقال لها گفت آسمان و زمین را ائتیا بیائید طوعاً او کرهاً امّا بطاعت وامّا بکراهت و اما برغبت و اما بجبر گفتند آمدیم بطوع ـ بعضی گفتند معنی آن است آسمان و زمین را گفتیم بیارید آنچه در شما نهادم از منافع آن ومصالح خلق واظهار

کنید آنرا ـ عبدالله عباس گفت که خدای تعالی آسمان را گفت آفتاب و ماهت را برار و زمین را گفت جوّیها وابران(١) و میوهایت برون آر قالتا اتینا طائعین آمدیم طایع و راغب برای آن گفت طائعین و طائعتین نگفت که آنرا خواست با هر چه در آسمان و زمین است از عقلا و جز آن. آنکه تغلیب کرد عقلارا بر نا عقلان و گفتند که چون فعل عقلا با او نسبت کرد ازو کنایت بضمیرعقلا کرد ـ چنانکه فظلّت اعناقهم لها خاضعین و در اخبار آمد که بعضی انبیاء گفتند بار خدایا اگر آنکه که آسمان راگفتی بیائید بطوع یا بکره و ایشان گفتند آمدیم طایع اگر عصیان کردندی چه کردی با ایشان خدای تعالی گفت بگفتمی جانوری را تا هر دو را فرو بردی گفت آن جانور کجاست گفت در مرغزاری از مرغزارهای من گفت آن مرغزار کجاست گفت فی علم من علمی در علمی از علمهای من و آنچه تحقیق و قول محققان است که آنجا قولی نبود از خدای تعالی و نه ازآسمان وزمین جوابی ولیکن این عبارت است و کنایت از سرعت حصول مقدور او بر وفق مراد یا از طریق تشبیه بروجه مبالغه با آن ماند کـه سیدی مطاع گوید غلام مطیعش را کـه بطاعت امری و بخدمت وفلان کار قیام نمای اگر خواهی و اگر نه او گوید آمدم و میخواهم و طوع و رغبت نماید و اگر نه چنین باشد از حکیم نکو نبود که با معدوم خطاب کـند و جواب از معدومی کـه صحیح باشد که اگر در وجود آید ازوهم صحیح نبود برای آنکه جماد ست و این را در کلام عرب و اشعار ایشان نظایر بسیار است منها قول الشاعر فاجهشت للثوبان حین رایته و کبّر للرحمن حین رانی فقلت له ایّ الذین رایتهم یجیبك فی خفض و طیب زمانی فقال مضوا و استودعونی بلادهم و من ذالذی یبقی علی الحدثان و منها قول الشاعر امتلا الحوض و قال قطنی مهلا رویدا قد ملات بطنی و منها قول الاخر شعر باالمأزمین تکلمت اجفانی فاجا بها دمعی وکل لسانی و مثله قوله بعض الخطبا سل الارض من شق انهارك و غرس اشجارك و جنی ثمارك فان لم تجبك حواراً اجابتك اعتباراً الی مالا یحصی کثرة با آنکه آن را حدی نیست بکثرت فقضیهن سبع سموات فی یؤمین گفت بیافرید هفت آسمان در دو روز این قضی بمعنی خلق است و اتمام و این ایام همه باهم هم آن شش روز باشد که حق تعالی گفت خلق لسموات والارض و ما بینهما فی ستة ایام و آن روز ها پنجشنبه و آدینه بود که باقی شش روز است بر آن روایت که بیان کردیم و روز آدینه را برای آن جمعه خواند کـه خلق آسمان و زمین و چیزها درو مجموع شد و اوحی فی کل سماء امرها و وحی کرد در هر آسمان کار آن آسمان قتاده و سدی گفتند ماه و آفتاب و ستارگـان بیافرید و فرشتگـان را و آنچه خواست آفرید در آسمانها گفتند معني آنست که وحی کرد بامری در هر آسمانی آنچه ایشان را فرمود و زینا السماء الدنیا بمصابیح گفت بیاراستم آسمان دنیا را بچرخها یعنی بستارگـان درخشنده چون چراغ و حفظاای خلقنا الکواکب زینة لها و حفظاً گفت ما ستارگـانرا بر آسمان دنیا برای این دو وجه آفریدیم یکی برای زینت و یکی برای نگه داشت از شیاطین تا رجوم ایشان باشند و منع کـنند ایشان را از استراق سمع کانه قال و زینا ها زینة و حفظنا ها حفظاً بر این تقدیر مصدر باشد و بر

١ ـ و آب آن ـ ظ.

تقدیر اول مفعول له ای للحفظ و گفتند و او در تقدیر صله است ای زیناها بالمصابیح التی هی الکواکب حفظاً و بر این وجه هم مفعول له باشد ذلك تقدیر العزیز العلیم این جمله تقدیر خداست عزیز منیع دانا غالب و عالم بجمیع اشیاء فان اعرضوا اگر این کافران اعراض کنند و برگردند از تو و از قول و دعوت تو فقل انذرتکم بگو من شمارا میترسانم ازصاعقه یعنی وقعتی و عقوبتی و عذابی چون صاعقه عاد و ثمود و عاد قوم هود بودند و ثمود قوم صالح اذجائتهم الرسول چون پیغمبران بایشان آمدند من بین ایدیهم و من خلفهم از پیش ایشان و از پس ایشان یعنی از جوانب و گفتند مراد ظرف زمان است اگر چه در عبارت ظرف مکان است یعنی پیش از ایشان بپدران ایشان و پس از ایشان بفرزندان ایشان الا تعبدوا قیل بالاتعبدو گفت بآن فرستادند آن پیغمبران را تا مردمان آن روزگار را گویند جز خدای را مپرستید و این از آن جمله است که قول در او مضمر است یعنی و قالوا لا تعبدوا الا الله و گفتند جز خدای را مپرستید قالوا گفتند این کافران لو شاء ربنا اگر خدای ما خواستی لانزل ملائکة فرو فرستادی فرشتگانرا این برای آن گفتند که ایشان اعتقاد کرده بودند که فرشتگان بهتر از پیغمبرانند برای آنکه ایشان دختران خدایند پس از آنجا گفتند اگر خدای خواستی تا پیغمبر فرستد از فرشتگان فرستادی آنکه گفتند فانّا بما ارسلتم به کافرون ما آنچه شمارا بآن فرستادند از کتاب و از شریعت کافریم فامّا عاد گفت امّا عاد که قوم هود بودند استکبار و ترفّع کردند درزمین بناحق برای انکه ما ایشان را قوّتی و شدّتی دادیم وعظم خلقی ایشان بآن مغرور شدند و گفتند من اشدّ منّا قوّة در جهان که باشد که ازما بقوّت سخت تر باشد حق تعالی بجواب ایشان گفت اولم یروا نمی بینید یعنی نمیدانند که آن خدای که ایشان را آفرید او از ایشان بقوّت سخت تر است ونصب قوّه در هردوجای برتمیز است وکانوا بآیاتنا و ایشان بآیات ما جاحد و کافرشدند ـ فارسلنا علیهم ریحاً صرصراً مافرستادیم برایشان بادی سخت سرد واصل او از صریر باشد وآن آواز باد باشد واین مضاعف این باب باشد کنهنهة فی معنی نهّه و کفکفة فی معنی کفّه و کبکبة فی معنی کبّه وآن جوی سخت را برای آن صرصر میگویند که آب اورا هایل است فی ایّام نحسات در روزهای نحس شوم سخت برایشان که دراو هیچ خیر نبود ـ وکوفیان و ابوجعفر وابن عامر خواندند فی ایّام نحسات بکسر حاء و باقی قراء نحسات بسکون حاء ـ مقاتل گفت از ضحّاك که خدای هفت سال باران از ایشان بازگرفت و باد یك ساعت از ایشان ساکت نشدی ابو زبیر روایت کرد از جابر بن عبدالله انصاری که او گفت چون خدای تعالی بقومی خیر خواهد ایشان را باران دهد بی باد وچون بقومی بدی خواهد باران را از ایشان بازگیرد وباد برایشان گمارد وآن ایّام نحسات آن هشت روز است که خدای تعالی گفت سبع لیال وثمانیه ایّام حسوماً ـ لنذیقهم عذاب الخزی تابچشانیم ایشان را عذاب خزی ومذلّت ومهانت در زندگانی دنیا ولعذاب الاخرة اخزی وعذاب دوزخ در آخرت بدتر باشد و نجزی بیشتر وهم لاینصرون وایشان را نصرت وباری نکنند ـ جابر بن عبدالله انصاری روایت کرد که جماعت قریش باابوجهل نشستند ورای زدند درکار رسول صلی الله علیه و آله و سلّم و

گفتند کار محمد (ص) برما ملتبس شد اگر مردی بجوئیم که او علم شعر وکهانت داند تابرود وبااین محمّد (ص) سخنی گوید ـ عتبة بن ربیعة گفت من علم شعر وکهانت و سحر دانم برمن هیچ ازین پوشیده نیست من بروم وبا او بگویم و ازو بشنوم وشمارا خبر دهم ـ انگه بیامد و بنزدیك رسول آمد وگفت یامحمّد تو بهرحال بهتر نهٔ از پدران واجداد خود این که تو میگوئی ایشان نگفتند اگر غرض تو ازاین گفتار ریاست است مالوای قریش برای تو بندیم و تورا مقدّم و رئیس خود کنیم که کس برتو تقدّم نکند ـ واگر غرض آن است که زنی خواهی ما ازآن قبیله که تو زنی اختیار کنی برای تو زنی خواهیم بامال و جمال و اگر غرض تو مال است چندان مالت دهیم که توانگر شوی و اعتاب تو و این همه میگفت و رسول صلی الله علیه وآله وسلّم خاموش بود وهیچ جواب نمیداد چون اوتمام بگفت رسول صلی الله علیه وآله وسلّم گفت بسم الله الرّحمن الرّحیم حمٓ تنزیل من الرّحمن الرّحیم کتاب فصّلت آیاته قرآناً عربیّاً تا باینجا رسید که فامّا عاد فاستکبروا فی الارض چون اینجا رسید عتبه دست بردهان مبارك آنحضرت نهاد و اورا سوگند داد بحق رحم وخویشی که خاموش باش رسول صلی الله علیه وآله و سلّم خاموش شد عتبه برخاست وباخانه خود رفت و بانزدیك قومش نشد ـ ایشان گفتند عتبه کجا رفت نباید تاصابی شده باشد و میل کرده بدین محمد (ص) یامحمّد طعامی باوداد واو بطمع طعام محمّد (ص) فریفته شد ـ آنکه برخواستند و بخانهٔ عتبه آمدند گفتند چرا بانزدیك ما نیامدی همانا صابی شدهٔ باطعام محمّد (ص) ترا بفریفت ـ عتبه خشم گرفت وگفت مال من از مال شما بیشتر است ولیکن من بنزدیك او شدم وبااو فصلی گفتم چنین مرا جواب داد بکلامی که نه شعر است و نه کهانت و نه سحر است و آنچه رسول صلی الله علیه و آله وسلّم ازاین سوره با او خوانده بود باز خواند برایشان تاآنجا که خوانده بود وگفت چون باینجا رسید من دست بر دهانش نهادم و دانستم هرچه محمّد (ص) میگوید راست میگوید ترسیدم که عذابی از آسمان بما وشما فرود آید وامّا ثمود فهدیناهم گفت اما ثمود را ما هدایت دادیم فاستحبّوالعمی علی الهدی ایشان اختیار کوری کردند بر ایمان و این آیت دلیل است بربطلان قول مجبّره برای انکه خدای تعالی گفت من ثمود را آن هدایت که بمن تعلّق دارد بدادم از اقدار وتمکین و ازاحهٔ علّت ونصب ادلّه والطاف وبیان ـ آنگه گفت ایشان اختیار کفر کردند برایمان و اگر هدی درآیت ایمان بودی و خدای ایشان را ایمان داده بودی ایشان را بافعل خدای اختیار نماندی فاخذتهم ـ گفت بگرفت ایشان را صاعقة العذاب الهون عذاب مهلك باهوان و مذلّت بآنچه کردند یعنی جزا وپاداشت آنچه کردند و نجّینا الذین آمنو و کانوا یتّقون گفت برهانیدیم آنان را که ایمان آوردند واز خدای بترسیدند واز معاصی او بپرهیزیدند ویوم یحشر اعداء الله الی النّار هم یوزعون نافع وبعقوب خواندند ویوم نحشر بنون مفتوح وضمّ شین علی اضافت الفعل الی الله علی سبیل التعظیم و اعداء الله منصوب بوقوع الحشر علیه و دیگر قراء یحشر خواندند بیاء مضموم و فتح شین علی الفعل المجهول ـ اعداء الله مرفوع علی اسناد الفعل الیه ـ گفت آن روز که دشمنان خدای را جمع کنند سوی دوزخ ـ فهم یوزعون ای یدفعون الیها ویکفّون

من الوزع وهوالكفّ ایشانرا دفع کنند وبادوزخ رانند ومنه قول الحسن لاّبدللنّاس من وزعة وهی جمع وازع ای کفّة یعنی لابد باشد مردم را ازرئیس که منع کند ایشان را ـ یعنی ایشانرا بدوزخ برند ورها نکنند که ازآنجا برون آیند و ایزاع که الهام است هم ازین بنااست ومنه قوله ربّ اوزعنی ای اجعل لی وازعاً مانعاً من لطفك یزعنی عن المعاصی ـ حتّی اذا ما جاؤها ماً زیاده است تا انکه که این کافران بدوزخ رسند شهد علیهم سمعهم و ابصارهم گوشها وچشمهای ایشان وپوستهای اندام ایشان برایشان گواهی میدهند باآنچه کرده باشند ـ سدی و جماعت مفسران گفتند مراد بجلود فروج است واین کنایت است ازآن وانشد لعامربن حریر المرء یسعی للسّلامة والسّلامه مانحسه اوسالم من قد یثنّی جلده وابیضّ راسه اراد بالجلد الفرج ـ وقالوا لجلودهم لم شهدتم علینا کافران گویند پوستهاء خودرا یافروج خودرا چرا برما گواهی دادید ایشان گویند انطقنا الله الذی انطق کل شئ مارابسخن آورد آنخدای که همه‌چیزرا بسخن آورد وهو خلقکم اول مرة و او آفرید شما را نخست بار و مرجع و بازگشت شما با اوست در نطق جوارح و وجه آن سه قول گفتند یکی آنکه خدای تعالی آنرا مبنی کند به بیّنه دهن و کام و زبان تا سخن گوید ـ دگر آنکه کلام خود در او آفریند و اضافت کند باو برمجاز سیم آنکه علامتی پدید آرد که از او بدانند چنانکه گویند عیناك تشهدان بسهرك و این وجوه مفصّل گفته ایم در سورهٔ یس و ما کنتم تستترون ـ مجاهد گفت تتقون یعنی شما نمیترسید که اعضای شما برشما گواهی دهد و قیل تظنون شما نمیپنداشتید ـ سدی گفت و ما کنتم تستترون فی الدنیا بترك المعاصی شما در دار دنیا خود را پوشیده نداشتید بترك معاصی از آنکه گواهی دهند بر شما گوشها وچشمها و پوستهای شما گفتند آیه در حق سه کس آمد از کافران که با یکدیگر سری میگفتند ـ آنکه گفتند چنان دانید که خدا سر ما میشنود ـ فراء گفت معنی آنست که شما گمان نبرید که اعضای شما گواهی دهد بر شما بمعصیت تا مستتر شوید بترك آن و لکن ظننتم ولیکن گمان برید که خدای تعالی بسیاری از آنچه که شما میکنید نداند ـ عبدالله مسعود گفت یکروز من باستار کعبه خویشتن را پوشیده بودم سه کس بیامدند دو از قریش ویکی از ثقیف اما قریشیان ربیعه و صفوان بن امیه بودند و اما ثقفی عبدیالیل بود با یکدیگر در حدیث رفتند آنکه یکی از ایشان گفت چه گوئید خدا شنود اینکه ما گوئیم یکی گفت اگر بلند گوئیم بشنود واگر بلند نگوئیم نشنود یکی میگفت اگر بلند بشنود نرم هم بشنود من بیامدم و رسول صلی الله علیه وآله و سلم را خبر دادم از گفتار ایشان خدای تعالی این آیت رافرستاد وما کنتم تستترون ان یشهد علیکم سمعکم ولا ابصارکم الایتان ـ شعبی روایت کرده از انس بن مالك که یك روز رسول‌الله صلی الله علیه وآله چنان بخندید که دندانهای مبارکش پدید آمد آنکه گفت بگوئید تا چرا خندیدم گفتند یا رسول‌الله بگو تا چرا خندیدی گفت تعجب از مجادله بندهٔ کافر با خدای تعالی روز قیامت خدای را گوید بار خدایا نه تو وعده کردی که برمن ظلم نکنی حق تعالی گوید بلی ـ گوید من گواه نخواهم که برمن گواهی دهد الا از من حق تعالی گوید نه من گواهم و فرشتگان من گوید بار خدایا همچنین است تو راست گوئی

(وفرشتگان)

و فرشتگان تو راست گویانند ولیکن اگر گواهی باشد هم از من خدای تعالی بفرماید تا اعضا و جوارح او براو گواهی دهند و ذالکم ظنکم الذی ظننتم بربکم اردیکم گفت این گمان بد بود که گمان بد بود که بخدا بردید که شما را هلاك کرد لاجرم در این روز آمدی از جمله زیان کاران ابوهریره روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم گفت که خدای تعالی گفته است انا عند ظن عبدی بی و انا مع عبدی اذاذکرنی گفت من آنجا ام که گمان بندهٔ من است بمن و من با بندهام چون مرا یاد کند و همچنین گفت رسول‌الله صلی الله علیه وآله و سلم لا یموتن احدکم الا و هو یحسن الظن بالله فان قوماً اساّء والظن بالله فاهلکهم و ذالك قوله و ذالکم ظنکم الذی الایه گفت نباید که یکی از شما بمیرد و الاظن او بخدای نیکو باشد که گروهی گمان بد بردند بخدای تعالی ایشانرا هلاك کرد ـ و قال محمّدبن حازم الباهلی الحسن الظن مستریح یهتم من ظنه قبیح من روح الله عنه هبت من کل وجه الیه ریح لم یخب المرءُ عن سخاء وانّما یهلك الشحیح وقال غیره اناس اعرضوا عنا بلاجرم ولا معني اساءوا ظنهم فینا فهلاّ احسنوا الظنا وقال آخر ظنی بالله حسن وبالنبی المؤتمن وبالوصي ذی المنن و بالحسین والحسن و قال علیه السلام انّ حسن الظن من حسن العبادة گفت نیکو گمانی از نیکو عبادتی است وقال ایّاکم والظن فان الظن اکذب الحدیث گفت دور باشید ازگمان که گمان دروغ تر حدیث است فان یصبروا فالنار مثویً لهم اگر صبر کنند دوزخ جای ایشان است یعنی بوقت خود بدوزخ رسند نه آنکه صبر ایشان را بدوزخ رساند وان یستعتبوا فماهم من المعتبین واگر طلب توبه کنند و طلب رضای خدا کنند ازیشان قبول نکنند والاستعتاب طلب العتبی وهی الرّضا والاعتاب الارضاء اذا سخط ومنه قول الشاعر اعتبه الصّارمة النجید واصله من عتب علیه اذا سخط علیه و اعتبه ازال سخطه فالهمزة الازاله و معنی آنکه اگر توبه کنند قبول نیفتد و اگر طلب رضای خدا کنند خدای ایشان را خوشنود نکند ـ وعمرو بن عبید درشاذ خواند وان یستعتبوا بر فعل مجهول فماهم من المعتبین بکسر تاء یعنی اگر کسی ایشانرا با توبه خواند یا گوید توبه کنید و طلب رضای خدای ایشان اعتاب و ارضاء نتوانند کردن واز آنجا که آن سرای نه سرای تکلیف باشد که در او توبه قبول کنند بل سرای الجأ واضطرار باشد و این آیه نیز دلیل است بر آنکه در روز قیامت تکلیف نباشد و قبول توبه نبود برای آنکه ملجأ باشند و معارف ضروری بود ـ و در قرائت عمرو بن عبید روا باشد که بر احوال دنیا حمل کنند یعنی اگر ایشان را با توبه خوانند اجابت نکنند و قیّضنا لهم قرناء ونیز گفت ما بجهانیدیم اینان را قرینانی و همسرانی از شیاطین فزینوا لهم مابین ایدیهم بیارائید ایشان را آنچه ایشان پیش دارند از امور دنیا وشهوات او وما خلفهم یعنی و ترك ماخلفهم و اغفال من امر الآخرة و برچشم ایشان آراسته کردند که آخرت رها باید کردن و باو ایمان نباید آوردن وحق علیهم القول فی امم و کلمه عقاب بر ایشان واجب شد در جمله امتانی که پیش ایشان گذشتند از جنیان و انسیان انّهم کانوا خاسرین که ایشان زیان کاران بوده اند که در او عمر ضایع کرده اند و دراو عملی صالح نکرده اند که ایشان را سود دارد . قوله تعالی

(وقال)

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهٰذَ الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ *
و گفتند آنانکه کافر شدند نشنوید و این قرآن را و بیهوده گوئید در آن شاید شما غلبه کنید
فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا * وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَءَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ *
پس هرآینه می چشانیم آنان را که کافر شدند شکنجه سخت و هرآینه جزا دهیم آنها را بد تر آنچه بودند میکردند
ذٰلِكَ جَزَآءُ أَعْدَآءِ اللهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَآءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ
این است جزاء دشمنان خدا آتش مر آنها را است درآن خانه جاوید پاداش بآنچه بودند به آیات ما انکار میکردند
وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا الَّذَيْنِ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلْهُمَا تَحْتَ
و گفتند آنانکه کافر شدند پروردگارا بنما ما را آنانکه گمراه کردند ما را از جن واس که بنهیم آنها را زیر
أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ * إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ
پاهای خودمان تا باشند از زیران بتحقیق کسانی که گفتند پروردگار ما خدا است پس ثابت ماندند فرود آید
عَلَيْهِمُ الْمَلٰئِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ *
بر آنها فرشتگان که نترسید و اندوهناك مشوید و شاد باشید بهشتی که بودید وعده شدید
نَحْنُ أَوْلِيَآؤُكُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ
مائیم دوستاران شما در زندگانی دنیا و آخرت و مر شما راست در آنچه میخواهد نفسهای شما
وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ * نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ * وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا
*** و مر شما راست در آنچه بطلبیدش پیش آوردنی است از آمرزگار مهربان و کیست نیکوتر گفتار از آنکه خواند
إِلَى اللهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ قَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ * وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا -
بسوی خدا و کرد کار شایسته و گفت بتحقیق من از گردن نهادگانم و نه یکسان است خوبی و نه
السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ
بدی رو بگردان بآنکه آن نیکو تراست پس آنگاه میانهٔ تو و میانهٔ او دشمنی است همانا او دوستار مهربان است
وَ مَا يُلَقّٰهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلَقّٰهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ * وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ
و نه داده شوند آنرا مگر کسانیکه شکیبا شدند و نه داده شوند آنرا مگر صاحب بهرهٔ بزرگ و اگر برسد ترا
مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ
از شیطان وسوسه پس پناه بر بخدا بدرستی که او است شنوای دانا و از نشانهای اوست شب و روز
وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِنْ
و آفتاب و ماه سجده نکنید مر آفتاب را و نه ماه را وسجده کنید مر خدا را که آفرید آنهارا اگر
كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ * فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ
شما اورا می پرستید پس اگر سرکشی کردید پس آنانکه نزد پروردگار تو تسبیح میکنند مر اورا بشب
وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْئَمُونَ * وَمِنْ آيَاتِهِ أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا
و روز و ایشان ملول نمی شوند و از نشانهای او این است که تو می بینی زمین را افسردهٔ خوشك پس چون فرو فرستادیم ما
عَلَيْهَا الْمَآءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِ الْمَوْتَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

قَدِيرٌ * إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ
توانا است بتحقیق کسانی که باطل میگویند در آیات ما نهان نمیکردند برما آیا پس آنکه افکنده شود در آتش بهتر است
أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * إِنَّ الَّذِينَ
یا آنکه آید ایمن روز رستخیز بکنید آنچه میخواهید بتحقیق او بآنچه میکنید بینا است بتحقیق آنانکه
كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَآءَهُمْ وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ
کافر شدند بذکر چون آمد آنها را وبتحقیق او کتابی است ارجمند نیامد آنرا بیهوده از پیش
يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ * مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ
رویش و نه از پس سراو فرستادنی است از درست کار ستوده گفته نمی شود مر ترا مگر آنچه بتحقیق گفته شد مر پیغمبران را
مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَ ذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ * وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا
از پیش تو بتحقیق پروردگارت صاحب آمرزش و صاحب شکنجه و عقوبت دردناك است و اگر میگردانیدیم آنرا قرآنی عجمی
لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ءَأَعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَآءٌ
هرآینه میگفتند چرا نه بیان شد آیات او آیا عجمی است و عربی بگو او برای کسانیکه گرویدند هدایت و شفا است
وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولٰئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ
وکسانیکه نمیگردند در گوشهاشان سنگینی است و او بر آنها کوری است آنگروه مذاکره شوند از مکانی
بَعِيدٍ * وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ
دور و بتحقیق دادیم ما موسی را کتاب را پس اختلاف کرده در او و اگر نبود کلمه پیش گذشته از پروردگار تو
لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ * مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَآءَ
هرآینه حکم شدی میان آنها و بتحقیق آنها هر آینه در شکی هستند از او بگمان اندازه هر که کرد کاری نیکو پس برای او است و هر که کرد بدی
فَعَلَيْهَا وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ * إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ مَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ
زیان پس او است و نیست پروردگار تو ستمکار مر بندگان را بسوی او باز میگردد علم قیامت و آنچه بدر آید از میوه ها
مِنْ أَكْمَامِهَا وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِي
از غلافها و نه بارمیگیرد ماده و نه بارنهد جز بدانش او و روزی که ندا کند آنها را کجایند شریکان من
قَالُوا آذَنَّاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ * وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَ ظَنُّوا
گویند خبر دادیم ترا نیست از ما هیچ گواهی و گشد از آنها آنچه بودند مي خواندند از پیش و پنداشتند
مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ * لَا يَسْئَمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَآءِ الْخَيْرِ وَ إِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَئُوسٌ
نیست مر آنها را گریزگاهی ملال نگیرد آدمی از دعاء خیر و اگر رسد اورا بدی پس مأیوس
قَنُوطٌ وَ لَئِنْ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَّآءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هٰذَا لِي وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ
نومید است و هرآینه اگر بچشانیم او را رحمتی از ما از پس گزندها که رسید او را هر آینه گوید این است برای من و نه پندارم رستخیز را
قَائِمَةً وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَى فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا
برپا شونده و هرآینه اگر باز گشته شوم بسوی پروردگارم بتحقیق مر از او هرآینه نیکوئیست پس هرآینه خبر دهیم البته کسانیکه کافر و رزیدند بآنچه
عَمِلُوا وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ * وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَى
کردند و هرآینه می چشانیم آنها را از شکنجهٔ سخت و چون نعمت بخشیدیم بر آدمی روگردانید و دور گردانید

بِجانِبِهِ وَ إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعاءٍ عَرِيضٍ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كانَ مِنْ عِنْدِ اللهِ ثُمَّ
جانبش را و چون در رسد او را بدی پس صاحب دعای بسیار است بگو آیا دیدید شما اگر باشد از جانب خدا پس
كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقاقٍ بَعِيدٍ * سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَفِي
کافر شدید شما باو کیست گمراه‌تر از آنکه او در مخالفتی دور است زود بنمائیم آنها را آیات خود را در اطراف و در
أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ
خود هاشان تا ظاهر شود مر آنها را که اوست حق وآیا نه بس است بپروردگار تو که اوست بر هر چیزی
شَهِيدٌ * أَلا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ .
آگاه (گواه) آگاه باش بتحقیق آنها در گمانند از لقاء پروردگارشان آگاه باش بتحقیق او بهمه چیز احاطه کننده است

وقال الّذين كفروا لاتسمعوا لهذاالقرآن كفّار قريش چون قرآن بشنيدند و بدانستند كه ايشان
معارضه آن نتوانند آوردن ترسيدند كه اعراب كه از جوانب آيند بشنوند بآن ايمان آرند
گفتند يكديگر را لاتسمعوا لهذاالقرآن گوش باين قرآن نكنيد ـ و الغوا فيه و چون محمد ص
قرآن خواند در آن ميانه لغو ولغط گوئيد ولغو كلامى باشد كه دراو فائده نبود ـ عبدالله عباس
گفت كه گفتند آواز برداريد بچيزهاى كه مردم آواز او نشنوند مانند شعر و رجز ـ مجاهد
گفت بمكاء وصفير و تخليط وكلامهاء آميخته ضحاك گفت بغلط افكنيد اورا درقرائت ـ سدى
گفت بانك باو برآريد ـ مقاتل گفت شعر خوانيد عيسى بن العمر خواند والغوا فيه بر اين
قرائت فعل از او لغا يلغو لغواً باشد كدعى يدعو و بر قرائت عامّه قرّاء لغى يلغى كطغى يطغى
لعلّكم تغلبون تا همانا غالب شويد و دست غلبه شما را باشد ولنذيقنّ الذين كفروا عذاباً شديداً
گفت بچشانيم كافران را عذابى سخت ولام جواب قسمى محذوف است ولنجزينهم وجزا دهيم
ايشانرا بتر و زشت‌تر از آنچه كرده باشند ذلك جزاء اعداء الله النار گفت جزاء دشمنان خدا
آتش است ودوزخ لهم فيها دارالخلد ايشان را آنجا سراء جاودانى باشد جزاء بما كانو بآياتنا
يجحدون جزا و پاداشت ايشان بآن جحود كه ايشان كرده باشند بآيات ما و قال الذين كفروا
وگويند كافران ربّنا ارنا الذين بارخدايا بما بنما آن دوكس را كه ما را گمراه كرده‌اند از جمله
جنّ وانس ـ گفتند از جنّ ابليس را خواستند و از انس قابيل را كه پسر آدم بود كه اساس
ظلم و خون ناحق ريختن او نهاد ـ وگفتند جمله داعيان ضلالت را خواست از جنّ و انس
جنيان بوسوسه و انسيان بدعوت نجعلهما تحت اقدامنا تا ما ايشان را درزير پاى خود كنيم
گفتند تا ما ايشان را بپاى سپريم تشفّى و انتقام را ـ وگفتند تا در اسفل السافلين دوزخ
كنيم ايشان را در درك اسفل تا عذاب ايشان سخت‌تر باشد و از جملهٔ سافلان باشند بآنچه
بجاى ما كردند از اضلال و دعوت باضلال انّ الذين قالوا ربّنا ثم استقاموا گفت آنان كه
گفتند خداى ما الله است وپس استقامت كردند وبرآن بايستادند ثابت روايت كرد از انس بن
مالك كه رسول صلى الله عليه وآله وسلم گفت در اين آيت انّ الذين قالوا ربّنا الله ثم استقاموا
قال من مات عليها فهو ممّن استقام گفت هركه باين بميرد براين آيه او از جملهٔ آنان بود كه
استقامت كرده باشد وگفتند استقامت آن است كه شرك نيارد بخداى ـ على عليه الصّلوة والسلام

گفت آن باشد كه براداء فرائض استقامت كند ـ حسن گفت آنان باشند كه بر فرمان خداى
استقامت ميكنند وبرطاعت او كار ميكنند و از معاصى او اجتناب كنند ـ وگفتند آن باشد
كه بر يك طريقهٔ راست بود ـ وگفتند آن باشد كه عمل خالص كند خداى را ابن سيرين
گفت از فرمان خداى بنكردند وكثر نشنوند ـ مجاهد وعكرمه گفتند در عبادت خلل نكنند
سفيان گفت كردار بروفق گفتار دارند ـ مقاتل گفت بر معرفت باشند و مرتد نشوند ربيع گفت
آنان باشند كه از دون خداى بر گردند فضل عياض گفت از دنيا دور شوند و در آخرت رغبت
كنند ـ بعضى ديگر گفتند آنان باشند كه اسرار باقرار راست دارند ودل با زبان راست دارند
انس گفت رسول عليه السلام گفت چون اين آيت آمد گفت امّتى و رب الكعبة ايشان امّت
مئند بخداى كعبه ـ سفيان بن عبدالله الثّقفى گفت رسول را صلى الله عليه وآله وسلم گفتم مرا
خبرده بخصلتى كه دست دراو آويزم گفت بگو كه ربّى الله ثمّ استقم بگوى كه خداى من الله است
و برآن بايست گفتم يا رسول الله مخوف‌تر چيزى كه مرا از آن احتراز بايد كرد چيست رسول
صلى الله عليه وآله وسلم زبان خود بدست گرفت و فرمود اين است يعنى زبان خود را نگاه دار
و در خبر است كه وفدى بنزديك رسول صلى الله عليه وآله وسلم حاضر آمدند حضرت رسول ص
قرآن بايشان ميخواند و ميگريست گفتند از خوف خداى ميگرئى گفت آرى كه مرا برطريقتى
فرستاده‌اند مانند حدّ شمشير كه اگر براو راست روم برهم واگر بخسبم هلاك شوم ـ قتاده گفت
حسن چون اين آيت بخواندى گفتى الله انت ربّنا فارزقنا الاستقامة بارخدايا تو خداوند مائى
ما را توفيق استقامت ده تتنزّل عليهم الملئكة فرشتگان فرود آيند برايشان بوقت مرك الا تخافوا
والتّقدير يقولون الا تخافوا وقيل بان لاتخافوا باين گفتار فرود آيند يعنى گويند ايشان را
كه مترسيد و اندوه مداريد و مژده باد شما را ببهشت كه شما را وعده داده اند ـ قتاده گفت
اين آنكه باشد كه از گور برخيزند وكيع بن الجرّاح گفت بشارت در سه جاى بود در مرك
و در گور وبوقت بعث ابوالعاليه گفت ـ لاتخافوا على ضعيفكم ولا تحزنوا على مخلفيكم برضعيفان
مترسيد و بر بازپس ماندگان اندوه مداريد مجاهد گفت از كار دنيا مترسيد كه در پيش داريد
و در كار دنيا اندوه مخوريد كه باز پس گذاشتيد ـ عطا گفت مترسيد از گناه و اندوه مداريد
براى آنكه من بيامرزم شمارا جمله گناهان ـ اهل اشارت گفتند در اين آيت انّ الذين قالوا
ربّنا الله ثم استقاموا بالوفاء على ترك الجفاء آنانكه گفتند خداى ما الله است پس استقامت كردند
بوفاء و ترك جفاء فرشتگان فرود آيند بايشان برضاء وگويند كه مترسيد از عنا واندوه مداريد
بر فنا و بشارت باد شما را بلقاء در سراى بقاء ان لا تخافوا مترسيد كه خوف نيست بر اهل
استقامت و اندوه مداريد كه شما را حاصل است انواع كرامت و بشارت باد شما را بانواع
نعمت در سراى سلامت ان لا تخافوا فعلى دين الله استقيموا و لا تحزنوا بحبل الله اعتصموا
و ابشروا بالجنة و ان اذنبتم و اجرمتم لا تخافوا فطال ما رهبتم و لا تحزنوا فقد نلتم ما طلبتم
وابشروا بالجنة التى فيها رغبتم لا تخافوا فانتم اهل الايمان و لا تحزنوا فانتم اهل الغفران
و ابشروا بالجنة الّتى هى دار الرّضوان لا تخافوا فانتم اهل الشّهادة و لا تحزنوا فانتم

اهل السّعادة و ابشروا بالجنة التی هی دار الزّیادة لا تخافوا فانتم اهل النوال ولا تحزنوا فانتم اهل الوصال وابشروا بالجنة التی هی دار الجلال لا تخافوا فقد امنتم الثبور و لا تحزنوا فقد ان لکم الحبور وابشرو بالجنة التی هی دار السرور ولا تخافوا ولا خوف علی اهل الایمان ولا تحزنوا فلستم اهل الحرمان وابشروا بالجنة التی هی دار الامان لاتخافوا فلستم من اهل الجحیم ولا تحزنوا فقد وصلتم الی الرّب الرّحیم وابشروا بالجنة التی هی دار النعیم لا تخافوا فقد زالت عنکم المخافة ولا تحزنوا فقد سلمتم من کلّ آفة وابشروا بالجنة التی هی دار الضیافة لا تخافوا فطال ما کنتم من الخائفین ولا تحزنوا و انتم من العارفین وابشروا بالجنة التی لا یبلغها وصف الواصفین لاتخافوا حلول العذاب ولا تحزنوا من خوف الحساب وابشروا بالجنة التی هی دار الثواب نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدّنیا وفی الاخرة این از قول فرشتکان مبشّر است گویند مادوستان توئیم هم در دنیا وهم در آخرت ـ سدی گفت ما حافظان توبودیم در دنیا و امروز مبشّران توئیم در آخرت ـ مجاهد گفت آن فرشتکان که با ایشان بودند در دنیا گویند ما ملازمان تو بودیم در دنیا امروز از تو جدا نشویم تا ترا بهشت نبریم ولکم فیها ما تشتهی انفسکم و شماراست در بهشت آنچه شما را آرزو باشد ولکم فیها ما تدعون و شماراست در آنجا آنچه خوانید و تمنا کنید یعنی هرچه درآن دعوی کنید و گوئید که ماراست شمارا باشد بی مانعی و منازعی نزلاً ای رزقاً روزی از خدای آمرزندهٔ بخشاینده ونصب نزلاً برحال است از ما ومن احسن قولا ممّن دعانا الی الله و عمل صالحاً گفت کیست نکو سخن تر ازآنکس که او مردم را دعوت کند و با خدای خواند و عمل صالح کند وگوید من از جملهٔ مسلمانانم سدی و ابن زید و ابن سیرین گفتند مراد رسول ص است ـ مقاتل گفت ائمه اند و هرکس که او دعوت کند با راه خدای ـ عکرمه گفت مؤذنانند ـ ابو عمامه گفت عمل صالح آن باشد که میان بانگ نماز وقامت دو رکعت نماز بگذارند ـ عایشه گفت بر گمان من آن است که آیت در مؤذنان آمد ـ فضیل بن رزیده گفت من مؤذن بودم در ایام اصحاب عبدالله بن عاصم بن میسره مرا گفت چون ازبانگ نماز فارغ شوی بگو الله اکبر و انا من المسلمین آنکه آیت را بخواند ـ وقوله قولاً نصب بر تمیز است ولاتستوی الحسنة ولا السّیّئة فرّاء گفت لام دوّم صله است و زیاده وانشد قول الشاعر ماکان یرضی رسول الله فعلهم والطیّبان ابوبکر ولا عمر و بعضی دیگر گفتند برای تحقیق و تاکید آورد یعنی لایساوی کلّ واحد منهما صاحبه والتقدیر لا تستوی الحسنة السیّئة ولا السّیّئة الحسنة وگفت راست نباشد کار نیکو و کاربد و قیل الخصلة الحسنة والخصلة السّیّئه وقیل الفعلة الحسنة والسیئه آنکه گفت ادفع بالتی هی احسن یعنی ادفع السیئة بالحسنة التی هی احسن گفت سیئه را دفع کنید بحسنتی که نیکو تر باشد فاذالذی الآیة اذا مفاجاء است یعنی چون تو چنین کنی که دفع سیئه کنی بحسنتی که نکوتر باشد که بنگری آنکس که تورا دشمن باشد دوست شود تا پنداری خویش است ترا ومثله قوله عسی الله ان یجعل بینکم و بین الذین عادیتم منهم مودة ـ عبدالله عباس گفت خدایتعالی در این آیت فرمود که عند غضب صبر کنند وعند جهل حلم کنند و عند اسائه عفو کنند

(چون)

چون چنین کرده باشند خدای تعالی ایشان را از شیطان باز یابد و دشمن قاهر ذلیل ایشان شود تا پنداری دوستی خویش اوست وما یلقّها این خصلت نیکو و این بشارت بهشت بروی باز نیارند الاّ صابران را والاّ آنان را که خداوند بهرهٔ بزرگ باشند از خیر وثواب بااز اطاعت و حسنه و خدای تعالی همه کس را از صابر و ناصابر تلقیه کرده است و جز آن است که صابران متلقن شدند آنرا و ایشان قبول کردند واما ینزغنك من الشیطان نزغ آن حرف شرطست ما بر سبیل تاکید بر او زیاده کردند تا با قسم ماند برای آن نون تاکید در او آوردند گفت اگر چنان باشد که نزغی و فسادی از شیطان بتورسد از طریق وسوسهٔ او و دعوت با معصیت و ایقاع عداوت میان تو و اهل ولایت واصل نزغ نحس باشد آنگه بر توسع در او وسوسه و افساد شیطان بکار داشتند قال الله تعالی من بعد ان نزغ الشیطان بینی و بین اخوتی فاستعذ بالله گفت اگر چنین باشد پناه بخدای ده و باجوار او گریز که او شنواست و دانا است وسواس شیطان شنود واحوال او داند ومن آیاته اللیل والنهار گفت ازآیات خدای تعالی وادله وعلامات که دلیل وجود وحدانیت و حصول او میکند بر صفات کمال شب است و روز و آفتاب است وماه که متعاقبند بر یکدیگر چون این در آید آن برود و چون این برود آن درآید روز می آید بآمدن آفتاب وشب می آید برفتن او و هریکی از آفتاب وماه در فلك خود ومدارخود میگردند بر تقدیری که خدا کرده است ایشان را آنچه آفتاب بیکسال رود ماه بیك ماه برود پس ایشان مقدّر ومدبر و مسخرند و فرمان بردار چون دو بندهٔ مطیع بر حسب مراد خدای تعالی بر وفق مصلحت در مدار خود میگردند وچون چنین باشد مستحق آن نباشد که ایشان را سجده کنند الاّ تسجدوا للشمس ولا للقمر سجده مکنید ایشان را چنان که گبرکان میکنند واسجدوا لله الذی خلقهن بل سجده آنخدای کنید که ایشان را آفرید اگراورامیپرستید و این از جملهٔ آیات است که سجده در او واجب است ووجوب سجده در او لقوله واسجدوا که ظاهراً امر خدای ورسول صلی الله علیه و آله و سلم بر وجوب باشد تادلیلی پیدا شدن که بر ندب است دلیلی دیگر اجماع اهل البیت است بروجوب سجده این جا ومذهب ما آنست که سجده بآیت اول باید کرد عند قوله ایاه تعبدون و فقهاء گفتند که سجده آنگه باید کرد که آیت دیگر بخواند الی قوله وهم لا یسمؤن وعمل مشایخ ایشان بر این دیدیم واین سورة از جمله عزائم اربع است که جنب را و حایض را نشاید خواندن فان استکبروا اگر ترفع و تکبر کنند کافران از آنکه خدای را سجده کنند فالذین عند ربك آنان که بنزدیك خدایند و در جوار رحمت اویند ازفرشتکان و مقدّسان یسبّحون له باللّیل والنهار تسبیح میکنند اورا بشب و روز ایشان را ملال نیاید و فاتر نشوند و من آیاته گفت از آیات و دلالات او آن است که تو زمین را خاشع و پژمرده بینی در زمستان خوشك شده بر او هیچ نبات نباشد واذا انزلنا علیها الماء اهتزّت و ربت چون آب باران باو فروفرستیم بجنبد و نشاط گیرد یعنی زمین و این بر سبیل توسع است اهتزاز در برابر خشوع گفت و ربت ای ارتفعت برآید و بیفزاید وآن آن باشد که عقب باران روی زمین بمانند خمیر برآید وچون مجوّفی

(شود)

شود و حق تعالی این برسبیل مثل گفت تا تنبیه باشد کافران را بر احیاء موتی گفت ان الذی احیاها آن خدائی که زمین را زنده کرد هم او زنده کند مردگانرا و او بر همه چیز قادر است ان الذین یلحدون گفت آنان که از ادله ما میل میکنند و عدول نمایند و بر مقتضی ادله نروند و منکر شوند حق را که مقتضی ادله بوده یقال الحد یلحد اذا مال ومنه اللحد والحدت المیت فهو ملحود اذا جعلته فی اللحد ـ مجاهد گفت یعنی بمکاء وصفیر وتصدیه ولغو ولغط فی قوله لا تسمعوا لهذا القران والغوا فیه عبدالله عباس گفت تبدیل الکلام و وضعش نه بجای خود لا یخفون علینا ایشان برما پوشیده نه اند ما بر احوال ایشان مطلعیم و از ایشان غافل نه ایم تا بوقت جزا بحق ایشان برسیم و این وارد است مورد و عید و تهدید ـ قتاده گفت یلحدون ای یکذبون ـ سدی گفت یعاندون و یشاقون مقاتل گفت آیت در ابوجهل آمد افمن یلقی فی النار خیرام من یأتی آمنا یوم القیمة گفت آنکس را که در روزخ افکنند بهتر باشد یا آنکس که در روز قیامت آید ایمن و این استفهامی است بمعنی تقدیر تا بگویند بهر حال آن بهتر که ایمن آید و اگر چه در القاء در دوزخ هیچ خیر نباشد این برای آن گفت که ایشان را مخیر بگردند میان این هر دو و ایشان باختیار بد خود این اختیار کردند گفت عاقل را چون میان دوکار مخیر کنند بهتر اختیار کند شما پنداشتید که طریق و مذهب شما بهتر است اکنون مؤدی باین که دیدی از دوزخ و طریقهٔ ما مؤدی است با من و راحت اکنون بنگرید تا کدام بهتر است ـ آنکه بر سبیل تهدید گفت بصورت امر اعملوا ماشئتم بکنید هرچه خواهید که جزا بدنبال آنست و مهمل فرو نخواهد گذاشتن و مثله قوله علیه السلام اذا لم یستحی فاصنع ماشئت و قوله علیه اسلام اجب من اجبت فانك مفارقه و اصنع ماشئت فانك مجزی بمعنی این همه نهی است یعنی مکن هرچه خواهی که آنکه مؤدی بود با هلاك و وبال آنکه مؤکد کرده این تهدید را بقوله انه بما تعلمون بصیر که او بینا و داناست بآنچه شما میکنید تا سزا و جزای هر یك بدهند گفتند آیت در ابوجهل آمد و عمار یاسران الذین کفروا بالذکر لما جائهم گفت آنانکه کافر شدند بقرآن چون بایشان آمد ـ آنکه در خبر ان خلاف کردند بعضی گفتند محذوف است والتقدیر ان الذین کفروا بالذکر کفروا بالله آنانکه بقرآن کافر باشند برای آنکه چون بتنزیل او ایمان ندارند بمنزل تنزیل ایمان ندارند و گفتند محذوف این است که ان الذین کفروا بالذکر لما جائهم هلکوا به وشقوا ایشان هالکند و شقی و گفتند اولئك ینادون خبر اوست و اگر چه از او دور افتاد و این صحیح باشد ـ و قول آنکس که گفت و انه لکتاب عزیز در جای خبر اوست بعید است برای آنکه او جملهٔ است بیگانه و در او ضمیری نیست عاید بامتبداء پس این مستقیم نباشد و قولهاء اول معتمد است و انه لکتاب عزیز و این قرآن کتابی است عزیز در معنی او خلاف کرده اند بعضی گفتند معنی آن است که معجز است و منیع از آن که کسی مانند آن تواند آوردن چنانکه گفت قل لئن اجتمعت الانس والجن الایه و گفتند عزیز است باعزاز خدای تعالی او را و حفظ آن از تغییر و تبدیل عبدالله بن عباس گفت کریم است ـ مقاتل گفت منیع است از شیطان ـ

سدی گفت مخلوق و مختلق نیست و فرا بافته و گفتند عزیز است باعزاز خدای تعالی بآن بیان و تفسیر که در عقب او آمد من قوله لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه و باطل از پیش او نیامد و نه از پس او در معنی آن چند قول گفتند یکی آنکه مناقضه و شبهت مشاکله بر او راه نیابد نه از جهة لفظ و نه از جهة معنی و مراد بپس و پیش لفظ و معنی است ـ قولی دیگران که قتاده وسدی گفتند شیطان نتواند تا باطلی در او فزاید یا حقی از او بکاهد ضحاك گفت معنی آنست که کتابی و حدیثی نیامد پیش از این قرآن که آنرا باطل کند و نه از پس او خواهد آمدن ـ عبدالله عباس گفت متقدمان از توراة و انجیل و جز آن همه مصدق این اند هیچ مناقضی این نیست و از پس او کتابی نخواهد بود که نقض او کند ـ حسن گفت معنی آن است که در اول و اخر این کتاب تناقض نیست ـ بعضی دیگر گفتند در اخباریکه در این کتاب هست عمامضی و عمالم یات هیچ خلفی و کذبی نیست این اقوال مفسران است فاما از روی محتمل است که مراد آن ست که باطل باو راه نیابد از هیچ جهة چو تطرق چیزی بر چیزی از جهات باشد ثم ا کتفی بذکر بعض الجهات عن ذکر الباقی و ممکن بود که تخصیص این دو جهت برای آن کرد که در عرف آینده از این دو جهت آید در غالب عادت چه راه این بود والله اعلم بمراده تنزیل من حکیم حمید کتابی است منزل ازخدای حکیم حمید محکم کار ستوده ومستحق حمد وشکر ما یقال لك الا ما قد قیل للرسل من قبلك گفت ترا نگفتند ای محمد ص الا آنچه دیگر پیغمبران گفتند معنی آن است که ترا چیزی نفرمودند از قبل خدای تعالی جز دعوت باسلام و بیان شرع چنانکه دیگر پیغمبران را از پیش او آن است که در آخر آیت ذکر کرد من قوله ان ربك لذو مغفرة و ذو عقاب الیم یعنی ترا همین وعده و وعید فرمودند که با خلقان بگو که دیگران گفتند ـ قتاده و سدی گفتند آیت وارد است مورد تسلیه و تعزیه رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم یعنی ترا همان میگویند این کافران که دیگر پیغمبران را گفتند از تکذیب و جفا و انکار نبوت وجحد و آیات و بینات و آنکه برسبیل ترغیب وترهیب گفت خدای تو ای محمد ص خداوند آمرزش و مغفرت است و خداوند عقاب سخت مؤلم تا هر کسی را بحق خود برساند آنکه گفت ولو جعلناه قرآناً عجمیا گفت اگر ما این قرآن اعجمی کردمانی بزبان عجم یقال رجل اعجم و اعجمی اذا لم یکن فصیحا و انکان من العرب و رجل عجمی منسوب الی العجم و ان کان فصیح اللسان عالما بلغت العرب و کذالك اعرابی و عربی لقالوا گفتندی اینکافران لولا فصلت اباته چرا آیات این کتاب مفصل ومبین نیست اعجمی و عربی حفص خواند وحلوانی عن هشام وابن مجاهد عن قنبل بیك همزه علی الخبر وباقی قراء بدو همزه علی الاستفهام الاآن است که کوفیان هر دو همزه محقق خواندند مگر حفص و روح وباقی قراء بتحقیق اول و تلیین دوم واهل مدینه هر دو همزه فصل کردند بمدّی و الفی الا ورش و ابو عمرو و آنکه بلفظ استفهام خواند گفت چون مراد انکار است الف استفهام دراعجمی بردند آن الف قطع است ـ یکیرا تلیین کردند برای تخفیف و آن الف اعجمی باشد و اما آنکه هر دو محقق خواند برای آن است که اصل

این است و آنکه فصل کرد برای کراهت اجتماع دو همزه کرد و آنکه بر خبر خواند گفت معنی آن است که چرا چون پیغمبری عربی بود قرآن اعجمی نبود یا چرا پیغمبر اعجمی نبود و قرآن عربی تا در باب اعجاز بلیغ‌تر بودی ـ سعید جبیر گفت قریش بر سبیل تعنّت گفتند چرا این قرآنرا ـ آیاتش بعضی عربی نبود و بعضی اعجمی خدای تعالی این آیت فرستاد قل هو للّذین آمنوا هدی و شفاء بگو ای محمّد ص که این قرآن مؤمنان را لطفی و بیان و شفائی است و الذین لا یؤمنون في اذانهم وقر و گفت آنان که ایمان نداشتند در گوشهای ایشان گرانی هست و این قرآن کوری است برایشان یعنی باین قرآن منتفع نمیشوند و آیات و ادله او را تأمّل و تفکر نمیکنند پنداری از بیّنات او کردند و کورند و در شاذ خواندند و هو علیهم عمی بکسر میم چنانکه وصف باشد نه مصدری بمعنی انّه مشتبه علیهم ملتبس ـ گفت این قرآن برایشان کور است یعنی این کتاب برایشان مشتبه است پیدا نیست ایشانرا از آنجا که در او اندیشه نمیکنند تا بدانند و عامّه قرّاء عمی خواندند بفتح میم علی المصدر و اختیار قرائت قرّاء ست ینادون من مکان بعید ایشانرا ندا میکنند ازجای دور یعني بمنزلهٔ آنانند که نمی شنوند و اگر می شنوند بشنیدن منتفع نمیشوند ـ این جمله مذمّت وملامت و کنایه است از آنکه تأمل نمیکنند تا بمنزله کران و کوران و دوران. و نظایر این درقرآن بسیارست ولقد آتینا موسی الکتاب گفت ما موسی را کتاب دادیم یعنی توراة فاختلف فیه مختلف شدند در او بعضی اقرار دادند و بعضی انکار کردند و بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند همچنانکه با تو کردند و در عهد تو کردند تا کان نبری که این معنی در حقّ تو است وبس و لولا کلمة سبقت اگر نه آنست که کلمتی و گفتاری سابق است از خدای تعالی که تعجیل عقوبت نکنند در دنیا فی قوله و ما کان الله لیعذّبهم و انت فیهم الآیة لقضی بینهم میان ایشان کار بگذاردی و عذاب بایشان فرود آوردی که علي کلّ حال حکم بر ایشان خواهد بود نه ایشان را و انّهم لفی شکّ منه مریب آنکه گفت ایشان در شکّی اند از این عذاب و ازاین حکم شکی در ریبت و تهمت افکننده یعنی شکّی با تهمت یعنی در خودشا کنند و ترا متّهم میدارند شکٌّ مُریب ای شکّ معه ریبةٌ و تهمة من قولهم اراب الرّجل اذا اتی بریبته آنکه بیان عدل کرد گفت من عمل صالحا فلنفسه هر که او عمل صالح و کار نیکو کند خود را کند و من اساء فعلیها و هر که بدی کند برخود کند نه نفع صلاحش باغیر شود نه مضرّت فسادش بل مقصور باشد با فاعلش و ما ربك بظلّام للعبید و خدای تعالی بر بندگان هیچ ظلم نکند و آیت دلیل است بر بطلان مذهب مجبّره وآنکه جزا جز برعمل نیست و خدایتعالی خالق و فاعل ظلم نیست و ثواب و عقاب جز باستحقاق نباشد الیه یردّ علم السّاعة سبب نزول آیة آن بود که مشرکان گفتند ای محمّد اگر تو پیغمبری بگو ما را تا قیامت کی خواهد بود خدای تعالی این آیه فرستاد گفت علم قیامت را مرّد و مرجع با خدا است یعنی غیر خدای نداند و ما تخرج من ثمرة من اکمامها و برون نیاید هیچ میوه از غلاف خود من اوّل زیادت است مؤکّد نفی است و دوّم ابتداء ـ غایت است و اکمام جمع کمّ باشد و آن ظرف و وعاء میوه بود و منه کمّ الانسان و کمّ الثمرة وما تحمل من انثی و بار نگیرد هیچ ماده و بار ننهد الاّ بعلم او و من نیز زیادت است اینجا یعنی این چیزها

جز خدای نداند ویجری مجری قوله انّ الله عنده علم السّاعة الایة و یوم یناديهم یعنی اذکر یا محمّد ص. یاد کن آن روز که خدای ندا کند آنکافران را و گوید کجا اند انبازان من که شما دعوی کردید با من در الهیّت و ایشان را عبادت کردید بدون من قالوا جواب دهند و گویند اذنّاك ما منّا کفتیم و خبر دادیم ترا که ما را گواهی نیست بر آن که در دنیا کردیم یعنی ما پنداشتیم در دار دنیا که ایشان گواهان ما خواهند بود امروز بدیدیم و بدانستیم و ما را علم ضروری حاصل آمد معلوم شد که اینان گواهی نخواهند دادن برای ما و ضلّ عنهم ما کانوا یدعون من قبل گم شود از ایشان آنچه در دنیا پرستیده باشند وخوانده وظنّوا ما لهم من محیص وگمان برند که ایشانرا محیصی و معدلی و مفرّی نباشد از عذاب خدای و ظنّ در آیت بمعنی یقین است یعني بدرست بدانند که ایشان را از عذاب خدای جای گریز نیست لا یسئم الانسان من دعاء الخیر آنکه گفت از عادت وخوی آدمی آن است که ازدعاء خیر سیر نشود اضافت مصدر کرد با مفعول و اگر کلام بشرح بودی تقدیر آن است که من دعائه الخیر ازآنکه برای خود ازخدای خیر خواهد ـ واگررنجی وبلائی و آفتی رسید اورا فیئوس قنوط نومیدی باشد از رحمت خدای تعالی وصف ضعف یقین آدمی کند و لئن اذقناه گفت و اگر چنان باشد که ما او را رحمتی بچشانیم من بعد ضرّاء از پس نکبت و رنج و بیماری و درویشی که باو رسیده باشد لیقولنّ هذا لی گوید این خود مراست و نصیب من است و مرا خواست بود و این بعمل من است و من سزای اینم وما اظنّ السّاعة قآئمة و نمی پندارم که قیامت برخواهد خاست و لئن رجعت الی ربی و اگر چنانکه مرا با پیش خدای برند بر زعم مسلمانان انّ لي عنده للحسنی مرا بنزدیك او به ازین و نکوتر از این باشد ـ ابن‌شبرمه روایت کرد از محمّد بن علی‌بن ابیطالب گفت کافر از میان دو آرزو است یکی در دنیا و یکی در آخرت امّا آرزوی دنیاش این است که انّ لی عنده للحسنی اگر مرا پیش خدای برند ـ مرا آنجا نیکوتر باشد و امّا تمنّی آخرت یا لیتنی کنت ترابا ـ آنکه حق تعالی گفت فلننبّئنّ الذین کفروا بما عملوا خبر دهیم ـ کافران را با آنچه کرده باشند و بچشانیم ایشان را از عذاب سخت درست و اذا انعمنا علی الانسان گفت چون ما برآدمی نعمتی کنیم اعرض روی بگرداند و نأی بجانبه و جانب خود را ازما دور دارد خویشتن را چون مستغنی دارد و ما را فراموش کند و اذا مسّه الشّرّ وچون رنجی باو رسد فذو دعآء عریض ـ خداوند دعاء باشد پهن وعرب طول و عرض درجای کثرت بکار دارد یقال اطال الکلام و اعرضه اذا اکثره قل ارایتم ان کان من عندالله بگو ای محمد ص بینید و دانید که اگر این قرآن از نزد خدای باشد چنانکه ما میگوئیم ثمّ کفرتم به آنکه شما باو کافر شده باشید من اضلّ ممّن هو فی شقاق بعید که باشد گمراه‌تر از آنکس که او در ضلال وگمراهی باشد وعصیانی ومخالفتی دور از اصلاح ـ والشّقاق المشاقّه و هی المخالفة من الشّقّ و هو الفتق و شقّ الشّیئ نصفّه فعل بمعنی مفعول ومنه قول علي علیه السلام کثرة الوفاق نفاق و کثرة الخلاف شقاق و این طریقی است از طریقهای جدل که آنرا طریقهٔ احتیاط گویند ـ خدای تعالی مناظره بیاموخت رسولش را براین طریق که بگوی

ای محمد ص این کافران را که اگر این قرآن از قبل خداست و حقّ است آنکه شما باو کافر شوید در جهان از شما گمراه تر که باشد ـ آنکه حق تعالی گفت سنریهم آیاتنا في الافاق گفت با ایشان نمائیم آیات و بیّنات ما در آفاق و اطراف عالم و في انفسهم و در نفس ایشان عبدالله عباس گفت في الافاق یعنی آثار امتان گذشته و در نفس ایشان بیماری و بلیّات ـ سدی گفت والمنهال بن عمرو فی الافاق یعنی دراقطار و جوانبي که ما می‌گشائیم به‌رسول ما و فی انفسهم یعنی در فتح مکّه ـ قتاده گفت فی الافاق در وقایع که خدای تعالی را بود در امم گذشته وفی انفسهم در تنهاء ایشان روز بدر عطا و ابن زید گفتند فی الافاق فی اقطار الارض و السّماء من الشّمس والقمر والنّجوم والاشجار والانهار والبحار و الامطار آیاتی که مارا هست در جوانب زمین و آسمان درآسمان از ماه و آفتاب و ستارگان و باد و باران ـ و در اقطار زمین از کوهها و جویها و دریاها و درختان و انواع نبات ـ وفي انفسهم و تنهاء ایشان از لطیف صنعت وبدیع حکمت و حسن صورت و ترتیب تألیف و احکام خلقت و آنچه آفرید در ظاهر و باطن او از حواسّ پنج‌گانه و عروق و اعصاب متصل و مدخل و مخرج طعام و شراب بیك مدخل فرو می‌شود و از دو مخرج بیرون می‌آید وآنچه تناول کنند از طعام و شراب بهری بقوت او میشود و بهری باجزاء جسم او بهری بسفل می‌شود وهر نصیبی بجائی میرود و بتقدیر مقدّر جلّ جلاله اهل اشارت گفتند فی قوله سنریهم اٰیاتنا فی الافاق وفي انفسهم اورا در آفاق آیاتی است و در انفس آیاتی است که آن‌عالم کبری است‌وآن عالم‌صغری ـ وبعضی علماء گفتند آن‌عالم صغری است و این عالم کبری آن جماد است و این حیّ و اینجا معانی است که آنجا نیست ـ تاتوگاه در آن نظر کنی و از آن عبرت گیری وگاه درین تفکّر کنی بدو متذکّر شوی ـ در آفاق آیاتی پیدا کرد و در انفس بیّناتی که در هریکی از آنـکه نظر کنی ترا از سهل ترطریقی باو رساند فی الافاق شمس وقمر و فی‌الانفس حسّ وفکر فی الافاق کواکب و نجوم و فی‌الانفس عجایب و علوم فی الافاق سحاب و غیوم وفی الانفس مصایب و غموم فی الافاق بروق خاطفة و فی الانفس عروق واجفة فی الافاق ثلوج وامطار و فی‌الانفس حوائج و اوطار فی الافاق ریاح هبّابة و فی‌الانفس ارواح منسابة فی‌الافاق جبال شامخة و فی الانفس آمال راسخة فی‌الافاق عیون نابعة وفی‌الانفس عیون دامعة ـ فی الافاق نخیل و اشجار و فی الانفس شعور و ابشار فی الافاق دور و قصور و فی الانفس نحور و صدور في الافاق جواهر و معادن و فی الانفس ظواهر وبواطن في الافاق زرع و نبات و فی الانفس خشوع و ثبات في الافاق انهار و بحار و فی الانفس اسرار و جهار ـ فی الافاق شدّة و رخاء وفی الانفس بخل و سخاء ـ في الافاق ربیع و خریف ـ و فی الانفس وضیع و شریف ـ فی الافاق حرّو برد و في الانفس حرّ وعید ـ في الافاق سیل وکیل وفي الانفس میل و نیل از این جمله در هرچه خواهی نظر کن که در او آیتی ودلالتی و بیّنتی هست شعر و لله في کلّ تحریکة و تسکینة ابداً شاهد و في کلّ شیء له آیة تدلّ علی انّه واحد ـ اوّل درخود نگر تا خود را بشناسی تاخود شناسی تو را بحق شناسی رساند که من عرف نفسه فقد عرف ربه ـ خود را بعبودیت بشناس تا حق را بربوبیّت‌بشناسی هر

چه خود را بشناسی او را بشناسی که اعرفکم بربه ـ هر چه در این سباحت غریق ترشوی در آن معرفت عریق تر باشی‌گاه در آفاق عالم تفکر کنی و گاه در نفس خود تا نظر کنی تغییر آن و اختلاف این ترا بمعرفت صانعی رساند مغیّرنه مغیّر مقدّرنه مقدرمخالف نه مختلف تا بدانی که هرچه جزاوست بخلاف اوست اومخالف سایر اشیاء است ازآنجا که اوست بمقارنته بین الاشیاء علم ان لاقرین له و بمضادّته بین المتضادات علم ان لا ضدّ له ضادّ الظلمة بالنّور و البرد بالحرور و البلّة بالجمود فی کلام طویل لامام جلیل ـ الخلق مجتمع طورا و مفترق و الحادثات فنون ذات اطوار لا تعجبنّ من الاضداد اذ جمعت فللّه یجمع بین الماء و النّار ـ از آیات آفاق فصول چهار صیف و شتاء و ربیع و خریف . و از آیات انفس ـ طباع چهار صفراء و سودا و بلغم و خون در آفاق چهار باد پدید کرد ـ شمال و جنوب و صبا و دبور در انفس چهار باد مجذبه و ممسکه ـ و ها ضمه ودافعه تایکی براند و یکی بدارد ویکی دفع درآفاق چهار جوی پدیدکرد جیحون وسیحون‌ونیل وفرات در انفی چهار جوی پدید کردا کحل وقیفال و با سلیق وابطی ـ درآفاق نبات الوان پدید کرد اززرد و سرخ وسفید وسیاه ولعل و کبود در انفس شعور الوان پدید کرد از سفید و سیاه واحمر واشقر واشهب واصهب در آفاق‌چهار چشمه بچهار طبع پدید کرد ملح وعذب و زعاق در گوش وعذب دردهن و منتن دربینی ـ از آیات آفاق قطع متجاورات بهری‌نبات رویاند وبهری نه‌هم چنین درانفس بر یك جای از تن آدمی بهری موی رویاند وبهری نه‌در آفاق آتش پدید کرد و در انفس آتشی در جگر نهاد و یکی در طحال و یکی در دل ویکی درمعده در آفاق معادن‌مختلف پدید کرد در انفس‌حواس پنجگانه نهاد از سمع و بصر و شمّ وذوق ولمس ازآیات آفاق ابر است که گاهی ببارد و گاهی نه در انفس چشمهٔ چشم پدید کرد که گاهی بگریه وگاهی نه از آیات آفاق ستارگان هفت در افلاك خود و از آیات انفس اعضاء هفت سمع در انسان بمثابت زحل کرد در آسمان واو را دو برج داد یکی قوس و یکی حوت وهمچنین بصر در دوچشم نهاد و چشم در انسان بمنزلت مریخ کرد در آسمان واورا دو برج نهاد یکی عقرب و یکی‌حمل همچنین شمّ در دو ممر بینی نهاد و ذوق در انسان بمنزلت زهره کرد در آسمان و آنرا دو برج نهاد یکی ثور و یکی میزان همچنین ذوق در دو جای نهاد از لهات ولسان ـ لمس درانسان بمنزلت عطارد کرد درآسمان و اورا دو برج نهاد یکی سنبله و یکی جوزاء و همچنین لمس در دو دست نهاد نطق در انسان بمنزلت آفتاب کرد در آسمان و آن را یك برج کرد وآن اسد است هم چنین نطق را یك آلت نهاد که آن زبان است ـ کتابت در انسان بمنزلت قمرکرد در آسمان آن را یك برج نهاد و آن سرطان است همچنین کتابت در دست راست نهاد بر غالب عادت از آیات آفاق آفتاب تابان از قطب آسمان و از آیات انفس نور معرفت در دل مرد خداداان بل این فاضل ترازآن کما قال‌الشاعر انّ شمس‌النّهار تغرب باللّیل و شمس‌القلوب لیس تغیب از آیات آفاق ماه و ستارگان گاه ماه بزیادت و گاه نقصان در برابر آن علوم نهاد در انسان علم توحید برای ادیان وعلم فقه برای ارکان وعلم طب برای ابدان وعلم نجوم برای ازمان وعلم نحو برای

تقرير بيان و لسان علم رياضت برای حيوان علم سياست برای سلطان علم صحبت برای اخوان وهذا خطب يتم أوامر لا يتم عمر برسد و اين نرسد عد الى ما كنت فيه حتى يتبيّن لهم تا پيدا شود ايشان را كه آن حقّ است و از خدای است جلّ جلاله چو اگر نه چنين بودی بريك و تيره و نسق نماندی بل مختلف شدی يعنی اين آيات و ادله حقّ است و از خدای است و قيل انه طريقة الاسلام ـ گفتند ضمير راجع است با دين مسلمانی يعنی تا بدانی كه دين مسلمانی حقّ است ـ و گفتند مراد قرآن است گفت تا بدانی كه قرآن حقّ است و از قبل خداست جلّ جلاله ـ و گفتند محمّد است صلى الله عليه و آله و سلم اولم يكف بربك كفايت نيست ای محمد كه خدای تو گواه است بر همه چيزها و جار و مجرور درجای فاعل كفی است در محل رفع وانه وما بعده در محلّ نصب بوقوع الكفاية عليه و كفى را دو مفعول بايد مفعول اول محذوف است و تقدير آن است كه اولم يكفك ربك كونه شهيداً على كلّ شيئ آنكه گفت الا انّهم فی مرية ايشان يعنی كافران در شكّ اند از لقاء ثواب و عقاب خدای تعالى الا انه بكلّشيئ محيط الا و خدای تعالى عالم است بهمه چيزی و عالمی او بهمه چيزها محيط است ومحيط درجای دگر بمعنی قادر آمد فی قوله والله من ورائهم محيط يعنی در قبضهٔ قدرت اويند ازآنجا برون نتوانند شدن پس او دو معنی دارد يكی عالمی ويكی قادری ودرعالمی فرمود وانّ الله قد احاط بكلّشيئ علماً

سورة حمعسق قبل حم الشريعه اين سورة مكی است و پنجاه و سه آيت است درعدد كوفيان وپنجاه درعدد بصريان ومدنيان و هشتصد و شصت و شش كلمه است و سه هزار و پانصد و هشتاد وهشت حرف است و روايت است از ابو امامه از اُبی كعب كه رسول ص فرمود كه هركه او حمعسق بخواند از جمله آنان باشد كه فرشتگان براو صلوات فرستندو برای او استغفار نمايند ورحمت خواهند.

سورة الشورى ثلث وخمسون آية و هى مكيّة

بِسْـــــــــــمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاينده مهربان

حٰمٓ عٓسٓقٓ كَذٰلِكَ يُوحِي اِلَيْكَ وَ اِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ *

اين چنين وحی ميفرستد بسوی تو و بسوی آنانكه از پيش تو اند خدا عزيز درست كار

لَهُ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ * تَكٰادُ السَّمٰوٰاتُ يَتَفَطَّرْنَ

مراورا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمين است و اوست برتر بزرگ نزديك است آسمانها شكافته شود

مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلٰئِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلٰا

از بالای آنها وفرشتگان تسبيح كنند بحمد پروردگارشان و آمرزش خواهند برای آنكه در زمين است آگاه باش

اِنَّ اللهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ * وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيٰاءَ اللهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ

بدرستی كه خدا او آمرزنده مهربان است و آنانكه گرفتند ازغير او دوستان خدا نگهبان است بر آنها

وَ مٰا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ * وَ كَذٰلِكَ أَوْحَيْنٰا اِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرٰى

و نيستی تو بر آنها كماشته و اين چنين است وحی كرديم بسوی تو قرآن عربی را تا بيم كنی اهل مكه را

وَ مَنْ حَوْلَهٰا وَ تُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لٰا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ *

وهركه دور آن است وبيم كنی ازروز فراهم شدن نيست شكی درو گروهی دربهشت و گروهی درآتش سوزان

وَلَوْ شٰاءَ اللهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وٰاحِدَةً وَلٰكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشٰاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظّٰالِمُونَ

واگرخواهد خدا قرار دهد آنها را گروهی تنها وليكن در آوردهركه رامی خواهددر رحمت او وستمكاران

مٰا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلٰا نَصِيرٍ * أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيٰاءَ فَاللهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَ هُوَ

نيست مر آنها را هيچ دوستاری و نه ياوری يا گرفتند از غير او دوستان را پس خدا اوست دوستار او و

يُحْيِي الْمَوْتٰى وَ هُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ

زنده كند مردگان را و اوبر هرچيز تواناست و آنچه اختلاف كرديد درو از چيزی پس حكم آن

اِلَى اللهِ ذٰلِكُمُ اللهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَاِلَيْهِ أُنِيبُ * فَاطِرُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ

بسوی خداست اين است خدا پروردگار من براو توكل كردم وبسوی او بازميگردم آفريدگار آسمانها وزمين است

جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوٰاجًا وَ مِنَ الْأَنْعٰامِ أَزْوٰاجًا يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ

گردانيد از برای شما ازخودهاشان جفت ها و ازچارپايان جفتها بسيار ميگرداند شما رادر او نيست چون مثل او

شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ * لَهُ مَقٰالِيدُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ

چيزی و او است شنوای بينا مر اوراست كليد های آسمانها و زمين می گستراند روزی را برای هر كه

يَشٰاءُ وَ يَقْدِرُ اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ * شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مٰا وَصّٰى بِهِ نُوحًا

ميخواهد و تنك ميگيرد بتحقيق او بهمه چيزداناست قرار داد برای شما از دين آنچه وصيت كرد بآن نوح را

وَالَّذِي أَوْحَيْنٰا اِلَيْكَ وَ مٰا وَصَّيْنٰا بِهِ اِبْرٰاهِيمَ وَ مُوسٰى وَعِيسٰى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ

وآنكه وحی كرديم بسوی تو وآنچه وصيت كرديم بآن ابراهيم را وموسی را وعيسی راكه برپاداريد دين را

وَلٰا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مٰا تَدْعُوهُمْ اِلَيْهِ اللهُ يَجْتَبِي اِلَيْهِ مَنْ يَشٰاءُ

و پراكنده نشويد در او وبزرك نمود بر انباز گيرندگان آنچه ميخوانی آنها را بسوی او خدا برميگزيند بسوی او هر كرا ميخواهد

وَ يَهْدِي اِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ * وَ مٰا تَفَرَّقُوا اِلّٰا مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ

و راه نمايد بسوی او هركه بازگشت كند وپراكنده نشدند جز ازبعد آنكه آمدشان دانش ازسر كشی ميان آنها

وَلَوْلٰا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ اِلٰى أَجَلٍ مُسَمًّى لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ اِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا

و اگر نبود سخنی كه پيشی گرفت از پروردگار تو تا مدت نام برده شده هر آينه حكم شدی ميانشان و بتحقيق كسانی كه ارث برده شدند

الْكِتٰابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ * فَلِذٰلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمٰا أُمِرْتَ

كتاب را از بعد آنها هر آينه درشك اند ازاو بگمان اندازنده پس برای اين پس بخوان و برجاباش چنانكه مأمور شدی

وَلٰا تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمٰا أَنْزَلَ اللهُ مِنْ كِتٰابٍ وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ

و پيروی مكن خواهشهاشان را و بگو گرويدم بآنچه فرو فرستاد خدا از كتاب ومأمور شدم كه عدالت كنم ميانه شما

اَللّٰهُ رَبُّنا وَ رَبُّكُمْ لَنا اَعْمالُنا وَ لَكُمْ اَعْمالُكُمْ لا حُجَّةَ بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمُ اَللّٰهُ يَجْمَعُ

خدا پروردگارما وپروردگارشما مارا است کارهای ما ومرشمارا است کارهای شما نیست حجتی میان ما ومیان شما خدا جمع کند

بَيْنَنا وَ اِلَيْهِ الْمَصِيرُ * وَالَّذِينَ يُحاجُّونَ فِي اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ

میان ما و بسوی اواست بازگشت وکسانی که محاجه کنند در خدا از بعد آنچه اجابت کرده شد مر اوراست حجت آنها

داحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ * اَللّٰهُ الَّذِي اَنْزَلَ الْكِتابَ

ناچیزاست نزدپروردگارشان وبرآنهاست خشمی ومر آنهاراست شکنجهٔ سخت خدا است آنکه فرو فرستاد کتاب را

بِالْحَقِّ وَالْمِيزانَ وَما يُدْرِيكَ لَعَلَّ السّاعَةَ قَرِيبٌ يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ *

بحق و میزان وچه چیز آگاه کرد تو را شاید رستخیز نزدیك باشد می شتابند بآن کسانی که نمیگروند

بِها وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْها وَيَعْلَمُونَ اَنَّهَا الْحَقُّ اَلا اِنَّ الَّذِينَ يُمارُونَ فِي السّاعَةِ

بآن وکسانی که گرویدند ترسناکند از آن ومیدانند که آن راست است آگاه باش بتحقیق کسانی که جدال کنند در رستخیز

لَفِي ضَلالٍ بَعِيدٍ * اَللّٰهُ لَطِيفٌ بِعِبادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ وَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ *

هرآینه در گمراهی دورند خدا مهربان است به بندگانش روزی دهد هرکه را میخواهد و اوست توانای عزیز

مَنْ كانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيا

هرکه باشد میخواهد کشت آخرت را بفزائیم برای او در زراعت او و هرکه باشد میخواهد کشت دنیا را

نُؤْتِهِ مِنْها وَ ما لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ .

*** میدهیم اورا از آن و نیست مراورا در آخرت هیچ بهرهٔ .

قوله تعالی حمعسق اختلاف مفسران برفت در حم امّا آنچه در این آیت گفتند ـ ارطاة بن منذر گفت مردی بنزدیك عبدالله عباس آمد و اورا پرسید که حمعسق چه باشد و حذیفة الیمان حاضر بود عبدالله عباس جواب نداد دیگر بار پرسید جواب نداد دیگر بار حذیفه گفت من ترا خبر دهم بدانکه این در مردی فرود آمد نام اوعبد الاله او عبدالله که بر بهری جویهاء مشرق فرود آید وآنجا دو مدینه بنا کنند بر کنار آن جوی چنانکه جوی از میان هردو فاصل باشد چون خدای تعالی خواهد تا زوال ملك ایشان کند و دولت ایشان را ببرد ـ آتشی بفرستد بشب و یك مدینه بسوزد چنانکه از او هیچ اثر نماند این مدینه دیگر از آن تعجب فرومانند بر دگر روز جمله جبّاران آنولایت در این مدینه دیگر حاضر آیند بنظارهٔ این مدینه سوخته خدای تعالی بفرماید تا خسف کنند ایشان را آنمدینهٔ دیگر بر زمین فرو شود با هرکه در او باشد قوله حمعسق یعنی حم عزیمة من الله و سنةٌ و قضاءٌ انداخته شده عزمی و سنت وقضای از خدای تعالی و قیل حم عسق عین عد لامنه سین بمعنی سیکون و قاف واقع بهما ای بالمدینتین و مانند این خبری است که جریر بن عبدالله روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود مدینه بنا کنند میان دجله و دجیل و قطربل و طرات جبّاران اهل زمین آنجا مجتمع شوند و خزائن ومالهاء عالم آنجا جمع کنند خدای تعالی آن شهر بزمین فرو برد بااهلش آن در زمین زودتر رود از آنکه میخ آهنین در زمین نرم ـ و گفتند عبدالله مسعود خواند حمسق بی عین و گفت سین هر امتیند که رفتند وقاف هر فرقی اند که خواهند آمد ودر مصحف

عبدالله مسعود عین نیست ـ عکرمه گفت نافع الازرق عبدالله عباس را پرسید از حمسق گفت حاء حلم خداست و میم مجد اوست و عین علم اوست و سین سنای او است و قاف قدرت او است ـ خدای تعالی باین حرفها قسم کرد ابو الجوزاء روایت کرده از عبدالله عباس که گفت عین عذاب است سین مسخ قاف قذف وبیان این قول خبری است که از رسول صلی الله علیه وسلم روایت کردند که چون این آیت آمد حضرت رسول ص دل تنگ شد ـ گفتند یا رسوالله چرا دل تنگی فرمود مرا خبر دادند ببلائی که بامت من میرسد خسف و مسخ و قذف و آتش که ایشان را جمع کند و بادی که ایشان را در دریا ریزد و آیاتی و علاماتی پیاپی بنزول عیسی و خروج دجّال ـ شهر بن حوشب گفت و عطاء بن ابی رباح کارزاری باشد که عزیز در او ذلیل شود و ذلیل در او عزیز شود و آنکارزار در قریش باشد آنکه با عرب افتد آنکه بعجم افتد آنکه تا بخروج دجال برسد عطا گفت حاء حربی باشد میان اهل مکّه و قحطی که ایشان مردار بخورند و استخوان مردگان . میم ملکی که تحویل افتد از قومی بقومی از قریش عین آن عدوّی که ایشان را باشد سین آنکه در آنجا سببی بود قاف آنکه قدرت خدای تعالی در آن ـ بکر بن المزنی گفت ح حربی باشد میان قریش و موالی دست قریش را باشد بر موالی میم ملك بنی امیّه است عین علوّ عبّاسیان سین سنای مهدی است قاف قوه عیسی است که از آسمان فرود آید و ترسایان را بکشد وکلیسیاها را ویران کند ـ محمّد بن کعب گفت قسمی است که خدای تعالی کرد بحلم و مجد و علم و سنا و قدرت خود که عذاب نکنند آن را که بیناه بکلمهٔ اخلاص دهد و آن گفتن لا اله الا الله است ـ سعید جبیر گفت ح از رحمن است میم از مجید است عین از علیم است سین از قدّوس است قاف از قاهر است ـ سدی گفت از هجاء مقطّع است عین از عزیز وسین از اسلام و قاف از قادر ـ گفتند این در شأن محمد صلی علیه وآله و سلّم است ح حوض مورود او است و میم ملك ممدود اواست و سین سنای مشهود او است قاف قیام او است در مقام محمود وقرب او در کرامت بمعبود ـ عبدالله عبّاس گفت هیچ پیغمبر نبود والاّ درکتاب وحی او حم عسق است برای این گفت کذلك یوحی الیك و الی الذین من قبلك قوله کذلك یوحی الیك ابن کثیر یك روایت از ابوعمرو آمد که خواند یوحي بفتح حا علی ما لم یسمّ فاعله برسئوال سائل کانّه لما قال کذلك یوحی فقال قائل من یوحی فقال الله العزیز الحکیم ومثله قوله في قرائة من قرأ یسبّح له فیها بالغدوّ والاصال رجال ومثله قول الشّاعر لیبك یزید ضارع لخصومة و مختبط ممّا تطیح الطوائح کانّ سائلاً سال و قال من یبکیه فقال ضارع لخصومة ـ و باقی قرّاء خواندند یوحی برفعل مستقیم بکسر حاء من اوحی یوحی اسناداً الی اسم الله تعالی گفت همچنین وحی کند بتو وبآنانکه پیش تو بودند از پیغمبران خدا یتعالی که او عزیز و منیع و غالب و قاهر است و بیهمتا و حکیم است وعالم بدقایق امور ومحکم کار له ما فی السّموات و ما فی الارض اوراست یعنی خدای را آنچه درآسمانها وآنچه درزمین است و هوالعلیّ العظیم و او بزرگوار وبلند قدرت و بزرك است آنکه گفت تکاد السّموات یتفطرون ابو عمرو و عاصم فی روایة ابو بکر خواندند یکاد بیا برای آنکه تأنیث سموات نه حقیقی است

و فعل مقدّم ينفطرون من الانفطار على زنة الانفعال و هى مطاوع فطرته فانفطر اى شققته فانشق و ابن كثير و ابن عامر و حمزه وعاصم فى رواية حفص خواندند تكاد السّموات بتاء تانيث ينفطرن بنون چنانكه گفتيم نافع و كسائى يكادالسموات بياء يتفطرن بتاء بدل نون من التفطر و هو مطاوع فطر يقال فطرته فتفطر گفت نزديك است كه آسمان بشكافد از بالاى ايشان از عظم و فظيعت كلمه كفر كه ميگويند و شرك بخدا ميآرند و در حق او اثبات زن و فرزند ميكنند و مثله قوله يكادالسموات يتفطرن منه تنشق الارض و تخرالجبال هداً ان دعوا للرحمن ولداً و قوله من فوقهن يعنى هر آسمانى كه بالاى آسمانى ديگر است چون آسمان زيرين شكافته شود از كفر اهل زمين اولى و آخرى كه آسمان دنيا شكافته شود چه او نزديك است بايشان والملائكته يسبحون بحمد ربهم و فرشتگان تسبيح ميكنند بحمد و شكر خداى ايشان . و براى اهل زمين استغفار مى كنند و آمرزش ميخواهند از براى جملهٔ مؤمنان بيانه قوله و يستغفرون للذين آمنوا الا ان الله هوالغفورالرحيم بعضى علما گفتند حق تعالى اين آيت بهيبت و عظمت كرد و ختم او بلطف و بشارت گفت خدا آمرزنده و بخشاينده است آنگه گفت والذين اتخذو من دونه اولياء گفت آنانكه بدون خداى خداوندان و معبودان گيرند والله حفيظ عليهم خداى بر ايشان نگاهبان است اعمال ايشان ميداند و ميشناسد و بر ايشان ميشمارد تا جزا دهد ايشان را بر آن و ما انت عليهم بوكيل تو كه محمدى ص وكيل ايشان نه ـ انما برتو بلاغ و اعذار و انذار است بس گفت و كذالك اوحينا اليك همچنين وحى كرديم و بفرستاديم بتو قرآنى بلغت عرب لتنذر ام القرى تا بترسانى مكه را يعنى اهل مكه را على حذف المضاف و اقامة المضاف اليه مقامه كقوله و اسئل القرية و مكه را براى آن ام القرى خواند زيرا كه اصل زمين است و زمين را از زير او بيرون آورده اند ـ و من حولها و آنانكه پيرامن مكه اند و تنذريوم الجمع و بترسانى خلقان را از روز قيامت و يوم الجمع منصوب است بآنكه مفعول دوم است يقال انذرت فلانا كذا او بكذا و نصب او بر ظرف نيست براى آنكه انذار واقع نيست در وى بل بر حذف مضاف است و التقدير لتنذرالناس عذاب يوم الجمع مفعول اول محذوف است لدلالة الكلام عليه و مراد بيوم الجمع روز قيامت است لاريب فيه هيچ شكى نيست در وقوع اين روز ـ آنگه اهل جمع را بردو فرقه نهاد گفت فريق فى الجنة گروهى در بهشتند و گروهى در دوزخ آنانكه ببهشت شوند گروهى بعدل شوند و استحقاق و گروهى بفضل و رحمت و اما آنانكه بدوزخ شوند جز بعدل نشوند ـ عبدالله عمر روايت كرد كه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يك روز بيرون آمد دو صحيفه بدست گرفته گفت دانيد تا اين نوشتها چيست گفتيم نه گفت اينكه بدست راست دارم نامه ايست دراو نامهاء اهل بهشت ثبت كرده اند نام ايشان و نام پدران ايشان و نام خويشان و عشيره ايشان اين پيش از اين فرمود نوشتن كه ايشان در صلب پدر و رحم مادر بودند آنگه كه هنوز آدم گل بود هيچ زيادت و نقصان در عدد اينان نيامد و اين نامه كه در دست چپ دارم در او نامهاى اهل دوزخ است بنام و نسبت و قبيله ايشان پيش از اين كه در صلب پدر و رحم مادر بودند و آدم هنوز در ميان گل بود از اين عدد

هيچ زيادت و نقصان نشود آنكه برخواند فريق في الجنة و فريق في السعير عدل من الله تعالى آنكه گفت ولوشاءالله لجعلهم امة واحده اگر خداى خواستى مردمان همه را يك امت كردى يعنى يك ملت و اين مشيت جبر و اكراه باشد يعني اگر خداى خواستى همه را بقهر بر ايمان حمل كردى وليكن يدخل من يشاء فى رحمة وليكن آنرا كه خواهد در رحمت خود برد در سراى ثواب چون داند كه مستحق است بايمان و عمل صالح والظالمون و ظالمانى را كه كافر باشند ايشان را هيچ يار و ياورى نباشد كه پاى مردى ايشان كند تا عذاب خداى تعالى از ايشان دفع كند ام اتخذوا من دونه اولياء گفتند ام بمعنى بل است بل اين كافران بدون خداى اولياء گرفته اند و دوستان ومعبودان فالله هوالولى خداى است برحقيقت كه خداوند خلقان است و اوست كه مرده و زنده كند و بر همه چيز قادر است و ما اختلفتم فيه من شيئى فحكمه گفت هر آنچه در او خلاف كنيد و ميان شما در او اختلاف رود از احكام شرع و كار دين و دنيا حكم آن با خدا است و حاكم در آن خداى باشد و كس را نرسد از شما كه در او حكم كند چه خداست كه عالم است بمصالح خلق و عواقب امور ـ و آيت دليل است بر آنكه كسرا نباشد كه از خود در شرع حكم كند جز بنصوصى وارد از قبل خداى تعالى اما بآيتى محكم يا بخبرى متواتر ذلكم الله ربى آن خداى است كه خداوند و پروردگار من است عليه توكلت من بر او توكل كرده ام و اعتماد كرده و مرجع و مآب من با اوست و من با او گريزم و توبه و انابت من با او باشد فاطرالسموات والارض آفريدگار آسمانها و زمين است از ابتداء تا پنداری عدم بشكافت كه وجود اين اشياء از او پديد كرد و جعل لكم من انفسكم ازواجا شما را هم از جنس خود جفت و مسكن پديد كرد و گفتند براى آن گفت من انفسكم كه حوا را از استخوان پهلوى آدم آفريده و در دست آن است كه از بقيهٔ گل آدم آفريد و من الانعام ازواجا و از چهار پايان همچنين جفت جفت يذرؤكم فيه مى آفريند شما را در او ـ مفسران در اين ضمير خلاف كردند بعضى گفتند مراد شكم است او رحم كنايت عن غيرالمذكور و قيل اراد به الزوج راجع بازدواج و جفت است كه هر مولود در شكم ماده باشد ـ و قيل في التزويج و قيل فى هذا النوع من الخلقه من اخراج الولد من ذكر او انثى فراء و زجاج گفتند فيه بمعنى به است اى بما جعل لكم ازواجاً وانشدالأ زهرى فى امراة و ارغب فيها عن لقيط و اهله ولكنني عن سنبس لست ارغب اى ارغب بها عنهم ليس كمثله شيئى در او چند قول گفتند يكى آنكه كاف تشبيه زياد است والتقدير ليس مثله شيئى و يكى آنكه مثل صله است و زيادت تقدير آنكه ليس كهو شيئى و اين نظائر بسيار دارد كقولهم مثلك يفعل كذا و مثلى لايرغب فى كذا اى انت و انا و قال تعالى فان آمنوا بمثل ما امنتم به اى بما انتم به و كذالك هو فى مصحف عبدالله بن مسعود و قال اوس بن حجر شعر وقتلى كمثل جذوع النخل يغشاهم سيل منهم قال آخر سعيدبن زيد اذا ابصرت فضلهم ما ان كمثلهم فى الناس من احد و قال آخر ليس كمثل الفتى زهير خلق يوازيه فى الفضائل ـ و آنچه قول محققان است بيان كرديم في قوله ليس كمثله شيئى في سورة الانعام و هوالسميع البصير و او شنوا و بيناست له مقاليد السموات والارض گفت

اوراست کلید های آسمان و زمین یعنی آجال و ارزاق و احکام بفرمان اوست یبسط الرزق لمن یشاء روزی بگستراند برآنکه خواهد و تنگ گیرد بر آنکه خواهد که او بهمه چیز عالم است و قدر وقتر تضییق باشد شرع لکم ما وصی به نوحا بیان کرد برای شما آنچه نوح را علیه السلام بآن اندرز و وصایت کرد برای آن نوح را تخصیص کرد که اول کسی که او را شریعت بود نوح بود والذی اوحینا و آنچه وحی کردیم بتو و محل ما والذی هردو نصب است بوقوع شرع بر او کذالك قوله و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی و آنچه وصایت کردیم ابراهیم و موسی و عیسی را علیه السلام ـ آنکه در معنی و وجه آیت خلاف کردند ـ قتاده گفت معنی ما والذی و ما دیگر که اسماء مبهم است تحلیل الحلال و تحریم الحرام حکم گفت تحریم ـ الامهات والبنات است و آنچه شرح داد فی قوله حرمت علیکم امهاتکم الایة بیان محرمات است در باب نکاح ـ مجاهد گفت نماز بپای داشتن است و زکوة دادن و اقرار دادن خدای را بطاعت آن دین است که خدای نهاد برای پیغمبران و این روایت والبی است از عبدالله عباس ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا کـه طاعت خدای تعالی بپای دارید و پراکنده نشوید و رو مگردانید از امتثال اوامر و انتهاء از نواهی او ـ و گفتند دین توحید است و گفتند خدای تعالی جملهٔ پیغمبران را باقامت دین فرستاد و اقامت سنت و الفت و جماعت و ترك فرقت و حمل کردن بر عموم اولی تر بود از فعل و اجبات و مندوبات و اجتناب مقبحات کبر علی ـ المشرکین بزرك است و گران است بر مشرکان ـ آنچه تو ایشان را بآن میخوانی از توحید و ترك عبادات اصنام الله یجتبی الیه من یشاء خدای تعالی برگزیند برای رسالت آن را کـه خواهد ـ و گفتند معنی آن است که سخت میآید برای مشرکان رسالت تو و آنکه تو یکی از جملهٔ ایشانی آنکه مخصوص کند تو را بنبوت و اداء رسالت و نمیدانند که این باختیار خداست که خدای تعالی برای رسالت خود آنرا برگزیند کـه او خواهد و داند کـه صلاحیت آن دارد و الیه برای آن اختصاص است یعنی یجتبی و یختار مضیفاً الیه و ناسباً له الیه من انه رسول الله ونبی الله وصفی الله وامین الله این فائده الیه است و یهدی الیه من ینیب و هدایت کند بخود آنرا که با او رجوع کند و یا در او گریزد و ما تفرقوا متفرق و و مختلف نشدند اهل ادیان و ملل و گفتند اهل کتاب را خواست چنانکه گفت و ما تفرّق الذین اوتوا الکتاب الآیة الاّ من بعد ما جائتهم العلم الاّ از پس آنکه علم و حجّت بایشان آمد از آیات و بیّنات و ادله و الاّ از پس آنکه نعت و صفت محمّد صلی الله علیه و آله در کتب خود بخواندند و بشناختند بغیاً بینهم برای بغی و طلب ریاست بناحق و نصب او بر مفعول له است و لولا کلمة سبقت من ربك و اگر نه آنستی که کلمتی از خدای تعالی سابق شد که تا خیر عذاب ایشان کند تا بوقتی مسمّی و آن روز قیامت است لقضی بینهم حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب و جدا کردندی مؤمن را از کافر بنزول عذاب بکافران و انّ الذین اورثوا الکتاب و آنانکه کتاب بایشان بمیراث دادند از جهودان وترسایان از پس پدران خود وقوله من بعدهم ـ گفتند از پس امم گذشته و گفتند اهل کتاب را خواست که پیش رسول بودند ـ

لفی شكّ منه مریب درشکی اند بتهمت آرنده ـ منه یعنی از محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم و از کار او فلذلك فادع یعنی الی ذلك الدّین فادع ـ آنکه حق تعالی او را امر کرد و گفت یا محمّد تو مردمان را با دین مسلمانی دعوت کن ولام والی متعاقب باشند یقال دعوته لکذا والی کذا او هدیته لکذا والی کذا وهدیته کذا ایضاً فاستقم کما اُمِرْت و مستقیم باشی و راست چنانکه تو را فرموده اند وهیچ عدول مکن و کژی مکن در دین ولا تتّبع اهوائهم ومتابعت هواء ایشان مکن متابعت رضای من کن چرا هواء ایشان مختلف است نگاه نتوانی داشتن وقل بگو ای محمد صلی الله علیه و آله که من ایمان آوردم بهر کتاب که خدای تعالی فرستاد و من تبیین راست و امرت لا عدل بینکم و مرا فرمودند تا عدل و انصاف و سوّیت کنم میان شما و داد دهم الله ربنا و ربّکم خدای پروردگار ما و شماست لنا اعمالنا و لکم اعمالکم اعمال ما ما راست و اعمال شما شما را یعنی جزاء عمل ما بما دهند و جزاء عمل شما بشما و این دلیل است بر بطلان مذهب مجبّره لا حجة بیننا وبینکم میان ما و شما حجّتی نیست ـ مجاهد گفت معنی آن است که میان ما وشما خصومتی نیست امروز تا فردا بقیامت خود محاجه و مخاصمه کنیم ابن زید گفت معنی آن است که حقّ روشن شد و جدل ساقط شد و گفتند معنی آن است که حجّت نیست میان ما وشما یعنی میان ما منقطع شد از آنکه ظلم وبغی شما از آن ظاهر تر است که بمحاّجه حاجت است و گفتند معنی آن است که حجّت ما راست برشما موقوف نیست میان ما و شما که بر ما بایستد یا بر شما ـ الله یجمع بیننا خدای تعالی جمع کند میان ما تا بیکدیگر خصومت کنیم وآنجا حق از باطل پیدا شود والیه المصیر و بازگشت بااوست مارا و جملهٔ خلائق را والذین یحاجون فی الله گفت آنان که در خدای تعالی محاّجه کنند و مجادله و حجّت انگیزند ـ گفتند فی الله ای فی آیات الله علی حذف المضاف و اگر بر ظاهر حمل کنند اولیتر باشد چه منعی نیست مجادلهٔ ایشان در خدای تعالی در نفی او و اضافت صفات نقص با او و شرك با او ظاهر است من بعد ما استجیب له پس از آنکه اجابت کردند مردمان او را و گردن نهادند فرمان او را برای ظهور حجّت بر ایشان وتتابع معجزات و تظاهرات آیات وبیّنات پس ایشان از امروز در حکم معاندانند بیغی و حسد ـ مجاهد گفت محاجهٔ ایشان باین بود کـه گفتند کتاب ما پیش از کتاب شما است و رسول ما پیش ازرسول شما و بحق اولی تریم از شما قولی دیگر آن است که ما استجیب له یعنی للنبی صلی الله علیه و آله و سلّم پس از آنکه خدای تعالی دعای رسول را اجابت کرد ـ و آن معجزات که از او در خواست اقامت کرد و جهی سه دیگر آن است که گفتند پس از آنکه خدای تعالی دعای او در کفّار اجابت کرد و ایشان روز بدر بشمشیر او کشته شدند و دعاء او علیه السّلام بمکه در ایشان رسید بقحط و سختی تا از ضرورت مردار بخورند و پوستهاء چهارپایان بر آتش نهادند و بخوردند و آن دعاء که کرد در نجات مستضعفان از دست متغلّبان قریش و مکه خدای تعالی اجابت کرد و ایشانرا برهانید چون عمار و جزاو و حجّتهم داحضة حجت برای ازدواج و مناسبه محاجه گفت و گفتند بلفظ حجّت گفت و معنی شبهت خواست از آنجا که بر باطل حجت نباشد و گفتند برای آن حجت خواند آنرا علی حکایة قولهم و اعتقادهم انّ ذالك حجة ودلیل برآنکه چنین است

آن است که اگر حجت بودی داحض و زایل و باطل نشدی گفت آن شبهت که ایشان
می آرند در معرض حجت بنزدیك خدای تعالی باطل است و علیهم غضب و برایشان خشم است
ازخدای تعالی ولهم عذاب شدید و ایشان را عذابی باشد سخت درقیامت الله الذی انزل الکتاب
بالحقّ و المیزان و آن خداست که کتاب فرو فرستاد بحق و درستی و راستی و ترازو و آن
عبارت است از عدل و انصاف و سوّیت و آنکه مردمان را فرمود تا در معامله و معاشره و
مخالطه با یکدیگر چون ترازو راست باشند ـ بعضی دیگر گفتند مراد بمیزان هم قرآن است
و تکرار برای اختلاف لفظ کرد ـ برای آن قرآن را ترازو خواند که در او راستی و
انصاف است و نیز رجحان او بر دگر کلامها چنان ظاهر است که رجحان‌تر ازو که چون کفّه
میزان بر کفّه گران تر باشد یعنی کتابی که در این معانی با ترازو ماند و بیشتر مفسّران
گفتند خود ترازوی حقیقی خواست که خدای تعالی چنانکه کتاب ازآسمان فرستاد ترازوهم
از آسمان فرستاد و راستی و کژی و زیادت و نقصان و فروماندگی و رجحان او معلوم گردد
مردمانرا و کیفیّت چیزی سنجیدن چنانکه هست‌فیما بیننا باعلام او بوده است وما یدریك وچه
آگاه کرده است ترا و اعلام کرده یعنی‌چه دانی تو لعلّ السّاعة قریب همانا رواست‌که قیامت
نزدیك است یعنی چون وقتی معیّن نیست آن را مجوّز است که هرساعت باشد برای آن‌قریب
گفت قریبه نگفت که تانیث ساعت حقیقی نیست ـ و گفتند رجوع با معنی روز کرد که
یوم القیمة است ـ و گفتند تقدیر آن است که قریب مجیئها چنانکه هند خارج غلامها ـ و
گفتند فعیل بمعنی فاعل را تشبیه کرد بفعیل بمعنی مفعول کامراة قتیل و کفّ خضیب
یستعجل بها الذین لا یؤمنون بها استعجال و شتاب زدگی بقیامت آنان میکنند که ایمان
ندارند از آنکه نمیدانند که آن چه روز است و در آن روز ایشانرا چه نهاده است والذین
آمنوا مشفقون منها و آنان که ایمان دارند میترسند از آن روز میدانند که آن حق است
و درست است و خواهد بود و ایمان دارند باهوال و شدائد آن و حساب و کتاب وثواب
و عقاب ـ آنگه گفت الا انّ الذین یمارون فی السّاعة لفی ضلال بعید آنان که خصومت و
جدل کنند در باب قیامت و انکار کنند بودن آنرا وبحساب و کتاب وحشرو نشر وثواب
و عقاب نه بگویند ایشان درگمراهی‌اند دور ازصواب وهدایت الله لطیف بعباده گفت‌خدای
لطف کننده است با بندگانش و لطف او به بندگان ایصال منافع باشد بایشان از وجهی که
دقیق باشد بر هر عاقلی ـ ادراکش ولطیف در لغت رحیم و رفیق باشد که وفق کند وعنف
نکند و نقیض او عنیف باشد و لطیف در اجسام دقیق باشد و خلاف او کثیف ـ عبدالله
عبّاس گفت حقّی مهربان است به بندگانش ـ عکرمه گفت با ربهم نکوکار است بایشان ـ
سدی گفت رفیق رفق کننده‌است بایشان ـ مقاتل گفت رحیم است بمؤمن وکافر که‌ایشانرا
روزی دهد ـ قرظی گفت لطیف است در وقت عرض محاسبه و قال‌شعر غدا عند مولی‌الخلق
للخلق موقف یسائلهم فیه الجلیل و یلطف ـ بعضی دیگر گفتند لطیف است در روزی از
دووجه یکی آنکه روزی تو از پاکهاء لذیذ کرد دوّم آنکه بیکبار نداد تا تلف کنی که ما

عندکم ینفد و ما عندالله باق ـ جنید را پرسیدند که لطیف که باشد گفت آنکه با دوستان
لطف کند تا بره در آید و اگر با دشمنان همان کردند آشنا شدندی ـ محمّد بن علی الکتانی
گفت لطیف بمن لجاء الیه من عباده اذا یئس من الخلق و بمن توکل الیه و رجع الیه وقال
امرٌ با فناء القبور کأنّنی اخو بطنة و الثّوب فیه نحیف و من شقّ(١) فالله قدّر رزقه ـ وربی
بمن یلجاء الیه لطیف این اقوال مفسّران است و تفسیر او از جهة لغت و لطیف فاعل لطف
باشد و لطف در اصطلاح متکلمان فعلی باشد که مکلف عنه آن بصلاح نزدیکتر باشد و ازفساد
دور تر سواء اگر از فعل خدای باشد یا از فعل غیر او و هر لطف که مکلف عند آن ازمعاصی
امتناع کند آن را عصمت گویند ولطف از شرایط حسن تکلیف است واز حکمت قدیم‌تعالی
نکو نباشد که تکلیف کند عاری از لطف چه غرض او از تکلیف تعریض منزلتی است که‌باو
نتوان رسید الاّ بتکلیف و آن ثواب ابداست چون داند که چیزی هست که مکلف را
نزدیك گرداند ـ بامتثال اوامر و انتها از مناهی تا او باین منزلت رسد و اگر نکند مؤدی
بود با نقض غرض او از حکیم تعالی چیزی که ناقض غرض اوباشد نیکو نبود تعالی علوّا کبیراً
یرزق من یشاء و این لطف و منافع در او ظاهر تراست که بحسب مصلحت میرساند ببندگان
و هوالقویّ العزیز و او قادری است که او را عجز در نیابد و عزیزی که او را غلبه نتوان
کردن آنکه گفت من کان یرید حرث الاخرة هر که او کشت و کار آخرت خواهد و اینجا
تخم آخرت فکند ازایمان و عمل صالح تا اورا نفع ثواب بر دهد بقیامت مادر کشت و کار
او بیفزائیم چنانکه کشت کنند برای طمع زیادت کشت کند. مفسّران گفتند این زیادت
آنست که گفت من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و گفتند آنست که گفت کمثل حبّة انبتت
سبع سنابل فی کلّ سنبلة گفت چنانکه در دار دنیا دانه بصحرا برید و در زمین افکنید از
یك دانه هفت خوشه بر آید در هر خوشه صد دانه باشد یکی را هفتصد این بازرگانی است با
من در سرای فانی تا عوض هم اینجا بستانی اگر در سرای فانی با من معامله کنی تا در
سرای باقی بستانی .آنرا عدد نبود و در حساب نیاید که والله یرزق من یشاء بغیر حساب و
من‌کان یرید حرث الدّنیا نؤته منها و هر کس که کشت دنیا و منافع عاجل خواهد بخل نکنیم
بر او آنچه خواهد چنانکه خواهد بدهیم او را از آنکه دنیا را و دنیا جوی را نزد ما بس
خطری نیست این چنین بی قدری جز چنان بی خطری را نشاید که لوکانت الدّنیا تزن عندالله
جناح بعوضة لما سقی کافراً منها شربة ماء ـ گفت اگر دنیا نزد خدای پر پشهٔ سنجی داشت
هیچ کافر را یك شربت آب ندادی تا گمان نبری که‌آنرا که تو می بینی در دنیا کام روا وکامران
از کرامت اوست آن از هوان اوست انّما نملی لهم لیزدادوا اثماً ولهم عذاب مهین ـ و ماله
فی الآخرة من نصیب ـ آنگه او را در آخرت نصیبی و بهرهٔ نباشد برای آنکه جمع دشخوار
توان کرد میان دنیا و آخرت که مثل الدّنیا و الآخرة کمثل الضّرّتین مثل دنیا و آخرت چون
دو هووی است اگر این‌را خوشنود کنی آن دگر خشم گیرد قوله تعالی.

(١) ـ ظاهراً افتادگی دارد

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ
آیا مر آنها راست شریکان که قرار دادند برای خودشان ازدین آنچه رخصت نداد باوخدا و اگر نبود کلمه فصل
لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا
هرآینه حکم شدی میان آنها و بتحقیق ستمکاران مر آنها راست شکنجه دردناك بینی ستمکاران را ترسناك از آنچه پیشه کردند
وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا
و آن واقع است بآنها وکسانی که گرویدند و کردند کار های شایسته درسبزه زار های بهشتها مر آنها راست آنچه
يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ * ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ
میخواهند نزد پروردگار آنها این است آن برتری بزرگ این است آنکه مژده دهد خدا بندگانش راآنان را
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى
که گرویدند و کردند کارهای شایسته بگوئی خواهم ازشما بر آن اجری مگردوستاری در خویشاوندان
وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ * أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى
و هرکه کسب کند نیکوئی را بیفزائیم مر اورادر آن نیکوئی بتحقیق خدا آمرزنده سپاس پذیرنده است آیا میگویند بر بست
عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَأِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ
بر خدا دروغ را پس اگر بخواهد خدا مهر نهد بر دل تو و میزداید خدا باطل را و ثابت کند حق را
بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ * وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو
بسخنانش بتحقیق او دانا است بحقیقت سینه ها و اواست آنکه پذیرد توبه را از بندگانش و در گذرد
عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ * وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
از لغزشها و میداند آنچه را میکنید و استجابت کند آنان را که گرویدند و کردند کار های شایسته
وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ * وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ
و افزاید آنها را از جود خودو کافران مر آنهاراست شکنجه سخت و اگر گستراند خدا روزی را
لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ *
برای بندگانش هرآینه سرکشی کنند درزمین ولیکن فرو فرستد باندازه آنچه میخواهد بتحقیق او ببندگانش آگاه بیناست
وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ *
و اوست آنکه فرو فرستد باران را ازپس آنکه نومید شدند و پراکنده سازد رحمت خودرا و اوست دوستار ستوده
وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ
و از آیات او آفرینش آسمانها و زمین است وآنچه پراکنده کرد درآن از جنبده و او بر جمع کردن آنها
إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ * وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ
چون خواهد تواناست وآنچه رسد شمارا از مصیبتی پس بآن چیزی است که پیشه کرد دستهای شما و در گذرد از
كَثِيرٍ * وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا
بسیاری و نیستید شما بعجز آورندگان در زمین و نیست مر شما را از غیر خدا هیچ دوستاری و نه
نَصِيرٍ * وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ
یاوری و از آیات اوست کشتیها در دریا چون کوه ها اگر خواهد آرام کند باد را پس میگردند

(رواکد)

رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ * أَوْ يُوبِقْهُنَّ بِمَا
ایستنده بر پشت آن بتحقیق در این هرآینه آیت‌هاست برای هر شکیبائی شکرگذار یا هلاك کند آنها رابانچه
كَسَبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ * وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ
کسب کردند درگذرد ازبسیاری ومیداند آنان راکه جدال کنند در آیات ما نیست مر آنها را هیچ گریزگاهی
فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ
پس آنچه داده شدید ازچیزی پس بهره زندگانی دنیاست وآنچه نزد خدا است بهتر و پاینده تر است مرآنان را
آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا
که گرویدند و بر پروردگار شان توکل کنند و کسانیکه پرهیز کنند بزرگهای گناه را وزشتیها را وچون
مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ * وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ
که خشمناك کنندشان درمی گذرند وآنان که استجابت کردند مر پروردگارشان را وبرپا داشتند نماز راو کارآنها
شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ
مشورت است میان آنها وازآنچه روزی کردیم آنها رانفقه کنند وآنانکه چون رسد آنهارا ستمی آنهاداد خواهی کنند
وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ *
و جزای بدی بدی است مانند آن پس هرکه درگذشت واصلاح کرد پس اجر او بر خداست بتحقیق او نه دوست دارد ستمکاران را
وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ * إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ
و هرآنکه دادخواهی کرد پس ازستم اویس آن گروه نیست بر آنها هیچ راهی جز این نیست راه بر کسانی است
يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ *
که ستم کنند مردم را و ستم کنند در زمین بغیر حق آن گروه مر آنها راست شکنجهٔ دردناك
وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ * وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ
وهرآینه کسیکه صبر کرد و بخشید بتحقیق این، هرآینه ازفراتر کارهاست و هرکه را گمراه کند خدا پس نیست مر اورا هیچ
وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَى مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ
دوستاری از پس او و بینی ستمکاران راچون دیدند شکنجه رامیگویند آیا بسوی بازگشت هیچ راهی است
وَتَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَقَالَ الَّذِينَ
و بینی آنها را عرض کرده شوند بر آن فروتنان از خاری مینگرند از چشم انداختنی خفی و گفتند کسانی
آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ
که گرویدند بتحقیق زیان کاران کسانی اند که زیان کردند خودها شان راو کسانشان را روز رستخیز آگاه باش بتحقیق ستمکاران
فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ * وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَنْ
در شکنجه پاینده اند و نه باشد مر آنها را هیچ دوستان که مدد کنند آنهارا از غیر خدا و هرکه را
يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ * اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ
گمراه کند خدا پس نیست مراورا هیچ راهی اجابت کنید مر پروردگارتان را پیش از آنکه بیاید روزی که نیست بازگشتی
لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَإٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ * فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا
مر آنرا از خدا نیست مر شما راهیچ پناه گاهی این روز ونیست مر شما را هیچ انکاری پس اگر روگردانیدند پس

(ارسلناك)

أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَ إِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً
نفرستاديم تو را بر آنها نگهبانی نیست بر تو مگر رسانیدن و بتحقیق ما چون چشانیدیم آدمی را از ما رحمتی
فَرِحَ بِهَا وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ * لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
خوشنود شود بآن و اگر برسد آنها را اگر ندی بآنچه پیش کرد دستهاشان پس بتحقیق آدمی ناسپاس است مر خدا را است پادشاهی آسمانها
وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ *
و زمین می آفریند آنچه را میخواهد و می بخشد هر که را میخواهد دختر را و می بخشد مر هر که را میخواهد پسر
أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَ إِنَاثًا وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ * وَمَا كَانَ
یا جفت کند آنها را پسران و دختران و قرار میدهد هر که را میخواهد نازاد بتحقیق او دانا است توانا و نرسد
لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ
مر بشر را که سخن گوید اورا خدا مگر بوحی یا از پس پرده یا بفرستد فرستاده را پس وحی کند
بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ * وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ
برخصت او آنچه را میخواهد بتحقیق او است برتر درست کار و همچنین وحی فرمودیم بسوی تو روح را از امر خود نبودی
تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا
بدانی چیست کتاب و نه ایمان ولیکن قرار دادیم اورا نوری هدایت کنیم باو هر که را خواهیم از بندگان خود
وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا
وبتحقیق تو هر آینه راه می نمائی بسوی راه راست راه خدا آنکه مر اوراست آنچه در آسمانها و آنچه
فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ
در زمین است آگاه باش بسوی خدا میگردد کارها .

قوله تعالی ام لهم شرکاء بیان کردیم پیش از آنکه ام را سه وجه باشد یا معادلهٔ همزهٔ استفهام است یا بمعنی بل باشد یا میم صله بود معنی او استفهام بود و اینجا بمعنی بل محتمل است گفت بل این کافران را شرکائی و انبازانی هستند ـ یعنی متبوعان و معبودان ایشان و رؤساء و ائمه ضلالت شرعوا لهم من الدین مالم یأذن به الله که بنهاده از برای ایشان از دین و شریعت برسبیل بدعت نه براه راست آنچه خدای تعالی نفرموده است و دستوری نداد و این صفت مبتدعان است و ائمهٔ ضلالت و آنکه گفت و لولا کلمة الفصل ای کلمة الحکم و حکم را فصل خوانند و حاکم را فصال ـ گفت و اگر نه آن حکمی است که من بآن حکم کرده ام در تأخیر عذاب ایشان و آنکه در دنیا تعجیل عقوبت نکنم بر ایشان لقضی بینهم حکم کرده شدی میان ایشان و برسیدی بهر مستحقی آنچه سزای ایشان است و ان الظالمین لهم عذاب الیم گفت ظالمان را و کافران را و مبتدعان را عذابی باشد سخت بدرد آرنده و آنکه خطاب با رسول یا با مخاطبی مبهم مجهول گفت تری الظالمین مشفقین مما کسبوا وهو واقع بهم فردای قیامت ظالمانرا بینی ترسان و لرزان از آنچه کرده باشند ـ و آنچه کرده باشند بایشان رسد و بر ایشان یعنی جزای آن ـ و اشفاق خوفی باشد با رقت از وقوع امری بر مخوف علیه و اصل او از رقت باشد من قولهم ثوب شفیق ای رقیق والاسم الشفقه ـ والذین آمنوا وعملوا الصالحات رواست که محل این جمله نصب

بود بالعطف علی قوله تری الظالمین ای و تری الذین آمنو . و شاید که محل او رفع بود و این کلامی مستانف بود گفت آنانکه مؤمن باشند و عمل صالح دارند في روضات الجنات ایشان در بوستانهاء سبز باشند که هم زمینش بنبات سبز باشد و هم هوایش پر درخت باشد چنانکه سایه افکند و زمین بیوشد هم مرغزار باشد وهم بوستان لهم ما یشاؤن عند ربهم ایشان را باشد هر چه خواهند و آرزو کنند نزد خدای تعالی ذالك هوالفضل الکبیر این فضلی و احسانی و بزرگواری باشد یعنی این ثواب که خدای تعالی بشارت داد با بندگان مؤمن خود که عمل صالح کنند چو ایشان اهل آن و مستحق آنند آنکه گفت قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی من از شما مزدی نمیخواهم بر این اداء رسالت الا دوستی این خویشان نزدیکتر بمن عبدالله عباس گفت سبب نزول آیت آن بود که چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه مالی نداشت و او را حقوقی و احوالی پیش می آمد که او را بمال حاجت می بود . انصاریان گفتند این مرد خویش ما است و درین شهر غریب است و او را حقوقی پیش میآید و او را وسع آن نیست که بآن قیام کند و خدای ما را بر دست او هدایت داد . اگر برای او مالی جمع کنیم همانا روا باشد برفتند و رسول ص را گفتند خدای تعالی این آیت فرستاد قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی الایه ـ قتاده گفت سبب نزول آیت آن بود که اهل مکه گفتند این محمد ص بر ادای رسالت که میکند مزدی طمع دارد خدای تعالی این آیت را فرستاد و این . لا یقتر است برای آنکه سوره مکی است . اکنون در معنی آیت خلاف کردند . حسن بصری گفت معنی آیت آن است که رسول گفت من بر اداء رسالت و بیان شریعت از شما مزدی نمیخواهم الا التودد الی الله و التقرب الیه بطاعته الا آنک تقرب کنید بخدای تعالی بطاعت او و خویشتن دوست داشته گردانید بعمل صالح نزدیك او و این قولی است بعید و از ظاهر و فحوی دور و این معنی از این الفاظ استخراج نتوان کرد ـ طاوس و شعبي گفتند معنی آنست که هیچ بطن از بطون قریش نبود والا با رسول خویش داشتند رسول صلي الله علیه و آله وسلم گفت مرا از شما هیچ توقع نیست جز آنکه مرا دوست دارید برای قرابتی وخویشی که هست میان ما و این هم ضعیف است و خلاف ظاهر است اگرچنین بودی الا المودّة للقربی بایستی بلام ـ عبدالله عباس و سعید جبیر وعمرو بن شعیب و ابو جعفر و ابو عبدالله گفتند معنی آن است که من ازشما هیچ مزد طمع نمیدارم الا آنکه اهل البیت و خویشان مرا دوست دارید و بر جمله اقوال استثناء منقطع است برای آنکه این هیچ اجر نباشد و مزد نبوّت را بنشاید و انما مزد اداء رسالت جز ثواب نباشد و الا بمعنی لکن باشد گفت مزدی طمع نمیدارم ولیکن توقع آن است که اهل بیت وخویشان مرا دوست دارید و این قول در اخبار ما و مخالفان آمده است بطریقهای مختلف ـ آنکه خلاف کردند در آنکه این قربی و این قرابت کیستند که خدای تعالی دوستی ایشان فرمود مکلّفان را ـ اعمش و سعید وجبیر وعبدالله عباس گفتند حضرت امیرالمؤمنین علی است و حضرت خیرالنّساء فاطمه زهرا و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام ـ و عبدالله عباس گفت من

از رسول صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدم چون این آیت آمد که یا رسول الله صلی الله علیه وآله این قرابت کیستند که خدای مارا فرمود بدوستی ایشان گفت علی وفاطمه وحسن و حسین و بیان این قول آن است که زید بن علی علیه السلام روایت کرد ازپدرش از جدّش امیرالمؤمنین علیه السّلام که او گفت من با رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم شکایت کردم از حسد مردمان بر من مرا گفت یا علی اما ترضی ان تکون رابع اربعة راضی نباشی که چهارم چهار کس باشی که در بهشت شوند من باشم و تو و فاطمه و حسن و حسین و زنان ما از چپ و راست ما باشند و فرزندان ما ازپس پشت ما و شیعهٔ ما از پس ایشان باشند ـ شهر بن حوشب روایت کرد از امّ السلمه که رسول صلی الله علیه‌وآله وسلم یك روز فاطمه را گفت برو و شوهرت را و فرزندانت را بیار او برفت و ایشان را حاضر نمود رسول صلي الله عـلي و آله و سلّم کلیمی برایشان فکند وگفت اللهم هٰؤلاء آل محمّد فاجعل صلواتك و برکاتك علیهـم انّك حمید مجید گفت ایشان آل محمّد اند بار خدا یا صلوات و برکات خود بر ایشان کن که تو حمیدی و مجیدی امّ سلمه گفت من گوشهٔ کلیم بر داشتم تا با ایشان در زیر آن شوم رسول صلی الله علیه وآله کلیم از من در کشید و گفت انّك علی خیر تو با خیری واهل بیت من ایشانند ـ وابو هریره روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله وسلم علی و فاطمه وحسن و حسین را گفت انا حرب لمن حاربکم وسلم لمن سالمکم ـ من بجنگم با آنکه با شما بجنك است و بصلحم با آنکه با شما بصلح است ـ سدی روایت کرد عن ابی الدّیلم که گفت آنکه که حسین بن علی را علیه السلام شهید کردند و زنان او را با حضرت علی بن الحسین علیه السلام بشام بردند باسیری یکی از شامیان علیه اللعنة بر خاست و گفت الحمدلله الذی قتلکم و استأصلکم و قطع قرن الفتنة علی بن الحسین علیه السلام گفت یا هذا تو قرآن دانی گفت آری گفت خواندهٔ قل لا اسئلکم علیه اجرا الاّ المودّة في القربی گفت آری گفت این قربی مائیم که خدای دوستی ما را امر فرمود ـ صادق علیه‌السلام گفت نقش نکین پدرم این بود ظنّی بالله حسن و بالنبیّ المؤتمن و بالوصیّ ذی المـنن و بالحسین و الحسن و منصور فقیه گوید انکان حبّی خمسة زکت به فرایضی وبغض من عاداهم رفضاً فانّی رافضی ـ این جمله اخبار آن است که ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیر این آیت آورد در کتاب خود بر این قدر قناعت کرده شده چو اگر اخباری که در این باب ازطرق اصحاب ما آمده است آورده شود یك مجلّد برآید و این اخبار از طریق مخالفان چون حجتی باشد بر ایشان ـ بعضی دیگر گفتند این قربی فرزندان عبدالمطلب اند انس بن مالك روایت کرد کـه رسول صلی الله علیه واله و سلم گفت نحن ولد عبدالمطلب سادة اهل الجنة انا و حمزة و جعفر و علی و حسن و حسین و مهدی احمدبن عامر روایت کرد از پدرش رضا علیه‌السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که رسول صلی الله علیه وآله فرمود بهشت حرام است بر آنانکه بر اهل بیت من ظلم کنند و عترت مرا برنجانند و هرکس کـه ضنیعتی کند با یکی از فرزندان عبدالمطلب و او مکافات نتواند کرد او را من مکافات کنم روز قیامت ـ بعضی دیگر گفتند آنانند که خمس حلال

(است)

است ایشان را و زکوة برایشان حرام و ایشان آنانند که مدنس نشده اند در جاهلیت و اسلام و هم الذین ذکرهم الله فی قوله و اعلموا انما غنمتم من شیئی فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی و فی قوله ما افآء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول ولذی القربی وفی قوله وات ذی القربی حقه والمسکین ـ مقیم روایت کرد از عبدالله عباس که یکروز میان انصاریان و میان قریش خبری برفت عباس بیامد و گفت بر ما فخر میکنند بهر حال فضل ما راست بر شما رسول صلی الله علیه وآله وسلم بشنید برخاست بیامد و انصار را گفت یا معشرالانصار نه شما ذلیل بودید خدای تعالی شما را عزیز کرد بمن گفتند بلی یا رسول الله ص آنگه گفت جواب ندهید مرا گفتند بگفتیم یا رسول الله ص که دست منت تراست برما ـ گفت شما نیز بگوئید نه تو را قومت براندند ما تو را با خود گرفتیم و تو را بدروغ داشتند ما تو را تصدیق کردیم و تو را مخذول بکردند ما تو را یاری کردیم گفتند یا رسول الله ص تن و جان و مال ما فدای تست اگر خواهی تا جملهٔ مالهاء خود را بیاوریم و تو را محکم کنیم در او خدای تعالی این آیت را فرستاد قل لا اسئلکم علیه اجرا الاالمودة فی القربی ـ عبدالله شداد گفت یکروز عباس عبدالمطلب رسول ص را گفت یا رسول الله ص چرا قریش یکدیگر را بچشم احترام مینگرند و ما را بچشم بغض و عداوت گـفت چنین میکنند گـفت آری همچنین میکنند ـ رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت بآن خدائی کـه مرا بحق فرستاد که ایمانشان درست نباشد تا شما را دوست ندارند برای من و قومی گفتند این آیت منسوخ است برای آنکه این آیت بمکه آمد و رسول را در مکه یاری و ناصری خدای تعالی فرمود که او را و اهل بیت او را دوست دارند چون بمدینه آمد و انصاریان یار او شدند خدای تعالی خواست تا حکم او را در این باب حکم پیغمبران مقدم باشد چون گفتند و ما اسئلکم علیه من اجر ان اجری الا علی رب العالمین حکایت از نوح وهود و صالح و لوط و شعیب علیهم‌السلام این آیت را بفرستاد قل ما سئالتکم من اجر فهو لکم ان اجری الا علی الله و قوله قل ما اسئالکم علیه من اجر و ما انا من المتکلفین وقوله ام تسئلهم اجرا فهم من مغرم مثقلون ـ ام تسئلهم خرجاً فخراج ربك خیر این آیتها این آیت منسوخ بکرد ـ و این قول ضحاك است و این قولی است سخیف و ضعیف و نامرضی و دلیل است بر جهـل قائلش برای آنکه او گمـان برده است که دوستی آل محمّد ص بر حقیقت مزد آل نبوت است و این نه چنین است برای آنکه مزد اداء شریعت و قیام با عباء رسالت جز ثواب مؤبد نباشد مقرون بغایت اعزام و اجلال و مودت اهل‌البیت خود تکلیفی است از خدای تعالی برما که بر آن مستحق ثواب باشیم و تکلیف ما چگونه ثواب رسول باشد برسخت تر تکلیفی واو را در آن چه نفع و خیر باشد پس چون این باطل است بادلهٔ عقل و سمع معلوم شد کـه الا در آیت استثناء منقطع است و چون چنین بود جمع توان کردن میان آیات و جملهٔ آیات محکم باشد نه آن ناسخ باشد و نه این منسوخ و حکم همه برجای باشد . ثعلبي امام اصحاب حدیث در ابطال این قول گفت دوستی اهلبیت و تقرب آن بخدای از جمله اصول دین و ارکان مسلمانی و سر طاعات و سبب تحیل رضای خدای

(چگونه)

چگونه توان گفت که منسوخ است . آنگه گفت دلیل دیگر بربطلان این قول آنست که ابومحمد عبدالله‌ابن طاهر الاصفهانی روایت کرد باسنادش از جریرابن عبدالله‌البجلی که رسول صلی‌الله‌علیه و آله و سلم گفت من مات علی حب آل محمد ص مات شهیدا الا و من مات علی حب آل محمد ص مات مغفورا الاومن مات علی حب آل محمد ص مات تائباًالاومن مات علی حب آل محمّد مات مؤمناً مستکمل الایمان الاومن مات علی حب آل محمّد ص بشره ملك‌الموت بالجنة ثم منکرٌ و نکیر الا و من مات علی حب آل محمّد ص یزف الی الجنة کما تزف العروس الی زوجها الاومن مات علی حب آل محمد ص فتح له من قبره بابان الی الجنة الاومن مات علی‌حبّ آل‌محمّد ص جعل‌الله زوار قبره ملئکته‌الرحمة ـ الاومن مات علی حب آل محمد مات‌علی‌السنته والجماعة الاومن مات علی بغض آل محمّد ص جاء یوم القیمة مکتوب بین‌عینیه آیس من رحمت الله الا و من مات علی بغض آل محمد ص مات کافرا ـ الا و من مات علی بغض آل محمد ص لم یشم رائحة الجنة ـ گفت هر کس بر دوستی آل محمد ص بمیرد شهید مرده . هر کس که بر دوستی آل محمد ص بمیرد گناهش بیامرزند . و هر که بر دوستی آل محمد ص بمیرد بر توبه بمیرد . و هرکس که بر دوستی آل محمد ص بمیرد مؤمنی باشد تمام ایمان . و هرکس که بر دوستی آل محمد ص بمیرد او را ملك الموت و منکر و نکیر بشارت دهند ببهشت . و هر که بر دوستی آل محمّد ص بمیرد چنان ببهشت ببرند که عروس را بخانه شوهر و هر که بر دوستی آل محمد ص بمیرد از بهشت دو در در گور او گشایند . و هر که بر دوستی آل محمد ص بمیرد خدای تعالی فرشتگان رحمت را فرماید تا قبر او را زیارت کنند . هر که بر دوستی آل محمد ص بمیرد بر سنت و جماعت مرده باشد . هر که بردشمنی آل محمد ص بمیرد روز قیامت می‌آید بر پیشانی او نوشته که نومید است این بنده از رحمت خدای تعالی هرکه بر دشمنی آل محمد ص بمیرد کافر مرده . و هر که بر دشمنی آل محمد ص بمیرد بوی بهشت نشنود ـ پس چون اخبار مانند این بسیار است محال باشد این آیه در قرآن منسوخ باشد وسنت و اخبار چنین مؤکد ـ و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا گفت هر که او حسنتی اکتساب کند ما در حسن و ثواب او بیفزائیم امام حسن‌ابن علي علیه‌السلام و عبدالله عباس گفتند که حسنته دوستی اهل‌البیت است ان الله غفور شکور خدای تعالی آمرزنده است و شکر کننده یعنی مدح کننده بندگان بر طاعت و شکر در حق خدای تعالی مجاز باشد و مبالغه یعنی مدح بجائی رساند که بشکر ماند ام یقولون افتری علي الله کذباً گفتند سبب نزول آیت آن بود که خدای تعالی آیت فرض مودت اهل‌البیت بفرستاد فی قوله الاالمودة فی القربی گروه ضعیف اعتقادان رسول ص را متهم داشتند گفتند محمد ص میخواهد تا مردم را با اهل‌بیت خود رغبت کند خدای تعالی این آیت را فرستاد گفت بل میگویند که این محمد ص بر خدای دروغ فرا بافته و آیت مودت نه خدای‌فرستاد فان یشاءالله یختم علي قلبیك اگر خدای خواهد مهر بردل تو نهد ـ مجاهد گفت معنی آنست که دلت بحفظ خود نگاه دارد و بالهام صبر تاطمن ایشان در دل تو کار نکند ـ قتاده گفت معني آن است که اگر آن کرده بودی که ایشان گفتند مهر بردلت نهادی بنسیان‌قرآن برسبیل عقوبت و یجری مجری قوله ولو تقوّل علینابعض

الأقاویل لاخذ نامنه بالمبین الایة آنکه ابتداء کرد حدیثی منقطع از حدیث اول و گفت ویمحالله الباطل و این جمله درمحلّ رفع است و او در کتاب حذف کردند تبعاً للمصاحف چنانکه گفت و یدع الانسان بالشّر دعائه بالخیر و هیچ موجب نیست حذف واو را وکذالك في قوله سندع الزّبانیة کسائی گفت درکلام تقدیم وتاخیری هست والتقدیر والله یمحالباطل علی هذا الوجه ـ فائدهٔ این تقدیر آن است تااشتباه زائل شود که او جواب شرط است فی قوله فان یشاء الله یختم علی قلبك ومعني آیت آن است که او آنخداست که باطل را محوکند وبستر و ناچیز کند وحق را درست کند بکلمات وگفتار خود انّه علیم بذات الصدور که او عالم است باسرار دلهاء وداند آنچه ایشان دردل دارند یا برزبان رانند ازتهمت رسول ص درباب آیت دوستی اهل بیت وهوالذی یقبل التوبه عن عباده ـ عبدالله عباس گفت چون ایشان این گمان بد و تهمت بردند رسول را ص خدای تعالی این آیت فرستاد ترسیدند و بدانستند که رسول را ص از غیب خدای خبر داد پشیمان شدند و بیامدند و بارسول ص توبه کردند و در دست ویای رسول افتادند و ایمان تازه کردند خدای تعالی این آیت فرستاد وگفت او آن خداست که توبه پذیرد از بندگانش بدانکه بیان کردیم که حقیت توبه پشیمانی باشد به گناه گذشته وعزم باشد که در آینده مانند آن نکند برای قبح آن فعل اما ـ عبارات اهل علم و اصحاب اشارات دراو مختلف است ومعنی راجع با آنکه ما گفتیم جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که اعرابی درمسجد رسول آمد و دو رکعت نماز کرد وگفت اللّهم انّی استغفرك واتوب الیك از سر زبان حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه بشنید گفت یا اعرابی سرعت زبان باستغفار توبه دروغ زنان باشد ترا از این توبه توبه باید کرد. اعرابی گفت یا امیر المؤمنین توبه چه باشد وچگونه باید کرد فرمود بدانکه توبه را شش شرط است اول پشیمانی برگناه گذشته وقضاکردن فرائض . و ردّ مظالم باخداوند . وآتش نفس را خاموش و نفس را درطاعت گداختن چنانکه پرورده باشی در معصیت ونفس را تلخی طاعت چشانیدن پس از آنکه اورا حلاوت معصیت بچشانیده باشی وگریستن از ترس خدای بدل آنکه خندیده باشی ـ محمّد بن علی التّرمذی گفت ابوبکر ورّاق را گفتند که بنده کی تائب باشد گفت اذا رجع الی الله و راقبه واستحیاه وخاف نقمته فیما عصاه والتجاء الی رحمته فرجاه و ذکر حلمه فی سرّه فابکاه و ندم علي مکروه اتاه و شکر ربّه علی ماهداه و فهم عن الله وعظه فوعاه و حفظ عهده فیما اوصاه ـ سرّی سقطی را گفتند توبه چه باشد گفت صدق العزیمة علي ترك الذنوب والانابة بالقلب الی علاّم الغیوب والنّدامة علی ما فرط من العیوب و مسئلة ثبات القلب علی التّوبة من مقلّب القلوب ـ یحیی معاذ را گفتند تائب که باشد گفت آنکه برنائی وشهوت برسر خود زند و بشکند و دنیا برسر شیطان زند و پست کند و خویشتن را در مخالفت هوای نفس باز دارد وعهد کند که بیرون نیاید تامرکش بیرون نیارد ـ سهیل بن عبدالله را پرسیدند که توبه چه باشد گفت انتقال باشد از احوال مذمومه باحوال محموده ـ ابوالحسن پوشنجی را گفتند تائب که باشد گفت آنکه چون معصیت یادآرد حلاوت او در

دل نیاید ـ رویم گفت توبه آن باشد که مرد ترك معاصی کند بفعل و نیّت و اقبال کند برطاعت بفعل ونیّت‌جنیدرا گفتند تائب که باشد گفت‌هر که توبه‌کند ازهرچه جز اوست ـ شاه کرمانی گفت دنیا رهاکن تا تائب باشی ومخالفت هوا کن تا برضای او برسی ویعفو عن السّیئات این دلیل است برآنکه توبه اسقاط عقاب نکند وقبول توبه ضمان ثواب باشد براو نه اسقاط عقاب چنانکه اصحاب وعید گفتند آنست ـ که اگر چنان بودی تکرار بودی ومعنی هردو لفظ یکی بودی و در دوم فائده نبودی . دگر آنکه اگر توبه اسقاط عقاب کردی بر طریق وجوب چنانکه گفتند خدای نگفتی برسبیل تمدّح ومنّت ویعفو عن السّیئات ـ ویعلم مایفعلون وداند آنچه گفتند حق تعالی باین دو کلمه خلق را امید داد و بترسانید گفت ویعفو عن السّیئات تا امید نبرند وگفت یعلم مایفعلون تاایمن نشوند وحمزه وکسائی وخلف وحفص عن عاصم تفعلون خواندند بتاء خطاب و باقی قرّاء بیاء خبراً عن الغایب سعید بن المسیّب روایت کرد از ابوهریره که رسول صلی الله علیه وآله وسلّم گفت انّ الله تعالی افرح بتوبة عبده المؤمن من الضّالّ بالوجد ومن العقیم بالولد ومن الظّمأن بالورد خدای تعالی بتوبهٔ بندهٔ مؤمن شادتر باشد ازانکه گم کرده بیافته و زن نازائیده بفرزند وتشنه بآب سرد وهرکه او توبه کند مثل توبهٔ نصوح خدای تعالی کناه اورا ازیاد کرام الکاتبین ببرد و از بقاع زمین ومردم آن و یستجیب الّذین آمنوا گفت و نیز اجابت کند دعاء مؤمنانی که عمل صالح کنند یقال استجاب و اجاب بمعنی قال فلم یستجبه عند ذلك مجیب این قول بیشتر مفسّران است و لائق بسیاقت این است بعض دیگر گفتند فعل مؤمنان است و اجابت بمعنی طاعت است یعني مؤمنان خدای را اطاعت دارند وفرمان برند ویزیدهم من فضله وخدای ایشان را ازفضل خود وثواب ونفع بیفزاید وقول اول بهتر است ـ قول دیگر آن است که دعاء مؤمنان اجابت کند یعنی دعاء بعضی در حق بعضی شقیق بن سلمه گفت عن سلمة بن سبیره که اوگفت معاذ خطبه کرد بشام گفت شما مؤمنانید واهل بهشتید ومن امید دارم که این بندگان را که بغارت آورده‌اند ازفارس وروم خدای تعالی ایشان را بیامرزد و ببهشت فرستد از آنجا که چون ایشان برای شما کاری کنند و شمارا نیك آید گوئید احسنت رحمك الله احسنت بارك‌الله فیك وامید آن است که دعاء شما درحق ایشان مستجاب باشد لقوله تعالی ویستجیب الّذین آمنوا وعملوا الصّالحات ویزیدهم من فضله الایه ـ ابوصالح روایت کرد ازعبدالله عباس که گفت ویستجیب الّذین آمنوا معني آن است که شفاعت ایشان در حق برادران ایشان قبول کنند و یزیدهم من فضله آن است که درحق خویشان شفاعت ایشان بپذیرد والکافرون لهم عذاب شدید گفت کافران را عذابی باشد سخت ولو بسط الله الرّزق لعباده لبغوا فی الارض گفت اگر خدای تعالی روزی بربندگانش بگستراند درزمین طاغي وباغی شوند گفتند آیت در درویشان اصحاب صفّه آمد که ایشان تمنّای توانگری کردند ـ خدای تعالی این آیت فرستاد ـ جباب بن الأرت گفت آیت درما فرود آمد چون مالها بنی قریضه وبنی النظیر وبنی قینقاع دیدیم مارا توانگری آرزو آمد خدای تعالی این آیت فرستاد ـ شقیق بن ابراهیم گفت اگر خدای تعالی بندگان را روزی

دادی نه ازطریق کسب و ایشان فارغ و پرداخته بودندی طاغی وباغی شدندی و سعی فساد کردندی درزمین ولیکن ایشان را بکسب وطلب معاش مشغول کرده است و این منّتی است ازاو برایشان ورحمتی ولکن ینزّل بقدر مایشاء ولیکن بمقدار حاجت فرو میفرستد اندك باندازهٔ چندانکه خواهد و مصلحت داند و کفایت ایشان درآن باشد ـ مقاتل گفت روزی بقدر فرو میفرستد تایکی توانگر است ویکی درویش انّه بعباده خبیراً بصیر که او به بندگانش دانا وبینا است ـ قتاده گفت دراین آیت گفته‌اند خیرالرّزق مایکفیك ولا یطغیك ولا یلهیك گفت بهترین روزی آن باشد که کفایت بود وترا طاغی نکند وترا مشغول باز نکند . رسول صلی الله علیه وآله وسلّم گفت بدترین چیزی که من ازآن میترسم درحق این امّت دنیاست و کثرت او وهمچنین گفت علیه السلام دادن این مال فتنه است ـ ونادادن فتنه ـ انس مالك روایت کرد از رسول صلی الله علیه وآله وسلّم که اوگفت جبرئیل گفت ازخدای تعالی کلماتی درحکمت و موعظت وآن این است که گفت هرکه او دوستی ازان مرا اهانت کند چنان است که بامن مبارزت کارزار میکند ومن بنصرت وباری دوستان خود سریع باشم ومن برای ایشان خشم کنم چنانکه شیر خشمگین ودرهیچ کار مرا آن تردّد نباشد که درقبض روح بندهٔ مؤمن که او کاره است مرك را ومن کارهم رنج و دل تنگی اورا وچارهٔ نیست اورا ازمرك وبنده بهیچ چیز بمن تقرّب نکند چنانکه باداء فرایض و بنده مؤمن لایزال تقرب میکند بمن بنوافل تااورا دوست گیرم چون دوست گرفتم اورا سمع و بصر ودست او باشم وقوت کنندهٔ او . اگر خواهد بدهمش واگر دعاکند اجابت کنم اورا . واز بندگان من کسی باشد که او از من بابی از ابواب عبادت خواهد ومن براو آن در نگشایم چه اگر بگشایم او بعجب شود ودرآن عجب هلاك شود واز بندگان من کشی باشد که اورا جزبیماری برصلاح ندارد واگر تن درستی دهم اورا تباه شود . وازبندگان من کسی باشد که صلاح او در توانگری بود که اگردرویش دهم اورا بفساد شود . واز بندگان من کسی باشد که صلاح او در درویشی بود که اگر توانگری دهم اورا فاسد شود من تدبیر بندگان خود دانم کردن از آنجا که دلهاء ایشان دانم که من علیم و خبیرم . ابان بن عیاش این خبر روایت کرد ازانس و گفتی بارخدایا من ازآن بندگانم که صلاح من درتوانگری است مرا درویش مکن ـ وهو الّذی ینزّل الغیث او آن خداست که باران فرو فرستد در وقت حاجت و غیث بارانی باشد که بوقت اغاثت و فریاد رسیدن باشد کأنّ العباد استغاثوا الی الله فاغاثهم بغیث دلیلش بجز اشتقاق من بعد ماقنطوا پس از آنکه نومید شده باشند وبفریاد آمده ـ قتاده گفت مردی بنزدیك عمر خطاب آمد وگفت باران از آسمان باز ایستاده و مردم نومید شدند گفت وقت است که باران آید ـ گفت چه دانید که این غیب است گفت قال‌الله تعالی وهوالذی ینزّل الغیث من بعد ماقنطوا چون حال درسختی بحدّ نومیدی رسد ازآنجا فرج بود که و عندالتّناهی یکون‌الفرج ـ و ینشر رحمته ورحمت بپراکند یعني باران نظیره قوله و هوالذی ارسل الریاح بشرا بین یدی رحمته و هو ولی الحمید و او خداوند کاری پسندیده است

مستحق حمد وشکر فعیل بمعنی مفعول است ومن آیاته خلق السموات والارض گفت از آیات او آن است که آسمان وزمین بیافرید ومابث فیهما من دآبّة وآنچه پراکنده است در زمین از جانوران و مادرمحل جرّ است باضافت خلق بااو وهو علی جمعهم اذا یشاء قدیر واو قادراست برجمیع ایشان از پراکندگی چون خواهد که جمعشان کند وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم گفت آنچه بشما رسد از مصیبتی ونکبتی. آن بجزاء کسب دست شماست یعنی مکافات فعل شما ـ مدنیان وشامیان خواندند بما کسبت بیفاء برآنکه ماء موصوله باشد واهل عراقین بافا خواندند فبما برآنکه ماجزائی باشد اعنی ماء اول. و ماء دوم مصدری باشد ای فبکسب أیدیکم ویعفو عن کثیر ـ آنکه بازنمود که نه هرچه توکنی من آن را جزا کنم چه بیشتر ازان باشد که عفو کنم وازآن درگذرم رسول صلی الله علیه وآله وسلّم گفت مامن اختلاج عرق ولا خدش عود ولا نکبته حجر الاّ بذنب وما یعفوالله اکثر گفت هیچ رگی نباشد که بجهد کسیرا ونه چوبی که اندام او بخراشد ونه آنکه پای او بسنك درآید الاّ بگناهی وآنچه خدای عفو کند بیشتر است ـ ابوسخیله روایت کند ازامیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه که او گفت خبردهم شمارا بفاضل تر آیتی درکتاب خدای تعالی وذلك قوله تعالی وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر ـ آنکه گفت این آیت را تفسیر کنم چنانکه رسول صلی الله علیه وآله وسلّم کرد برای من ماأصابکم من مصیبة یعنی من مرض او عقوبة او الم فی الدنیا فبما کسبت ایدیکم والله اکرم من ان یثنی العقوبة علیکم فی الاخرة ویعفو عن کثیر وما عفاالله عنه فی الدنیا فالله اعدل من ان یعود فی شیئ قد عفا عنه ـ گفت هرچه بشما رسید از نکبتی وبیماری وعقوبتی وبلائی دردنیا این بکردهٔ دست شماست و خدای ازآن کریم تر است که بنده را در دنیا بگناهی که عقوبت کرد براو مثنّی کند درآخرت واز بسیاری عفو کند خدای وآنچه خدای عفو کرد ازآن خدای تعالی حلیم تر از آن است که باسر گناهی شود که عفو کرده باشد ازآن حسن بصری گفت در نزدیك عمران الحصین رفتم تااورا بپرسم از بیماری که اورا بود سخت یکی ازحاضران گفت سبب این بیماری تو چیست گفت یااخی مپرس مرا از این معنی قال الله تعالی وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر. این که تو می بینی برمن از من است و عفو خدای بیشتر و بهتر است ـ مرة الهمدانی گفت بریشت دست شریح ریشی بود گفتم این چیست گفت بما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر ـ محمّد بن سیرین را وام بسیار جمع شد و او ازآن دل تنك می بود او را گفتند سبب این چیست گفت نیك دانم. گناهی است که من کرده‌ام از چهل سال واین آیت بخواند ـ ابوسلیمان الداوانی را گفتند چرا عاقلان ملامت نمیکنند ایشان را که بااینان بدی میکنند گفت برای آنکه میدانند که خدای ایشان را ابتلا کند بگناهشان قال الله تعالی وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم سعد بن سنان روایت کرد از انس مالك از رسول صلی الله علیه وآله وسلّم که او گفت چون خدای تعالی به بندهٔ خیر خواهد تعجیل عقوبت کند اورا از گناهی که کرده باشند و چون به بندهٔ بدی خواهد عقوبت تاخیر کند تابروز قیامت عکرمه گفت هیچ نکبت به بنده نرسد الاّ

بگناهی که خدای تعالی آن را سبب آمرزش او کند یا زیادت درجه که اورا بآنجا نرساند جز بآن ـ ضحاك گفت هیچ کس را ندانم که قرآن بیاموخت پس فراموش کرد الاّ بعقوبت گناهی که ازآن خبر محروم گردد آنکه این آیت بخواند و گفت چه عقوبت باشد بتر از نسیان قرآن حسن بصری گفت مراد باین عقوبت حدود است وما انتم بمعجزین فی الارض گفت شما خدای را عاجز نتوانید کردن درزمین وازو فایت نشوید بگریختن وما لکم من دون الله من ولیّ ولا نصیر وشمارا نباشد بدون خدای هیچ یاری وباوری واین جمله برسبیل تهدید ووعید گفت ومن آیاته الجوار فی البحر کالأعلام گفت ازآیات و دلالات خدای تعالی کشتیهاست در دریاها چون کوهها واحتها جاریة برای آن جاریة خواند کشتی را که برآب رونده باشد قال الله تعالی انّا لمّا طغی الماء حملناکم فی الجاریة ابن کثیر ونافع و ابوعمرو خواندند الجوار بااثبات الیاء فی الوصل ردّاً الی الاصل ـ باقی قرّاء الجوار بحذف الیاء اکتفاء بالکسرة عن الیاء و اتباعاً للمصحف کقوله فهو المهتد والاعلام الجبال واحدها علم ـ مجاهد گفت قصور باشد و کوشکها خلیل بن احمد گفت هرچیز مرتفع بنزد عرب علم باشد قالت الخنساء ترثی اخاها صخراً وانّ صخرا لتأتمّ الهداة به کأنّه علمٌ فی رأسهٔ نارٌ ان یشاء یسکن الرّیح اگر خواهد بادرا ساکن کند تابریشت آب بماند این کشتیها ایستاده انّ فی ذلك لایات لکلّ صبّار شکور گفت در این آیتی هست و دلالتی هرصابری شاکررا او یوبقهنّ یاهلاك کند این کشتیهارا بآب وغرق کند بما کسبوا بآنچه اهلش کرده باشند و یعفو عن کثیر و از بیشتر عفو کند بل بسیار گناه باشد که عفو کند ومؤاخذه نکند بآن و یعلم الّذین یجادلون فی آیاتنا و دانند آنان که جدل میکنند و خصومت درآیات ما مالهم من محیص که ایشان را مهربی ومعدلی نیست ونباشد ازما وعذاب ما مدنیان وشامیان خواندند ویعلم برفع علی الاستیناف ومعنی آن باشد که خود دانید ومثله قوله ویخزهم وینصرهم ویشف صدور قوم مؤمنین ـ ویذهب غیظ قلوبهم ـ ویتوب الله علی من یشاء در سورة براة علی تقدیر والله یتوب وقول النّابغه شعر فان یهلك ابوقابوس یهلك ربیع الناس والبلدالحرام ونمسك بعده بذناب عیش احبّ الظّهر لیس له سنام ـ وباقی قراء بنصب خواندند ویعلم علی الصّرف گفتند کأنه صرف عن الجزم الی النصب واین قول کوفیان است کقول الشاعر لاتنّه عن خلق وتاتی مثله عار علیك اذا فعلت عظیم ـ وگفتند باضماران چنانکه گفت للبس عباءة وتقرّ عینی احبّ الیّ من لبس الشّفوف ای وان تقرّ عینی علی تقدیر مع ان تقرّ عینی کقولهم لاتاکل السّمك وتشرب اللّبن ای مع ان تشرب واین قول بصریان است فما اوتیتم من شیئ فمتاع الحیوة الدنیا گفت آنچه داده‌اند شمارا ازمال و ملك دنیا حیات دنیا است ما مجازات راست وفاء بجواب او بازآمد ـ و زینتها و زینت دنیا است وما عندالله این ما موصوله است و آنچه نزدیك خداست ازثواب بهتر است وباقی تر وپاینده‌تر آنان را که ایمان دارند بخدای وبرخدای توکل کنند ـ والّذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش گفت آنانکه بپرهیزند ازگناههای کبائر ـ حمزه و کسائی وخلف ویحیی خواندند اینجا و درسورة والنجم کبیرالاثم برواحد و تفسیرش برشرك کرده‌اند ـ ازعبدالله عباس و دیگران کبائر خواندند بالف برجمع اختلاف مفسّران یاد

کرده‌ایم دراثم و فواحش ـ سدی گفت زنا باشد ـ مقاتل گفت موجبات حدود است هرچه دراو حد لازم آید واذا ماغضبوهم یغفرون ـ چون خشم گیرند هم ایشان بیامرزند وحلم کنند والذین استجابوا لربّهم گفت آنانکه اجابت کنند دعوت خدای را وایمان آرند ونماز بپای دارند باوقات وحدود وشرایط ـ وامرهم شوری بینهم وکارهای ایشان که رود بمشورت یکدیگر رود درمیان ایشان که رسول صلی الله علیه وآله وسلّم گفتی ماشقی عبد قط بمشورة ولاسعد باستغناء رأی گفت هیچ بنده شقی نشد بمشورت وسعید نشد باستبداد برای خود وقال علیه السلام ماخاب من استخار ولاندم من استشار خائب نشود آنکه استخاره کند و پشیمان نشود آنکه مشورت کند و ممّا رزقناهم ینفقون واز آنچه ما ایشان را روزی دهیم خرج ونفقه کنند والّذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون وآنان که چون بغی بایشان رسد انتقام کشند ـ مقاتل گفت این درمجروح است که از جارح انتقام کشد وقصاص کند ـ ابراهیم گفت دراین آیت مراد آن است که بمذلّت سر فرود ندارند چون دست یابند انتقام کشند و عفو نکنند وآیت برعموم حمل کردن اولیتر باشد و جزاء سیّئة سیّئة مثلها کف جزاء سیّئتی سیّئتی باشد اول سیّئه باشد دوّم سیّئه نباشد چه جزاء سیّئه عدل باشد و بد نبود وانّما سیّئه خواند آن را برای ازدواج چنان که گفت فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل مااعتدی علیکم دوّم اعتداء نباشد اوّل ظلم باشد دوّم نباشد. واین طریقه باستقصاء رفته است ـ ابن ابی نجیح گفت یعنی چون کلمتی گویند تورا تونیز پیش ازآن مکوی وتعدّی مکن. سفیان بن عیینه گفت سفیان بن نوری را پرسیدم ازاین آیت گفت معنی آنست که دشنامی را یك دشنام جواب ده واین جواب مرا پسندیده نیامد که خدای بجواب دشنام دشنام فرماید ـ از هشام بن حجر پرسیدم گفت معنی آیت آن است که والجروح قصاص یعنی پیش از قصاص نباید که آنکه تعدی بود و ابن شبرمه گفت که درمکه مثل او نبود در روزگار او یعنی هشام بن حجر فمن عفی واصلح وهرکه عفو کند واصلاح ذات البین کند فاجره علی الله مزد او برخدای باشد یعنی قصاص نکندوانتقام نکشد ـ مقاتل گفت عفوازجمله عمل صالح است ـ عبدالله عباس گفت که رسول صلی الله علیه وآله وسلّم گفت چون روز قیامت باشد منادی ندا کند که هرکه برخدای مزدی دارد کوبیا ومزد خود بستان جماعتی برخیزند فرشتگان گویند مزد شما برخدای چیست گویند نحن الذین عفونا عمّن ظلمنا. ما آنانیم که دردنیا عفو کردیم آنان را که برما ظلم کردند فذلك قوله فمن عفی واصلح فاجره علی الله ایشان را گویند ادخل الجنة باذن الله ببهشت روید بفرمان خدای تعالی انّه لایحب الظالمین وخدای تعالی ظالمان را دوست ندارد یعنی خیر و نفع ایشان نخواهد. عبدالله عباس گفت آن ظالمان را خواست که ابتدا کنند بظلم وظالم خود مبتدی باشد چو آنکه مکافات کند ظالم نبود عادل بود مادام تا تعدّی نکند ولمن انتصر بعد ظلمه گفت آنکس که انتقام کشد و کینه ورزد پس از آنکه براو ظلم کرده باشند. اضافت مصدر کرد بامفعول چنانکه گفت ـ وانتصروا من بعد ماظلموا این همان معنی است ـ فاولئك ماعلیهم من سبیل ایشان آنانند که برایشان راهی نیست یعنی ملامت ومذمت وعقوبت را

ای لاحرج علیهم ولا لوم انّما السبیل علی الذین یظلمون الناس ره ملامت و مذمت واستحقاق عقوبت برآنان است که برمردمان ظلم کنند بی سببی مبتدا بظلم و یبغون فی الارض بغیرالحق و در زمین بغی کنند بناحق و براهام مسلمانان برون آیند اولئك لهم عذاب الیم ایشان را عذابی بود دردناك ولمن صبر وغفر انّ ذلك لمن عزم الامور گفت آنکس که صبر کند برظلمی که براو کنند و ایذاء و مشقتی که اورا نمایند و بیامرزد و مکافات نکند آن از جملهٔ عزایم امور است ومعنی عزم امور آن باشد که اختیار اولی کند و اعلی درباب نیل ثواب و ایثار رضای خدا برآنچه اورا مباح باشد از انتقام و احتمال مشقت کند برنفس خود و معنی آن است که انّ ذلك من فضل الامور وممّا یعزم علیه و یشدّ عزیمة علیه اولوا العقل والفضل و هر مبتداء که خبر او بجمله بازآید لابد باشد که درجمله خبر ضمیری باشد عاید بمبتداء و اینجا درظاهر نیست لابد باید تامضمر باشد والتقدیر انّ ذلك منه لمن عزم الامور ـ و مثله قولهم السّمن منوان بدرهم ـ وگفتند حذف این لطول الکلام کردند اولی تر آن است که گویند لدلالة الکلام علیه کردند ـ ومن یضلل الله فما له من ولیّ من بعده گفت هرکه خدای اورا اضلال کند باحد المعانی المذکورة. چنانکه چند جایگاه بگفتیم از خذلان و تخلیه با حکم و تسمیه بااضلال از راه بهشت اورا پس ازخدای ناصری نباشد اورا که نصرت وحمایت او کند برخدای ـ آنکه گفت وتری الظالمین توبینی یامحمد ص ظالمان را وکافران را چون عذاب خدای بایشان رسد ومعاینه بینند یقولون میگویند هل الی مردٍ من سبیل هیچ ممکن هست و هیچ راهی باشد مارا درباز گشتن بادنیا تاما تلافی کنیم آن تقصیرهارا و ببدل کفر ایمان آریم وببدل معصیت طاعت کنیم این تمنای باشد که ایشان کنند ازباب جزع چو ایشان دانند که این نباشد از آنجا که معارف ایشان در قیامت ضروری باشد آنکه گفت و تریهم یعرضون علیها تو بینی ایشان را یعنی آن کافران وظالمان را که ایشان را بردوزخ عرض میکنند خاشعین نصب او برحال است ذلیل ومهین ینظرون من طرفٍ خفیّ مینگرند ازچشمی ذلیل ـ قتاده گفت چشمی نه روشن از آنجا که ایشان را کور حشر کرده باشند بیانه قوله و نحشرهم یوم القیمة اعمی و گفتند بدل نگرند و نظردل خفی باشد وطرف هم چشم باشد وهم نظر و چشم برهمزدن را طرف خوانند یقال رایته بطرف عینی ـ وقول اول بهتر است معنی آنکه بچشم مذلّت ونظر مهانت نگرند ذلیل وار و قال الذین آمنوا آنکه گفت دروقت چنین مؤمنان گویند که امروز زیان کار آن است که جان ومال وتن و اهل خود را زیان کرده است ازآنجا که او در دوزخ است و ممنوع از انتفاع باهل ومال خود چه از میان ایشان حوائل است پس نه تن دارد ونه اهل دارد ونه مال دارد آنکه گفت ظالمان وکافران درعذابی مقیم دایم باشند که آن را انقطاع نباشد آنکه گفت وما کان لهم من اولیاء ایشان را هیچ یاری وپاوری نباشد که نصرت وحمایت کنند ازخدای وآن را که خدای گمراه کند از بهشت اورا راهی نبود که برخلاف خدای بتواند رفتن و آن دگر وجوه که گفتیم محتمل است اینجا ـ آنکه باخطاب مکلفان آمد گفت استجیبوا لربکم اجابت کنید خدایتان را پیش از آنکه روزی آید که

آن را مرّد ومدفع نباشد یعنی روز قیامت وگفتند روز مرك از آنجا كه من مات فقد قامت قیامته ـ آنكه گفت ظالمان را گویند در این روز كه مالكم من ملجاء یومئذ شمارا امروز ملجأ و پناهی نیست كه بااو گریزید وشمارا نكیری نیست و انكار توانید كردن برعذاب كه باستحقاق برشما میرود. آنكه رسول را صلی الله علیه وآله وسلم گفت برسبیل تسلّی فان اعرضوا الآیة ـ اگر این كافران برگردند وفرمان تو نبرند برتو هیچ نیست ما تورا نفرستادیم تانگهبان ایشان باشی كه ایشان را ازكاری بازداری وبكاری داری بقهر ان علیك الاّ البلاغ برتوهیچ نیست الاّ بلاغ ورسانیدن آنكه ازآن حدیث برفت و در تقلّب احوال آدمی آمد وانكه اورا برحالی ثبات نباشد گفت وانّا اذا اذقنا الانسان منا رحمةً فرح بها چون ما آدمی را رحمتی بچشانیم بآن شاد شود واگر چنانچه نكبتی وعقوبتی باو رسد بگناهی كه كرده باشند كفران آرد و كافر شود كه آدمی خود كافر نعمت است. آنكه باز نمود كه من ازایشان مستغنی ام وبی نیاز كه ملك آسمان وزمین مراست گفت لله ملك السموات والارض خدایراست پادشاهی آسمان و زمین یخلق مایشاء بیافریند آنچه خواهد چنانكه خواهد. آنرا كه خواهد دختر دهد وآن را كه خواهد پسر دهد. واثلة بن الاشفع گفت از رسول صل الله علیه و آله وسلم كه او فرمود ازخجستگی زن آن باشد كه اول دختر زاید آنگه پسر نبینی كه حق تعالی درباب منّت ابتداء بدختران كرد آنكه ذكر پسر كرد وگفت یهب لمن یشاء اناثا ویهب لمن یشاء الذّكور ـ او یزوّجهم ذكرانا واناثا یاجفت كند ایشان را یعنی جفت دهد ایشان را پسران و دختران یعنی كسی راباشد كه هردو بدهد هم پسروهم دختر واین تزویج بمعنی اقتران است تقول العرب زوّجت ابلی ای قرنتها باخری. محمدبن الحنفیه گفت بیك شكم خواست بمعنی توام ـ اسحق بن بشیر گفت آیت درحق پیغمبران آمد آنكه عام شد درهمهٔ خلقان قوله یهب لمن یشاء اناثا لوط را خواست كه همه دختر داشت وهیچ پسر نداشت ویهب لمن یشاء الذكور ابراهیم را خواست كه همه پسر داشت وهیچ دختر نداشت او یزوّجهم ذكرانا و اناثا پیغمبر ص مارا خواست كه هم پسر وهم دختر داشت و یجعل مایشاء عقیماً یحیی را خواست وعیسی را كه ایشان را هرگز فرزند نبود وحمل برعموم اولیتر باشد ـ وعقیم هم مردرا خوانند و هم زن را كه ایشان را فرزند نباشد انّه علیم قدیر او عالم است بمصالح خلقان چنان دهد كه صلاح داند وقادراست آنچه داند كه باید كرد تواند كردن ـ اگر سؤال كنند كه چرا اناثاً منكر گفت والذّكور معرّف دوجواب است ازین یكی آنكه زنان از روی ظاهر چون ناشناخته‌اند از آنكه پوشیده‌اند و نامعروف ومردان بخلاف این از آنجا كه معروفند شناخته ـ و جواب دیگر آن است كه الف ولام در ذكور برای آن آورد تاچون باو وقف كنند مطابق باشد رؤس آیات را از كفور وقدیر ونكیر چنانكه گفت فی قوله واللّیل اذا یسر واین جواب بهتر است والله اعلم وما كان لبشران یكلّمه الله الاّ وحیاً ـ گفتند سبب نزول آیت آن بود كه جهودان گفتند اگر محمّد ص پیغمبر است چرا خدای بااو سخن نگوید بیواسطه یاخدای را نبیند معاینه چنانكه موسی دید وشنید رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت موسی خدای را ندیده واو وحی چنان كند كه

صلاح داند. خدای تعالی این آیت فرستاد وما كان لبشر نباشد هیچ آدمی را ان یكلّمه الله كه خدای بااو سخن گوید الاّ وحیاً الاّ بوحی ـ گفتند مراد الهام است یادرخواب بازنمودن ونصب او برتمیز است وروا بود كه مصدری بود درجای حال ای موحیاً چنان كه اتیته ركضاً وجئته عدواً ای راكضاً عادیاً او من وراء حجاب یاازپس حجابی یعنی الاّ ومحلّ كلام ازپس حجابی باشد نه آنكه متكلّم ازپس حجابی بود كه آنكه جسم باشد ـ گفتند معنی آن است كه درنفی معاینه ومشاهده بمنزلت آن است كه درحجاب باشد وحجاب مانعی باشد كه منع كند از ادراك او یرسل رسولا یا پیغمبری بفرستد چون جبرئیل چنانكه باپیغمبران كرد ـ نافع خواند وابن عامر در روایت راجونی اویرسل برفع فیوحی بیای ساكن علی تقدیر اوهو یرسل فیوحی ومحل او نصب باشد برحال علی تقدیر الاّ موحیا اومرسلا رسولا ـ باقی قراء او یرسل فیوحی بنصب، فیهما و عامل در او عطف است علی موضع الاّ وحیاً والتقدیر الاّ ان یوحی او یرسل رسولا چنانكه ان مع الفعل در تقدیر مصدر باشد اینجا مصدر درجای ان مع الفعل نهاد و این وجهی لطیف است كه عطف باشد علی قوله یكلّمه الله چه اگر چنین باشد تقدیرش این بود وما كان لبشران یكلّمه الله او یرسل رسولاً علی معنی او یرسله رسولا یا او یرسل الیه رسولا و هردو باطل است برای آنكه ازبشرهم رسول بوده است هم مرسل الیه و او اگر برعطف حمل كنند بمنزلت آن باشد كه ارسال رسول از اقسام كلام كرده باشد برتوسّع مجاز وهذا من باب قولهم عتابك السّیف كانّه قال الاّ وحیاً او ارسالاً و براین وجه شاید تا باء تقدیر كنند ونظم كلام چنین وما كان لبشران یكلّمه الله الاّ بالوحی او بارسال رسول و شاید كه او بمعنی الاّ ان باشد كقولهم لا لزمنك او تعطینی حقی یعنی الاّ ان تعطینی حقی براین وجه ارسال از اقسام كلام نباشد فیوحی آنرسول وحی كند باو بمعنی القاء و اعلام باذنه بفرمان خدای ما یشاء آنچه خدای خواهد ـ سدی گفت كه معنی آیت آن است كه نباشد و نرسد هیچ آدمی را كه خدای با او سخن گوید الاّ ازیكی از این وجوه اما بآنكه وحی باشد بطریق الهام و خاطری خفی یا اعلامی درخواب یاسماع از كلامی خفی اما ازپس حجاب كه محجوب باشد از همه خلقان الاّ از موحی الیه چنانكه موسی را بود یا رسولی را فرستد با آن كلام چنانكه وحی كه جبرئیل آورد و من تعلّق دارد بمحذوفی و التقدیر آن یكلّمه من وراء حجاب انّه علیّ حكیم كه خدایتعالی بزرگوار و محكم كار است و كذلك ـ اوحینا الیك گفت همچنانكه بدیگران وحی كردیم وحی كردیم بتو روحاً من امرنا روحی را از فرمان ما گفتند روح جبرئیل است وگفتند قرآن است و گفتند وحی است مصدر لامن لفظ الفعل كانّه قال اوحینا الیك وحیاً كقولهم اعجبنی حبّاً شدیداً ما كنت تدری ما الكتاب تو ندانستی كه كتاب چه باشد و شرائع ایمان چه باشد از عبادات شرعی و گفتند مراد بایمان نماز است چنانكه گفت و ما كان الله لیضیع ایمانكم و گفتند پیش ازوحی كتاب ندانستی و پیش از بلوغ ایمان ندانستی كه چه باشد ولكن جعلناه نوراً ولیكن ما آنرا كردیم نوری ـ مذكور دور رفته است در پیش. و ضمیر موحد است بر تأویل آنكه جعلنا كلّ واحد منهما و شاید كه راجع بود

با اقرب المذكورين و شايد كه راجع بود باوحي يا با روح يعنى ما كرديم آن وحى و آن روح را نورى يعنى بيانى و لطفي كه بآن هدايت كنيم و راه نمائيم آنرا كه ما خواهيم از بندگان يعنى مكلّفان را چه آنرا تكليف نباشد او را دعوت كردن نكو نباشد و انك لتهدى تو دعوت ميكنى و هدايت ميكنى يعنى بيان ميكنى الي صراط مستقيم براه راست يعنى طريق مسلمانى كه راه نجات است صراط الله الذى صراط الله بدل صراط مستقيم است گفت آن راه راست راه خداست آن خداى كه در آسمان و زمين هر چه هست ملك و ملك او است آنگه گفت الا الى الله تصير الامور الا همه كار ها را مرجع و مآل با خداى است يعنى با جائى كه كس را در آنجا امرى و نهيى و حكمى نباشد مگر خداى را ـ سهل بن ابى الجعد گفت وقتى آتش در جائى افتاد جامعى قرآن بسوخت جمله جز اين كلمات كه الا الى الله تصير الأمور ـ و مصحفى در آب افتاد همه سترده گشت الاّ قوله الا الى الله تصيرالامور
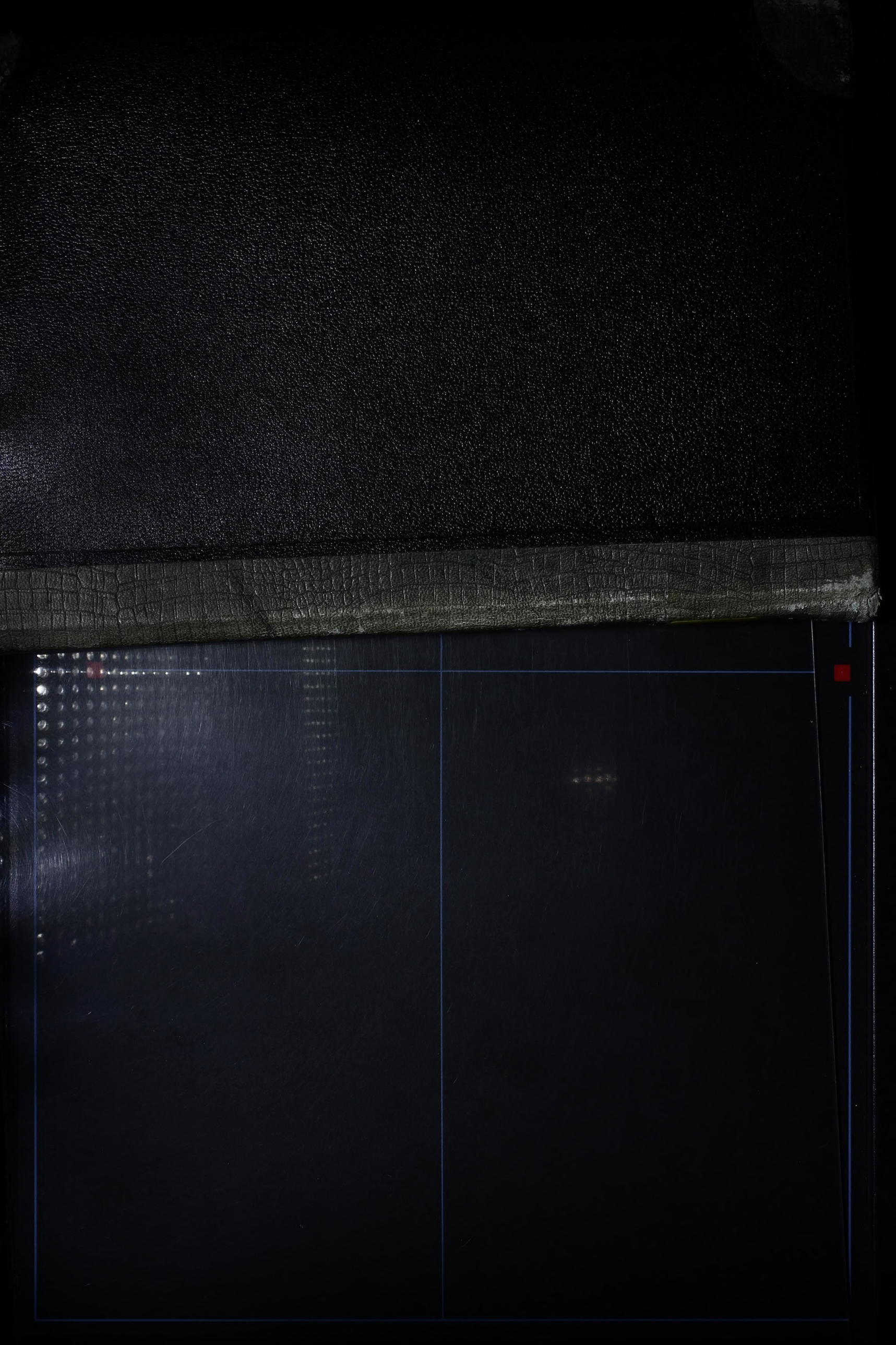
آخر جلد چهارم